۱۳۶۶
[illegible]

خلاصة الحجج

[illegible]

[illegible]

۱۳۵۸

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا بلا احصا بعدد ذرات رمل و حصا مر آن ذات فردی را که همه خلقان را
زوج آفریده که و خلقناکم ازواجا و صلات صلوات و تحف تحیات نامیات
زاکیات بلا اعداد و بی توقف و لمعات اکثر از عدد ذرات موجودات و انفاس
حیوانات بر آن سید کاینات باد که تاج لولاک لما خلقت الافلاک عز و اعتبار
ازو یافته و بر اولاد و ابرار و اصحاب اخیار و بر سایر مومنان اما بعد این چند کلمه
از علم رمل و اعداد و وفق این عبد راجی برحمت غفوری لطف الله بن عبد الملوک
نیشاپوری احسن الله احواله در سلک قلم آورده بالتماس بعضی از یاران مخلصی طول الله
بقاءهم که سابقه دوستی داشتند اگرچه هر یک درین علم ماهر و یگانه عصر بودند و سبب

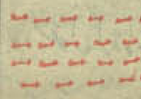
التماس

التماس آن بود که این بنده را از بلده محفوظه سمرقند عزیمت بصوب مدینه مطهره نیشاپور
مصمم شد بحکم حب الوطن من الایمان و ایشان خایف بودند که دیگر ملاقات و مجالسه
و مکالمه و موانست اتفاق می افتد یا نه بنا برین معنی باسم یادگاری از قول و انشای
مشایخ این علم از متاخران چون امام ابو عبد الله محمد بن عثمان زناتی و امام ابو سعید عبد
الصمد حنبلی و ابو حامد الحسن بن سعید الحکی و ابو العلی خواجه محمد المالقی و ابو المظفر اسفراین
و خواجه عمر بن ابراهیم الخیام النشاپوری و استاد الحکما صاحب کتاب دیوان الوفق
ابو عبد الرحمن النجاری رحمة الله علیهم آنچه بدین بنده رسیده بود بعضی را که از دانستن آن
گزیر نبود بعضهم نزدیک بود در قلم آورده شد امید بکرم خداوندی آنست که چون بمطالعه
شریفه مشرف فرمایند اگر بسهو یا غلطی که واقع شده باشد و بی آن خود نباشد بذیل عفو
پوشند و در اصلاح آن کوشند و خرده بر خوردان نگیرند و بالله التوفیق مقدمه بدان اسعدک الله
که علم رمل و اعداد و وفق دو علم شریفست و پیوسته ملوک و سلاطین و امرا و حکما و علما را
بدان میل تمام بوده و بدانستن این علوم بر رموز و کنوز و سرایر و ضمایر و خواص اشیا
واقف شده اند و بمرتبها و منزلتها رسیده اند اگر کسی پرسد که علم رمل و اعداد و وفق را با
همدیگر در یک نسخه نوشتن چه مناسبت دارد چون هر علمی را علیحده کتابها نوشته اند و درهای
نفیسه سفته اند جواب آنست که اگر صد نوع علم در یک کتاب بنویسند روا است علی
الخصوص علم رمل و اعداد و وفق با هم مناسبت تمام دارد زیرا که علم رمل برای حکم و ضمیر است
و وفق برای خواص و عدد و همچنان که رمل را احکام بسیار است وفق را نیز خواص بی شمار

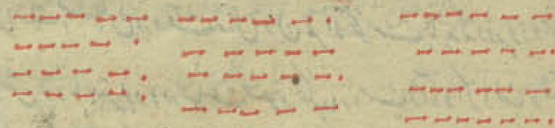
دیگر آنکه اشکال را زوجان و فردان و رباعی و خماسی و سداسی و سباعی و ثمانی گویند
همچنین مربعات الواح اعداد را زوج الزوج و زوج الفرد و فرد الفرد خوانند چنانچه در مثال
باز آید و دیگر چون کسی رمل زد برای آنکه مهم آنکس کفایت شود از رمل معلوم کرده که این کار را بدست طویل
بر آید یا بر نیاید و او میخواهد که بزمان اندک کفایت شود پس تدبیر آنست که بنظر لایق آن کار را
اسمی از اسماء عظام یا دعائی که خاصیتش گفته باشند برای آن کار پیدا کند و عدد حروف آنرا
بحساب جمل گیرد و در مربعی ثبت کند چنانکه در مثال باز آید و با خود دارد بر آید زود مقصود
بحصول پیوندد پس لازم باشد که این هر دو نوع علم را بر دو باب و فصلها که بدان تعلق
داشته باشد مبوب و مفصل کرده تا طالب زود بمطلوب برسد و نام این نسخه خلاصة البحرین
گفته آمد و بالله التوفیق بتاریخ سنه اثنی عشر و ثمان مائة من الهجرة النبوة علی صاحبها افضل
الصلوة و التسلیمات **باب اول** در بیان علم رمل **باب دوم** در علم اعداد و وفق **باب اول**
در بیان علم رمل و آن شانزده فصل است **فصل اول** در چگونگی رمل بدانکه این علم رمل
علم دانیال و علم منو و علم کامله و علم وفی و مانند اینها گویند بسبب آنکه حروف
این اسماء هر یک بحساب ابجد نود و شش است موافق نقطهای اشکال این علم است و
لیکن از شرق عالم تا بغرب در هم ولایتها علم رمل خوانند در رمل هیچ علمی نیست که عمل این علم
برمل شایسته تر است یعنی بر ریگ و گرنه محققان این علم را علم منو و علم کامله خوانند و
منو بزبان یونانی ریگ را گویند و از امامی سوال کردند که این علم را چرا رمل گویند امام فرمود که
بتواتر چنین بما رسیده است که روزی دانیال علی نبینا و علیه السلام در بیابان ریگ روان

سرگردان شده بود پاره از زمین و بسیار رفت راه را پرون نبرد مانده شد ساعتی نشست
که جبرئیل بیاید و او را راهی نماید جبرئیل نیامد متحیر و پریشان شد خواست که برخیزد چون اثر
ماندگی هنوز باقی بود بقوت دست برخاست نشان انگشتان مبارک او بر ریگ پیدا شد از
هر دستی چهار نقطه جبرئیل علم در حال رسید و گفت طریق این است که یکی آتش است و یکی باد
و یکی آب و یکی خاک اینها را برهم ضرب کن و ببین که راه از کدام طرف است چنان که
بایست او را تعلیم کرد چون سبب نزول این علم از ریگ شد لاجرم این علم را علم رمل
گویند و در سبب نزول این علم سخن بسیار است و در هر کتابی نوعی دیگر گفته اند آنچه معقول اثر
بود منقول کرده شد اما عمل این علم بعضی گفته اند شب بهتر است نه در روز که در شب خاطر از
پریشانی جمعتر است و لیکن در وقت رمل زدن قمر از نحوست باید که دور بود و هوا
صاف و روشن بود تا بهتر بود و در ساعت سعود حکمها راست تر آید و اگر احتیاط قمر
نکند احکام خطا کند و باید که در وقت باد بقوت و برف و باران باریدن و هوائی که ابر
گرفته باشد و در وقت طلوع و استوا و غروب آفتاب رمل نکشد که اکثر خطا آید و چون
دانست که ساعت موافق است باید که خاطر خود تمام متوجه بنیت سایل دارد و رمل کشد
و بعضی استادان گفته اند که در وقت ضرب کردن سوره اذا زلزلت بخواند و بعضی دیگر
دعاهای مناسب فرموده است و اولی آنست که در وقت ضرب کردن بسم الله الرحمن
الرحیم گوید و سوره فاتحه و اخلاص و معوذتین بخواند و درود بفرستد و ضرب کند البته
حکم موافق آید و طریق ضرب این است که از طرف یسار بایمین رود چهار خانه ضرب کند

هر خانه چهار سطر و هر سطر باید که از هشت نقطه کمتر نباشد و از شانزده زیاده نه چون
نقطها ضرب کرده شود دو دو طرح کنند اگر در آخر سطر دو ماند آنرا زوج خوانند و اگر یکی ماند آن
را فرد خوانند و طرح نقاط هم بر ترتیب ضرب از چپ براست رود از آن چهار خانه چهار
شکل حاصل گردد بر یکطرف تخته یا کاغذ نقش کند انگاه از اول هر شکلی آنچه باشد از زوج
و فرد بگیرد و شکل پنجم سازد و دو چهار را ششم و سیوم چهار را هفتم و چهارم چهار را هشتم انگاه دو دو
شکل را بر هم ضرب کند تا پانزده شکل شود و شکل پانزدهم را با اول ضرب کند و بر طرف این
جدا گانه بنهد و خطی گرد او بکشند و قاعده ترتیب اینست که هشت شکل اولی را یک سطر سازد



و باقی که مستخرجست نه نویسد بدین مثال ضرب و طرح و استخراج کنند



بدان که رمل بر انواعست مفردات
و مثلثات و مربعات و هر یک نوعی را



اصلی گفته و اختیاری کرده مجموع راست و درست است لیکن اکثر حکما متفق اند
که رمل چهار ضربی بر اصل تر و خوبتر و پر منفعت تر است برای انکه چهار ضربی بلا نهایه است
و مفردات شانزده رمل بیش نیست و مثلثات را نیز عدد معلوم است پس اولی آن است
که اختیار حکماست بدان که چهار شکل اولین را امهات گویند و چهار شکل دیگر که در مقابله آنهاست
بنات گویند و آن چهار شکل که از بنات و امهات استخراج کنند منطقه گویند و آن چهار

شکل آخر را شواهد و زواید گویند **فصل دوم** در بیان منسوبات بیوت و خانه اول دلالت
بر تن و جان و عمر و برای درازی و کوتاهی و صحت و بیماری و غم و شادی و قوت
و سستی و ابتدا کارها و منفعت و مضرت و این را طالع گویند خانه دوم دلیل است
بر مال و معاش و بیع و شرا و دخل و خرج و قدوم غایب و داد و ستد و فاضل و
کمی و آنچه بمال تعلق دارد و این را بیت المال گویند خانه سیوم دلیل بود بر برادران
و خواهران و اقربای نزدیک و نقل و حرکت و خواب رفتن و دیدن و رای و
تدبیر و ضمیرها فی القلب و این را بیت الاقارب گویند خانه چهارم دلیل بود بر پدر و
ملک و اسباب و عقار خانه و سرای و دهها و زمین و دفین و عاقبت کار و بیت المال
برادران و زن و ملوک و این را بیت الاب گویند خانه پنجم دلیل است بر فرزندان و
محبوبان و رسولان و خبرها و عطاها و عیش و طرب و دخل و خرج پدر و اسباب
این بیت العشق والاولاد گویند خانه ششم دلیل بود بر بیماری و غلام و کنیزک و نوکر
و شاگرد و حیوان خورد و گریخته و ضایع شده و فسق و فجور و سحر و این را بیت العبید
والمرض خانه هفتم تعلق دارد بزن و شرکت و خصومت و دعاوی و بقول [illegible] میان
مطلوب سایل و غایب و دزد و شهر و مقام و این را بیت النسا گویند خانه هشتم تعلق
دارد بمال غایب و میراث و خوف و خطر و قتل و خونریزی و قحط و غارت و آنچه
که در زمین باشند و این را بیت الخوف گویند خانه نهم دلیل بود بر سفر و حرکت دور
و علم و دین و تعبیر خواب و علما و اطبا و مدارس و خوانق و خطبه خواندن و اورادات

السفر گویند خانهٔ دهم تعلق دارد بشغل و عمل و ملوک و سلاطین و امرا و علاج امراض
و علم طب و استادان و مادران و کاریز و اورا بیت العمل گویند خانهٔ یازدهم دلیل بود
بر دوستان و محبان و بخت و سعادت و امیدها و آمدن مال و جمعیت و عروسی و
و قربت ملوک و بیت المال و اورا بیت الرجا گویند خانهٔ دوازدهم تعلق دارد
بدشمنان و حسودان و بند و زندان و عقوبت و شکنجه و ناصی طالع و حیوان بزرگ
و اورا بیت الاعدا گویند خانهٔ سیزدهم تعلق دارد بر نفس و طالب حکم خانهٔ اول دارد و اورا
طالب گویند خانهٔ چهاردهم مطلوب گویند حکم خانهٔ چهارم دارد و غایب و دور نیز گویند
خانهٔ پانزدهم تعلق دارد بر حکم مجموع و ضمیر گفتن و اورا از برای حکم مطابق نشان کنند
یعنی خطی بر سر او کشند و اورا میزان رمل گویند یعنی هرگز شکل طاق در وی نیاید و دائم
شکل زوج درست آید اگر طاق و فرد آید غلط باشد خانهٔ شانزدهم دلیل است بر عاقبة
العاقبه و بعضی اورا نشان کنند برای حکم و ضمیر و این سر را هرکس در نیابد و حکم ازو
نکنند اگرچه نشان کرده باشند ندانند که از برای چه نشان کرده اند و خط بر سر چرا کشیده اند
بدان که اسما اشکال شانزده گانه را و آنچه بدیشان منسوبست در جدول نوشته می شود
بطریق سلکی و این را دایرهٔ آلهی نیز گویند و هو معمول اهل خراسان و العراق
دایره بروج و معمول الروم این دایره عدد و دایره
مزاج هم گویند دایره بروج اینست دایره ابجد
اینست دایرهٔ عنصر

عدد	شکل							
۱	[illegible]							
۲	[illegible]							
۳	[illegible]							
۴	[illegible]							
۵	[illegible]							
۶	[illegible]							
۷	[illegible]							
۸	[illegible]							
۹	[illegible]							
۱۰	[illegible]							
۱۱	[illegible]							
۱۲	[illegible]							
۱۳	[illegible]							
۱۴	[illegible]							
۱۵	[illegible]							
۱۶	[illegible]							

[illegible]	محرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	رمضان	۳	یغاید	۶	۱۲	۷	۱	۷
[illegible]	صفر	۱۰	۱۰	۴	۸	۶	۲	۳
[illegible]	ذی قعده	۱	۱۲	۷	۱۳	۶	۴	۲ل
[illegible]	شوال	۳	۷	۹	۱۵	۸	۶	۶
[illegible]	ربیع الاول	۲	۱۱	۸	۱۶	۵	۷	۳۵
[illegible]	ربیع الاول	۸	۲	۲	۴	۶	۵	۳
[illegible]	ربیع الثانی	۱۱	۲	۵	۱۵	۷	۴	۲۸
[illegible]	شعبان	۴	۱۲	۶	۱۲	۷	۲	۱۴
[illegible]	ذیحجه	۴	۲	۳	۶	۷	۳	۲۱
[illegible]	ذیقعده	۱	۱۵	۳	۶	۶	۳	۱۸
[illegible]		۴	۶	۷	۱۴	۶	۷	۳۲
[illegible]	جمادی الثانی	۱۰	۱۱	۱۴	۵	۵	۶	۳۰
[illegible]	شوال	۱۰	۷	۸	۱۲	۵	۸	۴۰
[illegible]	جمادی الاول	۷	۸	۱	۸	۵	۹	۴۱
[illegible]	رجب	۱۰	۱۰	۴	۸	۵	۹	۴۱
[illegible]		۱۴	۱۵	۵	۱۱	۴	۱۰	۴۰

سعد ونحس وداخل وخارج وثابت ومنقلب وشرف وهبوط واوج وحضيض
وطول وعرض وعمق آن مقدار که لابد بود از منسوبات در جدول ثبت کرده شد تا
طالب زود بمطلب رسد اما اسامی اشکال وهیئة ووجه تسمیه اینست ※ این شکل را
لحیان گویند برای آنکه منسوبست بشخص بزرگ ریش خورد سر میانه بالا سفید چهره واصیل
وخردمند وفاضل ونیکورای اصل وشرف رهبر یا بر روی نشانی داشته باشد ※
این شکل را قبض الداخل گویند برای آن که نقطه باد را درمیان دو زوج گرفته است
وداخل برای آنکه نقطه خاکی دارد منسوبست بشخصی گندم گون ومیش چشم وپیوسته
ابرو وبزرگ سر وخورد پای سود اگر یا صراف بود ※ این شکل را قبض الخارج گویند
برای آنکه نقطه آتش دارد ونقطه آب را درمیان دو زوج گرفته است دلالت
کند بر شخصی دراز بالا وسبز رنگ وفاسق وبدکردار ودروغگوی وبی ادب وبی نماز
وغماز بود ※ این شکل را جماعت گویند برای آنکه از همه شکلها نقطه بیشتر دارد وهر
شکلی که با او ضرب کنند همان شکل حاصل بود واز انسان دلیل بود بر شخصی بلند قد
وسبز رنگ وفربه اندام وبزرگ سر وفراخ شکم ※ این شکل را فرح وکوسج وجوله
نیز گویند برای آنکه تعلق دارد بمحبوبان وفرزندان وعیش وطرب ومنسوبست بشخصی
سرخ وسفید وخوش رو ونیکوخو وخورد سر وخورد وبزرگ شیرین بی ریش بود یا کوسه
※ این شکل را عقله وعقال گویند زیرا که صورت او به بند وگره ویک سر وبسته
می ماند اگرچه در اصل او ثابت است اما او را منقلب خوانند بر مثال طریق واین منسوبست

بشخصی سبز رنگ میانه بالا دروغگوی وخورد سر وخورد پای وفراخ شکم کینه گیر وخصومت
جوی ※ این شکل را انکیس گویند ومنکوس نیز می نامند برای آنکه لحیان سر زیر کرده است
ومنسوبست بشخصی سیه چرده تلخ سخن فربه تن وبزرگ سر وخورد پای ودراز بالا وکوتاه
گردن بر طرف چپ نشانی داشته باشد وبد اصل وبدخوی بود ※ این شکل را حمره گویند
یعنی سرخ رنگ بجهت نقطه باد شکل ثابت است اما بفعل خارجست واو منسوبست بشخصی میانه
بالا ودراز گردن وگربه چشم وآبله روی وسرخ وسفید وپر مکر وحیله ودروغگوی فاسق
وبی نماز وخون ریز وسخت گو وبدفعل وپرفتنه قصاب یا جلاد بود ※ این شکل را بیاض
گویند وسافره نیز گویند برای آنکه نقطه آب دارد وآب سفید است وثابت وداخل دلیل است
بر شخصی دراز بالا وخوش رو وبلند بینی وپیوسته ابرو وسفید پوست وتیز رفتار ※
این را نصرة الخارج گویند چون نقطه علوی دارد وآفتابش نسبت کردند واین منسوبست
بشخصی دراز بالا ومیش چشم خورد سر دراز روی بزرگ وبلند پای زرد چهره اصیل وخردمند
ونیکورای وبزرگ منش ومتکبر وهنرمند ※ این شکل را نصرة الداخل گویند برای آنکه
نقطه آب وخاک دارد واز انسان دلیلست بر شخصی خوبروی وسیه موی ومیانه بالا
وشیرین سخن وخورد پای وبزرگ سر بلند بینی وعاقل وجوانمرد ونیکو بود ※ این شکل را
عتبة الخارج گویند وثابته نیز گویند برای آن که نقاط علوی درو بیشتر است وصورت
او مانند آستانه زیرین است واز انسان شخصی باشد دراز بالا زرد رنگ گربه چشم پرفتنه
وکینه جوی وتلخ سخن وکریه المنظر وخورد سر وبزرگ پای وبر جانب چپ نشانی یا عیبی داشته

[illegible]

[illegible]

باشد بی عقل و بد اصل بود و فاسق و بی نماز و ترش روی و خرجین یا اشتربان باشد
این شکل را نقی الخد خوانند یعنی پاکیزه رخسار و او منقلب و داخل است زیرا که نقاط سفلی درو
بیشتر است و پیش رومیان سعد اکبر است و از انسان شخصی باشد میانه بالا سرخ رنگ و
کربه چشم بر رو نشانی دارد این شکل را عتبه الداخل گویند و قایمه نیز نامند زیرا که نقاط
سفلی بیشتر دارد و به آستانه بالا بین می ماند و از انسان شخصی باشد بلند بالا خوب صورت گندم
گون پیش چشم سفید پوست و کلان سر این شکل را اجتماع گویند برای آن که باد و آتش
را با هم جمع کرده است بی فاصله و او منسوبست شخصی دراز باریک اندام بزرگ سر و پای
و گندم گون این شکل را طریق گویند زیرا که صورت او براه می ماند و اصل اشکال رمل
و بیست که برارمیای پیغمبر علیه السلام فرود آمده و بحسب نقاط علم و انجال گویند یعنی علم
نود و شش نقطه و عناصر اربعه درو موجود است و ام الاشکال است و او منقلب ممتزج است
و از انسان منسوبست بشخصی بلند بالا میگون موی خندان روی باریک اندام خورد سر و
خورد پای و تیز رفتار مثل پیک و ایلچی و مسافر و چست و چالاک بود و صفت او کارزی
بود یا کرج کار یا آسیازاد بود **فصل سیوم** در بیان ضمیر گفتن بقول علما این علم بدان
ارشدک الله تعالی که ضمیر گفتن امری غریب و عجیب است و هر کس بدین معنی علم و وقوف
نیافته است و آنان که واقف گشتند بخل کردند و سخن برمز و اشارت گفته اند و ظاهر
نکردند اما آنچه بدین فقیر رسیده از قول مشایخ این علم از هر نوع چیزی قلمی میشود تا مبتدیان را
آسان باشد و طریق سلوک هر کس را دریابد که چگونه ضمیر گفته اند چنانکه قومی از طالب و

مطلوب

مطلوب و جماعتی از غالب و مغلوب سخن رانند و بعضی از شکل و گروهی از نقطه و فرقه
از قوة و زمره از سیر و حرکت و چند نوع دیگر اگر هر مذهبی را بیان کنم بتطویل انجامد و
از مقصود باز مانیم خیر الکلام ما قل و دل اول ضمیر گفتن از طالب و مطلوب بدان که ضمیر گفتن
از طالب و مطلوب اصلی عظیم دارد و آن چنانکه هر شکلی که اول بود بنگر و که مطلوب
او در کدام خانه است ضمیر در آن خانه بود یا در آن شکل که در خانه مطلوبست اگر مطلوب
در ظاهر و باطن رمل نیامده باشد سوال از غایب بود و این نوع بس نیکوست یا دیگر که
مجربست و در مفاتیح آورده که مطلوب هر شکلی کدامست بقول اهل خراسان و عراق
مطلوب هر شکل چهارم و بیست و در دایره مسکن چنانکه مطلوب لحیان عتبه الداخل است و
از آن قبض الداخل اجتماع و از آن قبض الخارج طریق و از آن جماعت لحیان
برین قانون مجموع شکلها طالب و مطلوب یکدیگرند و لیکن بمذهب رومیان و جماعتی
که بطریق دایره عدد میروند مطلوب هر شکلی هفتم و بیست زیرا که هر شکلی که هست نظر
در مقابل خود دارد و این را ناظر و منظور گویند چنانکه مطلوب فرح حمره است و از آن
لحیان انکیس و از آن عتبه الداخل نصرة الخارج برین منوال تا آخر و بمذهب حکمای
بربر و طایفه دیگر مطلوب هر شکلی یازدهم و بیست برای آنکه اشکال را نظر با امید
خود است و خانه امیدها و حاجتها یازدهم است پس اولی آنست که یازدهم مطلوب باشد
و مدت مقصود را هم از مطلوب گویند مثلا مطلوب اگر در امهات بود مدت یومی
اگر در بنات بود اسبوعی و در منطقه ماهی و در شواهد سنوی بود **فصل چهارم** در بیان طالب

ومطلوب بدانکه ضمیر از طالب ومطلوب ونقطه گفتن بغایت پسندیده است وهرگز
خطا نشود برای آنکه اصل این علم از نقطه است وهر که نقطه نداند نکته نداند ونقطه در رمل چهار
است نقطه اول را آتش گویند ودوم را باد وسیوم را آب وچهارم را خاک گویند وهمچنین
از هر نقطه هفت است بغیر نقاط طریق ونقطه او را در حساب نیارد بجهة آنکه حکم از طریق
سخت مشکل است زیرا که طریق ام الاشکالست وهرچه در تمام اشکال است در نفس طریق
موجود است از سعد ونحس وداخل وخارج وثابت ومنقلب در هیچکار ربد واعتماد نشاید
کرد اگر بکیفیت احوال او مشغول کردیم سخن دراز میشود واز سخن باز مانیم آمدیم بسر سخن
خویش بدانکه نقطه آتش اول لحیان است طالب آتش دویم که قبض الخارج است
وهر آتشی که هست طالب آتش دوم خود است وباقی نقاط دیگر برین منوال یعنی باد و
خاک اول که قبض الداخل دارد طالب باد وخاک دوم خود است که آن فرح است
وآب اول که قبض الخارج دارد طالب آب دوم خود است که بیاض دارد وآب
آب نصرة الداخل را خواهد تا آخر همه طالب ومطلوب یکدیگر اند وحکم ضمیر ایشان مثال رمل
اشکال است یعنی رمل کشد برای ضمیر ولحیان در اول آید نگاه باید کرد که قبض الخارج
کجاست ضمیر آنجا بود اگر نباشد سوال غایب بود واحکام اینها ومثال در آخر کتاب
نموده آید انشاء الله العزیز ودیگر نار را روح گویند وباد را عقل وآب را نفس نامند وخاک
را جسم گویند پس آتش اول را روح اول گویند تا هفتم که آتش نفی الخد است آنرا
روح هفتم گویند وباد اول را عقل اول گو وباد دوم را عقل دوم وآب اول را نفس

اول وخاک اول را جسم اول تا هفتم که عتبة الداخل است وجسم هفتم است واین چهار
هفت مجموع طالب ومطلوب یکدیگر اند وهمه در ضمیر گفتن صادق‌اند وهرگز دروغ نگویند
اگرچه بعض ایشان صادق‌اند وبعض کاذب واین بنا بر نقاط موافق ونا موافق است
وسعدیت ونحوسیت **فصل پنجم** در بیان نقطه میزان وسیر آن بدان وفقک الله تعالی
که حکم کل برای ضمیر را اذن از میزانست واختیار اکثر علما وحکماست زیرا که نقطه مفتاح
نطق است وشکل پانزدهم قاضی رمل است قاضی سخن نگوید مگر برای حکم پس نقطه میزان را
که پیاده قاضی است بر آنند هرجا که قرار گیرد سوال از آن شکل یا از آن خانه باشد اگر بدو
جایگاه بود سوال از دو کار باشد یا آن دو شکل را که نقطه بدیشان رسیده است بر
هم ضرب کنند ونتیجه را در ظاهر وباطن رمل طلب هرجا که بود ضمیر در آن شکل یا در آن خانه
بود واگر موجود نبود سوال از غایب بود واگر در پانزدهم نقطه نباشد محلولی که در خانه
روح اول بود واگر او نیز نباشد محلولی که در خانه عقل اول بود واگر او نیز نباشد محلولی
که در خانه نفس اول بود واگر او نیز نباشد محلولی که در خانه جسم اول بود برین قیاس
چنانکه در کتاب تمحیض الحاج آورده است باعتبار ماخذ ومأخوذ تا غایتی که از
محلول معقود شود ضمیر در آن شکل یا در آن معقود فیه واین امر را ازین ظاهر
تر گفتن استادان اجازت نداده‌اند تا اهل نعم در جامعتی که ضمیر مطلقا از شکل خانه
سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم گفته‌اند واین نیز اصلی عظیم دارد چنانکه در جدول نموده

[illegible]

جدول ضمیر گفتن از میزان که خانه یازدهم است

	ضمیر از نفس یا از غایب یا توقع مال از بزرگی		سوال از غایب یا از دشمن یا از رسیدن روزی بود
	ضمیر از مال بود یا از وصال یا از عاقبت کار		ضمیر از بیمار بود یا از پیوند بود یا از تهمت و خوف
	ضمیر از تلف شدن یا از غایب یا از دوست		سوال از غایب و توقع کسی یا از دوستی بود
	ضمیر از املاک بود یا از دوست یا از عاقبت امور		سوال از بیمار بود یا از غایب یا پیوند کسی
	ضمیر از فرزند باشد یا از دوستان و خیر		سوال از سفر یا از عاقبت نکاح یا از پیوند کسی بود
	ضمیر از پیوستن یا از بیمار یا از جهت ملوک		سوال از برای مال بود یا پیوند کسی یا از محبوب بود
	ضمیر از غایب بود یا از نکاح یا از خصومت بود		سوال از برای دو کس بود یا از عمل یا از پیوند کسی
	ضمیر از مال غایب باشد یا از رنجور یا از خصومت		سوال از برای مال بود و توقع مال کسی یا دفینه باشد
	ضمیر از سفر یا از رنجور یا از عمل پادشاه یا از مادر		سوال از پیوستن کسی یا از مال یا از دوستی بود
	سوال از سفر و تردد بود یا از کار پادشاه بود		سوال از سفر بود یا از توقع کسی یا از ایلچی
	ضمیر از عاقبت دوستان یا از امید مال پادشاه بود		سوال از سفر یا از مال بود یا از نکاح و شرکت
	سوال از دزد برده و گم شده یا از نکاح و شرکت بود		سوال از عمل یا از غایب یا از توقع یا باشد یا از سفر
	سوال از دزد برده یا از فال تهمت یا از خوف باشد		سوال از تفریق میان دو کس یا از توقع غایب بود
	سوال از غایب یا گریخته یا از پیوند کسی		سوال از خوف یا از دزد رفته یا تفریق میان دو کس یا از غایب
	سوال از نکاح یا دزد برده یا مال غایب شده		سوال از غایب شده یا از جهت خوف یا از چیز که از دزد رفته
	سوال از عمل پادشاه یا از مال یا از پیوند کسی		سوال از غایب شده یا از کسی که به طلب غایب رفته بود

تتمه جدول ضمیر گفتن

	سوال از بیمار یا از پادشاه و یا از پیوند کسی		سوال از زایر سفر بود و یا از پیوند کسی
	سوال از مال یا از نکاح یا از شرکت کسی		سوال از برای محبوب یا از بار توقع یا از برای غایب
	سوال از بیمار بود یا از نکاح یا شرکت کردن		سوال از مال تهمت یا گم شده یا از دست رفته
	سوال از سفر یا از غایب یا از توقع یا کرده دیگر از آشنایان		سوال از نکاح یا از شرکت یا از غایب
	سوال از سفر یا از بیمار یا از غایب دور بود		سوال از بیماری یا از نکاح یا از کار نو باشد
	سوال از سفر یا از غایب یا از بیمار سخت		سوال از مال یا از بیمار یا از پیوند کسی
	ضمیر از پادشاه و یا از عمل یا از وصال باشد		ضمیر از امانت از پادشاه و یا از پیوند کسی
	ضمیر از پیوند کسی یا از بیمار یا از خصومت بود		ضمیر از دوست یا از نکاح یا از اسباب نعمت باشد
	سوال از گریخته یا از خوف و خصومت باشد		ضمیر از حرکت یا از سفر یا از تلف شده و گم شده
	ضمیر از سفر یا از گریخته یا از گرو شده		ضمیر از گریخته یا از بیمار یا از بستگی کارها بود
	سوال از نفس خود یا پیوند کسی یا از بیمار بود		ضمیر از عاقبت یا از نکاح یا از کار نو باشد
	ضمیر از غایب یا از کار نو یا نکاح با کسی بود		ضمیر از فرزند یا از محبوب یا از حاجت کسی باشد
	سوال از سفر بود یا توقع مالی یا پیوند بزرگی		ضمیر از خصومت یا خوف و خطر باشد
	ضمیر از سفر بود یا از چیز که از دست رفته		ضمیر از سفر یا از نکاح یا از عمل یا از غایب بود
	سوال از بیمار یا از سفر یا از غایب یا از نفس خود		ضمیر از محبوب یا از بیمار یا از سفر باشد
	سوال از نفس یا غایب و دوستی یا بیمار یا از سفر		سوال از نفس بود یا از پادشاه یا چیز که از دست رفته

تتمه جدول ضمیر گفتن

	ضمیر از پادشاهان یا از سفر یا از غایب شده		ضمیر از مال غایب یا از عمل یا از پیوند یا از زن [illegible]
	سوال از مال بود یا از پادشاه یا از پیوند کسی		ضمیر از مال پادشاه و عمل و سفر بود یا از پوشیدن [illegible]
	ضمیر از کار بود یا از عمل یا از بیماری		سوال از توقع مال یا از کار پادشاه یا از [illegible]
	ضمیر یا از مال غایب از عمل		ضمیر از پادشاه یا از مال یا از پیوند زنی یا از تهمت
	ضمیر از چیزی که از دست رفته شده یا پیوند بزرگ		ضمیر از عمل یا از نفس یا از مال یا تهمت یا پوشیدن [illegible]
	ضمیر از عاقبت خود یا از پادشاه یا از غایب		ضمیر از توقع مال یا از رسیدن کسی یا از خصومت
	ضمیر از پادشاه یا از سفر یا از علم یا از [illegible] غایب		ضمیر از مال بود یا غایب یا از رسیدن [illegible]
	سوال از دزد دیده یا از دزدان یا از زن یا از غایب شده		ضمیر از زنی بود یا از مال یا از بیماری شده
	سوال از دزد دیده یا از [illegible] یا از غایب شده یا از فرزند		ضمیر از گم شده و ضایع یا از بیماری بود
	ضمیر از سفر بود یا از چیزی که از دست رفته باشد		ضمیر از [illegible] یا از پوشیدن [illegible]
	سوال از حیوان از غایب یا از گریخته		ضمیر از پوشیدن کسی یا از چیزی که از دست رفته باشد
	ضمیر از سفر یا از پوشیدن [illegible] یا از عمل پادشاه		سوال از سفر یا از مال یا از زنی یا از گریخته
	ضمیر از سفر یا از مال یا از زنی بود		سوال از چیزی که از دست رفته بود یا از پوشیدن [illegible]
	ضمیر از نکاح یا از توقع مال یا از غایب بود		سوال از غایب شده یا از بیماری یا از پیوند کسی
	ضمیر از پادشاهی از پوشیدن [illegible] یا از سفر یا از علم		سوال از سفر بود و پادشاه یا از پیوند یا از غایب و گم شده
	ضمیر از سفر یا از پادشاه یا از دوستان		سوال از پیوند کسی یا از بیمار یا از غایب

	ضمیر از جهت مال یا از رسیدن [illegible] یا از خوف [illegible]		سوال از پیوند کسی یا از بیمار یا از عاقبت خود
	ضمیر از دزد دیده یا از پیوند کسی یا توقع مال		سوال از فرزند یا از مال تهمت یا از غایب شده
	سوال از غایب یا از دوستی یا از [illegible] یا از توقع		سوال از تهمت کسی یا از مال یا از پیوند [illegible]
	سوال از چیزی که از دست رفته یا پیوندی یا از عمل		سوال از سفر یا از پیوند کسی یا از [illegible]
	سوال از مال بود یا بیمار یا پیوند کسی از چیزی که از دست رفته		سوال از نکاح و کشت و عمل یا از پوشیدن کسی بود
	سوال از دوستی بود یا از مال یا از امید کسی [illegible]		سوال از نکاح یا از توقع مال یا از سفر و گم شده
	سوال از سفر و عمل یا پیوند کسی یا از دزد برده		سوال از نکاح یا از دعوی یا از سفر یا از غایب باشد
	سوال از سفر یا آنچه مصلحت بود یا از نفس کسی دیگر		سوال از دشمن یا دعوت یا از غایب یا از پادشاه بود
	ضمیر از گریخته باشد یا از مال غایب یا از چیزی که از دست [illegible]		سوال از گم شده و گریخته یا از بیمار یا از نکاح یا دعوی شده
	ضمیر از گریخته بود یا از مال [illegible] یا از غایب سفر		ضمیر از گم شده و گریخته یا از نکاح یا از بیمار باشد
	ضمیر از عاقبت سفر بود یا از [illegible] که دیر مانده شده		ضمیر از وهم و ترس [illegible] یا از غایب و گم شده
	ضمیر از سفر شده یا از عاقبت یا از دوستی یا از کسی		سوال از غایب یا از تهمت و بحث و خصومت [illegible] یا از سفر
	سوال از فرزند یا از دوست یا از سفر [illegible]		سوال از حال خود بود و دزد برده یا از خوف
	ضمیر از سفر یا از نکاح بود و غایب شده یا از دوستی کسی		سوال از مال حفظ بود یا دزد برده یا از خوف
	ضمیر از سفر یا از نکاح یا از غایب و دوستی کسی		سوال از عمل یا از پیوند کسی
	سوال از محبوب یا از بیمار یا سفر یا از [illegible] کسی		سوال از عمل پادشاه یا از دوست یا امید
	اختتام جدول ضمیر گفتن		

فصل ششم در بیان ضمیر گفتن از اقوال مختلفه حکما بدان ارشدک الله تعالی که از زمان
دانیال علیه السلام الی یومنا هر حکیمی بنوعی ضمیر گفتند و در زمان یگانه عصر خود بوده
ولیکن درین روزگار قول امام زناتی را بیشتر اعتبار کرده اند برای آنکه اکثر اقوال
او از نقاط باشد که بعناصر اربعه منسوبست و درین باب تقویمی نوشته که دیده بشر
مثل آن ندیده و این بنده آنرا شرحی نوشته موجز از متن و چادر عصمت از سر آن
مخدره برکشیده و بی روپوش بدامادان مهوشی نموده زیرا که گفته اند محبوب را بی‌پرده در کنار
گرفتن خوشتر است و آن چنانست که شانزده شکل را بهشت باز آورده یعنی هر دو
شکل را یک مزاج داده و طالب و مطلوب یکدیگر ساخته چون شکلی طالع شود جای طلب
آن شکل باشد که مزاج او دارد و هر خانه که ضمیر دران شکل باشد دران خانه بود چون گاهی
احوال استخراج ضمیر انجا گفته شد اینجا مکرر نمی گردانیم اما امتزاج اشکال
چنین است ...

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸

اگر لحیان در اول بود عتبة الداخل را باید دیدن که در کجاست ضمیر انجا بود و اگر
در اول عتبة الداخل بود لحیان باید دیدن که در کدام خانه است ضمیر انجا بود و امتزاج
ایشان بحسب نقطه است و طرح ایشان هشت هشت است و این را امتزاج عنصری

خوانند مثلا نقطهٔ آتش لحیان یک عدد است و نقاط عتبة الداخل نه عدد از نه
چون هشت طرح کنند یکی ماند پس هر دو شکل یک مزاج داشته باشند و حمره نقطه
باد او دو عدد او دو است و عدد نقاط طریق ده است چون هشت طرح کنند
دو ماند پس مزاج حمره و طریق یکی باشد و باقی شکلهای دیگر مثل این و این نوع بس غریب
و عجیب است و در هیچ کتابی نخواهی یافت و اگر بیشتر ازین میخواهی زیج تقویم رمل را طلب
کن و این باب را عزیز دار والله اعلم نوع دیگر امتزاج که استادان گفته اند بغایت
خوبست و آن چنان بود که عدد نقاط دو شکل را با هم جمع کنند ده عدد شود بدین مثال

	و	و	و	و	و	و	و

این نوع را ضمیر مانند امتزاج عنصری خواهند و میزان عمل چنانست که هر دو
شکل را که با هم امتزاج کنند نتیجه طریق شود هم مزاج یکدیگر باشد و این نوع بس غریب و
عجیب است و مردم ازین نوع ضمیر غافلند و عزیز بباید داشتن نوع دیگر شکل اول
را در هفتم ضرب کنند و نتیجه را ببینند که در کدام خانه است ازان ضمیر گویند و اگر در رمل نوح
ضمیر از نفس همان شکل باید گفتن یا حمل بر غایب کردن و عاقبت احوال سوال نوع دیگر
بقول ابو عباس شکلی بیرون آرد و از بنات شکلی دیگر و از مولدات شکلی و از شواهد
نیز شکلی و ازین چهار شکل دو شکل بیرون آرد و ازان دو یکی استخراج کند و این چنانست
که از زوجان زوج گیرد و از فردان فرد و از نتیجه آن ضمیر گوید و در وقتی کاتب را این
رمل اتفاق افتاده و بعد از ضرب نتیجه را در رمل نیافتم گفتم سوال از غایب است

که بطلب مال رفته است سایل گفت بلی همچنین است معلوم شد که این نوع نیکوست
وخطا کم کند فهم کن ودرباب که بعد از تجربه بسیار نوشتم **نوع دیگر** بگیرد مفردات
متوالدات را بدایره شکل خدا آفرید و بر خانه ها قسمت کند انجا که منتهی گردد باهم
ضرب کند و دوازده کان طرح کند آنچه ماند باز بخانها قسمت کند مثلا نقی متوالدات
کرفته شد هشت بود چون قسمت کردیم بخانه هشتم ایستاد و دران خانه نقی بود و درخانه
نقی فرح بود و فرح صاحب خانه پنجم است پنج را در هشت ضرب کردیم چهل شد
دوازده کان طرح کردیم چهار ماند در خانه چهارم فرح بود گفتم نیت تو از فرزند
یا از محبوب یا از پدر که طالب اوی گفت بلی چنین است **نوع دیگر** بطریق دایره
بروج نظر کن که در طالع چه شکل آمده است و در چندم خود آمده است ضمیر از محل صاحب
طالع گوید یا از شکل که در طالع است فرض کردیم انکیس در طالع بود و خانه اول
دهم ویست ضمیر از جاه و منصب و عمل باشد یا از حال مال یا از سفر برای آنکه
چون با فرح ضرب کنند نصرة الخارج می شود و این شکل صاحب خانه نهم است و
دوم انکیس است و اگر نصرة الداخل در اول آید ضمیر از بیمار یا از غلام و کنیزک
باشد زیرا که در ششم خود آمده است ضمیر از طالع گوید و حکم از مطلوب کند هر
یک در محل خود گفته شود انشاء الله العزیز و اگر مطلوب صاحب خانه طالع را
هفتم است باید ضمیر انجاست یا در محل مطلوب و این طریق انواعست **فصل هفتم**
در بیان احکام بدان که حکم مطلق هیچ حکیمی نکرده است از برای آنکه حکیم علی الاطلاق

خداست

خداست عزّ و جلّ هر که از رمل و نجوم حکم مطلق کند و بران مصران باشد او کافر است ولیکن
اگر گوید فلان ستاره یا فلان شکل در فلان خانه است و بتجربه معلوم شده که ازین شکل چه حاجت
حاصل شود و ازین نوع سخن گوید و خواص اشیا بیان کند باکی نیست برای آنکه خواص اشیا
برحق است و در زمان حضرت مصطفی علیه و علی آله الکرام افضل الصلوة و اکمل التحیات
شخصی آمد و گفت یا نبی الله شخصی آمد و بریک خطا می کشد و ما فی الضمیر گوید حضرت
رسالت پناه این کریمه را برخواندند ایتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم
صادقین و بعد ازان این حدیث نیز فرمودند که کان نبی من الانبیاء یخط من الرمل فمن
وافق خطه خطه او فقد اصاب صاحبه یعنی پیغمبری بوده است از پیغمبران علیهم السلام
که او خطها می کشید و از سرایر و ضمایر خلقان خبردار می شد اگر کسی این علم را نیکو بدانم
سخنها ی او پسندیده افتد غرض ازین آن که چون بر حالی واقف شوند حکم مطلق نکنند
و بگوید که دلیل چنین است و چنین می نماید و الله اعلم **الحکم** بطریق دایره اول باید دیدن
که سوال بکدام خانه تعلق دارد و از جنس اتصالست یا انفصال و شکل آن خانه که در ظاهر
و باطن رمل موجود است یا نی اگر بود کار برآورد شود سعد بآسانی و نحس بدشواری و
اگر نبود حال برخلاف اندیشه شود سعد بآسانی و نحس **الحکم** بطریق وضع اول باید
دید که سوال بکدام خانه تعلق دارد و از جنس اتصال است همچون طمع بشی از خریدن
وزیادتی نعمت بارحمت باحرمت و آمدن غایب یا از نوع انفصالست اما مانند فروختن
چیزی و زایل شدن زحمتها و محنتها و نا آمدن غایبان غایبان و خلاصی محبوسان و دکا

ومثلا اینها و شکل خانه بسوال موافقست در داخلی و خارجی یا نی اگر موافق بود کار برآید
گردد سعد بآسانی و نحس بدشواری و اگر غیر ازین بود یعنی موافق نباشد حال بر خلاف
مراد گردد و سعد بخشنودی و نحس به بی اختیاری و مضرت اما باید که حل و عقد بدانند یعنی تبدیل
اشکال که خارج چگونه داخل شود و داخل چگونه خارج گردد و منقلب چون ثابت شود و ثابت چون
منقلب گردد و این مسئله را نیک فهم باید کردن تا در حکم عاجز و متحیر و متفکر نشوند و امید چنانست
که هر کس که این نسخه را ضبط کند بی تعلیم استاد بر وحل شود مثال حل و عقد آنست که موجود
از دو عنصر و گشاده دارند و از دو زوج بسته و از فرد و زوج نیم گشاده و از آن حکم برود و
نابود کند مثالش آتش و باد گشاده است و آب و خاک نیم بسته و نیم گشاده چون توت
آتش و باد راست و ایشان دلیل رفتند پس این شکل داخل خارج باشد و مجموع توالدان را
برین قیاس کند در داخلی و خارجی و سعادت و نحوست و این بغایت نیکوست رای حکم نسبت
الحکم بطریق رومیان و این مشهور است که ایشان حکم از علیات کنند و این نیز پسندیده
و آن چنانست که از امهات شکلی بصلیب وتد آرند و از بنات شکلی به بالا برند و از آن
دو شکل شکلی بیرون آرند ضمیر و حکم از آن شکل گویند **الحکم** نقاط افراد و مجموع رمل از
اول تا شانزدهم بگیرند و دوازده کان طرح کنند آنچه باند بر خانها قسمت کنند انجا
که منتهی شود آن شکل را با صاحب آن خانه ضرب کنند و شکلی بیرون آورند باز همان نقاط
را نه نه طرح کنند و بر مثال اول قسمت کنند هر جا که رسد آن صورت را با صاحب آن خانه
ضرب کنند و شکلی بیرون آرند و پهلوی آن شکل نخستین نهند بار دیگر همان عدد را هفت

هفت

هفت طرح کنند قسمت کنند هر جا که منتهی شود آن صورت را با صاحب آن خانه ضرب
کنند و شکلی بیرون آرند و در برابر آن شکل نهند و بار دیگر همان عددهای مذکور را پنج پنج
طرح کنند و ما بقی را قسمت کنند هر جا که تمام شود آن صورت را با صورتی که صاحب آن
بیت است و امتزاج دهند و شکلی بیرون آرند تا چهار شکل شود ایشان را امهات سازند و
شانزده شکل تمام کنند آنگاه از پنجم و هفتم شکلی بیرون آرد و از نهم و دوازدهم شکلی دیگر بیرون
آرد و از آن هر دو شکل شکلی بیرون آرد و از آن شکل و شکل شانزدهم شکلی حاصل کند و حکم
و ضمیر مطلق بر آن شکل باشد اعلم ان الاربعة الاول تتعلق بالماضی مع ما یتولد منها
والاربعة الثانیة متعلقة بالمستقبل وما تتولد منها واعلم ان الاربعة الاولی للسائل
والثانیة للمسئول **الحکم** بطریق الانقلاب این نوع میان استادان مشهور است و آن
چنانست که اوتاد را با هم دیگر ضرب کنند و نتیجه را ببینند جهت و حکم مطلق بر آن کنند
و طریق آنست که از اول و سیزدهم شکلی بیرون آرد و از چهارم و چهاردهم شکلی بیرون
آرد و از هفتم و پانزدهم شکلی بیرون آرد و از دهم و شانزدهم شکلی بیرون آرد و
رمل تمام کند و حکم از سیزدهم این امهات کند و این نزدیک محققان پسندیده و
اشرف انواعست و باقی احکام از هر نوع مشترک میان وضعی و دایره اکنون ما
از هر دو نوع چیزی یاد کنیم و بتکبیری روح استادان را شاد کنیم و استعانت خواهیم
فصل ششم در بیان احوالی که مشترکست میان وضعی و دایره بدان که احوال
رمل تکرار نگاه داشتن اصلی عظیم دارد و قاعده آنست که سوال از هر خانه که باشد

یعنی اوتاد را اوتاد الاوتاد
اول یکم و چهارم و هفتم و
و اوتاد اوتاد ۱۳ و ۱۴
و ۱۵ و ۱۶ است ۱۲

نگاه کند اگر در آن خانه شکلی سعد باشد حکم بر سعادت آن خانه کند و اگر نحس باشد
حکم بر شقاوت کند مثلا اگر کسی سوال کند که مرا بچه سبب مال بدست آید از تکرار دوم گوید
اگر تکرار نباشد از دوم گوید هر چه باشد و اگر از معامله پرسند دوم را در هشتم ضرب کنند و از آن
گوید و اگر از معاون پرسند دوم را در دهم ضرب کنند و از آن گوید و اگر پرسد مرا فرزند
خواهد بود یا نه پنجم را در هفتم ضرب کند نتیجه اگر داخل بود یا عقله یا بیاض فرزند شود و از
باقی هذا الحکم اگر گوید که فلان چیز فروخته شود یا نه نظر بخانه دوم کند اگر خارج بود فروخته
شود سعد بود و نحس بزیان و اگر داخل بود فروخته نشود و اگر منقلب باشد فروخته شود
اما باز گردانند زیرا که داخل دلیل دخل است و خارج دلیل خرج بود و منقلب و ادو ستد
و ثابت توقف احوال مجموع کار و بار برین قیاس کند سوال بجهة عقد و نکاح اگر پرسند که
نکاح خواهد شدن یا نه نظر نهم [illegible] کردن که خانه علم و خطب است اگر شکل خارج باشد خطبه
خوانده شود و کار بر آید اگر داخل یا ثابت بود در توقف افتد اگر پنجم و نهم شکل نحس باشد
در میان شر و شور و خصومت واقع شود بغیر خطبه هر احوالی که باشد از خیر و شر و نفع و
ضر و عروسی از پنجم گوید ولیکن تجربه معلوم شده است که از اول رمل تا هفتم هر جا که
شکل خارج باشد بصورت آن شکل شخصی مانع شود سعد بدوستی و نحس بدشمنی و عدو
مانع را بحسب تکرار شکل خارج باید گفت سوال اگر پرسند که احوال ما با هم چون خواهد
بود نظر بخانه هفتم کند اگر شکل سعد بود نیک بود و اگر نحس بود بد باشد اگر داخل و
ثابت بود در وز کاری نیک قرار بماند و اگر خارج و منقلب بود بطلاق و پشیمانی واقع

شود سعد باختیار و رضا و نحس باضطرار و جفا اگر خواهی که معلوم کنی که محبت از
کدام طرف بیشتر است در اول و هفتم باید دیدن اگر هر دو سعد باشند همدیگر را دوست
دارند و اگر نحس باشند دشمن دارند و در دشمنی آن قوی تر باشد که نحس تر باشد چون [شکل]
و [شکل] که متعلقند بنحس اکبر که زحل است و [شکل] و [شکل] کم نحوست دارند که متعلق است
بمریخ که نحس اصغر است و علی هذا القیاس و در دوستی مثل این هر کدام که سعد تر است
محبت او بیشتر است و اگر یکی سعد یکی نحس باشد آنکه سعد است دوست بود و آنکه
نحس است دشمن بود نوع دیگر دوستی و دشمنی از عناصر معلوم میتوان کرد مثال
باید که در طالع و هفتم نظر کند که در هر یک چه عنصر است از انجا حکم کند بر چگونگی
احوال ایشان و آن چنانست که آتش و آب با هم دوستی ندارند و ناسازگاری از
آب بود زیرا که آب بر آتش غالب و قاهر است و آتش تیز فعل است و متکبر و
بزرگ منش و سبک سیر و مغلوب و باد و خاک نیز با هم دوستی ندارند و دشمن یکدیگرند
و دشمنی از طرف باد ظاهر تر است و او غالب است بر خاک و خاک متحمل و بارکش است
اگر چیزی دارد در دل دارد از کینه و غیره و باد هر چه دارد بر زبان دارد و در دل هیچ ندارد
پس با هم دشمن باشند و غیر آنها همه با هم دوست باشند و سازوار اما سعد دلیل بر خوبی
و نحس بر دشمنی یعنی دوست باشد بحسب ظاهر اما بحسب باطن دشمن است فایده اگر خواهی
که بدانی که زن جوانست یا پیر در هفتم باید دیدن اگر یکی ازین شکلها [شکل] [شکل] [شکل]
[شکل] انجا بود جوان بود و اگر ازین دو بود [شکل] [شکل] کودک بود و اگر ازین شکلها بود [شکل] [شکل]

پیر بود و باقی شکلهای میانه سال بود **فصل نهم** در بیان احوال غایب و احکام
دوازده خانه بقول خواجه نصیر الدین محمد طوسی غفر الله له بدانکه احوال غایب و شرکت
و کدخدائی و دزد و مانند اینها از خانه هفتم باید دیدن اگر هفتم شکل سعد باشد و سعد نگرد
و شواهد موافق باشند احوال غایب نیکو بود و اگر دوم شکل صادق و داخل بود و تکرار
از هشتم در نگذشته باشد و شکل هفتم در امهات تکرار کرده غایب زود برسد اگر سایل
گوید که این غایب بعد از چند گاه برسد به بیند که هیچ شکل در عدد همت یابد اگر باشد از انجا گوید
و اگر تکرار کرده باشد بر افزاید اگر مستقبل بود و اگر در ماضی بود بکاهد اما بحکمت سخن
گوید نه بحکومت و حکمت آنست که اول از عدد صغیر گوید یعنی از روز مراح و اگر
مراح نیز تکرار کرده باشد مثل انکه نصرة الخارج در اول آید و عتبة الداخل در سیوم
یا عقله در دهم یا قبض الداخل در یازدهم با سایل باید گفت که غایب روز یکشنبه بیاید
یا خبر آن بیابی و اگر به شش روز مقصود حاصل گردد و اگر ازین بگذرد پنجاه و نجر و نز
و اگر ازین بگذرد چهار ماه البته از کل احوال غایب واقف گردی و اگر هیچ شکل
در عدد صغیر و کبیر نباشد نظر بر کیان کند که کجاست از عدد اصل آن خانه سخن
گوید و اگر او نیز نباشد از شکل خانه هفتم و تکرار گوید و اگر آن نیز نباشد در ١٢ نگاه
کند که حکیم از ساطیق در هر شکلی علیحده عددی گفته است و پیش بعضی بقول است
که آن را در جدول بازیابی اگر پرسند که غایب چگونه کسی است هر شکلی که در هفتم
بود بر صفت آن شکل بود اگر گویند که بچه کار مشغولست در دهم باید دیدن که چه

شکلست

شکل است و بکدام کوکب منسوبست از فعل و عمل آن شکل گوید مثلا اگر که شکل لحیان
و لیلیت بر خردمندی و پارسائی و پرهیزکاری و بردباری و تازه روئی و خوشخوئی
حکم کند حرر فی غیر هذه النسخه و لحیان منسوبست از مردم بقصات و سادات و زهاد و عباد
و بزرگ و بلند قدر بود بکارهای خیر و عملهای نیکو بود و اگر بود بخریدن و فروختن مشغول
بود و اگر بود به بطالت و فسق و فجور مشغول باشد باقی شکلهای دیگر برین منوال
است **فایده** اگر پرسند که غایب زنده است یا مرده اگر این اشکالها
در طالع غایب بود و تکرار در خانهای سعد کرده باشد
غایب سلامت و دلخوش و زنده باشد و اگر این شکلها
بود غایب وفات یافته است والله اعلم **القول** بحکم خواجه نصیر
طوسی رحمة الله بدان که خواجه غفر الله له دوازده خانه رمل را احکامی نوشته که هر
کس که همین دوازده خانه را ضبط کند احتیاج باستادی نبود و آن این است **البیت**
الاول اگر در خانه اول شکل خارج باشد سایل را نیت نقل و حرکت باشد و اگر شکل
داخل بود سوال از تحصیل چیزیست که از پیش سایل دور است و اگر ثابت است
متحیر باشد و اگر منقلب بود متردد الاحوال باشد و اگر سعد بود دلیل نیکی و تندرستیست
و نحس بر عکس و ماضی آن خانه دوازدهم و مستقبل او دوم و اگر خواهد که حکم بر دیدن
کند از اشکال ناقصه توان کرد و شکل ناقص آنست که در میزان رمل نباشد
طریقش آنست که نظر کند تا ناقص در کدام خانه است حکم کند بر جراحت آن عضو که بدان

شکل تعلق و اکر خواهد که بداند که جراحت از چه سبب بدو رسیده است نظر کند تا آن
شکل در کجا مکرر رسیده است از انجا کوید و اکر سوال از ثبات عمر کند از اول و
چهاردهم شکلی بیرون آرد و ازان کوید از خارج و داخل و سعد و نحس **البیت الثانی**
نظر کند در دوم و حکم کند بر داخل و خارج و ثابت و منقلب و سعد و نحس و ماضی از اول
و مستقبل از سیوم و اکر خواهد که بداند که سایل توقع مال از چه کس دارد از تکرار شکل دوم
کوید بر حسب خانه و اکر تکرار نباشد از تولد اول و دوم کوید که نهم است و اکر
خواهد که بداند که صاحب ضمیر را تحصیل مال خواهد بود یا نه نکاه کند در شکل چهار کانه که از
زیاده است حکم کند بدخول و خروج و از اغلب حکم کند و اکر سوال از معامله باشد
دوم را در پنجم ضرب کند و حکم ازان کند **البیت الثالث** نظر کند در خانه سیوم اکر شکل
داخل باشد دلیل است بر راحت و نامداری و نیکوئی هرچه که بدین خانه تعلق و خارج
دلیل حرکت خواهر و برادر و اقربا باشد سعد باختیار و نحس بی اختیار و ثابت دلیل تحیر
و منقلب دلیل تردد است و از اول و سیوم شکلی بیرون آرد و ازان حکم کند یا
راحت یا بر مضرت از اقربا و ماضی از دوم و مستقبل از سیوم و چهارم و اکر سوال
از نقل و حرکت نزدیک باشد از سیوم کوید سعد خارج بآسانی و صلاح و باختیار
و داخل سعد بدشواری و با صلاح و باقی مکروه باشد احتراز از اولی است **البیت**
الرابع اکر سوال از پدر و ملک و عاقبت باشد و درین خانه شکل سعد باشد دلالت
کند که سعادتست و اکر نحس بود بر عکس و ثابت به نیکوئی هرچه باین خانه تعلق

دارد و منقلب بر انقلاب و ماضی از سیوم و مستقبل از پنجم اکر شکل چهارم در پنجم
و نهم تکرار کند پدر دوست باشد مر فرزندان را و اکر در دهم و دوازدهم و هفتم
تکرار کند دشمن بود و باقی خانها نه دوست و نه دشمن و اکر سوال از عاقبت کار
خود بود از اول و چهارم شکلی بیرون آرد و از چهارم و چهاردهم شکلی و ازین هردو
شکل شکلی که آن دلیل باشد بر سعادت و نحوست از تکرار آن شکل صلاح و فساد
معلوم کرده چنانکه اکر در خانهای راحت تکرار کند راحت باشد و اکر در خانهای
خوف و رنج باشد مضرت از دشمن رسد اکر پرسند که بیمار میرد یا نه رمل زند نکاه
کند اکر در اول آن آید مخاطره باشد و صدقه باید دادن و الاعم مرک باید خواندن
و اکر در خانه دوم آید خرج بسیار بجهة اطبا معالجه باید کرد و اکر در خانه سیوم
آید علاج باید کرد از خانه نقل کند و اکر در چهارم آید مریض از مرک نجات یابد
و اکر در پنجم آید بیماری او دراز کشد و غم بخورد و در ششم نیز و اکر در خانه هفتم
آید علاج باید کرد و ازان خانه نقل کند که دران خانه آبادی باشد و اکر در خانه هشتم
آید محمد زناتی کوید البته بمیرد و اکر در خانه نهم آید نیکو شود و اکر در خانه
دهم آید زود به شود صدقه باید داد و اکر در خانه ۱۲ آید هم صدقه دهد و اکر در خانه
۱۳ آید معالجه کند زود به شود و اکر در خانه ۱۴ آید رنج بطول و خطر است و
اکر در خانه ۱۵ آید علاج باید کرد که دیو و پری باشد والله اعلم **الباب الخامس**
اکر سوال از فرزند باشد ازین خانه از سعادت و نحوست حکم کند و اکر سوال از

خبری باشد از تکرار شکل پنجم و اگر در خانهای سعد تکرار کند خبرهای خوش باشد
و اگر در خانهای نحس تکرار کند خبرهای ناخوش باشد بر شکل سعد خبر راست بود و
خارج نحس اراجیف اگر سوال از فرزند کند که باشد یا نه اگر شکل پنجم سعد داخل
یا منقلب سعد یا بیاض باشد البته فرزند باشد و الا فلا و اگر پرسد که چند فرزند
شود از تکرار پنجم گوید و اگر سوال از معشوق بود حالش از پنجم گوید و برآمدن امید
از ایشان از لسان الامر که از اول و پنجم برآید و دوستی و دشمنی از تکرار
پنجم گوید **بیت السادس** اگر سوال از رنجور باشد و درین خانه شکل خارج باشد از رنج
بیرون آید سعد بزودی و آسانی و نحس بدیر می کشد و داخل رنج زیاده شود و ثابت
در توقف افتد و منقلب از رنج بیرون آید و باز رنجور شود سعد بآسانی و نحس بدشواری از
پنجم ماضی بیمار و از هفتم مستقبل و از چهارم عاقبت عمر و از هشتم بمیرد یا نه و از دهم
چه سود دارد و از آنچه از اول و چهارم بیرون آید صلاح و فساد عاقبت باشد و اگر
سوال از بنده خریدن باشد داخل و ثابت سعد نیکو باشد و خارج نحس و منقلب بد
اگر سوال از ستر پوشیده بود داخل بماند و خارج نی و حمره دلیل خوف بود و از
باقی میانه حال باشد **البیت السابع** اگر سوال از فساد بود و پیوند درین خانه داخل و
ثابت سعد نیکو بود و باقی نه و اگر گویند که زن پیر است یا جوان شکلهای زحل پیر
و شکلهای زهره و مریخ جوان و اشکال کواکب دیگر میانه سال و اگر گویند که
از چه قوم است اگر در هفتم و دوم و هشتم شکل نحس باشد بد اصل بود و در سیوم

دهم اهل صلاح و چهارم قوم بزرگ و نهم و هفتم اهل طرب و اول و پنجم اهل صلاح و علما
و اهل علم و تجارت و اگر خواهند تا بدانند از چه قبیل او را زن کنند از تکرار هفتم گوید و
موافقت و مخالفت از تکرار هشتم گوید **البیت الثامن** اگر درین خانه شکل خارج افتد دلیل
بیرون آمدن از خوف بود و مال غایب و میراث نرسد و داخل دلیل خوف و میراث
برسد و ثابت توقف و منقلب نزد و سعد بآسانی و نحس بدشواری و اگر خواهند که
بدانند که در کدام سن خوفست از اول و هشتم شکلی بیرون آرد و اگر بستارکان علوی
نسبتی دارد در پیری و الا بر عکس اگر سوال از مال یا قرضی که بخواهم بدهد یا نه از اول و
هشتم شکلی بیرون آرد اگر داخل بود و یا منقلب سعد قرض بدهد و الا نه والله اعلم
البیت التاسع اگر شکل خارج یا منقلب سعد درین خانه بود بسفر رفته شود و نیکو شود و داخل
و ثابت در توقف افتد یا سایل برحود دشواری می بیند و راه از سیوم و موضع مقصد از
هفتم و بازگشتن از تکرار نهم و واقع سفر از سیوم و نهم و اگر سوال کند که غایب زود
باز آید یا دیر نظر کند در سیوم و نهم و شکلها که از دوازده زاید از اغلب داخل حکم آمدن
و از خارج و ثابت در توقف افتد **البیت العاشر** اگر سوال از عمل کنند و درین خانه شکل
داخل باشد یا عقله یا حمره دلیل راحت باشد و ثابتات درین خانه نحس اند و منقلبات
سعد و آن شکل که از دوم و دهم بیرون آید داخل بال و نعمت و عمل بود و اگر سوال
کند که مرا کدام کار برآید از صناعت طلب کند شکل دهم و از آن گوید دوستی و دشمنی
بزرگان با کار تو از تکرار دهم در سیوم و هفتم و پنجم و نهم و یازدهم صاحب عمل تکرار کند

دوستی بود و الا نی و اگر از حالها در پرسد شکل سعد درین خانه دلیل بود بر سعادت و مح
نحس دلیل بود بر نحوست وی و دوستی و دشمنی از تکرار دهم اگر درین خانه شکل داخل سعد باشد
دلیل سعادت و نیکوئی حال دوستان و برآمدن حاجتها و امیدها و اگر نحس داخل باشد دلیل غم
اندوه بود و اما امیدها بر آید بسختی و اگر ثابت سعد باشد دلیل بر نیکوئی حال دوستان
باشد و امید متوقف بر آید و خارج بر عکس این بود و منقلب زود حال دوستان و امید
بعضی بر آید شکل سعد دلالت کند بر سعادت و نحس بر نحوست و از اول و ازین خانه بشکلی برون
آرد و حکم دوستی کند از سعد بر سعادت و از نحس بشقاوت **البیت الثانی عشر** حال دشمنان
از نیکی و بدی رسانیدن و نارسانیدن مضرت اگر دوازدهم در وتدی تکرار کند دشمن
بزرگ بود و مایل الوتد معروف و زایل الوتد مجهول و وتد یکم و چهارم و هفتم و دهم و
مایل الوتد ۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ و زایل الوتد ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ اگر سوال از چهارپایی کرده
باشد و دوازدهم شکل داخل باشد افزونی و خارج نقصان باشد و ثابت همچنان بماند
سعد باسانی و نحس بدشواری والله اعلم این چند کلمه از قول ملک الحکما خواجه نصیر
الدین طوسی در احکام دوازده خانه نوشته شد اگر بعضی در جدول منسوبات بیت بحکم تکرار
من تقریر نوشته شد تا بعضی هان را آسان باشد **فصل دهم** در بیان عدد اشکال رمل و خانها
بدانکه امام محمد زناتی علیه الرحمه عدد و مجموع شکلها در یک جدول ثبت کرده و شکلهای که
در خانه عدد آید در غایت قوة باشد و تسکین عدد او در بیوت چنانست که خانه اول آتش است
و فرح را نقطه آتش و باد هست مثلا خانه قوة دهنده و خداوند خانه پنجم خانه که باعتبار

دایره بر فرح که خاصه برای عدد است کیفیت آن چنانست که نقطه آتش و باد و خاک فرح در مقابله برابر است
و عدد این حروف هفده است و هشت هشت طرح کنند یکی ماند پس لازم بود اورا در خانه اول یک
عدد داون زیرا که یکی در یکی یکی باشد و همچنین لحیان در خانه دوم سه عدد داده اند برای آنکه آتش
او در مقابله های بزرجست عدد وی دو است و خانه اول را یکی و یکی با دو جمع کنند سه باشد
برین منوال مجموع شکلها را اشکال و عدد معین است و خانهارا نیز جدا عدد معین است و کیفیت چنانست
که خانه اول سه عدد دارد و دوم شش و ثالث نه و رابع دوازده و خامس پانزده چنانکه در
جدول ثبت است والله اعلم **فصل در دفاینه** اول بر آن موضع که گمان برد رملی بزند و خانه ۴ و ۶ ضرب کنند
آنچه حاصل شود اگر داخل باشد یا عقله دفینه آنجا هست و اگر منقلب باشد همچنین اما کمتر از آن باشد
که گمان بود و چون معلوم شد که دفینه هست آن موضع را چهار قسم کنند چنانچه هر زاویه را
از آن جهات راست آید پس نظر کنیم در خانه چهارم در خانه چهارم تا چه شکل است و بکدام خانه
تعلق دارد باز کنیم در خانه سیوم که او بدست چپ دفینه است و شکل خانه پنجم که بدست راست
یعنی از خانه پنجم و سیوم و دهم داخل باشد که شکل چهارم دلالت کند و شکل دهم کو است
بر مقابل دفین چنانکه درین نمودمی شود شکل استادان مغرب گویند است

مشرق	شمال
جنوب	مغرب

خانه چهارم در ششم ضرب کند در ربع بد نیاست اشکال شرقی
اشکال غربی اشکال جنوبی اشکال شمالی دیگر باید که
طول و عرض و عمق معلوم باشد بدانکه طول بذراع و عرض بوجب و عمق باصابع و عمل اصابع
چنانست که نقطهای آتش رمل از اول تا شانزدهم بشمارد و آنچه حاصل گردد اول هر یکی نقطه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	آ	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۴	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۵	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۶	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۷	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
۹	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۱۰	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۱۱	۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۱۲	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۱۳	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷
۱۴	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴
۱۶	۱۲۱	۱۲۲	۱۱۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹

	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۳	۱۳	ی	۱	
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۶	۸	ک	۳	
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۹	۱۱	ل	۳	
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۸۰	م	۴	
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۵	۳	ن	۵	
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۱۸	۱۲۰	س	۶	
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۲۱	۹	ع	۷	
۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۲۴	۸۰	ف	۸	
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۲۷	۱۶	ص	۹	۴۵
۵۵	۵۲	۵۳	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۳۰	۵۰	ق	۱۰	
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۳۳	۷	ر	۱۱	
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۳۶	۲۲	ش	۱۲	۷۸
۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۳۹	۱۲	ت	۱۳	
۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۴۲	۳۰	ث	۱۴	
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۴۵	۷۰	خ	۱۵	
۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۴۸	۶	و	۱۶	

وحروف خانها هم معین است چنان که خانه اول ا دارد و خانه دوم ک و سیوم ل و چهارم م و پنجم ن و ششم س و هفتم ع و هشتم ف و نهم ص و دهم ق و یازدهم ر و دوازدهم ش و سیزدهم ت و چهاردهم ث پانزدهم خ شانزدهم ذ عمل باین جدول چنانست که افراد رمل از اول تا شانزدهم بشمارد و دوازده کان طرح کند بقیه را بر خانها قسمت کند انجا که برسد نشان کند و ببیند که در جدول دران خانه عدد چند است آن عدد را نگاه دارد و ببیند که تکرار کرده است یا نه اگر تکرار در ماضی خود کرده باشد نقصان کند و اگر در مستقبل بود بر افزاید اگر تکرار نبود عدد او همانست که دران خانه است فایده اگر خواهی که بی جدول عدد گوئی باید دیدن که هیچ شکلی در روز مزاج و شب مزاج خود آمده است یا نه اگر آمده است گوئی که در فلان روز یا در فلان شب از احوال این نیت کردی و اگر دو شکل در روز مزاج و شب مزاج آمده باشند سخن از نزدیکترین باید گفت تا دورترین یعنی از فلان روز یا فلان شب تا فلان روز تا فلان شب واقف کردی والله اعلم فایده اگر خواهی که از ساعت روز و شب سخن گوئی اول دلیلست بر ابتدا روز تا آخر ساعت دوم و دوازدهم اول سیوم تا آخر چهارم و پانزدهم از اول ساعت پنجم تا آخر ششم که نصف النهار است بدین منوال چنان که حصه هفتم زمان غروب باشد تا دو ساعت شب و حصه دوم و پانزدهم و دوازدهم بود از شب چنانکه مولانا مجد الدین در کتاب ملخص آورده است باید دیدن که شکل مطلوب در کدام خانها افتاده است با او صاحب کدام خانه است مقصود از ان ساعت آن روز و شب حاصل شود و در طلب ولادت در دو کرجنه و ملا

غایب و درین نوع عدد گفتن غافل نباید بودن فایده اگر سوال و بحث از فصول اربعه باشد باید دید که شکل سعد در کدام خانه است اول عبارت از فوردین دوم اردی بهشت سیوم خورداد برین قیاس تا اسفندارمذ و مراد ازین ماهها ی جلالی است اگر روز نوروز بجهة احوال سایل رمل کشد دران سال روز ازین نوع عدد باید گفت و در هر خانه که شکل سعد افتد بر نیکوی احوال سایل حکم باید کردن دران ماه و اگر نحس افتد بد حالی سایل دران ماه و جدا اگر در میان هر سعدی و نحسی چنانکه لحیان را دلیل امن و راحت و رفاهیت و طاعات و خیرات و مصاحبت با علما و سادات و انواع فتوح ازین طایفه و قبض الداخل دلیل بر خریدن و فروختن و خواستن و خاستن و نشستن با اهل شوق یا ملازمت امرا و تجار یا فتوح ازین طایفه و ازین قبیل عقله دلیل بیماری و گریختن بنده و تلف شدن حیوان و فسق و فجور و غم و اندیشه و ازین جنس حمره دلیل خصومت و دعوی و گفتگو و تهمت و زیان و ناامنی راهها برین منوال مجموع اشکال را حکم باید کردن فصل یازدهم در بیان دزد و دزد برده بدان اسعدک الله که اشکال نحس تعلق به بدکرداران و فاسقان و بد اصلان و گدایان و عیاران و بدزدان دارد علی الخصوص حمره و قبض الخارج و عتبة الخارج و نقی الخد که خاصه نحوسی اند و بدکار چون رمل کشیدی برای دزد و دزد برده صورت و رنگ و هیات دزد از شکل هفتم باید گفت هر چه باشد و دخل و خرج او از هشتم باید گفت یعنی اگر شکل داخل و ثابت هیچ خرج نکرده باشد و اگر خارج بود تمامی خرج کرده باشد و اگر منقلب بود بعضی خرج شده

باشد و اگر از عدد کمی و بسیاری پرسند از تکرار هفتم و هشتم باید گفت مثلا اگر شکل هفتم
دو جای تکرار دزد دو کس باشد و اگر سه جا تکرار کند دزد سه کس باشند و اگر هفتم و هشتم
هر دو در امهات تکرار کند دزد و مال هر دو بدست آید و اگر هفتم تنها تکرار کند دزد حاضر بود
یعنی در دست باشد ولیکن مال حاصل نشود و اگر مطلوب طالع در رمل بود دلیل بر یافتن
مال بود بی توقف و اگر پرسند که دزد در شهر است یا بیرون شهر شکل دهم را باید دید اگر
داخل و ثابت بود در شهر باشد اگر خارج بود بیرون رفته باشد و جهات را هم از شکل
دهم باید دید و اگر از کیفیت مقام دزد پرسند و افعال و معاش او شکل دهم باید دید که چه
شکلست و بچه منسوبست چنانچه لحیان منسوبست بر مساجد و مدارس و خوانق و قبض الداخل
بر قصر و موضع سلاطین و سوق و اگر جماعت بود گوید که در همسایگی مکتب خانه یا جایی
که مردم بسیار انجا جمع شوند و مانند این هر شکلی که باشد چنانکه در جدول منسوبات ذکر کرده
شد باید گفت و اگر از در خانه دزد پرسند که از کدام طرفست از شکل نهم و سیوم باید
گفت و اگر از جامه پرسند از شکل یازدهم گوید رنگ جامه و حرفه و قیمت و درستی
و کهنگی هرچه باشد اگر شکل نحس در سیوم باشد از در در آمده باشد و اگر در نهم باشد از
پس خانه حفره زده باشد و اگر در دهم باشد از بام فرود آمده باشد اگر سوال از
یافتن و نایافتن بود از شکل هفتم و هشتم در نصف اول رمل تکرار کرده باشد مال
حاصل شود و اگر در نصف دوم تکرار افتد در توقف افتد اگر سوال از بیگانه یا خویش
بود از تکرار شکل هفتم باید گفت و این را از شکل دایره هم معلوم توان کرد چنان که

شکلی که از دایره بیرون آید نصرة الداخل بود در خانه خود تیر بود که یا زده همت دزد
یاری باشد از آن سایل و اگر در چهارم تکرار کند گوید همان عمل میکند که صاحب ضمیر میکند
و اگر در پنجم بود گوید که دزد فرزند او بود یا کسی بجای فرزند باشد اگر شکل هفتم یا شکل دایره
نقی یا عتبه الداخل یا اجتماع یا طریق یا لحیان یا جماعت یا نصرتین و منکوس دزد شخصی
باشد معروف و مشهور و اگر ازین اشکال یکی در هفتم و در زایل تکرار باشد اصل پرسش
معروف بوده باشد ولیکن دزد مجهول شده است و اگر ازین بیرون نیاید شکل دایره را
با هفتم ضرب کند انچه حاصل شود سخن از نتیجه آن گوید و اگر او تاد در هفتم بود یا نتیجه
شکل اوتاد بود دزد معروف بود اگر شکل مایل بود متوسط و اگر زایل بود دزد مرد مجهول
بود اما شکل دایره این است و آنرا نقاط الافلاک نیز گویند چهار شکل از رمل حاصل کنند
و ابتدا از یازدهم کند برین مثال از نقطه خاک ۵ و ۱ و ۱۳ و ۹ و اول شکلی بیرون آرد
و از نقاط آتشی امهات شکلی دیگر و از نقاط آتشی بنات شکلی دیگر و از نقاط خاکی
شکل ۸ و ۱۲ و ۱۴ و نقطه آتش یازدهم شکلی دیگر بیرون آرد و ازین چهار شکل
دو شکل از دو یکی این یک شکل را دایره فلک نامند والله اعلم فایده اگر جماعتی که بر
ایشان گمان است حاضر کنند رملی بزن و از دایره رمل شکلی بیرون آر اگر آن شکل در ان
رمل موجود باشد دزد حاضر بود و بجهة دانستن دفین همین عمل است صفت رنگ
دزد از همین شکل توان گفت و انواع خبایا و دزد برده ازین شکل توان گفت فصل
دوازدهم در بیان احوال بیماران و خادمان بدان که بیمار را اگر برج و

و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] در رمل تکرار کند نیک نباشد برای آن که عقله صفت کور است و بیاض
صفت کفن و اجتماع صفت تابوت و انکیس و طریق صفت مرگ و اگر باین اشکال
قبض الخارج و عتبه الخارج باشد صورت مرده شوست و اگر ازین شکلها در طالع و
ششم و هشتم و پانزدهم تکرار کند رنجور را خوف عظیم باشد و اگر بجهت بیمار رمل کشند و
دران رمل دلیل سفر نماید بد باشد بیمار را و کودکها اما در طالع یا در ششم سعد خارج
باشد بیمار زود صحت یابد و اگر یکی ازین دو خانه سعد بود و در دهم نیز سعد باشد
بعلاج مشغول باید بود که امید صحت است فایده اگر خواهی که بیمار را حکم مطلق گوئی
ازان رمل که کشیدی شکل اول و ششم و هشتم و دوازدهم را امهات سازد و در
۱ و ۸ و ۱۲ و ۱۳ اگر شکل داخل یا ثابت نحس باشد بیمار را خوف تمام باشد و اگر
درین خانها سعد باشد صحت یابد و باطبا رجوع باید کرد و در جزو عناصر طالع علاج
باید کرد و هرچه آید بدفع مشغول باید شد فایده اگر سوال از بنده و خادم بود از خانه
باید دید اگر سعد داخل بود بجز و نگاه دارد که احوال نیکو باشد اگر نحس خارج و منقلب
باشد خادمان را دور باید کرد و اگر نحس و دور خواهند رفت فایده بدان که احوال
گم شده و گریخته و ضایع شده و حیوان رمیده و خدم و حشم این مجموع را صلاح
و فساد و خیر و شر و دخل و خرج از خانه باید گفت والله اعلم فصل سیزدهم در بیان
دو کار و دو مقام و غیره اگر پرسند ازین دو کار کدام بهتر است یا ازین دو مقام
کدام خوبتر است بهیئت هر کاری جداگانه رمل کش و شکلهای پانزدهم را برهم ضرب

کن نتیجه در کدام که باشد آن بهتر و اگر در هر دو باشد هر دو کار نیکوست اختیار سایل
دارد هر کدام که خواهد پیش گیرد اما در هر کدام که اشکال سعد بیشتر بهتر بود
اگر نتیجه در هیچکدام نباشد ترک اولی باشد و لیکن اکثر حکما بر آنند که شکل خانه
دهم حال است و چهارم مستقبل هر کدام که سعد باشد آن بهتر بود اگر نحس
خارج باشد ترک اولیتر سعد باختیار و نحس بی [illegible] اگر منقلب بود در تردد
و پریشانی باشد [illegible] ای دو مقام نیز همین عمل است اما مقام که او در انجاست
خانه چهارم است [illegible] انجا [illegible] در رفت خانه هفتم باید دید که کدام سعد و کدام
نحس و خارج [illegible] است که دلیل بیرون آمدن باشد سعد باختیار و نحس
[illegible] الات دیگر [illegible] گفت فصل چهاردهم در بیان
استخراج خبی و [illegible] و احکام تقویم رمل [illegible] سال و اسرار چند از رمل و غیرها
بدانکه استخراج خبی را حکما این علم برای انواع گفته‌اند و هر کس شقی اختیار کردند و اما
همین بنده [illegible] بعضی یاد کرده می‌شود خبی چیزی را گویند که در دست یا در کیسه
پنهان کنند برای امتحان و درین علم چهار مسئله میان حکما مشکل است اول ضمیر دانستن
دوم خبی گفتن سوم اسم معلوم کردن چهارم دفینه بیرون آوردن هر کس که از عهده
این چهار مسئله بیرون آید درین علم کامل و ماهر باشد و این علم حاصل نتوان کرد
مگر بریاضات و نگاهداشت نفس از مناهی بعضی که شرط بجا آرند و سخن درست ادا
نمایند جماعتی از عوام زبان طعن دراز کرده میگویند که فلان را التحیر است و این قدر

نداند که اگر کسی را تسخیر بود او را چه احتیاج برمل و نجوم و سایر اینها باشد و آنها
که ازین شرایط بی بهره مانند سخنی از تجربه که مجاز است بسیار نموده میگویند چنانکه
بعضی گفته اند در باب استخراج خبیه جهات و موضع هستی و نیستی و این نیز بر انواعست
چند ازینها انجا نموده شد و هو ولی التوفیق نوع اول درین معنی که نظر کنی در دست یا
در کیسه چیزی است یا نه روا بود که بهرزه امتحان کنند بنگر بطالع و چهارم و هفتم
اگر درین خانها شکل خارج بود در دست چیزی نبود و اگر شکل داخل بود چیزی باشد
بنگر بشکل اول و پانزدهم و شانزدهم که جنس ازین اشکال هر دو ان مثبت اگر شکلی ازین
اشکال تکرار کند یا در خانه خود بود آنرا با شکل اول ضرب کند و نتیجه را بگیرد و از وی
حکم جنس و صفت وی بگوید و این طریقه ملک الحکما فیلسوف اعظم الیس المصری است
نوع دیگر از قول حکماء دیگر بگیرد نقاط آتشی از جمله خانها و در پانزده خانه ضرب کنند
تا پانزده جمع شود و دوازدگان طرح کند آنچه باقی ماند برین خانها قسمت کنند انجا که منتهی شود
بینند که در ان خانه کدام شکل است و آن شکل از حروف تهجی کدام دارد آن حرف را حساب
جمل بگیرد و دوازدگان طرح کند آنچه باقی ماند جهات و ضمیر و جنس و هستی و نیستی بگوید که
این همه تعلق بدان شکل دارد که طرح ثانی بدو منتهی شده باشد نوع دیگر استخراج جنس
بگیرد اعداد مجموع خانها را و در پانزده ضرب کند آنچه حاصل شود بینند که چند عدد است
و آن عدد از حروف ابجد کدام حرفهاست و آن حروف بکدام شکل تعلق دارد و
آن شکل در رمل در کدام خانه است از ان خانه کیفیت بیان باید کرد اگر آن

شکل در رمل نباشد عدد اصل او را باید گرفت و دوازده گان طرح باید کرد
انجا که سیری شود جنس و باقی احوال ازان خانه باید گفت نوع دیگر برای استخراج
خبایا و آن آنست که شکل اول را در هفتم ضرب کند و نتیجه را نظر کند که لسان
الامر است و در همه بابها بکار آید و حکم بر ولیت و اگر این شکل آید چیزی
باشد نرم و سفید که اندک بزردی گراید و قیمتی و طعم او شیرین باشد و آتش نه
درو کار کرده باشد و اگر این شکل آید چیزی باشد نرم و سفید رنگ یا کاه
رنگ و میانه بقیمت و بی طعم و اگر طعم داشته باشد قابض بود اما مجوف
بود یا سوراخی یا ثقبه داشته باشد باقی اشکال دیگر را از جدول مثبوتات
باز دارند نوع دیگر جماعتی معروف جنس را از غلبه نقطه گویند و آن اشرف
انواعست و اصلی تمام دارد هر نقطه که غالب بود جنس را بدان باز خوانند
مثلا اگر نقطه آتشی غالب باشد جنس کانی بود و اگر بادی حیوانی و اگر خاکی
نباتی و اگر خاکی معدنی و اگر دو ضد یکدیگر باشد طرح باید کرد انجا که منتهی
شود ازان شکل باید گفت مثلا اگر آتش و باد هر دو هشت نقطه باشد در خانه
۸ نگاه باید کرد هر شکلی که باشد ازو باید گفت مثلا اگر این شکل بود جنس حیوانی
برین منوال باقی اشکال را معلوم توان کرد بتفکر فتعلم فایده بدان که
معرفت خبایا و ازده گواه معلوم شود یعنی از خانه اول تا ۱۲ هر شکلی درین
خانها گواهی باشد اول گواهی دهد بر طبیعت جنس از نرمی و درشتی دوم رنگ

او سیوم شکل و هیات او چهارم بشرکت ششم و دوازدهم بر جوهر جنی
یعنی یا کانی یا حیوانی یا نباتی است و الا چهارم را در چهاردهم ضرب باید
کرد و هفتم را در پانزدهم و ازین دو شکل نتیجه را در دوازدهم ضرب کند آنچه
بیرون آید حکم بران کند که جنی چه جوهر است پنجم گواهی دهد بر قیمت ششم بر
فعل که مردم را بچکار آید هفتم بر چگونگی که چه نوعست و کم و بیش بر حسب تکرار
هفتم و اگر ششم را در چهارم ضرب کند حاجت تکرار نباشد نهم بر فعل دهم بر طعم
یازدهم بر شم یعنی جنی دوازدهم بر مکان که در انجا ساکن شده باشد اما آن چهار خانه
دیگر گواهست بران دوازده خانه براستی و کژی والله اعلم بدان که طبیعت
اشکال مختلف است بعضی نرم و بعضی سخت و بعضی شیرین و بعضی ترش
اشکال نرم اشکال سخت سوده
اشکال درشت اشکال زرد و سفید
اشکال کبود و سفید اشکال سبز رنگ شکل زرد
مطلق شکل کبود مطلق شکل سیاه مطلق شکل سرخ مطلق
اشکال قیمتی اشکال بی قیمت اشکال
اندک قیمت اشکال شیرین اشکال شیرین
تلخ مزه اشکال ترش قابض اشکال شور تلخ
اشکال نه شیرین نه تلخ اشکال بی طعم منسوبات این اشکال

انجا نوشته شد برای آسانی تا بجدول احتیاج نیفتد **استخراج دفینه** اول
رمل باید زد به نیت آن موضع که گمانست شکل چهارم را در ششم ضرب
کند نتیجه اگر شکل داخل بود یا عتبه داخل این دفینه بر جای باشد اگر شکل خارج
بود چیزی انجا نبود چون معلوم شد که دفینه هست آن موضع را بچهار قسمت
کند بدین طریق

شرقی	جنوبی
شمالی	غربی

و نگاه کن که در خانه ۴ چه شکل آمده است و بلازم
نواحی تعلق دارد و در خانه ۳ چه شکل آمده است که گواهست
بر دست چپ دفینه و ۵ که گواهست بر دست راست دفینه و ۱۰ گواهست
بر قبله دفینه چون بکیفیت معلوم شد که در کدام ربع است باز آن ربع را
طرح گرفته بچهار قسمت کند و همان عمل بجای آورد تا بدفینه برسد و اگر حکما
بران متفق است که شکل خانه ۴ در ۶ ضرب کند و حکم بر نتیجه کند و این اطراف
انواعست هیات اشکال این است اشکال شرقی اشکال
غربی اشکال شمالی اشکال جنوبی
چون معلوم کردی که در کدام طرف و طرح بدانجا رسید
طول و عرض و عمق را از ان شکل معلوم کن و بقبض و رفع آن مشغول گردد
امید است که بمطلوب رسد انشاء الله تعالی **استخراج** احکام اسرار
رمل اگر اسرار رمل بی حد و نهایت است و ما را در رمل آن هیچکار نباید
ولیکن جماعتی از غایت بلاهت و حماقت از فضلا این فن سوال کنند

وهمچنین که آن فاحشل را در وقتی سوال کنند که خالی الذهن باشد پس واجب نمود
برای دفع سوال خصمان احمق این چند نوع در قلم آوردن **فایده** اگر شکلی
اختیار کنند که در پانزدهم ممکن بود و گویند رملی بزن که این شکل در پانزدهم باشد
و این شکل دیگر در اول آن شکل پانزدهم در اول ضرب کن و مضروب را در
پهلوی اول بنه که آن شکل دوم است و همین شکل را در اول ضرب کن و در سیوم بنه
و شکل پانزدهم را در چهاردهم بنه و امهات ساز و تمام کن که آن شکل که
گفته بودند و مثال اینست که نصرة الخارج در اول و نصرة الداخل در
پانزدهم فکر کن و دریاب. و اگر در اول



شکل طاق باشد این اصطلاح راست نیاید
فکری دیگر باید کردن و آن چنانست که دو شکل دیگر چنانچه
خواهد با آن ضم سازد تا همین شکل نصرة الداخل در پانزدهم باشد باید که در اول دو
شکل با آن ضم کند تا سه شکل شود برین مثال فکری کند شکل چهارم کند که
مقصود از شکل و از اتفاق نقاط آتشی و خاکی هر دو فرد و زوج
باشد و هم بادی و آبی و اینها بدین دیگر تعلیم **فایده** اگر پیش از استخراج بنات
از امهات پانزدهم را پرسند که چه شکل است نقاط مرتبه اول و دوم
امهات را باید دید که جفت است یا طاق اگر جفت بود زوج و اگر طاق
بود فرد آنچه حاصل شود شکل پانزدهم بود اگر شکل دوازدهم را پرسند از مرتبه

سیوم و چهارم امهات برین سوال باید کرد و اگر پرسند که شکل چهاردهم چه شکل است
هر یکی از امهات جدا گانه باید دیدن که جفت است یا طاق اگر جفت بود زوج و اگر
طاق بود فرد و آنچه حاصل شود چهاردهم باشد و اگر از شکل پانزدهم پرسند که
چه شکل است بنگر بنقاط شکل اول را با پنجم و ثانی را با ششم و ثالث را با هفتم و رابع را
با هشتم هر کدام که جفت باشد زوج و اگر طاق بود فرد گیرد و آنچه حاصل شود شکل
پانزدهم باشد و اگر از بنات اشکال امهات را خواهد نقاط آتش بنات را شکل
اول سازد و بادها را دوم و آبها را سیوم و خاکها را چهارم ازین مجموع را ازین
رمل و از هر رمل که باشد احساس توان کرد و اگر از بنات پرسند شکل ۹ و ۱۳ را عقد
همانست که از امهات کرد و والله اعلم **فایده** اگر وجود رمل خواهی که بدانی یعنی
نقاط مجموع رمل چند آتش و باد و آب و خاک از هر یک چند است اول را با پنجم و
دوم را با ششم و سیوم را با هفتم و چهارم را با هشتم باید دید که اگر جفت باشد آن
عدد باشد و اگر طاق باشد یکی عدد باید افزود زیرا که نقاط رمل از اول تا پانزدهم
هرگز طاق نیاید و این وقتی باشد که عدد نقاط اشکال را بداند چنانکه اشکال
سباعی را هر یکی عددش سه است و خماسی را هر یکی پنج است و سداسی را هر یکی
چهار است بغیر این دو شکل هر یکی را عدد دو است و یک شکل رباعی که چهار
است این اصل است و دیگری ثمانی جماعه است و او را هیچ عدد نیست و این
را دوم وجود رمل گویند سباعی اشکال خماسی

اشکال سداسی شکل رباعی شکل ثمانی و این رمل را بی
دستور اینجا آورده شد و آن این است نقاط آتشی هشت است برای آن که دال
سباعی است و پنجم سد الثنی است و قبض خارج سه است و چهار طاق بود یکعدد
افزودیم هشت شد باقی برین قیاس و صورت این وجود رمل است قبض الداخل
اما عددش شکل میشود و درین رمل موجود بیست حکم مطلق بر آنست که مال یا اسباب
زود بدست آید اگر خواهی که بدانی نقاط مجموع رمل چند است نقطه افراد را تمام
جمع کن و از صد و بیست و هشت کم کن آنچه ماند رمل بود از زوج و فرد اگر پرسند
۱۲ از کجاست چون نقاط اشکال شانزده گانه نود و شش است جواب آنست که
هرگاه که امهات رمل تمام جماعت باشند ناچار نقاط آن رمل ۱۲۸ خواهد بود
فکر کن و دریاب اگر شکلی را نشان کنند و پرسند که کدامست و نامش چیست بگو تا
عدد نقاط آتش و باد و آب و خاک آن رمل را بی شکل شانزدهم و آن شکل که نشان
کرده است بگوید که از هر یکی چند است هر عنصری که جفت بود زوج گیر و اگر طاق
بود فرد گیر و تا شکل از عناصر تمام شود و اگر پرسند که رمل را چگونه سازند که مدور شود
یعنی امهات مانند بنات باشد اول را با پنجم و دوم را با ششم و سیوم را با هفتم و چهارم
را با هشتم ضرب کند تا چهار شکل گردد و آن چهار شکل را امهات سازد و رمل تمام
کند که مدور خواهد شد یعنی بنات مانند امهات باشد و جماعت در پانزدهم خواهد شد
حکم کلی بر جماعت باشد که از آن دو شکل حاصل شده است **استخراج احکام سته**

ازقول حکماء این علم بدان وفقک الله تعالی که ضمایر خلق بسیار است و
خلق را وقوف بروی دشوار که العلم عند الله سبحانه و لا یعلم الغیب الا هو الله
و در تفسیر این آیه کریمه اقوال بسیار است بعضی گفتند که غیب عبارت از دانستن
پوشیده بی واسطه مقدمه و این را جز خدای عز و جل نداند و عنده مفاتیح الغیب
لا یعلمها الا هو و چون وسایط در میان آمد شبه برخاست پس چون بوسایط و دلایل
نظر کنند مرد عاقل گوید ضمیر تو از چنین چیزی باشد چون براهین و دلایل سخن گوید
اگر موافق افتد مقصود بر آید و استخراج ضمایر مانند لعب شطرنج است که هر که مشغول
بیشتر داند زودتر برد پس محقق شد که هر که استخراج ضمایر و سرایر و ادله جماهیر و جوامع
عناصر بیشتر تجربه کرده باشد دریافت احوال ضمیر پیش او روشن‌تر باشد اکنون این
فقیر را از قول و تجربه استادان بزرگ که درین علم کمالی داشتند در باب استخراج
سته تقریر کرده شود آنچه بفهم نزدیک بود والله اعلم بحقیقة الحال **استخراج**
سته عالم و فصول اربعه بقول امام زناتی علیه الرحمة چون خواهی که احوال
سال از اول تا آخر بر تو معلوم شود که بتقویم احتیاج نباشد از احوال سلاطین و امرا
و عساکر و طریق و احوال عامه مردم و اسعار از رخص و غلا و آنچه درین سال حادث
خواهد شد از خیر و شر امام زاهد و افقه و افضل المتاخرین محمد زناتی میگوید که چون آفتاب
که نیر اعظم است بنقطه اعتدال ربیعی رسد بگو روز پیشتر اگر تواند روزه گیرد و جامه پاک

پوشد و بوی خوش بکار برد و ریک نو از جای پاک بردارد و در وقت ریک برداشتن
سورهٔ یس بخواند و بروی بدمد و نیت کند که خدای عز و جل از کرم لایزال خود آنچه
درین سال از خیر و شر حادث خواهد شد از رهگذر این خطوط برین ریک پیدا آید و دل را
بنور معرفت خود هدایت بخشد و زبان مرا از خطا و زلل و نقصان و خلل و از آنچه
نمی شاید و نمی باید نگاه دارد آنگاه بوقت و ساعت نیکو که آفتاب ببرج حمل تحویل
کرده باشد رملی بکشد و شانزده شکل بر کاغذ ثبت کند بعد از آن بگیرد سیزدهم و دهم و
یازدهم و چهاردهم را امهات سازد و شانزده شکل تمام کند باز همچنین تا چار
نوبت انقلاب کرده شود و میزان نگهدارد که البته شکل نهم دیگر نخواهد شد
چون چهار ضرب برای فصول اربعه استخراج کرده شد بستاند اوتاد چار کاغذ
اول و اوتاد انقلاب اول را در پهلوی هم نهد در یک سطر و اوتاد انقلاب
دویم و سیوم را بگیرد و در پهلوی هم نهد در یک سطر دیگر در تحت سطر اول در
برابر یکدیگر نهد و سطر بالا با سطر زیر بترتیب امتزاج کند تا یک رمل تمام شود و آنرا
اوتاد گویند باز ازین رمل اوتاد را بگیرد و هم رمل تمام سازد و این را غایت الامانی
نامند و این مجموع که هفت رمل و نیم است و همگی اشکال یکصد و نوزده است
باید دید که اغلب اشکال او سعد است یا نحس یا مساوی یا همه سعد یا همه نحس بقدر
اشکال در سعادت و نحوست سخن باید گفت این نوع انقلاب که دران جدول

ثبت افتاده است خاصه برای احکام سال است و برین قول جمله علما متفق اند و
لیکن تجربه کارهای دیگر انقلاب نوعی دیگر باشد یعنی هر سوالی را مناسب آن کار
انقلابی باید کرد چنانکه بعد ازین نموده میشود ان شاء الله تعالی **احکام و استخراج**
فصول اربعه و تقریر آن علی سبیل الاجمال بدانکه فصول اربعه احکام بر دو نوع است
نوع اول که در میان مردم مشهور است و آن چنین است که در رمل هر فصلی نگاه کن
و اوتاد چهارگانه بیرون آر و مستخرج را در پانزدهم ضرب کن و حاصل را در شانزدهم
ضرب کن و احوال نفوس خلایق از نیک و بد و احوال مالهای ایشان را از دوم و احوال
دوستی نمودن مردمان با یکدیگر و موافقت میان برادران و اقربا و سفرهای نزدیک دران
سال از سیوم و احوال غله و زراعت و جوی بار و ثمنها و زمینها و احوال پدران و
دهاقین و ظاهر شدن نهانیها و زلزله و آنچه بدین ماند از چهارم و احوال فرزندان و
شورها و مهمانیها و رسیدن اخبار و فرستادن رسولان و دوستی محبوبان از پنجم
نگرد و احوال بندگان و بیماران و حیوان ریزه و خدم و حشم و آنچه بدین ماند از
ششم و احوال خاتونان و نکاحها و شرکتها و سفرها و حرکت بدا کرد و خصومت میان
اعدا و مثل اینها از هفتم و احوال خوفها و خطرها و ترکها و مال میراث زنان و
شریکان و مال تجاران و آنچه بدین ماند از هشتم و احوال مسافران و تجار و سفر
های دور و ایمنی راهها و خبرهای اراجیف و مانند اینها از نهم و احوال پادشاهان
و عمل گرفتن عاملان و کسبهای مردمان و احوال مادران و مرگ کنیز پیران

و مانند اینها از دهم و احوال امرا و وزرا و نزدیکان پادشاهان و قضات
و ایمه دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بر آمدن امیدها و بسیاری وکمی فرزندان
دران سال این جمله را از یازدهم کوید و احوال دشمنان و غریبان و بیماریها و
خطرهای مردم و گرفتار شدن دزدان و بیماریهای ایشان و احوال محبوسان و
ظلم و جور و غلبه کردن دشمنان و ستوران بزرگ از دوازدهم نکرد انه علام الغیوب
وعنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو فایده چون احکام فصول اربعه دانستی احوال
هر خانه که میخواهی تا تحقیق شود بخانه دیگر که مناسب ولیت التزاج ده و تحقیق
میکن و احکام آن جداگانه می نه تا جمله معلوم شود و هر یک رمل تمام فصلی را تمام
حکم کن چنانکه از رمل اول فصل ربیع را حکم کن تمام خلق را چنانکه گفته شد از انقلاب
اول فصل ربیع و از دوم فصل صیف و از رمل سیوم خریف را و از چهارم شتا را
چون تمام احکام فصول اربعه نوشته شد جمله را بترتیب جمع کن و روزنامه ساز
تا ترا بتقویم حاجت نباید و چون آن وقت شود که آن حال حادث خواهد شد
خلق را از ان حدوث آگاهی کن اخواف و تبشارات و حالات که باشد خلایق را
خبر کن و ناقل این مجموع را بدعا خیر یاد کن و از خداوند تعالی توفیق میخواهد
از ارواح انبیا و اولیا علیه الصلوة و التحیة مدد میجوید بحقارت در کس نگاه مکن
علی الخصوص بر فقرا باب الله نوع دیگر که اشرف انواعست که از رمل تقویمی سازی
و آن چنانست که روز نوروز ساعت نیکو رمل کشی و شرایط چنان که گفته شد بجا آری

و بجهة هر فصلی هفتاد و دو شکل از ان رملها بترتیب چنانکه در جدول نموده شد برگیری
و ابتدا هر فصلی از اول آن فصلها از برای دستور کنی ما انجا در جدول بیارم تا
آسان گردد و جدول اینست

حزب اول فصل ربیع



انقلاب فصل صیف



انقلاب ثانی خریف



انقلاب ثالث شتا



اوتاد حروب



نتیجه اوتاد حروب ما تحتیم



رمل اوتاد اوتاد



غایت الامم



پس بجهة استخراج احکام هر فصل ابتدا
از ان فصل کند بدین طریق که جدولی
سازد که در طول دوازده خانه داشته
باشد و در عرض چهار خانه در خانه اول
شکل اول از فصل ربیع بنهد و در پهلویش شکل اول از صیف و باز در پهلوی آن اول
خریف و همچنین شتا شکل بعد شکل باز شکل اول از نتیجه حروب اربعه که درن

رساله آنرا ضرب الوتد نام نهاده در پهلوی چهارم نهند که آن شکل اول شاهست
و باز شکل اول وتد الوتد گرفته در پهلوی یک شکل خامس نهند برین صورت
و این شش شکل بر درجه طالع فصل ربیع داشته احکام نویسد و در طالع
صیف همچنین ابتدا بجماعه شود بدین ترتیب و در فصل خریف
جماعت اول و نیز باخر آید بدین نهج و در فصل شتا نصرة الداخل
و فصول اربعه تمام شود پس اشکال ثوانی این حروف ستة در بیوت ثوانی خالی

فصل الربیع	فصل الصیف	فصل الخریف	فصل الشتاء
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

جدول احکام فصل ربیع بوقوع نوروزی که میمون باد نیکوئی و سعادت وقوع
این اشکال طالع سال دلیلیست بر نیکوئی احوال نفس و سلامتی حال و رسیدن بمرادات و
مقاصد و نیکوئی احوال دوستان و خبرهای خوش رسیدن و بخت وار بودن
و این اشکال در خانه دوم بغایت نیکو بود احوال و اموال و جمعیت یافتن از دوستان
و محبان و آمدن مال از هر طرف این اشکال دلیل است بر نیکوئی
برادران و اقارب نزدیک اگرچه اندک تفکر کس در میان این طایفه باشد اما زود خوشدل
گردند اما سعد در توقف افتد این مقدار که اینجا نوشته شد می باید که بهمین دستور چهل فصل را هر که احکام کند
تمامی بر یک صفحه یا بر دو صفحه بنویسد تا چهل فصل را احکام نویسد بر سبیل اجمال آنگاه احکام تفصیل
هر یک یکروز بنویسد و تقویم جدولی کشد بر صفحه پانزده روز چنانکه گاهی در دو صفحه باشد در روی
یکدیگر و در صفحه اول سه جدول باریک کشد اول ایام جمعات دوم ایام ماه عرب در سوم اشکال
رمل در برابر بکشد هر روزی یک شکل بشرط آنکه اشکال فصول و یک و یک بر پانزدهم
غایة الامالی ضرب کند در برابر آن روز کند که آن مرکز اصل است یکنوع دیگر گفته اند که
شواهد را امهات سازد و رمل تمام کند و یکبار تا سه بار انقلاب کند چنانکه معلومست اما چنان
کند که از آن رمل یکساله استخراج کند چنان که نموده می شود و الله اعلم
اکنون فرض کنیم که روز یکشنبه نوروز است و دهم ماه محرم سنه فلان است
استخراج یک ماه از رمل اول و انقلاب آن چنانست که شکل ۱۳ و ۱۴
و ۱۵ و ۱۶ را امهات سازد و رمل تمام کند سه بار انقلاب کند تا در ماهه تمام شود

اگاه بترتیب درروزنامه ثبت کند و بنگرد که هر شکلی محاذی کدام روز است
دران روز چه خاصیت میدهد چنانکه درروزنامه نوشته است هر روز بنویسید
ستوانهٔ اول رمل   انقلاب اول   انقلاب دوم   انقلاب سیوم



[illegible]	[illegible]	[illegible]	صفحه اولی اول فصل ربیع
ا	۷		درین روز در محفل با اهل علم اتصال افتد اما نفع کم بود
ب	ا		درین روز تردد خاطر افتد اما رستن از غم و فتوح تمام شود
ج	ـسـ		درین روز مراد و جمعیت باید واز دوستان مقصود میسر شود
د	ع		درین روز کشایش کارها و خرمی و جمعیت باشد و برون آمدن از غم
ه	ـهـ		درین روز کشایش و فتوح بود و برون آمدن از غم
و	ـه		درین روز غم و اندوه بود اول روز و آخر روز شادمان بود
ز	لو		درین روز خاطر و رستن از غم و فتوح یافت بود
ا	[illegible]		درین روز تندرستی و جمعیت بود و بیرون آمدن از غم بود
ب	ع		درین روز دلخوشی و تندرستی و حرکت نفس و شادمانی بود
ج	ط		درین روز پریشانی خاطر از مردم خسیس و راحت نایافت
د	ک		درین روز جمعیت یافت و پیوستن با اهل علم و رفتن بتماشا
ه	۴		درین کشایش و فتوح باشد و بیرون آمدن از غم
و	کد		درین روز فتوح و پیوستن با کابر و راحت یافتن از ایشان
ز	ع		درین روز جمعیت و مراد یافتن و پیوستن با اهل علم
		المسون	

و سه جدول دیگر دارد جدول اول عمقاً شانزده خانه و طول او پنج خانه سه خانه اول
خورد دارد و یک دراز و یک خورد و جدول دوم عمق او نه خانه و طول او نیز نه خانه دارد و هم
نه خانه مرتبهٔ اول و دوم خورد دارد و دیگران دراز و جدول سیوم مثل جدول دوم
دارد یعنی عمق نه خانه و طول نه خانه اول نه خانه بالا خورد و دوم نه خانه نیز خورد باقی
دراز ۵۵ انقلاب برای هر کاری و سوال متفرقه این است سوال اگر از برای مال
باشد خانها که بمال تعلق دارد جمع کند و امهات سازد و رمل تمام کند و کیفیت را
بیان کند اما خانهای که تعلق دارد بمال این است ۲ و ۴ که ملک و عقار است و
خانه ۶ که خانه برده و حیوان ریزه است و خانه ۱۱ که امید است و بعضی خانه ۱۲
گفتند و آن خطاست بسبب آنکه ۱۲ خانه اعداست و زایل پس از خانه دشمن کوه
نباید خواستن از یازدهم مناسب تر باشد این چهار خانه را بترتیب امهات
سازد و ۱۶ شکل تمام کند سوال اگر از برای خویشان و یاران بود شکل خانه ۳ که تعلق
به برادران و خواهران دارد و ۴ که به پدران و ۵ که به فرزندان است و ۱۱ که امید است
جمع کند و امهات سازد و ۱۶ شکل تمام کند و حکم کلی کوید سوال اگر از برای بیمار
بود شکل خانه ۸ که خوف و خطر است و ۱۲ که نکبت و شقاوت و شکل اول که
طالع است جمع کند و امهات سازد و ۱۶ شکل تمام کند برین منوال سوال
از هر حالی که باشد مناسب آن چهار شکل اختیار کند و امهات سازد و ۱۶ شکل
تمام کند و اگر مناسب آن که باشد چهار شکل اختیار نتوانند کرد او تا در اول شوند

ضرب کند و امهات سازد و رمل تمام کند و حکم کلی ازان گوید و این انقلاب
اشراف انقلابات است و اوتاد این است یکم و ۴ و ۷ و ۱۰ اول را با سیزدهم
و ۴ با ۱۴ و ۷ را با ۱۵ و ۱۰ را با ۱۶ ضرب کند و چهار شکل بیرون آرد و امهات سازد
و ۱۶ شکل تمام کند و حکم مطلق از ۱۵ گوید والله اعلم بالصواب **فصل پانزدهم**
در بیان علم نقطه بدانکه اصل این علم از چهار نقطه طریق است و بعضی آن را
چنین نویسند ⁘ و معتبر چنین است ⁘ زیراکه هر یکی بمنزله کره است اول کره
آتش دوم کره باد سیوم کره آب چهارم کره خاک چون مضاعف کنند جماعت
شود یعنی چنین ⁘ و چون کس جمع کنند اشکال خماسی و سداسی و سباعی حاصل
شود برین مثال خماسی ⁘ سداسی ⁘ سباعی
⁘ و رباعی اصل بود ⁘ و ثمانی مضاعف بود چون ⁘ و قوت
خماسی بیشتر است از سداسی و سداسی از سباعی چراکه هر شکل که نقطه بیشتر
دارد قوت بیشتر گفته اند زیراکه قوت این علم از نقطه است اما در کتاب
تجره که در علم نقطه است آورده که وقتی که طبیعت پوئت و عناصر معلوم کرده
باشند یعنی در هر شکل چه فعل کند و داود و ستد او چیست چون هر یکی را علیحده مرکز
و ماوی معین است و از خانه بخانه که حرکت کند غرض چیست بدان که این
حرکت از نقاط میزانست بر شش نوعست نوع اول را حرکت طبیعت خوانند
یعنی هر نقطه را میل و محبت بخانه و مرکز خود باشد نوع دوم را قسریه خوانند یعنی

حرکت ضروریه بغیر مرکز خود چون نزول کند آتش در خانه آب یا صعود کند آب
در خانه آتش و باد در خانه خاک یا خاک در خانه باد و این حرکت بغیر اراده است
و هر یکی ازین دو نوع جداگانه حکمی دارد چنانکه حرکت ارادی نقطه دلیل بود
بر سعادت و نیکوئی و حرکت ضروری بعکس این اما آن نوع سیوم نقطه ایست که
در میزان حاضر شود از خانه که دران تسکین دارد و بخانه دیگر رود و آن چهار نوعست
یکی حرکت طول و دیگری عرض سیوم سکن خودش چهارم سکن دیگری هر یکیرا
جداگانه حکمی دارد چنانکه نقطه خاک در اول منتهی شود بحکم طبیعت بر چهارم گواهی دهد
تا بر آن نقطه که در سکن او بود و هر نقطه که هست او را دو حکم بود یکی کلی و دیگر جزئی
یعنی حکم کلی بر خانه خود و جزئی بر مرکز خود چنانکه انکیس در هشتم کلی بود و در ۱۴ جزئی
اگرچه انکیس در میزان نیاید و لیکن هر نقطه که در میزان آید وقت سیر اگر با انکیس
منتهی شود انکیس باشد و اگر بعقله عقله بود و طبایع جمله نقاط میزان برین قیاس
باشد و تواند بود که این نقطه در طول انکیس شود و در عرض غیر انکیس پس گوییم
احوال نحوست اول بد باشد و آخر نیکو یا بر عکس این یعنی اول نیکو بود و آخر
بد باشد که هم اول نیکو بود و هم آخر باشد که بعکس این نیز بود و حکم خیر و شر این
انقلاب بحسب انتهار نقاط باید کرد که در کدام خانه شد و بکدام شکل پیوست
و از میزان که طلوع کرد چه طبع دارد و بخانه که میرسد و چه صورت می بندد و سیر
او از میزان بطرف یمین است یعنی بر ۲ و ۳ و ۵ یا بطرف یسار که ۱۱ و ۱۲ است

هر یکی ازین خانها جداگانه حکمی است بشرکت اوین یعنی ۹ را از اول و ۲ و
۱۰ را از ۳ و ۴ و ۱۱ را از ۵ و ۶ و ۱۲ را از ۷ و ۸ و حکم مطلق از آن نقطه است که از میزان در
خانها کرده و جای قرار گیرد و همچنانکه گفتیم که حکم از انتهای نقاط باید کرد و اکنون فرض
کنیم که نقطه نصرة الخارج از میزان طلوع کرده و در وهم منتهی شد بی شک سوال از نفس
بزرگی خواهد بود و اگر این نقطه باول رود سوال از جانب ماضی خواهد بود و اگر بدوم رود از
مستقبل بود و اگر بسیوم و چهارم رود از جائی می رسد که حالی در دست و اگر در پنجم رود
از حال روزگار آینده که بر سبیل چگونه گذرد و اگر در ششم رود از حال ضایع شده از آنچه
در دست دیگری بود می رسد و اگر در هفتم رود از احوال اسعار یعنی نرخها اگر ارزانی
و غیره برای سال دیگر می رسد و اگر در هشتم رود از خوف و خطر و میراث و قرض و
آنچه خارج الید بود و نا امیدی بدانکه هر دو نقطه که در صورتی بود یکی دلیل کند بر ماضی
و یکی بر مستقبل مثال نصرة الخارج که نار او از حال گذشته نفس خبر میدهد و باد او
از حال آینده و عاقبت سال دیگر و این دلیل که گفته شد نزد بعضی مقبول نیست که یکی
بر ماضی حکم کند و دیگری بر آینده زیرا که اتفاق حکما بر آنست که یک نقطه حال است
و دیگری استقبال و این قول مستحسن است و منقول دیگر باید دانست که هر نقطه که در
میزان آید حکم از خانهای که مرکز آن عنصر باشد باید کرد چنانکه آتش را بر خانهای
ناری و باد را بر خانهای بادی برین قیاس و عدد بیوت هر یک سه باشد اول و
پنجم و نهم ناری باشند و دوم و ۶ و ۱۰ بادی و باقی برین مثال و در مفاتیح چنین آورده است

که آتش اول را اوتد گویند و ۵ را مایل و ۹ را زایل و باد و آب و خاک را مثل این و
حکم این بر دوازده بروج است و عناصر اربعه را هر یک بر مرکز خود باید رسانید و
حکم و فرق میان اوتاد و مایل و زایل بسیار است و لیکن در احکام اوتاد حال
بود و مایل مستقبل و زایل ماضی و اوتاد عدد صغیری و مایل عدد وسطی و زایل عدد
کبری چنانکه اوتاد احاد و مایل عشرات و زایل مآت و عدد الوف کم دست دهد و بر جد و
مرکز آتش و باد و آب که بر خاک دست دهد در خانه ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و اوزان
طبایع ازین ضابطه بیرون نرود چنانکه آتش یک رطل و باد ۱۰ رطل و آب صد رطل و
خاک هزار رطل پس حکم بر طریق وزن اوتاد باید کرد و وقتی که دو نقطه برسد یکدیگر
افتد کار بر وگران و سنگین شود و آن کار بحسب طبایع و نقطه طبایع امتزاج کرده
و آن چنان بود که نقطه علوی از مرتبه اعلی خود سفلی شود و در هر خانه که وفود آید
مزاجش بگردد چنانکه آتش لحیان در اول وتد بود و در دوم مایل باشد
و در سیوم زایل و در خانه چهارم خاک بود و در کارها عظیم نیکو بود اما در حق مریض و دزد
برده بد باشد و باد نیز در امتزاج بر طبع خانه رود مثال در اول مانند
مهمان در خانه دوستان و در دوم بر مرکز خود و در سیوم آبی شود و در چهارم زایل
گردد و نقاط دیگر بر مثل این بر طبع خانه رود و در باب علم نقطه سخن بسیار است
این قدر که گفته شد از اول کتاب مفاتیح است و سخنها روشن است این قدر
که آوردم اگر فهم نکند اگر همه مفاتیح را بخواند نخواهد دریافت و غرض ما ازین قدر

آوردن آنست که اینجا از هر کتابی رمزی باشد و گرنه علم نقطه بلانهایه است و هر
کسی را دست ندهد زیرا که علم ریاضی است و تعلق بکشف دارد و این سرّ را کسی داند
که بآن مرتبه رسیده باشد والله اعلم بدان که کلمه چند بخاطر رسیده اگرچه بی محل است اما
گفتن اولیتر است زیرا که خالی از فایده نیست و دانستن آنها از لوازم است و
بسا اوقات بکار آید و آن چنانست که غرض و سبب و سر و حاصل را از او تا معلوم
توان کرد چنانکه غرض از اول و سبب از چهارم و سر از ۷ و حاصل از ۱۰ یعنی هر شکلی
که در اول آید بگوید که غرض تو ازین رمل فلان چیز است و از ۴ بگوید که بفلان سبب
و از ۷ هم بگوید که حاصل شی نشود مثلا رملی زده و در اول نصرة الداخل است
و در ۴ طریق است و در ۷ عقله و در ۱۰ قابیه باید گفت که غرض تو امید ایست
بدوستان که برآید یا نه و زود باید کرد که بدین سبب برآید و سر درین چیز ایست بچند
بحیله و مکر این امید حاصل شود به زود اما باستانی شود فایده بباید دانستن که
نظر و نطق و اتصال و انفصال هر شکلی چگونه است تا وقتی که سوال کنند عاجز
نشود اینها از امهات اصلی معلوم توان کرد یعنی هر دو شکل را
بر هم ضرب کنند اگر نتیجه لحیان بود آن دو شکل را با هم نظر است و اگر نتیجه
نطق بود و اگر نتیجه آن دو شکل را با هم اتصال بود و اگر نتیجه بود انفصال
بود زیرا که لحیان نظر است و حمره نطق است و بیاض اتصال است و انکیس
انفصال است فایده بدانکه این ضعیف چهارگانه ترکیب کرده است که چون

آنرا یاد گیرند بی توقف حروف ابجد را بر اشکال توانند قسمت کرد و اصطلاح چنانست
که حروف نخستین هر شکلی که نام او باشد چنانکه از لحیان لام باشد و از انکیس الف
وانچه که سهل است بر حرفهای شکلهای داخل و خارج شکل داخل را بر خارج مقدم دارند

امینت

لاحب جتاط نثعع کنقق

حروف را قسمت کند چون تمام شود باز از سر بگیرند یعنی حرف فا بلحیان و صاد بانکیس رسد
والله اعلم بالصواب **فصل شانزدهم** در بیان تکسیر حروف از اشکال بدان اعزک
الله تعالی که حکما در کتب رمل بابی ازین فصل یاد نکرده اند و رسایلی که درین نوشته اند
طریق تکسیر را بر مورد اشارات کنند و این جوهر نفیس را چنانکه کسی در یابد
نسفته اند و این مخدره را به تتق عصمت از نظر نامحرم مخفی داشتند و همیشه از سینه
بسینه منتقل بوده است و قلم در میان نه و وصیت کردند کسانی را رهبری واقف
بودند تا برسند مشایخ این علم روند و مخالفت روا ندارند و بر طریق جماعه
نقی دلان سیر و سلوک کنند تو نیز ای برادر گرامی خواهی که درین علم وجهی
یابی همچو بیاض پاکدل و پاکدامن باش نه چون حمره خونخوار و نه چون
عقله گرفته خاطر و پرخار و اگر مانند قبض الداخل در اجتماع این فن کوشی و اگر
براثنه و انکیس نصرة یابی و بدیدار قابیه شادان و ضاحک گردی مانند

حروف و دوله خواهی بودن کرد این معنی نگرد که هیچ لوحی هست و تا طبیعت عناصر و
کواکب و بروج و آسامی ملکه که برافلاک و سیارات و بر عناصر اربعه موکلند و تسبیح
ایشان را و خواص حروف را معلوم نکنی در عمل ماهر و قادر نگردی و ما انجا از اقوال
مشایخ انار الله برهانهم از آن مقدار که بما رسیده است قدری یاد کنیم تا عامل را در عمل
این علم آسان بود و اول طبیعت عناصر حرفی که بدان تعلق دارد یاد کنیم طبیعت
آتش گرم و خشک و هفت حرفش اینست او یلمنع و طبع باد گرم و تر است و حروفش
اینست جزکسفتح و طبع آب سرد و تر است و حروفش این است هرشتد
صط و طبع خاک سرد و تر است و حروفش اینست بدحعضق حروف کواکب را
اگر خواهی که معلوم کنی شرط اینست که حروف بر طبایع قسمت شده است از هر طبیعت
یکحرف بگیر و بگو کبی وه چنانکه هر یک را چهار حرف باشد برین مثال زحل اجهب
مشتری و زرو مریخ ی ک ش ح شمس ل س ش ظ زهره م ر ع غ عطارد
ن ت ص ض قمر ع ج ط ق و حروف بروج در جدول لوح خواهد آمد ان شاء
الله تعالی فایده بدانکه شیخ ابو العباس بونی قدس سره در رساله خود نوشته اند
که هر حرفی چند نوع نویسند اول الف را یک صورتست ا و با را دو صورتست ب
و جیم را دو صورت است ح ح و حا را دو صورتست ح ح اگر خواهی
که کسی را دوست خود گردانی بگو ح ح و خا را دو صورتست مثل جیم و حا چون
خواهی که کسی از تو بترسد بگو خ خ و دال را دو صورتست د د خواهی که را

کسی دلالت کند بر کاری بگو د د و سین را همه صورتست چون خواهی شود کسی را
در وی یا چشم زخمی یا گزندی بگو س س س و اگر شکایتی باشد ش ش
ش ش و صاد را دو صورتست ص ص و ضاد را همچنین و عین را سه صورتست
ع ع ع و غین را همچنین و فا را دو صورتست ف ف و قاف را دو صورت
است ق ق و چون خواهی که زنی بایستد بگو ق ق کاف را سه صورتست
ک ک کا و لام را دو صورتست ل ل و میم را سه صورتست م م
م و نون را دو صورتست ن ن و ها را شش صورتست ه ه ها
ههه و لام الف را شش صورتست لا لا لا و یا را سه صورتست
ی ی یا این بیست و هشت حرف را از چهار اسم یافتند و نیز هر اسمی را
دو ملک موکل است و اسمای اربعه بر ارکان عرش عظیم نوشته شده است
برین صورت که امام ابو عباس بونی را امام محمد زنانی مثال نموده اند غیر صورت
عرش و کرسی را اینجا نقش کنیم بعد از آن بتعلیم و تفهیم آن مشغول گردیم و خواص
حروف و صورت نقش و طلسم را و استخراج اسما از حروف طالب و مطلوب
بیان کنیم و استقامت خواهیم از خدای تعالی برای تمام عمل صالح و صورت
طلسم از خط هندسه و طلسم عربی و صورت مربع و درج اسما که چگونه در مربع
ثبت باید کرد و بدانکه اصل این چهار اسم اعظم از این پنج حرف و از این پنج
حرف پنج اسم اعظم حاصل میشود یا الله یا جمیل یا رحمن یا مومن یا نور صورت عرش

مجید در اینجا باید بوده ه العمل چون این نقشها معلوم شد اگر عمل محبت و عداوت
و تسخیر و تمریض و هر نوعی که خواهی کردن چون رمل زدی برای هر مهمی که باشد
باید دیدن که مطلوب کدام شکل است و از حروف پست و شکانه کدام حرف دارد
حروف آن شکل را و حروف طالع را و حروف بروج را و منازل را با کوکب بگیرد
و چندانکه امکان دارد متصل بنویسد و معرب کند و بسایل دهد تا میخوانده باشد و با
خود دارد تا از خواص آن نفعها ببیند و اگر نتواند خواند بخط طلسم بنویس تا با خود
دارد و عجایبها مشاهده کند اگر مطلوب مال بود حرف اول و دوم را باید گرفتن
مطلوب از هر خانه که باشد حروف آن شکل که در ان خانه است و حروف شکل
اول را باید گرفتن و اگر سوال از فرزند یا از محبوب باشد حروف اول و پنجم را
باید گرفتن و همچنین سوال هر خانه که باشد حروف آن شکل را و حروف طالع را
باید گرفتن تا مقصود بحصول پیوندد و اینجا یک مثال بیاریم تا بفکر بسیار احتیاج
نباشد مثال این است ...



و این سوال برای حال کدخدای که بود
که بسیار در توقف مانده بود و نومید
شده چون حروف اول و هفتم را گرفتیم
و بدو دادیم هنوز هفته نشده بود که آمد و بسیار
شکرها گفت و مثال آن اینست حروف شکل اول که لحیان است اف و برجش

قوس و حروفش ج ف ش و کوکبش مشتری و حروفش و ذ ر د و شکل هفتم بیاض
بود و حروفش د ل و برجش سرطان و حروفش س ل د ا و کوکبش قمر و
حروفش ع ح ط ق حروف هریک شکل را با حروف بروج و کواکب جدا گانه
منقطع در یک سطر باید نهاد و بعد از ان در امتزاج داون یعنی از اول هر سطری
یک حرف باید گرفت و در سطر دیگر ثبت باید کرد و شرط آنست که حروف طالب را
مقدم دارد بر مطلوب و برای محبت ابتدا از سر سطور باید کرد و برای عداوت
برعکس یعنی از آخر سطور باید کرد چنانکه نموده می شود مثالش برای محبت این است
اف ج ف ش و ذ ر د سطر حروف مطلوب ب ص خ ت ز ا ج ه ب سطر
امتزاج حروف طالب و مطلوب اب ت ص ح خ ق ت ش ز و ا ج ر ه
د ب و این سطر را چندانکه ممکن بود متصل بنویسد بدین مثال ا د ف ر ح س ف ع ش ر و ع ح ر ط ر ق
بعد از ان عدد حروف این سطر ممزوج را بحساب جمل گیرد و در مربع مثبت و درج کند
و این سطر را که ممزوج و متصل نوشته شد بر گرد اگرد مربع بخط طلسم نقش کند برین مثال
و بسایل دهد تا با خود دارد که عجایبها ببیند آنچه در مربع است
آن را اصغر گویند و آنچه بطلسم نوشته شده است این اسطر
خوانند و از برای عداوت از آخر سطرین امتزاج داده
و بر پوست حمار نقش کند و بجائی که نزدیک آب باشد دفن کند و عمل مربع همانست
که نموده شد اما امتزاج سطرین باسم عداوت این است د ق ر ط ع و ع ش

رف ل ح س ف راد و متصلش چنین باید نوشت و ثر طرح و عشر لمحفراد و اگر خواهد
که بطلسم نویسد هم رواست و آن این است لسلر ١١٨١١ ١٩ ١١١١ ١٩و١١ ١٢١٩١١ و هر نوع دیگر که عمل
خواهد کرد ازین قیاس کند والله اعلم فایده بدان که ابو العباس بونی در رساله خود از خواص
حروف و اسماء عظام آورده است که اصل در حروف عربی پنج حرفست که مرجع کل
حروف آنست و منشاء اسم اعظم ازین پنج حرفست صورت این است

ن	اج
م	ر

اگر در شرف آفتاب بر نگین انگشتری طلا نقش کند بسبب خاصیتش دفع
سحر و بلیه کند از صاحب انگشتری و آن پنج اسم اعظم ازین پنج حرف مستخرج است
این است یا الله یا جمیل یا رحمن یا مومن یا نور اما بیان اصل باقی حروف این
پنج حرفست که الف چهارده صورت دارد یکی الف و ایی یعنی این صورت ا و نه الف
پهن شده ب ت ث ف ک ل ی پس در کاف و لام دو الف است و دو الف
مستور شده ط ظ اگر دایره طا راست نکشد مطلق الفی باشد و دو الف معطوفست
یعنی بهم در آورده بدین صورت لا و جیم را هفت صورتست یکی معروفی یعنی
ج و یکی جیم بی نقطه آنرا جیم عمیا خوانند یعنی ح و یکی نقطه بر سر دارد و آنرا
جیم ابکار خوانند خ و دو جیم دیگر اندر سر انداخته و آن د ذ است و دو جیم دیگر
که چشم پهن وا کرده و آن ع غ و را سه صورتست مشهور بدین صورت ر
و صورت آن شکره و آن این است ر ر و غالب که آن دو صورت شکره است
ر د و نون را پنج صورتست مشهوره این است ن و پنج شکره است س ش ص

ص ض ق و میم دو صورت دارد معروفه بدین صورت م و شکره بدین صورت
م و غالب آنست که میم شکره بدین نوعست ه پس محقق گشت که جمیع حروف
عربی را راجع بر آن پنج حرفست که اسم اعظم از آن تالیف یافته و در اوایل سوره
قرآن بعضی مکرر افتاده اند و این سر را کسی روشنتر نکرده و نگفته است زیرا که
مشایخ اجازت نداده اند فکر کن و دریاب و الله اعلم فایده بدانکه شیخ سعید الدین
الحموی قدس سره در کتب خواص حروف آورده است که جمیع حروف تهجی بر
سه قسم است و هر قسمی علیحده خواص است اول حروف علیه است و آن اینست
ا ل م ص ر ک ه ی ع ط س ح ق ن و قسم دوم حروف دنیه است و آن اینست
ش ج خ ز ظ ف ض اما حروف اعلی علیه آنست که حق تعالی سرهای بعضی از سوره
قرآن بآن ساز است و خواص این حروف در عمل آنست که برای معظمات
امور دینیه و دنیویه و آنچه بجر و علو و رفعت و مرتبت اعلی تعلق دارد و آن را
بر زبان بگوید بترتیبی که در سر سوره است رعایت تقدیم و تاخیر نگاه دارد از اول
تا آخر قسم بگوید اللهم بحق الم ذلک الکتاب و الم الله تا آخر سوره که مفتوح
است بحرف یعنی ن والقلم و ما یسطرون اگر این مجموع حروف مذکور را بحساب
حل کرده در مربعی ثبت کند در ساعت نیکو و بر اطراف مربع بنویسد بخط مسلسل
تعویذ سازد و به نیت آن کار که مطلوبست و با خود دارد و آثار آن روزگار بر
حاصل او ظاهر گردد اما اگر در شرف آفتاب این عمل کند بهتر بود اما حروف

وینه و خواص آن آنست که آنرا جمع کنی بدین ترتیب که نموده میشود بلفظ بگوید در
حالت استعانت بحق تعالی از بلاها و شر اعدا و کید حساد و آنرا بحضرت نبوت صلوات
الله علیه و آله شفیع آورده البته آن بلا و شدت دفع شود و ترتیب گفتن اینست
یا ذا الجلال و الاکرام بسر ثبت جحد ذز ظ ضعف شود که فلان بلایا فلان شر از من
دفع گردان مقصود حاصل شود اگر بر قاعده معلوم بساعت زهره در مربع نقش
کند در خاصیت قوی تر ها شد اما حروف ادنی وینه آن حروف است که الله
سبحانه و تعالی سوره فاتحه را از آن فرموده و در کتب انبیا علیهم السلام که نازل
شده مذکور است که من قرأ سورة البریئة من الحروف السبعة التی ادنی
الدینه حرم الله علیه النار چون معنی این حدیث معلوم سر این حروف را بفهم
توان کرد که در عمل شر قوی تر باشد برای قتل اعدا و عقد السان قسم این
حروف باید کردن و ترتیب آنست که بگوید فج خز ظعش که چنین و چنان
باد بقدرت الله تعالی چنان شود و ازین ظاهر تر اجازت نداوند این خواص
را بیان کردند و دیگر آنکه شیخ شهاب الدین سهروردی در کتاب خواص حروف
عربی آورده که هر کس که خواهد که عمل حروف عربی باطل کند بجای هر حرف
عربی هندی نهد آن عمل باطل گردد و حروف هندیه این است ۱ ۲ ۳ ۴
۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ و صورت حروف نه عدد است بغیر صفر انجا مجموع
حروف هندی و خط طلسم عربی و هندی کنیم تا مبتدی را آسان باشد بعد ازان

بکیفیة

بکیفیة مربع نوشتن و نام درج کردن مشغول گردیم انشاء الله تعالی و حروف
هندی اینست که در تحت حروف عربی نوشته شد ا ب ج د ه و ز ح ط
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹
ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰ و اگر در
خط هندی لام الف آید رقم سی و یک باید نوشت چنین ۳۱ برین قیاس دیگر
حرفها را باید نوشتن و حروف بخط طلسم اینست ا ب ج د ه و ز ح ط
ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ و این را با نواع توان نوشتن و طلسم هندی
این است ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰ ۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰ ۹۰۰ ۱۰۰۰
بر ترتیب حروف ابجد تر و از تر با بحرف عین هرچه خواهد برین نوع توان نوشتن
و این را خواص بسیار است که در هر شکلی چند چیز مندرج است از حروف و کوکب
و بروج و عناصر و غیرها اگر خواص بعضی ازینها دانسته باشد معلوم گردد بی هیچ
شک احکام او راست و درست خواهد بود و اگر کسی خواص اشکال بنام سعد و نحس
و داخل و خارج و منقلب و ثابت پسندیده کرده است همانست که چندانی گفتن یعنی
رمال و اگر مجموع خواص را ضبط کرده است او را رمال نیکو بیند و نشاید گفتن بلکه او را
حکیم باید گفت تا ممتاز باشد از رمالان و الله اعلم بالصواب ۵ ۵ ۵ ۵ ۵

اتمام این نسخه فرخنده انجام
بعون الملک المستعان الحمد لله علی ذلک ۱۲

اگر انتهای نقطه در عتبة الخارج از دشمن و قرض و شقاوت بود و اگر در ۲ شود
شاهد نقش است در حکم یعنی اول خانه و اگر در ۲ شاهد چهارم و اگر در اجماع شود
شاهد هفتم بود و اگر در طریق شود شاهد دهم بود ۱۲ سوال از بیمار باشد شکلی از
اول و ششم بیرون آرد و از اول و هشتم شکلی دیگر و از این دو شکل نیز شکلی بیرون
آرد و اگر این شکل خاکی بود یا آبی بود بیمار را خطر باشد و اگر بادی و آتشی بود
بیمار را صحت باشد ۵۵ سوال اگر پرسند که غایب کدام جانب رفته بگیرد نقطه
جمله رمل با نقطه او تاد یعنی اول و چهارم و هفتم و دهم و شش کن علم هشت
کان طرح کند و اگر یک ماند جانب شرق و اگر ۲ ماند اکنی و اگر ۳ ماند جنوب
و اگر ۴ ماند میان جنوب و مغرب و اگر ۵ ماند غروب و اگر ۶ ماند میان
غروب و شمال و اگر هفت ماند جانب شمال و اگر ۸ میان شرق و شمال باشد
سوال اگر پرسند که غایب یا بند یا نه اگر شکل هفتم در امهات بود دیر یابد
و اگر در بنات و متوالدات بود زود یابند سوال اگر پرسند که غایب زنده
است یا مرده از اول و ۴ و ۷ و ۱۰ دو شکل کند و از آن دو یک شکل کند بعد
بنگرد اگر آن شکل ناری و یا هوائی غایب زنده بود و الا مرده باشد سوال اگر
پرسند که آن روز کدام بود که غایب آید نظر کند در پانزدهم که کدام شکل بود
و آن شکل بکدام روز منسوب بود بهمان روز می آید سوال اگر پرسند که مسئول
عنه مذکر است یا مونث بگیرد نقطه هوائی و ناری هر شکل که در رمل آمده است

پانزده کان طرح کند اگر فرد ماند مذکر و اگر جفت ماند مونث بود سوال اگر پرسند
فرزند که در شکم است پسر است یا دختر در خانه ۱۱ نظر کند اگر سعد و خارج بود پسری
مبارک بود و اگر ثابت بود مشکل است که بزاید و اگر منقلب بود فرزند بزحمت حاصل
شود آشفته بود و اگر سعد و داخل بود دختر مبارک بود اگر سوال کنند که حامله هست
یا نه اگر پنجم و ۶ داخل بود حمل دارد و اگر خارج بود نه و اگر یازدهم ۱۱ بود حامله باشد
نوع دیگر نقطهای جمله رمل را دو طرح کند اگر یکی ماند نبود و اگر دو ماند بود اگر
سوال کنند که مرد پیش میرد یا زن ۲۲ طرح کند اگر یک ماند مرد میرد و اگر دو
ماند زن بمیرد و اگر پرسند که چیزی برده است یا نه بنگرد در هفتم و هشتم اگر شکل
داخل است پس برده است و الا نه سوال اگر پرسند که فرزند بکدام روز تولد
شود نظر کند در پانزدهم که بکدام روز منسوب است هم در آن روز تولد شود و اگر
پرسند که سفر بکدام جانب شود شکل هفتم بنگرد که بکدام جهت منسوب است حکم
بران کند نوع دیگر که شکل نهم کجا گذراست اگر در امهات سوی مشرق
و اگر در بنات در غروب و اگر در بنات بنات سوی شمال و اگر در سوازی سوی جنوب

فایده
شکل مزایع کردن
رود زهد

لحیان خارج استقبال
نصرة الخارج [illegible] قبض الداخل [illegible]
[illegible]

ناظر هر شکلی سیوم خود است و شاهد هر شکلی نهم خود است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١ ١١	١٢ ١٣	٩ ١٤	٢ ٣	٤ ٥	٦ ٨	١٠	٧ ١٥	١٦
ا ط ف	ا غ م	و ط ن	ص ب ق ج	ر د ک	ه ش	ض ی ت ذ	س	ع

باید که مطلوب چه بیند که بهفتم اول است اگر اول لحیان باشد انکیس مطلوبست ببیند
که در ظاهر یا باطن رمل باشد و ببیند که در رمل چندم خود آمده اگر در خانهای نیک آمده
دلیل نیکی باشد و در بد بد باشد اما حصول و لاحصول مطلوب را باید که شکل مطلوب را با صاحب
خانه که مطلوب وی آمده باشد ضرب کند اگر داخل متولد شود دلیل حصول سعد باسانی
و نحس بدشواری اگر خارج متولد شود دلیل لاحصول سعد باختیار و نحس بی اختیار
و اگر منقلب باشد از حالی بحالی بگردد سعد حصول بود در عاقبت و نحس لاحصول و
اگر ثابت باشد مدتی بر یکحال ماند سعد بالعاقبت حاصل شود و نحس نشود و اگر مطلوب
نیاید بنگر در خانه مطلوب چه شکل آمده است آنرا با شکل مطلوب ضرب کنند و متولد معلوم کنند
برهمان طریق حکم کنند اما درینصورت دلالت در توقف افتد

بدان که هر شکلی که در اوتاد آید عطیه کبری دهد و هر شکلی که در مایل آید عطیه وسطی دهد
و هر شکلی که در زایل آید عطیه صغری دهد طریق عطیه مذکوره این است

اشکال																
عطیه کبری	٨٣	٢١٠	٦٦	٨٦	٨٣	٥٨	٥٧	٨٩	٤٧	٨٢	١٢	٤٦	٦٦	٨٠	٨٣	٨٢
عطیه وسطی	٣٤	٢٣	٣٢	٢٤	١٥	٢٤	٤٨	٢٤	٣٦	٣٣	٩٣	٣٤	٣٩	٤٥	٣٤	٣٦
عطیه صغری	١٢	١٥	٩	٣٠	٨	٣	١٣	٣٠	١٢	١٣	١٩	١٣	٨	٨	٢٥	٢

چون فرد عدد در دل اندازد [illegible]
ببیند که بیان در زمان در دل آمده باشد و اگر نیاید [illegible]
ببیند که دلیل [illegible] در خانه [illegible] تعلق شکل وارد از اشکال [illegible]
مطلب و دلیل [illegible] مطلب شد امر [illegible] مطلب بکند [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible] در آن خانه [illegible] دارد [illegible]
ایضاً [illegible] سوم [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] مطلب [illegible] نصرة [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] قاعده [illegible] مطلب [illegible] اول [illegible]
[illegible] ١٢ و ١٣ [illegible]

گرشاسبی

بسم الله الرحمن الرحیم

سزای ثنا ملکیست که مملکت دل را اصباح استرواح پاس سپاس و ثبت باثبات
بنوی که مسبب القلوب ثبت قلبی و باقی ببقا عالمی است که عالم ارواح
منهاج احتیاج ولیست برموز آلهی که قل الروح من امر ربی هر نقطه که از
قلم عدم برلوح وجود هست شد دلیل سبیل معرفت آمد چنانچه پیغمبر باید که من عرف
نفسه فقد عرف ربه و هر ذره که در هوای آفتاب ثبت شواهد وحدانیت گشت
که انما الله آله واحد و صد هزار تحف تحیات و ثنا و صلوات بر مرقد منور و روضه
مطهر سیدی که شرفش ان الله وملائکته یصلون علی النبی و توقیع کرامتش ما
کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین طراز سینین اختصاصش
انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا و بر
خاندان پاکش قوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
و بر پیروان و مطیعان ایشان باد و سلم تسلیما کثیرا اما بعد از حمد آفرید کار و مدح

سید مختار چنین گوید مؤلف این کتاب قدوة الفضلا احمد بن حیدر بن محمد شیرازی
طاب ثراه که جمعی از ارباب هنر التماس مختصری کردند در علم رمل از جهة التماس
ایشان این مختصر بحسب اقتضای وقت تحریر افتاد و نامش تحفه شاهی نهاده
شد و این مختصر مشتمل است بر چهار مقاله مقاله اول در کیفیت وضع این علم و بیوت
و منسوبات ایشان با شکال مقاله دوم در اصول احکام و طرح ضمایر مقاله سیم
در اعمال متفرقه و خبایا و ارباع و انقلاب و غیره مقاله چهارم در احکام سال هر شخصی
و عدد گفتن سال عالم و خاتم کتاب از باری تعالی توفیق خواستم بر اتمام این
کتاب انه مجیب الدعوات مقاله اول در کیفیت وضع این علم و بیوت و منسوبات
ایشان با شکال بدان ارشدک الله که اصل این علم از چهار نقطه برداشته اند بدین
گونه : و چون در نفس خود ضرب کردند شانزده شد و این حد اشکال است و چون
شانزده که حد اشکال است در شش که ما بین چهار و هشت است ضرب کردند نود و
شش حاصل آمد و این حد نقطه رمل است از فرد و زوج و تمام و اضع رمل ازوی
خیزد و شش را عدد تمام از آن جهت گویند که چون نصف و ثلث و سدس بر هم
افزایی همان شش شود و چون شش در چهار ضرب کردند بیست و چهار شد که
ساعات شبانروز است و چون نود و شش را بچهار قسمت کنی همان بیست و
چهار شود فصل بدانکه چون وضع طریق را از چهار نقطه برداشتند هر مرتبه
از وی بطبعی منسوب است مثال : مرتبه اول آتش دوم باد و سیم آب چهارم

خاک

خاک ؛ که مضاعف و بیست هیچ نسبت نمیکنند زیرا که هر مرتبه دو طبع دارد و طبیعت
آتش گرم و خشک است و باد گرم و تر و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک آتش را
با باد شرکت است بگرمی و با خاک شرکت است بخشکی و باد را با آب شرکت است بتری
و با آتش بگرمی و آب را با باد شرکت است بتری و با خاک بسردی و خاک را با آتش
شرکت است بخشکی و با آب بسردی و آتش و آب ضدند و باد و خاک همچنین آتش و باد
از مرکز بمحیط حرکت کنند و آب و خاک از محیط بمرکز آتش و باد نرند و آب و خاک
ماده و آتش و باد خارج و آب و خاک داخل هر شکلی که اول او فرد است و
آخر زوج خارج خوانند و هر شکل که اول او زوج بود و آخر فرد داخل باشد و هر شکل
که آخر و اولش فرد بود منقلب بود و هر شکل که اول و آخرش زوج بود ثابت است
و نقطه فرد رمل سی و دو است و آنرا نقطه زنده گویند و نقطه زوج شصت و چهار است و آنرا نقطه
مرده خوانند طریق را ده مرتبه داده اند یعنی از یک تا چهار بر توالی ده باشد چنانکه آتش
یکی و باد دو و آب سه و خاک چهار مجموع ده باشد و جمله اشکال را برین قیاس باید
کرد و عدد مرتبه رمل منقطه فرد هشتاد است و چون بر شانزده قسمت کنی پنج بیرون
آید و آن عدد حواس ظاهر است و طریق که ده مرتبه دارد حواس ظاهر و باطن است
دیگر چون طریق را مضاعف کردند جماعت شد پس بمراتب اکثر نقصان کردند
و بر اقل افزودند تا شانزده شکل شد چهار رباعی شد چهار خماسی شش سداسی
طریق رباعی جماعت ثانی فصل بدانکه رمل محسوس مثبت بوهم تصور باید کرد و ا

باید دانست هر خانه را طبعی منسوب کردند و بر توالی عناصر نهادند و هر خانه بچند جهت
مخصوص کردند چنانکه اشکال را بسعادت و نحوست و تذکیر و تانیث و
عدد و چند اکردند و بیوت نیز بدان قیاس دانسته و ما آنچه منسوب بود در جدول
نهادیم و موامره در جدول نوشتیم تا آسان باشد مقاله دوم در طریقه احکام و
اصول آن و طرح ضمایر بدانکه بنیاد احکام از خانه اول است تا دوازدهم
هر خانه که شکل سعد است دلیل بود بر سعادت و نحس دلیل نحوست و داخل
حکم آمدن و خارج رفتن و ثابت حکم توقف و منقلب حکم تردد سعد باسانی
و نحس بدشواری و حکم حال از وتد و مستقبل از زایل وتد و ماضی از زایل وتد و دیگر از
متعلقات حکم کنند و چنانکه بر احوال نفس و مال شکل نهم بر شواهد ازند که از وی
متولد شده است از سعادت و نحوست و از داخل بزیادتی و خارج نقصان و از
منقلب بر انقلاب احوال نفس و دخول و خروج مال و از ثابت در توقف از
سعد باسانی و از نحس بدشواری و از اول و خانه مقصود شکلی بیرون آرند و آن
را لسان الامر گویند و صلاح و فساد از وی دانند و پیش حکما مغرب نفی و
اثبات از پانزدهم است و سبب فساد و صلاح از تکرار وی چنانکه اگر در اول
تکرار کند از سبب نفس بود و دوم از سبب مال و هکذا و تحقیق دیگر هست
در بیان نفی و اثبات مقصود و آن شکل سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و
شانزدهم است و سوال عالیان از دو بیرون نبود اتصال یا انفصال

اتصال چون توقع و تحصیل و انفصال چون سفر و رستن از غم و بیماری و حامله
و مثل آن و این چهار شکل که گفته شد دو را گواه میگیرند چون سیزدهم و چهاردهم
قاضی و شانزدهم لسان الامر ثانی پس نظر کنند تا سوال چیست اگر اتصال باشد
و شواهد و قاضی داخل و لسان الامر گواهی دهد بر دخول دلیل تمام شدن مراد باشد
و اگر یکی داخل و یکی خارج بود و میزان منقلب و شانزدهم داخل مراد حاصل شود و اگر
همه خارج باشند دلیل ناتمامی و نامرادی بود سعد باختیار و نحس بی اختیار و اگر
سوال از انفصال باشد و اشکال خانهای مذکور خارج دلیل تمامی مراد باشد
و داخل نه و ثابت توقف و منقلب دلیل انقلاب سعد باسانی و نحس بدشواری
و صلاح و فساد از لسان الامر بدانکه سیزدهم گواه است بر نهم و دهم و اول
و دوم و سیم و چهارم و شکل چهاردهم گواه است بر یازدهم و دوازدهم و پنجم
و ششم و هفتم و هشتم و شکل پانزدهم قاضی است سایل از وی سوال کند شانزدهم
لسان الامر ثانی پس اگر سوال از اتصال باشد و شکل سیزدهم و چهاردهم داخل
باشد مراد برآید و خارج نه و اگر سیزدهم داخل بود و چهاردهم خارج
آن مراد دشوار برآید و اگر پانزدهم منقلب بود و شانزدهم داخل سایل توقع
دارد چندانکه سایل امراد بود و اگر شانزدهم منقلب بود چیزی حاصل شود
سعد باسانی و نحس بدشواری اگر شانزدهم ثابت باشد در توقف افتد
و سایل ترک نتواند کرد و اگر نحس بود برنیاید و اگر خارج باشد سایل خود

ترک کند مراد او را و اگر ۵ و ۶ و ۱ داخل باشند و سعد مقصود حاصل شود و اگر سیزدهم
منقلب سایل سرگردان بود و اگر ثابت بود متحیر بود و اگر سوال از بیع و شرا و داد و
ستد یا تزوهم شکل منقلب بود و سیزدهم خارج و چهاردهم داخل دلیل بود که تمام
شود و اگر سایل و مسئول و میزان سعد باشند آسان برآید و در وی راحت بود و اگر
خواهد که بداند که پشیمانی از کدام جانب بود نگاه کند در ۱۳ و ۱۴ اگر سیزدهم نحس باشد
سایل پشیمان شود و اگر چهاردهم نحس باشد مسئول پشیمان شود یا تزوهم توسط
بود و سانزدهم را در بیع و شرا هیچ حکم نبود و طریقه احکام بدین گونه است نیکو تامل
باید کرد تا مطلوب میسر شود و حکم خانه اول اگر در خانه اول شکل خارج باشد سایل
نیت حرکت دارد و اگر شکل داخل بود سوال از تحصیل چیزی که از پیش سایل
دور است و اگر ثابت باشد سوال از ثبوت و بنا و استحکام بود و دلیل تحیر سایل
و اگر منقلب بود متردد الاحوال بود و اگر سعد بود دلیل نیکی و تندرستی باشد و نحس
بر عکس و ماضی این خانه از دوازدهم و مستقبل از دوم و اگر خواهند که حکم
بر عوارض بدن کنند از اشکال ناقص توان کرد یعنی آنچه در میزان نیاید
طریقه اش آنست که نظر کند تا اشکال ناقص در کدام خانه آمده است حکم کند
بر جراحت آن عضو که بدان خانه تعلق دارد و بدان گونه جراحت دلالت کند
و مثال آن یاد کرده شود و اگر خواهند که بدانند که جراحت از چه سبب رسیده است
نظر کند تا آن شکل در کجا تکرار شده است از آنجا گویند چنانکه در اول بود بسبب نفس اگر

در دوم علی هذا و اگر سوال از ثبات عمر باشد از اول و چهارم شکلی بیرون آمد
و از آن گویند از سعادت و نحوست و اگر سوال از ابتدای کار بود و از اول
و ۱۰ و ۷ شکلی بیرون آرند و حکم از آن کنند از داخل و خارج و ثابت و منقلب
و سعد و نحس مثال جراحت در اینجا نوشته است بدین گونه که مذکور است
جراحتی که از سبب اخلاط غیر ظاهر پیدا شود و از عقوبت و قهر آسمانی حضرت
بود جراحت که از سبب ظاهر پیدا شود چون افتادن از جایی و زدن
سنگ و شکستن عضو جراحتی که از سبب خارج پیدا آید چون سوختگی
و گزیدن حشرات سباع و بریدن آهن جراحتی که از ظاهر و باطن تولد کند
چون سردی و بلغم و سبب حیوان آبی جراحتی که از تیر و نیزه و دورباش
پدید آید و ترجیح و آنچه بدان ماند جراحتی که از زخم شمشیر رسیده باشد
جراحتی که از زخم کارد پیدا آید یا سیخ و میخ و ناوک و کتاره و سوزن رسیده
باشد جراحتی که از تبرزین و مطرقه و چماق و آنچه بدان ماند بود پیدا آید
مثل گرز و سای و دیگر خانه ۱ سر ۲ قفا و گردن ۳ کتف و دستها ۴ سینه و دل
۵ پهلو و پشتگاه ۶ ناف و شکم ۷ سرو و کره ۸ الیتین و ران ۹ زانوها ۱۰ ساق
۱۱ کعب ۱۲ قدم و حکم خانه دوم نظر کند در خانه دوم و حکم کند بر داخل و خارج و
ثابت و منقلب و سعد و نحس و ماضی از اول و مستقبل از سیوم و اگر خواهد که
بداند که سایل توقع مال از چه کس دارد و از تکرار شکل دوم گویند بحسب خانه

واگر تکرار کرده باشد از تولد دوم و اول گوید و اگر خواهد که بداند که صاحب ضمیر را
تحصیل مال خواهد بود یا نه نگاه کند در شکل چهارگانه که از دو کانه زیاده اند و حکم کند
بدخول و خروج اگر شکل خارج زیاده بود بر خروج و اگر داخل زیاده بود بر دخول و اگر
ثابت زیاده بود بر توقف و اگر منقلب زیاده بود بر آمد و شد عرض که حکم کند بر اغلب و اگر
سوال از مقابله باشد دوم با پنجم ضرب کند و حکم از سعد و نحس کند در حکم خانه سیم
نظر کند در خانه سیم اگر داخل باشد دلیل راحت و پایداری باشد و هرچه بدان تعلق
دارد و خارج دلیل حرکت برادران و خواهران و اقربا بود سعد با خیار و نحس خنثی
ثابت دلیل تحیر و منقلب دلیل تردد و از اول و سیم شکلی بیرون آرد و از آن
حکم کند بر راحت و مضرت اقربا و ماضی از دوم و حال از سیم و مستقبل از
چهارم و اگر از نقل بود یک باشد از سیم گوید خارج سعد با سانی و صلاح و
داخل سعد بدشواری و صلاح و باقی اشکال برین قیاس در حکم خانه چهارم
اگر سوال کنند از پدر و ملک و مال و مقام باشد و درین خانه شکل سعد باشد
دلالت بسعادت کند و اگر نحس باشد بعکس اگر ثابت باشد بر توقف و منقلب
بر تردد و هرچه بدین خانه تعلق دارد ماضی از سیم و حال از چهارم و مستقبل از
پنجم و دوستی و دشمنی و خوبی بد و نیک از تکرار چهارم گوید اگر در ۳ یا در ۵ یا
در ۶ تکرار کند پدر دوست فرزند بود و اگر در ۷ و ۱۲ تکرار کند دشمن و باقی نه
دوست و نه دشمن و اگر سوال از عاقبت کار خود باشد از اول و چهارم

شکلی بیرون آرد و از سیم و چهارم و هم شکلی و از هر دو شکل شکلی دیگر که آن دلیل
باشد بر سعادت و نحوست و از تکرار آن شکل صلاح و فساد معلوم گردد چنانکه
در خانهای سعد راحت بود و در خانهای نحس خوف و مضرت در احکام خانه پنجم
اگر سوال از فرزند باشد ازین خانه از سعادت و نحوست حکم و اگر سوال
از خبر بود از تکرار شکل پنجم گوید و اگر در خانهای سعد تکرار بود خبرهای خوش و
در خانهای نحس ناخوش و شکل داخل خبر راست و خارج اراجیف و اگر سوال
از فرزند بود که باشد یا نه اگر پنجم سعد داخل یا منقلب سعد باشد یا بیاض بود
فرزند باشد و اگر خواهد که بداند که چند فرزند باشد از تکرار پنجم گوید اگر سوال
از معشوق بود حالش از پنجم در آمدن امید از لسان الامر که از اول و پنجم
بیرون و دوستی و دشمنی از تکرار پنجم باشد در احکام خانه ششم اگر سوال از رنجور
بود و درین خانه شکل خارج افتد از رنج بیرون آید و داخل رنج زیاده شود
ثابت در توقف افتد و منقلب از رنج بیرون آید باز رنجور شود سعد باسانی
و نحس بدشواری و از پنجم گذشته و از چهارم عاقبت عمر و از ششم که بمیرد یا نه
و از دوازدهم که چه نوع دارد سود دارد و آنچه از اول و چهارم بیرون آرد
از صلاح و فساد عاقبت بود و اگر سوال از بنده باشد که بگریزد و داخل سعد بود و باقی نه و اگر سوال از اسیر
بود پس بود و داخل و ثابت پوشیده بود و بماند و باقی نه مگر حمره که دلیل خوف است در احکام خانه هفتم
و اگر سوال از قضا و پیوند بود و درین خانه داخل و ثابت سعد بود نیکو بود و باقی نه و اگر گویند

زن پیراست یا جوان از هفتم گوید عقله و شکلهای منقلب و ثابت دلیل جوانی کند
بود و اگر خواهد که بداند که از کدام قوم بود در هفتم بیاض بد اصل [illegible] اهل سلاح [illegible] قوم بر
[illegible] از اهل طرب و دین [illegible] اهل صلاح [illegible] اطبا و اهل علم [illegible] تجار و مردم سفری
و اگر خواهد که بداند که چه قبیل پسران باشد از تکرار هفتم مخالفت و خجالت از تکرار خانهٔ هفتم
در احکام خانهٔ هشتم اگر درین خانه شکلی خارج افتد دلیل بیرون آمدن باشد از خوف و مال غایب
و میراث رسند و داخل دلیل خوف بود و مال و میراث برسد و ثابت توقف و منقلب
زود و سعد باسانی و نحس بدشواری اگر خواهد که بداند که درکدام سال بمیرد از اول و هشتم
شکلی بیرون آرد و اگر ستارگان علوی تعلق دارد در پیری و اگر نه بعکس و اگر سوال از
مال غایب بود یا قرضی که میخواهد برسد یا نه از اول و هشتم شکلی بیرون آرند اگر داخل
بود و چهاردهم نیز داخل باشد یا بیاض یا منقلب سعد برسد و نحس نرسد در احکام خانهٔ نهم
اگر شکلی خارج یا منقلب سعد درین خانه افتد سفر نیکو بود و داخل و ثابت در توقف
افتد یا سایل رجوع و شوار کند و مراد از هشتم موضع و مقصد از هشتم و باز گشتن از تکرار نهم
و ربع سفر هشتم و نهم اگر سوال کند که غایب زود آید یا دیر نظر کند در سیم و نهم و شکلهای
که از دوازده و زایده اند اگر اغلب داخل بود حکم آمدن باشد و خارج نه و ثابت در توقف
افتد و منقلب خبر برسد و از تکرار هفتم صلاح و فساد و نفس غایب معلوم شود در احکام خانهٔ
دهم اگر سوال از عمل بود و درین خانه شکل داخل باشد یا عقله یا حمره دلیل راحت
بود و ثابتان درین خانه نحس اند و منقلبان سعد اگر درین خانه افتد و آن شکل که

از دوم و دهم بیرون آید داخل بود و عمل نیکو بود و اگر سوال کند که در کدام کار
بهبود باشد و از منسوبات صناعات طلب کند از دهم گوید و دوستی و دشمنی بزرگان
از تکرار دهم اگر در خانهٔ ۳ و ۵ و ۱۱ و ۹ تکرار کند دلیل دوستی بود و الا نه و اگر از حال
مادر پرسد شکل سعد درین خانه دلیل سعادت وی بود و نحس دلیل نحوست و دوستی و دشمنی
از تکرار دهم گوید در احکام خانهٔ یازدهم اگر درین خانه شکل سعد داخل باشد دلیل سعادت و جمعیت
و نیکوئی حال دوستان و بر آمدن امیدها باشد و اگر داخل نحس باشد دلیل اندوه و غم و
اما امید بر آید بسختی و اگر ثابت باشد دلالت کند بر نیکوئی حال دوستان و امید توقف
بر آید و خارج بر عکس این و منقلب بر زود و امید بعضی بر آید و بعضی نه از ین خانه و از شکل اول
شکلی بیرون آرد و ضرب کند بر ثابتات و از خروش حکم کند در احکام خانهٔ دوازدهم
حالی دشمنان از نیکی و بدی و رسانیدن مضرت و ناگزر سانیدن از دوازدهم و از سعادت
و نحوست این شکل گویند و اگر خواهند که تا از چه سبب دشمنی کنند از تکرار دوازدهم گویند
اگر شکل دوازدهم در وتدی تکرار کند دشمنی بزرگ بود و مایل الوتد معروف و زایل الوتد
مجهول اما اوتاد اول و چهارم و هفتم و دهم و مایل الوتد دوم و پنجم و یازدهم
و هشتم و زایل الوتد سیم و ششم و نهم و دوازدهم و اگر سوال از چهار
پایی بزرگ باشد داخل افزونی و خارج نقصان و ثابت همچنان باند و منقلب
بر انقلاب سعد باسانی و نحس بدشواری

فایده خواص اشکال

خاصیت اشکال

اشکال	نیک است	بد آمدست
	سفر رنجور محبوس حامله ایمن از خوف	شرکت و نکاح و امید از دوست و ضایع شدن عمل
	مال و شرکت و نکاح و امید از دوست و حاجت غایب	سفر و رنجور و حامله و محبوس را خوف باشد
	طلاق گوید محبوس خلاص شود سفر نزدیک کند	در بیت المال و شرکت و امید نکاح و عمل
	عروسی و جمعیت و تحصیل علوم و غایب و ملک	رنجور و محبوس و حامله از شکل نتیجه حکم باید کرد
	از بهر رنجور امید و سفر و محبوس و حامله	زن کردن در رمل اگر از سه بگذرد
	ملک خریدن و معامله و نکاح و نبین بدست آید	رنجور و محبوس و حامله سخت زاید و سفر در
	زن کردن و چهارپای و ملک.	محبوس در رنجور و سفر و خوف
	رنجور در دهم و عمل در هشتم خوف	محبوس و سفر از بزرگان و از دزد دانم بعد
	از بهر امید مال و شرکت و غایب و عمل دوست	رنجور و محبوس و حامله و در هشتم از بهر کفن بود
	سفر کردن و امید رنجور و محبوس و حامله	امید و از سفر رسیدن مال و نکاح و بنده گریختن
	زن کردن و امید بدل و دشمن و از قفس آ	سفر و رنجور و محبوس و حامله
	گریختن و چهارپای خریدن همه حال	از بهر امید و دوست و عمل
	فسق و معشوقه بازی و لهو و طرب	سفر و اگر از سه بگذرد در رمل حذر به
	زن و شرکت و امید و غایب و تحصیل	سفر و رنجور و محبوس و حامله و خوف
	پیوند و شرکت و امید و عروسی و عشرت	رنجور و فتوح و محبوس و حامله و خوف
	سفر و حامله و غایب و دزد برد	رنجور و محبوس و حامله و امید بعضی برآید

ضرب کنند و آن یکی که مانده بود با صاحب خانه ضرب کنند آن شکل که بیرون
آید با شکل اول ضرب کنند شکلی که از ایشان تولد کند در هر خانه که باشد
ضمیر بود در شکل یازده خانه و اگر بچهار جای رود هردو که در ربعی باشند شکلی
از آن تولد کند و از هردو شکلی که آن دلیل ضمیر بود دوم مرتبه عنصری امهات
جمع کنند و دوازده دوازده طرح کنند آنجا که رسد ضمیر آنجا باشد مثالش
رمل زدیم با امهات و عدد عنصر امهات [illegible] بود [illegible] قسمت کردیم ماند ۲
و در دوم طریق بود و مکرر در پنجم و صاحب دوم در هفتم و صاحب هفتم در



طالب بدین صورت که واقع است
سوال از مالی بود که در سفر است و سایل
تحصیل آن میطلبد ایضا فاین دیگر آنست
که نقطهای دور رمل از اول تا پانزدهم
بشمارند و از صد و بیست نقصان کنند یکنوبت بر دوازده قسمت کنند و یک
نوبت بر نه آنچه از هردو قسمت بماند بر خانهای رمل بخشند آنجا که هردو طرح
برسد در هم ضرب کنند آن شکل که بیرون آید دلیل ضمیر کند و ما جدول نهادیم
تا بازار نقطه ما بقی فرد و زوج بگیر که موضع طرح هردو باشد شکل هردو خانه
در هم ضرب کنند ضمیر آن باشد مثال از رمل مذکور نقطه وی از اول تا پانزده
لو از ۱۲۰ نقصان کنیم ماند ۸۴ بر دوازده قسمت کردیم ماند ۱۲ و باز بر نه قسمت

گردیم ماند ۲ و این خانه طرحست و سیم ۳ و در دوازدهم ۳ مضروب ! !
موافق بجدول نقطه لو و بازای وی در جدول فرد و در جدول زوج — و این
خانهای طرحست مثال ضمیر اول میزان ۳ از ۳ ۳ آتش و آب از نقی که در چهار
وهم است و نقطه آتش ۳ از ۳ و آتش ۳ از طریق که در پنجم و آب نقی از
۳ و آب بیاض از ۳ که در هشتم مضروب ۳ ۳ ۳ ۳ بلکن خود بکش
! صاحب طرح اول در وتد نفس ۳ سکنش قبض الداخل سکن ۳ ! موافق

باعمل جدول فرد و زوج اینست

														فرد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زوج

مقاله سیم در اعمال ارباع و انقلاب وغیره اما صورت دزد از هفتم و مال که خرج
کرده است از هشتم مقام از دهم جامه دزد از یازدهم عدد دزد از تکرار هفتم

اگر شکل هفتم در امهات تکرار کند دزد بدست آید و اگر شکل هشتم در امهات تکرار کند مال بدست آید
و اگر هر دو تکرار کند هر دو بدست آید و اگر دوم و چهارم داخل باشد مال باز رسد
و اگر چهارم و دهم و یازدهم خارج باشند نرسد و شکلی از دوم و هشتم بیرون آرد اگر
در مال دزد دیده موجود بود دزد دین باز رسد و اگر سعد و مرید و اگر داخل یا ثابت
سعد باشد تمام باز رسد سعد باشد مالی و نحس بدشواری و اگر شکل هفتم در امهات
تکرار کند دزد حاضر باشد و سعد و مرید اگر پرسند دزد در خانه است یا نه از آتش
بنات شکلی بیرون آر و اگر خارج بود بدر رفته است و داخل نه و اگر گویند
بکدام طرف رفته است ببینید که شکل هفتم کجا تکرار آن را از آنجا گویند **نوع دیگر**
ببینید که ۳ در کدام ربع است از آن گویند

مشرق
شمال
جنوب
مغرب

اشکال شرقی ۳ ۳ ۳ ۳ اشکال غربی ۳ ۳ ۳ ۳ اشکال شمالی ۳ ۳ ۳
اشکال جنوبی ۳ ۳ ۳ تا اشکال **حال غایب** از هفتم صلاح و فساد و از تکرار
هفتم مال او از هشتم زندگی و مردگی او از هفتم و دهم شکلی تولد کند اگر
در مال آن شکل باشد و سعد بود دلیل زندگیست و اگر آن شکل در هشتم
تکرار کند رنجور بود و در هشتم مرده باشد و رسیدن بچند مدت از جدول معلوم شود
و اینجا شرح دهم **حال بیمار** از اول و چهارم شکلی تولد کند و از ششم و هشتم و از
هر دو یکی اگر آن شکل خارج بود یا منقلب سعد و در چهارم و پنجم یا امهات
باز آید دلیل شفا بود و داخل رنج دراز کشد و ثابت همچنین و اگر در ششم باز آید

بنج بسیار کشد و در هشتم مخاطره بود آن روز یا آن شب که بدان شکل باشد
و در ششم کفن باشد و در هشتم راه کور و در پانزدهم و نقش
سخت و تابوت و غلبه در میزان دلیل مرگ و غلبه فرح و لحیان
دلیل شفا بود حال غایب و معلوم امهات و تولد وی سایل را باشد و بنات و
تولد وی مسئول عنه را در هر نیمه که اشکال بقوت بیشتر باشد آنکس غالب آید
و اول و دوم و نهم و سیزدهم خاص نفس حال سایل را باشد و هفتم و
هشتم و دوازدهم و چهاردهم خاص نفس خصم را باشد هر کدام بقوة تر باشد
چیرگی کند و اگر میزان سعد باشد صلح کنند و نحس جنگ کنند و اگر حمره
غلبه کند در رمل دلیل خون ریختن باشد و اگر انکیس یا عقله غلبه کند از
خصم حذر باید کرد **در بیان بیت یاد** از چهارم و ششم شکلی بیرون آرند اگر در
رمل موجود بود هست و معدوم نه اگر داخل بود برسد و خارج نه و منقلب
بعضی برسد و ثابت بتوقف بدست آید سعد بآسانی و نحس بدشواری
این خبر پوشیده ماند یا اگر شکل ششم داخل یا ثابت سعد یا عقله باشد یا آن
شکلی که از اول و ششم بیرون آید بر آن گونه که ذکر کرده شد بود دلیل باشد
که پوشیده بماند و اگر خارج بود بعکس و اگر در پنجم و چهارم و میزان شکلهای
داخل و سعد باشد دلیل فتوح باشد و صفة الفتوح الیوم از چهاردهم و
پانزدهم معلوم شود و آنچه در چهاردهم نکیت بیاض است و عقله و قبض

الداخل و عتبة الداخل و فرح و جماعه از دو شکل مسطور و آنچه بد است
در چهاردهم و میزان بغایت بد باشد و هیچ فتح
نبود و میزان از دو عتبة الخارج کشایش از کسانی خسیس و در اول دلیل
گرفتگی طبع بود **در معرفت سیر رمل** بدان که سیر رمل بر دو نوع است یکی سیر
شانزدگانه است و آن را سیر امزجه طالع خوانند و آن در مقالات گذشت و در
جدول ثبت کردیم و سیر دیگر را سیر مقصود گویند و آن دوازده گانه است از
اول بگیرند تا دوازدهم و باز باول آیند چنانکه یکی سوال کرد از زن خانه هفتم
و از پدر زن پرسید هفتم یکی گرفتم و هشتم دوم طرح بدهم رسید که چهارم هفتم
است یعنی پدر زن اگر از صلاح و فساد خبر دهد و اگر کسی در تکرار فکر
کند و تجربه نماید سخنهای عجب است و آن چنان باشد که شکل خانه مقصود کجا
یابد و یکجا باز آید هر یکی از حالی خبر دهد چنانکه اگر سوال از رنجور بود و ششم
بود و مکرر در پنجم گوییم اگرچه رنجوری سخت است ولی شفا یابد که انکیس در خانه
فرحی آمده و مزاج روز شنبه بود و **شواهد و نواظر** شواهد سیم و یازدهم و نواظر پنجم و نهم
پس نظر کنند در خانه مقصود و سیم و یازدهم و پنجم و نهم آن خانه اگر سوال از اتصال
باشد و داخلان غالب باشند و یا سوال از انفصال باشد و خارجان غالب آن
مطلوب بر آید و ثابت بتوقف بر آید و منقلب بعضی بر آید سعد بآسانی و نحس بدشواری اگر
متساوی باشند سیم و یازدهم ضرب کنند و پنجم و نهم آنچه از هر دو بیرون آید شود

حقیقی باشند در بود و نابود و حال خبایا . آن را طریقها ست اما آنچه مستعمل است
از اول طبیعت نرمی و درشتی گویند و از دوم برنگ و از سیم شکل و از چهارم
و پنجم جوهر و از ششم وزن و از دو و از دهم آنکه عزیز است یا خسیس شکل و جنس
جوهر جنس گفتن است و از اغلب عنصر درست تر آید چنانکه ببیند که نقطه آتش و
باد و خاک هر یک چون آید هر خانه را یکی برید آنجا که برسد آن شکل دلیل جنس است
و جوهر جنس گویند نوعی دیگر بیرون آوردن جنس و چیز اصلیست و آن دلیل و مدلول
است و دلیل دلالت خانهاست بر اشکال و مدلول شکل نفس خانه جنس است
هر شکل که باشد ملازمت دارد با جنس جنس چون چهارم و ششم و هشتم اگر خواهند
کیفیت جنس جنس بیرون آرند و نظر کنند در آن خانها که مدلول اند تا کدام شکل
در جنس جنس گواه است حکم اربع این عمل از بهر موضع غایب و دفین بکار آید و در این
اختلاف بسیار است طریق مستعمل آنست که مرتبه عنصر شمرند از اول تا دوازده و
دوازده گانه طرح کنند آنجا که برسد ببینند تا چه شکل است اگر با شکل چهارم و یازدهم
نسبتی دارد ربع مطلق از آن گویند و اگر مخالف باشند از هر دو شکل شکلی بیرون آرند و از آنجا
گویند انقلاب مطلق از جهة حکم مطلق کردن در بود و نابود اول را با پنجم و دوم با ششم
و سیم با هفتم و چهارم با هشتم ضرب کنند و این چهار شکل که از ایشان متولد شود امهات
سازند که هرچه در امهات بود در بنات همان باز آید و میزان البته جماعت بود
از دو شکل متساوی نظر کنند تا سوال از چیست و جماعت از هر دو شکل چگونه بیرون

آمده است

آمده است حکم کند بر مطلق بود و نبود انقلاب وقت الوقت از اول و سیزدهم شکلی بیرون آرد
و از چهارم و چهاردهم سیم شکلی و از هفتم و پانزدهم شکلی و از ده هم و شانزدهم
شکلی و این چهار شکل را امهات سازند در عمل تمام و از چهاردهم و پانزدهم حکم کنند
بر بود و نابود و سعادت و نحوست انقلابی که میزان نکرده شکل خانه اول با لحیان زرد
دوم با حمره سیوم با بیاض چهارم با انکیس و آن چهار شکل امهات سازند و میزان نکرده
و حکم مطلق از میزان کنند و سیزدهم و چهاردهم از بود و نبود نوعی دیگر انقلاب از بهر طلب امید
و فتح الیوم اول و چهارم و هفتم و دهم امهات سازند در عمل تمام کنند و حکم مطلق از
چهاردهم و پانزدهم کنند در بود و نابود و توقف و نزد و اگر متساوی نباشند از چهاردهم
شکل مقصود شکلی بیرون آرند و از هفتم و پانزدهم شکلی و از آن گویند مقاله چهارم در حکم سال مردم و
هر کس که باشد و عدد گفتن و حکم سال عالم و ختم کتاب بدانکه استخراج وصول و احوال مردم و حکم
سال و روز چنانکه منجمان بهر مولود سال بسال حکم کنند رمال از بهر اکابر و عزیزهم حکم سال کنند و از
خیر و شر روز بروز با کار هاند کسی را که طالب باشد چون خواهد که روز بروز حکم کند اگر طالع آن شخص
داند بطلوع طالع آن شخص رمل بزند سال آن شخص بزنند و اگر طالع وی نداند بروز سعد و نظر
نیک و ساعت سعد و طالع وقت از نحوست پاک رملی بزنند و از آن رمل حکم سال کند از دوازده خانه
که در آن سال در هر خانه چگونه باشد از سعد و نحس زیاده و نقصان چنانکه حکم نفس از اول
و مال از دوم و برادران و خواهران و اقربا نزدیک از سیم علی هذا و آن حکم کل بود
در آن سال و آن رمل بر زائچه ثبت کند بعد از آن اول در سیزدهم ضرب کند و چهارم در چهاردهم

وهفتم در پانزدهم و دوهم در شانزدهم و این چهار شکل انتها سازند ورمل تمام کنند و باز این رمل را
انقلاب الوتد بکنند هر یک رمل پانزده روز حکم کند و طریق حکم چنانست که از انقلاب رمل اول حکم روز
آن گویند چنانکه در جدول نمودیم که هر شکل در هر روزی بر چه دلیل کند و از صورت دوم حکم روز دوم
همچنین تا پانزدهم یک شکل رملی و روز شانزدهم از انقلاب رمل دوم ترتیب تا پانزدهم تمام شود و طریق
نهادنش چنانست که دوازده ورق جدول بکشند بر صفحه شانزده و در چهار سه اول یکی نوع و یکی در از در اول
اسابیع و در دوم روز ماه عرب و در سیم اشکال که باشد و در چهارم حکم روز کند از خیر و شر مثال آن
رملی بر نیت سال نهادیم امهات این بود ... این رمل حکم کلی باشد و این رمل را
تمام کردیم و بزایچه نهادیم و انقلاب الوتد از وی بیرون
آوردیم و و نهادیم و چند روز را در صفحه ثبت کردیم باقی بر این قیاس باید کرد

شرح استخراج عدد بحاجت بر قومی حکایتی کرده‌اند جماعتی نظر کنند در خانهٔ مقصود
تا چه شکل آمده است و آن خانه چند عدد دارد و آن عدد مقصود باشد و به بینند که
ما فوق ضمیر تکرار کرده است یا ما بعد تکرار کرده عدد خانه از وی نقصان کنند آنچه باقی
عدد مقصود باشد قومی گویند نقطه فرد رمل بشمارد از اول تا پانزده و صورت شکل شانزدهم
بر وی افزایند و شانزده شانزده طرح کنند آنچه کم از شانزده باند بر خانهای قسمت
کنند آنجا که برسد به بینند تا چند عدد دارد و عدد خانه بر وی افزایند و نگاه کنند اگر در
ما قبل تکرار کند عدد خانه تکرار بر وی افزایند و اگر در ما بعد تکرار کند از وی نقصان کنند
آنچه بماند یا حاصل آید عدد مطلوب بود و بروز حکم کنند جماعتی گویند امهات روز
بود و بنات هفته و متوالدات ماه و زوایدِ سال و این عمل نه درین خانه بکار باید
داشت یعنی درین موضع حکم باید کرد مثالش بنوعی اول رمل زدیم و امهات این
کـز یز یح بود و سوال از زن کرده بود در هفتم یج عدد وی کد تکرار در هشتم بود و دوم
کد و هر دو مح و تکرار شکل ۲ عدد یعنی ازان نیت و این عدد رمل است مثال دوم
مجموع رمل از اول تا پانزده و شکل شانزدهم شش نقطه شانزده که طرح
کردیم ماند شش در هشتم رز عدد وش کد عدد خانه یح مجموع صب و تکرار در ما قبل داشت
یعنی در اول عدد وش ۳ مجموع مه و این عدد رمل است یه بز در اول ساز
طبور زندور ۲ چنگی ودر ۳ قانونی ودر ۴ سرنائی ودر ۵ قوال ودر ۶ نای
ودر ۷ نی عراق ودر ۸ کمانچه‌زن ودر ۹ محتسب ودر ۱۰ عواد کز یز در اول

قاضی و در ۲ مدرس و در ۳ فقیه و در ۴ زاز و در ۵ تجار و در ۶ عطار ۷ و در بقال
و در ۸ صراف و در ۹ سمسار و در ۱۰ حلوائی در اول رسول و در ۲
جمار و در ۳ بنگی و در ۴ ماهی گیر و در ۵ خاک شوی و در ۶ کازر و در ۷
سقا و در ۸ باغبان و در ۹ مکاری و در ۱۰ طواف در اول امیر و
در ۲ سرهنگ و در ۳ محصل و در ۴ حرامی و در ۵ حمامی و در ۶ قصاب و در
۷ طباخ و در ۸ جلاد و در ۹ صیقلی و در ۱۰ نون تاب در اول طبعی در ۲
رمل کش تون و در ۳ همچنین و در ۴ خاکستر کش ۵ حمال جنگ و در ۶ کناس
و در ۷ حرامی و در ۸ کفن دزد مردگان و در پیاده قاضی و در ۹ جلاد ۱۰
در اول عود ساز و در ۲ آهنگر و در ۳ سوزنگر و در ۴ ضراب و در ۵
سنگ تراش و در ۶ بنا و در ۷ نعل بند و در ۸ برزگر و در ۹ موتاب و در
۱۰ نوئی در اول سلطان و در ۲ صلاح و در ۳ جام دار و در ۴
جامه دار و در ۵ پرده دار و در ۶ کمانگر و در ۷ زرکوب و در ۸ میل گر و در ۹
جباز و در ۱۰ روگر در اول وزیر و در ۲ کاتب و در ۳ منجم و در
۴ شاعر و در ۵ خیاط و در ۶ کفش دوز و در ۷ نقاو ابریشم و در ۸
نقاش و در ۹ بزرگر و در ۱۰ افسونی ۵۵۵

جدول اعداد قضای حاجت تسکین بروج این است

فایده این جدول آنست که معرفت اشکال و اسامی و سعادت و نحوست و تذکیر و
تانیث و خروج و دخول و عناصر که باشکال منسوبند و کواکب بدانند و معلوم کنند که
هر شکل کدام روز دارد و از ابراج و در چندم خانه عدد دارد و از حروف چه
دارد و هر یکی کجا می باشد و این جدول را ضبط باید کرد ۱۲

فایدهٔ این جدول اینست که معرفت بیوت بداند که هر حاجت از کجا طلب باید کرد و عدد بیوت و عدد هر یک گفته شود و طبایع و جهات و سعادت و نحوست و تذکیر و تانیث بیوت معلوم شود تا اگر شکلی طبیع چند خانه بود در هر خانه نشینند و اند که قوتی ندارد و یا موافق بود با قوت بود و عدد اصل عدد حروف اول سوال بیوتست که بهنگام طرح کرده اند و مابقی بدان آن نهاده اند و اصحاب مغرب خانهٔ مابقی را شواهد مطلوب گویند چنانکه نظر کنند تا سوال از کدام خانه است، بقی عدد آن خانه چندست آن عدد را

از خانهٔ مطلوب برانند تا دوازدهم و باز از اول گیرند انجا که سپری شود اگر آن شکل ساوی خانهٔ مقصود باشد دلیل حصول مراد بود و الا فلا مثالش سوال از دهم که خانهٔ شغل و عمل است و رد هم وتد دارد عدد و مابقی چهار از دهم طرح با اول آمد بنیز در اول بود گفتیم که این عمل تمام شود و مقصود بر نیاید نیکو فهم باید کرد تا آسان باشد

فایده امن و نکبت و هبوط آنست که سعد و نحس اشکال بهوت معلوم گردد و فایده
مرتبه آنست که هر شکلی در مرتبه خود باشد بقوت باشد و طول و عرض و عمق از جهة ساحت
بکار آید اگر توفیق باشد در ذیل این کتاب شرح دهیم و فایده فرد و زوج آنست که بدانند
که کدام شکل فرد است و کدام زوج هر شکلی که بصورت زوج باشد و بعنصر فرد یعنی نصرة
الداخل و آب که گشاده است سه و خاک که گشوده چهار جمله هفت باشد ۱۲ مثل که
صورتش ۶ و مرتبه هفت است زوج الفرد خوانند و باقی را قیاس برین توان
کرد و آنکه هر شکلی خدمت چند خانه میکند یعنی لحیان خدمت اول میکند که مسکن
و حرف دارد و خدمت دوم که عدد دارد و خدمت ششم که مزاج دارد
و خدمت سیزدهم که وتد دارد و حکمتش سبب جدول نوشته ایم و هر خانه
چند شکل میکند یعنی خانه اول خدمت لحیان و نقی الخد و قبض
الداخل و نصرة الخارج و فرح میکند و نهاده ایم که بچه سبب و هر شکل که در
مسکن بود چون پادشاهی بود و در خانه عدد چون حاکمی و در حرف چون
کدخدائی و در مزاج چون صاحب خانه و هر شکل که در خانه حظ دارد سعد باشد
نحوست نکند اگرچه نحس باشد و هر که در خانه بدحال باشد نحس بود اگرچه سعد
باشد فایده اشکال فرد الفرد صادق اند و زوج الزوج نصفی صادق و
نصفی کاذب و زوج الفرد ممتزج اند یعنی نه صادق نه کاذب و فرد الزوج
کاذب مطلق و فرد الزوج بزوج نزدیکند و فرد الفرد بفرد یعنی لحیان

چون از نقی و نصرة الخارج بدر آید بنصرة الداخل نزدیک باشد و نقطه نار
فرد نیست منفرد و خاک زوجی است منفرد و باد زوجی است که با فرد نسبتی دارد
و آب فرد است که با زوج نسبتی دارد فایده چون شکل اول رمل در سیزدهم
ضرب کنند و شکلی بیرون آرند و از هفتم و چهاردهم شکلی و ازین هر دو شکلی
اگر این شکل فرد بود آن رمل را قطری و اگر زوج بود ضلعی خوانند چون نقطه
رمل قطری از اول تا دوازدهم جمع کنند و از صد نقصان کنند آنچه باقی ماند
نه نه طرح کنند آنجا که برسد ضمیر بود و نیز چون نقطه رمل ضلعی بطریق مذکور جمع
کنند و از صد نقصان کنند و باقی را دوازده دوازده طرح کنند آنجا که
منتهی شود ضمیر بود فصل بدان که اشتراک از چهار گونه بود و شرکت وسیلتی
و شرکت بطبع موافق و شرکت بمراتب موافق و شرکت بفعل موافق
اما شرکت وسیلتی آن بود که شکل اول را شریک هفتم بود و دوم را هشتم
و سیوم را نهم و چهارم را دهم و پنجم را یازدهم و ششم را دوازدهم
این را شرکت وسیلتی گویند چنانکه زن بری سبب مال تواند بود و چون
سبب برخاست شریک نباشد و باز دوم را شرکت هشتم بوسیلت و حمل
مال ازواج تواند بود و سیم را با نهم وسیلت نقل و حرکت و دین شریعت
و چهارم را با دهم وسیلت جمع کردن مال و اسباب آن و عاقبت و
پنجم را شرکت با یازدهم بوسیلت عشق و هدیه است و فرح و سعادت

وسلامت و طرب است و ششم را با دوازدهم شرکت بوسیلت رنجوری و درد و الم
و شقاوت و زندان و کم شدن اما شرکت بطبع موافق آن بود که هر دو شکل بطبع
موافق باشند آتشی با هوائی آبی و خاکی در مقابلها اما شرکت بمراتب که هر دو بیک
مرتبه بود یعنی رباعی با رباعی و خماسی با خماسی و سداسی با سداسی و سباعی
با سباعی و ثمانی با ثمانی اما شرکت چهارم آن بود که بفعل ببیند دو شکل ایدر هرچه
داخل بود ببیند و آن سعادت و بخت و دولت و از شقاوت و محنت و درد و
الم و از حرکت و سکون و هرچه بدین ماند این بفعل عمل نموده اند اما انقلاب دو نوعست
یکی عرضی و یکی اصلی مجازی آن بود که از اول و هفتم زاید چون عرض برخیزد
آن ضد بود بحقیقت میان و نفاقی بر آید بسبب مزاج یکدیگر داده
باشند چنانکه از و عقله زاید همچنان که هر که از دو ضد بر آمد اصلی
حکم آن نتوان کرد بیک نشواهد اما گفته اند که ضمیر را شش رکن است عرض
است و سبب و سر و حاصل و حکم و عاقبت عرض را اول طلبند بقوت
مزاج و سبب را از عاشر طلبند بفعل اتصال و سرش را از نجم طلبند بوسیلت
مراتب و حاصل را از یازدهم طلبند بوسیلت شرکت و حکم از چهارم طلبند
نظر شواهد و عاقبت از شانزدهم طلبند بطبیعت امتزاج فصل در بیان هیئات
اشکال یازده گانه در بیوت بدانکه خانه اول دلالت میکند بر نفس و
حیات دلالت میکند بر سلطنت و عز و هستی دلالت میکند بر جرمی

باب در معرفت بیوت دوازده گانه

طلب کردن همه چیزها دلالت میکند بر خوشی خلقی و شهرت و امیدها
دلالت میکند بر بدی و تعصب و مذلت اگر کسی را در نفس آید و گواهش
سعد بود دلالت کند بر تندرستی نفس و اگر جای بد تکرار کند هیچ عزت و
سلطنت نباشد و چون در خانه نحس باشد غصه خورد از همه چیزها جمله برین
طریق حکم کند شرح آن بسیار است اگر در همه خانه ها باز نمایم مطول میگردد
و باقی بیوت را بر همین طریق تصور باید کرد خانه دوم بر مالی که قبض
کرده باشد بر مالی از ملک و دفین بر آید مثل اجرت و ارتفاع
بر قدوم غایب و مال غایب باشد بر مالی که از معاش حاصل
شود و هدایا بر مالی که بقرض دهد و بخرج کند و خانه سیم بر نقل و
حرکت و سفر نزدیک برادر و خواهر بوندا ماو بر ساکنان
خانه همسایه بر خرابها و ترسناکی خانه چهارم بر پدر بر عاقبت
کارها بر ملک و املاک که در قبض باشد بر ملک که طلب دارد و
عمارت خانه پنجم بر فرزند بر هدیه و لبس بر زن خواستن
بر زن ربودن عشقبازی خانه ششم بر بیماری و آبستن
بر غلام بر کنیزک بر چهارپای و غم و اندوه بر چیزی که
تلف شده باشد خانه هفتم بر زن و شرکت بر غایب بر دزد
بر ضد بر مقصد خانه هشتم بر مرگ بر میراث بر تهمت

برخوف خانه نهم بر سفر بر علم و دین بر خواب خوش دیدن خانه دهم
دلالت کند بر پادشاه بر شغل و عمل و کسب بر مادر بر ظلم و جور و شجاعت
خانه یازدهم بر دوستان و امیدها بر آمدن فرزند خانه دوازدهم دلالت
کند بر دشمن بر چهارپایان بر بند و زندان تا بی رواید و بدانند اما بعد
چنین گوید جمع کننده این مختصر که چون از تحفه پرداختم خواستم که چند طریق
بعد از تحفه بنمایم از طرق رمالان و دیگر اعمال پس مختصر بساختم و نامش قایل تحفه
گردید و چهار بخش نهادم بخش اول در احکام طریقهای مختلف و چند اصول که
مشتملست بخش دوم در ضمایر و خبایا و ارباع و طول و عرض و عمق بخش
سیم در سوالات متفرقه بخش چهارم در صفتهای رمل بخش اول در احکام طریقهای
مختلف و اصولی که استادان بدان عمل کرده اند طریق بربر بدان که اهل بربر در
احکام اعتماد بر غلبه اشکال است اگر سایل را سوال از اتصال باشد و در
رمل بیشتر داخل باشد حکم کنند بر حصول مراد و خارج بر عدم مراد و داخل
ثابت در توقف و منقلب در تردد و فتنه و از اغلب حکم کنند طریق اهل مصر از
مثلثه حکم کنند چنانکه نظر کنند تا سوال سایل از کدام خانه است و شریک و صحبت
و چه از این هر دو بیرون آمده است اگر سوال از دخول بود و این شکل داخل باشد
دلیل حصول مراد باشد و خارج نه و اگر سوال از خروج باشد از شکل و
شریک و نتیجه ایشان میزان حکم کند طریق هند اهل هند از چهارم و چهاردهم

ومقصود

و مقصود و میزان حکم کنند و چهاردهم آینه رمل گویند و پانزدهم را
قاضی و اگر مختلف باشد از اول و مقصود شکلی بیرون آرند و از چهارم و
پانزدهم شکلی بیرون آرند و از هر دو شکل شکلی اگر آن شکل در رمل موجود بود
دلیل بود بر بودن سعد بآسانی و نحس بدشواری و اگر مشکل بود از اغلب نقطه
گویند طریق اهل روم اهل روم از چهاردهم و مقصود حکم کنند اگر متساوی بود
فبها و اگر مختلف باشد از آتش اول و باد دوم و آب سیم و خاک چهارم
شکلی بیرون آرند و از خاک پنجم و آب ششم و باد هفتم و آتش هشتم شکلی و از
هر دو شکلی آن را صلیب رمل خوانند اگر این صورت تا چهارم متساوی بود
دلیل حصول مراد بود و اگر مختلف باشد از هر دو شکلی بیرون آرند و از آن
حکم کنند طریق طرابلس طریق طرابلس طریق نجوم است خانهای بروج نهند
اول حمل و دوم ثور علی هذا و اشکال کواکب منسوب کنند طریق حکم ایشان
چنانست که چون لحیان در اول آید گویند مشتری در حمل است و حد دارد
نیکو حالست و اگر قبض الداخل در اول آید گویند آفتاب در شرف است
و چنانکه دلیل نجوم بود حکم کنند و بعضی ببینند که آن شکل تعلق بکدام خانه
دارد در تقویم ببینند که نیکو حالست یا بد حال و چنان حکم کنند اگر مشتری
راجع باشد گویند لحیان این زمان نحس است فایده در حال همه روزه خود
نگاه دارند چگونگی احوال اول روز را از پنجم و میان روز از چهاردهم و نماز

دیگر از دهم و آخر روز از شانزدهم **فایده** فرح یومی از پنجم اول روز و وسط
از چهاردهم و آخر روز از شانزدهم **انتخاب از گفتار فرید عصر و وحید دهر
خواجه نصیر الدین محمد طوسی علیه الرحمه باب** در معرفت نسبت مردم بکواکب سبعه
بباید دانست که هر شکلی ازین اشکال شانزده گانه تعلق بکدام قوم دارد اگر وقتی
خواهند که شخصی را در رمل معلوم کنند که از کدام طایفه است و چه شکل دارد اینجا
توان دانست بدین ترتیب که نموده می شود **زحل** به پیران و ارباب خاندان
قدیم و دهاقین و مشایخ و کسانی که زراعت کنند و کاریزکنان و صحرانشینان
و کناسان و جهودان و مانند این طایفه تعلق دارد **مشتری** بقضات و علماء
اشراف و فقها و زاهدان و حاجیان و غازیان و عباد و اهل فضل و هنر
تعلق دارد **مریخ** باهل سلاح و امرا و اتراک و مغول از عرب و عجم و غضب
و هیبت و قتل و خون ریختن و ظالمان و دزدان و راهزنان و شب روان
و سرهنگان تعلق دارد **آفتاب** بسلاطین و پادشاهان و ملوک و حکام و
رئیسان تعلق دارد **زهره** بزنان و اهل طرب و نشاط و مسخرگان و مغنیان
و قوالان و خادمان و خواجه سرایان تعلق دارد **عطارد** بوزرا و اهل قلم
و اصحاب دیوان و منجمان و رمالان و مهندسان و حکما و اهل فلسفه و
کسانی که علم آموزند و محاسبان و مساحان و جراحان و اطبا تعلق دارد
قمر به پیکان و رسولان و سیاحان و مسافران و تجار و کشتیبانان و ملاحان

فایده در نسبت مردم بکواکب سبعه

و رعایا و اهل اسواق تعلق دارد اما نکته خوب در رمل زدن نوشته میشود بر
احکام کلی که همه کس در یابد و این بدایتی تمامست و این معانی آنست که چون
رمل میزنند البته از جهة مهمی خالی نباشد و این از اشکال شانزده گانه بیرون
نباشد بعد از آن نگاه کنند اگر خانه مطلوب منقلب باشد بر انقلاب آن حکم
کنند و اگر ثابت باشد بر ثبوت آن حکم کنند و اگر داخل بود بر حصول مراد و اگر
خارج بود بر بطلان آن حکم کنند و اگر از برای بیماری رمل زنند اگر در خانه
ششم خارج بود حکم کنند که آن بیماری زایل شود و اگر داخل بود گوید که
آن بیماری باقی است و اگر از بهر آن میزنند که از بیماری خلاص شود یا می
میرد و در خانه ششم و هشتم اگر بیاض نشیند حکم ببردن آن بیمار کنند و اگر اجتماع
بود هم خوف بود از بهر آنکه بیاض درین دو خانه از بهر بیمار علامت مرگ و
کفن بود و علی هذا **باب در بیان آنکه هر موضع بکدام شکل تعلق دارد**
دلیل بود بر جاهای پاک و روشن چون شهرهای معمور و مسجد و رباط و مدارس
و مناره و خانهای عالی و جائی که آب روان و درختان میوه دار و مرغزار
بود دلیل بود بر انبار و دارالضرب و مزارها و جایگاه معاملات
و بازار صرافان و خزانه پادشاه و جائیکه آب روان بود و فراخی نعمت
و ارزانی طعام و خانهای روشن و معمور و جای ملوک دلیل بود بر جایگاه
سیاست و آتشخانها و مسلخها و بازار قصابان و جایهای خراب و منجلاب و جایگاه

ویران که لشکر خراب کرده باشد یا جائی که خار بسیار رسته باشد و آب
بسیار بود و کوههای بلند و سنگستان بسیار و جایگاه دلگیر و دلیل بود
بر صحراهای گشاده و پاکیزه و جائی که میوه های گوناگون و جویهای بزرگ
و درختان بلند چون چنار و سرو و عرعر و جایگاه کشت و زرع امرودان
مقام فنا کننده باشند و مردم پر رای و حیله و تدبیر باشند و دلیل
بر جایگاه دلگشای و بزمگاه و سبزه و آب روان و خانهای منقش و شبستانها
و چارطاقهای بلند و جای اسپان و عشرتگاه خوش و جائی که مردم خوش
طبع با خلاق باشند و دلیل بود بر زنان فاحشه و بر غارها و سوراخها و
حصارهای محکم و خندق و مقامهای تاریک و سردابه و گورستان و سردسیرها
و جایگاهی که مردم از آنجا بترسند و جایهای تنگ و دلگیر که ناکسان و
پرستاران باشند و دلیل بود بر چاهها و بیابانها و صحراها و سنگستان
و جایگاه بلند و کوهها و سنگلاخ و منجلاب و سردسیرها و جایگاهی که میوه
گلوگیر حاصل شود چون کنار و بلوط و مانند آن و جایهای قدیم و خرابها
و غارها و دلیل بود بر آتشگاه و تنورها و کوره آهنگران و سنگدانها
و معدنها و کوهها و جایگاهی که بیم بود یا جائی که خون ریخته باشند و جای
دوان و دزدان و قصابان و دلیل بود بر جایهای خوش و لب رود و
چشمه و آبهای روان سبزه و باغها و قصرهای بلند نیکوی آبادان و جایها

روشن و دلگشای و جویهای بزرگ و جائی که چیز سفید در و باشد و دلیل بود بر خانها و قصرها
بلند معمور و خانهای روشن پادشاه نشین مشهور که همه کس را نشین گاه نبود الا ملوک و سلاطین
و مواضعی که در آفاق مشهور بود و دلیل بود بر جایگاه معمور معظم و ساحل و محافل دریاها
دریا و آبهای روان و چارطاقهای خوش و خلوتخانهای مزین و دلگشای و گلزارها
و گنبدها بر غرفه و آب روان و درختان چنار و مناره و قصرهای بلند و دلیل بود
و دلیل بود بر جایگاه چارپایان و کوهها و سنگها و جاهای سخت و خرابها و مزبلها
و طاقها و ویرانها و دلیل بود بر باغها و آب روان و درختان میوه دار و مقام کنگان
و بازار قصابان و دلیل بود بر مکتبها و خانهای نقاشی و بازار و معامله جای و
مدارس علم و جای طرب و مرغزارها و دلیل بود بر شارع عام و قصرهای و آب
روان و رود خانه و درختان و شهرهای نزدیک باب در احکام خانها اگر سوال از نفس باشد
و در اول شکل سعد باشد جای نفس نیک باشد و دلیل کند بر تندرستی و اگر شکل نحس باشد
حال بد بود و اگر در خانهٔ اول شکل خارج باشد دلیل بود بر آمد و شد بسیار و اگر شکل داخل
بود سعد و نیکو بود و کم تردد کند و اگر ثابت بود بر آن حال بماند که هست و اگر منقلب بود
هر ساعت بگونهٔ دیگر باشد و اگر سعد با اختیار و آسانی و اگر نحس بود بی اختیار و بسختی
و اگر سوال از معاش و در دوم داخل بود چیزی بدست آید و اگر خارج بود آنچه
باشد برود و اگر ثابت بود بدان حال بماند که هست نه زیاده شود و نه کم و اگر منقلب
بود هر ساعت بنوعی دیگر باشد سعد باسانی و نحس بدشواری و هرچه بخانه دوم

تعلق دارد و درین خانه سعد نشیند مراد حاصل شود بآسانی و نحس بخلاف آن و اگر
سوال از برادر بود و نقل نزدیک و همنشین نظر در خانهٔ سیم کند اگر داخل سعد بود
ایشان راحت یابد و از خارج راحت نیابد و اگر منقلب باشد هر ساعت بنوعی دیگر باشد
گاه زحمت و گاه راحت و اگر ثابت باشد بدان حال که هست بماند اگر سعد باشد
باختیار و اگر نحس بی اختیار و اگر سوال از نقل نزدیک بود و در سیم خارج بود
آن سفر کرده شود و داخل و ثابت در توقف افتد و اگر منقلب بود برود زود باز
گردد اگر سعد بود در آن نقل راحت یابد و نحس زحمت و اگر سوال از مقام و عاقبت
بود و در چهارم داخل سعد بود دلیل بر نیکوئی عاقبت و مقام کند و داخل نحس
بخلاف آن و خارج از مقام نقل کند سعد باختیار و نحس بی اختیار و اگر منقلب
باشد هر ساعت بنوعی دیگر بود و آمد شد بسیار کند و اگر ثابت بود بیک قرار بماند سعد
باشد به نیکوئی و نحس به بدی و اگر سوال از فرزند و معشوق بود و در خانهٔ پنجم سعد
باشد نیکو بود و اگر داخل بود از و راحت رسد و اگر خارج زحمت و اگر منقلب بود
هر زمان بنوعی دیگر بود و ثابت راحت و بد اما اندک و اگر سوال از رنجور بود و در
خانهٔ ششم داخل بود رنج افزون شود و اگر خارج بود رنج نقصان گیرد و اگر ثابت
بود آن رنج دراز کشد و اگر منقلب بود گاه بهتر شود و گاه ابتر اگر سعد باشد نیک
و نحس بخلاف آن و اگر سوال از زن بود یا غایب و در خانهٔ هفتم انکیس بود
حال زن و غایب نیکو باشد و غایب بیاید و اگر سعد داخل است برادر برسد و اگر

خارج نیکو نبود و اگر منقلب بود هر ساعت بنوعی دیگر باشد و اگر ثابت بود میانه
باشد اگر ثابت بود زحمت نرسد و اگر نحس بود بخلاف آن و اگر در هفتم عتبه
داخل بود بغایت پسندیده بود و بمراد برسد و اگر سوال از خوف باشد و در خانهٔ
هشتم خارج بود باکی نیست و از خوف بیرون آید اما اگر داخل بود حذر باید کرد و اگر
سعد بود باکی نبود و اگر ثابت بود تا دیرگاه بماند و اگر سعد بود نیکو بود و نحس
بد و حمره در هشتم بغایت بد خاصه مال غایب اگر از دزدان خوف باشد و اگر از
جهت زن خواستن بود و در هشتم حمره بود زن دزد بود و مال مرد را بغایت تلف
کند و اگر سوال از سفر بود و در خانهٔ نهم شکل سعد بود نیکو بود و اگر نحس بود بد
شکل سفر را نیکوتر بود و داخل سفر را دشوارتر و ثابت تسکین سفر و منقلب دو دل
باشد سعد نیکو بود و نحس بد و اگر سوال از علم آموختن بود اگر در نهم داخل
سعد بود علم بیاموزد بآسانی و اگر نحس بود بیاموزد بدشواری و اگر منقلب باشد
هر ساعت بنوعی بود و اگر خارج نحس بود نیاموزد و اگر ثابت بود دیر بیاموزد
سعد بآسانی و نحس بدشواری و سختی و اگر سوال از شغل و عمل و از بزرگان بود
و در خانهٔ دهم داخل باشد بغایت نیک باشد و اگر خارج سعد بود راحت
ببیند و ثابت میانه بود و منقلب هردم بنوعی باشد سعد به نیکی و نحس به بدی و اگر
سوال از امید باشد و در خانهٔ یازدهم داخل بود امید برآید و اگر خارج بود
برنیاید و ثابت در توقف افتد و منقلب بعضی برآید بعضی نه سعد بآسانی و نحس

بدشواری و اکر سوال از دشمنان بود و در خانه دوازدهم خارج بود دشمن دشمنی
کند پنهان و اکر منقلب بود هر ساعت بکونه باشد اکر سعد باشد باکی نبود و نحس
بد بود حذر باید کرد و اکر سوال از چهارپایان بود در هفتم داخل باشد خریدن
بد بود و اکر خارج بود فروختن نیک باشد **اصول احکام رمل این است** در حکم سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم بدان که سوال عالمیان از دو وجه بیرون نباشد
یا آمدن یا شدن یا مثل مالی که بدست آورند یا زنی که در نکاح آورند یا معشوق که
بدست باشد یا امید یا غایبی و این جمله بدخول تعلق دارد و اتصال کویند و اکر
سوال از دخول بود اینها را نکاه دارد و تعلق بکدام خانه دارد و در آن خانها که
شرح دادیم یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و اکر این شکل
که در خانه مقصود اکر سعد داخل باشد امید برآید و اکر خارج بود و فا نکند
و اکر ثابت بود دیر برآید و اکر منقلب بود بعضی برآید و اکر سعد باشد بآسانی
و نحس بدشواری و اکر بعضی داخل بود و بعضی خارج شکل خانه مقصود با چهار
دهم زند آنچه حاصل شود با شکل پانزدهم زند آنچه بیرون آید حکم مطلق آن بود
مثلا یکی سوال کرد از زن خواستن و هفتم عتبه خارج آمد و در چهاردهم
عتبه داخل و در پانزدهم جماعت هفتم در چهاردهم ضرب کردیم عقله آمد
در میزان ضرب کردیم هم عقله آمد و جماعت در رمل در خانه هشتم حاصل
این سایل را کفتیم درین خوف بود بدان سبب که جماعت میزان رمل است

و قاضی رمل اول در بیت الخوف بود و در میزان حاضر شد و جماعت نیز شکل ثابت
و نحس است پس همه را بدین نوع حساب کنیم اکر سوال از سفر و بیرون آمدن از رنج
و زندان و آنچه تعلق بدین دارد نظر کند بخانه مقصود اکر خارج بود و چهاردهم و پانزدهم
خارج چون سعد بود دلیل بود بر آنکه مراد برآید و اکر داخل بود برنیاید و ثابت بصبر
برآید منقلب بعضی برآید و اکر بعضی داخل و بعضی خارج عمل کند چنانچه در باب دخول
کفتیم مقصود بر چهاردهم زند آنچه حاصل آید حکم بر آن کند مثلا اکر سوال از سفر بود و
خانه نهم بود و میزان نصرت الداخل بود پس آنچه از نهم و چهاردهم بیرون
آید با نصرة الداخل بزند لحیان بیرون آید و آن سعد خارجست پس مدد نیک
با راحت بود پس در همه کارها این شرط نکاه دارد تا حالت معلوم باشد درین
باب که شرح دادیم تغافل و تهاون نورزد لابد رمل درست باشد و خطا نکند
اکر پرسند که دزد دین بدست آید یا نه در خانه ششم نکاه کند اکر سعد داخل بود بدست
آید و اکر خارج بود بدست نیاید و اکر منقلب سعد بود میانه بود و اکر نحس بود بدشواری
و اکر ثابت بود در توقف افتد **اکر بجهت دزد** رمل زده باشد در خانه دوم نظر
کند [illegible] باشد مال را دزد نبرده و او فراموش کرده باشد و اکر [illegible]
باشد مال را دزد برده باشد و در میان خانه باشد و در آن خانه پنهان کرده و
و اکر [illegible] باشد سایل دروغ کوید و اکر اینها [illegible] یا [illegible] یا [illegible]
باشد بعضی برده و بعضی نبرده و اکر پرسند که دزد مرد است یا زن در خانه

هفتم نظر کند و حکم کند اشکال زن اشکال ده
اشکال پیر اگر پرسند که
دزد کدام جانب رفته است در خانهٔ نهم نگاه کند و بگوید اگر پرسند دزد چند کس اند
در خانهٔ هشتم نظر کند که چند جا تکرار کرده آن قدر باشد و اگر پرسند که در شهر است
یا نه در خانهٔ چهارم و دهم نظر کند اگر خارج بود رفته و اگر داخل بود نرفته و منقلب
در راه است که برود و اگر دوم که بیت المال است داخل آن مال را دزدی نبرده باشد
و در خانهٔ سائل است و اگر هشتم که بیت المال دزد است داخل باشد و دوم خارج
مال بدست دزد باشد و بدست سائل نیاید بدان که صورت دزد از هفتم باید گفت و هشتم
بیت المالش و دهم مقامش و یازدهم فرزند دزد شد چراکه پنجم اوست و دوازدهم
غلام دزد که ششم اوست و اول زن دزد که هفتم اوست و جمله را برین قیاس باید
کرد و قواعد رمل کلی است و چون شکل هفتم در دو جا یا بیشتر تکرار کند دزد آن مقدار
باشد و یکصورت زیادتر از هفتم گوید و دیگرها را از آن محل که افتاده است مثلاً اگر
شکل هفتم در دهم نشیند آن نصرة الخارج است و اگر در یازدهم آن نصرت
الداخل است برین قیاس باید کرد و صورتها بدین ترتیب است که نموده شد
صفت الانسان مردمی دراز بالا خوش صورت امین مسلمان زاهد ریش کلان
بزرگ گوش بلند بینی فصیح زبان بر روی او خالی بود و علامتی بر سر دارد و سرخ
و سفید باشد گرد و بخت قابض یا صراف یا اهل بازار خوش صورت سرخ و

سفید بر لب و دندان علامتی دارد گربه روی بدصورت گربه چشم مفلس دزد نمام
دزد عیار پهن روی بزرگ استخوان فربه حکیم یا منجم یا شاعر یا رمال و اهل قلم
باشد امرد خوش صورت لشکری یا بازیگر و مطرب و قوال بر روی خرد
خالی دارد و خورده سال است البته مردی میانه بالا گندم گون کوتاه
گردن بر روی او نشانی یا زخمی باشد کوچک بدشکل بدلقا باریک ساق بد
فعل مکار کذاب کاروی گاه کشتی یا جولاهی باشد غلام یا کنیزک بر روی
خالی دارد بد اصل دزد سرخ چهره جلاد یا قصاب یا سپاهی بر روی او
زخمی بود یا دندان او شکسته دراز بالا سفید پوست بر روی او خالی باشد خورد
پیشانی بزرگ اصل با مروت بزرگ مرتبه یا پادشاه یا مهتر قوم البته خوش
صورت گردن مرد امین زاهد عالم یا وزیر خوش چهره بصلاح میانه بالا
بدصورت دندان شکسته سیاه چهره دزد و راهزن بر روی او زخمی بود یا
کورچشم بود خورد سال کودک اهل فسق و لواطه بر روی او زخمی بد چهره
یا سرخ روی گردن کوتاه یا سر بزرگ جوانی خوش صورت پاکیزه روی
ریش اندک یا امرد یا مزلف بر ریش خالی لطیف کشیده قامت میان بالا یک
زرد روی طبیب یا منجم یا رمال یا نقاش یا کسی که دو سه پیشه و صنعت دارد
چنگ یا جاسوس یا داه دار یا کاریز کن لاغر میان کشیده بالا یا اهل شعر و
طرب بدان که این شکلها در هر خانه که نشیند صاحب آن بدین صفت بود که

گفته شد اگر پرسند دزد خویش است یا نه اگر شکل هفتم در اول و دوم و سیم نشیند خویش بود
و اگر یازدهم نشیند دوستی دارد با صاحب رمل و اگر در پنجم نشیند فرزند است یا محبوب
سایل باقی هر جا که نشیند بیگانه است اما اگر در ششم نشیند غلام یا کنیزک یا نوکر یا مزدور
مسئله اگر پرسند مال را دزد برده است یا نه نظر کند اگر ازین شکلها یکی هفتم
در روی رمل دزد برده است و اگر نباشد دزد نبرده است مگر است و در خانهٔ
سایل دزد و در یا مخفی باشد مسئله اگر پرسند که آنچه دزد دزدیده چه چیز است
نظر کند در خانهٔ ششم اگر این شکل بود زر یا نقره بود و اگر این
بود اجناس با قیمت بود و اگر این بود چیزهای خاکی بود
از سفال یا آهن یا زنگ خورده و اگر این بود چیزهای بی
قیمت بود و اگر این بود چیزهای رنگین بود به دو سه رنگ مختلف
و اگر این اشکال بود چیزهای خورده ریزه مثل جو و گندم و مهره و مانند
آن و دیگر آنکه شکل آبی دلیل کند بر جو و گندم و آنچه خوردنی باشد و اگر شکل
آتشی باشد از جواهر و اگر شکل بادی بود از حیوانات باشد و اگر شکل
خاکی بود از کانیات باشد مثل سنگ و کلوخ و گوگرد و سفال و مانند آن
و چیزهای بی قیمت بود مسئله اگر پرسند جامهٔ دزد چه رنگست نظر کند بخانهٔ دوازدهم
که چه شکل نشسته است و آن شکل کدام رنگ تعلق دارد برین موجب حکم کند
سفید که شفاف است و چیزی بسرخ زند سفیدی که بزردی زند

سیاه و تیره باشد این شکل بغایت سفید باشد سرخ کونه باشد
سرخ مطلق بود بد و سه رنگ مختلف بود پر رنگ و تیره است
بد رنگ و سیاه است این نیز بد رنگ و تیره است این شکل کبود کونه باشد
مسئله اگر پرسند در خانه دزد چه رنگ است در خانهٔ دشمن نظر کند هر کدام ازین
شکلها که موده می شود حکم کند و در خانهٔ دزد آنچنان رنگ دارد و اگر این شکل
نشیند حلقه بر در بود و اگر این بود از مس یا از آهن بر آن در عمل کرده باشند
و اگر این بود دری بغایت پهن و گرد نخش بود و اگر بود در سفید سیاهی
در وکشیده و اگر بود دری بلند باریک بود در زرد رنگ بود در چوب سیاه بر
کتابت سیاه بر روی نوشته است دری باشد آراسته در دو رنگ
باشد میل بسرخی زند پوستی با دوالی بر و کشیده دراز سیاه رنگ
مسئله اگر پرسند که مال خرج کرده است یا نه نظر کند در خانهٔ هشتم اگر خارج بود
خرج کرده و اگر داخل بود خرج نکرده و ثابت هم خرج نکرده و منقلب بعضی خرج
کرده و بعضی نکرده مسئله اگر پرسند که مال بدست آید یا نه شکل خانهٔ دوم
دوم در چهارم هم ضرب کند آنچه از هر دو پیدا شود بیرون آید اگر داخل است
مال باز یابد و اگر خارج بود نیابد و اگر ثابت است موقوف ماند و اگر منقلب
بود بعضی بیابد و بعضی نه و اگر شکل اول در دوم و در سیم یا در چهارم تکرار
کند دزد خود بدست آید و مال هم مسئله اگر پرسند گم شده کجا نهاده است

نظر کند در خانهٔ ششم اگر شکل آتشی باشد در موضع آتش نهاده باشد یا موضعی که
هر صباح آفتاب بر آن افتد اگر شکل آبی در جایی بود نزدیک آب و اگر شکل
بادی بود از بالا آویخته بود یا بر طاقی نهاده باشد و اگر شکل خاکی بود در زیر
زمین محکم کرده باشد مسئله اگر پرسند که مال را کجا نهاده چهارم و ششم نظر
کن و شکلی بدر آور و اول و دوم ضرب کن و شکلی دیگر بیرون آر و از هر دو شکل
شکلی بیرون آر و حکم بر آن کن مثلا حاصل شکل که از هر دو بیرون آمده بود این بود
مسجد یا در صومعه یا در موضعی که در وی عبادت کنند در آنجا پنهان کرده و اگر
بود در بازار یا دار الضرب و در موضعی خوب نهاده باشد و اگر بود در موضع
آتشگاه نهاده باشد و اگر بود در زیر خاک در رهگذر مردم نهاده باشد و اگر در مطبخ
نهاده باشد و اگر بود در گورستان نهاده است و اگر بود در اصطبل
و یا مستراح نهاده باشد و اگر بود در گرمابه یا در تنور یا در موضعی که آتش بسیار باشد
نهاده باشد یا جایی که خون بسیار ریزند و اگر بود نزدیک آب و ان و جای تر نهاده
نهاده باشد و اگر بود در جای متبرک یا جایی عالی چون کوشک بزرگ که
کسی را بدان جا گمان نباشد و اگر بود در جای عظیم چون مغاکها یا در جای
مخوف باید جست و اگر بود در ویرانهٔ کهنهٔ قدیم نهاده باشد و اگر
بود در جایگاهی که سنگستان بود یا جایی که فساد کنند یا خمر نهاده باشند و
اگر بود در جایی که بوستان و باغ بود و اگر بود در جای منقش یا

کتب خانه یا جایگاهی که کار باریک کنند یا اهل قلم آنجا گرد آیند و اگر بود در جایی که نشان
آید و آب روان باشد باب اگر از غایب پرسند هفتم خانهٔ غایب است صورت
غایب از آن شکل گویند که آنجاست بعد از آن مال غایب از هشتم گویند اگر داخل سعد
است مال دارد و اگر خارج است مال ندارد و اگر هفتم شکل سعد است غایب را حال نیک
است و اگر نحس است بحضور است و آمدن غایب آنست که شکل هفتم خارج است
و در چهار خانهٔ اول تکرار کرده باشد اگر داخل باشد هم در آن مقام باشد و اگر
خارج باشد از هفتم هشتم و دهم و یازدهم و دوازدهم تا آخر میرود و غایب دور
تر میرود و باین طرف نمی آید مسئله اگر کسی پرسد که غایب زنده است یا مرده
در خانهٔ ۵ و ۸ و ۷ و ۹ و ۱۲ و ۳ اگر حمره آمده باشد غایب کشته شده باشد و مرده
و اگر حمره نبود نکویی زنده است وقتی که درین خانها یا یا باشد و اگر در
چهارم و نهم بود هم مرده باشد و هرگاه که اول و ۳ و ۹ نحس بود
در دوازدهم تکرار کرده غایب مرده باشد مسئله بجهة غایب جمله نقطهای
رمل بشمارد و هفت هفت طرح کند و آنچه باقی ماند بر خانها بخش کند اگر سعد
باشد حال غایب نیکو باشد و اگر نحس بود حال غایب بد بود و در خانهٔ نهم اول
و نهم و یازدهم نظر کند تا شکل سعد هست یا نه اگر شکل سعد داخل بود گوید
غایب از آن مقام حرکت نکرده و اگر هفتم سعد و داخل آید حکم کند برسیدن و
اگر هفتم سعد خارج بود غایب روی بمقام دارد و اگر نحس خارج بود غایب

دور رو میرود و اگر نحس در ششم و سیزدهم آید و خارج بود غایب دور است و اگر پنجم
و هفتم و نهم و پانزدهم و شانزدهم و داخل باشد حکم کند که در آن روز برسد و
دیگر نظر کند که کجا مکرر شده اند اگر بجای خود یا جای نیک تکرار کرده است
غایب برسد یا نامه برسد و اگر اول داخل سعد باشد و در یازدهم تکرار کند غایب زود
باز آید و اگر در نهم بود غایب زود نیاید مسئله بجهت غایب در زایچه اگر سیم سعد
داخل بود هنوز در وطن باشد و اگر نحس داخل بود هم در وطن بود و عاقبت زود
و اگر نحس خارج بود رفته باشد و اگر ممتزج باشد پشیمان گشته باشد مسئله از قول
دانای بجهت غایب که زود آید یا نه نظر کند در خانه ششم و هفتم و نهم و از دوازدهم سیزدهم
و چهاردهم و پانزدهم خارج سعد زود آید و داخل دیرتر ثابت در توقف افتد
و منقلب دو دله باشد گاهی گوید می روم گاهی گوید نه سعد بآسانی و نحس بدشواری و بجهت
زایچه نظر کن در اول اگر سعد بود یا در نهم سعد بود و داخل در هفتم و یازدهم تکرار
کند و میزان رمل سعد باشد و داخل آن زایچه زود حاصل شود و اگر میزان خارج
بود حاصل شود باندک توقفی و اگر هشتم خارج باشد و در دوازدهم تکرار کند یا
در یازدهم یا در چهاردهم البته حاصل شود و اگر این شکلها تکرار کند و مزاج
ایشان درین خانها تکرار کند هم حاصل شود و اگر غیر این بود حاصل نشود مسئله
از قول ابو القاسم ابن عبد الصمد بن عبد الجلیل رومی اگر سوال از غایب بود
و در اول دوازدهم و نهم داخل باشد و در یازدهم تکرار کند غایب بزودی برسد با مال و نعمت

و اگر

و اگر شکلهای نحس داخل بود و درین خانها غلبه کند و مکرر گردد غایب بیاید بی مال
و نامراد مسئله اگر خواهی دانی حال غایب در سفر چگونه بود نظر کن در خانه هفتم تا چه
شکل آمده است اگر آن شکل هفتم داخل سعد آمده باشد بدین صورت حکم کند که
حال وی نیکوست و سبب خوشی نفس خود مقام کرده است و دل آمدن ندارد و اگر
وتدی تکرار کرده باشد دلیل بود که بسبب بزرگی یا پادشاهی باز مانده است و اگر
در مایل الوتد تکرار کند بسبب سفر و فی مانده است و اگر در زایل الوتد تکرار کرده است
بسبب مجهولی مانده است و اگر در وتد تکرار کرده است غایب دیر آید و اگر مایل الوتد
تکرار کرده است نه دیر و نه زود آید و اگر در زایل الوتد تکرار کرده است غایب زود
آید و اگر صورت هفتم نا در تکرار این باشد دلیل بود که حال غایب با رنج
ناخوش گذارد و بناکامی و نامرادی بی اختیار و ارادت خود و اگر ثابت
سعد بدین گونه دلیل بود که حال غایب خوش باشد اما متحیر بود
سبب بودن در آن مقام و نابودن و رفتن از آن مقام باختیار و ارادت و آسانی
و اگر ثابت نحس بود بدین صورت دلیل بود بر تحیر حال وی در آن مقام
بی اختیار و ارادت خود بسبب ترسی و تشویشی که وی را بود در شهر خود
مثل وامی که افتاده بود یا خوفی اگر منقلب بود بدین گونه دلیل بود
که حال غایب در مقام سفر دودله باشد و لیکن حال وی خوش بود گاه گوید
بنشینم و گاه گوید سفر کنم و او را از دل بر نیاید که برود بسبب ذوقی که در آن

باشد و اگر منقلب نحس باشد بدین صورت و دلیل کند که حال غایب در
مقام سفر خوش نباشد و متردد بود و هر گاه بگونه دیگر گاه گوید بروم گاه گوید
بروم بوطن خود و اگر خواهد که بداند بچه سبب بازمانده نظر کند دران شکل که در خانهٔ
هفتم است اگر تکرار نکرده است بسبب نفس خودش بازمانده باشد و اگر در خانهٔ هشتم
تکرار کرده بسبب مال یا معاون بازمانده است و اگر در خانه نهم تکرار کرده است
بسبب برادران یا خویشان یا همنشین بازمانده است و اگر در دهم تکرار کرده
است بسبب پدر یا ملکی که بخرد یا بفروشد بازمانده است و اگر در یازدهم
تکرار کرده است بسبب فرزندان یا هدیه که بدو رسد یا معشوقه یا جماعتی دوستان
بازمانده است و اگر در خانهٔ دوازدهم تکرار کرده بسبب غلام و کنیزک و چهار
پایان بزرگ و خورد باشد که بخرد یا بفروشد یا بسبب رنجوری یا بسبب زندان
یا بندی و اگر در اول باشد بسبب زن بود یا شریک یا وام که دارد اگر در خانهٔ
دوم بود بسبب قرض بود یا مرگ یا میراث و اگر در خانه سیم بود بسبب سفر دور
بود یا کسی که در سفر دور بود و اگر در چهارم بود بسبب کار خود باشد یا مادر یا زرع
و اگر در خانه پنجم بود بسبب امید از دوستان بود و اگر ششم بود بسبب بند و
زندان و چهارپایان بزرگ بود و درین همه صورت اگر سعد باشد باختیار و
نحس بی اختیار مسئله اگر سوال کند فلان را ببینم یا نه نظر کند در هفتم و دوازدهم
اگر داخل بود ببیند و اگر سعد بود بآسانی و نحس بدشواری و اگر خارج بود

نه بیند و اگر اول داخل بود و هفتم و دوازدهم خارج بود ببیند باب در بیان
زن خواستن اگر اول سعد داخل و در دهم و یازدهم تکرار کند در پنجم یا یا
یا و یا در اول باشد البته آن نکاح برآید برای او و اگر در هفتم
این باشد و درین خانها که گفته شد نباشد اگر شود زود جدائی افتد و در
سیزدهم و چهاردهم نیز همین حکم دارد و اگر میزان باشد جمعیت نباشد و اگر
هفتم در دوم تکرار کند زن طلب مهر کند و اگر در چهارم بود هیچ جمعیت
نباشد و اگر باشد زود جدائی افتد و اگر پنجم باشد سخن زنان دروغ است
و اگر در هفتم سعد داخل بود مثل در دهم تکرار کند آن زن مطلق از
پادشاهان بود یا از بزرگان و اگر در و اگر در چهارم بود آن نکاح
از طرف خویشان کرده نشود و بدان نیز سخن بسیار نیز گفته شود و اگر در سیم
این دو شکل باشد هم کرده نشود و بسبب برادران و خویشان و اگر
در دهم این شکل بود با دور رضا ندهد و اگر در پنجم یا یازدهم این شکل باشد بسبب
سخنی کرده نشود و اگر در هفتم آید دل زن مرد را نخواهد و اگر در هشتم
آید زن را علتی بود یا رنجور است یا حایض بود و اگر هفتم در اول
آید میان ایشان زود جدائی افتد و جمعیت نباشد و اگر سعد داخل بود جمعیت
شود مسئله اگر پرسند میان زن و شوهر دوستی هست یا نه و اگر در چهارم و
هفتم باشد البته میان ایشان جدائی افتد و اگر در دوازدهم آید

خطبه و کابین تازه شود و اکر در پنجم [illegible] آید میان ایشان دوستی است
و اکر در پنجم نحس بود و هفتم سعد داخل دل مرد زن را نخواهد و اکر اول با هفتم
با سیزدهم با چهاردهم ضد آن بیرون آید میان ایشان جدائی افتد و اکر
در خانهٔ اول سعد داخل بود و پنجم و یازدهم تکرار کند دوستی بسیار کند و اکر
[illegible] در ششم آید نکاح ثابت شود و اکر اول سعد داخل بود و در ششم و هفتم تکرار
کند میان ایشان جدائی افتد و اکر باقی رمل نحس بود و خارج زود جدائی
افتد و اکر سعد بود جدائی افتد و اکر سعد بود جدائی نباشد و اکر اول
در هفتم تکرار کند زود خصومتی افتد و اکر این [illegible] بود باقی شکلها نحس
بود جدائی بود و اکر کسی رملی زند و هفتم در یازدهم تکرار کند البته آن کس با
خویشان زن فساد کرده باشند و اکر زن بود با کسان شوهر و اکر کرده باشد و دل
و ارو که کند مسئله اکر سوال کند زن مستور است یا نه اکر [illegible] در هفتم آید یا در پنجم
هست و اکر [illegible] در هفتم بود مستور است و اکر دختر خانه باشد مستور است و اکر
اینها [illegible] تکرار کند بیار زن عاشق است و ناپاک و اکر
در ششم در نهم یابد اکر سعد بیرون آید آن زن پاکست و اکر نحس بود ناپاک مسئله
اکر خواهی که بدانی که زن مستور است یا نه شکل ششم را در نهم ضرب کن آنچه
حاصل آید اکر سعد بود زن مستور است و اکر نحس بود بد فعل است و نظر تو باید کو در
پنجم بود و اکر از معشوق بود پنجم و نهم ضرب کن سعد آید مستور است نحس آید منقلب

گاه گاه ثابت در توقف و خارج مستور نیست فایده در حکم زن کهنه و نو و اکر
بدانی که ازین دو زن با تو کدام بهتر است چهارم خانهٔ زن کهنه است و هفتم خانهٔ
زن نو نظر کن در خانهٔ هفتم اکر سعد باشد مثل [illegible] زن نو با تو محبت
بیشتر بود بشرط آنکه در جای نحس تکرار نکرده باشد و اکر در خانهٔ چهارم سعد
باشد زن کهنه بهتر باشد و اکر در چهارم [illegible] باشد زن کهنه بزرگتر از
نو باشد و کر در هفتم باشد بعکس از گفتار لب عبد الجلیل رومی اکر پرسند
که نکاح خواهد شد یا نه نظر کند در نهم که خانهٔ علم و خطبست اکر شکل
خارجست خطبه خوانده شود کار بر آید و اکر داخل و ثابت بود در توقف
افتد و اکر پنجم و نهم شکل نحس بود در آن شر و شور و خصومت واقع شود
بغیر از خطبه هر احوال که باشد از خیر و شر و نفع و ضر از پنجم کوید و لیکن تجربه
شده است اکر از اول رمل تا هفتم هر جا شکل خارج باشد بر صورت آن
شکل شخصی مانع شود دوستی و نحس بد شمنی و عدد مانع بحسب تکرار آن شکل
خارج باید گفت مسئله اکر پرسند که زن پیر است یا جوان حکم بر کواکب
باید کرد شکلهای زهره و مریخ جوان بود شکلهای زحل پیر شکلهای عطارد
میانه شکلهای قمر میانه شکلهای مشتری میانه خوب شکلهای شمس پیر
خوب مسئله اکر پرسند این زن از چه قوم است در هفتم و دوم و
نهم اکر شکل نحس باشد بد اصل باشد و اکر در سیم و دهم سعد بود اهل

صلاح و چهارم قوم بزرگ و ششم و هفتم اهل طرب اول و پنجم اهل صلاح و اطبا
و اهل علم و تجار و اگر خواهد که بداند او را از چه قوم زن باید کرد از تکرار هفتم و موافقت
و مخالفت از تکرار هشتم گوید مسئله اگر پرسد که من کدخدا شوم یا نه و این زن را
با من نصیبی هست یا نه رملی بزند و در خانهٔ هفتم و شانزدهم که او را عاقبت گویند
نظر کند اگر شکل سعد و خارج باشد آن بهم رسد و در خانهٔ چهارم نیز شکل خارج
باشد آن کدخدائی بهم رسد و اگر چنانچه در خانهٔ هفتم و شانزدهم یا
باشد هیچ گاه آن عقد نشود و اگر اینها نباشد مشکل باشد که آن عقد بهم رسد
باب در بیان دوستی اگر کسی سوال کند که فلان با من دوست است یا نه نظر کن
در خانهٔ اول که طالع سایل است و یازدهم که خانهٔ مسئول است و نیز با ضمیر
سایل یکجا ضرب کند اگر از معشوق باشد یازدهم و اگر از فرزند باشد پنجم
ضمیر از هر کجا که باشد نظر کند در آن خانه اگر سعد بود دلیل بر عشق و اشتیاق و
بسیاری محبت و بیقراری بود اما شکلها را دلیل مختلف است دلیل بود بر
فراغت و آسایش و بیشی محبت دلیل بر کبر و سرکشی و تفاخر کردن بر معشوق
و اشتیاق اندک باشد دلیل کند بر آسایش و طالب بودن مسئول بر وجه
حصول مراد بیش سایل یعنی بود و وی را در آن اسباب بود دلیل کند بر
فراغت از آن سبب که یقین میداند که سایل در آن کار شتاب نمیکند دلیل
کند بر نشاط و خرمی و خشنودی اما شکلهای دیگر را حکم دیگر است بر خلاف اینها

دلیل کند بر اشتیاق و غصه و تحصیل مراد اما بسختی و دشواری و ناامیدی
دلیل کند بر ندامت و اشتیاق از آن رو که وصل میسر نمی شود دلیل کند
بر اشتیاق از آن سبب که تحیر و ترس و غصه بود و بسبب مراد دلیل کند
بر تردد خاطر و فتور و ماندگی و گرفتگی خاطر و خوردن غصه دلیل کند بر اندیشهٔ
بسیار و حسد و تحیر همین حکم دارد اما حسد کمتر بود دلیل کند بر فراغت
خاطر اما اندک ترددی بود که آیا مسئول را دوستی هست یا نه دلیل بود بر ذوق
و خوشدلی از معشوق و نظر کند از کدام شکل مکرر شده است اگر در
خانهای دوستی تکرار کرده دلیل بر دوستی بود و اگر در خانهای دشمنی مکرر
شده باشد دلیل بود بر بیوفائی سایل و مسئول اما خانهای دوستی ۳
و ۴ و ۱۰ و ۷ باشد و خانهای دشمنی ۶ و ۷ و ۸ و ۱۱ مسئله اگر پرسد که
محبوب من ورای من محبوب دیگر دارد نظر کند در اول و ۵ و ۹ ببیند اگر در
خانهٔ نهم شکل نر است محبوب دیگر دارد و اگر ماده است ندارد مسئله اگر
کسی سوال کند که فلان با من داعیهٔ دوستی دارد راست است یا دروغ
در خانهٔ یازدهم نگاه کند اگر سعد داخل بود مثل این راست
میگوید و اگر این دو شکل آید آن کس در نکمت گاهی نیک و گاهی
بد و اگر این باشد دوست است اما بروی اعتماد نتوان کرد و اگر
اینها بود دشمن است و بروی هیچ اعتماد نکند نوعی دیگر اگر

پنجم و یازدهم تکرار کرده است دوست است و اگر در دوازدهم تکرار کرده
باشد دشمن است که میان ایشان هرگز صفا نیست مسئله اگر کسی پرسد که
معشوق من معشوقی دیگر دارد یا نه نظر کن در خانه نهم تا چه شکل آمده اگر داخل آمده
باشد بدین صورت [illegible] حکم کند که دارد و بیکدیگر میرسند سعد باختیار
و نحس بی اختیار و دشواری و نامرادی و کراهیت از غایب ترس و بیم
و اگر خارج بود مثل این [illegible] دلیل بود که معشوق وی کسی دیگر
ندارد و اگر بوده است ترک کرده است و با وی نمی باشد سعد باختیار و نحس
بی اختیار از بیم رسوائی و اگر ثابت بود بدین صورت [illegible]
دلیل بود که وی کسی بوده که دیرگاه باشد تا وی بوده است و دیر بهم دیگر رسند
اگر سعد باشد بآسانی و اگر نحس باشد بدشواری و اگر منقلب باشد بدین گونه
[illegible] دلیل بود بر هستی معشوق گاه باشد و گاه نباشد اگر سعد بود
باختیار و اگر نحس بود ببدبختی و دشواری و نامرادی و طمع نتواند بریدن از
معشوق مسئله و اگر پرسند معشوق چند معشوق دارد نظر کند در خانه نهم تا چه
شکل آمده است اگر تکرار نکرده است دلیل بود که یکی باشد و اگر تکرار کرده باشد
بعدد تکرار گوید مسئله اگر پرسند خبر راست است یا دروغ نظر بخانه پنجم
کن اگر شکل سعد باشد راست است و اگر نحس بود دروغ و منقلب بعضی
راست و بعضی دروغ و بعد از آن در تکرار به بیند و اگر در خانهای سعد

نشیند

نشیند راست بود و در صلاح بود و اگر در خانهای نحس نشیند دروغ بود و در ولایت
بود مسئله اگر پرسند شکار گرفته شود یا نه نظر کند اگر [illegible] در رمل باشد و در خانه
اول یا دوم یا پنجم یا سیم نشیند البته شکار گرفته شود و اگر این شکلها در رمل نشیند
یا در خانه بد باشد مثل [illegible] شکار گرفته نشود مسئله بجهت تیر انداختن اگر پنجم خارج بود
اگر [illegible] در پنجم بد است اگر خانه اول داخل است نیک است و اگر خارج بود یا نشان
شود اول و سیزدهم هم به بیند اگر سعد باشد بغایت نیک بود و اگر خانه اول بقوت
تر از سیزدهم باشد هر یک جدا جدا بروند باب در بیان بیماری اگر پرسند بیماری چه
باشد نظر کند در خانه ششم تا چه شکل است و در کجا تکرار یافته اگر در اول نشیند
سبب بیماری هم خود وی باشد و اگر در دوم نشیند بیماری از سبب مال بود و اگر در
سیم نشیند سبب بیماری از خویشان او باشد و از نقل و حرکت بیفایده بود و اگر
در چهارم نشیند سبب بیماری از مقام بود و از جای پدرش و چیزهای نهان و اگر
در پنجم نشیند بیماری از عشق بود و اگر در هفتم نشیند بیماری از رهگذر زنی کشیده باشد
زنی عاشق بود و اگر در هشتم نشیند از خوفی که دارد بیمار گشته و اگر در نهم نشیند
از خوابی که دیده بیمار گشته و اگر در دهم نشیند از رهگذر پادشاه و فکر
عمل و کار پادشاهی بیمار گشته و اگر در یازدهم نشیند از محبت دوستی بیمار
گشته است و اگر در دوازدهم نشیند از دشمنان و فکر ایشان غم و اندوه یافته
بیمار گشته است مسئله اگر پرسند از این بیماری کی بیرون آید نظر کن در خانه

ششم اگر در امهات باشد روز به شود که به هفته نکشد و اگر در نبات نشیند به هفته
به شود که بماه نکشد و اگر در متوالدات نشیند بماه به شود که بسال نکشد و اگر در ارواح
نشیند بسال به شود و دیر نکشد مسئله اگر پرسند که فرزندم رنجور است چون باشد
در پنجم نگاه کند اگر شکل سعد بود و تکرار در خانهای سعد کند فرزند را هیچ باکی نبود و اگر
نحس در خانهای نیک بود فرزند را باکی نباشد و اگر پنجم نحس باشد و تکرار در خانهای
بد کند یعنی در ۶ ۸ ۱۲ مخاطره بود و اگر در پنجم و ششم تکرار کند عظیم خطرناک بود و اگر
نحس در هفتم آید و در ششم تکرار کند همین حکم دارد و اگر زیر اجتماع عتبة از دو یا از دو نحس فرزند سفر کند مسئله اگر پرسند
که فلان کس رنجور است یا نه اگر شکل اول در ششم تکرار کند رنجور است و اگر
میزان هم رنجور است و اگر در ششم یا دوازدهم تکرار کند البته در خوف است
یا در زحمتی و اگر شکل اول سعد بود و در خانهای سعد تکرار آن کس تندرست است
مسئله اگر پرسند بیماری از جهت نگاه کن در خانه ششم اگر شکل آتشی باشد
از گرمی و حرارت بود و اگر آبی بود از سردی و بلغم و اگر بادی بود از قولنج
و درد شکم و درد پهلو باشد و اگر خاکی باشد از سودا باشد مسئله اگر پرسند که
آخر احوال این بیمار بچه رسد بدان که شکل بیمار تعلق بششم دارد و دوم بدارو
و دهم به طبیب و هشتم بخوف و یازدهم بشفا اگر یازدهم سعد است بیمار را
امید صحت است از آن بیماری و اگر هشتم سعد است خوف نباشد و اگر دوم
سعد است داروی او فایده دارد و اگر دهم او سعد است طبیب او دانا است

و اگر نحس دیگر نگاه کن در خانه ششم که تعلق به بیماری اگر این شکلها
بود البته دست از آن بیمار باید شست چرا که حکما معتبر کفن نهاده
اند و بانگ و فریاد و نوحه و بجنازه و لب گور و راه مرده
کش و مرگ مفاجات و در خانه ششم اگر این شکلها آید این خواص دهد که
گفته شد مسئله اگر کسی خواهد که بداند که سبب مرگ وی از چه باشد خانه چهارم با هشتم
ضرب کن و نظر کن تا چه شکل بیرون می‌آید اگر شکل خارج سعد باشد مرگ وی نا
گاه باشد و جان کندن بروی آسان باشد و اگر نحس خارج بود جهد صاحب
ضمیر تباه شود چون آویختن یا دیوار بر سر افتادن یا گردن زدن اگر حمره آمده
باشد و مانند این و اگر شکل داخل باشد و سعد دلیل بود که مرگ وی
بی تباه بود و باجل خود و رنج بسیار کشد اما مرگ وی سلیم بود و اگر داخل
نحس باشد دلیل بود بر بیوار ماندن و بمرگ صعب هلاک شدن یا در زندان و
سیاه چال بمرگ مردن اگر منقلب سعد بود دلیل بود که بیماری وی از قبیل آفت نباشد
الا که اخلاط بود که پدید آید و در مرض مبتلا شود و تدبیر وی نتوان کردن
و هر گاه از نوعی بنوعی گردد و در خفت و خیز بود و همه را رنج از آن بمیرد و
اگر نحس بود بیماری او از قبیل غصه و بی برگی بود و نیز حسرت بسیار که سالها
را در دل بود افتان و خیزان بود و بصعوبت عظیم بمیرد و اگر ثابت سعد
بود بجهت آنکه مرض بهیج وجه علاج نپذیرد و مرگ وی هم خوش بود

اگر نحس باشد از قبیل کس و بنوانی باشد و کم و قتی دلیل بود بر خون و جراحت
سبب زخم یا کشتن مسئله اگر خواهد که بداند که سایل از چه قبیل خواهد بود نظر
کند در شکل لسان الامر که از شکل چهارم و هشتم بیرون آمده باشد اگر در اول تکرار
کند سبب نفس بود و اگر در دوم سبب مال و اگر در سیم از قبل برادران و خویشان
و سفر نزدیک علی هذا القیاس تا خانه دوازدهم میرود و بهترین سوال که در فصل
عوارض گفته شد مسئله اگر پرسد که من در کدام سن خواهم مردن رملی بزند
و در خانه هشتم نگاه کند تا چه شکل آمده است و بعضی استادان گفته اند که طالع
را با هشتم ضرب کن و حاصلات اورا حکم کن اما این تولدات بهتر اعتبار
دارد اما اگر از ضرب این شکل حاصل آید [illegible] در آخر شیوخیت بمیرد و اگر این [illegible]
بود در اول شیوخیت میرد و اگر [illegible] بود در آخر کهولت بمیرد و اگر [illegible] بود در کمال
جوانی باشد که بمیرد و اگر [illegible] بود در کمال سن بلوغ بمیرد و اگر [illegible] بود در اول
بلوغ بمیرد و اگر [illegible] بود در آخر سن بلوغ و اگر [illegible] بود در هفت سالگی بمیرد
اگر [illegible] بود در دوازده سالگی بمیرد و اگر [illegible] بود در سه سالگی بمیرد و اگر [illegible]
بود در هشت ماهگی بمیرد و اگر [illegible] بود در آن وقت که زاید بمیرد و اگر [illegible] بود در اول
کهولت و آخر جوانی بمیرد مسئله اگر خواهد که قرض بستاند نظر کند در خانه هشتم
که بیت المال غایب است اگر شکل خارج باشد و دوم داخل حکم کند که قرض داده
شود و اگر بعکس این بود داده نشود و نستاند و ثابت و منقلب نیز حکم کند بر حسب

باشکال و اگر سایل که قرض میدهد نظر کند در خانه دوم و هشتم اگر دوم خارج
باشد و هشتم داخل سایل قرض بدهد و مسئول عنه قبض کند و اگر بعکس باشد
نشود و اگر سعد باشد از آن شود بهتر و اگر نحس بود زیان و ثابت بر حسب
اشکال گوید مسئله بجهت ضمانی اگر کسی ضمان کسی شود رملی را بزند اگر ۱ و ۲ و
۳ و ۴ و ۵ سعد داخل بود ضمان شدن نیکست و اگر جمله سعد بود و دوم
نحس مثل آن مراد حاصل نشود و ضمانی نیک نیست که زیان رسد و اگر [illegible]
بود خداوند مال ظلم کند بر ضامن مسئله اگر پرسد امانتی نهاده ام باز یابم یا نه اگر اول
سعد داخل بود و در دهم و یازدهم تکرار کند امانت حاصل شود و اگر هفتم
[illegible] و شکلهای چنین بود حاصل شود بتوقف و اگر این [illegible] [illegible] [illegible] در چهارم
آید [illegible] در هفتم و در دوم تکرار کند چیزی حاصل شود و اگر هشتم داخل بود
و چهارم و دوم تکرار کند چیزی حاصل شود اگر هشتم داخل بود و چهارم و
دوم خارج چیزی حاصل نشود و اگر در بیت المال داخل بود و در هشتم خارج
البته چیزی حاصل شود مسئله اگر خواهد امانتی بدهد اگر ۱ و ۲ و ۳ سعد داخل
بود نیکست و اگر [illegible] در ۲ و ۴ عاقبت نیک باشد و اگر [illegible] در چهارم بود عاقبت
نیک باشد و هفتم سعد بود آن شخص امین بود و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در هفتم آید آن شخص امین نیست مسئله جهت برده فروختن اگر در نحس
بود مفروش که نیک نیست و اگر در چهارم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود در آن بسته و اگر

چهارم و هفتم تکرار کند یا در یازدهم حکم دارد و اگر در ششم آید البته جز
اگر سیم شکل سعد آید غلام و کنیزک بفروشد که نیکست و اگر میزان بود و در
سیم و چهارم تکرار کند برده در خانه بماند که فروخته نشود و اگر سیم
بود آن برده رنجور است و دزد است و عیبی دارد مسئله بجهت نرخ غله که چون
باشد اگر اول در چهارم یا در پنجم یا در ششم و هفتم و نهم و دهم سعد آید غله ارزان
و یافت بود و اگر در این خانها تکرار کند بسیار غله تنگ آید و اگر
ششم خانه چیزی سعد آید و چیزی نحس میانه بود و چهارم ده است و پنجم خانه غله
و مال و اگر شکل سعد آید درین خانها و در آن میان باشد نیکست و غله
فراخ شود و اگر آید غله را بد است غله را نیکست و اگر
آید بد است غله را اصل خانه غله پنجم و چهارم و دهم است و اگر میزان سعد داخل
باشد نیکست و اگر اول از شانزدهم بقوت تر باشد اول سال غله فراخ شود و اگر
آخر سال تنگ بود مسئله بجهت حامله رملی زند در پنجم نگاه کند اگر سعد داخل
بود حامله رنج بیند اما عاقبت بخیر گذرد و اگر نحس داخل باشد ولیکن بر خطر حامله
و فرزند بود و اگر سعد خارج بود فرزند زود بزمین آید و اگر نحس خارج بود
بمیرد و اگر سعد ممتزج بود حامله زود خلاص یابد و فرزند مبارک باشد و اگر نحس
باشد حامله رنج بیند مسئله اگر پرسند فرزند که در رحم است پسر بود یا دختر
رملی بنیت آن زند و نظر کند در خانه پنجم اگر شکل نر است پسر باشد و

اگر ماده و دختر باشد باب در بیان مقام اگر پرسند این مقام بهتر باشد یا آن
مقام که میروم نظر بخانه چهارم کند و هفتم هر کدام بسعادت قوی تر
بود آن مقام بهتر باشد مسئله اگر کسی کل حال و عاقبت کار پرسد نظر
در خانه چهارم کند اگر سعد داخل باشد حکم بر سلامتی حال و عاقبت کار
کند و اگر نحس داخل بود اول نیک و آخر بد شود و اگر سعد خارج بود بر نیکوئی
عاقبت کار حکم کند و اگر نحس خارج بود بر تباهی عاقبت و اگر منقلب باشد
در تردد افتد مسئله اگر پرسد مرا این مقام بهتر است یا نه اگر شکل زحل در آن
مقام بود آن مقام بروی گران بود و بسته و بضرورت در آن مقام استاده
بود و اگر مشتری بود سعد باشد اگر مریخ بود آن مقام بروی شومست از آن
مقام نقل بجای دیگر کند خوف باشد و اگر شمس بود آن مقام خوب بود
و مبارک اگر زهره بود آن مقام نیک و فرخناک اما چون فرح باشد
یکی در انجا چیزی کم کند و عتبه داخل بغایت سعد است و اگر عطارد بود
در آن مقام دو دله باشد اما مقام سعد است و خوب و نیکو بود و اگر قمر
بود آن مقام بغایت نیکو بود اما عاقبت از آن مقام بیرون رود مسئله
اگر کسی سوال کند که فلان کس در خانه هست یا نه اگر در امهات یا یا
بیاید حکم کند که در خانه باشد و اگر ناظر باشد حکم کند که او را به بیند و
ازین شکلها نباید حکم کند که در خانه نیست و اگر عتبه خارج باشد حکم کند که

گریخته است **باب در بیان فروختن متاع** اگر کسی سوال کند که متاعی دارم خرج شود یا نه
سود کنم یا زیان نظر کند در خانهٔ دوم تا چه شکل آمده است اگر داخل سعد باشد
دلیل بود بر فروختن آن متاع باختیار و ارادت و آسانی بفروشد و نگهدارد و بسبب
آنکه سود بیش ازان باید و دلیل بود که سود کند و زیان نکند کار بمراد وی باشد
باختیار و ارادت و آسانی مال وی پایدار بود و تلف نشود و ازان چیزها
بتقویت زیردستان و پدر و املاک و اهل قلم و مرادهای وی بحاصل آید و
اگر بود دلیل بود بر کساد وی آن متاع و پشیمانی و غم و غصه سایل بی اختیار
و بی ارادت وی زیان بیند و تا دیرگاه بگذارد و عاقبت هم بزیان بفروشد
بی اختیار و ارادت وی بسبب زیان یا وام و دلیل بود که مال حرام بود که در
قبض وی بود و ازان هیچ چیز و فایده نبیند و اگر بود دلیل بود بر نیکی حال
آن متاع و فروختن آن چیز باختیار و ارادت و آسانی و سود وی تمام
و دلیل بود بر روائی آن متاع بتقویت نفس خود و هم کارداران و بزرگان
و اگر خارج نحس بود دلیل بود بر فروختن آن متاع بزرگان و نا
کامی بسبب آنکه نشاید نهادن و اگر بنهد تباه شود یا دزد ببرد یا تلف
شود بی اختیار و ارادت وی بسبب خواهر و برادر یا دشمن یا جهال
یا پیران بزرگ و اگر ثابت سعد باشد مثل دلیل بود بر نیکوئی
آن متاع و فروختن آن بدرنگ و توقف اما باختیار و ارادت و آسانی

و دلیل بر این چیزها باشد که بران نقشها بسیار باشد و سایل حیران بود و بسبب
فروختن و سود کند بران متاع و زیان نکند و آسانی بتقویت پدر یا شریک یا ملک
بسبب سفر دور و اگر ثابت نحس باشد مثل دلیل کند که آن متاع چیزی
سخت و درشت و در باشد و سرخ رنگ و آتش دیده و کساد باشد و بسختی و دشواری
ناروائی و اگر بفروشد بحیف و زیان بسیار کند و اگر بفروشد بیم آن باشد
که تباه شود یا دزد ببرد یا کاری افتد که ازان متاع هیچ فایده نبیند و اگر منقلب
سعد بود و مثل این دلیل بود بر فروختن آن متاع باختیار و ارادت و
آسانی و سود آن میانه بود و باز عوض آن خریدن و یا بچیزی دیگر مبدل کردن
بخوشدلی فرزندان و تقویت فرزندان و هم کاران و اهل سفر و کیسه کاه او تنگ
باشد و اگر منقلب نحس باشد مثل دلیل بر فروختن بزیان و حیف و
پشیمان و باز استادن بی اختیار و ارادت خود بسختی و رنج و دشواری و
کراهیت و باز بزیان فروختن و سایل دران خشنود نباشد **باب در دانستن چیزی که
میفروشد و قیمت آن** نظر کند در خانهٔ دوم تا چه شکل آمده است حکم ازان کند اگر
بود دلیل بر چیزی سفید که میل بزردی زند آتش دیده یا معدنی بود قیمتی
یا نباتی یا چیزی شیرین بود به تیزی گراید و اگر بود دلیل بر چیزی نباتی
سرد و خشک طعم او شیرین و رنگ او سفید که بزردی زند و قیمتی بود یا
کانی باشد و اگر بود دلیل بر چیزی آتش دیده معدنی کم قیمت که در وی

خشکی باشد و زردی باریک بود یا چیزی حیوانی که بر آن سان صفت کرده شد
و اگر نباتی بود طعم او تیز و نکرده بود و اگر آهن بود دلیل بر چیزی نباتی
که طعم او تلخ و سرد و خشک و نکرده باشد و ترش بود و نمکین باشد و تواند بود
که دردی کبودی یا سبزی باشد یا چیزی کانی باشد و قیمتی بود و اگر
بود چیزی معدنی آتش دیده رنگ وی سفید روشن باشد و در وی سوراخ
باشد و قیمتی بود و اگر نباتی بود چرب و شیرین باشد یا مروارید باشد و اگر
باشد دلیل بر چیزی نباتی که رنگ او سرخ و سیاه باشد و طعم او شیرین
و سرد و خشک بود و کم قیمت بود یا چیزی کانی باشد آتش دیده و ثقیل کم
قیمت و اگر باشد دلیل بر چیزی نباتی نکروه کم قیمت که تلخ باشد یا ترش و
رنگ وی سیاه باشد مطلق یا چیزی کانی ثقیل بود و اگر بود دلیل بود بر
چیزی حیوانی سرخ رنگ کم قیمت و اگر نباتی بود گرم شوخ تیز شورناک بود و اگر
بود دلیل بود بر زمی و چیزی که از آب و خاک پرورش یافته باشد و سفیدی
بود که میل با زرق و سبزی دارد و روشن بود و قیمتی و اگر نباتی بود طعم وی شور بود
و بوی آن خوش بود و سرد و تر باشد و اگر بود معدنی آتش دیده با قیمت
و رنگ او زرد بود و روشن و اگر نباتی بود چیزی شیرین باشد که به تیزی گراید و زرد
و شفاف بود و اگر بود دلیل بود بر چیزی نباتی با قیمت که پرورش از آب و خاک
یافته باشد و رنگ وی سفیدی که بزردی زند و طعم او شیرین و خوش باشد یا

حیوانی و طبع او سرد و تر باشد و اگر بود دلیل بر چیزی معدنی کم قیمت
آتش دیده که رنگ او زرد و تیره بود یا سرخ نکروه و اگر نباتی بود طعم
او تلخ و تیره و ناخوش بود و بوی او گنده بود و اگر بود دلیل باشد بر چیزی
نباتی که از آب و خاک حاصل شده باشد و طعم او شیرین یا تلخ بود و سرد و تر
بود و رنگ وی ازرق مطلق بود یا چیزی بود معدنی آتش دیده که سوراخ در وی
بود یا کروه باشد و اگر بود دلیل بود بر چیزی حیوانی که رنگ وی سفید
باشد و قیمتی بود و اگر نباتی بود چرب و شیرین باشد و از درخت بلند بود و طبع او
گرم و تر بود و اگر بود دلیل بود بر چیزی حیوانی که رو نقشها باشد و با قیمت بود
و رنگ وی سبز یا منقش و اگر نباتی باشد طعم او چرب و شیرین بود طبع او
گرم و تر بود و اگر بود دلیل بود بر چیزهای حیوانی که اصل او از آب بود
یا چیزی که اصل آن از آب خیزد طبع او سرد و تر بود چون حیوان آبی یا
نباتی حیوان یعنی شیر و پنیر و ماست و موی و چشم و سر و هر چه بآن ماند و
ماهی و طعم او شور و رنگ سفیدی بود که بسبزی یا بازرق گراید و با قیمت
بود مسئله بجهت خوف و ترس سوال کند اگر در اول شکل سعد بود و هم در
هشتم سعد بود هیچ خوف نباشد و اگر چنانچه در رمل آید و تکرار
کند خوف بسیار بود و اگر شکل هشتم سعد آید هیچ خوف نباشد و اگر حمره در
چهارم یا در ششم یا در هشتم آید خوف بسیار بود یا کشتن یا درد دست

ضد ان افتد و اگر [illegible] آید خانه مال زیانی بسیار شود و اگر در دوم
و چهارم و هشتم سعد بیرون آید خوف نباشد و اگر دوم در دهم تکرار کند
زیان مال باشد ولیکن کمتر باب در بیان سفر اگر پرسد سفر من بکدام طرف بهتر باشد
رملی بزند و در خانه ۴ و ۹ نظر کند هر شکل قوت بیشتر دارد و در سعادت حکم بر ان
کند و به بیند بکدام طرف منسوبست حکم بدان طرف کند مسئله اگر پرسند این
سفر رفته شود یا نه بنهم داخل باشد یا ثابت رفته نشود و اگر منقلب باشد برود
از راه باز گردد و بعد از ان به بیند آن شکل که در نهم است سعد است یا نحس
بر ان موجب حکم کند مثلا اگر خارج سعد است برود و نیک باشد و راحت
یابد و اگر خارج نحس بود برود که بد باشد و اگر داخل سعد است برباشد و
و اگر داخل نحس بود و بماند و بد باشد و باقی برین قیاس کند مسئله از قول که
در مفاتیح آورده اگر پرسند نیت سفر دارم این سفر رفته شود یا نه نظر کند
اگر بنهم شکل خارج یا منقلب سعد بود سفر رفته شود و نیکو بود و اگر داخل و ثابت
بود در توقف افتد یا آنکه سایل رجوع دشوار می بیند و راه از سیم و موضع مقصد
از هفتم و بازگشتن از تکرار نهم و وقوع سفر از سیوم و نهم مسئله اگر سوال
کند که علم و عملی بیاموزم اگر اول و نهم این شکلها بر آید [illegible]
[illegible] و تکرار در خانهای نیک کند بغایت نیکو باشد و اگر تکرار در خانهای
بد کند میانه باشد چیزی یاد گیرد و چیزی نه و اگر شکل نهم داخل سعد باشد

نیکو بود و اگر اول و نهم داخل یا خارج آید چیزی حاصل کند و اگر نهم سعد
آید و میزان عقله بود مقصود تمام حاصل شود و اگر شکل دهم و اول و نهم
تکرار کند نیک باشد در همه احوال باب در بیان شغل و عمل اگر پرسد که این پیشه و کاری
که من میکنم صلاح هست یا نه نظر بخانه دهم کند اگر سعد باشد آن کار نیکو
باشد و اگر نحس باشد ترک آن باید کرد و اگر منقلب است میانه است و ثابت
هم بر ان حال ماند مسئله بجهة شغل و عمل نظر کند اگر دهم سعد باشد و در
اول و چهارم سعد داخل بود آن کار در ان مقام حاصل آید و نیکو بود و اگر
چهارم نحس بود آن عمل در ان مقام حاصل نیاید مسئله بجهة محکمه و دعوی اگر
دهم خارج باشد دعوی ثابت نباشد و اگر دهم داخل آید و در ششم یا دوازدهم
تکرار کند دعوا حاصل نشود و اگر شود نیمه یا کمتر از نیمه مسئله اگر سوال کند که ازین
دو کار کدام بهتر باشد خانه دهم این کار است که میکند چهارم آنکه خواهد کرد
شکلی که درین خانه آمده باشد نظر کنند از سعد و نحس حکم کند مسئله اگر پرسد
که چه کار بکند بهتر باشد شکل دهم در اول ضرب کند آنچه از ضرب بیرون
آید به بیند تا بکدام کوکب منسوبست بدان حکم کند اگر بزحل منسوبست عمارت و
زراعت و اگر بمشتری منسوبست تحصیل علم و تجارت و وزارت و ملازمت
این طایفه و کارها که بامانت و دیانت نزدیک باشد و اگر بشمس منسوبست
ملازمت ملوک و اکابر تردد نمودن و اگر بمریخ منسوبست سپاهگری و

قصابی و ملازمت ترک و امثال آن نیک باشد و اگر بزهره منسوبست بامورى كه
لهو و لعب مشغول باید شد و ملازمت خواتین معظمه و اگر بعطارد منسوبست بنجوم
و رمل و نقاشی و صنایع دقیقه و اگر بقمر منسوبست برسالت و آمد و شد و سفر
و راهداری و جاسوسی و پیاده روی و امثال آن مسئله بجهة تجارت و معاش
اگر اول و دوم و دهم سعد بود تجارت نیکست و اگر دهم نحس است و دوم
سعد داخل و تکرار در خانه نکرده باشد تجارت نیکو نباشد و مال را زیان باشد
باب در بیان زندان و دشمنان و غیره اگر سوال از زندانی کند و دوازدهم و چهارم
و دهم خارج بود و مثل زندانی زود خلاص یابد و اگر در دوازدهم
و چهارم و دهم خارج بود و میزان عقله آنکس از جائی بجائی رود یا آن زندانی
در زندان بماند و اگر در چهارم آید یا در دوازدهم یا در هفتم زندانی
را خوف بود بسیار یا کشتن یا زجر و ملامت و اگر تکرار بسیار کند بد است
و اگر میزان عقله آید از بغایت بد است مسئله اگر پرسد که زندانی
خلاص یابد یا نه اگر دوازدهم داخل باشد در زندان بماند و ثابت بیشتر
بماند و منقلب بیرون آید و باز بر مدتش بقدر شکل سعد و نحس حکم کند مسئله
اگر کسی چهارپائی خرد و در دوازدهم آن چهارپای را نباید خرید
که نیک نیست یا عیبی دارد یا رنجور است اگر سعد داخل بود نیکست مسئله
اگر پرسند من یا دشمن ظفر یابم یا دشمن بر من نظر کند در خانه اول و

دوازدهم هر کدام غالب باشد آن ظفر یابد مسئله اگر پرسد که فلان
موضع یا قلعه گرفته شود یا نه رملی بزند و بنگرد که در اوتاد چهارگانه اگر سعد
بنشیند بگیرد و اگر بعضی سعد و بعضی نحس صلح کند و اوتاد چهارگانه عطاردی
باشد یعنی شکلی که تعلق بعطارد باشد بمکر و حیله گرفته شود نه بجنگ مسئله اگر
خواهد که بداند که درین واقعه خوف باشد یا نه رملی زند و در هشتم نظر کند اگر
آید خوف نباشد و بر عکس این خوفی عظیم باشد مسئله اگر خواهد
که بداند که در میان دو کس خصومت باشد یا نه رملی زند و در خانه هفتم نظر کند
بود جنگ نباشد و اگر بود جنگ باشد و اگر بود جنگ بود و خون
ریخته شود و اگر بود جنگ نباشد و اگر بود بظاهر دوستی باشد و بباطن
دشمنی کند نه موافقت و دشمنی ظاهر شود و اگر این بود باکی نیست و اگر
بود جنگ نباشد و اگر بود جنگ باشد و اگر جنگ سخت باشد و اگر
بود جنگ نباشد و صلح افتد از قول ابن الجلیس رومی اگر خواهند احوال دو خصم بدانند
که ظفر کرا باشد رملی کشد تمام کند و بر زینه تخصیص یعنی ۱ ۲ ۳ ۴ ۹ ۱۰ ۱۳
این خانهای سایل است و ۵ ۶ ۷ ۸ ۱۱ ۱۲ ۱۴ مسئول را باشد و پانزدهم قاضی
رمل است و گواهی دهنده است بر تمامی رمل و او میانجی کند پس نظر کند بهر
دو زینه که شکلهای کدام بقوت تر است ظفر او را باشد اگر شکل مشتری یا عطارد
در میزان نشسته باشد میان ایشان صلح افتد و اگر حمره غلبه کند و لیل بر

چون ریختن رو میان ایشان **در بیان استخراج سال عالم** چون خواهند که حکم سال عالم
کنند در روز نوروز بامداد برخیزد و به نیت سال رمل زند و میزان رمل نگاه دارد
و اول با سیزدهم ضرب کند و شکلی بیرون آرد و چهارم با چهاردهم ضرب
کند و شکلی بیرون آرد و هفتم با پانزدهم و دهم با شانزدهم
و از هر یک شکلی بیرون آرد و امهات سازد و رمل تمام کند و میزان
رمل اول که نیک نگاه داشته با میزان رمل دوم که انقلاب وتد الوتد
است بزند و از هر دو میزانی بیرون آرد و دلیل کند که حکم سال آن باشد
و حکم از آن چنانکه نموده میشود و بعضی علما گفته اند از اول حکم فصل اول
و از چهارم حکم فصل دوم و از هفتم حکم فصل سیم و از دهم حکم فصل چهارم
اما نوع اول معتبر است و حکم میزان این است سالی باشد پر نعمت و کسب مردم
نیک بود و بازارها با رونق بود و بزرگان آسوده باشند و راهها ایمن باشد و مردم
سفر کم کنند و میوهها بسیار باشد و آبها میانه باشد و گوشت با قیمت باشد
سالی پر تشویش باشد و نعمت اندک بود و مردم را زیان افتد و در بازارها آفت
افتد و بزرگان با هم مخالفت ورزند و دشمن باشند و راهها نا ایمن باشند و سفر
بسیار اتفاق افتد آبها میانه بود و گوشت بی قیمت بود سالی پر تشویش باشد
کسب بسیار بود و بازارها با رونق بود و سفر کم کنند میوه بسیار بود سالی میانه بود
مردم سرگردان باشند بیماری بسیار باشد مطعومات با قیمت باشد و بازرگانی اندک بود

آبها

آبها کم بود و گوشت بسیار بود سالی فراخ بود و نعمت کار بزرگان نیکو باشد
بازارها با رونق باشد راهها ایمن بود مطعومات و میوه بسیار بود سالی
گرفته باشد نعمت بسیار و با قیمت بود کار بزرگان نیکو بود حال بازارها متوسط
بود سفرها اندک اتفاق افتد میوهها و آب بسیار بود و گوشت با قیمت باشد
سالی میانه باشد نعمت بسیار بود اما کسب اندک بود کار اهل قلم نیکو
بود بازارها با رونق بود و راهها ایمن بود سفر اندک اتفاق افتد نعمت
میانه باشد بزرگان را حال میانه بود باران بسیار آید آبها نیکو بود میوه و گوشت
بسیار بود و اخبار اراجیف بسیار بود بیماری اندک بود چون خواهند که حکم از
روزهای زمستان کنند که در آن روز هوا صافی بود یا ابر یا باد و چون آفتاب از
بیست و یکم درجه عقرب بگذرد رملی بزند در اول ماه از اول حکم روز اول کند
و از دوم حکم روز دوم علی هذا القیاس تا روز یازدهم و باز در روز شانزدهم
ابتدا کند در رمل بزند و بدان طریق یازده روز دیگر حکم کند تا سی روز آخر شود
بدین دستور تمامی زمستان را رمل زند و حکم کند و بعضی استادان گفته اند
چون رمل به نیت سال زده باشد از اول حکم نفس مردم کنند و از دوم
حکم مال و در آمد و از سیم حکم برادر و خواهر و خویشان همچنین تا دوازدهم بر این
قیاس حکم کند و حکم بر داخل و خارج و ثابت و منقلب باشد اما این
آفتاب بود باد گرم و در آخر روز غبار و سرما انقباض هوا گرفتگی هوا بود

سماق و انار و سیب جوز و خرما نارنج بلیله و جوز هندی و مازو بلوط
در الفغل عدس انگور و گل انار خربزه مسه بادام برنج امرود
خشخاش و نخود و گندم آلو بادرنگ خیار زرد آلو فصل در بیان آنکه هر عضوی
تعلق بشکلی دارد و از اشکال شانزده گانه سر چشم راست چشم چپ گوش
دماغ دهن بینی ابرو کام لبها دل سپرز زهره جگر گردن
بازو سینه معده پشت ناف شکم عورت رانها زانوها ساقها
قدمها فصل در بیان نسبت عضوها بکواکب سبعه زحل سپرز مشتری زرح و جگر مریخ
خون و گرده شمس دل و دماغ زهره حلقوم عطارد دست و زبان قمر معده فصل
در حال همه روزه خود دانستن اول باید رمل زند و نظر کند در خانه پنجم و چهارم و شانزدهم
اگر این شکلها سعد بود و داخل بود در آن روز خوش گذرد و اگر خارج بود در هر خانه از این فتوح
نباشد و اگر داخل باشد فتوح باشد و اگر ثابت بود در توقف بود و اگر منقلب باشد
فتوح نخود بود و اگر شکل سعد بود بآسانی و اگر نحس بود بدشواری و اگر پنجم و
چهارم و شانزدهم هر یکی بر گونه باشد بر دو سه حال بگذرد مسئله اگر کسی سؤال
کند که لشکر خواهد آمد یا نه اگر جماعت یا اجتماع تکرار کند لشکر بیاید و اگر در رمل
اینها نیاید و لیکن نیامدن لشکر و اگر از جایی لشکری آمده باشد خواهد که بداند
که کی خواهد رفت اگر در چهارم و نهم طریق باشد یا شکل خارج و چند آن

آفتاب و باد و گرفتگی و سرما آفتاب و گرفتگی هوا و سرما تاریکی و سرما و
باد سیاه باشد و گرم باران و برف و ابر آفتاب گرم غبار و باران و ابر
باران و آفتاب و ابر باران و گرفتگی هوا باران و باد و غبار باران و
گرفتگی هوا آفتاب و باران و گرد و غبار باشد باب در بیان اوقات ساعات
همه روز صبح کاذب صبح صادق آفتاب برآمدن چاشتگاه
زوال نماز پیشین میان دو نماز نماز دیگر آفتاب زرد نماز شام نماز
خفتن نیم شب فصل در بیرون آوردن خبایا بدان که هر چیز که هست از سه چیز بیرون نیست حیوانی ۱
یا کانی یا نباتی اول حیوانی هر چه از جاندار پیدا شود او کانی حکیمان نشان داده‌اند
بر دو قسم نهاده‌اند یک قسم که آتش دیده باشد آن را معدنی گویند مثل زر و نقره و آهن و فولاد
و غیر اینها را کانی گویند پس هر که خواهد که بداند آنچه دارد چه جنس است در خانه چهارم ببیند
که چه شکل است اول با چهارم ضرب کند آنچه حاصل شود اگر آن شکل کانی باشد گوید
کانی است و اگر نباتی است نباتی و اگر حیوانی حیوانی اگر خواهد که بداند که چه شکل است
از دوم گوید و طعم او از دهم و کیفیت اشکال بدین بابت معدنی رنگ
سفید طعم شیرین کانی و زرد و شیرین معدنی و خاکی رنگ کانی سیاه و سرخ
و تلخ و ترش کانی سیاه ترش حیوانی سرخ و تلخ نباتی و سفید و شور کانی
زرد و تیز نباتی زرد و شیرین معدنی زرد گونه نباتی ازرق و میانه حیوانی
سفید و چرب حیوانی هر نفس میانه نباتی ازرق شور فصل در جنبه آنکه

چیزی است بهمان عدد لشکر برخیزد و برود قاعده رمل عنصری بدان که در رمل
شواهد قریب و بعید باشد و شواهد قریب دوازده است و یازده و شواهد بعید
پنج و نه و گاه باشد که شاهد صادق القول باشد و گاه باشد که کاذب که گواهی
او معتبر نباشد پس آنست که آن خانه در آن خانه حظی ندارد و بموجب شرف
یا وبال یا هبوط یا سکن و مثل اینها خواه نیک و خواه بد اگر حظ دارد
صادق و اگر ندارد کاذب و بعضی گویند حظ عبارتست از سکن و قوت
و عدد و مزاج حروف و وتد الوتد و این جمله ازین دایره ها معلوم میشود
و اینست

تمام اعمال نجوم از خانه شرف و هبوط و حد و دوم و اثنا عشری و نه بهره و غیر از این شکلین معلوم شود



سرخاب

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب [illegible] از کتب مشهوره علم رمل است
و دایره ابجد [illegible] که در [illegible] از [illegible]
و حکم [illegible] که [illegible] در [illegible]
طریقه [illegible] حضرت دانیال علیه السلام [illegible] این فن
[illegible] دایره ابجد [illegible]
خلاصه کلام آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این قاعده [illegible] دارد
[illegible]
[illegible] قاعده [illegible]
[illegible] این قاعده [illegible]
[illegible] این قاعده [illegible]
[illegible]

حمد احمد و شکر اجب بعدد ذرات بی‌لایق فردیت که اشیا را از ظلمت آفرید که خلقناکم ازواجا و
درود خجسته بر نقطه مرکز نبوت و دایره محور رسالت صلی الله و آله و سلم و علی عترة الطاهرین و اصحابه
اجمعین و بعد بر رای عالم آرای اصحاب اولو الالباب پوشیده و مخفی نیست که رموز اسرار ربانیت از آثار پیشینیان
چنانکه حق عز و جل میفرماید که ایتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین و بدلیل قول فصاحت پناه
حضرت سید المرسلین صلعم بر آورده شده که کان نبی من الانبیاء یخط بخطوط الرمل فمن وافق خطه فقد
اصاب و صد جد جدید اولیا حضرت علی مرتضی علیه السلام میفرماید بطریق نظم ⁂ الم تر ان الله جل ثناؤه
افاض علی ادریس علم رماله ⁂ و الهمه علم النقاط بفضله ⁂ و اوحی الیه کان من شکله ⁂ و بالجمله این علمیست
که مکشوف میشود بآن مغیبات اشیا بحسب نبوت و حالیه که و نیز شکلهایست شانزده گانه بحسب نقطه
و چهار نقاط هست گانه از نقاط آتش و باد و آب و خاک کند که هر یک ناطقست تعبیری از اسرار الهی
و نسبتها و این علم شریف محتاج الیه خاص و عامست که هیچ نفسی نیست که خالی از مطالب و مقاصد باشد

ودل

و دلیل بر وجود او اعظم رسیست چنین گوید بنده بر عقاب خراب که مدت چهل سال بر وی این علم کریم
و در هر طرف و جهت جستجو مینمودم کتب بسیار و رسایل بیشمار از این فن در نظر آمد هر یک از رجال تر ذوی
دیگر و تجربه افعال میکردم اکثر بخطا و تحریف بود و اکثر افعال بواسطه بعد زمان نزدیک الغدام رسیده بود
کوشش بسیار در بلاد و امصار کردم تا افعال و اقوال حضرت دانیال علیه السلام بهم رسید ولله الحمد الملک المتعال
که از این علم شریف که گویا نقشی باب حیات بود بقدر وسع و کوشش چند مسئله که یافت جمع نموده تا مبتدی
عاری و جاهل کردد بطریق رموز رو هویدا و هو یهدی السبیل اما بعد بدانکه بنای احکام حضرت دانیال
علیه السلام بر چهار نقطه است اول آتش که بمنزله روحست دوم باد که بمنزله عقلست سیوم آب
که بمنزله نفس است چهارم خاک که بمنزله جسم است و این چهار نقطه بحسب ظهور و بطون نهان و عیان
نهان بحسب ترکیب از هم دور در مراتب چهار کانه شانزده شکل صورت بسته و این اشکال از افراد آتش و باد
و آب و خاک بانتظام مرکب از هم بحسب مراتب چهار کانه و ترکیب این اشکال شانزده کانه
بحسب نقاط ابجد که دایره خاص حضرت دانیال علیه السلام است برین ترتیب که نموده شد



بدانکه آتش درین دایره بحسب عدد ا که یکی است یک حرکت دارد و بیگانه حرکت کرد و باد
بحسب عدد ب ابجد که دو است دو حرکت دارد و دو خانه رفته و آب بحسب عدد د که چهار است چهار
حرکت دارد و چهار خانه رفته و خاک بحسب عدد ح ابجد که هشت است هشت حرکت دارد و
حرکت کرد پس حرکت آتش یک منزل و حرکت باد دو و حرکت آب چهار و حرکت خاک هشت
و هر یک از این آتشها طالب آتش دوم خود و نیز نسبت دایره و هر یک از آنها باد طالب باد دوم

بترتیب دایره و هر یکی از آنها طالب آب دوم خود بترتیب دایره و هر یکی از خاکها طالب خاک
دوم خود بحسب دایره پس ابتدای آتش از کرده و اوسط آتش را اول گفته اند و مطلوب او آتش
دوم است و مطلوب آتش دوم آتش سیم است که آتش است و مطلوب آتش سیوم آتش
چهارم است که آتش است و مطلوب آتش چهارم آتش پنجم است که آتش است و مطلوب آتش
پنجم آتش ششم است که آتش است و مطلوب آتش ششم آتش هفتم است که آتش است و مطلوب آتش هفتم
آتش هشتم است که آتش است و مطلوب آتش هشتم آتش اول است که آتش است تمام شد
دور آتش پس ابتدای باد از است و اوسط باد را اول گفته اند و مطلوب باد اول باد دوم است که باد
است و مطلوب باد دوم باد سیم است که باد است و مطلوب باد سیوم باد چهارم است که باد
است و مطلوب باد چهارم باد پنجم است که باد است و مطلوب باد پنجم باد ششم است که باد
است و مطلوب باد ششم باد هفتم است که باد است و مطلوب باد هفتم باد هشتم است که باد است
و مطلوب باد هشتم باد اول است که باد است تمام شد دور باد پس ابتدای آب از کرده اند
و اوسط آب را اول گفته اند و مطلوب او آب دوم است که آب است و مطلوب آب دوم آب
سیم است که آب است و مطلوب آب سیم آب چهارم است که آب است و مطلوب آب چهارم
آب پنجم است که آب است و مطلوب آب پنجم آب ششم است که آب است و مطلوب آب
ششم آب هفتم است که آب است و مطلوب آب هفتم آب هشتم است که آب است و مطلوب آب هشتم
آب اول است که آب است تمام شد آب پس ابتدای خاک از کرده اند و اوسط خاک
اول گفته اند و مطلوب خاک اول خاک دوم است که خاک است و مطلوب خاک دوم خاک سیم است

که خاک است و مطلوب خاک سیم خاک چهارم است که خاک است و مطلوب خاک چهارم خاک
پنجم است که خاک است و مطلوب خاک پنجم خاک ششم است که خاک است و مطلوب خاک ششم
خاک هفتم است که خاک است و مطلوب خاک هفتم خاک هشتم است که خاک است و مطلوب خاک هشتم
خاک اول است که خاک است تمام شد دور خاک کنون وقت آن آمد که طالب و مطلوب ازواج این
دایره بیان کنیم بدانکه آتش زوج را آتش اول گفته اند و مطلوب او زوج آتش دوم است
که زوج آتش است و مطلوب زوج آتش دوم زوج آتش سیم است که زوج آتش است
و مطلوب زوج آتش سیم زوج آتش چهارم است که زوج آتش است و مطلوب زوج آتش چهارم
زوج آتش پنجم است که زوج آتش است و مطلوب زوج آتش پنجم زوج آتش ششم است
که زوج آتش است و مطلوب زوج آتش ششم زوج آتش هفتم است که زوج آتش است
و مطلوب زوج آتش هفتم زوج آتش هشتم است که زوج آتش است و مطلوب زوج آتش هشتم زوج
زوج آتش اول است که زوج آتش است تمام شد دور ازواج آتش پس ابتدا به ازواج باد کردند
و زوج باد را زوج باد اول گفته اند و مطلوب او زوج باد دوم است که زوج باد است
و مطلوب زوج باد دوم زوج باد سیم است که زوج باد است و مطلوب زوج باد سیم زوج باد چهارم است
که زوج باد است و مطلوب زوج باد چهارم زوج باد پنجم است که زوج باد است و مطلوب زوج
باد پنجم زوج باد ششم است که زوج باد است و مطلوب زوج باد ششم زوج باد هفتم است
که زوج باد است و مطلوب زوج باد هفتم زوج باد هشتم است که زوج باد است و
مطلوب زوج باد هشتم زوج باد اول است که زوج باد است تمام شد دور ازواج باد پس ابتدای

ازواج آب که اولیه زوج آب را زوج آب اول گفته اند و مطلوب او زوج آب دوم است
که زوج آب است و مطلوب زوج آب دوم زوج آب سیوم است که زوج آب است و
مطلوب زوج آب سیوم زوج آب چهارمست که زوج آب است و مطلوب زوج آب
چهارم زوج آب پنجم است که زوج آب است و مطلوب زوج آب پنجم زوج آب ششم است
که زوج آب است و مطلوب زوج آب ششم زوج آب هفتم است که زوج آب است و
مطلوب زوج آب هفتم زوج آب هشتم است که زوج آب است و مطلوب زوج آب هشتم
زوج آب اول است که زوج آب است و تمام شد دور ازواج آب ابتدای ازواج خاک کرده اند
و زوج خاک را زوج خاک اول گفته اند و مطلوب او زوج خاک دوم است که زوج خاک
است و مطلوب زوج خاک دوم زوج خاک سیوم است که زوج خاک است و مطلوب زوج خاک
سیوم زوج خاک چهارمست که زوج خاک است و مطلوب زوج خاک چهارم زوج خاک
پنجم است که زوج خاک است و مطلوب زوج خاک پنجم زوج خاک ششم است که زوج خاک
است و مطلوب زوج خاک ششم زوج خاک هفتم است که زوج خاک است و مطلوب زوج
خاک هفتم زوج خاک هشتم است که زوج خاک است و مطلوب زوج خاک هشتم زوج خاک
اول است که زوج خاک است تمام شد دور ازواج خاک و طالب و مطلوب افراد آتش و باد و آب
و خاک بدین موجب است که نموده میشود افراد آتش
افراد باد افراد آب
افراد خاک دور افراد تمام شد هر مطالب ازواج این است

فایده در اوتاد و مایل و زایل

ازواج آتش ازواج باد
ازواج آب ازواج خاک
تمام شد فایده در معرفت اوتاد و مایل الاوتاد و زایل الاوتاد و وتد الوتد بدانکه نقطه
آتش در خانه اول قوت وتد دارد و حالیست یعنی اگرچه اکنون بظهور میرسد در پنجم و نهم و سیزدهم
همچنین است و در خانه دوم یعنی در خانه باد مایل الوتد است و بقوت میانه و مستقبل است یعنی آن چیز بعد
از این بظهور خواهد آمد و در ششم و دهم و چهاردهم نیز چنین است و در خانه سیوم یعنی در خانه آب زایل الوتد
است و ضعف دارد و ماضی است یعنی از گذشته میرسد و در هفتم و یازدهم و پانزدهم چنین است
و در خانه خاک یعنی چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم قوت وتد الوتد دارد یعنی چهار مرتبه قوت
و نقطهای باد در مرکز یعنی در دوم قوت وتد دارد و حالیست و در ششم و دهم و چهاردهم نیز همچنین است
و در سیوم یعنی در مرکز آب مایل الوتد است و مستقبل و بقوت میانه است و در هفتم و یازدهم و پانزدهم
نیز همچنین است و در خانه خاک زایل الوتد است و ماضی و ضعیف یعنی در چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم
و در خانه آتش قوت وتد الوتد دارد یعنی اول و پنجم و نهم و سیزدهم و نقطهای آب در مرکز آب
یعنی در سیوم و هفتم و یازدهم و پانزدهم قوت وتد دارد و حالیست و در خانه خاک مایل و بقوت میانه است
و از مستقبل میرسد و آن چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم است و در خانه آتش زایل و ماضی و بقوت
ضعیف یعنی از گذشته میرسد و در خانهای باد یعنی دوم و ششم و دهم و چهاردهم قوت
وتد الوتد دارد و نقطهای خاک در خانه خود یعنی در چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم قوت وتد دارد
و حالیست و در خانهای آب یعنی در سیوم و هفتم و یازدهم و پانزدهم مایل است و بقوت میانه

و راست نقصان سیر سد و در خانهای باد یعنی دوم و ششم و دهم و چهاردهم زایل است و بقوت ضعیف و از
ناقص میرسد یعنی از گذشته ملال دلالت و در خانهای آتش یعنی اول پنجم و نهم و سیزدهم قوت بد الوتد
دلالت یعنی چهار مرتبه قوت دلالت بدانکه نقطه شکلها که در وتد بود بقدر و قیمت و عزت و شهرت
قویست و از حال گوید و در مایل بقدر و قیمت و عزت و شهرت میانیست و از آینده میگوید و در
زایل بی قدر و بی عزت و بی قیمت و بی شهرت و مجهول است مثلا اگر کار کسی در نقشه باشد خواهد
که آن کار از قوت بفعل می آید یا نه اگر مطلوب نقطه حکم در وتد بود آن کار بزرگ بود و از قوت بفعل می آید
بی مانعی و اگر در مایل بود محتمل الوقوع بود و اگر در زایل بود بفعل در نیاید و ترک خواهد کرد و اگر
در وتد الوتد بود با عانت کسی آن کار زودتر بوقوع بیاید فایده در طبیعت خانهای زایچه خانه اول
آتش وتد خانهای آتش است و خانه پنجم مایل آتش و نهم زایل آتش و سیزدهم وتد الوتد آتش و کل
اولست و خانه دوم وتد خانهای باد است و خانه ششم مایل باد و دهم زایل باد و چهاردهم وتد الوتد
و کل دوم و خانه سوم وتد آبست و هفتم مایل آب و یازدهم زایل آبست و پانزدهم وتد الوتد آب
و کل سوم و خانه چهارم وتد خانهای خاکست و هشتم مایل خاک و دوازدهم زایل خاک و شانزدهم
وتد الوتد خاک و کل چهارمست و این مقدمه در حساب بکار می آید زیرا که وتد آتش که اولست آحاد است
و مایلش که پنجم است عشرات و زایلش که نهم است مأت و سیزدهم که وتد الوتد است الوف
و وتد باد که دوم است آحاد است و ششم که مایل است عشرات و دهم که زایل است مأت و
چهاردهم که وتد الوتد است الوف و وتد آب که سیوم است آحاد است و هفتم که مایل است
عشرات و یازدهم که زایل است مأت و پانزدهم که وتد الوتد است الوف و وتد خاک که چهارمست

آحاد و

در طبیعت خانهای زایچه

طریقه استخراج عدد

آحاد است و هشتم که مایلست عشرات و دوازدهم که زایل است مأت و شانزدهم که وتد الوتد
خاکست الوف است اگر کسی از ایام گذشته پرسد یا سؤال از آینده کند به بیند که مطلوب نقطه
منتهی به در وتد است یا مایل یا زایل موافق آن جواب گوید مثلا کسی از خانه چند در دست گیرد
و گوید که چند است بعد مطلوب نقطه نظر باید کرد که در کدام است از آتش و باد و آب و خاک در وتد
آحاد بود یعنی از یک تا چهار و در مایل عشرات بود یعنی از پنج تا هشت و در زایل مأت بود یعنی از نه
تا دوازده و در وتد الوتد الوف بود یعنی از سیزده تا شانزده اگر در وتد الوتد در وتد بود آحاد
الوف بود و در مایل عشرات الوف و در زایل مأت الوف و قس علی هذا فایده در رنگ
نقطهای چهارگانه نقطه آتش بلون زرد است و در مرکز خویش و در مرکز باد نارنجیست و در مرکز
آب نخودی و در مرکز خاک جگری و نقطه باد در مرکز خود سرخست و در مرکز آتش نارنجی و در مرکز
آب گل بنفشه و در مرکز خاک سبز تیره و نقطه آب در مرکز خود سفید است و در مرکز آتش نباتی
و در مرکز باد گلگون و در مرکز خاک سفید تیره با خاکستری و نقطه خاک در مرکز خود سیاه است و در مرکز
آب سبز و در مرکز باد سیاه سرخ و در مرکز آتش سیاه زرد و این مقدمه در لون خبر و لون دزد
و لون جامه او بکار آید عزیز دار فایده در دلالت نقطهای چهارگانه باید دانست که مدلول آتش انسان
باشد بجهت آنکه شریف است و مدلول باد حیوانات مجسم است بجهت آنکه بیکمرتبه از آتش فروتر است
و مدلول آب درخت و سبزه و چیزهائیکه از زمین بروید یعنی نباتات و مدلول خاک جمادات
بود اگر آتش در باد بود حیوانی بود که آدمی را بکار آید مثل گاو و گوسفند و شتر و غیره و اگر
در آب بود حیوانی باشد که در آب بود و اگر در خاک باشد حشرات الارض بود یعنی کژدم اگر باد

عدد گفتن

رنگ نقطها

دلالت بر انسان

در آتش بود حیوان ناطق باشد و اگر در آب بود حیوان مطلق باشد یعنی حیوان زبان بسته و اگر در خاک بود
حیوانی بود که در جوف زمین مغز کند یا در سوراخ نهان شود و از آفتاب و نور گریزان باشد
فایده در داخل و خارجی نقطها بدانکه نقطه آتش خارج است و باد منقلب و آب داخل و خاک ثابت
نقطهای آتش در خانه باد خارج و منقلب و در خانه آب داخل و در خانه خاک ثابت و باد در خانه آب
داخل و ثابت و در خانه خاک منقلب و در خانه آتش خارج و منقلب و آب در خانه خاک منقلب و
در خانه آتش خارج و در خانه باد ثابت و داخل و خاک در خانه آتش ثابت و در خانه باد
منقلب و خارج و در خانه آب داخل فایده رنگ نقاط در خانها آتش زرد چهره و باریک باد
سرخ چهره و در از آب سفید چهره و پهن خاک سیاه چهره و کرد و اگر ملون باشد عمر وج کند و بگوید
مثل زرد چهره که بسرخی زند و امرد بود اگر خلاهر معلوم کند که برکدام عضو چیست ان دلو از
مطلوب طالع گوید که در کجاست اگر در اول باشد بر سرت نی دلو و اگر در دوم بود بر گردن و
حلق و اگر در سیوم بود بر دستها و قس علی هذا فایده در نرمی و مادگی و سبکی و گرانی نقطهای
آتش و باد نرند و آب و خاک ماده آتش و باد سبکند و آب و خاک گران وزن نقاط
آتش یک وزن باد ده وزن آب صد وزن خاک هزار وزن آتش آحاد باد عشرات آب
مات خاک الوف آتش و باد شبی و روزی آب و خاک سبزی و شب آتش از صبح
تا چاشت باد از چاشت تا شام آب از شام تا عصر خاک از عصر تا شام آتش قابض و
گرم و خشک باد قابض و گرم و تر و آب باسط و سرد و تر خاک باسط و سرد و خشک آتش
تیز کند و باد و آب نرم کند و خاک درشت کند آتش و باد ارزانی بود و آب و خاک گرانی

فایده در داخل و خارجی

فایده مدلول چهره

فایده در نرمی و مادگی

نور و ظلمت

اوقات یوم

کیفیت نقطها

آتش لطیف

آتش و باد گرمی کند و آب و خاک سردی آتش و باد چیزهای شریف و آب و خاک چیزهای خسیس
آتش شرقی باد شمالی آب غربی خاک جنوبی آتش جای بلند باد و آب میانه و خاک جای پست
و مغاک آتش تابستان باد بهار آب پاییزی و بقولی زمستانی خاک زمستانی و بقولی پاییزی آتش
طفل باد جوان آب کهل خاک پیر بدانکه هر شکلی در هر خانه که بدایره قرار داد آن شکل در آن خانه
قویست و خط دلو پس دران خانه حکم آن نقطه و آن شکل از منسوبات و متعلقات آن خانه جاریست
و صادقست زیرا که دران منزل دخل دلو یا خانه اوست یا خانه عدد موافق با حرف
یا ساکن یا عنصر و مثل فلک پس هر شکلی که در خانه خودست صادق باشد و الا کاذب جز در خانه
خود نیست غریبست و بخش معتبر نیست بدانکه هر شکلی که در خانه قرار دلو با صاحب ساکن
ضرب کنند اگر نتیجه در و تد آن شکل باشد یا بالطبع موافق باشد با آن مطلوب صادقست و الا
کاذب مثلا و در شم باشد چون با ... ضرب کنند ... حاصل شود پس و تد باشد فایده در مسایل
متفرقه مسئله معظم درین فن معرفت دزدست هر چیزی که دزدیده باشند از نقطه هفتم گویند خواه
جاندار و خواه بیجان و صورت دزد از مطلوب هفتم گویند که نقطه هشتم است و مقام دزد
از دهم نقطه شناسند و نقل و حرکت دزد از نهم نقطه گویند و بدست آمدنش دوم رمل
یعنی از دوم طالع و در مقام طالع هم دخل دلو و جامه دزد از نقطه یازدهم و کفش دزد از نقطه
حالو هم و مقصد دزد از نقطه سیزدهم که هفتم دزدست و خوف دزد از نقطه چهاردهم که هشتم دزدست
و سفر دزد از نقطه پانزدهم که نهم دزدست و شغل و عمل و صنعت دزد از نقطه شانزدهم
که دهم دزدست و امید دزد از نقطه هفدهم که یازدهم دزدست یعنی طالع و دشمن دزد از نقطه هجدهم

دوازدهم وزد دست نقطه دوم فایده درنشان اعضای دزد نقطه هفتم را نشان سر نهند و چشم
گردن و نهم دست و دهم سینه و پشت و یازدهم پهلو و دوازدهم شکم و سیزدهم کمر و مقعد و
پانزدهم ران و شانزدهم زانو و هفدهم ساق پا و هجدهم کف پا که نقطه هجدهم وزد دست
اگر مطلوب این نقاط در مرکز موافق بود آن عضو بسلامت و الا عیب دارد و نشان رنگ
دزد از رنگ نقطه گوید پس به بلند در خانه هفتم که خانه دزد است اگر آتش فرد باشد مطلوبش
باید دید که کجاست اگر در خانه آتش بود و هم ناظر باشند دزد زرد چهره باشد و سرش کوخته
یا دراز نهاد باشند و دزد شخص باریک اندام و تندوکش دلیر و ساده رو باشد و اگر
در خانه هفتم باد فرد بود و مطلوبش در خانه باد باشد و دزد شخص باریک اندام سرخ رنگ
و بلند قامت باشد و اگر در خانه هفتم آب فرد باشد و مطلوبش در خانه آب باشد دزد شخص
سفید چهره و پهن و مرطوب باشد و اگر در خانه هفتم خاک فرد باشد و مطلوبش در خانه خاک باشد
دزد شخص سیاه چهره و کرد و پهن باشد و قس علی ذلک فایده بدانکه نقطهای آتش و باد و
آب و خاک را باین قسم با عضای انسان نسبت کرده اند آتش را بسر نسبت کرده اند و
آتش را بچشم چپ و آتش را بچشم راست و آتش را بدماغ و آتش را
بزبان و دندان و آتش را بگوش چپ و آتش را بگوش راست و آتش را بدوش
چپ و راست اکنون در باد نهاد باد بر دوش چپ باد بر دوش راست باد بر سینه
باد بر دل و قوت روح باد بر زیر بغل چپ باد بر زیر بغل راست باد بر زیر بر شکم
بغز زهار باد بر پشت ناف و کمرگاه اکنون در نهاد آب بر سر ناف آب بر پشت

فائده در نقطها بر اعضای انسان

زهار آب

زهار آب بر سرین و سلان آب بر ذکر آب بر دو سرین آب بر ران راست آب
بر ران چپ آب بر ساق اکنون در بیان خاکها خاک بر زانوی چپ خاک بر
زانوی راست خاک بر ساق پای راست خاک بساق پای چپ خاک بر پشت پای خاک
بر انگشتان پای خاک بر پاشنه پا خاک بر کف پاها فایده بدانکه مطلوب بر چهار نوع است
مطلوب حال و مطلوب مستقبل و مطلوب ماضی که مطلوب ناکاه است گویند چهارم مطلوب غایبانه پس
هر یک ازین مطلوبها که در مرکز موافق و ناظر باشند بطالب خود حکم ازان باید کرد و اگر ساقط باشد
حکم ازان نباید کرد مثلا اگر مطلوب دوم در رمل باشد بقوت و ناظر بدوم طالع میگوئیم خبر نیک می آید
و اگر ناظر نباشد و از نیک ساقط باشد میگوئیم خبری از نیک میرود مسئله اگر کسی گوید که این
غایب می آید یا نه اگر مطلوب هفتم در رمل موجود باشد و ناظر بود بطالع در مرکز موافق دیرست
بر آمدن و اگر مطلوب غایب در رمل نباشد یا باشد و ساقط بود غایب نمی آید مسئله اگر کسی
پرسد که این بیمار بمیرد یا نه بشود مطلوب هشتم اگر در رمل نباشد یا ساقط بود بیمار نمیرد و اگر باشد
و ناظر بود بهشتم یا در هشتم باشد یا مطلوب در هشتم و هفتم و هشتم باشد بیمار بمیرد مسئله در اصل
در بیان فرق آنست که طالب و مطلوب سابدانکه بعد از بیان نظرات و مرکزها شناخته از ضعف و
قوت و مفقود شدن نقطه یافتن اگر نقطه مطلوب آتش در خانه آتش مفقود شود آتش شخص
و آن مدعا زود بر طرف شود و اگر در خانه باد مفقود گردد پس آن چیز معدوم شود و آن مدعا آن شخص
بر طرف شود از آتش دیرتر و اگر در خانه آب مفقود شود از آتش و باد بتوقف تر و اگر
در خانه خاک مفقود گردد از آب دیرتر بر طرف شود و بغایت دیرساز گردد مثال نقطه

در اول مفقود شود از ضرب او با ... جمع در مرکز خود آتش مفقود شد آنچه کار در چهار ساعت برآید و
دوام ندارد و باد ... جمع در دوم باشد و با خودش ضرب کنی ... و باد در دوم در مرکز خود مفقود
شد این کار در یازده روز برآید و از آتش دیرتر برآید و آب ... در سوم چون باشد
ضرب کنی ... شود جمع آب در مرکز خود مفقود شد این کار دیرتر از باد برآید و نقطه خاک ...
را چون با ... ضرب کنی اگر سؤال از بیماری بیمار بود و آتش در خانه آتش مفقود شود آن بیماری زود
زایل شود و اگر در خانه باد مفقود شود هر چند توقف افتد اما گرانی نباشد و اگر در خانه آب مفقود شود
بیمار بمیرد و گفتگوی دیر بر طرف شود و زندانی دیرتر در زندان بماند و اگر در مرکز خاک مفقود
شود بیماری دراز کشیده شود و اگر دعوی و گفتگوی باشد بطول انجامد و زندانی در زندان بماند
اگر سؤال از مالی کنند که در دستش بماند یا نه و غایب بیاید یا نه و آنچه تعلق بخانه دوم دارد
پس اگر نقطه مطلوب در خانهای آتش مفقود شود آن مال زود بر طرف شود و غایب زود
بیاید و اگر نقطه باد در دوم مفقود شود آنچه در دست او بماند و در ششم و دهم نیز اگر مفقود شود
همین حکم دارد و اگر در خانه آب مفقود شود از باد دیرتر بماند و اگر نقطه آب در خانه آتش
مفقود شود یا در خانه خاک بعکس آنچه چیز زود بر طرف شود و اگر در خانه آب مفقود شود
آن چیز در دست او دیرتر از باد بماند بالجمله مفقود شدن نقطه در مرکز خودش ثبوت دارد
و در مرکز مخالف ثبوت ندارد مسئله اگر سؤال از جنگ و خصومت بود میان دو شخص
نقطه حکم که از میزان ببالا آمده بجایی که منتهی شود آن منتهی باشد پس نقطه منتهی به طالع ضد
اول باشد و نقطه ششم ضد دوم است این دو نقطه را نظر کنند که کدام در مرکز خود

غالب مغلوب

است و مطلوب کدام در مرکز خود است و ناظر است مطلوب هر کدام که در مرکز خود باشد
و ناظر بود آن کس بجنگ غالب شود و اگر هر دو مطلوب در رمل نباشد آن کس جنگ نکند و
اگر جنگ کند هلاک شود و اگر هر دو را مطلوب نباشد هیچیک جنگ نکنند و در این حال نجم هر یک را
باید دید و از نقاط مطلوب نجم هر کدام که در مرکز خود باشد و ناظر بود آن کس غالب باشد
مسئله اگر پرسند که این زن چند شوهر کرده نقطه که از میزان حرکت کرده بجایی که منتهی شده
آن را نقطه اول گویند و آنچه نقطه طالع زن بود و نقطه ششم از اول طالع شوهر ماضی زن بود
و هفتم شوهر حالی و ششم شوهر مستقبل زن در اینجا نظر کن اگر همه را مطلوب در رمل باشد
پس همه شوهر کرده باشد و اگر نباشد و نکرده باشد و بقدر مطلوب هر یک ازین نقطها سخن باید
گفت اگر خواهی که عدد شوهر گذشته معلوم کنند از تکرار مطلوب نقطه ششم یا مطلوب ششکل
ششم از زایچه باید گفت اگر مطلوب ششم یکجا تکرار کرده باشد آن زن در ماضی یک شوهر کرده
و اگر دو جا تکرار کرده باشد دو شوهر کرده و اگر سه جا تکرار کرده سه شوهر و اگر چهار جا تکرار کرده
باشد در ماضی آن زن چهار شوهر کرده و اگر زیاده از چهار تکرار کرده باشد بگوید که شوهر
ماضی این زن زیاده از چهار است پس مطلوب هر جا که نشسته از آن خانه تا شکل آن
شکل شمار کنند که آن موافق عدد شوهر گذشته آن زن باشد مسئله اگر گوید که کسی محبوب
و معشوق مرا دوست میدارد یا نه از مطلوب نقطه هفتم باید دید اگر مطلوبش در رمل باشد
دوست دارد و اگر نباشد دوست ندارد و اگر گوید که معشوق من کسی را دوست میدارد
یا نه از نهم نقطه طالع و مطلوبش باید گفت که معشوق معشوقه است اگر مطلوب نهم در رمل آمده باشد

دوست سیلهٔ والا نه مثلا اگر مطلوب ششم در تسدیس و تثلیث صاحب طالع نشیند
جمع در سیوم و پنجم و نهم و یازدهم دوستی از جانب زن باشد و اگر مطلوب اول در تسدیس
و تثلیث هفتم نشیند دوستی از جانب مرد باشد و اگر مطلوب هفتم در تربیع و مقابله و ششم و هشتم
صاحب طالع نشیند دشمنی از جانب زن باشد و اگر مطلوب اول در تربیع و مقابله و ششم و هشتم
هفتم نشیند دشمنی از جانب مرد باشد و در غیر خانهای دوستی و دشمنی که واقع شوند نه دوست باشند
نه دشمن مسئله اگر گوید که حال نفس چونست مثلا نقطهٔ آتشی منزل آتش باشد رسید مطلوب حال
آتش آتش بود و مطلوب مستقبل آتش باد است و مطلوب ماضی او
آتش و مطلوب غایبانه آتش اول که است و خاک اول است که است پس ببیند
اگر مطلوب حال را خوشحال و بد و مستقبل را بدحال گوییم حال تو از حال نیکست و بعد ازین
بدحال شود و اگر بر عکس باشد حکم بر عکس کنند اگر را بدحال ببیند که ماضی است و مطلوب حال را
که است خوشحال ببیند گوید پیشتر حالت تو بد بود و اکنون نیکست و همچنین اگر همه نقاط مطلوب
در مرکز موافق و ناظر و خوشحال باشند جمله دلالت بر نیکوئی احوال سایلست و اگر در مرکز مخالف
و از نظر ساقط و نابین باشد دلالت بر خلاف آن میکند مسئله اگر خواهند که سبب بیماری
شخص معلوم کنند مطلوب ششم سایل باید دید تا در کجا افتاده یا در کجا تکرار کرده اگر در اول بود
بجهة ابتدای کاری بود و از سر نالد و اگر در دوم بود از سبب غذای بد بود و از گردن نالد و
اگر در سیوم بود بجهة حرکتی نزدیک بود و از گردن و شانه نالد و اگر در چهارم بود بجهة مقام
و کار پدر بود و از دستها نالد و اگر در پنجم بود بجهة عشق و مهمانی بود و از کمر و پهلو نالد و اگر در ششم بود

بجهة کار سفت بود و از شکم نالد و اگر در هفتم بود بجهة برودت و بسیاری آب خوردن بود
از ناف نالد و اگر در هشتم بود بجهة قرض و ترس و خوف بود و از نشستگاه نالد و اگر در نهم بود
بجهة کوفت سفر و نظر جن و پری نشست از زانو و رانها نالد و اگر در دهم بود بجهة کار بزرگ
یا خوف سلطان و یا شغل و عمل یا از غم روزی یا از زیر دیواری آمده باشد و یا خیری باشد و از زانو
و اگر در یازدهم بود بجهة عشق و محبوب بود و از ساقها نالد و اگر در دوازدهم بود بجهة جادو یا
و دشمن باشد و از قدمها نالد و دوای بیمار را از مطلوب دوم گوید هر جا که مطلوب دوم افتاده باشد
دوا از آنجا گوید و دیگر طبیعت نکته سیوم نظر کنند اگر آتشی بود و در خانهٔ آتش افتاده
بود دلیلست بر گرمی و حرارت بسیار و تندی و تیزی مرض و بچیزی تیز و شور و ادویه سرد و تر
دوا کنند و اگر نقطهٔ سیوم آتش باشد و در خانهٔ باد بچیزی شیرین و تلخ جوشانند و بجهة پایان
و آمدن غایب و بخبرهای حیوانی بیماری را دوا شود و اگر مطلوب دوم نقطهٔ آتش باشد و در خانهٔ
آب باشد بچیزی تلخ و شور که بجوشانند و از پیش خویشان و پیران دوا کنند و اگر مطلو
دوم نقطهٔ آتش باشد و در خانهٔ خاک بود بچیزی ترش و تلخ که از مقام بدی یا بهری و پدر
دوا برسد به شود و اگر مطلوب دوم نقطهٔ باد بود و باد در خانهٔ خود بود بچیزی لیسیدنی شیرین
و بخبرهای حیوانی و عرقها و صدقها و یاری یابان دوا شود و اگر مطلوب دوم نقطهٔ باد بود و
در خانهٔ آب بود بچیزی شیرین که آب بر روزه باشند یا از خبرهای نانی آمیخته و از اهل علم
و خویشان به شود و اگر مطلوب دوم نقطهٔ باد باشد و در خانهٔ خاک بود بچیزی که ترش
و شیرین باشد و کانی باد و آمیخته بود و از پیران و پدر و مقام دوا برسد و اگر مطلوب دوم

نقطه آب باشد و در خانه خود برسد یعنی در سیوم و نهم و یازدهم و پانزدهم بچیزی سرد و تر دوا
شود یا در آب سرد نشستن و چیزهای نباتی خوردن و اگر مطلوب دوم نقطه آب باشد و
در خانه آتش آید بچیزی ترش و شور و تلخ یا چیزی نباتی جوشانیده خود را دوا کند و اگر مطلوب
دوم نقطه آب باشد و در خانه باد بود چیزی فایده دهد او را که عرق باشد یا شیرین یا چیزی
تیز و ترش و نبات که شیرین باشد و اگر مطلوب دوم نقطه خاک بود و در خانه خود بود بچیزی
بغایت ترش و سرد و خشک و سیاه و از چیزهای کانی و برنج و مزارعان او را دوا
کنند و اگر مطلوب دوم نقطه خاک باشد و در خانه آتش باشد بچیزی تلخ و ترش و از چیزهای
سوخته و برشته و بریان سخت گشته خود مغشش خود دوا کند و اگر مطلوب دوم نقطه خاک باشد
و در خانه باد بود بچیزی ترش و تیز او را فایده رسد و بچیزی حیوانی و کانی یا سلطان او را
دوا کنند و اگر مطلوب دوم نقطه آب باشد و در خانه آب بود بچیزی ترش و شور از نباتی و
کانی از اهل علم و خویشان او را دوا کنند بدانکه آتش تیز و سوزنده است و باد شیرین
و آب شور و خاک ترش است مسئله اگر نقطه مطلوب در بدن ظاهر باشد و در باطن پیدا شود
در هر کدام خانه که مطلوب باشد از منسوبات آن خانه آنچه نهان و پوشیده پیدا گردد یا در حصول
آید یا آن سخن یا آن شخص ظاهر نماید گرد و اگر کسی گوید که سخن نهانی دارم بیا گوید به بود یا نه
مطلوب و هم سوال یا اول سوال نظر کند اگر در ربع باشد گفتن به بود و اگر نباشد نگفتن بهتر است
مسئله اگر شخصی سوال از نفس خود کند و نقطه آتش به رسد و مطلوبش که آتش
است در بدن باشد و بجایش بود لازم است که مطلوبش موجود باشد در باطن دلالت کند

که بجب

که بجب ظاهر نفس چیزی نباشد اما آنچه مدعا در باطن همراه است و ابتدای کارش همراه نباشد
اما مدعا بتوقف بر آید بیاری و اعانت کسی و سایر نقاط بر این قیاس است مسئله در دانستن
طریق عدد و آن است که از عدد دلیل گیرند از نقطه مطلوب گفته لهذا اگر نقطه مطلوب آتش باشد و در خانه
آتش افتد خواه در اول و خواه در پنجم و خواه در نهم و خواه در سیزدهم آحاد بود مثلا آتش
در اول و پنجم و نهم و سیزدهم هر جا که واقع شود یک باشد و آتش دو و آتش
سه و آتش چهار و قس علی هذا جمیع الاشیا میزان نقطه آتش این است
و اگر در خانه باد باشد آحاد عشرات بود زیرا که در خانه عشرات است
و آتش در دوم یازده بود و در سیوم صد و یک بود و در چهارم هزار و یک بود و
اگر باد در دوم باشد چون در دوم در خانه باد دو عدد بود و اگر در خانه سوم در خانه
آب افتد صد و دو عدد بود و اگر در خانه خاک افتد هزار و دو عدد بود و اگر در خانه آتش افتد
یازده عدد بود و میزان نقطه باد این است و اگر مطلوب نقطه آب
در مسکن خود بود صد بود چون در سیوم و اگر در خانه خاک افتد هزار و صد بود و اگر در خانه
باد آید صد و ده بود و اگر در خانه آتش افتد صد و یک بود و میزان نقطه آب این است
و اگر مطلوب خاک در مسکن خود افتد چون در چهارم هزار باشد و اگر
در خانه آب آید هزار و صد بود و اگر در خانه باد بود هزار و ده بود و اگر در خانه آتش بود
هزار و یک بود و میزان خاک این است و خواه در چهارم
و خواه در هشتم و خواه در دوازدهم و خواه در شانزدهم باشد که عدد خاک هزار است همچنین است

عدد آتش که یکیست و در جمیع خانهای آتش و باد که دویست و در جمیع خانهای باد و آب که صد است
در جمیع خانهای آب اگر آتش که آتش دوست در خانهای آتش بود و عدد دلو و در
خانهای باد چهار ده عدد و در خانهای آب صد و ده عدد و در خانهای خاک هزار و ده عدد و اگر
نقطه مطلوب باد در در خانهای باد باشد هشت عدد و در خانه آب صد و هشت عدد و در
خاک هزار و هشت عدد و در خانه آتش بیست و یک عدد دلو و همچنین است عدد جمیع نقطها
تا آخر که خاک است و خاک در مرکز خاکها هشت هزار است و در مرکز آبها هشت
هزار و صد است و در مرکز بادها هشت هزار و ده و در مرکز آتشها هشت هزار و یک **مسئله**
اگر سؤال کند که میان من و فلانکس سودا بهم رسد یا نه یا از فلانکس چیزی توانم گرفت یا نه یا
فلان بمن خبری رسد یا نه از برای هر یک ازین سؤال رملی زند و نقطه مطلوب دوم طالع
باید دید که مطلوب کیست اگر داخلست و ناظر بدوم دلیل حصول مراد بود و اگر
خارج نباشد بدست نیاید دیگر باید که طالع آنکس که با او سودا میکند یا از و طلب دلو
به بلند و آن هفتم نقطه طالع است و کیسه آنکس هشتم نقطه و نهم که فیض و است یعنی مال او که
چه نوع و چه حال دارند اگر ناظر باشد نقطه نهم به هشتم که کیسه اوست و در مرکز موافق
باشد و بقوت باشد و هشتم خارج بود آن معامله بهم رسد و اگر برسد فایده نباشد و اگر
بر عکس باشد یعنی کیسه مسؤل خارج باشد و کیسه سائل داخل مراد بر آید **مسئله** اگر نقطه
حکم که نقطه دوم است از میزان بالا رود و منقطع شود و اگر مطلوب آن نقطه در رمل باشد
فبها و اگر در رمل نباشد نظر کند در خانه مطلوب که چه شکل است و نقطه زوج و فرد چه دلو

ومطلوب اول را

ومطلوب اول را از زوج و فرد باید دید که اگر در مرکز موافق باشد و در رمل باشد و ناظر بود
دلیل بر قوت آن کار باشد مثلا اگر کسی بجهة بیمار بود دلیل بر قوت مرض باشد و سبب مرض را از مطلوب
ششم باید گفتن از طبیعت نقطه و خانه چنانکه گذشت یعنی اگر مطلوب ششم در اول بود بیماری
از صفرا باشد و از سر نالد و اگر در دوم بود از خون باشد و یا بعد از آنکه گرم و تر باشد و از گردن نالد
و اگر در سیوم بود از بلغم باشد و قس علی هذا **فایده** در بیان احکام از تسکین البروج و آن متوقف
بر یازده مقدمه **مقدمه اول** بدانکه هفت شکل کاملند که در میزان رمل آیند و آن این است
و هر نقطه حاکمست بر خانه چنانکه چهار شکل ناری اند که اول است و آتش
او حاکمست بر خانه اول دوم است که آتش او حاکمست بر خانه پنجم سیوم است که آتش
او حاکمست بر خانه نهم چهارم است که آتش او حاکمست بر خانه سیزدهم و چهار شکل بادی اند که در
میزان آیند اول باد او حاکمست بر خانه دوم دوم باد او حاکمست بر خانه ششم سیوم
باد او حاکمست بر خانه دهم چهارم باد او حاکمست بر خانه چهاردهم و چهار شکل آبی اند که در میزان
آیند اول است آب او حاکمست بر خانه سیوم دوم آب او حاکمست بر خانه هفتم و سیوم
است آب او حاکمست بر خانه یازدهم چهارم آب او حاکمست بر خانه پانزدهم و چهار شکل خاکی که در میزان
آیند اول است خاک او حاکمست بر خانه چهارم دوم خاک او حاکمست بر خانه هشتم سیوم
خاک او حاکمست بر خانه دوازدهم چهارم خاک او حاکمست بر خانه شانزدهم و این
مقدمه جاریست در همه اوقات در احکام **مقدمه دوم** آنست که در اینها نقاط جهات موافق نقاط
نبات باشد و نقاط نهم و دهم با نقاط یازدهم و دوازدهم موافق باشند در زوجیت و فردیت

وجه این صورت لازم آید که ممکن باشد که در مرکز عقد کل شکل ناقص واقع شود برهان دیگر
آنکه دایما نقطه آتش از اول تا میزان و در عدد زوج باشد پس باد و آب و خاک همچنین باشد
پس شکل ناقص در میزان نباید **مقدمه سیوم** بدانکه هر زوج آتش که در خانهای آتش واقع شود
کامل گردد و هر فرد آتش که در خانهای آتش واقع شود ناقص گردد همچنین است در باد و آب
و خاک پس بالضروره شکل میزان در ظاهر کامل و در باطن ناقص باشد **مقدمه چهارم** بدانکه نقاط
چهارگانه که در میزان حاضر آیند از آن دو نقطه معتبرند که حکم دوم ضمیر اما نقطه حکم اقوی باشد
و ضمیر اضعف اما صاحب شجره از برای حکم نقطه ثانی را اعتبار کرده **مقدمه پنجم** بدانکه عناصر اربعه را
هر یک را با دیگری موافقت و مصادقت و مخالفت و ملایمت باشد چنانکه آتش در خانه آتش
موافقت دارد و در خانه باد مصادقت و در خانه آب مخالفت و در خانه خاک ملایمت و
همچنین در باد و آب و خاک نیز این صورت لازم آید **مقدمه ششم** بدانکه مطلوب کلی آتش آب است
و جزوی باد و مطلوب کلی باد خاک است و جزوی آب زیرا که گرمی و خشکی آتش محتاجست
بسردی و تری آب و گرمی و تری باد محتاجست بسردی و خشکی خاک این مقدمه در همه اوقات بکار
آید **مقدمه هفتم** بدانکه گاهی باشد که خارج داخل شود و گاهی داخل خارج شود و آن چنانست که
گاهی آتش در سیوم آید خارج داخل شده باشد و چون آب باول آید داخل خارج شده باشد
و چون باد بچهارم آید خارج داخل شده باشد و خاک در دوم داخل خارج شده باشد **مقدمه هشتم**
بدانکه هر شکلی را کیفیتی باشد در ذات خود چنانکه صاحب قوت جاذبه و صاحب
قوت دافعه و صاحب قوت غضبی و صاحب قوت شهوانی و صاحب قوت طبیعی و

صاحب قوت

صاحب قوت حافظه و صاحب قوت ماسکه باشد بحسب کواکب نیز کیفیه **مقدمه نهم** در بیان تظاهر
بدانکه تظاهر بر انواع است اول حدوث شکل دوم وقوع اشکال در رکن افراد مثل در
اول و در سیزدهم و تکرار هر شکلی که مثل عدد اصل خود باشد مثل و ضرب شکل ملتقی
به شکل خانه نتیجه که حاصل شود درست باشد سیم هر شکلی بحسب دایره و این چهار قاعده نزد جمیع
استادان معتبر است و در همه اوقات بکار آید **مقدمه دهم** بدانکه چهار شکل را بچهار جانب
نسبت کرده اند و چهار شکل دیگر را نسبت کرده اند بر وسط حقیقی آن چهار جانب و هشت



شکل دیگر را قسمت کرده اند در میان
آن شکلها چنانچه درین جدول نموده میشود
و این مقدمه در همه جا معتبر است **مقدمه یازدهم**
بدانکه نقطه از میزان حرکت کند
بسیزدهم میرود یا بچهاردهم اگر بسیزدهم رود
بنهم میرود یا بدهم اگر بنهم رفت از آنجا باول میرود
یا بدوم و چون بدهم رفت بسیوم میرود یا بچهارم
و چون از چهاردهم رفت از آنجا بیازدهم میرود یا بدوازدهم و چون بیازدهم میرود به پنجم میرود یا
بششم و چون بدوازدهم رفت بهفتم میرود یا بهشتم و دیگر بدانکه نقاط چهارگانه که در میزان واقع
شوند هر یک را سکنی بود چنانکه آتش را اول و پنجم و باد را دوم و ششم و آب را سیوم و هفتم و خاک را
چهارم و هشتم و اگر آتش حرکت بر سیوم کند میل او بر پنجم باشد و اگر حرکت بر چهارم کند میل او

بر اول باشد و باد و آب و خاک نیز برین منوال باشد و آنچه بر سیزدهم حرکت کند میل او بر امهات
باشد و آنچه بچهاردهم حرکت کند میل به نبات دارد اگر نقطه از میزان بالا رود بهر خانه که منتهی
شود ثابت است و در اشکال مستوی آنخانه را طلب باید نمود چنانچه نقطه بخانه پنجم منتهی شد و خانه پنجم
هفت چیز منسوب است اول ب بفرزند دوم ج بمحبوب سوم د و ه بحظ و خبر چهارم ز
بهدیه پنجم ح بأکل و شرب ششم ط بپوشیدن خلعت پس مستوی خلعت پوشیدن ی باشد و اگر
احوال هشت و هفت خواهد که معلوم کند مثلا ببیند که ی در پنجم هست و ناظر بطالع باآنکه ی جائی
در رمل بقوت باشد یا در حصار دهم بشکل سعد و خوب باشد از برای سایل البته خلعت برسد
و احکام اشکال دیگر برین قیاس کند **مسئله** چون نقطه مطلوب در رمل آید باشد و در هر خانه که مفقود
شود دلیل نامرادی آن کار باشد و اگر مفقود نشود و در مرکز مصادق باشد مثلا نقطه آتش در خانه
باد آن کار بر آید و اگر در خانه آب مفقود شود آن کار بر آید و تشویش کشد و اگر در مرکز خاک مفقود
شود آن کار دیر بر آید و تشویش کشد و اگر در مرکز خود بود آن کار بر آید اما بدیر رنگ **مسئله** اگر ببیند
که امروز باران آید یا نه از نقطه طالع و چهارم که تحصیل ارضی است و از دهم که تحصیل سماوی است
از مطلوب این سه نقطه و نظرات ایشان و نقطات ایشان در مرکز موافق حکم کند در مرکز آب
آب بارد و در مرکز آتش نبارد و خاک هوا مقبوض بود باد در باد بود **مسئله** اگر ببیند که
فلان کس بمن دوست یا نه رمل تمام کند و نقطه حکم بنگاه که منتهی شود مطلوب او بسا کلا پیل دارند
و مطلوب نقطه یازدهم را کلا مسئول اگر هر دو بقوت باشند از هر دو طرف دوستی باشد
و اگر هر دو ضعیف بوند از هیچ طرف نبود و اگر یکی قوی و یکی ضعیف بود آنکه قویست دوست دارد

فایده در باران

فایده در دشمنی و دوستی

فایده در ضعف و قوت نقاط در مراکز

و ضعیف سائل میل محبت نباشد **فایده** آتش در آتش کند و قوی آتش در باد میانه آتش در آب
دلیل است بر نیکی و ضعف مزاج و سختی و پستی و درشتی و آتش در خاک دلیل قوت و درشتی
و تنگی و بستگی و تیزی و باد در باد دلیل است بر قوت و خندانی و کشادگی و گرانی بقدر باد در آب
دلیل است بر غمناکی و محنت و گرانی و دستگی و کشادگی و کارهای باریک باد در خاک دلیل است
بر تنگی و پریشانی و فتنه و جنگ و عربده و بریدن و شکستن و خرابی و املاک و اسباب و درشتی
باد در آتش دلیل است بر حرکت و کشادگی و بلندی و گرانی طبیعت و دوری با بزرگان آب در آب
دلیل است بر گرانی و سستی و فرا رسیدن بچیزها و سکون و نقل و چیزهای نباتی و درویدن آب در خاک دلیل است
بر بستگی و بستن چیزهای آبی و گرانی و سردی و نرم کردن چیزهای سخت و سوراخ کردن و بریدن
چیزها و آمدن غایب و درنگی در کارها آب در آتش دلیل است بر بلندی و رسیدن بمطلوب کلی و چیزهای
گذشته و تشویش و تهلکه و چیزهای خبیث و سوراخ کردن و چیزها و تیزی و تنگی و چیزهای سخت و رعد و
برق و دویدن و دوستی و دشمنی بعد از آن آب در باد دلیل است بر قوت و رفعت و کشادگی
و ارزانی و آسایش و اندک غمناکی آب در خانه خاک بهره مند است از آنکه خاک در خانه آب
باشد اما از برای محبوس و بیمار دلیل در ماندگی بود آب در خانه خاک بد است و از جهت اتصال نیک است
دیگر معلوم باشد که هر نقطه از نقاط هشتگانه در مرکز خود قوی و در مرکز ضد ضعیف و در مرکز دوست
هم قوی باشد بدان طور که آن نقطه بدان منسوب است خبر میدهد مثلا آتش ی در اول قوت
و در دوم میانه و در سیوم ضعیف و در چهارم از جهت اتصال در کارهای بزرگ قوت خاک
در خاک دلیل است بر قوت و تاریکی و تنگی و جهد و گرانی بسیار رنجه و درشتی و سکون خاک

در آتش ولایت بر قوت و تعجیل در کارها و بلندی و سوختن چیزها و برآمدن و روشنی و درخشها
و تنگی و دویدن خاک در خانه باد ولایت بر بلندی و رفعت و رسیدن بمطلوب بود بزنند
و عربده و مدد اسباب دشمن و گرفتاری در جنگ دشمن و ضرب و زخمها و درد و بحت و شکستن چیزها
و تهلکه و هلاکت اما چنانکه باد در خانه خاک و در آب ولایت بر دوستی و رفعت و نیکی
اما باعتبار آنکه خاک در خانه آب پریشان میشود و تیره میکند آب را ولایت بر پریشانی
و غمناکی و تیرگی و تیره گردانیدن زمین و از جهة دوستی و رفعت نیک است و اگر آتش در
باد و هم باشد مثل شیء در اطلاق قوت مال بود و آمدن غایب و طفل شیرخوار و دوا و معالجه
و سایر نقاط از آتش و باد و آب و خاک برین ترتیب است و همه را برین طریق عمل کنند دیگر آنکه
نقاط هشتگانه که درین خانها میگردد آنجا که قوت دارند بمنسوبات آن خانها همه را بنیکوئی
حکم میکنند و آنجا که ضعف دارند هم برین قاعده حکم بر ضعف میکنند **فایده** آتش در آتش قوت
دارد آتش در باد قوی و خوب است آتش در آب بد است آتش در خاک قوت دارد و باد در باد
هم قوت دارد و باد در آب میانه و باد در خاک بد است و باد در آتش قویست و آب
در آب هم قوت دارد و آب در خاک قوی و آب در آتش ضعیف و آب در باد قویست و خاک
در خاک هم قوت دارد و خاک در آتش قوت و تند دلالة و خاک در باد بد است و خاک
در آب میانه مثلا در آنکه از شخصی چیزی میخواهد و میخواهی که معلوم کنی که میدهد یا منکر میشود
مثلا اگر مطلوب طالع و ناظرش هر دو بسته و بدحال باشند آن شخص منکر شود و فایده ندارد
و اگر مطلوب طالع و ناظرش خوشحال باشند آن کار بکند و فایده دارد و اگر بدحال و ساقط بود

فایده در مراکز ضعف و قوت

فال نامه

فایده میکند **فایده** در معرفت نظرات و آن هرچند نوعست اول مقارنه و آن چنان باشد که در یک سوی
فلکی دیگر افتد و آن مقارنه نجومی که هر کوکب یک درجه و دقیقه در یکخانه جمع شوند در هر صورت
ندارد از آنکه بهوت بحسب هر شکل مفروض است و از نظر مقارنه مدعا فهم بود **بدانکه**
میانه اول و دوم نظر ساقطست لعاجبه بهم نزدیک و شر میکند اتصال دارند و میانه اول و
چهاردهم نظر ساقطست و میانه اول و سوم نظر تسدیس است و میانه اول و یازدهم نظر
تسدیس است اول را تسدیس الیمین خوانند دوم را تسدیس الیسر لازین نظر آنچه پیش ازین
بوی رسیده باشد ازین نظر بگوید که تو پیش ازین بوی رسیده و از تو زیاد ازین طمع دارند و میانه
اول و چهارم و میانه اول و دهم نظر تربیع است اول و چهارم الیمین و اول و دهم الیسر و مدعائیکه
نظر تربیع تعلق گیرد در حالت شود و میانه اول و پنجم و میانه اول و نهم نظر تثلیث است اول و
پنجم تثلیث الیمین و اول و نهم تثلیث الیسر و کاریکه باین نظر تعلق داشته باشد بعد ازین شود و میانه
اول و ششم نظر ساقطست و میانه اول و هفتم نظر مقابله است و مدعائیکه باین نظر تعلق گیرد
در حالت شود و میانه اول و هشتم نظر ساقطست **بدانکه** مقارنه بعد بعد و نحس است و
تسدیس نیم دوستی و تربیع نیم دشمنی است و تثلیث تمام دوستی و مقابله تمام دشمنی است باهر کس که
منسوبات خانه این نظرات واقع شود همین اثر دلالة **فایده** آتش اول و تند است و آتش
دوم مایل و تند و آتش سیم زیرین و تند و باد و آب و خاک نیز همین وجهند **فایده** اگر خواهند
بدانند که حکمی کرد اند از نیک و بد تا چند گاه دیگر چنین خواهد بود نظر کنند که مطلوب طالع
کجاست در خانه آتش است یا باد یا آب یا خاک و نقطه مطلوب در کدام مقام و مرکز مفقود

فایده نظرات

نظرات

فایده در مدت

فایده در اعداد روز و ساعات

میگردد مثلا اگر نقطهٔ آتش در خانهٔ آتش مفقود شد که خانهٔ وتد است جمیع حکم کرده باشد از بدی
و نیکی گوییم برای کار اعتبار نیست زود بر طرف شود در ساعت یا در روز و اگر نقطهٔ آتش در دوم
که خانهٔ بادست مفقود شود گوییم تا یازده روز بر طرف شود و اگر در خانهٔ سوم مفقود شود تا صد و یک روز
بر طرف شود و اگر در خانهٔ چهارم مفقود شود گوییم تا هزار و یک روز بر طرف شود این حکم نیکی
و بدی کند و اگر در پنجم واقع شود بجهت آنکه مایهٔ آتش است یازده روز و اگر در نهم واقع شود
صد روز بجهت آنکه زاییهٔ آتش است و اگر در سیزدهم واقع شود وتد الوتد است هزار روز و نقطهٔ
باد و آب و خاک جمله برین قیاس معلوم کند **فایده** بدانکه آتش را ساعت داده‌اند و باد را
روز و آب را هفته و خاک را ماه و اگر آتش را روز دهند و باد را هفته و آب را ماه
و خاک را سال روا باشد **فایده** بدانکه آتش در وتد آحاد بود و در مایه عشرات و در
زاییه مئات و در وتد الوتد الوف چنانچه معلوم شد و باد و آب و خاک چنین باشد مثلا اگر
مطلوب طالع آتش اول بود و در خانهٔ پنجم واقع شود ده روز حساب کنیم از برای آنکه در خانهٔ
مایه یک ده روز باشد که مایه عشرات است و اگر در خانهٔ نهم واقع شود صد روز از برای آنکه
زاییهٔ آتش است و اگر در سیزدهم واقع شود هزار روز باشد از برای آنکه مرتبهٔ چهارم آتش است
و نقطهٔ باد و آب و خاک جمله برین نوع باشد یعنی آتش در مرکز آتش وتد آحاد است و در مرکز باد
مایه است و عشرات و در مرکز آب زاییه و مئات و در مرکز خاک وتد الوتد است الوف **بدانکه**
طرح این اعداد چنانست که اگر برای حیات و ممات یا غیر این بود نظر کند که چه نقطه است و در کدام خانه
واقع است اگر ساعت حساب کنند چهار چهار طرح کنند و اگر روز باشد هفت هفت باید طرح کرد و اگر از ماه بود

فایده در عدد و کاس

دوازده

فایده در عدد و کاس

دوازده دوازده طرح کنند و اگر سال بود شصت شصت مثلا نقطهٔ آتش که تعلق بساعت دارد و اگر در خانهٔ
خاک بود و او را ساعت حرکت باید دادن بعد خاک مثلا **پنج** که آتش او یکعدد دارد در خانهٔ چهارم باشد تا
یا چهارده هم باشد نوزدهم که مرکز خاک است هزار و یک روز یا یکسال و یکروز و در خانهٔ آب اعتبار ندارد و اگر
اعتبار دارد یکماه و یکروز گوید و جمیع نقاط برین قیاس کند که نقطه در خانهٔ ضد اعتبار ندارد **نوع دیگر** باید
بهبیند که مطلوب طالع موافق دایرهٔ عدد چند خانه حرکت کرده از سکن خود تا چهارم خانه آحاد باشد و تا هشتم
عشرات و تا دوازدهم مئات و تا شانزدهم الوف و اگر شکلی از دایرهٔ عدد در مراجع خود نشسته باشد چون
پنج در پنجم رمل باشد زوج عدد دارد اما صاحب مفاتیح میگوید که **پنج** نقطه خاصیت که پنج نقطه دارد و سکنش خانهٔ
بخت پس پنج در پنج که ضرب شود بیست و پنج شود یا آنکه **پنج** در پنجم آتش او قوت دارد و آتش او هفت
جمع هفت را در پنج ضرب نمودیم سی و پنج شود پس عدد **پنج** در پنجم سی و پنج باشد بمذهب صاحب مفاتیح دیگر آنکه
چون عدد مطلوب طالع را در خانه که تکرار کرده عدد خانهٔ تکرار را حساب باید کرد و باید که هر شکلی دیگر که در
روی رمل در خانهٔ عدد خود نشسته باشد همه را با مطلوب جمع کرده عدد باید گفت **فایده** جنسی که بفروشد
یا بخرد و بدانکه جنسی که خلاف بخرد و از چهاردهم و جوهر بیش از سیزدهم که ضرب کند یا صاحب خانه و از نتیجه حکم
کنند و فایدهٔ او از چهاردهم در مرکز موافق و غیر موافق و اگر خلاف که بفروشد از نهم گوید و جوهر او از دهم
و فایدهٔ او از یازدهم اگر خلاف بدانند که این جنس که دارد بفروشد بهتر است یا چند روز نگاه دارد و اگر خواهد
که بخرد و همین قاعده نیز زود بخرد یا چند روز تحمل کند و اگر خلاف که بفروشد مطلوب در هم سال که فایدهٔ جنس است
باید دید اگر نقطهٔ آتش در باد است و در مرکز موافق جنس در تکافی کند بزودی بفروشد و اگر در غیر موافق
باشد بفروشد که فایده نکند و دیگر مطلوب بتقبل باید دید اگر خوشحال است دیرتر بفروشد و

فایده در خرید و فروخت

اگر مطلوب مستقیم بر حال باشد کفایت کند و اگر مطلوب تا کاه راه پیدا شود و در مرکز موافق ناظر باشد
اگر مطلوب معیوب گوید که هم درست و فایده حبس است آب با خاک باشد و در مرکز موافق و ناظر بود گویم فرو خته شود
اما دیرتر لیکن فایده دهد و اگر در مرکز مخالف بود فایده ندهد **فایده** در رنگ نقطها نقاط آتشی زرد
چهره و باریک باد سرخ چهره و در از آب سفید چهره و پهن خاک سیاه چهره و کرد و اگر دو نقطه باشد
امتزاج دهد و بگوید مثلا زرد که بسرخی گراید **فایده** از اشکال و نقاط که دلالت بر مردان جنگ
و غیره کنند نقطه طالع بر حرب و لب کند نقطه دوم بر سلاح نقطه سیوم بر طلایه و جاسوسان نقطه چهارم
بر لشکرگاه و کوس نقطه پنجم بر ایلچیان نقطه ششم بر مقدمة الجیش نقطه هفتم بر خصم نقطه هشتم بر کشتگان
نقطه نهم بر منجنیق و تردد لشکر و رسولان نقطه دهم بر سپه سالاران و سرداران سپاه نقطه یازدهم
بر صلح و فتح و ظفر و مراد نقطه دوازدهم بر ستوران نبین که بر بروج و نقاط دوازده گانه که
کدام سعد و کدام نحس و خداوند بروج و اعمال چگونه است بر همان طریق حکم کن **فایده** در معرفت
آنکه غایب کی میرسد رمل بر نیت زند و تمام کند و از چهارم و پنجم شکل بر آید و از هفتم و نهم شکلی
و از هر دو شکل شکلی دیگر تولد کند و آن شکل اگر یکی از این دو شکل باشد غایب تا یکماه برسد
و اگر یکی از دو شکل یکی باشد تا چهل و پنج روز و اگر از این دو شکل یکی باشد تا هفده روز و اگر
یکی از این دو شکل بود تا یکسال و اگر یکی از این دو شکل بود تا دو سال و نیم و اگر یکی
از این دو شکل بود ... ست و پنج روز و اگر یکی از این دو شکل بود در همان روز و اگر
علم **فایده** در ضمیر از اینجا توان گفت که نقطه میزان هر خانه که میرود با مهات یا نباتات
یا دو جانب رود و اگر بدو جانب رود از هر دو شکل شکلی تولد کند و از آن شکل ضمیر گوید و اگر در سوم

فایده در رنگ نقاط

فایده در دلالت حرب و غیره جنگ

فایده در رسیدن غایب

جاروب در هر معرکه که باشد و در هم ضرب کند از آن یکی که نماید در خداوند خانه ضرب کند هر شکلی که بیرون آید
با شکل اول ضرب کند در هر خانه که آن شکل بود ضمیر باشد و آن شکل باد در خانه **فایده** در بخش اقالیم بنقاط
و نقطها از هفت نگذرد و از هر کدام که باشد حال آتش و حال باد و حال آب و حال خاک و در اینجا نقاط را
حساب کند بدین موجب است که بتفصیل مذکور میشود این است

اقلیم دوم	اقلیم اول

اقلیم هفتم	اقلیم ششم	اقلیم پنجم	اقلیم چهارم	اقلیم سیوم

بدانکه هر نقطه که از نقاط بالا رود و منقط از نقاط بپوندد آن نقطه منتهی به طالع باشد و اقلیم اول و دوم
نقطه منتهی به اقلیم دوم همچنین تا هفتم نقطه منتهی به که اقلیم هفتم باشد چنانچه اشکال آن نقاط از آتش و باد
و آب و خاک نوشته شد **دیگر** هیچ نقطه از میزان بالا رود و نقطه بپوندد و در امهات یا نبات بهار
از آن نقطه گویم اگر آن نقطه باد باشد و در خانه آتش آید اول بهار خشک گذرد و اگر در خانه باد باشد
باد و باران بسیار باشد و اگر در خانه آب آید باران و سیل بسیار شود و اگر در خانه خاک باشد بهار خشک
و بیرنگی هوا بسیار بود **دیگر** از آن نقطه منتهی به تا سه نقطه سه ماه بهار باشد و سه نقطه دیگر سه ماه
تابستان و سه نقطه دیگر سه ماه پاییز و سه نقطه دیگر سه ماه زمستان تا چهار خانه تمام شود و در
خانه رمل گاه باشد که ماه آخر سال در شانزدهم افتد بطریق سیر و بروج را نیز بطریق سیر آتش و
باد و آب و خاک شمارد و منقط آتش و باد و آب و خاک راه چنانکه نقطه میزان بهر نقطه که بپوندد و آن
حمل بود و دوم نقطه ثور و سیوم نقطه جوزا و چهارم نقطه سرطان تا چهار برج تمام شود **فایده**
در احکام و زوال گویند و در مقام جماعتی نشسته بین که از آن جماعت و نوع کدام است رمل زند و نقطه

فایده در نسبت نقاط با اقالیم سبعه ... اول ... اقلیم اول ...

فایده در نسبت نقاط با فصول

فایده ... اگر ... در ...

حکم بیالا برود و لازوست معلّت که توال اشکال است بگیرد و از نقطه هفتم ترتیب تا آنجا که آخر بود
هر نقطه طلبی که مطلوب خود را بیابد در مرکز موافق آنکس فرد باشد خصوص آنکه شکل آتشی یا
بود اگر مطلوب در مرکز غیر موافق باشد یا در مرکز موافق بود و ساقط باشد فرد نباشد همچون
در خانه نهم که نقطه آبی در خانه آتشی است غرض آنکه قوت و ضعف نقطه را ملاحظه کند بدانکه شکل
فنون را از هفتم نقطه گویند و مال و فرزند از هشتم و نقد و حرکت او را از نهم معاش از دهم و جامه آتش
از یازدهم و چهره زن و کفش و ابزارش از دوازدهم و مقصدش از سیزدهم و خوفش از چهاردهم
و سفرش از پانزدهم و شغل و عملش از شانزدهم و آمدنش از هفدهم بعضی از اول و دشمن و چهار پایش
از نقطه هجدهم بعضی دوم فایده در خانه هفتم ببینند که چه نقطه است اگر آتشی فرد بود مطلوبش با ذوق است
یا خاکی فرد مطلب به ببیند که در کدام جانب است اگر در خانه آتشی بود و ناظر باشد به هفتم فنون زرد چهره
است که به سرخی گراید و سرش سوخته باشد یا داغ کرده باشد و شخص باریک اندام و کت دل بود و
با قوت و ساده روی بود اما نقطهای رمل را از آتش و باد و آب و خاک بر اعضای انسانی نسبت
کرده اند و از آتش گرفته اند و آتش بر نسبت کرده اند و آتش بچشم چپ و آتش
بچشم راست و آتش بر دماغ و آتش بر زبان و آتش بر گوش چپ و آتش
بر گوش راست و آتش بر دوش و سر اکنون آمدیم در باد و باد بر دوش چپ و باد
بر دوش راست و باد بر سینه و باد بر دل و قوت روح و باد زیر بغل چپ و باد
زیر بغل راست و باد بر سینه و شکم و در آنها و باد بر پشت و ناف و کمر اکنون آمدیم در میان
آبها آب بر سر ناف و آب بر پشت زهار و آب بر هر دو سرین و آب بر ذکر

فایده
پیدا کردن دزد
در احوال دزد

فایده
نسبت نقطها با اعضا

و آب بر دو بر و آب بر ران راست و آب بر ران چپ و آب بر الیتین آمدیم در
میان نقطه خاک و خاک بر زانوی چپ و خاک بر زانوی راست و خاک بر ساق پای راست
و خاک بر ساق پای چپ و خاک بر پشت پای و خاک بر انگشتان پای و خاک بر
پشت پای و کف پای و خاک بر کف پای چون این مقدمات نوشته شد وقت آن است که بیان حکم
رنجه یا فتیم از رمزها پیکه حضرت دانیال علیه السلام در هر ساله از خانه حکم کرده و آن موقوف بر معرفت
مقدمه چند اول آن است که میزان رمل معلوم کنی و آن شکل پانزدهم است و آن را قاضی رمل خوانند
و در هیچ خانه شکل طاق نمی آید آن شکل طاق را غیر میزان خوانند و آن این است
و اشکال میزان این است و از این جمله است شکل را
نقطه بالا میرود و در خانهای راست گانه با امهات و بنات قرار میگیرد بخلاف که نقاط آن بسته است
اگر در میزان آید میزان آن نقطه نباشد انقلاب و تداول به باید کرد که شاید بیاید و انقلاب و تداول
آن است که اول را با سیزدهم و چهارم را با چهاردهم و هفتم را با پانزدهم و دهم را با شانزدهم زنند
نتیجه از حاصل این چهار شکل صورت بگیرد و آن را امهات سازد رمل تمام کند اغلب که میزان یک شکل بیاید
و خواهد که ضمیر گوید نظر کند در خانه شانزدهم که چه نقطه و الو و هر نقطه که باشد از آن ضمیر گوید و گفته اند
که اگر در شانزدهم باشد از نقطه بادی او ضمیر فلان گفت و اگر خواهند که حکم از رمل کنند امهات
با بنات مذکور رمل تمام کند لا بد میزان باشد پس نظر کنند که از دو شکل ثابت آمد یا خارج
یا ثابت یا منقلب خارج را در امور انفصال حکم بر نیک کنند و در اتصال بر بدی و داخل را بر عکس
حکم کنند و ثابت را حکم بر درنگ و دیر روبایند که مهمات منقلب را بر تعجیل حصول مراد وعده باختیار

وبحسن بی اختیار رود اگر انقلاب وتبدل بود میزان بگشاید نظر کنند که کدام دو نقطه باد است از آتش و باد
و آب و خاک از نقطه اول ضمیر گوید و از نقطه دوم حکم که درست باشد و بعضی گفته‌اند که از رمال که میزان
باشد نیز ضمیر و حکم گویند و آنچه خیانت که نظر کنند که شکلی که در خانه آمده است چه نقطه و اول از آتش
و باد و آب و خاک است پس ببینند که مطلوب او کی است ضمیر سائل از آن نقطه مطلوب گوید و حکم نیز از آن نقطه
مطلوب کنند و باد و اول در خانه ثانی نزدهم قوت نباشد پس اگر در خانه ثانی نزدهم باشد اعتبار نکنند
و اگر میزان گشت و شد هر نقطه که بالا رود از مسکن خود بود و شکل میزانی باشد آنچه کار بر آید و خوب بود
و اگر بغیر میزانی منتهی گردد انقلاب باید کرد که امهات را مثل سائل با امهات اصلی زنند و امهات اصلی را سائل
خاصیت این انقلاب آنچه است که شکل میزانی از صورت خود نگردد و اگر انقلاب کنند
و نقطه باز بغیر میزانی منتهی گردد باز انقلاب نکنند زیرا که اگر انقلاب کنند باز همان رمل اول حاصل بود
و اگر نقطه بغیر میزانی در مسکن خود بود آتش در خانه آتش و باد در خانه باد و آب در خانه آب و خاک
در خانه خاک حاجت بانقلاب نبود زیرا که غرض از این انقلاب آنست که نقطه در مسکن خود آید یا شکل میزانی
منتهی گردد تا احکام درست آید و اگر نقطه بالا رود و بیکی از خانهای شانزده‌گانه منتهی گردد و باز از آن خانه
بگردد و بعرض یا طول رود و حرکت عرض نقطه از امهات به بنات بود و حرکت طول نقطه از بنات
با امهات و اگر نقطه از دوم بچهارم یا از چهارم بدوم آید بطول آمده باشد و اگر از خانه پنجم به ششم و
هفتم و هشتم رفته بعرض آمده باشد و از طول سائل و حکمت علم آنکه اول با و رسیده باشد و بر آنست
که نقطه بطول یا بعرض رفته باشد و آنجا که منتهی شد از سائل و انتهایش حکم کند از منتهی اول حکم ماضی
باید کرد و از منتهی دوم حکم حال چنانکه بگوید که اول ترا این حال بود و این فکر پیش می آید و از آن

حال بر میگیرد و آنچه حال بر خود نمی ماند و نوع دیگر کار تو صورت میگیرد و از آنکه این نقطه از ابتدا بجای
آمد و اگر نقطه از خانه بد بجای نیک منتهی گردد گوییم که اول طلب تو بد بود و اکنون قوت میگیرد
و اگر از خانه نیک بخانه بد آید گوییم اول کار تو نیک بود اکنون بد خواهد شد و اگر از خانه نیک
بخانه نیک آید گوییم اول و آخر کار تو نیک باشد و در میان تشویش باشد **فایده** هر حکمی سائل از احکام
چهار مطلوبست یکی مطلوب حال دوم مستقبل سیم ماضی که اوسائل مطلوب ناگاهی گویند چهارم غایبانه
هر حکمی که کنند نظر در این مطالب کنند اگر مطلوب حال در مرکز موافق بود و ناظر گوییم الحال کار تو
پیش میرود و اگر مطلوب ماضی در مرکز موافق و ناظر بود گوییم کار تو پیش از این بمراد بود و اگر مطلوب
غایبانه در مرکز موافق و ناظر باشد گوییم از غیب کار تو بر آید و باصلاح میرسد و اگر مطلوب مستقبل در
مرکز موافق و ناظر باشد گوییم بعد از این کار تو بمراد خواهد شد و اگر مطلوب غایبانه در غیر مرکز بود و
ساقط باشد گوییم از غیب ترا خلاصی خواهد شد که ترا معلوم نباشد و مطالب اربعه اول از افراد
اختیار کردیم بر دوایر اربعه بعد از آن از ازواج آتش اول سائل مطلوب حال آتش دوم و مطلوب
ماضی آتش ششم و مطلوب مستقبل باد اول و مطلوب غایبانه او خاک اول بدایره اربع و
در باد و آب و خاک همین عمل باید نمود و جدول مطالب افراد و ازواج اینست

جدول مطالب افراد این ابدح دور اتش

دور باد

[illegible]

احکام خانهٔ اول اگر کسی از تن و جان پرسد و ابتدای کار شخصی و از احوال خود و عزت و رفعت و کوکبه
برای من رمال بزن که کار من بمرتبهٔ اعلی خواهد رسیدن و تن و جان من بسلامت خواهد بودن و ابتدای
کار من بصواب خواهد بود یا نه برین نیات یافتیم که حضرت
دانیال علیه السلام رمل کشید و بدین وجه حکم کرد و نقطهٔ ضمیر آتش

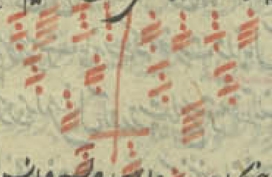
از میزان ببالا بردیم بچهارم آمد و بشکل منتهی شد و
باز بجانب زیر عرض از چهارم به بنجم پیوسته
درختی که در چهارم بود مطلوب خود را که آتش است در خانهٔ چهاردهم دید در غایت بلندی
و جیم پنجم پیوست مطلوب خود را که آتش است و در وتد الاوتاد خود دید در غایت بلندی یعنی در سیزدهم
بخانهٔ اول تعلق دارد و این مطلوب که در بلندی و سکون است معلوم شد که سؤال سائل از رفعت که
از مرتبهٔ ادنی بدرجهٔ اعلی میرسد یا نه و بغیر آنکه خانهٔ سیزدهم کمال دولت و خانهٔ اول تن و جان و
ابتدای امور است سؤال از اینها تواند بود سایر حکمت آنست من از این هر دو مجموع سؤال دارم بعد از آن نقطهٔ
خاک را که نقطهٔ حکمت راندیم بخانهٔ سیزدهم آمد و از سیزدهم بدهم و از دهم بسوم بخاک رسید و
در خانهٔ پایل بود و از آنجا بطول حرکت کرد و در دوم بخاک پیوست و از دو باز به پیوست
در اول و وتد الاوتاد خاکست چون نقطه از خانهٔ آب ببالا رفت در آنجا و وتد الاوتاد است و جمع تمام قوت
گوئیم مرتبهٔ تو ببالا میرود بمدد اخوان و اعوان و اهل علم و ثروت خود است بسوی اشراف و ابتدای
کارهای تو در غایت بلندی است و تن و جان تو بسلامت و غذاهای نیکو خواهی خورد و سبب صحبت
بزرگان و چیزهای تند و تیز است از اینها که گفتیم بجهت آنست که خاک خاک را مطلوب کردیم در اول

که یازدهم خود پیش باشد در غایت بلندی یافت و دلیل است بر آنکه کثیف لطیف شود و باز بجانب طول
مطلوب خاک که خاک است در ششم یافت که خانهٔ زایل است و دلیل است که از بیماری ارواح
حرارت افتاده بود و بجهت خاک سیوم که است از برودت خود متفکر نقصان رسید یا غبار ششم و مرض
صفرا و سودا داری و در بهار یا خزان اندک تشویشی از مرض بکشی یا از بیماری نشیند پس نظر
کنند که دیگر در کجا تکرار کرده در وتد و یا در زایل استنباط امراض و منقلب کند و اگر مطلوب
خود را که خاک است در چهارم بلند هم دلیل قوت است و اگر در ششم بلند و دلیلیت که بجهت عزت و
و ابتدای کار ترا خوف و دشت باشد و اگر مطلوب خود را که خاک است در خانهٔ سیوم بلند احوال
میانه است و در خانهٔ باد و احوال پریشان و بد باشد و بجهت مال و اعوان و معامله با اخوان گفتگوی
بسیار شود و نقصان مال رسد و بجانب مطلوب ناظر چون خاک است در خانهٔ زایل بود و گوئیم ترا
از پیش خوف بجهت مال بود و از دوستان و قدوم غایب تشویش کشیده و جمع مطلوب منتقل خاک
آتش است و در خانهٔ آب است گوئیم در منقلب از کجا دوستان و محبوبان و اینها خواهی دید و
مطلوب غایبانه خاک آب است در چهاردهم است و خانهٔ چهاردهم شریک خانهٔ
چهارم است گوئیم از غیب ترا قصد مقام دیگر خواهد شد از مقام وطن و در آن مقام کار است میانه خواهد بود و
از طرف جنوب شما و مردم حوالی آنجا **احکام خانهٔ دوم** اگر کسی سؤال کند که فلان کس پیش من می آید
یا فلان مال بدست من می آید یا مرا از زیان فایده خواهد بود یا مراد و فایده خواهد داد یا از خرید و
فروخت بمن فایده میرسد یا نه و سؤال از منسوبات خانهٔ دوم کند این احکام که از رمل که
مرویست از حضرت دانیال که بجهت قوم خود کشید و حکم کرد بجهت دستور میگفت آتش



که نقطه ضمیر است از میزان بسیزدهم رسید و از سیزدهم
به نهم و از نهم بدوم بشکل بیاض پیوست که آتش
نحست و او آتش ششم سایل طالب است
که آتش است و در علم رمل ظاهر است که چون از ضرب شکل بخانه دوم بیرون می آید باز
بحرکت عرض منتهی باتش شده که طالب آتش است پس یکبار بحسب حرکت نقطه
منیز رانده و یکبار بجهت حرکت عرض ضمیر گفتیم ضمیر تو از شخص است که پنهان بسوی تو می آید یا مال که پنهان
طالب آنی یا دوستی که پنهان با او دوستی داری یاد وانی که در خطر داری سایل گفت از مجموع
سوال دارم پس نقطه حکم باد از را راندیم بچهارم به باد پیوست و بحسب سیر عرض به پنجم به باد
رسید و ایستاد و در حرکت اول بخانه سایل افتاد یعنی باد در چهارم و باد را که مطلوب او
بود در خانه دهم در مسکن خود یافت ناظر بمقابله و دلیل است بر حصول مراد بزودی و بحسب سیر عرض باد
مطلوب خود سایل که باد است در منزل پنجم در مرکز مایل منظر تسدیس است بسبب شریک بودن خانه
خانه پانزدهم بخانه هفتم پس گوئیم و غدغه خاطر بجهت مال غایب داری بجهت باد که باد هشتم است و این
مال میرسد و این غایب بیاید و از اعلان بار برسد و از دو وافی بیاید زیرا که نقطه منقلب که باد است
در خانه دخل که آتش است افتاد و تثلیت که بزرگی معاون سایل شود و شغل و عهد و کار سایل در بیع و شرا
نیکو بود و فایده برد و از دوستان نفع مالی رسد و از شغل و کار بزرگان غربت یابد و مال بدست او
و محبت هشتم از این بود است اکنون آن محبت و بزرگ برگشته است و فایده نیست و مطلوب غایبانه باد
آتش است که محبوب است در خانه آب گوئیم از غیب ترا بجهت محبوب الیه رسد و در نقل ترا از زن

و فرزند و محبوب و مطلوب فایده بود و بجهت زنان و دشمنی ظاهر شود و از ایشان فایده بود و در انتقال و حرکت
بسوی اقربا و خدمتکاران واقع شود و از ایشان فایده کلی و از غیب نیز از زنان و خدمتکاران و
محبوب فایده رسد و پس از این پنهان قصد دوستی یا نقل و حرکت و دوستی اکنون پنهان قصد کاری و محبوب اداری
و از دوستی ترا فایده حاصل خواهد شد که بمراد برسی **احکام خانه سیوم** اگر کسی سوال کند که از خویشان
مرا فایده باشد یا نه یا از جائی بجای نزدیک بروم یا نه یا علمی خوانم یا از فلان جدائی کنم یا باهم نشینی
کنم از رمال حضرت در اینحال که بجهت این مدعا دید و ملاحظه نمود برای مثال آوردیم بدین موجب است



که بوثنه میشود نقطه آتش از میزان راندیم
بجهت ضمیر در چهاردهم پیوست و از چهاردهم
بیازدهم و از یازدهم به پنجم به منتهی شد و از پنجم بچهارم به و از چهارم به نهم و از سیوم بطالع
به رفت اما چون نقطه در پنجم به پیوست اعتبار نکردیم زیرا که زوج ندارد که نقطه را باز دارد
پس حرف اینجا چار است که بخانه مسکن رویم و این نقطه که بجای رویت از زوج و فرد طالع اعتبار کنیم
و از مطلوب پس حکم کنیم چون مسکن در میراث است و در آنجا بود که بشکل نقل و حرکت است و آتش
دومست و آتش سیوم که است طلب میکند و آتش سیوم با قربا و نقل و حرکت تعلق دارد گوئیم بعضی تو
از نقل و حرکت و اقربا است دیگر بسیر طول به پیوست و مطلوب او آتش است که در سیوم است
گفتیم سوال از نقل باشد سایل گفت چنین است پس نقطه حکم راندیم که باد است بچهارم در قبضت
و از آنجا بدوازدهم و از آنجا بهشتم منتهی شد یعنی باد در خانه رزمی چون نقطه باد در خانه
ضعیف است و مسکن نظر کردیم که دهم است بود و او مطلوب خود سایل که باد است در مرکز

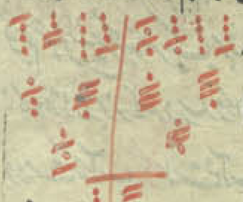
خود دید در دوم ناظر بخود و دلیلیست که از مدد اقربا کام یابد و بعد دوستان مال یابد و از برو
خدمتکار نفع رسد و نقل و حرکت نزدیک واقع شود و علم نیکو کند و از همنشین فایده بود و از ان
جدا نباشد و در زمان گذشته از نقل و حرکت و اقربا و علم فایده نبود و در زمان آینده فایده بسیار
و از غیب و از طرف ملک و محبوب بخرج کردن و تشویش کشیده بجهة آنکه آتش در خانه زایل مکرر
کرده است احکام خانه چهارم اگر کسی سؤال کند که ملک و مقام من چون است و از املاک نفع باشد
یا نه یا پدر با من چون است یا عاقبت کار من بکجا رسد یا پدر از احوال چون است یا عمر من چند است یا دفینه



درین مقام موجود است یا نه رمل که حضرت والد بجهة این سؤال ها
دیده و حکم کرده برای مثال آورده شده است نقطه آتش که بهشتم است
از میزان آمده بنیز دهم رسید و از آنجا بنهم و از نهم به دوم با آتش
که آتش چهارمیت گفتیم نمی تواند بود که ضمیر از مقام و خوب
بوده باشد و دیگر آنکه آتش آتش را میخواهد که آتش بحجت درین رمل موجود نیست
پس لیکن را در که صاحب خانه دوم است ضرب کنیم حاصل میشود و او در چهارم ملک است
و چهارم ملک و مقام و پدر و گنج و عمر سایل و سایر منسوبات خانه چهارمست دیگر نقطه بحسب عرض
از دوم بچهارم با آتش رسید و او آتش سیم است و مطلوب آتش چهارم که ملک و مقام است
و پدر و گنج و عمر سایل و سایر منسوبات خانه چهارم پس سؤال ازین امور باشد پس نقطه حکم کرده ایم
بخانه چهاردهم به رسید و از آنجا بدوازدهم و از آنجا بهفتم نقل بهوست و را لا عنبه
ترکردیم لیکن او آمدیم با د و او طالب با د است و در خانه اولست در مرکز مصادق

گوییم از منسوبات چهارم بمراد رسد زیرا که مطلوب خودرا ناظر دید بخود و غیر متبدل بود و حج
بحسب طول نقطه با واز به رسید در نهم و او مطلوب خود را که با د است تکرار دید
بعضی اوقات ناظر و بعضی اوقات غیر ناظر گوییم ازین حال بعضی اوقات بجهة زن یا و تشویش
در تشویش خاطر بود و از برای آنکه در نهم است و خزینه مال غایب خاطر داشت و احکام ماضی
و مستقبل و مطلوب غایبانه و مطلوب با کاهی مطلوب ماضی با د با د بود و او مطلوب خود را
که با د است تکرار دید در مرکز موافق و مخالف مصادق متبدل و غیر متبدل ناظر و غیر ناظر
گوییم مثل ازین بجهة شریک یا مرد یا خدمتکار یا مال یا نقل و حرکت یا اقربا تشویش بود و
ناگاه ترا از بزرگی مدد رسد و کار تو بالا گیرد و مطلوب مستقبل با د که باد دوست آب
دوست که آب است و آب طالب آب است پس مطلوب خودرا که آب است
دید در مرکز مخالف و غیر متبدل گوییم بعد ازین ترا بجهت ابتدای کار یا خویشی یا بجهة نفس
خود تشویش خواهد بود و تردد و خاطر داشت و بواسطه آنکه در خانه نهمست و مطلوب غایبانه باد
آتش بود و او موجود بود در خانه ششم و مطلوب خود را که آتش است تکرار دید هم
ناظر گوییم از غیب ترا بیمار رسید یا برده تلف شود یا نفس خود حرکتی افتد که پشیمان باشی و اندک
عارضه روی تو آید و مطلوب حال با د است و در رمل نبود و بجای او زوج با د
بود و او طالب زوج با د است و را تکرار دید گوییم الحال ترا بجهة مال غایب
یا سلطان خزینه باشد و اندک و غرغره بجهة ملکی باشد با اعتبار زوج با د که زوج ششم است
و مطلوب ماضی با د بحسب عرض با د است و او معدوم است گوییم ترا در زمان ماضی بجهة

مجوبه و بر و تشویش بود و یا آنکه ناگاه ترا جهة بر و تشویش رسد و مطلوب مستقبل باد و آب
است و مطلوب او سال آنظر کردیم آب بود و بتکرار بود در مرکز خود یعنی در هفتم و خانه دشمن یعنی
دوازدهم گوئیم کار تو برباد شود از مال غایب و شریک و ضد و چهارپای تلف گردد و جهة شریکی
نقصان کنی و مطلوب غایبانه باد آتش است و مطلوب او آتش و در خانه مخالف
گوئیم از غیب ترا جهة زن یا حیوانی تردد افتد و زحمتی یا تشویشی کشی احکام خانه پنجم اگر سؤال
از فرزند و معشوق و رسول و دوری با شوش یا آنکه تعلق بخانه پنجم دارد هر چه خواب گفت



درین باب بر علی یافتم از حضرت دانیال ع از میزان نقطه
آب را ز راندیم که آن بسخت در نتاج شکل در خانه هشتم
بود و این نقطه آب هفتم بود که در خانه هشتم افتاده
و مطلوب آب است سؤال از مال غایب و از زوجه و بیماری بود و درست نیاید پس از طبع نقطه
گوئیم از برای آنکه آن را با خاک روی ست و دیگر آب که آن نقطه مست طالب آب هشتم است
که آب است در صورت گوئیم که ترا از غایب میرسد گوید که پس بخانه دهم و دهم
که در آنجا چه شکل است از هشتخانه و از آن شکل گوئیم پس در خانه شکل بود و او صاحب
بجهت گفتیم تو از معشوق یا فرزند یا رسول میرسد که گفت بلی دیگر آتش طالب آتش
است او سرا در پنجم یافت و آنکه مطلوب آتش را گردیم نه آب است از جهة آنکه خانه چهارم و دهم
باد است و دود و منحوس آتش نه آب پس ضمیر از این دو طریق فرزند و معشوق باشد پس نقطه حکم که نقطه
خاک است ساندیم در دوم بخاک رسید و او طالب خاک بود و را در مرکز مصادق

یافت در یازدهم این دلیل حصول مراد بود و از منسوبات این خانه پس از زنجار بخاک رسید
در سیم و مطلوب خود را که خاک است در خانه پانزدهم یافت در مرکز مصادق این هم دلیل
حصول مراد او باشد پس از بخاک پیوست در چهارم و مطلوب او که خاک است
در سیم یافت در مرکز مصادق گوئیم تو از منسوبات این خانه زحمت خلاصی یافت و مراد خلاصی دید چونکه
منتهی به مطلوب شریک است و منزل نشان ناظر گویند که با نظر مقارنه عدد عارضی بهم رسد و مطلوب
ماضی خاک که منتهی به او است خاک بود در دوم گفتیم ترا پیش از این ناگاه بجهة مال غایب
یا شریک خوفی پیدا شده بود و بخیر گذشت چون سعد بود و مطلوب مستقبل خاک آتش
است و در ششم در خانه مصادق و ناظر تثلیث گوئیم بعد ازین ترا از مواشی و مال و قدوم غایب
نفع ظاهر بود و مطلوب حال خاک خاک است در خانه نهم در مثلثه بود گفتیم زحال ترا از
علم و سفر نفع میرسد و مطلوب غایبانه خاک آب است در خانه ششم موجود بود گفتیم از غیب
ترا از خدمتکاران و مال تشویشی میرسد و مطلوب ماضی خاک که منتهی به دوم است خاک
است و در چهارم بقوت گفتیم از ملک و میراث و دوستان و اقربا فایده بود و مطلوب حال خاک
خاک است که خاک عجیب در خانه پانزدهم و بدید منظر تثلیث گفتیم زحال از فرزندان و
محبوب و بزرگی نفع ظاهر بود و مطلوب مستقبل خاک آتش است که آتش چهارمست
گفتیم بعد ازین از نفس خود و ابتدای کار و محبوبه جمع آتش آتش بادست و ناظر نفع کلی
باید و مطلوب غایبانه خاک آب است که آب چهارمست و مطلوب آب آب
است در پانزدهم در مرکز موافق و بقوت بود گفتیم ترا از غیب برده و حیوانی بدست آید و مراد او نه

با از مطلوب ماضی خاک خاک است و در خانه سیزدهم و دیدگه دوم است و در مرکز مصادق
ناظر بمقارنه مع گفتیم تر از قبل از زمین از سفر حج صاحب خانه نهمت و از مال نفع بود و مطلوب حال خاک
که خاک است در خانه سیم یافت و در مرکز مصادق ناظر بمقارنه و پیشتر ذکر شده که از
منسوبات خانه سیم رحیث یابد و چون خاک که خاک چهارمست و در مرکز مصادق گوئیم
احوال فایده از ملک و مقام و محبوب که تعلق به دارد و نقل و حرکت که تعلق بخانه سیوم دارد
و غیر اینها نفع باشد و مطلوب مستقبل خاک باشد که در خانه چهاردهم است او یازدهم در
مرکز مصادق و ناظر و مطلوب آتش آتش است و در اول و دید نعوت و ناظر گفتیم که جدا
از محبوب و زن و فرزند جدائی کند و سفر کند و قصد مقام دارد و مطلوب غایبانه خاک که
خاک است آب سیم باشد که است و از ضرب اول با صاحب خانه که است صاحب
میشود گفتیم از غیب محبوبی بدست تو آید که باعث زیان کسی تو شود و در میان خصمی ظاهر شود
بلکن بمراد برسی احکام خانه ششم اگر کسی سؤال کند از بیماری و کسب و کار و خدمتکار و حیوان
کوچک مثل گاو و گوسفند و مرغ و حیوانات سیم شکافته و چیزهای



نهانی و بلا و مردم درویش و غیبت و بد گفتن و بد کردن
و لیکن سرخاب گوید درین باب رساله از حضرت دانیال نام حبیب یافتم بیرون
نقطه ضمیر که آب است در سیم به رسید و او آب را طلبید و آن را در دوم دید
لیکن حج نقطه به رسید را حضرت دانیال اعتبار نمیکرد ما نیز اعتبار نکردیم رجوع کردیم
بکن که باتر دومست و آتش و آب است و او طالب آب است و در اول و

بجنت و نقطه او آب آتش بود گفتیم از بیماری و خدمتکار و میر برسی و غیر اینها از منسوبات خانه ششم
همت آری پس نقطه حکم را که خاک است اندیم در ششم نه خاک یبوست و آن خاک اینجا
معتبر نبود بلکن رفتیم و باز نه خاک رجوع کردیم مطلوب او که خاک است در اول و
نجم یافتیم و خاک در خانه آتش ثابت گفتیم بیمار تشویش کشد و دیر بماند و حسود و عیب و بدکاری
واقع آید و مردم دون طبع حرمت کردند و مرغ و سایر حیوانات کوچک با سبب بدست آید از
برای بودن خاک در مرکز آتش و مطلوب ماضی خاک خاک بود گفتیم مثل از زمین بجهه ملک
و محبوب گاه خوشحال بود و گاه دلگیر و در حال بجهه حیوان کوچک و بره نفع بسیار رسد و
نقطه که خاک است مطلوب خوب است که در سیم نیز و خاک در چهاردهم که خانه باد
ضعیف باشد و مطلوب مستقبل خاک که خاک بجهت آتش باشد که آتش بجهت کوچک خاک
همراه او و در خانه باد آمد پس گفتیم بعد از این از طرف مال و شریک تشویشی یابد و نقصان کشد
و ششم نقطه خاک که خاک است و در خانه چهاردهم و در مرکز مخالف و چون
نقطه مقصد که آتش است نقطه کسب است در دوم و ششم بتکرار دید گفتیم از غیب مال محبوب
یا رسد بدست آید و چیز نیکو یابد و کار خوب بسیار بمراد و بر حسب خیال تو سرانجام یابد احکام
خانه هفتم اگر کسی پرسد احوال غایب چه چیز است یا زوجه کسی است یا کسی و کار چه چیز است یا فلان
جای بروم یا نه یا زن خواهم یا نه یا شریک کنم یا خانه کنم یا دعوی یا معامله کنم یا مصادقه کنم یا
و نوای کسی است یا نه و آنچه بخانه هفتم تعلق دارد سرخاب گوید که درین

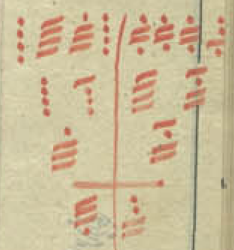


باب رساله از حضرت دانیال یافتم از بیت آتش را از مرکز راندیم و در اول

دارد و از آتش حکم کردیم
و نقطه خاک را که سیم مطلوب
غایب را از آتش خاک

بآتش رسید و آتش دوم است و آتش سیوم را که آتش است میخواهد او را در بازدوم
یافت که شریک هفتم است و آن آتش است و در آنجا ضعیف است لاجرم از خانه ادمی باید گفت
و از بازدوم تا پنجم هفت خانه است پس ضمیر از منسوبات هفتم بود که غایب و مقصود است
و غیر اینها بر همین منوال ضمیر حکیم بگیرد سابق گفت که آن چنین است پس نقطه آب حکم که آب
است رسانیدیم در هشتم تا آب بپیوست و آن آب طالب آب است و او را در بدر ... یافتیم
که تو این غایب را نخواهی دید بجهة بودن آب در هشتم و دونو انکس است که تو خیال کرده بودی فلان جا
نمیرود و معامله و مصادقه بمراد تو نیست و جنگ و شر حکمت نباید کردن که زیان دارد و احوال
غایب نیست و زن از تو جدا می شود و غایب ایلخ نیست که تو خیال کرده بجای دیگر رفته است
و خوردیم بدانیم که نهایت این احوال چه است نظر کردیم بجای آب زوج آب بوده و
او طالب زوج آب است در پنجم یافتیم و زوج آب در خانه آتش ضعیف است گوییم جز
ضعفی از غایب برسد و از دونو ناامید شوی و جنگ و مصادره و مناظره ضرر دارد و معامله نباید کرد
که زیان دارد و زن بمیرد و در مقام دیگر غایب پریشان باشد و فسد بدحال و عاجز آید و مطلوب
ماضی زوج آب زوج است و در جا نبود و بجایش زوج آب بود و زوج آب
طالب زوج است و زوج آب در خانه ششم بود ما یک گوییم بیش ازین احوال
غایب معیب نه بود و از نقد و حرکت و اقربا نقصان یافته است و مطلوب حال این زوج
زوج آب است و مطلوبش زوج است و او در بازدهم است گوییم این حال بمرد
سپاهی غایب با فوت بود و مطلوب مستقبل آب زوج خاک زوج است و او طالب

زوج خاک است که یافت در خانه آتش گوییم بعد ازین او را بجهة دوستی ترددی خواهد بود
و کار بسامان می آید و مراد می یابد و مطلوب غایبانه زوج آب زوج باد است و مطلوبش
آتش است و زوج آتش در خانه خاک و آتش است گوییم که ناگاه از غیب یا ساله
خود پیدا شود و از مقامی یا از زلزله و بهتان شود فایده بدانکه ضمیر از آنجا توان گفت که نقطه هر آن
هر خانه که رود یا بامهات یا به بنات یا بجانب رود و اگر بدو موضع رود و از هر دو شکلی بیرون
که ضمیر باشد و اگر به ۳ جا رود و در هر ربعی که باشد باهم ضرب کند و آنچه که ناشی باشد در خداوند
خانه ضرب کند هر شکلی که بیرون آید با شکل اول ضرب کند در هر خانه که باشد ضمیر در شکل یا و در جا
بود و اگر بچهار جا رود و در هر ربعی که باشد شکلی از ایشان تولد کند و از آن هر دو شکل شکلی
دیگر بیرون آرد و از آن گوید اما فرد دیدیم که ... است در بیوت بجایش ... بود پس فرد
سیم را از آتش گرفتیم و مطلوب او که آتش است در مرکز موافق و ناظر بود پس
حج مطلوبش آتش است و او معدوم بود و از سیم آمدیم بطالع فرد چهارم که ... است
و او مطلوب خود بساکه آتش است تکرار دید ناظر بود در مرکز موافق و قبض و ... که آتش
است در مرکز غیر واقعه و خاک لیکن فرد دوم مال بود فرد پنجم آتش است
و مطلوبش آتش است در مرکز مخالف و بدحال و ضعیف بود فرد ششم که آتش
است مطلوبش آتش است در مرکز خود بدید آتش هم ضعیف بود فرد هفتم که آتش
است مطلوبش آتش است در مرکز مصدوق و دید غیر مقصود و مکرر بود هشتم این فرد در است
در آمد و دزد و مال بدست و شکل ضمیر گوید فایده سوال از دزد و دیگر کم شده ... از دوم



چنین بود چون نقطه ضمیر بالا بردیم که نقطه آتش [شکل] است و او آتش دوم است و صاحب سیم که باز در خانه
سیم بطبع سیمت بود در چهاردهم [شکل] رسید و آن آتش طارجیت که نقل و حرکت تواند بود و از آنجا
در چهاردهم باتش [شکل] رسید که خانه دشمنست و بلاء و صحرا و دریا و کنار و باز از آنجا بهشتم رسید
به [شکل] چون خانه و نقطه هر دو هشتم بود نگفتیم نتواند بود که ساید بسلامال در راه تلف شده باشد باعتبار
سیر نقطه که از میزان بالا رفت و تیر مطلوب او که آتش [شکل] است در سیم خود دید و در ششم اصل و در
چهاردهم که نقصها آنها همه دلیل کم شده و فزودیست و چون نقطه حکم بالا بردیم در خانه اول [شکل]
رسید و نهم و دریا و [شکل] است او در رمیت بجانش [شکل] است چون با هم ضرب کردیم بجانش
باز [شکل] پیداست در باطن و مطلوب و دریا و [شکل] است در ظاهر نیست و در باطن پیدا شد
از ضرب [شکل] با [شکل] گفتیم دزد شخصیست سیاه چرده که بسرخی گراید باعتبار آنکه چون نقل دزد او
از مطلوب هفتم گوئیم که درین رمل [شکل] در خانه باد بود و سیاه از خاک [شکل] و سرخ از باد وی
هفتم و نیز گفتیم ریش تراشیست برای آنکه باد و خاک در خانه باد آمد پس خاک سیاه میباید و
باد سرخ و باد در روی تعلق دارد و خاک بر ریش و باد تراشیده خاک است **سوال** از دزد میان
پنج کس رملی دیدیم این نوع بود چون نقطه حکم بالا بردیم در چهارم
به [شکل] بود و خاک هفتم او [شکل] میشود او در رمیت بجانش
خاک [شکل] دزد اول گرفتیم و مطلوبش خاک [شکل] بود او اول
تکرار دید اما مطلوب [شکل] که [شکل] و لیکن او دزدست در رمیت بجانش [شکل] است چون با
صاحب سکن ضرب کردیم [شکل] شد و نقطه خاک مفقود شد پس اول این کس دزد نباشد



بجهة آنکه [شکل] بجای خود بود و [شکل] در رمیت بود اما ضعیف بجهت آنکه او در مرکز نبود دیگر چون با صاحب
خانه ضرب کردیم خاک مفقود شد پس فرزند دوم [شکل] و مطلوبش [شکل] اما بتکرار خاک [شکل] بعضی
مفقود میشود و بعضی نه و در رمیت دیدیم [شکل] از آنکه هر خاک که حاصل رمیت تمام شد ابتدا از آتش دوم کرده شد
او در رمیت بجانش زوج آتش [شکل] است و او طالب زوج آتش [شکل] است و او نیز در
رمل نبود و بجانش آتش [شکل] است و او یکی کاهش آتش فرح بود او در وتد الوتد خود است
گفتیم بلاشک دزد نیست و دزد چهارم سائیز معلوم کنیم و آن نار [شکل] است و او مطلوب خود است که
[شکل] است فقط دید اینجا ملاحظه باید کرد که قبض فرح که او را کاه گویند [شکل] است که در مرکز و نه
در غیر مرکز بود بتکرار و هم دیگر مفقود شد پس چهارم دزد نباشد و دزد پنجم از آتش [شکل] گرفتیم مطلوبش
اگرچه تکرار حاصلست اما بعضی ساقط بود و بعضی معدوم میشد اگرچه یکی آتش نار [شکل] بود او در وتد
الوتدست اما مطلوبش ضعیفست چون از این دلایل دلیل سیم بقوت تر است حکم برای او کردیم دیگر
بجای [شکل] بود و مطلوب زوج [شکل] زوج [شکل] است و بجای او [شکل] را دیدیم سر بدر کرده
گفتیم دزد کهل خلاص بود و از [شکل] گفتیم دزد دهقان خلاص بود **سوال** از فرزندزادن
چه حال دارد رملی دیدیم این نوع بود چون نقطه حکم بالا بردیم



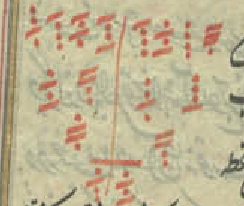
در سیم به [شکل] بود که چهارم است او را دیدیم چون فرزند سیل
پنجم باشد و فرزند فرزند نهم و بیماری و فرح ششم هم که چهاردهم باشد
پس مطلوب آتش [شکل] آتش [شکل] بود او در رمیت بجانش آتش [شکل] است و او مطلوب
خود است که آتش [شکل] است در اول و دوم دید گفتیم بیماری این از سرد کردن بود از بیماری

خوف نباشد زیرا که حکم از نکرار میکنیم و جمع تا صاحب خانه دوم ضرب کردیم شد اگر نقطه مفقودی
شد حکم بر عکس بود و نیز گفتیم که کودک طفل ست زیرا که آتش و دال بر طفل ست و
یا مردی که موی روی ندارد از انکه خاک ندارد و گفتیم بیماری ورا از جای گرم وارا از صداع و یا از زر افزایا
چشم رسید و فایده او از دوم طالع و مطلوب وی باید گفتن سوال از زن کی مرد کی غایب

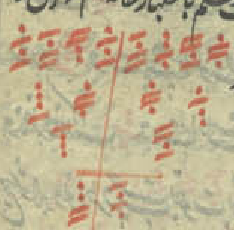


رمل زدیم بدین نوع بود چون نقطه حکم بالا بردیم در خانه باب
رسید و هفتم او آب ست که طالع غایب باشد و او طالب
آب است و او در ظاهر بین نبود جمع را با صاحب خانه
گذشته ست ضرب کردیم پدید شد اما نقطه آب که طالعت و سالی خانه ضعیف تمام دالود و
طالع سایه میشود و مطلوب او است جمع طالع غایب که است که نقطه هفتم از است و سر
دور به میرسد که آب چهارم ست لازم از خاک چهارم گوییم که خاک است پس مطلوب او
که خاک است که خانه عمر ست و مطلوب این خاک است و در رمل پیدا نیست در ظاهر
و نه در باطن و بجایش زوج خاک است و مطلوب او زوج خاک است و در رمل ظاهر است
اما زوج خاک در خانه باد ضعف تمام دارد و نیز جمع با صاحب خانه که است ضرب کنیم
ظاهر میشود و آن زوج که گشود نقطه خاک پیدا شد که ضد باد است پس آن زوج را اعتبار نکردیم و
معدوم شمردیم اگر نمی گشود اعتبار میکردیم جمع خانه خوف و مرگ است انگاه کردیم خاک بود او
در رمل نبود بجایش بود و مطلوب او نیز بود و بجایش القصه بقوت تر بود یعنی
آتش در خانه آتش و با صاحب سکن که بود ضرب کردیم شد و نقطه خاک معدوم کردیم

دکفر

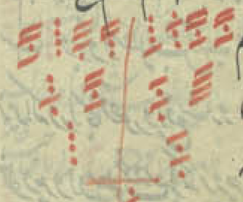


که مقوی زوج ست پس حکم بر مردن شخص شد سوال از سفر کردن دیدیم این
نوع بود جمع نقطه ضمیر بالا بردیم در هشتم با آتش رسید و مطلوب
او در هشت نزد هم که نهم او ست بود گفتیم سوال از سفر ست و جمع نقطه
حکم بالا بردیم در دوم به رسید بر او اعتبار نکردیم و از آب میزان گرفتیم و گفتیم زیرا که مقصد
ست و بود و مطلوبش آب بود او انبا فهم گفتیم بمقصد نمیرسد و سفر کس آتش ست
زیرا که در انجا قصور واقع شد و در رمل نیست و بجایش زوج آتش است و در هشتم
خود دید و او مطلوب خود را که زوج است در خانه آب دید گفتیم تو بمقصد نمیرسی و در راه
تیز بیمار شوی و باز میگردی و بیماری از سردی بود از آب یا باران یا سرما و دل و نیت و ناف
و شکم درد میکند با اعتبار زوج که زوج نجبت و ناف و شکم با اعتبار خانه هشتم که اصل ست

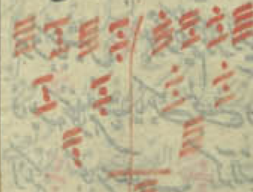


و هشتم خود سوال از این خریدن دیدیم رمل این نوع بود
جمع نقطه حکم بالا بردیم در هشتم نجاک رسید که صاحب
چهار دهم ست بقوت این رمل گفتیم صاحب ضمیر سوال از حیوان
دلو و چهار دهم او آتش میشود و در خانه نهم بقوت بود و مطلوب او که است در رمل
نبود بجایش بود گفتیم اگر این بیع را بخری به باشد و بهتر آن ست که این معامله نشود که اگر بخری
فایده نکند اما فتت یا بکسی بخشی و او را نیز گفتیم که این اسب ست و در چشم خرست با اعتبار
انکه بجای مطلوب که آتش است آمد و آتش زوج شد و نیز چون را با صاحب
خانه ضرب کنی پیدا شود و آتش پیدا شود و زوج ما معدوم شود و نقطه آتش را در خانه

ضعف تمام است سے ایں سوال از انجا حکم و نیز گفتیم که رنگ این حروف است و دیگر گفتیم که زرد
دیگر از دو بلای تو خواهند آمد و آن از نکبت و تبدیر و بیر فاید باعتبار انکه از ضرب پیدا شد
و در هجمت و در سوان خانه قوت دلالو که سکن اصل اوست و از دو سبب انکه چهارم شهر است و پنجم
و ششم و یکی نزدیک قمر و هفتم شهر دیگر که قصد کرده است و هشتم و نهم و دهم آن مقصد است **سوال**

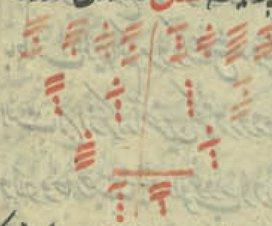


شخصی خبری در دست گرفت و گفت رمل بزن و بگو که در کدام
دست است بر همین غرض رمل زدیم این نوع بود که نموده شد چون
نقطه حکم بالا بردیم در پنجم رسید حکم از انجا کردیم اگرچه نقطه
روشن کرده بود اما بغیر میزانی بود و نیز حکم که میباشد و پنجم آن آب است و چیست در زرد
که خاک است زیرا که در آب چهارم تمام شد از خاک چهارم گرفتیم خاک و هم
شد و دست چپ و مطلوب خود بسا که است در پانزدهم دید که بطبع است و در مرکز موافق
و ناظر و خاک دست راست و مطلوب خود بسا که در مرکز چنان ندید و سافقط بود و
جمع تعلیم و نواظر در چپ ثبوت بود گفتیم که این خبر که نهان کرده در دست چپ است و حکم بر او غالب
کردیم گفت بلی چنین است **سوال** شخصی از قدوم غایب پرسید و گفت رمل بزن که این غایب

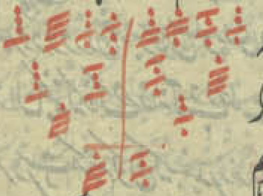


کی می آید رمل زدیم این نوع بود چون نقطه حکم بالا
بردیم در پنجم رسید و مطلوب لعلها خاک بود در
رمل بود و بجایش باز همان بود گفتیم غایب بیدو
نیز دو سال که مقام غایب است دیدیم بود و مطلوب بس بود در رمل بود مکر از ضرب در دوم

پیدا میشود گفتیم غایب لب مقام بر جمع آمده است نهان و مقصدش خاک بود او در رمل
نبود و بجایش زوج بود و مطلوب لب زوج خاک بود در پنجم خود دید و در مرکز موافق
گفتیم غایب قصد مقصدی کرده است و بمقصد میرسد اما بوشیده **سوال** از رزق و روزی



بود که جمع بدست می آید رمل زدیم این نوع بود
جمع نقطه حکم بالا بردیم در سیم بجاک رسید و دهم
رزق و روزیست از انجا گوییم و جب دور
آتش میشود زیرا که بجاک اول تمام شد بر مسال پیدا شد از آتش که گفتیم که
آتش اول است و دوم او میشود و او در رمل نبود اما در باطن بود در خانه اول و
مطلوب خود بسا او در باطن دید در خانه دهم در مرکز موافق و ناظر و خود نیز در مرکز بود گفتیم رزق و
روزی فراوان بشود و برسد اما دیرتر بجهة انکه در باطن دید اگر در ظاهر می بود حکم بر حال
میکردیم اما بسیار دیر نکشد زیرا که در وتد دید **سوال** از قدوم غایب بود که برسد یا نه



بطریق شیخ الرمل این نوع بود چون نقطه
حکم بالا بردیم به در سیم منتهی شد مطلوب خود بسا
که است در دوم خود دید در خانه یازدهم که شانزدهم
باشد و شانزدهم دوم و سیم است و قدوم غایب سال از دوم گوییم از انجهة که مطلوب
خود را که است در دوم خود دید یعنی در اول اما تکرار صفت ۳ جا اما جمع که در مرکز
خود اعتبار نکردیم زیرا که اگر تکرار باشد از تکرار باید گفت و اگر تکرار ضعیف باشد یعنی ساقط

از اینجا کنند که دو مرکز شد اما در حج رمل سه جا تکرار حاصلست یکی در غیر مرکز بود که در ششم و از ان
دو تکرار چنان ظاهر شد که صاحب ضمیر را دو کس غایب بیند و در کوس دوم باعتبار دو تکرار گفتیم بعضی
حکم از تکرار آخر صرح کنند مثلا اگر تکرار سه و چهار شده باشد حکم همان عدد کنند اما باید که ناظر باشند
با طالب اما اینجا حکم بر دو کس شد و نیز گفتیم غایبان بسر آمدن و از نه و هم آید یکی بر اسب سوار
است این از تکرار آخرین گفتیم و در دوم رمل است که خانه باد است و خاک در خانه باد حرکت
دلالت و خارجست و نیز مطلوب خوب است در خانه آتش و دید و آنچه خاک اینجا نیز خارجست و اگر از شکل
گوییم ب دال بر حیوانست و نیز گفتیم غایب از ملبوسات چیزی فوت کرد و مثل فوطه و قبا باعتبار
اند خاک ب که چیزی کاه غایبست مطلوب خوب سالاکه ج است نه دید و ملبوس از ان گفتیم
که خاک ج جست و نیز چرخ غایب گفتیم سایل سوال کرده که بیرون بیاید چالان گفتیم یکی جوانست
و ریش ندارد و ریش تراشیده است زیرا که باد ب خاک را داشت و خاک سیاهست و
برو نیز باد افتاده است و باد و پیر را محبوب زود چالان گفتیم که بجای باد اولست باد ج و باد نجم
بسیر بود و در ان خانه نیز چالان سوار روی و ب دیگر را که در پانزدهم بود و تکرار اول است و چهارم
از ان گفتیم که خاک در خانه آب و اخلاط و صورتست نداشت اما بقوه است که در مرکز موافق است
و مرده است گندم گون که بسفیدی زند **فایده جلیله** مثلا اگر کسی سوال کند از سفر و مقصود از
مطلوب نقطه مقصد گوییم اگر تکرار کرده باشد از چند آنکه تکرار او باشد اما باید که ساقط نباشد و معدوم
نباشد و اگر غلبه کنند از نها ملاحظه کنند اگر نقطه طالع در چهارم بود حکم به شهر دیگر کنند و بر ترتیب
فایده اگر سوال از خرید و فروخت باشد و خواهی بدانی که چه منفعت و چون دوم طالع را دیدی

ونیکو

ونیکو و بدی خریدن معلوم کردن و در واشدن و نا شدن اگر مطلوب در دوم طالع در خانه که آمده باشد
و ناظر باشد گوییم که خوبست اگر در وقت شد از او نا و در انجا قوت دلالت گوییم آنچه مقصد کرده
حالا باید خریدن و اگر مایل باشد بهتر و اگر در زایل باشد در توقف افتد اگر مطلوب در خانه
که آمده شد و تکرار تکرار کرده باشد همان حکم یک نقطه کنند که در ان خانه آمده باشد از کاغذ و نباتات
و غیره اگر تکرار کنند بقدر تکرار حکم کنند هر چند که باشد اما باید که ضعیف نباشد اگر شکلی در خانه حوت باشد
و تکرار کنند حکم از تکرار باید کرد و اگر تکرار چند جا باشد و صادق باشد گوییم با نواع چیزها خلاصی خرید
الا بقوت آنچه باید که بدانی که هر نقطه که در هر جا آمده دال بر جهت امتزاج باید داد نقطه را با خانه
و با نقطه‌ها یکه با نقطه رمل همراه است و بقدر آنچه باید گفتن و اگر بعضی صادق باشد و بعضی کاذب
گوییم بعضی فایده کنند و بعضی نه اگر خواهی بدانی که فایده در کدام است از انواع چیزها نظر کنند تا
کدام نقطه در مرکز موافق است و صادق تر است از ان جنس سخن کنند اگر در مقام فروشد و اگر به شهر
دیگر بود مقصد گوییم از دوم در کدام است و از مطلوب در اگر نقطه نهم در ششم یا در نهم تکرار کند
از ان شهر بیرون رود و اگر مطلوب ساقط باشد و یا تکرار ناظر بین معلوم و بد باشد و اگر بر عکس حکم
کنند و اگر در همین مقام فروشد از هفتم طالع که دوم و دوم مطلوب او گوید اگر مقصد دیگر برود
از هشتم که دوم نهم است و اگر در ولایت است باشد مثل پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم مثلا پنجم اول
یک ولایت ششم است و هشتم اول یک کاهش نهم و همچنین بمرود و دور شده مثلا اگر سوال از دو
سفر باشد چنانکه اگر سایل سوال کند که بر ان از شروان روم یا به بخارا چون رمل تمام کنند
نقطه حکم بهر نقطه که پیوند و نهم او مقصد غیر اولست که نهم شروان باشد و هفتم نهم که سیزدهم باشد

تمامی باشد و مطلوب هر سوال ملاحظه باید کردن هر کدام بقوت تر باشد بر دو و اگر از نقل و
حرکت پرسد از آن شهر که باشد از پنجم گوید و اگر از دو مقصد باشد هشتم و مقصد مقصد هم برین قیاس
قاعده احکام حیوان که کم شده باشد یا دزد برده از نقطه هفتم و مطلوبش گوید اگر مطلوب خوب و سالم
در مرکز موافق ببیند و ناظر گوییم کم شده و دزد بدست آید و اگر بر عکس این باشد حکم بر عکس این کنند
اگر سایل سوال کند که بکدام جانب شده می باید که در چپ و در راست ملاحظه کنند چنانکه در
راست ملازم دهم هفتم بتوالی باید دید و در چپ بغیر توالی هفتم چنانکه خاک هفتم نقطه باشد از نقطه
طالع که بود دهم او خاک است لیکن هفتم بغیر توالی میشود و دهم هفتم که ذکر رفت
آتش و در آب مطلوب هر دو میشود که از آتش و یکی از خاک و هر دو در رمل موجود
پس گوییم حیوان از آن جای که هموار بر در نزدیک جانب مشرق بدانکه هیچ نقطه حکم بالا بر دیم به پیوست و از کجا
روشن کرد و بخاک پیوست اگر کسی سوال کند که میان من و فلان کس سودا و معامله بهمرسد
یا نه یا فلان مال توانم گرفت یا نه یا فلان کس بمن خیری خواهد داد یا نه از برای هر کس طالع باید زد
و دوم نقطه طالع سایل باید دید اگر در خانه ناظرست دلیل حصول مراد بود و گرنه بر عکس دیگر باید
که طالع آن کس سایل که سودا با او دارد یا طلب از و دارد چه بلند و او هفتم و دیگر او سایل که هشتم است
و نهم که قبض و بست چه نوع و چه حال دارند اگر ناظر باشند با دوم و یکی که هشتم است و در مرکز
موافق باشند و بقوت و واضح بود آن معامله بهم رسد و اگر بر عکس باشد فایده نباشد مثلا اگر نقطه حکم
بالا بر ده باشد و هیچ نقطه پیوسته باشد و مطلوب او در رمل نباشد نظر کنی در خانه مطلوبش که
کدام شکل آمده از زوج و فرد مطلوب دانند و آنکه بیماری از آنجا گویند چنانکه هر فرد گفته شد

پیدا شدن

پیدا شدن بیماری از آنجا که مطلوب مطلوب آمده باشد از آنجا گویند از طبیعت نقطه و خانه چنانچه
در صفت نقطه باد در خانه ششم نموده ایم مثلا اگر در رمل زوج باشد نقطه مطلوب که در خانه آمده باشد و در آنجا
اگر مفقود شود دلیل نامرادی بود و آن بهم نرسد و اگر مفقود نشود و در مرکز غریب است مثلا آتش
در خانه باد آن کار با سهولت بر آید و خوش وقت شود و اگر در مرکز آب مفقود شود آن کار بر آید و تشویش کشد
و اگر در مرکز خاک مفقود شود آن کار بر آید بدرنگ **بدانکه** اگر کسی سوال کند که امروز باران بارد یا نه
از نقطه طالع چهارم تحقیق ارضیت و از دهم تحقیق سماویت از مطلوبات و نظرات شان حکم کنند
اگر بقوت بوند بارد و اگر ضعیف بوند نبارد و اگر کسی سوال کند که فلان کس بمن دوست است یا نه چون
رمل تمام زده باشد از نقطه طالع حکم باید کرد و از یازدهم مسئول اگر هر دو بقوت باشند از هر دو
جانب دوستی بود و اگر یکی بقوت بود و یکی ضعیف پس دوستی از جانب او است که بقوت تر باشد
و از جانب دیگر نه و یکی سالار دوست و یکی را نه **سوال** از جهة خرید و فروخت و سفر



رفتن از آن مقصد است و دیدیم این نوع بود
هیچ نقطه ضمیر بالا بر دیم بباد پیوست و در پنجم که
با او اولست و صاحب دوم که هفتم سوال از نفس است
و جوه یا مال و معامله سایل گفت باید و هیچ نقطه حکم بالا بر دیم به آب در سیم پیوست و
مطلوب او که بود که مطلوب طالع باشد و چون مسئول هیچ از جهة مال و معامله بود مطلوب
را نگاه کردیم تا کجا واقعست در تخت دهم دیدیم در مرکز موافق پس گوییم مال و معامله
نیکست زیرا که مطلوب خیمه سالار در مرکز موافق دید مثلا اگر مطلوب در رمل نباشد و بجایش باشد

گوییم معامله نو بسته اگر چند روز تحمت کشیده باشد بسبب آنکه با دشمن است و خانه چهاردهم
نیز باد است و باد در باد داخل واقع است باشد حکم برین مثال باید کرد برای کل حال که شرح طالب سایل
دیده شد بتاریخ ۱۲ رمضان سنه ۱۱۰۹ صورت رمل این نوع بود



که نموده شد این است جمیع نقط آب از زمین لیس بالا بر دوم
بآب بود در هفتم و در سکن خود بطریق هم از آنکه از مرکز
تا آنجا که است خانه میشود و نهم نظر تثلیث است و نقطه در هفتم که نهم خانه خود نشسته باشد بتثلیث
واقعست دلیلست بر قوت طالع و خوشحالی و سکون در فکر مال و معامله و علم و سفر و مطلوب خود برسد
در مقام زر حسن نیتی که از آنجا مال جمع میشود یا سود رسانند نیکه بجای دیگر بود و فروشد و انها
همه از ضرب است و در سکن خود که میشود بطریق دور نقطه در هفتم و دوم اوکه چگونه
کاه باشد آب در سکن خود واقعست بحساب دور نقطه و بحساب طبع نقطه که در مدت است و مطلوب
او که است در ظاهر و باطن نیز داشت دلیلست بر ضعف نیکه گاه از دزد و معامله ناراست
واقف باشد زیرا که بجای آب است و او صاحب هفتمست و چنین نگاه کردیم تکرار
واقع بود در اول و سیم و پنجم و ششم در اول و سیم بقوت بود زیرا که نقطه مفقود نمیشود و در
پنجم و ششم معدوم است اما اعتماد بر شکل آخر نیست که او سالبا ضرب نمود شد و او
در خانه دهم خوب است و از دو هفتم باشد دلیلست که یاران یاری نکنند و غایب برسد و معامله
نمیشود و اگر شود زیان کند و از خبرهای شور و تلخ ملاحظه کند و خانه سیم که نقل و حرکت و خون بنت
و سایر خانه سیم که آب است در ظاهر و باطن نیز داشت و بجایش آب است و مطلوب

او آب است و او هم در مدت پیدا نیست نه در ظاهر و نه در باطن پس دلیلست بر منسوبات نادیدنی
خانه سیوم و خانه چهارم آب است و او در خانه پانزدهم است و در مرکز خود و مطلوب
او آب است در دو جا بقوت است و دو جا معدوم چونکه حکم بر آخر است و آخر از بر زد و دم
شد و او در خانه دهم اصل خوب است دلیلست که در مقام مطلوب کلی خود برسد بسبب آنکه آب
در خانه آتش مطلوب کلی خود رسیده باشد اما از آنجهت که در مرکز خود نیست دلیلست بر گفتگوی در مقام
از قبیل خدمتگار و چهارپا و خدمتگار بسبب آنکه صاحب خانه ششم است و چهارپا نیز متعلق بخانه ششم
اوست نیز بغیر تواند در حالی که هم خود است و نیز دلیلست بر سکون در بعضی اوقات خوشحالی
در مقام گفتگوی علم و در بعضی اوقات تشویش لکن خبرها و غایب باشد و در مقام عشرت بسبب مال
و یار و یار از جهت دشمن و چهارپا و خدمتگار زیرا که از ضرب با پیدا میشود و آن است در زن بجای
نه زوج میشود پس دلیل بر حالات زود بر طرف شود و دیگر مالست و یار از آنجهت گفتیم که زوج زوج
دوست و خبر و معشوق از آنکه از خانه محبت و غایب و دشمن و چهارپا و خدمتگار از جهت آنکه
و ششم و چهار دهم یکدیگر بند دیگر آب در خانه ششم و هفتم واقع بود و آنجا و تبدل و تولد
گوییم احوال مقام بقوت خواهد بود و در آخر از کسب و کار و خدمتگار در مقام و ابتدای کار بحسب
ضرب با که صاحب سکنیست پیدا میشود و در خانه پنجم آب است و مطلوب خود سالکه
است در مدت منافقت دلیلست بر عدم فرزند و خبر بد و ترک معشوق که آنجا هلاکت نفس واقع
شود زیرا که را با ضرب کنیم شود در چهار دهم پس یقین از خانه پنجم احتراز لازم است
و خانه ششم از آب که رفتیم او در رمل بود بجایش بود دلیلست بر تغیر مزاج و تشویش

خدمتکار و نقصان حیوان کوچک و از خدمتکار فایده نباشد مگر در عاقبت بسبب آنکه از ضرب با
حاصل میشود و آب مفقود میشود و خانه نهم از آب است و مطلوب او آب است او در
رمل سپید است و بجایش باز رمان است پس دلیلست که آن مطلوب و امید از جایگاه طلب دارد
بهم نرسد پس ماضی او را که است نگاه کردیم گفتیم پیش از این نیز ترا از این مهم فایده نبوده و مطلوب غایبانه
او را دیدیم باد بود در مرکز قوی و ناظر گفتیم از عالم غیب ترا خوشحالی روی نمود و از غایبان
و زنبسالان و دوستان و اقربا خبر خوشی و سروری و حج مستقبل او را نگاه کردیم همچنان خاک بود
در مرکز موافق گوییم بعد از این از غایب فایده ملکی که بقبض تو بکار آید و از ملازمان باشند و خانه هشتم
بود و او در رمل بود و بجایش باز همچنان آب بود و مطلوب او آب است و در رمل نیست
دلیلست که در مال غایب و میراث و قرض که بر کسی دارد باشد تغیر و تبدیل واقع شود و نقص خوف و
لذت نیست اما ناگاه واقع شود از جهت آنکه مطلوب ناگاهی او است و حج مطلوب ماضی او را
دیدیم بود در رمل نیست گفتیم پیش از این نیز ترا خوف بوده و مطلوب غایبانه او را نگاه کردیم باد
بود در مرکز موافق که گاه ناظر و گاه غیر ناظر دلیلست که گاه گاه غم و خوف داشته باشد بسبب
نفع جهود و بالان و نقل و حرکت و حج مستقبل او را نگاه کردیم خاک بود و جا گزیر کرد
که در حال از دهم و که در چهاردهم گفتیم پیش از این ترا خوف بوده در مقام اکنون نیز مانده از جهة
آنکه خاک در مرکز خاک واقع شد و لیکن از آنجا نقل کرده و بخانه چهاردهم رفت که سیم
دوست و در مرکز مخالف نشست گوییم خوف تو تنزل کند اما گاه گاه از مخالفان محفوف باشی
خانه نهم باز خاک است و در رمل سپید است و بجایش خاک بود او در رمل سپید نیست

هیچم ترا پیش از این از علم و سفر و خواب فایده نبود بسبب نفس یا ابتدای کاری که بنیاد کرده بود یا
قوم و اقربا و حج مطلوب که آب است در رمل سپید است و بجایش آب و است
هیچم که سفر و غیره و آنچه از منسوبات خانه نهم است بهم نرسد بسبب نفس و غیره و ابتدای کاری که
بنیاد کرده یا بسبب قوم و اقربا و مطلوب غایبانه او را نگاه کردیم بود او در خانه سیزدهم و است
در مرکز موافق که گاه ناظر و گاه ناظر پس گاه مطلوب بعد مرسد و گاه نرسد از سبب غلام و کنیزک و
اقربا و حج مطلوب مستقبل او را نگاه کردیم باز همچنان خاک بود و جا گزیر از چهارده مرکز
موافق و سکه در مرکز مخالف پس مطلوب از منسوبات خانه نهم حاصل شود و اگر سفر بطرف جنوب باشد
فایده کند و خوشحال شود و اگر سفر جانب شمال کند ضرور در نشیب بار آلود و چون را با ضرب
کردیم شد و خاک در خانه باد مفقود شد دلیلست که در سفر مهمان زیان کند و دیگر چون
را با زدیم خاک در خانه خاک مفقود شد پس دلیلست که در سفر دیر باند ولیکن مدعا
حاصل شود بجهة بودن در خانه مسکن و تولد شدن و از ضرب و با حاجب
خانه سیزدهم که است و خانه دوم که خاک است حج مطلوب ماضی او را نگاه کردیم است
در رمل بود گفتیم پیش از این از شغل و عمل و پادشاه فایده نبود بسبب نقص و حرکت قوم و اقربا و مطلوب
حال او را نگاه کردیم خاک بود او در نهم واقع بود در مرکز غیر مصادق اما ناظر دلیلست
بر توسط حال شغل و عمل و مدعا و از پادشاه و سلاطین مدعا میانه بود و حج مطلوب غایبانه او را
دیدیم باد بود در دوم و نهم واقع گفتیم ناگاه مطلوب حاصل رسد اما بواسطه شخصی بسبب آنکه
که در مرکز باد واقعست و باد از آنجا نزول کرده و بخانه نهم و خانه آب دیگر مرتبه نزول کرد

چون را با ضرب کنی شود و دیگر با ضرب کردیم شد نسب نفس و علوم و فقه
وجه مطلوب مستقبل او را نگاه کردیم آتش بود و او در جا نگاه داشته که در مرکز مصادق و
سا در مرکز مخالف گفتیم بعد از این ترا از پادشاه و سلاطین شغل و عمل فایده باشد که به دشواری
و گاه به آسانی از جهة بودن او در خانه آب و خوشحالی از جهة بودن او در خانه باد و خانه یازدهم
از خاک است مطلوب ماضی او را نگاه کردیم خاک بود او در دوم و نقیم واقعت مطلوب و
حال او خاک است او در بیت سیوم است بجایش خاک است دلیلست بود بر دیدن
دوستان و یاران و معشوق و اتجه منسوب است بخانه یازدهم است از حال خانه چهار دهم را نگاه کردیم
خاک بود و او در بیت نهم بود و بجایش خاک بود و او در خانه نهم بود در مرکز مخالف
و مطلوب ماضی او را نگاه کردیم هم خاک بود در مرکز مصادق دلیلست بر بودن دشمنان
و چهار پایان بزرگ خواستیم بدانیم که اینها چه رنگ باشند خانه سیزدهم را نظر کردیم خاک
بود باد را با خاک امتزاج دادیم آتش ماند گفتیم زرد رنگ باشد و لیکن نه زرد
زرد دیگر خواستیم معلوم کنیم که نشان بر کی دارند و بیست یا چهل چون که مطلوب
ماضی است در یازدهم بود و در دهم خانه خود آمد گفتیم نشان سفید بر سر و پا دارند و بر سینه
که بر کدام دارد منظر کردیم را که آب فی باد بهر دو صفت با ضرب کردیم شد و او
نیز دو نقطه دارد گفتیم بر سر و پای پس دارد بعد از آن خواستیم که جوانی و پیری او را معلوم کنیم
نظر کردیم بر نقطه باد که باد سیم بود گفتیم که این سه ساله است و دیگر بدانکه آتش کوچک
و باد جوان و آب کهنه و خاک پیر است و مطلوب حال را نگاه کردیم آب بود و او

در رمل نبود گفتیم که حال دلیلست بر گردیدن دشمن و نابود شدن و بر انقلاب حال بر پای
و مطلوب ماضی او را دیدیم خاک بود و بجایش زوج بود و از محل خود در نهم خود
بود گفتیم نشان معمول دلیل بر ابروی و بر پای چپ خواستیم بدانیم که بیست یا چهل نگاه
کردیم بر مطلوب ماضی خاک خاک بود و بجایش زوج خاک بود و زوج دو
چند فروخت گفتیم این اسب بیست ساله است و مطلوب غایبانه او را نگاه کردیم باد بود و
بمکر او در بیت بود گفتیم ترا ناگاه دشمن پیدا شود بسبب قوم و اقربا و نقد و حرکت و فتنه مکار و
مقام و نفس خود و کینه و بیان و جمع با ضرب کردیم شد همان آب که خود هشت
گفتیم بعد از بیگاه بر طرف شود و جمع از آنجا در گذشت و در سیم با ضرب کردیم شد
آب او مفقود شد گفتیم دشمن حالا شد و از آنجا نیز در گذشت و یکی در پنجم و یکی در ششم مفقود
شد گفتیم دلیلست که بعضی از دشمنان نیست شوند و بعضی دیگر و جمع نقطه در آخر مفقود شد گفتیم
آخر دشمنان ترک دشمنی کنند و بر طرف شوند و جمع نقطه از کردید و به رسید در اول گفتیم
این حال مکرر با نواع میگردد و بر طرف شود تا چند وقتی یا چند وقت دیگر بر طرف خلاص شد
و جمع طالع بود و نقطه آب در خانه باد نزول کرد و دلیلست بر ترقی طالع و خوشحالی صاحب
ضمیر از سبب نفس و جمع ماضی او را نگاه کردیم آب بود و او در مرکز خود و ناظر بود گفتیم ترا
بیش از این از علم و جای اهل علم فایده بود از سبب آنکه چون را با ضرب کنی
شود و آن شکل علمت و صاحب خانه نهم است و جمع مطلوب حال را نگاه کردیم بود و او
در رمل نبود و بجایش بود گفتیم حال تو با نواع میگردد و در کجه تو طلب داری غالباً بمطلوب غایبانه

اوسا دیدیم همان بود گفتیم تا کاه بمطلوب خود برسی و طالع تو قوت پیدا کند کاه بغرض
وکاه بتنزل بقاعده که در مبحث پیش هم برگذشته از مفقود و غیر مفقود و ناظر و ساقط
بجهة انکه را با ضرب کنی تولد کند و جمع مستقبل او را نگاه کردیم خاک بود
در مرکز موافق و ناظر گفتیم بمطلوب خود برسی و طالع تو قوت پیدا کند از سبب نقل و
حرکت و قوم و اقربا و خدمتکاران دیگر او را که در دوم اوست نگاه کردیم آب
بود او در بیت ننود گفتیم و لیلیت تغیر و تبدیل کند گاه و پایان و جمع بجاتش آب بود
و مطلوب ماضی او را نگاه کردیم بود او در بیت ننود گفتیم و لیلیت بزرگ بود گاه
و معاونان یاری کنند و جمع مطلوب حال او را نگاه کردیم بود او در رمل ننود گفتیم حال
که تو قوت ندارد و جمع مطلوب غایبانه او را نگاه کردیم باد بود و بجای ننود و باد
بجای او بود خاک بود و بجایش بود در مرکز موافق گاه ناظر و گاه ساقط
گفتیم ترا از غیب فایده برسد از یار و اقربا و نقل و حرکت و دوستان و معشوق و جمع مطلوب
مستقبل او را نگاه کردیم همان خاک بود گفتیم بزودی تو فایده برسد بسبب نقل و حرکت
و کیفیت نقطه سیم او را نگاه کردیم که خانه نقل و حرکت و اقربا است بود و
دو جا نگاه داشته که در مرکز موافق و یکی در مرکز مخالف گفتیم و لیلیت قوت نقل و
حرکت و خوشحالی اقوام بجهة انکه چون را با ضرب کنی شود و جمع ماضی او را
نگاه کردیم بود او در بیت ننود و مطلوب حال نیز در رمل ننود گفتیم پیش ازین حال تو
از اقربا و اقوام فایده نداشتی و از اقوام کسی نماند و قوت نداشتند و غایب بودند و در خانه

چهارم که ضیاع و ملک و میراث است بود او در بیت ننود و لیلیت بر تغیر و تبدیل منسوبات خانه
چهارم و جمع بجایش نگاه کردیم بود در مرکز موافق و لیلیت بر قوت مقام و جمع مطلوب ماضی او را
نگاه کردیم آب بود و بحث این خانه پیش ازین گذشت خانه پنجم آب است مطلوب
ماضی او را که است دیدیم در بیت ننود گفتیم پیش ازین ترا از فرزندان و دوستان فایده نبود و نقص
و نقل و حرکت و جمع مطلوب حال او را نگاه کردیم بود در مرکز موافق اما یکمرتبه تنزل نموده
گفتیم و لیلیت بر توسط احوال فرزندان و محبوبان و جمع مطلوب غایبانه او را نگاه کردیم باد بود
گفتیم از غیب ترا فایده برسد و مراد خود برسی گاه بلندی و گاه پستی بلندی بجهة در دوم و بیست
بجهة در نهم و جمع مستقبل او را نگاه کردیم همان خاک بود و مطلوب او خاک است
گفتیم که بعضی از خود بیزار و بعضی با بندگی و بعضی بدشواری و جمع خانه ششم او را نگاه کردیم آب بود و مطلوب
ماضی او را نگاه کردیم بود گفتیم پیش ازین ترا بحضور از خلق بود و از عذرهای بزرگ خون و
از دوم از آلت متأمل باعتبار انکه نقطه هشتم است و ششم تعلق به متأمل و مقصود دارد و ترا
کم رنج و خوف از باد باشد بجهة انکه در دوم است که خانه باد است و جمع در نهم نیز بود گفتیم احتمال همت
صاحب ملغی و رشته باشد و نیز پیش ازین ترا از خلاف کرده و خدمتکاران بود و دروغ و کار را در نسخ و از
فایده بود ترا و جمع مطلوب حال او را نگاه کردیم بود او در بیت ننود گفتیم حال ترا از
خدمتکاران و ملازمان فایده نیست و بی حضوری است و مطلوب غایبانه او را دیدیم باد بود
او در هشتم بود گفتیم بیک ناخوشی سخت صعب صغیر برسد یا با خانه او یا ملازمان او خوف و
ترس پیدا شود بسبب بزرگان و یا فرزندان و انها همه را و از نقطه باد او که باد پنجم است

گفته شد و چون گفتیم معلوم کنیم که از رنج خوف و تشویش که حاصل است باید جمع باد در خانهٔ خاک بوده
و باد فرد است گفتیم مدتی در رنج و تشویش باشد و جمع مستقبل او را نگاه کردیم خاک بود و او در
خانهٔ نهم بود گفتیم بعد از این واقف اخبار و ملازمان خود باش که خبری فوت شود و درد نیز دو
و غم برسد و خانهٔ نهم آب است او در ربیت و بجایش است مطلوبش را از ماضی و
حال و استقبال چند جا که گفته شد مکرر نگاه کردیم و خانهٔ هشتم آب است مطلوب ماضی او را نگاه کردیم
آب بود و او در ربیت گفتیم پیش از این ترا خوف بود و از مال غایب و میراث
فایده نرسد و مطلوب حالش را نگاه کردیم آب بود و چند جا تکرار داشت گفتیم ترا خوف
میرسد از نفس و اقوام پس را با ضرب کردیم آب او مفقود شد و را با
ضرب کردیم آب او نیز مفقود شد پس گفتیم از رنج و تشویش و دغدغه زود برطرف شود و مال غایب
برسد و باز جمع مطلوب غایبانه او را نظر کردیم باز همان باد بود گفتیم از غیب ترا خوف و
دغدغه ظاهر شود و مال غایب و میراث برسد و باز برود و اگر خانهٔ اول مفقود می‌شد و آخر
نیز مستقیم خوف و تشویش میماند و جمع در بنا عکس واقع بود که اول مفقود نشد گفتیم خوف برطرف
شود و مال غایب برسد و باز مطلوب مستقبل او را نگاه کردیم خاک بود و در مرکز موافق
و ناظر گفتیم خوف و دغدغه زیاد کند و مال و میراث برسد و لیکن جمع نقطهٔ خاک او مفقود شد زود
برطرف شود و خانهٔ هم که است در ظاهر ربیت و در باطن هست و مطلوبش نیز در باطن
هست پس و لیکن بر سفر عضه و جمع بجایش که خانهٔ دهمست نظر کردیم زوج خاک و مطلوب
او زوج خاک در چهارم بود و در و گفتیم سفر واقع شود اما بتغیر و توقف اما بمراد است

و چون مطلوب ماضی او را نگاه کردیم زوج خاک بود و در خانهٔ ششم واقع بود گفتیم پیش از این
ترا قصد سفر بود و جمع مستقبل او را نگاه کردیم خاک بود و او در خانهٔ نهم واقع است و از جهة
جانب قطع افتاد و گفتیم بعد از این ترا احوال تو خوب است و تو در سفر اندک تشویش از دشمن و
بیماری خواهی کشید بجهة آنکه از که شمار کردیم تو الی نشسته است و بغیر دوازدهم و خانهٔ دوم او را
نگاه کردیم آب بود و در ربیت بود و بجایش بود و مطلوب او را که آب است در
رمل بود گفتیم که بسیار واقف باش و معامله ترک کن که نقصان در کیسهٔ تو پیداست و مطلوب
ماضی را نگاه کردیم بود در خانهٔ پانزدهم گفتیم که پیش از این در کیسه‌ات خوف بود و مستقبل او را
نگاه کردیم خاک بود در خانهٔ سیزدهم واقع و در مرکز موافق و ناظر گفتیم بعد از این کیسه‌ات نوبت
پیدا کند از دوستان و مقام بجهة آنکه خاک چهارمست و خانهٔ سیم او را نگاه کردیم آب
بود و در مرکز خود واقع بود و مطلوب ماضی خود را که آب است ندیدیم گفتیم پیش از این ترا از نقل و
حرکت و اقربا فایده نبود و مطلوب حالش که است چند جا تکرار دارد گفتیم حال ترا از اقربا و
نقل و حرکت فایده خواهد بود و مطلوب غایبانه او را نگاه کردیم همان بود و چند جا تکرار داشت
گفتیم ترا از غیب نقل و حرکت پیدا شود و مطلوب مستقبل او را نگاه کردیم خاک بود گفتیم بعد
از این ترا از نقل و حرکت فایده بود و اما خانهٔ چهارم او آب است مطلوب ماضی او است گفتیم پیش
از این از ملک و مقام فایده بود و مطلوب حال او را نگاه کردیم آب بود و در ربیت
گفتیم حال ترا از ملک و مقام فایده نبود و مطلوب غایبانه او را نگاه کردیم همچنان باد بود گفتیم ترا
از غیب ملک و مقام و یا غایب پیدا شود و مطلوب مستقبل او را که خاک بود و در خانهٔ سیزدهم

واقعت کاه ناظر و کاه ساقط کفتیم ز مقام خوشحال شود ولیکن در آخر از مقام دور افتد و خانه
پنجم خاک است و تثلیث بتغیر و تبدیل معشوق و طرح او نکاه کردیم خاک بود و او در
زینت کفتیم حالا مطلوب سایر بهمین قیاس میکن و جمع آب نقل کرد و آب بوت
حکم بر همانست که و را کردیم و معرض و بیماری از نقطه ششم کوید اکر آتش بود از صفرا و
اکر باد بود از خون و اکر آب بود از بلغم و اکر خاک بود از سودا و خانه نهم ششم است و
خانه حیات چهارم و پنجم و خانه چهارم از دهم طالع و بجا میکه از انجا مرض رسید از مطلوب نقطه ششم اکر
نقطه مطلوب ششم در اول باشد از نفس و اکر در دوم بود از غذا و علی هذا القیاس و اعضا
نیز برین قیاس کنند اکر مطلوب ششم در اول افتد از سر و اکر در دوم افتد از کردن و هر کجا
افتاده باشد از انجا سخن کوید اکر پرسند که در بعد چند روز بهتر شود از نقطه ششم کوید و از
مطلوب او اکر نقطه آتش در خانه آتش باشد ساعت کفت و اکر باد در خانه باد باشد روز و
اکر آب بخانه آب باشد ماه و اکر خاک در خانه خاک باشد سال و اکر هر یکی از اینها در برکه
دیگری باشد مشترک باشند در ساعت و روز و ماه و سال مثلا آتش در خانه هفتم و لیکن بر ساعت
و ماه و برو ساعت و ماه و اکر بجانب خانه باشد هر یکی هفته و دو ساعت زیرا که امهات از اول
تا چهارم ساعت و از چهارم تا هشتم هفته و از هشتم تا دوازدهم ماه و از دوازدهم تا شانزدهم
سال و اکر از جهت دولی بیمار پرسد جمع نقطه باد منتهی شد که طالع مطلوب باد
و او طالب باد است که دوا از و باشد و را در زینت فهم که اصل دوا بجانب باد
بود از انجا باید گفت و تمام برین قاعده عمل باید نمود سوال جهت پیدا شدن مرض که از جهت



موضع پیدا باشد از مطلوب نقطه ششم باید گفتن مثلا
نقطه حکم در خانه اول منتهی شد با ششم او باد
است از مطلوب او که باد است باید گفتن چون
نکاه کردیم در زینت خود بجانب باد بود مطلوب او باد است و او در چهارم است کفتیم مرض
از سردیست و از مقام پیدا است اکر کوید که عضو بد و رسد ششم را باید دید که مطلوب او کجاست
اکر مکرر کرده باشد تکرار در آخر سایر صاحب زند آنچه از ان نتیجه پیدا شود حکم بر ان باید کرد مثلا
بود بر دوا و علی هذا اکر سوال از جهت وراثت بود نکاه کنند که نقطه مطلوب ششم بود دو ششم مطلوب
خاک در وتد الوتد کی واقعست اکر متوالی باشد راست و اکر بغیر توالی بود جهت مثلا نقطه
مطلوب در چهارم باشد و آنچه در پنجم و ششم و هفتم واقعست بغیر توالی بود چون شخصی بر
خصم برود در زینش دیدیم این نوع بود



جمع نقطه حکم سایر اندیم بخاک رسید و مطلوب
خاک بود و او در زینت نه و ظاهر و
در باطن لیس و دلیل عدم مراد دلیل باشد بجای خاک زوج خاک بود و مطلوب او
زوج خاک است که زوج خاک پنجم است جمع جای نقطه فرد زوج آمد و ثلیث که مدعی سایل و
آنچه اندیشه کرده خلاف آنچه صورت کیرد از انکه زوج خلاف فرد است و صورت مراد فرد
بود و زوج بستگی و کرفتگی و ملال و تیرکی و تیرکی احوال تن و جان و بدتر انکه مطلوب سایل و
فرد او زوج و در زینت یعنی مدعا در زینت و خلاف مدعا که صورت نکاه باشد نیست و

بودن مطلوب خصم در روند لیکن ولیکن قوت خصم است و مطلوب خصم که خاک است در محل ساقط
است ولیکن آنست که خصم مال و عیال و حیوان کوچک و کلان از دست میدهد و بسلامت نمیجهد
بسبب آنکه خاک خاک نفقت و عیال تعلق دارد و مال بجهة آنکه در سکنش آمد و حیوان
کوچک بجهة آنکه خاک ششم است و مطلوب سایل است و حیوان کلان بجهة آنکه خاک صاحب سکن
چهاردهم است و کوله حمار دهم و آنکه حصول سلامت بود و آنست که نقطه خاک که خصم است و
که هم مراجعت در خانه زایل فتیا که نهم است و اگر از اعتبار نکنی خاک طالع سایل بود و
مطلوب خاک که خاک ششم است در مرکز مخالف که خانه ششم است بودن نقطه در ششم بجهة خانه
و نقطه ولیکن حیوان کوچک و شکستگی و غم و ملالت و خصومت بغیر سایل در اول مال خصم و حیوان
کوچک بدست مرکه و بی تشویش در مقام که رود خانه خبث باشد و جنگ عظیم میشود که البته لشکر
از هر دو طرف مجروح گردند و آنکه حیوان کوچک کم بجهة بودن نقطه خاک در ششم و آنکه عیال
کم سکن را گرفته و آنکه مال اندک کم بجهة آنکه سکن را گرفته و کوله است
از آنکه هم مراجعت اوست و آنکه لشکر و خصومت و غم و ملال کم از جهة آنکه در خانه ششم
است و چون هشتم است و ساقط کم حج حیث شود بی اتفاق لشکر ظاهر است و حج طالع
خصم که خاک است در شتر دهم است و در مرکز خاک ولیکن که خصم در مقام خوف باشد
اگرچه مطلوب در ظاهر نیست و حج از که مال خصم است کم و از تولد میکند دلیل آن
که خصم مال خود بگیرد و در لشکر سایل بی اتفاق باشد و بی اتفاقی ظاهر است بجهة آنکه که لشکر
سایل است و حج با شکل سکن زنده که مطلوب خصم است تولد کند ولیکن ضعف لشکر است بجهة بودن

نقطه لشکر سایل در خانه ششم و ساقط بودن از مطلوب و حج نقطه خاک در خانه باد است و باد نیز از ششم
خاک و آتش تعلق بخاک دارد دلیلست که اکثر حیوانات سایل کشته شوند و هم بهلاکت سایل نیز باشد
و حج خاک در خانه باد معروف اند دلیل ضایع شدن معروفان باشد و آنکه عاقبت یکجا رسیدنست
که از طرف مشرق از سلطان بزرگ مدد طلبد و مدد از اطراف بهم رسانند در عرض روز
یا چهار روز یا پنج روز یا بیست و پنج روز بر خصم غالب آیند و این حکم بجهة آنست که مال بجهة
قوام دولت باید و بیدوده آتش است و در زینت و بجایش زوج آتش
آمد در نهم پس ترکی از قبل مشرق مدد رسانند بجهة بودن در نهم و مدد بجهة بودن جماعت
دوم که خانه اعوانست و آنکه از اطراف بهم آیند بجهة تکرار گفته اند و آنکه در عرض روز
گفته بجهة بودن در نهم و آنکه چهار روز گفته بجهة تکرار در چهاردهم و آنکه پنج روز
گفته هم بجهة تکرار است و هم بجهة آنکه آتش آتش زوجست و دو زوج پنج باشد و آنکه بیست و
هشت گفته جهة آنست که در چهاردهم زوج و دو چهار است که بیست و هشت باشد و آنکه گفته که
مدد یابند و بر خصم غالب آیند از جهة آنکه دولت و قوت خصم است در ششم و نهم و حج و
دور و زشت باشد روز حج حمل و بیم اعوان سایل آیند **احکام خانه ششم** اگر سوال از مال غایب و مال
زده و میراث و مال وزد و برده و عمر کردن و ترس باد و شریک و حمام و آسیاب و غرق
شدن و غیر اینها بود و از منسوبات خانه هشتم سرخاب گوید بدین منوال احکام از حضرت
دانیال علیه السلام رمل یافتم نقطه آتش که آتش سمت
رانیدیم در چهارم تا آتش رسید که آتش نجم است و از و

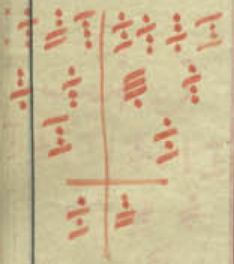


رسید و از به و آتش آتش را مطلب او در اول و سیزدهم بود و جمع به
رسید که منتهی به دومست مطلوب ست و بر جانب و بجایش ست و سیزدهم و سیزدهم
کواه او ست و حکم اول دارد و پس باز نقطهٔ آتش قرار یافت و آتش را بر آتش
نگرش که آتش ست ضرب کردیم تولد کرد و سبب تولد کردن از آتش دوم که
ست و بغرینه انتهای آتش با آتش و یافتن مطلوب خوب را که آتش ست
در نهم که دوم خود وش باشد پس سؤال از مال غایب بود و بقرینه بودن مطلوب منتهی
نهم که آتش ست در اول که هشتم ست و هشتم مال غایب و مال میراث و مال دزد
بر قسم بود و بار با ضمیر برین موجب حکم اندر رست بود مثلا نقطه از به رسید پس
که مطلوب ست در هشتم ست و هشتم مال غایب است و از ضرب و
که مال غایب ست تولد میکند و علی هذا البعد از این نقطهٔ آب که نقطه حکمت راندیم در
هشتم با آب رسید و او با که هشتم ست زدیم شد و نقطه غیر منقلب
بود و مطلوب آب که آب ست در رمل بود برین دلیل کوئیم که خوف باشد و مرض
نشود و مال غایب بدست آید و زنگ آن کار اکثر بکند و کشتن و غرق شدن نبود
و مرک و هلاکت نباشد و از حمام و آسیا فایده بود و در خانه آبست که زوج چهارمست
این جا که گفتیم نشود و امر دیگر روی دهد و در خیال از نقل و حرکت جنبی درست و مراد
باید بحب بودن زوج در خانه و مطلوب ماضی آب آب ست او در
جا نیست کوئیم در زمان ماضی نیز مال غایب و میراث بر او نبود و مطلوب حال آب

را حکم شده که آب ست و مطلوب غایبانه آب با و ست او در مرکز وقت
کوئیم سایل از غایب و محبوب و بنده و جوان کوچک فایده یابد و کارش بر او بود و از مال
غایب رخت بلند و مطلوب منتقل آب خاک ست و در هشتم یافت که نهم
اوست و مرکز صادق و ناظر بنظر تثلیث کوئیم در زمان مستقبل بعد از مدت صحرا و روز
از غایب مراد او یابد و مال غایب بدست آید و مطلوب غایبانه او با د ست کوئیم سایل
از غایب و محبوب و بنده و جوان کوچک فایده بلند **احکام خانهٔ نهم** اکر کسی سؤال کند که بسفر
میروم یا علمی میاموزم و یا جدا میکنم یا کجانی دارم یا احوال آخرت و حوت یا فکری
در آنها می اندیشم یا خوابی دیده ام یا فلان احکام دیدم یا عهد و بیعت میکنم یا کوکبی منجم
و سایر چیزها که بخانهٔ نهم تعلق دارد و سفر حاجی که برین جمله ربطی یا فهم
از حضرت و انبیا برین منوال



را از منزل اول راندیم شکل غیر منزل منتهی شد و حاجت
شد انقلاب کردیم این نوع شد آتش
راندیم از منزل دوم به رسید و او نقطه ششم و الو و نقطهٔ آتش خارجست اکر حیاتی بجه
با که صاحب بخت ضرب کنیم تولد کند که صاحب بخت و خانهٔ سفر ست و دیکر آتش
که مطلوب خوب را که آتش ست در رمل مکرر دید در سیم و ششم و نهم و یازدهم و دوم
بقوت رست و در وقت وصول وقت سفر تواند بود سایل را کفتیم از سفر میرسی حرکت
آری بسفر برای کسب علم میروم و دیکر آتش از دوم به عرض به باشد بنوبت



آتش سفر میانه است از برای آنکه آتش هفتم است و خانهٔ هفتم سفر میانه است پس از برج آتش
بوده است که آتش سیوم است و آتش سیوم آتش نقل و حرکت تروحیت وار و نقطه مقام را نخواهد
که آتش چهارم است و آن آتش است و شکل مقصد است و او در رمل نبود و بجایش بود و او
در نهم تقویت بود بهمان و تو در ضمیر سایل از سفر است و علم و از تکرار در یازدهم گفتیم که او ل
از خوف که در سفر داری تواند بود پس نقطه حکم را که باد است راندیم در هشتم باد و
رسید و او باد را نخواهد او در رمل نبود گفتیم بسفر نخواهی رفت یا بآن مقام که قصد و قت
و از علم فایده نیست و نخواهی آموخت و جدائی از نزدیکان نخواهی کرد و گمان تو غلطست
و احوال آخرت تو مشوش است و فکر و رای تو صائب است و خواب تو تعبیر ندارد و کار
تو فایده نمیدهد و خواب خود فراموش کرده و نمیداند که چه دیده و عهد و بیعت فایده
نمیدهد و نخواهی کرد و توکند نخواهی خورد و اگر خوری بد رفع بود و هرچه منسوبات این خانه است
حاصل نمیشود و مهمات و رای سایل نوع دیگر خواهد گشت بجهة باغی نام مرضی از آنکه که بجای
باد فرد باد زوج آمده است که باد زوج هفتم است و باد زوج باد ششم است و بیرون است
و مطلوبش باد زوج است که صاحب خانه نهم دهم است و بر جای است و بجایش زوج باد
است و باد زوج در خانه خاک است و مطلوبش زوج باد است و مطلوب زوج
باد است و بر جای است و بجایش زوج باد و مطلوبش که باد زوج است
معدوم است و مطلوب ماضی باد باد است و بتکرار دید ناظر و غیر ناظر گوییم در زمان
گذشته بعض اوقات میسر بود گاه بجهة نفس خویش و اقربا رسیدن بمطلوب و قرض و معامله تا بجز اقتند

و بعض اوقات

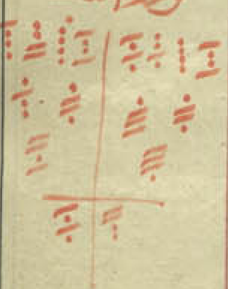
و بعض اوقات قصد نمود بجهة اول که نفس سایل است و باد سیمست و مطلوبش منقلب باد
آب است که آب هشتم است و آب آب را میطلبد او نبود و بجایش آب بود
و مطلوبش او در نهم بود در مرکز مخالف گوییم در زمان منقلب نیز سفر و علم میسر است از جهة
که آب در خانه آتش است بجهة زن و محبوب و ضد و مطلوب غایبانه آتش است که آتش سیمست
و مطلوبش آتش بجانب و بجایش آتش است و آتش آتش را نخواهد
او معدوم است گوییم اگر حزم در این امر نباشد بجهة ملک امری از غیب حادث شود که بودن نیابد

احکام خانهٔ دهم اگر کسی سوال از پادشاه کند یا از مرد بزرگ مثل قاضی و سید
و استاد و مادر و شغل و عمل و رونق و روزی و گردش روزگار و احوال فلک و ستارگان
زیرا که خانهٔ نهم ارضیست و دهم سماوی که در ترتیب اوتاد مذکور است که اول وتد مشرق و چهارم
وتد الارض و هفتم وتد المغرب و دهم وتد السماء است سر خاب گوید که برین جمله



رملی از حضرت دانیال ع یافتم برین موجب
جمع نقطه آب که نقطه ضمیر است راندیم و در خانه اول آب
رسید جمع شکل غیر منزلی بود و حاجت بانقلاب شد و در قرعه انقلاب
نقطه آب را راندیم که نقطه ضمیر است در ششم رسید و او طالب آب است که آب ششم است
هفتم از زمان غایب میسر است گفت سوال دیگر دارم پس را باصاحب خانه که است ضرب کردیم
تولد کرد او در اول بود و در نهم تکرار است و آنجا و در شانزدهم شکل بود که گواه دهم است هم بجای
است از او ممکن و در دهم خود است بغیر تو ای کتم سوال از شغل و عمل پادشاه بود سایل گفت بلی فایده

قرعه ثعلب



چون نقطه به رسد حکم از سکن است که خانه پانزدهم باشد و آنچه خبایث که باید دید که در پانزدهم
چه شکل است و کدام نقاط دارد پس از نقطه ضمیر او ضمیر و از نقطه حکم حکم باید گفت دیگر آنکه گاه
از نقطه مطلوب ضمیر گوید و گاه از محل خانه مطلوب که از او تا سکن شمار کند اگر در دهم سکن
خود باشد گوییم سوال از دست یا از نکبت شخص بطالع در دهم باشد و گاه باشد که از نتیجه اول
جواب بر آید و هندو کل لیها در آمدن و رفتن از ضرب شکل باشد با شکل صاحب خانه اگر نتیجه داخل باشد
حکم بر حصول مراد کند مثل آمدن غایب و از بکت و از برای خروج بر عکس آن و اگر نتیجه خارج باشد
حکم بر خروج کند مثل رفتن بسفر و از بیماری خلاص شدن و خلاصی از بند و زندان گاهی که نتیجه خارج باشد
خصوصا اگر نقطه حکم که نقطه آبست از ضرب شکل منتهی با صاحب خانه در مرکز خود مفقود شود و زوج
گردد و اگر شکل خارج تولد کند دلیل حصول مراد باشد در امر خروج و دلیل عدم حصول
مراد باشد در امر دخول مثلا نقطه آب که در ششم باشد چون با که صاحب خانه است ضرب کنی
شود و نقطه آب و باد در مرکز باد مفقود شد و آتش که ضد آبست حاصل آمد و داخل خارج شد
دلیل عدم حصول مراد باشد بجهة دخول و بجهة خروج نیک باشد و اگر نقطه در سکن خود یا در مرکز
خود زوج شود مثلا باد در دهم چون با ضرب کنی تولد کند نقطه باد در محل باد زوج شد
گوییم آن کار بر آید بتوقف و اگر آتش در مرکز آتش بر طرف شود مثل که با سکن ضرب کنی
شود گوییم آن کار بر آید در دو ساعت باد دو روز زیرا که نقطه آتش اول در مرکز آتش اول که تعلق
بساعت و ایام دارد زوج شد و زوج دو چند فرد باشد اگر نقطه آتش در اول باشد چون با
ضرب کنی شود گوییم این کار بر آید تا مدت ساعت تا چهار روز و علی هذا القیاس و اگر نقطه

بکن رو

باشد چون با زنان شد گوییم این کار بر آید تا مدت شانزده روز یا شانزده ساعت زیرا که آتش
هشتم زوج شد در مرکز آتش و قبل دو چند است باشد و همچنین دو چندان میشود در آحاد که نقاط آتش باشد
و در عشرات که نقاط باد باشد و زوج شود و در عشرات دو چند شود و نقاط آب که زوج گردد و در مات
که نقطه آب زوج شود در محل خمسمات دو چند میشود و در الوف که نقاط خاک باشد و زوج گردد
الوف دو چند شود و اگر در سکن خود باشد و در سکن غیر حکم نوع دیگر است اگر کسی از عمر خود پرسد
که چند باقی مانده است تو از زوج شدن آب و خاک آنچه حاصل آمد صد و بیست صد و بیست طرح کن
آنچه کمتر از صد و بیست ماند عمر سایل بود و اگر از آمدن کسی سوال بود که کی آید و زیاده تر
از حد امکان عددی بیرون آمده باشد صد و بیست صد و بیست که عمر انسانست از آن عدد باید افکند
آنچه باقی ماند بگوید و اگر سوال از عدد زر و دفین بود و عدد بسیار از وصف بیرون آید او محتاج
بطرح صد و بیست نباشد بلکه همان عدد باید گفتن آمدیم بر سر نقطه حکم چون نقطه حکم را که خاک
است را ندیدیم بخاک رسید و نقطه معتبر نبود زیرا که در وی زوج بود که نقطه باز دلیل پس
آمدیم بشکلی که در سکن وی آمده و آن خاک است و در دهم و وی آتش است و در رمل
مکرر بود و در خانه آتش و آب و مطلوب که آتش است در سیم بود و در مرکز آب اما ناظر بود بطالع
سایل نظر تسدیس و هر نهم بمقابله و آتش در مرکز آب بالاتصال کاملا گوییم شغل و کارت
بنفع کامل مقرون خواهد شد اما در مزاج ضعف و مرض خواهد بود و سلطان و مادر و پدر و در استاد
قصور خواهد بود و در نعت اما در مراد نیکو باشد و بجهت مطلوب ماضی خاک که خاک منتهی است
در چهارم و مطلوب آن که خاک است در مرکز موافق و غیر موافق گوییم در زمان گذشته تو گاه

بجهة شغل مراد بود و کامرانی و کاهی ولنک مریض بود و با اهل علم تردد و دوست بود و آتش و
بجهة آنکه شغل شوریش رنج امید و مطلوب مستقبل شغل و عمل که آتش ... ست باد ... ست و
باد ... را میخواهد در مرکز آب می‌بیند کوئیم بعد ازین ترا بجهة شغل و عمل تشویش خواهد بود و
سلطان و ستادو مادر در مقام اهانت تو خواهند بود و بیماری خواهی کشید بجهة برودت اگر
بجهة سلطان باشد چون آتش ... آتش ... را میخواهد او بجاییست و بجایش همان ... ست
چون با ... ضرب کنیم ... بر می‌آید و آتش زوج تو شود و کشف کرده گوئیم از سلطان
امیر و یا بزرگ سلطان دیگر بکار او آید که فهاو خون باشد و بر سر و گردن زخم و آتش باشد
از شمشیر با طلوع آتش و بر شکم مرض و در پا درد و شدت دارد باشد و مطلوب باد آتش ...
که آتش نحس خاک ... ست که خاک عقبت و مطلوبش خاک ... بغیر ولادت در چهارم و بولادت در
چهاردهم خود دید کوئیم از غیب از زن دور بر وی بجهة شغل ضرر خواهد بود و از شخصی و دشمنی
ظاهر شود **احکام خانه یازدهم** اگر کسی سوال کند که امیدی دارم بر آید یا نه یا فلان کس
دوست منست یا دشمن یا ایمنی و دولت مرا خواهد بود یا سعادت خلاصی خواهم دید از امرا و مال
پادشاه و بادشاه و ملوک را ایمن التفات خواهد بود یا نه خاب در مقصد للاحباب آورده

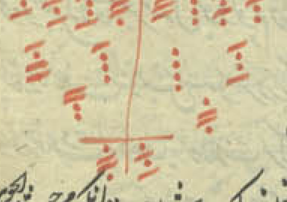


که درین باب ساله از حضرت دانیال علیه السلام یافتیم بدین موجب
نقط آتش ... را از منزل اول را زدیم بدوم رسید به ... و
نقط آتش در خانه باد دلیلست و طالب و
سعادت می توقع و امید است زیرا که نقط آتش خود بست که خود را ابر کز خور رساند فرض منافقت

و دو ریح محتاج شد بقوت و پناه که خود را بدین قوت بکار خود رساند بغیر از باد نیافت و خود را
بدر انجا انداخت و دیگر ... در یازدهم خود بکار کرد که شد در دهم خانه ... ست و ...
را که با ... زدیم همان ... تولد کرد و ... در یازدهم خود است از خانه دوم که نقطه ضمیر او
نهر است و خانه یازدهم خانه امیدست از بدین جهة که خانه اول را اثر کرده است با خانه پنجم نجیب طبیعت
در ضمیر و حکم و دوم را با ششم و سوم را با هفتم و چهارم را با هشتم و پنجم را با نهم و ششم را با دهم و هفتم
را با یازدهم و هشتم را با دوازدهم مناسبت هست اما بجهت نسبت اول را با هفتم مناسبت
زیرا که اول را گفته اند که مقصد اللاشیا است و هفتم را نیز مقصد گفته اند و دوم را با هشتم
از آنجهة نسبت کرده اند که هر دو خانه مال‌اند و سوم را با نهم که هر دو خانه نقل و حرکت کنند یکی نزدیک
و یکی دور و چهارم را با دهم از آنجهة که هر دو مقام‌اند یکی مقام غایب و یکی مقام حاضر و هر دو
مقصد یکدیگرند یکی تو را و یکی بغیر تو را و پنجم را با یازدهم که هر دو خانه دوستی اند و تعلق
بمحبوب دارند و ششم را با دوازدهم که هر دو خانه غم و ملامت اند و ... اند و تعلق بشور و دشمن
دارند و هفتم را با نیز دهم که هر دو گواه‌اند و مقصد یکدیگرند یکی تو را و دیگری بغیر تو را
همچنانکه کسی کوید که میان من و فلانی چه نوع خواهد بود از اول و هفتم کویند و هشتم را با چهاردهم
که هر دو با ملاک و دفینه تعلق دارند و خانه موت و حیواند یکی موت حاضر و یکی موت غایب
و نهم حیات حاضر و چهاردهم حیات غایب یکی دلیل بدی روح و یکی دلیل عافیت روح است
و دیگر خانه چهاردهم خانه بادشاهست و گواه خانه دولت و خانه ششم نیز خانه مال و میراث است
غرض ازین کلمات آنکه نقطه شکل ... که عقبت حیات رسید و او گواه یازدهم است و یازدهم خانه

امید است و سعادت و دوستان و دیگر آتش طالع آتش است که پنجم یازدهم است و نیز سیخی
دارند بطبیعت که هر چه آب است از و در رمل از پنجم بیرون می آید بسبب ضرب است که را
که با ضرب کنی تولد کند دیگر در خانه آمد او سیاه با ضرب کنیم تولد
کند و از خانه اول در یازدهم خود است بغیر تولد که گوئیم تو از امید و سعادت و سایر نسبت
خانه یازدهم مبین شده مانند چنین است بعد ازین نقطه حکم را که باد است از اندیم باد
رسید و در اول و یازدهم نقطه منتهی که باد است آب بود و در زینت و در خانه
زوج آب بود و مطلوب طالب آنچ زوج آب است در خانه خاک و ساقط بود
و زوج نیز مبدل میشد گوئیم از جهت مراد میانه بود و امید در توقف است و از مال
پادشاه چیزی فایده نباشد و بجهة علامت سائل برکردند و مطلوب ماضی آب زوج آب
زوج است در خانه پنجم گوئیم مثل این و امید از پادشاه فاید و خوبی بود
و سائل موافق بود و مطلوب مستقبل آب زوج خاک زوج است و او در دهم
رسد بود که یازدهم طالب باشد در خانه آب گوئیم تا بعد ازین از پادشاه و جهت سائل سعادت و
بهره تمام باشد و امید بر آید و مطلوب غایبانه زوج آب زوج باد است و از نظر ساقط
بود حکم کرده میشود که از غیب یک از جهت سائل را افتخار رسد بشهادت آب که مطلوب
حال بود مطلوب غایبانه آب باز باد است و باد مطلوب طالب خود سائل که باد
است در هشتم دید در خانه خاک ناظر بخود است و اگر نقطه آب را برانیم در ششم
میرسد و مرکز خود و مطلوب آب آب است و در رمل ظاهر نیست بدین دلیل گوئیم

مراد از دوستان بعض اوقات بر آید یا آنکه نهان بر آید از برای آنکه در باطن رمل
از ضرب با شکل در دوم و پنجم پیدا میشود ناظر و غیر ناظر دید و از ضرب که در
خانه هست با صاحب خانه را ناظر دیدیم بنابرین حکم بر توقف کردیم اگر منتهی سائل با صاحب
خانه ضرب کنیم تولد کند و نقطه آب زوج میشود و در ششم خود و چهاردهم
میافتد و در رمل پس اگر آب زوج در قوت نحوست و ناظره بود مراد بر نیز
آمد و دیگر نقطه آب در طول عمارت از بخصلت و در ایمان است میشود اگر
را با ضرب کنیم میشود که چهارم است در دایره پس ولایت و لنگی باشد احکام
خانه چهاردهم اگر کسی سوال کند از دشمن و چهارپایان بزرگ یا از زمینی و زندان و علم و عاهی
کهنه و دین کهنه و کندن چاه و جبه و غلام و مدعی و کینه رسول او نقل و حرکت پادشاه و
احوال گذشته نحو و خانه و قلعه و سفر مدبر و شغل و عمل برادر و خوف فرزند و زن غلام و
بیمار زن و کار طلب برای رسول و معرکه فرزند و خوف معشوق سر خانه گوید که برین جمله رمل از حضرت
دانیال علیه السلام یافتیم که بدین موجب حکم کرده بود
نقطه آتش را از اندیم در چهارم با آتش
بوت و آتش چهارم خاک میشود در پنجم و ثلث



بر دشمن و بیمار چهارپایان بزرگ زیرا که آتش ضد خاک است بشهادت آنکه مع حسن الجوهر
آتش ضعیف مطلق است و خاک تقعب مطلق و هر یک ازین دو نقطه در خانه ضد واقع شد دیگر شکل
آتش خارج است و نقطه خاک حفظ خلف سعد و یک نحس و لیکن مخالف نهانی و دشمن و اگر را

با که شکل سکرت در پنجم ضرب کنی تولد کنند و نقطه خاک ششم است و شکل در رکن
خواکر اگر رکن ثمره شود و در ششم است بر تولد و او در دهم بغیر تولد و لیلت
بر چهار پای و بیماری و دشمن و دیگر را که منتهی است با زنم تولد شد و او در دوازدهم
وفعت که پانزدهم باشد از خانه مضروف و دیگر آتش طالب آتش است و او
در مینیت و بجایش زوج آتش است که زوج عقمت و نقطهای نیز همه نقطهای
بموجب وی و در نهم ضد اوست و دیگر مطلوب خاک خاک است و در شانزدهم
که دوازدهم است بجنب دیگر از آنجا که در اوست زیرا که از پنجم میشماریم بر تولد
شانزدهم و دوازدهم است و ببین مین و لیکن گفتیم که سوال از دشمن و چهارپای بزرگست
پایان هفت پس نقطه حکم ساله آب است لندم شکل هفتم رسید و در رکن خود و او
مطلوب خود سال که آب است در ششم و نهم دید گفتیم که دشمنست و دشمن بسیار کرده است
اکنون نیست نیز دشمنست زیرا که آب در رکن شکل خود بود و در خانه آتش بکرار کرده
بود و بعضی اوقات غیر مبتدل بود گوییم و بعضی اوقات چهارپای اقویست و از چهارپای رفته
مبتدا ما علت و نشوش رسید و سفر دریا کرده شود و سفر بجانب وطن و مقصد واقع آید
و از خال و خاله و سایر سوالات بمراد در رسید و آنکه نقطه ششم نیست بجنب طول حکم شد
و بجنب عرض نهم و هشتم نیست نهم را حکم شد و هشتم را حکم شد بنابر اینست که نقطه در مرکز
خود قویست و در مرکز غیر ضعیف و مطلوب نقطه قویست باید دیدن نه ضعیف و این حج آب
در مرکز آب قویست از اینجا اعتبار کرده شد و مطلوب ماضی آب آب است و

فایده
کل حال

در باطن بود و در خانه سیزدهم گوییم که نیست از ین تراقصد دشمن و چهارپای خود و لیکن مراد
نشود و اگر طالب منشی و مطلوب مقلوب آب خاک است و مطلوبش خاک و در خانه
مخالف وزارت گوییم بعد از ین نزاع از دشمن و چهار پا ضرر خواهد بود و مطلوب غایبانه آب باد
است و مطلوبش باد و در ششم و نهم گوییم که بعضی اوقات از غیب ترا امد و خواهد رسید
از ملازمان و اهل علم و دشمن و چهارپای و علت و مرض و از خواهد یافت فایده جلیله در
احکام کلی حال سر خاب گوید که درین باب از اعمال حضرت و اقبال علامه رسالها یافتم



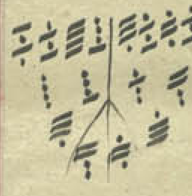
که احکامش برین منوال بود
در آتش است تا آتش رسید
بعد از شکل غیر منزله بود احتیاج
انقلاب کردیم چنین شد و فرعه انقلاب
آتش را بالا بردیم در خانه سیوم تا آتش
رسید حج آتش سوال مطلوب نقاطی که آتش اول

نقطه نامنزل را از انقلاب در هفتم چون شکل منتهی بانقلاب شد

را دوم و دوم رسیدست الا اخره هر یک از نقاط چهار رکانه سوال و مطلوب و دیگر است
که مطلوب کلی و دیگر مطلوب جزوی مطلوب کلی آتش آبست و مطلوب جزویش باد چون
آتش بسیم آمد که مطلوب کلی اوست و از آنجا حرکت کرد بدوم که باد است و از آنجا
حرکت کرد باول که خانه خود شخص باشد و دلالت کند که این شخص از مطلوب جزوی بکلی خواهد رسید
پس سوال از مطلوبات کلی باشد و دیگر آتش طالب آتش است و او آتش چهار است

ولیت که از عاقبت حال خود سوال کند و دیگر صاحب معقب ششم ست و بعد او خانه مولیت پس
بدین قلیس هم از احوال حیات خود میپرسد دیگر منتهی سوال با صاحب خانه که ست نهم
تولد کند و در خانه ست و او از دو حاصل میشود و تمام اشکال میل از و حاصل
می آیند پس سوال از همه اشکال میبود که کل حال عبارت از این ست پس از فلان هفت
که از جمیع احوال میپرسد بعد از این نقطه حکم خاک را در لذیم و در هشتم و هفتم است و از خانه
خوف و حسرت گفتیم که احوال تن و جان تو میانه ست و کن و در چند این مدلس از انکه مطلوب خاک
که خاک ست او در مرتبه بجایش زوج خاک ست جمع بجای خاک فرد خاک
زوج آمد ولیت بر این سبک و کر انداست و متعلقات و منسوبات خانه دوم ست دیگر حکم خانه دوم از خاک
گوییم که نقطه دومست چون در زمین موجود بود در فهم سکن که خانه یازدهم ست و در بجا
بجای خاک زوج ست و دومست خاک گرانست و در یازدهم قویست و اگر نقطه دوست
بقوت باشد حکم از این توان کرد و چون آب در یازدهم قویت و زوج خاک را
کند ششم و آتش آب حالت آب ست در زمین موجود بود نگر از در بعض جا ناظر و در بعض اوقات
غیر ناظر چه نهم به پنجم ناظر بود و نسبت به یازدهم ساقط و سیزدهم از هر دو خانه
ساقط گفتیم در کیسه تو خبر نیست و بعضی اوقات هست و بعض اوقات خالی خواهد بود یا
زیانی روی خواهد نمود از انکه از زوج خاک خبر نباید زیرا که خاک از زوج یازدهم مطلوب
خود ساکه خاک زوج ست ناظر ندیده و در خانه ساقط افتاده دیگر از نقد و خون ان
برادر نباید زیرا که خاک خاک را که مطلوبست در زمین و بنا ناظر نجوید اگرچه در مرکز می نفت

بعد از انقلاب



بود اما نقطه معاون بجا و چهارم که نقطه آب باشد و احوال مقام و منسوبات خانه چهارم بر مراد نیست
زیرا که مطلوب خاک که خاک ست در زمین موجود نیست و بجایش خاک ست در مرکز
مخالف و نقطه معاون با او نیست پس احوال فرزندان و متعلقان خانه پنجم میانه ست زیرا که خاک
که بجهت فرزندست در زمین نبود و بجایش بود و مطلوب خود را که خاک ست در زمین دید
زایل از زمین و در دو بجای خاک خاک ست و خاک مطلوب خود را که خاک
ست در خانه آتش و باد و با وفق ناظر و غیر ناظر و در خانه آب مایل است پس احوال فرزندان میانه بود
و احوال منسوبات خانه پنجم را همچنان حکم بود و سایر خانها را منظر نقیه که ذکر رفت حکم بکن از ضعف
و قوت و از موجود و معدوم همچنانکه نقطه مطلوب هر طالبی را که بیند در مرکز موافق یا … او ندیدن باشد
و ناظر طالب خود حکم بر نیکی میکن و نظرات خود معلومست که پنجم ست مقارنه و مقابله و سدس
و تثلیث و تربیع و مطلوب هر نقطه که ناظر نباشد او را حکم معدومست و دیگر هر نقطه که از مبرج ها
برود و بهر نقطه که پیوند دارد و طالعست یعنی طالع ساید خط آتش اول باشد و خواه دوم و خواه
سوم تا ششم و باد و آب و خاک را نیز حکم چنین ست و برین قیاس باید کرد و دیگر نقطه سالم دور
و برود اگر در آتش تمام شود از باد باید گرفت و اگر در باد تمام شود از آب باید گرفت و اگر دور
آب تمام شود از خاک باید گرفت و اگر دور در خاک تمام شود از آتش باید گرفت از هر عدد که نقطه
تمام شود همان عدد از نقطه دیگر اختیار باید کرد و دیگر نظرات میباید دانست نقطه اول طالعست
دوم ناظر سیم ناظر به سدس چهارم ناظر به تربیع پنجم ناظر به تثلیث ششم ساقط و هفتم … و ناظر
به مقابله و نهم تثلیث و دهم تربیع و یازدهم تسدیس و دوازدهم ساقط است و سیزدهم کوله اوست

و دیگر گفتیم که احوال خانهٔ ششم و خدمتکار و کسب و کار تو بعضی اوقات خوب است و بعضی اوقات خوب نیست همچنین است سایر منسوبات خانهٔ ششم زیرا که خاک [شکل] مطلوب خود و سایه که خاک [شکل] است در بعضی اوقات در مرکز موافق دید و ناظر و در بعضی اوقات در مرکز مخالف پس از خدمتکاران در بعضی اوقات رنجی بیند و از کسب و کار به نفع و الم یابد و بعضی اوقات راحت و منفعت بیند و احوال زنان و شریکان و سایر منسوبات خانهٔ هفتم میانه باشد زیرا که مطلوب نقطهٔ خاک [شکل] که خاک [شکل] است در مرکز موافق و مخالف بود و ناظر و ساقط گوییم احوال زنان و انبازان تو میانه است و بعضی اوقات خوب است و بعضی دیگر نه و دلیلست بر رسیدن مال غایب و یافتن میراث و بودن خوف و خطر و مرگ زیرا که خاک [شکل] خاک [شکل] را در هشتم دید که خانهٔ خوف و مرگ است **فایده** در مزاجات نقاط بانتقال این است **مزاج آتش** [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] **مزاج باد** [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]
مزاج آب [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] **مزاج خاک** [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]
مزاج امهات اصل مزاجات طین [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] **مزاجات حمره** [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] مزاجات زرکس [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] **مزاجات بیاض** [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]
تتمهٔ احکام سابق دیگر گفتیم دلیلست بر آمدن غایب و رسیدن مال میراث اما دلیل خوف و مرگ نباشد زیرا که خاک [شکل] خاک [شکل] را در هشتم دید و احوال سفر و علم حج و در خاک تمام شد لازم نوبت تا آتش رسید [شکل] خاک دوم بود و پس در دوم باشد که [شکل] است در زمین بود در محل این [شکل] بود و او آتش [شکل] را مطلبد و آتش [شکل] در مرکز خود و غیر بود و گوییم سفرت در بعضی اوقات خوب نیست و بعضی اوقات خوب است احوال خانهٔ

دهم از شغل و عمل و بزرگان از آتش [شکل] دیدیم که نقطهٔ دهم حکمت گفتیم در بعضی اوقات از شغل و عمل و منسوبات خانهٔ دهم فایده بینی و در بعضی اوقات نه و خانهٔ یازدهم از آتش [شکل] دیدیم گوییم از دوستان امید در بعضی اوقات نفعت و در بعضی اوقات نه زیرا که آتش [شکل] که مطلوب آتش [شکل] است در مرکز موافق و غیر موافق بود و خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمن و چهارپایان بزرگ است از آتش [شکل] دیدیم و آتش [شکل] طالب آتش [شکل] است لیکن در زمین موجود نبود گوییم چهارپایت کم خواهد شد و دشمن آواره نیت کرد و دو چهارپا و دشمن دیگر ظاهر گردد زیرا که بجای آتش [شکل] آتش [شکل] است و مطلوبش که آتش [شکل] است بعضی اوقات در مرکز آب ضعیف و بعضی اوقات در مرکز باد نیست تمام شد احوال دوازده خانه بطریق دو نقطه اگر کسی گوید که احوال مستقبل ببین از نقطهٔ دوم طالع گوید و اگر گوید از ماضی مپرسم از نقطهٔ دوازدهم گوید که عیب نقطهٔ طالعت اگر کسی گوید که مال و معامله کفایت باشد یا نه و از قدوم برادر برسد یا نه از سیم نقطهٔ طالع گوید و اگر از مال خویشان پرسد از چهارم نقطهٔ طالع گوید و وعده و عمر سال از ششم طالع و وفات و خانهٔ اهل سال از چهاردهم نقطهٔ طالع و نقل و حرکت پادشاه و حکم در دوستان او و امرا از دوازدهم گوید و میر و د **فایده** احکام غالب و مغلوب اگر کسی سؤال کند که بجنگ میروم یا کشتی میگیرم یا شطرنج میبازم با غیر اینها چنین که کدام غالب می‌آیم رمل کشیدم چنین بود این نقطهٔ ضمیر سال اعتبار نمیکنیم زیرا که بعضی برین رفته‌اند



فایده
غالب و مغلوب

که نقطه اول طالب است و نقطه دوم مطلوب و بعضی دیگر عکس گرفته‌اند پس مناسب آنست
که هر دو نقطه را بالا بریم و ببینیم که کدام در مرکز خود و در مرکز موافق واقع شده و مطلوب
هر دو را بنگرند از ناظر و ساقط و مرکز موافق و غیر موافق ضبط کنند و غالب و مغلوب
از اینجا گویند و این فقیر برغم خود دانسته که از هفتم نقطه طالع مسئول عنه گرفته‌اند و شش
قریب و بعید و ناظر قریب و بعید که نواظر سوم و پنجم و هفتم و نواظر چهارم و دهم است از نقاط
برای نقطه گواه گرفته‌اند و مطلوب هر یک را دیده و برین عمل کرده‌اند **قاعده** اگر کسی
سوال کند که غایب از کدام طرف خواهد آمد رمل را بزند و نقطه حکم را بالا برد و ببیند که مطلوب
او کیست و چه نقطه است و در کدام مرکز فرود آمده مثلاً آتش در مرکز خود اگر باشد
شرق مطلق بود و اگر بود شریک باد باشد شمال آتش هشتم همچنین حکم میکنند و اگر
مطلوب قدوم غایب باد باشد و در مرکز باد بود از طرف شمال و اگر آب باشد از طرف
غرب و اگر خاک باشد از طرف جنوب اگر کسی پرسد که این زن از کدام سال پسر خواهد
رفت آن زن از مطلوب نقطه منتهی برین طریق حکم کند که از برای آمدن غایب حکم کردیم
قاعده اگر کسی گوید که خبر میشود یا نه نقطه اول سایل است و هفتم مسئول برین نیت رمل



کشیدیم همان بین بالا بود و حکم از برای کردیم برین موجب
نقطه اول سایل را اعتبار نکردیم و نقطه دوم سایل را اعتبار
میکنیم چون درین رمل در مبدای بود نقطه خاک سایل را
بالا بردیم بجای خاک بیوت در پنجم اگر از خاک را اعتبار کنیم هفتم او میشود و در رمل

موجود بود و در مرکز موافق و غیر موافق و مطلوب خود را دید بخلاف گوئیم دشمن غالبست اگر
از مبدای گیریم خاک را اعتبار کنیم با اعتبار آنکه نقطه اعتبار نیست لازمست بجایش کم باز دهمست
باید رفت و از آنجا پس را اعتبار کنیم و او طالب خاک است و خاک
در مرکز غیر موافق واقع شده است و هفتم نقطه بود در حکم بر عکس اول و فقت گوئیم مایل
غالبست اما نقطه خاک از پنجم منتقل شد و بچهارم بیوت و مطلوب خود را دید
بتثلیث در نهم و درین حال نقطه مدعی میشود و او در بیت خود بجایش خاک بود درین
نقد بر گوئیم مدعی اول برطرف شده و مدعی دیگر بجایش آمد یا آنکه چند بار خبر کرده‌اند گاهی
غالب و گاهی مغلوب شده‌اند و در آخر نوع دیگر شکر و هیات خود کرده و خبر کنند و مراد و
برسد چون نقطه مدعی و مدعی علیه در نظر و مرکز برابر شده‌اند اما مطلوب مدعی در وتد واقع و
خاک در مرکز غیر موافق اما بجهات شکل حکمش نوعی دیگر است زیرا که در سکن
خود است و در غیر مرکز خود اما این سال اعتبار نمیکنند پس مدعی که سایل است غالب شود
بر مدعی علیه که نفس مسئول بود **فایده** در طالع سال اگر کسی گوید که مثال طالع این اقلیم چون زبان طالع
رمل چنین بود رمل کشیدیم برین نیت این نوع بود که نوشته شد



حاجت با انقلاب رفت و انقلاب کردیم چنین شد



چون نقطه حکم از مبدای قرعه انقلاب رفته بودیم بسیم
منتهی شد و تحت اقلیم از هفت نقطه ملک بود که
باشد از آتش و باد و آب و خاک **تحت اقلیم** منقلب آتش اقلیم اول متعلق برجست

واگر ازشکل کوسج اقلیم دوم تعلق بمشتری را باعتبار براوست اقلیم دوم اقلیم
سیوم اقلیم چهارم اقلیم پنجم اقلیم ششم اقلیم هفتم تخمس اقالیم نقاط باد اقلیم
اول اقلیم دوم اقلیم سیم اقلیم چهارم اقلیم پنجم اقلیم ششم اقلیم هفتم تخمس
اقالیم نقاط آب اقلیم اول اقلیم دوم اقلیم سیوم اقلیم چهارم اقلیم پنجم
اقلیم ششم اقلیم هفتم تخمس اقالیم نقاط خاک اقلیم اول اقلیم دوم اقلیم سیوم
اقلیم چهارم اقلیم پنجم اقلیم ششم اقلیم هفتم و بباید دانست که هر نقطه از نقاط که از مرکز زایل
رود آن نقطه منتهی به طالع باشد و آن نقطه سال اقلیم اول کیرند و دوم سال اقلیم دوم تا هفتم رود واگر
همچنین باشد راست نمی آید زیرا که ضمیر و حکم از دو نقطه است که در منزلی ظاهر میشود که گاه آتش و
باد و گاه باد و آب و گاه آب و خاک و گاه خاک و باد باشد و دیگر نقطه هیچ بالا رود و هر خانه
که برسد آن خانه منتهی به طالع است و بهار را اعتبار میکنیم اگر نقطه باد باشد و در خانه آتش آید ماه
ماه اول بهار خشک گذرد و آخر خوب گذرد و اگر دوم نقطه باد باشد و در خانه آب بود و منتهی
تر در خانه آتش باشد و ماه دوم باران شود و فصل بهار و دیگر از آن نقطه منتهی تا نقطه سیم ماه
بهار بود و سه نقطه دیگر سه ماه تابستان و سه نقطه دیگر سه ماه پاییز و سه نقطه دیگر سه ماه
زمستان تا چهارده نقطه تمام شود و دو رشته نزد خانه رمل گاه باشد که ماه آخر از سال در دوازدهم
افتد بطریق سیر بروج سال نیز بطریق شمار نقاط آتش و باد و آب و خاک بر وجه پنجه نقطه حکم که
بالا رود هر چهار حمل است و دوم ثور شمار کنند تا چهارده نقطه تمام شود آمدیم بر سر حکم سال چون
نقطه باد بباد منتهی شد و او باد را میطلبد و باد در مرکز مصادف بود و مقصود شد

گوییم حال سال با نعمت و مردم بمراد برسند از کار و بار نقل و حرکت و اهل علم و اهل اعتدال
گذرد زیرا که نقطه آب خاصیت اعتدال دارد است پس نقطه باد ماند هوا گرم و تر میگذرد
و حال نقل و معامله قوت مردم از مال و معامله و قدوم غایب بمراد برسند و در بعضی اوقات
کسب و زراعت جنه بازرگانی و عمارت نقصان رسد زیرا که باد در خانه دهم واقع
شده که مرکز مخالف است حال نقل و حرکت و منسوبات سیم نیکو نیست زیرا که باد مطلوب خود را
ندیده حال ملک و مقام و کشت و کار نیکو نیست زیرا که بایست و در بدل موجه نبود و بجایش
بود و او در مرکز غیر تکرار کرده بود و مطلوبش هم موجه نه و ولیت خراب ملک و زراعت و
حال فرزندان و مطربان ضعیف و فرح خوب ولیکن بر کنیزان و کمی آنچ و بدی حال فرزندان و زنان
احوال مطربان نیکو نیست زیرا که باد در خانه دهم واقع شده که خانه خاکست و مطلوبش است
و او مفقود است حال بیمار و کسب و کار را بایست و بجایش بود و در انجا آتش بسال اعتبار
کردیم نیکو نیست کسب و کار بمراد است زیرا که را در وتد الوتد دیدار با از صفر اشیا و فصل حکم
و سایر منسوبات خانه ششم را نیز حکم کنند بطریق نسبت نقطه و در حال و حال زنان و لهذا از لیج و غیبان
باد را دیدیم و او باد را در یازدهم دید میانه ولیکن که نکاح و معامله و مواعده دارند
و احوال میانه گذرد و سایر منسوبات را بدین طریق حکم کنند مثل حال مال غایب و مال میراث
و خوف و خطر و مرگ و قتل و غرق و ولیکن بر آنکه مرگ روی و قتل و مال میراث رسد و اگر برسد
بسختی و دشواری و غرق کشتیها بود زیرا که باد باد را در ششم دید و در مرکز نیک حال
سفر دور با تمام برسد ابتدای دور از میگیریم و میگوییم که حال سفر نیکوست و علم و منسوبات

فایده
پیدا کردن دزد

خانه نهم را همین حکم کند زیرا که آب آب راند بد حال پادشاه و شغل و عمر خود است زیرا
که بجای بود و آب آب را مستطیل در شانزدهم در مرکز موافق دید حال عمر او خزینه
پادشاه و بنی قمامی بنی برادرست مثل خانه دهم و حال دشمنان و چهارپای بزرگ نیکوست زیرا که آب
آب راند و بجایش زوج بود دلیل تلف شدن چهارپای بزرگ و هلاک دشمنان
فایده در احکام دزد اگر کسی سوال کند که در چه مقام صاحب منتد بیند که دزد کدام است ببایر
که رمل بزند و نقطه حکم بالا برد و از دست راست رمال بر تو الی انتقال بگیرد و از نقطه مقدم بگیرد و بر
تا بجایی که آخر شود هر نقطه طالب که مطلوب خوب است دیده باشد در مرکز موافق آنکس دزد باشد خصوصاً آنکه
شکل ایشان باشد باشد و اگر مطلوب در مرکز غیر موافق باشد یا ساقط باشد آنکس فرد باشد
همچون در خانه نهم که نقطه آب در خانه آتش است غرض آنکه قوت و ضعف نقطه را ملاحظه کند
و شکل دزد از نهم نقطه گوید و مال دزد از نقطه هشتم و نقد و جرگیش از نقطه نهم و مقامش از نقطه دهم
و جامه اش از نقطه یازدهم و کیسه اش از نقطه دوازدهم و مقصدش از نقطه سیزدهم و خویش از نقطه
چهاردهم و سفرش از نقطه پانزدهم و شغل و عملش از نقطه شانزدهم و امیدش از نقطه هفدهم و دشمن
و چهارپایش از نقطه هجدهم یعنی دوم گوید در میان چهره دزد در خانه نهم ببیند که چه نقطه است اگر آتش
فرو باشد یعنی اول مطلوبش ببیند که باد فرد یا خاک فرد مستطیل در کجاست اگر در خانه آتش باشد
و ناظر بود به نهم زرد چهره است که سبز خرمن زند و سرش کوچک باشد یا داغی در تنش باشد شخصی باشد باریک اندام
و تند و کند و لاغر و پا قوت و ساده روی اما نقطه هارا بسیار از آتش و باد و آب و خاک بوجود اعضای
زن نسبت کرده اند و از آتش گرفته اند و آتش بر نسبت کرده اند و آتش بر چشم چپ

و آتش بر چشم راست و آتش بر دماغ و آتش بر زبان و دندان و آتش بر گوش
چپ و آتش بر گوش راست و آتش بر سر و هر دو دوش در میان بادها که با اعضا نسبت کرده اند
باد بر دوش چپ و باد بر دوش راست یعنی از حلق تا آخر گردن باد بر سینه باد
بر دل و قوت روح باد بر بغل چپ باد بر بغل راست باد زیر سینه یعنی بر دوش شکم
باد بر پشت و ناف و کمرگاه در میان آبها بر اعضا آب بر ناف آب بر پشت پا راست
بر ران آب بر ذکر آب بر دبر آب بر رگ راست آب بر رگ چپ آب
بر هر طرف کون در میان خاکها خاک بر زانوی چپ خاک بر زانوی راست خاک
بر ساق پای راست خاک بر ساق پای چپ خاک بر کف پای خاک بر انگشتان
پای خاک بر پس پای خاک بر کف پای **فایده** اگر کسی سوال کند که غایب از کدام
طرف می آید حکم این است که بالا نوشته شده که نقطه حکم بالا برد و ببیند که مطلوب کجاست و چه نقطه
و به کدام مرکز فرود آمده اگر در مرکز خود آمده باشد مثلا آتش در مرکز خود اگر باشد شرق
مطلق و اگر باشد شرق یعنی جنوب با شمال تا آتش هست حکم همچنین کند و اگر باد باشد شمال و اگر آب باشد
مغرب و اگر خاک باشد جنوب و ما برای مثال رمل کشیدیم



نقطه حکم را بالا بردیم در نهم رسید و او را در نهم
و چهاردهم و پانزدهم دید جمع آتش در نهم و پانزدهم بود
و حکم این غایب از طرف مغرب می آید و در رفتن خود با دیگری نیز همچنین حکم کند و در دفین نیز
همین نوع **نوع دیگر** اگر کسی سوال کند که دفین غایب از کدام طرف می آید مطلوب نقطه حکم کرد

فایده
آمدن غایب از کدام
سمت است

فایده در رسد اگر

بود از جانب غرب و باد از شمال و خاک جنوب و آتش شرق اگر کسی سؤال کند از زوج
از زوجست یا از زوج جیب در میان جمع و زوجست توانایست و وجب
غیر توانا باید که رمل بزند و نقطه حکم بالا برد و از نقطه حکم بشمار رو تا نقطه نقطه و به بینند که نقطه حکم
را مطلوب کجاست اگر نقطه چهارم مطلوب باشد پس فرد اول کنش و به بینیم که بجایش
چه نشسته است از زوج بگوئیم و در وقتی که جمع سایه این نقش نشست مثلا رمل زدیم
در میان جمعی که نشسته لیند از جیب و در است صورت مل این بود



جمع نقطه حکم بالا بردیم به خاک در چهارم رسید و
از خاک او بشمردیم شکل فرد به رسید و مطلوبش است
و در رمل بود گفتیم فرد از زوجست اول کنش است
بجایش نظر کردیم بود او طالب است گفتیم فرد مخصص پنجم است زیرا که از
خاک پنج خاکست دیگر می باید دانستن که همچنانکه نقطهای فرد از آتش و باد و آب
و خاک همه است زوجها نیز از آتش و باد و آب و خاک است زوجهای آتش است
زوج آتش اول بطریق است زوج دوم است که مطلوب زوج
است و زوج سیم است و زوج چهارم است که مطلوب زوج است و زوج پنجم
است و زوج ششم است که مطلوب زوج است و زوج هفتم است و زوج هشتم
است که مطلوب زوج است و زوج طالب زوج است و زوج باد اول
است و زوج باد دوم است و زوج باد سیم است و زوج باد چهارم است و زوج باد

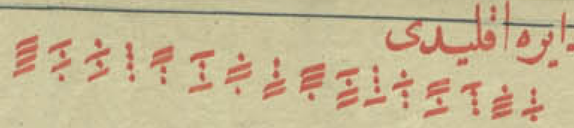
پنجم است و زوج باد ششم است و زوج باد هفتم است و زوج آب
اول است و زوج آب دوم است و زوج آب سیم است و زوج آب چهارم است
و زوج آب پنجم است و زوج آب ششم است و زوج آب هفتم است و زوج آب هشتم
است و زوج خاک اول است و زوج خاک دوم است و زوج خاک سیم است و زوج خاک
چهارم است و زوج خاک پنجم است و زوج خاک ششم است و زوج خاک هفتم است
و زوج خاک هشتم است شکل از ازواج آتش شکل
از ازواج باد شکل از ازواج آب
شکل از ازواج خاک جامعی نقطه زوج میرانند و
حکم کنند بطریق نقطه افراد در مرکز موافق و مصادق و سالم و مخالف دیگر نظرات می باید دانستن
نقطه اول ساطالع و دوم ساقط و سیم ناظر بتسدیس و چهارم ناظر تربیع و پنجم ناظر به تثلیث
و ششم ساقط و هفتم ناظر بمقابله خوانند و هشتم ساقط و نهم خانه مثلث الیسر و دهم تربیع
الیسر و یازدهم تسدیس الیسر و دوازدهم ساقط گویند و سیزدهم کواکب اول است و چهاردهم کواکب
چهارم و پانزدهم کواکب هفتم و شانزدهم کواکب دهم و صورت این جمله طالع است که نموده شد

این شکل که نموده لازم نیست که همین اشکال باشد غرض این خانها ساقط و ناظر است هر شکلی را
که باشد در هر خانه همین مرعی دارند **فایده** در تسکین عدد طالب و مطلوب از دایره بروج عمل شیخ نصیر الدین
طوسی علیه الرحمه احکام بدانکه هر شکلی از روی دایره تسکین مطلوب حروف را منجلا از منقم بحب دایره
متن که نوشته شده چنانکه لحیان طالب حمره مطلوب لوی طالب و تی طالب نصرة الخارج
و تی طالب و جماعت طالب و نقی طالب و اجتماع طالب و فرح طالب و لحیان
طالب وانکیس طالب و قبض الخارج طالب و بیاض طالب و عقله طالب و قبض
الداخل طالب و عتبه الخارج طالب و نصرة الداخل طالب و لحیان طالب پس **فایده**
این احکام آن است در هر شکل که در خانه اول آمده باشد از خارج آن شکل و زیر تسکین بشمارد تا در چهارم
چهارم است اگر در یازدهم و پنجم و سیزدهم و پانزدهم و سوم و نهم و دهم آمده باشد نیک بود و حکم کند
بر نیکوی بات آن مثلا در اول آمده باشد جمع از خانه ششم بشمارند در دهم خوب باشد دلالت کند
بر عزت و حرمت و جاه و مرتبه و رفعت و بزرگی و طلب کند و از جهت آنکه صاحب آن خانه که فرح است
جمع با انکیس که صاحب بیت نصرة الخارج حاصل آید و همچنین اگر در اول آید جمع از خانه اول
بشمارند در ششم باشد دلالت کند بر ملالت و غم و اندوه آخر با که از دوستان و خانه ششم طلب
امید می کند از جهت جمع با صاحب خانه نصرت کند بر وی آید و امید از که یازدهم است و باید احکام بر تفاوت کنند
دیگر آنکه ذکر رفت احوال سایل و طالب است باید که احکام مطلوب آن شکل که در دوم آمده است یا نه در
ظاهر و باطن بوجه آن باشد که بهرست نزده کانه از شکل را که در دوم آمده باشد آن همه را با صاحب آن خانه از
تسکین مع کو ضرب کرده مولد کند و ببیند که در بهت یا نه اگر بهت در چندم خود آمده است از خانه تسکین اگر

در خانه نیک آمده است و لیکن از نیکی مطلوب باشد و اگر در خانه ساقط یا بر مزبله آمده باشد دلیل
بر نحوست و بدی مطلوب اما حصول تا حصول مطلوب بسیار نوعی گوید که شکل مطلوب با صاحب خانه که مطلوب در وی است
ضرب کنند اگر داخل متولد شود و لیکن حصول مقصد باشد بسعد باعتبار و نحس با عدم اعتبار و اگر منقلب باشد از حال
بگردد و از سعد ناقص حاصل شود و از نحس نشود و اگر ثابت باشد بر یک جای بماند و اگر مطلوب در بیت نمانده که
در خانه مطلوب کدام شکل آمده است آن را با شکل مطلوب ضرب کنند از نتیجه آن بسعد و نحس و داخل و خارج حکم کنند اما در تسکین
دلالت بر دیر میکند از کارها مثلا اگر شخصی از کل حال خود پرسد که چگونه است پس تسکین عدد بطریقی که خواجه نصیر الدین
طوسی علیه الرحمه عمل کرده عمل کن اول رمل بزن تا بیت اول خانه طالع گیر و دوم مستقبل
طالع و دایره معدود است که مطلوب هر شکل مقیم بود چنانچه در رمل شکل معلوم است

فایده در تسکین عدد مثلا اگر شخصی گوید که کل حال من ببین و تو خواهی تسکین عدد بطریقی که خواجه
نصیر الحق والدین علیه الرحمه فرموده است عمل کنی رمل بزن بدین نیت اول خانه طالع سایل گیر و دوم کسب
و مستقبل طالع و سیم خانه نقل و حرکت و خویشان و مستقبل کسب چهارم خانه مقام و املاک و مستقبل خویشان
و پنجم خانه فرزند و مستقبل املاک و بر این ترتیب تا خانه دوازدهم ببرد و ببیند که مطلوب
خانه دوازدهم که از خانه کی واقع شده باشد و آن چه خانه است و از خانه خود در چندم خود است اگر در وتد واقع شده
است و یا پنجم و نهم یازدهم و دهم و هفتم داخل باشد سوال از دخول بود و حکم بر نیکی کن و در

دایره اقلیدی



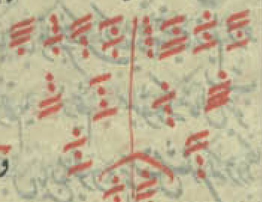


خروج بر عکس مثلا رملی زدیم برای شخصی که از حال خود می‌پرسید بدین نوع بود
گوییم احوال ظاهر خوب است اما در باطن حرکت و بی قوتی یا
طالع تو خوب خواهد شد زیرا که … که مطلوب … است
از ضرب … با … در خانه ششم بر می‌آید و خانه دوم … بود گوییم احوال تو خوب
بود زیرا که … در خانه ششم آمده که نهم اوست و زحل زیرا که با … ممتزج … بر می‌آید و
خانه سیم … است مطلوب در سکن خود دید گوییم احوال خویشان و نقل و حرکت خوب است زیرا که در
سکن خود نشسته و خانه چهارم … است مطلوب او … است و او در چهارم خود آمده از ملک و
مقام فایده بیند و خانه پنجم … است مطلوب او … بود و او در صلاح نهم خود آمده در تثلیث
بر خوبی احوال فرزندان و خوبی منسوبات خانه پنجم و در خانه ششم … است و مطلوب او … بود و
او در سکن خود و قوت در ششم خود و نیز گوییم از خدمتکار نفع بیند و بعضی بمیرند یا بجای دیگر گریزند
و در خانه هفتم … است و مطلوب او … بود و او در چهارم خود واقعست و در تثلیث بدانکه از غایبان و
زنان و نکاح مراد رسد و در خانه هشتم … است مطلوبش … است در ششم و صلاح دهم خود و تثلیث
گوییم خوف نباشد و مال غایب برسد و در خانه نهم … است مطلوبش … بود گوییم سفر و نفع نشود
و از کس برود و بر باید و در خانه دهم … است مطلوبش … است در سیم خود آمده و تثلیث
برتو سلطنت و عمل و از بزرگان مراد برسد و در خانه یازدهم … است مطلوبش … و او
در چهارم خود آمده از دوستان مراد برسد و امید حاصل شود و در خانه دوازدهم … بود و
مطلوبش … است و او در … است و حاصل از ششم بر می‌آید گوییم بظاهر دشمنان ندارد و از

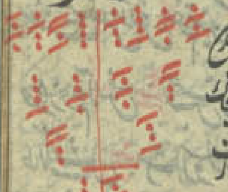
جهار بای نفع رسد فایده اگر چنانچه کسی از برای خود رملی زند باید که علی الصباح بر خیزد و باید
که رمل آن وقت را ملاحظه کند و فصلهای او نیز احتیاط نماید زیرا که ساعات روز گاه دراز
و گاه کوتاه میشود و جمع روز درست شد نقطه اول ساعت اول و بعد نقطه دوم ساعت دوم
تا آنکه منتهی هر نقطه که بساعت رسید بباشد در آن حالت طالع اوست و دوم مال و پنجم فعل و حرکت تا
صلاح خانه سیزده شد مثلا رملی کشیدیم بدین نوع بود و در اصل



نوع انقلاب



و این محتاج با نقلاب بود چون انقلاب کردیم چنین شد نقطه حکم در …
اصل بنهم … منتهی شد و از آنجا که وصیه بخانه پنجم رسید پنجم اول صباح از حال اول بحال دیگر گردی
و از حال توبه … منتهی شد که اول طالع و اول ساعتست و نقطه … دوم ساعت تا آنکه نقطه
ساعت آخرین رسید باب در معامله کردن احباب و کیفیت آن اگر شخصی گوید برای من رملی بزن



که … خود را با کسی بخرم و به دیگری بفروشم برای من کفایت بیند … رملی کشیدیم
نوع بود … نقطه حکم خاک … و در منزل بود بالا رفت و در نهم …
منتهی شد که ششم … است و ششم خانه ملالت و رنج و زیان است
و خاک … مطلوب خود را که خاک … است … درمیان … مراد دست … و چون … را با
… نهم … بر می‌آید که او هم در ششم و صلاح دهم خودست از محبت سکن … باز از منزل …
دو از دهست و نقطه دوم … که خاک … است بر جای خود بود که جایش خاک … بود که بیم … است

چون را با ضرب کنی بر می آید خاک مفقود شد و ضد خاک که باد است موجود کردیم
و از هم برای معامله حوت است و دیگر خاک نتیجه مشتری بر خاک را مطلبیده و او در خانه نهم بیابد
که مسکن شکل روت ناظر جمع با خودش ضرب کردیم شد و شتم است و بعد
از آن نظر کردیم نقطه نهم مشتری که خاک است که فروشنده هم مقصد است یعنی جایی که این متاع بود
و در اول در چهارم و ششم دیدیم از آن جهت که خاک بایع و مقصد شد می تواند بود که بایع به
جهره یا باشد و با شتر منسوب اند بود که مقصد جانب غرب باشد باعتبار ظاهر شکل اگر با جانب خانه زنیم در
چهارم با زنیم منسوب و شرق حوت است و در ششم با زنیم منسوب که شمال جنوب است
و نظر کردیم در جنس آن شخص که از و منجر دو و آن جنس هم جنس بایع منسوب و هم جنس مشتری که در آنجا
برد و فروشد زیرا که در آنجا که خرد حالا از دهم منسوب و ششم مقصد است و از آنحال که آتش
یا ششم زیرا که خاک در حالا از دهم آتش منسوب جمع دو و خاک را از خاک بجای که
تمام منسوب که هشتم است لازم سر حد را از آتش میکردیم از آنجهت که خاک که جای
هفتم مستقبل آتش هفتم منسوب که آتش است و آتش و هشت قرار آتش یازدهم و آتش
حالا از دهم آتش است جنس مذکور آتش باشد جمع بر جای خود نبود که آتش بود و او
طالب آتش است او را در خانه دوم رفت با آتش در دوم که باد است تا رنجی منسوب در نیک
اما از حیثیت که خاک با او است شرح کسی و اجب است سعید منسوب و فایده این جنس از آتش
که فهم و او طالب آتش است و آتش در خانه یازدهم که خانه آب است رفت و در آنخانه
زایل شود که فهم این معامله منسوب و اتفاق نیفتد اما این نقطه از اگر دیده و بچهارم ملحق شده برین

نقد می بایع و متوقف خاک شد چون آتش و کشف از آتش رو بجای خود نبود و بجایش
است و او طالب است و در جای عمر از کرده بود در سیم و حالا از دهم و آخر مکرر را از خانه
آتش بر تواند او لیت که زبان مکرر و وبها فروشد زیرا که آتش آب مدارا دو و آتش را
آب کشد و جمع اعتدال دهم آتش را بجای یازدهم که آب است و باد ششم را انخاک جز بجا
نمی ماند بخلاف که آتش او ساقط است اعتدال دهم باد بماند باد و برون زیاده باشد
و در باب معامله و کفایت قدم حساب رسا کنیم که صورت شکل این است آب
که نقطه حکمت با لازفت بیت در خانه دوم هوت قوام مطلوب
خود سال که آب است در یازدهم و دید در مرکز جهت چون را
بدوم زنیم که است شود و را در یازدهم زنیم که است میشود که دوم و سیم و چهارم
و هجده از سکنهای خود و در دوم است که طالب آب است نظر کردیم در مرکز جهت بود و او طالب
آب است و در دهم بود پس چون کمال از قدوم غایت است مطلوب دوم نقطه سالها بدیدیم لهذا
چهار مطلوب را دیده باز آمدیم بر سر حکم و مطلوب ماضی آب آب بود در دوم ناظر جمع
حکم مطلوب که امید بند آتش بند ناگاه برسد تا بن مراد و مطلوب حال آب آب است که
از ضرب دوم با که صاحب خانه دوم است میشود که گوئیم بعد از توقف با بهای تمام مطلوب
برسد و مطلوب مستقبل آب خاک است که خاک بیت سالم و در مرکز موافق دید ناظر به تثلیث
غیر تواد او بخش و فایده نظر کردیم خاک بود و بجای خود بجایش خاک بود گوئیم این جنس
کالا و کردن باشد صحیح الاسناد نیست و در دور رخیت و نقص نرم هم آب و بضرب

فایده
در معامله و کفایت و قدم دوم

باید که … شود و اوش سیر از سبب … در ورسند از جهه لفظ خاک … که خاک است و سفیدی
رنگ بود و زینت خاک و آب و آتش نیز در خانه آب سفید میشود و بعضی سفید میباشد و فایده و امید که دادسته
باشد از خاک … است که بجای خود بود و بجای نشین از خاک … بود و او مطلوب است و از خود است
که خاک … است میرا اما مطلوب که امید شد از نشین خاک … است در خانه چهاردهم و بنظر تربیع و آن
خاک دوست گویم که تکیس فایده که کا خلاف ذات باشد بلی آنکه امیدی در نیست باشد و ناگاه کفایت شد اگر یک نکته
ضریبه باشد یک که دیگر کفایت شد که دو باشد زیرا که مطلوب خود سال که خاک … است در خانه
چهاردهم که خانه باد است دیگر که شرحت با دوم که یکیست دارد و دو وجه آنکه … را با … که زایل
شود و خاک فرد … زوج شود که دو چند زوج شد و سایر نقاط بدین حساب آرد باب در بیان

فایده در سفر و مقصد

سفر و مقصد شخص گفت برای من رملی زن که بجهت دادم رملی کندم بدین نوع
چون نقطه ضمیر که باد است از اندیم و در نشیم … رسید و مطلوب او باد
… بود و او باد در یهم و دهم باد است گفتیم عزم سفر با جای دارد از جای اعتبار
آنکه مطلوب او که باد … است و آنکه باد از نشیم منتقل شده بجانه هفتم … رسید گفتیم باز بعد از آن سفر سفری
دیگر خواهی کرد در یک بلاد و از خانه هفتم تا هشتم منتهی شد گفتیم باز سفری دیگر خواهی کرد چه مطلوب باد
باد … است گفتیم بلاد دیگر میتواند بود در بجای نیز باعتبار تکرار … که است جا باشد زیاده از یک بلاد
هفت چنین است بعد از این دیگر نقطه حکم که خاک … است از اندیم بجای خاک … بوده است در رجم و مقصود
خاک … خاک … است که هفتم از دست و مطلوب خاک … خاک … است برجا بود و گفتیم
باول جا میروی یا از آنجا تر امرادی حاصل نشود دیگر آنکه ابتدا از خاک … بود و … که خاک زود است

دور خا

دور خاک است تمام شد پس ابتدای جزو … از نشین اول کردیم که پنجم نقطه نشین … باشد چون … در خانه چهارم
که وتد الوتد و شرفت بود گفتیم در این سفر مراد میرسی زیرا که … مطلوب خود سال که … است در خانه ششم دید
اما خوف جزوی سختی بسبب خصم مکار و دوستان … و چهارپایان بسبب آنکه … را با … زاینم … شود او آتش
نشین است یا از جهة رزق و روزی و خوردنی و دیدن بزرگان و کرما و خشک جزوی سختی کند اما
فایده نمودن از رزق و روزی نتیجه آنست که شمردیم کلام جهت آنکه … که ماکره شکل آتش که در خانه
خاک آمده چیز باد … را اعتدال دهیم آتش ماند و فایده در سفر نتیجه آنکه … مطلوب خود سال که آتش
است در پنجم خود دید و دیدن جزوی سختی باعتبار شکل … که از ضرب … با … میدا میشود که آتش
نشیم است و آنجا شکل منقلب است در نشین ذکر رفت که سر … خاک … گرفتیم و خاک … مقصد او میشود
و اگر گوید که بچند منزل میروم ایهم بد و بوعت اول از آتش … شمردیم تا آتش … که آخر دایره
باشد بدین منوال … چهار آتش شد گفتیم بچهار منزل میروی و در منزل چهارم مقصود برآید یعنی
از شکال بر سه منزل تمام مرادی و سرگردانی بود زیرا که منزل اول آتش … است باید که آتش نشین
میدید لیکن ندیدیم و دیدنش تمام مرادیست منزل دوم آتش … بجا بود و بجای نشین آتش … بود و مطلوب
خود سال که آتش … است ناظر و بجا ندید و ساقط افتاده بهم و دیدن تمام مرادیست منزل سیم آتش
بجا بود بجای نشین زوج … بود و او زوج … را میطلبید بجای بود و منزل چهارم تا ز … که باعتبار خاک
… که سر … است از خاک … مقصد او گفتیم در منزل چهارم مقصود برآید نوع دوم اگر از آتش
که پنجم نقطه و خانه سفر کردیم و آتش چهارم را با یک منزل کردیم و تا مقصد نشین از … شمردیم یک منزل آتش
بود و او طالب آتش … است و او که … ناظر بود و گاهی ساقط گویم گاهی خوب و گاهی بد است

واز آتش که آتش دوم است پس بشمریم آتش که چهارم از وی آب است آتش منزل دوم شد واز
آتش سیم که بشمریم آتش منزل سیم شود واز آتش چهارم که بشمریم منزل چهارم باشد
وباید بهمین قیاس کرد از باد و آب و خاک منزل از نقطه اول باین دستور است چندانکه باشد
هر طریق نقطه چهارم منزل دیگر است از باد و هوا و آب و خاک و از آتش که بشمریم منزل
دوم آتش باشد و او مطلوب خوب سازد بدین زیاده خوبست و آتش بجای خود بجای آتش
بود و او طالب است بجای خود بجای آتش بود که مقصد از بدین حساب است منزل
شد واگر سفر دیگر هم از آتش مقصد نقطه پانزدهم باید دید از خاک که مقصد سفر از
آتش میشود که سفر دوم باشد و آتش هرجا بود بجای خود زوج آتش بود و
او مطلوب خوب سازد دید که زوج دلیل است کامست و دلیلست که این سفر واقع نشود و سفر سوم از
مقصد دوم باید دید که آتش است و او طالب است و بجای خود بجای آتش
بود و دلیلست که مقصد دوم نرود و اگر برود خوف رسد از امراء و دزد و هیچ سفر هم از مقصد
که است رنجش باشد و مراد رفته و او مطلوب خوب سازد دید و دلیلست که در هیچ سفر منفعت مراد او است
مقصد سیم باد است ولیکن که همراه او برسد از مقصد دیگر و مقصدهای سفر همچنین حساب میکنند و سیر دو
منزلهای سفر همچنین ملاحظه میکنند و سیر و خانه مقصد از چهارم مقصد که دوهم است بگیرد و خانه دیگر
از یازدهم و خانه دیگر از چهارم همچنین حساب میکنند و سیر و دوره ببینند که نقطه مطلوب در هم
اگر موجود باشد در مرکز موافق و ناظر خانه اول خوبست و الا بیازدهم رود و همچنین محل
ببینند و اگر از سر طالع که خاک است که بشمریم مقام خاک میشود هیچ سفر را از مقام

بگیریم گوئیم خاک که و شمار خاکها گفتیم و که دور خاک است باز آتش که هم
است منزل اول آتش شد زیرا که چهارم است باز سفر از منزل اول که است
باد میشود منزل آتش آب است باز در منزل دوم سفر خاک باشد و او طالب
خاک است که مقصد است گوئیم سه روز میرود زیرا که سه منزل بود تا مقصد باب

فایده
در بیمار

در بیمار شخصی آمد که نبض طوام رسانیم رمل کشیدیم این بود
نقطه باد بالا رفت بهشتم باد و رسید که ششم است
بحساب سکن و خانه خوفست و باد باد ششم است
و باد در خانه خاک ساکن است و او مطلوب خوب سازد که باد است و رشد در دوم دید که آتش
باد نیز در خانه خاک واقعست گفتیم خفته بیمار میرسد گفت چنین است و نقطه حکم بالا رفت
در سیم آب بودست و او مطلوب خوب ساز در یازدهم دید گفتیم رنجش سال گرانیست
نظر کردیم در ششم آب بود و او طالب رود و در جواهر هم دید گفتیم بیمار را زکین
از ما و حمام با جای آب یا بامرار که رنج حق شد یا سرما خورده باشد این حال از آب
هشتم گفتیم که هشتم دلالت بر راه میکند دیگر از جا بیکجا رفته و بر سر نخ ابله و لکو و از
جای خوابیده بیمار از ضرب باد که متولد میشود که صاحب بیمت صار دهم طالع نقطه
گوئیم بود و او طالب آب است بخود بجای آب بود از عرق ماه
چیز نرم یا خروس این از گفته میشود و مرغ از در خانه پنجم چیز نرم از خانه پنجم عرق
از خانه یازدهم که در خانه بیماری اندک است تا هشت روز با عقبار آب که آب

هشتم است و دیگر با دوشنبه زیرا که دوشنبه با آب تعلق دارد و دوشنبه از خانه اول
و خوف و سال از نقطه هشتم میگوید که است و او در خانه موافق و غیر موافق بود و مطلوب
او که است در سیم یافت بنظم نیکی خوف دارد و ناده روز را بخیر گذرد زیرا که آب
در سکن خود است و دیگر از جای خود نرود و باعتبار طالب که است و مطلوب او که است
و این آبها همه در سکن خود است و باعتبار چهارم نقطه که آب است هر چند موجود بود و جای آتش
آب و او طالب است چون سعد است اگر گرفته بود نکرار آخر سوال اعتبار
کردیم که خانه یازدهم است و آن آب در مرکز خود از جای خود نجنبید بهتر است اگر نقل حرکت کنند
کم ازان هست زیرا که نقل و حرکت آب است و او بجای خود بود و بجای آتش آب بود و
آب را مطلب دارد و سوال در سیم یافت لغایت قوت است باب در منسوبات خانها
نقطه خانه اول خاک آتش و خاک باد و خاک آب و خاک خاک و دلالت بر نفس و طالع و ابتدای کارها و
صحت و سلامتی و فکر و خیال و نطق و سکوت خانه دوم از نقطه دوم گوید خانه مال
و مال و ظفر [illegible] تجارت و غذا و آمدن غائبان و معامله و ولد و سندها و امانت و گواه و منقل
طالع خانه سوم از نقطه سیم گفته میشود از نقل و حرکت نزدیک و خویشان و علم و خواب و
امنیت و جدائی و خبر رفته یا برده و طایه و وداع است خانه چهارم از نقطه چهارم که مقام عمر و
زندگانی و خوشی و پدر و گنج و غائب و اقامت و ثبات و پایداری هر چیزی در هر جایی
و زراعت و املاک و شهر و خانه ویران و سینه و پشت خانه پنجم از نقطه پنجم گوید فرزند و معشوق
و ملبوس و حبه و کسی را بجائی فرستادن و احوال روزگار و روز و نام کسی و متحرک و بیماری

و خنده داشتن و مهمانی و عروسی و خوش گفتاری و عرضه دادن و عاشقی و چیز بنیک خواندن
و پهلو خانه ششم از نقطه ششم گوید بیماری و بند و زندان و بحر و جادو و کمین و ملامت و
غیبت و بدی و فسق و فجور و حبس و دفین و نزهت و چوپانی و کوچک و غلام و کنیزک و فخر و مکار
و کم شده و فراموشی و بیهوشی و حامله و دیوانه و مردم کور و زشتها و شکم و ناف خانه هفتم از نقطه
هفتم گوید زن و انباز و دزد و ضمان و مصادره و نکاح و بایع و مشتری و معامله و مقصد و خصم و
دعوی و غائبان و مکر و دکر خانه هشتم از نقطه هشتم گوید مال غائب و مال میراث و
موت و خوف و قتل و کینه و عرق و منقطع و داروی کور زشتها و مال شریک و باغ و
حمام و گرمابه و زن نزدیک بوضع حمل و چیزهای نهانی و عشرت خانه و مهمان خانه و حیرو
معامله و نزدیک سفر کردن و بول و غایط کردن و مقصد خانه نهم از نقطه نهم گوید هر نقطه که دور
یعنی هشت حرف از بس بود باید گرفت از هر جنس که باشد مثل آتش سوال آتش از باد
باید گرفت و سوال آب از آب و سوال خاک از خاک و سوال آتش از آتش غرض آنکه
نقطه هر عنصر از هشت میکند و تو خواهی که بخش نقل هر جا از دو خانه بیدار کنی لازم سیر و دور
باید کرد و نقطه نهم دلالت بر سفر و علم و تدبیر و دلیل و راه عقد و احوال آخرت و جدا امرای بزرگ
و خواب دیدن و سفر دور و نظر باز کردن و دیدن و محبت و قطع چیز و زن برادر و شوهر خواهر و داماد
زن و کتب کاهنه و اجناس نجوم در مقام و چیز نهانی فرزند شاه و با خانه دهم از نقطه دهم گوید دولت کند
بر پادشاه و مادر و شاه و ضعف و نقد و عمل و رزق و روز و بزرگی و بزرگی رسیدن
و قاضی و پیر و مردم بزرگ مثل خواجه و سید و مسجد و جای بزرگان و جای برد بالا و بام خانه و کوشک

وطالع برج و مقام زنان و برادران و آنچه و غیره یازدهم از نقطه یازدهم گوید دلالت کند بر دوستان و دوستی
کردن و امید و سعادت و ایمنی و تمنی و آرزوها و دوستی و فرزند آنچه مایه و زن از شوهر دیگر
و لباس و خزینه پادشاه و حکم بزرگان و امر و وزرا و موذن و قاضی و بیماری غلام و ساق یا خانه
دوازدهم از نقطه دوازدهم گوید دلالت کند بر دشمنان و چهارپایان بزرگ مثل اسب و شتر و غیره و گاو و
چهارپایان کوچک و بند و زندان و مردم دون و دشمنی کردن و بد گفتن و بد نشستن و کفش و نعل و دیوار
و خال و خاله و حیله و دون و منزل شعر و کار [illegible] طالع و لشکر و جنس و تجار و غلام و خادم
در میان فرزند بر چیزی که در دیده باشند از نهم گویند خیال جابجا را شد و خیال بجز جابجا را که بجای نماید و نقاش
از دهم و نقد و حرکت از نهم و بد آمدن اش از دوم صحبت یعنی از دوم طالع و مقام طالع هم و حض
و دلو و اعضای نقطه نهم از سر و نقطه هشتم از گردن و نقطه نهم دست و نقطه دهم سینه و پشت یا دوم
پهلو و چهاردهم شکم سیزدهم کمر چهاردهم مقعد پانزدهم ساق شانزدهم زانو هفدهم ساق هجدهم پا هر جا که باشد
اگر نقطه مطلوب یافته باشد در مرکز و مطلوب چهار نوع است مطلوب حال و مطلوب مستقبل و مطلوب ماضی و مطلوب
غایبانه مثلا آتش اول مطلوب ماضی است آتش هشتم که [illegible] است و مطلوب حال آتش دوم که [illegible] است و
مطلوب مستقبل باد اول که [illegible] است و مطلوب غایبانه خاک اول که [illegible] است [illegible] مطلوب ماضی از آتش
[illegible] مطلوب حال آتش [illegible] مطلوب مستقبل [illegible] مطلوب غایبانه [illegible] است مطلوب ماضی یا حال یا غیر اگر نقطه
باشد از طالع ببیند بهر یک از این مطلوبهای مذکور که کدام ناظر است و مرکز موافق و الا از آنجا حکم کنند
اگر کسی گوید از آنکه جمعی و فرزند دیده اند خواهم که بدانم کیست [illegible]
چون نقطه حکم بالا بردیم بطریق رسید در سیم آن را اعتبار کردیم و از نقطه ها [illegible]

فایده

قبض [illegible] الداخل گرفتیم نه کو رجال طریق بود که نهم و بیت شکل [illegible] و مطلوب عقله و او مطلوب خود را
در مرکز موافق دیدیم [illegible] در یازدهم یافته شد و کسی که آتش نیز گویند اما فرزند اول [illegible] در طالع [illegible] است
و او مطلوب خود را که عقله است در مرکز موافق موافق و ضعیف تر آتش دوم یافته شد [illegible]
بجانب آتش [illegible] است چون یا جا ضرب کردیم آتش نیز معدوم شد در حال ضعیف است و فرزند
دوم [illegible] که ثنته تر از اول شد اما فرزند دوم که [illegible] است در بین خود بجانب [illegible] طریق بود پس فرزند
سیم را از آتش طریق گرفتیم و مطلوب او که آتش [illegible] است در مرکز موافق و ناظر بود در بیت حرج مطلوب
از آتش [illegible] است معدوم بود از دو دست ششم و گذشتیم پس آمدیم بطالع فرزند چهارم که [illegible] است و او
مطلوب خود را که آتش [illegible] است بکار دید و ناظر بود در مرکز موافق و مطلوب دیگر آتش [illegible] است
در مرکز غیر طالع شده است که این غایب می آید یا نه اگر مطلوب غایبانه در بین یافته شود و ناظر بود و در مرکز
موافق دلیل بر آمدن و اگر مطلوب غایب در بین موجود نباشد یا فقط باشد غایب نمی آید و اگر از
چهار بر سند همچنین حکم کنند و سایر سوالات که در دوازده خانه زمل است برین قیاس است زیرا که اصل
این علم آن است که اول طالب و مطلوب باید اند بعد از آن نظرات و مرکز ها باید اند از ضعف و قوت
و مفقود شدن نقطه مطلوب اگر در خانه آتش مفقود شود آن چیز را به هر طرف شود و در خانه باد از
آتش دیرتر و در خانه آب از آن به توقف تر و در خانه خاک از همه دیرتر مثال نقطه آتش [illegible] در اول
مفقود شود از ضرب او با [illegible] چون در مرکز خود مفقود شد کار دیر بر آید و اگر در سیم مفقود شود آن کار دیر
بر طرف شود به دشواری و ضعف و مثل باد [illegible] در خانه دوم جمع با خودش ضرب کنیم [illegible] شود این
کار دیر بر آید یا دیر بر طرف شود و اگر در خانه آب مفقود شود از و دیرتر بر طرف شود و اگر

فایده

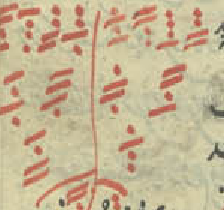
از بیماری غایب یافت و گوئی باشد و آتش در خانه آتش مفقود کرد و هر چند توقف کنند
اما گریزنده است و اگر در خانه آب مفقود کرد و بمیرد و یافت و گود در یک طرف شود و زنده
دیر یابند اگر کسی از پایه پرسد با حیوانات که در روش بیمار یا نه یا غایب بیاید یا نه و آنچه
تعلق بخانه دوم دارد اگر در دوم مفقود شود آن چیز در دست او بماند و در ششم و دهم نیز همچنین
است و اگر در خانه آب مفقود شود از باد دیرتر بماند و ساید و آب در خانه آب اگر بماند
برسد و هر چند از اینها دیر بماند و اگر خاک در خانه خود مفقود شود دیر بماند و اگر آب در
خانه آتش مفقود شود یا خاک آن چیز زود در یک طرف شود و اگر کسی بگوید که جنگ میشود یا نه از
نقطه اول حکم سایل کند و از هفتم مسئول عنه و ببیند که کدام بقوت است و هر چه مطلوب خود را
می بیند یا نه اگر به بیند از هر دو جانب جنگ میشود و اگر مطلوب سایل بقوت تر است سایل
ظفر یابد و اگر مطلوب مسئول عنه بقوت تر است مسئول ظفر یابد و اگر یکسان مطلوب
در یک باشد و یکسان نباشد جنگ نشود و اگر کند هلاک شود و اگر هر دو مطلوب موجه
نباشند جنگ واقع نشود و در حال نجم هر دو را باید دید و از نقاط مطلوب سخن باید گفت و
اگر کسی گوید که این زن چند شوهر کرده نقطه اول طالع زن و شوهر ماضی از نقطه ششم و
حال از هفتم و مستقبل از هشتم و در اینها نظر کنند اگر همه را مطلوب باشد هشت شوهر کرده باشد
اگر عدد شوهرهای گذشته معلوم کنند از تکرار ششم از شمار همه نقطه که در مطلوب ششم واقع
باشد اگر هر دو باشد مثل ⁂ دو باشد و باقی نقاط بر این قیاس مستقبل نیز بر این قیاس که
هفتم است اگر کسی گوید که محبوب و معشوق مرا کسی دوست میدارد یا نه از نقطه هفتم باید گفت

اگر مطلوب موجه باشد دوست ظاهر دارد و الا نه و اگر گوید که محبوب مرا کسی او دوست میدارد
یا نه در نهم که معشوق معشوق است نظر کنند اگر مطلوب نهم را دیده باشد دوست دارد و الا نه اگر کسی
گوید که احوال نفس مرا ببین اگر مطلوب حال خود را نیک دید و مطلوب مستقبل را بد حال که
⁂ است گوئیم حالا حالت تو نیک است و بعد از این بد می و اگر ⁂ را که مطلوب ماضی است بد
بیند و مطلوب حال که ⁂ است خوشحال گوئیم پیشتر حال تو بد بود و اکنون نیک است
و بیماری را از ششم نقطه طالع بنیم اگر مطلوب ششم در اول باشد بجهت ابتدای کار و از بر نالد
و اگر در دوم باشد بجهت غذا و معامله و از کردن نالد و باقی را بر این قیاس بموجب حکم کنند و از
دوم هر جا افتاده باشد و آتش از رنجی که گفته میشود و بکیش بطبع نقطه نظر کنند اگر آتش در خانه
آتش باشد گرمی بسیار و چیزهای تیز و در خانه باد بچیزهای ترش و تلخ و از جهت بار و آمدن تلخی
با جولی دوا شود و در خانه آب بچیزهای شور و تلخ که چون خشک باشند و از خوردن چیزهای آن
دوا شود و اگر در خانه خاک باشد بچیزهای تلخ و ترش و از مقام و بیرون و بدر رود و از آب و اگر
باد در خانه خود باشد بچیزهای بسیار شیرین و چیزهای جوان و بعرق و باریکی ساختن دوا شود و اگر
خانه آب بود بچیزهای شیرین که از آب پرورده شده باشد یا از چیزهای نباتی یا او آمیخته باشد
و از اهل غم و خرابی دوا رسد و اگر در خانه خاک باشد بچیزهای ترش و شیرین یا چیزهای
کانی یا او آمیخته باشد و از بیرون و پیر و مقام دوا رسد و اگر آب در خانه خود باشد یعنی در
نیم و دلیلیت که دو آتش چیزی سرد و تر باشد یا در آب سرد و نشستن و چیزهای ... آنها
خوردن و اگر در خانه خاک آید دلیلیت که چیزهای شور و ترش خورد و چیزهای بماند و کانی

ورزنان روا دو کنند واگر در خانه آتش آید چیزی تیغ و تنور باید چون یا از چیزی نباتی چون سبزه
خود را معالجه کنند واگر در خانه باد باشد چیزی فایده کند او را که تر باشد یا عرق و چیزی
شیرین و ترش یا چیزی نباتی شیرین و اگر خاک باشد در خانه هفتم چیزی بغایت ترش و سرد و
خشک و سیاه و چیزهای کانی و مرا رعنان روا معالجه کنند و اگر در خانه آتش باشد چیزی تیغ و
ترش و چیزهای سوخته دوا کنند و اگر در خانه باد باشد چیزی ترش و چیزهای حیوانی و کانی دوا کنند
و بار کی دوا کنند دیگر اگر نقطه مطلوب در ظاهر نباشد و در باطن باشد در هر خانه که پیدا شود از برای
هر چیز که طلبند از منسوبات آن خانه هاچیز نهان و پوشیده حاصل شود یا در تحصول بوند و با
آن شخص یا آن چیز سلا آن شکا ملا حمد و گوید و اگر از نقش ابتدای کار می پرسد و در اول باشد
لازم آید آتش را که آتش را طلبید و در بیت نباشد و بجایش باشد اما جمع با حاجب
خانه ضرب کجا همان پیدا شود و دلالت کند که در ظاهر نفس چیزی نیست اما آتش برادر است و
ابتدای کار شر نهان بر آید تو قف از انتظار خویش است و سایر نقاط طالبین را قسم قیاس کند **فایده**
در دانستن طریق عدد و نقاط از استخراج عدد سوال از نقطه مطلوب گفته اند اگر آتش در خانه آتش
افتد آحاد بود مثلا آتش سه و آتش دو و آتش سه و بس علی هذا القیاس النقاط
واگر در خانه باد باشد آحاد و عشرات بود زیرا که خانه باد عشرات است و آتش آحاد و
مثل در دوم یازده بود و اگر در خانه سیم بود صد و یک بود و اگر در خانه چهارم
آید هزار و یک باشد و اگر باد در خانه خود باشد چنین در دوم ده بود و اگر در خانه
آب باشد صد و ده و اگر در خانه خاک باشد هزار و ده و اگر در خانه آتش باشد یازده و علی

دارد و اگر آب در برسکن خود باشد چون در سیم صد بود و در خانه خاک هزار و صد و اگر در خانه
آتش باشد صد و یک و اگر در خانه باد باشد صد و ده بود و اگر خاک در خانه خاک بود هزار باشد چون
در چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم و اگر در خانه آتش بود هزار و یک و در خانه باد
هزار و ده بود و در خانه آب هزار و صد بود بر این قیاس نقص سوال حاجات کنند و میروند **فایده** در احکام

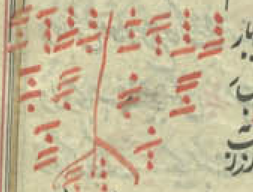
فایده
رمل نوروزی



رمل نوروزی که بالای شرح طالع شاه دیده شده صورت رمل این است و بعد بود که از نو رسیده
نقطه باد از منزل بالا رفت رسید و او طالب باد است
دلالت کند که در زمان غایب باشد که از جائی برسد و در پنهان باشد
و مطلوب رسد و بجای او رود زیرا که یازدهم کوا مقصد است و باد چون باد هشتم بود و آن غایب
و در شش و سفر از رخ گفته شد حج باد از هفتم به هشتم آمد فکر پس کرد بعض نوع دیگر و بجائی نقل و حرکت
بجهت وجهی نهان باشد و از فکر اجناس و مرد و رود از جائی بجائی رفتن باشد زیرا که را
در باطن دید در خانه چهار دهم از ضرب با این باد نظر کرد دید و با درسید و او مطلوب
خود را در باطن دید هم از آنجا که بود بیغ خانه پنجم از ضرب با که مشود و مطلوب
است از مقام دوم ستا بمراد رسد زیرا که خانه پنجم است حساب یک هشت ماه دوم بهار از نقطه
مبارکه و نقطه در یازدهم بود و مطلوب خوب است که باد است در چهاردهم دید و دلیلت که
بمراد رسد از بابت و معامله و رابع و رسیدن غایبان و در مقام زیرا که باد در خانه باد است ماه سیم بهار
از باد که نهم و هفتم دلالت کند که بمراد رسد از مال نقل و حرکت یا رابع و خوب است زیرا که
باد را دید در ششم از نهانی خود حاصل کند و خدمتکار و کتب و کار با عتبار آنکه در نهم و دوازده رفعت

واقف شود ماه اول تابستان از باد بگوئیم چونکه بر جای خود نبود و بجای بیش بود هم از
گوئیم پس حکمش همچو حکم آخر بهار کنند و ماه دوم تابستان از باد گوئیم و او اول در دوم یا پنجم و مطلوب
او باد است در خانه دهم از دهم یا پنجم و ثلیث بود بر تشویش خاطر از خبرها باعتبار یا دهم و از بزرگان
باعتبار دهم که مسکن آتش تقلب است و از دشمن و خیانت باعتبار خانه دهم از دهم اما اگر زائیست زیرا که باد
در مرکز نیست اگر نبود و ماه اول پائیز از باد گوئیم و او مطلوب خود را که باد است در پنجم دید
و ثلیث بر شادی و خبرهای خوش و عیش و عشرت باعتبار خانه پنجم و کسب و کار و دوستان و خط مقابل باعتبار
باد ششم و حصه خانه یازدهم و ماه دوم پائیز از باد گوئیم و او مطلوب خود را که باد است
در نهم و دید و ثلیث که عزم جائی کند و زن خواهد و شریک شود و از دزد واقف شود و زوج باعتبار نقطه
هفتم که دلالت بر ابتها ماه سیم پائیز دور باد تمام شد بباد ششم اکنون دور آب از آب
گفتیم باید گرفت که آب است و او را در سیزدهم یافتیم و او مطلوب خود را که آب است
در هفتم دید و دلالت کند که عزم و طرح کند و از زنان و ایشان بمراد رسد و از معامله اجناس که از
زمین بر آید بمراد رسد مثل پنبه و ریسمان و کرباس و گندم و جو و غیره هم از جهت باعتبار نقطه هفتم که
آب است که در خانه هفتم و ماه اول زمستان از آب گیریم و او مطلوب خود را که آب
است در مسکن خود دید یعنی یازدهم و دلالت کند بر رجوع طالع و بمراد رسد از زنان غایب و بمراد
و از جا بجای و طرح که جای نیست باشد و از زنان و شریک و قرض و معامله بمراد رسد و از خبرهای بد و از جای که
آنجا در باد در خانه باشد بمراد رسد در جمله از نقطه هشتم که است گفتیم و در یازدهم که گواه هفتم است
و ماه دوم زمستان از آب گرفتیم و او مطلوب خود را که آب است در هشتم و نهم دید و ثلیث

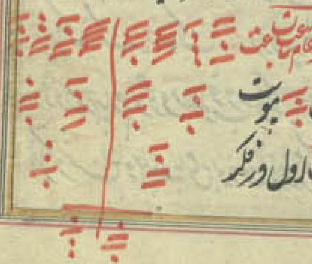
که از زنان غایب فی مقام و پدر و ابتدای کار بمراد رسد مقام و پدر باعتبار خانه چهارم و زنان غایب
باعتبار هشتم و ابتدای کار باعتبار آنکه طالع و چون در خانه نهم است و ثلیث که بمراد رسد
از سفر و امر اولکا حاصل شود باعتبار آب فی در خانه آتش ضعیف شود باعتبار
نقص طبع آب و ضعفش در خانه آتش یا در سر مقام کند و مقیم شود باعتبار



صاحب [illegible] و عجز در نهم است و سفر افتاده ماه آخر زمستان از آب
و او مطلوب خود را که آب است در چهارم دید بعضی اوقات ساقط که در ششم
بود آب را دید در نهم که بود و آب را ندید زیرا که در ششم و چهارم از دهم او ثلیث
که از زنان غایب فی قدوم غایب و معامله و دوا باعتبار نقطه دوم و از مقام و املاک و پدر و نهر باعتبار
آنکه در چهارم واقع است بمراد رسد ف بیده که [illegible] در تجربه احوال خود مدین گونه بود
چون نقطه خاک میزان را بالا بردیم بچهارم رسید و از آنجا منقلب شد



در پنجم و ششم و هفتم و هشتم منتهی شد و دلالت کند که زمین بجای
رود باعتبار کردن نقطه از مسکن خود بجای غیر و باز بجای خود آید
باعتبار آنکه باز در هشتم منتهی شد که مسکن خاک است زیرا که مقصد از خاک خاک و او مطلوب
خود را ندید و از هم ثمر دیدم خاک بر جای خود نبود دلالت کند که [illegible] مقصد بسته و دیگر در مقام خود فایده شخصی



[illegible] که امر و در ساعت عسرت [illegible] که حجر [illegible] کشیدیم چنین بود در مقام ساعت [illegible]
چون نقطه خاک را بالا بردیم در هشتم خاک بود
و او مطلوب خود را که است در چهارم و دهم و نهم دید [illegible] اول و [illegible]

مقام و املاک و زراعت و عمارت و دوستان کند و ساعت دوم از خاک کبریم و او طالب
خاک است و او بجای بود بجایش خاک است و خاک و این نام مرادی بود از مال و سفر
و معاش و معامله و حج خاک و دوست و در مرکز چهارم است چند اگر از ساعت باشد ساعت سیم خاک است
و او بجای بنت بجایش است و او مطلوب خوب است و بدین در هشتم و نهم حکیم احلال بنوع دیگر گرده
زیرا که خاک بجای بنت الامام از نقل و حرکت نزدیک فایده بلند و برادر را اعتبار نقطه سیم که
دارد و از نقل و عمل و حکام با اعتبار صاحب دهم و از مال غایب فایده رسد با اعتبار هشتم و شکل هشتم
از خاک کبریم و او بسیار دولت است در دهم با ششم و او طالب خاک است و او بسیار در دوم یا ششم گوییم
از مال و معاملات و خرید و فروخت بسیار رسد با اعتبار خانه دوم و آمدن غایب و از زن و شریک
با اعتبار خاک هفتم ساعت پنجم از خاک کبریم و او در دولت و طالب خاک
است بجای بود هفتم زیرا که مطلب بسیار و آسان باشد با اعتبار خاک دوم یا در فکر دشمن و در شیمنی
و چهار پای بزرگ باشد با اعتبار در چهار از دهم یا در فکر سفر و مال باشد و ناگاه بسیار رسد با اعتبار
سکن در نهم و بر آمدن در طالع در یازدهم ساعت ششم از خاک کبریم او در جایش
بود بجایش است در یازدهم و بجهت آنکه دو در خاک که خاک دوم است تمام شد منقلب
آتش دوم افتاد که آتش است این ساعت تغیر و دلالت بر تغیر و تبدیل کار و مزاج دارد و با مراد است
زیرا که خاک خاک را دید در نهم و دلیلست بر نقل و حرکت ساعت هفتم خاک را است
و او در چهارم بود و مطلوب خوب است که است در چهارم و یازدهم و دید دلیلست بر سفر بجای دور
فکر دشمن و چهارپای بودن و در فکر معامله و غذا بود با اعتبار نقطه دوم در خانه یازدهم

و صاحب دهم ساعت هشتم از خاک کبریم و او مطلوب خوب است که است در هشتم و نهم و دید
حکم کار تو بسیار دولت است از مال غایب و میراث و بزرگان و اهل علم و سفر غایب نهم از آتش
کبریم و او طالب آتش است بجای بود و بجایش زوج است دلیلست بر تحیر و تفکر و تغیر
مزاج و ترس و غم مردکان کردن یا از مال غایب و قرض و چیزهای نامناسب شنودن این همه
از زوج است بعضی از خانه پنجم بود ساعت نهم آتش است جمع بجای بود بجایش زوج
آتش است و او طالب زوج است در دوم و هشتم و یازدهم و سیزدهم و دید دلیلست
بر تغیر مزاج و لیکن بسیار رسد از ابتدای کارها و چون زوج اول بود و ضعیف از جهت تغیر مزاج
و هکذا در بعضی احلال باشد با اعتبار آنکه زوج آتش در خانه یازدهم واقع که خانه آتش است و
از دوستان و خدمتکاران بسیار رسد بدان که زوج آتش در خانه آتش قوی و در خانه باد میانه و در خانه
آب ضعیف و در خانه خاک و تد الوتد و زوج باد در خانه باد قوی و در خانه آب میانه و در خانه
خاک ضعیف و در خانه آتش بعقوبت و زوج آب در خانه آب قوی و در خانه خاک میانه و در
خانه آتش ضعیف و در خانه باد و تد الوتد است و زوج خاک در خانه خاک قوی و در خانه آتش میانه
و در خانه باد ضعیف و در خانه آب و تد الوتد است و با اعتبار خانه هشتم و یازدهم بسی خوف و
مراد بجنگ آید و با اعتبار سیزدهم که کواه دولت ساعت یازدهم لذ آتش کبریم بجای بود بجایش



بود بر تغیر و تبدیل مزاج و مطلوبی که باشد بظاهر
حاصل نشود مگر بباطن با اعتبار که در خانه پنجم ضرب کنیم
حاصل شود اما بظاهر نیست و منقلب بسیار است با اعتبار یازدهم

از زمان ومعاش وقدوم غایب وخرید وفروخت ونکاح وشریک باعتبار هفتم است چهاردهم
آتش است واو مطلوب خود رسا که آتش است در چهاردهم ودید ولیست که برادر وسلم
از فرزندان ودوستان وخدمتکاران وکسب وکار از نقطه ششم ودوستان زیراکه صاحب یازدهمست

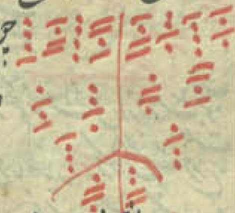


فایده سال ضمیر که بجهة بیماری بود چنین است که نموده می شود
هشتم که علت اندر قبح دارد وچشم باز نمیکند وحرف نمیزند
ومرض ارحام دارد یا تردد در بهر شهر با خوف از غیبت جوان
یا از یکی که سال گذشته ترتیب داده ولادت کسی خواهد نهاد ورنسا خواهد بود شد کنیزک وفرزن
او در روز نهم شده تا شد نقطه خاک را راندیم به رسید واو طالب خاک بود و
او ولادت نزدهم فیت وخاک خانه ششم بود هشتم ضمیر از بیماری بود هفت با جمع نقطه آتش
بالا بردیم به در سیم موت از احوال قوم دیده که بیمار یا از نقل وحرکت قوم وقوم
از خانه سیم هشتم وبیمار از زایچه که نقطه از بالا رفت وبه موت واو ششم است
و در هفتم وهشتم مکرر کرد وچون را با ضرب کردیم شد واو پنجم است
که فرزند بلا در باشد ودولت بیماری دیگر آن است که که از ضرب پیدا شد آتش ششم است از
هشتم که آتش وباد او قوت دارد مثلا اگر آتش فرد در خانه آب یا خاک واقع بود
مونث باشد وباد نیز این حال دارد واگر آب وخاک فرد بود نیز همچنین قاعده باشد و
مونث طالع هفت وچشم باز نکردن از آنکه مطلوب خاک خاک است او نمی
خود بیند وبجایش بروح خاک بود روح او بر وجهم تعلق دارد هشتم چشم باز نمیکند وحرف

نیز نبود یا علت سکر دو از جهة آنکه مطلوب خاک که است در سیزدهم است وارحام با بهر وفرزند از آنکه
مطلوب غایب است فایده اگر کسی پرسد که عمر چند سال خواهد بود عمل کنیم



این بود جمع نقطه حکم بالا بردیم به رسید واو نکال عشر نیز آنجا
بود در احتیاج بانقلاب شد جمع انقلاب کردیم این صورت آمد



چون نقطه باد رسید واز باد جهار شمردیم باد جهارم بود
واز که باد جهارم است ابر ولا شمار کردیم باد جهارم او
بود واو هم جا نکر از هشت آخر بین الحساب کردیم مطلوب
او باد است ششم ودر نهم او بود واز ماه باید گرفت زیراکه از اول تا جهارم عورات است و
از پنجم تا هشتم روز واز نهم تا دوازدهم ماه واز سیزدهم تا آخر سال آمدیم بر سخن باد
در ششم بود وباد در مرکز جهت با حساب کردیم هشت باشد جمع هم تر بیم بیست نزده باشد جمع باد
باد را منجوا در نیم خود نیست که مرکز باد است بدلیل آنکه آتش یک باد دو آب سه خاک
هزار است نزده سال در ده ضرب باید کرد وازحساب حاصلش سخن باید گفت پس گوییم عشرات است
بس نوزده سال عشرات شده از صد کرفتیم وازتس وشصت جمله صد وشصت
بود جمع این حساب بود سال حساب شد سیزده سال وجهار ماه باشد نوع دیگر
از جهة عمر کسی رسید دیده شد این نوعه بود که عمر قوم رست



چون نقطه حکم بالا بردیم باد منزل شد واو باد دو
از وبر ولا شمار کردیم باد جهارم است در نهم و

یازدهم سنبله واقع بود و اول الوف بحر زر سال شده جمع نقطه باد در خانه آب بود نگار
نصف کردیم در خمار رو بالصد ششصد و صد و بیست کم کردیم شصت سال باقی ماند بحکم عمر تو شصت سال است
فایده رمال بجهت ساعات روز دیده شد که صد سال طالع جمع کند در حین تولد الصادر ساعات



نقطه حکم از سر برج بالا بردیم بخانه بود فی نقطه او در سکن خود
بود بحکم نقطه طالع مولود بیت ساقونی است جمع نگاه کردیم مطلوب
او که است در ظاهر رمل نبود و در باطن رمل حاصل بود بحکم ساعت اول از دولت و محبوب
و معشوق و مطلوب خوشحال شوی و جزوی مراد در خفیه حاصل شود و باعتبار که خاک عقبت در ساعت
ساعت دوم به رسید و او در رمل نبود بجایش نظر کردیم بود که زوج آخر خاکست و
زوج اول خاک سلطنت میکند در نهم و دهم یافت بحکم که گفتگوی سفر و دین و علم و پادشاه
و بزرگان واقع شود و امیدواری از سفر ساعت سیم جمع ترتیب نقطه می آیم از کریم او
درست نزدهم یافتیم و بدین خانه خود بود و در سکن خود واقع شده و او مطلوب خود است که
است در سیزدهم خود دید در مرکز خود بحکم در ساعت مراد برسد اما از آنجهت که در سیم خود دارد
نقل و حرکت واقع شود و حج مطلوب او است اگر است در خانه چهاردهم یافتیم از بند و زندان
و مال غایب گفتگوی چند پیدا شود و لکن خرج نحال بود ساعت چهارم از خاک کریم و او
مطلوب خود است که خاک است در نهم خود و مرکز خود یافت گوییم در ساعت نیز
مطلوب حاصل است و گفتگوی سفر باشد بجهت بودن او در مرکز چهارم که مرکز خاک است
از علم و مقام و املاک فایده بلند ساعت پنجم از خاک گوییم و او مطلوب خود است که

است در یازدهم و چهاردهم و شانزدهم خود دید و ولایت که از قدوم غایب و خبر بد و فروخت



و سفر خلاف و محبوب و دوستان و چهارپایان شود و زندانی فایده بلند
و نقل و حرکت واقع شود و ساعت ششم از خاک گوییم و او
طالب خاک است او در رمل موجود نیست بجایش نظر کردیم
بود و بجای فرد زوج واقع شد و در خانه باد که ضد اوست نشسته احتراز از ولایت زیرا
که بجای واقعست از بعض خود بزرگان واقعه باشد ساعت هفتم از خاک گوییم
در رمل موجود نیست بجایش نظر کردیم زوج خاک است او و طالب زوج خاک
است او در رمل موجود نیست بجایش نظر کردیم زوج خاک بود بحکم در این ساعت
نقصان سود و فایده نباشد ساعت هشتم نوبت بخاک رسید او موجود نیست بجایش زوج
بود و مطلوب او زوج خاک است او در اول رمل واقعست که بحکم نیست او دولت
که از طالع و اضداد و منسوبات خانه بحکم مطلوب حاصل شود ساعت نهم جمع فرد خاک تمام
شد لازم آمد و در آتش و جمع آخر در خاک به رسید و تمام شد و خاک خاک
چهارم بود پس از برج آتش چهارم کریم که آتش است و مطلوب او آتش است
و سه جا تکرار کرده و وجاید جال و بلجی در خانه شریک خود پس ضعف مراد غالب باشد
و لیلیت کم در این ساعت فایده نباشد و از اقربا و از ملازمان و معشوقان اندک تشویش
خاطر و کدورت و رنجش باشد ساعت دهم آتش است و مطلوب او که آتش
است در رمل نیست بجایش نگاه کردیم زوج یافتیم او در آنجا ضعیف است بجهت آنکه فرد

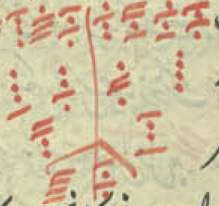
آتش زوج شد و در خانه آتش قرار گرفت و در ساعت کرفتگی خاطر و پریشانی باشد ساعت
یازدهم از آتش ... کبریم او در بیت بود بجایش زوج آتش ... است و او طالب زوج آتش
... است در دهم خود دید در خانه چهارم دلیلیت که مطلوب نقطه حاصل شود زیرا که زوج آتش
در خاک که وتد اول بود است تکرار کرد اما از نفس خود کرفته باشد خاطر ساعت چهاردهم با آتش ...
رسید او بجا بود بجایش نظر کردیم ... بود و مطلوب او آتش زوج ... است او نیز در رمل
بود بجایش نظر کردیم زوج آتش ... بود گفتیم که ساعت نیز مطلوب حاصل نیست و چون در یازدهم
تکرار کرده و در این ضعیف است و از منسوبات خانه که ... زوج آتش است میگوییم که احوال
رنج ان میان است و دیگر چه ساعات رمل از دهم چنین بود



چون نقطه آب حکم ... در خانه دوم نزول کرد که خانه مال و ارث است
صاحب ضمیر را در خاطر چیزهای بلند بلند کذرد و هیچ از آنجا نماند و ثم رفت
در مرکز خود باز بحال خود قرار گرفت و هیچ رنج هم نماند و در چهارم به ... رسید از مرتبه اعلا
نزول کرد گفتیم نزول در خیال و طبع تو واقع است و مطلوب آب ... که ساعت اول است آب
... است و او در خانه دهم که خانه آتش است قرار گرفت که وجه او است گفتیم تا اخیال ها
و مرتبهای بلند بخاطر رسد که آنچه هم نرسد ساعت دوم آب ... است و او طالب آب ...
است او در بیت بجایش زوج آب ... است و او طالب زوج ... است او نیز بجایش
و بجایش زوج ... است دلیلیت بر نقل و حرکت و صحبت و نشستن با جماعتی از مردم دیگران
و منزل ساعت نهم آب ... است او در بیت بجایش زوج آب ... است و او

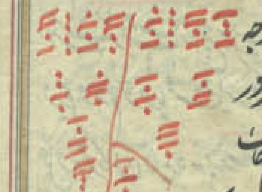
طالب

طالب زوج آب ... است و نیز موجود نیست بجایش زوج آب ... است دلیلیت بر خلاصی
از غم و حصول مراد و فایده یافتن از دوستان قدیم و مقربان سلاطین و صحبت داشتن با مردم
اهل ساعت چهارم چون بترتیب نقطه میرویم لازم آب ... باشد و او طالب آب ... است
در بیم و در دهم خود یافت دلیلیت که از نقل و حرکت نزدیک و غایب و غم و بخوشحالی شود و از شغل و
عمل و بزرگان فایده نه بیند ساعت پنجم آب ... باشد و مطلوبش آب ... است که مقارنه و مقابله
او باشد و در تنزد دهم او است که تربیع الیسار است دلیلیت که از غایب و اقربا و فرزند یا محبوبان و
هدیه و تحف خوشحالی یابد ساعت ششم ... است و او طالب آب ... است و بجای او آب ... است
در خانه ضد افتاده و باز ساقط از و دلیلیت که از نفس خود و مقام خود کرفتگی خاطر دارند باشد
چون بترتیب نقطه می آییم ساعت هفتم از آب ... است و او طالب آب ... است و در یازدهم
... واقعست دلیلیت بر خوشحالی و گفتگوی خوش از غایبان و دوستان و سلاطین و عقلا باشد ساعت هشتم
... است و او طالب آب ... است و در چهارم ... واقعست که خانه وتد اول است دلیلیت
که غایب برسد یا خبری از او شنود و از دوستان مراد یابد و قس علی هذا فایده چو رسیم بدانیم
که این زن چند شوهر کرده رمل کشیدیم صورتش این است

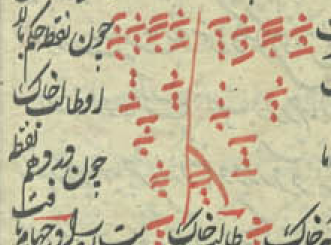


چون نقطه حکم بالا بردیم در پنجم به ... بود و از وی به ... رسید
در چهارم پس از نقطه خاک ... شماره کردیم هفتم او که شوهر
باشد خاک ... بود و خاک ... طالب خاک ... است او در بیت یافتیم یک شوهر از بخت
هفتم و باز از خاک ... شمار کردیم خاک ... بود و در بیت موجود بجایش نظر کردیم ...

بود و خاک طالع خاک است او در این موضع بود پس گفتیم شوهر دیگر کرده مثلا اگر
نقطه حکم بخانه هشتم برسد و از آنجا بخانه اول برود بهر خانه نگاه باید کرد و جد اجداد مطلوب او پیدا
و حکم کرد فایده از حال هم و دست راست و چپ معلوم کنیم رمل کشیدیم بدین وجه

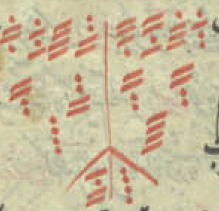


چون نقطه حکم بالا بردیم در پنجم رسید و او را اعتبار کردیم باز در
شکل او نگاه کردیم بود و دست راست از او گوئیم زیرا که پنجم خانه
است بر ولایت نقطه و دست چپ باین قاعده بغیر ولد افتد و اگر از دست چپ و راست
کس دیگر برسد از خاک بر ولایت شهر کنیم یا هفتم و نهم باشد پس دست راست او
باشد و دست چپ او باشد اگر کسی گوید که فلانی سوگند داده ام یا آنچ شخص
قول کرده که دیگر این کار نکند بهین بر سر قول خود هست یا نه راست گوید یا دروغ
بدین بنیت رمل کشیدیم صورت شکل این است



چون نقطه حکم بالا
بردیم به رسید در هشتم و نسبت باد و نقطه خاک او طالع خاک
بود و او در این موضع بود گفتیم بر سر قول خود است فاما
چون قید دهم نقطه
خاک در خانه باد بود گفتیم ز است در عهد خود دیگر آنکه خاک طالع خاک است او در چهارم
فتاده و او شکل ناقص است باز خاک طالع خاک است او در شانزدهم دیده که خانه خاکست و
آنجا نیکوست پس اول به رسید و او مطلوب خود را سوال نیکو حال دید گوئیم او را عهد و قرار
بود و جمع گردید و به رسید و مطلوب او شکل ناقص است و بمرتبه تبر کرد و از آنجا باز به
رسید و او مطلوب خود را که است در دهم دید و او نیز در خانه باد بود و سبب بدعهدی است

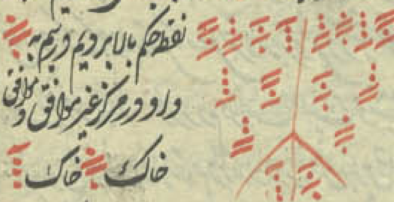
فایده و بجهة محبوب رمل چنین است



چون نقطه حکم بالا بردیم در پنجم
به رسید و از وی بر ولا شمار کردیم
با دیگر مطلوب او است جهة
آنکه نقطه نجم او است که طالع خانه محبوب
و در این بود و نیکویش
بود و پس معلوم شد که فایده از رمل محبوب و این قرعه جهة محبوب دید بود و چند که از رمل محبوب بسیار حاجت
باید که حکمش مرقوم گشت فایده بجهة کمال احوال شخص رمل کشیدیم این بود



چون نقطه حکم بالا بردیم در هشتم به رسید و او طالع آب است
او در چهار دهم یافت که خانه خاکست و باد در او واقعست زیرا که
از هشتم تا چهار دهم پنج خانه است پس مطلوب خود را در پنجم دیده باشد پس گفتیم زحمت ندارد و جمع مستقبل او را
نگاه کردیم خاک بود و او در هر جا واقعست که در نهم و در آنجا خالی از ضعیف نیست گفتیم چند
روز بیمار گشت و جمع باز در شانزدهم بود که مرکز موافق است گفتیم بیماری از طرف شغل و جمع خود رسیده گفتیم
که این ترس از کجا یافته در هشتم او نگاه کردیم آب بود و او مطلوب خود را سوال که آب است
در این یافت گفتیم حالا بیماری ندارد پس مستقبل آب که خاک است در خانه نجم که خانه آتش است
بود گفتیم از عکس این بیماری واقع خواهد شد از کم و میان فایده در باب شخص رمل زدیم که این
شخص میمیرد یا به میشود در این نوع بود



نقطه حکم بالا بردیم در سیم به
رسید و مطلوب خاک او خاک است
و او در مرکز غیر موافق و موافق
خاک خاک
بود در خانه بیماری نگاه کردیم ششم
و او مطلوب خود را سوال که خاک است در این یافت و هشتم او که خانه خوف و خطر است نگاه کردیم

بود ... بود و در جانب زوج خاک ... بود و مطلوب خود را که زوج خاک ... است ندید
و مستقبل طالع او را که ... است نگاه کردیم آتش ... بود نشسته در مرکز موافق بود حکم رنگین از
بهار خلاص شود فایده رمل نوروزی که فصل بفصل ماه بماه دیده شود و حکم کرده

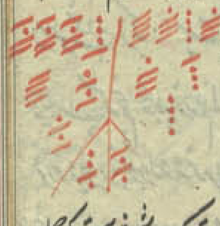


جمع نقطه حکم بالا بردیم در هفتم ... رسید پس فصل بهار باد ... باشد
چون از وی درگذشت و به ... رسید و از وی نیز درگذشت و به باد ... رسید
پس احوال بهار است نوع گذر در اول چون به ... رسید او طالب باد ... است و او در مرکز خانه رفت
در مرکز معنوی خود و ... تثلیث و تسدیس رسیدن با غایب و اندک ... و در تش از جای معنوی خود
و با عامل خود ... قرار گرفت و به ... رسید و او طالب باد ... است و در مرکز خود و تسدیس
که طلب نماید و حاصل شود و نیز نقد و ... واقع شود و باز قلاقل باشد که خبری قوی کنند و
در اینجا نیز قرار نیافت و به ... رسید و او طالب باد ... است و او در سیم خود و یافت در مرکز معنوی
خود که مرکز آب است و تسدیس نقل و حرکت و وارد شدن و آمدن غایب و بمطلوب رسیدن و امیدواری
بیشتر و مطلوب جزوی از زمان ... رسیدن و ماه دوم بهار را از باد ... است چون از این ماه
دور به ... رسید و او طالب باد ... است و او در خانه چهاردهم در مرکز خود یافت و تسدیس بر قوت
طالع و تکیه گاه و ابتدای کارها خبر و تدبیر و ... خلاص سلامتی نفس و ایمنی و فراغت و
جمعیت و چون باد ... در دوم واقعست و تسدیس قوت طالع و تکیه گاه و فتوح و راحت و منفعت
از معاون و خوشحالی از مقام و آمدن خبر خوش بدین دلیل که ... را با ... ضرب کردیم ...
شد و آن شکل خانه پنجم است و مر نقاط بدین ترتیب ... و تا آخر فایده نقطه آتش در خانه آب

بریزد و نقطه آب در خانه آتش برد و نقطه خاک در خانه باد برد و نقطه باد در خانه خاک فایده
تحفه سالار نجم گوید فایده تحفه بر از نجم و همه منسوبات خانه چنین شود فایده نقطه در هر خانه که بنشسته
باید دید که در چندم خود واقعست او را با حاصل ساکن ضرب کنند و حاصل آن بر صاحب ساکن چندم باشد
فایده رمل زیجه هر چه زده باشد اگر مطلوب او در بیت باشد ... و نگاه کنند زیجه در ساکن او باشد از ضعف و
قوت آن سخن گوید فایده احوال آنکه ... ملک ... شود تا رمل زدیم بدین نمونه بود



چون نقطه ضمیر بالا بردیم تا بیش ... منتهی شد و او مطلوب خود را ... در بیت ...
آمد و در خانه ... از دهم در ... نمود و از ضرب ... با ... که ... بیرون
آمد که بطریق چهار است گفتیم سوال از ملک و مقام است از زیجه خانه ... مطلوب بعد از آن نقطه حکم بالا
بردیم تا با ... رسید و تکرار در دوم ... حال و جهت و نقطه چهارم او
بود او در بیت و تکیه اش ... بود و او طالب آب ... بود او نیز در بیت بود و ... را در خانه او
دیدیم جمیع با همدیگر ضرب کردیم همان ... پیدا شد در ... در مرکز خود و ناظر بغیر بود ... گفتیم ملک و مقام بخرد
اما توقف سوال از زنی که حامله هست یا نه بر این هیئت رمل زدیم چنین بود



چون نقطه ضمیر بالا بردیم در دوم به ... منتهی شد و مطلوب او باد ...
بود و او مکرر است و این باد حرکت کرد و در ... هشتم که مرکز غیر است
قرار گرفت چه در اینجا ضعیف بود و از باد ... گفتیم مطلوب او باد ... است که با دو هشتم است که حمل
زن باشد و نیز در هشتم نقطه باد در خانه باد آمده و جمع نقطه حکم بالا بردیم تا به همان ... منتهی شد
برادر اعتبار نکردیم و تکیه گاه ... کردیم که بجای ... بود و هشتم ... است و مطلوب خاک ... خاک

است او در بیت خود و چون بجای خویش باشد بود حکم خانه نیست و اگر شود فرزند نر باشد باعتبار آنکه چون
با صاحب خانه زیرا که خاک ظاهر شود و باد مفقود گردد در سؤال از فرزند که شود یا نه رمل زدیم چنین شود



چون نقطه ضمیر بالا بردیم در چهارم بود فرزند روشن گردد در ششم
بود که اشارت اصل است اما چون را اعتبار نکردیم از آتش
که بجای سکن است گوییم و او طالع آتش است او سالم در پنجم دید
حکم سؤال از حمل است و از فرزند و نقطه حکم بالا بردیم در دوم بود و از آنجا روش کرد و در
هشتم منتهی شد اما چون را اعتبار نکردیم از خاک که پنجم و پنجم او خاک است او
در بیت خود و بجای خویش بود که طالع خاک است او سالم تکرار دید در مرکز موافق و ناظر
سوی جهت حکم فرزند شود اما ماده باشد از جهت نقطه خاک در مرکز موافق سؤال از فرزند که نر است

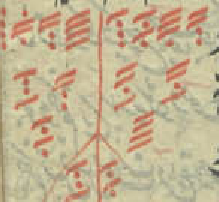


یا ماده برین نیت رمل زدیم برین است چون نقطه ضمیر بالا بردیم
در دوم رسید و او آتش سمت و در دوم آمده صاحب بخت
مطلوب خوب است که است در چهارم دهم که یا زدهم او دید که
و نسب که پنجم است با یازدهم النفس تامست زیرا که هر دو خانه امید و سعادت است و فرزند را حکیم کردیم
فرزند و بود و نا بود او دو نر و ماده که او است و جمع نقطه حکم بالا بردیم در اول رسید و نقطه
پنجم او باشد بود و مطلوب او است تکرار آمده و در خانهای آتش تکرار یافت و بجهت آنکه



حکم فرزند شود اما ماده سؤال از غایب رمل زدیم صورتش چنین بود که مردم
چون نقطه ضمیر بالا بردیم در ششم بود و او طالع آتش است او سا

در چهارم بینه حکم سؤال از بیت داری و مقام و غایب و حال غایب باعتبار آنکه و در ششم بود و حرکت آتش
را دید که مات است و چون را صاحب بیت پنجم متولد شود که صاحب ششم است که غایب است
که بوی رسید و مات از مقام و جمع نقطه حکم بالا بردیم اول در سیزدهم با دهم رسید و در نهم با دهم
و در دوم با سیم که شرف است از دوستان است و سکان از غایب و یکی از خویشان اما چون نقطه حکم
به رسید و حرکت کرد و در چهارم منتهی شد در مرکز عزل پس لازم شد که حکم بر سر نقطه ملاحظه
حکم اول که پنجم وی است و مطلوب او باشد است او در مرکز غیر دید بس قطع بعد از سلامت
از باد که پنجم و پنجم وی شد و او طالب باشد است تکرار رسید و ناظر در مرکز موافق
چون ضرورت نشد نه مفقود شوند تا و نیست ضعف باشد در کار با و چون باشد را انگاه که سیم پنجم او بود
مطلوب او است او سالم در یازدهم دید در مرکز جهت اما جمع با صاحب خانه ضرب کردیم سعد دهم بس گوییم غایب



و حال از بس بد سؤال از جهت بیمار رمل زدیم این نوع بود
چون نقطه ضمیر بالا بردیم در ششم رسید از آن اعتبار نکردیم بجانب
رفتیم در آنجا بود و او طالب باشد است او در بیت خود
بجای خویش زوج باشد بود که زوج باشد ششم است و او طالب زوج باشد است او نیز در
بیت است بجای خویش زوج باشد است که زوج ششم است با صاحب خانه زدیم یکی شود و بدین زوج چهارم از
برای بیمار است و خوف و مرگ و جمع نقطه حکم بالا بردیم در ششم بجای رسید و از آنجا تجاوز کرد
و در ششم بجای رسید پس لازم شد که از ششم مطلوب حسنه بگوییم اول و نقطه ششم رو
خاک است و مطلوب او خاک است و او تکرار آمده اما در سیم بقوت است زیرا

که نقطه روزی مفقود و معدوم شود گویم بیماری از نقص و حرکت است یا ترسی در خواب بوی رسیده و خانه سیم تعلق
بآنها دارد و نقطه خاک سمت جمع با صاحب خانه ضرب کنند شود و این نیز دلیل بر حرکت بعد از آن
نقطه ششم را نگاه کردیم خاک است او در مرکز ملاقی نیست و مطلوب جمع فی سواکه خاک
است در مرکز موافق و بدید قوت ناظر پس گفتیم که مریض بیمار شده و صحت یافت و باز بیمار شد و این
بیماری از باغ و حمام یا آسیا یا از جای خراب که عمارت نکردند بهم رسیده و این باعتبار آنچه گفتیم که
نقطه اول بیماری بود که او در خانه ششم بود که خانه باد است و از آنکه خاک در خانه آب است لاجرم
نقطه خاک در خانه باد بیماری باشد و دیگر نقطه خاک در مقابل است و مطلوبش که است در
رابع واقعست از این بیماری چند روز صحت یابد اما در وقتی که نقطه ششم رسید دلیل صحت بود و
چون بهشتم رسید قوت گرفت و بیمار شد اما از دو صحت یابد بجهه آنکه ششم میشود و مکرر دوم
ساقط و یکی دیگر جمع با صاحب خانه که است ضرب کنیم خاک مفقود میشود و مطلوبش نیز در رمل
نبود گفتیم این بیمار بهتر شود و صحت یابد و بجای مطلوبش بود و او طالب زوج بود و آن نیز در رمل است
گفتیم پس قبل صحت است و باغ و حمام و غیره از ششم گفته شد **سوال** از بیماری شخصی دیگر بود صورت این است

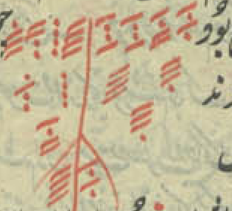


چون نقطه ضمیر بالا بریم در هفتم رسید و مطلوبش سواکه آتش
است در خانه آب قید گفتیم شخصی مزاج دارد و جمع نقطه حکم بالا بردیم
در خانه چهارم بجای منتهی شد و ششم او که خاک است
و او مطلوب خود سواکه خاک است در مرکز خود دید و تکرار نیز در رمل است و در مرکز موافق گفتیم بیماری سخت
دارد و پس سوال کرد که کجا عضو باشد گفتیم در دست است باعتبار آنکه در یازدهم تکرار کرده و چون

مطلوب تکرار کند لابد از تکرار بیش باید گفت که با صاحب خانه ضرب کنیم که باشد با که صاحب
یکست ضرب کردیم شد این فرد زوج سیم که است شد و دست راست از آنچه گفتیم که
تکرار تواند که بعضی در یازدهم طالع شد و غیر توالی آنچه است که هفت و شش و پنج و چهار آن طرف
باز کرده و اگر بغیر توالی بود دست چپ میگفتیم و دیگر گفتیم بیمار بگریز میل است باعتبار آنکه در چهارم
خود تکرار کرده یا از باد است یا خواهر است بسبب آنکه خاک عکس زوج سیم شده بود و نیز گفتیم
در و بجانب نیست بسبب آنکه در چهارم خود آمده و اگر بغیر توالی در چهارم می افتاد حکم بر نیست
میکردیم **فایده** و دلیل بیمار از دوم طالع گیرند و از مطلوب او گویند و اگر پرسند که بیماری از چه
بهم رسیده آن را از مطلوب ششم بدانند که در کدام خانه آمده از منسوبات آن خانه گویند و دوم طالع
سوال میکنند که چه نوع چیزی خورده **سوال** از بیماری بود در قرعه کشیدیم چنین آمد که نوشته شد

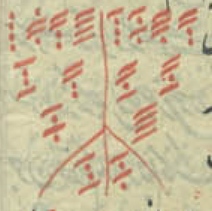


چون نقطه حکم بالا بردیم بجای خاک رسید و از آنجا بعوض رفت و به بود
چون خاک بقوت بود و از آنجا گفتیم و ششم او است و او
طالب خاک روان یافت گفتیم بیماری سخت حاد دارد و ششم باز نمیکند و قرار ندارد و **سوال** دیگر از
بیماری شخصی دیدم رمل این نوع بود



چون نقطه حکم بالا بردیم و در
رسید به و چون او را اعتبار نکردند از باد و مبرز گرفتیم و نقطه ششم
او بود او در رمل نیست بجایش باد است و او طالب
باد بود و او نیز در رمل نبود و بجایش باد بود و او طالب باد گفتیم بیماری رو باعتبار زند الله
زیرا که نقطه ششم و مطلوب او پیدا است و نیز مطلوب او که بجای ششم آمده بود پیدا است و معدوم است و

نیز در چهارم طالع و او طالب باد و است و در بیت نکاحش است و او طالب باد و
است و باد او بید در مرکز موافق و ناظر بود و بدین دلیل حیات بقوت است بعد پس سؤال کرد که مرض در
کدام عضو دارد گفتیم در نصف سفلی از جانب راست زیرا که ششم باد و که است و در بیت
نکاحش است این سؤال چون با صاحب خانه که است ضرب کردیم پیدا شد که آب اول است
و تعلق بسر دارد و او نیز از ضرب دهم پیدا شد و چهار و دهم نسبت بهفتم دارد و هفتم نسبت با اول
و جانب راست از این گفتیم حکم که تو را واقع فی در چهار دهم مثلا اول و هفتم با هم نسبت طالع نظر از
سبب مقصد و دوم و ششم من جنب الامانه و چهارم من جنب العمر و نهم من جنب الحرکه سؤال از



بیماری شخصی رمل بدین نوع بود و چون نقطه ضمیر بالا بردیم در ششم بطریق
رسید و طریق اعتبار نکردیم بخانه او در بار ترد هم بود و او
طالب باد و فرح است و در بیت مؤدی نکاحش زوج باد و است
که زوج باد و ششم است و طالب زوج باد و نقی بود و او نیز در رمل بود و نکاحش زوج باد و که
زوج ششم یعنی را که با ضرب زوج باد و نمیکنیم پس با صاحب خانه زوج نمود و دلیل
زوجها گفتیم که از بیماری است و خوف و مرگ هم در خانه ششم بود که خانه بیماری است چون نقطه حکم بالا
بردیم در ششم بخاک بود است و از اینجا در ششم بخاک بود پس لازم شد که از ششم مطلوب
هرچه بگوییم از اول و ششم او است و مطلوب او خاک است و اگر از دید اما که در
خانه ششم است بقوت نیز اکه نقطه خاک او مفقود میشود گوییم که بیماری او از سبب نقل و حرکات است با
در خوابانیدن بوی رسیده و خانه سیم بدین جنبها که گفته شد تعلق دارد و نقطه خاک نیز هم بیت

چون با صاحب ضرب کردیم نیز او نیز دلیل بر خلاف است و صاحب نهم و خاک دوم و خاک ششم
را دیدیم که خاک است بر مرکز موافق و او مطلوب خود را که خاک طریق است در مرکز موافق دید
بقوت فی ناظر پس گفتیم که کسی شد و شد و باز شد و در دوم و در رابع یا در چهارم یا در
یا در جای دیگر که خراب شده و سفر میکرد با اعتبار آنچه گفتیم که نقطه اول بیماری او در خانه ششم بود
که باد و است و لاجرم نقطه خاک در خانه باد و دلیل بیماری باشد دیگر نقطه خاک که ششم خاک
است ساقط است یعنی که در خانه ششم ساقط و که در خانه یازدهم ناظر است و نقطه خاک از آنکه در
مرکز است و در مقابل واقع است بار باید کردن و نزد صحت باید بجهة آنکه ششم خاک طریق
است را جمع با صاحب خانه که است ضرب ششم مفقود میشود و مطلوبش نیز در رمل نبود پس دلیل
کند که نجات است و با مرض و غیرهم از شده نوع دیگر سؤال از بیماری شخصی که در کدام عضو



او باشد رمل این است چون نقطه ضمیر بالا بردیم در ششم ناکش رسید و
و مطلوبش که است در رمل نبود گفتیم ضمیر از بیمار باشد هفتم با چون
خود ششم که بدانیم کدام عضو او بدرد است نقطه حکم بالا بردیم در پنجم
رسید و ششم او آب است و او مطلوب خود را که است در رمل ندید نکاحش زوج آب
بود و مطلوب خود را که زوج آب است در ششم خود دید از منسوبات ششم که الالات سنده و
زیر ناف است پس از این گفتیم که بیمار شده زیرا که زوج آب در چهار دهم خود آمده که چهار دهم
به پنجم باز تعلق دارد اگرچه نقطه روشن کرده بود اما اعتبار نکردیم زیرا که در مرکز غیر غط بود
با غیر منزل بود اگر در منزل و مرکز موافق می بود حکم در بیت که کدام جانب بود گفتیم جانب راست

زیراکه ... متولد الحیات است مثلاً اگر زوج ... می بود غیر تولدی می بود و همچنین حکم کند نوع دیگر رمل
بار پنج نقطه حکم بالا بردیم رسید به ... و خانه ششم او ... میشود که طالع بار است و مطلوب ... عقله خاک قبض
الداخل است بحکم ... بس بد است



زیراکه طالع چون خاک ... او را
نگاه کردیم و خانه ششم او عقله که خانه مرض بیمار است
و مطلوبش ... بغیر تولد است
در اصل و اگر ... میشود تولد می بکنیم و در است مستقیم و آنچه دو نقطه دیگر که ... و طریق سه اعتبار کردیم
که ضعیف بود و مطلوبش ان معدوم و عقله اول سبب آنکه در خانه باد بود و دوم آنچه عقلا ... زیراکه
در دوم ... واقع شده و عقله سیم چون با طریق زدیم ... شد خاک او معدوم شد و طریق ... است



ضرب کردیم خاک او نیز معدوم شد نوع دیگر رمل برای بیمار زخمی که حکم بر عضو شده است
چون نقطه ضمیر بالا بردیم در ششم ... رسید که آتش ششم است و او طالب
آتش ... است و او دیده در مرکز موافق و این شکل در خانه دلیل بر ریزش
خون است و قتل و چون نقطه در ششم قرار گرفت که خانه مرگ و جراحت است و ترس قتل بحکم آنکه از سبب
سبب سے گفت بلا ... زخمی ... نقطه حکم بالا بردیم در سیم تا ب ... بود که ششم او بیاض
است و ... طالب ... است و چون ... ترس و خوف و قلت است و ... باعتبار آنکه
... مطلوب ... نقطه ششم است گفت زخم ... دارد و حکم زخم ... دارد نوع دیگر
که بیمار ... بدین نوع است



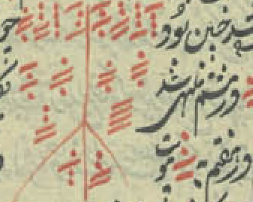
چون نقطه حکم بالا بردیم در سیم ... رسید
و خاک عقله طالب خاک ... است
و او در مرکز غیر موافق و موافق بود و
در خانه بیماری او ... که ششم خاک عقله بود و خاک ... بود و او مطلوب ... خاک طریق است

در موافقت و ششم او که خانه خوف و خطرات نگاه کردیم ... بود و ... آتش بروج خاک ... و او مطلوب
خود ... از وی خاک ... است بدید ... و منقلب ... طالع او نگاه کردیم که آتش ... بود در مرکز
موافق بود و حکم ... از ... خلاص یابد نوع دیگر ... که عضوها ... معیوب ... مطلوب ششم گویند یعنی
از نقطه و ضعف و قوت ... گویند چنانچه نمود شد و از ضرب مطلوب در خانه که آمده باشد مثلاً اگر مطلوب در خانه
... آمده باشد و بگذار کرده از ... ضرب ... که ... بنقل ... خانه ... گویند
و ضعف ششم مطلوب ... و در چندم خانه دیده ... خانه گویند یا ... نقطه ... مطلوب ششم در چندم خود
آمده ... گویند اگر ششم ... و جانب ... است باشد و اگر بغیر تولد ... جانب ... باشد



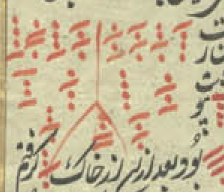
حال دیگر ... بیماری ... صورت چنین است
... آتش ... که آتش ... و او طالب
... دوم ... است ...
چون نقطه ضمیر بالا بردیم در
... ششم ... که آتش ... در
... آتش ... آتش ششم او در ...
و از آنجا حرکت کرده ... رسید و مطلوب ... است ... دیدیم ... عقله
... تکرار کرده است ... در خانه آتش ... در خانه خاک ... در خانه آتش ... خاک ... نقطه حکم بالا
بردیم ... بود ... معتبر ... آمدیم که ... بود و ششم او ... بود و مطلوبش ... است
دیده در ... ششم ... ضعف ... است ... و علاج ... از دوم طالع
گوئیم و طالع ... را که ... آمده ... و دوم او ... باشد و مطلوب ... چنین ... او در ...
... نظر کردیم ... بود ... را ... ضرب کردیم که ... است ... باید داد
و عرق ... دیگر که ... است ... نقطه چهارم که نقطه عمر و زندگانی است نقطه باد ... است او

در بیت ملکاش زوج باد [illegible] است و این زوج طالب زوج [illegible] است و او در مرکز موافق نیز لیکن فقط بود اما
نقطه هشتم که خوف مرگ است [illegible] او در بیت ملکش باد و [illegible] است و مطلوب خود را که باد [illegible] است در مرکز عمر
پس گوییم خوف مرگ نیست زیرا که مطلوب خود را در خانه ضد خود دید و نقطه چهارم که نقطه عمر فرزند کامل است و در مرکز
موافق دید اگرچه [illegible] فقط نشسته بود جمع چهارم از هشتم بقوت تر است حکم بر زنده کامل و ضعیف [illegible] از خوف مرگ
سوال از بیمار بودن یکی و بیشتر چنین بود

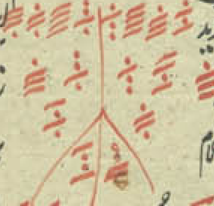


چون نقطه ضمیر بالا بردیم در هشتم [illegible] رسید
و از آنجا بحوض رفت و [illegible] در هشتم ظاهر شد بگفتیم از بیماری بمیرد [illegible] و مرگ او در [illegible] نیست
[illegible] جمع نقطه حکم بالا بردیم در نهم [illegible] بود و قرار نیافت تا خانه اول گوییم بیمار
بگذرد و بیمار بحال خود آید باعتبار آنکه نقطه زوج باد [illegible] در خانه آتش رسید که دولت و لعبت [illegible] و از چنین
موضع خطرناک گذشت مثلا نقطه باد در خانه دوست و دشمن گردید باد و در خانه آب [illegible] ضعیف [illegible] است و در
خانه خاک هم هلاکت آب جمع نقطه مرکز موافق ظاهر شد مرگ نیامد بود و اگر بمرکز غیر موافق ظاهر شدی در خانه خاک بر
عکس میشد و گوییم بیماری او از جهت نقص و حرکت است و از گرمی بازار جهان بلند و [illegible] از سر [illegible] است
بازکردن نوعی دیگر [illegible] گفته میشود که بیماری از جای رسیده که علاج نشود یا کوفت علاج خورده [illegible] است
زانکه آفت چنین وارد شد باعتبار آنکه نقطه هشتم باد [illegible] باد و [illegible] است او در [illegible] آمده اگرچه او [illegible] بود
است اما بیماری وی از مطلوب که [illegible] است زود [illegible] پس باعتبار این حکم بر علاج کردیم و چون از جهت که نقطه
فقط هم در بادی است و دیگر آنکه [illegible] حافظ بود و اگر از بیماری پرسند که در کدام عضو دارد [illegible]
گاه [illegible] ناف [illegible] که [illegible] عضو با تعلق [illegible] و اگر از باد [illegible] گوییم بر سینه و شکم و طرف
جانست که مطلوب طالع [illegible] اگر در [illegible] غایب [illegible] در خانه [illegible] حکم از [illegible] و اگر نقطه [illegible]

در هشتم [illegible] از جهت بهره آتش که هشتم نقطه طالع [illegible] نظر کرد که کجاست آتش [illegible] مثلا اگر مطلوبش در [illegible]
باشد نظر کرد که در خانه [illegible] آمده است از و حکم کن سوال از بیمار [illegible] چنین [illegible]



چون نقطه حکم بالا بردیم در سیوم [illegible] رسید و از آنجا روش کرد و در خانه اول [illegible] بود
اول از خاک [illegible] گرفتیم و [illegible] کردیم خاک هشتم [illegible] بود و مطلوب خود را که [illegible] بود و بعد از این از خاک [illegible] گرفتیم
که هشتم [illegible] است او در بیت [illegible] خاک [illegible] نیز در [illegible] ضعف [illegible] گرفتیم او در مرکز موافق بود
پس حکم جزم از وی باید کرد اگرچه مطلوب هشتم [illegible] بود جمع خاک [illegible] ضرب کردیم [illegible] است و در [illegible]
باز [illegible] پیدا شد و خاک مفقود شد [illegible] گفتیم بیمار [illegible] باعتبار آنکه باد در خانه خاک [illegible] مطلوب خود را
که [illegible] خاک هشتم [illegible] در خانه باد دید گفتیم بیماری از [illegible] قوم [illegible] مقبول [illegible] است
زیرا که مطلوب خود را که [illegible] در خاک [illegible] در خانه باد دید [illegible] این بیمار [illegible] بود که [illegible] بودم



مادر [illegible] و مطلوب [illegible] بود جمع با [illegible] زدیم [illegible] حاصت شد چون
مطلوب [illegible] بود و او در خانه [illegible] بود و [illegible] علام [illegible] باشد جمع [illegible] در خانه دوم
بود و مطلوب [illegible] است [illegible] در خانه هشتم و [illegible] بود و مطلوب [illegible] بود و او در خانه هشتم بود
که خانه غلام است و جمع مطلوب [illegible] و [illegible] در خانه چهارم بود گوییم در یازده نوعی دیگر [illegible] نفر [illegible] دوم
و در [illegible] که خانه سفر بود [illegible] بود و مطلوب [illegible] بود در خانه هشتم که [illegible] است و مطلوب [illegible] در دهم [illegible] بود
مطلوب خود را [illegible] آمد پس [illegible] غلام [illegible] بدست آید

تمام شد نسخه [illegible] بتاریخ [illegible] شهر [illegible] سنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

هداية الرمل

ان

بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و سپاس بی حد و حمد بی عد و ثنا و سپاس مر صانعی را سزد که نقاش قدرت پرگار تصویر و قلم تقدیر صفحات افلاک را
بدُرَر ثمین ثواقب و ثوابت بیاراست ولقد زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و حکیمی را که از ادوار دوایر
نظرات کواکب بر روی کرهٔ خاک رقم زدن خطوط موجودات را از زوایای معدومات برکشید و خلقت
بنیه احسن تقویم انسانی را بشرف تشریف تعلیم و تکریم احسان از مقدار خاک بی اعتبار بیافرید
کرانا خلقناهم من طین لازب و علیمی که آفتاب جهانتاب را که نیر اعظم و شاه کشور انجم است بر چهار بالش
مملکت روز بسلطنت بنشاند والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم و آینهٔ ماه را که نیر اصغر است
عکس پذیر انوار او گردانید و به تجلگاه شب بخلافت نصب کرد وجعل الشمس سراجا والقمر منیرا و درود
نامعدود بران زبدهٔ برج هدایت و نیّر اوج رسالت و صاحب مقام محمود که اول ما خلق الله نوری حدیث
زبان روشن بیان اوست و لولاک لما خلقت الافلاک خطاب رب الارباب در شان و شرف
و مصباح انوار نبوت دُرّی از کنوز و درجی از دقایق رموز اوست و مفتاح اسرار رسالت زمری از

جنابای خواین وفای او و ثمرهٔ شجرهٔ رسالتش ان الله وملائکته یصلون علی النبی و توقیع رفیع نبوتش
ماکان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین مثنوی همان خورشید گردون رسالت
همان جمشید ایوان جلالت ٭ جهان حمد ابوالقاسم محمد ٭ محل فیض نور عشق سرمد ٭ سرور جنگی
میدان وفا را ٭ سپهسالار جمع انبیا را ٭ ز شرع خود نبوت را نوی داد ٭ خرد را در پناهش خسروی
داد ٭ اساس شرع او محکم بجانست ٭ شریعتها بدان منسوخ از انست ٭ وله شه آسمان
قدسیان جنبش ٭ مه هاشمی آفتاب قریش ٭ و بر آل و اصحاب فرخ فال فرختن بال آن
حضرت باد که از جهة احکام دین مبین و استحکام اعلام شرع متین در مقر امامت و متعزز
کرامت متمکنند صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اما بعد بدان ارشدک الله تعالی که علم حکمت
بر سه قسم است علم طبیعی و علم ریاضی و علم الهی و اصول علم ریاضی چهار است هیات و الهیه و هندسه و
موسیقی و فروع ریاضی بسیار است از انجمله علم رمل و نجوم بس پر نفعست و فواید بسیار و منافع بیشمار دارد
و آیات و اخبار و روایات در شان آن وارد گشته چنانکه ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده
از سرور کاینات و خلاصهٔ موجودات بدر فلک اصطفی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که شخصی سوال کرد
که جمعی امی هستند که در رمل خطی چند میکشند و علمی چند میکنند آن چگونه است آنحضرت فرمودند
که این خطوط رمل معجزه ایست از پیغمبران گذشته و اثریست از آثار حق این حدیث بزبان معجز
بیان مبارک نشان خود جاری ساخته که هو اثر من علم الاثار التی فی کتاب العزیز و این آیه کریمه
بر صحت این علم دلیلست که ایتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین
و همین از حضرت رسالت پناه به اسناد صحیح مرویست که فرمودند ان نبیا من الانبیا

کان یخط فی الرمل فمن وافق خطه فقد اصاب و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که فرمودند الکم
زان ایزد جل شانه: افاض علی ادریس علما مرملا: والهمه علم انقاط بفضله: واوحی الیه ما کان فی کلا
: از فحوای کلام معجز نظام نبوی صلعم مستفاد میشود که این علم شریف معجز حضرت دانیال ع است
و از کلام بلاغت انجام شاه اولیا و سلطان سریر اصفیا امیر المومنین علی ع مفهوم میگردد که حضرت
ادریس ع بعلم رمل و هندسه و نجوم ملهم شده و بر حد اعجاز رسانیده‌اند و هر کرا سعادت ابدی و بقای
دستگیر شود او ازین علم نصیبی یابد و از انبیا شود و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا در شان
ایشان نازل شده و آنچه مشهورست میان علمای این فن آنست که علم رمل معجز و منسوبست بهفت پیغمبر
اول آدم صفی الله دوم شیث سیوم ادریس چهارم ارمیا پنجم اشعیا ششم لقمان هفتم خضر حضرت
دانیال ع چنین گوید نگارنده این معانی احقر خلق الله بدیع الله که مدتی مدید و عهدی بعید
چون باد صبا گرد جهان گردیده و با هر یک از اصحاب علم و عمل که در رمل و نجوم و خواص حروف و اسما
انقطاع بی بدل و بدانش مشغول بودند مجاورت و مجالست نموده در مجلس افاده هر یک از ایشان
که در فهم و فراست و ذهن و کیاست نادر دوران و وحید زمان بودند فواید غریبه و نکات
عجیبه استفاده نموده و اکثرا بعمل آورده و تجربه کرده و آنچه مجرب و معمول بوده ذخیره نموده
و چون عمر زندگی باخر رسیده بود درین اوقات خواست که در علم رمل چند کلمه بنوک
قلم رقم نماید تا کیفیت و حقیقت این علم شریف بر طالبان روزگار در اقطار و امصار ظاهر
شود و ایشانرا از محنت حیرانی و سرگردانی نجاتی حاصل شود و حکم شان بر هدف مراد آید
و سوالاتی که انام ایام از ایشان نمایند از روی قدرت جواب ادا نمایند تا قدر و قیمت

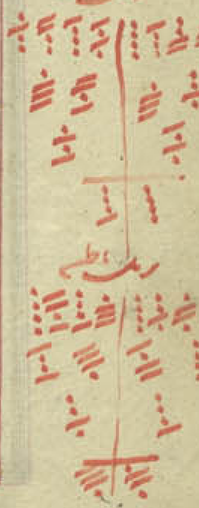
این علم لطیف شریف که از میان خاص و عام حالا بر طرف شده ظاهر و هویدا گردد و اعجاز انبیا پنهان
پوشیده و مخفی نماند والله ولی التوفیق التماس از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق اهل این فن
آنکه اگر بر سهوی و خطایی اطلاع یابند از روی کرم آنرا اصلاح فرمایند و مولف را بفاتحه یاد
نمایند نظم فیض روح القدس ار باز مدد فرماید: دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد: و این در
نامی و گوهر گرامی را موشح ساخت بنام نامی و اسم سامی اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری منزلت
خورشید طلعتی که همیشه نجوم دولت و اقبالش از اوج حشمت و جاه و جلال تابان و عالی رتبتی
که اوصاف معدلت و احسانش بیشتر از عدد رمل بیابان باد شاهی که لمعه خورشید انور پرتوی
از فروغ عارض منور اوست و شکل هلال قمر صورت چینی از جبین مهر گستر اوست شاه ستاره
سپاه سلیمان جاه سلطان گردون سریر ثریا مکان خاقان فلک قدر جمشید شان
آسمان حشمت و شوکت را تمام ایوان جلالت و عظمت را شاهی عالی مقام مثنوی فروغ
حشمتی جمشید جاهی: سکندر صولتی دارا سپاهی: ز عدلش چون رخ خوبان مهوش
بیکجا جمع گشته آب و آتش: نیر فلک شجاعت و بسالت کوکب سعد سپهر ابهت و
جلالت خاقان الخافقین سلطان المشرقین شهنشاهیکه قامت اعتدال امینش در صحیفه
عدالت الفیست یکتا و در چمن خلافت و رافت سرویست بی همتا کریم الذاتی
که از پرتو آفتاب انعامش اقطار آفاق روشن گشته و سحاب احسانش از فیض آثار شرع عمیمه
همچون گلشن شده ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین خلف السلاطین السلطان
ابن السلطان ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه

امید که منظور نظر کیمیا اثر اعلی حضرت اقدس اشرف الطف همایون گشته از نظر کینه‌وران و حاسدان
زمان محفوظ ماند و طالبان صادق و دوستان موافق ازین بهره ور و محفوظ گردند انه مجیب
الدعوات **بدان ایدک الله تعالی** که این علم شریف در اقصای عالم متعارف است و بچهار
قاعده مستعمل است اهل هند و خراسان و ما وراء النهر و تمام مشرق زمین بقاعده دایره
ابجد و سخنان شجره عمل میکنند و این قواعد را مشرق الرمل نامیده‌ایم و اهل فارس و
عراق تا گیلان و مثلثه بقاعده دایره شکل و قانون مفاتیح الاحکام بیان مینمایند و این
قواعد را شمال الرمل گفته‌ایم و اهل مغرب و مصر و شام و جمیع عربستان بدایره بزدج
سخنان دارند و این قواعد را مغرب الرمل نامیده‌ایم و قاعده دیگر هست که تا غایت
مستور بوده و بسلسله اغلاق و آن قاعده بدایره ارصح مشهور است و این قواعد را
جنوب الرمل گفته‌ایم و خاصان در هرجا باآن اظهار کشف و کرامات نموده اند مثل سید
محمد نوربخش و غیره بعضی او را العلم رمل چنانچه بودن مشهور ساخته اند و جد استاد این فقیر اوحد الدین
عبد الله المشهور بعبد الله اولیا غفر الله ذنوبه درین قاعده تصنیفی فرموده اند مسمی
بریاض الطالبین و شمه ازین قواعد بیان نموده اند از نسخه حضرت شیخ حاجی حسن
طلبی که در تسخیر جن مشهور و معروف‌اند و نسخه شامل طلبی در تسخیر جن و عزایم
و غیره از مصنفات اوست و قاضی عبد الرحمن جنی را تسخیر آورده اند و مثالی راله
گفت که من علم رمل که معجزه حضرت دانیال ع است بتو تعلیم نمایم و در اول که حضرت
دانیال نشستند و از حضرت جبرئیل ع تعلیم گرفته با جمیع قانون و قواعد از قاضی عبد الرحمن

حضرت شیخ

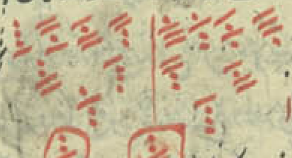
حضرت شیخ حاجی حسن طلبی فرا گرفته و نسخه موسوم بمفتاح الکنوز مرتب نموده اند بر نهجی که
از قواعد و مسایل جمهور رسته قاعده مذکوره بحروف در آن نسخه هست بلکه قانون دیگر
و قواعد مضبوط محکم الحق اساس علم رمل درین کتابست و مولف این رساله بدت الابد
مدت سی سال خدمت استادان کرده و کلمه کلمه ازین قواعد شریف که درین عرصه بهیچ
کسی نرسیده باشد شنیده چون فی الجمله وقوفی حاصل نمود حیف دانست که این مسایل لطیف
شریف بسمع دوستان رساند ازین سبب در سنه ۱۰۱۱ موافق فروردین ماه الهی سنه ۴۷
مطابق ماه فروردین جلالی ملک هر سنه ۵۱۵ موافق یازدهم آذار ماه رومی سنه ۹
اسکندرانی موافق چهارم مرداد ماه قدیم سنه ۹۶۳ یزدجردی مطابق نوزدهم ذی‌حجه سنه ۹۴۳
آغاز نهاده این قواعد مذکوره را با آن سه قاعده مزبوره ترتیب داده و در طی این کتاب
درج کرد تا اگر سایلی از قاعده سوال کند با آن قاعده پرده اخفا از چهره مراد بکشاید
و مدعا و مقصود حسب المراد حاصل نماید و این کتاب مسمی است بقواعد الهدایه و درین مختصر تحقیق
خلاصه آن چهار قاعده مذکوره است باز یادتی چند آورده تا هر کس که اندک وقوفی حاصل
نموده باشد و مطالعه نماید بر جمیع سرایر و ضمایر مطلع گردد **دیگر** اول کسیکه در عالم خواست
که حال خود و فرزندان بداند و معلوم نماید که هر یک در کجا اند آدم صفی ع بود که حضرت جبرئیل ع
او را تعلیم کرده و همچنین از وی بهر پیغمبر که سابق مذکور شد رسید و باز مدتی مدید این علم
مخفی بود و در میان اهل عالم تا زمانیکه حضرت رب العزت وحی فرستاد بحضرت دانیال ع
که در مصر دعوی رسالت کرد و او را چون معجزه نبود اعدا و مخالفین قصد او اقدام نموده

حضرت شمونیا عم بجرت نمود و در بیابان و ریک روان و در صحرا و دشت مدتی شب و
روز حیران بود تا ضعف و گرسنگی بر ایشان غالب شد و بدرکاه احدیت بنالید تا جبرئیل عم
نازل شده این علم را با و نمود بآن طریق که چهار نقطه بر ریک نهاد و بعضی گویند که یک نقطه بود
که چهار گوشه داشت و تعلیم نمود که هر نقطه یا گوشه بمشابه مرکز عنصریست یعنی نقطه اول آتش دوم باد
سیوم آب چهارم خاک چون حضرت شمونیا این علم را از حضرت جبرئیل تمام بیاموخت هم
دران روی یک نقطه چند ریخت و راه تا بآبادانی برد و دامنی ازان ریک بر داشته
در بازار مصر در گوشه قرار گرفت و ریک تخته خود نهاد شبانی نزد ایشان آمد و از حال
خود پرسید گفتند که نام تو نیر خالیست و یک هزار و چهار صد و هفتاد گوسفند داری و گو
کوری سه راس و گاو هفت راس و دراز گوش یازده راس و زرا درین حالت
که در سنوات و او دران مقام عاشق دختری ختایی شده و نام آن دختر طیغانست در رمل
ظاهر حضرت دانیال اینست ... و در رمل باطن که از ضرب بیوت
برابره شکل بهر سبیل بیفت که بجبه نموده شد ... و در نسخ رمل حضرت
دانیال عم که مولف این کتاب بدست آمد کرده است اینست اولا آنکه فرمودند
که اسم تو نیر خالیست از ... اول گفته اند چراکه الف در ذات خانه اول و ب در ذات
... بیت و حرف سین از ... دوازدهم که در رمل باطن یافت میشود گفته اند و حرف را
در ذات ... یازدهم است و خ از ذات خانه ... دهم فرمودند و چون این حروف ترکیب
نمودیم نیر خالی بیرون آمد و آنکه فرمودند که یک هزار گوسفند داری از عدد ... فرمودند



چراکه او شکل الوقت الحال در امهات در خانه عدد خود تکرار نموده و نیز او شکل حیوانات
اهلی است و باین دلیل گوسفند فرمودند و آنکه عدد چهار صد گفته اند از شکل ... فرمودند چراکه
از شکل احاد است و در دایره بروج شکل خانه چهارمست و الحال در یازدهم که مرتبه مات است
قرار دارد بین عدد چهار صد باین دلیل فرمودند و عدد هفتاد نیز از ... فرمودند که او در دایره
شکل صاحب خانه هفتم است و مرتبه عدد او از مراتب عشراتست و خود نیز شکل عشراتست
و هفت که بعشرات برند هفتاد میشود پس یکهزار و چهار صد و هفتاد گوسفند ازین عددها فرمودند
و آنکه فرمودند که گوسفند گوهی کوهی سه راس داری از عدد ... گفته اند که در رمل اصل در باطن
بدایره ابده در دوم پیدا میشود ... در دوم سه عدد دارد دلیل دیگر آنکه در رمل اصل در دهم
بود و در دوازدهم تکرار نموده و در رمل باطن در پنجم پیدا شد و چون در سه جا ظاهر شد
سه راس بوده باشد و آنکه فرمودند که هفت گاو داری از عدد ... گفته اند که او شکل عشرات
و الحال در اول که احاد است آمد عدد هفتاد که به احاد برند هفت میشود و ... منسوبست به گاو
پس هفت گاو ازانجهت فرمودند و آنکه فرمودند که یازده راس دراز گوش داری نیز از عدد
... اول گفتند چراکه در اول هشت عدد دارد و هفت عدد خانه نیز که نقل کردیم پس باین دلیل
پانزده عدد شد ... منسوبست بدراز گوش پس پانزده راس دراز گوش ازانجهت گفته اند
و آنکه گفتند که برادری داری و در سنوات از شکل ... فرمودند چراکه بدایره عنصر ابجد صاحب
خانه سیمست و سیم خانه برادرانست و آنکه فرمودند که در سنوات ازجهت آنکه ... سیم که
برادرست و در یازدهم که خانه سفر برادرست قرار دارد پس برادر در سفر باشد و آنکه گفتند

که عاشق دختر خطائی شده از آنکه هفتم گفته اند چرا که هفتم برادر است و پنجم بعشق و محبت منسوب
است که شکل مونث است باین دلیل گفته اند و آنکه گفته اند که دختر خطایی است بواسطه شکل مشتری گفته اند
و آنکه فرموده اند که اسم او طیغانست از پنجم گفته اند که پنجم در پنجم حرف دارد و در پنجم
در دهم **ی** دارد و **ا** در دوازدهم هست و پنجم حرف **غ** دارد و در دایره حرف **ن**
در دوازدهم هست و پنجم در اول رمل باطن هست پس مجموع که ترکیب کردیم اسم طیغان
بیرون آمد و از این قسم سخنان بسیار گفته اند تا شهرت کردند **دیگر** تاجری نزد این کس
آمد و از احوال فرزند گم شده خود پرسید فرمودند که پسرت با دختر احمد نامی در مکان
خرابه باهم جمع بوده اند پدر دختر واقف گشته هر دو را کشته در فلان چاه انداخته رمل
دوم صورت و احوال اینست



شرح این رمل دوم
اینست اول آنکه اسم احمد گفته **ا** در دوازدهم [illegible]
چهارم است و حرف **د** و این خانه خبر گرفته شده [illegible] در هشتم بدایره حرف حرف **ح**
دارد و **م** از شکل هفتم گفته که [illegible] صاحب خانه چهارم است بحسب دایره حروف و دایره
ابجد و چهارم مرتبه احاد است والحال در هفتم که مرتبه عشرات است آمده و چهار که بعشرات
برند چهل میشود و چهل حرف **م** است پس چون این حروف را ترکیب کردیم اسم احمد
بیرون آمد و آنکه فرمودند که در مکان خرابه باهم بوده اند از هفتم گفته چرا که خرابه بهفتم
منسوب است و نیز دلیل دیگر آنکه [illegible] در هشتم آمده و شریک و رفیق هشتم [illegible] است و
[illegible] مونث است و نقطه دارد که اتصال است پس در این مکان خرابه باهم جمع شده

باشند واتصال

باشند و اتصال واقع شده و آنکه گفته اند که پدر دختر واقف شده از آنجا گفته اند که شخصی
دشمن و ضد اوست مونث بوده و میل اتصال با پسر تو داشته چون میسر نشد بعد
پدر دختر را خبر کرده پدر واقف گشته و هر دو را کشته باین دلیل گفته اند که [illegible]
شکل صاحب خانه یازدهم است والحال در پنجم که خانه فرزندانست آمده و ضد فرزندانست
چرا که [illegible] در هفتم فرزندانست و خانه هفتم خانه ضد و شرکا است و صاحب خانه یازدهم
هست و با صاحب خانه پنجم که [illegible] است بدایره سکن ضرب کردیم [illegible] میشود [illegible] در هشتم
که خانه خوف و خطر و موت است آمده و نیز دلیل دیگر آنکه [illegible] در هشتم بزایل خود آمده
چرا که بدایره سکن صاحب خانه دوازدهم است والحال در هشتم رمل آمده پس
بزایل افتاده باشد باین دلیل گفته بزایل خود آمده و قرار گرفته پس باین دلایل هر دو را
کشته باشند و دلیل دیگر آنکه [illegible] که شکل قتل و خونست شریک فرزند کشته و شریک معشوق
فرزند هست دلیل دیگر آنکه [illegible] که شکل یازدهمست بدایره سکن والحال در یازدهم خود
آمده و یازدهم خانه زایلست و نیز [illegible] در یازدهمست که دایره سکن صاحب چهاردهمست
الحال در چهاردهم خود آمده که هم زایل اوست دلیل دیگر آنکه [illegible] با صاحب خانه
یازدهم که [illegible] است همنشین گشته پس یازدهم و یازدهم هر دو بزایلات افتاده اند
بحسب دور و هر دو را باهم ضرب کردیم [illegible] بهم رسید و در دایره سکن صاحب خانه هشتم است
والحال در شانزدهم رمل آمده که چهاردهم خود باشد و چهاردهم خانه زایلست
پس باین دلیل هر دو ضایع گشته و کشته باشند و آنکه فرموده اند که در چاه انداخته

از دو شکل پنج و پنج فرموده اند چرا که هر دو در زایدست خود آمده اند و زایدست عمق است
و در همه جا با این دلایل فرموده اند که هر دو را در چاه انداخته واضح باشد بدان ای
عزیز که از زمان حضرت دانیال تا این غایت هیچکس این دو رمل شرح ننوشته است
و مصنف این کتاب بهدایت الله حل مسایل نموده و شرح بر این رملها نوشته و ظاهر ساخته
که حضرت دانیال به چه نوع احکام بیان می فرمودند و از این قسم رملها از جهت مردم میکشیدند
و احکام بیان میفرمودند تا شهره شهر گردیدند و این اخبار بسمع پادشاه رسید شمونیا را
طلب نمود و بر سر چاه رفتند و کنیزها را از چاه برآوردند و مردم بسیار معتقد شدند
و پادشاه خوابی دیده بود و فراموش نموده سوال از حضرت شمونیا نموده آنحضرت
فرمودند که در خواب دیده بودی که تمام طعامهای شما را حاضر نموده بودند سگی بیامد
و دهن در طعام خاص شما نهاده میخورد و شما از هیبت و دهشت آن از خواب بیدار شدید و خواب
فراموش شد اکنون امر کن تا جمیع عورات که در حرم داری چادر پوشیده در گذر آیند
تا من تعبیر خواب شما ظاهر نمایم چون چنین کردند غلامی که خود را بشکل کنیزی آراسته بود
با کنیز خاص پادشاه خلوت می ساخت حضرت شمونیا او را نشان دادند تا گرفتند
و قصاص کردند از این قسم معجزات میفرمودند تا جمعی از اعیان درگاه با اکبر پادشاه
این علم را از حضرت دانیال ع آموختند و همیشه با پادشاه می بودند تا روزی پادشاه
خوشحال بود و با جماعت مذکور خلوتی داشت و سخن از علم رمل و معجزات پیغمبران میگذشت
پادشاه گفت آیا در عهد ما پیغمبری در دنیا بوده باشد همه جمیع این نیت رمل کشیدند و حکم نمودند که پیغمبری

هست و در ملک

هست و در ملک ما است بلکه در باغ ما است و در مجلس ما حاضر است و اسنادست و اسم او محمد است
و با این شکلست والبته پیغمبر هست که حاضر است همه ایمان آوردند و مسلمان شدند و منادی زدند
تا خلق مصر حاضر گشتند و معجزه ها دیدند و مسلمان شدند و صیت نبوت آنحضرت در عالم منتشر گردید
و همه ایمان آوردند و چون پیغمبری آنحضرت ثابت شد و قرار یافت حضرت شمونیا انتقال فرمود
و زوج رمل را تمامی شمردند نود و شش بود دنجا طرح رسانیدند که ما را اسمی میباید که موافق
این عدد باشد و اسم شمونیا چهارصد و هفتاد و هفت بود دین کوفت بحکم این علم اکبر که دو صد و
بیست و دو است از سر گذاشتیم و منی را که یکصد است انداختیم و از جهان که پنجاه و نه است
گذشتیم آنچه باقی مانده بود نود و شش عدد بود که موافق اسم دانیال است و اسم
قدیم آنحضرت شمونیا بود و آنحضرت نام خود را دانیال نمودند و مشهور بدانیال شدند و چون
کسی خواهد که این علم بر او کشف شود دو مرتبه باید بدباید که کبر و منی از سر بنهد و ترک جهان نماید
تا این علم روی بدو آرد و در بارگاه دل او جای کند تا کشف رموز بر او آسان شود و نیز
این علم را علم باطن دل و علم کامله و علم نمو گویند و این اسما تمام نود و شش عدد دارند و علم
اکز ان نیز گویند و از آن اسم جمع گشتند این علم شریف بود روزی در کنار دریای مغرب
بترتیب این علم مشغول بود که حضرت جبرئیل ع بر او ظاهر شد و سوال نمود که جبرئیل در کجا است
او رمل کشید و گفت که تمام آسمان و زمین را دیدم در هیچ جا نیست و در نزد من حاضر است و آن
تویی جبرئیل ع بامر حق تعالی پر بر آن اوراق زد تمام در آب ریخت و گوسفندان از آن آب
خوردند و در آن در شکم گوسفندان ظاهر شد و از آن اوراق طوماری بدست حکیمی که طالب آن

علم بود اقتدا و این کتابها که در عالم است از آن طومار نوشته شد و حضرت حاجی حسن طلبی
از حضرت قاضی عبد الرحمن جنی آموخته و اکثر مسایل آن درین کتاب درج است و این کتاب
ازینجاه نسخه معتبره انتخاب نموده نوشته و اسامی کتابها اینست ۱ مفتاح الکنوز ۲ کنز الدقایق
۳ شجره و ثمره ۴ شامل الحصول ۵ تحفه شاهی ۶ اصول الرمل ۷ عین الرمل ۸ شمع الرمل ۹
مفتاح مفاتیح ۱۰ وافی ۱۱ سی باب ۱۲ فصول ۱۳ ابواب انوار ۱۴ اقلیدی ۱۵ طرابلسی
۱۶ روشنی ۱۷ رساله کلاه کبود ۱۸ کشف الاسرار ۱۹ تلخیص ۲۰ رساله ابو العباس یونس ۲۱
منهاج الاسرار ۲۲ جامع الکفایه ۲۳ خلاصه ۲۴ خلاصة البحرین ۲۵ تهذیب ۲۶ ذخیره ۲۷
زبده ۲۸ نتیجة العلوم ۲۹ قواعد ۳۰ نزهة العقول ۳۱ جامع ۳۲ کامل الکلام حسین قفال ۳۳
ریاض الطالبین ۳۴ شجره اوراق ۳۵ سایر الاولی ۳۶ مصباح ۳۷ مفتاح ۳۸ شیخ
بدایة النقط ۳۹ رساله سرخاب ۴۰ بیابانکی ۴۱ باباکوهی ۴۲ توضیح ۴۳ تلویح ۴۴ تصنیف ملا
۴۵ تقویم الرمل ۴۶ اصل مفاتیح ۴۷ زین الرمل ۴۸ کامل الحصول ۴۹ جهان الرمل ۵۰
جامع الاسرار بدان ای عزیز من که این کتاب مشتملست بر مقدمه و چهار جهت مقدمه منقسم است
بچهار فصل فصل اول در شرایط رمال فصل دوم در قاعده نقطه ریختن بطریق قوسی که جبرئیل
تعلیم حضرت دانیال نمود و ساختن نقش قرعه بهر داریه که خواهند فصل سیوم در عمل بیوت
رمل و نوادر اشکال فصل چهارم در اصل احکام و جداول و مراتب جهت اول در قاعده
دایره شکل که شمال الرمل گفته ایم و دور نقطه جهت دوم در قواعد شجره و ابجد و سایر الالو
و قواعد علامی شمساً و قمراً جزئیاً و شرح آن که آنرا مشرق الرمل نامیده ایم و آن مشتمل بر دو باب است

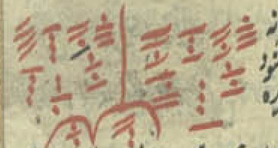
باب اول

باب اول در قانون شجره و سرخاب باب دوم در طریق اسم بیرون آوردن جهت سیوم بنا
بروج که آنرا مضروب الرمل گفته ایم و آن مشتمل بر یازده باب است که در محل خود بتفصیل گفته خواهد شد
جهت چهارم بقاعده دایره ابجد که آنرا جذب الرمل نامیده ایم و ستحان استاد حاجی حسن طلبی
علیه الرحمه و آن مشتمل بر شش باب است مقدمه منقسم است بر چهار فصل فصل اول در شرایط رمال
و آن بهفت است ۱ با وضو بودن ۲ مقابل قبله نشستن ۳ بذکر لا اله الا الله مشغول بودن بر
صاف ۴ بد ورزا نوشتن ۵ خاطر خود را متوجه نیت سایل نمودن ۶ از الله سبحانه و تعالی
مدد خواستن تا نقش قرعه موافق نیت سایل نشیند ۷ مراعات ساعات نجوم نمودن که قمر
در عقرب و طریقه و لیث و تحت الشعاع و مع ذنب و مع کید و کسوف و خسوف نباشد و مکان
رمال پاکیزه و روشن بود و مکاره در نظر نباشد مثل سگ و خوک و مار و کژدم و جنب و حایض و
فاسق در آن مجلس نباشد و از جهت منکران و ممتحنان رمل نکشند که فرموده اند لا یصدق الرمل
الا للمضطر یعنی کسیکه ضرور ندارد و مضطر نباشد و امتحان میکند درست نمی آید و از جهت معتقدان
درست می آید و باید که رمال دروغ نگوید و رو و ریا نکند تا علم با او دست دهد و با امردان هم
و اگر محبوبی نزد رود آید طمع نکند اگرچه بی شوهر باشد و بنظر بد و شهوت نه بیند و دل خود را متوجه نیت و قرعه
دارد تا او دل متوجه نیت نباشد و رمل درست آید و بر رمال عین فرض و فرض است که در محل
نیت نمودن سایل و رمل کشیدن سوره فاتحه و آیة الکرسی و سوره اذا زلزلت تمام بخواند و دو
آیه کریمه نیز بخواند و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا
یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و آیه سبحانک لا علم لنا

الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم وبعده این دعا بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک بکل
اسم دعاک به احد من خلقک قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا فی البر والبحر وفی سبع السموات
والارض وفی الملاء والعرفات وعند مقام ابراهیم وبیت الحرام فی خلاء وملاء وفی ظلمة اللیل و
ضوء النهار رفعت سماءه وکشفت بلاءه فانی اسئلک ان تزینی حاجتی فی هذه الخطوط بحولک ومنک
وقوة انک علی کل شیء قدیر الان بیّن لی هذا الضمیر وصلی الله علی محمد واله اجمعین و آداب
بریختن رمل نوشته نیست از اهل بدا بر زمان فردتان نحست واوقات رمل کشیدن از روزها
ماه آنچه بدست آمده است نقم سه و پنج و سیزده با شانزده ۱۶ بیست و یک با بیست و چهار و بیست و
پنج ماها و روزها و ساعتها آنکه رمل باید کشید نیست بطالع جوزا و سنبله و بطالع سال عالم و ساعات
عطارد و قمر در بروج مذکوره و نظر سعد عطارد و مشتری و زهره و غره های ماه و اول فصل و اول
سال و عند تحویل الشمس بحمل که رسم است و بهتر آنکه بطالع سایل رمل کشند که رسم است زایچه نیز باید که
سایل اسامی رمال در خاطر بگیرد که نزد فلان رمال رمل خواهم کشید و اگر کسی برای بیاید در مجلس
فی الفور برای او رمل نکشند که احکامش محکم نباشد فواید رمل کشیدن استکشاف احوال و کیفیت
حال اشغال و اعمال و شکر و سپاس نعمتها نزد اهل کمال امری ضروریست چنانکه از رسیدن
خبر و نیکی و سعادت بجهد و شکر استقبال نماید تا بمقتضای آیه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم تضاعف
حشمت و جلال و زاید دولت و اقبال لازم آید و از رسیدن مکاره بدعا و صدقات و
طاعات استعجال نماید تا بفحوای کلام الصدقة ترد البلاء و تزید فی العمر از شر محفوظ ماند و بنا بر اصول
این قواعد شناختن کیفیت و چگونگی احوال و مطلوب عموم خلایق تخصیص ارباب عقل و اصحاب

فصل را از

فضل را از علومی که این مقاصد از آن بسهولت محصل گردد علم رملست که هرگاه خواهند کیفیت و معنی
از اوضاع اطلاع یابند به نیت صادق و خاطری صافی توجه نمایند با قرعه یا ریختن نقطه وضع مناسب
اشکال صورت محفوظه در لوح محفوظ ظاهر شود هر که عالم باشد و بدلایل وا رسد و بر تغییر آن وقف نمود
اخبار او مطابق تقدیر باشد انشاء الله تعالی **فصل دوم** در نقطه ریختن و ریختن نقطه چنین است که
بر ریگ نقطه ریزند میل برنجی بر دست گرفته یا اگر بر کاغذ ریزند قلم بدست گرفته نیت نمایند و از جانب
چپ ابتدای نقطه کنند بنوعی که از شانزده کمتر نباشد و از چهل و پنج بیشتر نبود که عدد ۴ است با عدد
خانهای شانزده کانه از جهة آنکه عدد آتش ۴ گفته شد برابر ابجد ح و عدد باد که مضاعف
حرف ب است چهار و عدد آب که مضاعف حرف د است هشت و عدد خاک که مضاعف
حرف ح است شانزده مجموع بیست و نه و خانهای رمل شانزده است چون جمع کردیم چهل و پنج میشود
و باید که نقاط نویسی چهار سطر باشد بطریق نویسی چنانکه نموده میشود اکنون سطر اول را دو دو طرح کنند
و باز چهار چهار طرح کنند و دیگر بار هشت هشت طرح کنند و دیگر بار شانزده شانزده طرح کنند
تا یک شکل از سطر اول حاصل شود و باقی برین قیاس و صورت رمل نویسی چنین است که نموده میشود



ومولف این رمل ازجهة شوخ دین که واقع خواهد شد یانه
این شوخ زود واقع خواهد شد اما دران شوخ محنت بسیار کشیده شود
ودران شوخ بسیار بماند وباقی برین قیاس ودرین رمل جمیع قواعد وممیز واحکام درست
است ودرمکان خود بیان خواهد شد واگر از قرعه پرسند بآن دایره که خواهند قرعه بزنند وقرعه
قرعه چنانست که یک جفت قرعه که هریک چهار مهره باشد ودر هر مهره نقش دو شکل باشد که از
نتیجهٔ آن دو شکل شکلی حاصل شود که شکل یازدهم آن دایره باشد که رمال بآن عمل میکند
مثلا قرعهٔ ابزدجی که در جمیع بلاد متداولست وعام شده وشکل و باید که از نتیجهٔ هردو حاصل
شود که در دایرهٔ بزوح شکل یازدهم است ودر قرعهٔ ابدجی و باید که از نتیجهٔ هردو شکل
حاصل شود که شکل یازدهمست در دایرهٔ ابج ودر دایرهٔ شکل واضح و باید واین معنی در
هیچ نسخه نیست و را در هر قرعه مقدم دارند وشکلی که با وضرب کنی از نتیجهٔ شکل یازدهم
حاصل شود وطریقش اینست که نموده شد بیت دارم آیین حکمت آموزی تا کرا
بخت وتا کرا روزی وچنانچه باید دانست که هر علمی را موضوعی است وموضوع علم رمل
نقطهٔ چهار ارکانست که هر نقطه را منشا به مرکز عنصری از عناصر اربعه دانسته اند ودرین علم
بحث از یک نقطهٔ فرد یا دو نقطهٔ فرد که ترکیب شدن زوج میگویند واز ترکیب
چهار فرد یا چهار زوج یا زوج یا فرد شکلی حاصل شود وزوج را عدم گیرند
وفرد را وجود دانسته اند واشکال حافظ مرتبهٔ نقاطند وچون عناصر چهار اند واز جمیع
آن شکلی حاصل شود وآن را طریق خوانند وچهار در چهار شانزده شود

پس شانزده شکل وشانزده خانه باشد ونقطهٔ اول از شکل را بجای مرکز
آتش دانسته اند ونقطهٔ دوم باد ونقطهٔ سیوم آب ونقطهٔ چهارم خاک چنین
آتش باد آب خاک وچون مضاعف کنند چنین شود که هشت نقطه باشد که جماعت خوانند
وطریق مثل آدم است وجماعت مثل حوا وطریق را آب الرمل و
وجماعت را ام الرمل خوانند وچهار فرزند وفرزند زاده ازین هردو
حاصل می شود ودر شانزده خانه قرار می گیرند وهر خانه چند جزو از اشیا
دارند وایشان صاحبان آن اشیا اند واز خانهٔ خود اگر نقل نمایند
وبخانهٔ دیگری روند اشیای خود همراه دارند وصاحب آن اشیای
خانه هم هستند پس رمال حاذق باید که عقل خود را استاد
خود سازد وبداند که این شکل باین صفت باین جنس خانه
آمده چه فعل می کند کدام می گذارد وکدام می گیرد وجواب
سایل بچه نوع باید داد که گفته اند علم النجوم منک ومنها
وبیوت محل اشکالند وشکل وخانه باهم ترکیب نموده
مصور می شود تا بچند بر آسان باشد بدین صورت نیک دریاب

سر و روی	گردن و بغل و کتف	حلق	پشت	سینه	شکم	ناف	سرین
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
حال اول طالع و حال ابتدای کارها و صحت و نفس حیات	خانه دوم مال و قوت و قدوم غایب و مردگان و غذای خود	خانه سیم برادر و خواهر و اقربا و کتب و خبرها و علوم	خانه چهارم پدر و مادر و وطن و عاقبت کارها و ملک و احوال خود	خانه پنجم فرزند و محبوب و قاصد و خبرها و احوال خود	خانه ششم مرض و بندگان و جواری و غلام و دشمنان و خانه شده	خانه هفتم زن و ضد و نقابت و دزد و شریک و خصومت	خانه هشتم مرگ و خوف و خطر و میراث مال و دیگران
وتد	مایل وتد	زایل وتد	وتد	مایل وتد	زایل وتد	وتد	مایل وتد

۱۲	۱۱	۱۰	۹
خانه دوازدهم دشمن و بند و زندان و چهارپایان بزرگ کشتن و حبس	خانه یازدهم امید و بخت و سعادت و دوستان و قدیم و تحفه همت	خانه دهم سلطنت و حکومت و عزل و نصب و جاه و منصب	خانه نهم سفر و علم و خواب و دین و رأی و تدبیر
زایل وتد	مایل وتد	وتد	زایل وتد

۱۴ خانه چهاردهم مطلوب و وکیل چهارم است مایل وتد بفرح تعلق دارد

۱۳ خانه سیزدهم طالب و وکیل اول است وتد الوتد بقهر تعلق دارد

جمله عرض

خانه پانزدهم حاکم و قاضی و وکیل دهم و اصل ۱۵ وتد الوتد

خانه شانزدهم عاقبت و وکیل دهم ۱۶ وتد الوتد

وچون رمل کشیده شد این شانزده خانه را مثل شهری عظیم تصور باید نمود و باید دید که دران شهر حاکم کیست و سوال از کدام خانه است و آن خانه با حاکم ناظر است یا نه انگاه طلب سایل نموده احکام بیان کردن **فصل سیوم** در عمل بیوت رمل و نوار شکال **اول** طالب که شکل خانه اولست **دوم** مطلوب

باز نظر ... دقیق ...

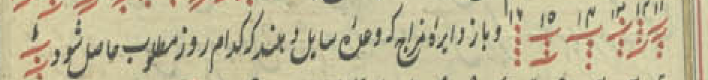
که شکل هفتم آن شکل است خاصه در دایره برج و شاید ۳ و مشهود ۵ باز نظر ... انفصال ... انفصال ... عدم ۱۳ وجود ۱۵ سواقط ۶ و ۸ و ۱۲ نواظره ۵ و ۱۰ و ۱۱ تبدیل یعنی خانه نهم دهند و لسان الامر شکل اول با خانه مقصود ضرب نمایند حاصل را لسان الامر گویند دیگر نقطه حیات با ۱ و ۳ و نقطه ممات آتش و خاک سهم السعادت ۳ سهم الغیب ۴ استقامت از ۱ تا ۷ رجعت از ۸ تا ۱۶ تسدیس ۳ تثلیث ۵ تربیع ۴ احتراق خاک در آتش مقابله ۷ مقارنه در مرکز قران نقطه دیگر قوت وتد وسط مایل ضعف زایل شرف حد حد حرف وجه تراج مثلثه عنصر طول ۱ تا ۴ عرض ۵ تا ۸ عمق ۹ تا ۱۲ غرض از اسب ۳ شتر از ۷ حاصل از ۱۰ قطبی ۱۳ ضمنی ۱۴ اشتر چند خانه رفته حل کشودن عقد کستن نقطه آینه رمل ۱۴ دروازه رمل ۱۵ عاقبت جمیع کارها ۱۶ و مثل ذلک و جمیع حالات این عالم با این شهر را باید دید اگر سوال از یک خانه باشد بآن خانه باید رفت و از شواهد و نواظر و تسدیس و تربیع و مقابله و مقارنه آن خانه سخن بیرون آوردن و حکم یک سوال نمودن بشرایط امتزاج و اشتراک و ظاهر و باطن و سعد و نحس و داخل و خارج و ثابت و منقلب و نور و ظلمت و وجود و عدم و از احکام وجوب سایل طلب مراد باید گفت و اگر رمال بهم ساعت نجومی در یک رمل فکر نماید که امتها بگوید و آنچه در عالم آدم موجود است و احتیاج بدان لطیف خاص و حسن او لیا و منازل و مقابر انبیا ان مثال آنکه حکیمی علم اکبر را خوب میدانست و با رمالی مصاحب شد با هم شرط نمودند که هر یکدیگر را از علمی که دارند با خبر سازند چون اکسیری اکثر مسایل رملی از رمال آموخت تصور کرد که تمام آموخته گفت که من علم رمل را آموختم الکنون تا محلی که فرصتی پیدا شود من ترا علم عزیز اکبر بجا موزم

رمال منالم شنح گفت که من غلط کردم که از تو این علم خواستم درحال چند رمل کشید و اجزا و اسباب
اکسیر را با اوزان و اعمال و مدت عمل از رمل حاصل نمود و آموخت و اکسیری در علم رمل تا تمام
ماند و این حکایت خوب درین باب فهم کن که این یک کتاب سخن است که مولف این کتاب
بدایت الله ظاهر نمود و برون اخفا از طرق جواهر کشود تا بر طالبان این علم ظاهر و هویدا گردد
و مولف را بفاتحه یاد نمایند و ازین شجره ثمره خوب بردارند انشاء الله تعالی نصیب مردم اهل گردد و از
چشم نااهلان محفوظ ماند اکنون شروع کنیم در شرح اشکال و تولد و منسوبات اینها خوب فهم کن مثنوی اصل
این علم ارمیائی ای حکیم ٭ هست بسم الله الرحمن الرحیم ٭ نقطهای او هست اصل این کتاب ٭ آتش و
بادست و آن خاک و آب ٭ نقطه با آتش هست ای پسر ٭ نقطه دوم باد دان ای با خبر ٭ نقطهای سوم دان
ای دیباک ٭ دان یکی هست ثانی نقطه خاک ٭ چار نقطه گشت از عنصر رفیق ٭ نام آن کردند استاد طریق ٭ هست نقطه
ممتزج گشته از آن ٭ شد جماعت حاصل از وی بیگمان ٭ آنکه مادر با پدر شد این دو شکل ٭ هست فرزند تو پیدا کن بعقل ٭
از جماعت اولین نقطه ستان ٭ بر سر شکل طریق او را نشان ٭ تا فرقیت عتبه داخل شود ٭ شکل لحیان بعد از آن حاصل شود
بعد از آن نقطه باز آور بجا ٭ نقطه ثانی برای نکس ترا ٭ بر طریق او فزای تا گردد نقی ٭ بر جماعت حمره گردد مطلقی ٭
باز جای خود بر آن نقطه دگر ٭ وز جماعت نقطه ثالث ببر ٭ بر طریق او فزای کوسج زیبهین ٭ بر بیاض از جماعت بین یقین ٭
باز جای خود بر آن نقطه دگر ٭ وز جماعت نقطه چارم ببر ٭ بر طریق آن نقطه را کردی مزید ٭ تا که عتبه خارج آید رو بدید ٭
بر جماعت صورت انکیس دان ٭ این دو شکل نحس و منکوس دان ٭ زین دو شکل این هشت فرزندان خوش ٭ کو وزیر زادگان
خوش انو ٭ وجود ٭ فرزند را دهای نگار ٭ نظم بشنو از من کابن عمل چون آوری ٭ شش نقب هشت برون آوری ٭
بس نجره ضرب کن لحیان دگر ٭ نصرت الخارج به بین ای پسر ٭ ضرب لحیان با نقی کن بس ببین ٭ ٭

نصرت الداخل برون آمد یقین ٭ نصرت لحیان و بیاض آر دگر ٭ قبض خارج را از ایشان کن بدر ٭ ضرب
کن لحیان و کوسج را یکی ٭ قبض داخل را برون کن بیشکی ٭ ضرب کن انکیس و لحیان را بهم ٭ عقله حاصل کن
که دورست با دغم ٭ ضرب کن لحیان و عتبه خارجه ٭ اجتماع آورد نه در زایچه ٭ تمام شد تولد اشکال
از طریق و جماعت فافهم اکنون بدانکه شکل طریق مشابه آدم دانسته اند و جماعت به نسبت حوا و هشت
فرزند و شش فرزندزاده حاصل شده اند جمله شانزده باشد و بهم ترتیب داده اند و دایره نام نهاده
اول دایره شکل است و صاحب مفاتیح بیت هشت جلد احکام بدین دایره نوشته و به تشکیل شکل
مشهور است و مقدمه علم رمل است و در دایره شکل نیست



و باز دایره مزاج که وقت سایل به بیند که کدام روز مطلوب حاصل شود



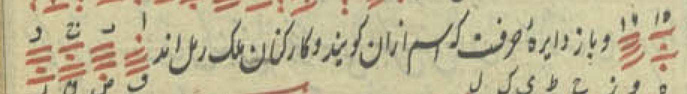
و باز دایره عدد است که



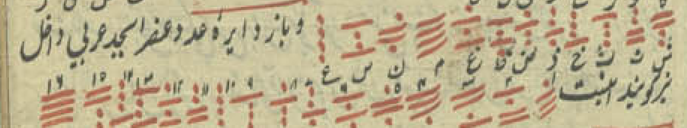
وعده مدتست و دایره برج گویند



و باز دایره حروف که اسم از آن گویند و کارکنان ملک رمل اند



و باز دایره عدد عنصر ابجد عربی داخل
برگویند هشت



و باز دایره ابجد عربی است و آن را دایره عنصر نیز گویند و دایره ابرج هم گویند کارکن است



و نیز دایره
ربع است و این دایره قاعده دیگر دارد و قانونی دیگر است و اصح اعمال است و در آن
کتاب ذکر آن خواهد شد و مدار این کتاب بر این هشت دایره است که نموده شد و دایره کارکنان

تمام رملند و قواعد دارند مثلا سوال از خانهٔ پنجم باشد طلب ⁘ ميبايد كرد كه صاحب نحست بشكل پنج
اگر نباشد طلب ⁘ ميكنيم كه صاحب خانه پنجم در دايرهٔ مزاج است و اگر نباشد طلب ⁘ ميكنيم كه بدايرهٔ
عدد صاحب خانه نحست و چون يافتيم بايد ديد تا در كدام خانه باشد و ناظر طالعست يا ساقط و ضعيف
يا قوي و ضمير و احكام و عدد و مزاج و وجود و عدم و حصول و لاحصول از و ميگوييم و دايرهٔ اينست



اكنون چون
رمل زده باشي بطريقي كه نظم آورده است استاد حاذق استاد حاجي حسن ابرقوهي كه شاگرد حاجي
حسين اخلاطي است عمل بايد نمودن كه اصل عمل اينست و در هيچ نسخه باين روشني نيست

فصل چهارم در اصل احكام و جدول نظم عدد مراتب افراد رمل را برگير ⁘ تمام بر سر هم نه بر نقش و
تدبير ⁘ بجا نها جمله كن بخش و هر كجا برسد ⁘ ز شكل و خانه و تكرار شكل اوست ضمير ⁘ چو شكل حاصل و شكل
حروف ضرب كني ⁘ معاينت شود احوال آن قليل و كثير ⁘ دگر نتيجه از اين شكل بر مزاج ⁘
كه حكم بود و نمودست عيان كند تقرير ⁘ نتيجه نسبتي را بشكل زوج زن ⁘ كه او نشان دهد از روز و
مدت تاخير ⁘ بشكل نسكي ابج بزن نتيجه آخر ⁘ مثلثي است كه نيست [illegible] تقويه ⁘ باين طريق كه
حاجي حسن بيان فرموده ⁘ قضاي خالق بيچون نمي شود تغيير ⁘ و چون صفت خانها شنيدي
صفت اشكال و منسوبات آن نيز بشنو تا بداني كه اينچنين شكلي در اينچنين خانه كه قرار گيرد چه فعل ميكند
و چه ميدهد و چه مي ستاند و عقل خود را بدان گمار و احكام بجوي در اكنون بيان نمايي كه راستست و
درست است و حضرت حاجي حسين منسوبات اشكال و صفت آن بيان فرموده نظم آورده اند
هر كس قناعت كند بهمين قدر كافي و مفيد است جدول مراتب اشكال و مزاج و عدد و حروف و غيره

منسوبات اشكال و صفات آن نيك درياب و خوب فهم كن و دواير اشكال اينست



سكن	مزاج	عدد زوجي	حرف	عنصر ابجد	ابجد عربي
١	٦	٢	١	١	١
٢	١	١٥	١١	٦	١٠
٣	٨	٦	١٢	١٢	٥
٤	٣	١٦	١٣	١٦	١٦
٥	١٠	١	٩	٧	١١
٦	٥	١٠	١٤	٥	٩
٧	١٣	٨	٢	٤	٨
٨	٧	[illegible]	٢	٢	٢
٩	٤	٤	٤	٣	٤
١٠	٩	٩	٦	١١	٣
١١	١٤	١٢	٥	١٥	١٢
١٢	١٦	١٣	٨	١٤	٧
١٣	٥	١٤	١٠	٨	٣
١٤	٢	٣	٧	٩	١٤
١٥	١١	١١	١٥	١٣	٦
١٦	١٢	٥	١٦	١٠	١٥

نظم فرد و سه زوج صورت لحيان بكيم نشان ⁘ چون مشتري في خارج و سعدست و جسم و جان ⁘
زوجي و فرد و زوجي و فرد دويم چو شمس ⁘ سعدست و فيض داخل و مال و معاونان ⁘
فردي و زوج و فردي و زوج سيم ذنب دان ⁘ منحوس و فيض خارج و خويش و مصاحبان
چهارم چهار زوج جماعت عطارد است دان ⁘ ممزوج و ثابت و آب و زمين و مقام و

پنجم دو فرد و زوجی و فردیست منقلب ❁ زهره است و سعد و کوچ و اخبار و ولدان
فرد و دو زوج و فرد دگر نحس منقلب ❁ کیوان و عقله و ششم و رنج و بندگان
سه زوج و فرد هفتم و انکیس داخلست ❁ کیوان و نحس و شرکت و زن ضد و غایبان
پنج زوج و فرد و دو زوج است حمره و لا ❁ ثابت چو حمره مرگ و موارث و بر نهان
دو زوج و فرد و زوج بیاض و نهم سعید ❁ ثابت بجاه و دین و علوم و مه قران
نصرت بخارجست دو فرد و دو زوج و ده ❁ خورشید و سعد و شغل و سلاطین و مادران
در یازده دو فرد و دو زوج است مشتری ❁ نصرت بسعد و داخل و امید و دوستان
سه فرد و زوج عتبه خارج ده و دو ❁ راس التنین و بندی و حیوان و دشمنان
پنج فرد و زوج و دو فرد است نه زده ❁ نحس و نقی و منقلب و طالب بتان
زوج و سه فرد چارده و سعد و نیز ❁ در عتبه داخل است بمطلوب جاودان
زوج و دو فرد و زوج ده و پنج و اجتماع ❁ ثابت میانه نزد وزیران و قاصدان
شد چار فرد شانزده و سعد و منقلب ❁ ماه و طریق و عاقبت العاقبت عیان
حاجی حسن برای تو این یادگار گفت ❁ تا گر کنی بغانخه یادش کنی روان
شکل تخت صورت و سکنش خروج ده ❁ وز حاصلش ضمیر و زنگار جو نشان
از سعد و نحس و نسبت آن شکل و خانه اش ❁ بر خرج و دخل حکم کنی ثبت و قلب آن

این بود وصف اشکال و نکته ضمیر فی الجمله تا دانند و الله عالم جدول منسوبات اشکال شانزده گانه و معانی آن

جدول منسوبات اشکال شانزده گانه به موجب ترتیب

جدول منسوبات

[illegible]	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
اسامی اشکال	لحیان	قبض الداخل	قبض الخارج	جماعت	فرح	عقله	انکیس	حمره	بیاض	نصرة الخارج	نصرة الداخل	عتبة الداخل	عتبة الخارج	[illegible]	[illegible]	طریق
صورت اشکال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سعد و نحس	سعد	سعد	نحس	ممتزج	سعد	نحس	نحس	نحس	سعد	سعد	سعد	نحس	نحس	سعد	ممتزج	سعد
مذکر و مونث	مذکر	مخنث	مذکر	مونث	مذکر	مذکر	مونث	مونث	مونث	مذکر	مونث	مذکر	مذکر	مونث	[illegible]	مونث
[illegible]	خارج	[illegible]	خارج	ثابت	منقلب	منقلب	داخل	ثابت	ثابت	خارج	داخل	خارج	منقلب	داخل	ثابت	منقلب
[illegible]	آتش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باد	آب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کواکب	مشتری	شمس	قمر	عطارد	زهره	زهره	زحل	مریخ	قمر	شمس	مشتری	راس	[illegible]	[illegible]	عطارد	قمر
ایام	پنجشنبه	یکشنبه	دوشنبه	چهارشنبه	جمعه	جمعه	شنبه	سه‌شنبه	دوشنبه	یکشنبه	پنجشنبه	سه‌شنبه	شنبه	جمعه	چهارشنبه	دوشنبه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	دوم	سوم	[illegible]	[illegible]	اول	دهم	ششم	هفتم	چهارم	نهم	[illegible]	هشتم	[illegible]	سیوم	یازدهم	پنجم

تتمه جدول منسوبات اشکال شانزده گانه حسب ترتیب

اشکال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الوان	زرد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زرد	[illegible]	سیاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سیاه	کبود	سفید	[illegible]
[illegible]	صفرا	سودا	خون	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سودا	خون	بلغم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صفرا	بلغم و صفرا	باد	بلغم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

جدول ضعف وقوت اشکال دربیوت

بیوت	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
اشکال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
[illegible]	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
[illegible]	١١	٩	٨	١	٥	١٢	١٢	٦	٣	٩	١١	٣	٦	٥	١	٣
[illegible]	٥	٣	٢	٧	١١	٦	٦	١٢	٩	٣	٥	٩	١٢	١١	٧	٩
[illegible]	٤	١	٩	٦	١٢	١١	٧	١٠	٢	١	٤	٣	١٤	١٢	٦	٣
[illegible]	١٥	٧	٣	١٢	٦	١	١	٤	١	٢	١٥	٩	٤	٦	١٢	٨

چون صفات اشکال ظاهر شد اصل احکام ضعف و قوت اشکال است یعنی چون طالع و حکم با ضمیر
شکلی رسد و آن شکل دران خانه قوت دارد بخش محکم و صادق باشد و درست و اگر آن شکل
ضعیف باشد بخش معتبر نیست چنانچه صاحب نبی فرموده **نظم** صادق آن شکل باشد ای دانا **بیت**
کی در وخطی باشد از خطبا **بیت** پس کار بعقل افتاد که چون اینچنین شکل در اینچنین خانه افتاد بداند که چه فعل
میکند **مثلا** زاهد بخرابات رود و از زهد او کم نشود و خراباتی با این زهد گردد و اگر خراباتی بمسجد رود و طاعت
کند براو وی افزاید و خانه شکل را رنگ میدهد یعنی شکل ضعیف خانه میگیرد و شکل سعد در خانه سعادت
بکمال بود و نحس در خانه نحوست بکمال بود و سعد در خانه نحس و نحس در خانه سعد میانه بود و بقدر
مرتبه سایل و سوال سایل سخن باید گفت سخن سلاطین و وزرا و امرا تا سخن زراع و ملازم و غلام و
عورات تفاوت بسیار دارد پس سخن بقدر هر کس باید گفت و دروغ نباید گفت و آنچه در علم النحس بوده باشد بقدر آن باید گفت

لحیان	قبض الداخل	قبض الخارج	جماعت	فرح	عقله	انکیس	حمره
ریش دراز	بدست آینده	از دست رفته	خلق بسیار و قصر بسیار	شادی و خرمی	بند و بستگی	سرنگون شدن	سرخی
بیاض	نصرة الخارج	نصرة الداخل	عتبة الخارج	نقی الخد	عتبة الداخل	اجتماع	طریق
خبرهای سفید	یاری دهنده در خروج	یاری دهنده در آمدن	عروس رفتن از در خانه	پاک روی و نسبت	واجب شدن در خانه	پیوستگی بهر چه مطلوب باشد	راه رفتن

جدول عجیب حسب ... اشکال است از ... شیخ

فایده

فایده چون غرض معلوم شد که کدام ... [illegible]

مفتاح مفاتیح باید معلوم کرد که مجموع حرکات میزان هر کدام نقطه که قوت داشته باشد نقش حقیقی رمل آن
نقطه باشد و نقطه قوی آن بود که در مرکز خود فرود آید و اگر در مرکزی فرود آید که بر خلاف طبع او باشد باید که
آن نقطه را دیگری بر عمل آورده **مفتاح مفاتیح** وصول این نوع مطلوب بمعاونت کسی بود که سایل
از وطلب میکند نداشته باشد **تمامی مفتاح مفاتیح**

بسم الله الرحمن الرحیم

جهت اول کرت را شمال الرمل گفته ایم بدایره سکن و دور نقطه هیئت که نموده میشود در دایره
بروت وقسمت عناصر و نکات آن بقاعده قانون دایره سکن و روش مفاتیح است و دایره سکن
باین وضعت
وقصه مفاتیح درین دایره بحثان بسیار دارد و آنچه فرموده بر ترتیب عناصر گفته و فزایع ابتها

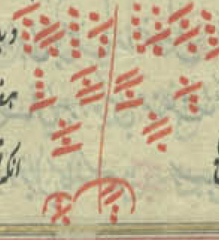
و باد ها و آبها و خاکها نموده اکنون بدانکه جمیع نقاط دوم خود را طلب دارند و ملازم و طالب دوم
خودند یعنی آتش اتش را میجوید و باد باد را میجوید و تا آخر که میجوید و اینها طالب
مطلوب همدیگرند و ازین عناصر هرکدام که واقع شود مطلوب است و دست بهمه دو اپر اگر یافته
شد در رمل مراد حاصلست و اگر نه وجود مراتب نقاط بدایره سکن که ثبت شده بعد ازین نموده میشود
در آخر مثال الرمل دیگر بدانکه این نقاط در مرکز خود در زایچه آنروز دهند و نیک در باب که مجربست مثلا
و همه مزاج روز یکشنبه دارند چه آتش اول و باد اول و آب اول دارند
واین اشکال و و یعنی آتش دوم و باد دوم و آب دوم در مرکز خود در روز دوشنبه
زایچه دهند و تا آتش و باد و آب و خاک هفتم که روز شنبه است و که نقاط هشت دارد در حساب
نباید و بعد ازین نموده خواهد شد دیگر بدانکه ترتیب که نموده میشود در احکام بکار دارد که مفید است و ترتیب
نقطه را باید دانست و ترتیب درست همینست که نموده شده است یعنی آتش اول و باد اول و آب
اول و خاک اول باز با آتش رود بطریق دوره و اگر خواهد که باز گردد از خاک با آب رود و از آب بباد و از
باد باتش رود دیگر ترتیب دوم از آتش دوم باتش دوم رود و از باد دوم بباد دوم و از آب دوم
به دوم آب و خاک کذلک و رجعت نیز همچنین باشد و آتش سیم بسیم و چهارم بچهارم و پنجم به پنجم
و ششم بششم و هفتم بهفتم و بازگشتن نیز همچنین که از هفتم بششم و از ششم به پنجم و از پنجم بچهارم
و از چهارم بسیم و از سیم بدوم و از دوم باول آید و جمیع عناصر زوج و فرد همچنین باشد و این سلسله
حرکت نقطه در استقامت و رجعت را نیک دریابد که در هیچ نسخه باین روشنی نخواهی یافت و مصنف
این کتاب بدولت الله مشقت بسیار کشیده تا حاصل این مسایل نموده امید که دوستان و بندگان

اهل این علم این کمینه را بفاتحه یاد نمایند و از خاطر خود محو نفرمایند و آتش هفتم است به
که باد هفتم است آید و از و باب هفتم که است رود و بخاک هفتم که است آید مثلا آتش سیم که
است بباد سیم که است و باب سیم که است و بخاک سیم که است آید بدین طریق
و بازگشت از خاک باب و از آب بباد و از باد باتش رود دیگر آتش چهارم و باد چهارم و آب چهارم
و خاک چهارم اند اینها از آتش بباد و از باد باب و از آب بخاک رود و بازگشت
نقطه بعکس است تا آتش بباد و آب رود و بخاک برسد باز آید و بازگشت از خاک
تا آب و باد رود و از باتش برسد و همینست حرکت خاص عناصر بحساب مرتب که زیر
آیند و باز بر بالا روند و هریک ازین مراتب بمرکز خود باید رسانید و از انجا حکم رمل نمودن مثلا رملی
زدیم از جهة مریض این برآمد چون شکل که شکل طالع بود در سیزدهم
تکرار نموده که گواه نقص است
بس خاک چهارم در سیزدهم نازل شده

که خانه خاک است که خاک ششم است
و چهارم تعلق بعمر دارد و عاقبت
و خانه ششم خانه مریض و بیماریست و سیزدهم وند الوتد است و تعلق بنبض دارد بس ضمیر از نقص مریض
باشد و نقطه آتش از مراتب راندیم در خانه ششم به رسید و نقطه هشتم منتقله ششم رسید که
هفتم نقطه باشد بس در هفتم از ششم گذشته و آتش تعلق برجوع دارد و از ششم که رنج است گذشت
و بهفتم رسید بس دلیل صحت دارد خصوص که شکل نحس خارج آمده و گفتیم که
این مریض صحت می یابد دیگر کسی از جهة طلب مال مهمات رمل کشیده و آن همینست

درین قرعه باد مزاج اینجا نسیم به رسید و باد و خاک اول بود در خانه

شده نمود یعنی آمد و از ضرب هر دو حاصل شد و در خانهٔ دوم بود و نقطهٔ خاک نیز در دوم به
رسید چنانکه خاک اول یعنی نیز از آن بخانهٔ ششم نمود در خانهٔ دوم به رسید پس فی‌الجمله کیسه
جدا شده و نوف اندیشه در خانهٔ مال ظاهر شد و خصم پیدا آمد چراکه با صاحب خانه ضرب نمودیم که شد
است بهم رسیده دیگر آنکه نقطهٔ خاک بخانهٔ باد آمد پنج جای از دست برده و دور امی نخواهد رسید و شکل
طالع با شکل دهم ضرب نمودیم شد که پنجم است چراکه ششم است و دور از دوازده
نشکند و بس دلیل غمها باشد از مناصب دیگر اگر نقطهٔ مطلوب در روی رمل نباشد شکل که با طلبد
یعنی آتش با خواهد و آتش و باد که هر دو نقطهٔ اولند پس آتش سیم و باد سیم طلب شکل
و اگر یافت شد بگو که بعد از این مراد خواهی یافت چراکه فرد فرد طلبد و زوج زوج طلبد مثل
که آتش اولست بفرد و آتش فرد طلبد که است و آتش سیم است و که آتش دوم است آتش چهارم طلبد
که آتش است و که آتش سیم است آتش پنجم طلبد که آتش است و که آتش چهارم دارد آتش
ششم طلبد که است و که آتش پنجم است آتش هفتم طلبد که است و آتش هفتم است دیگر نقاط را
همین عمل باید نمود و این مسئله را نیک دریاب که طاق طالب طاقست و جفت طالب جفت چنانچه
در اشکال نیز همچنین است که شکل خانهٔ فرد در خانهٔ فرد قوی است و طالب اوست و شکل زوج در خانهٔ
زوج قوی است فافهم اکنون ثمره از بازگردیدن نقطه که در بالا ذکر آن شده است گوییم مثال رملی از جهت
غایب دیدیم پس بخانهٔ هفتم رفتیم که سوال سایل از آن بود و دیدیم و او نقطهٔ
آتش چهارم و خاک سیم دارد و پس خبر درست شد که چهار آتش هفتم و هشتم
غایب است و در نقش غایب طالع و قوی است بدو دلیل آنکه آتش در خانهٔ آب

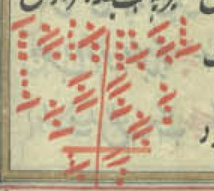


قوتی ندارد و ضعیف باشد دوم آنکه در چهارم که مرتبهٔ نقطهٔ آتش است قرار دارد که نقاط هفتم است آتش
پس خوفی و ملالی باشد بلکه رنج داشته باشد چراکه در ششم تکرار نموده و چون آتش است که آ
هفتم است و صاحب اینخانه و این سهو است در پنجم قرار دارد پس گفتیم که خبر عاری او رسیده و چون
در نیز دهم تکرار دارد گفتیم که غایب و نفر نه کفت ملی و چون نقطهٔ خاک در هفتم قوی بود و خاک
سیم است گفتیم هر دو باهم برادر شدند و زیاده قوتی ندارند بسبب آنکه آتش در آب که خانهٔ هفتم است و خاک
در خانهٔ آتش که نیز دهم است و خواستیم بدانیم که چند روز دیگر خواهد رسید در خانهٔ عدد حساب
دهم است و در چهاردهم خود آمد و هفت عدد خانه و پنج عدد عنصر آتش و خاک یعنی آتش یکی و خاک
چهار پنج شد و هفت عدد خانه مجموع دوازده شد و چون در چهاردهم خود آمده بود و آن چهارده
بر دوازده افزودیم بحساب ابجد مجموع بیست و شش روز شد پس گفتیم تا بیست و شش روز دیگر بیاید
و این عدد صاحب مفاتیح است که در مفاتیح بعد اغلاق فرموده اند و فقیر ظاهر کرد این فصل دیگر
کیسه آتش باد بود و از آن آب خاک و بعکس چنانکه کیسه خاک آب بود و از آن آب باد و از آن باد
آتش و وجهی دیگر کیسه آتش اول باد اول بود و کیسه آتش دوم باد دوم و آتش سیم باد سیم تا آخر
و همچنین در باد و آب و خاک تو عدد بگیر کیسه هر آتش بادی بود که بحسب تسکین بعد از او بود و این وجه
پسندیده تر است پس هر چه مطلوب سایل بود از موت دوازده گانه بدر رود چنانکه شخصی
هیئت مال کرده باشد نظر کند که نقطهٔ مرکز یازدهم بکدام شکل منتهی شد باد اول را طلب کند و اگر باد
دوم بود باد دوم و اگر هیئت از حرکت بود چون نقطهٔ آتش اول منتهی شود آتش سیم را طلب باید کرد
و بوجهی باد سیم اگر در رمل باشد و در خانه‌های خوب بود دلیل حصول آن مراد باشد و اگر نباشد نیکو

باید رفت یعنی بموضعی که شکل آن نقطه باشد اگر دران موضع شکلی باشد که جنس آن نقطه بود دلیل حصول مطلوب بود ولیکن بمعاونت دیگری واگر موجود نبود حصول آن مطلوب مشکل بود ولا مفتاح مفاتیح دیگر خواستیم که کیفیت غایبان را بدانیم در نقطه بدانکه کیفیت نقطه دوم است چه در آتش یا باد یا آب یا خاک و چون خاک بیست و مطلوب خاک چهارم است بین غایبان طالب مقام اصلی خود و جای باشند چرا که خاک مقام اصلی است و چهارم مقامست و چون در خانه آب درنگی در آمدن باشد و مال واسته باشد چرا که خاک سیم آب سیم طلب دارد و سیم عدد برادرست نه پدر اگر چهار بودی پدر بودی و آب سیم در میزان رمل موجود است و آن آب را از میزان رمل دانیم بکجا از هشتم رسید یا آب ششم و چون سیم بششم رسید در چهارم خود بود و چهارم و نه است و در خانه پنجم کرمان غایبست آمدن بین مال ندارد و مال از غیب دارد و چون نقطه ششم است و ششم تعلق بر غایب و علا وشا کردان چون کوچک دارد بین از بین طایفه مال رسد خاصه که سعد و دخل است و خواستیم بدانیم که مالی که میرسد بکجا میرود و مصرف او کیست و کجا باز میگردد و در اینجا از بازگشت نقطه شمه بیان میشود بین طلب باد سیم نمودیم در خانه یازدهم یافتیم را که باد سیم با اوست و در خانه آب فرود آمدنست و این گنج آب سیم است یعنی مرکز آب اول سیم است و دوم هفتم و سیم یازدهم و چهارم پانزدهم و آب سیم مال یار دوست بین مال بمصرف آمدن و چون شکل هفتم است برابر شکل و به یازدهم آمدن بین بچهارم خود آمده گفتیم که مال صرف ملک و مقام و عمارت می شود و دیگر وقت باد سیم را طلب نمودیم که آتش سیم باشد در خانه سیم درمراتب مرتبه نشسته بود یعنی آتش سیم که است در خانه سیم رمل آمده مثل این معانی را مراتب مرتبه گویند و نیز باد دوم همراه داشت بین این معنی سر بیانست که خاک مرتبه دوم نیز داشت و مرتبه دوم مالست و این خاک مرتبه دوم که خاک سیم است همان آب مرتبه سیم است که در میزانست و در هشتم بمرتبه آب ششم

باز دیده آمده است و از دوم تا ششم پنج باشد و خانه پنجم دوستی است و این مسئله نیک در باب که خلاصه مفاتیح است و خاک دوم که است طلب خاک سیم میکند که باشد بین درین مقام دوستی دارد و این دوست در خانه خاک چهارم قرار دارد و این خاک دوم که است دشمنی همراه دارد که آن باد دوم است اما چون باد آتش همراه دارد و دوستی نمیکند و چون خاک در خانه آتش قوت دارد و باد دشمن خاکست و چون نمی رسد زایل باشد چرا که خانه باد خانه دوم باشد و خانه خاک چهارم بین باد در خانه خاک زایل باشد در حساب اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد نیک در باب و زوج آب نسبت است درمیان باد و خاک و این عمل از وجهست و خبا نیست که زوج آتش اول است و همچنین که در افراد سخنی گذشت در ازواج نیز کلمه چند بیان میشود برابر شکل و ابتدا از زوجی میکند که هشتم او باشد که ازواج هشت دارد بین زوج آتش اول باشد و زوج آتش دوم و زوج آتش سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم دیگر ازواج باد هست باد زوج اول دوم سیم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم دیگر آب زوج اول دوم سیم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم دیگر ازواج خاک است اول دوم سیم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم و بدانکه همچنانکه فرد در حسابت نیز زوج در حسابت از انجمله باز نموده شد نادر رمل بعمل آورد که اصلی است و زوج نیز فرد و فرد طلب دارد و زوج زوج طلبد یعنی انکه در نقطهای فرد نموده شد و باز آمدیم بر سر زوج که زوج آب اول است و طلب دوم خود میکند که است که زوج آب دوست و چون در زوجیت آب فرد است که آب اولست بین طلب آب کند که کیفیت است و آب سیم است بین در اول زوجیت در خانه خود باشد

وطلب کند ازانکه کبه است وطمع دارد وطلب کند و چون زوج آب دوم است و آب دو است
نه نزد و درخانه اتصال قرار دارد و در مرکز خود بین راه حاصل است وباز درخانه دهم نظر کردیم انجا بود
که آب دوم دارد و دو است و خاک دو است در پنج و مرتب واین آب دوم از دارد و این آب
هشتم که خاکش تسلیم شده یعنی خاک هفتم تا ظاهر شود که نقطها بچه کار باشند که نار و بود و در دهم باقی
فهم سلیم مستقیم باید که از هم جدا کند و احکام بیان نماید و اصل آنست که دوستی و دشمنی در نقاط و اشکال
وجوه پیدا کنی که فواید احکام همین است نیک دریابد و چون از هشتم که مرتبه است سته که مرتبه خاک
است بروی پنج جا نشین در مقام دوستی باشد و آن دوست زنی باشد چرا که از آب خاک هفتم حامل
شدن در خانه خاک یعنی چهارم و باد دوم که باد است و دشمن خاک دوم که خاک باشد در مرتبه دو در خانه
ششم تا آب که آب هفتم است شده از دوم تا هشتم هفت عدد است وششم مرتبه پنج است لیکن
پنج گذشت و دلیست که باد دوم که خصم خاک دوست ملاقی دارد که دران خوفی باشد چرا که از شکل
است که در ششم است و هفتم نکاح و غایب نزکیب ازپنج و تفرقه خاطر خلاص یابد دیگر دو نقطه که
خلاصه رمل است نیک دریاب که تمام رمل بر دو نقطه بازبسته است از خیر و شر و حصول و لا حصول پس چون
دانستی که هر شکلی دوم و مطلوب بود و مطلب بر این جا باید دانست که مقصود سایل در کدام نقطه است باید دید
که آن نقطه در ظاهر و باطن رمل هست یا نه اگر آن نقطه در رمل موجود باشد نظر کند که در کجاست و چند
دور کرده است و با صاحب بچه حیثیت نشسته و خوش است یا ناخوش و او نیز چه طلب میکند و مرادش
حاصلست یا نه و شکل طالع بنظر بیند که چند دور کرده و در چندم خود است
و حالش جهت مثال رملی از بهر غایب کشیده شده بود و هنست که نموده میشود



شکل

شکل در طالع بود و سه نقطه دارد آتش و باد و آب و آتش مرتبه ششم دارد و باد پنج و آب
چهار و آب تعلق بحرکت دارد یعنی خانه سیم از دوست و تعلق بغایب دارد که خانه هفتم از دوست
و حالا آب چهارم با آتش چهارم پیوست یعنی شد در هفتم و آتش چهارم در خانه آتش زوج او
یعنی که صاحب هفتم است و او آتش زوج اول دارد و بحسب خانه در دوم خود است یعنی که از
ششم به هفتم رفته یعنی در دوم خود باشد و دوم خانه مال و معاش و ذخیره است اما چون آب چهارم
دشمن آتش چهارم است و در مرتبه بین عاقبت میان سایل و مسئول نزاع واقع شود و نیز آب چهارم
دو پنج نموده یعنی آب از آب و گذشته و میخواهد که با آب برسد و نزدیک است و
دران با هیچ است بین آب چهارم دو پنج نموده و بششم که آب است نزدیک و نزدیکست
و مستقبل اینست که خواهد رسید که خانه پنج و ششگرد و خونکار است و چون از آتش و آب
بیان نمودیم آمدیم بحکایت باد که باد پنجم است که تعلق بفرزند دوست دارد بلکه بهدیه و خبر هم و در
خانه آتش آمده است و مزاج حرارت دوستی و موافقت دارد و دور چهار نموده و به پنجم که
است نزدیک شد و بعد ازین مستقبل آنست که خواهد رسید یعنی باد از باد و گذشته
رسیده و از گذشته و باد اول آتش و میخواهد که به دوم رسد و چون مستقبل بحث این حال
دریک مقام مند و باهم سخن دوستی و عهد و شرط نمایند و دلیل خرمی و خوشدلی باشد اما این باج بجم
که در خانه اولست آتش شد که آتش هشتم است و آتش در ششم بحسب دایره دور
پنج نموده چرا که آتش و و و خود آتش با این دلیل که به آمده و به
و به و به آمده بین بچهارم خود آتش با بین یک مقام بهم بنشینند و دوستی نمایند

و بعد عابر رسند اگرچه از قد منکاران اعراضی باشند و بدلیل دیگر بچهارم خود آمده باشد از جهت آنکه باد
پنجم که است و باد ششم که است و باد هفتم که است رسیده و از پنجم تا ششم
چهار مرتبه است باین دلیل نیز گفته که بچهارم خود آمده و باز نقطه آتش ششم که است باول آمده پس
دور شش نموده یعنی مرتبه خانه چراکه از دوازدهم باول آمده چنین که از دوازدهم بسیزدهم و بچهاردهم
و بپانزدهم و بشانزدهم و باول آمده پس شش مرتبه آمده باشد پس دلیل بحضوری نقش سائل باشد
و چون در پنجم بآتش هفتم برسد که باشد دلیلست که از غایب خبر خوش بشنود و برادر برسد و باز آتش
دو دور پنج نموده یعنی در این رمل آتش که در دوازدهم موجود است بیک دور دو آتش
دوازدهم دو دور و آتش چهاردهم سه دور و آتش در شانزدهم چهار دور و آتش
اول پنج دور پس پنج دور نموده در پنجم پانزده عدد دارد بدایره برج اما صاحب مفاتیح
اگر اقبال کند و میگوید که شکل خماسیست و پنج نقطه دارد و پنج در پنج بیست و پنج میشود و در پنجم
آتش او فوقی است و آتش او مرتبه هفتم است و هفت در پنج ضرب نمودیم سی و پنج شد پس عدد در پنجم یعنی
پنج باشد بحساب صاحب مفاتیح و این دو نقطه پس عزیز و معتبر است و قدرش بدان که هیچکس بدین
و با گزگی نرسیده و نگفته و اشکال را حاکمان رمل گفته شده و باز فهما بدکه هر یک بشابه آفتابند که
در پایین دارد و سه کوکب در فوق خود و آن اینها اند یعنی در باب و و و چراکه
سه نقطه از ماقبل و سه نقطه از مابعد دارند و حکم بدرست اینها است و دیگر آنکه آتش چهار است
پس آتش او تا دو باشد و چون در خانه اول آمد وتد در وتد باشد و دور ششم نموده یعنی از
به و و و به رسیده و ششم مرتبه باد است و دوم نیز مرتبه باد است و عا

چهار است و چون از شش چهار رفت عمده دو میماند و دو نیز مرتبه باد است پس آتشی باشد یعنی خود
مرتبه باد دارد و در خانه مرکز آتش است و او در اصل آتش بود و حالا نیز آتش هم خواهد شد پس اگر
زیاده نشده و آتش هوایی با هوای آتشی باشد پس فرقی و مرادی باشد یعنی در چهارم و هشتم یعنی اگر نشده
و اگر خاک نباشد علامتی باشد و اگر آتش چهارم یعنی در طالع باشد و او تا دو عالی است و او
طلب باد چهارم کند از خانه دهم یعنی که صاحب دهم است و تا در کجا باشد و در دهم چه باشد و از خانه
خود چند دور نموده و از دو در شکل و دو در نقطه و از ظاهر و باطن حکم نماید که اصل رمل و خلاصه مفاتیح است ما
بود که مذکور شد دیگر بدانکه هرچه در عالم است از این چهار عناصر بیرون نیست پس چون آتش در طالع
باشد حکم مطلق او در دهم باشد بسبب که عدد عنصر او ده است اگر در اول باشد و در دهم باد
نیکو بود و از خانه دهم باز نظر در سیم رمل کند که دهم و یم المدعا است و باز در دهم سیم که خانه دوازده
نظر کند اگر نقطه خاک بود و آن کار روان نیکو است و اصل احکام رمل است و صاحب پنجه و آتش در
اول و باد در دوم و آب در سیم و خاک در چهارم بیان نموده و صاحب مفاتیح دهم و در دهم
و برده و یک است نیکو در باب که اصل احکام و مطالب و مطلوب خاص بلکه خاص الخاص این است
و این را باطل بگذار و نیکو نگهدار و مؤلف این کتاب ابعد الفاتحه باد برو
ان شاء الله تعالی باز بدانکه هر نقطه از این هشت آتش و هشت باد و هشت آب و هشت خاک هر یک نقطه
سی و شش عدد دارد که از این نگذرد و مثال از نار تا نار که رسد سی و شش عدد بود و چون
باد و خاک به دو رسد سی و شش عدد دارد و چون آب با آب رسد سی و شش
عدد دارد و چون در خانه سیم آید که خانه آتش دوم است سه عدد بود و در دهم که دو مرتبه

رفته نیز سه عدد و در نهم که مرتبه دوم آبست نیز سه عدد دارد و در یازدهم که مرتبه دوم
خاکست هم سه عدد دارد و دیگر آنکه هر نقطه در مرکز خود یک عدد دارد و هر چند خانه که پیش برود عدد آن
مرتبه هم دارد مثلا در نهم یک عدد دارد و در یازدهم سه عدد دارد و در دوازدهم شش عدد
دارد و در سیزدهم ده عدد دارد و در چهاردهم پانزده عدد دارد و در پانزدهم بیست و یک عدد
و در شانزدهم بیست و شش عدد دارد فافهم اکنون ازین عددها دوازده دوازده طرح باید نمود
و بقیه را دید که بکدام خانه میرسد از دوستی و دشمنی و در انجا چه مطلب بود و درین باب نیکو احتیاط نماید
مثلا در اول آتش او در شش نموده بیست و یک عدد باشد چون دوازده ازو طرح کردیم
نه باقی ماند پس در خانه نهم باید رفت و طلب کرد و آن شکل که در خانه نهم در جای باشد
حکم نماید مثال دیگر در شانزدهم بود دهم مرتبه دور نموده سی و هفت عدد دارد و در سیم
که دور هفت نموده نقطه آبست پس سی و شش عدد میدهد و در شانزدهم طلب دارد
و در سیم خودش قایم مقام است دیگر در خلاصه دو نقطه بدانکه اگر در خانه اول باشد دو در شش دارد
آتش او بیست و یک عدد دارد چون شانزده طرح کردیم پنج ماند پس نظر در خانه پنجم نمودیم اگر شکل
موجود است جمیع مطالب از منسوبات و خانه پنجم حاصلست مثلا نباشد و بجای او باشد
دلیل کل مراد باشد از بزرگان و شغل و عمل و دوستان و خبر و اگر در پنجم باشد او سه نقطه
وا دارد و نیز نقطه خاک سیم دارد دلیل کند بر خبر برادران و خویشان و مصاحبان و نقل و حرکت
نزدیک و چون باد پنجم همراه باشد بالسیری یا مجهولی اتصال کند و نادر خانه دوم چه شکل باشد
و نسبت بر چه دارد و چون آب چهارم که دشمن آتش چهارمست در از دشمن جذب باید نمود

وبرین نسق

وبرین نسق جمیع نقاط و اشکال را حکم باید کرد مثال دیگر آنکه که در سیم بود نقطه آتش او از مرتبه ششم
بخانه ششم رود و سخن نیکو بود و اگر انجا آب ششم باشد با آب ششم باشد دشمنی در نهایت کمال باشد
و اگر نقطه باد باشد دوستی باشد و باد ششم دوستی و باد بخانه پنجم باید رفت و آب بخانه
چهارم باید رفت و این معنی را نیک دریاب مثال دیگر آنکه در دو نقطه نیک بفهم مثلا در خانه اول آتش
او در چهارم نموده پس یک و دو و آتش و سه و آتش چهار باشد و انجا که
دوازده گرفته باز میگردد و قاعده اینست که آنچه از بالا دور کرده بهمان مرتبه از نشیب بیالا رود و
انتهای نقطه که از باز گشته احکام بجای کند و این مسایل را نیک دریاب و دیگر آنکه ده عدد دارد
و هر نقطه از و نیز ده عدد دارد مثلا آتش در دهم ده عدد دارد و باد در اول که دهم چهار مرتبه است هم ده
عدد دارد چرا که دوازده دوازده نمیگذرد دوازده باول می آید تا و این باشد و آب
از پنجم که رفته در دوم ده عدد دارد و خاک از ششم که رفته در سیم ده عدد دارد دیگر باید
دانست که بیوت رمل همچون خانهای نجوم تا دوازده خانه اعتبار دارد و آن چهار دیگر
شواهد و نواظر است و معروفست که اول و پنجم و نهم و سیزدهم ناری اند و دوم و ششم و دهم و
چهاردهم بادی اند و سیم و هفتم و یازدهم و پانزدهم آبی اند و چهارم و هشتم و دوازدهم و
شانزدهم خاکی اند پس آتش اول را وتد گویند و همچنین باد دوم و باد ششم مایل وتد و باد
دهم زایل وتد و آب سیم وتد و آب هفتم مایل وتد و آب یازدهم زایل وتد و خاک چهارم
وتد و هشتم مایل وتد و خاک دوازدهم زایل وتد و اوتاد قوی و عزیز و شریف است و
حکم حال ازو و مایل وسط این امور است و حکم مستقبل ازو کنند و زایل ضعیف و خسیس

کثیف است و حکم ماضی از آن کنند و چون مایل بود و هر یک از این خانها بنقش خود وتد بود تد و دوم مایل
و سیم زایل چنانکه آتش پنجم بنقش خود وتد بود و نهم مایل و اول زایل و همچنین قیاس کن در آتش و باد و آب
و خاک یعنی دوازدهم در نقش خود وتد بود و چهارم مایل و هشتم زایل و این بحسب خانه بود اکنون حکایت
نقاط بشنو آتش در مرکز خود وتد بود و در مرکز باد مایل و در مرکز آب زایل و در مرکز خاک ضد الوتد و در کاف
ثابت می‌بیند بیره است نقطه باد در مرکز خود وتد بود و در مرکز آب مایل و در مرکز خاک زایل و در مرکز آتش
ضد الوتد بود و نقطه آب در مرکز خود وتد بود و در مرکز خاک مایل و در مرکز آتش زایل و در مرکز باد ضد الوتد
بود و نقطه خاک در مرکز خود وتد بود و در مرکز آتش مایل و در مرکز باد زایل و در مرکز آب ضد الوتد میان
آتش و آب دشمنی بود و میان باد و خاک دشمنی باشد و در میان آتش و باد دوستی و میان آب و خاک
دوستی باقی بر این قیاس عمل باید کرد **فایده دیگر** این مقدمات است که چون از مراکز بزان نقطه نیکی
منتهی شود نظر کند که اگر آن نقطه در وتد خود است دلیل سعادت آن قوم بجمیع حالات باشد و از حال بسعد
و در مایل نو سعد در امور و از مستقبل برسد و در زایل دلیل ضعف و از گذشته برسد **نکته** دیگر که در مرکز
آن نقطه نظر کند اگر نقطه بجنس موجود است دلیل حصول وقت آن مطلوب بود و اگر نقطه دوم الموجود
بود وقت حال بود و از سبب مال مقصود بحصول رسد و اگر نقطه سیم بود دمیاوت منسوبات خانه سیم آن
قوم سامان بشود و اگر نقطه چهارم بود از منسوبات چهارم تا دوازدهم خانه و جمیع نقاط بدین قیاس
باید کرد و اگر آن نقاط موجود نبوند و ضد او موجود بود و از منسوبات آن خانه اضداد ضرر و فساد بیند
و همچنین در مرکز دوست آن نقاط و دشمنان ملاحظه باید نمود و از دوست و منسوبات خانه امداد و نفع
رسد و از دشمن بعکس نیک دریاب **فایده دوم** در دوستی و دشمنی نقاط بدانکه دوستی و دشمنی

خاص می‌باشد و خاص الخاص می‌باشد و عام می‌باشد اما عام آنست که ظاهر است که هر آتش را دوست
باد است و هر آب را دوست خاک و هر خاک را دشمن باد است و هر آب را دشمن آتش و این معنی
عام است و دوستی و دشمنی خاص آن بود که آتش اول دوست باد اول باشد و آتش دوم
دوست باد دوم تا آخر و باد و آب و خاک نیز بدین قیاس و دوست خاص الخاص آن بود که
هر آتشی را دوست بادی بود که بحسب تشکیل بعد از و بود مثل آتش [figure] که آتش نخست و دوست
خاص او باد پنجم است که [figure] است و خاص الخاص نیز هست که بحسب تشکیل بعد از و بود و
[figure] آتش هفتم دارد و دوست خاص او باد [figure] است که باد هفتم است و دوست خاص
الخاص او باد [figure] است که بعد از وست و همچنین باد و آب و خاک در دوستی و دشمنی قیاس
فرمایی که این معنی اصلی است از اصول این علم **اکنون** باید دید که اگر آن آتش آتش آتشی
باشد دوستی از مردم بزرگ مثل پادشاهان و سلاطین باشد و اگر آن آتش آتش بادی
بود از مردم اکابر نفع رسد و اگر آن آتش آتش آبی بود هم از جانب دشمنی ساخته شود و اگر آن
آتش آتش خاکی بود از مردم متوسط آن قوم ساخته شود و همچنین باد آتشی و باد بادی و آب آتشی
و خاک بادی و مثل ذلک در جای دیگر خواهد آمد اصل الکلام و اصل الاحکام و اصل العمل النقاط
فی کل الدوایر والبیوت بذه فافهم **فایده** در اصل احکام مفاتیح بدانکه احکام از نقاط کنند
در ثابت و از اشکال کنند در امهات نفهم و نگاه بدار یعنی اگر آتش اول به پنجم
رسد آتش آتشی باشد و آتش دوم به ششم رسد بادی آتشی باشد و آتش سیم بهفتم رسد
آب آتشی باشد در هفتم و آتش چهارم خاک آتشی باشد در هفتم باد بادی باید دوم در ششم است

وباقی برین قیاس می کن وبهیچ کس بر روشنی حل نمود وبازبدانکه آتش اول ودوم که [illegible] و [illegible] است از اول تا پنجم هرجا که واقع شوند در وتد ند واز پنجم تا نهم هرجا که واقع شوند در مایل وتد ند واز نهم تا د واز دهم هرجا که واقع شوند در زایل وتد ند و آتش سیوم وچهارم که [illegible] و [illegible] است از پنجم تا نهم وتد آتش است واز نهم تا د واز دهم مایل وتد واز اول تا پنجم زایل وتد است باقی بهمین قیاس می رود که اصلی است **فایده** دیگر در شرح ازواج وافراد احوال ازواج چنین است که [illegible] آتش اول زوج است وزوج باد اول [illegible] است وزوج آب اول [illegible] وخاک اول [illegible] همچنین شکن وباقی بهمین قیاس وبازآنکه هرنقطه فردی را ضد زوجی است مثل آتش اول که [illegible] است ضد مثل [illegible] است وباد اول [illegible] وضد او [illegible] وآب اول [illegible] وضد او [illegible] وخاک اول [illegible] ضد او [illegible] وباقی برین قیاس می کن برابره شکل نکب در باب واز افراد حکم ظاهر کنند واز ازواج حکم باطن وفرد روز وزوج شب وعدد عجبی در زوج است واعمال ازواج بطریق اعمال افراد است که وتد حال ومایل وتد مستقبل وزایل وتد ماضی ومراتب زوج وفرد را موازنه کنند واحکام گویند ونیز بباید دانست که ازواج را هم نقطه چند بود چنانکه ضد زوج آتش اول که [illegible] باشد [illegible] بود وضد زوج باد اول [illegible] بود وضد آب اول [illegible] وضد خاک اول [illegible] وباقی برترتیب شکل فایده دیگر آنست که چون از مرکز میزان نقطه شکلی منتهی شود نظر کنند که ضد زوج او وضد فرد او یعنی آن منتهی در رمل هست یا نه اگر باشد دران مهم ضدان باشند واگر موافقان مذکور باشند حصول آن حسب المدعا باشد وجدول ازواج اضداد وافراد ونحوها



وچون ازواج وافراد معلوم شد این نیز معلوم باید کرد که اگر ضد آن فرد بود دشمن ظاهر بود زیرا که فرد تعلق بروز دارد وروز روشن است واگر ضد زوج بود دشمنان مخفی باشند زیرا که زوج تعلق بشب دارد وشب سیاه است وسایل مطلع بود **فایده دیگر** در قوت اشکال ورموز آن باید دانست که هریک از اشکال شانزده گانه را دو قوت بود ورای قوت مذکور اول بحسب عناصر بود چنانکه آتش را یک قوت بود وباد را دو قوت وآب را سه قوت وخاک را چهار قوت واین از بهر آن بود که هریک خود را بآن قوت بمرکز رسانند وهمچنین قوت دوم دیگر باشد که آن قوت مرتبه خوانند وآنچنان باشد که آتش اول یک قوت باشد ودوم را دو قوت وسیوم را سه قوت تا هشتم هشت قوت باشد وهمبرین ترتیب در باد وآب وخاک عمل کنند وخود را بمرکز برد

جدول افراد و اضداد

رساند و فایدهٔ این قوت آن باشد که خود را بمرکزی رساند که بعد از و بود پس اگر آن مرکز و آن
شکل که نقطه با و منتهی شود موافق این نقطه بود دلیل سعادت باشد و حصول مطلوب
معاونت یافتن از دوستان موافق و مناسب آن خانه و آن شکل و اگر آن مرکز و شکل و خانه
مخالف بود یا بعضی موافق و بعضی مخالف حکم بر آن نمط بود **فصل** دیگر بدانکه عدد مراتب عناصر چهارگانه
آتش و باد و آب و خاک تماما حساب کردیم یکصد و چهل و چهار بود چرا که عدد مراتب عنصر آتش
از یک تا هفت و عدد مراتب عناصر باد و آب و خاک نیز هر یک از یک تا هشت بدین طریق که
نموده شد آتش اول و دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم هر عنصر که حساب کردیم سی و
شش باشد پس چهار سی و شش یکصد و چهل و چهار بود و فایدهٔ این مراتب اعداد دانستن که چون
نقاط از مرکز میزان شکلی منتهی شود و نظر کنند که آن شکل چند مرتبه دارد و سایل بعدد مرتبهٔ آن خبر باید
مثال چنانکه نقاط از مرکز میزان بشکل منتهی شود و آتش او مرتبهٔ سه دارد و باد او مرتبهٔ دو
و خاک او مرتبهٔ دو و جمله هفت باشد پس سایل از غایب پرسد و چون آتش قوت داشته باشد
سوال از برادران باشد یعنی خانهٔ سیم و اگر باد نیز قوی بود دو و آتش سه جمله پنج باشد از
منسوبات خانهٔ پنجم احکام گوید و اگر باد یا خاک تنها قوی بود سوالات از خانهٔ دوم باشد یا چهارم
و اگر هر دو قوی بوند سوال از خانهٔ ششم باشد و این معانی را اینکه در باب و باد مال آتش بود
و آب مال باد و خاک مال آب و آتش مال خاک و در این صورت آب زوج شش عدد دارد
به ابجد و هشت عدد دارد با جمع پس ضربی از شش و هشت دارد و جمیع اشکال را برین قیاس
عمل میکن و بدانکه این مسایل خلاصهٔ بیست و هفت جلد مغانیج است **فایدهٔ دیگر** در مراتب اشکال

و نقاط بدانکه مراتب را جمع کنند و عدد خانه بر وی اضافه کنند و از مجموع بقول بعضی دوازده دوازده
و بقول بعضی هفت هفت طرح کنند آنچه بماند ضمیر و احکام باشد و در صورت مذکور چون به
منتهی شد عدد عنصر او هفت و عدد خانهٔ او پنج جمله دوازده شد پس ضمیر در دوازدهم باشد یا
در چهارم اگر هفت طرح کنند یا هر دو وجه دیگر چون نقطه بخاک رسید او دوم نوذ بجواب
که خاک است اگر در رمل بود فیها و اگر بخانهٔ او باید رفت و ضمیر و احکام بیان نمود و در
آتش و باد و آب برین قیاس است **نوع دیگر** چون نقطهٔ آتش خواه در میزان و خواه در ضمیر باشد اول
و پنجم و نهم و سیزدهم شریک و گواهند در احکام و ضمیر و باد دوم و ششم و دهم و چهاردهم و آب و
خاک مثل ذلک فافهم و اگر نقطه منتهی شود از سبب آتش او سفر و علم و خواب باید گفت چرا که
مرکز نار او نهم است و مرکز هوائی او دهم است بدایرهٔ ابروج و از شغل و عمل نیز میپرسد فافهم
و اصل همه قسمت نقاط و اشکال نیز اینست بنجانها که مرکز ایشان است که حکم و ضمیر انجا است و
در اول مشرق الرمل بدایرهٔ ابروج نمودیم یعنی درین دایره آتش حاکم اول است و آتش
پنجم است و آتش حاکم خانهٔ نهم است و نار حاکم سیزدهم و باقی برین قیاس **فصل** باید دانست که نقاط
اربعه را حاکمان باشد که چون نقطه از میزان حرکت کند بهر خانه که منتهی شود حاکم آن نقطه را طلب باید
نمود و اگر حاکم نقطه موجود است آن فهم نیز ثانی و صورتی دارد و از و دهم میرسد خاصه که حاکم در وتدی
از اوتاد باشد یا بطالع یا ناظر و قوی بود و عدم حاکم حکم بر عدم سوالات باشد فافهم و حاکم عبارت
از چهارم آن نقطه است مثلا حاکم آتش آتش است که آتش چهارم است و باد حاکم باد
است و آب حاکم آب و خاک حاکم خاک فافهم و هر نقطه را چهارم او

حاکم اوست چنانکه خاک حاکم خاک است باقی برین قیاس دیگر همچنانکه ثبات کارها در وجود
حاکم است بطلان کارها در وجود نقطه ساقطست و آن ششم و هشتم و دوازدهم است که منبع جمیع
مهمات بانهاست دیگر وجهی لطیف و اصل که کبه آتش اول باد اول بود و آتش دوم باد دوم
وکبه آتش سیم باد سیم وکبه آتش چهارم باد چهارم و همچنین باد و آب و خاک نوعدیگر کبه هر آتش
بادی بود که بجنب شکلین بعد از و بود مثلا شخصی مال کرده باشد و نقطه شکل میزان که یازدهم است با آتش
اول منتهی شد باد اول را طلب کند و آتش دوم باد دوم طلب کند و اگر بجنب حرکت نموده باشد آتش
اول منتهی شد آتش سیم را طلب باید نمود و اگر بجا شد باد سیم اگر در مرکز موافق مطلوبست از عدد و
خراج و غیره از و بگوی نوعدیگر اصل رمل نست که اگر نقش سایل از نقش باشد از اول و پنجم و نهم و سیزدهم
هر ترتیب زوج و فرد بگیرد و شکلی تمام کند اگر در رمل موجود و ناظر بطالع باشد جمیع مدعیاتی که دارد بحصول انجامد
مثلا شخصی سوال کند که میان من و پادشاه بینی از اول و پنجم و نهم و سیزدهم شکلی حاصل کند که نقش سایلست
و از دهم و چهاردهم و دوم و ششم شکلی دیگر که آن نقش پادشاهست و بهم ضرب کند و از سعد و نحس و
داخل و خارج و تکرار و ناظر و ساقط و معدوم و موجود سخن گوید و اگر از نکاح پرسد شکل خود که از اول و
پنجم و نهم و سیزدهم است شکلی بیرون آرد و از هفتم و یازدهم و پانزدهم و سیم شکلی دیگر بیرون آرد و از
مضروب هر دو سخن گوید و اگر پرسد که مال من بیشتر است یا مال زوجه من از دوم و ششم و دهم
چهاردهم شکلی بیرون آورد که کیسه سایلست و از هشتم و دوازدهم و شانزدهم و چهارم شکلی
بیرون آورد که بمنزله کیسه زوجه است و از اشکالی که ازین بیوت بدر می آورد حکم کند مثلا در اول
باشد نقطه فرد او بگیرد و در پنجم باشد زوج آتش او بگیرد و در نهم باشد نقطه آتش او بگیرد

و در سیزدهم

و در سیزدهم باشد زوج آتش او بگیرد و شکلی بسازد و همچنین خواه فرد خواه زوج باشد بگیرد و شکلی سازد
و از و نتیجه هر دو سخن گوید بهر نحو این نوع عمل بسیار پسندیده است و نیکوست و نقطه بر گزر نباید
این مرعاتست و نیکو نگهدار که اصل احکام است و مولف بدهیت احقر را بفاتحه یاد نما که سر پوشی
از بعضی جواهر بر داشته بطالبان بنماید تا دانی و قدر ش را بدان و از نااهل مخفی دار تا بقهر خدا تعالی
گرفتار نگردی فایده دیگر در طرح و اگر طرح نقطه با آتش منتهی شود نظر کن در مرکز آتش اگر آتش بود مطلوب
بحصول رسد و اگر در بیوت هوایی بر باشد از امداد دوستان مطلوب بهم رسد و اگر خاکی باشد و ضد
باشند مطلوب بنود و بلکه موانع باشد نیک و دیگر نقاط مثل ذلک است اکنون آتش یا باد یا خاک
هر کدام که باشد مثلا اگر آتش آتشی باشد از مردم بزرگ نفع رسد و اگر آتش بادی باشد یا این
و اگر آتش آبی باشد از متوسطان سن و اگر آتش خاکی بود از مردم ادنی فافهم و اگر سوال از
غایب بود و اشکال امهات اصلی در امهات باشد و شکل هفتم در امهات تکرار نموده باشد غایب
برسد بعد از مضروب دوم و هفتم و امهات اصلی اینست و نزد بعضی اینست
و نزد بعضی اینست و نزد بعضی اینست
و مطلوب نقاط که در رمل موجودست غایب و غیره مرسد نیک در باب بعمل می آور فافهم و اگر
کسی از جهت شغل و عمل پرسد کار اول از خانه اول ببیند که ابتدای کار هاست و شکلی که در وی است
و کار دوم از خانه دهم و کار سیوم از خانه هفتم و کار چهارم از خانه چهارم بقدر سعادت
و نحوست و قوت و ضعف آن شکل خبر دهد فایده دیگر کار اول تعلق با آتش دارد و کار دوم
تعلق با باد دارد و کار سیم تعلق با آب دارد و کار چهارم تعلق بخاک دارد و هر یک از نقاط

بمرکز خود رساند و خبر دهد یعنی کار را اول از نار اول و پنجم و نهم و سیزدهم خواه فرد خواه زوج گرفته شکلی سازند و از وجود و عدم و نیک و بد سخن گویند و کار دوم از باد دوم و ششم و دهم و چهاردهم شکلی بیرون آرند و کار سیم از آب سیم و هفتم و یازدهم و پانزدهم شکلی بیرون آورد و کار چهارم از خاک چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم شکلی بیرون آرند و از کار چهارم خبر دهند از سعد و نحس و داخل و خارج و وجود و عدم آن شکل خبر دهد و ملاحظه آن شکل که افراد و از ازواج آن زا بر داشته بنماید که اشکال سعد و نحس منقلب یا خارج ثابت یا داخل و مثل ذلک اگر کسی بر سر این امتزاج راه یابد بر احکام دوازده خانه قادر و یگانه باشد و چون این شکل بر آمده باشد نظر کند اگر آن شکل در رمل موجود بود و در خانه موافق بود و در وتد باشد یا در مایل وتد باشد دلیل سعادت آن مهم بود و برخورداری از آن یافتن و اگر در خانه ضد بود یا مخالف و زایل بود دلیل بود که از آن کار نفع نیابد و اجتناب از آن مهم نماید و اگر شاهدان و معاونان سعد باشند حکم بدیع آن وضع نمایند دیگر طریق عدد گفتن بحیح قواعد عدد از شکل و نقطه و مرتبه بر چهار نوع است نوع اول در قواعد عدد بباید دانست که بُعد بر دو قسم است بُعد زمانی و بعد مکانی بُعد زمانی سنین و شهور و اسابیع و ایام و بُعد مکانی مثل فرسخ و امیال و ذراع و اصابع و نقاط رمل بزمان تعلق دارد و مثل فلکند در فاعلیت و موثریت و ازواج رمل بمکان تعلق دارد و مثل عناصرند که قبول اثر میکنند و منفعلند و موثثان و لیالی و ظلمت پس هر شکلی که بحسب ازواج و افراد سکنی دارد چون در آنجا حلول نماید مجموع حالات و افعال مطلوب از و صادر شود و صاحب وقت نادره و کمال آن باشد مثل [شکل] در خانه نهم که در این مقام سکن اوست بدایره تمام دو و در این خانه کامل و اوسط آنکه فاعلیت و مفعولیت

دارد و دو بی جانب چرا که زوج او عدد شش و هست و فرد و زوج است و زوج جدد و [شکل] هم زوج آن دو جدد پس هر شکل که بحسب ازواج و جدد در بعضی از بیوت ساکن شود و صاحب زوج و جدد باشد پس آن شکل خانه بعنی رنج جا و بیت است و آن شکل را رب الرمل گویند پس اگر مطلوب آن شکل در رمل موجود است پس مطلوب بمقاصد از آن رب در ساعت و روز و هفته و ماه و سال حاصل و اگر مطلوب فاصلات در ساعت یا در روز حاصل است و اگر فاصله باشد بعد دا فراد بعد زمانی و بعد دا ازواج بعد مکانی باشد مثلا [شکل] در اول و [شکل] که مطلوب اوست در دوم باشد پس این فاصله است مثلا [شکل] که زوج او بحساب ابجد ده است و [شکل] که افراد او پنج است در پنجم و فرد [شکل] نیز پنج است و هر دو بزمان تعلق دارند مذکر و نهاری اند و فاعلند و موثرند و اگر خواهیم که بدانیم که بچند روز دیگر مطلوب میرسد و مطلوب معشوق باشد بیینیم که شکل اول کدام است و شکل پنجم کدام و در مابین ایشان چند نقطه است بحسب آن بعد زمان باشد میان عاشق و معشوق مثلا در اول [شکل] باشد و در پنجم [شکل] و در اصل میان آن [شکل] و [شکل] بطریق اقرب این شکلها اند [شکل] بدایره ابجد پس باید دید که از اول تا پنجم کدام اشکال اقرب با اشکال البعد کدام موجودند و اشکال البعد مابین [شکل] و [شکل] اینها اند [شکل] و از افراد اینها که در مابین از اول تا پنجم یا خانه مقصود چند شکل واقعند از افراد و از ازواج بعد مکانی خواهد بود و این معنی را در یابد که مسئله نیکوست بر این نمط حصه هر شکل و هر نقطه را بباید دانست و آنجا که بود که هر شکلی یا هر نقطه از سکن خود یا از مرکز خود تا چهار خانه که میرود مرتبه روز است که آحاد و شبانه و از پنجم تا هشتم مرتبه هفته است که عشرات باشد و از هشتم تا دوازدهم خانه که میرود مرتبه ماه باشد و از دوازدهم تا خانه شانزدهم مرتبه سنین باشد که الوف و از ازواج و حب [illegible] که [illegible]

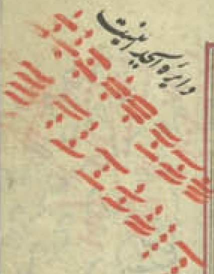


حساب است واز افراد ساعات وروز وهفته وماه وسال فافهم مثلا رملی
کشیدیم از جهة غایب پس از اول تا هفتم این بود
پس بدایره ابجد عمل خواهیم کرد شکل دهم است وبه نهم خود آمده و آتش یکی
وباد دو وآب سه وخاک چهار و در مرتبه شهور آمد که مرتبه امهات است پس گوییم که آتش یک ماه و
باد دو ماه وآب سه ماه وخاک چهار ماه وجمله ده ماه باشد و شکل نهم این دایره است وبه یازدهم
خود آمده و اوهم نه ماهست و شکل پنجم دایره ابجد است وبه شانزدهم خود آمده پس پنج سال باشد و
شکل ششم دایره ابجد است هم بشانزدهم خود آمده پس شش سال باشد و شکل چهاردهم دایره
ابجد است وبه نهم خود آمده پس شش ماه باشد اما آنچه اعتماد بر آنست شکل است که در سیم است
که بدایره برج صاحب خانه عدد دوست ودر رملی دیگر بجهت عزیزی کشیده شده که عدد مکانی وزمانی وظاهر شود



هم بدایره ابجد از تاریخ مذکور که هدهم شهر ربیع الثانی بود سنه ۱۰۹۹ و در رمل
و در این دایره شکل شانزدهم است و در دوم رمل در سیم خود بود و
پس مرتبه احاد است وعدد بیست است و شکل هفتم است و در سیم
وبه سیزدهم خود آمده که مرتبه الوف است در چهارم است معتبر نیست چراکه افراد است و نیز در او
وزوج باد او معتبر است چراکه زوجیت که بعد مکانی باشد نه محل فرد است که بعد زمانی باشد پس دلیل
دلیل اول آنکه در ششم رمل در سکن ابجد است دلیل دوم آنکه در پنجم رمل در سکن نزوج است دلیل سیم
آنکه در ششم در سکن فطرت آویخته است و دو هزار فرسنج نمی تواند بود که نزوج باد او در اعتبار نجم
پس زوج باد بدوست فرسنج گرفتیم چراکه شکل الوقت اما بجهت دایره ابجد در نهم خود که ماست

ابن دلیب



دایره ابجد بیست

آمده وبحساب این دایره نیز در فید فرسنج است ونیز در سکن فرد است واگر زمین و وجب وذرع
بودی وآن شخص در اکره بود و الحمد لله که ما رمل کشیدیم وما بین میگویند که مقصد کاوست که عبارت
از دو صد فرسنج باشد واین بعد مکانی باشد فافهم واگر از اول تا هفتم ده نقطه محلول باشد تا ده روز
مقصود حاصل شود واگر ده زوج بود بگوی که بیست فرسنج یا بیست خانه در میان باشد یا بیست
ذرع بعد است فاعلم ان الامهات ایام والبنات اسابیع والمتولدات شهور والزوایدات
سنین ان کان الضمیر فی الامهات ونقط النار مفرد فیوم والهواء یومین والماء ثلثة ایام والتراب
اربعة ایام فان کان اجمع من ذلک العدد کان هو المطلوب والضمیر واگر ضمیر در بنات افتد وآتش
تنها باشد یک هفته وباد دو هفته وآب سه هفته وخاک چهار هفته ومجموع تمام هفته باشد ومتولدات
حساب ماهها است وزوایدات سالها فافهم فایدهٔ دیگر در اصول عدد وآن چنانست که امهات
محل ایام است وبنات هفته ومتولدات ماه وزوایدات سال اکنون اگر شکل ایام در امهات باشد
چنان در سیم با در چهارم با در اول با در سیم اینها شکل ایام در ایام باشند
واز روز بلکه ساعت حکم باید نمود واگر اشکال بنات مثل وغیرها در امهات باشد
گوییم که بهشت ماه مقصود برآید چراکه از خانه هفتم تا دوازدهم روزها است واز دوازدهم تا شانزدهم
هفته واز شانزدهم تا پنجم ماهها واز پنجم تا هفتم سالها ودلیل آنکه هشت سال چراکه از هفته وشهور که بنات
متولدات واز سنین که زوایدات گذشته و با یام نشسته پس بسنین میرسد فافهم مثال
بدایره بزوج رملی زدیم بجا جی و در پنجم یافتیم و در آن خانه با زوج عدد دوست وعدد خانه هم
چراکه خانه اول سه عدد دارد و در دوم شش و در سیوم نه و در چهارم دوازده و در پنجم



یازده تا شانزدهم که چهل و هشت عدد دارد و عدد خانه را نیز داخل باید نمود بین جمله سی عدد شد
هم عدد شکل و هم عدد خانه و [شکل] در ششم تکرار داشت پس شش دیگر بر او افزودیم سی و شش شد
و بعده عدد خانه جمله پنجاه و چهار باشد پس مطلوب تا پنجاه و چهار روز حاصل شود یا پنجاه و چهار هفته
چرا که پنجم و ششم در مرتبه هفته است و مذکور شد و اگر شکل عدد در رمل نباشد نقاط جمیع رمل شمار دهم و دو
هم زوج تمام تا شانزده خانه و شانزده شانزده طرح کند آنجا که برسد در جدول عدد نگاه کند که آن شکل
چند عدد دارد و تکرار شکل هم بداند و از روز و هفته و ماه و سال عدد بگوید که مجرب و صحیح است

فایده دیگر در مثال آمدن غایب اگر پرسند که غایب تا کی برسد شکل هفتم را با شکل خانه عدد خود شان
ضرب کند و شکل دایره در مزاج شکل هم در نیز ضرب کند و از آن عدد گوید که هرگز خطا نباشد و اگر آن
شکل در امهات تکرار کند ایام بود زود آید مثلا رملی کشیدیم از جهت شخصی که در اکره بود و این آمد که
شکل هفتم [شکل] بود و این در چهارم عدد دارد و در چهارم [شکل] است هم برابره و هم حال و آن دارد و هم
ضرب نمودیم [شکل] شد و همین در خانه چهارم مزاج دارد و در چهارم برابره سکن نیز [شکل] است و حال
موجود است ضرب نمودیم همان [شکل] شد و بهم ضرب نمودیم [شکل] شد و [شکل] شانزدهم است در آن
عدد و صاحب یکصد و سی و شش عدد است و در چهارم بیست و دو عدد دارد و در پنجم بیست و
شش پس غایب با این اعداد بیاید مثال دیگر جهت غایب رملی دیدیم این است



در هفتم [شکل] بود و او در ششم عدد دارد و صاحب ششم برابره سکن
[شکل] است با هم ضرب نمودیم [شکل] شد و [شکل] در پنجم مزاج دارد و صاحب
پنجم [شکل] است برابره سکن با هم ضرب کردیم [شکل] شد و از هر دو [شکل] بهم رسید و [شکل] صاحب



پنجاه و پنج عدد است و در این رمل [شکل] در ششم موجود است و عدد [شکل] در ششم بیست و پنج است
و در دوم تکرار کرده و عدد ش یازده است پس تا یازده روز یا بیست و پنج روز یا بیست و پنج هفته یا
پنجاه و پنج ماه برسد فافهم و شواهد و نواظر نیز باید دید و شکل مزاج ظاهر و شکل عدد ظاهر را باید دید دیگر در قانون
دور نقطه در دایره سکن و این هشت آتش و هشت باد و هشت آب و هشت خاک قرار داده اند و این
مراتب نقاط گویند و فایده این آنکه در هر خانه در هر مرتبه که باشد حکمی دارد مثلا [شکل] که شکل بیست برابره سکن چون
در چهارم قرار گیرد حکمش خیر و رسول و تحفه و عشق و فرزند و دوست بود و خانه چهارم بطول عمر و مقام و ملک
بهره و عاقبت کار و آتش سیم دارد و حرکت و اقربا و باد دوم دارد طلب مال و معاون و معاش و خاک
دوم دارد رسیدن غایبان و طلب دفین و املاک است آتش شتاب و باد گفتگوی و آب بلاغت و
اتصال و خاک ملالت و توقف و هر نقطه که در مراتب منقلبه نخانه رسد که در مرتبه یکی باشد آن را قران
خوانند آتش و آب قران قاطع و باد و خاک همچنین و حکم بر نقطه سفلی است مثلا [شکل] در یازدهم و
استیلا به نقطه آب دارد که صاحب خانه است برابره ابیع و آب [شکل] کن من میشود و [شکل] در پنجم و آن
آتش را بود که صاحب خانه است و آتش [شکل] کن ده میشود و نقطه باد و آب [شکل] که مرتبه هفتم دارد در خانه
هفتم قران و ترقی دارند و مجموع اند آتش در آتش مصادق و باد با باد موافق و با آب مخالف و با
خاک مسالم و باد با باد مصادق و با آب مسالم و با خاک مخالف و آب با آب مصادق و با خاک
موافق و خاک با خاک مصادق و با آتش مسالم و با آب موافق و کیفیت آن در این جدول آوردیم
تا بر مبتدی آسان شود جدول قرانات نقاط و استیلای ایشان این است که در این صفحه نوشته شد والسلام

١	باد ١ وخاک ١ و آب ١ در اول قران کنند منسوب آتش است که صاحب مرکز است
٢	آتش ١ و آب ١ وخاک ١ قران کنند منسوب باد است که صاحب خانه است
٣	آتش ١ و باد ١ وخاک ١ و آب ١ و باد ٢ وخاک ٢ قران کنند در خانه ٢ و آب منسوب است که صاحب مرکز است
٤	
٥	آتش ٢ و آب ٢ وخاک ٢ و باد ٣ و آب ٣ قران کنند منسوب آتش است که صاحب مرکز است
٦	خاک ٣ و باد ٣ و آب ٣ و آب ٣ و باد ٣ قران کنند منسوب باد است که صاحب مرکز است
٧	باد ٣ و آب ٣ و آتش ٣ قران کنند منسوب آب است که صاحب مرکز است
٨	آب ٣ وخاک ٣ و آتش ٣ قران کنند منسوب خاک است که صاحب مرکز است
٩	آتش و باد ٣ وخاک ٣ قران کنند منسوب آتش است که صاحب مرکز است
١٠	خاک ٥ و باد ٥ و آب ٥ و آتش ٤ و آب ٤ قران کنند منسوب باد است که صاحب مرکز است
١١	باد ٥ و آب ٥ و آتش ٤ و آتش ٥ وخاک ٣ و باد ٣ قران کنند منسوب آب است که صاحب مرکز است
١٢	آب ٥ وخاک ٦ و باد و آب ٦ و آتش ٣ وخاک ٣ و باد ٣ وخاک قران کنند منسوب خاک است که صاحب مرکز است
١٣	باد و آب ٦ وخاک و باد و آب و آتش ٥ و آتش ٦ و آب ٥ وخاک قران کنند منسوب آتش است که صاحب مرکز است
١٤	باد و آب ٧ و آتش ٦ وخاک ٧ و آتش ٦ قران کنند منسوب باد است که صاحب مرکز است
١٥	خاک و آتش ٧ و نقطه باد ٧ و آب ٧ قران کنند منسوب آب است که صاحب مرکز است
١٦	قران کنند منسوب خاک است که صاحب مرکز است

بدانکه هر نقطه آتش که از میزان بیرون آید اگر بمرکز خود رسد که آن اول و پنجم و نهم است با شکل خود در مرکز با مرور
با اینها کند که است دلیل کند بحصول مراد است و خرمی و خوشدلی و رفعت و بزرگی و نصرت
بر اعدا و استجابت دعا و نقطه باد در مرکز و اشکال خود با اینها اخبار خوب شنیدن و مطالعه کتب
و عالم شدن بر اسرار و مال یافتن و نقطه آب در مرکز با اشکال با اینها از زنان و دوستان
و غایبان و هم نشینان خرمی و نفع یافتن و نقطه خاک در مرکز و اشکال خود با اینها از مغان
و عافیت و طول عمر و امیدوار بودن و چون نقطه بغیر مرکز و غیر اشکال مرور کند مقاصد

مجهول رسد و این یک دلیلست دلیل دیگر اگر هر نقطه که بشکلی منتهی شد آن شکل را با صاحب آن خانه
بهر دایره که معقد و مشغول باشند ضرب باید نمود و از نتیجه او احکام گفت بلکه نتیجه را با شکلی که در خانه
او باشد ضرب نماید و حکم از نتیجه آن کند و تکرار نیز با اینها موافق سازد که خطا نشود
و جمله اشکال رمل را نقط و مرتبه و خانه و عنصر و سعد و نحس و خارج و داخل و ثابت و منقلب و
شریک و نتیجه و تکرار و مراتب نقاط و بیش و کم را امتزاج دهد و حکم کند که بلا شک مراد بر آید
و بعضی حکما از شکل و بعضی از عنصر و بعضی از سعد و نحس حکم کنند و همه موافق است اما بعضی
درست آید و بعضی خطا شود چرا که آنکه کلیت دارد درست آید و آنکه از شکل گوید و سعد و
نحس احکامش درست نباید اما استاد حاجی حسن ابرقوهی مثالی خوب می فرماید
مثلا شکل یازدهم است و هفت مرتبه دارد که نقطه آتش سه و نقطه خاک
پنج دارد و سعد داخلست حکمش حاصل شدن امید بود و بساط خانه دو داخلیست و زرد و چون
اسب سیم است و نحس و دو غده چون مرتبه هشتم دارد و امداد دوستان که خاک
پنجم است بتوقف و تا در کدام خانه نزول کرده باشد با صاحب خانه ضرب کند
و از نتیجه و تکرار آن حکم کند مثلا در دوم باشد با ضرب کردیم میشود
پس صحبت با دوستان و فرزندان و نکاح و رسیدن غایب و اخبار و
بازنا در کی تکرار کند و در خانه چه شکل باشد و باهم ضرب کنی
چه شکل حاصل شود فافهم جدولی که هر عنصر در هر خانه چه ضمیر و چه حکم دارد
و باهم ضرب کنی چه شکل حاصل شود فافهم جدولی که هر عنصر در هر خانه چه ضمیر و چه حکم دارد

عنصر آتش	عنصر باد	عنصر آب	عنصر خاک
طرب وجان وعقل ونفس ودین	نطق وفرحت	اتصال وطلب مواصلت	عشرت واتصال وجمع کارها
نقد وجنس ومال	بازرگان ومددکاران	معامله ومعاش	قدوم غایب ودخل
علم ودانش	مرحمت وبرادران	همراهان وتردد	خواب [illegible]
پدر	ملک وضیاع	پوشیدن کارها	رنج ودفینه
رسولان	فرزندان	هدیه	[illegible]
بیماری	منزل وخدمتکاران	حیوان خرد	ترس وخوف
زنان	انبازان	ضدان	غایبان
دلبستگی	نکبت	میراث	مرگ
سفر	علوم	وزرا	دین
سلطان	عمل	مادر	صنعت
سعادت	دوستان	امید	قرض دادن
دشمن	دعوی	حیوان بزرگ	زندانی وزندان
عشق	طلب	تردد	حضور
معشوق	مطلوب	سریع	خلوت
سفر	سرکشی	گشت وطوف	ملال
عاقبة العاقبه	خرید وفروخت	زراعت وعمارت	ضبط اشیا

دیگر از امزاج

دیگر در امزاج مثلثات [illegible] باد دوم وآب پنجم بهفتم داد دلیلست بر خوبی از دوستان
وغایب رسیدن بها با وخبر خوش وطلب عزت واتصال وشرکت ونکاح وسخنان [illegible]
ودلی پاکی واستقامت در صحبت [illegible] آتش بهفتم بسیم داد وباد هفتم بدوم وخاک ششم بدو
داد دلیلست بر آمدن غایب وطلب مال غایب وطلب مال غایب با قرض گرفتن وازان [illegible]
شدن وفرج باختیار [illegible] آتش سیم بهفتم داد وخاک دوم بششم وآب هفتم به پنجم داد دلیلست
بر زدو از سبب غایب ونکاح وخرید وفروخت حیوان خرد وبرده ودوست شدن خصم از
ماضی وحال ومستقبل ونتیجه حال چنانکه در مثلثه اول آب پنجم داد بهفتم دلیلست بر امید داشتن
از غایب وتردد جهة اتصال وعاشق ومایل بودن بزنی وکام یافتن وباد دوم بهفتم داد دلیل
از غایب جستن ورفتن بمقام غایب وماضی از اول وحال از دوم ومستقبل از نتیجه وباقی
برین قیاس باید کرد وباز شکل اول با شکلی که در سکن او باشد ضرب باید نمود هرچه حاصل شود
تا در کجا تکرار نموده باشد بگوید که درست است وخطا نمیکند مثال آنکه این رمل کشیده هم

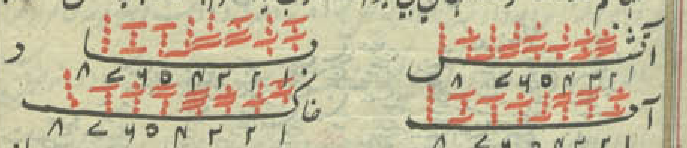


در اول بود و در دوم و نتیجه درنهم دلیلست که امید بحصول رسد از سبب فرزندان
و محبوبان با خبری بشنو و با که در بخت که جای دارد با ضرب نمودیم شد و در سیم
قرار دارد و سرگردانی بجا بد اما بیرون خواهد آمد از سرگردانی بواسطه که در سیم در خانه خود
نشسته و بلکه باز حرکت کند و چون در خانه غایب که هفتمست قرار دارد و نقطه آب در مرکز
متحرکست و آب دوم قدوم غایبست و سایل سوال نمود که نتیجه موعد غایب بیاید شکل هفتم را
باشکل چهارم ضرب نمودیم حاصل شد گفتیم تا یازده روز یا هشتاد و شش روز دیگر غایب
برسد چرا که صاحب یازده عدد است در پنجم و در خانه دوازدهم هشتاد و یک عدد دارد
نیک در یافت و هشتاد و شش نیز دلیل عدد است دیگر بدان ای عزیز من که روش نقطه
راندن را همه کس راه نبرده و کتب شجره که سخنان حضرت دانیال ع است چنین یافته آمد
که چون نقطه از میزان در خانه منتهی شود در آن شکل را با صاحب آن خانه ضرب نمایند و احکام
بیان کنند و نقطه در مرکز خود حصول مطالبست و در غیر مرکز عکس آن و اگر صاحب مکان و احکام
خوبست و این خلاصه صاحب شجره است اما تتمه دارد و آن اینست که بمثال ایراد میشود
تا بهر دایره که خواهند بعمل آورند خواه شکل و خواه امتزاج و غیره قاعده اینست که نقطه امهات
ببینند که هر یک چه مرتبه دارند و بکدام مرتبه و نقطه می پیوندند و عدد آن نقطه صاحب کدام خانه است
و احکام باید گفت و ما رملی کشیدیم اینست



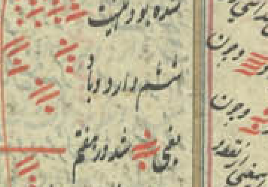
درین امهات آتش
آب خاک آتش سه و باد دو و آب یک و خاک سه یعنی
ز آتش دو و باد دو و سه خاک در امهات با مرتب جمع کن و احکام را

بگوی آنکه آتشهای امهات بپنجم داد که باد ششم و آب ششم و خاک هفتم است پس از این شکل
ششم حکم است بسبب مراتب نقاط و چون در شکل خود هست صاحب چهاردهم هست و در خانه پنجم
آتش پس چهارده حکم باشد و نقطه بادهای دوم که است باد و آب هفتم داد که ششم باشد و نقطه
آب پنجم نخاک چهارم داد که هفتم است و خاک دوم که است و خاک ششم که است باد دوم
ششم و خاک هفتم که هشتم است داد و این مثال امهات و بناتست و در مولدات هم شکل خود
داد و در نهم و باز آتشها و خاکها ست و باد و آب هفتم داد و در دهم و یازدهم نقطها ست
و خاک ششم بچهارم داد در یازدهم و در دوازدهم خاکها ست و باد و آب ششم باد دوم
هفتم داد و در دوازدهم بسیزدهم تا رسیم بهفتم داد و آب هفتم به پنجم داد و خاک دوم ششم داد
در سیزدهم و خاک چهارم که بهفتم داد و در چهاردهم آب و باد هفتم که است باز باد دوم
ششم که است داد و در چهاردهم و نقطه نار هفتم که است نار پنجم داد در پانزدهم
و باد ششم که است باد چهارم داد در پانزدهم پس از این مراتب نقطها و شکل
شکل حکم کنند که خطا نشود و نکتهای بی نظیر است و خوب در یافت و مراتب نقاط بدایره شکل اینست تا ظاهر باشد



مثال دیگر روشنتر از کتب روشنی در دور نقطه که مدار اهل مفاتیح است نیک در باب و پنهان دار چون
دانستی که هر شکل دوم خود مطلب بر جا باید دانست که مقصود سایل در کدام نقطه است و چون معلوم شده باشد
که سوال سایل در کدام نقطه است باید دید که آن نقطه در ظاهر و باطن رمل هست یا نه اگر آن نقطه در رمل موجود باشد

نظر کند که در کجاست و چند دور کرده است با صاحب طالع بچه حیثیت است و خوش است یا ناخوش و او هر چه طلب میکند
واو از خانه حاصل آید یا نه و شکل طالع نیز به بیند که چند دور کرده و در خانه چندم خود است و حالش چیست مثلا درین رمل که از بهر غایب کشیده
شده بود دیدیم شکل در طالع بود و سه نقطه دارد د آتش و باد و ب و آتش مرتبه
ششم دارد و باد مرتبه پنجم و ب مرتبه چهارم الحال نقطه آب چهارم با آتش چهارم بود



یعنی شد در هفتم و آتش چهارم در خانه آتش نزج است یعنی که صاحب هفتست
و در ششم بهفتم نقل نموده و در خانه حرکت نشو و در دوم خود آمد و دوم خانه مال است و قران نحسین است
برای که آب چهارم با آتش چهارم که در مرتبه یکی اند واقع شده بر مجان سایل و مسؤل جهت غایب تراج باشد و آب چهارم دور
نج نموده یعنی آب از آب و و که نه می آید که آب رسد و نرسیده و چون باز قول آمده و به
نزدیک شد و منقبض است که خواهد رسید انگاه و در ششم برسد که نج و نحس است بران خود منکارت اعراض
نموده و دیگر انقطاعها مثل مؤاخرات و برا برها سکن و منفی که مخواه برابرها ایج و نجوه این نج و طرف و در هر نقاطها که در کتب
متعدد مرموز نوشته اند و بعون الله تعالی فاش نموده در خانه اگر کسی تمام شد جهت اول که آن را شمال الرمل گفته ایم
شروع در جهت دوم میشود و هو المستعان

[illegible]

جهت دوم



بسم الله الرحمن الرحیم

جهت دوم در قواعد نتیجه و ابیج و سایر الاوب که از آن مشرق الرمل گفته ایم و آن مشتمل بر دو

باب اول در خلاصه نتیجه و ثمره و مقدمات نتیجه بدانکه چون بعد از نور الله سبحانه تعالی بالنسبت
عقل است و بعد از عقل نفس است و بعد از نفس عناصر اربعه است و بعد از عناصر اربعه کیفیات عناصر اربعه
که آن هشت است یعنی حرارت و یبوست که لازمه نارست و حرارت و رطوبت که لازمه هواست و برودت و
رطوبت که لازمه آبست و برودت و یبوست که لازمه خاکست و این هشت کیفیت و چهار عنصرست بر نار بر
نورالهی گرفته اند و عدد او یکیست و هوا مرتبه عقل نهاده اند و عدد او دوست و آب مرتبه عناصر اربعه
و عدد او چهار نهاده اند و خاک بجای کیفیات هشت کانه است و عدد او هشت نهاده اند از ین سبب
اول و دوم و چهارم و هشتم را بحرف تغییر کرده اند و آن هست اف د ح الف که مرتبه اعلی است
از دماغ نار است و ب که مرتبه دوم است از لیها که تحت اوست و د که مرتبه سیمست از فلک که
در تحت وی است و ح از خلق که در تحت عرش است و آتش روح انسانی است و باد حیوانی است
نباتی و خاک مرتبه جمادی است و شرح این عناصر بعضی گفته شد و دیگر خواهد شد و وضع دایره ابیج است

وان شکل درخت واز این سبب شجره گفته اند وثمره این شجره احکام است و میزان که خانه یازدهم است
اصل و تنه درخت فافهم و تمام شانزده شکل بی دو نقطه فرد ند که در قرمیابند و سی و دو
زوج را امهات میدانند و این سی و دو نقطه که همچون کوکب در بروج سایر ند چهار نقطه نقاط معدومند
و حکم امهات دارند چراکه آتش هشت و باد هشت و آب هشت و خاک هشت دارند و هشت معدوم و
بس باقی بیست و هشت نقطه باشد از آنجمله دوازده نقطه در اشکال زوجیه موجودند و در میزان که خانه
یازدهم و حاکم رمل و اصل شجره است می آیند و باقی مجال آمدن ندارند و آنچه می آید سبب بار بروج
ابروج و اینها شش حاکمند و مرتبه نیز شش دارند یعنی هر یک با فرد و زوج
شش نقطه اند و هر نقطه از فرد حاکم بر یک خانه است و سخن از آن خانه میگوید و خبر از آن خانه

وآن نقطه است

وآن نقطه است مثل نقطه آتش که حاکم بر خانه اول است چراکه نار اول میزانی است و باد او حاکم بر خانه
دوم است که باد اول میزانی است و خود حاکم خانه سیم است باین دایره و بس اگر در خانه یازدهم بیاید
حکایت از خانه اول و دوم و سیم میکند و گواه از پنجم و ششم و نهم و دهم و سیزدهم و چهاردهم میطلبد چراکه
مرکز آتش و باد و ند بلکه خانه آب نیز شده است و از این بیوت مخبر از احکام و اسم و خبر و دفین و حول و حوش و
عمق و سمت و عدد و سرایر و ضمایر بیرون باید آورد که راست و درست و مجرب است و این فقیر مدت الامد
امتحانی را که در چند کتاب برخوانده بود و از چند کتب استادان بزحمت بسیار کسب نموده بود و فاش نموده
سر پوشش از طبق چو ابر بر داشت بفهم و بعمل آورد و این دوازده نقطه بر یک ناطق مخبر است و این اصل
ثمره شجره است نار حاکم خانه اول است و نیز حاکم اول است و اما نیز اینست و نار حاکم خانه نهم و
نار حاکم خانه نهم است و باد حاکم دوم و باد حاکم خانه ششم و باد حاکم خانه پنجم و آب
حاکم خانه سیم و آب حاکم هفتم و آب حاکم یازدهم و خاک حاکم چهارم و خاک حاکم هشتم و
خاک حاکم دوم است و این نقاط میزانی بود که حاکمند بر خانه‌های دوازده گانه اما نقاط غیر میزانی نیز
حکم دارند که صاحبان خانه‌ها اند اما از میزان محرومند و از نقاط میزانی مخصوص‌اند که حکم با ایشان میرسند و تبانی
رمل را همچون آسمان و انجم که میزان قطب آنست و سیزدهم و چهاردهم محور آنست و حرکت نقطه حکم حرکت
کوکب و رجعت و استقامت و غیره اگر حرکت بطرف راست کند شرقی باشد و دلیل اتصالست و اگر بطرف چپ
غربی باشد و دلیل انفصالست و اگر بهر دو طرف رود اول اتصالست و آخر انفصال یا بعکس بلکه بهر دو
شکل مبنی با هم ضرب کند اگر آن شکل از اشکال امهات بود یا در امهات رمل موجود بود شرقی بود و گرنه
غربی اگر نقطه از شرق بغرب رود از قوت بضعف رفته باشد و اگر از غرب بشرق رفته باشد از ضعف

چون تمام آمده باشد و از اول تا سیم شرقی باشد و اشکال او اینست [شکل] [شکل] [شکل] و از چهارم تا ششم شمالی بود
و اشکال او اینست [شکل] [شکل] [شکل] و از هفتم تا نهم غربی باشد و اشکال او اینست [شکل] [شکل] [شکل] و از دهم تا دوازدهم
جنوبی است و اشکال او اینست [شکل] [شکل] [شکل] و چهار شکل باقی دیگر [شکل] شرقی و [شکل] شمالی و [شکل] غربی و [شکل] جنوبی
و نقطه آتش خارج است و نقطه باد منقلب و آب داخل و خاک ثابت و حرکت نقطه از میزان بر چند نوع است
اول حرکت طبیعی گویند یعنی چون ایشان را بلند بمرکز خود میخواهند که فرود آیند چون آتش بمرکز آتش و باد بمرکز
باد و آب بمرکز آب و خاک بمرکز خاک و حرکت نقطه اگر بیک راست بمرکز خود آید خیر و حکم در آن مرکز باشد
و ثابت خوانند نوع دوم حکمی بود یعنی نه باراده بود و ضروری باشد و بحکم در مرکز غیر فرود آید چون آتش
در خانه آب و باد در خانه خاک و این دلیل نحوست بی مرادی و خوف بود و این را خارج خوانند چنانکه
گفته اند که الحرکة اما بالارادة و اما بالخوف و حرکت باراده بمرکز خود دلیل سعادت و مراد باشد نه
بخوف و خطر نوع سیم آنکه بمرکز خود آید و انتقال کند و بمرکزی دیگر رود و در آن هیچ مراد نباشد و آن
حکم وجودی است که عدم بپذیرد یا آنکه از مرکز غیر بمرکز خود آید و آن عدمی است که وجود گیرد اول آن کار پدید باشد
و آخر نیک مثل آنکه نقطه از ثبات بانقلاب رود همین حکم دارد و اگر از انقلاب به ثبات رود اول نیک و آخر
بد بود و این نقطها که از میزان بالا رفته و در مرکزی رسیده لابد آن نقطه عقد میشود اگر در مرکز است عقد
حقیقی است و اگر در غیر مرکز است عقد مجازی است و خواه حقیقی و خواه مجازی آن شکل متغیر شده شکلی دیگر
شود لابد میزان نیز شکلی دیگر خواهد شد پس حکم زایچه دیگرگون شود و اینجاست که سعد نحس میشود و داخل خارج
میشود و سیاه سفید میشود و سفید سیاه میشود و ثابت منقلب میشود مثلا آتش از میزان باول رسیده [شکل]
چون از مرکز بود عقد حقیقی شد و خارج ثابت شده و نحس سعد شد چرا که [شکل] صورت بست و اگر این آتش

در دوم به [شکل] رسد عقد مجازی باشد و خارج ثابت شده باشد اما زود در طرف شود و اگر خاک باول آید
در اول [شکل] باشد شکل [شکل] صورت بندد اما نه حقیقی باشد و اینمعنی را ضرورت خوانند چرا که نقطه شکلی رسید
در مرکز با غیر مرکز و آن شکل از حال خود گشت و صورتی دیگر وجود گرفت و باز حرکتی دیگر هست که آن را
ناری و حرکت اول نیز گویند و آنچنانست که نقطه آتش در خانه آتش مطلق باشد یعنی [شکل] و باد در خانه
باد مطلق یعنی [شکل] و آب در خانه آب مطلق یعنی [شکل] و خاک در مرکز خاک مطلق یعنی [شکل]
و این حرکت اول باشد و حرکت دوم اگر آتش بمرکز باد یعنی خانه باد آید [شکل] شود چرا که آتش میزان و
باد و در یک مرکز جمع شدند شکلی که صاحب آتش و باد است یعنی [شکل] و اگر باد بخانه آتش رود همچنین بود
سیوم اگر آتش در خانه آب آید [شکل] شود و آب در خانه آتش همین طریق است چهارم اگر آتش
بخانه خاک آید [شکل] شود و خاک بخانه آتش همین طریق باشد پنجم اگر باد بخانه آب آید [شکل] شود و آب
در خانه باد همین سبیل است ششم اگر آب بخانه خاک آید [شکل] شود و خاک در مرکز آب همین نوع باشد
و حرکت ششگانه که در نتیجه و ثمره لصد هزار رمز و اغلاق آورده هیئت نیک در باب ... را
کار فرما که مولف این کتاب بمدت اقدام این معانی را بمدت سی سال از استادان بشنید بجهد
... و آموخت که در کلمه ... زنهار الف زنهار که از نااهل و نا محقق دار و بدست
هر جاهل مگذار و هر نقطه که بمرکز منتهی شود تنها دست بمرکز خود رساند مثلا نقطه خاک در اول [شکل] رسد تنها بسبب
بچهارم و هشتم و دوازدهم رساند که صاحب آن مرکزند و هشتم نیز چرا که خاک اول آتش هشتم شد
و نقطه بمرکز رسیده چرا که نقطه خاک که باول آید مرکز او هشتم است پس نقطه بمرکز رسیده باشد و در
مفتاح میگوید که نقطه بمرکز باید رساند یعنی این خاک در خانه هشتم چه فعل میکند و باکیست و مرکز او

[illegible]

در اصل کجاست و حاکم کدام خانه است نیک دریاب و باقی نقاط را برین قیاس کن و باز ملاحظه نقطه از امهات
و نبات باید نمود که چون نقطه وجود دیگر یا متغیر میشود مثلا آتش اول در پنجم رود چنان آتش آتش شده و باد دوم به ششم
رود چنان باد باد شده و آب سیم بهفتم رود چنان آب آب شده و اگر خاک چهارم بهشتم رود خاک چنان خاک
خاکست هیچ تغیری درو نیست و اگر آتش در دوم باشد در پنجم باد است و تغیر دارد و آتش در سیم
آب پنجم است و آتش چهارم خاک پنجمست و خاک در دوم باد ششم است و اینجا تغیر کلی در احکام حاصل آید و
سعد نحس شدن و سیاه و سفید شدن اینجاست که آتش بخاک رسیده سیاه و سفید شده و باقی را عقل خود را رهنمون
کن و نیک دریاب که هیچ نسخه باین روشنی نیست و این سخنان بچندین سال جمع کرده و از صد استاد بهزار
تکلیف شنیده و حالا استادان زمان نعوذ من بنده دارند که چرا اسرار حکما فاش مینمایی سبحانه
الله سبحانه و تعالی را قهری آید که علم خدا و سر خدا فاش شود زنهار زنهار که از جاهل پوشیده دارد و از بیت گذشته
که خانه اول مرکز آتش است و دوم مرکز باد و سیم مرکز آب و چهارم مرکز خاک و باز پنجم آتش و ششم باد
و هفتم آب و هشتم خاک و باز نهم آتش و دهم باد و یازدهم آب و دوازدهم خاک و سیزدهم آتش
و چهاردهم باد و پانزدهم آب و شانزدهم خاک و همچنانکه جمیع عناصر برابرند جمیع خانه نیز برابرند اما
دادوستد نقطه در خانه داند مثلا نقطه آتش که گرم و خشک است از میران بخانه سیزدهم آید پس دو گرمی
و دو خشکی وجود گرفت و از سیزدهم بنهم رسید سه گرمی و سه خشکی پیدا شد و از نهم باول آمد چهار
گرمی و چهار خشکی حاصل شد و درین خانها همه [red mark] بود یعنی هیچ نقطه باد و آب و خاک نداشت که تغیر
دهد در حرارت و یبوست پس سایل را پرهیز باید نمود از غذاهای گرم بلکه در مزاج سایل حرارت و یبوست
غالب باشد و فکرهای تیز کند و اندیشه های باطل و اگر در سیم [red mark] باشد که نقطه آب دارد دیر و دست و

رطوبت است حرارت و یبوست آتش را باعتدال می آورد و باقی برین قیاس و انکه در شجره فرموده
که هر نقطه را یا مرید بودن این معنی است نیک دریاب و صاحب شجره میفرماید که آتش گرم و خشک است مطلوب
جزوی او باد است که گرم و تر است چرا که خشکی آتش به تری باد مبدل شده و مطلوب کلی آتش آب است
چرا که حرارت طالب برودت و یبوست آتش طالب رطوبت است و مطلوب جزوی که باد است
با آتش متصل است و مطلوب کلی که آب است یک مرتبه از دور است ازین سبب اگر آتش در مرکز خود باشد
سایل بجمیع مطالب خود رسیده بود و دیگر طلب دارد و اگر نار در اول باشد و آب در سیم جمع باشد
و باد در دوم باشد سایل بمطلوب جزوی رسیده باشد و کلی نه و از اینجاست که حکم خانه اول در نسبت
و این از امهات است و از نباتات کذلک نیک دریاب که حکم پنجم در هفتم است و اگر پنجم آتش نباشد و باد
در ششم و آب در هفتم باشد مراد کلی حاصلست اما اگر در ششم خاک باشد آب هفتم مشغول خاک ششم
میشود و آتش پنجم بی مراد ماند و آتش اول نیز همین قیاس است اگر خاک در چهارم باشد و این نکته را
نیک دریاب و نیز شهادت از مراکز باید طلبید و آن چند نوع است شهادت بسبب الطاف یعنی
هر نقطه که در هر مقام منتهی شود و سیم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم آن نقطه را باید دید و شهادت
بسبب موافقت و مخالفت یعنی آتش و آب که مخالفند و باد و خاک نیز مخالفند و موافق آب و خاک
شهادت عناصر هم یعنی آتش بخانهای آتشی و باد بخانهای بادی و آب بخانهای آبی و خاک بخانهای
خاکی گواهی دهند بلکه اگر سوال از خانه آتش باشد از خانهای آتشی شکلی حاصل کنند و حکم از سعد و نحس
داخل و خارج و از تکرار و ضعف و قوت آن شکل نمایند و از خانهای بادی و آبی و خاکی کذلک
و این نکته ایست از نکات احکام دریاب و مهمل مگذار که اصل احکام رمل سعد و مدت دخل

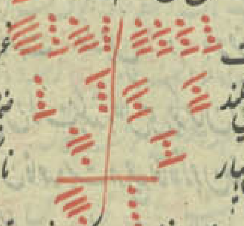
اسم ودرین مسئله است واگر آتش باول آید و در دوم باد بود و در سیم نیز آب نباشد سایل
بی مراد باشد در باب. و نکته دیگر آنکه چون نقطه بعبر مرکز منتهی شود انقلاب واجب بود و یعنی امهات آن
رمل را بامهات اصلی باید زد چراکه هر نسخه شجره بر دو دایره است دایره ابیح و دایره کلی دایره کلی
آنست که از امهات حاصل میشود و از بنات بدر می آید و از مولدات و از زوایج
و دایره کلی اینست
و درین دایره عناصر و مراکز خوانند و باقی برین قیاس باید کرد و باز بدانکه هر نقطه بعبر که مجمع
دارد و جه و جه و جه ستاند و سبز نقطه از میزان بر نهم است یا بر دهم یا بر یازدهم یا بر دوازدهم
هر دو خانه علوی یا یکی سفلی در حکم اوست و شرکت دارند اول و دوم با نهم و سیم و چهارم با دهم و
پنجم و ششم با یازدهم و هفتم و هشتم با دوازدهم و نهم و دهم با سیزدهم و یازدهم و دوازدهم با
چهاردهم و سیزدهم و چهاردهم با پانزدهم و پانزدهم و اول با شانزدهم شریکند اما قاضی و حاکم مطلق این
نقطه است که از میزان در اینجا نها میگردد همچون کواکب که در بروج میگردند یا چون هیولا که در
طبایع میگردند گاه لباس نار در بر میگیرند و گاه پرنیان هوا می پوشد و گاه به بوقلمون آب ملبس
میگردد و گاه به پوستین خاک در می آید اینجا نیز حالت فقطبای شانزده گانه مراکز ازین هشت
شکل که در خانه میزان می آید هر یک ناطق بر ضمیر است چنانکه اگر نار در میزان طالع شود و
در سیزدهم آید بی شک ضمیر از ترکیبست که از سیزدهم و نهم گذرد که همه علوییند و باول آید و اگر این نقطه از سیم
باول آید از حال ماضی میرسد و چون نقطه باول آید از نهم از حال خود می پرسد و اگر در چهارم آید از
عاقبت و طول عمر و از پنجم فرزند و از ششم تلف شدن و از هفتم حال غایب و گرانی و از زانی

و از هشتم

و از هشتم خوف و موت و هر نقطه به هر خانه که منتهی شود سخن آن نقطه بدارد که ابیح با این خانه که رسیده
در ضمیر مشترک باشد در شکل و خانه و نار بر گذشته دلیلست و باد بر آینده نیک در باب و نار بر سایل
که میرسد و هوا بر مسئول یعنی از آنکس و یا آن چیز که سوال دارد و شکل و خانه و مقام نقطه که آنجا حکم دارد همه را
شریک باید ساخت و ضمیر را تشخیص نمود و گاهی که در پنجم بود و نقطه آتش از هفتم به پنجم آید لابد باول آتش
و بر گذرد یعنی در امهات آتش باشد این حکم و این نقطه رنجور است و معزول است بلکه بی اعتبار است
و رمل اینست



و نیز باید که نقطه بر نگذرد تا ضمیر معین شود و چون
گذرد و این آتش و آب اول است و البته در اول بوده و آب
آتش شده باشد و رجعت بر آتش شکل ششم گذرد که باد است و در
پنجم بر رسد آنجا ضمیر مشخص نشود و رمل اینست



غرض که چون
نقطه رست سخانه و مرکز خود درود و هیچ حرکت بجایی نکند ضمیر مطلق در آن
نقطه و آن خانه است فافهم و ضمیر کلی اینست که ازین چهار نار که در میزان
نمی آید از کدام می خیزد و بکدام نار باز میگردد و از کدام مزوجه بر خواسته و بکدام مزوجه قرار گرفته یعنی
ازین چهار نار که بر خواسته بکدام یک ازین چهار نار قرار گرفت
و آن نار را از کدام خانه است و حاکم کدام منزل است و بکدام خانه و بکدام نقطه میرسد و حاکم بر کدام
خانه است و در سکن بساکن کدام مقام است همه را با هم شریک ساخته ضمیر باید گفت نیک در باب
که علم کرامات و سر دل خلق ازین معلوم میشود مثلا اگر رملی کشیدیم صورتش اینست



نقطه هوایی از میزان طالع شده که نقطه حکمت و تعلق مجهول دارد



و در سیم که خانه و شکل بود شست منتهی شد و دران خانه بود و باد در خانه صورت
است چراکه با که صاحب خانهٔ سیم است بدایرهٔ کلی ضرب نمودیم صورت یافت و قبل ازین مذکور
شده بود که مدار شجره بر همین دو دایره است دایرهٔ ابجد و دایرهٔ کلی و چون نقطهٔ باد میزان بهمین شکل
منتهی شد و است شد پس و با هم ضرب کردیم صورت است و اجتماع است الا میان
دو کس پس دلالت میکند بر حال کسی بلکه میان دو کس و چون سیم نیز خانهٔ حرکت و نیز اتجاهست پس حرکتی
نیز شبیه و چون قاعده است در جمیع نقاط که چون نقطه در مرکزی فرود آید آن شکل را با صاحب خانه بدایره ضرب
باید نمود و حکم کرد پس را با که صاحب خانه است ضرب نمودیم حاصل شد پس دلیلست بر آمدن کسی از
جایی بلکه جمع شدن چراکه نتیجه آمده است الحکم و خبر از آن شکل و آن منتفی با یکدیگر و دایرهٔ ابجد
اینست و دلایل این
بسیارست و صاحب مفاتیح عین مسایل را با سی دیگر پوشانیده و بیان نموده و آن رکن شمال الرمل است
و خواهد آمد ان شاء الله تعالی و صاحب شجره میفرماید که نقطهٔ آتش نورست و نقطهٔ هوا رحمت و نقطهٔ آب مغفرت
و نقطهٔ خاک ظلمت و جمله بر طول و عرض پیدا میشود و آحاد و عشرات و مات و الوف که میزان او است

و در یازدهم

و در یازدهم عدد دارد و بدانکه از طول مراد امهاتست و از عرض بناتست و چون نقطهٔ آتش از میزان
بچهارم آید و از انجا به پنجم منتهی شود مثال نور بود و نقطهٔ باد چون از چهارم به ششم منتهی شود مثال رحمت بود
و چون نقطهٔ آب از هفتم به سیم منتهی شود مثال مغفرت بود و چون نقطهٔ خاک از چهارم به هشتم منتهی شود مثال ظلمت
باشد چنانکه نور و رحمت و ظلمت از طول بعرض رفته بود و مغفرت از طول بعرض آمده باشد و در هجا ابجدست



چراکه نقطهٔ آتش آحادست و نقطهٔ باد عشرات و نقطهٔ آب مات و نقطهٔ خاک الوفست و چون حروف
ابجد هشت کلمه است با امهات بخش کنند هر حرفی که از حروف آحادست با آتش رسد و باد که عشرات
است به باد رسد و قاف که از مات است به آب رسد و غین که الوفست بخاک رسد و
اینها را امهات اصلی گویند و دایرهٔ کلی نیز خوانند و اینست ا ی ق غ
یعنی ایقغ و ازین امهات بترتیب خاصه حاصل شود و نقاط در مرکز خود باشند مثال روشنتر اینست

ا	ح ط	س ع	ت ث
ب ج	ی	ف ص	خ ذ
د ه	ک ل	ق	ض ظ
و ز	م ن	ر ش	غ

واین خبر باید دانست که پنج رمل و راحت رمل کدام است و داخل کجا خارج شود و خارج چون داخل
شود و سیاه چون سفید شود و سفید در چه مقام سیاه گردد و غرب چون شرق شود و شرق از چه سبب
غرب شود و نیز نقطه که از مقام خویش منتقل شود مراد حاصل نشود و این چه نکات اصل رمل است و
بدانکه نقطه آتش در خاک راحت در رنج است و سفید سیاه شده چه آتش که آنجا که افتد در وی معدوم
شود و سیاه شده و خاک در آتش برنج بر راحت مبدل شده اما داخل که خارج میشود یا بعکس آنست
که نقطه آتش در سیم منتهی شود چرا که چون با صاحب خانه ضرب کنی آتش معدوم شود و چون آتش
بچهارم منتهی شود و ضرب کنی آتش موجود و داخل خارج گردد و بدانکه شرق اول و پنجم است و شمال
دوم و ششم و غرب سیم و هفتم و جنوب چهارم و هشتم آتش که [illegible] اب افتاد شرق غرب شد
و باد که بخانه خاک آمد شمال جنوب شد یا بعکس یعنی خاک بخانه باد آمد جنوب شمال شد و گاهی که
نقطه نار از پنجم بچهارم آید یا باد از ششم بهشتم رود یا آب از هفتم به پنجم آید یا خاک از چهارم به پنجم رود
و درین حالت سایل را السنگی مراد باشد چرا که دو روح در یک جسد نگنجد و چون ⁝ در سیم باشد
همه نقاط او آب شود در نبات و نقی همه بگریند چرا که خاک دوم باد شود و در ششم و خاک اول
آتش شود در ششم و باد در سیم آب شود و در ششم یعنی در ابتداست که طول است و نبات که عرض است
اجتماعی موت نبود و نقطه بمرکز رسیدن عبارت از هیئت و از طبایع بیرون آمدن نقطه است
که از مزاج بر کند و هیئت نکات عزیز شریف لطیف که در اول شجره است و اصول است زنهار
الف زنهار که از نااهل نگاهدار و جستن برهان که علم الله فی خلقه اند است **باب اول**
در سیر نقطه آتش در خانهای شانزده بدانکه چون نقطه نار در خانه اول منتهی شود و در خانه خود

آن نقطه را

آن نقطه را صاحب مرکز خوانند یعنی ثابت در خانه خود و حکم این نقطه درین خانه هیچ نیست که جان
باشد و چون نقطه آتش در خانه آتش باشد دلالت کند بر گرمی مزاج و اندیشهای فاسد
و فکرهای تیز کردن در کارهای بزرگ باطل و شتاب زدگی و خوف از بزرگان و بزرگی جستن
و سرکشی نمودن و نقطه ناری برین جمله دلیلست اما این نقطه طالبست که بمطلوب برسد و مطلوب نقطه نار
دو نقطه است اول هوا که باد و مشتبیت دوم نقطه آب که باد منفصل است و علت سبب آنست که
آتش گرم و خشک و باد گرم و تر پس آتش طالب تری است و سردی و آب سرد و تر است پس
نقطه باد مطلوب جزوی آتش است و نقطه آب مطلوب کلی ازین سبب حکم خانه آتش در خانه سیم باشد
کلی و در خانه دوم جزوی پس اگر نقطه نار در اول منتهی شود و نقطه باد در دوم باشد مطلوب
جزوی حاصل شود و اگر نقطه آب در سیم باشد مطلوب کلی و جزوی بمرد و حاصل شود بی زحمت و
مشقت و بی تشویش و عدد و مدت ازین نقاط مذکور باید گفت پس چون آن مطلوب جزوی در خانه
مطلوب کلی باشد پس کسی دیگر سعی کند و مقصود حاصل شود و چون نقطه باد که مطلوب جزوست بجای
رود که مطلوب کلی است پس او بمطلوب خود مشغول شود که مدد کند البته از مراد باز ماند و مراد
نرسد و اگر نقطه هوا در سیوم باشد و آتش نه شد در سیوم مطلوب جزوی برسد و اگر آن نقطه در دوم
آید و با اول منفصل شود باد امداد نماید اما از غم بره و مراد یابد و اگر این نقطه بچهارم رود یعنی در عاقبت
آن کار بد شود و او را منع کند از همه مهمات و درین باب حذر اولی است چرا که این نقطه هوا در چهارم
خاک میشود و در ششم دلالت بر ملالت و هلاکت و خرابی و بی نفعی و معزولی در کارهای بزرگ
و البته خصم درشت و دوست جانی جانب خصم گرفته و در مل سعادت نیست و درین عمل کار

چرا که دوازده برج را سی درجه ضرب کنیم دوازده را در سی ضرب کنیم سیصد و شصت درجه شود بیست از آن بیست و چهار هزار ... و دو را در ربع باشد ٥



سایر درجه بکمال میرسد و هر چه بخواهد حاصل شود در رمل هشت
دیگر چنانکه صد و بیست و چهار هزار و ششصد امهات اتفاق افتد
که نقطها از هم فرود و نجانهای اشکال منتهی شود و صد و بیست و چهار
هزار و ششصد از هم غیر چنانچه جمله دو لک و چهل و نه هزار و ششصد امهات باشد که هر آن کشاده شود
و یکصد و دو هزار و چهار صد امهات باشد که هر آن آن باشد چنانکه مجموع سیصد و شصت هزار باشد
بعدد هر درجه از بروج یکبار در رمل اتفاق افتد **باب دوم** در سر نقطه آتش در خانه دوم اگر نقطه
آتش بدوم منتهی شود حال مطلوب جزوی رسیده باشد و بار برسد و از آن کار خبر دارد و اگر این نقطه
بسیم رود پس آن کار تمام کردد و کسی ساعی شود و کارها بحسب مراد آید و اگر در سیم نقطه خاک باشد آن
کار ربا کی بود و خواری بر آید خاصه که در اول باد خاک باشد و از مراد باز ماند و اگر در سیم آب باشد و در
اول باد بود همه مهمات حسب المدعا است خصوصا که نقطه شکل میزانی قرار کیرد و بس احتیاج بانقلاب
نباشد و اگر در دوم باشد و نقطه باد نیز باد و منتهی شود و در ششم باشد دلیل که کار بمراد از ما
در رسیدن غایب باشد و اگر نقطه آب در سیم بود نیکو تر باشد و اگر به منتهی شود و نقطه آب نیز
باد و منتهی شود و در خانه هشتم بود حکم این عظیم نیکو باشد و از نقل و حرکت و خوشیان و مال و معاش
مراد حاصل شود و نیز همچنین و نیز که باد و آب او دلیل سعادت و مراد داشتن و
بزرگی لک و اگر نقطه خاک نیز منتهی شود عظیم بد بود و اگر باشد و خاک نیز باد و آید از همه بدتر باشد و هیچ
مراد نباشد و نیز کند لک و اگر در دوم باشد و نقطه آتش باد منتهی شود و که شکل صد دارد و در
نیکو بود و حکم را بود اما محتاج بانقلاب باشد و هر آنکه خواهد را نیک در کار باید داشت

و خواهد هشت آتش و باد شکل اول نقطه آتش شکل یازدهم هست و آتش و باد شکل دوم نقطه
باد یازدهم هست و آتش و باد شکل سیم نقطه آب یازدهم هست و آتش و باد شکل چهارم نقطه خاک
یازدهم هست نیک دریاب که آبها و خاکهای شکل دوم و سیم و چهارم در شکل دوازدهم است و
کشودن و بستن نقطه در مرکز و جهت **باب سوم** اگر نقطه ناری در سیم منتهی شود در آنجا ضعیف باشد
در قوت چرا که در خانه آب است اما در حکم قوی است چرا که مطلوب کلی رسیده و هر چه خواسته کرده
و هر چه خواهد کند و بتواند کرد همچون عاشقی که بمعشوق خود رسیده باشد و کارها از قوت بفعل آورده
باشد و چون مخالف آن مزاج است در طبع دلیل بر ضعف تن باشد و رنجور از خطر عظیم بود
خاصه که در سیم باشد و اگر در چهارم باشد رنجور بمیرد بواسطه باد و چهارم که مرکز
خاک است و اگر در میزان بود و آتش به در سیم و باد به در چهارم آید خطر باشد و
اگر در سیم بود و باد از اول باد و رسد رنجور بحت باید و جمیع مراد ها بر آید و بهر غایب که
دیده باشد معاهده بحصول رسد خاصه نقل و حرکت و آتش بسیم و باد از مرکز غیر ممکن جنبیت که آید و
اگر نار به منتهی شود اجماع دید میان خویشان و دوستان و بهر حال مراد کلی باشد و حاجات
بر آید و اگر آب نیز با آن آید بهتر بود و اگر به منتهی شود همچنان بود که کسی بجانه مراد رسیده و مراد
نیافت و بجای مراد ضدی یافت و اگر خاک نیز باد و منتهی شود عظیم بد بود و حذر اولی است و اگر به
رسد مراد در توقف افتد و اگر باد با و آید اندک مراد حاصل شود و اگر هر چهار نقطه باشد
هیچ مرادی نخواهد بود و اگر به منتهی شود سبب معامله و قضا و شرکت گفتگوی باشد و عاقبت ظفر
از آن سایل بود و اگر نقطه باد با و منتهی شود گفتگوی نباشد الا مراد نیز نباشد و به برادهند

اما خاکش باد دماند و به نقل و حرکت نیکو بود با مراد و اگر باد با او بود خاصه که نقطه خاک در
چهارم باشد و اگر خاک در چهارم به رسد کل مراد باشد **باب چهارم** اگر نقطه نار در چهارم
منتهی شود گوهر در میان سنگ باشد اگر باد دارد فی الجمله بد نیست وگرنه عدم مطلق است **باب**
پنجم اگر نقطه ناری در پنجم منتهی شود نهایت خوبی و مراد و خوشحال بودن از جمیع امور است خاصه که
آنجا باشد اگر مدعیات حاصلست و اگر از چهارم بخانه پنجم رود دلیل [illegible] و غلامی از غم باشد بلکه عروسی
و عشرت هم و اگر از هفتم به پنجم آید غایب با اخبار خوب برسد **باب ششم** اگر نقطه ناری در خانه ششم
منتهی شود از سبب کسب و عمل چیزی بدست آورد و خریدن غلامان و کنیزان و صحت بیمار
و بیرون آمدن محبوسان و از غم جستن باشد و دزد و برده بدست آید و اگر نقطه هوا باشد
از زیر دستان و شاگردان و غلامان و نوکران برده باشند اگر نار منفرد چیزی حاصل شود و اگر
نقطه آب آنجا باشد و آنچه برده اند بدست مادینه باشد و بعد از یک ماه پیدا شود و اگر خاک باشد
آن در زیر زمین مدفون باشد و محبوس خلاص نشود و بواسطه خاک در گنجه گرفتار شود در ین حال اگر جهات
خواهد از ین خانه باید دید و هر خانه که مقصود آنجا بود بحسب نقطه مشاهده کند یعنی آتش فرد شرق و
باد فرد شمال و آب فرد غرب و خاک فرد جنوب و از جهت غایب و دفین بکار آید **باب هفتم**
اگر نقطه ناری در خانه هفتم منتهی شود دلیلست بر حصول مطلوب کلی و این نقطه در اینجا نجم ثابت نیست
کوکب در شرف و اگر نقطه خاک در ین سیر دو میثر باشد آن رمل قطری بود و اگر از سی و دو کمتر
بود ضلعی بود و ضلعی اتصالست و قطری انفصال و نقل و غیره و لشکر بیگانه و زمان تسلط از ین
خانه است و اگر نقطه هوا باشد غایب زود برسد و اگر غایب در آید و خاک آنجا وطن دارد

و اگر نار تنها بود ضعیف باشد و اگر نقطه هوا بود اندک قوتی باشد و این خانه را باب السما گویند
هر چه در عالم واقع شود از ین خانه بود و اتصال کلی در ین خانه باشد و خیر و شر عالم از باران و
برف زلزله و ملخ و بلاها و وبا و طاعون و خرابی و معموری ملک از ین خانه است و قایم مقام
مسئول و اول سایل است و اشکال که از ین بگذرند سرنگون میشوند مثل که شود در هشتم
و این معانی را نیک در یاب **باب هشتم** اگر نقطه ناری در خانه هشتم منتهی شود این خانه موت و
فناست و تحت الارض و خبایا و دفاین و متقی بر و میراث و نقطه نار در ین خانه هیچ وجودی
ندارد عدم است و دلیل فرزند در رحم است و اگر در دوازدهم نقطه نار و هوا باشد مذکر وگرنه
مونث باشد و در جمیع حالات نقاط در ین خانه بد است **باب اول** در سیر نقطه باد در خانهای
هشتگانه اگر نقطه باد در خانه اول منتهی شود دلیل بر آنکه از مرتبه بمرتبه دیگر افتد اما طالب بزرگی
دارد و باغی و اندوهی دارد و کسی که با او هم کاسه بود و دوست او در باطن دشمن او
بود و گفت و گوی از سبب مال دارد و آنجا طالب و مطلوب بود و اگر چهارم نقطه خاک بود
جمیع امور حسب المدعا خواهد بود خاصه که در اول باشد و اگر این نقطه از هفتم آید آمدن
غایبست و این نقطه در ین خانه جمیع امور مجد عالیست **باب دوم** در سیر نقطه باد اگر نقطه
باد در خانه دوم منتهی شود دلیل بر وصول مراد باشد و مال بدست آید و آنچه مطلب بجا آید
و قرض بکسی دادن نشاید که نتوانند ستد و اگر نقطه نار ریز باید مال تلف شود و اگر آب
بود مال بسد از خویشان و اگر خاک بود طلب مال و میراث از غایبان باشد تحصیل حاصل
شود و نکته در ین مقام هست که خانه اول و شکل اول سایلست و خانه دوم و شکل دوم

انچه سایل طلب دارد و عمارت نیکوست **باب سیوم** اگر نقطه هوا در خانه سیم منتهی شود مطلوب
نود اتصال نموده مالی یا رنجی برسد و از کیفیت آن حال میسر رسد که تا این کار بسبب حرکت من بکجا برسد
اگر این نقطه بچهارم رود و در عرض او را منع کند و از همه مراد باز ماند مبادا مضرت رسد حذر او کی است
و اگر نقطه بدوم یا باول بازگردد کارها برادید بود و اینجا نه را بیت الاجتماع خوانند لابد از حرکت
برادر رسد اما در کار خود سستی بکند و اگر در مهمات سجده باشد مراد بیابد و دلبند بوستانها
و آبهای روان و جمیع نباتات و اتصالات و اجتماعات ازین خانه است اگر اتش باشد حرکت
لازمست و کارها بالا گیرد و اگر آب بود غایب رود و برسد و اگر این نقطه در هرده و جانب برود در
پریشانی دلیل کند و بر سکوت و اگر در اینجا نه بود کارهای نیکو و اندیشهای بصواب رسد و حج
دیدن دوستان و فرستادن پیک و رسول و نامه و هدیه و بیرون آوردن چوبها و کاریزها و نشاندن
درختان و فکرهای دقیق و نزد بزرگان رفتن جمله نیکو بود خاصه که بر دست چپ باشند و جانب غرب
یقین حاجت روا شود و مرادات برآید و کارها بنظام رسد **باب چهارم** اگر نقطه باد در خانه
چهارم منتهی شود نقل و سفر و غیبت آورد از مکان و از وطن دور افتد و از اهل بیت جدا شود و
پریشانی در املاک و اسباب اندازد بسبب آنکه دشمن صاحب ضمیر بود و نتواند دیدن و اگر
نشد از مهر زنان و دفاین و خریدن خانه و ملک و بنیاد افکندن را نیکو بود اما عاقبت از دست
بیرون رود و اگر فرزندان را با پدر خود کاری و حاجتی بود در وا نکند بلکه از پیش خود براند و تهمت راست
با دروغ بر او بندد و شهرها و قلعها لشکر بیگانه بگیرد و لشکر مردم را نقصان کمتر افتد و اگر باشد
در ششم باشد و قحط و گرانی آورد و سال خشک بود و از زمین کیا دکم روید خاصه که باشد

دلالت کند بر زلزله و چیزی عجب که مردم عجب دارند از صورتهای گوناگون و نیز دلیلست بر ساحران
و خونهای ناحق و پادشاهان قاهر و اشوب در شهرها و خرابیها و اگر باشد هیچ از اینها نبود الا
از ضعف و اگر باشد عاقبت خیر بود و ایمنی باشد **باب پنجم** اگر نقطه باد در خانه پنجم منتهی شود دلیلست
بر شادیها و خرمیها و رسیدن خبرهای خوش و قوت فرزندان صاحب ضمیر و بر عروسی و جشن و
مهمانی نمودن و انچه باسباب طرب تعلق دارد و جوانان صاحب جمال و بر مجلسها و حضرتها
و غایب بوطن باز رسد و اگر نقطه آبی در اینجا نه باشد بر زن حامله دلیلست و نکاح نمودن و
و بر عزت یافتن و نقطه اتصالست و نقطه باد و آب بر کز خارج نشود و صادق را از کاذب
باید شناخت و امتحان بود که شکلی که در خانه باشد البته با صاحب شکل ضرب باید نمود و نتیجه
آن اگر در و تد آن شکل بود و با طبع موافق بود صادق بود و گرنه کاذب مثال اگر در ششم باشد
و با صاحب شکل ابدی که است ضرب نمودیم شد و است و مزاج باد گرم و
تر است و آب سرد و تر گرمی بسردی مبدل شود و ضد ان لازم آید و نقطه باد در اینجا نه که مرکز نارست
اگر خاک نباشد کل مراد حاصلست **باب ششم** اگر نقطه باد در خانه ششم منتهی شود و این خانه مال است
خریدن اجناس چون غلام و کنیز و حیوان خورده و رنجوری را نیک بود و شفا دهد از رنجهای دردو
اما اگر نقطه نار اینجا بود و انچه مطلب خود دارد و زیادت از ان میخواهد و آن چیز بزرگ قدر بود
و عزیز الوجود و کم یاب و با نفع و اگر نقطه آبی باشد شکل بود حیوان بود حیوانی که با انسان نزدیک
باشد و این نقطه در اینجا نه صاحب ضمیر را برادر رساند خاصه در بزرگان و شادیها و خرمیها و
عشق بازیها نیز باشد و محبوس را بد بود و عاشق از عشق خود خلاص نشود و اگر نقطه خاک بود در اینجا

بد باشد و مجوس را بدتر و قرض پدکردن که گذارده شود و گمشده و دزدیده بدست آید و چون
آتش بود و خاک نیز باشد از موانع شوربا و گلخن و کور و شبپره کرت و کاریزها و شمشیرها و پادشاه
ظالم و کین کارها را دلالت کند و نیز دلالت کند بر دزدان سر راه و راهداران و اگر در میزان
بود و در ششم کذلک و نقاط باد آید جمیع امور حسب المراد باشد و فرموده که البته بنا اهل [illegible]

باب هفتم اگر نقطه باد در خانه هفتم منتهی شود دلیلست بر شریکان و زنان و غایبان که روی سوی
خانه دارند و می آیند زود برسند و در آمدن بی توقف بود اما اگر نقطه آبی بود غایب دیر باز گردد
اما اگر نقطه خاک بود یا هوا چون غایب در راه وطن مسافر و عزم آمدن ندارد و لیکن عقد و
نکاح و شرکت و در قبض آوردن مال غایب را نیکو بود و نیز رسیدن روز و ماه و سال و ایام
جدید و احوال آینده این جمله را شهادت این نقطه بر نیکویی بود بکلی و جزوی و رازها پوشیده
ماند اگر بر خلاف این بود نیکو بود یعنی زیرا که این خانه اتصالات نه انفصالات و اگر
سؤال از بیم و ضرر بود نیکو بود یعنی روند کار از رفتن مانع نباشد اما در میان شریکان و زنان
شوهر آب جدایی اندازد و اگر نقطهای علوی انجا بود اول شان نیکو و آخر بد بود و اگر نقاط
سفلی بود اول شان بد و آخر شان نیک بود و اگر بر چهار نقطه بود این حکم بدتر از همه باشد و تر
کردن او اولی باشد و حکم کلی بود در این خانه و غایب زود برسد و غایب بجای دیگر برود
و آمدن ندارد و اگر باد و آب از میزان در انجا نه منتهی شود دلیلست بر نیکویی بهر جنس که باشد

باب هشتم اگر نقطه باد در خانه هشتم منتهی شود و صورت بود حکم کن در طلب دفاین و میراث
و املاک و اسباب و آب و زمین و اگر نقطه ناری بود نتیجه ده حکم کند بر زن حامله و

مجوس و دفن مال و گنج و زر و چیزهای پنهانی و اگر نقطه مائی بود با انجانه بود دلیلست بر اهل برده
و خادمان و زنان و فرزندان و حرم پادشاه و اعتقاد نمود و را او حکم کلیست یعنی نقطه نار نموده شد
و عدم جمیع نقاط در این خانه هست بهر جنس که دیده باشد مرادی نیست و اگر هست بهمت **باب اول**
در سیر نقطه آب در خانهای شستگانه اگر نقطه آبی در خانه اول منتهی شود بلکه پنجم بزرگ خانه نار هست دلیلست
بر آنکه از شوکسی و غایب بیرون رفتن از مقام میرسد و حال خود چون شود و اگر در آن صورت نقطه
ناری مثال و باشد حکم کنی بر گم شده و رفته و گریخته که نیابد تشویش صاحب ضمیر بود
و اگر نقطه هوا باشد از کسی برسد که دوست باشد و مراد برسد و با مردمان جمع شود و فایده گیرد و اگر
خاک بود و بر زن حامله و طلب کسی و طلب سیم و زر و جو هر که در زمین بود و اگر آب بود
حکمش از خانه سیم باشد و صورت سیم شاهد بود و اگر نقطه هوا باشد صورت دوم و خانه دوم و
خاک چهارم و شکل چهارم و از جنس گفته شده که هر نقطه از مرکز خود شهادت طلب دارد و اگر
منتهی شود اجتماع دو به میان سایل و محبوب و جمع شدن با مردمان و سفر و خروج از مقام و عجز
مراد بود و اگر در هفتم باشد نیکو نبود و کمتر بواسطه عدم آب و این نکات را خوب در یاب
که خلاصه تجربه هست **باب دوم** اگر نقطه آب در خانه دوم منتهی شود دلیلست بر رسیدن خبر و
خریدن کنیزان و نیز مالی دیگر طلب دارد چرا که آب مال را دوست دارد و از حرکت خود دو کان خود بود
خواهرش و برادر او ان میرسد از سبب آب و خانه سیم و شاید که زر نقد بود و زرینه مثل انگشتری
و دستینه اگر بود و اگر بود یعنی نقطه نار باشد دلیل تلف مال هست و گریخته و گمشده
و اگر نقطه خاک بود دلیلست بر گرفتن مال و خرج آن چرا که خاک شهادت از چهارم طلب دارد

وچهارم مال برادران وخواهران وخویشانست ونقطه بهر جانب که رود انتها کند ومقصود
طلب کند وبرطول وعرض عمل کند یعنی بحث کند که این نقطه در ثبات بکجا وبکجا میرود و
بکجا بدل شد ودر مهمات از که بود ومهمات طول بود وثبات عرض وچون نقطه به
منتهی شود وبا صاحب خانه ضرب کند شود وآتش معدوم نشود وبس اسباب متعلق
بخانه وشکل خروج کرده وحکم کند واگر در ششم باشد کم شده باز بدست آید وکم
میزان بود به بیند که سوال از کدام خانه است اگر بیوت ناری بود طلب کند وحکم نماید
واگر از بیوت بادی بود راطلب کند وحکم نماید واگر از بیوت آبی بود راطلب نماید
وحکم کند واگر از بیوت خاکی بود راطلب نماید وحکم کند که مهمات اصلی اند ودر ثبات
مثل که ازان چهار شکل حاصل میشود وازین چهار شکل
حاصل میشود بمرات عناصر واین از نکات رمل است دیگر آنکه هر رملی که کشیده شود
مشاهده باید نمود که از اشکال کدام موجود است وکدام معدوم مثلا رملی هست که جمیع اشکال درو
موجود است مثال این دو رمل در رمل اول درست نزدهم مکرر است ودر رمل دوم
مکرر است درست نزدهم و معدوم است



اکنون چون در میزان باشد وسوال
سایل از پنجم بود ودر پنجم موجود باشد بازکه نار
میشود دارد وضرب نمودیم شد وباز با که صاحب گشت ضرب نمودیم شد و
باز هر دو باهم ضرب نمودیم حاصل شد وحکم کلی ازین مثلثه است نیک دریاب

ازان یکی زیر زبان ... آن شکل ... در دوم ... بر خلاف ... نار آید چیان ازان رمل

کاصل مسئله بهشت واگر این نقطه به منتهی شود تلف مال وبی مرادی باشد ونیک نبود واگر
منتهی شود از همه بدتر بود واز مرکبات ازاتش وباد گفته شد **باب سیوم** اگر نقطه آبی در
سیم منتهی شود دلیل کند بر ثبات کارها وباز آمدن غایبان وسکون گرفتن از پریشانی و
پیدا شدن کار شغل وعمل وروا شدن حاجات واز بزرگان نیکویی دیدن وبا اشراف پیوستن
ودر عمل شروع نمودن وطلب زنان کردن وجمع شدن با خویشان واگر نقطه ناری بود بازگشتن
از سفر ونقل بود واگر این نقطه از پنجم آید و درین خانه باشد و در هفتم بود این نقطه در
انجا سکون دارد وصاحب حرکت باشد ووهم الا قاربست قرب دهد خویش را وظاهر
نمودن ضمیر سایلست واگر صورتی ناری چون بود ونقطه از دهم آید دلیل فرقت باشد
از خویشان ومصاحبان واز وطن بیرون رود وحرکت لازم آید واگر نقطه هوایی باشد دلیل
آسوده بودن از جمیع رنجهاست ورفع غمها وجمع شدن بازنان وخویشان وکارهای نیک
کردن واز آن شاد بودن زیرا که هر دو نقطه در ذات خبایث دارند وثبات ندارند
ومنقلبند در نقش خود وهر نقطه را حکمی هست ونیز هر نقطه که از مرکز خود خروج کند واز شکل میزانی
منتقل شود وباز بغیر مرکز یا بمرکز شکل میزانی شود انکس را خلاف واقع شود یا عاقل مجنون
گردد یا منصوب معزول شود ویا کسی بود که سخنش معتبر نبود واخبار دروغ باشد وزندانی دو
رنجور زاید بود واگر درین رمل آب غلبه کند ودر دهم آب باشد زندانی خلاص شود وبعبیر
واگر رمل از بهر سال وحال عالم باشد بر لشکر بیگانه ونشه وعلف زار ولیست وآب وخاک
سیم آب هفتم وهشتم ودوازدهم است وشاهد هند و در دوازدهم لشکر باشد چرا

دشمن است و در سیم باشد و جای او بگیرد لشکر باشد و اگر باد دیگر باشد یعنی
و بادیجی رم رود عظیم بد باشد و بجور غلامی یابد و دفین ظاهر شود و میراث بحصول رسد و حامله پسر آرد
خاصه که در سیم باشد و خاک شود دفنا هشتم و نقطه آتش و باد نباشد و در هشتم باشد دلیلست
که بعد از چهل روز زر کی بیرد و مهمات رمل مذکور نیست که نموده میشود

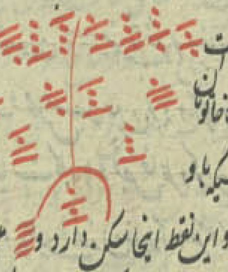


و سبب چهل روز آنکه شکل دوازدهم است و در هشتم قرار دارد
چهل عدد باشد بدلیل آنکه از دوازدهم بهشتم رفته و چهار مرتبه
بالا آمده و چهار ربر عددسی و شش خانه هشتم بر دیم چهل شد و مکرر گفته شد که نقطه هر خانه که
منتهی شود آن شکل را با صاحب خانه ضرب باید نمود آنچه حاصل شود دانا باید و بدان که از کدام خانه
آمده است و از منسوبات آن خانه و از آن مثلثه که شکل حاصلست و ضرب آن شکل نیز با
شکلی که در خانه اوست ضرب نمودن و از همه احکام گفتن از ضمیر و جمع و غیره باب چهارم
اگر نقطه آب در خانه چهارم منتهی شود دلیل کند بر سنگهای شفاف سفید چون یاقوت و بلور و اگر
خانه خاکست و بر چاهها و چشمه‌ها و کاریزها و جویهای آب و دلیل کند بر طلق و زیبق و مروارید و
صدف و کفک دریا و نمک و هر چه سفید باشد و دلیل بود بر زنان و پیران و پدران و
مادران و بر دریا و باد و باران و ایمنی خاص و در هفتم بود و در چهارم بود دلیل
کند بر عاقبت کارها که امید میدارد و از جواهر هر چه سبز بود و نیکو بود چون زمرد و دهنج و
فیروزج و جنای سبز و اگر در هفتم بود دلیلست بر حیوان که در میان سبزه چرا کند در
چهارم و در هفتم بود دلیلست از صورت درازگوش و در چهارم و در هفتم

برمرغ خانگی

برمرغ خانگی چون بط و قاز اما اگر نقطه هوایی بود دلیل بر تلف شدن چیزها باشد چرا که هوا در خاک
ضدست و تلف باشد و بیرون رفتن از خانه و سفر از شهری بشهری خاصه است در چهارم و
در ششم و هشتم و گاهی که باد در چهارم بود دلیلست بر فروختن ملک و از خانه بخانه نقل
نمودن و دلیل کند بر چیزیکه از زمین بیرون کشیدن در چهارم بود بر دفاین و خزاین و بر جواهر
دلیل بود و در چهارم غیبت آورد از مقام و همچنین باشد بلکه بدتر اگر این نقطه از
پنجم بچهارم آید و خانه سیم دلیلست بر باز یافتن آنچه تلف شده و بمراد برسد و اگر نقطه خاک باشد
بود کسی مانع شود و هیچ مرادی نیست و اگر باشد عاقبت مراد برآید اگرچه دیر برآید و
در مقام گفتگوی بود و مرادی نیست اکنون اگر این نقطه با نقطه خاک بچهارم آید هیچ مرادی نیست
باب پنجم اگر نقطه آب بخانه پنجم منتهی شود دلیلست بر چیزهای خوش و تحف و هدایا از قبل فرزندان
و هدایا و رسول و نامه و فرمان و در سیم و در دهم عروسی در هفتم و نخجا
خوش شنیدن و دیدن دوستان و عشق بازی کردن و هر چه بنزهت تعلق دارد
و جامهای نو پوشیدن این همه را نیکو بود خاصه که در پنجم و در سیم که نقطه نار با هوا
انجا بود حضور ملک و مجلس سلاطین بود و آنچه بدین خانه و این شکل تعلق دارد نیکو بود
و اگر خاک بود دیر ثبات کارها و قبض خاطر و گرانی مهمات و اگر در پنجم و در سیم بود
و در چهارم بود دلیلست بر زن حامله که دختر در شکم دارد و بر حصن او دلیلست و رنجوری
فرزندان ولیکن زود نیک شود و عاقبت خیر بود در همه حال و اگر نقطه خاک بود رسول خبر دیر
آورد و هدیه نرسد و در همه حال بد بود خاصه که خاک نیز آید باب ششم اگر نقطه آب

در خانهٔ ششم منتهی شود دلیلست بر اخباس و خادمان و کنیزان سفید پوست و حیوان خورد
لطیف و بر چیزی سفید یا کبود که آن شفاف و نورانی بود و بر اشکال جبرسو دلیلست چون
با نقطهٔ خانه جمع شود و رنجور را بد بود و بخیر انجامد دلیل مرض از سردی بود از تری و
رنج وی از بادی بود یا بجهه زیرین تن یعنی آب و نیز دلیل بود بر کسیکه از رنج راه مانده بود
و اگر از چهارم آید بجانب غرب و نقطه که از چهارم آید و روی به پنجم آورد شرف چراکه روی
بشرق دارد در آمدن و آب آنجا هوا نشود بسبب حرارت خانه اما تری افزون باشد هرگاه
هر دو نقطه زنده بر سبب مزاج کلی لازم آید اندر شکل و طبیعت یعنی موئث در خانهٔ مذکر و
نزد لیست بر کسیکه زیردست بود چون خادم و مطلوب مرغوب و این حال در غربت
بود نه در وطن و هر دو غریب بوند و دلیل کند بر غایبی که حاضر شود و سایل را از وی نیکی رسد
و رحمت بیند و دلیل بر حیوان ماده است و از جواهر مروارید و نقره و آنچه از دریا خیزد و
خدمت بزرگان نیکو بود زیردستان را بسبب آب در خانهٔ هوا چراکه از خاک آب زاید و از ا
هوا ظاهر شود و از هوا نار وجود گیرد در رمل نشست



باب هفتم

اگر نقطهٔ آب در خانهٔ هفتم منتهی شود دلیلست بر خاتونان و زنان و غایبان
و رسیدن رزق و روزی وی از کسیکه با و متعلق باشد و
پوشیدن حریر رفیع القدر مثل خلعت و این نقطه اینجا شکل دارد و میشود و دلیل بود
بر مردی بزرگ یک سواره که روی بمشرق دارد و می آید و در کارها گرانی کند اما اگر این
نقطه بدوم رسد و انجا بود و در نفس بود و در سیم آب بسته بود دلیل نقطه در خانهٔ نفس

سایل که عدم الوجود دست بوست رفت بر باد و آتش شد و آتش خارجست بدین قیاس
روشنست که مالی از دست رفته و در سیم دلیلست که هوا آتش شود و اگر این نقطه از
هفتم بچهارم آید مال از دست رفته بیاید و هر غایب که باشد همچنین باشد و اگر این نقطه از بیت المال
بجانب سیم آید آن هوا آب شده باشد و مال بدست کسی است که از خویشانست و بدان مال
حرکت میکند که بیشتر میگردد و در میزان آید از نفس و مال و حرکت میرسد چنانکه از پیش گفته شد
و باقی بدین قیاس و اگر نقطه باول آید و یکی دیگر بهفتم رود دلیلست بر دعوی و گفت و گوی
و دوم و ششم بسبب مال و خدمتکاران و تلف شده میرسد و سیم و پنجم بسبب حرکت و دوستی و
فرزندان و رسول و خبر و باقی بدین قیاس میکن **باب هشتم** در سیر نقطهٔ آبی و در خانهٔ هشتم
اگر نقطهٔ آب در هشتم منتهی شود و در سیم یا بود دلیل آب بسته گردد و رنجور شدن از دلیل
سردی و آب و خاک باشد و خود مرده که اگر درین حال در سیم بود رنجور در شب بمیرد
و این رملی باشد که هیچ نقطهٔ آتش در وی نباشد و در سیم و چهارم باشد بدانکه شکل مرگست
و در چهارم که خانهٔ عمر است آمده و یا که شکل گورست در خانهٔ هشتم آمده لازم حکم بمرگ
باشد درین حال خاصه که در دوازدهم تکرار کرده باشد و کسیکه در کوه قبرها و دمه بمیرد در
چنین رمل باشد اما در سیم دلیلست بر چشمه‌های آب خوش که در کوه نهان بود و نیز دلیلست
بر برف ماهتاب و کوه و معدن از سبب خانهٔ هشتم و از دلیل نقطهٔ آب که در انجاست و هرچه
سفید باشد و دفن مرده و گورستان بامینی که در چهارم باشد و در سیم و این نقطه



آرشتم بهشتم منتهی شد دفن مرده وگورستان باشد و باغ که از میراث بود و باهمین که نقطه آب
خاک بام بود که درین خانه منتهی شوند وآسیا وحمام ومعبدها بر ازین دلیلست و [illegible] در ششم
زیر زمینها و [illegible] درسیم وچهارم دفین ومجوس را بد بود که انجا از نقطه هوایی یا ناری چیزی
بود انگاه نیکو باشد ولیکن بر اهل برده وزن خادم دلیل بود و [illegible] درسیم بزنگی حال انسان
ونیز کسی باید از جانب غرب وچون [illegible] بود دلیل کند بر بزرگی که از علم بگیفته وغنیت یا دشاه
وحرکت پوشیده بینی کرکین وچند روز فراغت بود و نقطه خاک درششم نیکو بود خاصه
کرکت با او بهشتم آید فراغت بود **باب اول** در سیر نقطه خاک در خانهای دوازده گانه اگر
نقطه خاک درخانه اول منتهی شود دلیل کند بر معدنیات اگر [illegible] یا [illegible] درششم بود دلالت
کند بر چیزیکه در روی سیاهی و نباتی باشد ونیز گفته اند که جوهر از معدن دلیل کند او را بحر نار
بر زرد دوم [illegible] درششم بود جوهر خاک مثل سرب و آهن اما این نقطه جنوبی وکران سبب هست و
سبب انکه جوهر خاک را حق سبحانه وتعالی بیافریده بهر دو جانب تا سبب سنگینی فوق رفتن باز
نگاهدارد و از روی بیرون نزود و قرار گیرد تا فاسد مزاج نپذیرد و از ان صورت موالید در
وجود آورد و خاک درین خانه بود بد بود خاصه که [illegible] و [illegible] و اگر از سیم آید و در هفتم [illegible] بود
بدتر باشد و اگر آتش و باد باشد مثل [illegible] نیکوتر بود **باب دوم** اگر نقطه خاک درخانه دوم
منتهی شود و [illegible] درششم بود دلیلست بر رسیدن مال چراکه [illegible] تولد کند خبر از مال بود ولیکن
مال از غایبی برسد یا از زنی مال یابد ولیکن بسبب کار بزرگان و با بزرگی درمیان باشد
ونیز دلیل کند بر کسیکه در مال تو خیانت میکند چون شریکی یا بنده اما دریابند وزود رسوا شوند

نصف گوید در ماه اول صبح روز [illegible] ... [illegible] ... آمده مجهت [illegible] 000

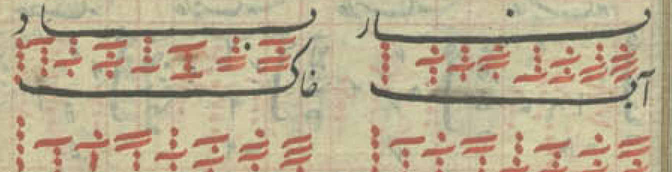
ونیز دلیل کند بر کسیکه مال فرزندان از میراث مانده یا چیزی غایب که در جایی یا مغاکی افتاده باشد
باب سیوم اگر نقطه خاک درخانه سیم منتهی شود دلیل بر کارها و بنیادها بود و نقصان انجا بود ودر میان
خواهران وبرادران مکر و حیلت کنند ودرمیان خویشان سبب میراث پدر یا سبب زنان
بدکار ملال شود ولیکن بنا افکندن را نیکو بود از خانه وسرای وکاریز وجوی وآب کندنها واز خویشان
غایب کسی حاضر شود ولیکن ضعیف حال بود و دلیل کند بر زلزله وسنگ وبر جواهر و هرچه سفید بود
وسیاه وسبز و [illegible] درسیم درهم آمیخته وبر عقاقیر و چشمه آب وبر بدرفتن بر **باب چهارم** اگر نقطه
خاک درخانه چهارم منتهی شود دلیلست بر پدران پیر وزمین هند وحبشه وزنگبار و بر ضربهای ناخوش
اندر شهرها و اراجیف و اندیشهای بد کردن وخراب شدن مقامها وخاندانهای قدیم و انقلاب
روزگار در زمان مخالف وموادهای بد وسرماهای غیر موسم و بر اشتر ماده و بر فیل و پیل و
افیون وبنجنگ وکیاههای سیاه کند وبویهای ناخوش وبر جن و دیو وشیاطین وسحر وضایع
شدن بناها وبرجاهلی وکوری ومرده شوئی ودزدی وگدایی ودرویشی وسیاه کاری
ومکر وحیلت وافسون وفریب وسیاهی ودود ودوتون گرمابه و بر خاکستر و بر دیوانگان و
بیمارستان و ویرانها دلیلست **باب پنجم** اگر نقطه خاک درخانه پنجم منتهی شود دلالت کند
برآمدن چیزی ناخوش وسخن ناخوش شنیدن وافتادن بچه از رحم وناخوشی فرزندان و
دوستان وفساد کردن وخمر خوردن وبنگ خوردن وکارهای بد کردن وبر آتش پرستان
وکشتیبان نیز دلیلست وبر خطیب که رمز بود ویعنی [illegible] ودلالت کند بر جانوران سیاه که
شب برند [illegible] و [illegible] وبر موی [illegible] وبر رنگ سیاه وزرد و [illegible] دلیلست بر کارهای بد که

تعجیل کنند و اما سر ماکه بکرما مبدل شود از دلیل و در میان شادی غم ظاهر شود از و
وفعل بد در نقطه خاک و ساکن بود و سر نگاه دارد و معدن گلچ ابر و مولد عناصر باشد اما اگر
این نقطه به منتهی شود حکم بر خلاف آن باشد و مراد بر آید بهر نیت که دیده باشد و اگر به
منتهی شود از فرزند و دوست نیکویی بیند و مراد بر آید غرض که چون نقطه آتش و باد بود ادرک
مرادی باشد اکنون اگر این نقطه از چهارم آید و در پنجم یا باشد خبر بد رسد و از مقام عمر بسر آید
و نیکو نبود و اگر به منتهی شود همچنین باشد و اگر این نقطه به منتهی شود بچه آن زن در رحم
خلل کند و نیکو نبود و بر خبر بدست و آن چهار دیگر بقدر نیکو بود باب ششم اگر نقطه
خاک در خانه ششم منتهی شود دلیلست بر کنیزکان و غلامان و دزدان و رنجوران و گم
شده و سحر و شر و بند و زندان و حیوان کوچک و اگر جواهر آبی بدین خانه رسد حکمش نیکو بود و اگر
جوهری دیگر رسد حکمش نکند بر قدر جوهر نقطه اما جوهر خاک درین مقام هیچ سعادت ندهد در طالع
اما در طلب مقصود برسد اگرچه دیر تر شود اما بمراد برسد اگرچه کاری بود که بیدی تعلق دارد
اما اگر این نقطه بعرض رود بحسب آن شادی دهد از آنچه گذشته و از جنس و اطلاق
و آنچه بدین خانه تعلق و بهر نقطه که پیوسته شود با آن منسوبات سخن گوید و البته بهر نقطه که
رسد با صاحب شکل آن دایره که عمل میکند ضرب باید نمود و دید که آن چه شکل است
و در رمل کجا تکرار دارد و نسبت با آن خانه چه حال دارد و حکم از آن باید نمود مثال اگر
درین خانه باشد چون با که صاحب خانه است ضرب کنند شود و در خانه یازدهم
تکرار دارد و با که ضرب کردیم همان میشود و شکل این خانه است بس جوهر

باین خانه آمن بود و همه نقطها را در همه خانها باین طریق عمل باید کردن و این اصل عمل
نقط و تجربه است نیک دریاب و در هر مقامی مشکلی حاصل میشود بحسب آن منازل و آن نقاط
و آن اشکال حکم باید نمود و این نقطه از هر مقام که بدین خانه آید نیکو نبود خاصه محبوس و مریض
که خلاصی امکان ندارد مگر آنکه آتش و باد باشد باب هفتم اگر نقطه خاک در خانه هفتم منتهی شود
دلیلست بر زنان بدکار و شریکان و دزد و غایبان که در غربت ساکن شده باشند و این
نقطه در اینجا ساقط بود و مختل شود و ضعیف گردد و چون رمل سال باشد دلیل کند بر گرانی گندم و قحط
و روزی تنگ شود بر خلق چنانکه زحل در میزان دلیلست بر قحط و از ترش بهشت و نیز آنچنان بود
در اینجا و دلیلست بر سردی هوا و درازی زمستان و زلزله و فساد هوا و بر غرق شدن کشتیها
در دریا و آب شور و تلخ و سیاه و گنده و بر کسوف و خسوف و انقلاب روزگار و تشویشها و
آوازهای دروغ و بد بر علامات که در هوا ظاهر شود و مردم را از آن فساد شود و مردمان را
احتراز اولی بود تا اثر بد نکند و مشهورست که نظم گر زنی هنگام سر بر یکجای به از پهلوانی دهر
زیر پای و اگر تواند که چنین نقش در صحف در ساعت مناسب نوشته با خود نگاه دارد تا در امان
باشد و بلاها از وی دفع شود و بر اعدا غالب آید باب هشتم اگر نقطه خاک در خانه هشتم منتهی شود
که خانه اوست دلالت کند بر زهد زاهدان و مردمان پرهیزکار از هر دین و ملت و لیکن اکثر ایشان
کفار و رهبانان تعلق به بیشتر دارد که مردمان قدیمند و دلالت کند بر تحت الارض و منازل
و بر گورستانها و بر کهنها و بر مواضع تنگ و تاریک و از اعضا بمقعد دلیلست و خانهای قدیم
و عدم را حکم برین نقطه و خانه است و رسمهای غریب آورد در عالم و دلیل کند بر ظاهر

کشتن نوبهای نومطبهای نوکرآن دین وملت نیکو بود بر جادوان وساحران و
راهداران و نیز دلیست بر مردم دانا وحکما و بر علمای قدیم و بر حضرت و معدنیات
و سنگهای بی قیمت در چهارم سیاه و خسیس دلالت کند بر زمین بابل و
هند و حبشه و زنگبار و نیز فوز و ظلمات و بر چین هم دلالت کند و چون اشکال در اینجا
رسند سرنگون مثل آنکه شود و نقطه خاک در خانه خاک بسیار بد بود با وجود آنکه در ربع
خود هست بد هست در دیگر بیوت کذلک دلالت کند بر کم سعادتی اگر باشد و فساد دو
ازین سبب این خانه را بمیراث داده اند که آنهم خالی از فسادی نیست که مال مرده باشد و خوفی
خطر بود و بدانکه اصل این علم اشکال است که آتش اول است و که باد اول است و که آب
اول است و که خاک اول است و صاحب مفاتیح که دایره شکل بساخته علم را منحنی نموده و کاتب
انتخاب ظاهر سازد و بدانکه خانه اول سر باشد و خانه دوم گردن و خانه سیم دست و خانه
چهارم سینه و خانه پنجم دل و خانه ششم شکم و خانه هفتم زیرناف و خانه هشتم کون و مقعد
و خانه نهم ران و خانه دهم زانو و خانه یازدهم ساق و خانه دوازدهم کعب و روی پای ای عزیز
عقل خود را استاد خود سازد و در شان هرکس و هر مکان و هر زمان سخن بگوی که مشهور است که
علم النجوم ملک و منها یعنی این علم و احکام نمودن از قسمت و از علم یعنی احکام را بجد می صاحب و
ذهن صافی باید گفت بر جای آنکه چه باید گفت که حدیث است که وکلموا الناس علی قدر عقولهم یعنی بقدر
عقل هرکس و بقدر دولت و شان هرکس سخن بگویی که دولت غلامان و مراد ایشان آزادیست
و مراد سلاطین و امرا پادشاهیست و مراد پادشاهان سلطنت اقالیم سبعه است و آنکه که

تمام عالم گرفته باشند آرزو دارند که کاشکی پیغمبری بودند و پیغمبران آرزوی قرب خدا تعالی
دارند و خدا تعالی را آرزوی آنست که بندگان او را بشناسند و معرفت او حاصل کنند و عبادت
نمایند که وما خلقت الانس والجن الا لیعبدون ای لیعرفونی امید که جمیع بندگان را این دولت
میسر گردد که حق تعالی را بشناسند و بدانند تا از و باشند جدول مطالب افراد بدایره
اربع بدانکه هر شکلی از احکام را چهار مطلوب بود اول مطلوب حال دوم مطلوب مستقبل سیم
مطلوب ماضی که او را مطلوب ناگاهی گویند چهارم مطلوب غایبانه که او را مطلوب غیبی گویند
پس در احکام نظر درین مطالب کنند اگر مطلوب ماضی در مرکز موافق و ناظر باشد بشود
باید گفت که ناگاه کار بمراد شود و اگر مطلوب غایبانه در مرکز موافق و ناظر بود گوییم که از غیب
کار تو سامان گیرد و اگر مطلوب حال در مرکز موافق و ناظر بود گوییم الحال کار تو ساخته میشود
و اگر مطلوب مستقبل در مرکز موافق و ناظر بود باید گفت که بعد ازین کار تو نیکو میشود
و مطالب اربعه را اول از افراد بنا کردیم آتش اول را مطلوب حال آتش دوم مطلوب ماضی
آتش هشتم مطلوب مستقبل او باد اول بود بدایره اربع و مطلوب غایبانه او خاک اول
باشد و در باد و آب و خاک نیز همین عمل باید کردن و جدول افراد ناری و هوایی و مائی
و خاکی چنین است که نموده میشود و درین جدول جمیع افراد را با مطلوبهای اربعه درج نموده



جدول مطالب افراد بدایره ابرج است

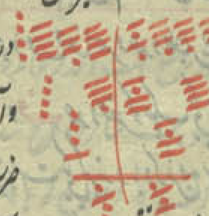
تتمه جدول

جدول مطالب ازواج بدایرهٔ ابرج این است

مطلوب عامانه	مطلوب عامانه	مطلوب عامانه	مطلوب عامانه



باب دوم در قواعد رساله سایر الاولیا و رساله علامی شمسا محمد اخفر تا **بدانکه** درین قانون
ملاحظه شکل یازدهم باید نمود که بدایره ابرج چند قوت دارد یعنی چند عدد دارد و بآن
عدد ابتدای سیر باید و او تا بهر خانه که برسد آن شکل را نقش رمل دانند و منتهی نیز نامند
و طالع نیز خوانند و عدد او نیز باید گرفت تا بهر جا رسد آنرا منتهی به خوانند و جمیع اسرار رمل
و ضمایر و دفاین و اسامی و خبایا ازین دو شکل ظاهر میشود و یازدهم منتهی منته است و مکان حرکت
اول منتهی و حرکت دوم منتهی به پس ازین ثبوت آنچه خواهند از ضمیر و احکام بیرون باید آورد
و طریق خلاف آنکه شکل میزان که منتهی منته است با صاحب خانه که ⁝ است ضرب باید نمود
تا شرح حاصل شود و آنرا متن میزان گویند و نقطه که صاحب خانه و مرکز است اگر گشوده است باید
و اگر بسته است باید گشود تا تغییر وجود گیرد و شکل متن را نیز بست و گشاده نمود تا تاویل
ظاهر شود و منتهی و منتهی به را بهمین طریق عمل نمود و تنها از مرکزها باید راند تا دوازده شکل
پاشیر حاصل شود و مکرر است اند خف و همه را شاید نمود که در کدام خانه تکرار نموده است
و ضعف و قوت آنرا دید و احکام و ضمیر و خبی و اسم مدبر باید آورد و دیگر نظر ندارد مثلا رملی کشیدیم



و صورتش اینست در میزان بود قوت او پنج بود و از یازدهم
شمردیم به سیم رسید و آن طالع و منتهی است و متن است چون
با صاحب خانه که است ضرب کردیم شد و این شرح است و چون
مرکز است گشودیم شد این تغییر باشد و چون آب که متن بود گشودیم شد و او تا
ویل باشد همچنین **متن شرح تغییر تا ویل** باز نظر نمودیم که نقش و منتهی رمل است عدد هشت

هشت شکل است

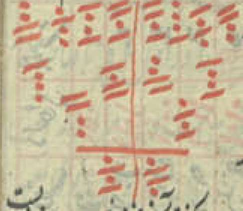
با برج دشت از سیم شمردیم بود [illegible] دهم رسید پس این منتهی به شد با صاحب خانه که
[illegible] است ضرب نمودیم [illegible] شد که نزحت چون در مرکز باد بود با دزوج [illegible] گشودیم [illegible]
شد که تغییر است و باد دشمن [illegible] بستیم [illegible] شد که تاویلت بسط نمودیم بدین طریق متن [illegible]
شرح [illegible] تغییر [illegible] تاویل [illegible] این بود شرح میزانی که در کتب بسیط اغلاق نوشته اند الکون
چون خواهیم که اسم بیرون آوریم در تمام هشت شکل مذکور [illegible] را در اول یافتیم با صاحب خانه
ضرب نمودیم [illegible] شد و در خانه [illegible] [illegible] بود که تاویل منتهی به است و [illegible] میزان که آتش
بسته کردیم [illegible] شد پس الف در ذات [illegible] اول باشد و در خانه [illegible] رقیم [illegible] بود که تغییر
منتهی است و او حروف سین دارد و [illegible] که شرح است در خانه دهم که مکان منتهی است
شکل ارتفاع دارد و عدد کل نیز دارد و او حروف کاف دارد و [illegible] که تاویلت
از سیم شمردیم چهاردهم رسید به [illegible] و این خانه حرف نون دارد و [illegible] هفت عدد دارد از
چهاردهم شمردیم رسید به [illegible] چهارم که تغییر منتهی به است و این خانه حرف دال و را دارد
چون همه ترکیب نمودیم اسکندر شد و حروف اسم چنین است تامل کن و استخراج نمای دیگر
در شرح جدول در اشکال مرتفعه و منخفضه و حروف و عناصر و عدد طبایع و ارتفاع و او اول حروف
اشکال بدین وجه که اول [illegible] حروف او ا و ف عدد عنصر کوچک یکی و عدد کلش بیست و
طبعش آتشی چرا که عدد عنصر کوچک او فرد است یکی گیرند و باد که زوج است چهار روست که
زوج است هفت و خاک که زوج است شانزده جمعاً بیست و نه پس عدد کلی بیست و نه باشند و
[illegible] حروفش ب و ض عدد صغیرش دو و کبیرش بیست و هشت طبعش بادی و [illegible] حروفش ج

وق عدد صغیرش سه کبیرش بیست و هفت و [illegible] حروفش د و ر عدد صغیرش چهار کبیرش
بیست و شش است باقی بر این قیاس باید کرد و ارتفاع اشکال دخل عظیم دارد
جدول جهة آسانی مبتدیان کشیده شد تا بر ایشان آسان شود و اینست

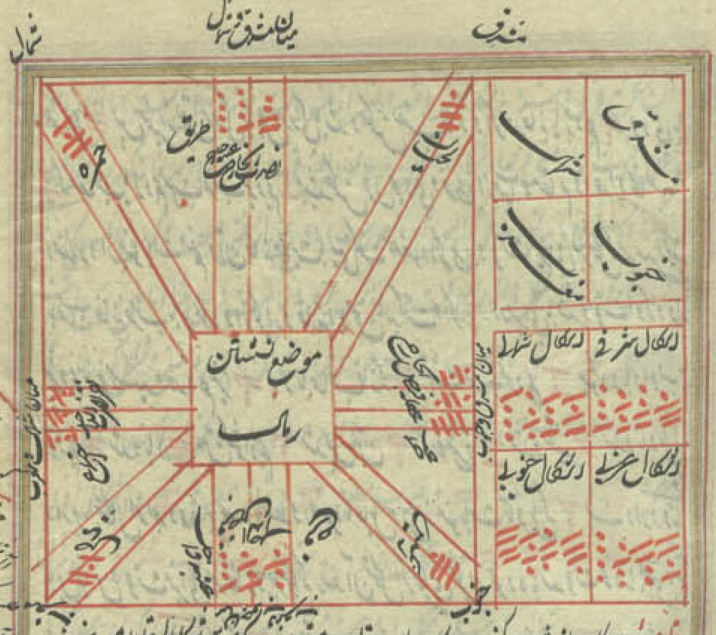
بیوت	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٣	١٥	١٦
اشکال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حروف	ا ف	ب ض	ج ق	د ر	ه ش	و ت	ز ث	ح خ	ط ذ	ی ص	ک ظ	ل غ	م ب	ن ز	س ج	ع ک
عدد صغیر	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٣	١٥	١٦
عدد کبیر	٢٩	٢٨	٢٧	٢٦	٢٥	٢٤	٢٣	٢٢	٢١	٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦	١٥	٣٠
صاحب	آتش	باد	آتش	آب	آتش	باد	آب	خاک	خاک	باد	خاک	آب	آتش	باد	آب	خاک
ارتفاع	١٣		١١		٩		٧		٥		٣		١		٦	
انخفاض		١٢		١٠		٨		٦		٤		٢		٤		١٤

آنچه نقطه آتش دارد مرتفع است و عدم نقاط ناری منخفض است مثال [illegible] نقطه نار دارد
زوج و فرد او نوزده است شانزده طرح شد سه ماند پس ارتفاع [illegible] در سیم است
یعنی قوت او که حرف د به وی دهد و عمل کوید و ضمیر و حکم نماید و اشکال مرتفعه هشت
[illegible] و اشکال منخفضه هشت [illegible]
[illegible] [illegible] اکنون دو کلمه در دفین بشنو تا در دفین ماهر باشی و مشهور است

که آتش شرق مطلق است و باد شمال مطلق و آب غرب مطلق و خاک جنوب مطلق و درین مسئله
قاعده چنین است که هر شکلی که از خانه خود طلوع کند تا چهارم خود شرقی باشد مایل بشمال و از پنجم
تا هشتم شمال مایل بغرب و از هشتم تا دوازدهم غرب مایل بجنوب و از دوازدهم تا شانزدهم



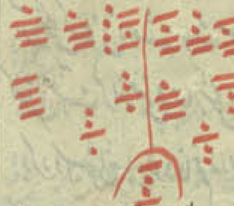
جنوب مایل بشرق و در باب دفین و گنجینه مناسب
شمال است در میزان ... بود طرش به پنجم رسید و در آنجا
... بود و او شکل سیزدهم است و در یازدهم خانه آمن چهار
بشرق دادیم و چهار بشمال و سه عدد باقی ماند نوبت بجنوب رسید گفتیم آنچه مخفی شده در طرف غرب
نزدیک بجنوب باقی بدین قیاس باید نمود دیگر در قواعد دفین بدانکه قواعد بسیار است
اما آنچه مجرب است آورده شد اول باید دید که دفین موجود است یا نه شکل اول را با چهارم زند
و ششم را با چهاردهم و این هر دو را باهم اگر شکل داخلست دفین موجود است و اگر دوم
داخلست بدست آید و چون وجود ظاهر شد آن موضع را چهار قسمت کند که گوشه او با نقطه
مشرق مساوی بود چنین که نموده شود اکنون ملاحظه میزان کند تا ازین اشکال
کدام است تا آن رکن روند و نیز آنکه آتش و باد و آب و خاک امهات و
عکس آن از نباتات و از متولدات چون امهات آتش و باد و
آب و خاک و از زایدات بعکس آن و از آن چهار شکل دو
و از دو یکی برون آورد و جهت بگوید لا



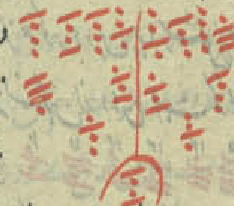
قاعده احکام باز شروع کنیم در احکام باین قاعده مقرر است که شانزده شکل را قابل میدانند
... قابل اکبر ... قابل اوسط ... قابل اصغر ... امور جاهی و مالی و اسباب دنیوی ...
امور عفت و سعادت اخروی و نیک نامی ... امور فساد و قهر و مکر و ظلم و جور و فسق و مثل
ذلک اکنون اگر طرح میزانی یکی از قابلان ثلثه رسید از اسباب او مطلوب میرسد
در مرتبه اول بزودی و آسانی و مرتبه ثانی فی الجمله و مرتبه ثالث مطلوب دیر بهم رسد و بهر شکل
که رسد از منسوبات آن شکل و آن خانه و تکرارشان احکام باید گفت مثال ... در میزان
بود وقت او دوازده است به دهم میرسد و در دهم ... بود با صاحب خانه ضرب نمودیم
... شد پس سوال از نقش بزرگی باشد و از منسوبات دهم یا سلطان یا عمل یا مادر و از منسوبات
یازدهم بواسطه ... که صاحب یازدهم است و در یازدهم ... با صاحب خانه نیز ضرب

نموده‌ایم پس ضمیر از نقص بزرگی باشد و حکمش نصب بود و اگر در خانهٔ یازدهم بودی با
که مصاحب یازدهم است ضرب بکرده‌ایم منعقد حکمش عزل بودی و خروج از مهمات و مقام و اعدا و مخالف و
اضداد و از منسوبات منعم و آن خانه طالب باید گفت منصور دانکه ... و وقت میزانی هر شکل که برسد الیه
با صاحب خانه ضرب باید نمود و از تکرار و خانه او سخن باید گفت و اگر در میزانی باشد و وقت او که در دوازدهم
نموده‌ایم بهم رسید و در دهم نیز بود با صاحب خانه که است ضرب نموده‌ایم میشود و باز داوسه
کرده‌ایم شده و باز متن گفته‌ایم شد پس متن شد و شرح شده و تفسیر شده تا ویل
و درین اشکال اربعه دو قابل بود او وسط و اضعوا ما سایل سوال از منسوبات تاویل که است دارد و تابع
باین قیاس و وقت میزانی هر خانه و هر شکلی که رسد آن شکل اگر جایی تکرار نموده باشد وقت خود را منتهی رساند
شاهد بود و معاون مثال دیگر اگر در میزان بود و وقت او بهم رسید و از ضرب حاصل شده
که شرحت در پنجم باشد و عدد دارد و از پنجم تا ششم شش عدد است پس گواه و معاون
باشد بهم و از خط و جزو از منسوبات دهم سخن دارد و اگر در این صورت در چهاردهم باشد و او
صاحب وقت پنج است و بدین عکس قوت خود را بهم میرساند یعنی از چهاردهم به سیزدهم و به دوازدهم
و به یازدهم و به دهم فرض که وقت منتهی متن و منتهی به ازمین و بنا ر باید راند و گواه طلبید و سخن گفت
و از آن ضمیر و احکام و مدت و عدد و حروف و جنس اسم باید گفت در رمل هر شکلی که بقوت ذاتی
و عرضی آراسته باشد سخن میباید گفت و مدام چهار حالت از این چهار اصول ظاهر میشود اول
ضمیر دوم جنس سیوم ... چهارم استخراج دفین یعنی از متن ضمیر و از شرح جنس و از تفسیر ... و از
تاویل دفین و حروف اسم شخص در ذات این چهار حالت نیک دریاب و بعین آور خاصه

آن شکل که وقتی داشته باشد معتبر باشد و ضمیر از منسوبات خانه و شکل است اما قاعدهٔ ضمیر
گفتن آنست که از منتهی و چهار شکل او معین باید نمود یعنی قوت شکل میزانی هر خانه که رسد آنرا ضبط
باید کرد و استخراج باید نمود فافهم که اصول این امور است اما عمل جنس از منتهی صلبیت و گرانی و سبکی و از ثانی
رنگ و بوی و از ثالث شکل و از رابع قیمت و از خامس جوهر و خاصیت و علی هذا اما عمل دفین از ذات
این سه شکل باید جست و طلب باید نمود و جهات آن از چهارم منتهی و شکلی که در خانهٔ او بود
و و حالات چهار هر کدامی که شهادت دارد و قوی بود و قبول نمایند و اشکال شرق
مطلق و غرب مطلق و جنوب مطلق و شمال مطلق و اشکال افراد
چهار اند و اشکال ازواج هشت و در شرق و
غرب و جنوب و شمال و هشت شکل باقی مشترک باشند باعتبار آنکه این چهار شکل
با افراد مشترک کنند مراکز مذکور و این چهار شکل دیگر
به ازواج مشترک کنند و بدانکه شکلین از ازواج هشت که نموده میشود
و این
شکلین را معاد گویند از این سبب که معاد را حکمی دیگر لازم نیست و آن چهار شکلین اول
که ذکر رفت از شهادت است که افراد آنرا حکم یک شهادت است و ازواج را دو
دو شهادت نامعلوم باشد دیگر در مراد هر شکل و جدول عدد و حروف و مثلها
و آن چهار دایره ابجد و آنرا دایرهٔ مراد نیز گویند و چون رمل زده باشی نظر در
اول کن و ببین که چه شکل نشسته و مراد چیست و در کجاست که ضمیر مطلق در آن



شکل و آن خانه باشد مثال رملی زدیم اینست
اکنون مراد از است که شکل اولست با صاحب خانه
ضرب نمودیم شد و در ششم رمل موجود است و
برجای برابره ستکن انکیس است و برابرهٔ ایج شکل هشتم است و
تمام نقاط چهار دارد و صاحب خانه هشتم است پس ضمیر از مال غایب
طلبد چون مرکنج و ملک باشد و اظهار اسرار غیبی و طریق در ششم بیست عدد
دارد تا بیست روز یا بیست هفته مراد حاصل شود خاصه که در اول در باطن
یافت میشود و ایام از انجاست مثال دیگر در عدد که آورده ام باین طریق هیچ
کس نگفته و چنین ظاهر نشده و اصل رمل عدد گفتن است و رمل اینست که نموده
می شود



در خانه سیم است که صاحب عدد است
اما در موضع زایل و ساقط تکرار داشت یعنی در ششم و
هشتم و نیم و در جای او برابرهٔ ستکن قرار دا
ربع و فرد رمل را شمار نمودیم هشتاد و هفت نقطه بود دست شانزده شانزده
طرح کردیم باقی هفت ماند و در خانه هفتم نظر کردیم بود و درین خانه سی و دو عدد
دارد و عدد خانه خاصه بیست و هشت عدد چه شصت باشد گفتیم تا شصت روز غایب آید
و باقی برین قیاس و را حاکم و قاضی رمل گفته اند چرا که در دایره برنج در یازدهم
شش عدد دارد و شصت و شش عدد اسم الله است و مکان او در یازدهم است و جدول عدد اینست

١	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
٢	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧
٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩
٤	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢
٥	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦
٦	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١
٧	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧
٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤
٩	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢
١٠	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١
١١	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١
١٢	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢
١٣	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤
١٤	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠	١٠١	١٠٢	١٠٣	١٠٤	١٠٥	١٠٦	١٠٧
١٥	١٠٦	١٠٧	١٠٨	١٠٩	١١٠	١١١	١١٢	١١٣	١١٤	١١٥	١١٦	١١٧	١١٨	١١٩	١٢٠	١٢١
١٦	١٢١	١٢٢	١٢٣	١٢٤	١٢٥	١٢٦	١٢٧	١٢٨	١٢٩	١٣٠	١٣١	١٣٢	١٣٣	١٣٤	١٣٥	١٣٦

طریق دیگر در عدد نقیه ز ناقی گوید هر شکلی را در هر خانه عدد دیست چون آن شکل در آن خانه نشیند
حکم کن بر مدت قضای حاجت که کی بر آید اول بنگر که آن حاجت خواهد بر آمد یا نه اگر بر می آید بنگر در خانه
حاجت که چه شکل آمده و آن شکل را در آن خانه قوت هست یا نه اگر هست بنگر که اورا در آن خانه چند
عدد است بطریقی که در جدول مذکور شده عدد هر شکلی در هر خانه و بنگر که آن شکل دلیل بر روز است یا بر هفته

یا بر ماه یا بر سال باشد برآمدن حاجت را چنانچه بعد ازین بگوییم دلیل روز و هفته و ماه و سال گردانند
اگر آن شکل را دران خانه قوت نبود دیگر که صاحب آن خانه کجاست اگر در رمل است و قوت دارد بنا
اگر دارد دیگر که دران خانه که هست چند عدد دارد و آن خانه روز یا هفته یا ماه یا سال است بنا بر آن
حکم کن و اگر این را هم قوت نبود دیگر شواهد بر آنچه گفتیم گواهی میدهند بر حصول آن مقصود بر آن حکم کن که
قوت داشته باشد و اگر هر دو را قوت و شواهد نبود از خانه شکل حاجت طلب عدد کن و ببین که
دران خانه کدام شکل نشسته اگر قوتی دران دارد ببین که چند عدد دارد و آن خانه بکدام زمان
تعلق دارد ازان حکم کن و اگر آن شکل را دران خانه نیز قوتی نبود از شکل وی طلب عدد کن و همچنین
شکل بشکل میرو تا بجایی رسد که شکلی را در خانه ببینید که قوت دارد و حکم عدد ازان کن مثال
رملی زدیم و ضمیر به نهم رسید خواستیم که عدد ضمیر از نهم بگوییم دیدیم در خانه نهم ثابته نشسته بود
اورا دران خانه قوتی نبود را طلب کردیم که صاحب نهم است یافتیم در چهارم دیدیم و برا دراینجا
ده عدد است و از اشکال ایام است و در خانه ایام بود گفتیم تا ده روز دیگر این مقصود برآید و
اگر ثابته را در نهم قوت بودی و برا دراینجا چهل و دو عدد است میگفتیم ده ماه و نیم دیگر این مقصود
برآید چرا که ثابته از اشکال سبع است در دایره عدد اگر چه در محل شهور و قوت و اگر
را قوت نبودی را طلب میکردیم که صاحب چهارم است از عدد آن خانه حکم میکردیم و اگر
را هم قوت نبودی از صاحب بیت وی و از اقوای اشکال و ترجیح شهادات (?) چنانچه
در شرح بیان کردیم طریق دیگر در عدد بقول دانیال علیه السلام و آنچنان بود که شکلی که در خانه
مقصود بود نگاه کند که چند نقطه دارد اگر یک نقطه دارد گوییم که یک ساعت یا یک روز مقصود

برآید و اگر دو نقطه دارد سه ساعت یا سه روز برآید و اگر از دو بگذرد به شش روز برآید و اگر سه نقطه
باشد گوییم شش ساعت یا شش روز برآید و اگر از دو بگذرد به هجده روز برآید و اگر از دو بگذرد تا چهل روز
برآید و اگر از دو هم بگذرد به صد روز برآید اگر کسی سوال کند که چه کار آید که تمامت خانه رمل سه سه
می افزاید و میرود این بدان کار می آید اگر رملی کشیدی و شکل را در عدد خود یافتی ازان شکل و عدد
گفتی می باید که عدد خانه هم ضم کنی و بگویی اگر بدان مدت برنیاید البته بدین مدت برآید مثلا رملی
کشیدیم و را در چهارم یافتیم گوییم این مراد تا یازده روز دیگر بباید و عدد خانه دوازدهم گوییم
اگر بیازده نشد به بیست و سه میکشد و گاه هست که عدد خانه احتیاج هست و گاه هست که نیست
تا دانسته باشی و اگر شکل عدد در رمل نباشد نقاط جمیع رمل شمار و هم فرد و هم زوج و شانزده شانزده
طرح کند آنچه باقی ماند بر خانها قسمت کند آنجا که رسد در جدول عدد نگاه کند که آن شکل چند عدد دارد
و دیگر از شکل هم بداند و از روز و هفته و ماه و سال عدد بگوید که صحیح است طریق دیگر بطریق
منظوم که در زبدة الرمل است عدد شکل در بیوت بدان ۞ زانکه بنیاد رمل هست بر آن ۞
عدد اصل چون نمیدانی ۞ حل کنم بر تو این به آسانی ۞ نقطه زوج و فرد رمل بدان ۞
شانزده شانزده بیفکن ازان ۞ بنگر تا چه ماند آخر کار ۞ باز آنجا نکن اعتبار ۞ هر کجا آن عدد
شود تمام ۞ شکل آنخانه را شناس مقام ۞ عدد خانه است بیابالیک ۞ تا شود روشن این عدد نیک ۞ ایضا ۞ در بیان عدد عمر ۞ گر کسی از عمر خود پرسد باز ۞ اندرین نکته نیست غیر مجاز ۞
نقطه زوج و فرد رمل بدان ۞ شانزده شانزده بیفکن ازان ۞ آنچه ماند ازان عدد فی الحال ۞
طرح کن بر بیوت بی اهمال ۞ هر کجا آن عدد گرفت قرار ۞ شکل او را ببوی جدول آر ۞ در سوال

شکل و بیت مبین تا عدد بیست اندران بنشین آن عدد عمر آن بود درست لیک این
شرط را بدان بخت هست او تا ده سال و ما بین ماه زا بین از بهر هفته دار نگاه دیگر
در تحقیق احکام عدد از نقاط اگر خواهد که بداند که حکمی که کند از نیکی و بدی تا چند گاه دیگر اینچنین خواهد
بود نظر کند که مطلوب طالع کجاست در خانه آتش یا باد یا خاک و نقطه مطلوب در کدام مقام منعقد
میشود مثلا اگر نقطه نار عقد شود که وتد است چون حکم کرده باشد از نیکی و بدی گوییم برین کار اعتبار نیست
زود بر طرف شود در ساعت بلکه در لحظه و اگر در دوم منعقد شود تا یازده روز بر طرف شود
و اگر در سیم منعقد شود گوییم تا شانزده روز آن مهم بر طرف شود و اگر در چهارم منعقد شود گوییم
یکصد و یک روز بر طرف شود درین حکم از نیکی و بدی بود دیگر بدانکه آتش وتد احاد بود و مایل
آتش عشرات و زایل آتش مات و وتد الوتد آتش الوف چنانکه معلوم شد و باد و آب و خاک
نیز چنین باشد و همین حساب باید کرد و آتش ساعت و باد روز و آب هفته و خاک ماه و نیز آتش
روز و باد هفته و آب ماه و خاک سال بفهم و اگر آتش در مرکز آتش بر طرف شود مثلا که با حساب
شکل خود بش ضرب کردیم شد و آتش معدوم شد آن مهم تا دو ساعت یا دو روز بر آید چرا
نقطه آتش اول در خانه آتش معدوم شد و زوج دو فرد است و اگر آتش باشد چون
با ضرب کنی شود پس تا چهار ساعت یا چهار روز همچنین مراد بر آید تا آتش
که آن کار تا شانزده ساعت یا شانزده روز بر آید چرا که آتش هشتم است که زوج شد و
زوج دو چند فرد حساب میکنند ازین حساب یا شانزده ساعت باشد یا شانزده روز
دیگر اگر کسی از عمر خود سوال کند که چند باقی است از زوج گشتن آب و خاک آنچه حاصل آید

صد و بیست صد و بیست

صد و بیست صد و بیست طرح کند آنچه بماند عمر سایل همان باشد و جمیع اعداد از عقد نقاط میتوان گفت
از آمدن غایب و زر که دفین است و چند که چند عدد بود خواه مرغ و خواه ماهی و غیره نوع دیگر
عدد و مدت عدد و مرتب نقطه مطلوب را ملاحظه کنند و عدد خانه که از طالب تا مطلوب بود بران افزایند
عدد مطلوب بود مثال نقطه خاک به رسید و مطلوب او خاک است و در سیزدهم است
و عدد خاک پنجم است و از پنجم تا سیزدهم نه عدد باشد و خاک ششم است بر او افزودیم و گفتیم که
تا یازده روز دیگر مقصود حاصل شود نوع دیگر نقطه آتش به رسید و مطلوب او آتش بود و در
یازدهم قرار داشت پس عدد آتش دوم بر یازده افزودیم و گفتیم تا سیزده روز دیگر مقصود حاصل است و عقد
که بر آتش طلب کدام آتش و شکل میکند پس ازین گفته شده و نوشته شده نوع دیگر در شرح تسکین ابرج
طریق راندن نقطه و طرح کردن جدول عدد بدانکه اصلی دارد و بحساب راست می آید و این دایره را
ام الدوایر میگویند که عنصر این دایره دوازده است چنانکه آتش یک و باد دو و آب چهار و خاک هشت و
این عدد بسیار خوب است از آنچه این دایره را ام الدوایر خوانند و مولانا حسین فقال ازین دایره
بیست و چهار دایره بیرون آورده است بدانکه این دایره را ابرج گویند آتش این دایره را
به الف و باد به با و آب بدال و خاک به حا منسوب کرده اند پس لحیان در اول است چراکه آتش
او گشوده است و نقش به ا دارد و الف یک است پس خانه یکم را بدو دادند و را بدوم دادند
زیرا که باد دو دارد که برابر ب است و را بسیم دادند زیرا که آتش یکی با دو مجموع سه باشد و
را بچهارم دادند زیرا که مرتبه آب چهار است و را به پنجم دادند زیرا که آتش یک و آب
چهار مجموع پنج شد و قس علی هذا و صاحب ثمره و شجره بیان نقطه بدین تسکین میکند و مولانا

حسین نقال از جمله این جدول عددی وضع کرده است همچنین که از شکلی برنوع عدد دیگر بنده است میزان آتش و هشت میزان باد و هشت میزان آب و هشت میزان خاک را بترتیب این شکل هم

ازین شکلها جدا کرده است و این جدول را موازین وضع کرده است میزان آتش [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]

[شکل] [شکل] میزان باد [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] میزان آب [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]

[شکل] [شکل] میزان خاک [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] و چون عددی از عناصر خواهند که بدانند

ازین جدول توان گفت و آنچنانست که اگر خواهند عدد عنصری از عناصر اربع بر خیزد اول معلوم کنند

که سوال سایل از کدام خانه است و دران خانه چه شکل نشسته است و آن شکل هم عنصر دارد و این عنصر

که دارد درین خانه قوتی دارد یا نه و اگر دران خانه دو عنصر یا سه عنصر یا چهار عنصر مثل [شکل] باشد ببینند

که کدام عنصر قوی خواهد چنان بود مثلا که اگر از شکل آتش خواهد آن شکل که در بالای آن حرف ش نوشته

در عمل آورد و اگر اشکال باد خواهد آن شکلها که بر بالای آن حرف د نوشته در عمل آرد و علی هذا القیاس

و قاعده چنان بود که اگر عدد شکل آتش خواهد از سرخی چند که در اول هر خانه است ازین خانها بردارد و اگر

باد خواهد از عدد سیاهی مقدم و اگر آب خواهد از جدول سیاهی موخر و اگر خاک خواهد از عدد سرخی موخر بگیرد

و عدد ازان گوید مثال آن باز نمایم مثلا سوال سایل از خانه ششم بود و در خانه ششم [شکل] بود و [شکل]

آتش ششم است و باد ششم و خاک چهارم پس معلوم شد که درین خانه عنصری بغیر از باد قوت ندارد پس

طلب شکل [شکل] نمودیم از بالای جدول که در بالای آن حرف د نوشته و از دست راست بخانه ششم

در آمدیم چرا که مرتبه ششم دارد و از عدد مکان باد که در طرف یمین است صورت ۴۲ بود پس گفتیم

که تا چهل و دو روز مقصود بر آید دیگر طریق جدول عدد گفتن و طریق نقطه دایره اربع از قول استاد زمان امام حسین نقال

وآنچنان

وآنچنانست که چون خواهند ازین جدول عدد بگویند ببینند که سوال سایل از کدام خانه است و دران خانه چه شکل نشسته

و ازین چهار اربعه کدام نقطه دارد و آن نقطه درانجا نه چه حال دارد ضعیف یا قوی اگر قوی نشسته باشد ازین جدول

عدد آن بگوید و دیگر مثال اگر نقطه آتش باشد آن شکل که حرف شین در فوق آن نوشته بعمل آرد و اگر نقطه باد بود

آن شکل که حرف دال بر فوق آن نوشته بعمل آرد و اگر نقطه آب بود آن شکل که حرف با بر فوق نوشته بعمل آرد و اگر

نقطه خاک بود آن شکل که بر فوق آن حرف کاف نوشته شده بعمل آرد و عدد شکل آتشی از خانه اول که فوق

عدد است برگیرد و عدد باد از یمین و عدد آب از یسار و عدد خاک از تحت برگیرد و جواب سایل باز دهد که مجرب

مثال روشنتر آنکه سوال از خانه ششم باشد و [شکل] دران خانه باشد و [شکل] آتش ششم دارد

و باد ششم و خاک چهارم پس درانجا نه عنصر باد را قوت بیشتر است چرا که آتش

بغیر مرکز خود آمده اما مرتبه شش دارد که مرتبه باد است و باد نیز مرتبه شش که در دایره

خودش موجود است و در مرکز خود است و نقطه خاک که خاک چهارم است در مرتبه اول

اما در خانه باد قوتی ندارد پس منحصر شد نقطه باد که درین خانه قوی است پس طلب

شکل [شکل] نمودیم از بالای جدول که بر فوق آن حرف د نوشته و از دست

راست بخانه ششم آمدیم چرا که مرتبه شش دارد و از عدد مکان باد که در طرف

یمین است صورت عدد چهل و دو بود پس سایل را گفتیم که تا چهل و دو روز دیگر

مقصود تو خواهد بر آمد مثال دیگر سوال سایل از خانه هفتم بود و دران

خانه شکل [شکل] بود و او باد هفتم و آب هفتم و خاک هفتم دارد

و درین مقام آب قوی است که آب هفت مرتبه دارد و مرکز خانه هفتم است

پس طلب شکل ج نمودیم از بالای جدول که بر فوق آن حرف ب
نوشته است و از دست راست بخانهٔ هفتم آمدیم و از عدد مکان آن از ابتدا
صورت عدد ۱۱۲ یافتیم پس سایل گفتیم که تا یکصد و دوازده روز مقصود
تو بحصول میرسد و جملهٔ اشکال برین نهج بود عقل خود را رهبر کن و جواب
سایل را باز گو که ان شاء الله تعالی موافق مدعا خواهد بود نکته در باب
و این جدول را جدول مضاعف گویند و آنچنان بود که هر مربعی که درین
جدول است هم مضاعف کنند که معانست و جدول مذکور چنین است
که در صفحهٔ آینده نموده می شود تا بر عامل و مبتدی آسان
شود والعاقل یکفیه الاشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

جهت سیم در دایرهٔ بزوج که آنرا مضروب الرمل گفته‌ایم و آن مشتمل بر یازده باب است

باب اول بدان ارشدک الله تعالی اگر پرسند که این دایره را چرا بزوج نامیده‌اند جواب باید گفت که این دایره را حضرت لقمان وضع فرموده باسم پسر خود که اسم او بزوج بود و از این چهار حرف این دایره وضع فرموده با این ترتیب ب ز و ح پس ب بمنزلهٔ نقطهٔ آتش است و ز بجای نقطهٔ باد است و د بمنزلهٔ نقطهٔ آب است و ح قایم مقام مرکز خاکست و چون جمله حساب کنند بیست و یک عدد شود و شکل … صاحب این چهار حرفست و چون شانزده که دور بیت الرمل است از وی طرح کنند پنج باقی میماند پس درین دایره … در خانهٔ پنجم قرار دارد همچنانکه … در اول چرا که آتش و باد و خاک دارد و آب ندارد و آنچه دارد عدد او هفده است شانزده طرح شد تمه یک عدد باقی ماند ازانجهت در خانهٔ اول جای دارد و … آتش دارد که عدد او دو است ازین جهت در خانهٔ دوم مسکن نموده و … در خانهٔ سیم چرا که عدد او نوزده است چرا که بیست و یک عدد است آتش کم شده که دو عدد داشت پس نوزده ماند و چون شانزده طرح کردیم سه باقی ماند ازانجهت در خانهٔ سیم قرار دارد و … نقطهٔ آب دارد که چهار است در چهارم مقام نموده و … در پنجم و باقی بهمین قیاس تا شانزده شکل و درشانزده خانه هریک در مرتبهٔ خود جای گرفته و حکم در خور استعداد خود می‌کنند و دایرهٔ بزوج اصل اینست … و استاد اقلیدی درین دایره تصرفی نموده و میگوید

کر اجتماع فرد در فرد است یعنی … خماسیت یعنی پنج نقطه دارد پس ظاهر او فرد است و عدد عنصر او ده است که می‌شماریم هفت میشود یعنی آتش … یک و باد دو و خاک چهار پس ظاهر و باطن او فرد است و … کذلک و … و … که اشکال امهاتند تمام ظاهر ایشان فرد است پس فرد در فرد باشند یعنی ظاهر زوج و باطن فرد و ذلک بدیهیست را باید که زوج در زوج باشند یعنی ظاهر و باطن هر دو زوج باشند پس مصلحت درین آن بود که چهار شکل را تغیر دهند باین طریق که … و … را ببرند دهم و چهاردهم برند و … و … را به پنجم و ششم و دایرهٔ آن چنین است و مدار احکام و عدد برین است … و داخل مضروب نیز دو شکل را تغیر داده … را به نهم آورده‌اند و … را به شانزدهم برده و … را بیازدهم آورده و این دایره را دایرهٔ بزوج عربی گویند … و مدار بر دایرهٔ اوسط است که خیر الامور اوسطها اکنون شروع در قاعدهٔ احکام کنیم قال الشیخ احمد و الحمد المغربی اذا اردت فتح الباب الکنوز و حل الرموز فاعرف الطالب و المطلوب و مطلوب المطلوب و اعرف نظرها و نقطها و اتصالها و انفصالها و اعرف المسئول و الشاهد و الحاکم و الدلیل و السر و المسئول علیه و هو الحاکم فان هذه المسافات هی الحجب و الموانع بین الطالب و المطلوب و اعرف الاوتاد الاربعة الظاهرة و الاوتاد الاربعة الباطنة و اجمع بین الظاهر و الباطن حتی یظهر لک الاطلاع علی السرایر و الضمایر و اعرف الموالی و السواقط فیظهر لک منها الحال و الماضی و المستقبل ظهورا ما لا شک فیه ثم اعرف غیبة المطلوب و اختفائه و لمن یسلم سکنه و داره و اعرف حضوره و نزوله و انتقاله من

منزله وكذلك الطالب واعرف هل هو سماوي او ارضي وعليك بالتكرار في الاوتاد و
المايل والسواقط واحكم الوتد بالقوة الكثيرة والمرتبة العالي والمايل وسط والزايل عدم واعلم
ان كل شكل او نقطة تنتهي الى ثاني عشر يسقط نفسه هنالك في المجلس واعتمد على الاصل فاذا
وقع شكل فرد الظاهر والباطن هو اصل الاصول لان الفرد في الفرد وجود في الوجود والفرد
في الزوج وجود في العدم والزوج في الفرد عدم بعدما وجود والزوج في الزوج عدم في العدم وهذا اصل
اساس الرمل فاعرف فاعلم ان الاول هو الطالع والثاني السؤال والثالث شاهد والرابع
حاكم والخامس دليل والسادس سر والسابع مطلوب والثالث عشر مطلوب المطلوب و
الخامس عشر منزلي والاول وتد وحال والثاني حايل ومستقبل والثالث زايل وماضي ونقطة
النارية تدل على الايام والهوائية على الاسبوع والمائية على الشهور والترابية على السنين والنار
تدل على الضمير والذي في قلب السايل والهوا تدل على المدة والعدد والاشبار والماء تدل
على استخراج الاسم والتراب تدل على الوزراء والامراء والنار النهاري والسماوي وطعمه حلو
والماء تدل على اوسط الناس والارضي طعمه مالح والترابي ادنى الناس والارضي ليلي وطعمه حامض
واللون للنار والرائحة للهواء والطعم للماء والوزن للتراب والخفيف المطلق النار والخفيف المضاف
الهواء والثقيل المضاف الماء والثقيل المطلق التراب والارتفاع للنار والطول للهواء والعرض
للماء والعمق للتراب واللطيف النار والبسيط الهواء والمركب الماء والكثيف التراب والنار تعطي
الحرارة والهواء تعطي الرطوبة والماء تعطي البرودة والتراب يعطي اليبوسة والنار المعادن
والهواء الحيوان والماء الانسان والتراب الجمادات والنار اصبع والهواء شبر والماء ذراع

والتراب فانه

والتراب فانه النار معنى بلا حس والهواء حس بلا معنى والماء حس ومعنى والتراب حس ولا معنى
النار للروح والهواء للعقل والماء للنفس والتراب للجسم وهذه الكلمات خلاصة كتب كثيرة
في هذا العلم وحكم العناصر المذكورة بهذا النمط ان تاخذ النار الاول والخامس والتاسع والثالث
عشر وتولد منها شكلا وعنصر نار هذا الشكل نار النار واصل النار هذه حكم بالشيء تزيد والهواء الثاني
والسادس والعاشر والرابع عشر وهي الهواء هذه والماء الثالث والسابع والحادي
عشر والخامس عشر وقيم شكلا وماء الماء هذه والتراب الرابع والثامن والثاني عشر والسادس
عشر وسوى شكلا وتراب التراب هذه حكم بالعناصر المذكور لكل حاجة تمت المسايل الشريفة الوضيه

باب دوم بدان اي عزيز من که کتب عربی از اهل مغرب بسیار است واکثر مبهم و نامربوط است
مولف هدایت الله مصلی دران دیده که تمام را مربوط نموده فارسی ساخته و آنچه مذکور شد تعبیر مجمل
وحد را بعینه بفارسی بیان میکند تا روشن وظاهر شود وطالبان بمطلوب رسند بدانکه فرموده که چون
خواهی که گنج علم رمل بر تو گشاده شود رموز آنرا بدانی باید که بدانی که طالب کدام است ومطلوب کدام است
ومطلوب مطلوب کجاست زیرا که اگر مطلوب معشوق حاصل نیست معشوق می فهماند که مطلوب
را بمجهول رساند اگر مطلوب او حاصل نیست او مشغول مطلوب خود باشد کجا مطلوب تو مجهول
میرسد وبدانکه طالب خانه اول وشکل اول است ومطلوب خانه هفتم وشکل هفتم واین از نجوم برداشته اند
چراکه هر برج که طالع شد هفتم او غایب گشت ومدام طالع طالب سابع خود است وحرکت فلک از این
سبب است که عقب سابع خود میرود که مگر باو رسد پس در رمل هر شکل که باشد طالب هفتم خود است
وهفتم نیز طالب هفتم خود است پس اول طالب هفتم ومطلوب هفتم هفتم او که نیز دوم است که آن

مطلوب مطلوب است یعنی چون رمل بکشند ببینند که در اول چه شکل قرار دارد و بنهم او کیست و چیست
و سیزدهم چه ترکیب و تکرار در کجا دارند و روند یا مابین یا زایل و در کجا که هستند و در ذات خود قوی اند
یا ضعیف و ناظرند بطالع یا ساقط و اگر ناظرند بچه نظر است تسدیس یا تثلیث یا تربیع یا مقابله و کجا دارند
چه نسبت بشکل اول و از مرد وجود است یا عدم انگاه بعد از تامل درین آموز حکم نمایی از ضمیر و حصول و الحصول
فافهم باز میفرمایند که و اعرف نظرها و نطقها و اتصالها و انفصالها یعنی هر شکلی نظری دارد و نطقی و اتصالی
و انفصالی مثلاً نظر او است و نطق او و اتصال او و انفصال او است چرا که با
که ضرب نمودیم شد و با نطق است چرا که باهم که ضرب نمودیم شد و با اتصالست چرا که
باهم که ضرب کردیم شد و با انفصالست چرا که باهم که ضرب کردیم حاصل شد که نقطه خاک بست
دارد و نقطه خاک انفصالست یا بن واسطه این شکلها قرار داده اند تا معلوم باشد و بدانکه نقطه آتش نظرا ست
یعنی دیدن و نقطه باد نطق است یعنی سخن گفتن و نقطه آب اتصالست یعنی پیوستن باهم سالها بودن
و نقطه خاک انفصالست یعنی بهم نرسیدن و اگر رسیده باشند از هم جدا شدن و دیگر بهم نرسیدن
اکنون احکام این است که میان دو کس رمل کشیده باشند و از امتزاج شکل اول و مطلوب اگر دو ان باشد
یعنی محبوب و پنجم نقطه آتش آید گوییم که همدیگر را خواهند دید و اگر باد باشد گوییم که به جنبند و سخن نیز گویند و اگر
نقطه آب هم باشد گوییم که باهم بنشینند و اگر خاک نباشد باهم بمانند و اگر نقطه خاک باشد از هم جدا شوند
و اگر نقطه آتش نباشد گوییم همدیگر را نه بینند اما سخن بگویند مثلاً در عقب دیواری یا مثل آن و اگر نقطه باد نباشد
و دیگر نقطه باشد گوییم شب باهم رسند و سخن نگویند و همدیگر را نه بینند و باقیها بعقل خود قیاس کن و این
مسئله را آسان کنم چون آتش بسته شود نظر باشد یعنی شود و چون باد بسته شود

شود و

شود و نطق بود و چون آب گشاده شود شود و اتصال باشد و چون خاک
بسته شود شود و انفصال بود والعاقل یکفیه الاشاره و جمیع اشکال همین دستور است
و جدولی درین باب خواهیم آورد و باز میفرمایند که و اعرف المسئول عنه بدو الحاکم و الدلیل و الشاهد
و المسئولی فان هذه السبعة هی الحجب و الموانع بین الطالب و المطلوب یعنی سایل آنکس است
که سوال میکند و آن خانه اول است و مسئول آن چیزیست که از و میپرسد از سفر یا مریض یا منصب و غیر آن
از آنچه پرسد آن مسئول است و آن از خانه دوم باید دید و شکل دوم و تکرار آن و همچنین نظر و نطق
و اتصال و انفصال همین شکل را باید دید بلکه جمیع آنچه ذکر شد درباره این شکل و جمیع اشکال باید دید
تا حکم درست آید و چون سایل و مسئول ظاهر شد حکم میباید نمود و هیچ حکمی بی گواه درست نیست
پس شاهد را باید دانست یعنی گواه را باید دید که چه میگوید و گواه هر خانه سیوم آن خانه است و شکل
سیوم را شاهد و گواه میگویند و درباره نقطه در عمل شجره علمین مضمون است که حکم اول در بیست انجام
شاهد است مشاهده آن باید نمود و از تکرار و ضعف و قوت و غیره حکم باید کرد و نیز حاکم
فرموده و حاکم هر شکل و هر نقطه و هر خانه چهارم آن شکل و آن نقطه و آن خانه است و در باب حاکم
نقاط مذکور شده که چهارم هر نقطه حاکم است چرا که سه نقطه یا سه خانه از یمین دارد و سه از یسار این حاکم
باشد ملاحظه آنهم واجبست بطریق اشکال مذکور و دلیل نیز فرموده اند بدانکه دلیل راه نماست
و منور است که خانه پنجم جامع نقاط اربعه است صورت شکل پنجم است آتش اول آتش پنجم است
یعنی ربع پنجم دارد و ضمیر از آتش است پس آنچه در نظر سایلست در پنجم ظاهر میشود و آتش دوم باد
پنجم است و مال سایل و مستقبل سایل دوم است و آتش سیوم آب پنجم است

بر حرکت سایل و اقوام سایل و اتصال آن بپنجم افتاد و نقش رابع خاک پنجم است که خانهٔ عمر و ملک
و عاقبت سایل است و دلیل پنجم باشد و خانهٔ پنجم را باید دید و شکل پنجم هر شکل که باشد چنانچه
دلیل بج ب باشد و در جدول خواهیم آورد و باز فرموده که سر همهٔ شکلها و خانها را بدان و آنرا
نسبت بخانهٔ ششم نموده چرا که ششم خانهٔ مخفی و زایلست و سر اشیا بآن متعلق است و سر
بج است و گفته شده و سیزدهم رعایت او را باید نمود که در کجا است و از وجود و عدم
او سخن باید گفت و بهفتم مطلوبست و گفته شد و سیزدهم مطلوب مطلوبست و مذکور شد
و باز آمدیم بشرح مستولی مستولی بر خانه و بر شکل یازدهم آن خانه و آن شکل است
و در همه جای یازدهم را قاضی و حاکم و میانجی و اصل رمل میدانند و او بر همه اشکال رمل مستولیست
فافهم و این اشکال پنجگانه مذکوره [illegible] و حجابند در میان طالب و مطلوب و حصول مطلوب
از وجود و وقت این اشکال است بموجب مقتضی شکل و تکرار اینها و لا حصول نیز کذلک
و این باب را نیک دریاب **باب سیم** و میفرماید که واعرف الاوتاد الاربعة الظاهرة
والباطنة واجمع الظاهر والباطن حتی یظهر لک الاطلاع علی السرایر والضمایر یعنی بدان اوتاد
چهارگانهٔ ظاهر و باطن را و ممزوج کن ظاهر و باطن را تا ضمیر و حال ماضی و مستقبل را بیابی و در آن
هیچ شک نیست و اوتاد از پیش مذکور شد که اول و چهارم و هفتم و دهم و تند و همین را
مثل خیمه دانسته اند که دوازده طناب دارد و اصل آن چهار طنابست یعنی این چهار
قایمست که اگر نمانند نبود اند بود و اما آن هشت دیگر مددکار اینها اند و آن خانه که متصل
و تند است آنرا مایل گویند و آن دوم و پنجم و هشتم و یازدهم است و آنچه مایل متصلست

آنرا زایل گویند و آن سیم و ششم و نهم و دوازدهم است و وتد را قوی و عالی و لطیف و شریف و
عزیز دانند و حال از آنجا گویند و مایل میانه و مستقبل از او گویند و زایل ضعیف و ادنی و خسیس و کثیف و
ذلیل دانند و ماضی یعنی گذشته از او گویند و نیز اوتاد باطن را تعریف فرموده اند که جمع کنند
میان ظاهر و باطن یعنی ببینند که در خانهای وتد چه شکلها قرار دارند و آنها را با صاحب خانه بهمین دایره
ضرب نمایند آنچه حاصل شود اوتاد باطنه و آنچه در دل سایلست و در ضمیر دارد از آنجا گویند که باطنست
که از ضرب اوتاد بیرون می آید و آنرا اوتاد باطنه گویند و مایل از مستقبل گویند و زایل از گذشته
یعنی ماضی و میفرماید که واعرف عتبة المطلوب و انتقاله و لمن یسلم داره و سکنه یعنی اگر مطلوب
در ظاهر باشد ببینید که آن خانه سالمست از نحوس یا نه و ضعیفست یا قوی یا غریب یا محفوظ اگر حاضر
نباشد تمام اشکال شانزده گانه را با صاحب شکل ضرب نمایند و ببینند که در باطن یافت میشود یا نه
و آنجا هم ضعف و قوت نیز شاهد نمایند و حکم کنند و حضور و نزول او که آنجا حاضرست و نازل شدن
بچه خاصیت دید و خاصیت هر شکل در هر خانه در جدول خواهد آمد و انتقاله من منزل الی منزل و این کلام
عظیم یعنی ببینند که این شکل از کدام خانه آمده است و از آن خانه تا آنجا چند خانه است یعنی بچندم خود آمده
و از این شکل تا خانهٔ مقصود دیگر چند خانه است و از آن احکام کلی توان گفت و طالب را نیز عادت قواعد
بجای باید آورد بلکه جمیع اشکال را این ضوابط بجای باید آورد و عجایبها بر خلق ظاهر باید کرد و نیز
گفته اند که خانهٔ ششم و هشتم و دوازدهم ساقطند و دوازدهم بدتر است از جهت آنکه هر شکل که بآنجا افتاد
معدوم شد و این از اسرار است فافهم و باز فرموده اند که واعتمد علی الاصل فاذا وقع فی الطالع

شکل مفرد التفاهر و الباطن الی آخره ایمعنی عامنت که از بین نقاط ربی ذکر شد که چهار شکل امهات فرد در فرد بند و الباقی مذکور شده اکنون اگر یکی ازین اشکال چهارگانه فرد در فرد در طالع که خانه اولست و خانه فرد است قرار گیرد آنرا وجود در وجود گویند و مدعا آنست که اشکال فرد الفرد در خانه فرد وجود و منسوبات آن خانه است و زوج در زوج در خانه زوج عدم منسوبات آن خانه است

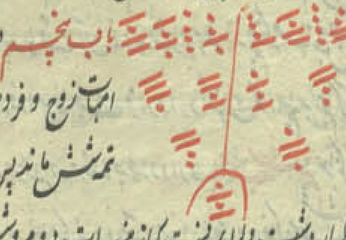
باب چهارم

در وجود و عدم اشیا در نسخه حضرت سید محمد مغربی چنین آورده که اشکال فرد در خانه فرد وجود مطلق است و اشکال زوج در خانه زوج عدم مطلق هر شکل که باشد و هر خانه که باشد و معنی عدم آنکه هیچ مقصودی حاصل نشود و وجود آنکه از منسوبات آن شکل و آن خانه و آن نقطه تمام حاصلست و اگر شکل زوج در خانه فرد آید و شاهدان گواهی بر خروج دهند آن شکل خارج شود و حرکت حاصل آید و اشکال فرد در خانهای زوج دلیل توقف در امور است چرا که خانه شکل را رنگ میدهد اصل خانه است و شکل عارض خانه میشود و فعل خود در خانه ظاهر میسازد و بدانکه مدار احکام شانزده گانه بر امهات است و عدد نقاط اشکال و عقل النقط شانزده نقطه است مثال آنکه امهات چهار باشد ذکر نقطه سیوم دو است چرا که گاهی امهات چهار باشد و اگر سه باشد و شکل خماسی هفده نقطه باشد و اگر سه و شکل سباعی سی و یک نقطه باشد و اشکال در بروج عدد خاص خود دارند و دایره مغربی با عدد شش عدد خانهای زوج و فرد است و خانهای فرد عدد فرد دارد و خانهای زوج عدد زوج دارد و طریق عمل این دایره آنست که در امهات مشاهده باید نمود و عدد آنرا حساب باید کرد و شانزده شانزده طرح باید نمود و بقیه را در خانها قسمت باید کرد تا آنجا که برسد

ضمیر و جی و اسم و عدد دو دفین مجموع در آن خانه و دران شکل است مثال آنکه رملی کشیدیم و سوال از چیزی کم شده است که در روز شنبه از دست رفته و از قسم زوج است یعنی جیحون و دران حوالی آسیا بوده یا موضع است گذرگاه ساقاها آب بر میدارند و مثل ذلک فافهم

باب پنجم

در طریق عمل این قرعه که نوشته شد تمام نقطهای امهات زوج و فرد بیست و دو بود شانزده از آن طرح شد ثمره شش ماند پس دلیل بخانه ششم افتاد و آنجا بود و در دوم تکرار داشت و دلیل آنست که از منسوبات دوم و ششم بلکه هشتم میرسد و چون ششم خانه زایل و ضایعست پس مالی از دست رفته باشد و چون هشتم که شاهد ششم است و نقطه باد دارد و باد حیوانی است و هوا با نیز بهم متصل است پس سوال از حیوان کم شده باشد و چون در مقام است و همین آن و بیاره است و نقطهای باد دارند و آب در چهارم موجود است پس این اسباب از آب گذر برده باشند و چون طرح به ششم رسید و خانه زوج بود و چهار نقطه داشت آنهم زوج باشد پس از چهار نقطه شکل ششم که مظهر زوج است یک نقطه بخانه ششم داد و نقطه دیگر بهشتم و نقطه دیگر بخانه دهم و نقطه دیگر بخانه دوازدهم داد و منتهی شد هم در خانه زوج و درین خانه بود و شکل موجود یعنی چون سباعی است فرد است و فرد موجود است و خانه دوازدهم خانه زوج است و زوج معدوم است و از پیش گذشته است حکایت زوج و فرد انجا تمه بیان شد و روشن گردید غرض که شکل موجود در خانه معدوم نازل است پس گفتیم که آن فوت شده یافت میشود به توقف و تعب و چون مستقیم



بود در سیزدهم دلیل بود بانکه از دو ب آ و [illegible] در چهاردهم شاهد [illegible] دوازدهم شده بین یافته
خواهد شد و چون [illegible] در چهارم است و او بنر این شب سه شنبه که شب گنجت آمده در اصل خراج
و [illegible] در عین اوست و در بار [illegible] ششم نیز [illegible] هشتم است که شاهد [illegible] ششم است دلیل
باین دلایل روز سه شنبه فوت شده روز جمعه بافت آن خواهد شد بواسطه [illegible] پنجم که مستقبل چهارم است
و [illegible] نیز تعلق بشب جمعه دارد و در دوم که قدم خاصیت قرار دارد اکنون خواهیم بدانیم که اسم
کم شده چه چیز است محتاج باین حساب شد که هر عنصر در هر خانه چه عدد دارد **باب ششم** بدانکه
آتش در خانه آتش هفده و آتش در باد بیست میگیرند و در آب بیست و سه و در خاک بیست و شش
و باد در باد هفده میگیرند و باد در آب بیست و باد در خاک بیست و سه و باد در آتش چهارده
و آب در آب هفده میگیرند و آب در خاک بیست و آب در آتش یازده و آب در باد چهارده و
خاک در خاک هفده میگیرند و خاک در آتش هشت و خاک در باد یازده و خاک در آب چهارده و جمیع
از طبایع پنجم تا هشتم بطریق عمل نمایند و جدولی برای سهولت مبتدیان نوشته شده که آن اینست

و حکم این عناصر در جمیع خانها جاریست و طرح
آتش نه و باد دوازده دوازده و آب
پانزده پانزده و خاک شانزده شانزده بدانکه
در رمل مذکور که طرح بهشتم رسید و [illegible] آنجا بود
و درین صورت آتش در باد بیست و [illegible]
در باد هفده و آب در باد چهارده و خاک

در باد یازده و جمله شصت و دو میشود و اکنون طرح چهار کانه بعمل می آوریم باین طریق که از طرح
آتش که نه است از شصت و دو طرح نمودیم پنجاه و چهار رفت تتمه هشت ماند باز عدد شصت و
دو بجال خود است طرح باد که دوازده دوازده بود نمودیم شصت رفت تتمه دو ماند و طرح
آب که پانزده پانزده مقرر بود شصت رفت تتمه دو ماند و طرح خاک که شانزده شانزده است
چهل و هشت رفت تتمه چهارده ماند پس طرح ما این شد آتش باد آب خاک
باز آمدیم به [illegible] هشتم قدر [illegible] در اصل دایره عدد بیست و ۸/۱ ۲/۱ ۳/۲ ۱۴/۴
هشت است و در چهاردهم [illegible] بود هفتاد و هشت و در دوم [illegible] بود در جدول عدد صاحب
خانه نود و یک عدد داشت پس کمتر از بیشتر میبردیم بیست و هشت را از هفتاد و هشت رفتیم ماند
پنجاه و پنجاه را از نود و یک رفتیم ماند چهل و یک و حروف چهل و یک از اعداد چهل ۱۴ حاصل
شد اکنون از خانها بطریق النقیع بکر حلش با آخر حروف میخواهد از حروف خانه دوم حرف
ر گرفتیم و از هشتم حرف ح از حفص و چون ترکیب ساختیم اسم حمار بیرون آمد و چون
فلک عرب بود و کتاب عربی اسم کم شده نیز بلفظ عربی بیرون آمد **باب هفتم**
در عدد مدت از دایره النقیع و قاعده و قانون آن و این بابی عزیز است بدان ای عزیز
من که دایره النقیع اول و نهم دارد و اربابع ندارد و اوتاد دارد یعنی اول و پنجم و سیزدهم
او تاد داشتند و عدد آتش این دایره یکست و باد ده و آب یکصد و خاک یک هزار و بعد از
طرح شانزده شانزده آب چهار می ماند و از خاک هشت باقی میماند چنین ۱ ۱۰ ۴ ۸
جمله بیست و سه باشد و [illegible] این عدد دارد چون شانزده رفت تتمه هفت ماند

در دهم دایره چهار شکل [illegible]

پس [شکل] در هفتم باشد چنین [اشکال]
و از شکل دیگر [شکل] یا [شکل] حاصلست و حروف بیست و هشت گانه باین قسمت نموده اند و
چون از ایقغ هشت هشت طرح کنند ایچ بیرون آید و این دایره بطریق ابجد نهاده اند و هشت
کانموده میشود ایقغ بکر جلش دمت هنث وسخ زعذ حفض
طضظ احاد و عشرات و مات و الوف و حروف بیست و هشت گانه باین قاعده
قسمت شده مثلا [شکل] که ا و ف دارد ایقغ و حفض ازان اوست و [شکل] که ب و ص
و بکر و طضظ ازان او باشد و [شکل] که ج و ق دارد ایقغ و جلش دارد باقی بر این قیاس
بابجد و غیره و دایره حروف لقمان اینست [اشکال] ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع
ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

باب هفتم بدانکه هر شکلی از محل سکن خود تا چهار خانه در مرتبه احاد است
و از پنجم تا هشتم در مرتبه عشرات و از نهم تا دوازدهم در مرتبه مات و از سیزدهم تا شانزدهم
در مرتبه الوف و آن در شان عدد اشیاست و آنچه درباره مدتست مرتبه اول ایام است
و ثانی اسبوع و ثالث شهور و رابع سنین و بجمیع دوایر بعمل میتوان آورد ازان جمله
در دایره ایقغ عملش چنانست که شکل [شکل] که در نزد صاحب خانه اولست در جای رمل
در چهارم مرتبه [illegible] یعنی ایقغ حاصل الضرب بیست چراکه [شکل] پنج نقطه دارد و بچهار ازو طرح
نمودیم سه ماند پس [شکل] در اول دو روز با دو عدد داشته باشد و [شکل] که سکن او در
دوم است و هفت نقطه در یکدیگر ضرب نمودیم یعنی شش چراکه سه دو است عمل ۲۲۲ شد

دوازده دوازده

دوازده دوازده طرح نمودیم شش باقی ماند پس [شکل] در دوم شش عدد دارد و [شکل] در سیم سکن دارد
و صاحب پنج نقطه است پنج را در شش یعنی ضرب نمودیم چهل و پنج شد یازده یازده طرح نمودیم یازده ماند ۲۳۳
پس [شکل] در سیم یازده عدد دارد و [شکل] هفت نقطه دارد و از دایره بفهم و [شکل] در چهارم همچنین تا خانه نهم و بعد از نهم
طضظ است یعنی ۹۹۹ که جمع آن بیست و هفت باشد سه عدد که آنرا [illegible] گویند بر بیست و هفت فزود
و آن عدد حروف معدود است که این همه نزد اهل مغرب و غیره افزودنی میشود و ده عدد که عدد خانه دهم است
اضافه شد چهل میشود و [شکل] حاصل دهمست که شش عدد دارد و شش در چهار ضرب شد بیست و چهار میشود دوازده طرح
شد تمت دوازده ماند پس [شکل] در دهم دوازده عدد داشته باشد و باقیها باین قیاس و جدولی بجهت سهولت کشیده شد اینست

باب نهم فایده عظیمه من المعارب الضمیر والحکم والعدة والمدة والاسم والدفین
وکل حاجة **بدان** ای عزیز من که حکم مطلق از آتش است وعدد ومدت از نقاط بادست واستخراج
اسم از نقاط آبست ودفین از خاکست وآنچنانست که نقاط آتش از اول تا شانزدهم
بشمارد وعدد **اهصففند** که ۱۱۳۵ است داخل کند وشانزده شانزده طرح کند وباقی از اول گیرد
بشمارد آنجا که برسد ضمیر وحکم باشد اگر در اول منتهی شود از نفس باشد دوم از مال تا دوازده خانه که گفته
اعدا عدو است باز از جهت عدد شیا ومدت تمام باد بارا بشمارد از اول تا شانزدهم وعدد حروف
بادی که **بوفیصقص** است وعددش که ۱۳۵۸ است دران داخل کند وشانزده شانزده
طرح کند آنچه بماند بر خانها قسمت کند آنجا که برسد حکم روز وماه وهفته وسال وعدد شیا از آنجا گوید
وباز نقطه آب از اول تا شانزدهم بشمارد وعدد حروف آبی یعنی **جزکسقظ** که ۱۵۹۰ است
دران داخل کند وشانزده شانزده طرح کند آنچه بماند بر خانها قسمت کند آنجا که برسد اسم باشد
اگر خانه زوج باشد اسم مرکب باشد واگر خانه فرد باشد اسم مفرد باشد واستخراج اسم از
خانهای آبی بدر نمیرود وخطا ندارد وباز عنصر خاک از اول تا شانزدهم بشمارد وعدد حروف
خاکی که **دحلعرخغ** باشد وعددش ۱۹۱۳ است دران داخل نماید وباهم جمع نموده شانزده
شانزده طرح کند آنجا که برسد دفین وجی باشد وجهات اربعه را از نقاط خاک گوید از نقل
منزل بمنزل اشکال اما احکام مطلوب نگرند که مطلوب آن شکلی که در اول آمده در رمل ظاهر است
یا باطن باطن آن باشد که هر شکلی از ان اشکال شانزده گانه که در رمل آمده است با صاحب
این خانه از بیت سکین ضرب کنند ومتولد معلوم کنند که شکل مطلوب در رمل هست یا نی اگر
در چندم پیدا شد از خانهای خود اگر در خانه نیک آمد باشد دلیل نیکی مطلوب بود واگر

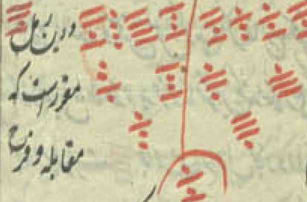
برعکس برعکس اما

برعکس برعکس اما حصول ولاحصول مطلوب را با صاحب خانه مطلوب که مطلوب درو آمده است
ضرب کنند اگر داخل متولد شود دلیل حصول باشد سعد باآسانی ونحس بدشواری واگر خارج متولد
شود دلیل لاحصول باشد سعد باختیار ونحس بغیر اختیار واگر منقلب متولد شود از حالی بحالی بگردد سعد
عاقبت حاصل شود ونحس نشود واگر شکل مطلوب در رمل در ظاهر وباطن نباشد بنگرد که در خانه مطلوب
چه شکل آمده آنرا با شکل مطلوب ضرب کنند ومتولد معلوم کنند وبرهمان طریق دلالت رکت
کند **باب دهم** اشکال رمل تا چهارم شرقی باشند واز پنجم تا هشتم غربی واز نهم تا دوازدهم
شمالی واز سیزدهم تا شانزدهم جنوبی **باب یازدهم** در شرح دایره بروج افقیدی وآنچنانست
که شکلی که در اول آید نظر کند که از چندم خود آمده است ودوم آن شکل که مراد باشد باید دید که
در کجاست ودر چندم خود است که ضمیر در ان شکل ودر ان خانه باشد واز شکل وشریک ونتیجه
سخن گوید وچون آن ضمیر معلوم شد انگاه هفتم آن شکل را طلب کند که مطلوب ومعشوق آن
شکل است واز تکرار وقوت وضعف او حصول ولاحصول گوید وقوت او در خانهای طالعت
که وجود رمل است یعنی یکم وسیم وپنجم وهفتم ونهم ویازدهم واگر معشوق یافت نشود در خانه او
باید رفت وملاحظه باید نمود که چه شکل نشسته با صاحب سکن یعنی شکل بروج ضرب کند واز داخل
خارج وسعد ونحس سخن گوید واگر خارج نحس بود واز ساقط آمده باشد ودر خانهای جنب تکرار
کند سایل را ملاحظه باید نمود تا تشویش نکند مثلا رملی کشیدیم
درین صورت جماعت در اول بود واو از شانزدهم
آمده است ودو خانه نقل نموده پس دوم او که شکل ... است



[illegible]

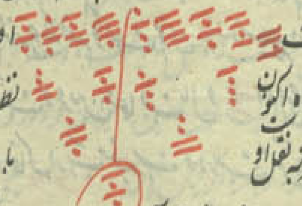
در سیم این رمل بود خواستیم که بدانیم که خبر از نقل و حرکت یا از برادران چون در مثلثه حاصل
شد در دهم و صاحب مال غایب و صاحب نهم و سفر صاحب نقل پس خبر
از نقلی بود که میل حرکت و سفر دارد و بجانب بزرگی و شغل و عمل و مال غایب الکنون معشوق که است
یعنی هفتم او و در رمل نبود و بجای او بود و در چهارم است و شرکش بجهت و نتیجه
شد و در یازدهم بجهت و او صاحب هشتم است و صاحب چهارم پس سایل از سبب مقامی امیدوار است
و صاحب مال غایب و غایب دارد و حاصل شود از دوستان و صاحب دوم معشوقست و در پنجم نیز خود
آمده و در سیزدهم تکرار نموده که هفتم خود باشد و در هفتم بیت هشت عدد دارد و سه خانه نقل نموده
بیازدهم آمده پس چهار برابر او فرو دیم چهل و دو عدد باشد پس تا سی و دو روز مقصود بر آید و در این
رمل قوت غالبست چراکه شکل یازدهم است و در یازدهم خود آمده و در پنجاه و نه روز جمعه مراد
دارد چراکه در سیم چهارشنبه مزاج اوست و در چهارم پنجشنبه بود و در پنجم جمعه و این دو مزاج را
نیک در یاب که روشن شد پس در این روز کشتی برسد و هر شکل که خواهد که حکم کند باید دید که در چندم
خود آمده در قوت یا ضعف در اوج است یا حضیض و مقابله و مقارنه تسدیس و تثلیث و تربیع
ملاحظه نموده حکم نماید و دایره زمانی چنین است [figures]
مثال دیگر رملی زدیم بیشت و در این رمل



از چهارم در طالع آمده بچهاردهم خود قرار دارد و مؤثر است که
سیم تسدیس است و چهارم تربیع و پنجم تثلیث و هفتم مقابله و تربیع
و هشتم نکبت و نهم و یازدهم و دهم و صحت و دوازدهم عدم و سیزدهم سوال کننده و چهاردهم و

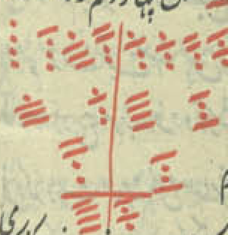
[illegible]

یازدهم فرح کبری و سیوم و هفتم و یازدهم اتصال کلی پس را در اول فرح کبری باشد
و در چهارم تکرار دارد که خانه اوست و نیز سکن و مزاج و حرف دارد و در ششم نیز تکرار است
اگرچه خانه نکبت است اما در پنجم خود است پس سوال از فرزند و دوست و خیر باشد و پنجم خانه رزق و
روزی است چراکه خانه اول آتش اول است و پنجم آتش دوم و دوم رزق و روزی است
و طالع رمل هفتم است چراکه تکرار آخر است و سایل طالب دوم است چراکه در دوازدهم
خود آمده و دوازدهم پنجم هشتم است پس دوست دشمن باشد و در پنجم رمل است و
در یازدهم نیز تکرار دارد دلیل کند که چیزی دوست باشد اما چون هشتم است بحجب دایره
و هشتم خوف و نکبت است پس از این دوست خوف و غم و نکبت برسد خصوصا که چهارم که
خانه دارد در پنج مرتبه رفته و در ششم نشسته و پنجم دوم است و دوم مال و معاش است پس
غم و کدورت از جهت مال و معاش است خصوص که در یازدهم است که هشتم چهارم است
و این حکم ماضی بود اکنون حکم آینده از هشتم است و دوازدهم که پنجم هشتم اوست و
اول که در چهارم خود آمده بحجب دایره پس مطلوب و چون در اول آمده و
جای دیگر تکرار نکرده باشد بنگر که خانه چهارم چه شکل آمده و چند خانه نقل نموده مثلا رملی زدیم چون
این است اول در هیچ مقام تکرار نکرده و در چهاردهم



خود آمده و اکنون نظر در چهارم که خانه اوست باید کرد و در چهاردهم
که عدد مرتبه نقل او باید دید اول چهارم دیدیم بود و
از خانه چهاردهم به خانه هفتم خود آمده یعنی در چهارم رمل آمده و هفتم مقابله است و بعضی فرح است

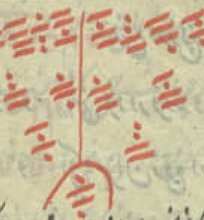
وچهارم نسبت با اول تربیع است پس گفتیم نزاد در مقام گفت وگوئی هست باز نظر در چهاردهم
نمودیم اینجا بود و هیچ مرتبه رفته بود گفتیم این خطب با دوستان یا با فرزند گفتیم که این دوست
با تو سحر و افسون میکند با آن دلیل که به دایره سکن شکل ششم است و او نه مرتبه آمده و نهم خانه ملت
علم است و ده مرتبه مزاج دارد و داخل است و بزحل منسوبست و پنجم که بتقست و در پنجم
و این تمام دلیل سحر است و باز در دهم آمده از چهاردهم و سیزدهم سوال است و
درین خانه وتد دارد و با تربیع است و در پنجم مزاج دارد و در چهاردهم خود آمده که
خانه فرجین است پس روز شنبه صلح واقع شود خصوصا که اول بچهاردهم خود آمده و
سحب اربطه وست است چرا که پنجم است دیگر رملی



کشیدیم نسبت چون در اول قرار دارد و در یازدهم آمده
پس سه مرتبه آمده باشد در خانه سیم نظر کردیم بود و در چهارم
نیز و در ششم و هفتم خود آمده گفتیم که سوال سایل از چیزی است که از دست رفته باشد و گفتگوی
بر سر آن بوده باشد گفت بلی گوسفندی چند آورده و میخواستم بفروشم و کسی طمع نموده
و نمیگذارد که بفروشم و باز یازدهم بچهاردهم خود آمده در رفع کبری و خانه هفتم خصم بود
و ششم طالع پس خبری از قیمت آن کم کند چرا که خصم قویست چون در سیم در مرکز آبست
و در چهارم خاک در وتد و یازدهم مرکز آتش و دهم و عاقبت مال و اول چون در سیم
خود آمده زایل است و سیم آتش و خاک در آب مفقود است و در بیت آتش ضعیف اما
چون در یازدهم سکن دارد و انجا حال در موقوف است پس مال فوت گردد لعله بر مدعا بوده باشد

دیگر رملی کشیدیم

دیگر رملی کشیدیم که صورت آن نسبت باز در سیم خود آمده و
و در سیم بود و در یازدهم خود آمده گفتیم نسبت از امیدی است

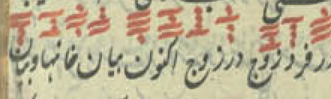


دیگر یکی دوست میداری گفت بلی و چون در ششم رمل تکرار
داشت که شانزدهم خود دشمن هست گفتیم که غم نجوری از جهة عاقبت و دیگر در دوازدهم رمل است
که چهاردهم خود دشمن باشد تکرار دارد که تربیع و دشمنی باشد و باز در سیزدهم که خانه پنجم خود دشمن باشد
آمده پس دوست نیز باشد و دشمنی از سبب دل و دوستی بود و چون در شانزدهم رمل
در ششم خود آمده گفتیم که از دوست تکلیف میرسد و دشمن غمازی میکند و در چهاردهم رمل
که شانزدهم دایره باشد آمده پس سایل عاقبت اندیشی کند که مطلوب چون حاصل شود و

باب دوازدهم

در انتخابات کتاب حکیم اقلیدس در قواعد و قانون او را مختصر و مربوط ساخته تا بر طالبان ظاهر باشد
بدانکه ایشان مینمایند که اصل این علم احکام گفتن است چرا که ضمیر دل هر کس الله سبحانه و تعالی
میداند و اهل مغرب تا سایل ضمیر خود نزد رمال نگوید رمال جواب ندهد و رمل نکشد و قاعده ضمیر
گفتن و جمیع ظاهر ساختن و اسم و دفینه بعمل آوردن بسایل فایده نمیدهد دیگر احکام که اصل ایشانست
علم رمل و نجوم است و ایشان میزانی قرار میدهند و نام میزان العمل است و مدعا نسنجانه یا
بلکه عمل باید ساخت که وسطی و دو طرف داشته باشد مثل ترازو باین صورت
یعنی دو کفه و یک شاهین و این را میزان فرد در فردی نامند و خانهای آتشی
فرد در فرد گویند و اگر چنین باشد ٥ ٥٥ ٥ یعنی دو نقطه بجای شاهین و دو نقطه بجای دو کفه
این را ٥٥٥ زوج در فرد نامند و اگر چنین باشد ٥٥ ٥ ٥٥ فرد در زوج

باشد و اگر چنین باشد زوج در زوج باشد و میزان اقلیدی این معنی دارد
از این روشنتر آنکه ۱ و ۵ و ۹ و ۱۳ آتشی فرد در فردند و ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ بادی و میزان فرد
در زوج باشند و ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ آبی و میزان زوج در فرد باشند و ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶ میزان
زوج در زوج باشند که خاکی اند و برین نهج دایره بزوج را تغیر داده و عمل می‌نمایند صورت این
و این دایره را دایره بزوج اقلیدی میگویند آتشی بادی آبی



خاکی فرد در فرد فرد در زوج زوج در فرد زوج در زوج اکنون بیان خانها و بیان
دایره ظاهر شد و اصل همه و است و نفس رملست و جسم رمل و آن چهارده دیگر
بروح و حیات و نطق و صحت و حرکت و سکون و مثل ذلک تعلق دارند و باز دنیا و آخرت
و راحت و محنت و صحت و رنج و حیات و ممات و نور و ظلمت
و روز و شب و شرق و غرب و صبح و شام و مثل ذلک اکنون باید دید
که سوال از نفس است یا از جسم بآن طریق که افراد و ازواج رمل را باید شمرد اگر افراد غالبست



عمل در نفس باید نمود و اگر ازواج غالبست عمل در جسم باشد مثلا این رمل
درین صورت نقاط فرد او شمردیم بیست و یک بود و از ازواج او
چهل و سه پس سوال از جسم است که است و میزان زوج در
زوج یعنی خانه چهارم پس سوال از دوست مثلا یازدهم در دایره سکن و دایره سکن بنت



او در المیزان
العمل می آوریم اکنون که شکل حاجت و مقصود است رقم نمودیم و میزان اعمال چهارم و

هشتم و دوازدهم اشکال این بیوت را جمع ساختیم اول شکل مقصود و سه شکل بیوت
مزبور پس آتش هر چهار شکل برگرفتیم چنین شد و چون شش نقطه بود



چنین رقم نمودیم زوج در زوج فرد در فرد فرد در فرد فرد در فرد و مرتبه
دوم این اشکال هفت نقطه بود چنین در مرتبه سه و چهار نیز هفت نقطه شد پس از او
حاصل شد و درین عمل شش طرح است اگر هفت بودی شش طرح میشد تمه یک باقی میماند
آنگاه چنین بودی یعنی مرتبه آتش و فرد در فرد و اگر هشت بودی شش طرح
میشد تمه دو باقی میماند چنین و آن مرتبه باد بودی یعنی زوج در فرد و چهار
همچنین نیز که چهار نقطه است و اگر پنج بود همچنین یعنی مرتبه آب و این فرد
در زوج است و این عمل شش است و خود ظاهر است و زوج در زوج است چنین
اکنون چون صاحب سیم است پس موافق عمل است چرا که سیم و
هفتم و یازدهم بهم نزدیکند و چون در یازدهم است و سعد داخل است و کذلک در
حصول مطلوب موافق شدند پس دلیل اقبال است و مصادقت و موافقت مثل روح در جسد
مثال دیگر آنکه سوال از سفر بود و این رمل کشیدیم



و این سوال از میزان فرد است پس شکل نهم بود و
شکل اول و شکل پنجم پس او اجتماع که شکل
که بدایره بیوت صاحب سکن و سفر است با این سه شکل جمع نموده بمیزان عمل سیم
و حکم نماییم چنین و در هر سوال صاحب آن خانه داخل باید نمود اکنون به

اول شش بود و مرتبه دوم هیزده شش و سیم هیزده شش و چهارم هیزده شش پس ازمیان

دو حاصل شد  اکنون شو اهد را درکار باید فرمود و انکه اگر نقط ضلعی است

کما اتصال است نرود و اگر قطری است که انفصالست شود رفع خواهد شد و اگر باز نقاط فرد بیشتر بود

بود و اگر زوج بیشتر وقع نشود دیگر در معرفت انکه ضلعی است یا قطری شکل اول با شکل سیزدهم

ضرب کند و شکل چهاردهم با شکل هشتم اگر آن نتیجه فرد بود قطری بود و اگر زوج باشد ضلعی بود

و اگر رمل قطری بود از مجموع نقاط نه نه طرح باید نمود و اگر ضلعی بود دوازده دوازده طرح تا

نمود تا مقام ضمیر معلوم شود در اربع مسئلهٔ دیگر انکه بنگرد تا هر شکل در هر خانه که آمده در کدام ربع

فرود آمده حکم از ان کند مثلا در اول آید گوییم این شکل از ربع خاک آمده و در ربع آتش

قرار گرفته و شکل زوج است پس زوج الفرد شده اکنون از میزان زوج الفرد طلب

کنیم و آن نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم است و بنگرد که آن شکل بر مزاج کدام خانه است از

خانهای متولدات وغیره که ضمیر انجاست بیشک ربع اول سعادت و چهارم شقاوت از

معانی رانیک دریاب **باب یازدهم** دربیان جسم مفرد و نفس مفرد و جسم

مرکب و نفس مرکب اما نفس مفرد این است و جسم مفرد این

و جسم و نفس مرکب این و نفس اصل این

و جسم اصل این و جمیع حالات توان نمود اکنون اگر سوال از حیات باشد باید

که و شکل اول و پنجم و نهم در میزان العمل در آورد اگر آن شکل موافق میزان فرد الفرد باشد

مراد بحصول رسد و باید دید که آن شکل خدمت کدام خانه میکند و خود صاحب کدام خانه است

بکن و عدد و مزاج

بکن و عدد و مزاج و عنصر و حروف و عرض و طول و عمق و مثل ذلک این اشکال و این بیوت

اگر موافق میزان فرد در فرد بود آن مراد سایل حاصلست و الا برعکس بود و هشت سوال که در جواهر

البیوت زمانی است هرکدام که خواهند یعنی سوالات منسوبات بیوت که خواهند بعمل آورند و حکم

گویند بر نهجی که مذکور شد **الاول** از جهة مال غایب و دفین و میراث و دزدبرده و گمشده و رسیدن خبر و

هدیه باید که شکل در میزان فرد در زوج آورد یعنی سیم و هفتم و یازدهم اگر موافق خانه پنجم

و این بیوت بود برسد و الا فلا و اگر سوال از مال حاضر باشد مثل معامله و داد و ستد و مثل ذلک

در میزان فرد در زوج آورد یعنی دوم و ششم و دهم اگر موافق این میزان و این بیوت بود

وجود است و اگر موافق این میزان و این بیوت نبود عدم مطلق بود **الثانی** اگر سوال از علم

کند را در میزان زوج در فرد آورند و عمل کنند **الثالث** اگر سوال از دفین باشد که

یا نه را در میزان زوج در زوج یعنی چهارم و هشتم و دوازدهم در آورند اگر موافق

خانه پنجم هست دفین باشد چرا که پنجم مال چهارم است و اگر از عواقب پرسد را در میزان در آورد

اگر موافق میزان زوج در زوج است دلیل بر نیکوئی عواقب باشد و اگر موافق نبود برعکس باشد

الرابع اگر سوال کند که مارا فرزند باشد یا نه نظر کند در میزان زوج در زوج اگر آنجا باشد فرزند

باشد و اگر در میزان فرد در فرد یافته شود فرزند نباشد و اگر سوال از تذکیر و تانیث بود اگر در

میزان فرد در فرد بود دلیل کند که فرزند مذکر باشد و اگر در میزان زوج در زوج باشد یعنی چهارم

هشتم و دوازدهم و شانزدهم فرزند مونث باشد و اگر در میزان زوج در زوج یافته شود و فرزند

باشد نماند و اگر بماند مخنث یا بدکار بود چرا که نه در میزان فرد است و در میزان فرد در فرد دیر ماند

اگنون اگر نقاط رمل افواد آن غالب است عمل در میزان فرد در فرد باید نمود و اگر زوج غالبست
عمل در میزان زوج در زوج باشد و اگر هر دو مساوی باشند دوازده دوازده از مجموع
طرح باید نمود انجا که برسد حال شکل و حال میزان بعمل آورند و اگر شکل معین از جهت ضمیری معین باشد
آن شکل با هر خانه بمیزان آورند و اگر هیچ شکل تعین نباشند و چهار خانه را بمیزان باید آورد الخامس
از جهت مریض را در میزان فرد در زوج در آورد اگر موافق این خانه و این میزان بود شفا است
و الا برعکس السادس از جهت نکاح را در میزان زوج در زوج در آورند اگر موافق خانه هفتم
باشد دلیل کند بر نیکوئی نکاح و اگر مخالف بود برعکس باشد و اگر سوال از دزد و غایب بود باید که
را در میزان زوج در زوج آورد از ان غایب و مال دزد برده اگر موافق خانه دوم
باشد دلیل کند بر رسیدن غایب و گرفتن دزد و اگر مخالف خانه دوم باشد حکم برعکس بود
السابع اگر سوال از علم باشد که حاصل کنم یا نه اگر در میزان زوج در زوج آید علم بود و اگر در
میزان فرد در فرد باشد حکم برعکس بود و اگر سوال از سفر بود را در میزان فرد در فرد آورد
اگر موافق خانه نهم بود مقصود حاصل شود و اگر سوال از خواب بود باید بداند که خواب دیده است یا نه
اگر در میزان زوج در زوج نقطه آتش باشد خواب دیده است و اگر خاک باشد خواب ندیده است
و نقطه آب دیده فراموش کرده و نقطه باد بعضی فراموش شده و بعضی بخاطر مانده تعبیر آن
خواب خانه سیم است و میزان زوج در فرد است الثامن اگر سوال از عمل پادشاه و غیره
باشد اگر در میزان فرد در فرد نقطه آتش باشد و باد نیز بود جمیع مقاصد حسب المدعا است
و آب و خاک احوال میانه بود و آتش و باد و آب و خاک جنگ و فتنه بود و اگر سوال کند که باران بیاید

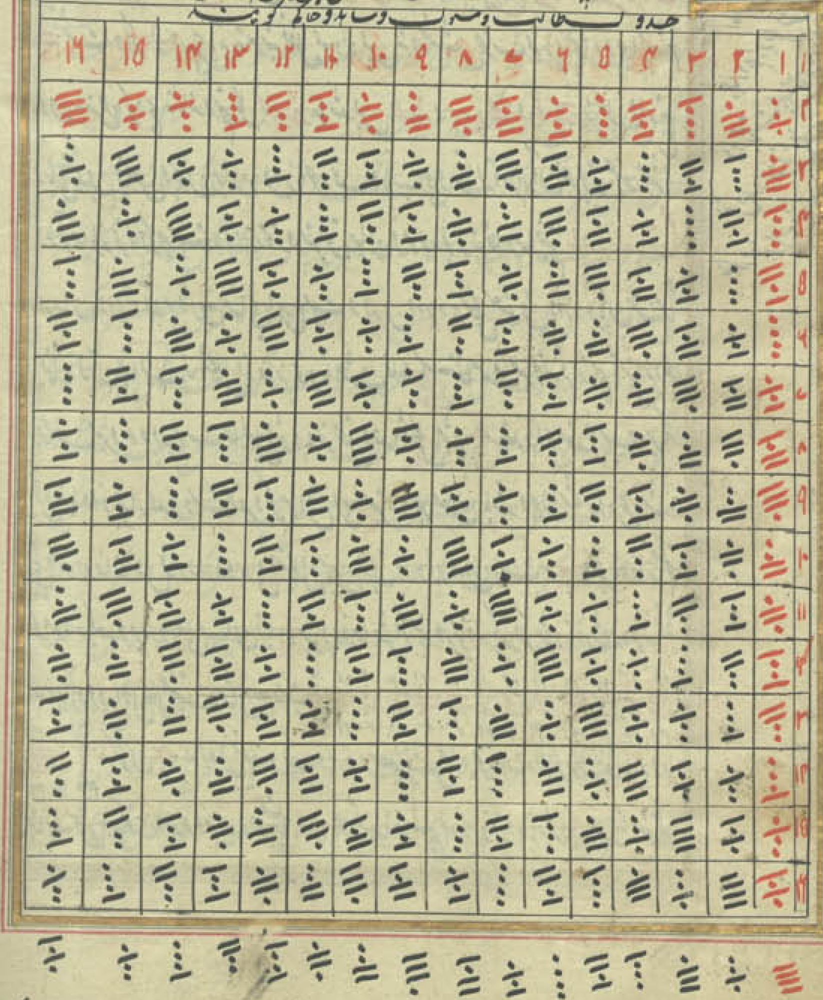
یا نه را در میزان فرد در زوج آورد اگر موافق حال باشد تمام است و می آید و الله اعلم و مدار احکام
استاد اقلیدی بر نقاط آتش و باد است در مرکزهای خود بر نیکی و حصول مراد و آب و خاک
توقف در امور و عدم مهمات و فرد در فرد یعنی آتشها بسیار خوب باشد و زوج در زوج بسیار بد
یعنی خانهای خاک فرد در زوج اول نیک و آخر بد یعنی آبها تمام شد انتخاب سخنان شیخ اقلیدی
باب چهاردهم در بیان دایره حروف بدان ای عزیز من که دایره حروف تمام
لقمان مشهور است و دایره عکس نیز گویند بدلیل آنکه آتش مفرد است و عکس او است
و باد مفرد است و عکس او و چون بعد از آب عمل بخاک افتاد این خاک مرکب
در پنجم و عکس او و باد مرکب و عکس او و خاک مفرد و عکس او و باد
مرکب و عکس او و چهار شکل دیگر که و و و باشند ثابت معلوم
چرا که از حال خود تغیر نکنند هر چند که بگردانی و جای ایشان سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
شانزدهم است و دایره این است
ابجد و هشت حرف برین دایره بخش نموده اند چنانکه شانزده حرف در
طلوع باشد و دوازده در غروب و الف در اول و ف در ششم دارد و
ب در دوم و ص در نهم و علی هذا و ازین دایره سه دایره حاصل میشود اول دایره
طول دوم دایره عرض سیم دایره عمق چنانکه هر شکلی که از خانه خود به چهار خانه
نقل کند در طول باشد و اگر بهشت خانه نقل کند در عرض بود و اگر دوازده خانه نقل
کند در عمق باشد مثلا که شکل چهار رهست اگر در اول بیاید در طول باشد و اگر

دریجم بود در عرض و اگر در نهم بود در عمق باشد و برین قیاس نوعدیگر در طول و
عرض و عمق مثلاً [شکل] عدد نقاط او هفت است پس طول او هفت باشد و عرض او یک که نقطه مفتوح او
آتش است و یکیست و ضرب هفت در یک همان هفت است پس عمق او هفت و طول [شکل] نیز
که عدد نقاط اوست و عرض او چهار است که عدد نقطه خاک اوست و هفت در چهار که ضرب
کردیم بیست و هشت میشود پس عمق او بیست و هشت باشد و عرض چهار شد و طول هفت باقی
اشکال برین قیاس باید کرد اکنون در بیان ابب و ابج و ادد و بید و بجو و بدح
و این شش کلمه آنست که حرف اول علامت شکلست و حرف دوم عدد آنکه از خانه نقل نموده و حرف
سیم مراد اوست یعنی طلب کدام شکل دارد و این چنان بود که هر شکل که بدوم خود آید عدد آن
مثنی باید نمود مثلاً [شکل] که بدب اول [شکل] ب دوم دو خانه نقل نموده بسیم آمد ب
را مثنی نمودیم و بید و حرف اول یعنی [شکل] طلبدارد که صاحب آن حرفست مثالی دیگر [شکل] بخانه
هشتم رفته باشد پنج خانه نقل نموده و [شکل] صاحب د است پس چهار در پنج بیست باشد و بیست
حرف ک است و شکل او [شکل] است پس [شکل] در هشتم طلب [شکل] میکند نوعدیگر هر شکل که
در خانه حرف خود آید مضاعف عدد خود حرف خود طلبد مثلاً [شکل] در اول که ا دارد و اگر در دوم آید
ب طلبدارد که [شکل] باشد و [شکل] در دوم [شکل] طلبد و [شکل] در سیم ج دارد پس و طلبد
که [شکل] است و [شکل] در چهارم حرف د دارد و حرف ح طلبدارد که [شکل] است باقی برین قیاس
نوعدیگر بدانکه حکم از ده خانه بدر نرود که مراتب ابقغ است یعنی هر شکل که در خانه اول آید و
شکل در میزان دارد یکی ماضی و یکی مستقبل و خود حال بود مثلاً [شکل] در اول باشد شکل

[شکل] و [شکل] و [شکل] را طلب کند چرا که [شکل] شکل ششم است و چون در اول آید به پنج خود آمده یعنی پنج
خانه نقل نموده چرا که دور ابقغ از نه نمیگذرد یعنی ششم و هفتم و هشتم و نهم و اول اکنون پنج را
در شش ضرب نمودیم سی شد چون بیست و هفت طرح نمودیم یعنی نه نه سه مرتبه عدد باقی ماند از
کلمات ابقغ بکر جلش برجلش رسید ج ل ش را صاحب ج [شکل] و ل [شکل] و ش
[شکل] است و اگر [شکل] در پنجم آید نه مرتبه نقل نموده پس نه در شش ضرب نمودیم پنجاه و چهار شد
چون نه نه طرح کردیم نه ماند و نهم کلمه طصظ باشد پس ط [شکل] و ص [شکل] و ظ [شکل] را طلب دارند
و باقی برین قیاس و چون بیان دایره حروف واجب بود نمه از اسرار آن بطریق جمهور منفرد
و مربوط باز نمود اگرچه استادان برموز و متفرق بیان فرموده بودند ظاهر ساختیم **باب پانزدهم**
در بیان دایره آدم و این مثنای ابجد است و درین دایره هر شکلی معشوق دارد و بآن طلب مراد
بنماید و آن چنانست که اشکال از خانه خود تا هفت خانه باستقامت میروند و از نهم تا شانزدهم
برجعت میروند و در بیوت حاصل میشود و از نقل و عدد شکل مثلاً [شکل] عدد او هفده است چرا که
زوج باد او چهار عدد و سه عنصر دیگر موافق ابجد سیزده جمله هفده باشد و چون شانزده طرح شد
یکی ماند در خانه اول قرار دارد و باقی اشکال بهمین طریق در دایره درج است و [شکل] وغیره تا خانه هشتم
که میروند یکعدد بر عدد اصلی ایشان زیاده میشود و از خانه نهم که انجا رجعت میروند یکعدد کم میشود تا در شانزدهم شانزده
عدد دارد و در اول عالم هفت مثال دایره اینست [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]
[شکل] [شکل] [شکل] اکنون [شکل] در اول هفده عدد دارد و مطلوبش همراه خود است از تکرار او و نقاط او و در
بیانات سخن باید گفت و در دوم هجده عدد دارد باشد و [شکل] طلب کند و در سیم عدد او نوزده باشد و [شکل] طلبد تا هشتم که

[illegible]

باستقامت بیت چهار عدد دارد و [شکل] معشوق او باشد و چون بهم رسید عدد او بیت و
سه میشود و [شکل] مطلوب او باشد و در دوم بیت دو باشد و [شکل] خواهد و در بار دوم بیت یک باشد [شکل] طالب
و [شکل] در دوم هجده عدد دارد و در نهم که باستقامت اوست بیت پنج عدد دارد و [شکل] معشوق اوست و در دوم که اول رجعت
اوست بیت چهار عدد دارد و [شکل] معشوق اوست باقی برین قیاس تمام شد از کتاب مغرب الرمل از قواعد البداء



بسم الله الرحمن الرحیم

جهت چهارم در قواعد دایره اصح که آنرا جنوب الرمل گفته ایم من کتاب حاجی حسن طبسی علیه الرحمة آن
مشتمل است بر شش باب باب اول مرتب بر پنج فصل است فصل اول در مقدمات اینجهت
در دایره و شرح دوایر و منسوبات آن بدان ایعزیز من که این قاعده لطیف هیچ دخل بقواعد مذکوره
ندارد و حضرت حاجی حسن طبسی علیه الرحمة و الغفران این دایره را وضع نموده اند و تجربه نموده و
دایره اصح نامیده و همچون دایره سکن قاعده ندارد و چنین است که شکل سعد در خانه سعد و
شکل نحس در خانه نحس قرار دارد و دایره عدد و حروف و مزاج و مثل ذلک که بیان خواهد شد
و هریک خاصیتی دارد و بآن دوایر و قواعد باسلوب الحکام بیان میفرمایند و بسیار صحیح و امتحان و
مجرب است طوبی حال کسیکه این اسرار را دریابد و نکته عزیز لطیف و شریف است که در جمیع قواعد
مذکوره بعمل باید آورد امینست که مدار احکام از ضمیر و حکم و خبی و اسم و دفین و عدد و مدت
از دوایر است و دوایری که مذکور میشود کار کنند مثل آنکه حکم از دایره سکن باید نمود و عدد و
مدت از دایره عدد و اسم از دایره حرف و کدام روز از دایره مزاج و گفتن از فلان میوه از
دار و فواکه و جمیع اشیا از دایره که از جهت آن وضع نموده اند باید گفت و دور باید داد
و دوایر امینست که درین جدول ثبت شده
تا معلوم بوده باشد
جدول اینست

عدد ذوات اشکال در خانهای دوازده	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
اشکال ثبوت عدد واضع که عدد در خانهٔ سعدت	٠١١١	١٠٠٠	٠٠٠١	١١١١	٠٠١٠	١٠١١	٠١٠٠	٠١١٠	٠٠١١	١١٠٠	١٠١٠	٠١٠١	١١٠١	١١١٠	١٠٠١	٠٠٠٠
اشکال عدد در طرح اجمع که عدد نهایت گفته شود	٠٠١٠ ١	١٠١٠ ٣	٠٠٠٠ ٦	٠١٠١ ١٠	٠٠١١ ١٥	١٠٠١ ٢١	٠٠٠١ ٢٨	٠١١٠ ٣٦	١١٠١ ٤٥	٠١١١ ٥٥	١٠٠٠ ٦٦	٠١٠٠ ٧٨	١١١١ ٩١	١١١٠ ١٠٥	١٠١١ ١٢٠	٠١٠٠ ١٣٦
عدد و عنصر الصغیر موقعه الصغیر	٠١١١ ١	١٠١١ ٢	١١٠١ ٣	١١١٠ ٤	[illegible] ٥	١١٠٠ ٧	٠١٠٠ ٨	١٠٠٠ ١	٠٠٠٠ ٢	٠٠١١ ٣	٠١٠١ ٤	١٠٠١ ٥	٠٠٠١ ٦	٠٠١٠ ٧	١٠١٠ ٤	١١١١ ٨
عدد و عنصر کسر للافراج الصغیر	٠٠٠٠ ١٠	١٠٠٠ ١١	٠١٠٠ ١٢	٠٠١٠ ١٣	٠٠٠١ ١٤	١٠٠١ ١٥	٠١٠١ ١٦	١١٠١ ١٧	١٠١١ ١٨	٠١١١ ١٩	٠٠١١ ١٧	١١١٠ ١٦	٠١١٠ ١٥	١٠١٠ ١٤	١١٠٠ ١٣	١١١١ ١٢
اشکال اعداد الاحاد	١٠٠٠ ا	٠١١١ ب	١١١٠ ج	٠٠٠٠ د	١١٠١ ه	٠١٠٠ و	١٠١١ ز	١٠٠١ ح	١١٠٠ ط	٠٠١١ ى	[illegible]	١٠١٠ ب	٠٠١٠ ج	٠٠٠١ د	٠١١٠ ه	١١١١ و
اشکال اعداد العشرات	٠٠١١ ى	١١٠٠ ک	٠١٠١ ل	١٠١١ م	٠١١٠ ن	١١١١ س	٠٠٠٠ ع	٠٠١٠ ف	٠١١١ ص	١٠٠٠ ق	١١١٠ ى	٠٠٠١ ک	١٠٠١ ل	١٠١٠ م	١١٠١ ن	٠١٠٠ س
اشکال اعداد المئات	٠١٠١ ق	١٠١٠ ر	٠٠١١ ش	١١٠١ ت	٠٠٠٠ ث	١٠٠١ خ	٠١١٠ ذ	٠١٠٠ ض	٠٠٠١ ظ	١١١٠ غ	١٠٠٠ ق	٠١١١ ر	١١١١ ش	١١٠٠ ت	١٠١١ ث	٠٠١٠ خ
اشکال احاد الوف	٠١١٠ ا	١٠٠١ ب	٠٠٠٠ ج	١١١٠ د	٠٠١١ ه	١٠١٠ و	٠١٠١ ز	٠١١١ ح	٠٠١٠ ط	١١٠١ ى	١٠١١ ا	٠١٠٠ ب	١١٠٠ ج	١١١١ د	١٠٠٠ ه	٠٠٠١ و
اشکال عشرات الوف	١١١٠ ى	٠٠٠١ ک	١٠٠٠ ل	٠١١٠ م	١٠١١ ن	٠٠١٠ س	١١٠١ ع	١١١١ ف	١٠١٠ ص	٠١٠١ ق	٠٠١١ ى	١١٠٠ ک	٠١٠٠ ل	٠١١١ م	٠٠٠٠ ن	١٠٠١ س
اشکال مئات الوف	٠٠١٠ ق	١١٠١ ر	٠١٠٠ ش	١٠١٠ ت	٠١١١ ث	١١١٠ خ	٠٠٠١ ذ	٠٠١١ ض	٠١١٠ ظ	١٠٠١ غ	١١١١ ق	٠٠٠٠ ر	١٠٠٠ ش	١٠١١ ت	١١٠٠ ث	٠١٠١ خ

عدد اشکال	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
تسکین حروف	٠٠٠١ اف	١١١٠ بص	٠١١١ جق	١٠٠١ در	٠٠١٠ هش	١١٠١ وت	٠٠١٠ زث	٠٠٠٠ حخ	٠١٠١ طذ	١٠١٠ یض	١١١٠ کظ	٠٠١١ لغ	١٠١١ م	١٠٠٠ ن	١١١١ س	٠١١٠ ع
تسکین دور ایام	١٠١١ ١	٠١٠٠ ٢	١١٠١ ٣	٠٠١١ ٤	١١١٠ ٥	٠١١١ ٦	١٠٠٠ ٧	١٠١٠ ٨	١١١١ ٩	٠٠٠٠ ١٠	٠١١٠ ١١	١٠٠١ ١٢	٠٠٠١ ١٣	٠٠١٠ ١٤	٠١٠١ ١٥	١١٠٠ ١٦
تسکین چهار شهور	٠١٠١	١٠١٠	٠٠١١	١١٠١	٠٠٠٠	١٠٠١	٠١١٠	٠١٠٠	٠٠٠١	[illegible]	١٠٠٠	٠١١١				
تسکین دور ایام با کتب	٠٠١٠ ١	٠١٠٠ [illegible]	١٠٠٠ [illegible]	٠١١١ [illegible]	١٠١٠ [illegible]	١٠١١ [illegible]	٠١١٠ [illegible]	٠٠١١ [illegible]	٠٠٠١ [illegible]	١١١١ [illegible]	١١٠٠ [illegible]	٠١٠١ [illegible]	١١١٠ [illegible]	١١٠١ [illegible]	٠٠٠٠ [illegible]	١١١١ [illegible]
تسکین سال	١٠٠١	٠١١٠	١١١١	٠٠٠١	١١٠٠	٠١٠١	١٠١٠	١٠٠٠	١١٠١	٠٠١٠	٠١٠٠	١٠١١				
تسکین شهور العرب	٠١١١ رجب	١٠٠٠ شعبان	٠٠٠١ رمضان	١١١١ ذیقعده	٠٠١٠ شوال	١٠١١ صفر	٠١٠٠ جمادی الاول	٠١١٠ محرم	٠٠١١ ربیع الاول	١١٠٠	١٠١٠	٠١٠١	١١٠١	١١١٠	١٠٠١	٠٠٠٠
تسکین هبوط اشکال در خانها	٠١١١ ٧	٠٠١١ ٧	١٠٠٠ ٣	٠٠١٠ ٣	١١١١ ١٢	١٠٠١ ١٢	١١٠١ ٨	٠٠٠٠ ٨	٠١١٠ ١	١١١٠ ١	١١٠٠ ١٠	١٠١٠ ١٠	١٠١١ ٤	٠١٠٠ ٢	٠١٠١ ٩	٠٠٠١ ٢
تسکین بروج و دور بروج	١٠١١ حمل	١٠٠٠ ثور	١١١١ سنبله	١١٠١ سرطان	٠٠٠٠ سرطان	٠١١١ قوس	٠٠١١ دلو	١٠٠١ سنبله	٠٠١٠ میزان	٠١٠٠ عقرب	١١٠٠ قوس	٠١١٠ جدی	١١١٠ دلو	١٠١٠ حوت	٠١٠١ حوت	٠٠٠١ دلو
تسکین شرف اشکال در بیوت	١ ٠١١١	١ ٠٠١١	٢ ١٠٠٠	٢ ٠٠١٠	٣ ١١١١	٣ ١٠٠١	٤ ١١٠١	٤ ١٠٠٠	٦ ٠١١٠	٧ ١١١٠	٨ ١١٠٠	٨ ١٠١٠	١٠ ١٠١١	١٠ ٠١٠٠	٨ ٠١٠١	٩ ٠٠٠١
تسکین اعضای آدم	٠١١١	١٠٠٠	٠٠٠١	١١١١	٠٠١٠	١٠١١	٠١٠٠	٠١١٠	٠٠١١	١١٠٠	١٠١٠	٠١٠١	١١٠١	١١١٠	١٠٠١	٠٠٠٠

[illegible]	اعضای آدمی	سلطان معادن	سلطان احجار	سلطان اشجار	سلطان نباتات	سلطان علویات	سلطان حیوان	سلطان الوحوش	سلطان طیور	سلطان ثمار
[illegible]	سر	زر	لعل	شاخ	برگ	آسمان	شتر	نخجیر	کلنک	خربزه
[illegible]	روی	نقره	فیروزه	فادزهر	انگور	زمین	گوسفند	گربه	فاخته	انگور
[illegible]	گردن	رصاص	سفال	پشم	چوب	بیابان	خر	یوز	کلاغ	جوزه
[illegible]	کتف راست	آبگینه	کلوخ	خاربط	هیمه	کوه	استر	خرس	جرغ	هندوانه
[illegible]	کتف چپ	قلعی	فیروزه	ابریشم	لولو	مرغ	آب	بوزینه	بلبل	خرما
[illegible]	دست راست	مس	عقیق	صوف	ترنج خشک	جوان	خوک	گرگ	زاغ	سنجد
[illegible]	دست چپ	شبه	سندروس	ابریشم	میوه‌ها	ورزا	گوراخر	سگ	پرستوک	زردآلو
[illegible]	سینه	آهن	هفت الحجر	صوف	غله	جن	بزکوهی	شغال	کبک	آلو سیاه
[illegible]	پشت	روی	کهربا	شاخ	برگ	هرمز	آب	پلنگ	قمری	سیب
[illegible]	شکم	قلعی سماب	یاقوت	عنبر	کلک	آدمی	اشتر	روباه	دراج	[illegible]
[illegible]	سرین	قلعی سیم	لعل	مشک	پنبه	فرشته	اسب	گاومیش	بلبل	شفتالو
[illegible]	ذکر	آبگینه	سفال	استخوان	برگ خشک	[illegible]	خر	سگ	کنجشک	خیار
[illegible]	ران راست	نقره	عقیق سفید	بادرنگ	عود	جوان	وحوش	گربه	کبوتر	توت
[illegible]	ران چپ	سرمه	شبه	پوست	یخ	حیوان آبی	خر	پیل	بط	چغندر
[illegible]	پای راست	زیبق	سنگ	کنجد	میوه‌ها	آدمی	استر	گاو	ماکیان	انار
[illegible]	پای چپ	نقره	ریگ	حواصل	درخت خشک	اسم عرب	گوسفند	آهو	تیهو	شفتالو

[illegible]	سلطان طعوم	سلطان [illegible]	سلطان الوان	سلطان الاماکن	سلطان خانه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	تیز	قصاب	سرخ	حصار بازار	بالای بام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر	۷	لیل
[illegible]	شیرین	مطرب	سفید و سیاه	دروازه	دهلیز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر	۸	لیل
[illegible]	ترش	صحرا سیاه	سرخ و سیاه	صحرا	دروازه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر	۹	لیل
[illegible]	آمیخته	بیگار	رنگارنگ	بازار	صف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر	۱۰	لیل
[illegible]	شیرین	مسخره	سبز	باغ	باغچه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر	۱۱	لیل
[illegible]	تلخ	جراح	سرخ	دارالبلغ	اندرون	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر	۱۲	لیل
[illegible]	شور	لشکری	کبود	درخت بسیار	خانه آب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر	۱۳	لیل
[illegible]	زرش کریه الطعم	علمای سیاه	سیاه	حمام	صفه کوچک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	۱۴	لیل
[illegible]	ترش و ترش	بازرگان	زرد	نخلستان	زیر بام	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	۱۵	روز
[illegible]	بی مزه	وزیر	سفید	مدرسه	صحن خانه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	۱۶	روز
[illegible]	نمکین	سادات و قضات	تاریک	مسجد	جای خوش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	۱	روز
[illegible]	ترش و ترش	مقری	سبز و سفید	خرابات	رف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	۲	روز
[illegible]	شیرین	زنان	سفید و سیاه	خانه	ایوان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	۳	روز
[illegible]	ترش ناخوش	ساحران	سفید	حوضات	حوض ماهی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	۴	روز
[illegible]	آمیخته	صباغ و نساج	رنگها	خانه خراب	طاق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	۵	روز
[illegible]	بی نمک	سیاح	تاریک	گذرگاه	گذرگاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ث	۶	روز

تکسیر ابجد و عدد بیوت	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
	۰۱۱۱	۱۰۰۰	۰۰۰۱	۱۱۱۱	۰۰۱۰	۱۰۱۱	۰۱۰۰	۰۱۱۰	۰۰۱۱	۱۱۰۰	۱۰۱۰	۰۱۰۱	۱۱۰۱	۱۱۱۰	۱۰۰۱	۰۰۰۰
تکسیر موالید	۰۱۱۱	۰۰۱۱	۰۰۰۱	۰۱۰۱	۱۱۱۱	۱۱۱۰	۱۰۱۰	۰۱۱۰	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۱۱	۱۱۰۱	۰۰۰۰	۰۱۰۰	۱۱۰۰	۰۰۱۰
موالید	نباتی				حیوانی				کانی				معدنی			
تکسیر اشکال جهات	۱۰۱۰ جنوب	۱۱۰۰	۰۱۱۱	۰۰۱۱	۱۱۱۱ شمال	۱۰۱۱	۰۱۱۰	۱۱۱۰	۰۰۱۰ مغرب	۱۱۰۰	۱۱۰۱	۱۰۰۱	۰۱۰۰ مشرق	۱۱۰۱	۰۰۰۰	۱۰۰۰
تکسیر ایام ماه	۰۱۱۱	۱۰۱۰	۰۰۱۰	۱۰۰۱	۰۰۰۱	۰۰۱۱	۰۱۱۰	۱۱۰۱	۱۰۱۱	۱۱۰۰	۰۱۰۰	۱۰۰۰	۱۱۱۱	۰۰۰۰	۰۱۰۱	۱۱۱۰
تکسیر ایام هفته و ماه و زایچه	۰۰۱۰	۰۱۱۱	۱۰۰۰	۱۱۰۱	۰۱۰۰	۰۰۰۱	۱۰۱۱	۱۱۱۰	۰۰۱۱	۰۱۱۰	۱۰۰۱	۱۱۰۰	۰۰۰۰	۰۱۰۱	۱۰۱۰	۱۱۱۱
تکسیر ایام هفته	۰۱۱۱ یکشنبه	۰۰۱۱ یکشنبه	۱۰۰۰ جمعه	۰۰۱۰ جمعه	۱۱۱۱ چهارشنبه	۱۰۰۱ چهارشنبه	۱۱۰۱ سه‌شنبه	۰۰۰۰ سه‌شنبه	۰۱۱۰ شنبه	۱۱۱۰ شنبه	۱۱۰۰ پنجشنبه	۱۰۱۰ پنجشنبه	۱۰۱۱ دوشنبه	۰۱۰۰ دوشنبه	۰۱۰۱ دوشنبه	۱۰۰۰ دوشنبه
کواکب	شمس		زهره		عطارد		قمر		زحل		مشتری		مریخ		ذنب	راس
تکسیر شهور عرب	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذیقعده	ذیحجه				
تکسیر اشکال متعلق شهور عرب	۰۰۱۱	۰۱۰۰	۱۱۰۰	۱۰۱۰	۰۱۱۰	۱۰۰۱	۰۱۱۱	۱۰۰۰	۱۰۱۱	۰۰۱۰	۱۱۱۱	۰۰۰۰	۱۱۰۱	۰۱۰۱	۰۰۰۱	۱۱۱۰
تکسیر اسلحه	کارد	زوبین	میخ	منجنیق	خنجر	تفنگ	تبرزین	تیر و زوبین	شمشیر	گرز	سپر	کمان	چوب دستی	سنگ	کمند	تیر و نیزه

تکسیر ابجد و عدد بیوت	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
	۰۱۱۱	۱۰۰۰	۰۰۰۱	۱۱۱۱	۰۰۱۰	۱۰۱۱	۰۱۰۰	۰۱۱۰	۰۰۱۱	۱۱۰۰	۱۰۱۰	۰۱۰۱	۱۱۰۱	۱۱۱۰	۱۰۰۱	۰۰۰۰
تکسیر اشکال متعلق شهور فرس	۰۱۱۰	۱۰۱۱	۰۰۱۱	۱۱۰۰	۰۱۰۰	۱۰۰۱	۰۱۱۱	۱۰۰۰	۰۰۰۱	۰۰۱۰	۱۱۱۱	۰۰۰۰	۱۱۰۱	۰۱۰۱	۱۱۱۰	۱۰۱۰
شهور فرس	فروردین	اردیبهشت	خورداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ				
تکسیر امراض	درد سر	درد بار	تب	فصد و خلط و ندرت	درد سینه و زکام	خون شکم	درد شکم	رطوبت و سستی	درد عصب و سستی	درد زیاد	درد زانو	درد زه	بادهای سخت	درد پا	درد تن	درد کمرگاه
تکسیر بز و جنگ و آبادان و ماهان	۱۰۱۰ آبادان	۱۱۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۰	۰۱۰۱ بیابان	۰۱۰۰	۰۰۰۰	۱۰۱۱	۰۱۱۰	۱۱۱۰	۱۱۰۱	۱۱۱۱	۰۰۰۱ کوهستان	۰۰۱۱	۰۱۱۱	۰۱۰۱

این جدول ازان جهاتست

ه	۵ ۱۳	۲ ۱۰	۶ ۱۴	۳ ۱۱	۷ ۱۵	۴ ۱۱	۸ ۱۶	۵ ۱۳	۹ ۱	۶ ۱۴	۱۰ ۲	۱۱ ۳	۹ ۱۲ ۱۶ ۴
علو	تمام	مستقبل		مشرق		مغرب		جنوب		مغرب		شمال	مغرب
بالا		ناقص		ناقص		ناقص		ناقص		تمام		ناقص	ناقص
۹	۱۳	۱۰	۱۴	۱۱	۱۵	۱۲	۱۶	۱۳	۱	۱۴	۲	۱۵	۳
۱	۵	۲	۶	۳	۷	۴	۸	۵	۹	۶	۱۰	۷	۱۱
علوی		شمال		جنوب		مشرق		شمال		مغرب		شمال	جنوب
ناقص		ناقص		تمام		ناقص		تمام		تمام		ناقص	ناقص

۴ ۱۶ ۱۲۸ ناقص

جدول حدود اربعه چنانست که آتش شرق و آب غرب و باد شمال و خاک جنوب
و هر حدی چهار نوعست چنین که بنود مرقوم فافهم

شرق	ق		ق ب		جنوب		آتش	خاک	باد	آب	
				ب ق							
	ق	شمال	ق	ب ه	ب		و شرق	و جنوب	و شمال		
	لق		ل ه	ب ه	د ب	معدن	کان	حیوان			
	ل		ل	ب ل							
شمال											

و غرب

نبات

فصل دوم در انتقال بیوت خانه اول نظر در پنجم و نهم دارد خانه دوم در ششم و دهم خانه سیم در هفتم
و یازدهم خانه چهارم در هشتم و دوازدهم و منتج زود شکل کاین و دو شکل ثابت تا واضح باشد فصل سیم
در بیان کیفیت طالع رمل که هر بیت سائل طالع کجاست بدانکه جمع رمل که سند نظر کنند تا شکل صاحب
نفس بیت در کجاست پس طالع رمل آنجا باشد مثلا در سیم باشد چهارم طالع باشد و پنجم حرکت
و دوازدهم شغل و عمل و اطلاع امید و سعادت و دوم خانه دشمن و جمله برج قیاس باشد و اگر در رمل باشد
ببینید که شکل اطلاع در کجا تکرار دارد که طالع و نفس آنجا باشد و خانه مال دوم او باشد و اگر
هم بود و شکل اطلاع هم تکرار شده باشد زیرا که قوت بیت طالع رمل بیت اگر در بیت دهم و چهارم
و یازدهم قرار دارد و شکل اطلاع در بیوت چهار از دوران قرار دارد جهت طالع آن را قوت
چرا که آن چهار خانه از سلاطین آن است و از احکام حرکت و ثبات کلی مانند و از پیش کنند و اگر شکل
در رمل تکرار گرفته باشد و نیز نباشد آنگاه شکل اطلاع طالع رمل باشد و اگر شکل اول ضعیف
او سائل و دیگران ثابت باشند متحیر و ضعیف طالع بود و اگر در دوست جا تکرار شود تا شکل صاحب
رمل آنست که بسیار طالع بود و هر ساعت در خیال باشد و فکر کنی از منسوبات آن خانه و آن شکل است
و همچنین شواهد و نواظر و سامت هم باید نمود و حکم کرد اما اطلاع ضمیر سائل سائل باید دانست که اشکال نسبت
و باید دید که آن شکل در چه خانه بچه کار آمده است از منسوبات آن خانه حکم نمود چرا که هر خانه را جدا جدا نسبت
دارند مثلا منسوبات خانه چهارم باین قاعده پنج چیز متعلق است اول مقام دوم ملک سیم
پدر چهارم معدن پنجم حاصل عمر اطلاع باید دانست که ضمیر یا در سیده و در چهارم موجود است از هر
کدام سوال است از مقام است یا از پدر و غیره و راه صحت همین است و طریق ضمیر و منسوبات بیوت

خلاهر آمده می تواند بود که نقش حسن باید فلان گفت که بدرستی باید که کار به یک آمده باشد
مثلا شخص بد فعال و نحوست آن آثار باید فرستی یا چیزی خوب سازد و بالعکس و نیز در باب طالع بدانکه هر
وقت گل طالع نیست بلکه هر دو ساعت برجی طالع است و هر دم درجه طالع است بلکه در هر نفسی هر دم
خانه دیگر طالع است **فصل چهارم** در قواعد ضمیر گفتن بدانکه ضمیر حقیقی بغیر خدای تبارک و تعالی هیچکس نداند
که لا یعلم الغیب الا هو **پس** غیب گفتن نباشد و خود کسی عالم الغیب خدای باشد و بس و شرط
چنین است که ضمیر نگوید و از سایل سؤال کند که خود ضمیر بگوید و این معنی رعایت نکنند تا سایل
ضمیر نگوید و بهتر آنست که سایل ضمیر خود با رمال بگوید تا رعایت کند و رمل کشد اما جمیع ارباب و حکمای قاعده
چند نموده اند که رمال باید که سایل تفتیش کند که البته ضمیر باید گفت و نیز رمالی رسیده شده اند چند قاعده
که حضرت شیخ حاجی حسن طبسی فرموده مرقوم میشود و آن هر یکی نوعیست **نوع اول** آنکه نظر کند در خانه
اول تا چه شکل نشسته است و عدد عنصر کبیر آن شکل چند است چهار و چهار از او طرح کند تمام از اول
ابتدا نموده شمارد و هر خانه که برسد عدد صغیر آن شکل بر دارد و در مثلثه که آن شکل باشد قسمت کند
بر شکل و هر خانه که برسد ضمیر بود در آن شکل یا در آن خانه یا تکرار آن شکل بدانکه مثلثه عبارت از شکل و
نهم یک و پنجم است مثلا اول و دوم و نهم و این سه مثلثه ناری گویند و سیم و چهارم و دهم مثلثه خاکی و ششم
و ششم و یازدهم مثلثه هوائی و هفتم و هشتم و چهاردهم مثلثه آبی و عدد کبیر و صغیر اشکال در اول
جدول مذکور شده **نوع دوم** از ضمیر نیز کار آنست که نقطه آتش شکل اول است و نقطه خاک شکل دوم
نقطه باد شکل سیم و نقطه آب شکل چهارم بر طرح و شکلی بر می آید و اگر در رمل حاضر باشد عدد عنصر صغیر
آن شکل بر طرح چهار از چهار طرح کند و تمام سال از اول رمل ابتدا نموده بشمارد هر جا که برسد

مرتبه کبیر آن شکل بر طرح دو باز چهار از چهار طرح کند تمام سال از مثلثه خود قسمت کند تا به هر خانه
و شکلی که برسد ضمیر بود و فکر از رو نیز فحص عظیم دارد و اگر آن شکل در رمل نباشد اعتبار نکنند **نوع سیم**
آنست که شکلی در خانه خود در سکون نشسته باشد عدد عنصر بزرگش بر طرح دو و چهار از چهار طرح کند تمام سال
بر چهار از خانه قسمت کند جائیکه برسد ضمیر بود و اگر تکرار نباشد آن شکل که ما ذکر کردیم باشد اعتبار نباید و
اگر آن شکل در رمل نباشد اعتبار نکنند **نوع چهارم** آنست که نقطه آتش و باد که در میزان است بر اند
و نقطه آب و خاک اعتبار نکنند چرا که آب و خاک عروج ندارند و جمع آن دو نقطه کرده باشد تا
تا در کدام مثلثه منتهی شده اعداد کبیر آن مثلثه را جمع کند و چهار از چهار طرح کند و تمام سال از جان مثلثه
قسمت کند جائیکه برسد ضمیر آنجا باشد و اگر هر چه نقطه یک شکل منتهی شد حاکمست و اگر بدو شکل منتهی
شود هر دو در هم ضرب کند شکلی که از این هر دو حاصل شود حاکمست اگر در مثلثه خاکی بعد آب و در خانه که هم
و اگر آن شکل نتیجه دو نقطه در رمل نبود اعتبار نکنند و اگر نقطه در میزان بود ملتفت نشود **نوع پنجم**
آنست که شکلی که در خانه ضد خود نشسته باشد بعینه در جائی که جمع با هم باشد خانه ضرب کنند ::: حاصل شود
مثل ... چون یافته شود عنصر کوچک آن را بر طرح دو و چهار از خانه قسمت کنند جائی که برسد اگر
آن شکل سا نقطه آتش و باد باشد بطول و عرض بماند آنجا که منتهی شود اعداد عنصر کبیر آن بر سبیل مثلثه
قسمت کند آنجا که برسد ضمیر بود و اگر دو نقطه بود هر یک جائی که رسد هر دو را در هم ضرب کند
و همان عمل کند شکل نتیجه آن دو شکل و اگر شکل در خانه ضد نباشد یا شکل منتهی سا نقطه آتش و باد نباشد
این ضمیر سا ترک کنند **نوع ششم** در شکل خانه اعلا نظر کند اگر آتش و باد و طرح و بر اند تا بار نام ...
طریق سابق عمل کند و حکم کند و اگر نقطه در شکل اول نباشد ترک کند **نوع دیگر** مجرب در ضمیر و مدت

وعدد درک شد و نقطهای باریر از ابتدا تا شانزدهم جمع کنند و عدد حروف اعظم شد که ۱۱۳۵ ست
بر ابتدا اضافه نمود و شانزده شانزده طرح کرده تتمه سوال از اول بر خانهها قسمت کرد هر جا که برسد
ضمیر در آنجا است و اگر عدد و مدت و حصول مطلوب و لا حصول خواهد درک شد نقطهای باریر از
اول تا شانزدهم جمع نمود و عدد حروف به ضمیر مختص که ۱۳۵۸ ست بر ابتدا اضافه نموده
شانزده شانزده طرح کرده تتمه بر خانهها قسمت نموده هر جا که برسد عدد و مدت و حصول و لا حصول
مطلوب گوید **تکمله** چون نقطه در خانه محقق شد واجب است تعیین منسوبات آن خانه کردن که مایل
به ضمیر طالب و آن بانواع متلون است و آنکه شکلی که حاکم بر ضمیر شد بعینه باشد و ظاهر شد حالات مذکور آنچه شکل اول
باشکلی که آن از اول و چهاردهم بر آورده تا باهم ضرب شد شکلی که از این دو شکل حاصل آید عنصر کبیر بیش گیرد
و چهار از چهار او از او طرح کند و تتمه سوال از منسوبات خانه خارج که در جدول بیوت ثبت شده و
فهم کند جائی که برسد حکم کند برهان سوال مناسب و رحم و علم و جائز بان عربی مرقوم میشود تا
جهة سهولته بما مدبری است وذلك ان تاخذ عدد عنصر الشكل الاول الكبرى عدد العناصر بالفرد
والزوج بالابجد وتطرح من ذلك اثنى عشر اثنى عشر فان بقي فاطرح مع الاول تحيث وقف الطرح
على الشكل في بيت فخذ عدد عناصر ذلك الشكل بالصغير وقسم ذلك ببيوت مثلثة بحيث انتهى
القسمة الى بيت فضمير السائل في ذلك البيت فالكان فيه صاحبه ولم يذكر فالضمير فيه وان لم يكن فاسكنه
والطالب صاحبه في اي بيت حل فمن صاحب بيوت البيت فالحكم للحيث حل في بيت فالضمير في ذلك
البيت فان اردت ان تعلم ضمير البيت فاضرب شكل ان الامر وهو الشكل المستخرج
من الاول والرابع عشر والضربة في شكل المسئول على بيت الضمير فاخرج فخذ عدد عناصره

بالکبیر

بالكبير وقسم ذلك العدد على السهام فمن رضته البيت فحيث وقف
الطرح على شيء فذلك السهم هو الضمير كذلك تو من الشكل
المستخرج في بيوت العدد وفي بيوت حده فاحكم كذلك العدد او عدد
بحد فاعلم ذلك **مثال** ولك حين السوال في البيت الثالث والطالع
في احدى عشر فيكون بيت الاخوة للطالب في بحث من عشر فاذا
اردنا ان نعلم ضمير السائل في اي بيت اخذنا عدد والطالب الكبير
وذلك ثمانية عشر وطرحنا اثني عشر فبقي ستة وقبه ⁘ والعدد بالصغير اثنين
فقسم الاثنان على بيوت مثلثة وذلك للاول والثاني في والثالث فوقف
الطرح في الثاني وطلبنا صاحب الثاني فكان في الخامس ومع صاحبه فاحكم كان
في الثالث فيكون ضمير السائل في الثالث فاذا اردنا ان نعلم صاحب
الثالث اي شيء هو فوقف ان في الرابع وصاحب الرابع ولما الرابع
فهو القسمة الى الرابع فالاخوة فان بعثت فاضرب شكل ان
الامر وهو الشكل المستخرج من الاطالب والرابع عشر فخرج ⁘ فاخرج
في شكل الضمير وهو ⁘ فخرجت فخذ عدده بالكبير وقسم
العدد على سهام الثالث وحكم **فصل پنجم** در متعلقات
بیوت با قواعد که مذکور شد و جدول آن چنین است فافهم

بروج هم ست	خانهها	جدول متعلقات بیوت ثنی عشر که
۲ و ۲	۱	۱ بحیات و نفس ۲ صحت و جسم
۲ و ۲	۲	۱ مال و خانهای طاق ۲ معاش و خانهای جفت
۲ و ۳	۳	۱ حرکت ۲ اخوات ۳ اقربا
۶ و ۶	۴	۱ مقام ۲ ملک ۳ پدر ۴ عاقبت ۵ طول عمر ۶ دفین
۲ و ۲	۵	۱ فرزند ۲ محبوب ۳ هدیه ۴ خلعت پوشیدن ۵ دیلا کار ۶ اکل و شرب ۷ خبر
۲ و ۲	۶	۱ رنج و مرض ۲ بنده ۳ گریخته ۴ شر ۵ حاج کیک ۶ طیور
۵ و ۵	۷	۱ نکاح ۲ شریک ۳ غایب ۴ ورزو ۵ ضد
۲ و ۲	۸	۱ مرگ ۲ خوف ۳ مال غایب ۴ وصی عمل ۵ مال دیر است ۶ قرض ۷ زر دیر
۵ و ۵	۹	۱ سفر ۲ آموختن علم ۳ دیدن خواب ۴ نبوت ۵ بایکاری دین و چیزها
۲ و ۲	۱۰	۱ شغل و عمل ۲ مادر ۳ سلطان
۵ و ۵	۱۱	۱ امید ۲ احباب و دوست و غایب ۳ فرزند غایب ۴ عزیزان سلطان ۵ وزارت
۲ و ۲	۱۲	۱ دشمن ۲ حیوان بزرگ ۳ بند و زندان
	۱۳	طالب و سایل و کلاه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۹ و ۱۰
	۱۴	مطلوب مسئول و کلیه ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲
	۱۵	قاضی بدو حاکم و عاقبت و میزان رتب
	۱۶	عاقبت الی عاقبت و بیان الامراول و مبدا احکام

دچون عدد بر طالع و دو بر سد خبر با نحس منعکس جا که بر سد حکم زایل کند که ضمیری بکوت

مثلا او ۵ و ۹ و ۱۳ و ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ ورای هم حکم ست وهم ضمیر رست نیک در باب مطلب

جدول ابتث				
	۱ ۵ / ۹ ۱۳	۵ ۹ / ۱۳ ۱	۹ ۱۳ / ۱ ۵	۱۳ ۱ / ۵ ۹
۳ و ۴	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث و رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع
۲ و ۲	۲ ۶ / ۱۰ ۱۴	۶ ۱۰ / ۱۴ ۲	۱۰ ۱۴ / ۲ ۶	۱۴ ۲ / ۶ ۱۰
و ۱۰	اول و ثانی ثالث چن رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع
و ۱۴	۱۳ ۷ / ۱۱ ۱۵	۷ ۱۱ / ۱۵ ۳	۱۱ ۱۵ / ۳ ۷	۱۵ ۳ / ۷ ۱۱
۱ و ۵	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع
و ۹	۴ ۸ / ۱۲ ۱۶	۸ ۱۲ / ۱۶ ۴	۱۲ ۱۶ / ۴ ۸	۱۶ ۴ / ۸ ۱۲
و ۱۳	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع	اول و ثانی ثالث چون رابع

باب دوم در طریق احکام بر قانون منقولست بر چهار ده فصل فصل اول در مقدمات بروج و احکام خانه اول مدار که احکام کل از خانه اول ست تا حال از دهم هر خانه سعد که شکل سعد در انجا باشد حکم بر سعادت منسوبات آن خانه کند و خانه نحس و شکل سعد بر توسط احوال و شکل طرخ ولیکن حصول مطلوب بود و خارج خروج و ثابت توقف و منقلب زود و سعد ثابت نحس بد سلاری و حکم ماهی و منقلب و حال نباید خانه که از اول و چهارم شکل بر آورد

وحکم بر ماضی کند از سعد و نحس و تکرار نوبت و هر یا شکل اول و از هفتم و دهم شکلی بیرون آورد و از
منقلب گوید بطریق مذکور و از هر دو شکل شکلی بیرون آورد و احوال حال از آن گوید و بدانکه حال
اول است و ماضی صالح دهم و منقلب دوم و دیگر خانها بدین قیاس باید کرد و ضمیر سائل از اول
و سیم باید گفت اگر شکل اول در سیم باشد از ماضی پرسید و اگر در چهارم باشد از منقلب پرسد
و اگر در پنجم باشد از حال پرسد یعنی ها ز و ز فافهم **طریق دیگر** در ماضی و منقلب جمع باید در میزان بود
دوم با نهم ضرب باید مثلا [illegible] شد و در ماضی باشد و دهم با چهارم دهم مثلا [illegible] شد در حال
باشد و از نتیجه هر دو [illegible] شد در منقلب باشد و در احکام نیز در کار است بلکه ضمیر هم
و اگر نقطه خاک و میزان [illegible] چهارم [illegible] با ششم ضرب کنند تا شکلی شود و نیز صالح دهم
را با ثانی عشر دهم ضرب کنند تا شکلی دیگر حاصل شود و از نتیجه او منقلب و ضمیر و احکام
گوید **فایده دیگر** در حکم ضمیر بدانکه در رمل شهود خمسه بسیار معتبر است و آن پنج است و آن
اول طرح گواه دوم سبز نقطه گواه سیم وتد و ثانی وتد گواه چهارم شکل حاجت گواه پنجم
خانه حاجت اما طرح عبارت از آن است که جمع نقاط ثانی عشر خانه [illegible] بود و [illegible] طرح کنند
باقی [illegible] قسمت هر جا که برسد ضمیر بود اما قول [illegible] آن است که هر شکلی که از دو شکل
حاصل شده باشد آنرا گواه [illegible] گویند و اگر سوال کنند که [illegible] جمع کند [illegible] شکل اول
با شکل دوم زند و نتیجه اگر در رمل موجود بود نظر کند تا در خانه که باشد و چه میزان [illegible] وجه
شکلی مطلوب [illegible] و اگر معدوم بود چاره او باز [illegible] بیند که شکل [illegible] و حکم از آن کنند
و میزان نگاه دارد تا غلط نکند و حکم ماضی از [illegible] کنند و منقلب از [illegible] مثال آنکه ماضی از

صالح دهم و حال از اول است و بعضی دیگر حکم از مثلثات کنند چنانچه شکل [illegible] هشتم [illegible] نفس
و مال [illegible] باشد از سعادت و نحوست و [illegible] و خارج و بهتر آن است که از خانه اول و خانه
مقصود شکلی بیرون آورند و حکم از آن کنند که لسان الامر و حاکم اوست [illegible] ضمیر و [illegible] و صلاح
همه از اوست **فصل دوم** اگر سوال کنند که میان دو فرزند کدام حاکم بود از اول و نهم شکلی بیرون آورد
که حاکم باشد و اگر در خانه سیم و پنجم و یازدهم تکرار کند حکم بر دوستی باید و اگر در خانه هفتم و
هشتم و صالح دهم نشسته باشد حکم بر عداوت کنند و در دیگر بیوت بر حسب آن [illegible] سخن
گوید و عدد و صالح هر چیزی از آن خانه طلب باید که مطلوب باشد مثلا اگر سوال از سفر کنند روز و
عدد آن از نهم گوید و آن خانه که در بیت سفر بود و آن خانه [illegible] است که [illegible] زکات و مقارنه
از خانه ثانی عشر دهم بر عمر و ثبات حکم کنند و صلاح و [illegible] و از تکرار وی چنانچه اگر در اول
تکرار کند از سبب نفس بود و در دوم از جهت مال و علی هذا القیاس و جمع [illegible]
بر آنند که سوال عالم از انصالات جمع [illegible] و دیدن نحس و غیره باید الفضالت
چون نقل و حرکت و زیستن از غم و فرض [illegible] حکم کنند و سیزدهم و چهاردهم
مطلوب گویند و دهم و صالح دهم [illegible] لسان الامر [illegible] اگر سوال [illegible] باید از انصاف باشد
و بوسیدن [illegible] و قاضی و [illegible] باشد و لسان الامر [illegible] و حصول
بود و اگر [illegible] خارج و میزان منقلب و صالح دهم [illegible] حاصل شود
و اگر همه خارج بود [illegible] سعد [illegible] و نحس [illegible] و اگر سوال از [illegible]
و جدائی بود و [illegible] خارج باشد [illegible] و [illegible] باید و [illegible]

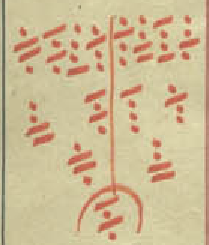
افتند و منقلب انقلاب باشد و صلاح و فساد از حاکم و سلطان الامر گویند و گفته اند که اگر سوال از
وجه و جزئی بود و ثابت شد و هم و صد از و هم و خیر باشد مراد برآید و اگر خارج باشد بعکس و اگر سوال
از امر عدمی بود حکم بر خلاف باید کرد و اگر صد از و هم و خیر باشد و چهار و هم خارج آن مراد
حاصل شود و بصعوبت اما اگر قاضی منقلب بود و ثابت تر و هم و خیر مراد و سبب برآید اما بر حسب
مراد و اگر قاضی منقلب بود و ثابت تر و هم خارج جزئی از این مراد بصعوبت شود و اگر شکل ثابت زوج
ثابت سعد بود در توقف افتد و بنیت نیک کند و اگر نحس بود مرگ از آید و اگر در جای سعد باشد
منقص بصعوبت شود و اگر با وجوه بی سبب و هم منقلب باشد سامانی بسر کرده بود و اگر ثابت باشد
منحوس بود و بدانکه تکرار شکل خبرهای غریب و هر جا که در اول و پنجم و دوم تکرار کند ... فی النسخه
بر زن و فرزند طاهر و یا بر معشوقه که در نکاح آورد و غلبه اشکال نر حکم غریب طاهر رد چنانکه اگر
غلبه کند و در جای نگاه قوی نشسته باشد حکم بر قوت نفس و حیات کند و اگر غلبه کند دلالت
بر حصول مال و معاش کند از جند محبت و بعضی از خانه کنند که ... چنانکه اگر در چهارم بود در
ملک مال از پدر میراث یابد در برج قیاس و غلبه اگر بطالع یا به ناظر بود و بیت ... باشد و در خانه
اول و سیم و پنجم و نهم که خانهای سعد حلول کرده و بیت نفس و دو تغیر ... باشد و دلیل
زخم و جراحت فصل سیم در بیان احکام حصار و خانه سبب النقصب اول باید که چون شکل
هر شکلی سوال در حساب خانه نظر کند بهر طریقه که ... باشد با قاعده طریقه اصح یابد ...
شکل حاصل شود و آن از اشکال باطن ... گویند و ... که شکل مطلوب در ظاهر ... موجود است
یا در باطن رمل یا در ... و اگر هیچ کدام موجود نباشد آن مطلوب حاصل نشود یا خود نباشد

مثلا سوال از سفر کند و که بدایره اصح صاحب سفر است در بیت ... باشد ... باطنا
و ولایت و دیگر گواهی بر عدم سفر و عدم آن سفر نشود و فصل در حکم نفس ... باید که حکم خانه اول
از نفس بر ... باشد و حکم آن حیات که نگاه باید کرد که که صاحب دولت نجات و قوت
و ضعف نفس از ... آن حیات که شکل آن نفس است اگر در خانه آتش
یا باد نشسته باشد قوت طاهر رود و اگر در خانه آب یا خاک نشسته ضعف طاهر شود و نیز هر جا که
نجات نشسته صاحب ضمیر هر در این بیت باشد و نیز نگاه کنند که شکل در اول نشسته در رکن
قوت طاهر رود یا ضعف و حکم از این کنند و اگر در بیت باشد صاحب ضمیر ... و خاطر جای دیگر باشد
و نیز هر شکلی که در اول افتد و ثابت جان نه صاحب ضمیر بود چنانچه اگر در خانه اول
نشسته و بیت کند که سوال فرزندی یا دوستی بود که سوال اعظم و ثابت طاهر رود و اشکال آتش
در خانه قوی تر از همه باشد و ... که در این خانه قوی تر از باشد دیگر اشکال ثابت
در خانه باشد و بیت ... حاجت صاحب ضمیر بود در کارها و اگر شکلی که در خانه اول
نشسته و دوستی جای دیگر رسیده باشد و بیت کند که صاحب ضمیر ... اندیشه بسیار بود و اگر ضعیف
باشد اندیشه ها ... بود و از این شکلی که در اول نشسته باشد ... است که چه اندیشه میکند
چنانچه اگر بود و ... که صاحب ضمیر را خوف مرگ یا ... غایب است
و علت ... یا خود حکم هر شکلی در خانه اول ... در جدول
دیگر ... و شکل حکم خلاف کرد مگر شود هر دو نوع طرح مثل مثلث و تربیع
و تسدیس و مقابله و غیر آن به بیند

	سخن خوش ا		سفر و خبر ا		صحبت کردن ا		ولیکن از مقام ا
	قوت غش ا		رنجوری و زنان ا		ولیک فساد ا		خوف و اندیشها ا
	خوشی از بزرگان ا		صلاحیت و کام ا		صحبت بزرگان ا		رسیدن خبر ا
	رسیدن غصه ا		رسیدن خبر ا		یافتن مال ا		دوستی عروسان ا

نوع دیگر در حکم خانه اول اگر در خانه اول شکلی خارج بود و منافی نیست حرکت طلب رود و از غم
برون آید و اگر داخل بود خبری مستقیم بود و لیکن طلب رود و نامستحسن که بود و منقلب بود
سعد و لیکن وقت رفتن و نحس و لیکن بدی و تشویش خاطر و دیگر نظر کند که در کجا
است و در کجا قوت طلب رود یا ضعف و حکم از آن کند چنانکه در خانه آتش و باد قوت
طلب رود و در خانه خاک و آب ضعیف بود و اگر در ظاهر و باطن راجع بود و منافی صورت خانه
دیگر دارد و نیز در خانه اول نگاه کند که کدام شکل در اول نشسته است و در کجا قوت
دارد و یا ضعیف است حکم از آنجا کند چنانکه اگر در اول بود و لیکن باشد بر آنکه او را
فرزندی بود که با او کینه دارد زیرا که چون با ضرب کنیم منقلب شود که حاصل دوستی
است که بدایره لحیان چنانکه باز و هم است و از دیگر آن شکل طلب تولد گفت که سائل مایل بجهت
جنب است و چون مستطیل حساب که گذشت و اگر تکرار نکرده باشد او را وقتی و لیکن باشد
و بالجمله از یک شکل حکم نتوان کرد الا استدلال و آن شکل است بدین که آن سیم و یازدهم است و
نو ناظر که آن تربیع است و آن چهارم و دهم است و تثلیث که آن پنجم و نهم است و مقابله که آن
هفتم است نگاه دارد و از خروج آن حکم کند و اگر از عوارض لیکن بدلیل سئوال کند نگاه کند

که شکل طالع و صاحب در کدام خانه ساکن است و آن خانه منسوب بکدام عضو است حکم بر جراحت
آن عضو کند اگر شکل سعد بود جراحت نیکو بود و اگر نحس بود جراحت نیکو نبود و دیگر هر جا که باشد صاحب
ضمیر و دل بر آن رسیده باشد و اشکال آن خانه را در خانه قوت شمرد از شکلها بود چنانکه و نیز
از بود و دیگر اشکال ثابت در خانه بد بود و لیکن قبض و ماندگی صاحب ضمیر در کارها باشد
و اگر شکل لطف در دو جا باشد خانه تکرار نموده باشد صاحب ضمیر سائل اندیشه بسیار باشد و اگر اشکال
ضعیف و منقلب باشد بد بود و از این شکل ثقلان درست که چه اندیشه دارد چنانکه اگر بود
طالع گفت که صاحب ضمیر را خوف هم رسید با غایت و علی هذا القیاس وطالع ولادت
از خانه اول معتبر بود و طالع حفظ نقطه از سیم و پنجم کسی سئوال از طالع کند و نوع است
اول نگاه کند که کجا است و دیگر شکلی که در خانه اول بود و در کجا مکرر است اگر در دوم
بود و طالع ثور بود و اگر در سیم بود جوزا و در چهارم سرطان الی آخره و اگر شکل اول
تکرار نکرده باشد و لیکن شکل سائل باشد مثلا رمال کشیده اند از این رایل و در بیت
اول گفته اند که تو در کار خود فرو مانده و حیرانیم بدیهیم که فرو ماندگی از
را یافتیم و اول تکرار شده بجای یافتیم گفتیم از برای شوهر
خود دیدی که او در غربت است غرض آنکه اگر جای تکرار شده بود در یا حاضر بود سائل نیز
بودی و اگر سئوال از کیفیت حال خود کند شکل لطف با چهارم ضرب کند هر چه بیرون آید آن را با
حال دهم ضرب کند اگر اشکال سعد بیرون آید و در بیت جای نیک تکرار نموده باشد مثل اقبال و
و غیره و لیکن مرجوع شده و زندگانی دراز باشد و اگر نه بر خلاف این حکم کند سعد یا نحس یا غنی



فصل چهارم در احکام خانه دوم که تعلق بمال و معاش و غیره دارد اول نگاه کنند که که
صاحب این خانه است حاضر است یا نه اگر حاضر باشد دلیل کند که سوال از مال حاضر بود و اگر غایب باشد و اگر مالی
دارد و پنهان باشد که باختیار او باشد و آنچه باختیار او بود نگاه دارد و فرمود آید و اگر حاضر است نگاه کنند
که در خانه که نسبت بخط دارد و ضعیف و شکل آتشی و بادی در خانه آتش و باد قوی باشد و شکل
خاکی و آبی در خانه آب و خاک قوت دارد و نیز نگاه کنند که بجای او چه نشسته و در کجا قوت
یا ضعیف و در خانه شکل او چه قوی باشند و نگاه دو نظر و تربیع و تثلیث و تسدیس و آنچه از این
ز لوازم است جمله نگاه کنند و حکم از این کنند و نیز هر شکلی که در دوم نشست اگر در هشتم مکرر باشد نتوان
گفت که صاحب مال او چه هر چند غایب است و نیز همچنین و پنج شکل در خانه دوم جمع
کنند این است و سه شکل ضعیف مال کنند این است و احوال و جدول حکم هر شکل در خانه دوم

تلف مال	قرض مال	خرج مال	جستن با زنان
نشاط نمودن	قوت مال	صحبت کردن	رسیدن غایب
دلتنگی از مال	قرض مال	حصول مال	غم خوردن از جهت مال
تنگی معاش	جمعیت کردن	رسیدن حبه	غذا و شراب خوردن

دیگر نظر کنند که مطلوب سایل از کدام خانه است اگر مال بود مرتبه یاد دوم اگر زوج باشد
و اگر فرد و یاد ششم و یاد دهم و یاد چهاردهم اگر بگیرد و شکل یاد زده و حکم از این کنند که این مراتب
از زود بر آمدن باشد و در سعد و نحس حکم باید کرد و داخل و خارج در اتصال و انفصال سعد یابد
و نحس باید شمارد و بر این قیاس از سایر بیوت و مراکز عمل کنند نوع دیگر در احکام خانه دوم اگر

سوال از مال بود و شکل دوم و ششم یا دهم زند اگر شکل داخل بود مال بدو رسد و در بده
بر همین سبب و اگر آخر در روز بیرون رفته باشد یا خارج نحس باشد مال برود اگر خواهد که سایل
از جهات او باشد یا نه بنگر بجای نیت اول اگر شکل داخل بود و او و خارج بود و اگر شکل نیست
زایل باشد شکل زر و نیت زر و دو شکل نقره نقره و در شکل و
زر است و و نقره است و بر این قیاس و همچنین در ماه که در دوم قرین و غایب و هرچه خواهد
از شکل خانه مقصود بگویند و آنکه بکدام شکل مقصد است از معدن و آب را اگر زر و اگر باد و ماده
در دوم غایب از هفتم و قرین از نهم و جدا از دهم و اگر سوال کنند که مال یا نه نقاط جمع و عمل
شمار و از جمله دو دو طرح کنند اگر یک ماند مال بیگانه بود و اگر دو ماند مال خویش باید و اگر سوال
کنند که مال از جهت چه شود هفت هفت طرح کنند اگر یک ماند از سلطان یعنی آفتاب و اگر
دو ماند از زنان و اگر سه ماند از نویسندگان و اگر چهار ماند از سفر و اگر پنج ماند از مرد
و اگر شش ماند از تجارت و اگر هفت ماند از جهات و اگر سوال کنند که چیزی گم شود
شکل دوم با هشتم زند و بنگرد که در کی موجود است و در این خانه چه نیز این دارد و وجه شکل مطلب
و از این حکم کنند و اگر معدوم بود بجای او نظر کنند که چه شکل است علامت عدد کنند و اگر شکل
داخل بود زر رسد و اگر خارج بود زر رسد دیگر اگر در اول و دوم و ششم تکرار کند مال
در دست سایل و اولاد و پنج و شش سعد باشد و عدد مال و علامت از خانه که شکل
تکرار نموده باشد بگوید و سبب جمیع حالات از صاحب آن خانه که شکل دوم و در آن
باید گفت نکته دیگر آنکه با شکل دوم اگر بطالع ناظر باشد یا با صاحب طالع نظر کند بس

یا تثلیث یا قران و بیت الرحمت و رخصت شاهان باید و قدوم غایب بود و برسد و اگر آنها
نباشد و دوم خارج باشد باید و برود و اگر ناظر نباشد و باب الرحمت خارج بود برسد اول که هم صاحب
ضمیر میراث خورده باشد و از اعضا خورد باشد و دیگر صاحب ضمیر را از روی اول عمر دو باشد و لیکن از تحجه
و رحیت از اول است و امید میراث طلب دو برزرک بیات نا اخرج میکنند و تا آخر نیست و دیگر
سیاحی قصد مال میکنند و آنچه سپاه این زمان و در بالای تو کار کلی میسکیند اگر شکل دهم در رد از شود اما
نقیه خلاف باشد شرح آنکه در نیست میراث خورده یکی آنکه طالع را از دهم شده چرا که در چهارم
موجود است و دو دو شش که خانه دهم در دایره آمده صاحب خانه است از ضرب و صاحب
خانه چهارم دهم که است موجود میشود و نیز در دوم موجود است و دوم چهارم دهم اول میشود
و رنجانیست و در پنجم تکرار نموده است که دوم چهار است و صراحی و میراث است و
دوم است و میراث است و شاه است و شکل زهره است و دوم است چرا که مس زهره
تعلق دارد و مس از اول است که در حیث است و اگر از مال و معاش پرسد اول نظر کند که موجود
است یا معدوم و از اول ابتدا نموده پنجانه متعلق است و در هند و مملکت متعلق است و همچنین میشمارد
تا چهارم خانه مثلا دو چیز تعلق بخانه دوم دارد مال و معاش چون بشمارند خانهای طاق را باب
متعلق است و خانهای جفت معاش پس اگر در خانهای طاق بود مال باشد و اگر در
خانهای جفت بود بعکس و اگر موجود نبود مال و معاش نباشد و اگر خبری طلب دارد پس در دست خود و شش
نیست و اختیار آن ندارد و این قاعده در جمیع بیوت بکار باید آورد پس اگر حاضر بود و در باشد
و شواهد و نواظر هم قوی بود و شکلی که در خانه دوم بود و خوب بود و مال و معاش بسیار دارد باشد

و دیگر بدست آید از قبض خانه که در آنجا بود و خانه که تکرار نموده باشد و نگاه کند که در خانه آتشی
حطی طارد و با به و شکل خاکی در خانه خاک و آب قوی است خصوصا که شکل ثقال و در جیب باشد و شکل دوم
یا در هر جای که مکرر باشد در اینجا خبر بود چنانکه اگر دو نهم تکرار کند طلب عقب که مال در غیب دارد
یا میراث باید و دیگر این پنج شکل در خانه دوم جمع کننده مال اند
و این سه شکل خرج کننده اند در دوم سعد با آب نی و بخش بشغل ودر کل و
نیز نسبت تعلق بانجانه دارد و اگر سوال از خرید و فروخت باشد از لسان الله العلم اول و
پنجم حکم کند چنانچه رسم کنند شد و احکام هم نوع شده بر است که نموده شود
صاحب این سوال اجنه بدست کسی است و باز نمی تواند ستد و برادران
رنجور است و موجود است و در ششم و در سیم و شکل خاکی در خانه
باد ضعیف است و مال کم شده و دزد تلف شده و بلا در است و در خانه ششم آمده پس برادر
رنجور بود و باشد و چیزی از مال تلف نموده چرا که هم ضعیف و بیم و هم که در دوم
است و که در خانه چهارم است ناظر همدیگر ند جمع بهم ضرب کنند مشغول فصل پنجم در احکام عمر تا
در خانه نهم به نسبت به صورت



	بیعت و مصلحت		رسیدن حجت		نشاط و خرمی		غم خوردن و حرکات
	حساب نوشتن		تلف مال		رسیدن رنج		آمدن غایب
	خوف و اندوه		سفر کردن		خرمی و نشاط		رنج و زحمت
	سفر و عمل		دیدن دوستان		حاضر شدن		رسیدن مقصود

در حکم خانه پنجم حرکات شغل و یک و اولاد و خانه اهل و اقربا و غیره ذلک تعلق بانجانه دارد

رول نگاه کنند که که جهت خانهٔ سیم است در نظر هر دو است یا در رجوع و موجود است یا
معدوم اگر موجود است ضعف و قوت و شواهد و نواظر چنانکه گفته شد بنگرد و حکم از آن کند
و اگر معدوم بود متعلقان او معدوم بود و خواهر و برادر ندارد مگر با در جای او نشسته باشد
که دیگر ان مهر خیزند و نیز نگاه کنند که در خانهٔ سیم چه شکل حلول کرده و قوت یا ضعیف و
شواهد و نواظر آن چیست جز و نیز و حکم از آن گوید و اگر شکل سیم در خانهٔ اول یا هفتم یا نهم
یا چهارم و دهم باشد و بیت حرکت بود و اگر شواهد و نواظرش سعد بود آن حرکت سبک بود
و اگر نحس بود و ثقیل باشد بد بود و اگر در خانهای فرد بود یعنی اول و سیم و پنجم و هفتم و نهم و
یازدهم او برادر باشد و در خانهای زوج یعنی دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و
دوازدهم او خواهر باشد و اگر در هر دو باشد او را برادر و خواهر هر دو باشد و عدد
دیگران بحسب تکرار آن شکل بود و صورت و معنی و اگر در پنج خانه تکرار نموده باشد
عدد برادر و خواهر از پنج باشد و اگر در خانهٔ هشتم تکرار نموده باشد بعضی گفته‌اند که بعضی
از ایشان مرده باشند و هر یکی را حساب باشد که حکم از آن کنند و حکم نیک و بد و غنی و فقیر
هر یک بحسب ضعف و قوت هر یک از آن شکل تواند گفت و آن را علم لا الکل زند و از احوال
زنکس باشد گویند شاهد چنانکه اگر در دهم یا یازدهم و دوم او باشد و بر این قیاس
و اگر از ایشان یکی در خانهٔ یازدهم باشد تواند گفت که از برادر یا خواهر یکی درویش میکنند و نیز
نگاه کنند که در سیم چه نشسته و در خانه قوت است یا ضعیف و شواهد و نواظر جمله نگاه کنند
و بعد از آن حکم کنند و اشکال منقلب و را در این خانه قوت بسیار باشد و دیگر نگاه کنند

که در خانهٔ باد و یا آب نشسته باشد و بجای او خارج باشد و بیت حرکت بود و اگر آن خارج
و مثلثهٔ آتش سعد بود حرکت باختیار باشد و الا بی اختیار و اگر سؤال کنند که حرکت در
کدام جهت باشد نگاه در خانهٔ ششم که چهارم سمت کنند و حکم از آن کنند و اگر پرسد که چه مقدار
سلامت از خانهٔ سیم شکل عدد و اصطلاح کنند و حکم کنند و هر جزء از این خانه حکم طالع نموده
بسیار حاذق حاجت طلب را که بیت فی احکام آن بیان نموده و در بیت این بیت اول
نکته که تا شش خواهر و برادر باشد چهار برادر و دو خواهر و



از آن جمله یک خواهر که نام او فاطمه است رنجور است و رنج
او از شکم است و یک برادر که عمر او بیست و هفت
سال است در سفر است و چند روز پیش از این خبر او رسیده و لیکن تا اخوش است از نخست
والله که عمر او سی و دو دولت و علم در زبان تو میباشد و او را فرزند است که یک چشم
ظاهر و مادینه که عمر او دو سال باشد و در گردن او خالی است و دیگر برادر حرکت موافق
پیش آید پیش فرسنگ او در اینجا بمقامی روی که در آن مقام مردمان علوی و دانشمند و مردم
متکبر بسیار باشد و جای عظیم و ملکت او بود و دیگر برادر دست در خانه نزول کرده بلند بالاگر
و در روی او جراحتی از زخم آهن باشد و او زن باشد که عمر او پنجاه و نه سال است و او را فرزندی
است نرینه و در سفر است و دیگر برادر خوب است و مادینه خوب روی و برادر نحست الله و شرف نام
ظاهر و دو در خانهٔ طلب تو میکنند مثال چون در یازدهم موجود
شده پس طالع را او بود و خانهٔ سیم حرکت اخلاط اقربا متعلق است حرکت به و برادر است

ویک خلاء هم نشسته است و دیگر در دوم قرار دارد خلاء هم دوم است و یک بار او دیگر
هم است و از نهم خانه که صاحب آن شکل سیم از جهت سفر آمده پس آنچه بار او دریست که در سفر از کرتن
دو و و چهار بار او رسیده و دو که یکی در دوم است و در دوم و در ششم و دو خلاء هم در دیگر
هفته که نام یک خلاء هم فاطمه است و دیگر نور است و پنج لو از شکم است از جهت آنکه چون از ششم که به هم سیم است
ابتدا نموده قرینه سیم اعتبار نموده هم رسیده ششم هم در پنج متعلق است و آنکه باب این شکل او
فرموده چنین در اول است ا و ف دارد و ششم شماره حساب عدد نموده و او
در ششم موجود است و در نهم ط دارد و که در اول است خود حرف م دارد و خود
حرف ه دارد پس اسم فاطمه باشد و خانه چهارم که است و شکم است در اینجا ضعیف است
و نیز فرموده که یک بار دیگر که عمر او بیست و هفت سال باشد و در هفتم است و آن هم است چرا که از خانه
که عمر او است قرینه چهارم به بوت [illegible] چرا که از کار نعمت نموده هم رسید طول عمر به دوم که صاحب
است یعنی مقام و ملک و پدر و عاقبت و طول عمر که صاحب یازدهم است در سلیمین و عدد
برابر او و نیز قرینه از سیم تمرده هم هفتم رسید طول عمر و صاحب او است که صاحب شانزدهم است
در سلیمین خارج برابر او ربع پس شانزده و یازده جمله بیست و هفت باشد و نیز بیست و
هفت باشد چرا که از اول تا دهم و صاحب دهم تا شانزدهم هفت و از اول تا چهارم که است
چهار و از چهارم تا دهم هفت جمله بیست و هشت باشد و جمع صاحب سیم است و یک حال در چهارم
است و یک خانه نقل نموده همه بیست و هفت باشد و شکل سال است فافهم و سوال از هر
کار که باشد نظر در دوم و سیم کند و از باب هر گز خطا نکند اگر شکل دوم یا سیم با هم در موافق

زوال باشد و هر مرتبه یا درجه از حد و مقصود حاصل شود و الا بر عکس و در این باب مطلق مطلوب است
خلاف هر مرتبه و خلاف سعادت و نحوست و اگر کسی سوال کند از حرکت یا سفر نزدیک در خانه سیم نظر کند
اگر شکل خارج یا منقلب در سیم و چهارم باشد و شکل انفصال در سیم بود و بر عکس بود و اگر بر عکس بود حکم بر
خلاف کند و اگر سوال کند که بر دوم مراد حاصل است یا نه در خانه پنجم نظر کند اگر آنجا شکل ثابت است که حاکی
و حظ [illegible] و نحوست در خانه پنجم شکل یا منقلب و حرکت نزدیک بود و دیگر اگر سوال از خوب آن
و ارقه باشد سیم با پنجم ضرب کند و حاصل با پنجم زند اگر شکل [illegible] ضرب آید احتمال آن شک
بود و جز [illegible] برسد و اگر نحس خارج بود بر عکس باشد و اگر پرسند که [illegible] با حجت است شکل خانه سیم
با شکل چهارم ضرب کند و نظیر [illegible] با پنجم ضرب کند و نتیجه [illegible] و دهم ضرب کند نتیجه حاصل شود
از آن شکل گوید **فصل ششم** در احکام خانه چهارم که مقام و ملک و عاقبت و پدر و طول عمر
متعلق است پس نگاه باید کرد که که صاحب خانه چهارم است خارج است یا نه اگر خارج است
از هر جهت نگاه کند که یا شکلی که بجای او نشسته باشد قوت یا ضعیف و شواهد و نواظر
آن طلب کند و قوت و ضعف از ایشان نگاه کند و حکم از آن کند و شکل ثابت [illegible]
در این خانه قوت اعظم بود و اگر سوال از عمر کند از و شکلی که در خانه چهارم نشسته و
و شکلی که در طالع و چهارم برابر آید حکم نماید و اگر از خرید و فروخت املاک پرسد از شکلی
که در خانه چهارم نشسته باشد از دخول و خروج ضعیف و قوت و سعد و نحس آن حکم کند
و اگر سوال از ضد [illegible] و عداوت پدر پرسد از تکرار چهارم گوید اگر در سیم یا پنجم یا یازدهم
تکرار کند دوست بود و اگر در ششم یا دوازدهم تکرار کند دشمن بود و در باقی خانه‌ها دوست بود

و نه و دهم و ده حکم هر شکلی در خانهٔ چهارم باز نماییم بدین طریق که در جدول ثبت نموده شد

	دلتنگی و غم		قوت و مدد		خراب املاک		حجت و ملک
	رسیدن خبر		فایده و نفع		رسیدن غایب		خوردن عوض
	بد باشد		عنایت بزرگان		یافتن ملک		آمدن غایب
	خراب املاک		سفر کردن بزودی		قوی باشد		مراد یافتن

و اگر سؤال از عاقبت کار کنند از اول و چهارم شکلی بیرون آید و از چهارم و چهاردهم شکلی و از چهاردهم و دهم شکلی بیرون آید که آن شکل دلیل عاقبت است از سعادت و نحوست و از نظر این شکل صلاح و فساد معلوم شود چنانکه اگر در خانهای ثابت بود خیر بود و اگر در خانهای نحوست بود خوف و رنج و شر بود چنانچه خواهد بداند که شکل در هر خانه بچه کار آمده طریق آنست که نگاه کنند که خانه که مقصود اوست چند خانه است آن خانه تعلق دارد و بموجبی که نموده شد بر سر هر خانه قسمت کنند بعد از آن هر خانه یک خانه بدهد که با ورسد هر چه صاحب آن خانه حاضر شد در آن خانه که نشسته است حکم از آن کنند مثلا دو خانه تعلق دارد چنانچه مذکور شد که مال دوم و معاش در این چون بر سر هر خانه قسمت کنی هر آینه خانهای طاق چون اول و سیم و پنجم و نهم و یازدهم مال فراخ باشد و خانهای جفت چون دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و دوازدهم معاش دانسته باشد پس اگر حاضر باشد با مال طرح باشد یا معاش یا هر دو شناخت و در این باب رسم کشیده



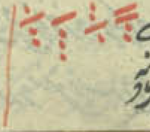
اهل گفته که تنها بیرون شد ملک است اما با خانه طالع عظم خوش و در این آب بر طلب است لیکن آب شور یا تلخ باشد و همچنین خانه

با نحیه است و در این با نحیه منسوبات چهار انار و زنجیر و امرود و مثل آن و آن خانه بجنس این از این بزرگ بود و در ظهور آن خانه یا عیب خراب که در زنجیر کین آدم بسیار ریخته و در خانه بوا بنور را است خراب شده و تلافی این املاک نمود و از دست تو رفته و در کتب بدست افتاده است و پدر تو مرد خدا ترس و نماز گذار بود که در کارهای خیر رغبت نمودی و در این زمان پنج سال نیم است که برفته و در جایی که در خاکست و در این حالی کسی دیگر در خاکست و او سا در تابوت و لیکن او در روز شنبه بنزد قبرستان وفات یافته و نام او ابو بکر بود و او را شصت و چهار سال از عمر گذشته بود و در حال سخت شده بود و در بیرون بیمه کوه در بهر نزد از بار ما با عزیز در رفتن که آنرا دوست بیشتر و حالا در دوست رد خواهد رفت و او هم خلاصه فروخت و دیگر آنکه سی و سه سال از عمر گذشته و در این نزدیکی خلاص که ملک بخری و لیکن کسی مانع تو شد و آن ملک هنوز موقوف است و در قول طرحی که بخری و لیکن نتوانی و دیگر آنکه اما علم از خوف از آنکه در بخشی بود و لا ضمیر و موافق نباید شرح این رمل چنین است که چون حاضر باشد باید دیدن که از جمله کدام مسئله از منسوبات چهار حاضر است از خانه فریضه اشتر و یا نه رسد اگر چه بیر قرار گیرد و همان حق او است و اگر تکرار کرده باشد تا آخر تکرار شمرد و تا اگرچه بیر ثابت نشود بآنکه از طالع حساب کنند و اگر در رمل حاضر باشد باید دید که شکلی که در خانه چهارم قرار دارد یا چهارم طالع آن و شکلی عدد یا شکلی حرف یا عدد واحد که البته این حکم بر وفق است اما چون در این رمل حاضر نیست از این سبب گفته که املاک و مال پدر باشد و چون در چهارم قوی دارد و این خانه بزرگ داشته باشد

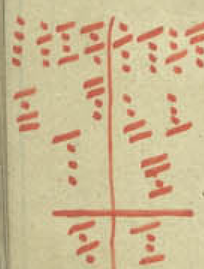
واز دایره میوه که دایره فوالک باشد ظاهر شده که در پنج خانه از دو رنگی دوام دولت چرا که
از اطلاق دایره فوالک ثمر وی رسیده باشد میوه یک خانه است و یکطرف و یکی است
که غایت حرارت ترکیب آدم است و دوم با چهارم ناظر دوم میشود و سوم با
ششم میشود و با هفتم میشود نهم با ششم میشود و با صاحب خانه
که است میشود واو در صلاة دهم موجود شده اگر سوال از بیمار یا ملک ضیاع و عقار
کارها کند اگر سعد و خیر بود مراد یابد واگر از دفین پرسد شکل چهارم با نقیض زند اگر با
با بیرون آید دفین موجود باشد واگر خواهد بداند که در کدام جا نیست از همین شکل گوید
اگر خواهد بداند که مسئول در خانه خود است یا نه یکی را عدد حروف شکل اول و سیم و نهم بحساب
جمل و از جمله نظر کنند و با ... از اول شمار و هر خانه که برسد از آن شکل و ضرب آن
شکل با آن خانه بگوید اگر شکل خارج باشد در خانه باشد و اگر داخل باشد در رود بیاید در خانه باشد
و اگر منقلب باشد و در ثابت باشد از خانه بیرون رفته باشد و اگر در ثابت باشد از خانه بیرون نخواهد رفت و اگر از
عمر پرسد از شکل چهارم حکم باید نمود و آن خانات که نظر کند که در چهارم چه شکل است و تعلق
بکدام کوکب دارد و در کجا مقررست و در کجا قوی حال است یا ضعیف و قوت یا ... است
اگر در رود بود عمر سایل از جدول آینه که در آخر کتاب عدد کواکب در برج است از عدد
کبری بگوید و اگر در شرایط بود عدد صغری بگوید و اگر در جای اگر زنانه باشد هم از شکل چهارم گوید و
آن خانه نیز ملاحظه کنند که از خانه چهارم بود آن عدد را عمر و حکم کنند و از اول و چهارم شکلی تولید کنند و بینند
اگر سعد بود مدت عمر و معیشت وی زیادت کند و مدت عمر از شکل اول و چهارم کند

از سعد و نحس و داخل و خارج و ثابت و منقلب و تکرار و غیره و اگر خواهد بداند که سبب مرگ
در ارضه باشد شکل چهارم با شکل هشتم زند و از صاحب حکم کند از سعد و نحس و داخل و خارج
و ثابت و منقلب و تکرار و قوت و ضعف و بادی و زایی یعنی حروف با خشت ریا یا احتیاج کشتن
و افتادن از بلندی و غرق شدن و در بدن گزیدن جانور و غیره و با خشت نیز از امراض مزمنه
که دوام و شوق باشد یا زود بگذرد و جان کندن نیز چگونه بود و در جدول ظاهر خواهد شد دیگر بدانکه
رباعی سلانت از صورت و صاحب سداسی از ضد ثنائی و سباعی ... اضداد است یعنی ... که پنج است
منسوب بخانه پنجم است که خانه فرح و دو بیات و سداسی منسوب بخانه ششم که خانه پنج است پس
ضد همدیگر باشند و سباعی مقابله طالع است فایده دیگر اگر در طالع شکل رباعی باشد هر رباعی که در روی
رمل باشد در حکم او بود نسبت با طالع و خانه چهارم و اگر در طالع شکل خماسی بود هر خماسی
که در روی رمل بود با خانه پنجم در حکم او بود و اگر در طالع شکل سداسی باشد جمیع سداسی با خانه ششم
در حکم او بود تثلیث و تربیع و تسدیس و مقابله و ضعف و قوت حکم باید نمود و سباعی و ثنائی مثل
ذلک و اگر ثنائی که ضد رباعی است در چهارم بود عاقبت آن کار بد بود و رباعی در ششم کذلک
و اگر خماسی در سداسی بود آن کار بد بیرون آید و اگر سداسی در خماسی بود آن کار به پنج نهد

فصل هفتم در احکام خانه پنجم برج خانه بجهت خبر تعلق دارد فرزند و محبوب و هدیه و مراد و دوستان الکار و
خرمی و خبر اوقات ... که او را فرزند هست یا نه و اگر هست چند است پسر چند و دختر چند و هر یک ...
حکم چند مثلا رمل کشیدیم از بهر شخصی



اول کفتیم ...
فرزند است یکی نرینه و دو دیگر مادینه ... و هست در حال ...



و نیز میراث زن بعمر کهتر است و بعضی زیاده تر و عمر او هفت و نیم سال است و لیکن دختری
طور خوبروی کوتاه بالا فربه ساق که در روی او اثر عارضه حالی باشد سال او چهارده و یکی از او
خواستگاری میکنند که خویش آن دختر باشد از طرف مادر جوانی بلند قامت شکم بزرگ سیاه
فام که در گردن او نشانی باشد و دختر مر او را میخواهد و یک دختر میانه طور عمر او نه سال
و نیم و صد درم از خواهر بزرگین ملیح تر و بلند تر است و لیکن او بیش از این رنجوری ... کشیده
و این زمان صحت است اما باریک و ضعیف است و او را پسر خواهر پدر و مادر جوان نگاه میکند
و آن پسر هنوز بحد بلوغ نرسیده و لیکن از آن تا اصل محبت با هم بسیار است و دیگر او را معشوقی است
خوبروی از خاندان بزرگ و لیکن با غایب است که میان شرف و نزدیکی و آن زن است که سال
در آمده عمر او سی و دو سال و او را دو فرزند است هر دو مادینه یکی سه ساله و دیگری
پنج و پدر این دختر نیز دوستی میکند که او هم عاشق است بر جوانی بلند قامت باریک ساق
فربه اعضا و آن جوان در سفر است و تو بخت عاشق آن زن که ... تواند او را دیدن فرزندان ضعیف
حال است و دیگر او را از پسر و لیکن خبری رسیده از احوال سلامتی او و لیکن او خود را از این طرف
شده و دیگر او را از بزرگی بخشی خوش رسیده و امید چند روپیه بسته و حاجت حاصل شده و دیگر دو
روز و یک ... است که باتفاق جمعی دوستان لذت بخشی با زرگان و یکی ... مشغول و
این زمان که ما رسیده ایم منتظر تو اند و دیگر امروز غذا او شیرینی و گوشت خورده و بعد از آن حلوای
... خورده و بعد از آن چیزی ترش و تلخ خورده و دیگر امروز ... گذارد بزرگ ... که ...
کار است که در طلب او بود و لیکن او را از او منفعتی رسد و این همه که گفته شد از این خانه بود و دیگر به بینید

که او را معشوق هست باید و واجب است که هر چه بر خانه تعلق طالع دارد هست او را به بینند
و درست آن خانهاست که در فصل چهارم نموده شد و آن خانهاست که جمع صاحب خانها اطلاع کنند
نگاه کنند که خانهٔ که او مقصود طالع و خبر تعلق طالع او موجب که نموده شد و در سر صادقه
خانه زمین قسمت شد بعد از آن هر خانه یک چیز ... باشد پس جمع صاحب آن خانه حاضر شده در آن خانه
گذشت حکم از آن کنند و دیگر نگاه کنند که [illegible] که صاحب او است کجا است و در آنجا قوت او با ضعف
و در آن خانه خطر طالع ... بعد از آن نگاه کنند که در خانه نجم چه شکل نشسته است و در آن خانه خطر و ...
و قوت با ضعیف و شواهد و نواظر و غیره جمله نگاه کنند و حکم از آن کنند و شکل خارج او در آن خانه
قوی عظیم باشد و شکل ثابت در آن خانه اگر چه کم آید اما هیچ نباید بد باشد مثلا طالع هست که [illegible]
قوی تر از [illegible] باشد و اگر سوال از خبر نیک از نجم گوید اگر در خانهای سعد نگاه کنند خبر خیر بود و در
خانهای نحس خبر بد که شنود و ... و نگفت ... خبر است و خارج نحس ...
و دشمن فرزند و معشوق از ... نجم گوید چنانکه گذشت در خانه چهارم جدول حکم شکل ...

[illegible]	قوت و کامرانی(؟)	[illegible]	جدالی با فاسق(؟)	[illegible]	رسیدن خبر
[illegible]	صحبت و عشق خوش	[illegible]	رنجوری فرزندان	[illegible]	فکر و اندیشه
[illegible]	سفر کردن	[illegible]	غایب بزرگان	[illegible]	طهارت نفس
[illegible]	اندیشهای باطل(؟)	[illegible]	فکر بد	[illegible]	خوردن غم

[illegible]	دلتنگی و غم
[illegible]	رسیدن غایب
[illegible]	سفر کردن فرزند
[illegible]	نیکوئی حال

و حکم پسر و دختر از [illegible] نباید که در خانه فرو رفت با زوج چنانکه در بیان خانه گذشت و
اگر سوال کند که فرزند در شکم است باید از نجم و [illegible] که شکل بطن است حکم کند اگر خوب بود و

نیز در صورت و معنی موجود بود فرزند بود و اگر معدوم بود و خانه پنجم خارج باشد فرزند
باشد و نیز نگاه کند که در خانه چهاردهم اگر سعد بود فرزند نرینه بود و الا ماده نوع دیگر
اگر سؤال کند که فرزند مذکر است یا مؤنث نظر کند در خانه پنجم و نهم و چهاردهم اگر در بروج
مذکوره اشکال نر باشد در بروج مؤنث نر بود و ماده نیک و نتیجه را هم ملاحظه کند و حکم نماید نوع دیگر
اگر نقاط آتش و باد بیشتر بود نر و الا ماده نوع دیگر حکم در شکل پنجم بود اگر مذکر باشد نر
اگر مؤنث مؤنث نوع دیگر شکل پانزدهم با شکل ششم ضرب کند و حاصل را با پنجم ضرب کند و از
نتیجه حکم نماید نوع دیگر اگر سؤال از فرزند یا محبوب بود پنجم را با نهم زند اگر شکل سعد حاصل بود حال
نیک بود و فرزند شود و اتصالات و وقت حاصل شود نوع دیگر چون از زن و ماده که فرزند سؤال
کند نظر کند در اول و پنجم و دهم و یازدهم اگر اشکال مذکر باشد مذکر است و اگر مؤنث مؤنث اگر
کسی پرسد که در میان دو دوست کدام یک را محبت بیشتر است نظر در اول و نهم کند
در هر کدام که آتش و باد بیشتر بود محبت زیاده و آب و خاک کمتر خاک عداوت و جدائی
باشد اگر کسی از خبر پرسد که راست یا نه حکم از شکل قمر و اجتماع گفت اگر اشکال قمر در
پنجم بود و قوی باشد خبر راست باشد و الا دروغ و شواهد و نواظر نیز ملاحظه کند و اگر پرسد که مضمون نامه
چه خواهد بود نظر کند که شکل عطارد در کدام خانه است و بعد بر نسبت یا نحس و قوی
است یا ضعیف یا متوسط حکم از آن کند نوع دیگر در راستی و دروغ خبر نقاط شانزده گانه رمل
بر چهار دو دو طرح کند اگر یک ماند خبر دروغ است و اگر دو ماند راست است اگر خواهد
بداند که زن حامله است یا نه از جمله نقاط دو دو طرح کند اگر دو ماند حامله است و اگر یک ماند نیست

اگر خواهد بداند که رسیده یا دختر است طرح کند اگر یک ماند رسیده و اگر دو ماند دختر و اگر
سه ماند رسیده اما نیز اگر پرسد که زن باردار حامله هست یا نه و پسر است یا ماده باید که در نهم که پنجم
پدر است و ششم و چهاردهم که محل آمدن طفل است نظر کند و در پنجم و اول نیز اگر اشکال
طفل ثابت بود فرزند بود و اگر در خانها ... بود چه بهتر باشد و اشکال نر نر و ماده ماده فصل
هشتم در حکم خانه ششم اول مرض دوم بند سیم گریخته چهارم ستور پنجم حیوان کوچک
اول ملاحظه نماید که از شکلها که بدین خانه متعلق است کدام موجود است و کدام معدوم و ضعف و
قوت هر جز از جهات شکل ششم و جای او و جای او و شواهد و نواظر او و حکم نماید اگر چنانچه
بخشش کند که رنج بود نگاه کند که فصل که جهت آن چیست کجاست و در کجا چه حالت دارد و
اگر سؤال کند که رنجور چه مرض دارد دیگر که ... کجاست حکم از آن کند و ضعف و قوت و
سختی و سستی رنج از ضعف و قوت ... فلان گفت و نیز تا در کدام منزله نشسته و شواهد و
نواظر چه گفته است و در تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله و مقارنه و بعضی دیگر چه از قسما و
... قوی‌تر از آن گفت باشد که بجای او نشسته باشد حاکم باشد که رنج بر چه بازیافته تر کرد و اگر
از احوال اسرار پرسد اول ... کند که اشکال بر هیچ در مسکن خود هستند یا نه اگر باشند حکم
از آن کند و گرنه از ... و شکلی که در ششم نشسته باشد حکم کند و اگر از احوال برده و
چهارپای پرسد همچنین اگر ششم در خانه ثابت باشد ... بیاب الحال اول و ششم همچنین باشد
مربوط باشد و اگر برعکس بود فاش گردد و شکل ... و در اینجا نظم فوت باشد
بشرط آنکه صاحب ... رنجور باشد چرا که اگر رنجور باشد قصد مرگ کند اگر سؤال از مرض باشد

واگر شکل ششم در جایت شد مرض دراز کشد و عکس که خلاص نگردد و نکتهٔ دیگر خارج
زود خلاص شود و منقلب از رنج بیرون آید و ثابت ساکن باشد و باز مرض عود کند و ثابت در وقت
رفتن سعد باشد و نحس بد شمارند و از شکل چهارم حکم عاقبت معین کنند و از ششم زمان مرض
بیابند و از دهم که چه نوع طور شود دریابند و از شکلی که از اول و چهارم بیرون آید صلاح
و فساد عاقبت او و چهار شکل در این خانه دلیل موت باشد و آن ...
و اگر سؤال از صحت مریض کند بدانکه در اول و در چهارم و
در ششم و در هشتم و در چهارم علامت مرگ بود و اگر در دوم و
در سیم و در پنجم و در هفتم و در دهم و در یازدهم و در دوازدهم باشد آن
خلاص بیماری است و اگر علامت خلاص و مرگ هر دو باشد حکم بر غالب کنند و اگر بیمار از بد
از سعادت و نحوست شواهد و نواظر خانهٔ ششم بهتر عددیکه از خانهٔ ششم بستانند و اگر سؤال کند که صحت
یا موت تا چه مدت خواهد بود از عدد خانهٔ ششم بگویند در جمله حکم کار بیمار آنست که از اول و چهارم شکلی بیرون
آورد و از ششم و هشتم شکلی و از این هر دو شکلی بیرون آورد و اگر آن شکل خارج
سعد یا منقلب باشد در اینجا مگر شده باشد دلیل شفا باشد و اگر بعکس بود دلیل
موت بود خصوصا که در ششم و چار و دهم تکرار نموده باشد و گفته‌اند که در
ششم نیکو بود و در ششم نکو و در یازدهم و جنب ره و عتبه
و و در دیگر دلیل بر موت بود و و دلیل صحت و
ما حکم هر شکلی در خانهٔ ششم او رم

	رسیدن رحمت		حجت کردن		بخواستن رنج		با خصم شادی نمودن
	دیدن خواب خوش		بردن رنج		رسیدن خصم		آمدن زنان
	رسیدن غم		شادی دوستان		یافتن مراد		نشد درستی
	مردن دشمن		بد باشد		یافتن مال و رنج		رسیدن غایب

و نیز بعضی دیگر شکل حکم مطلق تواتر کرده‌اند چنانچه ما رقم کنیم که صورت هر شکل رمز است



اول کشف شد ما از اندک رنج خوشی بجهت آنکه زمان دور دوست
طالع و سبب آن زخمی بود و لیکن آن زخم طلب شده و ...
رنج تا نیست فیکر نیک و حرمتی بر آن است که اسرار او توفیق کنند
و اندک ... طامع او شود و ... از تو مخفی نخواهد گذاشت و سر تو آنست که جمع شده
یا رنج سیاه چرده بلند قامت ... که ... خالی باشد نام او ... و آن زن ...
... عمر ... و ... بسیار عجب ... و فرزند ... عمر ... و ...
... عمر او در اول ... و ماه و ... رسیده‌اند که در این مقام کوتاه ... که ...
... گشته باشد و در حالت رسیدن ... خوف و ترس ... رسیده ... در زمان ... دشمنت ...
اندام بلند بالا که ... چون آید ... و سر توفیق خواهد و آن عورت ... نیکو ...
... و ... رفتن ... و ... آن ... و شوهر آن عورت ... اندک ... شده
و ... رحمت خواهد رسید ... تو باشد و ... تا مدت ... روز ... آن ...
تباه خواهد شد و ... قصه کوتاه کرده ... اعلامی ... کار ... قد ... اندام ...

ولاو در زمان که ما در کشیدیم و ریاضت که در این باغ هیچ درخت و دیوار آن باغ را عمارت
میکنند و لیکن خصومت و دو نوبت قصد هلاک تو کرده و قصد او بسبب آن است که او چهار پای را
عظیم دوست دارد و چند نوبت لیس الراس از تو کرده تو مراد او نداده از این سبب او خصم تو شده
و او را دوست نمیدارد و جز بس کسی نبود و آنکس مردی زرد رو و تلف شده و دیگر او در خانه یک
زن ضعیف کار باشد مر عمر او شصت و یک سال و او را عظیم نیست خلاف تو باشد و او را پسری است کفش دوز و او را
سر در دل بلند و قامت بیار ریش و سوال او بسیار قرض جمع شده و دیگر او قرض طلب است که از تو او را
نام او احمد و در زمان که ما در کشیدیم از خانه خویش بیرون می آید و در وی در بازار گرفت و او را
مقدار دو دوست و پنجاه و … بیاید و این همه از احکام خانه ششم است العاقل یکفیه الاشاره
و اگر سوال از بنده باشد که خرده مایه از خانه ششم و لسان اللام حکم کند اگر در خانه سعد بود نیکو باشد و باقی
نیکو باشد که دلیل خوف از برده بود و عدد بنده کان از تکرار … و شکل خانه ششم و کنیز و غلام از خانه … گو
موت ببیند و دیگر بدانکه خانه اول طالع مریض است و ششم مرض و دهم طبیب و چهارم دوا …
پس شکل اول و ششم و دهم و چهارم امهات ساز و همین ترتیب اول و چهارم … نتیجه باشد
و ششم و دوم و دهم و سیوم … ام کند بعد از آن نظر کند در ششم و هشتم و … از دهم و از سعد و نحس و
در حسن و خامس سخن گوید و اگر خواهد بداند که مریض خلاص شود یا نه شکل ششم با هشتم زند و اگر از … شکل
… حاصل شود حکم بر حیوه کند و تکرار او را و … بیند این نگاه دارد و اگر از … شکل
… باید حکم بر ممات کند و اگر سوال از گریخته باشد همان شکل حاصل که از ششم و هشتم
شده ملاحظه کند بهر جانب که آن شکل تعلق داشته باشد گریخته در آن جانب … باشد از

شرق و غرب و شمال و جنوب و الله اعلم فصل هفتم در احکام خانه هفتم اول نکاح دوم شریک
سیم غایب چهارم دزد و غیره اول نگاه کند که از منسوبات خانه کدام کدام موجود است
و کدام معدوم اگر از غایب پرسد نگاه کند که … که صاحب آن است کجاست و در کجا قوت است
یا ضعیف و شواهد و نواظر و مثلثه و تثلیث و تربیع و تسدیس و مقابله و مقارنه که از جمله واجبات است
ببیند و حکم از آن کند و اگر پرسد که غایب در کدام طرف است نظر کند در خانه هفتم و صلاً و دهم اگر
کند و چهارم و دوم در حد مشرق باشد قیاس چنین کند و اگر سوال از غایب کند نظر کند در خانه
دوم اگر و و باشد غایب نرسد و اگر شکل اول طالع غیب باشد مثل و و و
و غایب برسد و اگر از غایب پرسد شکل اول با چهارم زند و نتیجه بر آورد و دهم
با شکل اول با شانزدهم زند و شکلی بر آورد و از هر دو نتیجه شکلی حاصل کند و از ۱۳ شکل حکم
غایب کند و تکرار نیز ببیند تا در کجا تکرار کرده از ضعف و قوت سخن گوید و اگر … در هفتم غایب
بود و سوال اندک شکل نقی بود و اگر خواهی بدانی که غایب مرده است یا موت نظر کند در طالع
و پنجم و دوم و یازدهم از آن حکم کند و اگر کسی سوال کند که مرا چند قضا می آید از عدد آنها حکم
نماید و یا از خانه دوم و باید که رمال حکم گوید که چند قضا و چند فرزند خواهد بود و در محروق … نر تواند
بود چرا که یا از بهر غایب خبر است یا شریک یا فرزند یا نجم از پس گذشته حکم کند و قوت و
ضعف ملاحظه کند و نکاح حادث از خانه هفتم حکم کند و چهار شکل در اینجا و لیکن بود
بر قضا … و شکل منقلب ساز در اینجا قوت عظیم بود و اگر سوال کند که زن …
یا جلان از نکاح هفتم گوید … و شکل ثابت سعد و خیر و ثابت و … جلان بود و اگر پرسد

که زن از چه قوم بود بنگر در هفتم اگر [شکل] و [شکل] باشد مرد اصیل بود و اگر [شکل] و [شکل] باشد از مردم بزرگ
بود و از منسوبات آن خانه کوکب گوید و قبیله از نظر از هفتم گوید و اگر پرسند که میان مرد و زن زناکاریست
یا نه نظر کن طالع و هفتم اگر هر دو مذکر یا هر دو مؤنث باشند زناکاری نبود و اما که اگر مذکر و دیگر مؤنث
باشد زناکاری بود و اگر هر دو منکس باشند فرزند در میان ایشان نبود و الا امکان فرزند بود
و اگر شکل چهارم در دوم تکرار کند آن زن مرد را بغایت دوست دارد و اگر شکل سیزدهم
در هفتم و چهارم تکرار کند آن مرد زن را دوست دارد و اگر سؤال از خصم و شریک و زن و غایب
و مقصود باشد اگر شکل داخل سعد در خانه باشد دلالت یابد و نیکو باشد و اگر نحس باشد [illegible]
و بد بود و بنگر در وقت و فعل تمام دلالت و اگر در هفتم [شکل] یا شکل دیگر باشد و در چهارم تکرار کند
غایب زود بیاید و اگر [شکل] یا [شکل] یا [شکل] در هفتم بود غایب زود نیاید و تمام حکم هر شکلی در خانه هفتم در جدول معلوم

[شکل]	قوت و زیادتی حیات	[شکل]	رسیدن غایب	[شکل]	خوردن غم	[شکل]	رسیدن مال
[شکل]	سخن خوش	[شکل]	رسیدن رنج	[شکل]	غم و اندوه	[شکل]	رسیدن چیزها
[شکل]	از افتادن سفر	[شکل]	صحبت بزرگان	[شکل]	باطل شدن عقد و	[شکل]	خصمی و دشمنی
[شکل]	مرض مفاجات	[شکل]	بد باشد	[شکل]	غیبت و حجت	[شکل]	ملال یافتن

نوع دیگر اگر سؤال کند که غایب زود رسد یا نه نظر کند در خانه سیم و ششم و شکلهای ابتدای سال
از غایب حکم کند در آمدن و خارج و دور شدن و ثابت آمدن و توقف و منقلب بود و
دل بودن در آمدن و دیدن و رسیدن خبر و صلاح و فساد و نفس غایب از تکرار شکل هفتم
گوید و دیگر اگر شکل سعد و با مزاج در خانه شده دوم یا هفتم ضرب کند وعده آمدن غایب

از آن گوید اگر در ره باشد و الا از جای دیگر گوید و اگر خواهی بدانی که در غایب قصد آمدن دارد
یا نه باید دید که در امهات آن ره چه شکل است و اقتضای آن چیست بلکه اگر نقطه از شکل
آتشی باشد در حرکت بود بلکه در سفر و اگر بادی و آبی بود قصد دارد در آمدن و اگر در نقاط
از شکل سعد در چیست بود و در امهات باشد و در شکل خیر بود البته بیاید و اگر خارج یا منقلب
بود و از شکل نحس بود آمدنش منقلب شده و اگر خاکی بود درنگ در کارش واقع شود و با
رجوع کند با مهمات و حکم مطلق کند **نوع دیگر** اگر نقاط هفتم از امهات [illegible] بود و غایب زود
متوجه شود و امهات [illegible] [شکل] [شکل] [شکل] و پس جمعی [شکل] [شکل] [شکل] و بیش
بعضی مطلق [illegible] [شکل] [شکل] [شکل] و دیگر نظر کند که نقطه مطلوب باید در ره موجود هست
یا نه اگر موجود بود و در مرکز موافق باشد و لیکن مطلوب بود و آمدن غایب و اگر خواهی بدانی
که غایب زنده است یا مرده شکل هفتم با دهم ضرب کند که عمر غایب است اگر شکل سعد بود
و در جای نیک منزل او است و آید غایب زنده باشد و اگر شکل نحس باشد و در ششم تکرار شده باشد
غایب مریض بود و اگر شکل نحس باشد و در هشتم یا دوازدهم تکرار کند غایب مرده است
و اگر شکل غایب در پنجم که رسالت است یا در سیزدهم که مقصد غایب است تکرار کند غایب
از آن مقام بمقامی دیگر رفته باشد و دیگر اگر شکل طالع با شکل هفتم ضرب کند و دو از آن خارج بود
باید و ثابت در توقف افتد و منقلب از جایی بجایی رفته بود و خارج بیاید و خانه پنجم
همه بود و طریق مدت آمدن غایب آنست که افراد شکل هفتم غیبت [شکل] و [شکل] و [شکل]
جمله شمار و در خانه‌های آن زوج کافر ضرب کند آنجا که رسد عدد آن گوید اگر سؤال کند که

غایب یا فرزند مذکرست یا مونث اگر در مراتب شکل مذکر بیشتر بود غایب یا فرزند مذکر باشد
واگر مونث بیشتر بود مونث باشد و رسالکنیم صورت این است
اول حکیم یا فرزند مرد بیت مادینه عمر او دو سال و دیگر زائد است
خوف از غایب باشد و این جای خوف است و دیگر اول در مرد آید



البته از نا امید مکنی و دیگر بار ها چند از تو غایب است و میرسد و انقدر این جا بس باشد چرا که
حکم نامی و منقلب چی دیگر بود و میشود **فصل دهم** در احکام خانه هشتم اول مرگ دوم خوف
سیم مال غایب چهارم دعوی و غیره اول ملاحظه کنند که جز یا حکم یا خانه متعلق است کدام موجود
است و کدام معدوم و ضعف و قوت هر یک از آن گوید که در کجا بیت اگر قوی باشد و دلالت معتبر
باشد حکم کنند بر میراث یا مال غایب و از کجا آمدن حکم کنند از تکرار خانه که اگر در اول
بیند از آن غیر رسد و اگر در سیم از اقربا و در پنجم از فرزند و دوست و عمه و اولیا اگر
قوی باشد و از مرگ حاضر شده باشد بود و اللااعلم نگاه کنند که از هر جه آمد و حکم از آن کنند
و ما احکام اشکال اثنا عشر که در این خانه در جدول آورده ایم

	نکبت و خوف		رسیدن مال غایب		خوف از دشمن		یافتن مراد
	جمعیت و میراث		بد یا باشد		منکوب اعمال		یافتن نفع و
	پریشان خواب		خوردن میراث		یافتن عمله		مردن خصم
	خوف و نکبت		غیبت بزرگان		جمع شدن با اولاد ان		کوتاهی عمر

واگر سوال از خوف و خطر و مرگ و میراث بود و اگر در هشتم شکل ضعیف بود و دعوی قوی باشد

و از بیمار شفا یابد و بمراد و برسد و اگر نحس باشد و خارج رود و بمیرد و حسرت دل برو رسد و اگر
سعد و داخل بود و در دوم تکرار کند مال غایب بود و میراث برسد و اگر سوال کنند که سبب
مرگ چه باشد از چهارم و هشتم شکلی بیرون آورد و حکم از آن کنند و چهار شکل در خانه و لیل
میراث بود یا مال غایب بود و هر شکل منقلب یا در خانه قوت عظیم بود و اگر شکل
هشتم داخل و سعد باشد و قوی دلیل حصول میراث یا مال غایب بود و خارج نحس بر عکس اما
اگر طلب میراث پدر کنند از چهارم و هشتم با هم ضرب کنند و از مادر و اقربا سیم با هشتم
و از ما در دهم با هشتم ضرب کنند و از داخل و خارج و سعد و نحس و تکرار در او نماید و حکم
کنند و اگر سوال از خوف و خطر و مرگ کنند اگر خارج سعد بود از خوف و غیره برهد و ثابت
نحس نجات ندهد و مریض بمیرد با شهادت شناهد و اگر سوال کنند که این شخص در چند میرد نظر
کنند در هشتم اگر بود در آخر عمر بمیرد و اگر بود در اول عمر بمیرد و اگر بود در ربع
و اگر بود در نصف سالگی و اگر بود در چهل و پنج سالگی و اگر بود در سی سالگی و
اگر بود در بیست سالگی و اگر بود در شش سالگی و در این قرارها محکم بود و هر چه در این قرار ها است
بگذراند عمر شصت و هفتاد و هشتاد سال برسد و باقی شکل ها سال بحق قرار بود و اگر سوال از قرض کنند
از اطلاع هشتم شکلی بیرون آورد اگر داخل بود و چهار دهم یا بود یا منقلب
سعد بود قرض برسد **فصل یازدهم** در احکام خانه نهم اول در سفر دوم در علم سیم خواب
و غیره اطلاع باید دیدن که در بیت خاص است یا نه و از هر چه خارج است حکم محقق شد
حکم کنند اگر کسی سوال از سفر کنند به بلند باشد در کجا است و در این جا قویت یا ضعف و شناهد

آنچه نگاه کند و حکم از آن کند و اولی شکلست آتشی اگر در خانهٔ نهم نشیند نشانهٔ سفر کردن بسیار باشد
چنانکه اگر کسی سؤال کند که سفر خواهم کرد نگاه کند که اگر در خانهٔ آتشی یا بادی نشسته باشد نیک
باشد و اگر در خانهٔ آبی و خاکی نشسته باشد بد باشد و شکلها و فواطر را ملاحظه نماید در رنج و بدی
دیگر اشکال در این خانه دلیل سفر است بلکه هفت شکل و و و و
و دو شکل آموختن علم است و پنج شکل دلیل دیدن خلایق است و
و و و سه شکل دلیل مالکی دوست و و پنج شکل دلیل مردن
بود و و و و اشکال خارج اگر در این خانه قوی باشد و منقلب نیز
سفر کرده شود و اگر در نهم شکلی ثابت یا داخل باشد عدم سفر بود و حالت سائل از منشیم و
مقصد از نهم و رجوع از تکرار نهم و رفع حرکت از منشیم نهم گویند اگر پرسد که سفر خیر است
یا مقام نظر کند در نهم اگر خارج بود نحس سفر بود و اگر داخل بود نحس مقام نیز باشد
سعد باشد و نحس بدین منوال است بار دو ما خود حکم هر شکلی در این خانه در جدول آوردیم

	خواب خوش		صحبت زنان		نیکوئی عهد		یافتن مراد
	رسیدن خبر		خستگی و رنج		رسیدن مال		پریشانی نفس
	قوت حیات		علم آموختن		طهارت نفس		قوت دشمن
	یافتن ملک		طلب دوست		سعادت بزرگان		خبر خوش

و بجز و یک شکل حکم کلی نتوان کرد در این اشکال و لیکن نشسته است بر این نوع اما اگر خواهد

و غریبی و درد منده حکم نتوان کرد چنانچه ما رسم بالای مثال کشیدیم که صورت آن چنین است که خون
میشود صاحب سؤال کاشف است



این نکته هم دل در سفر
بسته و لیکن هنوز مردد که بروم یا نروم و در روم و در مغرب
خلاف کرد و در مقام خواهد شد که کثرت نیز برکات باشد
و در دل دارد که بعد از پنجاه روز دیگر از این مقام بعزم سفر روی رود و دیگر تو دوش عجب حال
دید که در دیار یک چاه ای بود و در این دیار یک جای آب کند بس بود و تو طالب آن کند بودی
که طهارت سازی و نمی یافتی و در این حال بزرگی سببی و دوستی صحبت و معبوت است
میکرد که بزنند و لیکن تو و آن بزرگ هر دو در خنده افتادند و بزرگ مهیب یار گشتند و بکار رنجی مشغول
شد و دیگر در خواب دیدی که زنی از بیابان آمد و او را در کنار گرفتی لیکن جمع نشد و دیگر ترا
علمی چند فراموش شده و لیکن زیادت آنچه فراموش کرده حاصل میکنی و لیکن آنچه فراموش
میکنی نزدیک تر اینست که حاصل شود و دیگر تو دوش نماز نکردی بلکه در روز هم و لیکن از عمر و با بداد
نماز گذاردی و نماز نا کرده قضا باز گذاردی و صدق تو در حق نماز و صدقه و زیارت
و شکل آنچه علم و فنون یافته باشد و لیکن دوستان از سائل میبرند و تو اگر چه بظاهر با ایشان خوش اما
در باطن کار خوب نمیکنی و تو در خود سائل در غایت پاکی و اخلاص نگاه میداری اگر چه دو
روز خلل پذیرفته بود اما این زمان خوف نیست و دیگر بدانکه شکل اول تعلق بسائل دارد و نهم تعلق
بآن شهر که میرود و ... شکل آن شهر و پنجم امید آن مقام و نهم آمدن از این سفر نیز باید که این جمله از
نحوست پاک باشد و خارج و داخل کلام طالع و اگر خواهد بداند که سفر بکدام جانب

بهترست از پنجم وهشتم ونهم گوید بیرون شده وسفر با وغیره اگر پرسد که با چه نوع کس سفر کنم از صاحب
نهم گوید و بعد از آن شکل اول ونهم ودهم و یازدهم اگر شکل اول خارج سعد باشد و یازدهم نیز
سعد خارج باشد سفر در غایت خوبی باشد واگر شکل بد یا مانع باشد توقف در سفر واقع شود
مثل و و در شکل نقیض حکم کنند بعدم سفر واگر سؤال از سفر با علم باشد
شکل نهم با یازدهم ضرب کنند اگر شکل داخل سعد بیرون آید در علم شروع کند واگر خارج
سعد بود سفر نیک باشد وحالات خوب باشد ونحس بر عکس بود فصل چهل وهشتم در احکام خانه دهم
از آن در عمل دوم مادر سیم سلطان وغیره اول شرایط بجا آورده چنانچه نموده شد و بعد
از آن به بلند بالا که صاحب قسم بیت در یکجا آمده و به جهت قوت وضعف آن به بلند
وحکم از آن کنند واگر سؤال از مادر کنند نگاه کنند که هست یا نیست اگر هست حکم از آنجا کنند
که هست واگر سؤال از غایت بزرگان کنند از اول ودوم شکلی بیرون آورده وحکم از آن کنند اگر آن
شکل در بیت ثابت باشد از خانه او حکم کنند ودیگر شواهد ونواظر وغیره آن جمله نگاه کنند وحکم از آن کنند ودر شکل
داخل در برج خانه قوی باشند وچهار شکل در برج خانه ولیکن عمل باشد ودست شکل ولیکن
عزل بود وچهار شکل نور نظر است واگر از عداوت وحسد از بزرگان
پرسد از شکل دهم گوید اگر در سیم وپنجم ونهم ویازدهم تکرار کند ولیکن دوستی باشد واگر در خانه
دوم وششم وهشتم ودوازدهم تکرار کند دشمن بود ودر باقی خانها دوست
واگر سؤال کند که مرا کدام منصب است بود از منصوبات شکل دهم گوید واگر از حال و
ابتدا پرسد اول با دهم ضرب کنند ودر نتیجه آن نظر کنند اگر سعد داخل بود ولیکن قوت ولایت

واگر سعد خارج بود دولت قوت وحرکت بود ونحس داخل ضعف وبی‌ثباتی ونحس خارج شکست
وملال وقیاس منقلب بود ومنقلب سعد میانه بود با قوت ومنقلب نحس با ضعف وثابت سعد بر کمال بود
در قوت ونحس در ضعف ووقوف علی هذا وما بالا مثال رسم کنیم برین صورت



که نموده میشود اول نتیجه لا ما در بیت عمر او افتاده وزوال و
در خانه فرزند مادر تو مینماید ودیگر تو مرد بزرگی ولیکن در
میان کار بزرگان در صورت آنکه مرد دولت سیاه چرده بلند قد که در بازار جیب خرج داده واز
جمله بزرگان است وتو کار چند از بازار رفته وا و را لا اعظم دولت بداده ونوبت او را تو دولت
میداری وتو در باغ منعم رسیده ولیکن خوش [illegible] مدد ودیگر لا اعلی چند حاصل بود
ولیکن آن اوقات به کم بینی وما حکم همه اشکال در برج خانه در جدول آوردیم

سخن با خوش	قوت عیب	رنجوری دراز	دیدن بزرگان
آمدن مال	حرکات موافق	نقل از مقام	رسیدن خبر
آفت وزحمت	آمدن غایب	رسیدن مال	سفر کردن
رسیدن عمل	یافتن مراد	جمع کردن با زنان	قوت دشمن

سؤال کند از پادشاه ومنصب وعمل نگه کنند هم با شکلی که در خانه دهم باشد ضرب کنند
اگر در ... باشد نظر کنند که تثلیث طالع است یا تربیع یا مقابله یا تسدیس از آنجا حکم کنند
واگر قطع باشد معدوم بود ودر جمع بود بطریق مرعی باید جست واگر دو کس خواهند

که قاضی یا حاکم رشوت گیرد و در دهم شکل ثابت باشد بر شوت که کار توقف افتد و آن قاضی رشوت
بسیار از هر دو جانب گیرد و آخر آن دعوی را بیکدیگر حواله کند که را بینند و اگر سعد و نحس باشد هر دو
که هم ساخته کرده و بجهت او اگر خارج یا منقلب بود از آن قاضی کار بر نیاید مگر قاضی باید رفت
و اگر پرسند که این کار بصلح انجامد یا نه شکل طالع با هفتم بیند و نیک آن اگر سعد بود صلح شود و نحس و
آن شکل نامنسوبات کدام کوکب بود از جنس آن جا بیفتد در میان آیند و صلح دهند و اگر پرسند که سلطان
یا پادشاه مرا بمنصب امید دارد گرفته بدان نعمت خواهم رسید یا نه نگاه کنند شکل طالع و شکل قمر
اگر از این هر دو یکی بدهم منسوب باشد بر آید اگر نقصان و سعد باشد و یا نحس سعد بود بمراد بر آید و نحس
برعکس و اگر سؤال از مادر و سلطان و صحبت بود و اگر در این خانه شکلهای سعد طاق بود مراد نیکو بود
و صحبت آید و اگر یا یا یا بود و صحبت نشود نحوست بهره نیابد و صحبت سلطان
و مادر و متعلقات آن نیکو نبود دانسته باشد در حکم باران اگر کسی از احوال باران پرسد
نظر کنند که شکل قمر و عطارد و زهره اگر در خانهای آبی باشد باران باشد و الا نباشد و دیگر نظر
کنند در خانه دهم اگر یا باشد باران بسیار بارد و اگر شواهد و نواظر اشکال آبی باشند مثل
و باشد باران مطلق نباشد و اشکال آتشی عدم باران باشد و اگر این اشکال در ربع ضعیف
باشند نرخ اجناس ارزان باشد و اگر قوی باشند نرخ اجناس گران باشد و اشکال این ربع
و دیگر در غالب و مغلوب اگر کسی سؤال کند که دو کس با همدیگر [illegible] خواهند دید
کدام غالب آید نظر در رمل کنند و شکل طالع و دهم بنگر که در بیت سایل است و شکل دوم بنگر
که در بیت مسئول است هر کدام که ثابت یا داخل باشد پس [illegible] و آنکه خارج یا منقلب باشد [illegible] برود

و اگر دو کس با یکدیگر کشتی گیرند همین طریق حکم کنند خارج و منقلب مغلوب شود و ثابت و داخل غالب
و اگر دو کس با یکدیگر خصومت کنند و بمجادله در آیند که کدام مظفر خواهد شد اول و دوم
و نهم و سیزدهم تعلق بسایل دارد و ششم و هشتم و دوازدهم و چهاردهم تعلق بمسئول دارد و نگرد
تا از این هر کدام که نقطه آتشی بیشتر دارد [illegible] در جمع [illegible] و همچنین هشت خانه از دو بیت
و هشت شکل از دو جانب [illegible] نقطهای هر جانب که بیشتر باشد آن طرف غالب باشد
اگر خواهی که میان دو پادشاه غالب و مغلوب را از جهت هر یکی از ایشان [illegible] و نگاه
کنند در هر کدام که اشکال سعد قوی بیشتر بود او غالب باشد و همچنین خانه طالع هر یک از بین
دو ربع [illegible] از دهم هر یک [illegible] و [illegible] بار شکل [illegible] هر یکی [illegible] ضرب
و شکل طالع نگاه دارد و باز از هر دو [illegible] از هر بیت در یکدیگر ضرب کند و [illegible] مطلق بود
و آن با یازدهم ضرب کند آنچه بر آید [illegible] بر خبر و شر و دیگر نقطهای هر یک [illegible]
و [illegible] طرح کنند هر که را بیشتر ماند او غالب بود و اگر [illegible] برابر بصلح انجامد فصل
سیزدهم در احکام خانه یازدهم اولاد امید احباب و خبر [illegible] گفته شد جمله آورد
اگر کسی سؤال کند که دوست با من نفاق [illegible] یا نه [illegible] نگاه کند که در این بیت و حکم
از این کند و دیگر از اول [illegible] یازدهم شکلی بر آید [illegible] و حکم از این کند بر آمدن و نا آمدن مراد و حاجت
و در باب [illegible] منقلب بود [illegible] و این چهار شکل در این خانه ولیک بود مراد [illegible]
[illegible] و شکل منقلب در خانه عظیم قوی باشد مگر و و این چهار شکل
در خانه دلیل اتفاق دوستان باشد و این چهار شکل و در [illegible]

و بیت نفق و دوستان باشد و این چهار شکل در این خانه و بیت حصول مراد باشد
و اگر تکرار در خانه و وسط غالب شده بود که تکرار در هر جا و در هر خانه و در هر
مطلب خبر تمام دارد و ما خود حکم هر شکل در این خانه در جدول بیاریم

	بدی حال		دوستی و ملو		برآمدن حاجات		رسیدن خبر
	عشق و محبت		فساد و غم		برنشستن از عمل		نقل کردن
	قوت نسبت		خواب خوش		آمدن مال		برخواستن رنج
	قوت رنج		قوت اقربا		خریدن ملک		قوت فرزند

و برای مثال رسے بیاریم اول شکل ثالثه و دولت و وزیر یک سال نعم حبیب و سه سال
نام او محمود دوم نعم بیت و هشت سال نام او ابراهیم سیوم مادینه عمر او چهل و شش سال و
این عورت زن آن دولت بیت و دیگرا سید مظفر و طالع در این خانه و دیگر اعتقاد در
حق علوم نقره باشد جهت اختصار طلسم تقدیر کتاب باشد و اگر سؤال از امید و خبر پادشاه
بود و احوال وزرا اگر در این خانه شکل طالع خوب بود مراد حاصل شود و نیکو بود و اگر سؤال از
محبوب بود و شکل یازدهم در یازدهم ضرب کنند اگر سعد و خوب بود مراد حاصل شود و نیکو
بود و اگر خارج نحس بود هیچ مراد ندهد و امید باتوقف الخ بد و باید بر این قیاس باید
کرد **فصل چهاردهم** در احکام خانه دوازدهم دلالت اعدا و دوم حیوانات بزرگ است همچو اسب و
زنداین و غیره اول شرایط بجا آورد چنانکه گفته شد بعد از این ببینند که دشمن هست یا نیست

اگر هست چند بیت و دیگر بیت یا قوت و ضعف و قوت دشمن از یا تمام شکل بود که
نشسته باشد و اینست اقوت باشد اگر در خانه اول و سیوم و پنجم و نهم و یازدهم نشسته بود
باشد و اگر در دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم باشد ضعیف باشد و اگر شکل ثابت از این
خانه قوت باشد و چهار شکل در این خانه و بیت قوت خصم بود و چهار شکل
در این خانه و بیت خصم باشد و باید نگاه کرد که دشمن موجود هست یا نه اگر موجود باشد
بگو که از جهت طالع قوت و ضعف از جدول معلوم توان کرد اگر در خانهای فرد بود دشمن قوی باشد
و اگر در خانهای زوج بود دشمن ضعیف باشد و اگر یا در دهم یا دیگر او باشد و تکرار کرده
باشد دشمن بزرگ بود و در راه سنه و وزرا مجهول و ما حکم هر شکل در این خانه در جدول آوردیم

	ظفر کردن و فتح آمدن		یافتن مراد		دشمنی اقربا		عشق خوش
	غلبه دشمن		خبر رسیدن		رسیدن مال		حرکات و جنبه
	آمدن غایب		قوت املاک		قوت مال		بدی فرزند
	صحبت و ذوق		قوت چهارپایان		رسیدن رنج		خوف و نکبت

مثلا برای مثال ما کشیدیم برآمد اول شکل تمام او دشمنی هست قوی تر از تو و دولت بلند تا
با بیگ سیان سید انعام کرد در وی که بر بستند زخم خورده و ادعا عبد الرحیم نام هست و
دشمن دیگر طرفدار دو مادینه و یک نرینه و لیکن مدشمنی هیچ کدام اقوی است و لیکن بی‌منفعت و یک
از این دشمنان خویش تو باشد و دیگر از این چهار پای بزرگ باشد و و یکی و دوسه رطالب

اینقدر مثال گفته باشد و اگر سؤال از دشمن باشد و کرنجه بود اگر در خانه بعد از غضب
بود جمله حاصل شود و دشمن کو بود و اگر شکل اول سعد و قوی بود و حاکم دوم نحس و ضعیف دلیل
بر دشمن غلبه کند و اگر بر عکس بود دشمن غلبه کند و دوستان نیز چنین باشد و اگر در چهارم و هفتم
شکل سعد بود تمام زینت نیکو بود و اگر بر عکس چنانکه چهارم و هفتم نحس بعضی آمده زینت
باب سیم در زینت و در حیات فصل اول در حکم ماضی و مستقبل بدانکه حکم ماضی و مستقبل عظیم قوی
هر دو جز آنکه صاحب ضمیر را جمع حکم حاصل معلوم شود و هر آن فرموده که زینت خواهد و از دو حال
بیرون نباشد یا امتحان کند و از روی بیماری حساب فلان گفت با کار خواهد کردن و نخواهد که
بداند که نتیجه خواهد رسید و کردن آن کار صواب باشد یا خطا و از روی مستقیم حساب طالع و الی پس از
همه چیز با حکم ماضی و مستقبل فرضه زنانه شود و صورت چنان بود که در علم



گنبذ تم نتیجه منتهب این زینت اول هفتم است و روز پیش از این
جمع شده باز زده میانه قدر سیاه جرف کرده روی بدر اصل نام
نامح و حدت نفس این زمان لذت وقات ماضی ظاهر است و پیش از این در خاطر داشته
که باز زده سیاه چرف و نهایت خوب نوروزی امید بوده کنی و لیکن بواسطه زن خود از این باز
آمدی و اگر پیش از این اندیشه سفر کردی و در این زمان نیز میکنی و دیگر حکم خانه دوم نزد
پیش از این خانه مال ضعیف بود و مال چند بواسطه معشوق و عیش خرج رفته اگر چه این زمان
هم نکبت اما ماضی از این نیز بوده و بیست روز است که تا روی باز کرده و میانه میکند زر
حکم خانه سیم برادر و دوست که برادری که بیسال از تو بزرگتر بود وفات یافته و در

هیچ خواهر و برادر خرد بود و مال و میراث برادر هیچ موجود است و دوستی نوبت
برادر تو قصد آن مال کرده و لیکن فرصت نیافته و برادر بالا بیست و پیش از این در سفر
بود و لیکن هفده روز است تا باز آمده و ولایت و دو روز پیش از این سفری افتاده و نزدیک است که
باز رفته و فرزندی و سفر دور دراز بوده و در این مقام عاشق شده و مرتضی بد بگیت اندام سپید
بوده عمر او بیست و سه سال و آن شخص نیز بوده و پیش از این او را با اقربا او اسبابی و در
بود و لیکن این زمان بدو تبدیل کشته حکم خانه چهارم و دیگر پیش از این کار بد بوده و این
زمان هم نکبت و املاک نا مرزکان بشنید نحسی و هنوز داخل است و دیگر مال پیش از این خانه
فروخته بیست صد و چهل دینار حکم خانه پنجم و دیگر اسیر فرزند بود و دو نرینه و یک مادینه و دهم دو ر
تو مرده یک سال از پیش است که تا پیش هلاک شده و یک سال و دو سالست تا بر تجویز بحیرت زنان فحری کیست تا
لوعم رنجور کشته و قرار تمام کنده و لیکن این زمان نجات صحت است و پیش از این در دو سن علم بر زبان
نیکو و خوش طبع لطیف اندام و در زمان قوت است تا برو و دو او لغز زینت نیز عمر او چهارده سال
و این زمان مدت ۳ سال است تا در خانه تو ملتجی شده حکم خانه ششم و دیگر اعلام است مبارک تمام و در این زمان
نیز است که از تو رنجیده و هم اعلام میکنند و املام که تو بگفتند در خاطر بود تا از مال فحری
کو بگفتند حاصل کرده حکم خانه هفتم و دیگر است رضا اتفاق افتاده و اول از در زنگان بود و سال در
و لیکن سه سال تو بود و وفات یافته و دوم زنی از اصل خاندانی بزرگ اتفاق افتاده عظیم خوب و دیگر
دوست بشنید و لیکن بواسطه خواهر او با تو از هم جدا شده و در این زمان نیز خانه خواهد که با شد
و با هم خوش شوند و اینکه در خاطر تو هست نه است و لیکن خوارست و تو با او خوش است و دیگر پیش

ازین خرج و رشتی از خواجه تو بیکار در آمد اغلب که ابو العلا بیابان شد و اگر عکس می‌بینند تا بنفع رفته
و باز نیامد و لیکن از وجه خود بهر و مال چند از تو غایب شد و هنوز نمی‌یابی حکم خانه نهم دیگر در روز
لحولا بهای عظیم دیده از رنجه دیروز رسیده روز خواب … بینی که در میان در کوه بلند … دیگر
و برابر چشم تو و لادتی شنیدی و لیکن چند آنکه سال رفت بمقصود نرسیدی و بعد از این از خواب بیدار شدی
و دیگر از اینرو خوابی بینی که در جوی آب رفتی هر دو سطر و در آب هر دو جوی آب …
بود و بعد از این شخص از خویشان تو که دیرگاه است که مرده است نام پدر بود حکم خانه دهم دیگر آنکه
پیش از این میانه بود و لیکن بر زبان نیکست و لامادر رسیده عمر او منقضی شود و … ل
و لا اعظم دوست … و تو نیز او را دوست داری و پیش از این او منقضی چند رسیده باشد
حکم خانه یازدهم دیگر از دوستان که در چند روز با تو جنگ کرده خاطر تو از وی رنجیده است
و دیر زمان که … روز است که بهر دو حکم گرفتار است حکم خانه دوازدهم دیگر آنکه پیش
از این جهت وی دشمنی بکرد و تو از وی بود و بازرگانی از تو بجز پدید بمقدار زر … و …
اینقدر احکام از هر خانه بطریق اختصار گفته شد برای عقلا بس است دیگر بدانکه احکام از سه حال بیرون
نیست ماضی و حال و مستقبل بلکه از دو بیرون نیست چرا که هر چه بر زبان آمد که حال ماضی گشت و آنچه
نگفته مستقبل است اول ماضی و آن از صاحب هر خانه و اول هفت اشکال … که مثل خانه
آن شکل … مثلا اگر سؤال از زمان کنند که صاحب … است باید دید که کجاست و ضعف و قوت
او چگونه است و حکم از آن کند شکلی که در خانه اول … باشد چرا که صورت شکل اول
ماضی دوم باشد و حکم ماضی در جمیع خانه‌ها همین مثال است و در چهار شکل … بر ماضی نسبت

کرده اند

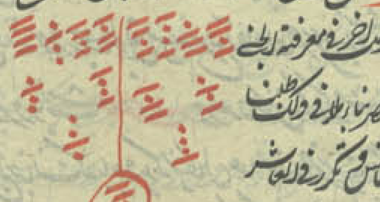
کرده اند اگر در … رفتار شده باشد حکم بر علو او ماضی کنند و اگر ضعیف بود بر حسب
شکل و خانه و نسبت بطالع اما در حکم مستقبل بدانکه حکم مستقبل از این شکل طالع بود که در این خانه باشد
بشرکت شکل … چنانچه اگر سؤال از فرزند کنند ببینند تا در خانه پنجم چه شکل واقع است
و هر دو شکلی که در ششم باشد شریک او شود در حکم و تکرار از جنس … و شکلی که سخن گوید دیگر
حکم مستقبل با طالع باشد مثلا سؤال از دو چیز باشد که عاقبت آن چه خواهد گشت شکل هر دو خانه را
بهم ضرب باید نمود و حکم از آن کرد مثلا اگر کسی گوید که عاقبت من با دزد چه باشد شکل او با هفتم زنند
و شکلی که بیرون آید حکم از آن جا باید کرد و در جای دیگر آن شکل نیست باشد حکم کنند اگر در پنجم و یا در یازدهم
بود حکم دوستی است و در ششم و دوازدهم دشمنی و باقیها بحسب خانه حکم کنند فصل دوم در عدد و
فالج هر طرز از این خانه طلب طالع آن که مطلوب باشد مثلا سؤال از سفر باشد ابتدای طلب عدد و از
نهم باشد و ابتدای فالج نیز از نهم بود و نیز از شکلی که در خانه نهم باشد که دلیل سفر کنند و حکم
… باید گفت الا … دیگر غلبه اشکال عظیم قوت … چنانچه اگر … غلبه در …
باشد حکم کنند بر قوت نفس و حیات و … تعلق دارد و … زیادتی مال و معاش بود و …
غلبه جنگ و اگر در خانه … باشد که ناظر بود … با خانه اول … بینند که رنج
از چه چیز خواهد بود اگر در خانه اول نشیند … و اگر در دوم باشد در … و …
… اگر در خانه دوازدهم نشیند در … باشد و اگر … غلبه کنند دلیل زخم بود
و اگر … در خانه‌های … باشد حکم برف و … بود و در اول و دوم و سیم و چهارم
و پنجم و نهم … بود و در باقی خانه‌ها … باشد و در دوازدهم …

و حکم منقلب ساعد و دور و حسابی دیگر هست و هیچ از هر نوع نیز هفته باشد تمام باشد
و اگر سؤال از غایب کند که خواهد آمد یا نه از دوم و هم از دهم شکل برون آید و اگر در خانه سعد
بود و یکی قوی نشسته باشد غایب زود بیاید و عدد از این شکل نشسته بود و بنمایند که حکم میکنند
یعنی آن شکل که برون آمده است و اگر خارج نحس باشد و در رجعت ضعیف نشسته باشد حکم
بر بالا رفتن غایب باشد و مراد او رسیدن او و همه بد به موجب قبض باید گفت و هر چیز سؤال
که سؤال کند که آن چیز خواهد بود یا نه صاحب آن چیز اگر در رجعت باشد و قوی بود حاصل
آید و اگر نباشد یا در خانها ضعیف باشد مشکل تواند بودن از فرزند و مال و دولت و حج و باری
و مثل فلک و این خلاصه جمیع نکات طالع است فافهم مثال دیگر آنکه اگر سؤال از مولود فرع
بود و نگاه کند تا کی قرار دارد و در کجا حظ دارد و حکم از این کند و از شکلی که از اطراف و هفتم
برون آید و نکته همین است و بس و اگر رمل از خانه بکرون گشته باشد اگر غلبه کنند یا در خانه
قوی باشد حکم نفس از رمال گوید مثلا غلبه کرده باشد و بطالع تمام باشد مال بسیار بکسب آید
و اگر از طالع ساقط باشد مال خرج شود و اگر هم ناظر باشد و هم ساقط مال بعضی برسد
و بعضی خرج شود و این نهایت که سر رشته در رو پوشیده است و تمام اشکال و بیوت بدین بار بوده است
و حکم نیها از باطن رمل باید گفت چنانچه در اطراف در ضمن دارد و باقیها را
بر این قیاس کن و اگر شکل [illegible] در کن [illegible] بود یا دور یا دور رسد آن ساعت مطلوب حاصل شود
مثلا در سوم و پنجم باشد باید دید که در این روز ساعت [illegible] روز چه که خواهد بود
اتصال مطلوب در این ساعت بود و خاصه که شکل عدد در آنجا و با آن کلاهی دهد و در خانه

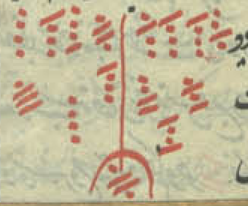
که شکل سال باشد حکم سال نیز بدو در خانه که شکل ماه باشد حکم ماه کنند و از شکل روز احکام
روز چنان نیز و شکل سال و روز و ماه اگر مکرر شده باشند آن عدد حکم کنند یعنی اگر عدد اول دو
جا مکرر نموده باشد دو سال باشد و اگر از خانه طول عمر خواهد و دو را از چهارم گیرد تا شکل
مال رسید و عدد تکرار را فرض کنند فصل سوم در طریقه ضمیر گفتن بر قاعده شریف لطیف است
یعنی روشن است و حضرت حاجی حسن طبسی از ارباب طرق غنی مغفور موفق اول باید دید که
ضمیر موجود است یا در ضمیر میگوید و بعضی که جز لازم نه باشد مبدا باید دید اگر در مجلس چند نفر یک
جنس خبر مکرر نباشد مبدا باید دید آنکه شکل ضمیر است و بدو تعلق دارد و اگر در رمل
موجود بود و لیکن مکرر نبود این ضمیر و اگر و هر دو غائب باشند ضمیر در دست نگرفته
اند و در فرع میگویند و اگر غلبه کرده باشد بقدر تکرار آن اجناس ضمیر بود و هیچ محقق
گشت که ضمیر موجود است باید دید که در دو کیست و آن از شکل هفتم طالع هفت و از دهم
خانه شکل و افعال او باید دید و دشمن از شکل هفتم با جار و هم خانه برون باید آمد و هیچ ظاهر
نشد که چه کس [illegible] نگاه باید کرد و معلوم شود که در چه موضع دارد و در دست دارد یا در بازار
یا در [illegible] و مثل فلک و آن چنانست که نگاه کنند که در کجای موجود است با شکل صاحب آنجا
ضرب کنند شکلی که برون آید حاکم باشد و هر جا که نشسته باشد حکم از آن خانه و آن شکل که از ضرب
حاصل شده بود کنند و وجه گواه باشد وقت عند آنکه طالع سرت و هم از دهم قدم سخن گوید
و ضمیر در دست باشد [illegible] اگر لازمه نه باشد باید دید که در کدام ولایت و این از
خانه پنجم و ششم [illegible] گفت و [illegible] که در [illegible] و خانه [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] است

اگر خارج باشند در وسط جیب و ثابت با داخل است و منقلب با خارج و دیگر دایره ترتیب
ولد است از جهت آنکه فرد و جفت و غیره میان آنها که باشد و آن دایره دوری باشد که به هر کس
که برسد او جفت باشد و یا او فرد است و دایره این است 
 و ابتدای این دور از وسط است
اگر در هم داخل باشد و اگر خارج باشند از وسط جیب تخم کمتر زند و ثابت با داخل است
و منقلب با خارج باشد چنانچه گفته شد و این عدد بیست که در آحاد و یکی رمز آمده یعنی یک میر و دو
در عشرات یک سال و در دو دویست و همچنین تا آخر و در مات یک سال صد و در الوف یک سال
هزار و هم برین موجبست و عدد از سال عدد مردم میرود تا وقتی که باشد و برسد بزودی یا
بدانند که جفت و اگر خود سال او جفت میشمرند که فرد شده باشد خود سال او خارج شود و اگر کم فرد باشد
تیر کرده و در باب سال کون و فنون در کارست **فصل چهارم** در شرح هذا الکلام مصنف
هذا الکتاب هدایت الله البشر الذی لغا الدروت ان تعلم السارق حاضر فی حاضر ام المتهمین او
غایب عنهم فانظر الشکل حاضرة فی الرمل وان هبطت العقبة الیه بانها جیب فهو حاضر و ان اراد
ان تعلم منه الجماعة نحاضر نضرب الرمل بنیة البیت فطلب صاحب عدد و بیت السابع
عدد و سائل الطالع او بالاصحب بلا حاجة و فی ای بیت حل من صاحب دور هذه البیت فاحکم
فان لم یکن صاحب الدور حاضرا فاحکم بصاحب العدد و عدیة بالیمین لو قرطبی العقبة فهو السارق
وان کان لیس الطالع فی الرمل الا و الطالع وهو الاصح فی شکل الدور و ذکرناه فی ذلک وهو
هذا الی آخره والعدد بین العدد واحد و اثنی عدد الدور و هذا العمل السارق

والطالب قرینه نمیا باعلا الجن و فکان الطالع ایجری فیکون بیت السارق و الطلب السلطان وهو الرابع
علی ترتیب الاصحب و اس بع فی الدور الطالع و طلبنا صاحبه فکان فی تاسع والرمل هذا

و صاحب الدیم فی احدی عشر وهو والهبت العقبة السارق
والطالب صاحب عدد احدی عشر فکان السابع و تکرر فی ثانی
عشر و صاحب عدد والی عشر فحاکم و کان فی الخامس و هو واحد
من الثلث عشر فاحکم ثم طلبنا صاحب عدد و الخامس کان فی سادس فاحکم فکان فی التاسع فیکون الجن
فی التاسع و فیس علی هذا صاحب الطالع فی الثانی والی ابتدا الغرض فی الثانی عشر وحکمت
بعد الغرض فی معرفة الجن  ما هو معدن الفضا ولو حیوان او نباتی
قصدنا بالانفس و ملک الطالب صاحب بیت و هو وکان فی
خامس و تکرر فی العاشر فاحکم و طلبنا صاحب العاشر فکان
فی الخامس عشر و اسانا خامس عشر و صاحبه فی ثلثه و احدی عشر و ثانیه عشر و صاحب السابع وهو
فی عاشر منتهی العقبة الی الثالث بالاسرار و طلبنا صاحب البیت الثالث فکان
فی ثالث عشر و مع صاحب الثالث عشر فاحکم فکان فی الاول و تکرر فی الثانیة والطالب
معدنی وان وس حجری فیکون الجن معدنی و حجری فان رضنا ان نعلم ما هذا المعدنی
فطلبنا صاحب الثالث فکان فی الثانی و مع صاحبه فاحکم وهو فضة و ذهب ثم طلبنا
صاحب السته فکان فی الخامس و مع صاحبه وهو فاحکم فکان فی غیره و ذهب ثم تکرر فی
العاشر و مع صاحبه فاحکم وهو فکانت یاقوت فیکون الجن خاتم من الفضة مطلق الذهب

و از دزدان فیروزه و یاقوت فاعلم ذلک **فصل پنجم** در حاصل پنج بدانکه صاحب پنج
پنج کوکب است اول اجتماع دوم زنگ سوم شکل چهارم مقام اصحاب آن پنجم بجهت کار آمدن آن
آنچه اکنون اول که جوهر است نگاه باید کرد که در کجا حاضر است و در خانه از وجه شکل
نشسته و اگر در بیت شش شکلی که در اول باشد بهم ضرر کند و شکلی که بر آید حکم
از آن کند دوم که بوزن است نگاه کند که کجا است و در خانه دوم چه شکل نشسته حکم از آن کند
و اگر حاضر نباشد شکل دوم و شکل ششم ضرب شد و حکم از آن کند و طریق همین است تا پنجم نگاه
کند و شکل اربعه که باشند با تعلق طارد و از معدنی و حیوانی و نباتی و حیوانی و مثل در جدول
دیگر ذکر کرده شده و از پس گذشته و در حفظ طریق رسم بر وفق آورده اند هر یک باید و از شت
ما ز پس آن نمو و عدد گفتن از ضرورات است **فصل ششم** در عدد گفتن که اگر مستفسر
غله و دیگر چیزها باید گفت و آنچه این است که باید دید که شکل عدد چند حاضر است و عدد
بدان پس بر هم گرفت و گفت و شکل در مرتبه آحاد هر یک را یک گیرند و در مرتبه عشرات
هر یک را ده گیرند و در مرتبه مات هر یک را صد گیرند و در مرتبه الوف هر یک را هزار
گیرند و بدین قیاس روند و جداول عدد در بالا ذکر شده که چند عدد است فرموده که دو
است که در بیت شش نحو و در بیت و هفت طالع است و خود یکصد و نود و طالع است
و یک طالع از آن که بیاموزد است و در حیز طارد و در کمیت که نمود و نمود
و مراتب آن از حیث مرتبه با آحاد و با عشرات
با مات یا الوف است و در مرتبه اول اشکال اول



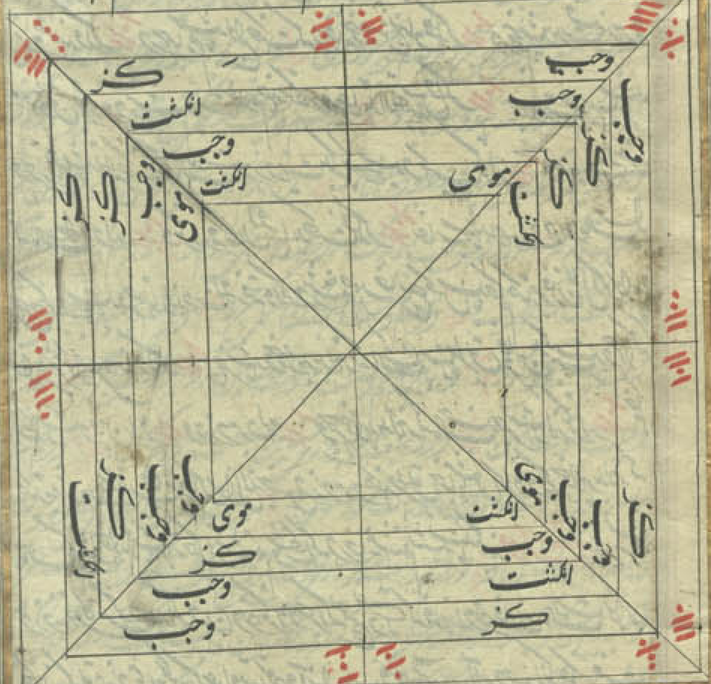
نقل طارد دوم بدوم و سیم بسیم و چهارم بچهارم و در کریسی سؤال عدد کنند نگاه کنند
تا آن عدد در کدام مرتبه است یعنی یک یا ده یا صد یا هزار و جمیع ظاهر شد که آنچه بدان رمال
نگاه از آن عدد را باید در نشستن شکل یک عدد در درست گرفته و معلوم شد که از آحاد
است هر یک را یک گیرند و جمیع در مرتبه عشرات است هر یک را ده گیرند و اگر در مرتبه
مات است هر یک را صد گیرند و اگر در مرتبه الوف است هر یک را هزار گیرند که مجری است فی
همه بر این موجب است و این عدد با از گفته شده حالا که نقل عدد را این بیت همین و در
سیم نقش عدد طارد دو در دوم است عدد طارد و این نه عدد شد و در ششم تکرار کرده
از پس نهم و این هفت پس شانزده شد و در یازدهم تکرار کرده شانزده و شانزده و جمع است
و هفت شد و دو عدد خود بود و با بطریق است که آنچه در مراتب آحاد گیرند چنانکه در
سیم نقش عدد طارد دو در دوم و در دوم است عدد طارد و این نه عدد شد
و در ششم نیز تکرار کرده که مرتبه عشرات طارد که ده عدد شد پس آنچه عدد و این نه
عدد نود شد و باز در یازدهم نیز تکرار کرده که مرتبه مات است پس معلوم شد
که یکصد و نود عدد و نه عدد و اربع خود و در بیت و هفت عدد و نود و پنج
طریق عمل با یکدیگر در رسم گفتن نیز عدد آحاد و باید و گفت یازدهم که او همه خانها
است و دیگر آنکه عدد عناصر از خانه رمل را بر هم کرده و بر هر عنصر از خانه
رمل قسمت کند چنانکه باز نه حکم از آن کند و دیگر هر شکل که در خانه نشسته که با صاحب
خانه ضرر کند منسوب و حاکم باشد و شکلی که در خانه عدد و طالع نشسته مثل آنچه گفته باشد

ومدبر امور نام و احوال است و اگر بیکفتی آید و غلبه کند حکم از این آید و باشد و اگر بیکفتی عزّت
غلبه کند حکم از عزّت باشد و همه بر این قیاس کند **فصل هفتم** در حکم دفین و بر این از همه اعمال سر
است چنانکه هم درین ترحم و نیاز رحمه الله که بداند که شخص نیک در کجا مدفون است بیابد او روی
و مدار رحمه الله که گنجها و کان طلا و نقره و جواهر ما به اکنون بداند که حکم دفین از ... است اگر در
طاهر تر غلبه کند دفین است و طلبان بر زور و اگر در طالع بیافت ... بود دفین است و نمی طلبان بردار
و اشکال و نحو دفین او اگر هم ... و در نهم بودن وقت آن در استخراج نمودن و ... و در چهارم
است اما تحت استخراج آن و فرحاکم بود مربوط بودن ... ولایت ... و استخراج آن باشد و بسیاری
آن چنانکه بعضی بر داشته باشند و نیمه باشد و ... و در ششم ولایت ... و محکمی آن ثابت و ... در یازدهم
بر عدد دفین بلکه بیش از یک و بعضی بود ... و در چهارم ولایت بر آنست ... و در ...
تصرف آن و ... و در دوم ولایت لندک ... که داده و بعضی معدوم و ... در ششم ولایت بر ... آن
حصول مقصود و تصرف و ... و در سیم ولایت بر بودن و محکمی آن و ... و در سیم ولایت بر جای دفین
که بلند باشد و وجه آن و ... و در یازدهم ولایت بر قوت دفین و زود بر آمدن آنچ و ... و در دوازدهم
ولایت بر قوت دفین و ... و در ولایت مر بسیاری دفین و عاقبت استخراج کنند و ... در پنجم ولایت
بر بسیاری و در دوم دوست محب بودن و آن ... داشتن و ... در ششم ولایت بر بسیاری و مکرر بودن
و آن ... برداشتن و ... و در دهم ولایت بر بسیار قوت آن و جمیع بیکفتی غلبه کرده باشد آسان تر باشد
و غلبه در اشکال کواکب باشد و جمیع خواهد بدانند که در ... دفین کجا است ... باشد و ... و دیگر کدام
بیکفتی غلبه آمده است و آن بیکفتی تعلق دارد به شهر یا ده یا بیابان یا کوه جمیع در شهر باشد در چه

موضع است ... و در بازار یا در صحرا یا در طرف سنگ یا در طرف الارض ... از جدول حکم کند و در طلوع باب
دو نوبت ... بیکفتی الله در باب دفین که تا نشان مرتبه ... حاضر بیست و مساحت کرده این
نمود ... و آنچ باده و هزار ... صحت و نشان ... ست **فصل هشتم** در حکم دزد و طاهر
ساختن و در حکم دزد و برده و آنچ از ... بیابد دید و شکلی که در خانه هشتم باشد اگر ... حاضر
است و اگر غایب است آنچ هم غایب است و اگر ... در ... شنید تواند گفت که صاحب مال جائی
نرفته و در وحدت ... است و در فرح میگوید یا در جائی نهاده و فراموش کرده و ... خواهد یا طالع
بود و طلب کند و اگر ... در چهارم باشد تواند گفت که در خانه خود پنهان نهاد و اگر ... در پنجم باشد بدست فرزند یا
معشوق ... بود و در ششم بدست غلام یا خدمتکار و علی هذا القیاس و اگر ... بصورت غایب باشد
و در طالع باشد تواند گفت که مال بدست و از دست ... بلکه یکی سیر و عجب تکرار ... و صورت انکس
که مال ... و ... و تکرار و مکان ... باید گفت و اگر ... غایب باشد بصورت و در مال ...
خرج کرده باشد و ... از دست ... رفته و اگر در ششم ... خارج ... باشد حکم کند بر رفتن مال اگر ...
... طالع ... و اگر ... حاضر باشد و خواهد بداند که مال کجا است طریق دفین ... است ... که
... است دفین از ... و دزد ... و جمیع خواهد بداند که ما ... جنس است از انکه ... حکم
... بیکفتی خانه و اگر سوال از جنس دزد ... طریق ... گیرد و اگر خواهد بداند که
مال ... خواهد یافت یا نه حکم از ... و ... که در خانه ... باشد کند **فصل نهم** در بیان
دزد و عدد کالا ... و ... کرده ... که ... و ... که فلان ... فلان مال است فلان
... که تو دزدی و ... که ... و ... آید ... انکه فکر رفت

۱	[illegible]	جراحت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲	[illegible]	[illegible]	مال	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بند مفید و که مرض ترش میل از منفعت آمده بعد فرو رود و بعد از که حکم فرو رود [figure] ست و رب
باید که بجا عین سلامه که کمان طلوع و صحر و صد بطر تغییر که زش و کر رفت و ر مکث و به بند
که اگر [figure] حاضر ست فرو رو بر حاضر ست و میان جماعت و اگر [figure] ظاهر شود و در طرح باشد در وارد مجلس غایب
باشد و اگر [figure] در ضاهر و طرح شاکی مدور و قرین بعد و مکرر بر و شد باید یافت را موش نمی و صحیح معلوم
شد که فرو رو حاضر ست نام فرزی و مادر که و گفت او بگوید بعد از طرح بیره که نمودیم بکار طرح و تا
معین شود و گفت او سر فرو رفته باشد و گفت و و هم کرد ن تا دو از دهم که پای او باشد



باب چهارم در توضیح مفتاح الکنوز طی وکشف الاسرار و آن مشتمل بر هشت فصل است فصل اول
در ضمیر نظر کنند بخانهٔ زحل که بلندی مرتبت تا چه شکل قرار دارد و در شکل اصل
راجع و آنچه دوم آن شکل است و آنچه در کدام خانه قرار دارد و صاحب آن خانه در
آن شکل است تا که بجد طالع خواهد آمد که کدام بقوت نشسته از ضمیر گویند و آن شکل
حاکم طالع و نفس ربع و نقطهٔ اصل او است و مثالی عظیم در این سخن بیاوریم و این خلاصه
باب است می‌گوید که طالع احلوالعود و بدو کان حول از رقم و موضع تفحص کردم در خانه
دوم ثابت بود و مقصود حاصل شد فافهم نوع دیگر آنکه اشکال اشارت و بدان طالع در جدولات نزد
در شرف وضع نمود و دو شکل ضمیر منسوب ساخته از مثلا نقی باب طالع در
هر جا که بنشیند صاحب آن خانه را تفحص کنیم و قوت و ضعف و طالع و خارج و ناظر و مقابل
و شواهد و نواظر و تسدیس و تثلیث و مقابله و مقارنه او معلوم کنیم و احکام جمیع در آن کون معلوم
کنیم و که صاحب شرف است در خانه آتش و باد قوت است و حکم بر سلامت نفس است و در خانه
آب و خاک ضعیف و ناامیدی است فصل دوم در طرح اشکال آتش است در حیات
که شکلی که در اول آید و در خانه‌ها تکرار کنند اگر در خانه‌های آتش باشد یک گیرد و اگر باد در باشد
هر یک را دو گیرد و در خانه‌های آب سه گیرد و در خانه‌های خاک چهار گیرد و اعداد بر
سر هم بگیرند و حاصل از چهار طرح کنند هر خانه که منتهی گردد و صاحب آن خانه را ببینند
که در کی واقعست و شریک و شواهد و نواظر و قوت آن از احوال باب نماید
چند از یک می بود اگر طرح بخانه رفتند و ضمیر از نقی حرکت باشد پس صاحب آن خانه را ببینند

که حضرت یا غایب اگر حاضر باشد و در مثلثهٔ آتشی باشد نقی و حرکت نیک باشد
و سفر میسر شود نوع دیگر که در ضمیر طالع در دو شکل منسوب عدد عنصر بگیرد و در خانه هفت
قسمت کنند هر جا که منتهی شود ضمیر در آنجا باشد و در عدد آتش یک است گیرند و باد دو و آب سه
و خاک چهار از جملهٔ سه می‌باشد مثلاً رمال کشیدیم و صورت آن این است



که منسوب شود در یازدهم آمد عدد عنصرش است و
در ششم تکرار نمود بود یازده شد حاصل از هفت طرح رفت تمام
ماند و در سیم قرار دارد پس ضمیر از سفر و در نقی و حرکت باشد تا هشتاد و هشت
روز سفر میسر شود چرا که عدد عنصر یا بجد است و اشکال عنصر است هشتاد و
شود و دایرهٔ مراتب صاحب هشتم خانه است و در حساب و در سیم آمد و سیم
مرتبه آحاد است پس تمامی جمله هشتاد و هشت باشد و دایرهٔ مراتب این است
احاد و عشرات مات الوف ۴ ۳ ۵ ۲ ۱



و در همه جا و همه عمل رسیم و جنس و ضمیر شکل صاحب سکن و عدد و امثال ملاحظه باید نمود
و مراتب و حساب حروف و ابجد و طول و عرض و عمق این همه را باید دید و وجود و عدم
است و دیگر هر شکل که در دوم خود بر دوم باشد و در سیم تسدیس و در چهارم تربیع و در
پنجم تثلیث و در ششم سقط و در هفتم مقابله و در هشتم نکبت و در نهم فرح و در دهم نظر
و در یازدهم فرحین و در دوازدهم و شمس پس اگر طالع در دوازدهم باشد دلیل

و اشکال و حساب جمع خانها باید دید هر کدام که قوی‌تر باشد آن مشتریست احکام شدت
و صحت و غیره ازلی باید گفت مثلا در مثل مذکور که در سیم مرباع بود سخن از دوهم و
سیزدهم در وتد الوتد رابعه مربوح حکمش معاینت باشد منصوص آنکه هر شکلی که در سکن
باعدی یا فرد الحج یا حرف کوتاه نشسته باشد حاکم بود و سخن فر اوست و مدار ضمیر و احکام و غیره بر
اوست **فصل چهارم** در ضمیر از نهم و غیره که هیچ باید دید که در نهم چه شکل فرار آمد
و از کدام خانه آمده است و در کدام خانه تکرار نموده است اگر تکرار نموده باشد ضمیر در تکرار
او ضرب است و اگر تکرار نکرده ضمیر از وست مثلا رملی کشیدیم صورتش این است اگر



در نهم بود و در چهاردهم تکرار او شده پس لعبدی
طور و خاصه که بجای او و چون اجتماع شکل لحیح
که ضرب نموده ایم شد که شکل عاقبت باشد و بابر
عدو و خبر شاد عدو است و عدو اهم است جمع او را از طرح شد پس باز از ششم و
رسیده مطلوب بود و رضا دیگر آنکه در راههات نظر باید که کدام شکل در سکن
خو با مرباع یا حرف آمده عدو و خبر او گرفته و رضا از خانه قسمت نموده جایگاه بر سد ضمیر بود و در
شکل یا در خانه و اگر تکرار نموده باشد ضمیر آنجا باشد مثلا رملی کشیدیم



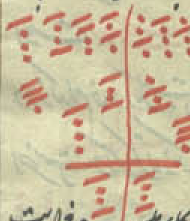
صورتش این است نظر کردیم در راههات در عدد بود و در
ششم بجهت خبر منسوب است و هر چه بدان متعلق است اول از رنج
دوم و به بند سیم بجهان خورد و چهارم بکر بچه و تلف شده نجم برابر اثنا

و شمن باشد و عدو و دشمن که چند نفر و چه کس شد از عدو شکل جدا از دهم و آن خانه و صفت از مثلثه
یعنی شکل با صاحب شکل ضرب نموده و از شکل و شریک و نحو احکام عکس و نظر سنین
و اگر نحس خارج و در طالع باشد و در ششم یا هشتم آتش بود سایت حرارت و صفرا باشد
و اگر باد بود خون غالب باشد و آب بلغم و خاک سودا **فصل سیم** در مثال بدانکه یک دست



بمثال بیاوریم تا جمع حالات این رمل ملاحظه کنند و مثل اینست
چون که صاحب نفس است در نجم و هشتم بود و قوتش در
در نجم هشتم بود چرا که آتش در مرکز خود قوت دارد
و در مرتب شرف و مراتب قرار دارد پس گفتیم که ضمیر از خانه نجم است و صحت بود و
گفت که از منسوبات خانه نجم کدام است و منسوبات خانه نجم این است فرزند و محبوب و
دوست و خط و خبر و دیدن بزرگان و هدیه و اکل و شرب و
پوشیدن خلعت و چون نظر کردیم در سیم مرباع چهار شده دارد و در دوم و ششم تکرار نموده
بود با صاحب ضمیر گفتیم که غایب دارد و خبر او میپرسد و ولیت که غایب در کار خود فرو مانده
است و شاید که بلا در سایت بود بواسطه خانه سیم و ششم و شکل با تر دهم است و در
سیم بلا در متعلق است و دیگر در سیزدهم بود و او صاحب فرزند است و در چار او
بود و در نجم و لیت قوت صاحب فرزند آن است و آنکه سایت یا طلب میدیدن فرزند این است
و که طالع این شکل منسوبات خانه نجم است و از جهت خلعت است و در ششم موجب بود
پس خلعت یا جامه نو برسد تمام شد احکام خانه نجم پس از خانه که احکام خواهد گفت

ششم بر طبع برج و منسوبات شکل خانه ششم و خانه ششم متعلق بحیوان کوچک است
پس باید در فکر حیوانی باشد و بدست آورد و بنده بر خروس و جوجه بزرگ و چهارم بلند است و
نه برج بجز و چرا که هم فرح بود و در ششم موجود است و چون که صاحب
برج پنجم است و پنجم است پس برج از دوستان و فرزندان باشد اما بجز کدز و چرا که
در خانه برج است **فصل پنجم** رملی کشیدیم و آن این است



در امهات در خانه عدو و نیز بقوت و در ششم و
چهارم و هم تکرار است حکم کنیم که مطلوب بیابد اما نه بزودی
و که در هفتم است پنجم نیست و در طالع ششم در کار است در طالع است
و که صاحب ششم است و تعلق بحیوان خرد دارد و در چهارم هم موجود است پس
مطلوب که حیوان خرد است موجود می باشد و اگر در امهات شکل فوق مذکور یافت
نشود از نبات یا متولدات یا ابدات و اگر شکل فوق مبدا باشد حکم میکنند از زر و زر و
غالب و عدد و غیره **نوع دیگر** بعضی ... که کدام شکل در رمل تکرار خود قرار دارد و آن شکل ولیت بود و
او منسوب است یا عدد یا مستقیم باطن یا بر عکس مثلا اگر شکل نه باشد از خانه اول تا هفت
خانه نهم و اگر آن شکل ملتهبی در برج خانه قوت دارد ضمیر بود و اگر نه ملتهب کرد آن شکل
چهار نه طالع رو با سیر و هر نا شکل قوی رسد که ضمیر مطلق باشد مثلا در این رمل
که کشیده در یازدهم در خانه خود بنقطه اول است از یازدهم نهم و دهم و چهارم
رسیده و او قوت دارد باز از نهم و هشتم رسیده و از وی چهار دهم و

از وی دوم و از وی ششم و در ششم طالع او و پس بگیریم که ضمیر در خانه ششم است
و سوالات ششم سلامت کرده و چهار پای کوچک در شکل آن را باید دید و حکم نمود و این
اصح علم رمل است **فصل ششم** در نقطه ساختن یا از یازدهم یا از اول ابتدا نه
سیر نقطه بر نقاط علویت و اگر علوی باشد سفلی ساختن باید و نقطه علوی خالی از بین و خالی از
بیمار بخانه آید ضمیر آنجا باشد و اگر آن شکل در جای تکرار نمود باشد ضمیر از تکرار او باید گفت
و از منسوبات آنجا نمود و اگر آن نقطه در برج خانه موافق باشد بعضی آتش در خانه آتش و باد در خانه
باد و آب در خانه آب و خاک در خانه خاک حکم بر سعادت و حصول مراد باشد و بخلاف
حکم بر خلاف بود و این بود احکام شکل یازدهم نوع دیگر نقطه ساختن از شکل اول
و آن چنان بود که هر نقطه که در شکل اول خالی بود اول با دوم با سیوم در طول و عرض
و عمق حرکت باید داد و در هر جا که نقطه با شکل قوی رسد احکام باید گفت مثلا در رمل دوم



اول نقطه علوی را سیر دادیم به پنجم رسید و در
طول و بعرض به ششم رفت به و بعمق به هفتم رسید
و حج از به در ششم واصل شد و به شد
و در یازدهم با زریح شده پس آن آتش یک حرکت پیش نکرد و نقطه باد اول
هم بطول تا آتش و رسیده شد و گفته ایم و نقطه آب را حرکت دادیم
با هفتم تا آتش بطول رفت و از آنجا تا آتش چهاردهم رسید و بعمق تریه
چهاردهم رسید تا آتش بپیوست و بسته شده تا آتش و در یازدهم پس خارج است که ضمیر

سایه ابدارم نقطه آتش که به یازدهم رسید و او در بعضی فرمان قوی
و در باب تحویل چهارم و در سیزدهم تکرار و انتقال حکم از عاقبت عجوز
و فرزند بود و در پنجم قرار گرفت بطریق فوق عمل باید نمود که اشکال منسوبات
بیوتات باید دید و چون در ششم قوی باشد و لیکن متلف خدمتکار و حیوان
خود باشد و چون دوازدهم دلیل خروج اعدا و بیماری است چرا که در خانه
ضعیف است و فاش شدن اسرار اعداست و نقطه آب به هفتم رسید و در هفتم
بلیغ قوی باشد و از اینجا دوازدهم رفت گفتیم که به چهاردهم رسید و در پنجم که
یافت و طالع مطلوب رسیده باشد چرا که مطلوب آب آتش بود و آخر باتش به بیوت
ضمیر از پنجم باشد اکنون منسوبات خانه پنجم را باید دید چنانچه مذکور شد فصل هفتم
در ضمیر نوعی دیگر و این چنین بود که نقاط مراتب اشکال امهات را به نهر و چهار ارکان
طرح کنند هر جا که رسد منسوبات آن خانه را بیند مثلا رمل کشیدیم



آتش اول و باد دوم و آب ششم و خاک
هفتم و آتش سیم و باد دوم و خاک دوم و آب
چهارم و آب سیم و خاک پنجم جمع مجموع نمودیم سی و یک شد چهار چهار را
طرح کردیم یازده ماند منتهی شد بخانه یازدهم و اینجا بود و جائی دیگر تکرار شده بود
سیم یازدهم ثابت شد و خانه یازدهم بجهت منسوبات امید و
حاکم اوست ثانی به دوستان قدیم و حاکم اوست سیم وزر او حاکم اوست

و چهارم فرزند و حاکم اوست و در پنجم نظر کردیم و در چهارم بود دلیل کند بر
طول عمر و حصول امید از جانب پدر و املاک و عمارات و زراعات و چون در دوم
بود دلالت کند بر نقل و حرکت فرزند از منزل و چون در ششم آمد دلالت کند بر
بیماری و ... و اگر اشکال منسوبات یازدهم یافت نشود در تمام مراتب کوکب
این شانزده منسوبات خانه یازدهم قسمت باید نمود در اینجا که منتهی شود ثابت است و اشکال منسوبات اینجا
ساقط باید نمود بطریق مذکور و در قبول عدد اشکال نگاه دارد که بهتر از این خلاف یافت و
هر نقطه ساقط شود بدانند که اگر با اشکال سعد قوی گذرد و سعادت بخت مثلا اگر اشکال رسد
که تعلق به باب طالع دارد و این شکل قوی و لاحق بود در طالع و عدد آن شکل که ما باید
و در مثال یک است در جمیع امور باب پنجم در احکام خانه چهارده فصل که مشتمل بر چهار فصل
فصل اول در احکام خانه اول بدانکه صاحب خانه اول ... است و در اول
این رکن و در آتش اگر طرح بخانه اول رسد باید دید که از اشکال متعلقه بخانه اول
کدام موجود و قویست سؤال از بزرگ بود مثلا اگر در اول ... باشد سؤال از نفس
بود و قوت نفس و اگر ... در اول باشد از جسم پرسد و اگر خواهد بداند که جسم
قوی یا ضعیف کجاست ... در خانه چهارم است و ببیند که چه شکل طالع و حکم
از آن کند و پنج شکل در خانه چهارم قوت طالع و این است
و چهار شکل در خانه چهارم نشان جسم بود و این است
و ... و ... در این خانه دلالت کند بر حصر منع در مجلس و فسق در کارها و خلاف

طرح واقع نمود و ... و در چهارم و لیت اقتادن از بلند بهاست و در خانهٔ
هفتم و پنجم مانند این جز زهره و نیز در ولیت بر گزیدن حشرات موذی
مثل مار و کژدم و مگس و زنبور و کرکس و مثله و اگر از اشکالی که متعلق بخانهٔ اول است
طرح باو رسد و او در خانهای قوت و قوت آن مثلثات باشد بر این قیاس عمل کند
فصل دوم در منسوبات خانهٔ دوم که بجهت جز منسوبست اول ... در خانهای
طالع و معاش در خانهای عقب و از معاش در آنچه گذشته که هر جا که ... موجود بود و بیک
او و ونر بنی و تثلیث و تربیع و مقابله اول باید و هر اگر اشکال سعد باشد و تیب
قوت مال و معاش بود و کم و زیاد آن از تکرار آن باید گفت و اگر ... در بیت
باشد بجای او باید رفت و اگر در دوم شکل خارج بود باید دید که در کی تکرار طارد
و طرح های از آن سبب باید گفت و اگر شکل داخل بود و خانهای سال از این خانه
و جای نگاه باید گفت مثلا اگر ... در دوم باشد پس مال از سبب ملک و میراث
و غایت آن چراکه ... با بهار متعلق است و در جدول و اگر شکل دوم در پنجم
بود منسوبات خانه را باید طلب نمود مثلا اگر ... باشد از فرزند طلب او زدو
اگر ... بود از محبوب طلب باید طارد و ... طلب هدیه و باقی اشکال چنین طلب
باید قیاس کند و اگر ... در دوم بود معامله خواهد نمود و در نهم و دهم و سیزدهم
فوت به و شرا بود و در ... از دهم و چهاردهم فوت مشغول ... بود و اگر غد دوم
غایب ... خواهند طلب ... باید نمود و در هر جا که باشد بطریقی که سابق ذکر آن شد

عمل کند و اگر سؤال از آمدن باران کند طلب ... نماید در هر ربع که موجود شود
باران در آن ربع بود و اشکال آبی گواهند و اگر از اشکال ... سبب باشد از ... بود
و اگر از مباشرت گوید اگر ... با ... با ... در طالع باشد و در هفتم ... با در دوم
یا چهارم و یا پنجم یا نهم یا در یازدهم ... موجود باشد مباشرت بود و اگر در این خانه و
تمام این اشکال مقصود بود باید گفت که سایر اسباب ... تمام نمود فصل سیوم
در احکام خانهٔ سیم بدانکه چهار شکل متعلق بخانهٔ ... است ... و ... و ... و ... برادر
و خواهر بود چنانکه اگر ... در خانهای فرد بود سبب برادر باشد و در خانهای زوج
خواهر باشد و عدد از تکرار و با مرتبه عدد و اصح خود و اگر ... باشد و در خانهٔ سیم
شکل خارج باشد برادر و خواهر باشد و هر جا که ... باشد دوم آن سبب برادر
باشد سیم حرکت ... از خانهٔ احکام برادر یا خواهر خواهر گفت هر احوال اقربا
از شکل ... باید گفت بطریق مذکور اگر ... باشد و اگر در خانهٔ سیم شکل
داخل بود ... باشند مهتران و منصب و اگر از نقل و حرکت ... باشد و ...
یا ... در ... باشد و در خانهای فرد قرار گرفته باشد جزم و تحقیق حرکت واقع شود
و در خانهای زوج عدم حرکت است و اگر ... در خانهای ساقط یعنی ششم و هشتم
و دوازدهم نشیند و سیم از اشکال داخل و ثابت بود حرکت نبود و نیکو و بد حرکت
و سفر را باید دید که ... با شکل سیم در کدام ربع تکرار طارد و حرکت با آن ربع
بود و اگر تکرار ... باشد در هفتم باید دید که چه شکل ... طارد و ... و در هفتم بود

بجانب جنوب نسبت دارد و باقی بر برج قیاس **فصل چهارم** در حکم خانه چهارم شش
جز منسوب است اول بعاقبت دوم بمقام سیوم و بملک چهارم بطول
عمر پنجم بپدر ششم بدفین اکنون اگر کسی از عاقبت پرسد ملاحظه کنند
اگر در اول و پنجم و نهم و دهم و یازدهم و سیزدهم و شانزدهم نشسته باشد حکم بر
نیکوئی عاقبت کنند و اگر در خانهای بد نشیند مثل ششم و هفتم و هشتم و دوازدهم
حکم بر بدی عاقبت بود و اگر در ربع نحس نشیند شکل چهارم دهم سه را با یازدهم ضرب کنند
اگر سعد بود نیکو و نحس بد و هر چیز که خواهند که بدانند که عاقبت آن چیز چون بود باید و هر که
سوال بپرسد از کدام خانه بود شکل آن خانه را با صاحب زایچه ضرب باید نمود و حاصل را
در یازدهم ضرب کنند آنچه حاصل شود از نیکی و بدی حکم باید نمود و باز اگر طرح و ضمیر
بچهارم رسد او در ربع باشد و جای خوب بود مقام و ملک نیکو باشد و اگر
دو بود مایه سرا و دسته ملک و مقام باشد و خوب و معموری ملک از شکل
چهارم باید گفت و نیز باید دید که بچه شکل منسوبست اگر یکی از اشکال منسوبه تا این
اشکال در چهارم باشد و لیت معمور و مقام بود و اگر این
اشکال نحس باشند در چهارم منتصب باشند مقام و ملک
خراب بود و الصاحب یعنی شریک باشند پس با مثلثه یا تربیع یا مقابله بود و اگر
در ربع باشند و شکل نحس خارج بود و اگر نکند که مایه سرا مقام و ملک نیکو نبود و باقی
برای قیاس حکم بکن و احکام نیکوی و اگر پرسد که از طول عمر پرسد باید دید که تعلق

معمور دارد و در کجاست و در منزله که نشسته است بچه شکل منسوبست و نیز ببینند که
چه شکل در خانه چهارم قرار دارد و بجا تکرار نموده است در آحاد یا عشرات یا مآت
یا الوف حالا خوابیده شکل چهارم از آن عدد عمر سایل گویند و خانهای آحاد روز و عشرات
هفته و مآت ماه و خانهای الوف سال و امهات دور است و شکالش بطریق دایره
نقال بر است و بنات هفته است و و متولدات ماه
و زایدات سال است و نیز طریق عدد طلبی نموده شد
آن را اصطلاح ... و از آنها ظاهر و اگر همه تکرار نموده باشد بر سر هم بزنند و عدد گویند
و اگر شکل بمزاج خود نشسته باشد ساعت از آن گویند و اگر شکل چهارم تکرار نکرده باشد
نبود شکل چهارم را با اول ضرب کنند و از نتیجه عدد بگویند و نیز شمار سال از نقاط طلب باید
نمود که آتش روز باشد و باد هفته و آب ماه و خاک سال اگر در ربع آتش غالب
باشد عدد شکل چهارم را روز گیرند و باد هفته و آب ماه و خاک سال و باقی بر این
قیاس و جمیع بوت را بطریق خانه چهارم عمل باید نمود و اگر سوال از زید بر باشد را
باید دید و اگر دفین پرسد از باید دید و گفته اند که اگر این اشکال
در خانه اول و چهارم و ششم و دهم و چهاردهم و شانزدهم باشد دفین
باشد و هیچ خواهد بداند که دفین بدست آید یا نه شکل دوم را با چهارم ضرب باید
نتیجه حاصل شود اگر طالع بود دفین باشد و اگر نحس دفین نرسد از شکل اول و
چهارم ببینند و رنگ آن از دوم بطریق خنابا و از اول معدنی و کانی و جوانی و نباتی

باید دید و هر چه خواهی بداند که در فتن و در کدام جهت است باید دید که شکل چهارم از کدام
جهت است از جهات اربع حکم کند و آنچه در ربع سابع گذارد و باز ربت شد تا بحلقه آید
و شکل سیم و ست حبیب و فتن است و شکل نهم و ست رابع و دهم قبر و فتن است
و آتش نزد و بعد و باد جولانی و سفلی و آب تر و عربی و خاک کاسد و جنوبی فصل
پنجم در حکم خانه پنجم بهفت جز منسوبست اول فرزند به دوم محبوب سیم
بخط و جز چهارم بدیدن ملوک پنجم بهدیه ششم با کلت و شرب هفتم بوسیدن
خلعت اگر احوال فرزند خواهد بداند از و جای او و خانهای مذکر و مونث و مکرر در
عدد و فرزند سالگوید و از مجوب که اگر در خانه دوستیست و قوتست محبوبست
و یک بیست و همه جا مقارنه و تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله باید دید و سؤال از هر
چه باشد از این شکل متعلق باید دید و اگر از اکل و شرب پرسد از و از دوم و پنجم
شکل بیرون آورد و بگوید که چه خورده و چه خواهد خورد فصل ششم در حکم خانه ششم بشش
جز منسوبست اول برنج و مرض دوم و به بند و خدمتکار سیم بچهار
پای کوچک چهارم بگریخته پنجم با سرار ششم به طیور اکنون اگر از رنج و مرض
پرسد ملاحظه باید نمود که در کجا است اگر در اولست رنج در سر باشد و اگر
در دوم است در دست باشد تا آخر و اگر در رنج باشد و در ششم باید دید
که چه شکلست از و حکم نماید و مکرر او و بین بیمار او یعنی تسدیس و تثلیث و تربیع
و مقابله یعنی در همه شکلها در کارست و اگر در ششم بود رنج از ضرب تیغ باشد

و این شکل جهت صحت بیمار بود و این شکلها دلیل خوف بیمار بود
و این شکل رنج برود و باز آید اگر پرسد که کدام
خلط غالبست از عنصر شکل ششم گوید و از طبخه اول و چهارم و ششم حکم
مطلق بیمار کند و اگر از خدمتکار رو گرد پرسد از و باید گفت که البته کجا اند
و لشکر با بیت ششم است و لشکر خصم را از دهم اگر خواهد که بجنگ رود و اگر اول قویست
که طالع است باید با قوت بود و اگر ششم قوی باشد لشکر با قوت باشد و هفتم
طالع خصم و حال از دهم لشکر وی و اگر از جهت زیارت پرسد را امید اگر و سخن گوید و اگر
سؤال از گم شده و گریخته باشد و آن تعلق به ملاحظه او باید نمود در هر ربع که او باشد
گریخته در آن طرف بود و اگر در ربع باشد در خانه ششم نظر کند تا کدام شکل
آمده و در کدام ربع تکرار نموده از این حکم کند و اگر شکل ششم تکرار نکرده باشد در
خانه هفتم نظر کند تا از کدام ربع آمده و کی تکرار نموده و خانه سیم با آن شخص
که در طلب گریخته رفته و اگر خواهد بداند که گریخته یافته میشود یا نه از طبخه سیم و ششم گوید
و اگر از اسرار پرسند نظر کند که که متعلق با سرار است در کجا قرار دارد و اگر در
خانهای جفت بود اسرار پوشیده باشد خاصه که شواهد و نواظر اشکال طاق و فرد ثابت
باشند و الله اعلم و اگر از طیور پرسند را طلب کند و اگر پرسد که چه جنس طیر باشد
در ششم نظر کند اگر بود عندلیب باشد و شاهین و باز و کنجشک و
بط و مرغ خانگی و کبوتر و باقی در منسوبات نموده شد فصل هفتم در حکم

خانهٔ هفتم متعلقات ایشان و هیچ خبر نیست اول [شکل] شکل دوم [شکل] شکل سیم [شکل] شکل غایب
چهارم [شکل] و [شکل] بر زدو و حرف پنجم [شکل] بصدیق اگر [شکل] در ربع باشد یکانک بود خاصه که در
جای قوی باشد و شواهد و نواظرش سعد باشند و خانه سعد طالع بود و اگر [شکل] باشد و در هفتم و خانه ربع
باشد یکانک نشود یا بهم و خوب و بدی بکشید از نتیجه اول و بعضی گویند اگر شکل اول طالب در سیم
و پنجم و نهم و یازدهم تکرار کنند دوستی از جانب زن بود و اگر در تربیع و مقارنه تکرار کنند
عداوت بود و اگر از غایب پرسند طلب [شکل] کنند اگر در خانهای جهات تکرار کنند
مثل اول و دوم و سیم و چهارم و نهم و یازدهم حکم بر جهات غیبت کنند و اگر در خانهای
جهات ششم و هشتم و دوازدهم و چهاردهم تکرار کنند و شریک شواهدش اشکال نحس
باشند حکم بر مرگ کنند و اگر شواهد و نواظر سعد باشند غایب بیمار باشد و اگر نتیجه هفتم و دوم
سعد بود غایب از بیماری خلاص شود و عدو غایب از تکرار [شکل] باید گفت و اگر گویند
که غایب آید یا نه شکل چهارم را با هفتم زنند و شکل دوم را با دوازدهم و شکل سیم
با نهم زنند اگر شکل ثلثه طالع بوند یا در امهات تکرار کنند غایب زود آید و اگر
از مدت آمدن غایب پرسند شکل دوم را با هفتم زنند اگر شکل طالع حاصل شود و در
امهات تکرار کنند در ساعت و روز بیاید و اگر منقلب باشد و در خانه بیفتد از هفته
گویند و اگر خارج بود و در متولدات افتد حکم بر ماه کنند و اگر ثابت بود و در بنات
افتد حکم بر سال بود و بعضی بر آنند که طالع روز و خارج هفته و منقلب ماه و ثابت
سال و اگر از جهت [illegible] پرسد اول و دوم و سیم ربع شرقی بود و چهارم و پنجم و ششم ربع

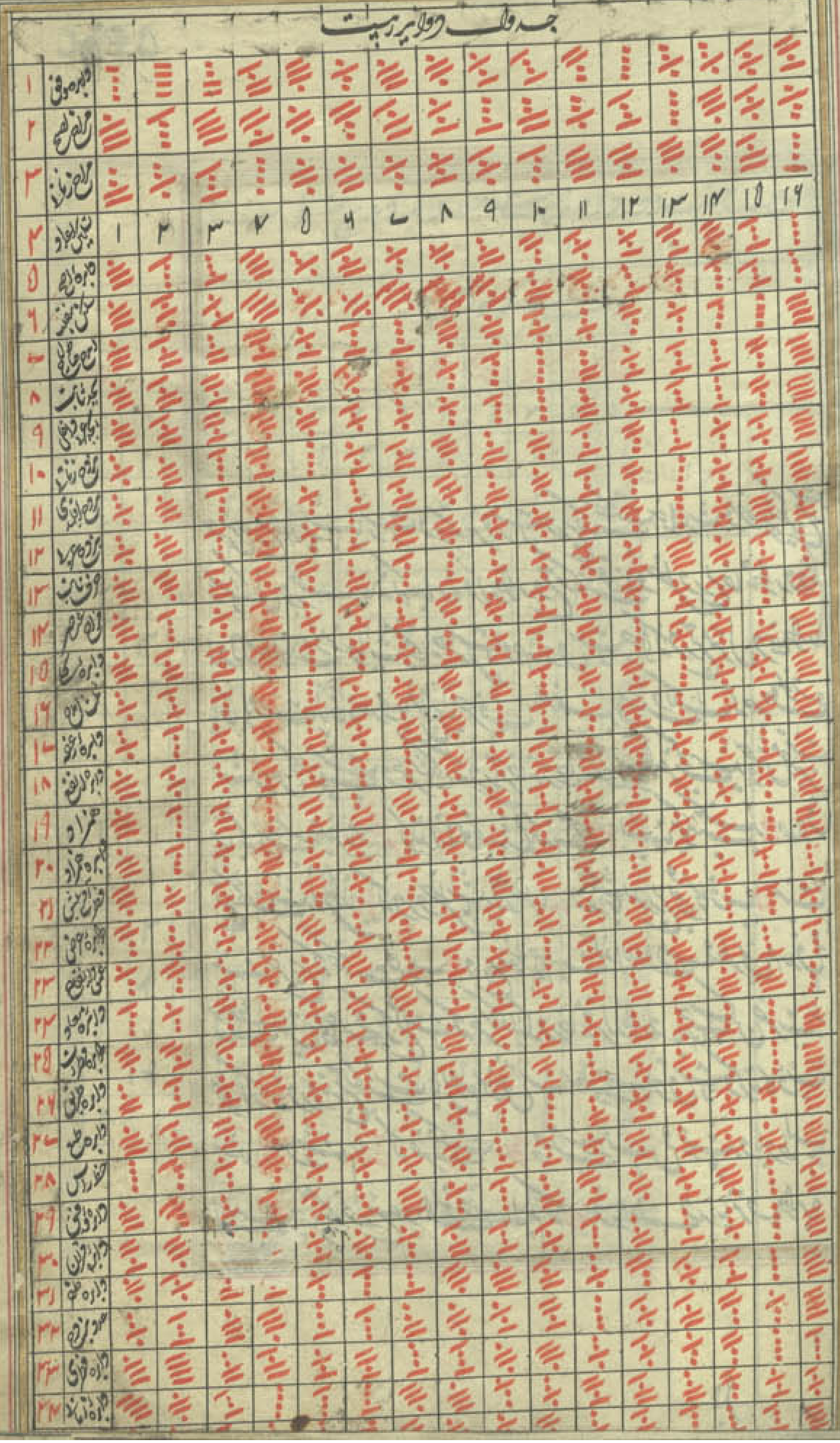
جنوبی و هفتم و هشتم و نهم ربع غربی و دهم و یازدهم و دوازدهم ربع شمالی بود **نوع دیگر**
و جهات آنکه سه نقطه از هر برج بر آرند هر جا که منتهی شود بیابند که ربا عجیب ما [illegible] باید
یا سباعی یا ثلاثی و چهار چهار طرح کنند اگر یک ماند شرق و اگر دو ماند شمال و اگر
سه ماند غرب و اگر چهار ماند جنوب بود و اگر سوال از شرکت بود [شکل] را طلب
باید نمود اگر در جای قوی بود و نواظر و شواهد سعد بوند شرکت مناسب است و اگر بعکس بود حکم
بر عکس باید و اگر پرسد که صرفه کرا باشد اگر دوم طالع سعد بود سائل را و اگر هفتم [illegible]
سعد بود شریک سائل را صرفه بود و اگر شواهد اول و دوم و چهارم و ششم باشند و شواهد
هفتم و هشتم و دهم و دوازدهم بود صرفه از آن کس باشد که دوستی طالع بود و نزد [illegible]
عمل شریک است و دهم عمل سائل هر کدام که در خانهای دوستی بوند دوست
بود و منع عمل یک را عمل کنند و دعوی نیز همچون شریک است رنجانان اول و دوم
باید دید و مدعی از هفتم و هشتم و اگر خواهی بدانی که کدام راست گوست اول با یازدهم
ضرب کنند و از آن حکم کنند و دهم قاضی بود در دعوها و هر دو شکل را با هم ضرب
کنند هر کدام طالع باشند قاضی میل آنکس [illegible] و اگر سوال از دزد و دزدی [illegible]
باشد اگر شکل اول در ششم یا در هفتم تکرار کند و دوم طالع بود یک نقص صاحب
مال بود و در دروغ میگوید یا در جای خود نهاده و فراموش کرده اگر خواهد بداند که
مال در کجا فراموش نموده از تکرار دوم گوید اگر در سیم و نهم باشد در راه
انداخته و در چهارم در مقام کذاشته و در پنجم [illegible] مانع کذاشته تا [illegible] از خانه

که بدست دشمن افتاد یا در حبس و شمنت و اگر این اشکال ...
در هفتم بود و در سیم تکرار شود باشد سایل امین گوید که مالش فرو در رفته و اگر هشتم
طالع و صاحب بود مال تلف نشد و منقلب بعض شده سعد با اختیار و نحس بی اختیار رود و اگر پرسد
که دزد در چه موضع و کدام جهت است از شکل ... گوید که در کدام ربع فرار کرده رود
اگر ... باشد شکل قایم مقام ... است و اگر ... باشد هفتم است هر شکل که خواهد بداند
که دزد و کس ... است از صاحب طالع ببیند که ... در کدام خانه است منسوبات آن خانه را
ببیند که کدام شکل از اشکال متعلق بآن خانه ... و در این موجب است حکم از آن کنند
مثلا ... در سیم بود و اشکال متعلق به سیم ... حرکت است و ... بلاد ربع ... از
هم حج و در این نظر کردیم ... غلبه کرده بود و ... در هفتم بود و ... در ششم و چهارم
پس حکم کنیم که مال تو بلاد توبه رفته و به کسی داده که بسفر رفته و اگر از اضداد ... پرسد
... که صاحب هفتم و ضد است اگر در این باشد و در ششم و هفتم و هشتم و دو و دوازدهم نگرد
کرده باشد و اگر در طالع نشیند دلالت کند بر خوف از جانب دشمن و ضد و هفت و
توی و اگر از ظفر پرسند در فصل ... از دهم دیگر خواهد شد فصل هشتم در حکم خانه هشتم این
خانه هشت چیز متعلق است اول ... و ... سبب غایب دوم ... سبب ... اسیر سیم
... سبب دعوی چهارم ... بغرض پنجم ... ترس ششم ... مرگ هفتم ... و ... بد روی ربیع
و تلف شده و سوختن خیر ها اکنون اگر سوال از مال غایب بود و ... و ... یا ... در
این موجب بود و تور باشد و نظر یک و شاهد و ناظر سعد طالع بوند و دوم طالع بود و مال غایب

بدست آید و اگر خلاف این بود نیابد و اگر سوال از میراث بود و ... در همین بوت
بود آن چیز بدست آید و نیز دوم ... با هشتم ضرب باید نمود و حکم کرد و مدعی هفتم بود و
مالش ... و اگر ... در ششم و هفتم و هشتم و چهار ازدهم باشد سایل را قرض باشد و هفتم قرضخواه
باشد و عدد قرض از نگرار هشتم گویند و خلاص از قرض از دوم گویند
از خارج بود زود خلاص شود و اگر سوال از ترس و خوف باشد از شکل ... ملاحظه
کند اگر در هشتم و چهار ازدهم بود خوف بود و حکم از نتیجه اول با ... است و اگر ...
باشد در خانه ... رود و نگفت هشتم کواه باشد و باز از نتیجه اول و هشتم ببیند اگر در
چهارم بود و نحس باشد خوف از حشرات زمین باشد و اگر در ششم و چهار ازدهم نگرد
کند خوف از جانوران درنده بود و اگر نقطه آتش غلبه کند از آتش بیم بود و باقی عناصر
کذلک و اگر در هشتم ... یا ... بود و در مال بیت سائل در رفته یا خواهد که برود
یا بسوزد فصل نهم در حکم خانه نهم نه چیز منسوب است اول ... و ... سفر دور دوم
... و ... بدین خلاف سیم ... و ... با موختن علم چهارم ... بوزارت پنجم ... باملک
دین اکنون جمیع از سفر پرسند نگرند که ... که صاحب آن کجاست اگر در خانه اول و سیم
و هفتم و نهم و یازدهم و یا نزدهم باشد و نظر یک شاهد و ناظر خارج و سعد بوند سفر
وجه کرده و بکو بود خاصه که منقلب او سعد خارج باشد و اگر برعکس بود حکم نیز برعکس
بود و اگر سوال از دین خلاف بود نگرد و اگر ... در دو است باشد و دوست نوع
خلاف ... و از منسوبات آن خانه خلاف ... و اگر نایب نحس باشد در خانه ششم

وهشتم و دوازدهم نشسته باشد دلالت کند که واقعه که فراموش نموده اگر در کف
آتشی بود و در رب آتش غلبه کرده بود از جنس حیوان در خواب دیده بود و اگر آب
و دریا و باران بخواب دیده و از خاک شنیده و کوه ها دیده و آتش و باد چنین باشد
و آتش و آب و خاک تریه کردن و مثل آن و اگر از علم پرسد از شکال
متعلق بعلم که [illegible] و [illegible] و [illegible] اگر در رب موجود باشد و جای خوب بود و نواظر
خوب باشند حصولی از علم باید و اگر خلاف بود علم نیاموزد و اگر از احوال
وزرا پرسند [illegible] باید طلب کرد و یا که دیگر از [illegible] اگر در خانهای خوب بود و نظر سعد
داشته باشند حالات نیکو و پسندیده باشد فصل دهم در حکم خانه دهم است و چیز
منسوبست اول [illegible] سلطان دوم [illegible] و [illegible] شغل و عمل و معامله سیم [illegible] مادر اکنون
اگر سوال از سلطان بود طلب [illegible] باید کرد و اگر در خانهای قوی و سعد باشد و نواظر
کذلک دلیل قوت سلاطین و حصول مقصد از ایشان بود و خانهای بد بعکس و اگر
سوال از شغل و عمل باشد که برمی آید یا نه و حاصل او چیست بود طلب [illegible] باید نمود
اگر در جاهای خوب بود مثل اول و دوم و چهارم و دهم و چهاردهم و یازدهم
شغل و عمل بر وفق نافع بود خاصه که طالع باشد و اگر در خانهای بد بود و نواظر بد
باشند حکم برعکس بود و اگر [illegible] در ربع باشد دوم سال در دهم ضرب کنند و از نتیجه
حکم نمیرد و اگر سوال از مادر باشد طلب [illegible] باید نمود و اگر او در خانهای قوی و قوی
بود و دوست باشد و مثل و دیگر ... عمر باید فصل یازدهم در حکم خانه یازدهم

متعلقات اینجا پنج چیز است اول [illegible] امید دوم [illegible] بفرزند غایب سیم [illegible] محبوب
غایب چهارم [illegible] و [illegible] بخزاین سلطان پنجم [illegible] بو بشارت اکنون هر سوال که باشد
از شکل متعلق باید گفت [illegible] که صاحب آنست اگر در خانهای نیک و قوی اطراف
و شواهد و نواظر با او نیکو باشند امید با حاصلست و اگر عکس باشد حکم برعکس باید نمود و
اگر [illegible] باشد شکل یازدهم سال را باید دید و دوم را با یازدهم ضرب نمودن و حکم
کردن و فرزند و دوست غایب مثل خانه پنجم حکم باید نمود و اگر [illegible] در خانهای بد باشد
مثل ششم و هشتم و دوازدهم فرزند و دوست غایب بیمار بود و با تشویش و کم غنی
بحکم خانه پنجم است و دیگر آنچه دیگر اگر سوال از خزینه سلطان باشد و خواهند بدانند
که سلطان را خزانه هست یا نه نظر کنند که [illegible] و [illegible] که با سلطان منسوبست کجاست اگر
در ربع باشد و در خانها که بدو منسوبست نشسته باشد و شریک و شواهد خوب باشند
گوید که باشد خزانه هست و مال بسیار در خزانه جمع شود و اگر این شکلها در خانهای عاقل
نشینند که خانه اول و سیم و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و سیزدهم و پانزدهم است و شریک
شواهد و نواظر نحس باشند احکام برضد آن باشد که گفته شد فصل دوازدهم در حکم خانه
دوازدهم و اینجا نه چیز منسوبست اول [illegible] دشمن دوم [illegible] و [illegible] چهارپای
بزرگ سیم [illegible] و [illegible] بند و زندان اکنون اگر سوال از دشمن باشد و ضعف و قوت او را
خواهند که بدانند اگر [illegible] در خانهای طاق نشینند و دشمن را قوت باشد و اگر شکل اطراف در
خانهای طاق نشینند دشمن را قوت باشد و عدو و دشمن از ... باید گفت اگر در جای



نظر از نحوس باشد باید سلاح دشمن بود و اگر در خانهٔ چهاردهم شکل سعد بود و در خانهای
دوست قرار گرفته بود و عیب بود که دشمن دوست شود و اگر در خانهای دشمن نظاره
کند دشمن در مقام عداوت باشد و دیگر شکل طالع را با چهاردهم ضرب کند اگر شکل
سعد حاصل خواهد شد دلیل صلح میان ایشان و دشمن باشد و اگر نحس آید جنگ واقع
شود و اگر شکل مریخ بود خونریزش شود و اگر از جانب چهار پای بزرگ باشد اول باید
دید که رو اسب چهار پای است یا نیست و در پیچه چهار پای نسبت است و است اگر از اینها
یکی در خانهٔ چهاردهم باشد یا در ... ثابت باشد یا شکل سعد ... بود مایل
چهار پای بزرگ باشد و افزون شود و اگر بعکس بود حکم بر عکس باشد و عدد چهار پای
از ... این اشکال باید گفت و اگر سوال از بند و زندان باشد نظر کند که و
کجاست اگر در خانهای ثابت نشسته و در چهاردهم شکل خارج سعد باشد محبوس خلاص شود
و اگر یکی از این شکلها در خانهٔ چهاردهم باشد یا در جای دیگر ... باشد و نیز ... ثابت
باشد و لیکن خوف محبوس بود و دیر در بند ... که تا چند روز حبس باشد از عدد شکل چهاردهم
گوید و اگر و در زندان غلبه کند و در خانهٔ چهاردهم قرار گیرد و در اول و چهارم و ششم و هشتم
یا باشد دلیل مرگ محبوس است و اگر در چهاردهم شکل منقلب باشد محبوس خلاص شود و باز بند افتد
و ... باید و دیر باز ... بدانکه خانهٔ سیزدهم ... است و ... طلب کند از خانهٔ ... و
خانهٔ ... خانهٔ اول است و چهاردهم مطلوب است و ... اگر ... سعد ... باشد مطلوب بتحصیل ... پانزدهم
... حاکم ... حکم ... شهادت ... سعادت ... خانها ... است

و شرح این جدول بسیار است و تجربه ضرورت و در این کتاب نقل نخواهد شد و مقصود دیگر است
که هر شکل در هر خانه که بدایره قرار دارد و آن شکل قوی و خطر در این خانه دارد و حکم
روز و متعلقات و منسوبات آن خانه جاری است و صادق است چرا که در آن منزل و خانه دارد
یا خانه دوست یا خانه عدو یا غلبه یا حرف یا عفر و مثل ذلک که جدول موقوف
شد پس کاذب نیست و هر شکلی که در آن خانه و خانه نظر او اغر گویند و بخشش متغیرست
چنانچه حساب مفرد پیر منظم کرده تو صدق و کذب صحیح ۲۲ شنوند یا بگو نیست ۲۲ صادق
آن شکل باشد از ضلع ۲۲ که در خطر باشد از حفظ ۲۲ و در نباشد در این بود کاذب ۲۲ نیست
نیست چرا که قسمت فارب ۲۲ و در این معنی اصلیت لذا اصول رمل و طریق صدق و
کذب بطریق و عدد دیگر آنست که هر شکلی که در خانه قرار دارد با حساب کن ضرب باید
نمود اگر نتیجه در و ... آن شکل است یا با طبع موافق است مطلوب صادق است و گرنه کاذب
مثلا در ششم با که ضرب کنند حاصل میشود پس ثابت شد و باد طالب
آن است چنانچه در این جدول موقوف ایم که در اول در یا ترتیب دایره

حساب حفظ و در دوم حساب ۳ حفظ و باقی بدین منوال

جدول است که موقوف میشود

۱																
۲	۱۵	۵	۴	۸	۴	۳	۱	۱۱	۸	۲	۵	۶	۴	۲	۱۰	۲۰
۳	۳	۲	۱	۱		۱			۳	۳	۳	۱	۱	۱	۴	۱
۴	۲	۴	۱	۳		۲	۱	۱	۱	۲	۲	۴	۲	۲	۱	۳
۵	۱	۱	۲		۳	۲	۱		۱	۲	۲	۳	۲	۲		۱
۶		۲	۱		۳	۶	۲		۲	۴	۶	۱	۱	۷		۲
۷	۱	۴		۲	۳	۴	۶	۱	۲	۵		۲	۲	۳	۳	
۸	۱	۳	۴	۴	۱	۱	۵	۳	۱		۴	۲	۳		۲	
۹	۴		۴	۳	۴	۲	۳					۳		۲		۱
۱۰	۲	۲	۷	۴	۴	۲	۲		۱	۳	۱	۳	۳	۴	۱	
۱۱	۱	۲	۴	۲	۴	۴		۲	۲	۳	۱	۲	۱	۳	۱	۱
۱۲		۲	۴		۱		۱	۲		۱	۵	۱	۶		۱	
۱۳	۱	۱					۲		۱	۳			۴	۴	۳	۱
۱۴	۱	۲	۱	۱		۳	۳		۵	۶	۲		۲	۲	۱	
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۲	۴	۱	۳		۳		۱	۱	۱	۲
۱۶	۱	۱	۲	۱	۳	۱	۱	۲	۱			۱	۲		۵	۱
				۴		۱	۲	۵	۲	۳		۳		۱	۱	۲۰

نوع دیگر رمل که ثابت شده باید شکل اول آن را در سیزدهم مرتبه بگذارند چهارم را

باچهاردهم و نهم سال با پانزدهم و دهم سال با شانزدهم تا چهار شکل حاصل
آید و از این چهار دو از دو شکل حاصل کند و حکم تمام سال از این شانزده برو و اگر ماه به ماه
خواهد همین چهار شکل مذکور سال امهات زود و رمل تمام کند و انتقال مذکور نزد بر
تا یک شکل حاصل شود و حکم ماه دوم سال از این شانزده برو و حکم ماه اول از این شکل
اول که بالا مذکور شد و علی هذا القیاس از ماه از قرعه ماه از شکل
حاصل شود و حکم ماه از ماه از این شانزده از یک شکل حکم یکماه چنانچه حکم هر شکل بموضع علحده
بر ورق علیحده نوشته شده از آنجا مطالعه نمایند **طریق دیگر** در بیان حکم چهار فصل روز
نوروز در وقت تحویل رمل بزنند و نوشته نزدیک شکل آتش از اول تا دوازدهم هر
شکلی ماهی باشد چنانچه اول و دوم و سیم بهار تعلق دارد اگر هر سه سعد بود سه ماه بهار
نیکو گذرد و اگر اول سعد و دوم و سیم نحس باشد ماه اول خوب و دو ماه دیگر بد باشد
و اگر اول شکل آبی باشد و دو شکل دیگر آتشی در ماه اول باران بسیار بارد و
در دو ماه دیگر هیچ و اگر دو شکل اول آبی بود و سیم آتشی در دو ماه اول باران بارد
و در سیم هیچ و علی هذا القیاس و در اشکال بادی و خاکی سرما و ترکی هوا و باد باشد
و باران کمتر بود و علی هذا القیاس از خاصیت هر شکلی در هر ماهی حکم کن و
اگر قرعه بالا تخمین کنند باشد از سعادت و نحوست و متعلقات آن اشکال و منسوبات
حکم کن ماهی و هر سه شکل و فصل عقد خود را اعتبار کن و حکم نمای **فوائد دیگر** آنست
که در وقت تحویل آفتاب بحمل قرعه بزن و از این حکم ماه اول کن بعد از این شکل دوم

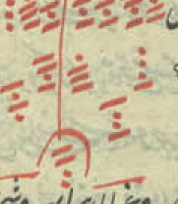
همان قرعه سال طالع قرار داده رمل تمام کن و حکم ماه دوم از این کن بعد از این شکل سیم
همان قرعه سال طالع قرار داده رمل تمام کن و حکم ماه سیم از این کن و علی هذا القیاس
تا دوازده شکل حاصل از دوازده ماه تمام شود مثلا … و قرعه دوم از



ماه دوم که شکل دوم سال طالع قرار … طالع داده رمل تمام کند
بدین دستور … و قرعه … سیم از ماه سیم



که شکل سیم … طالع قرار داده و قرعه تمام کند
و علی هذا القیاس



باب ششم مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در معرفت
رمل لیکن بطریق جمهور و روش استادان این فن
متقدمین مثل حضرت خواجه صفی الدین مغربی و … مصری و فخرالدین ابهری و شیخ زنگانی
و خواجه نصیر الدین طوسی و حاجی حسین ابرقوهی و حاجی حسن حلبی و … باید که چند
تحویل الشمس بالحمل رمل کنند بطالع سال به نسبت سایر وجوه سعی درجه تمام
طالع شد رمل فلان … روز دیگر همان طالع و اگر در وقت نشاندن کسی
رمل کشند حکم تمام عمر او فلان نوشته و اگر در وقت تحویل نقطه بطریق قوسی
که در اوقات کتب گفته ایم بزنند بهتر آید و جمیع رملی که کشیده باشند علی الخصوص ابیات
که شکل [illegible] دهم و [illegible] دهم و یازدهم و چهاردهم سال اکبر بند و [illegible]
و امهات [illegible] باید که از زیر [illegible] حالت [illegible] که ثابت شود یا بکیرند [illegible] دوم

یا سه مرتبه یا چهار مرتبه یا پنج مرتبه یا شش مرتبه بیت از یکدیگر نه خود ثابت بود و اگر بچهار مرتبه ثابت
شده باشد هر رسالها فصل باشد و اگر کم و زیاده بود باز انقلاب و تحویل توانند باید نمود و تخ
حیث بود که اول سال با سیزدهم زنند و چهارم با چهاردهم و نهم سال با پانزدهم
و دوهم سال با شانزدهم و ربیت تمام کنند و همچنین کنند تا بیت و سه و بیت و یکی تمام نموده با
بیت اول مجموع بیت و چهار باشد و هر دو بیت یکماه باشد بطریق که گفت شانزدهم و اگر
ماه بیت و نه باشد بیت پانزدهم هم بکند الی ثابت ... شود و هر رنگی رو ز باشد و ثابت
شدن بیت البته که در بالا مذکور شده است که گفت سیزدهم و دوهم و یازدهم
و چهاردهم که کلاه قدرست بغلبه در امهات باشد و اگر پنج مرتبه ثابت شده بیت
اول بیت لغیبت باشد و چهار قرعه دیگر چهار فصلست و اگر زیاده یا کمتر از چهار
ثابت شود انقلاب و تحویل توانند نمود چنانچه مذکور شد و مثال نیز هم تا زرسان ... بدانکه
چون بیت فصول ترتیب داده شد اول تا دوم بیت اول و دوم بهم ضرب باید و تمام نماید
و حکم شش ماه اول سال باشد و همچنین اول تا دوم بیت سوم و چهارم بهم زنند و حکم شش ماه
آخر سال کنند و از امهات دو در بیت حکم تمام سال اکنون چون ماه بره خواهند
بیکفت اول بیت ... بر گیرند و با یکفت اول بیت ... و نتیجه بره فروردین
و دوم و چهارم آتش بیت اول و چهارم بیت ثالث با نتیجه باد و بهشت ماه دهند
و نهم ها و نتیجه شان به خورداد ماه منسوب سازند و دهم ها و نتیجه شان به تیر ماه مخصوص گردانند
باز یکفت اول ... بیت ثالث که فصل خاک است و یکفت اول بیت چهارم که ... و نتیجه با مرداد ماه

مقرر کنند و چهارم ها آتش دو بیت و نتیجه به شهریور ماه دهند و هفتم ها و نتیجه به مهر ماه
دهند و دوهم ها شان و نتیجه با آبان ماه معین سازند و یکی نتیجه فروردین ماه و مرداد ماه و نتیجه هر دو
با آذر ماه دهند و نتیجه اردیبهشت و شهریور و نتیجه هر دو بدی ماه بدهند و نتیجه خورداد ماه
و مهر ماه و نتیجه هر دو بهمن ماه دهند و نتیجه تیر ماه و نتیجه آبان ماه و نتیجه هر دو منسوب با اسفندارمذ
سازند و هر سه یکفت یکماه باشد و هر رنگی که روز حکم نمایند و مثلثه اول بیت شش ماه
اول سال از یک اشکال فروردین ماه کنند و همچنین مثلثات آتش بیت شش ماه اول از یک
بود و مثلثات بیت شش ماه آخر شش ماه آخر یک سازند و یکفت هفتم و هشتم بیت سیزدهم
آخر دی ماه تیر یک سازند و یکفت نهم و دهم بیت شش ماه آخر بهمن ماه و اسفند سازند
تا تمام شود ترتیب و قاعده سال که در هر ماه سهو نشود و از سعادت و نحوست و ...
اشکال حکم نمایند و اسامی ماههای ... ۱ فروردین ماه ۲ اردیبهشت ماه ۳ خورداد ماه
۴ تیر ماه ۵ مرداد ماه ۶ شهریور ماه ۷ مهر ماه ۸ آبان ماه ۹ آذر ماه ۱۰ دی ماه ۱۱ بهمن ماه ۱۲
بمقدار زندماه حکم اشکال که از انقلاب صاحب ... تفصیل چنین است بدانکه اگر نتیجه جماعت
اشکال مذکوره در نتایج کتاب ... باشد در آن سال یا در آن ماه چهار پایان و بنی آدم جلا یابند
و کسب بسیار بود و غله ارزانی کم شود و میان بزرگان و رعایا یگانگی باشد و خرمی نیز ارزانی
و صدقه بسیار بود خاصه در طبرستان و ترکستان و گیلان و اصفهان و نیشابور و بلخ و مکه
و روم و سند و بعضی از شام و بعضی از چین و اگر ... باشد در آن سال یا در آن ماه
نعمت بسیار بود و راه تجارت ... سند و طلو و سند به ... بود و

پادشاهان و رعایا آسوده خاطر باشند و خلق را سکون و آرام و مرج بود و دوست پادشاهان
بر رعایا عدل و داد کنند و دوستان را انصاف و ملاطفت باشد خاصه در شهرهای ترکستان و
ختن بود و سمرقند و اگر [red sign] باشد در این سال یا در این ماه آتش فتنه و ضرب بود و بارانها
بسیار باشد و نباتها کم گذرد و در میان مردم آشوب بود و از حیف در میان
مردم بسیار بود و ظلم پادشاهان بر رعایا بسیار بود و جنگ و دزدی و راهزنی و فتنه و
مرگ و مفاجات و سیلهای زیانکار و سوختن مواضع و کثرت گزندگان و تسلط
اعدا بسیار بود خصوصا در زمین ترکستان و سمرقند و طوس و ختن و یورکند و کیچ و مکران و اگر
[red sign] باشد در این سال یا در این ماه فراخی و ارزانی نعمت بود و آفت کم باشد و کارهای
پادشاهان نیکو بود و مردم را ابدان از رطوبت باشد اما بهتر گذرد خاصه در شهرهای فارس و
هرات و خوارزم و گیلان و تبت و چین و اگر [red sign] بود در این سال یا در این ماه فراخی
و ارزانی نعمت بود و آفت کم و کارهای پادشاهان نیکو گذرد و مردم را ابدان از غلبه
رطوبت بود اما بهتر گذرد و در میان خلایق دوستی و طرب و نشاط بود و
نرخ غله ارزان و خیر بسیار شود و باران بوقت آید و بادهای خوش وزد و زنان حامله
بیشتر پسر زایند و در میان مردم عشق بازی بسیار بود و پادشاهان خوشدل باشند
و خبرهای خوش بسمع ایشان رسد و کار جواهرفروشان و اهل معاملت نیکو بود خاصه
در شهرهای کابل و کرمان و بعضی از زنجبار و مغرب و شام و مصر و بلخ و هرات و اگر [red sign]
باشد در این سال یا در این ماه رنج ملوک و سلاطین بود و تردد اشراف خصوص اهل حبش

غلامان و بندگان و چهارپایان را ما در ولایت هندوستان پادشاهان را قوت باشد
و لیکن باران که کم بود و بیماری در عوام پیدا شود و رنجوری در عالم بسیار بود خاصه در زمین هند
و زنگبار و بربر و حبش و اگر [red sign] بود در این سال یا در این ماه باران که کم بود و بادهای صعب
حادث شود و نرخهای غله گران باشد و کار بر مردمان سخت بود و آفت بسیار باشد و
ابرهای زیان بی منفعت بسیار بود و قبض خاطر ملوک و سلاطین روزگار پدید آید از جهة
اضداد و مخالفان و قوت اهل حبش و زنگبار و هندوستان و ملوک ایشان بود و اگر
[red sign] باشد در این سال یا در این ماه علت بود و باران کم باشد و بادها بسیار بود و پادشاهان
جور و ظلم و ستم کنند و دزدان مسلط شوند و در خلایق رنج و مشقت و آرام کم بود
و پادشاهان را ترس باشد از دشمن و زیان مردم بود خاصه در زمین ترکستان
و قسطنطنیه و ختا و روم و بعضی از فارس و دریا و هند و زمین باختر و چین و کجه و اگر [red sign]
باشد در این سال یا در این ماه کارها بر اهل مصر نیکو بود و باران بسیار بارد و ارزانی نعمت
شود و پادشاهان را سکون و میل به عدل و داد باشد و رغبت مردم به تحصیل علم بود
و صنعتهای شریف چون هندسه و نجوم و نیز نجارت و غیره و کار اهل مذهب نیکو گذرد
و ملوک پارس و خراسان را قوت بود و مردم خوشدل و خرم بوند خاصه در شهر
هرات و بابل و سند و مصر و طالقان و اگر [red sign] باشد در این سال یا در این ماه باران که
اندک بود و بازرگانان را زیان افتد و نرخها میانه بود و در دریاها بادهای عجب وزد
که کشتیها غرق شود و فتنه پادشاهان شرق بود و بیماری در میان خلایق بود از گرمی خاصه

در شهر یورد و سمرقند و بعضی از بخارا و اگر [شکل] باشد در این سال یا در این ماه مردم
درویش بوند و در میان باشند و نرخها ارزان بود و پادشاهان با امید بعدل و احسان
باشند و سبب آن رحمت و منفعت بود و نظام کارهای مردم باشد و باران که با منفعت
بود و میوه‌ها بسیار و بی‌آفت بود و کسب خلاصان نیکو بود و مردم از گناه پشیمان باشند
و کارهای خیر بسیار کنند خاصه در شهرهای سند و گیلان و شهر یورد و بلخ و روم و کنیزه
و چین و اگر [شکل] باشد در این سال یا در این ماه باران که اندک بود و آبها کم باشد
و سفرهای مختلف روی نماید و کشتیها در دریاها غرق شود بسبب بادهای مختلف و گرما و سرما
هر دو بوقت سخت بود و هوا فاسد شود و بیماریهای صعب پدید آید و در تجارب
از گرمی و خشکی بود و میان سلاطین بظلم و تعدی باشند و خراب در شهرها بلکه
لشکر خاصه در هندوستان و در شهرها مسلط شوند و اگر [شکل] باشد در این سال یا در این
ماه باران که اندک بود و لیکن سهمناک رعد و برق باشد و مردم در روم کمتر
بود و در اطراف ضعیف و مفسد بر سر ایشان مسلط شوند و خلایق نا امید
بسیار کنند و پادشاهان متردد الاحوال بوند از سبب مخالفان و نرخها را گران کنند خاصه
در شهرهای ترکستان و زابل و بابل و قسطنطنیه و ختا و روم و بعضی از پارس و شهر ... و
اگر [شکل] باشد در این سال یا در این ماه خوشی و عیش و طرب در میان خلایق بسیار بود و بازرگانان
بوقت باشند و پادشاهان میل بعدالت و انصاف و رحمت باشند و قوام و نظام کارها نیز تمام
بود و فراخی نعمت باشد و حال اهل طرب نیکو گردد و بادهای خوش و معتدل وزد و در

خلایق در مرض بود خاصه در شهرهای روم و کابل و مکه و بعضی از بخارا و شام و یمن
و مصر و بلخ و اگر [شکل] باشد در این سال یا در این ماه مردمان خوشدل باشند و کارها با نظام
بود و رونق اهل قلم و محاسبان و اهل دیوان باشد و پادشاهان ترقی یابند
و مال از جهت زیردستان متفکر باشند و رونق بازارها باشد خصوص جواهر و نقاشان
و بادها و باران در این سال یا در این ماه اغلب در روزهای چهارشنبه شود و نرخها ارزان بود
و کار مردم نیک گردد خاصه در شهر فارس و عراق و خوارزم و کرکان و گیلان و تبت و چین
و اگر [شکل] باشد در این سال یا در این ماه باران که بسیار بود باز مدتی خشک شود و آب چشمه‌ها و چاهها کم شود
و وبا بسیار بود و نعمت از اطراف پدید آید و بیگانگان و رسولان و جاسوسان یک نوبت
و در فتنه و نهب و در میان خلایق بسیار بود و زجر و خلاف بسیار بود خاصه در شهرهای فرات و
طالقان و حصار و نهاوند و بابل و در علم و حکم و صورت ... اعلی حضرت پادشاه جمجاه ملایک سپاه
جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی در هزار الف ... احمد اکبر که مجلس پادشاهان الملک ... تحقیقات آورده‌اند
بر هندوستان و اهل این فن ظاهر کرده‌اند این است ه



نوع دیگر در وضعها است برو جی بر مذهب ارنفلاثات ثابت خواص امهات قدرت غایت انواع چهار
دهرو نبات از فصلت تابستان شتا و متولدات از فصل خریف بروز ساید است از فصل بهار زمستان
وحکم از برج کنند **نوع دیگر** بر ای سال یا برای ماه یا برای هر روز چنانست که اول سال
یا اول ماه یا اول روز رسم کند و بکشف اول سال در یکم نهم و پنجم سال یا نهم و دهم
یا یازدهم و سیزدهم سال یا پانزدهم و چهار یکشف حاصل کنند و از برج چهار
دو حاصل شاید بعد یکشف دوم سال یا چهارم و ششم سال یا هشتم و دهم
یا چهاردهم و چهاردهم سال یا شانزدهم تر و از برج تر چهار یکشف حاصل کنند
و از چهار دو یکشف حاصل کنند و برج چهار یکشف سال امهات از دو برج سوم کنند
وحکم از برج کنند از سعد و نحس و طف و خارج و غیره **نوع دیگر** جمع خواهند که برج
ثابت منوط احکام گویند که در برج سال بر صاحب بیت چه خواهد شد باید
که دهم و یازدهم و سیزدهم و چهاردهم سال بر دارند و نقطه یکشف
سوم کنند و بار حساب کنند تا وقتی که اول و سیزدهم یک باشد و دوم
و دهم یک باشد و سیوم و سیزدهم یک باشد و چهارم و
چهاردهم یک باشد از کل امهات سال از فصل بهار و نبات
سال از فصل تابستان و شتا سال از فصل خریف و زمستان شتا حکم باید نمود

و صورت عمل سال ماهها که احکام ماه به که بیند از قرعه ها مذکور با نظر بوت که در جدول نموده شد

فروردین	اردیبهشت	خرداد	تیر	مرداد	شهریور
ماه اول	دوم	سیوم	چهارم	پنجم	ششم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ
هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و نقشهات رمل نقشه اول نقشه آخر سال و نقشه ماه بهمن سال نمودیم و مثال ظاهر ختم نما و اصلح نما **فصل**
دوم در احوال عالم و فرو بهار زمستان بدانکه بعضی از سلاطین از جهة روز های زمستان چون آفتاب
به بیت و یکدرجه عقرب رسد که ابتدای وعده باران است بقاعده خراسان ثابت
پانزده روز رمل بکشند و پانزده شکل استخراج نمایند و شکل اول روز اول نشانند
و پانزدهم روز پانزدهم و از این جدول احکام بر نشانند و روز شانزدهم باز رمل
دیگر بکشند تا به بیست و یکدرجه ثور رسد که آخر ایام مطر است اگر در هر دو جنبه شانزده از اول خوراکه
اول باران است بکشند اول قوس که آخر مطر است با قاعده برج بلاد و جبال منسوبات اشکال است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آفتاب	باریک و گرفتگی هوا	آفتاب و غبار	گرفتگی هوا و اندک آفتاب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آفتاب و باد	باد مطلق	آفتاب و باریک و رهم	گرفتگی هوا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آفتاب	باریک و غبار	ابر و غبار	آفتاب و نم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
باران	تاریکی هوا	باد و باران و غبار	آفتاب و باد و غبار

خارج بحس اصغر نظر
منقلب سعد اصغر نطق
داخل سعد اکبر اتصال
ثابت بحس اکبر انصال

مثال احکام منیازه و نقاط

باد پنجم و آتش سیم و پنجم دلو و دلیلت بر
خوف از زن و سلطان بیت و سیدن بهوا
و خر خوش و بعضی و ظفر دو از قصال و
نزدیک و نکاح و ... اضداد
... بیت

آتش ... سیم و باد پنجم و دوم و خاک
ششم و دهم دلو و دلیلت آمدن غایب
و هلاک ... بیت و ... فرض گرفتن و از زن
دلکشتن ... با خبر

آتش سیم و هفتم و خاک دوم ششم و آب
هفتم و هشتم دلو دلیلت بر زه ... غایب
و نکاح و ... فرحت ... خرید
و ... دوست شدن ... خصم

وجه انقلاب روز بروز گشتند اول سال باشد دهم زند و چهارم سال با چهاردهم و هفتم سال
با پانزدهم و دهم سال با شانزدهم و درین سال انقلاب فی تداول گویند تا بیت حساب
سوم شود و هر دو بهم باشند مطرح کنند تا نزدهم و هرچه کمتر روز باشد حساب نجم
در جدول صفحهای آینده ثبت شد و اگر احوال عالم خواهند بدانند با آن بیت رجوع کنند
و همین انقلاب گیرند و از منزل بیت اول و دوم که انقلاب کرده فی کل برج آورند و احکام
گویند چنانچه در جدول معلوم میشود و این جدول از جهت احوال علامت یک دو باب

جدول احکام سال عالم از کتب پانزدهم که قاضی ملت حکم کنند
سالی بود با نعمت و فرح و امن و امان و استقامت در مردم خاصه در ملوک و سفرها با منافع و سیب بسیار بود و گوشت عزیز باشد و سفر کم بود و علم بسیار باشد و کسب مردم بود و بازارها با رونق بود و بزرگان آسوده باشند و سالها با آن موافق مأمون بوند
سالی بود پر تشویش و اندک نعمت و مردم با هم دشمنی و مخالفت کنند و مردمان از ظلم برهم خورد و کوه و در بین امرا و سلاطین موافقت نشود و نقص و حرکت نفی بیند بود و سالها با ام (?) و گوشت بی نعمت [illegible] اقوام باشد و مردم از زبان افتند و بازارها مخالف باشد و بندگان با هم دشمنی نمایند و سفر بسیار بود و آبها بیکار باشد
درین سال رونق علمها و فیلسوفان و اطبا و منجمین و مهندسان بود و فراش و گوشت بی قیمت بود اگرچه مردم ولنگ باشند اما خرید و فروخت بسیار بود و مردم نفع کنند و سال را بود پر رنج و تشویش و کسبها بود و بازارها با رونق و راهها مخوف سفر کم و میوه بسیار و آبها میانه و بزرگان با تشویش باشند

سالی بود میانه و باران بسیار باشد و مردم در تنگی و دلتنگ باشند و شور و گوشت ارزان بود و برف عزیز باشد و کشت میانه بود و مردم سرگردان باشند و حال بزرگان بد بود و مطعومات با قیمت باشد و بار درختان اندک بود و سفرها با اتفاق افتد الا	
درین سال باران و حرکت باشد و عامه خلایق در سفرها کنند و از آن نفع بود و نعمت بسیار و ارزان بود و میوه‌ها بسیار باشد و مردم با وسعت و جمعیت باشند و کار بزرگان نیکو باشد و بازارها با رونق بود و سالها با امن و مطعومات بسیار بود و آبها میانه و گوشت بسیار بود	
درین سال گوشت و نعمت بسیار بود و احوال سادات و علویان نیکو باشد و ارزانی و میوه بسیار بود و سالها با امن بود و خلایق با عیش و عشرت باشند و طبیعتها مایل به عبادات و کارها نیک باشد و سفرها با برکت و کار بزرگان نیکو و بازارها کم رونق الا	
درین سال میانه بود و در همه امور قوت حال منجمان و اطبا و منجمان باشد و بازار لشکر با رونق بود و آخر سال بهتر از اول سال بود و نعمت بسیار باشد اما کشت اندک بود و کار اهل قلم نیکو گردد و بازارها با رونق بود و سالها امن بود و سفر اندک و مطعومات نیکو و آبها بسیار باشد	
درین سال هر فصلی نوعی گذرد و میان خوف و رجا و سفرها بی اختیار بسیار واقع شود و کم نفع گردد و نفاق و شدت میان مردم باشد و سرما بسیار بود و نعمت مستوفی باشد و میوه بسیار بود و لیکن ضعیف و بیخهای لکنت بسیار بود و اندک بود و بزرگان را احوال میانه بود و باران بسیار و آبها نیکو و گوشت نیز ارزان بود	

فصل سیم در احکام بروج که در بالا ذکر رفت و این جدول لایق احکام هر روز است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس روز [illegible]	[illegible]	قوس روز صحبت با علما [illegible]	[illegible]
[illegible]	قوس روز [illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس روز [illegible]	[illegible]	قوس روز [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس روز [illegible]	قوس روز [illegible]	قوس روز [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	قوس روز [illegible] حروف نامه رسیدن [illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس روز صلح با اعدا و ترسیدن [illegible]	[illegible]	قوس روز صحبت با علما [illegible]	[illegible]
[illegible]	قوس روز [illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس روز [illegible]	[illegible]	قوس روز [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	قوس روز [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول المقارنه [illegible]

	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

خانه اول				خانه دوم			
نفس حال	٣	١٣	٩	حال پایان	٨	٣	٢
نفع کار	٣	٣	٥	[illegible]	٥	١٠	٢
[illegible]	٦	١٣	١٣	[illegible]	١١	٥	١٣
[illegible]	٦	٧	١	[illegible]	١٣	٨	٤
[illegible]	٩	٥	٩	[illegible]	١٣	١٠	٣
[illegible]	٣	١٣	٩	[illegible]	٨	٦	٦
[illegible]	٥	٦	١٣	[illegible]	٥	١٠	٨
[illegible]	٨	٦	١١	[illegible]	١	٧	١١
[illegible]	٤	٥	١٣	[illegible]	٤	٢	٣
[illegible]	١١	٥	٤	[illegible]	١٠	١٣	٥
[illegible]	١٣	٢	٥	[illegible]	١٢	٣	١٣
[illegible]	٥	٧	٩	[illegible]	١١	٥	٢
[illegible]	٥	٩	١١	[illegible]	٥	١٠	٥
[illegible]	٤	٨	١٣	[illegible]	٣	١	٤
[illegible]	٢	٦	١٣	[illegible]	١	٢	١٠
[illegible]	٢	٥	٢	[illegible]	٢	٥	١٣

خانه سوم				خانه چهارم				خانه پنجم			
حال برادر و خواهر	٣	١	١٣	حال پدر	١	١٠	٤	حال فرزند	٣	١	٥
[illegible]	٩	١١	٥	غایب	٥	٨	٤	[illegible]	٧	٦	٥
[illegible]	٩	٥	٣	[illegible]	٦	٣	٤	[illegible]	١	٣	٦
[illegible]	٥	٩	٩	[illegible]	٣	١	١٠	[illegible]	٧	٦	٥
[illegible]	١	٤	٣	[illegible]	٣	٥	٢	[illegible]	١١	٢	٦
حال [illegible]	٩	٣	١	[illegible]	٥	٤	٥	حال معشوق	٦	٩	٥
[illegible]	١٢	١	٦	[illegible]	٣	٨	٥	[illegible]	٣	١	٨
[illegible]	١	٧	٢	[illegible]	٧	١	٢	[illegible]	٢	٨	٦
[illegible]	١	٤	٣	[illegible]	٣	٥	٢	[illegible]	٢	٣	٩
[illegible]	١	٦	١٣	[illegible]	٣	٨	٢	[illegible]	١١	٤	١
[illegible]	٤	١	٢	[illegible]	٧	٨	٣	[illegible]	٢	٨	٦
[illegible]	١	٦	٥	[illegible]	٦	١	٤	[illegible]	٢	٣	٥
[illegible]	١	٥	٣	[illegible]	٥	١	٧	[illegible]	١١	٤	١
[illegible]	١	٤	١٠	[illegible]	١	٤	٧	[illegible]	١٠	٤	٩
ناخوش	٣	١	٣	ناخوش	٣	١	٤	ناخوش	٣	٢	١
منقلب	٥	١	٥	منقلب	٥	١	٥	منقلب	٦	٣	٧

خانه ششم				خانه هفتم				خانه هشتم			
حال بیمار	٤	٣	٦	[illegible]	١١	٤	٣	[illegible]	١	٧	٦
[illegible]	٩	٥	٦	[illegible]	١١	٩	٩	[illegible]	٤	١	٨
[illegible]	١٤	١٠	١٤	[illegible]	١	١١	٧	[illegible]	٦	١٤	٧
[illegible]	١٢	٣	٦	حال [illegible]	١	٨	٣	[illegible]	٦	١٤	٨
[illegible]	١٤	٩	٤	حال [illegible]	٦	٥	٧	[illegible]	٧	٢	٨
[illegible]	٦	١٠	٦	[illegible]	٩	٨	٧	معشوق [illegible]	٧	٢	٨
حال [illegible]	٤	٣	٦	[illegible]	١٢	٧	٦	[illegible]	٥	١٢	١١
حال [illegible]	٥	٢	٦	حال [illegible]	١	١١	٧	[illegible]	٣	٦	٣
حال [illegible]	٧	٥	٦	[illegible]	١٠	٥	١٣	[illegible]	٦	٧	٦
[illegible]	٤	٥	٦	[illegible]	٢	٧	٩	معشوق [illegible]	٧	٤	٤
[illegible]	٥	١	٥	[illegible]	٩	٥	٧	[illegible]	٦	٩	٦
[illegible]	٢	٩	٧	[illegible]	٢	٥	٢	[illegible]	٣	٩	٣
[illegible]	٣	١٥	٥	حال [illegible]	١٢	٦	١٣	[illegible]	٥	١٢	١٠
[illegible]	٢	٩	٧	[illegible]	١١	٧	٩	[illegible]	٨	١٣	٨
ناخوش	٥	٢	٧	[illegible]	٦	٢	٦	ناخوش	٧	٢	٥
منقلب	٥	٣	٩	منقلب	٧	٩	٧	منقلب	٩	١١	١٥

خانه نهم				خانه دهم				خانه یازدهم			
[illegible]	٣	٥	٢	حال [illegible]	٣	٧	١٠	حال [illegible]	٥	٦	١١
[illegible]	٥	٣	٩	[illegible]	١٣	٧	١	[illegible]	١	٥	١١
[illegible]	١١	٧	٩	[illegible]	٢	٥	١٠	[illegible]	٥	٢	١٣
[illegible]	١١	٣	٧	[illegible]	٢	٥	١٠	[illegible]	١١	٥	١١
[illegible]	٦	١١	٥	[illegible]	٦	٢	٣	[illegible]	٥	٩	١١
[illegible]	٦	٥	٩	[illegible]	١	٧	١٠	حال [illegible]	١١	٥	١٠
[illegible]	٥	١	٣	[illegible]	٤	٣	١٠	[illegible]	١٥	٩	١١
[illegible]	٢	٢	٩	[illegible]	٤	٣	١٠	[illegible]	٩	٧	١١
[illegible]	٧	٢	٧	[illegible]	٥	٩	١٠	[illegible]	١٠	٨	٢
[illegible]	٥	٨	٩	[illegible]	٥	٦	١٠	[illegible]	٧	٩	٥
[illegible]	٥	١	٣	[illegible]	٢	٧	٩	[illegible]	٣	٣	٣
حال [illegible]	١١	٥	٩	حال [illegible]	٢	٧	٧	حال [illegible]	٢	٢	١٣
حال [illegible]	١١	٢	٥	[illegible]	٥	٧	١٠	[illegible]	٦	١١	٦
حال [illegible]	٧	٩	١١	[illegible]	٥	٧	٩	حال [illegible]	٩	٧	٥
ناقص	٨	٢	٧	ناقص	١	٩	٩	ناقص	١٠	٢	٥
منقلب	١٠	٣	١٠	منقلب	٣	١	١	منقلب	١٢	٢	١٢

خانه دوازدهم				خانه سیزدهم				خانه چهاردهم			
حال دشمن	٥	٧	٢	[illegible]	٣	٥	٧	[illegible]	١٢	٢	٢
[illegible]	٦	٣	١	[illegible]	٥	٩	٦	[illegible]	٦	٩	٣
[illegible]	٥	٧	١٣	[illegible]	٣	١٠	٢	[illegible]	١٠	٥	١
[illegible]	٦	٣	٥	[illegible]	١٠	٧	٧	[illegible]	٣	٣	٢
[illegible]	١٢	١	١٣	[illegible]	١٠	٧	٩	[illegible]	١٣	١١	٩
حال [illegible]	٣	٣	١٢	[illegible]	٢	٦	٥	[illegible]	٥	٣	٢
[illegible]	٧	١٢	٥	[illegible]	٧	٥	١	[illegible]	٧	١٥	١
[illegible]	٧	٢	١٥	[illegible]	٥	٢	٨	[illegible]	٦	٩	٣
[illegible]	٥	٢	١٣	[illegible]	٧	٢	١١	[illegible]	٢	٧	٩
[illegible]	٧	١	٦	[illegible]	٣	١١	٣	[illegible]	٧	٩	٦
[illegible]	١٠	١٣	٥	[illegible]	٣	٢	٧	[illegible]	٥	٢	٣
[illegible]	٨	١٢	١١	[illegible]	٣	١١	٥	[illegible]	٢	٧	١٢
[illegible]	٣	٩	٣	[illegible]	٢	٢	٧	[illegible]	٣	١٠	١١
[illegible]	٣	٩	١١	[illegible]	١٢	٥	١٠	[illegible]	٣	٧	١٣
ناقص	١١	٨	١١	[illegible]	٢	٢	٧	[illegible]	٥	٣	١١
منقلب	٣	١٠	٣	[illegible]	١٣	٢	١٠	[illegible]	١٣	٢	١٠

خانه پانزدهم				خانه شانزدهم				وصف چهارم
محبوب	١١	٣	١٥	[illegible]	١٤	٢	٦	
[illegible]	٦	٦	١٥	[illegible]	٣	٢	١	
[illegible]	٩	٣	٥	[illegible]	٩	٢	٤	
[illegible]	٧	٦	١٢	[illegible]	١٥	٩	٣	
[illegible]	٣	٧	٩	[illegible]	٧	٢	١٢	
[illegible]	٤	٥	٢	[illegible]	٤	١٢	٢	
[illegible]	٤	٩	٢	[illegible]	٢	٢	٩	
[illegible]	٣	٩	١	[illegible]	١٤	١١	٥	
[illegible]	١٠	٦	١٠	[illegible]	٣	١٥	٩	
[illegible]	٣	١١	٩	[illegible]	١٥	١٦	١٣	
[illegible]	٥	١	١	[illegible]	٥	١١	٣	
[illegible]	١٠	١١	٤	[illegible]	٢	٧	١١	
[illegible]	٤	١١	١	[illegible]	٢	١١	٥	
[illegible]	٨	١١	١٣	[illegible]	٥	١٥	١٤	
[illegible]	٦	١٢	٣	[illegible]	٦	١٤	٣	
[illegible]	٦	١٢	٩	[illegible]	٧	١٠	٤	

در شرح جدول مقارنة الغيبات
که گذشته بدانکه این جدول وضع
اینست معتبر است و هر خانه از خانهای
شانزده‌گانه سه کلمه است مثلا کسی
از احوال نفس پرسد حال اول باید
که حرف نقط اول را دو رقم اول دوم
است یعنی که اول اسا با چهارم
باید زدو حاصل با شانزدهم که
حاصل شود و عدد غیر صغیر او باید
و هر که چند است و عدد غیر صغیر اسم
باید و هر که چند است بر هم افزوده
خانه اول شمرد اگر سعد و اهل
خارج سعد یا نحس از آن حکم گوید
مثال ربع از جهت شعر و پدیدم است



آمدیم بجدول نهم رقم سفر است
بود و بیش نهم سالا با ٣ بسم

رونمی باشد و ... در پنجم رونیم پنجشنبه و عنصر او نیز آبی و از ... اول ترتیب صلاحیت از نهم تا دوم
بخانه دوم رسید ... بود و در ششم و صلاح دهم تکرار است پس فرد باشد **وصف پنجم** در خواص
حروف اسم بدانکه تعویذ محبت و سعادت که مردم طالبند از آنهاست که در دست با اهلان از ... قدرت
و هر کس اسم او به آن عدد و اصحاب از حروفات **ا ب ج د ه و د ج ه**
و این بر دو قسم است سعد و نحس نحوست این حروف است **ا ج ه ر ط** که حروف مفرد است
و سعادت آنکه جهت محبت و دولتهای عظیم و سلطان بحر از نقط **ب د ج** حاصل میشود چرا که
عدد ش بیست است موافق حاوی و و دو و در این حرف قایم مقام بیست و یک حرف است
چرا که **ا** قایم مقام **ی و ق و غ** است و حرف **ب** قایم مقام کاف است و باقی بر این قیاس و نسبت
است و در این حروف بسم الله است و خاصیتش این است که هر کس که نوزده حرف که بسم الله الرحمن الرحیم
بنویسد و با خود نگاه دارد از همه بلاها و آفات ... شود و سحرها باطل گردد باید که در ساعت زهره ... بنویسد
بنزد ملک گوهر ... و سلاطین ... که ... نوزده ... وضع کنند
که هر کس که ... حرف نوشته که در بسم الله است از جهت شفای مرض بنویسد شفا یابد
و این ... **ا ح و س ل م ن ه ی** و هر حرف بسم الله از جهت روشن ... و ... است
نه حروف است و هر حرف مذکور میشود و پنج نوشته که در بسم الله است ... از جهت نجات
... **ص ط ع ق ل** از جهت بر آمدن حاجات عدد بسم الله ... چهار در چهار ... هند
جمع مقامات ... و عدد این بیست **٧٨٦** و هر کس که بسم الله را با این عدد بخواند
بجمع مرادات رسد و در ... سید ... همه ... که بسم الله الرحمن الرحیم را ...

بود و حروف شفتی اینست اب ت ث ظ ف ل ک ل ی کا و حروف الحین اینست د ذ

س ش ص ل ق ف ل م و حروف انفصال اینست ا د ذ ر ز و ه و حروف آتشی بطریق حکمای

متأخرین ا و ی ل م ن ع و حروف هوائی ج ز ک س ت ح و حروف خاکی ب د ق

خ ض ط ع و حروف عقیات احلم سصطکلموهلا کهیعص طهلحیو حمعسق

و از جهة غایت ربنا انک جامع الناس لیوم لاریب فیه ارود علینا الغایت حرف متروح من تاج قیهم

من باب الصغر والفتح والظفر وعقد اللسان و لبطلان السحر والمحبة فی قلوب الناس خصوصا السلاطین و فیه

اثر عظیم عاشر در شفقت ع ع اف ف س شش و رع زع شاثاث ف ق فقار شعاعش شعار غفغع

و ا ش ر ف ع اسر فع تت و کلمات اسمائیکه محبت را شایر و احد وهاب و ودود در حبیب حاجات

بر و ساّ جمیل بدیع عزیز خان متعز لطیف مومن رحیم رئوف رحمان اسمائیکه عداوت را شاید

قابض خافض مهلک مذل دافع مانع فرد قهار اسمای فتح التقرب مجیب باسط حکم محسن مبین حسیب نافع

مدبر کریم رزاق ناصر نصیر فتاح غیاث دایم قایم و جدول خلاص کواکب و اسما و جواهرات در جدول

ثبت شده و در صفت اسما تمام یافت

اسامی	یکشنبه	دوشنبه	شنبه	پنجشنبه	سه شنبه	جمعه	چهارشنبه
اسامی کواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
جواهر	طلا	نقره	سرب	قلعی	آهن	مس	هفت جوش
اسم اعظم	حی قیوم	فتاح علیم	حلیم کریم	قریب متعال	ملک قدوس	کافی رزاق	[illegible]
اسم ملک	جبرائیل	میکائیل	وردائیل	دمائیل	عزرائیل	عنیائیل	[illegible]
اسم جن	مذهب	ابیض	ملک میمون ابونوح	ملک شمهورش	ملک احمر	ملک زوبعه	ملک برقان
بخورات	لبان و کندروس	صندل سفید	مقل ازرق	صندل سفید و کندر	ظفر الطیب و قاقله	زعفران	بخارات مذکوره
	موافق المسیح			موافق مسیح الدعا	موافق مسیح الدعا		

فاعل عزیمت یا ملک فلان بحق الاسم الاعظم فلان ابن فلان امروا عوا کم فلان

حتی بغض حاصل شده عزیمت قمر و شنبه است یا ملک میکائیل بحق الاسم الاعظم

فتاح رزاق علیم ابن فلان امروا اعوا کم ملک ابغض حتی بغض حاصل در جدول خلاص سیارات

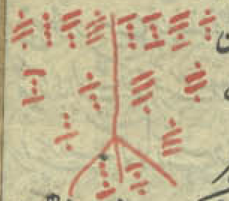
اکر انکشتری از هفت جوش لوح زر و در شرف کواکب نقش کنند اسمای فوائد عظیم

از کواکب است که موجب فتح و گشادکارها و حالات و سعادت و نصرت باشد و الله اعلم

بالصواب تاریخ شانزدهم شهر ذیقعده ۱۲۱۳ اتمام یافت

فصل در بازنمودن مثال احکام شخصی از نفس خود نیس آمد احوال کلال که قرعه

زدیم ضرب کردیم این اشکال حاصل آمد موافق طاهره ساکن



حکم بر این اشکال چنین کرده شد که در اول بوده و او شکل

منقلب است و منسوب بمریخ نخیم باید در احوال خود متحیر

و مترکا باشد خواستیم بدانیم که سرکرده ای و از جهت مکرارو در خانه یازدهم

فهم کرد هید و در و ستانست و ساکن میداهیم که رفته بود و تکرار و در پنجم یافتیم

طلق از بلاد فرنگ و معشوقست و هم بوده که صاحب ضنبه و در از نشهای فراطان

سرکرده بوده کار وی در آنوقت فرو گرفته بیش ز این نشد کردیم بوده و از دی

اول فرح است گفتیم گذشته گذشت بعد از این کار صاحب ضمیر نیکو خواهد بود اگرچه حالا متردد الاحوال است
اما حسن مطلق نیست گفتیم از آنجهت خیریت که صاحب ضمیر را اول فرح و فرح صورت حج از عشق
و مانند آن و حج در دوم نظر کردیم بود گفتیم که بکلیت الحال در توقف است و دلیل خدمت است
و نه دلیل خرج و در ثالث دلیل الحال نگاه کردیم گفتیم که خرج و خوب بود وقت اما نه برای او خرج زیاد و در مقصد
بد الحال نظر کردیم بود گفتیم شخصی خواجه بیت قلم زن صاحب ضمیر را لامع و ... حال است
برادر و خواهر و اقربا پیش از این به بود و اکنون هم نیک است منقلب و در ... نظر کردیم بود گفتیم
منقلب از همه بهتر است و دلیل بود که برای ... و منفعت ... از ... و همه کارها در
خانه چهارم نظر کردیم بود گفتیم که دلیلت بر دوران عمر و خوف بلا است از احوال بدرو منفعت
دیر بیاید از روی استقامت در وطن خود حال پدر پیش از این سال نیک بوده است و اکنون بهتر است
اما بعد از این نقصان پذیرد بجهت آنکه در خانه ترح افتاده است چون ... در بخت و در انجا
ترح طالع و دلیل ... خاطر خواستیم بدانیم که این ... از جهت تکرار ... در خانه دوم
بود که طالع است گفتیم رقیب معشوق شده یا از سخن که شنیده باشد و در ششم نظر کردیم بود گفتیم
دلیل بیمار است که از آب ... رطوبت بود اما بار کشیده و امکان خلاص هست از آنکه منقلب
و ... است و دلیل بیرون آمدن از رنج ... و بعد از علاج و کثیر ... شده باشد اما ... و ...
خلاص بود ... ضمیر ... آمده است و در هفتم نظر کردیم ... گفتیم دلیل بود
بر جدا شدن از زنان و شریکان و در هشتم ... بود ... و در نهم
... دلیلت ... که از جنس سحر ... باشد ... و در دهم ... دیدیم گفتیم

کار صاحب ضمیر ... و ... پیش از این کار او نیک بوده است ... و در دهم ...
و بعد ... منقلب ... نگاه کردیم که خانه ... از جهت آنکه ضعیف ... که ... و دلیلت ...
ضمیر را بعد از این ... کمتر باشد ... پیش از این به بود و اکنون نیز نیک است اما بعد از این نیکو ...
بودن ... منقلب ... آمده است ... از دهم ... که از اول ... از دهم ... بیرون
... و صورت ... عشق و ... و در ... از دهم نگاه کردیم ... گفتیم ... است و ...
... و اما ... کردن ... توقف ... کرده ... و در ...
نگاه کردیم در یازدهم بود گفتیم ... پیش از این بخت کرده ... و ...
و ... منقلب ... نظر کردیم در خانه اول ... از دهم ... آمد
گفتیم صاحب ضمیر را ... صحیح ... و بعد از این ... خواهند ... که خارج ...
... بعد آمده دلیل بود بر سعادت ... خیر ... کردن ... و در اول ... بود گفتیم صاحب ضمیر
... زخم تیر ... باشد و ... صاحب ضمیر ... زخم از تیر ... و ... در دوم
نظر کردیم بود گفتیم ... و ... که ... است و ...
و در چهارم نظر کردیم بود گفتیم ضمیر ... زخم از تیر ...
پنجم نظر کردیم گفتیم صاحب ضمیر ... بیگاه ... خبر که ... باشد ...
گذشته بود ... خبر که ... آمده و در دهم نظر کردیم بود گفتیم که صاحب ضمیر را
... خبر بود از آنست که از جای بلند افتاده باشد ... و در یازدهم ...
گفتیم ... گفتیم صاحب ضمیر بر کف پای زخمی ... و مانند آن ... است

و باید برین قیاس کند اما ماضی و مستقبل حکم اکنون بهتر باید بوقت خود ظاهر بودن سبب آنکه بیت
را در اول فرح رسد از آنجهت حکم مستقبل بهتر باشد اگرچه بیت سلا در خانه دوم قوی نیست اما نکفت ثالث است و سعد
ولیکن سه بر نیک و حکم بر همین طریق کند و حال سه کانه بر جا از خانه از نحس و کیک حیات و مصرف غیره
و حساب آمد و حج در چهارم بیت یافتیم و بجای دیگر بهتر نبود و در خانه قوی نیست اما هیچ نکفت سعد بود نیک حکم
ولیکن سود را از عمر حساب ضمیر کند از بهر آنکه بیت ولیکن بر سود از کند از بهر خیر و نیکوی دو حال است و فرزند کالی
به آن سال خاستیم بدانیم که بقیت حساب ضمیر چگونه باشد اول سال تا چهارم ضرب کردیم بیت بر مرج آمد حکم احوال صاحب ضمیر
بر یک منوال نشد اما از آنچه قبل که اوقات سعد است حکم که انقلاب صاحب ضمیر نیکو باشد و هر چند که تغیر حال نیکو بود حکم
بدانیم که انقطاع صاحب ضمیر چگونه باشد و سبب آن چه باشد بیت را که در خانه حیات یافتیم که بیت نحس ضرب
کردیم بیت بر مرج آمد حکم صاحب ضمیر از عمر کم از وقت جاری خواهد بود که نحس است و خارج بلکه عمر کوتاه باشد
و نفس و زیف رود و فصل در بیان احکام جدول طول و عرض و عمق که در صفحه ابجد بنوشته میشود
احکام این جدول چنانست که شخصی رمل زده و نقش نزد بکشد بر آورد اگر ضمیر برای بیت است از هلاک و
و عمر کوید و اگر جهت کار احوال بود نزد خانه بموجب این شکل سعد و نحس و عدد آن بکشد در این خانه که بیاید
شد بیحیاتی احوال کار رمز دو بیت در اول حکم تا هفت روز در این زن نحس که از فراغ نور و فرح بیابی
و بعد در بیت در دوم حکم دو سال و پنجاه روز السف تو با قوت باشد و بعد در بیت در سیم حکم تا
سه روز دیگر از بلاد دیگر خبر خوش تو رسد و بعد در بیت در چهارم حکم از امروز
تا چهار سال و چهار ماه احوال بد رو ملک و مقام بقوت باشد و هر ملک که در تاریخ
مع کسی حجت یابی و بعد در بیت حکم در پنجم که تا غایت سال و سه ماه دیگر نحوست از خانه

فرزندان و معشوق و عیش و طرب برود و بعد از این احوال بهبود
شود و بعد در بیت در ششم حکم چهار سال و چهار ماه و چهار روز
خانه بر فرح و چهار ... خوردن و قوت باشد و اگر بیمار باشد عاقبت
سلیم بود و بعد در بیت در هفتم حکم یک سال و سه ماه حال شریک
و ازنا زن و نامزد و شوهر و غایب بقوت باشد و بعد در بیت
در هشتم حکم در هفت سال و چهار ماه دیگر خوف و نحس است و قسمت
و میراث میرساند که برسد و بعد در بیت در نهم حکم تا نه روز
دیگر نور و حرکت منتهی باید و بعد در بیت در دهم حکم جهت نه سال و
یک ماه در این شغل پایدار خواهی بود و از نکبت خانه هشتم خلاصی یابی
و بعد در بیت در یازدهم حکم که تا پانزده روز دیگر از کسیکه امید
داری بدو نیکی بخشی تو رسد و بعد در بیت در دوازدهم حکم تا دوازده روز
از کسیکه با تو دشمنی ورزد ضرری بتو رسد و عجب است اگر بتو خواهد رسید
و تا دوازده روز دیگر دشمنی بدوستی مبدل گردد و برین قیاس
هر بیت را حکم بشناسد نزد خانه بتبع
کند و جدول طول و
عرض و عمق که مذکور
شد در بیت تمام شد

جدول طول وعرض وعمق این است که نموده میشود

اشکال / اعداد				
اعداد	۱ ۲ ۳ ۴	۵ ۶ ۷ ۸	۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲	۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

مرتبه				
مرتبه احاد بر طول	۱ یک روز	۲ دو روز	۳ سه روز	۴ چهار روز
مرتبه عشرات بر عرض	۵ [illegible]	۶ [illegible]	۷ [illegible]	۸ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۹ [illegible]	۱۰ [illegible]	۱۱ [illegible]	۱۲ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۱۳ [illegible]	۱۴ [illegible]	۱۵ [illegible]	۱۶ [illegible]
مرتبه احاد بر طول	۲ دو روز	۳ سه روز	۴ چهار روز	۵ پنج روز
مرتبه عشرات بر عرض	۶ [illegible]	۷ [illegible]	۸ [illegible]	۹ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۱۰ [illegible]	۱۱ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۳ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۱۴ [illegible]	۱۵ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱ [illegible]
مرتبه احاد بر طول	۳ سه روز	۴ چهار روز	۵ پنج روز	۶ شش روز
مرتبه عشرات بر عرض	۷ [illegible]	۸ [illegible]	۹ [illegible]	۱۰ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۱۱ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۳ [illegible]	۱۴ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۱۵ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱ [illegible]	۲ ده ماه
مرتبه احاد بر طول	۴ چهار روز	۵ پنج روز	۶ شش روز	۷ هفت روز
مرتبه عشرات بر عرض	۸ [illegible]	۹ [illegible]	۱۰ [illegible]	۱۱ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۱۲ [illegible]	۱۳ [illegible]	۱۴ [illegible]	۱۵ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۱۶ [illegible]	۱ [illegible]	۲ [illegible]	۳ [illegible]
مرتبه احاد بر طول	۵ پنج روز	۶ شش روز	۷ هفت روز	۸ هشت روز
مرتبه عشرات بر عرض	۹ [illegible]	۱۰ [illegible]	۱۱ [illegible]	۱۲ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۱۳ [illegible]	۱۴ [illegible]	۱۵ [illegible]	۱۶ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۱ [illegible]	۲ [illegible]	۱۳ [illegible]	۴ [illegible]
مرتبه احاد بر طول	۶ شش روز	۷ هفت روز	۸ هشت روز	۹ نه روز
مرتبه عشرات بر عرض	۱۰ [illegible]	۱۱ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۳ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۱۴ [illegible]	۱۵ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۲ [illegible]	۳ [illegible]	۴ [illegible]	۵ [illegible]

تتمه جدول

مرتبه				
مرتبه احاد بر طول	۷ هفت روز	۸ هشت روز	۹ نه روز	۱۰ ده روز
مرتبه عشرات بر عرض	۱۱ [illegible]	۱۲ [illegible]	۱۳ [illegible]	۱۴ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۱۵ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱ [illegible]	۲ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۳ [illegible]	۴ [illegible]	۵ [illegible]	۶ [illegible]
مرتبه احاد بر طول	۸ هشت روز	۹ نه روز	۱۰ ده روز	۱۱ یازده روز
مرتبه عشرات بر عرض	۱۲ [illegible]	۱۳ [illegible]	۱۴ [illegible]	۱۵ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۱۶ [illegible]	۱ [illegible]	۲ [illegible]	۳ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۴ [illegible]	۵ [illegible]	۶ [illegible]	۷ [illegible]
مرتبه احاد بر طول	۹ نه روز	۱۰ ده روز	۱۱ یازده روز	۱۲ [illegible]
مرتبه عشرات بر عرض	۱۳ [illegible]	۱۴ [illegible]	۱۵ [illegible]	۱۶ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۱ [illegible]	۲ [illegible]	۳ [illegible]	۴ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۵ [illegible]	۶ [illegible]	۷ [illegible]	۸ [illegible]
مرتبه احاد بر طول	۱۰ ده روز	۱۱ یازده روز	۱۲ [illegible]	۱۳ [illegible]
مرتبه عشرات بر عرض	۱۴ [illegible]	۱۵ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۲ [illegible]	۳ [illegible]	۴ [illegible]	۵ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۶ [illegible]	۷ [illegible]	۸ [illegible]	۹ [illegible]
مرتبه احاد بر طول	۱۱ یازده روز	۱۲ [illegible]	۱۳ [illegible]	۱۴ [illegible]
مرتبه عشرات بر عرض	۱۵ [illegible]	۱۶ [illegible]	۱ [illegible]	۲ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۳ [illegible]	۴ [illegible]	۵ [illegible]	۶ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۷ [illegible]	۸ [illegible]	۹ [illegible]	۱۰ [illegible]
مرتبه احاد بر طول	۱۲ [illegible]	۱۳ [illegible]	۱۴ [illegible]	۱۵ [illegible]
مرتبه عشرات بر عرض	۱۶ [illegible]	۱ [illegible]	۲ [illegible]	۳ [illegible]
مرتبه مات بر عمق	۴ [illegible]	۵ [illegible]	۶ [illegible]	۷ [illegible]
مرتبه الوف بر عمق عمق	۸ [illegible]	۹ [illegible]	۱۰ [illegible]	۱۱ [illegible]

مفتاح الکنوز

مرتبه آحاد بر طول	مرتبه عشرات بر عرض	مرتبه مئات بر عمق	مرتبه الوف بر عمق عمق
۱۳ سیزدهم روز	۱ سه ماه و هشت روز	۵ یک سال و چهار ماه	۹ دو سال و پنج ماه
۱۴ چهاردهم روز	۲ شش ماه و هفده روز	۶ یک سال و هشت ماه و نه روز	۱۰ دو سال و هشت ماه
۱۵ پانزدهم روز	۳ نه ماه و بیست و پنج روز	۷ یک سال و [illegible] ماه	۱۱ سه سال و دو روز
۱۶ شانزدهم روز	۴ یک سال و یک ماه	۸ دو سال و دو ماه	۱۲ چهار سال و چهار ماه

مرتبه آحاد بر طول	مرتبه عشرات بر عرض	مرتبه مئات بر عمق	مرتبه الوف بر عمق عمق
۱۳ چهاردهم روز	۲ شش ماه و هفده روز	۶ یک سال و [illegible] ماه	۱۰ سه سال و سه ماه
۵ پانزدهم روز	۳ نه ماه و بیست و پنج روز	۷ دو سال و دو ماه	۱۱ سه سال و چهار ماه
۱۶ شانزدهم روز	۴ یک سال و یک ماه	۸ دو سال و پنج ماه	۱۲ سه سال و نه ماه
۱ هفدهم روز	۵ یک سال و هفت ماه	۹ دو سال و هفت ماه	۱۳ شش سال و نه ماه

مرتبه آحاد بر طول	مرتبه عشرات بر عرض	مرتبه مئات بر عمق	مرتبه الوف بر عمق عمق
۱۵ پانزدهم روز	۳ سه سال و پنج ماه	۷ دو سال و دو ماه	۱۱ سه سال و هشت ماه
۱۶ شانزدهم روز	۴ یک سال و یک ماه	۸ دو سال و پنج ماه	۱۲ هفت سال و دو ماه
۱ هفدهم روز	۵ یک سال و چهار ماه	۹ دو سال و هفت ماه	۱۳ هفت سال و نه ماه
۲ هجدهم روز	۶ یک سال و [illegible] ماه	۱۰ سه سال و پنج ماه	۱۴ نه سال و نه ماه

مرتبه آحاد بر طول	مرتبه عشرات بر عرض	مرتبه مئات بر عمق	مرتبه الوف بر عمق عمق
۱۶ شانزدهم روز	۴ یک سال و یک ماه	۸ سه سال و دو روز	۱۲ شش سال و یک ماه
۱ هفدهم روز	۵ یک سال و چهار ماه	۹ سه سال و [illegible] ماه	۱۳ هفت سال و دو ماه
۲ هجدهم روز	۶ یک سال و هشت ماه	۱۰ چهار سال و چهار ماه	۱۴ هشت سال و نه ماه
۳ نوزدهم روز	۷ دو سال و دو ماه	۱۱ سه سال و سه ماه	۱۵ سیزده سال و چهار ماه

تسکین ابج

مثلا فرد یک نقطه یکعدد دارد و یک زوج دو عدد دارد چنانچه ≡ یکنقطه آتشی دارد
و زوج سه دارد و یک زوج بادی دارد و نقطهٔ بادی دو عدد دارد و زوج بادی
چهار عدد دارد و دو دیم زوج دارد و نقطهٔ آبی چهار عدد دارد همچنان همچنان زوج
آبی هشت عدد دارد و پس زوج خاکی شانزده عدد دارد هرسه زوج بیست و شش
و نقطه یکعدد دارد جمع او بیست و نه عدد میشود پس لحیان را بیست و نه عدد داده اند
باقی اشکال را قیاس کند دایره خدافرین

نبات

امهات را بابات

ضرب کنی میزان همان آید اول دایره ابجد تسکین ابج

و قاعده درین دایره آنست که ۱۶ کان طرح کند از عدد زوج و فرد و اگر فزون

آن ۱۶ انچه بماند عدد خانه باشد و اگر زیادت نباشد از ۱۶ عدد شکل بعینه عدد خانه
و آن دایره مهات بدایرهٔ خط دانیال علیه السلام است اما تسکین مثلث ابج آتش
سه باد ۶ آب ۱۲ خاک ۲۴ بطریق دایره بزوج

تسکین طول از دو دایره ابج بر دایره حاصل شود قاعده آنست ۱۷ کان طرح کند
آن عدد را از زوج و فرد اگر فزون باشد از ۱۷ و اگر افزون نباشد یکی از ان طرح کند
باقی نه عدد و خانه باشد

و از تسکین اول که تسکین اقرار است تسکین سیوم که
کرمهات تسکین اشکال احکام و ضمایر و خبایا و آسامی و دفاین استخراج چنانچه
مشروح خواهد شد و اما دو تسکین دیگر مرانیشان از اشغادت بود و ضمایر و آسامی و
دفاین مخفی در احکام اشکال مفردات و تکرار های ایشان از خانهای چهارده گانه
مفرده در خانه سیوم و نیز دهم و پنجم و دهم ≡ در خانه سیم و هفتم و پنجم و نیز دهم تکرار
کند ضمیر از طلبیدن حاجت باشد انحاجت بر آید بعد از روزگار روز حمت بسیار بیند
ضمیر از دزدیده باشد زود بدست آید ضمیر از سفر بود فایده بیند ضمیر از گریخته باشد
زود باز آید ضمیر از بیماری بود زود صحت یابد ضمیر از نکاح بود بر نیاید تمام نشود
و یا از دست برود جنگ و خصومت ضمیر از اقربا و خویشان باشد مثل برادران

وخواهران در صلاح وتندرستی وفراخ روزی ضمیر از زن حامله باشد فرزند نرینه
آرد ضمیر از نقل وحرکت باشد از جایی بجایی آن نحو مدد باشد شود وار ضمیر از غا
بود بعد چونه یا سه ماه آید یا کمتر ضمیر از شهر وقلعه باشد که حصار بود مردم آن شهر و آن
قلعه بیرون آیند نزدیک لشکریان که برود آن شهر یا قلعه نشسته باشند بعد از سه روز
آن شهر و یا آن قلعه بگیرند ❊ ودر احکام نکرا انکیس ❊ در خانه سیوم و پنجم و نهم
و سیزدهم تکرار کند ضمیر از تجارت باشد نیک باشد ضمیر از غایب بود بعد از یکماه برسد
ضمیر از گریخته باشد که بگریزد و بگیرند ضمیر از دزد باشد یافته شود و بازو بده هرچه
دزدیده باشد ضمیر از خصم باشد انکس که خصومت از و باشد او غالب است
و غالب شود ضمیر از نکاح باشد سخت نیکو باشد ضمیر از دشمن باشد ضعیف باشد
و ترسناک بود ضمیر از حکم حاکم در ولایتی باشد حیله کارها بران حاکم یا رعیت صلاح
باشد ضمیر از شهری دشمن بران شهر ظفر نیابند مگر مردان آن شهر صلح کنند تا تمام شود
ودر احکام عمرة تکرار کند ❊ در خانه سیم و پنجم و نهم و سیزدهم ضمیر از طلب حاجت باشد
آنحاجت برنیاید ضمیر از تجارت باشد ضمیر آن تجارت بد باشد ضمیر از خویشاوندان
بعضی رنجور و بعضی مرده باشند ضمیر از نقل و حرکت بود مدد باشد ضمیر از زن حامله بود نرینه
زاید اما باسانی و خون بسیار از وی برود و بسلامت ماند ضمیر از سفر باشد نیک باشد
اگر برود پشیمان شود ضمیر از گریخته باشد یافته نشود و زود ضمیر از بهر جنگ رفتن باشد
انکس که سبب جنگ مغلوب شود بکو تا بازو و بگردد اما تواند از جایی بجنبد ودر احکام باص
از تکرار ❊ در خانه سیوم و پنجم و نهم و سیزدهم ضمیر از طلب حاجت باشد خدا و فرمایی

ازان حاجت

ازان حاجت که دران حاجت خبر نباشد ضمیر از سفر باشد با کراهیت باشد و اگر برود
حرامیان ورا غارت کنند و در راه بمیرد و ضمیر از گریخته باشد و نفس ایشان هلاک شود
بدست خویش یا در بند افتد ضمیر از دزد باشد دزد و هم مال کم شود و نفس او هلاک شود
بدست خویش ضمیر از نکاح بد باشد و تمام نشود و ضمیر از تجارت باشد زیان کند شود
ندارد ضمیر از خویشان باشد در غم و اندوه باشد و بعضی غایب باشد و ملول خاطر
ضمیر از نقل و حرکت باشد عظیم بد باشد ضمیر از حامله باشد و دختری زاید ضمیر از شهری
باشد آن شهر را بگیرند بزحمت بسیار ضمیر از رفتن بجنگ بسل کشتن و هلاکت باشد
منع کن تا نرود احکام عتبة الخارج از تکرار ❊ در خانه سیوم و پنجم و نهم و سیزدهم
ضمیر از طلب حاجت باشد بر نیاید ضمیر از زندانی بود دیرتر بماند عاقبت خلاص شود
ضمیر از سفر باشد سخت بد باشد ضمیر از گریخته باشد برود وی باز نگردد ضمیر از نکاح
باشد تمام نشود و عاقبت وی بد بود ضمیر از دزد باشد هرچند زود کند نیابد ضمیر از
رنجور باشد البته شفا یابد ضمیر از رفتن جنگ باشد بجنگ شده غایب شود و زود باز
گردد و بسلامت با غنیمت بعد از زحمت بسیار ضمیر از غایب بود بخیر و سلامت باز گردد
ضمیر از دشمن بود و آن سخت دشمن باشد ضمیر از زن حامله باشد دختر زاید ضمیر از شهر
یا شهر که در و حصاری باشد زود بگیرند در مدت دو ماه باشد ضمیر از صاحب ولایتی
باشد مردم آن ولایت آن را باز گردند ودر احکام نقی الخد از تکرار ❊ در خانه سیوم و
پنجم و نهم و سیزدهم ضمیر از طلب حاجة باشد بر آید بر وفق مراد ضمیر از غایب باشد
زود وی بسلامت برسد ضمیر از گریخته بود گرفته باز گردند ضمیر از نکاح باشد مبارک

و نیکو بود ضمیر از درد باشد بروی قادر نشود ضمیر از چیزی کم شده باشد بدست آید
ضمیر از رنجور باشد صحت یابد ضمیر از جنگ باشد سایل غالب شود ضمیر از خویشان بود
از سایل دور باشد ضمیر از حامل باشد اگر بکمر بوده باشد فرزند اول نرینه باشد اگر دوم
زن باشد فرزند دختر باشد ضمیر از لشکر باشد غنیمت یابد و بسلامت باز گردد و بمراد
دل برسد ضمیر از شهری که بحصار باشد بگیرند بضرب شمشیر در احکام عتبه الداخل از تکرار
در سیوم و پنجم و هفتم و نهم تکرار کند ضمیر از طلب حاجت تمام شود ضمیر از تجارت
مبارک باشد و باشد ضمیر از سفر با نقل و حرکت بصلاح و خوشی ضمیر از گریخته باشد زود
گرفتار شود از دزد باشد دزد گرفتار شود و ضمیر از حامله باشد فرزند نرینه آسان
ضمیر از نکاح باشد بآسانی تمام شود ضمیر از رنجور باشد البته شفا یابد ضمیر از شهری باشد
که بحصار باشد در مدت یکماه بضرب شمشیر بگیرند و اهل آن شهر بسلامت باشند در احکام
قبض الداخل از تکرار در خانهٔ دوم و چهارم و چهاردهم و شانزدهم ضمیر از طلب
حاجت زود بر آید ضمیر از سفر باشد این سفر مبارک باشد ضمیر از غایب باشد بصحت و
سلامت باشد ضمیر از خویشان باشد احوال ایشان نیکو باشد ضمیر از رنجور باشد
صحت یابد ضمیر از حامله باشد فرزند نرینه زاید ضمیر از مسافر بود زود باز آید
ضمیر از گریخته بود باز زود گردد ضمیر از دزد باشد آن دزد غریب باشد بعد از مدتی
گرفته شود ضمیر از نکاح باشد بآسانی بر آید ضمیر از رفتن بجنگ باشد لشکر را نصرت
تا برود که غالب آید بر دشمن ضمیر از حاکم باشد مقیم باشد در ولایت عظیم نیک باشد
ضمیر از شهر یا قلعه باشد که بحصار باشد در الاحصار خلاصی یابد بسلامت روم

آن شهر

آن شهر در احکام قبض الخارج از تکرار در خانهٔ دوم و چهارم و چهاردهم و شانزدهم
ضمیر از طلب حاجت باشد اما حاجت بر نیاید ضمیر از مسافر بود بعد از یکماه خلاص یابد
ضمیر از نکاح باشد تمام نشود ضمیر از رنجور باشد صحت یابد ضمیر از دوست باشد از دوست
باشد از دوست حذر کند ضمیر از سبب جنگ از طالب ظفر یابد بر دشمن خود البته ضمیر از خویشان
باشد در صحت باشد و خیر باشد ضمیر از شهر و ولایت باشد در احکام عقله از تکرار
در خانهٔ دوم و چهارم و چهاردهم و شانزدهم ضمیر از طالب حاجت باشد آن حاجت
بر نیاید ضمیر از سفر باشد خطر عظیم بود ضمیر از گریخته بود زود بدست بیاید ضمیر از غایب بود
در هفتم و هشتم تکرار کند غایب مرده باشد یا بیمار شده باشد ضمیر از جا یا بود آنچه در
زیر زمین دفن کرده باشند ضمیر از رنجور باشد شفا یابد از رنج ضمیر از زن حامله باشد دختر زاید
بعد از سختی بسیار ضمیر از دو لشکر باشد هر که آغاز جنگ کرده باشد آنکس شکسته شود
بر وی ضمیر از شهری باشد بحصار باشد و دشمنان را باز گرفتن در احکام نصرة الخارج از
تکرار در خانهٔ دوم و چهارم و چهاردهم و شانزدهم ضمیر از طلب حاجت باشد
حذر فرمای سایل را از حاجت که در آن هیچ خیر نباشد ضمیر از سفر باشد و بر مسافر ترس باشد
از جهة رنجوری در رسیدن رنج و ضمیر از گریخته یافت شود زود ضمیر از دزد باشد بعضی
بدست آید از آنچه دزدیده باشد ضمیر از نکاح بود تمام نشود و اگر تمام شود جنگ و هلاک جدا
شوند در مجلس قاضی حاکمان ضمیر از زن و خشم کرده باشد از شوهر خود بسبب سخن بد زن
سعد دور باشد ضمیر از تجارت باشد زیان کند و تمام نشود ضمیر از دو خصم بود که کدام غالب
آنکس که آغاز خصومت کند آنکس غالب شود ضمیر از رنجور باشد سختی عظیم بکشد و رنج بسیار

و عاقبت بد بود ضمیر از حامله باشد دختر زاید بسختی ضمیر از نقل و حرکت بد بود و در آن نقل تلخی کشد
ضمیر از زندانی و دیرتر بماند اما خلاص شود ضمیر از شغل و عمل کند نقصان و مراد نیابد ضمیر از
شهری باشد که در حصار باشد جنگ ساکن شود و دشمن ظفر نیابد ضمیر از جنگ باشد
کسیکه بجنگ رود و بگویی تا در اول جنگ نکند تا غالب شود و در احکام نصرة الداخل از تکرار
در خانهٔ دوم و چهارم و چهاردهم و شانزدهم ضمیر از طلب حاجت بود و بر آید مراد او بر
ضمیر از دزدیده باشد یافته شود ضمیر از گریخته بود البته باز آید ضمیر از نکاح باشد تمام شود
بمراد برسد ضمیر از دوستی باشد که این از جهة دوستی ضمیر از خویشان باشد همه بسلامت
و تندرست یکی از ایشان باشد از مقام خود شوند ضمیر از تجارت تا نقل کردن بود و
مبارک بود ضمیر از مسافر بود حال او نیکو بود و بشهر سلامت ضمیر از حامله باشد دختر زاید
با آسانی تمام ضمیر از شهر باشد که بحصار باشد نتوانند گرفت هرگز و بعضی از مردم آن شهر
کشته شوند اما گرفتن نتوانند ضمیر بر رفتن جنگ باشد بر دشمن ظفر نیابد و در احکام اجتماع
از تکرار در خانهٔ دوم و چهارم و چهاردهم و شانزدهم ضمیر از حاجت باشد
بواسطهٔ مردمان بزرگ بر آید ضمیر از سفر باشد تمام شود و در وقت ضمیر از رنجور باشد
نشاید که بمیرد و ضمیر از غایب بود تندرست اما اندوهناک ضمیر از نقل و حرکت بود نتایج
نیک باشد ضمیر از حامله باشد دختر زاید ضمیر از دزدیده آنچه باشد بدست آید
ضمیر از گریخته باشد بدست آید گرفتار شود ضمیر از شهری باشد که بحصار باشد آن
شهر را نتوانند و رحمت نرسد ضمیر از حرب باشد حذر کند بیار ضمیر از ولایتی باشد
یا حاکمی باشد بغایت مبارک باشد بران و در احکام طریق از تکرار در خانه

اول و دوم و چهاردهم و شانزدهم بکبت اشکال

از دوران تاقی ضمیر مطلق از شکل خانه پانزدهم گفته اند و آن نیز اصل اعظم دارد چنانچه
در جدول نموده میشود ضمیر از نفس یا از غایب یا از مال غایب یا
از توقع مال از بزرگی بود یا از جمع شدن با پادشاه و بزرگان یا سفر تعجیل که اهل او
باشد اما در آن سفر توکری می بیند یا از امید که بر دینارهای زر سرخ بدست آید
یا از نیکو در طلب وصلت که زن دهد و یا از نکاح و یا از گم شده و گریخته باز یابد یا رجعات
علما و مردمان صالح مجلس وعظ و خواندن ضمیر از مال و یا از وصال یا
از عاقبت کار چون یا از چیزی که قاضی کند و آن در شهر دیگر است یا چیزیکه در ملک او
بوده است از دست او بدر شده باز بدست آید بوصیت مرد بزرگ باشد یا بر

قبض مال در آن روز یا در آن هفته یا ماه آنچه میطلبد بیابد و بسیار روزی بود و قدره تم کار
با زن بیوه بزنی کردن یا زن حامله بوقت بار نهادن خطر بزرگست یا در سفری که در آن سفر
راحت بیند ضمیر از گم شده یا از دزد برده یا از طلب مال غایب یا از دوست
یا بر مرگ بیماری که غایب است پنهان مانده از مرگ آنکس اما آنکس مرده باشد یا از زن حامله
که خطر دارد یا عورت از مرد خود جدا باشد یا بر جماعت زنان و کار شاب یا از جماعت
معتمدان و خروج خوارج بی اختیار و تلف مال و غم و ترس اما در بعضی کارهای ظاهر و کارهای
دشوار فتنها در حد کمال آنچه از دست رفته باشد زود نیابد و آنچه جدا شده باز نه بیند
و در حرکت ملاحظه باید کرد که این شکل چار جهت ضمیر از املاک یا از دوست
یا از فرزند یا از غایب یا از مال غایب خبری از دست رفته باشد یا از گریخته یا از بیماری
یا خرید و فروخت یا بر تلف شده مال زود بدست آید یا از عاقبت کارها که متفکر بوده
باشد یا بر جماعت مردم انبوه بر قدوم شخصی حکم کند یا قافله بزرگ آما بیشتر دلالت
و بر آمدن لشکرها و خلایق از هر نوع بوده باشد یا دلیل بر عمارت کنند شهرها و قلعهها و
ساختنها ضمیر از فرزند یا از دوستان یا از محبوب یا از کار خیر شادی و
خرمی در کاری عشق یا بر مردیکه حیله در دوستی یا بر خدمتکاران و غلامان خود اما در
زن و شوهر تفرقه و خصومت افتد جدا شود یا از سفر قتل راه اما در بیع و شرا اصلاح آ
ضمیر از بوستان یا از جهت ملوک یا از بیماری یا بر قبض کردن چیز یکه خطا کرده
دزد نشود و چیزهای بسته و صندوقهای مال برند یا از برای دوستی زن و شوهری
یا بر فکرهای باطل یا طلب روزی که از غیب رسد و به امرهای نهانی یا رفتن به سفره

پیش بزرگی ضمیر از غایب یا از مال غایب یا از مطلوبیکه بدست آرد یا از نکاح
شود یا نه یا مردی بسفر میرود یا بر جماعت زنان و خدام انبار از کفت و شنیده باشد
یا بر زن حامله فرزند نرینه آرد بدشواری و بر حیرانی و اندیشه و یا بر جماعت هندوان
ضمیر از مال غایب یا از سفر دور یا از طلب مال یا بر قبض کردن چیز یکه زر سرخ یا شبه بوده
یا از چیزی سرخ از ملک یا از خواجه یا از بیماری یا از گریخته یا از دهقان یا از ریش یا از
خصومت یا بیرون رفتن جماعت زنان یا بیماری که آنکس نزع و هلاک شود یا بر فراق بد بهاد میان
لشکریان بود یا چیزی سرخ از دست او بیرون رود یا از حیوان گم شده یا حیوان سرخ
یا کسی قصد اموال مردم کند بر قتل و خون ریختن یا زن مطلقه را در نکاح آورد و کار تمام شود
اگر ضمیر از محبوس بود و کشته شود تواند بود که بیمار صحت یابد یا عاقبت بکار خود
ضمیر از سفر باشد یا از عملی باشد یا از چیز یکه بدست آرد یا نامه دوستی که
بدو رسد یا امید با کسی دارد یا بر دیکه مال سلطان بدست وی است یا بر رسیدن
غایب بود یا از گریخته یا از غایب یا زنی در نکاح در آرد یا بر مهمانی و شادی یا بر
گوسفندان کم میرود بر جمله کارهای نیک ضمیر از ما چیز یکه طلب دارد
با او بسیار ندا از نقره و شادمان بودن از همه کارها که امید دارد و دولتی که در آن
نگونسار نباشد یا بر روایتی که در آن غایب نباشد یا از بخور یا بر جماعت زرگران
و سفر پادشاهان ضمیر از امید یا از امیدواری از کسی یا از مال غایب
که باز آید یا از عاقبت دوستان یا در طلب مالی بود یا از مال دوستان بی منفعت
بود اما از امید بشر دلالت کند ضمیر از غایب یا در طلب حیوانی یا از گرفته

یا از دزد برده یا فرزندیکه غایب در سفرست یا از دشمن یا از رسیدن دوستی یا بر حاجت
گریختگان یا گریختن کنیزکی یا کودکان بر کاره اما پریشانی از قبل کم شده و گریخته غم و اندوه
هرچه از دست برود نیاید یا رفتن نزدیک سلطان که حاجت روا کند رود
ضمیر از بیماری باشد یا از خوف و ترس یا از تهمت یا از پیوند از طلب جمعیت یا بر حاجت
زنانیکه بر سر زن حامله جمع شوند فرزند نرینه آرد یا بر چیزی کم شده بد دوست رسی دوم
اگر ضمیر مال بود البته دینار یا سرخ بدست آید بید زنگ بود یا از امیدیکه چیزی که بدست
او در آید در طلب یا از غایب و امیدیکه دارد برسد از غیب ضمیر از
توقع مال یا کسی که دارد یا امید مال از جایی دارد یا از سفر یا از دوستان یا بزرگیکه
میان او و پیوستگی بخواهد زن یا دل نباشد یا بر مردیکه در لشکری علم بدست دارد
پیش لشکر اما بر افزون کردن جاه بود و دخل زیادت از خروج بود ضمیر
از بیماری بود یا از غایب یا از مال غایب یا از امیدی بکسی دارد یا از پیوند بکسی نیست
دارد یا خصومت در میان او و کسی جدایی و فرقت بود یا در سر بیماری باده و یا
علتی و یا از اسباب یا در طلب روزی که از غیب رسد یا از گریخته و کم شده باز آید
در روان شدن حاجت از پادشاه روا باشد سوال از بیماری یا از عافیت
بکاری یا از امیدیکه بکسی دارد و یا پیوند یا نکاح یا چیزیکه در قبض او در آید و یا بر
نقل و حرکت و رفتن راههای بسیار یا از اخبار دروغ یا تردد از جهة غایبان رفتن
بجایی بانگ فریاد و گریه سوال از پیوستن بکسی که یا در طلب مالیکه از
جایی برسد یا توقع مال از کسیکه پیش او برود یا از مال یا بر قبض کردن مال

بسیار بود یا از دوستی یا از غایبی که نزدیک آمده یا از نکاح یا از زن حامله یا بچه از دو
رفته باز آید ضمیر از برای مال بود یا توقع بمال کسی یا از کسی امید دارد که پیش
او برود یا از غایب یا از کسیکه در سفرست بیاید ضمیر از برادر و دوست یا از غا…
یا دل تنگی برادر و دوستی یا از پیوند یا از عمل یا از گریخته یا از امیدی بکسی دارد که از خرید و فروخت
یا در طلب مالی از غیب برسد ضمیر از برای مال بود یا از پیوند بکسی یا از
محبوب یا از امیدیکه بکسی دارد ضمیر از سفر بود یا از توقع مال یا از بیماری
بکسی دارد یا از آسایی بکسی در سفر بود ضمیر از سفر مال بود یا از نکاح یا
از شرکت یا امید بکسی دارد یا در طلب امید از کسی برسد و اگر کسی نیز بگست یا فرزند او
در سفرست که بیاید یا از عاقبت کار خود ضمیر فرزند دیده و یا از کم شده
و گریخته یا از غایب در طلب مال غایب یا بر آمدن غایب یا بر قبض کردن مال یا از نکاح
یا بر خریدن برده و قبض کردن چیزیکه اندک مال از دزد و از لوطیان …
مال بدست آید یا چیزی بدست رفته یا چیز ها راجیف گاه نیک گاه بد این … ان
خیرست ضمیر از دزد و برده یا از دعوی یا از خوف یا از تهمت یا امیدی
مال از کسی یا از بیمار خوفناک ضمیر از مال غایب یا از غایب یا از
گریخته یا چیزی از دست رفته یا در طلب بندگان یا خوف و ترس بجهة جراحت یا از
عورت حامله یا از امیدیکه بکسی دارد پیوند کند یا رفتن بتحصیل یا بزنی مظلوم در
زندان یا شد بر جمعیت شادی دو کس یا دو شخص بود یا در طلب مالی بود برسید
یا از خریدن حیوان ضمیر از نکاح بود یا از دزد یا از مال غایب

یا بر قبض مال از دست کسی یا از رنج و تعب مال زود بدست آید و اخلاص کردن و نعمت
از زیادت از دست مفسدان و حرام زادگان بعد از مدت مدید اما مال بدست آید بهمه
حال حاصل توان کرد بصبر ضمیر از برادر پادشاه یا از مال پادشاه یا امیدوار
بود بکسی از مال کم شده یا از اتصال یا از پیوند که بکسی کند یا در طلب مالی یا از غایب و گریخته
یا از حیوان کم شده یا کسی که در سفر است ضمیر از بیماری یا از پادشاه
یا امیری یا از مردی بزرگ که مال دهد و یا آبروی تمام و سرافراز باز آید یا بزن چنین وی
که در نکاح خود در آرد یا از حامله پرسد یا کنیزک خوب صورت که بخرد یا از مرد بزرگ دلیل
او سعادت شود یا مسافریکه در کنار گیرد یا فرزندیکه از مادر متولد شود یا چیزیکه کم شده
باشد باز یابد یا از مردیکه از نظر دور بوده و شادی بیند یا بر قبض کردن مال و قبض
جواهر و زر و محرمان پادشاه و در طلب مال و امیدیکه دارد ضمیر از غایب بود
یا از توقع مال از کسی یا از سودا و معامله یا دوستی یا امید و از بودن از کسی یا دلتنگی
و بیم اخبار دروغ یا از چیزیکه از دست رفته برنج بدست آید یا از بزرگانی سود باشد
یا از قبض مال که بمشقت بدست آید یا زن حامله که مرده زاید اما موافق نباشد
در همه کارها خلاف باشد ضمیر از سفر یا از بیمار یا از غایب یا از مالکه
دور بود بر قبض کردن مال از دست دزدان و مفسدان یا در طلب مالی و یا امیدی
دارد که برسد یا از پادشاه که پیش او برود یا از کم شده باشد و گریخته باز آید
یا بنده بتوقف بدست آید اما ضایع نشود مال او البته حاصل شود
ضمیر از مال بود یا از پیوند با کسی یا امیدوار بودن از کسی که چیزی بدست آورد و یا از

نکاح

نکاح یا از تجارت که با سود بسیار یا از حیوانیکه صاحب ضمیر را بدست آید یا بر قبض
مال بواسطه مرد فاضل و هنرمند برجای نشستن و در جمعیت و تحصیل حامله فرزند آرد بسلامت
ضمیر از بیماری یا از نکاح یا شرکت یا از غایب یا از طلب روزیکه از غیب رسد
یا در طلب مالی از خرید و فروخت یا از کسی که در سفر است حکم قبض الخارج در خانه یازدهم
ضمیر از سفر بود یا از غایب بود یا از بیمار یا از خرید و فروخت یا از عروسی یا
از امیدی که بکسی دارد یا از گریخته یا در طلب مال و روزیکه از غیب برسد یا چیزی که
دزد برده ضایع شده بدست نیاید اما سفر مبارک باشد و شرکت و خرید و فروختن
این جمله نیک است ضمیر از عمل بود یا از توقع مال یا دعوی مال یا از غایب
یا در طلب روزی بطویل کشیده است یا از رسیدن غایب بخیر و خوبی و سعادت بمراد دل آید
و قافله و زندانی نیک بود اما دلیل عز و جاه بود و دولت و قوت و سود بسیار و بر آمدن
مرادها بخیر و خوبی و سعادت ضمیر از برای مال بود یا در طلب غایب بود
یا چیزی از دست رفته یا بر زن حامله که خواهد یا ماندن و مقام کردن است
و کارهای دشوار و کارهای منقلب بی وفایی عهد و جدایی و پیوستگی نباشد و در
تنگی بود در جمله کارها بدست ضمیر ضمیر از برادر و معامله مالی بود یا از سفر بود
یا از تفریق دو کس یا از تزویج بر جمعیت شخصی و آن تمام شود و کار نکاح و جد و جهد
در اغلب اند دلیل بر بیع و شرا همین حکم دارد اما در سفر و حرکت دلیل بود و بر تلف مال
یا در طلب مالی بود ضمیر از خوف بود یا از ترس و بیم از کسی یا چیزی از دست
رفته یا از غایب یا از گریخته یا از حیوان کم کرده که باز نیابد یا از حیوان که از نظر

دوری است یا خوف از بیماری بود آنچه بجز خریده نشود و نکاح تمام نکرده اما از وطن بیرون
رود بی اختیار فی الجمله درین شکل هیچ نیست از غایب شده یا کسی که طلب
غایب دو رو یا گریخته و دزد و برده یا از نقل و حرکت و نقل و سفر یا سعادت و سفر کردن
هیچ زیان نباشد که از ایشان هم بود اما دلیل بر جمیع مردمان که بیرون روند خبری گو
حیوانی رسد یا از حیوانی یا در طلب مالی یا نکاح نیکست ضمیر از برای
غایب بود یا از توقع مال که خبری بدست بیاید یا از دوستی یا از محبوب یا از خرید و فروخت
یا از برده گریخته بود ضمیر از سفر بود یا از توقع مال یا از پیوند یا از زنی
از بیماری بود یا از خرید و فروخت ضمیر مال گم شده بود یا از غایب بود
یا از گریخته و دزد و برده یا از دوست یا از امید یکی از عیب دوزی برسد یا از سفر یا از
بیمار یا از خرید و فروخت ضمیر از نکاح بود یا از شرکت یا از غایب
یا از گریخته یا در طلب غایب یا در طلب امیدی از کسی یا از گریخته یا از سفر دور و
دراز یا خرید فروختن حیوان ضمیر از بیماری بود یا از تزویج یا از کار یکی
این زمان نیست او را که بکند فایده است یا از آمدن غایب یا از خرید فروخت و یا
از گریخته ضمیر از مال غایب بود یا از بیمار یا از پیوند با کسی یا در طلب گریخته
یا چیزی از دست او رفته باز آید یا زنی را که بخواهد که مادرش بنده و پدرش آزاد
یا بر زن حامله یا بیرون رفتن و نقل کردن و زن خواستن یا در طلب روزی یا از غیب که دشمن
او است یا بر قبض کردن چیزی از خرید و فروخت بر زبان شرکت و سفر و حرکت و
خرید و فروخت این همه نیکست غلام بدخوی بدست نیامده چون معصیت و تزویج شود

ضمیر از پادشاه بود یا از عمل بود یا از وصال یا در طلب مال غایب یا گم کردن
چیزهای نفیس و همچو مروارید و جواهر و چیزهای لطیف و تلخ و شور مثل این چیزها که تعلق به حمل
دارد و پس از این مجموع استدلال توان کرد ضمیر از پیوند یا از معشوق یا از بیمار یا
در طلب مال از کسی یا چیزی که از دستش رفته باز آید و گریخته باز آید یا از کاری که خواهد بکند او در غیبت
یا خبر که غایب شد یا غایب باشد عاقبت بصلاح انجامد اما سفر کردن و نقل و حرکت نکند
ضمیر از سفر یا غایب یا از گریخته یا از دزد و برده یا از مکر خصم اما دلیل کند بر خون
ریختن و تلف مال بغصب و ترس و بیم و حرب و سفر قوم و ناایمنی راه و سفر بود اما صاحب ضمیر
عمارت بی بنیاد باشد ضمیر از گریخته بود یا از خوف بیمار یا از خصومت
یا از ترس و دل نگرانی و شورش خاطر بود یا اندک تردد یا از حامله بود و حکم از عقبه کردن
در خانه یا نزد همه ضمیر از نفس بود یا از بیمار یا از پیوند با کسی یا از بیمار دیگر که
هلاکت به شود یا غلام یا کنیزک پیاده شوند یا قبض کردن چیزهای زمینی یا عقد
مرد دانشمند و بتعان بزرگ یا مردیکه خلاف مذهب بود بر بنگاه رهبانی چون گنج بیرون
آوردن پیدا شود ضمیر از پادشاه یا از غایب یا از سفر بود یا در طلب مال
یا گریخته و گم شده و دزد و برده یا در طلب میراث یا در طلب حیوانی ضمیر از
مال بود یا از پادشاه یا از عمل یا از پیوند یا در طلب مالی تلف ضمیر از
سفر یا از حرکت یا از مال گم شده و دزد و برده و تلف شده یا در طلب مالی که بدست
او در آید حاصل شود و یا از حامله برسد ضمیر از دوست بود یا از نکاح یا از
اسپ یکه با کسی دارد و سامان شود یا از غایب یا از گم شده یا بر زبان مال از دزدی که چیزی

از دوست رفته بود اما مسافر و بیمار و گم شده و حامله نیک است بسلامت اما دلیل چیزی بیاید
که کنیزک سیاه خوبروی یا زنیکه مادرش شده بود و پدر آزاد و یا بر خریدن کنیزک یکی دیگر
باشد یا بر عقد مرد بزرگان یا مرد نعت در نعل یا بر شوهر زن که غایب است عاقبت او چون
شود ضمیر از عاقبت کاری بود یا از نکاح یا از کاری که نیت دارد و این زبان
بکند یا از مردی که سلطان از وی چیزی طلبد یا تهمتی بر و نهاده اند او سلامت باشد بر
چیزهای مفقود چون حقه و مهره زر یا بر جماعت نا جمع شده یا بار نهادن زن حامله یا بر عقد
نکاح یا از خریدن یا از غایب که در سفر است یا بر بیع بازار برده یا حیوان بنجاجی خریده
فروخت یا بر عقد زن یا نخاس یا دزد و عد ضمیر از گریخته بود یا از بیمار یا
از گم شده و دزد و برده یا بستگی کارها یا از محبوس خطر مرگ بیم کننده و بیم دارنده و
حبس کننده یا بر مردیکه نقل کند یا بر مرد بزرگی که غایب است و بدو برسد و دلیل کند بر
شدن و تنها قفل کرده بر از مال بر چهار پایان چون شتران اشتران بسته بر مال و نفیر
باشد یا از نکاح و دختر و از مال او فایده بسیار و نصرت با توقع باشد فایده تمام یا
از حیوان گم شده ضمیر از فرزند باشد یا از محبوب باشد یا امید مال از کسی
باشد یا در طلب مال یا بر زنیکه حامله است یا بر زن خدمتکار که زن او شود یا بر بستگی
خاطر از سرهنگان سپاهان کشته شدن کسی بر جای پنهان و بر دزدان چیزهای بسته
و غضب کردن سرهنگان و شکنجه کردن مردمان و گفتگو کردن و شنیدن و گرفتن مردمان
برای مال ضمیر از خصومت بود یا از خوف بود یا از تهمت زنیکه آشکارا
شود یا بر زنیکه بدو رسیده است یا بر ارگان حاضر بود یا خواستگاری زنی آمده میکند

اما تمام

اما تمام شود یا دو تنگ بود اما نتیجه آنرا شنوده است یا بر زن حامله که فرزند او نیز آرد یا گرگ
که حامله بود یا گوسفند بزاید یا خریدن بضاعتی و چیزهای بدان باشد بود ضمیر از
سفر بود یا بکسی که در سفر است یا از گریخته و غایب یا از اتصال بود یا از نکاح یا از عمل بود یا از
امید بکسی دارد ضمیر از محبوب باشد یا از غایب یا از بیمار یا از سفر یا از کسی که امید
دارد او در سفر است بیاید ضمیر از سفر بود یا از توقع مالی یا پیوند با زنی یا بر چهارپای
یا بر نکاح مخالف که با هم دشمن شوند و دشمن گاهی در میان در میان مردم یا زنی از خانه آن
او بیرون یا چیزیکه از دست او رفته است یا از مسافریکه کار او دشوار و تیره و صفت و رای او
ناصواب که بعد از مدتی نیکو شود یا زنی بر زنی بخواهد و طالب است با امید مالی دارد
که در قبض خود در آرد ضمیر از سفر بود و چیزیکه از دست او رفته است یا بجهت کسی که
او را بجایی فرستاده است بکجا حتی باز آید یا فرزندیکه در شکم مادر است یا بیرون شدن نفسی از
یا بیرون شدن از خبری از دوست یا بر عمارت قلعه و ترس یا از گریخته یا در طلب مالی از غیب
یا در طلب حیوانی و بیم از دشمنان و محبوس کردن یا کوچ کردن از خانه یا کور کندن یا بنای
عمارت یا مناره یا کوشک راس کردن بود ضمیر از دوستی بود یا از سفر بود
یا از بگور یا از گم شده و دزدیده و دزد و برده و دفن کرده در چاهی یا مغاکی باز زاید منفعت
عظیم در زمین یا در دفنی میکند و مال بدست آید یا در طلب مالی از غیب برسد یا فرزندیکه
در سفر است یا از غایب یا بر عقد و نکاح زن دراز و بالایی یا عقد مرد فاضل یا مرد بزرگان
یا بر محنت و تن که با کید کرو ازند یا در طلب بزمی یا توقع داشتن خبری از سفر اگر ضمیر از بگور بود
دلیل مرگ بیمار بود ضمیر از مالیکه بدست آید یا خریده فروخت بسیار کردن

نفع بینند یا برسیدن دوستانها از فرزند غایب دوست بوسی و کنار گرفتن یا از مردی انعام
یا بد امید و فا رسد یا از زنیکه از دوست و فایده بسیار روی دهد اما از زین نیکوئی با زن
با زن کرده است ضمیر از مرد بزرگ غایب است و چگونه باز گریخته است یا امر دیگر
سلطان از روی خبر مستطلب یا تهمتی بر وی نهاده اند بسبب از زر جواهر از خزانه پادشاه بر
چیزهای سرخ و سفید از هر نوع که باشد و پارهای بسته یا بر عقد مرد بزرگ که او در توفتن
میل دارد و عیش و عشرت و مجمع شدن و تخلص از اختلاف باشند نه و خانه بقا حکم ضمایر
در خانه پانزدهم ضمیر از پادشاه و یا از نفس یا از مال یا از حیوان یا از جهت
دزدی یا بوستان یا کسی که امید دارد و یا سرای یا ملکی یا چیزی از دوست او رفته است بدو باز
رسد یا غایب باز آید بر اسپی سوار یا از امید که چیزی بدست او در آید یا از گریخته بود یا بر
گریخته باز آید و نکاح نیک است در شرکت دخل بسیار باید کردن و نقل کردن و حرکت کردن
و دوستی و وصل نیک و گریختن بدست گرفتار خواهد شد ضمیر از توقع مالها
از رسیدن کسی یا از خصومت یا از زنیکه او را طلاق داده است و رام راجعت میکند و
بستر شد از نفس خود بواسطهٔ زنان و خادمان بود اما سبب مرد عالی فتح یافتن بود
او را یا از سفر بود یا از چیزی یا در طلب مال و روزی باشد ضمیر از دینی
یا از مال یا از بیماری بود یا از عاقبت احوال باشد دلیل بر خیر و منفعت بسبب قبض
کردن مال و نعمت و راحت یافتن بسبب اجتماع حاصل یا از خریدن چیزی
ضمیر از زنی یا از مال یا از بیماری بود یا بر قبض آمدن مال بسیار و رزق بیشمار
و خیر و سعادت و احوال نشانها از کسیکه پیش او رود و یا از گریخته ملکی و سلامتی کاری

بزرگ در میان خویشان و منفعت یا جمعیت کسان از فراق نباشد و بهوس کسیکه از منقطع شده
و آوازهٔ نیک نامی از رقاق تقاضای عالم برسد دلیل بشارت مسافر بود و برسد و غایب بود
بیاید اگر سفر کند دیر ماند اما سلامت باشد اما خبر نیک و اسپ بچه و یا کنیزک بچه د
از ان فایده حاصل شود و جمعیت میان زن و شوهر ضمیر از گم شده و ضایع
شده یا گریخته و دزد برده یا از انفصال بود یا چیزی از دوست او رفته است یا در طلب او
مالها حیوانی بدست آید یا از غایبی یا از کسی در سفر است ضمیر از رنجور یا از بوستان
بزنی یا از حیوانی رنجور یا از چیزی از دوست او رفته است باز بدست او در آید تا برسیدن
مال از پادشاه یا از زن پادشاه صاحب ضمیر را از ایشان وی رسد و بر قبض کردن مال
فاخر و یا میراث و بر جمع شدن خبرها که از ان حاصل شود و یا بر دوست آمدن گم شده و
تلف شدنها دهگاه و رسیدن غایب و مسافر و تجار تنها که با سود باشد اما سفر نیک است
یا بر نکاح زنیکه مادرش بنده باشد و پدرش آزاد یا بر مردیکه در ان جای ساکن است از آن
جای نقل کند بسرای دیگر و حکم از سرای میکند و میرسد از چیزیکه از دست او رفته است باز
بدست او در آید ضمیر از بوستان یا کسی یا از آمدن کسی یا از چیزیکه از دست او
رفته است یا چیزی نهانی یافتن از بیمار زر عاقبت محمود بود یا حد تنگاری یا بنده خود
گرفته است یا در طلب بزرگی یا کره اسپ یا دراز گوش گم شده است یا کنیزک بکر است
عاقبت و شادیها بوستن کسی و یرا سوی و روی نباشد یا بر قبض مالی کردن از زرد بی
پشیمانی نباشد و در سفر و نقل و حرکت صبر باید کرد و نکاح را نیک است اگر چه کنیزک کامل
بکر است ضمیر از سفر یا از مال یا از زنی یا گریخته و گم شده و دزد برده از غایب

یا در طلب مال از غیب یا از آمدن فرزند که در سفر است ضمیر از نکاح یا از وقع
مال یا از غایب یا بر نامه که خواهد رسید که بدان نشاط شود و دخل بر قبیله و جمعیت اهل خانه چون
و روای حاجتها و رونق کارهای نیک سلامتی و تندرستی یا از خریدن حیوان مسافر زنیک
نیست ضمیر از سفر یا از مال یا از زنی باشد یا در طلب مال غایب یا از
خرید و فروخت یا از غایب که برسد یا چیزی که از دست رفته است باز آید بتمامی بر آید که
طالب خدمتکاری که بزنی بهم برسد یا از امید یکه کسی دارد و شغل طالب که بمطلوب خود برسد
ضمیر از پادشاهی یا بوستن بزنی یا از سفر یا از امیدی که کسی دارد یا از غایب
یا در طلب مال ضمیر از سفر یا از پادشاه یا از دوستان یا از غایب یا برسیدن
مسافر و غایب رسیدن سلام دوستان رسیدن بشارت و روای حاجت اما اندک خوف
و خطر صاحب ضمیر را از افتادن در غم نداختن از عمل یا از زنیکه او را بخواهد و او خواهد باشد
مفسده در میان هر دو خوا سرای باشد شرکت از برای خصومت میکند یا زن حامله
که وضع حمل او نزدیک است و می ترسد از آن حمل یا از پادشاهی یا از بزرگی بیرسد اما برای
تلف شده بدست بیاید یا از سبب حرکت و دست و از وهم دلالت نیکی و بدی از
از نصرت الداخل است ضمیر از جهة مال بود یا رسیدن غنی از خوف
یا از وهم و ترس چیزیکه از دست رفته است باز آید اما بیمار را مرض او آبله باشد
یا بزنیکه بزنی خواهد و زن میشود و یا در طلب مالی و حیوانی یا بصورت مردی سپاهی
که او صاحب ولایت باشد و مضطرب شده از دشمن و از بیم و ترس بوده است و امن اگر زن
خواهد مخلص او شود ضمیر از دزد برده یا از گریخته یا از پیوند کسی یا از وقع

مال بود و بستن نکاح و تمام کارها بنظام و قوة و دست قوی و دخل بسیار بود و خانه نیک
بود و عذر و جاه و ظفر و فیروزی و بار رسیدن غایب و تلف شدن یا برملک یا اسپ یا ماده گاو
اما امین شدن خلق فرمایه ضمیر از غایب یا از گریخته یا از رسیدن نیکی یا
از توقع مال باشد از کسی یا بر جماعت زنان عروسی دند یا بر سر زن حامله روانداره اما دلیل
بر سعادت و اقبال و خیرات بسیار و برکات بیشمار و رسیدن غایب و مسافر زود برسد اما
مسافر در یار اخطر است اما غایب باید بر جمع شدن است و فراهم آمدن لشکرها بر همی
و گریختن یا در طلب مالی یا طلب حیوانی ضمیر از غایب یا از دوستی یا از
زنی باشد یا برسد آنکه از دست رفته یا بزنی نکاح کند که پیش از آن او را دیده است
یا بستن عقد کنیزک که بر آن دو ماه گذشته باشد و آن کنیزک حامله باشد اما دختر مرده یا
یا ملکی از دست رفته است باز باو رسد و عاقبت جمله احوال بخیر باشد اما دلیل سفر
و حرکت با فایده باشد و سعادت بود و مال بماند در امان باشد و ضمایر در خانه
یا از وهم ضمیر از نفس بود یا از پادشاه یا امید از مرد بزرگ که از و فا
بسیار ببیند یا هر کسیکه خدمت سلطان میکند وزیر شود و یا چیزی از دست رفته
و یا گریخته یا تلف شده یا بزنیکه با مراو بوده است در طلب جهد کند که او شود و با خریدن
اسپ یا تحفهای مغربی اما جمعیت زنان شوهری و زن حامله را در خطر بود
ضمیر از مال غایب یا میراث یا از عمل یا از پیوند با زنی یا اتصال بود یا از سفر و حرکت
پادشاه مظفر و منصور و مدد یا فتن از امراء و مدد کردن دانشمندان از سلطان عرب
و اقبال یابد و فایده بیند و از باشش در از و سرخ روی باشد و کشتن خصمان بود اما نشاط

از سفر ضمیر از مالی بود که برسد یا از پادشاه و یا از غایب یا از گریخته یا از پیوند
بکسی یا از رسیدن خبر یا امیدی بکسی دارد از وی بهره البته برسد دلیل بر خیر و سعادت بسیار
بسبب قبض کردن مال و خواسته و شادی بسبب رهائی بسته و چیزهای مفقود و مثل حقه یا
برجواهر هرچه بوقع دارد بیابد و خلاصی اسیران یا اندک ملامت بر دست حاکمان
و سلاطین و ملالت دارد و بدنامی اما بیمار را بدست خطر دارد و دیگر کارها بهمه خیرست
یا از خرید و فروخت یا از گریخته و یا سفر بکه برود ضمیر از کاری بود یا از امید که
دارد از کسی یا از بیماری یا از عمل یا بر قبض چیزی و زرق از دخل از دست مرد فاضل
درآید یا از چیزی شرکت که از آن سود باشد یا از سبیل سفر دارد و سوی مرد بزرگ و یا
آمدن بخانه و رسیدن غایب یا زن خواستن یا زنی در نکاح او درآید یا زن حامله پسر
آرد یا خریدن تحفهای مغربی که قیمت او از هفت دینار و نیم است یا ملکی از دست او
رفته است بجهة آن ملک متحیر و متغا است اما بد و باز خواهد رسید
ضمیر از چیزیکه از دست او رفته است امید دارد که بدست او درآید یا از فرزند یا از پیوند
یا زنی اما نشان ملاقات حاکمان و جماعت سرهنگان و غلامان یا از آمدن کسی
از سفر یا در طلب روزی که از غیب رسد یا از بزرگی برسد و دوستی کردن با ایشان
و هر وعده که دهند تمام شود و در کار کردنی اما شرکت خسارت آرد میسر نشود
ضمیر از مال غایب یا از گریخته یا از قبض کردن و ستادن چیزهای بر دینارهای خرج
از دست او شمرند و این چهار دینار باشد یا مردی از جایگاه خود بیرون رود و بر
دشمنان ظفر یابد اما رنجور را دلیل مرگست از بندی از بند خلاصی یابد یا بر مهمانی

و عروسی و شادی و خرمی و افزونی نعمت و زن حامله فرزند نرینه آرد ضمیر
از مال و عاقبت کار خود یا از پادشاه یا غایب یا گریخته یا بر سفر پادشاه و یا فتن
مال از سلطان نشان سلطنت باشد و صلح در میان پادشاه و هدایا و تحفها و چهارپایان
سبزرنگ یا زن پاکیزه عاقل سروان یا کنیزک قیمتی بدست آید دلیل شهرها و کوشکها و
و لشکرهای انبوه و مردم آن لشکر از هر نوع بود ضمیر از پادشاه یا از سفر
یا از علم یا از چگونگی غایب بود آمدن مال از جایی یا از اهل دولت و سعادت ظاهر شود
و قوة و بلندی درجه و بی غمی یا بیرون پادشاهی یا لشکر گران و برگرفتن شهرها هرجاییکه
پادشاه روی آرد آن شهر گرفته شود اگر دشوار باشد در قبض درآید و نوکری روی آورد
زود ضمیر از فرزند بود یا از محبوب یا از زنی یا از غایب یا از گریخته و کم شده
و اندک تردد و وهم و بیم بود یا از رسل یا معزولی شغل و عمل و وعده تمام نشود و نامه
نرسد و دزد فرستادن بجانب کسی و نشان ایستادن پیش سلطان بود
ضمیر از فرزند یا غایب شده باشد یا بر خروج دشمنان شر و فتنه برسر دارند و بر دل کینه دارند
یا بر خصومت جماعت فاسقان خیانت کرده و دروغ گویان یا خصومت از زنی یا چیزی
یا نامه از قبل سلطان برسد چیزیکه از دست او رفته باز بدست او درآید یا بر رسیدن
مردی بزرگ صاحب ضمیر را و چیزی در قبض آید و نصرت از سرهنگان و یافتن
و نشان دیدن سلطان و ولات عمل کند و توانگری آرد و غنا کردن و فایده بسیار
و نامه فرستادن یا فایده دهد یا کودکی بیمار بود نیکو شود ضمیر از سفر
بود یا چیزیکه از دست او رفته است یا گریخته یا گم شده یا دزد برده یا نامه از قبل سلطان

که دران نامه همه خیرهاست و امان طلب شد یا سرای او از دست او رفته باز بدست آورد
بوسیلت مردی بزرگ یا از قبل بزرگی لباس های زر برسد و نصرت و سعادت یافتن از
پادشاه یا از زنان و خادمان یا برآمدن غایب جمعیت زن و شوهری یا زن حامله یا گرم
حامله بار آورد ضمیر از حیوان یا از گریخته یا از غایب یا از دزد برده و گم شده
و نشان سلطنت و عز و جاه و بزرگی یا از طلب مالی که روزی برسد و سایل را وصل سازد
و یافتن امید و فزاید تو نگری بود و بر دشمنان که پیش سایل خدمت بجا آرند و دشمن مقهور کرده
و بر دشمن غالب کرده ضمیر از سفر بود یا از پیوستن یاری یا از عمل یا از روزگار متفرقه
بجهت کارهای موافق و کارهای درهم و حضر خاطر فراموش کند تا بیرون شدن سفر اما
نشان سلطنت باشد و سعادت صاحبان صلح در میان پادشاه و هدایا و تحفها و چهارپایان
سبز رنگ کرا اینجا به همه حال شادی و خرمی و درستی چشم ضمیر از سفر یا از پیوستن
با زنی یا عمل درین ضمیر حرکت خروج باشد اگر ضمیر از حرکت باشد نهایت منفعت و از
سلاطین و امرا و وزرا در آرد و در مرتبه ملوکی رساند ضمیر از پادشاه یا از
مال یا از سفر یا از پیوند زنی یا از تهمت اما از سلاطین حذر باید کرد و یا از بندگان یا از
مردم دون حذر باید کرد و دیگر در کارها نیکست یا نشان استادن پیش سلطان از امید که
برسد ضمیر از توقع مال یا از کار یا از بیمار یا از پادشاه یا از غایب یا از امید
بکسی دارد که برسد یا بزنی که با او موافقت خواهد کرد یا از ملک اسباب که خبری از دست او
رفته چون سرا و قصر آنچه رفته با او باز برسد بسبب مرد بزرگ عالی همت و رفاهیت از
پادشاه و پادشاه زادگان یا در طلب مالی که از غیب برسد و خرمی از سبب دوستان

اما اندک نشان شر و فتنه و قتال باشد رفتن در پیش سلطان یا مردمان بدخوی و بد اصل و خصومت
از برای مالی که قبض کند حذر در صفایر حکم در خانه یازدهم ضمیر از سفر یا از عمل
یا از پیوند کسی باشد یا مردی که در بند سلطان بود خلاص یابد و مسافر زود آید زن حامله پسر
زاید و نکاح تمام شود و کارها با نظام و شاد کننده و حاجتها روا شود و غایب باز آید
یا پیش سلطان برود ضمیر از چیزی بود که در قبض آرد که از دست او رفته است
گریخته و گم شده و دزد برده یا از پیوند کسی یا از خریدن کنیزک بود و خریدن میسر شود و یا مرد
صالح یا مرد سعد و خرم و هم از بزرگان و وزیران او ذکر و شر ایشان ایمن باشد اگر سفر کند یا
تجارت بود و خطرناکی رسد اما سلامتی اهل بند و زندان بود و خلاصی یابد و از عاقبه
خبری برسد یا به بزرگان تعلق ساختن مراد و چیزی دیدن از ایشان و قضای حاجت
بجهت اهل باشد از قبل ایشان تا دوام دولت و جمعیت و عمارت در وطن اما برزخت
جور و ستم و قرب باشد ضمیر از مال بود یا از بیمار یا امید وار بودن مال
از کسی یا از پیوند کسی یا دغدغه سفر رفتن در شهرهای خوش که بر کناره آب باشد
با امید از کسی که پیش او برود و از و مقصود حاصل شود اما از جهت پادشاه نصرت و سفر یا
و اجتماع با مردم نیک همه خیرست و مقصود حاصل شود ضمیر از دوستی
و یا امیدی دارد از کسی یا توقع از مال باشد یا در طلب مال یا از غایب یا از گریخته یا بر سبیل
روزی یا از بیع و شری و تجارت سود بسیار بیند یا بر مایل شدن اسب که بگریزد یا دراز گوش
یا خریدن برده که بگریزد در جمله سعد است دلیل بر مرد صالح و آسایش خاطر و چیزهای نفیس برآرد
و جواهر نقد رشوه خواهد حکم کند از خوف و خطر سلامتی از نتیجها اما در سفر سود مند و فایده باشد

از ان تجارت در سفر خشکی ضمیر از خبری بود که از دست در رفته باشد کم شده یا
از گریخته یا از غایب یا در طلب شخصی یا از آمدن غایب یا از پیوند یا از دوست داشتن محبوب
یا وعده که از سلطان بود بوفا رسد اما تلف شده و کم شده باز یابد و سفر زود بر آید با جمعیت
و جمعیت نیکو بود یا از غایب که در سفر است در تجارت سود بسیار نموده است ضمیر
از سفر بود یا از پادشاه یا در طلب مال بود یا در طلب روزی که از غیب برسد یا از غایب یا
بیمار یا از گریخته یا در کارهای مهم هیچ معطل شده باشد در ان کار بیرون شدن آن نمی‌اند که در
هیچ فراخی و فراغتی نیست و ندارد و در قبض کردن چیزها بدست آمدن دشوار است اما مسافر
غایب نیاید بیمار هلاک شود نکاح تمام نشود یا بر اجتماع مرد بزرگ و مجتمع شدن می بر
اهل فساد و یا دلیل شر و خصومت در پیش ملوک بدی کردن مردم در حرب بر سایل و بر لشکر
لشکریان و رعیت دلیل مردم و سایل جهت طلاق دادن زنان کم شده بدست نیاید بیمار
شفا یابد تصدق بسیار و خلاصی زندانیان شود و سفر نیکست ز غایبت
ضمیر از غایب یا از غایب یا از پیوند کسی کند یا امیدوار بودن از کسی یا در طلب مقصودی از کسی یا
از دوستی که در سفر است یا از شریک یا از فرزند یا از خرید و فروخت دلیل بر چیزهای نو ساختن
و بدان پیوستن و شادی و زنان و جمع شدن کالا و انبان و لشکریان یا جهت سفر کردن یا
بیرون کردن دفینه بد نیک باشد حاصل شود ضمیر از پیوند یا از عاقبت
کار خود یا از بیماری خود یا از تلف شده و یا از وعده کردن کسی دلیل بر عز و اقبال و رفاهیت یا
تلف شده و کم شده باز یابد و وعده آنکس بزودی بوفا رسد و امید حاصل شود هرچه دارد
در دل بوفا انجامد یا در طلب مالیکه بدست و امیدیکه دارد از غیب یا از گریخته

ضمیر از فرزند

ضمیر از فرزند یا از دوست یا از غایب یا از گریخته یا کم شده یا دزد برده یا تهمت یا براز
کردن عاشقان و ظفر یافتن عاشقان یا بر اجتماع مرده بوطی یا کودک ساده و عشق کند در عشقبازی
و بدنامی و مال خود بردن و فرح کردن از برای زنان ماده عاقبت در خصومت ظفر بود و مسافر
برود و در سفر تا آخر سفر در مال و افزون مال در مال باشد و در آمدن غایب ضمیر
از تهمت کسی یا از مال بود یا از پیوند بدوستی یا چیزی از دست رفته یا از حامله یا غایب
یا گریخته دلیل بر حبس و خصومت میان لشکر غیر از میان دو کس بحرام و منازعت و دعوی
دروغ و شمشیر برهنه و صاحب نیک شرب خمر و فساد و نشاط و طرب با دوستان و غایب باز آید
بسلامت و فرزند را خطر است یا چیزی از دست بود یا در طلب مالیکه در قبض خود دارد
ضمیر از بیمار یا در سفر با امیدی از مال بود که بدست کسی بود که برسد یا از خرید و فروخت
یا از عمل یا بر مرگ بیمار دیگه نزدیک است یا بر ماده شتری که کم شده یا از دست او چیزی رفته البته
خاطر شاد کند یا نکاح زنی دلیل بر شادی زن نیک افتد اما زن حامله را نیک است و مسافر در آید
ضمیر از سفر یا از پیوند کسی یا از رنجور یا از غایب که برسد یا امیدوار بودن از شخصی و دلیل
بود بر اجتماع دو وطن بر حسرت و اندوه غایب اگر ضمیر از رنجور بود دلیل کند مرگ بود زود
او را ضمیر از نکاح یا از اتصال یا از توقع جمالی باشد یا غایب یا از امیدی
دلیل بر مرد و دهقان و امیر و صاحب رای یا بر نکاح زن پارسا و بزرگ و نصب و وعده تمام کند
و حاجت بر آید و غایب رسد از راه دور و دور از بر فاهیت یا دلیل بر چهار زن و غلبه مردم و جمعیت
در چهار تکبیر گفتن و باز آمدن از سفر بسلامت ضمیر از نکاح یا از شرکت
بود یا از عمل که دارد یا بر مالیکه امید دارد یا کنیزک گران بها بخرد و خیر یابد دنی در خصومت

و میل او وسایل بوده باشد و چیزی یافتن از چیزی مفردات و یافتن مقصود و تمامی و خلاصی
و انستن و برتر اما سفر در توقف بر عاقبت کار که چگونه شود و چون باشد نکاح دیرتر بماند
آنچه از دست رفته است باز نیاید اما ولایت سفر تفرقه بگیرد و بناها خراب شود
سوال از خصومت یا از سفر یا از گم شده یا از غایب یا از گریخته یا از امید یکه بشخصی دارد
یا از هدیه یا امید یکه از غیب رسد دلیل بر مرادات و پوشیدن جامهٔ سعادت یا خبری یا
نامه یا نشانی یا هدیه و چیزی متبرکات مثل جامه و زینت یا بر مهر یکه بستانند در همه حال از
کارهای پادشاه برادر خود برسد و گم شده باز آید و بنده و در بند بماند امید یکه دارد از
غیب رسد ضمیر از دزدیده یا در طلب مال یا از سفر یا پیوستن بکسی یا خبری
از دست رفته یا گریخته یا میان دو کس یا نامهای خوش از اطرافها برسد و سفر برود و باز
در شهر خویش آید یا مرد یکه مایل او هست یا بازی مردی یا از اجتماع مرد سپاهی و با دیگر
با کسی آمیختن و مجتمع شدن و تخلص از اخلاص و دلیل بر چیزهای سرخ و سفید از هر نوع که
باشد مانند زنگ کل از شوا هم توان و انستن یا بر خوف کسی پیش باشد و هلاک شدن
مردمان بر شر و شور و خصومت میان مردمان بزرگ و زندانی را که کار بجون رسد
اما غایب بسلامت بیاید در ضمایر از خانهٔ پانزدهم ضمیر از زنی یا از نفس
کسی دیگر یا بیمار یا از قبض مالی یا از سفر یا از مرد دلیل بود بر سفر مردی واعظ و اصلاح
و خیر نفع و سعادت یافتن در آن سفر در غایت تمام بود یا از برده گریخته بود
ضمیر از شغل و عمل یا از امیدی یا از مال یا از پیوند یا از مال بیمار یا از عاقبت
کار بیمار یا سفر کردن یا پیوستن با مرد بزرگ و تدبیر کردن کار یهودی یا سفر یکه در آن نفع بسیار

و غایب باز آید بسلامت اما نکاح تمام نشود و زن فی نزلی کردن بر تله مرد بزرگ و صلح
اما زن دختر مرده زاید اما دلیل کند بر پوشکی کردن با مرد بزرگ تدبیر کردن بکار یهودی
ضمیر از گریخته یا دزد برده یا از غایب یا از عاقبت سفر یا قبض کردن چیزی
از قبل پادشاه که در آن خیر باشد یا بر بنده سیاه که از دست و بیرون رود و یا
اگر جهد کند بیرون رود یا مال او رفته باشد بجهة کار بزرگی خاصه در سفر مذموم و بیم فرد
یا فرجی رسد در آن سفر ترس و بیم بود ضمیر از گریخته یا از غایب یا از حرکت
از و یک بر ضایع شدن چیزی از دست و زیان . انتقال دو مال دلیل کند یا در طلب
مالی که از غیب رسد یا از سفر کردن دلیل کند بر شر و فتنه‌ها و زیانها و حربها افتد
و بکارهای بی فایده و مخالفت دوستان و بی انصاف از ایشان اما سفر کردن فایده
و سود بود ضمیر از گریخته یا گم شده یا دزد برده یا از مال غایب یا از عاقبت
کار سفر یا در طلب یا امیدی از کسی ضمیر از عاقبت سفر بود یا از رنجوری
دیر مانده یا امید بکسی دارد که چون شود یا امید از کسیکه در سفر است ضمیر
از غایب شد یا از سلطان یا از دوستی بود یا از بیماری یا از کسیکه در سفر است
یا در طلب مال از غیب یا از گریخته یا از گم شده یا از خرید و فروختن
ضمیر از فرزند یا از دوست یا از امید یکه بکسی دارد یا از سفر باشد یا از دو زیکه از عیب
برسد یا در طلب حیوانی یا بر مادینه از دست او رود و چون کنیزک یا زن و دختر
اما بصلاح باشد یا از خرید و فروخت و بیع و شرا و سفر بر آمدن و شدن میان انبوهی
مردمان و در روند یا بر بنده یا چهارپای خرد و چون کره است یا خر کره بر آن جهت

روانه شدن یا از غایب باز آمدن و خبر نیکی دادن یا ملکی از دست بیرون رفتن و بدست
دوست افتادن و میل بزین کردن یا از برای زنان و یاران اندک ترددی در سفر بود و دیر گاه
شده باشد امید باشد میانه باشد یا سفری که در آن قطع راه باشد یا بر سر شکار
ضمیر از سفر یا از نکاح یا از غایب یا از بیماری یا از گریخته یا از گم شده یا از امید یکه از غیب
برسد ضمیر از دعوی یا از بیماری یا امید یکه بکسی باشد یا از سفر یا از تردد
دو کس و دلیل کند بر یار یا بسته از بهر سفر و جامهای نقش و برترده و دو کس که عاشق و
معشوق باشند و از دو شندی بسیار و سفر کردن مردی بتدبیر ضمیر از وجود بود ادا
دلیل مرگ بود یا خطر کلی دارد ضمیر از گریخته یا گم شده یا از بیمار یا از
نکاح یا بر قبض کردن مال دلیل کند بر بلاکی یا طلب مال و نما یا رفتن مراد یا بر قبض
کردن چیزها که بدان غم و اندوه رسد و در رفتن چیزها از دست هرگز نیاید و نگر
که در آن هیچ خیری نباشد و هیچ کار تمام نشود و غیر از غم و غصه بود ضمیر از
بیماری یا از دعوی یا از سفر باشد در سفر ترس و بیم و وهم و گریختن غلام و کنیزک بود
یا بر دار کردن مردی و اگر ضمیر از دزد بود اما زن حامله خطر دارد یا فرزند او را از دو
خطر بود و هلاک شود بلکه هر دو ضمیر از غایب یا از گریخته یا از تهمت باشد
یا بر سفر نه معلوم که در آن سفر بیم و ترس بود و قطع راه بودن و بر سفر مردم نشند یا از
برای نان و مردان ساده زنخ باشد یا کوسه ضمیر از دشمن یا از غایب یا از
گریخته یا از پادشاه دلیل بر واقعه فاسد و نقصان مال و خبری از دست رفته یا در
زیر زمین دفن کرده اند و در میان چهار دیوار و معلوم نشود جای آن عاقبت آن خیر اما

اما خیرست دلیل بر سفر و حرکت پادشاه یا مرد بزرگ و نفع یافتن بسیار در آن سفر
و حرکت نیز گفته اند اما بر مخالفت و تخصص یا در طلب حیوان ضمیر از تهمت از
دزد برده یا از گریخته یا از غایب یا از سفر دلیل بر راه گشاده و کارها بتوقف انجامد
بجهة مصالح و قبض کردن چیزی نیک نیست اما زن حامله را خطر ندارد و خلاصی یابد
یا کسی بزرگ سفر کند همچو پادشاه نقل و حرکت از شهری بشهری یا قافله یا لشکر
ضمیر از عمل بود یا از پیوند بکسی باشد یا از سفر یا از امید یکه بکسی دارد یا از سفر اما
ترس و بیم در سفر که راه مخوف بود و در سفر خطر یا نقل کردن مردی از جایی بجایی کار او
منقلب گردد یا برسیدن یا در طلب مالی که برسد یا مرد سرخ موی سرخ روی که چیزها
از دست او بیرون رود یا زن آن شخص بیرون رود و بمرگ یا بطلاق یا بیرون آمدن
نفس از نفس که بمیرد و بمیرند یا زن حامله که فرزند نرینه آرد یا برد ختر دیگر که زن شود
چون از اول و دوم متولد گردد در نهم باشد اول داخل بود و دوم خارج بود و دلیل بر
طلب کردن غایب و بر سفر اندک تردد خاطر بود و اگر اول خارج بود و دوم داخل بود
آن غایب برسد اما چیزی از دست بیرون رود و اگر سیوم در چهارم متولد شود
در دوهم باشد از شغل و عمل برسد اگر سیوم خارج بود و چهارم داخل بود و عمل یابد
اگر چهارم خارج بود و سیم داخل عمل نیابد بر عکس باشد اگر از پنجم و ششم متولد گردد
در یازدهم باشد از هدیه و خیر و دوست و معشوق برسد اگر پنجم خارج بود و ششم
داخل بود اینهمه برسد اگر پنجم داخل بود و ششم خارج بود این همه بر عکس بود
و از هفتم و هشتم متولد گرده باشد در دوازدهم اگر هفتم داخل و هشتم خارج

از شفقت فرزندان خلاص یابد اگر نهم خارج بود و ششم داخل در رنج و محنت افتد اگر
از نهم و دهم اگر از نهم و دهم و سیزدهم افتد سفر و در سفر و کاری بود و اگر نهم خارج
بود و دهم داخل بود دیر بماند در سفر اگر نهم داخل بود و دهم خارج بود زود بیاید اگر
یازدهم و دوازدهم متولد شود و در چهاردهم افتد یا دهم داخل بود و دوازدهم خارج
بود شفقت براحت مبدل شود و اگر یازدهم خارج بود و دوازدهم داخل حکم برعکس
این بود و در شفقت بود اگر در دوازدهم و یازدهم افتد دهم داخل بود و اول
خارج بود نعمت و اسباب بسیار شود و اگر اول داخل بود و دهم خارج بود سفر نیکو بود
و از تنگی و فراخی برسد مقصود حاصل شود حکم از شکل مفردات که در نفس طالع
و در خانه مقصود بدر آید ضمیر بجهت خریدن بنده است در کارهای
مبارک و ستوده و بیرون رفتن از مقام خود و مقام نا کردن و سفر کردن یا بر زن
آبستن یا بر جماعت گواهان که گواهی دهند یا رفتن بجانب کوه و بیابانها یا
خریدن بنده و اسب ضمیر از رسیدن مال و رفتن بملک خویش باشد
یا از سفر یا از امیدیکه دارد و برسد یا در طلب مالی که از غیب برسد ضمیر
بر راه رفتن یا از رسیدن غایب یا از اخباری یا از نکاح یا از قبض کردن مالی که
باطل شدن چیزهای قبض کردنی و هیچ چیزی نیست یا از برده گریخته بود
ضمیر از عاقبت کار خود یا در طلب مالی و بر اخباریکه دروغ باشد یا در طلب مقصودیکه
آنچیز بدست آید یا نه یا از گریخته یا از غایب ضمیر از مراد مطلوبی که
از روی محبوبیکه و مرغوب یا از رسیدن غایبی یا دوستی یا در طلب روزیکه از غیب رسید

یا از زن

یا از زن خواستن یا از مرگ زنی و بیشتر دلالت بر جمعیت بر نکاح زن است یا امیدی
بزرگی دارد یا از پادشاه که پیش او برود ضمیر از بیرون رفتن خبر است
از دوست صاحب ضمیر یا او بر کنیزک یا غلام یا رفتن سفر یا از بیم و ترس و تهمت دروغ
بسبب چیزهای محقر او چارپا یا از سفر و سعادت یا فتح و منفعت از سفر بعد از بیم و ترس
و تهمت دروغ ضمیر از سفر یا در سفر مرده و اغلاط و نقل کردن مرتفع و سود بسیار
یا چیزی از دست او رفته است باز بیاید یا بر قبض کردن مال و خریدن تعجیل روا باشد
یا از زن خواستن که در آن خلل دری باشد اما زود جدائی یا از مرض و زندانی باشد
یا بر مرگ چهارپای یا کنیزک خاطر مشوش یا از امیدیکه طلب کند از جای
ضمیر از چیزیکه از دست صاحب ضمیر رفته است طلب کند بیاید یا بر خریدی کنیزک یا از
فرزندیکه در سفر است بیاید بر دل شادان که در از نباشد غمی یا امیدیکه از کسی دارد
سفر است ضمیر از مرد شریفی از خاندان بزرگ یا امیدیکه از بزرگ
بود یا بر رسیدن مهمانی یا در طلب از دست او رفته است گریخته یا دزد برده باز بیابد
اما کمترین ضمیر از جمعیت شخصی باشد یا امیدیکه بکسی دارد یا توقع مال از
کسی دارد یا از سفر یا در طلب زنی یا از گریخته ضمیر از پادشاه بر خشم
یا قوت یا از دشمنان خویش و قایم لشکر بود یا از سفر و حرکت یا رفتن پادشاهان
بر دشمنان ظفر باشد یا از زن حامله که پسر زاید یا بیرون آمدن از نحوست و از تنگی و فراخی
فایده از دست مرد شریف یا از دست رسولی یا از دوست زنیکه بخواهد یا جوانی یا در
طلب مالی که از غیب برسد ضمیر از داخل که بر قبض آید فایده تمام و

شادی کردن یا زنی بزنی کردن و خوشدلی در سفر و بیع و شرا و داد و ستد و رسیدن عا
زو و حاجت برآید از دست مردی که سوی وی نداد و یا از غایب یا از مال غایب یا در
طلب داری ضمیر بر قبض کردن مال از سر نهان یا برآوردن بنده یا
از بیماری که صحت یابد یا خرید و فروخت نیک و قبض کردن مال نیکست یا از سفر حج و زیارت
مصطفی از مسافر اما نکاح را بد است و شرکت انباز یا در طلب مالیکه برسد
ضمیر از زنیکه بزنی کردن یا از اتصال مردی در موضع اگر در پانزدهم افتد یا
امیدوار بود از کسیکه قبض مال و طلب غایب حکم کردن از مشکله حج
ضمیر بر جماعت کودکان و مجانین یاری کردن فسق و فجور و پلیدی کارهای
یا بر جماعت کارورکان یا شمشیرگران یا بجهت کشتن و ترس در دل انداختن درین جمله بهمه حال
فضیحت است یا بیرون آوردن لهوها یا بر دکوسه که میرود در خصومت ها یا در پرورش
میرود ضمیر بر قبض مال بسیار بود با فایده یا برسیدن چهارپا که آن
بدست سلطان یا وزیر افتاده است یا از دشمن که نزد پادشاه وقت سعادت
میکند و بدان تکفل کرده در قید یا بر قتل و خون ریختن و شکنجه کردن و جنگ عربده
بسبب عقد و نکاح یا در ترده مال بود اما در اتصال نحس بود و عاقبت فراق
باشد و غایب دیر برسد و مسافر را نیکست و بیمار و زندانی و حامله را نیکوست
اما تلف شده باز نیاید یا در طلب مالیکه از غیب برسد ضمیر از سفر
و حرکت و نقل کردن بخیریت و برکت از دوستان و قبض کردن مال و تمام شدن
نکاح یا از مسافر و بندی و زندانی را نیکست یا از غلام که بگریزد یا غلامی میرود

براهی یا از کسی که میرود یا از جنگ عربده بسبب اجتماع جستن یا کودکان یا زنان یا ترس از
سببی او و سفر اما بیمار را خطر است یا در طلب مالی از غایب ضمیر از شادی و
قبض کردن و بیع و شری یا گشتن در طلب گم شده و دزد برده و طلب حاجت اما تلف زود
باز آید یا از رنجور یا از مسافر که نیکست یا از زن حامله دختر زاید یا بر زنیکه برای خود فرود
از خانه خود بیرون آمده به بدل اسیری یا گم شده یا غایب ضمیر اول سعادت
باشد آخر نحوست بمعنی بدل کار و جمع کند کار تفرقه یا از اخراج کار نیک کار بد باشد
یا از غایب و مسافر گم شده و دزد برده باز نیاید یا از جنگ عربده و بیم و وهم و ترس
از دزدان و خون ناحق ریختن و ترس و فساد و فتنه خوارج هرچه از آن بتر باشد و تباه تر
باشد بجهت شکل ذنب جنگ و فتنه و شر و جنگ و دشمنی اما مشتری با ذنب با ایشان جمع کند از
خیر و شر ضمیر بر قبض کردن مال از دست بزرگی سعادت و اقبال یا از سفر
عظیم مبارکست در همه ابواب سعادت است چنانکه کوسج بر کار نیک است و مسافر
و زندانی و حامله این همه خلایق است حامله پسر آرد و کار نه لیبا رآرد یا از کسیکه در سفر است
یا از سفر که حج کند یا حج بجا آرد و از راه ظفر و فیروزی بود اما قبض کردن مال از
مرد شریف از غلام یا از مردیکه خیر بسیار و قبض مال و امانت بوده است در جمله ابواب
سعدست تمام فایده است ضمیر از جدل و فتنه و گفت کوی سبب خریدن
و فروختن یا از جایی یا از فرزندیکه در سفرست یا از قصاص شرعی بود بر او مال
ضمیر از انواع شر و خلاف مخالفان که در وی هیچ وفاداری نیست
در جمله ابواب نحس است یا از سفر یا از محبوس یا از بیمار و بندی این همه را نیکست یا از

گریختن غلام یا از پس او دزدی کند یا چهار غلام که میخواهند که بگریزند اما نمیتوانند گریخت
غیرت کنند و نصیحت بجهة دزدی غلام اما حال در شهر باشد یا در سرای در جمله این شکلها
نحس است ضمیر از جنگ و عربده بسبب اجتماع با کودکی ساده و رنج بجهة فساد و
در باب لوطیان باشد حکم توان کردن یا از گریخته و گم شده یا دزد برده یا در حالت غایب
حکم کردن از نشئه ضمیر از سپاهان بود یا از پاسبانان یا از عوام
یا از جماعت مزدوران که عمارت می کنند در دهی یا در باغی یا در کار صنعت گری یا
برجمع جهودان که عهد را خلاف کنند یا از مردیکه دشمنی و خصومت دارد و در میان گردان
یا از بندگان و کنیزکان لشکر و دزدان بسیار کنند یا از رسیدن غایب یا از راه دریا و
تمام شدن نکاح یا از بیمار یا از حامله که دور و دراز کشد یا در طلب روزی که از غیب رسید
ضمیر از غم و اندوه بسیار و جماعت خوارجیان یا از اسیران غلامان و
دزدان و ره زنان یا از جماعت حرامزادگان و ایشان خبر نباشد یا از گریخته یا از
دزد برده باشد ضمیر از گریخته باشد ضمیر از گنج و مال و دفینه و کانها از جهت
از مردی بزرگ تمام شود یا از قبض مال بسیار و عقد و نکاح یا از زنی متهم شود یا حد
کار و کنیزک یا مرد نیک یا بر رسیدن که او ضعیف است یا چیزی از او رفته است باز آید
یا از غایب که باز رسد یا از زن حامله که سلامت باشد یا از گریخته و گم شده یا از دزد برده
ضمیر از غم و اندوه و قتل و حبس کردن مرد صالح و دزدیدن مال و حرمة
زر و دلالت او از صاحب لکر لایق آن باشد یا از گریخته یا دزد برده و از غایب یا
در طلب روزی یا در طلب مال یا حیوان ضمیر از رسیدن غایب یا از رفتن

مسافر یا از جمعیت دوستان و خوشدلی یا از چیزیکه تمام نشود و تعلق بادشاه دارد و
یا از کاریکه تعلق بادشاه روزی برسد و سعادت و برکت بود یا از سفر که دشوار است
یا از بیماریکه رنج بسیار کشد یا از زنیکه مادر سن شده باشد و در میان و کسی یا از ملک یا از چیزه
یا از چیزیکه از دست سایل بیرون رفته است یا از گم شده یا از دزد برده با رنج بسیار
ضمیر از نکاح از غم و ترس و اندوه بسبب اهل هنر و تجارت از ترس یا از
گریخته و گم شده یا در طلب حیوانی یا از تباهی حال بیمار و سستی بیمار باشد یا از غم و اندوه
و بیم در سفر گریخته و تلف شده مال و مال دزد برده و مکر و حیله ساختن ضمیر
از مرگ کسی بجهة او میرسد اگر طریق دریا نزد هم افتد از حاجتی که بوده است بدست دیگر
تعلق سلطان دارد و اگر کند روا باشد و مقصود حاصل شود ضمیر بر و تنگی بسبب
بزرگان رسیدن مرد بزرگ از سفر بنام او وی و تنگی یا از رسیدن غایب فیدا اهل شدن
رنج و ظفر یافتن بر دشمن غالب شود یا از نکاح موافق و قبض کردن مال نیک است یا
از سفر رفتن که بدست یا از زندگانیکه خلاصی یا بد بعد از مدتی یا از بیماریکه سخت بود که
او یا از غایب یا از مسافر که او در هزیمت است یا از مردم مظلوم یا بر مرد مظلوم که
انصاف بخواهد یا از چیزیکه از دست او رفته است باز رسد ضمیر از
قبل نان و خانمان مردم صالح یا از و تنگی و غم و اندوه بود و یا از نامه فرستادن
و تصرف در اسباب و باز گشتن یاران یا از جواب فتح ابواب یا از گریخته یا رسیدن
مال بسیار و بیشمار یا از نکاح و از عاقبت نظام یا رد بهبوب شدن مال چهار پایان
در همه ابواب نیکوست ضمیر از امید مال و روزی و نعمتها و فایده و دخلها

و سازواری میان دو دوستان یا از زن و شوهری یا قبض مال و دنیا رهای سنج و در
تصرف آید بسبب رسیدن غایب یا از نکاح فایده بسیار بود یا از مسافر که سفر رود یا از بهای
یا از خرید و فروخت و قبض مال غرض این همه خوب است اما زن حامله و زندانی را که آن است
اما مکروه و نیک است یا مجروح است ضمیر از کسی بود که کشته شده است
یا از زن حامله که در وقت زاییدن بمیرد یا بعد از چند روز و پیش از آن
انکس را معلوم باشد که مرده یا چیزی از دست رفته یا دزد برده یا گریخته یا نقل و
حرکت از جایی بجایی ضمیر بر خباثت جدل و غم و اندوه و دور ماندگی مرد
صالح یا سرهنگی یا از مردی لشکر بر غضب یا از چیزی گم شده یا دزد برده یا در طلب
چیزی که امید مال دارد یا چیزی که از غیب رسد حکم کردن از مشکله ضمیر
از وکالت و نکاح بود یا از سفر که بدست آما نکاح ناسازواری و دو تنگی و دوری
یا از قبض چیزی که بدست آرد یا از غایب یا از زندانی یا از مردی بزرگ نامرتضی را
بدست یا بر جماعت مردم انبوه آمد یا بر مردیکه سلطان بر او خشم است چون حج بیرون
یا دست بریدن یا بر علمها انداختن یا بر قبض چیزیکه کرده و ریختن خون بناحق یا بر
آتش افروخته یا بر سرای ویران و شغل انگیخته و دزد افتاده جماعتیکه در آن نزد آمدن
یا بر قتل مال و خون ریختن بسیار یا بر جماعت زنان بسیار بر سیاستگاه یا بر سرهنگان
و عوانان و مردمان حرام خوار ضمیر از چیزیکه از دست رفته باشد یا جماع
زنان یا از سنج یا مال مدفون که از دست رفته است یا از اندیشه فاسد و خصومت
یا بستادن در پیش قضات یا از نکاح یا از قبض مال انیک است یا بر زنان زن حامله

یا از زندانی یا از دختران بسقوط زنا نشست اما حامله و زندانی یا از گریخته که پنهان شده
و در بجوز شد یا از قتل و خون ریختن و بعد از آن انصاف همچو قصاص و کشتن غیر بر آن و بردن
چیز با غضب چون سیم و زر بارهای بسته یا مالیکه برسد یا در طلب حیوانی
ضمیر از مرد صالح یا از عورت صالح و راحت و خوشدلی و سازواری میان زر و
سیم در قبض آمدن یا از تجارت که ناستوده یا امیدی کردن از چیزیکه برسید جامه
رنگ برنگ و نقاشی و کارهای باریک و چیزهای ساخته از زر و سیم بکجزو یا دزدی مال
تلف مال و خواسته و نعمت بسبب زنان و اجتماع با ایشان و خباثت عربده و جدل بود
بجهت سؤال ایشان ضمیر از رسیدن غایب یا مسافر یا گریخته یا گم شده و از
بندی خلاص است و بیشتر دلیل بر خوف و بیم و ترس و خون ریختن و یا بر سفر پدید چون
خون یا بر جمعیت زنان و بر فسق و فجور و عاشق و معشوق و نکاح را نیک است و بی هیچ
نیست یا در طلب مال یا از گریخته بود ضمیر از نقل و حرکت و سفر کردن در آب
نشستن در جهاز بجهت سفر بیشتر دلیل او بر زر و سنج از ملوک و اشراف یا از قومی که جور است
یا از مردیکه افتاده از پشت چهارپای یا سوختگی یا داغی دارد یا جراحتی یا نشانی
دارد مرد بر مذهب و دلیل بر شرکت یا از قبض مال و کارهای شادی و بر توانگری و فرح
و مستی و شادی ضمیر از پادشاهی یا از مردی بر خشم و خون ریختن بعد از آن
انصاف همچون قصاص و کشتن و دزدی یا از ترس و بیم ضمیر از تجارت
یا از امیدی بسبب مال یا از نکاح یا از موافقت و رفاهت و بر صلاح و رفاهت در
تجارت یا از فقر و حجامت و ریختن خون این همه ابواب سعد است ستوده و فرح و...

دبر صلاح و شادی و براهیت ضمیر از قطع راه بر ضمیر او بود یا ضمیر
از سفر یا از خوف راه بد بعد یا از دزدان یا از بیرون آمدن از نهنجای رفتن یا بر ظهور و
آمدن خوج ارجیان بر سر راه یا بر کوهی یا جنگل انبوه یا جای بلندی مقام کردن یا در زیر
درختان انبوه بلند مثل عرعر ضمیر در چیزیکه قبض کند یا از غایبی که باز آید
یا از بندیکه خلاصی یابد یا از بیماریکه تلف شود و یا از حامله که بسلامت فرزند آید یا
از نکاح که بدست یا از محبوس که نیکو بود یا از وهم و ترس دلیل برسد و رنج و تهمت افتد
یا بر قبض کردن چیزی حرام باشد ضمیر از حکم شده و تلف شده و
دزد برده و غضب و بیم بودن بسبب چیزهای نفیس و از آن غم رسیدن غم در غم
یا در طلب مالی ضمیر از گریختن و اوارگی یا در طلب مالی که گریخته یا غایب
یا از فاش و مانع شدن یا بر فساد حال در شهر باشد او را رفتن از شهر نیک است
ضمیر از سفر یا از مسافر یا قطع راه یا از رفتن مردی سفید بسبب کودکی شاد
رنج و تیره بودن بسبب راه حکم کردن از مثلثه ضمیر از چیزیکه رفته باز
بدست آید یا از عروسی و مهمانی و دعوت یا از باغ و بوستان یا بر چیز سفید و درآمدن
بسیار یا از رسیدن نامها که بدان خوشحالی بود یا جواب نامه یا بر قبض مال یا خرج
یا از نکاح یا از بیماریکه از خطرست یا از مقام اما در مقام شادیها از طلب مال بود یا
از امیدیکه شخصی وارد بیاید ضمیر از عاقبت کار است چون شود یا
از امیدیکه عاقبت او چون است یا از خرید و فروختن ضمیر از روییم
یا از مرد اشراف و متعلقان ملوک یا بر شرف و بلند مرتبه ملوک و سعادت کار یا دخول

و عزت و حرمت و عیش و طرب صاحب ضمیر یا از مردیکه پراکنده روزی کند یا بر زنهاء عاجز
یا نا پراکنده شدن مردمان یا از جایگاه بر جا مر یا نقره یا از امیدیکه برسد مقصود
ضمیر از بیمار یا از سفر یا از رسیدن غایب یا از زن حامله که دختر آرد یا بیماریکه بر
انواع بود یا بر فسق و فجور ضمیر از طلب مالی یا از امیدی و بیمار اگر زن بیمار
بر بیماری ایشان یا بر اهل خود جمع شدن و مطیع شدن ایشان اگر بزنی برسد او خود
بفراغت بیاید یا از زیان مال و اندوه و بر کسیکه تهمت گفته نزدیک است بر غم
زنان ضمیر بر سعادت و عیش و جمع شدن و سه کس بسبب آنچه جمع ها
سخ یا بسبب جنگی که بر صلح قرار گیرد و بواسطه نامی یا بواسطه رود کتابت یا از سبب
عقد و نکاح یا از قبض مال چون همسایه بر زر و نقره باشد اجتماع حمره
و بیاض تولد شود و دلیل است بر جمعیت و محبت بولایت عهد زنان شوهری بی ریش
لذن بر نفع زن حامله فرزند آرد اما سفر شخوذ و حرکت بدست صبر باید کرد
ضمیر از تجارت اما بر زیانها از چیزیکه تمام نشود یا از بیرون شدن که بجایی رود
و یا از گریخته و غایب و طلب مال ضمیر از گریخته و گم شده بیاید یا از سفر
و قطع راه آن بسبب راه زنان یا از رسیدن غایب بسلامت و عافیت اما بر
رسیدن برده گریخته یا از نکاح یا از نامه جواب خوش غایب و مسافر از نیکست
بیمار نیکو شود و کودک را از خطرست اما زن حامله را عاقبت خوف است بعضی گفته اند
که بر بیرون شدن از شدت و تنگی و درآمدن سعد و فراخی نعمت نه سعد و نه نحس و نشا
اندک کند ضمیر از سفر و نقل و حرکت بر صلاح و رونق کار و لیکن عاقبت کار

با نظام است در شکل است گاهی بشارت و گاهی غلبه ایشان را عاقبت به انجام رسد
اما نقل و حرکت سفر را نیک است دلیل بر فراخی مال است یا بر رفتن مال از زر نکاح تمام شود
یا چیزی از دست رفته ضمیر از امید یکسی دارد که از وی چیزی برسد یا از رسیدن
خبر یا از غایب که زنده است یا طلب مال یا از پادشاهی اما فتح و نصرت یا رفتن از شهر با دشمنان
اما اندک بیم و ترس دل دارد و یا از بنیاد نهادن عمارت هم دلیل است
ضمیر از چیزیکه بیرون رفتن از وطن است یا بر کدورت خاطر یا در طلب غایب و درد دل
بریان و ترسان یا بر زنیکه چهار پای برکسیکه پنهان شده یا در طلب چیزی اندک
از زنکها چند از جامه و نقره و غیر آن یا از مسافر و غایب که بآن می آید یا بر زمانه که
خط سعادت دران بر قبض و بر دل و رزق و مردمیها یا بر خط عاشق
ضمیر از چیزیکه از دست رفته باشد که بدو باز رسد یا گریخته و گم شده و دزد برده
یا از غایب یا از زن حامله یا از بیع شری بود یا از کسیکه غایب است امید صاحب خیر
با او است یا از سفر که منفعت بیاید یا در طلب مال و روزی بود که برسد از بزرگی یا از
غیب ضمیر از جهت کارهای دینی است تمام شود و کارهای دنیا تمام
نشود یا ضمیرش بلند باشد و روزی بیند و ظاهر بد و پستی یا از مرد بزرگی که از وی خیری
حاصل شود و بر سخنان خوش و شیرین زبان ها در کارهای دست میز شد زیادت
ضمیر در طلب گریخته و تلف شده و یا از قاضی یا از مدرس یا از خطیب
یا از وزرا یا از پادشاهی یا از عمل که از دست او رفته باشد باز بدست او در آید
حکم از مثلثه ضمیر او بر کدورت خاطر و تفکر و تحیر بودن بر جماعت بد فعلان

و شر و رنج و کدورت و تباهی و بر دل تنگی و دل بر غم و سرای ویران عاقبت که مسافر
باز بیاید در همه ابواب نحس بود یا بر آوارگی یا جدایی از خان و مان دلیل بر نبرد و خلاف
و سخنان نا خوش شنیدن یا بر بیرون شدن از خانه برادر هر دو که ایشان را مکروهی
برسد یا بیرون شدن از عشق و بدخشم افتادن و گریختن و منهزم شدن جماعت
و تلف مال از راه و سفر یا بر قومیکه جمع شوند در فساد و یا بریدن درختان بعضب
ضمیر از اطبا و حکما یا کاری که مشهور بود و در میان خلایق یا بیرون شدن از
یاران از طریق صواب یا از مسافر یا از بیمار یا از محبوس یا از اسیر یا از غایب را
کرنیک است اما بر کارهای مختلف یا از کسیکه در سفر است بیاید یا از غایب یا از گریخته
این شکل مضطرب است در دو بده است یا خاطر مشوش کردن از دوستان و موافق
در همه کارها آزردگی و بی رضایی و بیزار شدن که تمام نشود در جهت ابواب نحس است
ضمیر از سفر و گریخته و دزد برده یا از سفر یا از رفتن راه مخوف یا بر مرد
گزنده که گریزد و میسر سد از گشتن اگر ضمیر از گریختن و بیمار بر گردکردن کنیزک بدفعل
یا از غلامان و خدمتکاران و وکیلان سبب اما سفر بر خطر راه مخوف یا بر مرد غمگین
یا بر خون ریختن و دزدان و راه زنان یا امید بکسی دارد بر او ضمیر از
ترس و وهم و بیم از قبل پادشاه یا از سفر یا از مسافر اما سفر نیک و مسافر نیک
اما بر یکی سعادت و نصرت اندکی بود یا امید بزرگی دارد که پیش او برود
ضمیر از جدایی و دوری از خویشان یا دوستان یا فساد حال عیال
و چیزی این شکل خاطر مشوش کند یا از رو بها و چیزهای تلف شده و گم شده و دشمنی

در میان دوستان تباهی در کارها یا از زن حامله یا از شغل سلامتی باشد یا بر زنی
کر حیض او بسته باشد در آن متردد است ضمیر از قبل پادشاه و بر ترس و
بیم و غارت و نکبت یا از سفر بر قطع راه و بیم و ترس از دزدان و غره زنان
بر ضمیر بر قبض مال و دخل بسیار اما عاقبت بر حال است گاه نیک و گاه بد
و کارها از نظام یا از بیماری که خوف بود باطل کند و غم و اندوه آرد یا از زنی که حرام کرده
یا از غلام یا از کودک بعشق اگر غلام باشد بود به سبب بیع ضمیر از بیمار
و ملت شده مال و غم و پشیمانی اما سلامت باشد یا بر سر زدن و بر موکندن و خبر باکه
در از شادی نباشد و بر تلف مال و هلاک فساد و در جمله هیچ کم شده و رفته و دزد
برده باز نیاید و قبض مال اندک یا در طلب روزی که از غیب رسد
ضمیر از خوف و شر و فتنه و فسق و فجور و دزدی و زنا کاری و کشتن و زدن و زیانه و
کارهای ناخوش دلیل بر تلف مال و غلام گریخته و کم شده و دزد برده و غایب متردد
خاطر و شوش کردن یا از گریخته بود و حکم کردن از شلته ضمیر از دوستی
و عشقبازی و شادی میان زنان یا بر مرد و محنت بدکاره باشد در کار خویش یا
از نکاح و فسق و پوشیدگی کردن بی رنشان نهان شده یا از رسید غایب یا از بیمار
که بدست یا بر جماعت زنان در فسق بکوشند و حروس بر حرام یا بر مرد کوسه
زن یا خبر آن پیغام فرستد و شب میرود که در آن نفع نیست
ضمیر از م‍ ‍ی یا از زنی یا از نکاح که ستوده است یا بر قبض زر و نقره یا از آمدن مسافر
محتاج را نیک است یا از شر زنان حامله یا از بیمار که بدست یا بر بار زنهار آن

زنی بود و آوردن کودک یا از زن حامله یا کودکان خورد است ضمیر بر
مشغولی و حیرت ضمیر غایبی که در سفر است یا فرزندی که در سفر است و سستی و
دشواری یا از نکاح تا تمام یا از مسافر یا از غایب که دیر ماند یا از اخبار زنو و
یا از نماز که بد است یا بر کنیزک که سود و یا بد یا از کودک در جمله بهوستگی را نیک است
یا بر رنج کاری یا آموختن علم و خط نکو و کان یا بر زن خوش باش یا از مرد یکه غلام
باری کند یا بر کودکان ساده زنخ دلیل است ضمیر از سفر و نقل و حرکت
یا از نکاح یا از قبض کردن چیزی چون پانزده هم طریق باشد یا از گم شده که نیکست
یا از ترس و بیم یا از زن حامله یا از سفر یا از پیوستگی در عشق و محبت و فسق و فجور یا
بر حیض زنان یا بر فساد کودکان و میان یکدیگر یا از مرد فیلسوف حرامزاده که دلیل
بر شرع و شادی و ایمن شدن از قطع ضمیر در طلب مالی یا در طلب عمل
یا از امیدی که در قبض آرد ضمیر بر عز و جاه و حشمت و نعمت تعلق بمرد بزرگ
فرمان ده امیر امام بود و یا از مسافر بود که سود بسیار آورد یا از رسیدن غایب یا
دوستان الفت و جمعیت باشد یا بر زنی که کنیزک خود را مستغرق شد از برای پادشاه
یا از نکاح زنی از برادر سلطان بر خیر و شادی ضمیر از جنگ و عربده سبب
زنان و بیم و ترس بود و سبب زنی ضمیر از قبض مال یا از رسیدن مسافر یا
از غایب تجارت کردن و رفتن بسفر یا از بدلی و بندی یا از زن حامله برادران
و پسران یا از غلامی که مرد بزرگ فروخته است که بخانه غلام زن باشد بشرکت
میان زنان و کودکان برسد سبب شرکت یا از فرزند بزرگ تشریف و اهل حقیقت

یا از حاجتی و موالی عالم روز افزون و پرهنر کار و شایسته با ضمیر بر خوشدلی
کردن و فرح و سعادت ایشان و چشم دوستی از فرح یا از فرزندی و رسیدن مراد او
ضمیر بر دادن و ستادن و قبض زر بزودی بر شرف و فرح یا از غلامی که
بخرد یا مالی که قبض کند و یا زر و طلا که بفروشد یا از سفر یا از حامله و دلالت کمانی باشد
یا از سبب مال که در بیرون بیرون و وی پرسد که آن مال زود بدست آید و از آن نشاط و
کره و چشم در راه داده که بزودی از غایب یا مال برسد یا برچیزی که غایب باشد زود
باز بدست آید اما دلیل بر شر و فتنه و حیله و سختی و گریستن و توجه کردن بر شر دلالت
از سفر و از زن حامله و مسافر را بدست نکاح نباشد ضمیر از گریخته
و گم شده یا از دزدیکه غلامان بزند و در چاهی انداخته نهان کنند و آنجاه که دفینه
بوده باشد و یا کنج دیوار باشد یا در خندقی اما عاقبت مال ایشان بدست آید
یا از شرکت چیزیکه نکرده است یا اندک کدورت خاطر غم و اندیشه و رنج و مشقت
جهة نکاح یا از زندانیکه دیر بماند یا از بیمار که دلیل مرگ باشد یا از زن حامله را
بدست اما قبض مال نیکوست یا از کسی که پیش او برود ضمیر از امیدیکه
در دل صاحب ضمیر باشد اندک اندیشه بسبب کار زنان قدرتی و صالح شدن
و رزند ماکوک بد فعل یا از بیماریکه خوف باشد و یا در طلب مالی که برسد یا برساوی
اندک خوشدل بود و بسبب امیدی ضمیر بر جماعت زنان جمع بر روی
که در عروس جمع شوند یا از سفر و نقل و حرکت که نیک است یا بر نکاح تمام و رسیدن
بقبض اموال و حاجتها یا بر علم بزرگ باز کرده بدست غلامی مهمانی عقبة الداخل نهها

افتد مکرر نباشد و ولایت ابستادن یا جماعت از آن سلطان یا دلیل خصومتها خود جماعت
یا وی دلیل کند ستوتها و شرها و فریادها و معصیتها الکنندن و گرد آمدن مردان آخر منفع بسیار
و حصول خبرها که بعطارد منسوب است ضمیر از انفصال و پیوندی بر کارهای
بسته و زنان با رسای خوب وی بر جمعیت نکاح تمام و در قبض اموال و نظام شدن مرادها
یا از خون کم کردن و فصد و حجامت و غیر آن یا بر چهارپای خبرها که گذشته چو کوه‌های آهن
یا از غم و اندوه و جنگ و جدال و عربده و کشتن و خون ریختن آخر از غم خلاصی یابد از شواهد
قریب و بعید ضمیر بر قبض مال و رزق بسیار و اقبال و سعادت قایم
در خیرات و روای کارها یا از غایب و مسافر از نیک است یا از اسیر و زن حامله را بدست
بیشتر و لایق او سعد است و قبض مال بیرون شدن از غم دلیل و تصرف چیزی سفید و برهم
شرکت و بر صلاح اهل شهر یا از سفر و نقل و حرکت ضمیر از گم شده و تلف شده
گریخته یا از غایب و سفر بد یا از نکاح ناتمام یا از بیمار یا از غم دزدی که بظاهر نیک نماید
و بباطن بد فعل باشد و این غلام خاموش باشد اگر ضمیر تجارت و سفر است زیان کلی باشد
در جمله ابواب در اول خانه بدر آید ضمیر از نفس خود یا از سفر یا از چیزیکه پیش دزد
مانده باشد یا از قرضی که بکسی که داده باشد یا از معامله که مانده و خواهد خرید و فروخت
در آید در یازدهم و نهم و دوازدهم تکرار کند بغایت نیک است اگر در ششم و
هفتم و هشتم و دوازدهم اندکی بد یا جنگی و خصومت و خوف باشد ضمیر از چیزیکه
در قبض آورده و زیادتی میکند در کارها یا از رنجوری که بد حال بود یا از غایبی که
در سفر مانده باشد یا از کار بزرگان یا آنکه میان دو شخص حالتی خفی باشد ضبط سازند

وهوای انتقام گرم و تر بود و تنور و کوره آهنگران و کوه معدن و جایگاه بیم بود و سنگلاخها
و حربگاه از مواضع بر لب جوی آب روان و بر کوه جایی برکشت زارها و علفزارها
و جایگاه نباتات باشد و آبهای ایستاده مثل آب حوض و آب کودال و خانهای سبزه
یا چشمه آب سبزه زارها و باغ و بوستان و کوشکهای سفید گچ کاری کرده باشد
و یا حمام ابادان و تفرجگاه بر صحراها و مزارها و درختان بار دار و مردم زاهد و عباد
بسیار و مردم سفید پوست باشند و جای سبزه زارها و درختان چنار و بید و غیره
یا کوهی که چشمه آب دارد و یا قصرهای آبادان و جایهای روشن و دلکشای و باغ و بوستان
و صحراهای گشاده که جویهای بسیار بود و بزرگ از مواضع بر کناره ده یا کشت زارها
و آبهای ایستاده مثل آب حوض و آب کول و شاهراهها و مزارات بزرگ متبرک
و مدارس و مساجد و منابر و مناره و خانهای منقش و آبهای روان بسیار و درختان
بلند و قصرهای بلند و مزارات که نزدیک به آب باشد و زندانی را باز دارد و بیماری دراز شود
اما رواج کردن و بستان و کسب و معامله و بر چیزهای گران دلالت کند نیک است
چون در رمل بسیار تکرار کند دلیل بر گم شده و دزد برده و گریخته باز نیاید و هر
حاجتی که دارد توقف نماید و بر نیاید و دلیل بر تهیدست از مال و در فقر افتادن و جنگ ۲
و گریه بسیار و سخنها و بهتان و فساد و جنگها با زن و شوهر یا بر تلف مال و زیان
و تهمت و غیبت و گشاده شدن سفرها بحیله و تدبیر و رسول فرستادن و سفر و خصومت
و فتنه و حرام زادگی و بهتان گفتن اندک آید بصلح ظاهر کردن چون جماعت
شده در رمل بسیار تکرار کند دلیل کند بر قتلها و جنگها و حربها و فتنها اما سلامتی رنجور و حامله و ابن السبیل

پاسبان

پاسبان رمل است اما بقبولی مردم را زاید حال کند و ظهور چیزهای سعد ان با سعد سعد
با نحس نحس چون عقله در رمل بسیار تکرار کند دلیل بر علیکی تا که و فریاد و تهلیل و تکبیر و بر
کارهای دور و دراز و خبرهای سخت و درشت و خارجی را بمقصود رساند و زن حامله
نرینه زاید و گواه و تهمت بقبولی دلیل کند و بر زاری و تعجیل بسیار و کارهای دور و
دشوار اما محبوس را بسیار بد بود و بدشواری خلاص یابد چون عقله در رمل بسیار تکرار
کند بر جنگ و خصومت و بند و زندان و رنجوری و بستن و زدن و شکنجه کردن و کور کردن مرد
یا بر زنان حامله و رنجوران یا رنجوری دل و زبان و ده یا چیزی گم کرده مردم بسته و کارهای سخت
و درهای بسته اما محبوس را و بیمار را بر گشاده یا گله گوسفند بدست آید و گواه او بیازدهم
چون نکوس در رمل بسیار تکرار کند بر دو لشکر و پریشانی خاطر باشد
ضمیر از کدورت خاطر و غم و اندیشه و پنهانی و گریختن و در بیم جدایی یا از نکاح
تمام یا از مسافر یا از بندی و زندانی یا از بیمار و زن حامله را بدست یا بر جنگ و خصومت
کردن و خرابی از اهل شهر و شور و تعب و دروغ و خوابهای دروغ در جمله ابواب نحس است
ضمیر از نکاح و سلامتی یا از آمدن غایب و دوری و فراخ و دخل بسیار
یا بر اندیشهای که در اسیر و بندی و زندانی که بدست یار بر رود یک و کیل باشد بر چیزی که نخورد
در دوستی مکروه است یا در طلب مالیکه از غیب رسد ضمیر از علم نجوم
بسیار و فکر کردن بسیار در علم یا مانند علم هندسه اما غم خوردن و اندوه کردن برای
یا از غیب در طلب روزی که برسد ضمیر از سفر نیک یا از نکاح خوب یا بیماری که
صحت یابد یا از غایب مسافر یا از زندانی را خلاصی یا از بسیار زواری در میان جماعت

وسعادت و شادی از سفر و فرح و سرور و خوش دلی بود تمام یا در طلب مالیکه برسد
یا از بنده گریخته ضمیر از سلطان یا تعلق بمردمی بزرگ دارد و بر غنیمت و غزو یا از
زدن ملکی یا از نکاح تمام یا از امیدی بر کارهای ستوده و بر قومی از سلطان یا یکدیگر
یعنی چیزی فروختن بدست سلطان عاقبت همه کارها خوبست بجز یادتی سعادت بعد از
شدت و ترس این بدر آید ضمیر از فرح و نعمت و جاه و خوش دلی بسبب از
پادشاه و خادمان و فرزندان و دوستان بود در غایبست یا از رنجوری یا از کار بزرگان
و پادشاهان ضمیر عاقبت کار خود یا از غایبی یا از عقد یا از رنجوری یا از سفر یا
از مال تلف شده و گریخته و دزد برده اگر در اول و یازدهم و پانزدهم افتد بعد از
مراد سایل نیز نیکست و زود بود که وصول انجامد آنچه میخواهد یا از ان کسی از سفر و حرکت
یا چیزی از دست او رفته یا بنده گریخته یا غایبی یا حیوانی غایب شده یا فرزندیکه در سفرست
یا در طلب مال یا از امیدیکه دارد و برسد اگر ضمیر بالا باشد یا حکم او در تولید طلبد یعنی از
نهم و یازدهم و دوازدهم اگر در تولدات باشد حکم آن فروتر طلبد یعنی سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و شانزدهم باشد در احکام غلبه کردن اشکالهای رمل بسیار تکرار کند
چون در رمل بسیار تکرار کند دلیل است بر کم شده و دزد برده و اندوه خبری باشد
یا جنگ کردن یا در طلب کارها یا سعادت یافتن یا رسیدن بکاری بمرتبه بزرگی
و گواهی دادن پیش قاضی یا سلامتی رنجور و خلاصی اسیران و زندانی و سلامتی مسافر را اگر
در رمل اندک بر کسی را بمرتبه بزرگی رساند اما در طالع هر که برآید از روی عقل الکس در
توسط باشد چرا که نقطه عقل ندارد و بهار نیست چون در رمل بسیار تکرار نکند دلیل

کند بر حاصل شدن روزی و چیزی بسیار اما چیزها برنج و منفعت بدست آید و باز ماندن
و یا باز داشتن از سفر و نقل و حرکت اما گم شده و دزد برده بدست آید و دلالت میکند بر یافتن
کلی آنچه رنج فراوان کشیده باشد اما محبوس و زندانی را خطرست و محبوس نیز دیر برآید و چون
نمک آب دهند تا نمیرد و بعضی گویند که در آن زمان که بمردن رسیده باشد خلاصی یابد و نفع
تجارت و اهل بازار نیکست اگر در دوم برآید شغل و عمل پادشاه نیک نیست چون نصرة
الخارج در رمل بسیار تکرار کند دلیل بر جنگ و مکر و اندیشه و رنجوری را بد باشد و شکستگی
بود اما نیک باشد و کسی العزم سفر باشد زود باز آید بمراد برسد و قوت لشکر باشد بسیار
جمع شوند و آنچه درست باشد برده گواه برد و سیم و نیز دوم است و فتنه و شر و خصومت از
بزرگان باشد و خلاصی محبوس بود و زن حامله با بانگ و فریاد بسیار کند و وام خلاص شود
انشاء الله تعالی چون نصرة الداخل در رمل بسیار تکرار کند بر انکه رنجور صحت نیابد و
دلیل جنازه است اما دزد برده بدست آید و غایب دیر کشد اما بیمار را توجه و زاری و
کند گور بود و اگر اندکی اید در رمل سفر و حرکت بسیار نیک باشد و خلاصی محبوس و قید و دام
وحصول دزدیده و گریخته بدست آید و بدست آمدن چهارپایان از هر نوع و دلیل بر انکه گوسفندان
و بیرون از کشتی اگر در رمل بسیار تکرار کند بهم غارت و زایل چون عتبه خارج
در رمل بسیار تکرار کند دلیل کند بر کارهائیکه تمام شود و بمراد رساند و حاجتها و بد چون فساد
زنان و بواطه شل این کارها اما رنجور شفا یابد و مسافر زود باز رسد بوطن خود
اما بر سیر شدن حاجات از قبیل گریخته و دام و گم شده حاصل شود و گرفتن شهرها و خراب
کردن قلعها و حصول حاجات از پادشاه و سیر شدن شهرهای پادشاه را و شفای

بیماران و آمدن غایبان باشد اگر در رمل اندک آید کم شده و گریخته بدنیاید و حال محبوس
بد بود بلکه بمیرد و بضرب قین و نمک آب شکنجه و جفا کردن وی بسیار بود چون
نقی الخد در رمل بسیار تکرار کند دلیل کند بر ترس و وهم و باطل و کسیکه او را تهمت کند یا
کسیکه بکار دیگر طلب کند و در آن ترس باشد دلیل کند بر دزدیده و چیز از دست رفته باشد
و مسافر از زبان ایمن باشد و غایب را نیز سلامتی از خطر باشد که در نفس باشد و دیر آید
و بر اند و بر آنچه از فاسد و بر دزد آن و سایل را واقعه بیم ناک افتاده باشد و غلط کردن
راه مسافران و محبوس را بد باشد و غایب و بیمار را نیک باشد و فتح شدن قلعها و شهرها
نیک باشد و آتش کشیدن شهرها نیک است چون عتبة الداخل در رمل بسیار
تکرار کند دلیل کند بر علمها و کارها که از دست یا در طلب سفر کردن و سعادت اگر کسی که
طلب از سلطان کند و بندی از بند خلاص یابد و دعوی درست شود و دو دل با هم
شاد شود و دلیل بر کارهای خیر و چیزها از دست رفته باشد باز بدست آید و شکل صفت
پادشاه است و پادشاهان امراد و نشانها و بافت در کشتی و یا در او در دریا
بارها و روان شدن کشتی در دریا ما رو باد مراد و زندانی و اسیری و محبوس خلاصی
و بیمار را سلامتی دهد و غایب را بوطن رساند کارهای بند و بسته بگشاید و حاجتها و
کارها باسانی برآرد و دزد برده و گریخته و تلف شده بار رساند و دعوی نیز حاصل کرد
بفرمان خدای تعالی چون اجتماع در رمل بسیار تکرار کند بر چهار پایان برگ
و برکسانیکه بجنگ روند و زندانی خلاص شود و سفر باطل شود و دور بجور را بد باشد صورت
تخته و مرده شوی ماند هلاک شود و حکم بر شوا کند دلیل بر چهار پایان و مسافران و

خلقها و سخن چینی و راه مسافر را بسته گرداند و صورت مکر و حیله چون طریق در رمل بسیار
تکرار کند دلیل بر زنان مکر باشد اما چون بسیار شود و بیمار را بد بود و رنجور را شفا نیابد
یا زر و کم شده باشد اما حاکم از اعمال او را در چهارم قوة دهد **در بیان کردن گواهان**
رمل خانه سیزدهم گواه است بر چهار خانه بر اول و نهم و پنجم خانه چهاردهم گواه است بر دوم
و دهم و ششم خانه پانزدهم گواه است بر چهارم و هشتم و دوازدهم

سیزدهم بر اول و دوم و سیوم و چهارم و چهاردهم را بر پنجم و ششم و هفتم را
و هشتم و یازدهم و نهم و دهم گواه باشد و دوازدهم گواه باشد **در نظر تثلیث**

و چهارم و هشتم و دوازدهم نظر تثلیث یکدیگر ند **نظر تسدیس**

دانستن مقابله

هفتم مقابل اول بود و هشتم مقابل دوم و این شکل که در میزان حاضر شود شانزده
نقطه است هر نقطه بخانه در ضمیر آید اول است از نقطه آتش آتش از خانه اول
و باد از دویم باشد از نقطه
آتش خانه پنجم و از نقطه آب بخانه سیم از نقطه باد بخانه ششم و آب بخانه هفتم
از نقطه آتش بخانه نهم و از نقطه خاک بخانه چهارم از نقطه باد بخانه دهم و از
نقطه خاک بخانه هشتم از نقطه آب بخانه یازدهم و از نقطه خاک بخانه دوازدهم
از نقطه آتش یا سیزدهم و باد چهاردهم و آب پانزدهم خاک شانزدهم و درین باب
شانزده نقطه فرموده‌اند و این طریق بازنموده است از سبب آنکه زاید است در ضمیر استادان
معتبر نداشته‌اند و بگوید که این طریق از آن طریقه که در مجربات جلالت بدانکه در تقریر
انجاج اول سوزی فرموده است و باقی را موقوف داشته‌اند و طریق دیگر آنکه
و در جای دیگر فرموده‌اند که ایشان دو شکل کسانند و ضمیر ایشان همین نشود و دلیل
آنست نا در اصحاب شکل فرو نیاید و در نظر او شکل او زوج نقطه در میزان حاضر نشود
چنانکه در ان باب بازنموده‌ایم چون نقطه آتش با اول منتهی شود و در پنجم یا باشد

و چون در دوم منتهی شود و در پنجم بود گفتیم که نقطه در مرکز خود منتهی شکل غیر میزانی نشود و عرض
چون در میزان آید شکل اول و پنجم با هم ضرب کند و شکل دوم با ششم ضرب کند و آن دو
شکل او شکلی کند که این ضمیر باشد و در میزان آید شکل اول با پنجم ضرب کند و شکل سیم را
با هفتم ضرب کند و ازین دو شکل و باز با هم ضرب کنی یک شکل شود و ضمیر باشد در میزان
آید دوم را با ششم ضرب کنی و شکل سیوم با شکل هفتم ضرب کند باز با هم ضرب کنی یک
شکل باشد شود و ضمیر باشد در میزان آید شکل اول اما پنجم ضرب کند و شکل چهارم را با هشتم
ضرب کند و باز ضرب کنی یک شکل شود و ضمیر باشد در میزان آید شکل دوم را با
شکل ششم ضرب کند و شکل چهارم را با شکل هشتم ضرب کند و باز با هم ضرب کنی یک
شکل شود و ضمیر باشد در میزان آید شکل سیم با هفتم ضرب کند و با زهره و شکل
با هم ضرب کنی یک شکل شود و ضمیر باشد در میزان آید چهار شکل شود و شکل سیزدهم
نقطه آتش و باد از چهاردهم و آب از پانزدهم چهار شکل شود و از ان چهار شکل دو
شکل شود و از ان دو یکی شود و آن یکی طریق باشد که میزان است نیز چنین دلیل
ضمیر درین دو شکل بود نقطه دیگر آنکه چون از ان شکل
یکی باشد در میزان شکل ضمیر جای دیگر باشد ضمیر آنخانه است و اگر در میزان باشد
ضمیر در خانه اوست و ضرورت در میزان باشد این است طریقه کلی در ضمیر
امید بکرم الهی چنانست که از چشم نااهل و نامحرم محفوظ باشد ان شاء الله تعالی و از
خدمت پدرم و استادم چنین فرموده است درین نسخه یاد کردیم معین بدانند ما بکار
و حصاری در بیان ضمایر و بیرون آمدن از ضمایر بدان نقل عدد که طریق بیرون آوردن

ضمایر از علم رمل که معجزهٔ دانیال پیغامبر است علیه السلام بر نود و سی طریق آنچه در خلاصه است
و در تجربات آمده و حکم خطا شود رسته نوع است و سیر رمل در این سه است چنانکه حرکت فلک بر این
چهار ربع است و سیر آفتاب بر این چهار نقطه و هر ربعی نود درجه است این سه حرکت است اما
حرکت عن الوسط است دوم حرکت فی الوسط سیم حرکت حول الوسط است اما از این سه
فرزند در وجود می آید اول معدن دوم نبات سوم حیوان و همچنین ضمایر را خلاصه سه طریق است
و آن از نقطه راندن است دوم مساحت سوم از شکل عدد و طالع را دیگر باید طریق نقطه راندن
آن بود که رمل نه تمام شانزده شکل بشرایط تمام درست میزان رمل مضروب نظر کنند
که این هشت شکل ازواج که در میزان رمل آید کدام شکل و این صورت هشت شکل این است
و چهارم ه ک ل ن س م اگر این شکل باشد
دو نقطه دارد یکی آتش دوم باد و اما نقطهٔ آتش طالب باشد و نقطهٔ مطلوب اول
نقطهٔ طالب برآمد در سیزدهم برود یا در چهاردهم اگر در سیزدهم رود یا در دهم یا در
نهم رود و از آنجا در اول رود یا در دوم اگر در اول رود آتش باشد به پنجم رود و بعرض
اگر باد باشد ششم رود و بعرض و هر شکلی که برسد عدد و آن شکل نیم بگیرد هم بطول و هم بعرض
و هر از آن عدد و هشتم و چهارم و دهم و دوم است اگر نقطه آتشی در خانهٔ دوم که خانه
باد است شود اگر آتش در خانه خاک باشد و اگر در خانه آتش باشد
شود و اگر خاک در خاک نه خاک باشد و اگر باد در خانهٔ باد باشد
اگر در خانه خاک باشد پس از آن شانزده شکل ششم و چهارم و دهم و دوم است
و دایره شکلی

اما ضمیر بدایره ابجد اگر نقطه
آتش بخانه اول رود منتهی شود اگر در دوم رود میشود اگر سیم رود میشود اگر
بچهارم رود میشود و اگر در خانه پنجم رود میشود و اگر در خانه ششم برود میشود و اگر
و اگر در خانه هفتم رود میشود و اگر در هشتم برود میشود و این امتزاج بیرون ضمایر
منسوبات آن باب اول چون نقطهٔ آتش از میزان آید و بخانهٔ آتش رسد و بعرض بخانه آتش
رسد ضمیر از خانه عقل و نفس و تن بود و اگر نقطه بادی بود ضمایر از نقطه و تغیر و تکلیم بود و تعلق
اگر نقطهٔ خاکی بود ضمیر از منع و کارهای موقوف مانده و حسرت گرفته و اگر نقطهٔ آبی بود از اتصال
و مواصلت و طلب کردن مطلوب باب دوم مال و یاران و معیشت و دخل بود و اگر نقطه
که این خانه رسد آتشی بود ضمیر از مال و نقد بود اگر بادی بود ضمیر از یاران و اعوان بود و اگر آبی
بود ضمیر از معاش بود و اگر خاکی بود ضمیر از دخل بود باب سیوم دلیل برادران و خواهران
و خواب دیدن و علم اگر نقطه بدو رسد آتشی ضمیر از علم بود و اگر بادی بود ضمیر از برادران بود
و اگر آبی بود ضمیر از خواهران بود و اگر نقطه خاکی بود ضمیر از خواب دیدن بود باب چهارم
دلیل بر پدر و املاک و عقار و ضیاع و کارهای پوشیده اگر نقطهٔ خاکی بود بدین خانه رسد
آتشی بود ضمیر از پدر بود و اگر بادی بود ضمیر از املاک و ضیاع و عقار بود و اگر آبی بود
ضمیر از کارهای پوشیده و اگر خاکی بود ضمیر از گنجهای و دفاین بود باب پنجم دلیل
رسولان و هدیه‌ها و اولاد و اشامیدن اگر نقطه آتشی بود ضمیر از رسولان بود و اگر
بادی بود ضمیر از هدیه بود و اگر آبی بود ضمیر از فرزندان بود و اگر خاکی بود ضمیر از اشامیدن
بود باب ششم دلیل بر بیماری و ترس و چهارپای خورد و بندگان و خدمتکاران اگر نقطه

آتشی بود ضمیر از بیماری بود و اگر بادی بود ضمیر از بندگان بود و اگر آبی ضمیر از چهارپایان
خود بود و اگر خاکی بود ضمیر از ترس و خوف بود **باب هفتم** دلیل زنان و انبازان و خدمتکاران
و غایبان اگر نقطه آتشی بود ضمیر از زنان بود و اگر بادی بود ضمیر از انبازان بود و اگر
آبی بود ضمیر از خندان اگر خاکی بود ضمیر از غایبان بود **باب هشتم** دلیل بر مرگ و میراث
و تنگی و مال بیرون اگر نقطه آتشی بود ضمیر از مرگ بود و اگر بادی بود ضمیر از تنگدلی بود و حادثه
باشد که بنفس رسد یا ازمکینی بود و اگر آبی بود ضمیر از میراث و مال بیرونی بود و اگر خاکی
بود ضمیر از دوستی بود **باب نهم** بر سفر و علم و دین و وزیران سلطان بود اگر نقطه
آتشی بود ضمیر از سفر بود اگر بادی بود ضمیر از علم بود اگر آبی بود ضمیر از وزیران سلطان و
اگر خاکی بود ضمیر از دین بود **باب دهم** از سلطان و شغل و عمل و مادر اگر نقطه آتشی بود ضمیر
ضمیر از سلطان بود اگر بادی بود ضمیر از عمل بود اگر آبی بود ضمیر از مادر بود و اگر
خاکی بود ضمیر از شغل بود **باب یازدهم** دلیل بر سعادت و دوستان و امید و صلت
بود اگر نقطه آتشی بود ضمیر از سعادت نفس بود و اگر بادی بود ضمیر از دوستان
بود و اگر نقطه آبی بود ضمیر از امید بلکه برادرم در غربت حال وی چگونه است و
خانه سیم نظر کند تا چه شکل آید اگر سعد بود برادرش خوش است و برمرادات و اگر شکل
نحس بود دل برادرش ناخوش است اگر خاکی بود صلت و اتصال بود
باب دوازدهم سوال کند که خانه خریدن نیکست باید که نظر کند در خانه سیم و دوم و
نهم اگر سعد و داخل است نیک است اگر شکل چهارم سعد و داخل بود
و تکرار در هشتم کند و دوازدهم کند نیک نیست اگر شکل چهارم سعد و داخل بود و تکرار

در هشتم کند و دوازدهم کند نیک نیست اگر تکرار کند نهایت نیکو بود **باب سیزدهم** بکارهای
خود و اراده و دشمنان و بدبختی زندان بزرگ و چهارپایان بود و اگر خاکی بود ضمیر از زندان بود و از
کارها که چیزی تلف شده باشد **باب چهاردهم** دلیل بر دفینه و ذخیره بود یا در امهات باشد
دفینه در جانب غرب بود و اگر در بنات باشد شرقی است و اگر در زیر امهات باشد
نهم و دهم در جانب جنوب اگر زیر بنات باشد شمالست یازدهم و دوازدهم و اگر زیر هر
چهار افتد هیچ جا نباشد و اگر عقله بود چیزی نباشد و اگر چهار جا عقله افتد هیچ چیز نباشد
اگر صورت داخل افتد رواست **باب پانزدهم** دلیل بر سعادت و نحوست و احکام جهت رمل از
جهت آنکه مطلوب است بدانکه یکدینار سعادت دارد چهار دانگ سعادت دارد و
دو دانگ سعادت دارد نحوست دارد چهار دانگ نحوست دارد
دو دانگ نحوست دارد دو دانگ سعادت دارد یکدینار سعادت دارد و بدانکه
این چهار شکل ممتزج اند با سعد سعد اند با نحس نحس اند و این چهار شکل را مو
ازین خوانند احاد عشرات مات الوف والله اعلم در ضمایر و چون
و چنان بود که بنگری که در شانزدهم که خانه تسکین اوست چه عنصر آمده است
اگر چنانچه نگرد در نفس طالع یا در پنجم ضمیر از فساد خالی شود و یا معشوقه یا زنان بکردار
اگر جوهر خاکی باشد فساد او دیرتر پدید آمد در ضمایر سیر نقطه اول و سیم و پنجم و هفتم شکلی کند
و از سر نهم و یازدهم شکلی کند و ازین هر دو شکل یک شکل پدید آور و آنجا که تکرار شود ضمیر در شکل
یا در خانه **نو عدد بکر** سر شکل اول و سیم و پنجم و هفتم شکلی از پای اول و سیم و پنجم و هفتم سازد و ازین هر دو
شکل شکلی سازد و آنجا که تکرار شود ضمیر در شکل است و یا در خانه نیک فهم کند **نو عدد بکر** سر

شکل اول و چهارم و هفتم و دهم بگیرد و شکلی سازد و از سر شکل دوم و پنجم و هشتم و یازدهم بگیرد و شکلی
سازد و ازین هر دو شکل شکلی بدر آورد و آنجا ثبت شود و اول از خانه حکم کند اگر خانه نباشد
از شکل حکم **نوع دیگر** سر شکل اول و دوم و نهم و سیزدهم بگیرد و شکل سازد و از سر شکل هفتم و هشتم و
دوازدهم و چهاردهم برگیرد و شکلی و ازین هر دو شکل شکلی بدر آورد و از آن بداند که سایل
راست سوال گفته در ضمایر و انقلابات نقطهٔ آتش اول آب از دوم باد از سیوم خاک
از چهارم بگیرد و شکل سازد و از ثبات عکس این چهار بگیرد از هر دو شکل شکلی تولد کند صورت احوال
از آن شکل معلوم کند **در دانستن ماضی و مستقبل و حال** بدانکه هر رملی که بود او خالی نباشد
یا از ماضی پرسد یا از حال یا از مستقبل پرسد و این بحسب اختلاف مواضع شاید دانستن
و طریق ضبط وی چنانست که نظر کند شکلی از شکل اول و خانه مقصود شکل حاصل شود آنرا لسان الحال
گویند کر لسان در ثبت تا کجا تکرار شده است اگر در اوتاد و حال باشد اگر در مایل اول و
چهارم و هفتم و دهم دلالت بر خبر یکه در وقت مایل و تر باشد دوم و پنجم و هشتم و یازدهم
مستقبل دلالت بر چیزی خواهد بود اگر در زایل و بد بود سیم و ششم و نهم و دوازدهم دلالت
بر چیزی که گذشته است و نیز اشکال انقلابات را ایام خوانند یعنی روز و ثبات را الحل الشهور
خوانند یعنی ماه و متولدات را الحل السنین خوانند یعنی سال و باز هر شکلی را ستاره نسبت
میکنند و هر وقت را نسبت میکنند ایام و شهور و سنین سال هر شکلی را ازین بر مدتی
بعد وی بعد از شمارند بدین وجه شوده بدانکه اشکال زحل را از ایام بیست و
نه روز و از شهور پنجاه روز و از سنین دو سال هم میگیرند و اشکال مشتری را از ایام
هجده روز خوانند و از شهور که ماه و از سنین یکسال میگیرند و اشکال مریخ را

از ایام

از ایام نه روز خوانند و از شهور ده روز و از سنین یکماه است و اشکال شمس را
از ایام شش روز خوانند و اشکال زهره از ایام شش روز خوانند و از شهور
ده روز و از سنین یکماه است و اشکال عطارد از ایام شش روز خوانند و اشکال
قمر از ایام دوازده ساعت و از شهور بیست ساعت و در سنین دو نیم روز و اشکال راس
و ذنب هر دو در مقام روز چهار ماه بود و در شهر ۴ ماه و در سنین یکسال و نیم خوانند
چون خواهد بطریق مذکور حکم کند نظر کند در لسان الامر و آن شکل بود که از خانه مقصود و اول
بیرون آید بنگرد که کجا تکرار شده است اگر در انقلابات بود دیگر روز اگر ثبات بود شهور بود
اگر متولدات در سنین و سخن اثیران بدر آید حکم کند اگر سایلی از نفس خود سوال کند نظر کند
در خانه اول اگر اگر تکرار کند در پنجم و نهم و یازدهم
نهایه نیک است و اگر این شکلها تکرار در ششم و در هفتم و هشتم و دوازدهم کند اندکی مایه
جنگ و خصومت و خوف باشد اگر شکل در اول آید در
دهم و یا دوازدهم تکرار کند اگر مایه زحمت و ناخوشی باشد اما و آید بهتر از دیگر
اشکالها اگر در میران باشد رنجوری باشد و اگر شکلی که در اول افتاده و در هفتم که
در ضرر او باشد مثلا خصومتی افتاده باشد و در سیزدهم و دهم همین حکم دارد
شکلی که در سیزدهم و در چهاردهم ضرر او باشد نیک نیست در خوف و خطر اگر کسی از خوف
و خطر پرسد چون رمل زند اگر در اول شکل آید و ده او هشتم و نهم سعد باشد خوف هیچ
نباشد و ترسد اگر یا یا در رمل بسیار تکرار کرد خوف بسیار باشد
و اگر هشتم سعد اگر خوف بسیار نباشد اگر در چهارم یا در ششم تکرار کند خوف باشد

اگر هشت آید خوف بسیار باشد یا کشند یا چندان بزنند که از وی خون آید
اگر در شکل دوازدهم یا خانهٔ مال بسیار زمان نباشد اگر در اول دوم و چهارم
و هفتم و هشتم شکل سعد آید هیچ خوف نباشد شکل اگر دوازدهم یا نهم یا هشتم
آید در خانه دوم باشد یا نباشد البته زیان مال باشد ولی کمتر اگر دوم باشد
و در خانهای بد تکرار کند هم زیان مال باشد کمتر از آنچ خانهٔ خود باشد دیگر در عمل
آید در عمل میزان تکرار کند از وی نفی الخد بیرون آمده و تکرار در احیات کرده
بود و سوال سایل از نفس خود بود و سایل را بیم بود که گردن بزنند اگر تکرار در مدام
التوسند بود و حکم بریدن دست سایل و اگر تکرار در زوایه بود حکم بریدن پای سایل بود
از زانو چون در میزان عمل آید سایل ایمن شود از جملهٔ مکروهات و امید برآید
و درازی عمر باشد در بیان سفر اگر خواهد که بداند که سایل در مقام سفر خواهد ماند یا نه
نظر در خانهٔ هفتم کند اگر داخل بود دلیل بر دیر ماندن و اگر خارج بود زود بازگشتن
بود اگر خواهد که بداند که سایل در ان سفر دیر خواهد ماند یا نه نظر کند در خانهٔ دهم تا چه
شکل آمده است اگر این یک روز یا هفت روز یا یک ماه اگر بود سه روز یا شش روز
یا سه ماه اگر بود شش روز یا پانزده روز در عامل تکرار کند پانزده سال بماند
اگر باشد ده روز یا ده هفته یا ده ماه اگر اگر بیست و یک روز یا بیست و
یکماه اگر بیست و هفت روز یا ده سال و چهار ماه ماند اگر سی و شش روز
یا سه سال اگر بود چهل و پنج روز یا دو سال بماند اگر پنج روز اگر بگذرد چهار سال
و هفت ماه بود و سعد باختیار رواداشت و نحس بی اختیار بود اگر اگر شصت روز

بگذرد پنج سال بماند بود شانزده روز اگر بگذرد شش سال و شش ماه بود دو روز
نیم اگر در خانه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم تکرار کند یکسال بماند اگر غایب
از مقام سفر بیرون آمده باشد و یا رسیدن او در آن مقام صد و ده روز اگر بگذرد ده یک
سال بماند غایب در آن روز اگر بگذرد صد و بیست روز اگر در خانهای سال تکرار
کند یکسال و چهار ماه بماند غایب از مقام بیرون آمده باشد زود برسد اگر
بحکم پادشاه آنجا بود چهار ماه و شانزده روز اگر بگذرد یکسال چهار و نیم ماه بماند
اگر در خانهای سال تکرار کند چهار سال تمام اگر خواهد بداند حال غایب در آن مقام
چگونه باشد نظر کند در خانهٔ هفتم تا چه شکل آمده است اگر داخل سعد بود حکم
غایب نیک است بسبب آسایش و خوشی نفس خود مقام کرده باشد و دل آمدن
ندارد و اگر در وتد تکرار کرده باشد و آن اول و چهارم و هفتم و دهم باشد بسبب
پادشاهی یا بزرگی مانده است اگر در مایل همه تکرار کند دیرتر بیاید البته می آید
تواند بود که زود بیاید بر داخل و خارج و ثابت و منقلب و سعد و نحس حکم کند اگر
سایل پرسد که غایب بچه سبب باز مانده است نظر کند در شکل خانهٔ هفتم و آن بیت
النفس می اندکه هیچ جا تکرار نکرده است غایب بهوای نفس خود مانده است اگر دوم
تکرار کند که خانهٔ هشتم باشد بسبب مال باز مانده و اگر در سیوم تکرار کند که خانهٔ
نهم است بسبب برادر و خواهر اگر پرسد که این کس در شهر آید زود و اگر اول و دوم
و چهارم داخل آید بسوی شهر در خانه نهم در سفر بکه میرود با صالحان و
عالمان و بزرگان در ان سفر همراه بود بدشواری اما سود بسیار بود

و مال حاصل کند و دیر ماند به شهر سفر کرده شود رود دران سفر دو باره راه فتد
دیر و دشواری باشد اما سود بسیار کند اما دیر باز آید و بسال انجامد اگر بادی شکل سعد
زود تر آید دران سفر سود می بود و خرمی کرده شود و در راه او را معامله بود اهل طرب
و یاری همراه شود و مال اختیار صرف کند حکم از سواد ناخوش بودن در سفر
و رنجور شدن دران سفر تردد بود از فروان و بند کار تشویش شود
باز گشتن از راه بسبب زن یا شریک با وام در سفر خونی کرده شود
زود بهتر بدشواری چیزی بدست آید باز آمدن زود باشد
چیزی سفید باشد بدشواری سفر کرده شود اما سود بسیار بود از زنی مال
بدست آید یا ملکی بسبب دوستی یا بسبب پدر یا از بزرگی یا دوستی
سفر زود دریا بود خوف غرق و تلف مال در سفر دشواری بود بر ترس
دران سفر و معامله کردن نیم براد بتعجیل کرده شود با منفعت بود سفر
بنحسی بود و دشواری پیش آید نباید کرد سفر بدشواری کرده شود اگر سفر کند
مقصود حاصل شود که سود بود سفر مبارک با آسایش و خرمی کرده شود و در راه
او را معامله بود با آب پانی و اهل طرب یاری همراه شود نیک است دلیل بر
جویها آب و درختان بلند شده سفر تمام فایح بود و آسانی و
راحت با پادشاهی و بزرگی یا با ما در اختیار بود **احوال غایب** چون خواهی
که بدانی که او در شهر است مقیم خواهد بود یا نه از شهر بیرون خواهد شد زود آید یا
دیر زودی و دیری بعد روزهاست یا بعد از ماههاست یا بعد از سالها

احوال غایب

با شکل زوایه

با شکل زوایه نگاه کن دران ضرب بروز آید یعنی سیزده و چهارده و پانزده آنچه در اول
آید در سیزدهم ضرب کند آنچه چهاردهم آید در هشتم ضرب کند آنچه در دهم باشد
در شانزدهم ضرب کند که این او و تا او در رمل است و این هر چهار چیز که متولد شود او نا او
سازد و بعد از ان شانزدهم شکل پرسان که عاقبت نفس غایب از شانزدهم از شانزدهم
بدانی که غایب نشسته یا ایستاده یا زنده است یا مرده یا بر کدام مشغول است
و همچنین باز معلوم کند در جمله کارها او و اگر ان شکل از خانه حیات مثل
این دلالت کند که غایب کودکی باشد در سند عاقل باشد در دهم
نهانها حکم کند احوال غایب را از هفتم صلاح و فساد نفس از نکرار هفتم مال از دهم
زندگی و مرده از نهم و هفتم شکل تولد کند اگر در رمل آن شکل باشد
و سعد باشد دلیل زندگی است و اگر آن شکل در ششم تکرار کند رنجور بوده و در
هشتم تکرار کند بد باشد و رسیدن بچند مدت بود و از جدول عدد بگوید
و حکم کند اگر خواهی بدانی که غایب مرده است یا زنده رمل بزن و بنگر اگر شکل
هشتم در خانه سیم آید یعنی در خانه بوده باشد اگر نحس خارج بود و
مثل مرده و است اگر نحس و داخل
بود و بیمار است اگر پرسد
که غایب زنده است یا مرده اگر
در اول و چهارم و دهم و هشتم
شکل خارج نحس باشد مرده باشد اگر هفتم و چهارم داخل باشد زنده است

[illegible]

احوال غایب را از نهم صلاح و فساد نفس را و از تکرار نهم مال از هشتم زندگی و مردگی او
را و به شکل تولد کند اگر در رمل بر دو ما یکضرب کند یک شکل پیدا شدن و تکرار کند رنجور
بود در هشت بد بود غایب را ز جدول عدد بگوید ⁂ لحیان در طالع ای خداوند طالع
بدانی آگاه باش که مشتری از طالع تو آمده است و سعد اکبر است دلیل بر قوت طالع با
شغلی یا عملی از بزرگی بوی خواهد رسید دلالت بر آمدن مال بود و قوة کیسه گاه و چیزی
از دست مرد بزرگ یابد و مراد از بزرگان شکل قضات و صلحا و روزها و اهل سکه یابد
و خلاص شدن از غم و اندوه باشد و حرکت کردن باختیار و یافتن مقصود و کارهای نیک
پیش گرفتن ⁂ و در دوم در خروج مال در کار عیش و نشاط بد آنچه امیدوار و کثرت
مال و فایده از تجارت بیع و شرا و بخشیدن چیزها باختیار خود از دست و از غایب
چیزی برسد بعد از سه دلیل بر خرج مال که شده لی بخشیدن چیزها باختیار خود
و معاون با حرمت ⁂ در سیم بر اتصال مرد بزرگ و مشفق چون پدر یا دوستی
یا برادران یا بر راه رفتن بخوشدلی و بیرون شدن از شدت و نحوست و نقل و
حرکت و سفر نزدیک دلیل بر زیستن با زنان و یاران و خویش و اقربا و نقل کردن
باختیار و مراد دل بود رود ⁂ در چهارم بر عاقبت کارهای نیک و پسندیده
و بر صلاح و موافقت اهل سود و تجارت و فایده از مقام و یافتن مال از زیر زمین
از چیزی مخفی و خروج بکار روزار و بکار پادشاه و دلالت بر عمارت آبادانی ملک شود
اما بر بسیاری مردمان نیک بر خرید و فروختن ملکها مراد بر فروختن ملک بمراد
⁂ در پنجم بر اتصال مردی از ملوک و اکابران که از ایشان سعادت بسیار بینند

و سرور از قبل اولاد و منفعت از ایشان یا از نکاح عورت خوبروی یا رسیدن خبری
و جواب فرستادن ها و یا چیزی بجانب بزرگان و دوستان فرستادن چیزهای
خوش از جانب بزرگان رسیدن یا بر سفر نزدیک بر درازی عمر و فروختن ثمره املاک
و تندرستی فرزندان و رسیدن چیزها و جواب فرستادن با صاحب سیر قوة کالای
⁂ در ششم دلیل است بر مالی که بدست مردی دهد تا او بسفر رود و از آن سفر دیر باز
آید یا بر اسپ قیمتی که بر آن سوار شود و یا بر کنیز و غلامی که از شغلت بیرون آید بحرمت
رسند یا بر غلام یا کنیزک بخرد و فروشد با فایده و یا بر بیماری مرد یکه اندوهگین و
ترسان بود و بر دوست آمدن بنده گریخته و رسیدن علی بیت الآباء روز بخشید از کارها و آفت
شود و پدید آمدن از بیماری اما ترسناک باشد و ناگاه رنج پدید آمدن و آزاد شدن
بنده و فارغ شدن حامله ⁂ در هفتم بر رسیدن مرادها و تمام شدن کار نکاح با زنان
جمیل و فواید شرکا و ظفر بر خصمان و باز یافتن دزدیده و قوت زیاد و لی حسن حامله
و فرزند نرینه آرد و غایب شدن از خصمان بود و دوری غایبان بسلامت و زن نیک
پارسا باشد و زن پارسا بود ⁂ در هشتم بر بیماری بزرگ و خطر بود و آخر به بود و کوتاهی
کردن از جهة میراث و یافتن میراث و موافقت زنان با شایدان امن بودن جاهل
از خوف اندک خوف نکبت ⁂ در نهم سفر و حرکت مستوده است از آن سفر چیزی
بدست آمده باشد یا تعلق بمرد عالم که او را تعلیم میسد بدانا نیکوی حال غایبان
بر آموختن علم و سفر نیک خواب چنین و خواب نیک و قوة دین مسلمانان ⁂
در دهم بر ملک و سلطنت و اتصال بر مردی همت بلند بزرگ یا بر قبض مال ولایت

پادشاه از او راضی شود و فواید بسیار رود و دل خوشی از پادشاه و زیادتی منصب و عمل بود
بر ظفر یافتن بر دشمنان و ترک منصب و عمل کردن اختیار خود در یازدهم بر زینت
و بلندی درجه و بر دولت شاه و ظفر یافتن بر دشمنان و رسیدن بمراد و آرزو و ما
و امیدواری معیشت حاجت از بیت المال و صلح با برادران و دوستان و یافتن
مراد از عمل پادشاه و بیت المال پادشاه و خاطر نگرانی از معشوقه بزرگی یافتن از دوستان
و املاک از بزرگان در دوازدهم بر شغال و ضرر و نحوست و ستوده است و
دشمن ترک دشمنی کند اما تواند بود و بفرمان او کار کند و حامله و زندانی بسلامت
خلاصی یابد و فروختن چهارپایان بزرگ بهتر خواهی بود و یا فروختن شده اما دشمنان
ترک دشمنی سایل کردن اما فروختن چهارپای بزرگ اختیار در سیزدهم
بر زن با جمال خواستن یا مرد یکه بگواهی بخواهد و حرکت مبارک باشد و بدست آمدن
چیزها و رسیدن تحفها و فایده از ملوک و یافتن وزیده و ضمیر از سلطان بود به بزرگی
برسد اگر ضمیر از سفر بود بمراد یافتن بود و دلیل بر سبیل قاضیان و دل خوشی از ایشان
و اهل فقه و مردم باوقار و قوت سایل و ترک مقصود کردن باختیار در چهاردهم
برخوردی از بزرگان و فروختن چهارپایان بمراد و دل رسیدن مطلوب در پانزدهم
باید در شانزدهم بر ایمن شدن از دشمن بود در اول نقش طالع بود و دلیل بر
قبض کردن مال آسانی بدست از مال یا زر یکه بدست آید نقد بقدر گواه شب
پنجشنبه اما اندک از جهت مال گرفته خاطر باشد یا در طلب چیزی که قبض کند اما از غم
و تنگ بود بر فرو ماندن کاری که در آن منفعتی بود و چیزی نیک قبض کند از جهت

بزرگان

بزرگان در دوم بر قبض مال بود و بر روزی بسیار پیوسته و معیشت بود خوش و
فراخ دستی و مال حلال و یاری دادن دوستان و خریدن چیزهای بمراد دل کرده
در سیم بر قبض مال بی خصومت و روزی از معالجه بیماران و سود از تجارت و بر
قبض مال خاصه که در آن اختیار نباشد و غایب از راه نزدیک بیاید یا بر قبض کردن
چیزی از قبض خزانه و بیماران که در آن طلب بیده نباشد و نیل بود و بر رسیدن مال
غایب خرمی و نشاط در چهارم بر روزیهای بسیار بر نیکوئی حال مقام بر دو نفع
کند ز رو ملک و در مقام زیادت شود و سکون گرفتن در مقام خود بود و از مال خویشتن
فایده رسد و مال به فنون سخر خود کند و دلیل بر مال در زیر زمین پنهان کردن دلیل بود
بر نبش دفن و خوشدلی از بد روزمان و بزرگان و سکون گرفتن در صفا در پنجم
بر فایده بسیار و قبض کردن مال و برین جانه زرق حاصل شود و با دل شاد از پسران
و رسیدن خبر خوش و رسیدن هدیه از بزرگان و خوش دلی یافتن از معشوق صلاح
نفس و آمدن خبر خوش از پادشاه و یافتن خلعت بر بسیاری فرزندان و رسیدن
هدیه از بزرگان و خوش دلی یافتن از معشوق در ششم و دلیل بر مرگ بیماران
و گریستن و فریاد کردن برای ایشان آمد و شد مردمان بتعزیت ایشان با آنکه
در یخ دیر بماند اما گم شده و گریخته بدست آید و غلام و کنیزک زیادت شود اما
بیمار دیر نیک شود و زندانی و نسخ و کارهای پوسیده بدست آمدن غلام و
کنیزک و چهارپای خرد بود در هفتم بر صلاح حال و موافقت عیال و مال در مقام
خویش و برادران از قبل با بزرگان شکایت کنند و کرسد بر بردن اعتبار و

تنکدل بجهة شومی که عاقبت بد و بار آید و مال غایب رسد و رسیدن بمقصود ها و از
مقام و از سفر فایده و مال بدست آید و از شرکت غایب بهم بود و بر بودن نکاح و شرکت
و رسیدن غایب بمقصود ها بود بر در ششم بر اقبال شادی و زوال خصومت بجهة
شادی و قبض کردن رزق حلال و رسیدن خبری بخشیده یافته یا بر دیدن کسی که
هرگز بار دیگر نخواهد دید و یا برو خایف بر مال تلف شده تجربه است که مال غایب
برسد روز دوشنبه یا شب آدینه اما از مرگ بیمار ترسناک بود و بیمار را خوف
باشد اما بزود آمدن غایب با مال بسیار و رسیدن میراث و مال غایب از مرگ
بیمار ترسناک بودن بر در نهم بر باز آمدن غایب یا خبر که از دست سافر آید
و روزی بسیار و منافع بسیار و بی نهایت بسبب سفر و معامله و از حلاوت نفس از
بیع و شری یا مالیکه فرستاده باشد بدست آید یا گریستن و تنگدلی کردن بر
بیماریکه در خطر است و زن حامله را گرانست و آمدن غایب و راحت از بزرگان دلیل بر
اهمال افتادن سفر و دوز دیده و بار رسیدن سفر و تحصیل علم و خواب و قوة دین
باشد و مقصود حاصل بر در دهم بر قبض مال از سلطان و از سلطان با فایده
بود یا از تجارت یا از مال خریدن و فروختن یا بر قبض کرد مال از دست بزرگان
بزرگ که از آن سود بسیار رسد و شغل و عمل پایدار ماند و رسیدن غایب از محل دور
و از و شاد شدن و بر نبات عمل پادشاه و کار نیک و قوة حیات مادر و افزونی
جاه پدر بر در یازدهم بر دخل نیک از دخل نیک و توانگری و رزق فراخ و خیر
بسیار و در جمله بر امیدن امید با با ختیار و در راحت دیدن از دوستان بود

وازبزرکان فایده برسد و بر آمدن مال بر نیکویی و قوة خزانه باشد و دلیل بر حصول مرادها
از دوستان امیدها بر در دوازدهم بر قبض مال و رزق حلال اما نه بسیار
حاصل شود و آنچه طلب میکند بدست آید و یا فتن مراد و چهارپایان یادت شود و بر
دشمنان ظفر یابد و زوال بر حرب ایشان یا بر جنگ کردن و نیز برای قرض اما بر
ویرماندن از غم و اندوه و بسیار بیماری دشمنان که با ختیار خود دشمنی کند و قبض
کردن چهارپایان بزرگ بر در سیزدهم دلیل بر سعادت و صحبت مرد خیانت جوی
صاحب خیانت یا مرد امین و دلیل بر هر چیزیکه قبض کند از مال و چیزی از بزرگ
و همین که مقدار او شناخته شود و توانگری و فراخ دستی آرد و آنچه میطلبد بدو
آید بصبر و یا فتن مالی بینک از سفر و غایب باز آید ضمیر از پادشاه بود و مال و نعمت
در خواهد بود رسد نزد و ضمیر از غایب بود نامه برسد از جای دور نامه برسد
یا بر یافتن مال نیک از سفر و پادشاه و وقت طالع سایلی بر در چهاردهم
بر مرد قابض بمال و قبض کردن و بر بسیاری رزق و بر حصول و مراد بر آید و مطلوب
حاصل کرده و آنچه از دست رفته باشد بدست او آید بزود بر آمدن سایل که توقعیکه
دارد بر در پانزدهم بر روزی و دخل بسیار و رسیدن غایبان و مسافران هر چه
بخواهد بیابد و دزدیده و گم شده بدست آید و چیزی از و بیرون نشود و اما بر پایداری
مقصود سایل حاجت اندیشه نیکست طلب از سلطان و غیر سلطان نیکست سوال
از وعده بود و فا شود و سوال از غایب یا بزرگانی بود بمقصود و او از مال حاصل شود
از هر چه باشد سوال از کاریکه رجوع کند سامان نشود و سوال از ریختن و خین بود

بیاید سوال از غایب بود اندیشه به بدی دارد و از خویشان و اقربان همین دارد و از
زن خود استن حذر کند سوال از شرکت بود و یکدل باشد سوال از رسول و فرستادن بود
مقصود حاصل شود و حاجت بر آید اگر سوال از دو لشکر بود مقابله خواهد شد که او بود
لشکر که بسوی شمال بود ظفر یابد اگر سوال از ولایت بود معزول نشود و ولایت یابد
شود و ولایت نقصان نشود خ اول در نفس طالع بد آید ضمیر بر دلتنگی و نومیدی و
دزدی و فحش گفتن بود و دلیل بر رفتن و بیرون آمدن بضرورت بمشقت بسیار از خانه
خویش چون گواه او در نهم است اما ضایع و گم شده و رفته باز نیاید در پنجم بود و تلف شده
باز آید چون گواه بود در پنجم و نهم بضرورت دور شود و در کار جنگ و دعوی باشد
و مزاج ناخوش بود و آخر بیرون آمدن از رنج و غم و سفر کردن ها کاه و خاطری بجا
پرواز کردن خ در دوم بر تلف رزق و مشغولی دل از نحوست و تغیر حال و زیادتی
نقصان و هر چه دزد برده و گم شده باشد باز نیاید چون او و خ و مانند اینها
و سرگردانی کارها و غم خوردن بجهة مال از حلال و حرام باشد و بستگی رزق باشد
و خیانت کردن بر دوستان و ما بینها بیان سایل خ در سه دلیل بر سفر بسوی
برادران و دوستان و بیرون آمدن بر ایمنی و سعادت و بر فراق برادران و گم شده
باز نیاید بگواه بد نشین یا زمان و فراق رسیدن و رنج و زحمت برادران و خویشان
خ در چهارم بر جدائی مادر و پدر و یا مرگ ایشان و بر وعده دروغ و بر تلف شدن
مال و زیان در خرید و فروخت بود یا عداوت میان خویشان و یا بر آشکارا شدن
سر پوشیده و رسوائیها گفت و شنید یا خرابی در سرای و کشیدن کفن مرده از گور

یا برگور

یا برگور کندن یا از گور چیزی بیرون آمدن یا دعوی میراث پدر رو آمدن غایب یا خبری
خ در پنجم بر بسیاری حاسدان و دو بیرون رونده هست خبری دروغ و ترک هدیه و
پیغامهای زشت یا از برای کسی خبری فرستادن اختیار سفر کردن فرزندان و از آن پشیمان
شدن و بدی حال فرزندان و پیغامهای زشت خ در ششم امانت از دست برود و
و گریختن خدام یا برده نو خریده بگریزد و یا بر نقصان حیوان سم شکافته اما بیمار صحت یابد
بقدر گواهان و حامله بسلامت و خلاصی محبوس خ در هفتم بر فرقت عیال و پراکندگی
اهل و نا اهل و بر خصومت اهل و شرکا و فساد ایشان و برده گریخته و دزد و برده بدست
نیاید و بر دزدان که بشب در آیند و از مقام بمقام دیگر رفتن و جدائی زن و بطلاق
و میانه زن و مرد شرکت و دعوی باشد و خصومت و میان ازواج بود عداوت دشمنان
خ در هشتم گریختن دزد و گریزان از دست دشمنان و خصومت کردن با ترکان
دزدان و تباهی حال ایشان و بیرون رفتن از خاندانها مشقت و رنج و ترسان و بر برگ
غایب روز یکشنبه یا شب شنبه از حال ضمیر خود واقف شود و از خوف ایمن شود
خ در نهم در سفر نیک و پادشاهی و راحت بگواهان و بر گریختن و آوارگی و پوشیده
و دزد و برده بگواهان اما اندکی بد باشد و صاحب ضمیر کسی است که مراد او عهد است
و نه وفا و دلتنگی از غایب اما از خطر و خوف پادشاه ایمن بود اما حال غایب از نظر
دور و راحت بسیار اما دیر ماندن و سفر و قوة دشمنان خ در دهم تردد از قبل دشمنان
غدار قوی دست و یا پادشاهی ظالم قوی دست که از ترسان بود بگو او را
پرهیز کن از دشمنان و زیان دیدن کردن سفر و افتادن منصب خ در یازدهم

برخصومت میان دوستان که اینرا دوست ندارند و ترک امید کردن و تنگدلی
با دوستان و از دبران نخان با خوش شنیدن و خاستن رنج در دوازدهم
خوف اندکی از جانب بزرگی برسد و از دوست رفتن چهارپای بزرگ بر نومیدی و
نحوست پرهیز باید کرد و از دوستان با دشمن ترک دشمنی کند بدی ورزیدن
در سیزدهم بیرون آوردن از خانه با رنج خوشی و آوارگی و بر دشمنی و بر بدنامی و تلف مال
و دیر ماندن کارها اما در طلب آنکه خواهد و هزیمت دشمن باشد از سفر زیان و از
کسان سلطان زیان اگر از ضمیر حاکم و قاضی باشد بد و حکم کنند و مالش بستانند
اگر ضمیر از مال بود درویشی این کس مادر و پدر را در آن کرده است که ایشان نیکو کرد
و دزد و برده و تلف شده بدست نیاید در چهاردهم برخروج حصول و ترک خول
و کرختگی خاطر از دشمن از تاوان و نالان از دزدان و حزان از کسی جواری و دشنام
شنیدن آنچه مطلب بدست نیاید در پانزدهم بدر آید طالب را مقصود حاصل شود
بعد اندک روز آنچه از تجارت بود یا از میراث بیاید سوال از بندی و زندانی و
زندانی و اسیر بود زود خلاصی یابد اگر سوال از بیمار بود بد باشد و به نشود و اگر
از سوال شهری رود حال سفرش ضعیف بود اگر سوال از کار پوشیده بود خوف
باشد اگر سوال از کاری بود شروع کند مقصود حاصل شود اگر سوال از سفر دریا بود
بهتر از خشکی اگر سوال اگر سوال از دو شریک در مالی یکدیگر مکر کنند اگر سوال از زن حامله
کند پسر آرد و اگر سوال از خبر بود دروغ است اگر سوال از غایب بود روی به آمدن دارد
اگر سوال از خصومت میان دو کسی بود زود صلح افتد اگر سوال از دولتی بود زود

وفا شود و دولت پایدار بماند حکم از خانه چهارم اول در نفس طالع ضمیر است صاحب
و طالع و خانه حیات در آینده است چون تنها افتد و حرکت و سفر بیرون آمدن از جای
بجای دیگر و تحیر و تفکر در کاری که آغاز کند و نداند که اول و آخر این کار چون شود و ترس در
کارهای انتقام غایب یا از غایب یا جمع شدن زنان در شادی یا در غم اما بربستگی کارها
و ترس از عشق و پریشانی خاطر از سبب عشق بود در دوم توقف کیسه گاه اما زیان
ندارد و بر بسیاری و انبوهی مال توقف یا دعوی مال کند جمعیت شدن یاران بود
و آنچه مطلب بدست آورده شود در سیم براندیشها و هر چه خواهی از دست برود
دلیل بر گفت و گوی میان برادر و خواهر و همسایگان باشد و جمع شدن زنان و رسیدن
غایبان و رسیدن خبرهای خوش غم خوردن و حرکات روز چهارشنبه در چهارم
بر رسیدن غایب که شوهر زن باشد یا زن غایب و شادی از قبل زنان و بروری و بر
قبض کردن مال خالصه نقد و مال موقوف و دلیل بر رفتن در شب و تصرف کردن
چیزهای پنهان آشکارا شدن و بر علامتها و نشانهای در مقام جمعیت باشد
در پنجم بر رسیدن نامه و خبر از دوستان و جمع شدن با معشوق اما در رفتن سفر در
میان جمع انبوه و فرزندان بسیار و آمدن نامه و رسیدن شادی اما در نقل و حرکت
و بازگشتن در و چیزی نیست و تنگی و غم در ششم رنج و بیماری سخت و سقط
کرده و رنج بی نهایت و زیادتی غلام و کنیزک خریدن حیوان کوچک یا دزدی
و تلف کردن در این خانه عظیم گرانست و نحس و فسق و فجور ظاهر شدن و غلبه و الم و هم
رنجور در هفتم مقابل طالع است و خصومت با دشمنان زنان و از دشمن و ضرر پرهیز

باید کرد و نفاق در میان آن و شوهر از هم گذرانیدن و از شریکان غصه کشیدن و زن
حامله را جنازه بود و در بدی رسیدن مال مردمان باشد و از حاسدان حذر باید کرد
در هشتم بر بیاری دشمنان و بر کسیکه هلاک شود بر صاحب ضمیر بدی میخواهد و هم دلالت
دعوی مال یا بسبب غایب ناتمامی دعویها و قطع شدن دعوی اما جمع شدن مردم
بر جنازه بیمار یا دیوانه یا مار گزیده یا بر مردن بیمار و جمع شدن مال غایب بسیاری
آن و رسیدن توقف از خوف ایمن شود و بعد از مدتی دعوی منقطع شود در
نهم سفر کند برود و باز گردد و درین قول است بر سستی و تنگی و اندوه بیشمار و بر سفر
دریا و حرکت دریا و بیابانها دور و دراز و باز گشتن هم از آن راه که قسمت کرده
و رسیدن غایب از سفر دور و دراز و سخت دشوار بود کاروانها و لشکریان و راه مخوف
و جاسوسان و مقامهای دشوار رسیدن بر او در دهم بر جمعیت خسروان و
لشکرها مر پادشاهان و بزرگان و روزگار نیک بیرون آمدن پادشاهی که در ضبط و
تصرف خود آرد و جهان را آبادان کرده و صاحب منفعت گردد و از مردمان بسیار روی
در طلب روزی و دولت بصاحب ضمیر آرد و فرمان دادن در یازدهم لاف
زدن و تلخی کردن و بیوفایی شدن و دوستان و خویشان شر و فتنه باشد اگر سوال
از عشق بود با معشوق جمع شود در دوازدهم ضمیر در ساعت از قبل سلطان و حاسدان
و دشمنان که بدی سگالند و مکر و غدری سکنند و جنگ و دعوی با دشمن و فرو ماندن
در کارها مشکل بر غم حرب و رنج از قبل دشمنان رسیدن و غلبه گرفتن دشمنان و
جنگ و دعوی بسبب قرضها و احبا و بیوفائی و از آن دشمنان است و زیادتی جاه آن

در سیزدهم طلب دست راست رمل است و دشوار است هر کسی را سفر رود
اقبال باشد و فخر و جاه و حشمت بزودی بجائیکه سفر رود که همه کارها بخیر و خوبی شود و ضمیر
نیک است اگر ضمیر از سلطان بود نعمتی رسد و از و هدیه یابد و توانگری خاصه نیک
سفر و حرکت بیرون اگر ضمیر از غایب بود رسولی برسد و هدیه آورد و رسیدن سوالات
و هدیه قیمتی بود و آنچه میطلبد بیاید و رسیدن غایب در چهاردهم قطب دست
چپ رمل است ولیکن بر روزی بسیار و سود بیشمار هر کسی اگر تجارت بکند و قبض زر و
و سیم و شادی و روزی فراخ بود و چیزهای وان بود و شادی بسیار الا دیرتر
باشد چون برسد کارهای صاحب ضمیر نیکو شود و شغلها نظام گیرد و شادی روی
بیارد و هر سایل را روزگار خویش دهد در خیر و برکت بود و لیکن چند براو برسد و مال
حاصل شود و غایب رسد پانزدهم در میزان رمل بدر آید القول علی الکوسج
در اول در آن روز از حال خود واقف گردد و شکالیدن دشمنان از جای بجایی
اما قوت نفس بتولی حاجت رمل زدن نباشد که مراد بر آید در دوم بر برکت
در روزی و آبادانی و جمعیت که دارد و تفرقت انجا مدگاه خارج گاه و داخل اما
پادشاهی شود و میل او دوستان و بیع و شرای و قبض مال روز آدینه از ضمیر خود
واقف شود در سیم بر دوستی میان او و ان وفادار باشد موافقت
محبوبان و چیزیکه از ایشان و خویشان رو باشد یا پیوسته با وی باشند و دشمنی گاه هر
و یا سفر که با او میرود باز رود و تحویل و نقل زنی از اقربا باشد اما بر افزونی مال و از
مال حرام یا از مال حلال یا از معامله بوی رسد سفر کند و شادی بیند از سبب دوستان

ومقام نوشتن وحساب کردن بج در چهارم بر سرکردانی مقام وحرکت
یا برون شدن از مقام یا بر فروختن ملک بدخوشی یا مال پنهانی یا بر تیغهای کشیده
وحرکت از مقام بیرون بود و عذر و اخبار خوش رسیدن بج در پنجم بر نقل وحرکت
وسفر در دریا وخشکی و هر دو نیکست اما جمعیت و سخن خویش از مرد بزرگی که در شتی
از ایشان طمع خواهد شد و از دوست خط و خبر راست برسد و رسیدن نامه در
کار خیر و ذوق و شوق و دف و چنگ و خوردن شراب و هدیه با حسن یار بج در ششم
دزد که در شب بجهة دزدی می آید یا برگریختن دزد اما کم شده و دزد برده بدست آید
و حامله فرزند زاید نرینه اما که مخذادون فروختن غلام و چهارپای خرد نفروشد
یا غلام بخرد و در مبارکی غلام کردن غلام بارکی یا غلام اما بر صحت رنجوران
و غایب باز نیاید بج در هفتم دلیل کند بر مرد کوسه که زن او عشق کی باز دو اگر صاحب
ضمیر کوسه و امرد باشد دیدن خواب خوش فسق و فجور بکند با زن او و دیگر و کذب
و تمام بیشتر رود و اگر کواهان نیک حکم کند اما بیع و شری نیک سخن خوش بود
اما جنگ و عربده میان زنان و انبازان و جدائی با ایشان بود بج در هشتم بر خصومت
در تهمت از میراث و یا مال دیگر برون نیاید و خرج بیت المال دشمن و دلیل مجادله
به بیع بود و جمع شدن جهة مراد مردمان با هم یا بزرگ یا لوک سایل بود و از عا
خبر بد و غایب بسلامت رسد بج در نهم از سرای بیرون آمدن بسفر یا از اندیشه که
از جمله یاران کم دخل و خرج در دوست دوست چون نزا خبر شود او بگریزد اگر سفر کند
زود باز آید یا از راه برگردد اما در آن سفر فسق و زنا کند بج در دهم بر خیزد در حرمت

مر صاحب ضمیر را از زنی بلند قد و مالکی و یافتن مال از دست او و مرباری دادن
بر خصمان و نزدیک شدن بخدمت پادشاه یا بر صحت خادم سلطان که از و خیر دیدن بود
بج یازدهم دلیل بر دشمن که از و ترسانست اما از سعادت مرد که از و وحشت او
از پادشاه که از و مال باید و از بیت المال بزرگان و بر آمدن امید بدانکه و جمع شدن
با دوستان عشق و محبت و شادی و اما نقل و حرکت در سفر نیکست بج در دوازدهم
در تغیر حال و بستودکی نداردو اما دشمن بد وی نکالند و حذر با مدکرد و مسافر و بیمار
و غایب و سفر بد و با سد و کارهای دیگر نیکست و فروختن چهارپای و جدایی میان
خدام و سایل نکوبس خلی بود و فروختن برده و صلح کردن با دشمنان و بیع و شرای
بزرگ اما بی موافقتی در مال بود از سبب دوستان بج در سیزدهم سخن ناستوده
آنچه طلب کند در آن سرگردان بود اما امیدوار بودن از مطلوب یافتن کم شده
و رسیدن هدیه بج در چهاردهم بر آمدن امید یا رسیدن با دوستان و برنا
ذکر شمه مطلوب از طالب آخر رسیدن سایل المعشوق فی احکام النشاف زحل
بج در اول بر نفس طالع بر ماندن و باز داشت از سفر یا از امیدوار بودن از
کسی یا از چیزی باشد که از آن خیر و منفعت بسیار بیند و در غایب و سود از مال بیند
و قبض کند اما اندک اندیشه و تفکر خاطر و ماندن و باز بودن از کارها یا از مال
و چیزی رفته و کار او از حال بحالی بگردد و سعادت نحوست بدل نشود اما ضرر آن
بیشتر پدید آید یا کسی از جای گریخته است و کسی او را نگاه میدارد و تردد در آن کار
بود و فکر بسیار و هر ساعت بر گونه بسبب بجوزی یا ناخوشی بج در دوم بر یکی

بچیز از دو چیز مراد از چیز یکه دارد در دست در آید و از یک چیز دو چیز با رسته و چیزهای
دراهم یا دینار شمرده یا کنیزک حامله فرمان بردار رسیدن غایب با بنده و چهار پای
بامراد و در هر در که باشد پدید آید پوشیده نماند یا بر جامهای بسته که بدزدی ببرند
و صاحب ضمیر در قبض و ضبط باشد مالها و جامها در قبض آید چون در رقیقها وکیفها
زنگ کرده پدید شود اما از اسباب معاش چیزی بدست آید بر سیم هدیه و مال بدست
آید از سبب پادشاه و رسیدن کسی غایب دیده ⁂ در سیم بر جمعیت یا دو بنده که میل سفر دارند
یا کنیزک خوب روی که در ضبط خویش آرد و یا زن حامله یافتن چیزی در راه نفقه گرفتن
مال در راه و دین و تحویل پشیمانی آرد اما دلیل بر مکر و بخل و فریب زدلیل و دستیاران
و برادران و خویشان و آن بازداشت گاهی غفلت ⁂ در چهارم بر عاقبت کارها
بامراد و باوعدها و شادی و خوشحالی بر اسباب و ضیاع و عقار و سعدات در آمدن
یا بر چیزی پوشیده که در زیر زمین بود و یا مرده در گور کرده و بر زر و دیوار گور یا در
گنجها و کانها بر عمارت تمام و املاک و یا سمها در زیر زمین یا بر مادر به چون مادر کسی
و با اهل یا بر مرگ کسی اما چیزی قبض کردن و نهادن صالح است تقدیر گویا یان ⁂
در پنجم بر رزق و مال و فراخی روزگار و دستگاه قوی و سعادت تمام بر چیزها بسته
و مژده فراهم که صاحب ضمیر قبض کند بلدت نزدیک اما فرزندان مایل بخیانت
شوند یا بر زن حامله که دختر زاید اما در نکاح ستوده است ⁂ در ششم بر بیماریها
دراز و درد یا و زحمت یا بر تهمت کنیز و غلام در بند کرده یا حیوان گم شده است
که بجهت آن بند کرده اند و یا بر چیزهای دراهم اما درین اسباب نباشد و خرید و فروخت

غلام و کنیزک و حمل نهادن کنیزک و غلام که زود بگریزد از و یا رسیدن زیان ⁂
در هفتم بر شادی لا در لولو و شادی ما دینه گو نزدیک او است یا بر زن حامله ملک او
پسر آرد و سعادت و اقبال و عزت باشد و در نعمت زیادت کرد و یا بر دختر یکه شوی
دهند او نزدیک حامله کرد و اما انفصال نیست به بدحالی دشمن و پریشانی غایب در حال
خانه برود و مدعی رسوا شود بزودی ⁂ در هشتم که در خانه مرگ و بیم و ترس و سستی
و ضعف و دلیل بر کسیکه نزدیک بمیرد که از میراث او بدو بدهند و بیخ غم و اندوه الکش
ندارد و دلیل بر چیزی گرد بسته یا دراهم و مال نهان در زیر زمین بود عاقبت
فرح و شادی و اما خون و خطر از دعوی یا از غایب یا دشمنی از جهت زن و زر
خواستن از بزرگان خطر عظیم دارد بلکه بیمار زغایب ⁂ دلیل مرگ و گور و جنازه
بود اما بر دیر رسیدن غایب و مال غایب بار بسته بر باز آمدن از سفر و بیم
و خطر در سفر دریا کشتی است محکم و بسته و باز بسلامت و دلیل رفتن غارها و کوها و دلیل
بر بارهای بزرگ و بسته چون با بر شتر و اشتر و بدان سبب شادیها و بیشمار ببینند اما
سفر رفته نشود و اگر برود از راه باز گردد و رسیدن مکتوب غایبان و موت
در غربت بود غایب را ⁂ در دهم بر مرد قوی حال بود از منصب و از مال خود معزول
شود و امکان حرکت اگر گواه بخش باشد دلیل بر بند زندان پادشاه بر مرد گوی
حال اگر بخلاف است که درجه صاحب ضمیر ندارد و دلیل کهنه بر بند در زندان ⁂
در یازدهم دلیل سعادت و اقبال و حرمت بود و برکت و زیادتی رزق و رسیدن
بمرادها و یافتن ستوده است در کسب مال اما در فراخی و بهوشیاری نشود و غایب بلد

و بیمار را بیماری دور و دراز کشد امید باشد بکرم خدا عزّ و جلّ صحت یابد
اما اندک و تنگ بودن و کوفت خاطر از معشوق اندک خصومت با دوستان
ورد دوازدهم بر بند و زندان و رنج بجد و دشمنان و خدمتکاران و کنیزکان و
بندگان و بیم و نحوست بسبب حاسدان که ایمن نیست از ایشان یا بسبب بندگان غمی دارد
و اندوهی بدو رسد این خانهٔ غم است و دلهای غمگین کند و جگرها سوخته و رنجهای گوناگون
و محنتهای بیشمار و دل گرانی و بدانی که هیچ سعدی نیست اما بیمار را شب و روز چهارشنبه
و شب چهارشنبه ورد سیزدهم طالع دوست است و دلیل بر عزت و سعادت و جاه
و حشمت و خیر دیدن و دلیل بر مال بسیار و سود بسیار کند و عاقبت روزگار
بفراغت گذراند و همه را نیکست یا نهادن کوزه در زیر زمین و در مقام غم و غصه
در طلب آن چیز بود و غایب و مسافر که در غربت دیر ماند اگر ضمیر از سفر بود از راه
باز گردد و اگر ضمیر از سلطان بود چیزی برسد ورد چهاردهم طالع دست چپ و
خرید و فروخت و قبض کردن مال و مانند این نیکست که خانهٔ شادی و راحت
سعد تمام دارد و دلیل بر تمام مرادها حاصل شود و اما بر قومی نزدیک شدن حاکم
اما حساب فرا انقل و حرکت بدست ورد پانزدهم کیسه تباه بود و مال بدست
از کم شده و گریخته اما سفر و بیمار را بد بود القول علی المنکوس ورد اول بر اندیشه
و مشغولی با دل و اندوه و چیزیکه آغاز از آن دشوار شود و اما قبض کردن مال و
وستادن و جمعیت خاطر و غایب و دوستان اما اندک کوفت خاطر و
سرگردانی نفس و تنگی بسبب غایب و دلیل بر رسیدن مطلوب باشد اگر ضمیر از عقد

نکاح بر آید اما حاجت زود بر روا نشود اما نافرمانی بندگان و بر کنیز بر روی هیچ نباشد
یا از خریدن حیوان ورد دوم بر قبض چیزی بدشواری و غم خوردن و بر ناروایی کارها و
تنگدلی بسبب بزرگان و بسبب کسی که او را اصل و نسب نباشد از دزد و دشمن زیان
و بد کردن و دوستان اندک قوّه کیمیاگاه ورد سیوم بر مرگ یک کسی که از اهل او بود
و بر آن سبب غمگین بود و از مرگ آن کسی آن روزی رسد بقدر گواهان یا بر مخالفت مردمان
برادران و دوستان و بر بسیار دشمنان و ورد چهارم بر مرگ فرزند در دو شدند
از ضعف حال بزور گرفته اند غمگین و حیران شده و مادر و پدر مشتاق او گشته اما امید دارند
که با مادر و پدر باز برسد فرزند دور شده و نیز حقوق برادر و پدر اما بیشتر دلالت
بر مال مدفون که در زیر زمین بکنند اما غایب شدن با اطلاع و کار سفرها و شهرهای
یا بر بیماری شدن یا در و پدر و تاریخ رسیدن ایشان اما اختیار در مهمات روز مره
اما اگر از کسی چیزی بخواهد بیابد بقدر گواهان ورد پنجم دلالت بر غم و اندوه و بسبب
یا از اندوه پدر از زبان و جمله نحس است یا بر بیماری یکی از پسران که بیماری بمرگ انجامد
بقدر گواهان یا خریدن چهارپایان و رسیدن نبید و خبر سخت خالی از جای نخستان
بخیلی و چیزی و جهت یا عاشق شدن یا کسی که پدر و مادر جهة فرزند غم خورند ورد ششم
بر نحوست و ادبار و نگونساری بنده پیوسته در بندگی بماند یا بر مالیکه اگر آن
باطل میشود و یا چهارپایی که سقطی بود و یا زنی که کار پلید میکند یا در آن کار پیلو شد
یا بنده که یا بنده که با او ساخته و هلاک آدمی اندیشد و دشمن مردم بد اصل بود و دو تن
یا ملالت از دوام کردن و حمت بود و یا تهمت زده بدزدی و دزد و برده بدست آید

در هفتم دلالت بر خصومت زنان با موافق یا بر زن زشت پلید کاریکه و دشنام بکند
شوهر خود را یا بر برده سیاه که حر باشد یا بنده و یا زن ها و تباه که ایشان پیوسته
در رنج باشند خوف و خطر بود و در رسیدن غایب با مراد و آمدن کار و مطیع شدن بی عجب بود
در هشتم دلیل بر غمها و اندوهها و مصیبتها که در آینده صاحب ضمیر را هیچ آگاه
نباشد و خبر مرگ برسد بشتر معزولی و آزرو زنیکه ز بد افتد اما بتاکید کواهان اما
خوف و خطر بود حذر کند از دشمن در خصومت دعوی و گفت و گوی بود اما برسد و رسیدن
غایب با مراد وی در نهم بر غمها و محنتها و مصیبتها می کند که غایب با اهل و فرزندان سلامت
باز رسد اما ملک ها رسوی او از سر کم نشود اما در قبض کردن و در آمدن نیک است و ستوده
اما مسافر را در سفر هیچ سود نباشد در دهم عز و سلطنت و جاه نباشد و صاحب
ضمیر را که او را دلیل بر زوال مملکت و معزولی از ولایت یا قاضی یا مرد شریف مجهول
و معزول از مملکت بود و در پوشکی و در آمدن فراهم شدن و جمعیت کردن با خویشان
و قرابتیان یاران و دوستان نیک است و ستوده یافتن مراد با خیر و برکت اما از
بزرگان سخن بحث نشود از جهة حرام در یازدهم دلیل بر رنج و سختی و نکوست و دوستان
و دشمنان مرد صاحب ضمیر را رنج و غم بی نهایت روی دهد و روز ناخوش پیش آید
و یکساعت از مشغولی حال فارغ نباشد و هیچ سود ندارد و نا امید از نوال بزرگان اگر
آید بدشواری و مراد او از قبل ما فتن بود و دیدار دوست هندی در دوازدهم
دلیل بر زندان و خواری و حقارت عزیزان و غرض گویان و قوة گرفتن دشمنان و
خصمان و اسیر کردن اما از خیر و اخبار سخن سرو شنود اندک اندوه بود و بیمار و زن

حامله را بدست در سیزدهم دلیل بر زوال عز و جاه و بر دول خواری و بند و زندان
آنچه طلب کند فرو گرفته بود و متحیر و سرگردان بود و در غایت تنگی بود یا فرزند سایل و دوست
دشمن یا بر رد غایب که باز آید یا از جهة مال بد خون ضمیر را نیک است بیرون و در دیگر ما ان سعد
اما ضمیر از سفر بود و اهمال او ده اگر ضمیر از سلطان بود جور و ستم و ظلم بد و رسد از جهة پادشاه
در چهاردهم آنچه طلب کند حاصل شود بدشواری هر کسی را رحلت نقل کند یا مردی با زن
او نباشد و در ترس باشد یا مروت میخواهد با کسی غضب کند از آنجهة جماعتی بیایند از پیشه
آنجماعت اهل و یا بت صلاح نباشد اندک ترسی از ضرران و زیان و رسیدن خبر در رنج
غایب و مطیع شدن مطلوب بطالب و جمع شدن یاران در پانزدهم نیاید الفول و دلایل
فی البیوت در اول نفس طالع بر خبری بسته و یا نخاس یا خبری سرخ آتش بر
افروخته بود چون در نفس طالع آمد دلیل بر شر و شور و بیرون آمدن جمع از نفس جانوران
یا حیوان و بر حسد حاسدان و عداوت دشمنان و اندوه آوردن و برجواله که در طلب افتد
یا بر کارهای سهمناک اندک کدورت خاطر و سرگردانی و جنگ و ترس و هول و در دل او آن
از سبب دعوی یا از جهة غایب متحیر بود یا از قرابتان و دوستان و یاران بود و رسیدن
غایب امر ساعت بر کونه و رنجوری دراز در دوم بر دینار زر سرخ که بدست آید
بسبب ملک و از دست بیرون نرود و بشر دلیل او بر تجارت سده است و بسیاری
دوستان و الفتها و صلاح در آن سرخ و گذشت زر سرخ از حیوان ما قبض آید و تردد
باید در حال حاصل شود و خرج مال و زن بحرام بی اختیار بود اما نکاح ستوده بود اما
تلف شده و زر و برده دیر بدست آید در سیوم دلیل بر خواهران و برادران و

کسی که اهل خویشان بود و نیز بر دلتنگی و خصومت و خلاف میان دوستان و میان اهل
اما ستوده است ذبح کردن گاو و گوسفند در عروسیها و مهمانیها یا ذبح قربانی یا از فصد و حجامت
کردن یا از قبض مال از درم و از درم ستدن و بدی حال مسافران و برگشته شدن یا زخم خوردن
یکی از اقربا زود خلاص شود در چهارم دلیل بر خون از خویشان و اهل یا بر ریختن
خونها و سوختن آتش و یا بر خونیکه در خویشان افتد و بر جمعیت بعد از فرقت و نیز بر گنج
یا مال مدفون در زیر زمین کرده اند که بیرون آرد و قبض کند و از آن منفعت یابد یا زمین
شوره که در آن هیچ نبات نروید اگر گواها سعد ند ستوده است و اگر گواهان نحس اند خون
ناستوده و بیم آتش و حذر باید کردن از دشمن و متحیری در مقام و ترس از مال خویش یا بر
خرابی سرای یا از افتادن آتش یا از خون ریختن بقصد در پنجم بر خوبی و زیبائی
و شادی و فرح و درین خانه راحت و فراغت و کار برادر رسی تمام و رسیدن بکام دل
یا بر کشتن حیوان از جهت مهمانی یا سوختن محله یا کلفت و کوی و خصومت و یا رنجوری
فرزندان و خبری بد در ششم دلیل بر رنج و بر قتل و خوف و بیماری و هلاک شدن
از روی خون میرود و بیمار را بدست که بمرگ انجامد بجو اما اگر نحس اما زود بمیرد و بیماری
دراز کشد و سخت بیمار شود و امید از فضل و کرم باری تعالی صحت بیمار یابد و نیک شود
یا خون از شکم بیمار رود و بدحالی غلام و کنیزک گریخته باشند و دزد برده بدست نیاید
و تلف حیوان در هفتم دلیل بر گرفتن کلال ستوده و درین خانه جمعیت و وصلت
که بشکل سیم متصل کرده حال شرکت و ضرر دشمن بد بود و مسایل ازین جمله هول و ترسان بود
و رسیدن خوف و خطر بر زن و شریک و غایب مرده باشند و بقتل آمدن خصمان دلیل

برغم واندوه

برغم و اندوه و بر دل سوخته و درد مند شده یا بنکاح حرام بشود در هشتم دلیل
زوال نحوست در جمله چیزها نیک است و ستوده است بر رسیدن و بر صلاح روح و صحت بدن
و درازی عمر باشد و غایب دیر ماند و مسافر دیر ماند و نیک و بد روزگار دیده و چشیده
باشد یا از غایبی که از رفتن در کاری برآمده باشد مال یابد بی رنج اما جائی گمانی
ندارد و بدست او آید در نهم از نقل و حرکت نحوست ندارد و سفر را ستوده است
و رسیدن خانه یا بیان از خویشان و اهل و تنگی از معیشت بود و میل کردن بحرام در دهم
بر غم و حشمت هر پادشاه را و ریختن خون حلال و بضرب تازیانه و بر قبض مال و صره و دراهم عمل
نیک حرکات موافق اما متردد بودن جهة عمل یا از ترس پادشاه متحیری در کارها و تهمت
بودن و مقام در یازدهم بر رزق از قبل برادران و سعادت و راحت از دوستان
و بیرون رفتن و نفاق با دوستان و انتظار کشیدن و مال بزرگان اما اندک جنگ و غم
و دلتنگی و ملالت بود و غضب ملوک بر کنیزکان حرم و بر قبض چیزی بی رنج اما دشمن در کار خود
بجد باشد در دوازدهم بر خوف گریخته و یا کشته فرو گذاشته و بدحال بندگان
یا برگشتن بندانی بسیار و بدی از دشمنان اندکی و دوستان اما دشمنی از طرف
برادران است مسافر را بدست و فروختن چهارپایان بزرگ و خلاصی یافتن حامله
اما دشمن ترک دشمنی کند و مسایل از رنج دیرینه در سیزدهم بر رنج و تنگی و شوری
و بیوفائی و تنگدستی و غم و اندوه و محنت و شدت و اندوه بکشد اما در دخل ستوده است
در آمدن مال و قبض و بدست آمدن مال کم شده اما متاع کالائی آتشی طبع یابد و کهین
بودن سبب غایب و متحیری و نیک لی خرجه مال بحرام و نفاق اگر ضمیر از سلطان بود

حاذر باید کرد و اگر ضمیر از عمل بود مغر یا دو رنج خواهد کشید و اگر از ضمیر بزرگان است دشمنی
وازرد کی در میان ایشان پدید آید // در چهاردهم بیماری و خوف و رنج و خبر و کار
ناتمام بجهة زمان شرعی رنج بود اما ترک مطلوب کنند که دیر بدست آید و زود از دست برده
دزد برده و تلف شده دیر بدست آید و گریخته غایب شود و مدعای او کسی که از خود فرستاده بود
از حال غایب مقصود حاصل شود در پانزدهم شاید القول علی البیاض // قمر در نفس طالع
دلیل بر ضمیرهای زر و دراهم که قبض کند و صلت و فراخی و فراهم جمعیت و بهیج رفتن
نشست و حرکت کردن دلیل نکند و بر فرح و سرور و برای حاجت و بر نامهای رسیده
و دراهم در قبض آمده و روشنی در کارها و بیرون آمدن از غم و رسیدن نامه غایب مسافر
در خانه سایل و از سفر و بارهای سفید آرد و یا زنی بدست گواهان آید یا رنجور یکه صحت
یابد بر انداز ها // در دوم بر قبض مال و خبرهای بسته چون جامهای سفید یا بر نامه رسیده
و اخبار سلامتی یافته بر فایده بسیار از قبیل بیع و شرا و داد و ستد یا بر چهارپای
سفید یا کنیز سفید پوست در دست آید و غایب برسد یا فایده از چهارپای ماده روزی
بود و تنگی معاش را جمعیت بود یا بر دست آمدن نقره بد زنگ بود // در سیم
بر قبض مال که از کسب حلال بود یا بر جمعیت قرابتان و برادران و رسیدن شخص از زن
یا یاری از یاران بود یا غایب بوده است یا خبر او نامه او برسد و رسیدن نامه
شدن حاجت و تمام گذشتن مرادات و موافقت برادران و خواهران و خویشان یا
بر نوشتن خط و مهر و عقد و نکاح و از عورت خود قوت یابد // در چهارم بر دخل
از خانه و سرای یا بر فروختن سرای از مال حلال بود و بر رسیدن نامه از قبیل یاران

و خویشان و فایده از قبیل ما در ان آنچه طلب کنند بیابد و بر ثبات حال ملک و تمام و بد
تو کسیه کاه در دو شنبه از حال ضمیر خود واقف کرده یا بزرگان و در و پدر یا بیماری یا
برابر دادن با عنها و مرغزارها // در پنجم دلیل بر توانگری و عیش و توانگری و خوشی و یا
بر رسیدن نامه و خبر آوردن نیکویی حال فرزندان و معشوق و مطیع شدن معشوق
و لذت در میان معشوق و بر زاییدن دختران و در و بر سر زن حامله نشستن ایام افق
و فجور بسیار کردن کارهای تباه // در ششم دلیل کند بر بیماری غلامان و خادمان
یا فروختن غلام یا رفتن خادم یا از فروختن چهارپای که پشیمان شده است اما سود
ندارد و اما بیمار را رنج از گذر رسیده باشد و بیمار را بدست اما دزدیده بدست آید
// در هفتم دلیل کند بر نکاح تمام نوشتن خط مهر کابین و شادی و فرح و خوشی بود و بر سر
زن کج مهر آرد و آورده است به خوشی از زمان رسیدن غایب مرادها تمام و سود بسیار
و از فروختن برده و چهارپای پشیمان شود و صلح در میان دو خصم بود و بر بسیاری
و اجتماع احتلام اما از غایب یکان فایده رسید // در هشتم بر هلاکی زن حامله
و خبر مرگ مسافر یا دیر ماندن مسافر و دلیل هم هلاکت باشد یا مغز ولی از شغل اخبار و رسیدن
ابه دیده بسیار زنان از شوی از دل بر غم و غایب برسد اما بدست آمدن
یا جز از دعوی مهم دشوار آسان کرده یا هم از دعوی و مال زنان نبارد // در نهم
بر رسیدن نامه یا بر جامهای سفید که متاع بسته بدست آمدن و غایب برسد
و بر قوت مسافران آمدن ایشان امها مهم و دشوار را آسان کرده و یافتن مراد //
دهم دلیل کند بر مردی که سلام رساند از ملوک و سلاطین او را به نزدیک پادشاهان

حرمت بود و برگرفتن چیزها از پادشاه و زیاد شدن رزق و از شغل و عمل از دولت
پادشاه چیزهای نیک یا صرها، دراهم یا برنامه خصمان بر خصومت و خط مهر نیز دیگ قاضی
عرضه میدارد و بخصومت در یازدهم بر سعادت و شادی بجهة نکاح یا بر شوهر زن
که غایب است یا باز رسد یا از قبیل مسافر یکه از سفر باز آید یا از جمعیت دوستان و مراد دیدن
از قبیل پادشاه آنچه میطلبد بیابد یا بسیار بگواهان سعد و بیمار را صحت در
دوازدهم برون نحس است بسعادت و دخل پادشاه که بیرون آید بسوی عمل بحرمت
و عزت و فرمان بجهت کسیکه تعلق صاحب ضمیر دارد اتفاق کم بدان شادی افتد
اما دشمن سرکش بود و فرزند رنجور بود از ضمیر خود رود و واقف شود و جنگ و دعوی
و خریدن حیوان در سیزدهم و جاه و عزت و حرمت مال و صلاح هر کسی اگر
وصلت میکند و چیزی قبض کند و رسیدن بمرادها و تصرف در مال دشمن اندک
درهمی اندک فایده برسد آنچه میطلبد زود رسد بسایل چیزی سفید یا نامه از
غایب برسد که بدان شاد شود در چهاردهم بر چیزی پیچیده یا سیم یا زر یا جامه
سفید و دوخته مردی و زنی قابض چیزها که از آن خیر بسیار باشد از مال خالص
آنچه میطلبد بیابد و وصلت نکاح و جمع شدن با زنان در پانزدهم ساید القول
علی نصرت الخارج در اول عمر و زندگانی و دولتخونی است و نفس و جان و
عمر بود و اتصال و اجتماع بپادشاهی و سلطانیکه از و خیر بسیار رسیده و انعام بحساب
در اول خانهٔ ضمیر را از مردان و زنان بلند قدر نشانی برسد و نزدیک شدن
بپادشاه از شغل و عمل و ولایت سفر از مکانی بمکانی و سلامتی و امان بعزت و عزت

وسلطنت دلیل او همین است در دوم بر زیادتی روزیها و صلاح حال و سعادت و رفتها
رو یداده و خیرات در آمده و بر صحبت ملوک و وزرا اما معامله کردن با غیبار بود و خوش دلی
از قدوم غایب فایده رسد و خوبی حال از کسب بیع و شرکت و بر سفر در مال حال در
سیوم بر ملک یا شهر یا مرد بزرگ که کودک طبیعت باشد یا شارب الخمر بود و در جملة دوست
و روای حاجتها و ساختن بناها و باغ و بوستان و برادران و خواهران و خسروان و زنان
یا خبری بخشیدن یا گفت و گوی با برادران اگر گواهان نحس باشند از پادشاه بیم بود
در چهارم مادر و پدر تعلق بسلطان کند که از آن فایده بسیار بود و تشریف و انگشت
بسته بیابد یا بر فروختن خانه و زمین باشد و ترکه و شهر کند اما اندیشهای دور و دراز بود
در پنجم بر رفعت و شادی بر بیرون آمدن پادشاه بر آبادانی عالم سلاطین و داد
و عدل بیرون آیند و خلق را در پناه خود گیرند و ولایتها خراب را بعدل و انصاف و
آباد گردانیدن یا بر مرد بزرگی بهمراهی پادشاه و سلاطین بیرون آیند اما دوستان
سرکش و قهر کننده باشند بر پدر خود یا فرستادن با رسعوق و زن حامله بسر آرد در
ششم بر دخل مال که بدست آید آسان و بی رنج و از آن مال خیر بسیار رسند و منفعت
یابد و خیرات از دست او بر آید اما از غیب فایده رسد زود خرج شود کر بخیة رود باز آید
یا چیزی از دست رفته برای آن نگرانی تمام دارد و امیدوار است که باریتعالی باز دهد
یا چهارپای نفر و شد یا بگریزد یا آزاد شود در هفتم بر نکاح زن و بروی و نیکو
سیرت که زن از شوی برخورد و بهره ور روزگار نیک پیش آید و خوش دلی تا آخر سال
اما خصومت بصلح انجامد در پیش حاکمان و مردمان بزرگ یا قاضی و سایل ترک دعوی کند

در هشتم بر سلامتی نفس و شادی و امن مسافر و غایب و نیک رسیدن غایب و منفعت بسیار اما خصومت
کننده را ظفر و نصرت بود بر جمله دشمنان و کار بسته حاصل شود ولیکن چند روزی سرگردانی باشد
در نهم بر سفر و بیرون آمدن بسوی حج و زیارت کعبه معظمه و مشهد و خاصه سفر دریا که از آن نهایت
و سلامت با خیر و برکت برود و باز آید که بسوی از سر او که مسافر و سفر برود کم نشود بفضل الله تعالی
و فایده از بزرگان و آن کار بسته حاصل شود و بجهت صلح پسندیده شود و از جمله دشمن ظفر یابد
در دهم بر ملکی با قهر و قدرت و قوت صاحب ضمیر را از دور رفعت و اقبال و حشمت و خیریت و
ولایت و دولت و قوة و در پیش ملوک و سلاطین کار او نیک گردد و آبروی تمام حاصل شود و سعادت
و نصرت و ظفر بر دشمنان و قوه شغل و عمل از بزرگان راحت یابد و دولتخوشی از پادشاه و عمل سلطان
با اختیار و بلندی کارها در یازدهم نحوست بسعادت مبدل شود و عز و اقبال و جاه و حشمت
و حرمت او بی باید و کارش نظام گیرد و میان او و دشمن صلح شود و دولت و خورمی و خوشدلی
پیدا کرده اما مال از جائی قبض کند و از آن مال منفعت بسیار بیند و خیرات بزرگ از دست او
بر آید و با دوستان موافقت و از مردم رعایا فایده بیند و ترس از عشق در دل دارد در دوازدهم
بر دشمنان ظفر یابد و جمله آرزوهای او تمام و انتقام خویش بنیک بستاند آنچه خرد و کنیزک
خوبروی قیمتی بدست او در آید اما غایب باز آید و از مال چیزی از خود بیارد و سود بشمار از
امید دست او و کار بزرگ باخر رسد و چیزی نیک بیابد بسیار و بهای فروخته شود
مثل اسپ و استر و برده یا شاگرد از استاد خود برخصت برود در سیزدهم قطب و درجات
رمل است دلیل کند بر علمها و بزرگ و علمهای بلند و سفر و نصرت و رسیدن نعمتها بسیار
بشود و هست در جمله ابواب هم شادی و شادکامی اما سفر از جهة پادشاهی یا بزرگی سفر کند

ونعمت

ونعمت بسیار و فایده و اگر ضمیر از سلطان محترم گردد و مال و نعمت یابد در چهاردهم قطب
و جیب رمل است دلیل بر قوه و نصرت و عزت تمام شدن امیدها و حاجتها یا بر یافتن ولایت
این زمان طالع نیک شود و بر خدمت سلطان منفعت بی نهایت یابد و جاه و عزت زیاده
گردد و آبروی نیکو حاصل کند در خدمت سلطان یا در خدمت بزرگان و خبر و پیغام از جانب بزرگان
برسد یا چیزی بکسان پادشاه رشوت اما روی گردانید طالب از مطلوب در پانزدهم
بر امن و سرور و اقبال و جاه و عزت و رفعت و نعمت و حشمت و در جمله احکام باز میگردد و بر نقل
و حرمت شود و سفر نیک و در معنی پادشاه و سلاطین بهتر بود خاصه دو سعد متولد شود و اگر بر
ضرر سعدین باشد کار بر خلاف آن باشد و اگر در هفتم شکل مونث افتاده است در دوم نصرت
الخارج بود بشارت بر مال بود و اگر سیوم باشد بشارت از برادران بود و اگر در چهارم نصرت
الخارج بود بشارت از طرف پادر همچنین که در خانه می نشیند بر جمله خانها سخن گویند و گواهان
میباشد که در اول باشد القول علی نصرت الداخل و دو بها فی البیوت در اول بر قبض
مال و داخل و اتصال و رزق و نعمت و خیرات و جمع شدن با دوستان و شادی و راحت و
موافقت با دوست و همنشین با رفیقان و برآمدن از دو بزرگان و رسیدن کام دل از قبل ملوک
و آنچه میطلبد بیابد در دوم بر قبض مال و معیشت و اقبال و رزق و توانگری و زیادتی مال
و نحوست بسعادت مبدل شود و دخل زر آمدن بسیار و منفعت بشمار در خانه دوم نزدیک بود
بدهست حال صلح باشد و سعادت طالع بر اسباب زر قیمتی باقدر و تدبیر ظفر و رسیدن
مراد و آرزوها مر صاحب ضمیر را میراث از زن بدست آید بقدر کوا او بر کار انتظام گرد
و حال بد او نیک مبدل شود و مراد و حاجتها آنچه میخواهد در قبض در آید و خرید و فروخت

وبمقصود که از مال بود حاصل شود و غایب برسد در سیوم خانه دوستان و اقربا و برادران
و خواهران و خویشان دلیل بر جمعیت و فراخی عشرت و وصلت باشد عیش را با دوستی خویشان
باشد و با جمله دوستان او را الفت باشد و در وصلت پراکندگی نیست و فایده از قبل زنان
و سفر نزدیک با خیر و برکت و سود بی نهایت و منفعت بیشمار و چیزی بدست آید از قبل سلطان
و دوستان و از آن خبر کردن با زنان نیکنام کرده و صلح در چهارم مر صاحب ضمیر را
چیزی در قبض آید یا اسپ ستور سفید بدست آید و فایده از اسباب و عقار و زمینها و حجره
گیرد و مقیم شدن و سرای و در آمدن بیمار بود و عنایت بزرگان تقدیر کو اهان در پنجم بر زایل
شدن غم و اندوه و آمدن بشارت و دلیل با اخباری از غایب رسد یا زن خواستن اما قوت
این شکل و اول و پنجم است دلیل بر خوشدلی و راحت و فراغت تمام از قبل فرزندان و دوستان
و رفیقان و یاران و [illegible] و رسیدن اخبار از قبل دختری یا بر حامله بودن زن یا کنیزک یا مال و
بدست آوردن و در ششم دلیل بر چهارپایی که از جایی بدست آید یا زن نکاح او در آید یا غلام
و یا کنیزک بخرد و در کار خویش بگذارند و افزونی چهارپایی کوچک و رسیدن بیمار یکه در بستر
خفته است و بنالد و نالیدن بیمار باشد از نیمه بر سر و زیر بن بنالد در هفتم دلیل بر شادی
و وصلت محبوب با موافق عروس بود و در بوسه و کنار این خانه بر عروسان تعلق دارد و دلیل کند
که مالی بدست از قبل او دیده که در و هیچ ضرر نباشد و از آن مال بر چند داری تمام باید و دزدی
بر دو سعد سنبل کرده و کار او از غایب نیکو کرده و راحت از غایبان برآمدن عقد و نکاح و [illegible]
زنان شیعی بر وجه خاصه زن صاحب جمال اصیل باشد در هشتم بر قبض کردن مال میراث و مال
مدفون بر مال یافته و در زیر زمین یا بجایی پنهان است چون گنجها و دفینها بود و چیزی بجیده زر و نقره

بدست آید و روزی او شود و کار خود از آن چیزها گرفتن میراث راست کند و رسیدن بیمار.
در نهم خانه غایبست و مسافر و دلیل کند که غایب و مسافر باز رسد و شادی و فرح و آموختن علم
پس از روز کار دیر برسد و سود بسیار آرد و اما سفر دریا بهتر بود که دلیل ایمنی و فراغت محبوس و دوری
زود باز آید یا بمقصود خود برسد و سود گران بدست آید در دهم شغل و عمل نیکو بود و دلیل بر نعمت و
شادی و احسان از قبل سلطان بود و یا تعلق بمرد بزرگ و یا از زن ملکی بر قبض مال یا از دولتیان یا از
غلامان یا از چهارپای از دست مرد بزرگ بدست صاحب ضمیر می آید و گنج و آسانی و دیگر کار
بشرکت دشمن و حاصل از راه کند باشد و زیادت شدن دولت و بدست آمدن عمل و حصول
رزق بود و آمدن غایب در یازدهم دلیل کند بر خواهران و که حامله است یا عورتان او در
رغایبست از جمله یاران و دوستان و نحوست زایل کرده و اگر ضمیر از نکاح است تمام شود و اگر ضمیر از بادشاه
بود و چیزی قبض کردن و یا یافتن حاجت و عمل نیکو بود و یا بر زن چنگ بر روی عاشق شدن و آنچه بهند
و ار بیاید با ستاییت الحلال بزرگان است در دوازدهم دلیل بر کنیزک سفید پوست خوبروی یا
غلام سفید پوست و دلداری که از ایشان راحت و خوشدلی بسیار ببیند یا خرید چهارپای که
افزونی و در خریدن در سیزدهم دوست راست قطب و دلیل بر سعادت و رزق بسیار بیند از
هر جای و هر حاجتی که روی آرد و یا مسافری که بوطن خویش باز رسد و مقصود تمام اگر ضمیر از بادشاه
بود مال بدست او در آید اگر ضمیر از غایب بود زود برسد اگر ضمیر از سفر بود مبارک و سود و منفعت
و فایده تمام ببیند در چهاردهم قطب است چپ و دلیل بر رفعت و جاه و بزرگی و توانگری و خیر
و بشارت و دخل بسیار و بر روزها آینده و عیش و خوشی و دل شاد و غایب زود برسد و منفعت
داشته باشد و گم شده و تلف شده بدست آید و رسیدن بمقصود زیرا که این خانه مقصودست

بگ در پانزدهم القول علی قسمة الخارجة دلالت بر هبوط ق در اول نحوست بدل شدن سعادت
عداوت دشمنان و ضرر ایشان و پریشانی از خانمان از اهل و عیال صحبت کردن یکبره در سفره
نقل مکان حرکت بی اختیار بود و دلتنگی یا چیزی از سایل دزد برده اندک ترددی بود
ق در دوم تلف مال و تنگی و باطل شدن مال و از دزد بیم بود در معامله و در خرید و فروخت پشیمان
شدن و ناروای کار و از شغل زنان ق در سیوم بر آوارگی و رحلت و خیال کردن و خوار و گرفتار
و پنهان شدن و فنا و نقل سفر بی اختیار بود و بقدر کواهان ق در چهارم بر خرابی سرای و آوارگی
از خانمان و فضیحت شدن بد شدن تنها و برادر کردن و کشتن و مردن و کفن کردن و مرگ مادر و
بقدر کواهان سر کردانی از مقام یا از دشمن که در مقام و خانه او در آید و خرابی املاک
یا خرج بسیار از مال صاحب سیر و بی اختیار ق در پنجم بر ادبار نحوست و بدبختی کارها و ادبارها
و رفتن مال و عیش ناخوش و تنگی و درویشی و بر ضعف اهل و عیال و حال فرزندان رسیدن خبر مغشوش
میانه و خبر ناخوش یا بانجام زشت اولاد بود و از سایل بدست و ضایع شدن ق در ششم بر آوارگی
و دشواری و تنگی و تاریکی و شدت و خواری و هر چه از دست برود باز نیاید و دیر تر یابد و بیمار شود یا
غلام و کنیزک بگریزد شده یا تلف شود زود با غم خوردن بسبب غلام و کنیزک یا نقل از مکانی بجایی
ق در هفتم نحوست و فساد و فرقت میان ایشان و بی موافقتی و تبهکاری و فسق و فجور و کارهای
ناشایسته و چیزهای ناپسندیده و پیدا آمدن میان خلق پیدا شده و شرکت و ضرر غایب باشد
از نکاح و زن گفته که باشد یا زن را طلاق دهد ق در هشتم بر نحوست و ضرر و مرگ و بیماری و
تلف شدن و باطل گشتن سعد نحس حال نیک کال بد و تشویش خاطر از مال زن و انباز و غایب و صحبت
بود خوف و خطر بود از وطن و در شدن اما زود بگذرد ق در نهم بر کاهش دوستی که هیچ خوبی

نباشد و میل بر گریختن و آوارگی و بر گریختن برده یا دزد و در شب بگریزد و در دزد بدزدی و تلف
مال و انباز بود و دزد از دست برود و غایب باز نیاید سفر کردن در شب نیکویی و گریختن و باز
نیامدن اما دزد بگریزد خالی برود و غرق شدن و نیکویی ق در دهم بر زوال عامل از عمل
معزول شود و بیم از پادشاه بود و طالب شکسته و زندان و شکنجه و در شغل دشمن دشمنی کند
و این شغل بکاری دیگر رود و از بندگان تشویش خاطر و بیم و تهمت و ترس از پادشاه
بود و دغدغه لشکر یا فساد و غربت رنجوری در از در سفر یا از غایب تلف مال بود ق در یازدهم
بر ضعف و نومیدی از دوستان جمله دشمن شوند و اعراض کردن خویشان و قرابتان و بر
گشتن سعادت و روی آوردن نحوست امید وفا نشود و از دوستان جنگ و آزار افتد
و ضایع شدن فرزندان ق در دوازدهم بر رنج و ضرر و بطالت دشمنان و حاسدان
و غم و اندوه و گریختن بندگان و خدمتکاران باز نیاید و تنگی عیش و دشمن بد اصل باشد
و از دشمن غافل نباید بود و سخنان ناخوش شنیدن از عوامان و تلف چهارپایان یا فروختن
چهارپایان و مردن اسبان از دوستان و مال برسد و مرگ بیمار و طلاق زنان ق در
سیزدهم بر زوال مال و هلاک و دهم و خوف چون اسیر کردن و بدساری اهل و تلف مال
و دزدی یا مرد بدکار تلف شده بدست نیاید و گریختن بردگان و نقصان اسبان
از سفر کردن هیچ دبود و دشمن از زبون شود و غایب باز نیاید زود ق در چهاردهم
بر جمعیت و پلید کاری بود و زوال جاه و عزت اگر از دو شکل سعد هم تولد شود و هم
نحس باشد پرهیز باید کرد و هیچ سودی نیست و رنجوری غایب باشد و زیان و هیچ
ثمری بود و روی گردانیدن طالب از مطلوب بود و هم کار بد بود القول علی النقی الخ.

خ در اول دلیل بر بادیه یا کودکی یا مرد ترکی یا جمعیت ایشان یا بر بازاریکه متصل شود بود
و سعادت و اقبال وری آرد و اما بر قبض کردن ستادن نیک و بسیاری مال و خوی خوش
و شهرت و نکاح بر کودکان خرد و قبض ایشان نکو اهان نیک ستوده است اما دلتنگی از
زنان و از غایب بود خ در دوم بر مرد غریب با جمال و خوب صورت مال ها بدو یا زنیکه بدو متصل شود
یا کسی که از جملگی ایشان عشق بازد که بدان سبب مال بسیار خرج شود و بدان سبب درویش
شود و نیز فایده از قبل زنان بیع و شرا و بر قبض مال و نزد از یاریکه مال خورده است
بعشق و میخواست که از و آنچه میخواست از اهل نکو اهان تعلق دارد خ در سیوم بر خویشان و بدان
و دوستان و معشوقان و بر کار عشق و زنان و موافقت دوستان و کناره گرفتن و دوستان
و نیز بر اهل نماز و لواطه یا بر مخالفت خویشان با دوستان و رسیدن رنج و حمایت برادران
خ در چهارم بر اقبال و سعادت و فراخ دستی و زایل گشتن محنت و رنج و تمام شدن مرادها
و دوستکامی و دشمنی نکونسار و رسیدن ... به و مال بفرزند و در رفته خبر یابد از زنان
که برسد یا بر مال پنهان که بیابد یا از جهت بر روی زنی آب ده کند یا از جهت زنی از خویشان
یا از اصل ها و چیزی ... قبض کند نکو اهان جدا اما اندک جنگ و شور بسبب ملک و وجه
در کار فساد خوردن ها فایده از قبل صباغ و عقار و بر نکاح و صلاح خ در پنجم بر ذوق و خرم
و شادی و امن و سعادت دایم و نیز بر اقبال پسران بکر دو نیز بر زنان و دوستی و عروسی
خوبروی دلش از العشق جا نکند که بر او برسد یا رسیدن کسی از جمله رسولان و شنیدن
از رنج دوست و معشوق بدست آید و باز از دست برود و ملک فروختن معشوق جهت ایشان
و سایر پسری عاشق شود خ در ششم بر باز رفتن زنان پلید کاریکه از وی رنج بسیار کشند

و غایب ایمنی و تلف شده باز رسد یا بر دوستوری قیمتی که بدست آید یابند و بدان سعادت
حاصل کرده و برده و حیوان خریدن و فروختن شود تا تلف خادمی ها امردی باشد خ در هفتم بر بسیار
تباهکاران و تباه کاری زنان و لواطه انکار بر خویشتن و جمعیت یا مردی از میان خلق ...
بیرون گیرد و نکاح زنیکه با کسی عاشق بودن و رسیدن عجایب و از آن ضرر انباز در کله بود و دو
برده پیدا شود در محله انبوه خ در هشتم بر گریستن زنان و نوحه گران و وی کنان ... شود
بجهت کسیکه او بجایی بود یا بر سر جنگ کشته شود و خوف و دعوی باشد و بیم مرگ کودکان بود
و بر خوف بهار و آمدن عجایب نیز باشد یا بر کسی که زور میدید بدو طنبور و میگویند و دور بازی
میکنند اما در کار خود خ در نهم بر سال سعادت و بر مسافران از حال کودکی که در سفر باشد
یا جوالی ها بسفر روند یا نامه یا اخبار سلامتی او برسد و رسیدن عجایب شده و از برای شعر ...
و بیمار و زن حامله را خلاصی یابد خ در دهم از سلطان ها از بزرگی که از وی جاه و نعمت و
شادی حاصل برسد یا از زن بزرگی یا حاکم که بسبب او سعادت بسیار بیند و نفع از ملوک
و اکابر و لیس بر نکو اهان خ در یازدهم بر زن بلند قامت خوبروی که ... کند از و سعادت
و خیر بیند و یا قبض مالی از غنیم یا از میانجی یا مال ... فوت ها و وام دار که رفته باشد بیابد
یا برامردان همنشینی کند از سبب ایشان و ننگ بود اما چیزی بدست او در آید که برگزیده
باشد و شرف یافتن از اصحاب صدور خ در دوازدهم بر بختی تباهکاری و خصومت
شود و یا خادمیکه او را و باز از سفر و شند بدست نیاید یا زن پلید کار نزدیک او است
و رنج و ترس از سبب زنان و امردان اندک و نحوستی از خادمی تواند بود که دشمن گردد
و تلف چهارپایان بود و نفروشد رسیدن مال ها خ در سیزدهم بر سعادت ...

و مهربان یا از زن بلند قد باشد از خیر و سعادت ببیند یا از پیش قضات بجهة فی
خصومت یا تهمت از دوستی بدو بپیوندد و بعد از روزها و هرچه مقصود دارد برسد مراد
در چهاردهم کسیکه عشق ورزد او بر معشوق که در میان ایشان فسق و فجور رود و یا برود
دروغگوی و در تمام سال یا ماه همه وقت او مشوش باشد یا بر برد فواده که در میان زنان کارها
کرده و یا کودکان جمع شدن لیکن از زنان خوشدلی باشد یا بر نفع بیع و شری و حیوان
برده بود و رسیدن نامه بیت القول علی عتبة الداخل در اول بر زن خواستن و بر
دو نکاح کابین خانها و سرایها و بناهای بلند چون قصرهای دلیل بر فرح و شادی و تمام شدن
امیدها و رسیدن آرزوها و بر سعادت غایب و مجمع بستن و زندان و نیک یا بر نکاح زنان
با جمال و خوبروی و دلربای و از خاندان بزرگ بر نجابت ولایت و شغل نیکو کار از عالم
گرفتن و مراد و اول رسیدن بقعه رکواهان در دوم بر روزهای بسیار و خیرات بحساب
در آینده و بر سعادت تمام بر خرید و فروخت سود بی نهایت اگر در سیم خانه افتد
هیچ باکی نیست خلاصه در کار زنان تمام شدن امیدها بدو کاری از یاران و رسیدن
مال از بیع و شری یا از هم نشین در سیم بر شادی کارهای نیکو و شایسته و موافقت
برادران و خویشاوندان نیز بر سعادت اشراف و برادران و دوستان و نکاح
تمام شدن و نقل و حرکت نزدیک فایده مند بود در چهارم بر رزق و برکت
و کنیزک قیمتی یا سرای در ملک او در آید یا زن صاحب جمال بخواهد و از وی سود خواهد بود
یا بر فایده از قبل مادر و پدر و زمین و عقار و ظفر و سروری و نصرت بر دشمنان بقدر
بکواهان و راحت یابد از مال خویش و چیزی در زیر زمین و بدست و سرای عالی خریدن

و زیادتی شدن ملک و بر مقامیکه هست مبارک باشد و راحت یابد در پنجم بر زنان
خوبروی با جمال و نکاح او در آید یا ملکی در آید یا ارثیکه از آن سعادت و اقبال حاصل شود
و جاه و حشمت بروی ای دهد و مسافر و غایب و محبوس زینک باشد و از مال پدر چیزی بدو آید
و مسخر شدن معشوق و رسیدن اخبار خوش در ششم بر یافتن چهارپای قیمتی و یا خادم که در
ملک در آید و یا پیش او خدمت کند یا کنیزک خوبروی با جمال کسی او را بخشد و عظیم مبارک بود
و از آمدن او و کارهای صاحب ضمیر نیکو شود و مسافر و غایب بسلامت باز آید و بیمار صحت یابد و زن
و حامله را زاید و چهارپایان برده زیادت شود و حامله و بر خلاصی بد و رسیدن چیزی از زنان
در هفتم بر دوستی و موافقت و وصلت با اهل و عیال خویش و زنی خوبروی با جمال بود و از
خاندان کی بخواهد و در حکم زن باشد و از و منفعت بسیار ببیند و در زمان و از آن نکاح رضای خصم
نیکو شود و بلند کردد و شرکت نیکو بود و فیروزی در خصومت و در امن باشد و رسیدن آن کار
بخوشدلی و وصول مطلوب یا یافتن گم شده و صلح در میان دو خصم در هشتم بر درازی
عمر و روزگار موافقت و عیش و رسیدن نامه باب سود بسیار و خوشدلی و شادی و جمعیت
با ایشان که دوستان باشند اما بر پس پشت او شکایت کنند و مکر میکنند و مال او را
ضایع میکنند اما خداوند ضمیر را هیچ زیان نیارد و در پناه خدای تعالی باشد و آن بی
هم از ایشان باز کردد اما نیست در قبض کردن مال دوستان حاصل شدن و عوض و رسیدن
مال زنان اما سایل هر دل خود خدنگ دارد در نهم بر فرح و شادی و جمعیت خویشان در
مهمانی و منافع بسیار و رسیدن مسافر و پیوستن محبوب و افزونی مال از تجاره و خرید
فروخت و فرستادن بضاعت و منافع بسیار و ستوده بشد از غایب شاد مان شود و خبر خوش

اما سفر با مردم انبوه نیک است تا توانند تنها سفر نکنند در دهم بر اقبال و سعادت و خیر و رفعت
و منزلت و جاه و حشمت و ضبط ولایت که از عطای بخشش پادشاهان است و با غلاف قیمتی یا شغل قوی حال
یا ولایت از پادشاه بیابد دست بوده و در هر کاری که باشد و یا بر عملی که رود و مردم بروی حسد برند و
بر خوشدلی شدن از قبیل ملوک و فتح و نصرت یافتن بر علوی رتبه در یازدهم بر جمعیت خویشان
و شادی و سرور و فرح و راحت و یا زنان اجماع یا دوست موافق یا در رسد در جمله کارها نیک است
و از غایب خبر رسد و دزد او دوستان یا وی یا رفیق باشند یافتن مقصود از دیدن نشان جمعیت
در کار خیر و فراخی عیش از فرزندان یافتن مراد در دوازدهم ظفر بر دشمنان و مکاران و رسیدن
برادرها و اندوهها و افزونی چهارپایان بزرگ و خرید و فروخت چهارپایان بزرگ سود بود و زیاده
شدن دوه بجنگ مت سایل اما در حرب سایل از پیش خصم بگریزد در سیزدهم بر شادی و سعادت و صلاح و خروج
و نکاح تمام شود و در خرید و فروخت سود بسیار یابند بدانچه مطلب حاصل شود با غیبا رسیدن آن
غایب خبر شادی و هرچه طلب کنند بیابد و سفر با حاجت بسیار بود و ظفر سایل را بود و از سفر مال و نعمت آید
اگر ضمیر از سلطان بود رفته باز آید و یا نامه بر رسیده کرده و اگر ضمیر از نکاح از بزرگان بود خواهد بود
در چهاردهم بر ایمنی و برکت در کار او و بدل شدن نحوست بسعادت در همه ابواب سعد است آنچه
مطلوب است حاصل شود بی رنج و رسیدن غایب و آمدن مطلوب فایده از آینده و بر آمدن حاجتها
اما دزدیده و تلف شده بدست آید علی الاجتماع و دلایل فی البیوت در اول بر جمعیت
نزدیک که در آن تنگی کرده بی نیازی باشد و صلت محمود است اگر در دوم مکرر بود بر خصومت
و شرور او اسم شود و در پنجم دلیل انفصال و اجتماع بشارت کند این مصرح است به نیک و نه بد
نه اندوه و نه در سرور برون و ننده اما جمعیت و صلت را نیک است یا بر در و عالم و یا متکلم و صلت

دلیل بر کتابهای نفیس و عجایبها و صورتهای زیبا در دیوار خانه نگاشته بود و رسیدن غایب از راه
دور و دراز و دولت بود و دن سایل در کارها و تحیری در کار سایل اما سایل با دوست مجامعت کند و شادی
و عیش در دوم بر غم و اندوه و حیرت و خصومت و گفتگوی و مالیکه بدان طلب شود و اگر خبری بد آید
دیر بکالی و عقوبت و مشقت انجامد اگر در اول نقصان و مجتمع دوم است اما در پنجم و نهم فایده بسیار و گنج
و شری تلف شده باشد و امیدها تمام شود و کار منتظم گردد و حاجتها بر آید در سیوم بر جمعیت
دوستان و یاران و قرابات و جمع شدن ایشان شوی که مدتها دور و دراز بوده باشند آتش در فراق
آتش فراق بیکدیگر کشیده بفرح و شادی در یکدیگر در آیند چون خانه اول نباشد و بهترین این
شکل بر نکاح است و جمعیت زنان خسران و دامادان و برادران و دوستان و همسایگان ایشان همه
و مسایل علم کنند یا در جایگه علم گویند یا حساب کنند در چهارم بر جمع شدن چیزهای پراکنده گیها
اما عاقبت سوده است و منفعت بسیار که حق تعالی بعد از تنگی و تنگدلی و اندوه بسیار زایل کند
در و بسعد نهد و یا رسیدن غایب یا شوهرهای بسیار گذشته و خصومت در میان فرزندان
و اهل او و اقربا افتد اما عاقبت بر خوشی کار و ملک را افزون شود و قرار مسایل در مقام و نعمت
عهده و را کند در پنجم فایده هاست و دلیل کند بر جمعیت فرزندان و زن و شوی که میان
ایشان خصومت بوده باشد و صلت شود و هیچ خوبی نیست چون اجتماع در پنجم جمعیت و دوستان
و رسیدن شیخ بزرگ غایب بوده باشد یا از فرزندان و معشوق خط و بر رسد و رسول فرستاده شود و
در ششم غم و بیماری که بمیرد یا بر کار مخالف یا چهارپای گم شده یا بر خود متکاری که در
بند کرده گریخته است بعد از مدتی باز رسد و ضمیر کردن سایل از دزد و برده یافتن مراد
در هفتم میان زن و شوهر جمعیت شود پادشاهی بسیار و بدخوی از طرفی نباشد و از رکیک

دیرینه فایده بیند و مقابل نیک بود او در میان و خصم برابر رو ند خیر و جمعیت بود و در هشتم
بدست و خبازو مرده هست و هیچ چیزی نیست مگر در خصوصیت غایب مسافر از آنک در خطر باشد
و فرزندان بخور و بیمار همیرود یا ترس مرگ باشد و جمع شدن با زنان و در نهم سفر خشکی بدست
و سفر دریا راحت و فراغت بسیار باشد و سود بحساب و منفعت بی نهایت باشد اما سفر و خبر
ایشان منقطع شده باشد و اهل از آمدن او تا امیدوار باید بود که غایب رسد و آمدن او
باشد و شاد شود و در دهم ایستادن پیش سلطان خصومت اگر در یازدهم مگر رشود و
دلتنگی و رنج بود و منفعت بی نهایه بوده باشد اما دلیل است از مردی بزرگ کسیکه از وی خبر باشد
و منفعت بسیار ببیند یا چهارپای یابد از دست امیر که بدان جاه و منزلت او زیادت گردد و یا
آبروی میان مردمان او از شغل و عمل و راحت از پادشاه مراد برآید بدرنگ اما رندانی و بیمار زار باشد
و در یازدهم بر محبت نیک و جاه و حشمت ببیند و از اهل کشتن رنج و جمعیت و دوستان و رفیقان و
قوه فرزندان و بیرون شدن از نحوست و پوستین و روزی نیک رسیدن او و آنچه در دل او
برآید و نگونساری دشمنان و جمله حاسدان و بدخواهان صاحب ضمیر نگونسار شوند و صاحب
ضمیر را دو روز عزت و حرمت زیادت شود کارهای او نظام گیرد و در دوازدهم بر ضرر و بند یا
بر قتل دشمنان که بدسگالی میکنند یا بر کنیزک و مجهول یا چهارپای ضایع و نقصان شده یا بر رنج
دراز و یا بر کسیکه در زندان است یا کسیکه او بدست کافران است و در کار حرب اسیر مانده
از مخلص شدن او و بعد از مدتی دراز باشد از دست کافران خلاصی یابد و دشمن ظفر نیابد و چهار
پای بزرگ خریده شود و زیادت و در سیزدهم قطب و دست راست دلیل بر عزت و رفعت و
جاه و حشمت و اقبال و حرمت و صحت او و پاکی بود و هرگز این سعادت و اقبال بر نگردد و ملکه رفعت

از دوست و زر او بزرگان یابد اگر ضمیر از حاجت کاری باشد حاصل آید و شادی پدید آید
و اگر ضمیر از غایب بود زود برگردد که جمعی حاصل شود و اگر ضمیر از طالب بود و تحیر باشد در طلب
و در چهاردهم قطب و دست چپ دلیل کند بر روزیهای بسیار و نشاط و بهار و تمام شدن امید کارها
نگونساری دشمنان و در پانزدهم بر سعادت تمام در جمله ابواب و اول و پنجم بهتر جمعیت
با ایشان در سیم و نهم افتد شود و هست نیکست در اول و هفتم در نکاح زن و شوی مراد
حاصل شود و از برای اتصال و غایب رسد و خبر نیک از بزرگان اما در اول و هفتم بدست دیگر
کارها الطریق و دلایل فی البیوت و در اول بر سفر و نقل از جای بجای و سعد است و قبض مال
بدست آید و از احوال غایب که رفته باشد زود باز آید اندک سرگردانی بود و در دوم بر
بیرون شدن مال از دست و نقصان و زیان در تجارت و یا چیزیکه از دست رود اما از دست او بستاند
اگر صاحب ضمیر سلطانست یا عاقل یا در راه یا در سفر چیزی از دست او رفته باشد و گم شده باز
نیاید اما در کار بیع و شری از هر رو باشد از خرید و فروخت بیلحال نباشد و دشمنان عجز و در سیوم
بر کسیکه طلب کسی میرود و المکس و دیوانه بود یا فتن و راه مخاطره یا در سفر یکه نزدیک باشد و در آن سفر
سود بسیار ببیند یا سفر برای برادران و خواهر اگر غایب است یا گواهی دهد آن غایب
باز آید و ماندن در مدت نزدیک و در چهارم بر عافیت و سعادت بر نشاطها از هر جانب خاصه
از مادر و پدر یا بر مدسوب شدن مال و عقار یا زر یا نقره بوکالت میکند که در جای تلف شده
یا در کشتی غرق شده یا با اهل خویش در سفر میرود و سفر دور افتد و هلاک شود و یا بر مرگ مادر و پدر که
یکی از ایشان وفات کند و در پنجم از دشمنان و خصمان او از ایشان مضرتی نباشد با کسی که در سفر تا
بود و برسد یا بنده گریخته یا نامه برسد نیکوئی حال خبری راست و چیزی دروغ و در ششم بر بیماری

باکنیزک دزد برده یا هلاک شده است اما بر تلف مال ضایع شده بدست نیاید اما از دزد چیزی
بدست آید و چیزی نیاید اما بیمار زود به شود و باز در رنج افتد و بیمار را تب لرزه آزرده
بسیار بکیرد ⁝ در هفتم نکاح و میراث نباشد اگر شود بسته هلاک شود یا عروس بمیرد
و با همدیگر را دشمن گیرند و میان ایشان جدایی افتد و آوارگی اهل و بیرون شدن از منزل
بمنزل و بر رفتن او اما آخر شدن دعوی بر زود و گریختن دزد یا فتن مراد بعضی کارها
⁝ در هشتم بیرون آمدن از رنج و سختی و دولتی که محبوس زندانی را نیک باشد و بیمار
راه کوراست یا خوف خطر هم بود اما بخیر بگذرد و اما کوتاهی عمر گفته اند اما غایب دور رسد
از و نفع بود ⁝ در نهم بر حرکت و سفر که در و خیر بسیار باشد و سود بیشمار و حاجت روا شود
اما در میان دوستان جدایی افکند و دوستان از وی برگردند و بد رای باشند
و تر و دوستان بود یا سائل از دوستان جدایی کند و برود زود ⁝ در دهم در سفر در آن
سفر راه و بشارت و یار رسیدن و فر سلامت اگر برده بگریزد کسی او را نیابد اگر سفر کند زود
باز آید و عاقبت باز پشیمان شود و گریخته یا مالی بدست کسی نفرستد ⁝ در یازدهم هیچکار نشود
و سفر و حرکت نیاید و گر و اتصال نشود و گریخته نیاید یا نقصان و بیماری بفروشد بزبان
اما سرگردانی دشمنان و دوست شدن ایشان و خصومت از میان برخیزد و خوف نکبت ⁝
در سیزدهم قطب و سیت است از نهم و ده تولد شود و سفر رود یا سفری که مغطیه و در آمدن با سلامتی همراه و رسیدن
بر رود و می بنا د مانی بازگشتن اما خاطر خود بفروشد و سفر کند و لی نباتی حال دشمن بود و اگر ضمیر از سلطان بود
هدیه و خلعتی یابد اگر ضمیر او غایب رسد ⁝ در چهاردهم قطب جیب از ۱۱ و ۱۲ تولد شده بپرسد و دشمنان و حاسدان
بدی بشنید امیکام نشود و دزدیده بدست نیاید و غایب دیر آید اگر از [illegible] طریق تولد شود و گریخته بدست آید

از کتاب مفتاح الکنوز

از کتاب مفتاح الکنوز در طالع دیدن اگر عمل بمذهب رباعی کند مراتب
اشکال شانزده دایره ابجد است و هو هذا
و اگر عمل بمذهب طبعی کند مراتب عناصر طبعی در کار بندد
اما در عدد و عناصر بزرگ و کوچک خلاف نیست و عمل هر دو یکیست این اشکال
است

حکم رمل بر طالع است ترا و ان متفق است **باب** در شناختن طالع
و او بر چند نوع است **نوع** اول آنست که بعد از کشیدن رمل بنگرد
که صاحب خانه اول است در دوازده خانه غیر چهار خانه زواید و جز
خانه اول در کدام خانه برآمده است طالع رمل آنجا باشد و آن خانه بمنزله
بیت النفس باشد و از شکل اول خانه طالع بر نفس و زن یکانه و آنچه بخانه تعلق
دارد حکم کند از قول زناتی مثلا در پنجم خانه برآمده
پس در رمل طالع اسد باشد آنچه تعلق بخانه طالع دارد از آن خانه حکم کند
و سنبله دوم خانه مال و حکم بیت المال از آن کند خانه سیم میزان باشد
حکم برادر و خواهر و نقل و حرکت از آن خانه کند و هم برین هر دوازده
خانه را حکم کند اگر ... جا یا چهار جا یا زیادت تکرار کند در آنجا به که
قوی تر باشد همانجا خانه را طالع اختیار کند و اگر نه بر هر اصل نظر شانزده خانه
حکم کند **نوع** دوم چون رمل زدی بنگر که شکل خانه اول غیر چهار خانه زواید
در دوازده خانه در کی تکرار کرده است همان خانه طالع رمل باشد و اگر چند

جای تکرار کرده باشد در خانه که قوی باشد همان خانه را طالع داکرد بر او حکم
حکم کند مثلا رمل زدیم در خانه اول برامد و در چهارم خانه تکرار
کرده و در رمل طالع سرطان باشد و انچه تعلق بخانه اول از چهارم و مال از پنجم
و حال بر او ولی از اتش خانه گوید و حکم دوازده خانه از انجا کند و اگر
در اول خانه براید و در هیچ خانه تکرار نکند بدانکه او رمل را طالع باشد و چون
در رمل حاضر باشد دلیل بر ترسکی یا و سرگردانی باید در کاری که طلب
کند متحیر بود و چون در رمل باشد و خواهی که بدانی تحیر و ترسکی از چیست
پس بنگر که در خانه اول بکجا که نشسته است کدام شکل چه شکل است و کجا تکرار کرده
است از ان هر دو خانه حقیقت باید معلوم شود مثلا رمل کشیدیم این نوع بود



دیدیم که در رمل طالع است و در اول شکل
برامده است و جای تکرار کرده است ان زن را گفتیم
که تو در کاری متحیر هستی پس دیدیم برامده است و در خانه ۵
فرح که ان پنجم خانه است نشسته که صاحب خانه هفتم است که خانه زوجیت
و شوهر است و دیدیم که در خانه نهم تکرار کرده است که خانه سفر است زن را گفتیم
که از جهة شوهر خود دیده متحیری که او در سفر است زن گفت چنین است و لیکن
از ان گفتیم که در نهم خانه تکرار کرده است و ان خانه سفر است و خانه خواب
و علم نیز پس خواستیم که تحقیق کنیم که شوهر او در سفر است یا نه پس از که در
نهم خانه در خانه اتش نشسته است و هر مرتبه عنصر اتش هفتم مرتبه دارد و خداوند هفتم

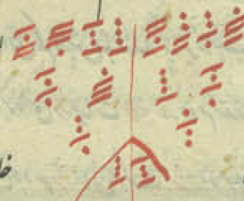
خانه است و حکم دوازده خانه هفتم خانه نشسته خانه امده و در است که صاحب
نهم خانه است که خانه سفر است پس فریضه مشتبه نهم خانه را از سیم باین نحو تقسیم
کردیم سیم خانه را سفر چهارم علم پنجم خواب باز ششم خانه را سفر هفتم را علم هشتم را
خواب باز نهم سفر امد چون در نهم خانه امتزاج سفر شد معلوم شد که شوهر وی از سفر است
و بجانب احکام بر این قیاس مثال دیگر مردی سوال کرد که سفر کرده شود یا نه رمل کشیدیم



در رمل هم طالع برامده است طالع اول
در خانه چهارم برامده است طالع رمل سرطان شد
هم طالع میزان است که قبض الخارج در خانه اول است و در هشتم
خانه تکرار کرده است و ما عمل بر اول طالع یعنی سرطان کردیم و خانه سفر را طلب که
نهم خانه باشد از چهارم خانه که در و است و طالع رمل است نهم که بیت السفر است
خانه دوازدهم شد و در لی است که خداوند نهم خانه است و به نظر
تثلیث بروی ناظر است دانستیم که سفر کرده شود پس خواستیم که بدانیم که اتفاق
سفر چه شد طلب کردیم صاحب عدد دوازدهم خانه که بیت السفر است قمر
در سیوم خانه امده و در نهم خانه در عدد احاد خود تکرار کرده است پس حکم عدد ده
مرا احاد در ایام باشد پس گفتیم که این سفر از روز ضرب رمل تا سیم روز یا نهم روز
اتفاق افتد و لیکن از ان گفتیم که صاحب عدد دوازده خانه است در سیوم برامده
و در نهم خانه تکرار کرده است و سیم خانه ثقل و حرکت نزدیک است و نهم خانه سفر دور است
پس سیوم روز حرکت قریب اتفاق افتد و از انجا نهم روز حرکت بعید و اتفاق

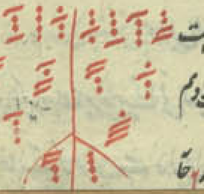
بدانکه کواهی رمل نفرده رواقع شود **در بیان شواهد و نواظر**
انواع است آنچه لازم نهایت و طلبی حسب اختیار کرده اند برین موجب است بر شکلی اول و دوم
نهم کواه باشد و بر شکلی سیم و چهارم دهم کواه باشد و پنجم و ششم را یازدهم کواه باشد
و هفتم و هشتم را دوازدهم کواه باشد و نهم و دهم را سیزدهم کواه باشد و یازدهم و دوازدهم
را چهاردهم کواه باشد و شکل میزان را از هر نقطه فهم باید کرد و در شانزدهم بر عاقبت
کارها نهایت از اول و ده و طلبی از اول و پنجم بیرون آرند عاقبت کارها اصلی از اول
و چهارم بیرون **اما نواظر** رمل در دوازده خانه اگر شکلی با شکلی دیگر قرین باشد
او را مقارنه کویند اگر شکلی در هفتم خانه آمده باشد مقابله کویند با شکل اول اگر شکلی
در اول و در چهارم یا در دهم بر تربیع نظر کویند اگر شکلی در اول و در سیم در یازدهم تسدیس خوانند
اگر شکلی در اول و پنجم و نهم نظر تثلیث خوانند و قوی تر نظر تثلیث است قوی شهادت نتیجه را
باشند و قوی تر اول در عدد و مدت عدد و عدد مال و لیل صاحب عدد از خانه که در و تکرار
کرده است یا دلیل اول بود و در هر سوال باید که ١٢ خانه رمل را از خانهای زواید دایره تصور کنند
و خانهای زواید ١٣ ١٤ ١٥ ١٦ و این خانها از دور احکام زایده اند و بدانکه اگر محل شواهد و نواظر
از محل شکل قوی تر باشد و شکل ضعیف باشد و چون شکل هر خانه سوال از صاحب خانه سوال قوی تر
باشد بقوة شهادت شواهد و نواظر حکم بر مستولی را باشد و بغیر ایشان حکم نکنند زیرا که
بغیر شواهد و نواظر نباید و بر یک شکل حکم نتوان کرد و در شواهد رمل بقول زنانی که رمل وجوه است
اول آنچه شاهد هر خانه سیوم او بود از مین و یسار چنانکه سیم و هفتم شاهد پنجم باشد و دوم
خانها جفت شاهد بین الحاضر باشد و هیکه وی جفت باشد چنانچه ٣ و ٧ و ٨ و ١٢ و ١٤ و ١٦

٥

اما ٣ و ٥ و ٧ و ٩ و ١١ و ١٥ و هم بقوة تر و جد ٣ که ١٣ بر اول شاهد است یازدهم بر چهارم
و ١٥ بر هفتم ١٦ بر دهم اما در نواظر که شکلی مکرر شود در موضعی از مواضع هفتکانه که از او کویند که
ناظر است مثلا چنان که اول آمده و بعد از آن مکرر شد در سیم اتصال نظر تسدیس است این نظر نصفت
نصفت است و تثلیث در پنجم یا نهم مکرر شود تمام دوستی است شکلی که در سیم یا در یازدهم خود مکرر شود
نیم دوستی و تربیع شکلی در چهارم خود یا دهم مکرر شود این نظر دشمنی است و یک مقابله شکلی
در هفتم خود مکرر شود این نظر نیم دشمنی است و یک مقابله شکلی در هفتم خود مکرر شود این نظر تمام
دشمنی است و بعضی استادان کفته اند که لازم نیست که آن شکل بعینه مکرر شود در این خانها تا اتصال
نظر بود بلکه اگر شکلی دیگر بود هم شاید خواه هر دو سعد و خواه هر دو نحس یا یکی سعد و یا یکی نحس و حق
این قول است **باب** در سهام سوت قسم است قسم اول در سهم السعادت این سهم را در اول
استعمال میکنند این چنانست که در خانه اول شکلی واقع شود و مکرر شود و در پنجم یازدهم و نهم و سیم
این را سهم السعادت میکویند دلالت کند بر سعادت حصول مراد و بیرون از این خانهای که کویم
سهم السعادت نبود و فهم کن قسم دوم سهم الغیب از آن شکل بیان کنند که آفتاب ماه دارد و مثلا
بعد از آن حل زده باشد و تمام اشکال مرتب کنند ببینند که ١٣ و ١٤ که کجا بیند و در که از خانها
که باشد عدد آن خانها بر هم کیرند و نه کانه و نه کانه طرح کنند تا آنجا که رسد آن خانه را سهم
الغیب کویند و از آن شکل که در آن خانه بود حکم کنند و ما این را جهة سهولیت در عمل بیان کنیم بعد
از کشیدن این مثال  این حل است دیدی که بیاض
در خانه چهارم آمده است عدد او ده است و قبض الداخل
در خانه نهم آمده و آن خانه را عدد چهل و پنج است و پنجاه

و پنج باشد و باز قبض الداخل در دو از دوهم آمده است این خانه را انتفا دو هشت عدد مجموع
صد و سی شش عدد بود نه کان را ازان طرح کردیم بماند هفت عدد و آن هفت را قسمت کردیم
از اول خانه تا هفتم خانه منتهی شد سهم الغیب سایل از خانهٔ هفتم که آمده است میباید
قسم سیوم سهام و آنچنانست بنگر تا شکلی که در طالع است در کجا تکرار کرده است و سعد و
نحس آن را ببیند مثلا در اول آمده و در ششم تکرار کرده که خانهٔ بندگان است و بیماری است گوییم
که فایده از بندگان و چهار پایان حاصل رود اگر شکل نحس در اول آید و در ششم تکرار کند گوییم که وی
بیماری و زحمت نفس و طلب بندگان و داخلی و خارجی و ثابتی و منقلبی هم اعتبار کرده حکم کند
از خیر و شر و اگر قبض الداخل در خانهٔ خود آید که بیت المال است و تکرار کند در خانهٔ سیم و
چهارم دلیل بود بر مالی اگر که حاصل شود از برادران و اقربان و پدر و مادر از جنس ضیاع و عقار
یا فته بود اگر پنجم تکرار کند اولاد و معشوق اگر قبض الخارج در بیت المال فتد و تکرار کند
در خانها زند گویم بر تلف مال بسیار بسبب این شکل بود و نحس و اگر در اول آید تکرار شود
سه و ۶ و ۷ دلیل کند بر سفر بجانب برادران و اقربا و بجانب فرزندان بود یا خریدن
غلام و کنیزک یا ورنی گریخته و رفتن بخانهٔ خود یا پیش کس دیگر رفتن و باقی اشکال برین قیاس کند
که ذکر رفتن از قول شیخ طبسی در شناختن فریضه مسایل دوازده خانه احکام رمل بمذهب
طبسی مفتاح الکنوز بیان کرده است بدانکه دوازده خانه احکام رمل را بر طریق دایره شمرده اند
با هر خانه چند چیز تعلق دارد ازان کم و بیش نباشد و آنچه بمذهب طبسی در مفتاح الکنوز نوشته
این است بصورت خانهٔ اول بدایرهٔ طبسی حیات در دوم تندرستی بود نیک فهم کن
در اول مال در دوم معاش بود و سر اول حرکت دوم برادر و خواهر در سیوم

اقربا چهارم در اول تمام در دوم ملک در سیوم پدر در چهارم خانه
و پنجم طول عمر در اول فرزند در دوم دولت در سیوم هر به در چهارم مراد و
در پنجم پرورش اکابر در اول رنج در دوم بنده در سیوم گریخته در چهارم اسیر ا
در پنجم چهارپایان خرد اول قضا دوم شریک سیوم غایب در چهارم فرد
اول نزده در دوم ترس در سیوم مال اقا در چهارم دعوی اول سفر
در دوم علم در سیم خواب در اول عمل یا در سیوم بزرگان عمل سلطان
از اول امید در دوم دوستان در اول دشمنان در دوم چهارپایان بزرگ چون
برای شخصی رمل کشیدیم و خواهد ضمیری بداند پس باید که فریضه هر کانه را از خانهٔ آن فریضه
برد و در اصل برد و در طالع و تا صاحب خانه فریضه نشسته باشد قسمت کند یعنی بنگرد که سوال بجهت
و از کدام خبر است بکدام خانه نسبت دارد و فریضه آنخانه چند خبر است و صاحب آنخانه در رمل کجاست
پس فریضه خانه سوال و تا صاحب آنخانه که در صاحب خانه سوال نشسته است قسمت کند بجز بکند
بدانخانه و بدان شکل منتهی شود مراد سایل از آنخانه آن چیز باشد اگر بر دور سهام زمانی باشد بران
عمل کند و اگر بر دور سهام طبسی ها باشد بران عمل کند اما نظر بر دو است مران خاتم حمره در
آمد خواستیم تا بدانیم که از اشیا که بمذهب هر دو استاد و با ۹ خانه تعلق دارد در ضمیر سایل
کدام خبر است آنا بقول زناتی ۹ خبر است مرض عبید حامله دزد و اسرار حیوان حره و یا رمل
کشیدیم با صاحب ۶ خانه طلب کردیم و آن حمره است
در ۱۱ یافتیم پس صاحب ۱۱ خانه قبض الداخل است طلب کردیم
و هشتم خانه یافتیم پس فریضه ۶ خانه پنج خبر است از جا



حمل و عقرب است با بهرام
قوس و حوت است مشتری را رام
ثور و میزان چو خانهٔ زهره است
در زحل راست جدی و دلو مقام
تیر جوزا و خوشه مه سرطان
خانهٔ آفتاب شیر مدام

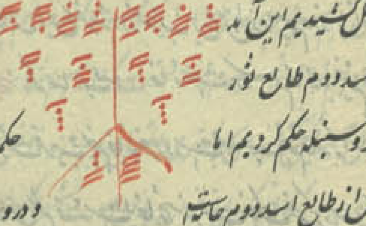
قسمت کردیم بقبض الداخل که بخته منتهی شد دانستم که ضمیر سایل از برده و کر بخته است اما
بر مذهب نانی صاحب یازدهم خانه در دوهم خانه آمده است و در ۱۲ خانه تکرار کرده است
بر قول نانی از ۶ خانه تا ۱۲ قسمت کردیم به ۱۲ بکر بخته منتهی شد معلوم شد که ضمیر از برده کر بخته باز آید
بقول نانی سهم سیزدهم خانه از اول خانه قسمت کند و سهم چهاردهم خانه از دوم خانه قسمت
و سهم پانزدهم خانه از سیوم خانه قسمت کند و سهم شانزدهم خانه از چهارم خانه قسمت
کند و در رمل تا بسایل خانهای بعضی مشتری احتیاج بود از و غافل نباید بود ولی اجازه نباشد
بقول طمطمی مزاج اشکال یکشنبه مزاج بدین صورت شمس یکشنبه در اول زهره جمعه
عطارد روز چهارشنبه قمر روز دوشنبه زحل روز شنبه مشتری روز پنجشنبه
مریخ روز سه شنبه روز شنبه خیانت که اگر در خانهٔ خود بر حکم او
مزاج شکل شنبه است و در دیگر خانه تکرار کرده است از خانه مزاج و تا آن خانهٔ سیزدهم و حکم
مثلا مردی از اتفاق سفر سوال کرد که تا کی میسر شود و بعد از چند روز در کدام روز ساعت از
روز و شب اتفاق سفر افتد تا سفر کرده شود و ما رمل کشیدیم بدین صورت بر آید



که صاحب اول خانه است در چهارم خانه بر آمد پس
پس طالع سرطان باشد و در اول خانه بر آمده است
در هفتم خانه تکرار کرده است و این طالع دوم باشد
و این طالع میزان است و اما طالع سرطان اختیار کردیم از آنکه شکل
سعد اکبر است بر مذهب نانی در این خانه شرف دارد و پس از طالع سرطان نهم خانهٔ سفر است
خانه آید که حوت است در ان است که صاحب نهم خانه است پس صاحب عدد ۱۲ خانه

۱۲ خانه که است طلب کردیم در سیوم خانه یافتیم و دیدیم که در نهم خانه در خانهٔ عدد
احاد خود تکرار کرده است و و در ۱۳ خانه که گواه اوست و در چهارم خانه عدد احاد اوست و
در خانه دور ایام اوست تکرار کرده است پس حکم عدد و مدت بر عدد احاد او و دور ایام او باشد
پس گفتیم که ممکن است اتفاق این سفر از روز ضرب این رمل تا سیم روز یا تا نهم روز اتفاق
افتد و این زمان گفتیم که که صاحب عدد ۱۲ خانه است در سیم خانه یافتیم و در ۹ خانه تکرار
کرده است سیم خانه نقل و حرکت قریب و نهم خانه سفر دور است صاحب نهم خانه که است در ۱۲ خانه
آمده است که از طالع سرطان نهم خانه است و خانهٔ سفر است نیک فهم کن بعده خواستیم تا
بدانیم که در کدام شب یا روز اتفاق سفر افتد پس صاحب مزاج ۱۲ خانه را که و
است طلب کردیم را در ششم خانه یافتیم و در ۱ خانه یافتیم و در این خانه مزاج
مشتری است پس روز مزاج مشتری حکم باشد پس اشکال مربع طلب کردیم و از و و
سه شکل اند در رمل یافتیم در ۹ خانه و در ۱ خانه ... و در این هر دو خانه
مزاج مریخ است پس حکم بر مزاج مریخ باشد پس مریخ سیر دادیم از هفتم خانه تا مزاج ۱۲ خانه که
۶ و ۷ خانه اند و آن و است پس سیر داده منتهی بشمس شد پس صاحب برج هشتم
یعنی صاحب برج عقرب را طلب کردیم و در دوهم خانه یافتیم یعنی جدی خانهٔ زحل است
پس ۱۲ خانه تا ۸ خانه سیر دادیم پس مزاج زحل رسید دانستیم که سفر در مزاج شمس و زحل اتفاق
افتد پس گواه مزاج در ۱۲ خانه است و دیدیم که اشکال نهاری اند پس دانستیم که سفر در روز واقع
شود اگر روز سیم پس روز یکشنبه و اگر روز نهم پس روز شنبه و این رمل کشیده بودیم همچنان باشد
بامر الله تعالی نوع دیگر بدانکه چون صاحب مزاج خانه سوال در خانهٔ خود برود در برج حاضر باشد

پس ع و سیزده و بر دو برج تا آن خانه که در آن شکل نشسته باشد و حکم اگر بر دور مزاج هر جا که
باشد در خانه و در و نشسته است بر حکم دور مزاج یا بر حکم دور برج پس ع ان سیزده و یا صاحب زیج
به دور برج حکم کن مثال مردی سوال کرد از عمل مردی بزرگ که ملکی در دست او آید و کدام روز که آمد
پس سه رمل کشیدیم این آمد دیدیم که در رمل سه طالع آمد
یکی طالع اسد دوم طالع ثور سیوم طالع سنبله در دور
طالع اسد و سنبله حکم کردیم اما حکم بر دور طالع اسد چنانکه
که خانه مال از طالع اسد دوم حاشیه و در دوم است از برج سنبله



باشد پس صاحب مزاج خانه را طلب کردیم و آن است در دهم خانه یافتیم در ۱۲ خانه
تکرار کرده است بر حکم دور برج این شکل صاحب برج خانه است از آنکه شکل نصرت است و مشتری خداوند
برج حوت است پس دور مزاج مشتری حکم باشد از ۱۲ خانه پس از ۱۲ خانه مشتری سیزدهم
تا دهم خانه که در و خانه که هم است صاحب مزاج دهم خانه سوال است چون حکم دور برج
۱۲ سیزدهم مشتری هر آینه هم مشتری منتهی شد و صاحب مزاج دهم خانه است در اول
خانه در خانه مزاج خود است در پنجم خانه تکرار کرده است که خانه اوست بر حکم دور برج
زیرا که شکل آفتاب است صاحب برج اسد است پس از پنجم خانه تا دهم خانه با آفتاب سیزدهم
دور مشتری رسید بدین صورت که نموده میشود
و گواه دهم خانه دوازدهم خانه است و آن نهایتی
پس گفتیم که روز پنجشنبه مال بدست سائل برسد و بدانکه چون
صاحب خانه بر دور مزاج در خانه از خانها زود آید که ۱۳ و ۱۴ است



افتد پس سیزدهم خانه زهره را بود و چهاردهم قمر را بود و پانزدهم عطارد و شانزدهم شمس بر
دور برج پس حکم کن بر دور طالع سنبله دهم خانه عمل است سیوم خانه که عمل است سیم خانه باشد که
در و دوم خانه و ندیست حکم او اما حکم مالست و حکم مال حکم ساعت است پس صاحب ششم خانه
را که خانه طالع است طلب کردیم و آن حمره است در ۱۱ خانه یافتیم که از خانه عمل خانه
مال است و خانه امید است و دیدیم که در نهم خانه تکرار کرده است پس صاحب دهم خانه را بیاض
است طلب کردیم در چهارم خانه یافتیم و چهارم خانه وندیست و حکم وندیر مال
بود پس حکم بر یازدهم خانه باشد که خانه عمل دوم خانه است که خانه مال است پس صاحب مزاج
مال از خانه عمل که یازدهم خانه است طلب کردیم در چهاردهم خانه یافتیم و ان است
و صاحب مزاج چهاردهم خانه انکیس است و آن در هفتم خانه است پس دور مزاج زهره حکم
باشد پس زهره از هفتم خانه تا یازدهم خانه سیزدهم و در و حمره است که صاحب زیج
هفتم خانه است بمشتری منتهی باشد انکیس از خانه هفتم بر یازدهم بنظر تثلیث ناظر است
و نیلی پس گفتیم شب دوشنبه سوم ساعت و چهارم ساعت شمس و زهره مال برسد سیوم
زاید ساعت و چهارم ساعت شمس و زهره مال برسد چنانکه بالا گفتیم نوع دیگر در شناختن
اعداد رمل و عدت مدت و عدد اشیا و دیگر و حکم کردن بر ان بدانکه اگر مقصود در شناختن
عدد و مدت باشد اول شکل صاحب خانه سوال را بر حکم دو برج طلب کند اگر در رمل نباشد
پس حکم دور اصل طلب کند و بنگر که آن شکل در خانه که نشسته باشد انجا بعددی از اعداد
حکم هست یا نیست و نواظر و بنگرد پس صاحب آن خانه را در و صاحب خانه سوال نشسته است
و انجا که نشسته است بعد و حکم هست یا نیست و شواهد و نواظر بنگرد پس صاحب خانه را که صاحب

خانهٔ سوال نشسته است طلب کند که در کدام خانه نشسته است آنجا که نشسته است بعد و حکم است
یا نیست می شود اعداد و نوناظر بنگرد و حکم کند پس اگر صاحب خانهٔ سوال یا صاحب خانه که صاحب خانهٔ
سوال در و نشسته است حاضر است و حکم است بعد و وی را عدد او و مراد آن عدد را که واجب است
یا سوای او ناظر است شکلی که در خانه عدد ایام یا در شهور یا در سنین سال نشسته است پس عدد
و مدت آن عدد و حکم باشد که آن شکل را در پس صاحب عدد خانه نشسته است پس عدد و مدت آن عدد
حکم باشد که آن شکل را در پس صاحب عدد خانه نشسته است از آن حکم کند پس اگر در خانه خانه نشسته
هم بدان عدد و حکم بکند و اگر در آن خانه بعد و حکم نباشد پس صاحب عدد و آنخانه را طلب کند و
حکم کند بدانکه صاحب عدد و صاحب خانه را از جهه صاحب خانه و صاحب مزاج را از جهه صاحب
مزاج و صاحب وقت را از جهه صاحب وقت طلب کند حکم کند بر موجب چنانکه شخصی سوال کرد

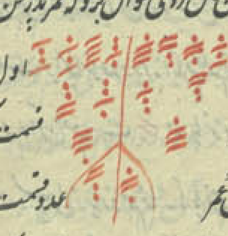


که اتفاق سفر بعد از چند روز کدام روز افتد مار ملی دیدیم بدینصورت
و در رمل طالع سرطان آمده خانهٔ سفر در دوازدهم آمده که نوشته
و در وسط که صاحب سفر است و آن نهم خانه و لحیان از
بنظر چهارم خانه بنظر تثلیث روی ناظر است دانستیم که سایل را سفر واقع
شود پس صاحب خانه دوازدهم را که است طلب کردیم در اول و هفتم خانه یافتیم در
نهم خانه افتاده است و گواه اول خانه است و درین خانه عدد احاد دارد و عدد دور ایام
یا دوازده اشکال نیز دارد و بر عدد مدت عدد احاد و دور ایام حکم باشد پس صاحب عدد خانهٔ
سوال را طلب کردیم و آن است و آن در سیم خانه نشسته است و در نهم خانه تکرار کرده است
یافتیم که مدت اتفاق سفر از روز ضرب حل بروز سیم یا نهم باشد پس صاحب عدد خانه

بمقصد که هفتم خانه است طلب کردیم از دور طالع و آن لحیانست و در چهارم خانه یافتیم
و بر دور ایام در آنخانه هفت عدد و دارد و پس بر عدد احاد قوی حکم است در سیزدهم خانه تکرار کرده است
پس عدد و سیزدهم را که جماعت است طلب کردیم در ششم خانه یافتیم و درین خانه این شصت
و هفت این مدت سفر است تا وصول مقصود یعنی بخانه خود آمدن بسلامتی و عدد و مدت سفر را و آن
خیانت که لحیان را که صاحب اول خانه است در چهارم یافتیم و درین بر دور ایام هفت عدد
که در و پس حکم رمل دور ایام را باشد پس صاحب عدد چهارم خانه را بر شکلین ایام طلب کردیم و آن
است آنرا در دوازدهم خانه یافتیم پس از چهار خانه ۱۲ خانه بعد و هفت که عدد جمله ۶۰ شد
که در دوم و ع اخانه نشسته است در و جمع کردیم شصت و هفت عدد و این عدد و بروزهای
سفر است تا رسیدن بخانه و همچنین صاحب عدد اول خانه را که فرح است طلب کردیم در پنجم یافتیم
و در یازدهم خانه تکرار کرده است و آنجا بر عدد دور ایام حکم چنانچه بالا گفتیم پس صاحب خانه و
عدد بر دور ایام طلب کردیم و آن عقله است در پانزدهم خانه یافتیم و آن در یازدهم
خانه دور ایام بیست عدد و دارد و پس از یازدهم خانه تا پانزدهم خانه بیست عدد و سیزده دادیم
تا شصت عدد شد و این مدت ایام سفر تا رسیدن بخانه و همچنین صاحب خانه سفر یعنی دوازدهم
قبض الخارج است در اول خانه است و لیل وی در دهم خانه منتهی شد و صاحب عدد وی
در چهارم خانه است و صاحب عدد و دهم خانه بر دور ایام که است و در ششم خانه
بر حکم نیر جمله شصت و هفت در شد و جماعت صاحب سیزدهم خانه است و در ششم خانه
نشسته است و درین عشرات شصت عدد دارد و لحیان در چهارم خانه است و درین خانه بر
دور ایام هفت عدد دارد و جمله شصت و هفت عدد شد و این مدت سفر است

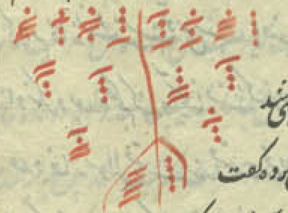
و عدد عقله در دوم و یازدهم هفت است در و جمع کردیم تا

بچون صاحب ایام عدد را طلب کنی و این در خانهای زوایه باشد یعنی در سیزدهم خانه یا چهار
دهم خانه یا پانزدهم یا در شانزدهم خانه باشد آن نباید کرد زیراکه این چهار خانه گواهان
خانهای رمل اندک بر دوازده خانهای احکام و صحت و فساد عمل گواهی میدهند پس اشتغال کن
از آنخانها و حکم بر دوازده خانه کن پس اگر بر دور طالع اتفاق حکم نیفتد ضرورت بر دور اصل
یعنی بر شانزدهم عمل حکم باید کرد و آنچنانست که صاحب سؤال طلب کند در خانها زوایه یابد
پس بر اصل سؤال حکم باید کرد و نتیجه حکم حاصل نشود نه از آن خانه که قسمت فریضه بدو منتهی شده است
زیراکه صاحب او در خانهای زوایه یافته شد پس از این عمل رجوع کند بسوی آنخانه بترتیب طالع
یعنی بر دوازده خانه حکم بعکس آن نیز و اگر این هر دو عمل موافق نیفتد پس دلیل صاحب مثلثه و
دلیل خانه او طلب کن و حکم کن مثال مردی سؤال کرد که عمر پدر من چند سال بود رمل کشیدیم



بدین صورت آمد این است اول فریضه چهارم خانه پدر است
از چهارم خانه که طالع بخم حامل قسمت کردیم و فریضه چهارم این است
مقام ملک است عاقبت طول عمر عدد و قسمت بر نهم خانه است که از طالع
هشتم خانه باشد بطول عمر منتهی شد و هشتم مرگ است پس تعرضات الخارج را
که صاحب نهم خانه است طلب کردیم در سیزدهم خانه یافتیم پس در حکم توقف کردیم و رجوع
کردیم بسوی ترتیب اصل بر شانزده خانه پس فریضه چهارم را بر دور اصل از چهارم خانه
قسمت کردیم بر هشتم خانه بطول عمر منتهی شد و در آنخانه بیض الخارجت پس صاحب هشتم خانه را
که عقله است طلب کردیم در هفتم خانه یافتیم و گواه هشتم در شکل است که در خانه است در خانه
عدد عشرات و دلیل هشتم خانه در دوازده خانه است پس حکم بر عدد عشرات باشد پس صاحب

هفتم را که است طلب کردیم در ششم خانه یافتیم و در دهم خانه تکرار کرده است و ششم عدد ده را
ضرب کردیم شصت عدد شد بعده در هشتم خانه است دیدیم که در پانزدهم تکرار کرده است
و درین عدد احاد و عشرات داده و در بن خانه قوی است پس صاحب خانه پانزدهم را که اجتماع است
طلب کردیم در چهارم خانه یافتیم این چهار عدد را در شصت ضرب کردیم تا شصت و چهار
سال شد گفتیم که پدر تو شصت و چهار سال عمر داد و پس فریضه هشتم خانه را که صاحب مرگ است
و دوم خانه را که از هفتم خانه است هشتم جای است خانه موت است قسمت کردیم تا هشتم خانه
که در و صاحب هفتم خانه است بدین صورت



بطریق دیگر حکم کنیم چون بر هشتم خانه بر موت منتهی شد
گفتیم که پدر تو شصت و چهار سال شده است نقل کرده گفت
همچنین است همچنان این رمل را بطریق دیگر حکم کنیم و آن چنانست که
اول صاحب خانه چهارم که است طلب کردیم در رمل نیافتیم پس بر دور طالع حکم کردیم
از خانه دوم که در و است و آن طالع نو است چهارم خانه را طلب کردیم بر دور اصل پنجم خانه
و در و فرح یافتیم و صاحب پنجم خانه یعنی فرح بر دوم خانه یافتیم پس شکله چهارم را و چهارم
خانه قسمت کردیم بدین صورت یعنی قسمت پدر به هفتم خانه منتهی شد و در و است
دعقله صاحب هشتم خانه است که مرگ و خوف است پس خواستیم که بدانیم که پدر سایل بالتحقیق مرده است
یا زنده است آن از قسمت سایل هشتم خانه از دوم خانه معلوم شود زیراکه دوم خانه از هفتم
خانه است و هشتم جای است و هشتم خانه مرگ است پس اول صاحب هفتم خانه را که نقی الخد است
طلب کردیم در ششم خانه یافتیم و در دهم خانه تکرار کرده است پس فریضه هشتم خانه را که جهات است

وآن نیست اول موته دوم خوف و سیوم مال غایب چهارم دعوی از دوم خانه که از هفتم خانه
هشتم جای است خانهٔ موته تا ششم خانه قسمت کردیم چنانکه بالا نموده شد عدد و فریضه بحساب
هفتم است و در ششم خانه است بموت منتهی شد گفتیم پدر تو مرده است **نوع دیگر** شناختن عدد
و صاحب عدد و صالی است و آن موقوف بر چند وصول اول آنکه طالع بنگرد که کدام خانه را است
اول آنکه اول خانه را همیشه حمل شمرد چنانکه در باب طالع گفته شده است چون در رمل طالع شکل
خانه سوال را طلب کند که کجا است و در کدام شکل بر آمده است بنگرد که صاحب خانه سوال در
کدام خانه نشسته است قوی است یا ضعیف و در آن خانه عدد دارد یا ندارد و شواهد و نواظر
او بنگرد و بعده حکم کند و آنچنانست که فریضه مسایل خانه سوال را تا صاحب خانه سوال و صاحب
عدد خانه سوال قسمت کند و قسمت فریضه مسایل بر دوازده خانه احکام کند تا درست آید
پس اگر خواهد بر عدد حکم پس صاحب خانه سوال را طلب کند که در کدام خانه است و در کدام خانه
تکرار کرده است پس اگر در خانه حاضر باشد و بعد حکم باشد و صاحب عدد آنخانه نیز حاضر باشد
و بعد دو دیگر حکم کند باشد پس یکی از دو عدد بر دور عدد حکم باشد و مجموعه عدد دو مرتبه
عدد و حکم باشد پس اگر خواهی که بدانی که بر دور کدام حکم است پس دلیل عدد خانه سوال را
بنگرد و که در کدام خانه نشسته است تا دلیل اول حکم کن و چون دانستی که بر دور کدام مراتب
از مراتب حکم اوست پس از صاحب خانه دوازده خانه که در وصاحب خانه نشسته است
حکم کن و آنچنانست که صاحب آنخانه را طلب کن هر جا که باشد از آنجا حکم کن و اگر صاحب خانه
حاضر نباشد پس آن عدد و آنخانه را طلب کن و حکم کن و اگر صاحب خانه سوال در خانه حاضر
باشد و دیگری در دوم و سیوم خانها تکرار کرده باشد پس اول خانه حکم کن اگر اتفاق حکم

افتد و اگر نه از دیگر خانها که در دوم باز تکرار کرده است حکم کن و اگر نه از سیوم خانه که در سیوم باز
تکرار کرده است حکم کن پس اگر خواهی که حکم را بر دور عدد و یا صاحب خانه سوال سیر دهی میزان را
بنگر و آن از دور طالع آنجا نهم خانه است در دو لحیان است و اگر در رمل طالع نباشد بر دور
اصل عمل کند پس اگر نهم شکل داخل یا ثابت دارد از دست راست
و اگر خارج یا منقلب باشد پس بحکم کند تا صاحب خانه
سوال سیر دهد و دور از دست چپ گیرد و حکم کند و در از نهم خانه تا دوازدهم خانه و یا نشانزدهم
خانه پس هشتم سیر دهد و حکم کند و دلیل عدد و آنست که مراتب شکل خانه سوال تا مراتب خانه
جمع کند و از طالع طرح کند تا آنجا که انتها پذیرد و دلیل آنجا باشد همچنین بعد وطرح دوازده خانه
یا اول خانه عمل کند و بداند که اگر بر عدد دو مرتبه از احاد و عشرات حکم کند باشد پس هر مرتبه بقدم
سیر دهد از خانه سوال تا حکم بر دور سیر دهد بدانکه عدد و بحکم تا صاحب خانه حکم بر ترتیب
دوازده خانهای احکام باعتبار ترتیب میزان و آن نهم خانه است اینجا در باب خبایا
و مستقبل خبایا اول و صاحب خبی بدانکه بر رمال واجب است که و بینکه خبایا بگشاید هر چه در خبی
سوال کند جواب گوید و ما از این باب نتیجه فرو نگذاریم اول باید که بداند که خبی موجود است یا
دروغ میگوید و شخصی را که خبی داشته باشد پیدا باید کرد و دانستن آن چنانست که شکل خبی
حمره است بد و تعلق دارد یعنی ششم خانه و اگر و اگر در رمل غلبه کرده باشد بر بودن خبی
و اگر حمره غایب باشد و نفی الخبی یعنی هفتم خانه نیز غایب باشد توان گفت که هیچ
در دست او نیست و دروغ میگوید و اگر حمره غلبه کند خبی بیش از یک جنس است و بحسب تکرار حکم
توان و چون معلوم شد که موجود است نگاه باید کرد که در دست کیست و آن از شکل هفتم توان گفت

دانستن موضع خبایا

دوازده خانه حکم شکل او نگاه کند چنانکه گذشت و چون شکل او دانستن حرف ضمیر نگاه
کند چنانکه ذکر گذشت و چون معلوم شد که چیزی دارد نگاه باید کرد که در چه موضع دارد
آن چیز در دست ندارد یا در کیسه یا در ساق موزه یا در میان دستار یا جای دیگر
و آنچنانست که نگاه کند که حمره کجا نشسته است یعنی شکل ششم و شکلی که صاحب خانه باشد
ضرب کند و شکلی که بیرون این حکم باشد بهر جا که نشیند حکم از آن جا کند و اگر هیچ خانه نشسته
باشد حکم از خانه آن شکل کند و قبله حمره یعنی شکل ششم گواه باشد اگر معین کرده که مثلا
چیزی در دست دارد نگاه باید کرد که در کدام دست باشد که دارد و آن از خانه پنجم
و ششم توان گفت و شکلی که در آنجا نه باشد و نهم خانه گواه باشد و اگر داخل است
یا ثابت در دست راست است و ثابت که اوداخلست
و منقلب گواه خارج و اگر خارجست در دست چپ بوده
و ما دایره وضع کردیم و آن دوری که شمارند و بهر کس که رسد دور سرایر حکم از او کنند و
آن چنانست که را که شانزدهم بگیرند پانزدهم چهاردهم سیزدهم
دوازدهم یازدهم دهم نهم هشتم هفتم ششم پنجم
چهارم سیم دوم اول این علم و نیست که در احاد بکار می آید یعنی یک تا
ده و اگر عشرات باشد روز جهان با شد اول آنچه در این خانه دایره یکعدد است ده گیرد و اگر
عدد مات باشد هر یک عدد را صد گیرد و عدد از بی عدد میرود تا وقتیکه باشد
و گویند که این عدد چند است اعداد ایشان بسر هم گیرد و حکم از آن کند و در مرتبهٔ احاد هر یک
یکعدد دیگر و در عشرات هر یک ده گیرد و در مات هر یک عدد صد گیرد و در الوف هر یک

عدد را هزار گیرد و الا در احاد و هم احاد طلب دارد و در عشرات عدد عشرات و در مات عدد مات
و در الوف عدد الوف و در مات الوف عدد مات الوف در جدول احکام نموده شده است
تکرار حاجت نیست مثلا سوال از عدد مال دزدیده بود و آن از ششم و دوم خانه دانسته
شود پس صاحب ششم خانه را طلب کردیم و آن حمره است و دیدیم که غایب بود پس
قبض الداخل حکم کردیم صاحب عدد دوم خانه است و آن در دوم خانه حاضر است و در دهم
و یازدهم خانه تکرار کرده است و در خانه دهم بآن عشرات حکم است و گواه او فرح است
خانه در خانه عدد و احاد خود است و صاحب خانه دهم است غایب است و صاحب عدد
خانه دهم که است در چهارم و نهم خانه حاضر است در خانه عدد و احاد و عشرات خود پس
حکم مرتبهٔ احاد و عشرات را باشد پس دلیل شکل خانه مثلیه با دلیل شکل خانه طلب کردیم دلیل
عدد و در چهاردهم خانه بیت المال است و صاحب عدد دهم خانه در چهارم است
پس آنجا باشد و مال و این در شناختن عدد مال که چند است این است
برای مردی حل دیدیم در حل
طالع برآمد اول طالع جوزا دوم طالع سرطان سیوم طالع قوس و ما طالع قوس انتخاب
کردیم و از نهم خانه است پس خانه مال هم خانه باشد از طالع دوم خانه است و در دوم
است بعدد عشرات حکم است گواه او فرح است و در سیزدهم خانه است بعدد احاد
حکم است پس حکم مرتبهٔ احاد و عشرات را باشد و صاحب عدد دهم که است در چهارم خانه
آمده است و در نهم خانه تکرار کرده است در چهارم خانه بعدد عشرات حکم است پس بر عدد مال
مرتبه احاد و عشرات است حکم باشد پس خواستیم که بدانیم که بر دور عدد یعنی بر هر دو مرتبه



کدام شکل حکم است پس در دلیل طالع و صاحب خانه سوال نظر کردیم بر دور ده و از ده هم در کدام
خانها افتاده اند و حکم کردیم بر بموجب پس چ بین که صاحب عدد خانه سوال در کجا آمده است
اگر در خانه دوم دیگر خانه تکرار کرده باشد پس اول حکم کند دور ده و در عدد میزان که در
رمل نهم خانه است اعتبار کند پس اگر شکل داخل یا ثابت باشد دور از استقامت بود و اگر شکل
خارج یا منقلب باشد دور آن چنانچه باشد و نهم خارج باشد پس دور تا نهم منتهی شود پس باز
و سوی چهاردهم شانزدهم پس باز گردد و سوی هشتم تا دور منتهی شود و بدانکه مرتبه حکم
دور عدد بقسمت و در مرتبه حکم از خانه سوال دانسته شود پس اگر صاحب خانه سوال بعد حکم
باشد دور از او باشد برای مردیکه امید مال و چه داشت که کی رسد و چند عدد رسد



رمل کشیدیم آن بتاریخ ماه محرم سنه سته و سبعین
و ثمان مائه طالع جدی و خانه اخذ مال یازدهم خانه
طلب کردیم و آن است در پنجم خانه یافتیم و انجا و
و حکم است بعدد و عشرات بر دور ایام باشکال و گواه است که در
یازدهم خانه است و این شکل بر دور عشرات صاحب عدد پنجم خانه است و در یازدهم خانه
بدور احاد نیز و گواه وی فرح است که در چهاردهم خانه یافتیم و در خانه عدد بر دو
عدد احاد و عشرات اند و حکم بر مرتبه عشرات باشد پس سبب عتبه پس صاحب
عدد یازدهم خانه را طلب کردیم و آن عتبه داخل است در اول خانه در خانه
عدد احاد او یافتیم و لیکن گواه وی در نهم خانه قبض الخارج آمده است
این شکل مانع است و داخل مال را خارج نحس است و اعداد عشرات را مانع آمده زیرا که

درخانه

در خانه اول صاحب عدد و در مات است پس حکم مرتبه مات و عشرات و حکم باشد بعدد
صاحب عدد اول خانه را فرح است طلب کردیم و در دوم خانه یافتیم و در چهاردهم تکرار
کرده است پس عدد اول خانه بر دور مات از پنجم چنانکه خانه را تکرار کرده است سیر
دادیم شش هزار عدد آمده بعده از دوم خانه که دور فرح است بعده مرتبه پنجم بر دور
عشرات که پنجاه است تا چهاردهم خانه که در و فرح تکرار کرده است سیر دادیم پانصد
عدد آمد پس مال حاصل از امید و چه شش هزار و پانصد عدد باشد که بسایل رسید
همچنین بود و فایده بود صاحب عدد خانه مال در اول خانه حکم بعد احاد و گواه وی در
نهم خانه قبض الخارج است صاحب عدد اول خانه بر دور مات است که عدد مال از
مرتبه احاد و مات است و آن از صاحب عدد اول خانه یعنی از فرح دانسته شد
و این شکل یعنی در دوم خانه نشسته است و در چهارم خانه تکرار کرده است حکم مرتبه احاد را
باشد پس دو یا چهاردهم باشد و ده در شمار نیاید پس شانزده عدد شد و در پنجم
خانه نشسته است صاحب خانه مال است یعنی صاحب یازدهم است و حکم است بعدد عشرات
چنانکه گذشت پس صاحب پنجم خانه که فرح است در دوم خانه آمده است و در چهاردهم
خانه تکرار کرده است بدانکه پانصد عدد و مات شد پس ظاهر شد که مجموع عدد مال از دو
مرتبه از احاد و مات شش هزار و پانصد هرگاه که تحقیق شد وجه مال شش هزار و پانصد
عدد است و یا نصد عدد و در زیادت هر کاری دیگر راست خارج و جه پس فایده صاحب
بیت المال وی حکم در خانه بعدد احاد و عشرات و گواه وی فرح در خانه احاد
و عشرات خود و بود صاحب اول خانه عدد احاد خود و گواه او در نهم خانه

در خانه عدد و احاد خود ظاهر شد پس حکم مرتبه احاد و عشرات ما باشد بعده صاحب
عدد اول خانه را فرح است طلب کردیم در دوم خانه یافتیم و دیدیم که در چهاردهم خانه
تکرار کرده است در چهاردهم را جمع کردیم شانزده شد دانستیم که هر روز شانزده تنکه و
سی و دو چهل قسم سایل رسد و سی و دو چهل از عقله که در خانه چهاردهم است و انجا
بعد و احاد و عشرات حکم است معلوم شد پس صاحب یازدهم خانه را طلب کردیم و آن
قبض الداخل است در پنجم یافتیم از یازدهم خانه تا پنجم خانه سیر دادیم و سی عدد حاصل آمد
و صاحب پنجم خانه در دوم خانه یافتیم این و بران سی افزودیم تا سی و دو عدد شد
پس هر روز شانزده تنکه و سی چهل بسایل برسد جمله شش هزار تنکه وجه پانصد تنکه برای
کاری دیگر داده شود و این مال مدت نود روز برسد و نهایت آن نیم ماه ربیع
الآخر روز دوشنبه ساعت آفتاب باشد نوع دیگر سوال از گریخته بود و او به بیند
که سایل ابروه گریخته است یا نه اگر صاحب ششم خانه در رمل حاضر باشد برده گریخته باشد
و اگر بنگر که صاحب ششم خانه یعنی حمره در کدام خانه افتاده است و فریضه ششم خانه را از ششم
تا خانه که در وحمره است نشسته است قسمت کند هر جا که منتهی شود حکم از انخانه
و از ان شکل کند اما عدد مدت گریخته آمدن را از صاحب عدد و ششم خانه کو بدینک
فهم کن و آنجا نشست که نبگرد که صاحب عدد و ششم خانه اجتماع است طلبد و طلب کند
کند که کجا افتاده است هر جا که باشد اگر انجا بعد وی از اعداد و حکم باشد بدان حکم
کند پس نبگرد که اگر صاحب مزاج سوال برود بروج در خانه خود بر آمده باشد
یا شریک وی برود مزاج در خانه خود برود بروج نشسته باشد پس برود مزاج

که در کدام خانه هر جا که باشد صاحب عدد و انخانه را طلب

دو بروج حکم باشد پس خانه دو و آن شکل نشسته است حکم کن مزاج آن خانه که
در و نشسته است برود بروج مراد او در مزاج سوال داخل باشد پس صاحب آنخانه را
برود مزاج طلب کند و نگاه داشته پس بنگرند و اگر صاحب مزاج خانه سوال در خانه
دیگر باشد و انخانه برود مزاج خانه او نباشد و برود بروج نیز نباشد پس در
دو روجه باشد اول آنکه سیر و هیکلی که برود بروج حکم کند تا صاحب وی برود
بروج و تا دو مزاج و هر برود را باهم حکم کند زیرا که سوال او دو مزاج باشند
و نیز سیر و هیکل اکب حکم اول از خانه که در و تکرار کرده است برود فراخ و برود
بروج پس تا حکم و حکم کند چنانکه مردی از برده گریخته سوال کرد که کی باز خواهد آمد
این رمل زدیم بدین صورت دیدیم



رمل طالع نیست
پس برود را اصل حکم کنیم اول صاحب ششم خانه را طلب کردیم
و آن حمره است در یازدهم خانه یافتیم و دانستیم که یازدهم
تحقیق برده گریخته است بعده صاحب یازدهم خانه را که قبض الداخل است
طلب کردیم در هشتم خانه یافتیم پس فریضه ششم خانه را که این است رنج بنده و
گریخته اسرار چار پایان خرد از ششم خانه تا هشتم خانه قسمت کردیم بدین صورت
این است پس هشتم خانه بگریخته منتهی شد و در انخانه قبض الداخل است
در خانه دور ایام و این شکل داخل سعد است و از دهم خانه بنظر تسدیس ناظر است
و از دوازدهم خانه بنظر تثلیث ناظر است و گواه عتبه داخل از دوم خانه و از چهاردهم
بنظر مقابله ناظر است در شانزدهم خانه نیز شکل داخل است پس گفتم که ممکن است که برده

کرنجیة بیابد از اکر شوابد و نواظر داخل سعد ند پس صاحب عدد و ششم خانه را که اجتماع
طلب کردیم در هفتم خانه یافتیم در خانه احاد خود و حمره از یازدهم خانه بنظر تسدیس
ناظر است و آن صاحب عدد احاد و هفتم خانه است و در خانه عدد احاد خود است و صاحب هفتم
خانه یعنی نقی الخد در پنجم خانه یافتیم در خانهٔ احاد خود پس صاحب پنجم خانه را که عتبه
خارج است طلب کردیم در سیم خانه یافتیم و حکم مر عدد احاد راست پس مراد کسی که گریخته
سه روز باشد در شب چهارشنبه آید اگر مستولی بر خانه سوال شکل لیلی باشد
مراد او بشب بر آید و اگر شکل نهاری باشد مراد او بروز بر آید و دیگر مردی سوال برای
سفر کرد در روز شنبه غرهٔ ماه رجب مل آ دیدیم این است



دیدیم که طالع سرطان بر آمد و طالع عقرب اما طالع
سرطان اختیار کردیم از انکه در چهارم خانه لحیان
قوی است و بدین حکم خانه سفر دوازدهم خانه باشد که از طالع
نهم خانه است در وی اجتماع است در خانهٔ خود بر دور ایام فی السموات
و صاحب دوازدهم خانه یعنی قبض الخارج در دهم خانه آمده است و این براد
نوع سفر حاضر شده است از انکه خارجست و نصرت الخارج که صاحب نهم خانه است
که خانه سفر است در ششم خانه افتاده است که از طالع سیوم خانه است که خانهٔ
حرکت و نقل قریب است حاضر شده است و در پانزدهم خانه تکرار کرده است و بر دوازدهم
خانه اگر چه شکل ثابت آمده است اما طریق گواه اوست و قبض الخارج بنظر
تسدیس و نصرت الخارج بنظر مقابله و لحیان بنظر تثلیث و فرح که منقلب است بنظر تسدیس

ناظر است پس دلالت بر وقوع سفر باشد بعده صاحب عدد و دهم خانه را که لحیان است
طلب کردیم در چهارم خانه یافتیم پس بدو جا چهارم از چهارم خانه تا صاحب عدد
وی که در پانزدهم خانه است سیر دادیم بدو را حاد شصت عدد شد و صاحب
ششم خانه یعنی حمره در ششم خانه تکرار کرده است این هشت عدد با شصت جمع کردیم
شصت و هشت عدد شد



پس حصول عدد از سفر
شصت و هشت روز باشد همین مل را بنوع
دیگر حکم توان کرد و الخانه که طالع سرطان آمد و
خانه سفر خوب باشد یعنی دوازدهم خانه صاحب دوازدهم خانه
افتاده است در خانهٔ عشرات خود و فرح از دوم خانه بنظر تثلیث ناظر است و از
چهارم خانه بنظر مقابله ناظر است از خانه عدد و در ایام بالا اشکال خود و مستولی
بر خانه سفر اجتماع است و این دور ایام خانه اوست و صاحب سفر یعنی
صاحب نهم خانه و آن نصرت الخارج است در ششم خانه آمده است و در یازدهم
خانه گواه است از خانهٔ ایام خود و بر و از خانه سفر دوازدهم خانه بنظر
مقابله ناظر است پس صاحب عدد دوازدهم خانه را طلب کردیم و آن است در
سیزدهم خانه یافتیم پس صاحب سیزدهم خانه را بیاض طلب کردیم و هفتم خانه یافتیم
پس شصت و هشت روز مدت سفر باشد و ابتداء آن سفر از روز چهارشنبه باشد
و آخر آن سفر دهم و آخر آن سفر دهم ماه رمضان و پنجشنبه باشد و بدانکه صاحب خانه
از بهر حکم کلیست و دلالت میکند پس بعضی مسایل خانه بسبب طول بعض اشکال در اشکال

بشرط مساعدت شواهد و نواظر خصوصاً که شواهد و نواظر و یار زیادت از آن باشد یکی از اصحاب خانه که دلالت کند بدان مسئله و مال آن بطلول یکی ازین اشکال این است

عدد الاحاد

اگر سوال از بیع و شری و معامله باشد و در پانزدهم شکل منقلب و سیزدهم خارج بود و چهاردهم
داخل بود و دلیل بر تمام شدن بیع و شری اگر سیزدهم سعد و چهاردهم سعد
آنچه ازین دو متولد شود سعد بود و دلیل بر تمام شدن مقصود و آسانی خواهد تا بداند که بهمانی
از کیست نظر کند تا نحس از کدام بیشتر بود و پشیمانی و زیان کار آنکس بود و خواه بیع خواه
یسار سیزدهم و دست راست مال بود و در خانهٔ سیزدهم و چهاردهم نگاه کند که سیزدهم
طالب است چهاردهم مطلوب متقابله پانزدهم ازان متوسط یعنی دلال یا میانجی کننده نگاه
نگاه کند و شانزدهم در بیع و شرای حکم ندارد و بدانکه موالید عالم از سه جنس نیست
اول نبات دوم حیوان سیم معادن عالم جسمانی بعد است طول و عرض و عمق و اگر
ازین سه بعد و یکی بر خیزد جسم نه جسم باشد غایت بر مثال طول است حرکت او سوی
بالاست بالا رود و حیوان مثال عرض است حرکت او پهناست و معدن مثال عمق
عالم است و حرکت او سوی مرکز زمین فرو شده و آن موالید است پدر از او پهنا و زیر
و بر صفت ابای امهات خویش است و بعضی ازین موالید سبک اند و بالا روند سوی
ابای و بعضی گرانند و زیر روند سوی امهات و بعضی بطبع متعلق داده میان هر دو بدانکه
معادن از میان آب و خاک موجود است و بر دو قسمت یکی فرده و یکی از نیره است بطبع
خاک دوم گداز نده بطبع آتش که موجود از میانجی یافته اند و گداز نده بر هفت
نوع است زر و سیم و آهن و مس و ارزیز و سیماب و برنج و ناگداز نده بر هفت نوعست
چون یاقوت و زبرجد و لعل و فیروزه و عقیق و یجاده و جزع اما نبات بطبع ما در جوهر است
از آب و هوا وجود یافته است و بر دو قسم است یکی بی بر است نیک فهم کن آنچه بی بر است

چون بید و چنار و سفید ار و درختان بی و گیاهائی که بید انه و خار و خاشاک آنچه بر دارد
انگور و خرما و جوز و انار و سیب و آلو و بهی و شفتالو و انجیر و نبات بر هفت نوع افتاد
یکی تمام او را بخورند چون بجز و کنند آنچه خوردنی دوم آنکه مغز بخورند چون زردالو و شفتالو
و مانند آن سیم آنکه فراوان بخورند چون بادام و جوز مغز و مانند آن چهارم آنکه او را
بیشتر بخورند انگور و سیب و امرود پنجم آنکه مغزش بخورند چون خربزه و کنجد و مانند آن
ششم آنکه دارو است که بوقت علت بخورند هفتم آنکه هیچ از و نخورند آنرا اما حیوان
میان آتش و هوا موجود است سبک بطبع ما در خویش اما حیوان بر دو قسم است یکی با
سخن و یکی بی سخن بر هفت است اول سم شکافته چون گاو و گوسفند و مانند آن دوم و
سوم ناشکافته است و اسپ و استر و حمار و شتر و مانند آن سیوم حیوان با جنگل چون
سباع چهارم آنکه منقار و جنگل دارد چون مرغان پنجم چون حشرات زمین ششم چون
حیوان آبی اند از هر نوع که باشد هفتم حیوان با سخن مردم که مثال ازین همه اند و کنند هر آنچه
در هفت اقلیم برین جمله از قول استادان مطلع است باد و کار نجم دیگر مراتب عناصر ما
اجاو است باد و عشرات آب و آتش و خاک الوف هنجا که آتش نیح است و باد خزین
و آب ترین و خاک شور و نار مرتبه ایام و باد هفته و آب ماه و خاک سال باشد
آتش شرق و باد غرب آب شمال خاک جنوب آتش صفرا باد و خون آب بلغم خاک سودا
آتش نظر است باد سخن آب اتصال خاک انفصال آتش ارواح باد عقل باد نفوس خاک
اجسام آتش گرم بذات گرم است بعرض باد و سرد است بذات و گرم است بعرض و
خاک خشک است بذات و سرد است بعرض و در احکام خبایا و این مسئله درین علم بسیار

شکل است و هر کسی بنوعی گفته اند و آنچه تجربهٔ ما را از استادان حاصل شده است و حکم تخلف
نمیکند می‌گویم چنانکه رنگ خبی از دوم گوییم و کیفیتی و تری او را بنگر بجوی که در کدام برج
افتاده است اگر از طالع تا چهارم بود نو بود و اگر از چهارم تا هفتم بود میانه بود و اگر
از هفتم تا ده بود کهنه بود و اگر جو به در رمل نبود بطالع که چه شکل است و صاحب کدام
خانه است اگر صاحب اول تا چهارم بود نو بود و اگر صاحب تا هفتم بود میانه بود و اگر صاحب
تا دهم بود کهنه بود و در دانستن قیمت و غیر قیمت خبی اگر صاحب طالع در اوتاد بود خبری
باشد که گران نماید با قیمت بود و اگر در مایل اوتاد باشد خبری بود میانه بها اگر در زایل
اوتاد جنس و بی قیمت و معیوب و شکسته اگر صاحب طالع که جوطه است غایب بود نیک بنگر
که شکل طالع صاحب اوتاد است یا مایل اوتاد یا زایل اوتاد و بطریق چنین عمل کنیم نوعی دیگر
آنست که شکل طالع ببینم که در کجا تکرار کرده است از آنجا حکم کنیم بر طریق چنین گرانی و سبکی خبی
از طالع و شکل یازدهم شکلی تولد کند بنگر و در رمل کدام خانه است و آن خانه گران است
یا سبک تا آن طریق حکم اوتاد در اول مایل اوتاد و دوم زایل اوتاد و سیوم

چهارم و هفتم و دهم	پنجم هشتم یازدهم	ششم نهم و دوازدهم
بر چیز که در دو دست	بر چیز که خواهد بودن	بر چیز که گذشته

در خبایا و مستقبل خبایا

اول در صاحب خبی بداند که بر رمال واجب است که وقتی که خبایا بگشاید هر چه در معنی سوال
کند جواب گوید و ما ازین باب هیچ نکته فرو نگذاریم اول باید که بداند که خبی موجود است
یا دروغ میگوید و شخصی را که خبی داشته است پیدا باید کرد و اما دانستن آن چنانست که

شکلی خبی حمره است یعنی شکل که درین خانه آید بقول طلسی حمره در ششم و نقی الخد در
هفتم است دایرهٔ طلسی این است
و شکلی حمره است و بر و تعلق دارد که در رمل غلبه کرده باشد بر بودن
خبی و اگر حمره غایب باشد و نقی الخد نیز غایب باشد توان گفت که هیچ در دست او نیست
و دروغ میگوید و اگر حمره در رمل غلبه کند دلیل کند که خبی پیش از رنگ خبس است و بحسب تکرار
حکم توان کرد و چون محقق گشت موجود است دوازده خانه حکم شکل او نگاه کند چنانکه گذشت
و چون معلوم شد که چه کس او نگاه باید کرد که در چه موضع دارد زیرا که ممکن باشد
بلکه در کیسه یا در ساق موزه یا در بند زیر جامه یا میان دستار یا جای دیگر آنچنانست
که نگاه کند حمره در کجا نشسته است و شکلی که صاحب خانه باشد ضرب کند شکلی که بیرون آید
حکم باشد و بهر جا نشیند حکم از آن کند و اگر هیچ خانه نشسته باشد حکم از خانه آن
شکل کند و غلبه حمره گواه باشد اگر معین کرد و مثلا خبی در دست او نگاه کند و باید
کرد که در کدام دست او رود آن از خانه پنجم و ششم توان گفت و شکلی که در آنجا نه
باشد و یا نهم گواه باشد اگر داخل در دست است بود و اگر خارج بود بر دست چپ بود
و ثابت گواه داخل است و منقلب گواه خارج منقلب ثابت
داخل خارج در هر جا که و ما دایره
وضع کردیم و آن دروی که شمارند و بهر کس و در سرایر حکم از و کند و آن چنانست
که لحیان در شانزدهم میگیرند پانزدهم چهاردهم سیزدهم
دوازدهم یازدهم دهم نهم هشتم هفتم ششم

پنجم چهارم سیم اول او ابتدا این عمل از دست راست خود باید گرفت
واگر وره هم داخل بود واگر ثابت بود از دست راست خود واگر خارج باشد از دست چپ
ومنقلب کواه ایشان باشد واین عدد یکه در احاد بکار می آید یعنی یک تا ده واگر عشرات باشد
رود همان باشد الا انچه درین خانه دایره یکعدد هست ده گیرد واگر عدد مات باشد هر یک عدد
صد گیرد و عدد و ازین عدد میرود تا وقتی که باشد ودور رانیز اگر خود را ضمیر کرده باشد
غیر از خود شماره وبقول الطبسی اگر پرسند که این چیز در دست راست یا در دست چپ
اگر هر طرف بود از ان طرف کوی واگر این اشکال نباشد یا هر دو طرف
مساوی باشد هر طرف که اشکال سعد بیشتر ان طرف باشد در عدد چنی بدانکه در خبایا
عدد بکار آید چرا اگر کسی انار در دست گرفته باشد وگفته باشی در دست تو انار هست
اگر سوال کند که در انار چند دانه هست جواب باید داد و آنچنان هست نگاه کنند تا اشکال
عدد چند هست اگر کسی مشتی غله بردارد وگوید که این غله و چند هست اعداد ایشان بر
هم گیرد و حکم از ان کند در مرتبهٔ احاد هر یک را یکعدد گیرد و در عشرات یک را ده گیرد و در
مات هر یک عدد را صد گیرد و در الوف هر یک عدد را هزار گیرد وعلی هذا
اشکال هم بران موجب که نموده شد الا در احاد هم احاد طلب دارد و عشرات
عدد عشرات ویا در مات عدد مات و در الوف عدد الوف و در عشرات الوف عدد
عشرات الوف و در عشرات الوف عدد عشرات الوف و در مات الوف تا غایت
واین فرق کرده ابتدا در کتاب جدول احکام نموده شده هست تکرار حاجت نیست مثلا
شخصی حقهٔ مروارید پیش ازین آورد وگفت که درین حقه چند دانه هست ما رمل کشیدیم

برین صورت حکم که مروارید و جنس است یکی درست ویکی خورد واز الجمله بیست ونه
دانه بزرگ است ورمل این است وصد وچهار دانه
خورد است جمله صد وچهل وپنج دانه است ولیکن از جمله مروارید
بزرگ یکی زخمی دارد وفی الجمله مراتب از چهار بیرون نیست
باحاد یا عشرات یا مات یا الوف تا زمانیکه خواهد ودر رمل مرتبه اول
شکل اول تعلق دارد ودوم بدوم وسیوم بسوم وچهارم بچهارم وآن چنانست که اگر
کسی سوال از عددی کند نگاه باید کرد تا ان عدد و بکدام مرتبه هست یعنی یکی تا ده هست یا
تا صد مثلا چون معلوم آن مرتبه از کجاست نگاه عدد از ان مرتبه باید داشت مثلا کسی عدد
چند در دست دارد معلوم شد که از احاد هست هر یک عدد یک گیرد وچون مرتبهٔ عشرات
هر یک عدد ده گیرد وهم برین وجه وچون بالا نموده شد همان کافی است از برای امتحان
از چیزی پرسند در دست یا در کیسه چیزی هست یا نه نظر کن اول چهارم وهفتم اگر درین
خانها اشکال خارج باشد در دست چیزی نبود واگر درین خانها اشکال داخل بود چیزی باشد
بدانکه شکل اول یازدهم وپانزدهم باشد وشانزدهم که چیزی از ان اشکال بیرون نیست
واگر شکل ازین اشکال غلبه کند یا در خانه خود او را با شکال اول ضرب کند ونتیجه را بگیرد
واز وی حکم چیزی وصفت وی بگیرند در بیان دزد وبرده بدانکه دزد وبرده از حمره و
طلب میباید کرد وشکلی که در خانه نهم باشد وانچنانست که حمره طلب کند اگر
در رمل حاضر باشد آنچیز حاضر هست واگر هم غایب هست آن چیز غایب هست واگر حمره در خانه
اول نشسته حکم توان کرد که اصل مال جایی نرفته است در دست صاحب ضمیر

وخلاف میگوید اگر شواهد و نواظر بد و دهند اگر در چهارم نشیند توان گفت که در خانهٔ
خود نهاده است واگر در پنجم نشیند بدست فرزند یا معشوق یا دوست بود واگر در ششم غلام
وکنیزک یا مزدور برین مثال میرود واگر حمره غایب باشد دلیل کند که مال بدست دزد نیست
بلکه بدست دیگری سپرده است بحسب تکرار حمره یعنی صورت آن شخص است او نیست از حمره یعنی
باید و بد صورت دزد اصلی خود و در فصل دیگر نموده شد اگر حمره غایب باشد
ونقی الخد حاضر باشد دلیل کند که مال بعضی بدست دزد نیست و بعضی نه واگر حمره
غایب باشد بصورت مال خرج کرده باشد وا غنیا را از دست رفته واگر در خانهٔ ششم
اصل خارج نحس باشد حکم کند برفتن مال اگر شواهد و نواظر گواهی دهند اگر حمره حاضر
باشد و خواهد که بداند که مال در کجاست حکم دقیق از عقله ببا باید کرد و حکم کم شده
و دزد و برده از حمره چون خواهد که بداند که مال چند چیز بوده حکم از تکرار حمره و شکلی که در
ششم نشسته باشد حکم و سوال از جنس دزد و برده طریقه خبایا جواب گوید واگر خواهد
که بداند مال کم شده باز خواهد یافت یا نه حکم از خانهٔ دهم و نهم خانهٔ و
شکلی که در نهم خانه نشسته باشد حکم کند اگر جماعتی را بیاورند که دزد درین
نه چون رمل دزد برده زده باشد امهات با بنات ضرب کن و این دیگر استخراج
پس بنگر که جماعت در کجاست و شریک وی کدام است اگر در رمل بینند دزد
حاضر نباشد اگر اشکال اخل غلبه کرده باشد در خانهٔ بیت المال دزد و مال در
میان ایشان بود واگر خارج بود یعنی این بود اگر شکلی در ضرب افتد مثل
مال از انکس طلب کند که او دارد جدول تسکین عدد رمل

در احکام رمل

در احاد و عشرات مات الوف که مرتبهٔ ناری احاد ناری مرتبهٔ
بادی عشرات مرتبهٔ ابی مات مرتبهٔ خاکی
الوف در خبا ما و سر انسانی ظاهر او هر انچه سیدا ای
در خانهٔ اول دلیل کند بر چیزیکه در میان مع و آتش در وی عمل کرده باشد برنگ
منقش و نادو سوراخ دارد اگر با خارج آید کافی اگر حمره آید حیوانی چیزی مرصع
در خانهٔ نشانزدهم نکر کند بر چیزی با قیمت یا قوة و مروارید نقره قلعی سماب سرین

بارورخت اگر بسیار تکرار کند چیزی سیاه رنگ بود از احجار یاقوت زرد و لعل تیره
و مروارید و گوشواره و تکمه کلا از احاد و قسلی استخوان و چیزهای مرصع که ابریشم درو
کار برده باشد یا زردوزی کرده باشد از طیور از مالات عسل و شکر و عنبر و عود و مشک از
حق کردی و دختر صوفی در خانهٔ اول چیزی بود نباتی در دو رخها بود یا منقش از
دیگر چیزی در وی کرده باشند و یا دهم و شانزدهم دلیل آن بود که چیزی دیگر با جای
نهاده باشد و طول و باریک و رنگش و قیمت چندان نه دارد و بوی خوش دارد و عدد وی جفت
باشد دلیل کند بر جامهای نگین نقره و جسم صنعت حیوانی باشد حروف ک و ط از خرما و مویز
و غولک فاق شغالو از حبا و بر نقره و طلا از احجار زمرد و لعل جگری از طیور باد و شغار
از حیوان بز خرگوه و جانوران باال ذبوی مشک و سنبل در اول چیزیکه در آتش
بروی عمل کرده باشد برنگ زرد و تیره رنگ بر چیزی سبک بوی ناخوش دارد
دو چیز باشد یا در میان او چیزی این و مرد دیگر بعد و طاق حروف غ و در خانهٔ
اول چیزی پسندیده باشد و آتش در وعمل کرده و قیمتی و زرینه و سوراخها دارد و گاه بود
که مروارید یا چیزیکه مغز این جو ده و لیکن اندک اثری مانده و طعم وی ناخوش و قابض
بود و عدد بسیار بود و خفیف باشد و نیز مانند از او و او تاد باشد در اول خانه
که چیزی باشد ملیح و منقش چیزی بر وی آمیخته باشد نه عدد از جنس وی بود بوی ناک بود
و خوش طعم در خانه شانزدهم دلیل کند بر زری یا مروارید عدد وی جفت باشد
اگر تکرار بسیار کند دلیل سیاهی کند چیز تکرار بارورخت زرد که با سرخ زند ابریشم و جوهر
در خانهٔ اول چیزی باشد از نبات اما سیاه رنگ بود و در وی سوراخ باشد

وچیزی مصروف و ملفوف چنانچه احتمال گستردن از لون ابلق که بسیاهی و سبزی زند
بندکرده و چون حاجبه با بساط یا طومار یا چیزی نباتی مثل انار و بادام و مانند آن طعم بود
ترش بوی اندک دارد و عدد جفت و چیزهای مدور و سوبلغ و کانی و خاکی و چوب آیینه
مثل پوست و شاخ اگر با نباتی آید مثل دانه درخت باشد و از حروف ن در
خانه اول چیزی بود از عطرها باشد یا سموم با وی چیزی دیگر باشد و از جنس وی در
شانزدهم تکرار کند چیزی باشد زخم رسیده و ناقص اگر این یا گواهی دهد
سیاه رنگ باشد یا زرد و طعم ترش و ناخوش دارد در اول خانه عمل آتش یافته بود
وچیزی را از نقره با وی چیزی دیگر باشد در شانزدهم دلیل کند بر چیزی سرخ گران عمل
آتش یافته و مطرقه کوفته اگر یاری بر چیزی سیاه آید که با کبودی زند بود
وخوش مزه و شیرین و جفت دارد ح ن اد در خانه اول بر چیزهای مجوف الاندرون
سیاه و سرخ یا در وی چیزی باشد ترکیب کرده در شانزدهم بر چیزی باشد
نباتی یا بوی خوش مزه سرد و تر عدد فرد ح در اول خانه بر چیزی جنس و قیمت
باشد چون برقاو یا پوست حیوانات یا پوست میوه شانزدهم دلیل کند بر زر و نقره اگر
او را یا یا یاری دهد و الا غیر آن باشد دلیل کند بر چیزی سبک چون
اگر یا یاری دهد دلیل کند بر چیزهای اصغر و طعم وی ترش عدد فرد
ص ی او نادلیل بر چیزهای اصفر ابیض و احمر بر چیز کانی و آتشی و حیوانی
در خانه اول دلیل کند بر مغز چیزی زرد و شیرین و سفید یا چیزی معدنی عدد
جفت و نام بزرگ بروی نبشته باشد اول تا دوم و تا چهارم دلیل در از بالا سعد

نباتی اگر با شکل خارج آید دلیل بر نقره و قلعی اگر شکلی که بحیوانی تعلق داشته باشد بر ابریشم
و پوست حیوانات نوردد این خانه گواهی دهد بر هفتم در خانه اول دلیل بود از نبات و در وی
چیزی باشد مثل حیوانی با ریگ سفید و چیزی باشد که از آتش عمل کرده باشد و در پانزدهم
و شانزدهم دلیل کند بر رنگ سبز باشد که چیزی دیگر باشد عجب آنکه اگر تکرار بسیار
کند چیزهای منقش باشد سر اول تا دوم تا دوازدهم هشتم در اول چیزی نباتی بود که در وی زر
بود یا عمل کرده یا منقش و چیزی دیگر اندر وی آمیخته باشد در پانزدهم و شانزدهم دلیل کند
دو چیز با همدیگر ترکیب کرده باشند و طول باشد و با ریگ تیز رنگش سبز باشد قیمت بود
بوی خوش نداشته باشد و عدد جفت مثل کرباس جامه بود و حیوانی اگر در اصل آید
بر در انگشترین نقره و مروارید و اول تا دوم و تا دهم باشد اول و چهارم و هفتم اول تا دوم و دهم
دلالت بر چیزیکه در وقت است مایل اول تا دوم و پنجم و هشتم و یازدهم و دلالت میکند
بر چیزیکه خواهد بود و دلالت بر چیزیکه گذشته است زایل اول تا دوم سیم و ششم و نهم و دوازدهم
در خبایا احکام او از خبایا و سر انسانی ظاهر او زهر آنچه میدانی شعر اندرین
علم چند معتبر است هر کسی را طریقه دیگر است قول زناتی الحکمه استاد است هم برین
طرح شکل افتاده است ضرب کن شکل اول رابع باز حاضر زن تو در طالع بنگر
تا دلالت بر چه جنسی است کان یقین چو نقیض خبیث از منسوبات اشکال و دلالت هر شکلی
در هر خانه خانه اول دلالت بر طبیعت جنس و بها و نرمی و درشتی و سخت است یا نرم خانه
دوم بر لون که چیست از نامه رنگها حکم از شکل که در آن جا نه آید خانه سیوم بر شکل خانه چهارم
بزرگ خانه هشتم خانه پنجم دلالت کند بر قیمت جنسی که نقش دارد یا نه دارد یا ساده

یا ضرب سکه و بدان چیز مردم استعمال کنند از چه بود و هست وازوی چه توان ساخت
و چه منفعت توان گرفت و از چه مضرت بود و مردمان در او دست دارند یا نه و کار بدان
کرده اند یا نه خانهٔ ششم دلالت کند بر آن چیزها که از ان چیز پرورش یافته بود و از چه
تربیت یافته بود و آن چیز بر قبول ضعف و سبک است یا گران خانهٔ هفتم بر آنچه چه نوع است
کم یا بیش جواهر او با جواهر جنبی آمیخته است عکس است مگر از هفتم و هشتم و چهارم گفته اند
خانهٔ هشتم بر طبع جنبی که از چه باشد و چگونه خانهٔ نهم بر فعل جنبی و بر جواهر جنبی که شرکت
چهارم آنکه فعل او چگونه است خانهٔ دهم بر طعم جنبی و آن طعم تمام شده باشد و قیمت آن چیز
نیکو احتیاط کند و شتاب نکند و تا فهم شود خانهٔ یازدهم بر آن چیز که خیا باید آن تمام شود
و بر آنجا که جنبی راست است خانهٔ دوازدهم بر خواهد جنبی بر موضع جنبی در راستی و نکو[ن] باشد
از کانی و نباتی و حیوانی بر راستی و کری آنچه اشکال نماید از هر جنسی که باشد از مختلفات
چهارم در چهاردهم ضرب کند و یازدهم در یازدهم ضرب کند آنچه ازین دو شکل بیرون آید
حکم کند بر خواهد جنبی باشد درست و راست بدان که شکل چهاردهم جنبی اصل است از قول
سباح الرمل ای عزیز من اگر ازین هنر بودی از صاحب مختصری یا صاحب تجربه بیان
کردمی به ازین نیست اگر حق تعالی خواسته باشد که تو جنبی بگویی چون عمل تمام کند
شکل اول را با سیوم زند و پنجم را با هفتم و نهم را با یازدهم و سیزدهم را با پانزدهم زند
وازین چهار باز دو شکل وازین دو یک شکل و با دوم را با چهارم زند و ششم را با هشتم
زند و دهم را با دوازدهم زند و چهاردهم را با شانزدهم زند وازین چهار شکل دو بیرون آید
وازدو یکی وازین یک شکل را با شکل اول زند که از چهار خانه اول بر آورده باشد یک شکل

باشد جنبی آن شکل بود درست و مرکب بود

آتش باریک بود	هوا طولانی بود	آب پهن بود	خاک کج مج بود
آتش با دو در خانهٔ خاک سیاه و سفید بود	و خاک در خانهٔ آتش با دو سیاه و سفید بود	آتش در خانهٔ آتش سفید بود	آتش در خانهٔ خاک سیاه بود

اگر گوید که چیزی در دست دارم چه چیز است چهارم در چهارم ضرب کن هر چه متولد شود
واگر کانی باشد آن چیز کانی اگر معدنی بود معدنی نرم و سفید بزرگ شیرین پنهان
یا سفید که میل بزردی کند و میل بر چیزهای مخروطه که اول باریک بود آخر او پهن اما کرم
و خشک از احجار و علی استخوان عاج و چیزهای مرصع از ابریشم در و کار برده باشد از
احجار یاقوت زرد و لعل تیره چیزهای نیکو الوان زرد و کانی و سخت زرد و شیرین نمکین
علون نقش هم گفته اند نقره و طلا و زر و لعل جگری از میوه خرما و موز عو لنک تا ق نقاب و
از بوی بوی نافه و خشک و لعل از احجار و بر نقره و طلا از حیوانات بر خر کره جانوران بیابان
از طیور بر باز و سنقار و جانور انیکه پادشاه را بکار آید چیزهای ناتمام معدنی
سخت عنبر گون تیز تلخ گون سرخی که میل بسیاهی کنند و تلخ و تیز بود از معدنی و الوان خاک
رنگ چیزهای مستعمل بر چیزهای کم بها مثل کج و الک و آهن و سرب خوله و سنگ از
احجار بر سنگها زرد و کبود و بی قیمت از حیوان بر خنزیر و گرگ و سگ و مار و کژدم
در اسود و باه و موش از احجار فیروزه لاجورد از حیوانات کانی و سخت نفیس
شور سکین عنبر گون است دلالت بر چیزهای مربع از طعم آمیزنده و بوی خوش یا میانه

از لون نقش یا سبز یا کبود مطلق از اجساد سرب و از زیره و سیماب از نباتی ریبب
و انار ترش طعم اندک دمی باشد حیوانی سفید یا زرد و سفید و شیرین سبک
و لالت برسرخ تکمه طلای مرصع از احجار زمرد لاجورد و معدن از زرد از نباتی خرما
زرد و الو و انار سنجد نارنج ترنج خربوزه بادرنگ آنچه درون آن تخم باشد از اجناس ابریشم
از بوی گل سرخ و گل زرد و سفید و جمع ریاحین از لون سفید که بزردی زند از حیوانات
براست تازی و اشتر بروغی و استر مایه و هرچه چست و چابک باشد از طیور طاوس
و کبوتر شیرازی و بلبل و طوطی و سبعه و جورک و هرچه عزیز دارند کانی سخت سیاه
سرخ و ترش شکلین یا سیاهی که میل بسبزی کند از اجساد و کانی بر آهن و فولاد و سنگ
فلاخون و دوات قلم و چیزهای شسته و پیچیده از طعم قابض شور تلخ از لون سیاهی
که بسرخی زند از احجار انگشترین و حلقه و تکمه طلا کم بها جبه و جوشن و خول بوی شیم
و استخوان از نباتی لوبیا و عدس و ماش و باقلی و نخود و گندم و جو و ارزن و از جوز و غیره
تمام از حیوان گج ساله و سگ براق و گاو و گوسفند و خرس و خوک و کارپشت سنگ
پشت و خارپشت و پشه و سوسیره از طیور فراش زرک کانی سخت و سیاه
و تلخ و شکلین و سیاه مطلق از اجساد و کانی آهن کهنه مثل بیل و کلند و تیشه و تابه
و نعل اغو ازاجی و سنگ سیاه و آهن بی قیمت و مرداسنگ سرمه توتیا از نباتی آلو
و شفتالو و سیر و پیاز و پیل سیاه و افیون و جوز بویا و قرنفل و کته و صبر و هلیله از حیوان
گاومیش و فیل و خر سیاه از طیور زاغ و کلاغ و موش گیر شو برک و جغد و بخش گویند
حیوانی سخت سرخ تیره و سبک از اجساد حیوانی و طلا و مس و برنج و هفت جوش از

احجار عقیق و مرجان و لعل و ید و از نباتی جیلان و سنجد و انگور سرخ و پیاز سرخ از طعم تلخ و
ناخوش و خشک بود لون سرخ بود از حیوانات شیر و پلنگ و ببر و گرگ و کرگ بعضی آنست
و شتر هم گفته اند و مار و کژدم و گزنده و زنبور آنچه زهر دار بود و گزنده از طیور باز و شاهین
سرخ آنچه شکار کند نباتی نرم سفید سبز شور مزه سبک یا سفیدی که میل بزردی کند
طعم شور و چرب و اینهای خوشتر از اجساد و نباتی سفید انگور و توت سفید از احجار
نقره و قلعی و برنگ بلور و مروارید و در صدف از بوی خوش چون گل سفید و معدنی
و سخت نرم بود و نیز سبک یا زرد و میگون از طعم تیز و دانه گرم و خشک از اجساد برنج و زرد و سرخ
و مس و حلقه و انگشترین و دستوانه و هرچه مدور باشد از احجار یاقوت و لعل و عقیق و
مرجان و از حیوان اسب تازی و اشتر بادیه و استر باد و هرچه چست و چابک با قیمت باشد
و از طیور تذرو و طاوس و طوطی و بلبل و از ماکولات هرچه گوشت او حلال باشد
مثل آهو و خرگوش از نبات هرچه زرد و سرخ باشد مثل سیب سرخ انار و نارنج هرچه
بوی خوش دارد و زرد آلو و ناشپاتی و از گلها گل سرخ و گل زرد و از انجا بر درخت
امرود و هر درخت که بلند باشد کانی نباشد نباتی نرم زرد و چرب متصل بزنگ از
از اجساد نقره و قلعی و ابریشم نیز گفته اند از اجناس برانیه و طبق قلعی کرده و غیره از
نباتات کرباس مانند برنج و نخ و معطرات و قند و ترنجبین و هرچه شیرین باشد
مثلا انگور و جلیک کلیچه نان تنک کرده از لباس هرجامهای سفید و دستار و از
انجا بر درختان سایه دار بالابر میوه مثل شفتالو و آلو و انگور و تربوزه و خربوزه و هرچه آب دار
و شیرین باشد از ماکولات گوشت گوسفند از حیوانات بر خرگره بت اخته گوسفند

از طیور بر مرغان آبی و بط و آنچه در پر مدشت بزند معدنی عنبر بوی تیز و تلخ و شیرین
نباشد و سبک باشد از اجساد سرب و آهن پاره شکسته و کهنه و کلید و جوالدوز و نشتر
جراحان و قلم تراشان و چنگال کفش کشان از احجار بر سنگ سفال و آبگینه و کلوخ
و آنچه قیمت ندارد و از اجناس چوب پاره باریک خاشاک و هیزم و نی و ریسمان که
دراز انداخته باشند و بر ریسمانهای سفید بهم بافته باشند و از حیوانات بر خر و گاو و
شتر و مار و موش و کژدم و هر چه موذیات است و از طیور بر زاغ و خفاش و بوم و شوریده
و زنبور خانه نیز گفته‌اند و هر چه شب حرکت کند مثل مورچه و مورچه پران چند و از نباتات
مثل سیر و پیاز و هر بد بوی تیز باشد و برنگ آب بنیل کنند و از لباس بر جامهای دریده
و کنده و بد بوی از مرده مانند بوده نباتی نرم ازرق بی طعم میانه و از اجساد بر
برنج و هفت جوش و از احجار بر سنگ شانه و بر سنگهای جگری رنگ بوده و مرجان
و سنگ مقناطیس از اجساد بر کارد و در غلاف یا براده کارد و گرد و بردلایج و
کج کارد و چاقو و از اجناس انگشتری حلقه و دوسیانه برنجین و از حیوانات بر چه
مربع حرکت مثل تازی و یوز و حمدونه و گربه و سیاه گوش و سگ ماده و پاده و آب
تازی از طیور باز و شاهین و صعوه و باشه و زنبور و از نبات زردآلو و زرد
کلیله و آلو و قیمتی ندارد و از اشجار بر درخت میانه بالا و کم حاصل یا درختی که در روی
قبر و دار آویزند یا درخت سلاح خانه که گوسفند آویزند یا بر جائیکه آتش افروزند
و برنگ آب گشتن کناه کار یا در آب از لباس جامهای کهنه چرک رنگ
حیوانی نرم سفید شیرین میانه از اجساد بر سیم بدزده و ز و از اجناس سنگ

با قیمت زنگار رنگ و از رنگ زرد و از اجناس انگشتری حلقه و دوسیانه و تکمه طلا
روی انداز و استخوان و دندان ماهی و دسته کارد و چوگان مرصع زنگار رنگ و از نباتات
بر درخت میانه بالا و پوست درخت چون دارچینی و نیشکر و میوه‌های شیرین و شفتالو و زردآلو
و صندل و عود و از لباس جامهای زنگار رنگ بر جامهای زردوزی و طرحهای غریب
و عجیب و حیوانات بر گاو و گوسفند آنچه گوشت او شاید خوردن و از حیوانات آبی
ماهی و بط و مرغ آبی بود حیوانی سخت نفس بی طعم سبک از اجساد و بر هفت
جوش و برنج و فولاد و در کوب و از نباتات بر میوه‌های ترش و شیرین مثل نارنگی و انار
ترش و انگور و بر یوزه و بر نمکدان منقش و حقه زنگار آن لباس جامهای طرح سفت رنگ
و از اجناس انگشتری حلقه میانه او کاورک باشد از اشجار بر درختهای میانه قد و
درخت انگور و درخت انجیر و از میوه نیز آنچه دلیل است از حیوان بر اسب و شتر از طیور
بر بلبل و طاوس و تذرو و بط اما نرم سبز شور سبک از اجناس بر قلعی و از زیره
از اجناس بر برنج و تکمه تیمنه از احجار بر مروارید و صدف و از نباتات بر برگین
و حلوای چوبکی از اشجار بر درختهای باریک مثل درخت خرما و غیره از حیوانات
بر ماهی و اسب آبی و از طیور بر بوتیمار **در بیان امتحان** اگر کسی پرسند در دست یا
در کیسه چیزی هست یا نه نظر کن بطالع و چهارم و هفتم و دهم اگر درین خانها شکل
خارج باشد در دست چیزی نبود و اگر درین خانها اشکال داخل بود چیزی باشد
بدانکه اشکال اول با یازدهم و پانزدهم و شانزدهم که جمعی از آن اشکال بیرون
نیست اگر شکلی ازین اشکال غلبه کند یا در خانه خود بود آنرا با شکال اول ضرب کند

و نتیجه را بگیر و و از وی حکم خبی و صفت وی بگوید در احکام خبی اگر خواهی که بدانی
آنچه در مشت دارد و چه چیز است سبک است یا سنگین باید که نقطهای رمل را از اول تا
دوازدهم بشمارد و آنچه فرد بود ۷ کان ۷ ن طرح کند آنچه بماند اگر جفت بود سنگینی و
گرانی بود و اگر طاق سبک بود و آن چیز اگر گوید که ببین چه چیز است شکل اول دوازدهم
ضرب کند آنچه بیرون آید بر مزاج آن شکل حکم کند که خطا نکند اگر خواهی که بهتر از این
بدانی کل نقطهای رمل آنچه فرد بود بشمارد و سه سه کان طرح کند اگر یکی بماند نباتی
بود و اگر دو ماند معدنی بود اگر سه ماند حیوانی بود اگر پرسند که این حیوان جان
دارد یا جماد است نظر در اشکال اول کند اگر آتشی بود جان دار وی است اگر غیر این
جماد است باشند موی ناخن و پوست و استخوان آنچه بدین ماند اگر سوال کند که چه
نقش دارد و یا ضرب سکه نظر در شکل پنجم کند گوییم که بدین نقشها اگر از رنگ پرسید
از خانه دوم حکم کند سفید بود که میل بزردی کند سیاه که میل بسبزی کند
سرخی میل بسیاهی کند سبز کبود مطلق سفید مطلق میل بگچی زرد و سفید رنگ
سفید که اندک میل بزردی کند سفید بود که میل بزردی کند سیاه که میل بسبزی
کند سرخی میل بسیاهی کند سبز کبود مطلق سفید مطلق میل بزردی کند
زرد و سفید رنگ سفید که اندک میل بزردی کند سفید که اندک میل
بزردی کند سیاه مطلق بود بنفش زرد رنگ بود بنفش از ان
دیدن اگر خواهی که بداند که دزدیده می یابد یا نه شکل نهم یا دوازدهم
ضرب کند و از اشکال حکم کند داخل باید در بیان دزد و بیرون او و درون انجه

دزدیده

دزدیده نخستین که آدم در این چیز بیرون آمد و درون صفت آن چه چیز است که دزدیده
و آن از شکل اول یا از یا ازدهم یا از پانزدهم طلب باید کرد و چون صفت آن در
چیز دزدیده بدست کدام شکل است و از این سخن این میخواهم که پهلوی وی باشد
از پیش مثلا شکل دوم بدست اول باشد و شکل سوم بدست دوم باشد و شکل چهارم بدست
سیوم باشد و شکل پنجم بدست چهارم باشد و شکل ششم بدست پنجم باشد شکل هفتم
بدست ششم باشد و هشتم بدست هفتم باشد و دهم بدست نهم باشد و دوازدهم بدست
یازدهم باشد پس آن شکل بدست وی نماید آن دلیل باشد آن شکل صفت دزد باشد
پس صفت این شکل می باید گفت تا دزد معلوم کرده و اگر چنان باشد که صفت آنچه دزدیده
معلوم نکرده شکل انجاد اول دزدگیری و یازدهم بجای آنچه دزدیده یا بعکس حسب الحال
یعنی هر که نزدیک تر باشد اگر در شکل اول تا شانزدهم این افتد یا در اول و یازدهم
افتد دلیل آن باشد که هیچ چیز ضایع نشده و این سخن دروغ محض باشد یا آن چیز
هنوز در خانه است نیک فهم کند پس آمدیم باشکال رمل آن گم شده چیزی باشد
معدنی کبود رنگ با سفیدی اندک و تواند بود که چیزی باشد از جنس حیوانی
و پیچیده باشد که آن مدور نباشد و باید دانستن که این جمله درین باب دلیل چیزی
باشد که بر گرانی دارد و چون آن پیچ شکسته مربع با لون کبود و یا زرد و یا سبز باشد
دلیل از اهل باشد و دزد این باشد که زنی باشد لاغر و دراز و یا رسا
و مثل این کار تا کرده بران کار متحیر گشته و تردد که باز دهد و صفحها باریک داند
و جا پنهان پوشیده و جمله کار را بدین اتفاق دارد و گاه بود که دزد مردی باشد

راست بالا بزرگ گرد روی کبود چشم همیشه گران و آهسته و عیب داند و یا برص
باریش ماوره و همیشه پیوسته قامتش نه بلند و نه کوتاه و بلند آواز هنرمند ستبر گردن
پیوسته ابرو بزرگ روی دلاور کم شده چیزی باشد ستبر رنگ و پیچیده در رنج
هم برآمده همچون گره افتاده اندر یک چیز و آن کس و دیده است و آنچه دزدیده است زنی
باشد یا کودکی ایستاده جنگ پیوسته حاضران خانه باشد که مال در آن خانه باشد
اما بیگانه دل و او عزم آن دارد که آن چیز را بجای دیگر برد یا بسفر رود بی دستوری
و هنوز وی را از آن چیزی نیست که دزد کسی باشد دراز و احمق هرچه در دل وی باشد
پیش مردمان بگوید و لاغر و دراز و در آن میان زخمهای دندانش بی فراخ و گندم گون
زن باشد قامت او دراز گیسوان موی غلغله گویست و چست و خندان روی اندام
باریک روی دراز و دراز ریش باریک گردن ضعیف آواز یا شکسته زبان
باریک تنگ ریش دراز گردن بوعی و ساق کم شده چیزی باشد معدنی
دزد آن چیز را پیچیده در چیزی دیگر نهاده و اگر این شکل در رمل بسیار افتد آن چیز را
اهل دزد دیده باشد با وی پاره جو زیا باشد و دزد او کسی باشد که نزدیک و دوست او
بحکم امتزاج او یاری گرفته است با وی در آن چیز انبازی است آنچه پیش زنی نهاده
و بر آن زن بگذرانیده و آنچه ظاهر شود بدست مردی که روی او عیب دارد
بر رویش خالی یا داغی فصیح زبان باشد با قسار یا منجم یا ساعت کمان تیرگر یا
خراث کم شده چیزی باشد میانه کاواک و اندرونش چیزی باشد جای
زنان یا از حلقه ناحیه و در آن جا به را علمی نقشی باشد از رنگهای گوناگون باشد

بحسب السواد و آن چیزها را از میان چیزهای دیگر گرفته باشد و اکنون ایستاده است و آن
چیزها در جای دیگر تاریک و تیره و دزد از وی در رنج و بیم است و دیگر دزد نزدیک است خانه که
آنجا باشد اما صفت دزد کسی باشد گندم گون پیوسته ابرو و در روی اثر ریش یا زخم دارد و نزدیک
چشم وی یا عیب دارد یا کوری شب یا کر باشد یا کج یا کوتاه بازوی کوچک سر جنگ آور
با همه کس جنگ کند بر روی نشانی یا زخمی بزرگ بینی بود کم شده چیزی باشد از جنس نقره
یا جامه پیچیده و بسته بلند کرده اما صفت دزد کودکی بود یا زنی که او آبستن حامله باشد یا
همه روزه روی آن کودک لاغر باشد اما خوشخوی و خوش روی و خوبروی باریک ریخ یا میانه
بالا فاخر سفید دندان سیاه موی بر روی خالی بود و بسیار ریش هم گفته اند کم شده
چیزی باشد معدنی میان تهی و گرد روی اما صفت دزد کسی باشد حاضر جواب سیاه
یا گندم گون کوتاه بالا بسیار موی گرد روی خرد چشم فراخ پشت ترسنده و باشد که
از چیزی را پیش زنی نهاده است که وی او دوست دارد یا یهود یا کافر فراخ دهان بر روی
زخمی بود یا دندان شکسته باشد کم شده چیزی از جنس جواهر باشد نفیس خانگی
قدر و قیمت باشد چون زر و نقره و بر روی نقش دارد یا بعضی صورت تعبیه دارد و اندرون
چیزی پخته باشد در جایگاه آتش جایگاه سنگ خاک یا بر دیوار بلند و اگر این شکل بسیار
افتد دلیل حیوانی باشد اما صفت دزد مردی باشد بزرگ ریش با دراعه سفید و بالا
و خوبروی فراخ سینه گرد روی بزرگ چشم اما قامت او دراز و ریش کلان بر سرش
زخمی بود یا میان سرش موی نباشد یا بر پیشانی یا بر گردن کم شده چیزی باشد
از سلاحها چون شمشیر یا حربه یا کارد یا چیزی که در آتش درآمده باشد و باریک و سیاه

رنگ آن دزدیده در جایگاه تاریک باشد که اکنون در زیر زمین کرده باشد اما صفت
دزد مردیست جوان گندم گون نه دراز نه کوتاه اما ناخوش سخن در روی اثر زخم دارد و شده
که اصل نباشد و لاغر بزرگ سر او را در پای عیبی بود یا بر روی یا بر چشم یا بر دندان عیبی
دارد کم شده چیزی باوزن قیمت و در روی نقش باشد سفید یا زرد روی چیزی
پیچیده باشد اما دزد وی کسی باشد رفیع القامت بزرگ همت دوستدار خویشتن
که در روی بزرگ بینی اما خوبروی شهلا چشم پیش چشم بر روی او خالی بود یا علامتی یا نشانی
و مخرج آن بیع بود کم شده چیزی باشد معدنی یا از جنس جامهای منقش با الوان مختلف و
عدد بسیار نه هر یک چیزی جمع کرده اما دزد وی که گرفته است تعلق دارد یا بذات خود
مردی شریف است گندم گون بلند بینی نیکو سخن عیبی ادیب دانشمند بر روی او خالی بود
یا علامتی باشد که او را از آن خبر نباشد کم شده چیزی باشد سفید و در روی
علم و اندرون وی چیزی باشد از جنس جامها و با وی چیز باشد که در آتش در آمده
و با وی چیزی دیگر بوده است آن باند دزدیده شده است و المکس که گرفته است زنی باشد
که بها روا دارد یا در دست ریش دارد که چیز برابر ده باشد جایگاه دیگر نهاده و آن چیز ظاهر
ظاهر خواهد شد اما صفت دزد مردی باشد کوسه یا کوچک و برابر روی زخمی یا عیبی دارد
و پای لنگ و ابرو پیوسته و صورت هیچ یک دندان او شکسته بود یا برابر روی او
زخم بود یا چشم ضعیف بود یا قصاص یا آهنگر کم شده چیزی باشد ماده سفید
بیک سن بر روی بسته پیچیده بر چیزی دیگر و المکس که گرفته است زنی باشد یا کودک
و اگر زنی باشد حاضر باشد نیز و نیک هنوز در آن تصرف کرده است بر روی نشانی دارد

یا رنگ سیاق یا قصاب یا کار آهن گری کند مردی کوسه ترک روی در یک چشم وی خللی بود
کم شده چیزی معدنی و با وی چیزی دیگر از جنس جامها یا از جنس حیوان یا رنگهای مختلف
عجب نشواهد و آن همه در یک چیز جمع کرده باشد که آن تنها باشد اگر این شکل بسیار
افتاده باشد دلیل سیاهی کند که آنرا گرفته است اما کسی باشد سفید پوست خوب قد سرخ
اندام و بزرگ سر و نیز کین بزرگ پیشانی باشد پیوسته ابرو و قامت او بلند باشد
یا قصار بر ریش خالی بود یا نشانی یا علامتی خود ندانند کو چاک دهان کم شده چیزی
باشد سرخ در آتش در آمده و مطارق کوفته چون زر و زمره و اگر این شکل بسیار افتد دلیل
کند که بجای تاریک نهاده باشند اما دزد لاغر باشد و گندم گون و ناخوش روی سرخ رنگ
بدگوی و دشنام دهنده و بی ادب ریش زخمی بود یا بر دندانش عیبی بود کم شده
چیزی باشد عجب الشواهد باشد که در آن چیز سیاه رنگ باشد و کسی دیگر را داده باشد
اما دزد را از بالا و سفید و لاغر باشد و گرد روی و خورد شده و بزرگ ریش گربه چشم یا
دندانش عیبی بود یا شبکه رابگه در چشم او بود یا بر انگشتان دست راست
کم شده چیزی باشد زرد و گرد شده باشد که آن چیز هنوز در خانه وی باشد و
پیچیده و گرد در آتش در آمده از چیزهای زنان اما دزد باید کودک باشد و در روی اثر
عیبی بود و دراز روی و بزرگ دندان و بزرگ دهان یا گرد روی در او بالا یا زخمی کوفته
شده باشد یا کاکل سبز دارد و این است اشکال در این باب اما چنان باشد که هست
اول شکل افتد و در پانزدهم شکل دیگر افتد و در شانزدهم شکل دیگر باید که هر شکل الجب
جایگه افتد دلالت دیگر دارد مثلاً شکل که دلیل دزد است در امهات افتاده باشد

دلیل کودکی وی باشد و دلیل جوانی که ریش برآورده یا نه اگر در نبات افتد هنوز به بیست
سالگی نرسیده باشد و اگر در نبات النبات بود که در همین صفت راست برین افتاده باشد
دلیل پیری باشد نیک فهم کند شکل دزد از نهم حکم کند شکل دزد از شکل هفتم و هشتم و دوازدهم
و چهاردهم شکل سازد برین صورت شکل دزد حکم کند چه نوع شخصی است بعضی از شکل هشتم صورة
دزد حکم کند بعضی شکل هفتم را با دوازدهم ضرب کند آنچه تولد شود صورت دزد

منسوبات اشکال به شکل حروف ابجد و تسکینات آن

[illegible]

[illegible]

در بیان علامات دزد

حکایت نشانی دزد اگر پرسند که دزد خال بر کدام عضو او هست رمل بزن و بنگر که
جمله اشکالها طاق است یا جفت یعنی اشکالهای رمل اگر طاق باشد که خال بر جانب راست بود
و اگر جفت باشد خال اندام چپ بود از اندام مرد و حیوان و چون این معلوم شد که بر
کدام جانب است پس بنگر که خانهٔ اول خارج است یا داخل اگر داخل بود خال از میان فروتر
بود و اگر خارج بود خال از میان بالاتر بود چون این معلوم کردی بنگر و نقطهای رمل را
تمام جمع کن و چهار چهار طرح کنند تا چند ماند اگر یکی ماند خال بر دست راست باشد
و اگر دو ماند خال بر دست چپ بود از آرنج تا بکتفها و اگر سه ماند خال بر دست
راست بود از گردن تا بسینه و اگر چهار ماند خال بر دست چپ بود از سینه تا کمرگاه
و اگر داخل و طاق از میان فرو آرد و از طرف پای راست تا حد ساق تا نیمهٔ ران
و از ران تا زانو بود و از زانو تا بساق حد سه بود باقی از حد چهار بود و اگر داخل بود
و جفت از طرف چپ بود از انگشتان تا ساق و از میان تا زانو بعد که فرو بود و در آن جمع
بسه بود و باقی چهارم بود ولا یعلم الغیب الا الله علامات دزد قبض الخارج اگر در امهات
نشانی دزد بر روی باشد و خورد سر بود و دندانش ناهموار بود و اگر بنات باشد
علامات دزد باشد همچون انگشتان باز بنگر در آن دوی که از بنات آمده است
بر متولدات حکم کند بر نشانی که بر پهلوی چپ همچو دنبل یا خبری بیرون آمده باشند
و آنچه باشد این بود پس نظر ازین فروتر کن که ازین جمع و بیرون آمده است اگر طریق
پس نشانی که در پا پهای وی بود حکایت دزد تهمت نهادن بر وی با کسی که گمان
و جمله را حاضر کنند و خواهد که این دزد راست میگوید یا دروغ میگوید بزند در حاشیه شکل

نگاه کند بود برو تهمت نهاده اند بود تهمت نهاده اند دروغ
میگوید بود البته یافت شود و همو دارد بر تهمت است اما دزد
دیده اند و چیزی می پرسد بود هم آنکس دارد و او در بند افتد بروی تهمت یافت
شود و آنکس که میگوید دروغ و بهتان است بر آنکس دروغست و او دشمن دارد
بود برو تهمت بود آنکس دارد و بکلی می نماید دزد نیست در خانه ششم
کرده اند در خانه ششم

دزدی داشتن چیزی در خبا یا از پاک و نا پاک النجز و اذا اردت ان تعرف ان
المرات طاهرت و عیب طاهرت چون میخواهی که آن معلوم کنی بدرستی که پاک و ناپاک
فخذ السابع و ماله من الحروف و العاشر و ماله هفتم با حروفش نقطهٔ حروف هفتم
حروف هر حرفی از و هم کیر با حروفش من الحروف الورد هر حرفی که باشد
در دهم هم بکیرد و خمسه عشر و عدد من الثانی الی سابع و پانزده دیگر اضافه کند
بعد از ان بشمارد از دوم تا هفتم و استفهم ثمانیه فان نقی فرد ساقط کند هشتگان
هشتگان اگر طاق بماند پاک فهو طاهره و آن بقی زوج فهو نجسة النجز پاکست
اگر روج بماند فساد بد کردارست النجز اذا اردت ان یعرف حال المریض فان
طالع لک فی الاول اگر خواهی که حال مریض بدانی که اگر یافته باشد شمار النقاف
فانها صورة القبر در شکل اول پس بدرستیکه آن صورت کورست و آن
طارح اگر الجماعة فهو صورة التراب اگر دیدی تو یافتی در شکل اول صورت
خاکی برون کشیدن الخارج من القبر از کور و آن خرج لک البیاض فی التاسع

اگر دیده باشد مر ترا بیاض سفیدی در نهم فهو صورة الکفن و آن خرج لک الاجتماع فهو صورة
النفس اگر بیرون آمد مر ترا با نفس چیز بالای استخوان شد نقش و آن خرج
لک الطریق اگر دیده شد مر ترا شکل نهم چیز با الخروج فی المیت الی الطریق ریشه
ریشه باشد

جدول معرفت حروف اشکال

در معرفت بیماری اگر کسی از بیماری پرسد قرعه بزند که شکل اول خانه برآمد برآید
داروی کند که عاقبت تندرستی یابد نیکو شود این برآید با نقصان باشد
یا بمیرد این بد برآید با نقصان یا بمیرد برآید بهتر شود این برآمد بیماری
دراز شود و یا بمیرد این برآید هم رحلت کند این برآمد بیماری دراز شود
عاقبت خیر باشد این برآید سخت باشد یا بمیرد این برآمد عاقبت خیر
باشد این برآید علامت قبر و کفن باشد این برآید اگر کواهان کسی کواهی دهند
این برآید بیماری سخت و دراز باشد از بهر زنان باشد بمیرد این برآید بیماری
سخت و دراز شود ولیکن عاقبت نیکو شود در خبا یا دیگر بجهة مطهره و غیر مطهره نظر کند
التقاط خانه هفتم بگیرد و عدد حروف خانه هفتم بگیرد و در التقاط خانه هشتم بگیرد و عدد حروف

در بیان [illegible]

خانهٔ دهم بگیرد و پانزده دیگر بروی زیادت کند و این جمله را دو کان دو کان طرح کند
اگر فرد ماند مطهر است و اگر زوج ماند بدکردار است در خبایا در نام سایل داشتن چون
سایل بتوانید اسم او بگیر یعنی عدد حروف شکل سیزدهم و عدد حروف شکل دهم بگیرد و عدد
حروف شکل اول بگیرد و عدد حروف نهم بگیرد و هم را بحساب جمله بزرگ برهم گیرد و برهر یکی
از ان سه دیگر بیفزاید و نود و شش کان ازان طرح کند اسم سایل پدید آید و خطا نشود حرف
اول خواه عربی و خواه عجمی و اگر عربی باشد و اگر عجمی باشد و اسقاط بعدد جمله بزرگ نود و شش کان
می باید انداخت و بهتر نود و شش کان می باید انداز و سه کان نگاه دارد و انچه کم بود
و شش بماند نه نه بیندازد و انچه بماند حرف دوم بدر آید و هر سه که نگاه داشته است
اسقاط نود و شش دیگر سه بدر آید یعنی هر حرفی که جمع شده است عددی بیندازد تا نام
به ترتیب پیدا شود اما تراد دشوارتر باشد و دور تر است که اسم مقدم و موخر در افتد
چنانچه در بیت و ل ج بدر آید بعد از ان ب دیگر د ذال عکس باید کرد تا اسم ترتیب افتد
حرف خانهٔ اول و حرف خانهٔ دهم و حرف خانهٔ سیزدهم و سه عدد بران بیفزاید ... یا ... در ان چیز نقشها کرده
یا کنده کاری ... یا ... چیزی سرخ و سیاه بروی ... یا مس یا آهن باشد ... یا
... بود باریک یا زنجیر یا کلید که در وی ریسمان سفید درکشیده باشند
یا تسبیح ... یا ... انچیز زرد بود یا دو رنگ چیزی ... باشد ... چیزی سیاه بود یا حلقهٔ
آهن ... چیزی سیاه بود یا حلقهٔ آهن کنار باشد ... چیزی زرد بود یا نوشته حرف
چندی بدان چیز یا پوستی یا چرمی در وی کشیده بود رنگ خوب بود ... چیزی نیک
بود و آراسته بود انچیز نو بود ... چیزی سرخ رنگ بود و معظم بود گرانه قیمت او ...

... چیزی بود زرد و رنگ و با قیمت بود ... چیزی کهنه و خفی بود ... چیزی ویرانه گونه
و کهنه بود اما بعضی دراز گفته اند بی قیمت بود اگر دزد و پرسند در خانه دزد را انچنین حکم توان
کرد که دری خانه دزد انچنین نشانی دارد که از موضع که گرفته دزد برده بداند ... از مواضع
مدارس و صومعه و عبادت با آمیز و شاره و کونک بلند و بلندیها و چهار طاقها جاییکه
شمع و شمعدان سه سوزد اس کنند یا جاییکه بود و عنبر سوزانند یا جاییکه آتش چرب و
شیرین بپزند حلوای مانده و کان حلوای گری یا دو شاب پزی و بر در سرها و مسجدها و گنبدها
و درختان میوه دار و آب و ان جای روشن و گشای بود و شهرهای معمور آباد بود ...
از مواضع دار الضرب یا بازار صرافان یا دلالان خرید و فروخت یا ضراب خانه یا دو کان
بقالی یا خزانه یا جاییکه کوشکهای بلند و شبستان ها و شاها و قصر و کوشک با دستان
و سرایهای نقش دار الضرب بیا بانها و جایهای مخوف و بر جایها که درختهای بلند
و بی میوه باشد مثل سفیدار و بید و چنار و عرعر و بازار صرافان و خزانه و ملوک و جای ملوک
و چار درخت و آب روان بود و شهریکه فراخی و خل و کشت و زر بود و ارزانی نعمت بود
و بر سر آن که روشن و معمور و دلپذیر ملوک را شاید چنین جای بود ... از مواضع جا
خرابه و آتش خانها و خندق آب کنده یا کودالها و سقف خانهای ویران و خم خانها
و مقام دزدان و سنگستان و جایها باستانگاه و قتل خانها و مواضع خرابه یا جاییکه خار
رسته بود و آب بود یا کوه یا دهی یا ویرانها بود ... از مواضع مکتب خانها و جاییکه
تعلیم و علم هندسه و مجلس شیخ و کاروان سرای و خانقاه و صحرای فراخ و کشته زارها
و باغها و شهرها و قلعها و باغها معمور بر سر بازار و خانه دیوانیان و نقاشان و شعرا و

بخ دوم ... اربعه ...
بخ ... سعد ...
بخ ... و ... نحس
بخ ... سعد ... طالع ...

اطبا و مردم معقولات و جویهای بزرگ آب که مسجد جامع بود یا خانهٔ مسجد از مواضع بر
خانها و برجایگاه فسق و فجور و خرابات و جای بازی بکجانی(?) قمارخانه و شرابخانه و کوی بنیان
و مقام مردم اهل طرب و عیش و مقام یا فتگان یا کشت زارها و کاروانسرایها و بازارها
آراسته که اول ویران بوده حالا معمور شده باشد این مکان بر تفرج جای دلگشای که سبزه و
آب روان بود و دلیل بر خانهای منقش و چهار طاقهای بلند و عشرتگاه خوش از مواضع بر
جایگاه تاریک و زندان قلعه و دارالحکمن(?) و گورستان و چاه و خاره و دکان آتش پرا
و در سر بازار و جایها و ویرانی کوه و بیابان و سنگستانی و زنگبار و شورستانی و خارستان
که خار مغیلان بوده باشد یا در منزل غریبانی خانهٔ ساحران هند و یا نی یهودان
از مواضع بر جایهای تاریک و چاه منزله و خانهای ویرانی و دیوار فرو آمده و گورستان
کهنه جای جهودانی مرغان و نرسایان و سنگلاخ یا کوههای بلند یا غارها و اغیل
گاوانی آتش خانها و بتخانهای و جای هندویانی کافران حربگاه تیر و کمان کنده
سیلاب کاریزها و مطبخ و جای قدیم الله پرو خرابها از مواضع بر آتشگاه و آتش خانه
و کلال خانه و گرمابه گلخن حمام جای سیاستگاه و قتلگاه و سلاح و جای جراحان و سرشاران
و مواضع حجابان و قصابان جای مس و آهن و سنگ آهن گدازنده و برنج و تال و ... و
تحصیل اموال یا یکجا معمور منظم و دلگشای که آب روان بود و از ارانی یا بر چهار طاقها خوش
و خلوتخانهای زمین یا گنبدهای چهار رکن آبادان از مواضع بر مطبخ و دیگدان و تنور
و گلخن حمام و بر چاه منزله یا جای که خاکروبه انداز تیر یا چاه زندان و مواضع خرابه
و دیله خاکستر اندازند و گلخن گرمابه و جایگه آب کم باشد و در آن جای مردم ناقص

[illegible]
[illegible]
[illegible]

و گل گور زمین سوخته نزدیک آن شهر بود یا سنگستان سخت و درختان خشک و دیوار سیاه
بوده و طاق ویلی(?) که خراب بود و از مواضع شرابخانها و قمارخانها و خرابات خانها و جایگه
دروی رباب زنند یا جایگه طنبوره و غیر زنند و مردم اهل ساز بود و جماعت امردان و ریوزه(?)
خانها و باغها بسیار یا جایگه خانهای نو بوده باشند گچ و ساروج سفید کرده باشند
و جای مردم پرحرم باشند و بر لب یا بر جایگه آبهای روان جمع شده باشند و دلیل بر جایگاه آب
روان باشند و درختان چنار و سبزه و مرغزار و گرمابه و زنان و شهر ترکان و خرابات خانها و جای فساد
از مواضع بر بوستانها و چهار طاقها و کوشکهای بلند و بالای قلعه و دروازهٔ قلعه یا جای
بلند و مناره و ستونهای بلند و چیزهای ایستاده بر جای خوش و خرم و درختان عالی
آورونباهای عالی بود و مردمان صاحب تاثیر باشند و درویش و با نعمت و شهری معروف بوده
جایگاه نیک بوده و دلیل بر عشرت بسیار و مطربان خوش آواز و اهل طرب و در جایگه میوهای
خوب و گلزارها بود و بر جای نوش که عشرتگاه بلند چون تخت حرما و مانند آن از مواضع
بر مکتب خانها و دارالقضا و بر جایهای کش(?) و بر کتابخانهای وزیران و جایگه مردم شعرا
باشید یا خانهای منقش و جای قالیه بافانی دوکان نخ گرانی درد گرانی بازار جوزده
فروشانی خانها گنبدی منقش و جایهای لطیف و کاسهای لطیف و دارالشفا و جایهای
و یا چهار رو دیوارها و مردم از هر جا جمع شده و مردم اطبا و نقاش و ذوفنون بر تقاعهای
نیک و مردم بازارها و تمیز و ذوفنون و طوایف مختلف و ملک بسیار و اهل قلم بسیار بود
از مواضع بر راههای سر راه و جای مسافران و چهار راه و سه راه و جویهای آب باریک
و آب برف و آب باران صحرا و گشاده و راه باریک یا در سرای قلعه و کمند اندازان فخ دود(?)

[illegible]
[illegible]

بسیار بود و جای بت پرستان و اهل حسد و خارجی صفت و دشمن غریبان و دشمن بود بکیر باشند
و کاری کبر باشند و فرود و رکار و ظلم کش و در حرکت باشند و بی برکت و در شهر های تبرکه
باشند و کار آن طایفه با آب باشد و در ان شهر و در ان جا بی درختان قدیم بی برگ و بی بر
بسیار بود اما رستا بهای لکشا یکه آبها روان و جوبها بزرگ و صحرای کشاده و درختان
بی بر چون سفیدار و چنار بود اگر پرسند که کریخته یا خوابیکه دیده باشند چگونه جای بود
که تا در خانه چهارم یعنی دهم باشد مقام او چه شکل می یابی و ان شکل بچه سو منع تعلق دارد
چنانکه یاد کردیم حکم کن که غایب کریخته اینچنین جایی است خانه اول بنفس سایل تعلق دارد
و خانه هفتم بدان شهر که میرود و خانه هشتم به بیت المال سایل تعلق دارد و در ان مقام و
خانه پنجم خانه امیدان مقام است و خانه ششم خانه دشمنان و ان مقام است و خانه نهم تعلق
بهر او سفر دارد **در بیان بیمار** چون سوال از بیمار بود نظر کند در ششم خانه و حکم کند بر نوع
مرض از دلالت آن شکل در خانه ششم باشد اگر آتشی باشد و
سعد حکم کند که رنج وی از گرمی و خشکی باشد و رنج وی بروز آمده است اگر نحس بود و بشب
آمده است این مرض از تب حرارت گرمی که ناگاه آمده است و اگر بادی بود
رنج وی از باد و خون و آماس و رنج کاه بهتر و کاه بتر شود اگر آبی بود
رنج وی از سردی و رطوبت و سرما زدگی و سرما دریافته بود و اگر خاکی بود
رنج وی از سردی و خشکی و افتادگی بود از ذکر و فرج و خون و قیح اگر داخل بود رنج
وی زیادت شود زیاده شدن مرض اگر خارج بود رنج روی در
نقصان آرد اگر منقلب بود رنج وی وقتی خفت به پذیرد و برود

اگر ثابت بود رنج وی بر یک حال بود و نه زیاده بود و نه کمتر بر توقف
مرض از قبل معالجه در مل بکر بکشد اگر سعد بود علاج به پذیرد و نیک
بود و اگر نحس بود علاج نه پذیرد و بسبب غم و شدت بود و اگر بود از غلبه خون و باد و
و جراحت اگر بود و دلیل بر آماس بود و کرفتگی و جرام اگر و در مل غلبه کیرد و دلیل
مرگ بیمار بود و آن شکل در ششم است بر حال بیمار و آنکه در پنجم است دلیل بود در حال کذشته
و آن شکل که در هفتم بود بر حال مستقبل و آن و چهارم بود بر قصد طبیب و عمل طبیب صواب است
یا نه اگر سعید بود صواب بود و اگر نحس بود و خطا بود و از هفتم حکم کند دارو و خوردن و بانه دارو دوم
حکم کند چه نوع باشد خوردن طعام در معده او هضم میشود یا نه از دهم بر کیفیت حال طبیب که
عالم است یا جاهل است و از یازدهم چگونگی حال مرض و بازگشت آن از خروج که زود شفا
یا بد یا نه از دوازدهم حکم کند بمیرد یا به شود و حال بیمار اول و چهارم شکلی تولد کند و از
ششم و هشتم شکلی تولد کند و ازین هر دو شکل شکلی تولد کند اگر آن شکل خارج سعد بود
زود به شود و اگر منقلب سعد بود در چهارم یا در پنجم یا در امهات آید دلیل شفا
بود و اگر داخل باشد رنج دراز کشد و ثابت همچنین
اگر شکل مسولد در سوم با ر آید رنج دراز کشد و در هشتم اید مخاطره باشد و آن روان
که بدان شکل منسوب است در ششم کفن رنج بود در هشتم گور بود در میزان نقش
و توجه درد کند و موکند و غلبه کردن و دلیل شفا بود و اگر سوال کند که بیمار
در خطر است یا نه طالع را در هشتم زند اگر بدر آید گور بود و اگر بود جنازه و اگر
بیاض بود کفن بود و اگر بود سبوی مرده شوی رود این صفت جمع کو نید

این صفت پیروزی اه قبر بود چون حل زند اگر یا یا یا ازین چهار شکل در
اول نقش آید و در ششم یا در هشتم تکرار کند رنجور هلاک شود خصوصا و در اول تا در
هشتم یا در ششم آید رنجور هلاک شود اگر و در اول یا در ششم آید زود به شود اگر در
اول آید و در ششم کم شود خون زوی برود حال بیمار در ششم آید از ششم
و در حل تکرار کند دلیل مرگ در اول در نهم و یا صفت
قبر و راه قبر بود زود حال بیمار چون حل زند در چهارم یا در دهم صفت تابوت بود
اگر در ششم آید صفت کفن و گریستن بود اگر در سیزدهم یا در پانزدهم یا در شانزدهم
آید صفت بد باشد البته و تصدق بدهد دانستن حال بیمار چون حل زند اگر در شانزدهم
شکل خارج بود و در ششم تکرار کند خواهی سعد خواهی نحس دلیل مرگ بود اما امکان بود دارد
که شکل نحس در اول آید و در هشتم تکرار کند خواهی سعد خواهی نحس دلیل مرگ بود زود اگر
در میزان و شکل نحس بیرون آمده صفت ماتم بود و هلاکی بیمار بود و تصدق بدهد اگر
در اول و ششم و هشتم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم این پنج شکل بود
رنجور هلاک شود فی الحال که در سیزدهم بود و در چهاردهم اگر برعکس این بود و رنجوری
دراز بکشد و زود به شود از سردی و خشکی و تب گرم و تب لرزه یا درد پهلو سینه و بلغم
یا نالش از درد سر یا درد چشم یا یرقان یا اسیب سایه زود خلاص نشود یا درین زحمت
بمیرد یا از تب و حرارة و گرمی ناگاه آمده است یا از نظر جداوان یا تب صفرای که آن را
غب گویند شب شنبه یا روز شنبه بگذرد و صحت بود از سودای و تنگی و تب بود
یا از تنگی دماغ بود یا از سحر و جادوی باشد اما خوف شود و تب که از خون و حرارت برص

و جزام بود یکشنبه یا روز چهارشنبه بگذرد و صحت بود زهره سرد چشم و گردن بود
و گرم بود یا از باد و حرارت یا از سودا و یا از مالیخولیا یا از عشق و محبت یا از علامت دیو بود یا پری
که درد سر و درد پشت یا از رنجی از باد بسیار بود اما دیرتر صحت یابد و در جمعه یا شب سه‌شنبه
بگذرد و صحت بود در حل رنج او از باد و خون و آماس شکم بود و طعام خورد و هضم نشود و در رنجی
از قبض بسته شده و درد شکم شود اما این علة قدیم بود و دیر نیک شود و زحمت قوی باشد
یا از خارش یا از درد اندام یا از سودا بود و در دانستن حال بیمار در خانه ششم نظر سوک
و از پریان نظر دیوان پریان نظر جداوان نظر حشم قران
نظر بر بان عاج و مطرب نظر کهن قیال باشد سلک نظر حل و سخت
پریان در طعام خوردن نظر سوک یا کندوری بغیر مطرب سحر و جادوی
نظر سکت نظر خیابچه تیج کند سحر و جادوی ساعتی هشیار و
ساعتی دیوانگی و خلاف عادت سخن گوید و از آب یافته که بر سر خود ریخته حرکت سخت بود
اگر بپرسند که بیمار رنج از چه دارد حرارت بیماری ز سر وجود یا پای او درد کند یا درد
گردن یا کوفت اندام یا درد شکم یا درد سینه میل طعام کم کند بیماری او از سر وجود یا از آب
بود و بیماری پاک بود و علاجش از درد سر بود روز پنجشنبه یا شب دوشنبه بگذرد و صحت یابد
رنج او از باد و یا از درد کمر بنالد یا اسهال کبدی اما دیرتر صحت بود و یا از دیو و پری یا
از فساد خون یا از تب سوداوی که آنرا تب ربع گویند رنج زیاد و دق کرد روز یکشنبه یا
پنجشنبه بگذرد و زحل علت قدیم و قوی بود از نیمه باین جنالد و سستی بود یا از سحر بود
که هندوی سحر کرده باشند رنج زیاد و دق کرده و دیرتر نیک شود یا از نظر سکت شود و علت

قدیم روز شنبه و شب چهارشنبه بگذرد و صحت بود رنج کاهش و تشویش و سستی آرد و گاهی
کم شود و گاهی زیاده یا از باد یکدرون و درد میکند دیگر ده باشد یا از خون شکم
یا از خون فلج سده و تنها بحت یا از سرخ باد آماز جهت قوی دیر تر نیک شود یا درین جهت
بمیرد یا نظر جلا و سخت بود روز سه شنبه یا شب شنبه بگذرد و صحت یابد قمر از بلغم و
سردی یا از جای گزیر رسیده باشد که هندو پنج گرده باشد دیر تر نیک شود یا نظر از رو
گذر رسیده دلیل خطر است تصدق باید داد و روز دوشنبه یا شب جمعه بگذرد و صحت یابد
شمس از حرارت گرمی و باد و درد شکم باشد بنالد و دست و پای سستی آرد و تب گرم
و غلبهٔ خون و صفرا یا از درد معده بنالد یا از گرمی ناگاه آمده است در یکشنبه و شب پنجشنبه
بگذرد و صحت یابد مشتری از درد پای و کمر سستی و سرگیجه او از رطوبت افلاج باشد
نظر سماع یا بغیر سماع در وجود او باشد اما دیرتر صحت بود و روز پنجشنبه یا شب دوشنبه
بگذرد و صحت یابد ذنب از گرمی و خشکی یا از صعود از جهت شکم بود یا از سحر و جادو
از تب حرارت و گرمی ناگاه آمده است یا از نظر ساحران یا ریحی که تب صفرای غلبهٔ خون
بود یا درین جهت بمیرد و شب شنبه یا روز پنجشنبه بگذرد و صحت بود مریخ بیماری کلان
یا از خون شکم یا از تب لرزه هر روز نیک کونه باشد یا از نظر تب بلغم و رنج بود و یا از
درد سینه بنالد یا از سکته گاه بهتر گاه بدتر باشد گاه زیاده و گاه کم شود و روز سه شنبه یا شب
شنبه بگذرد و صحت یابد زهره از باد و کرم یا از درد پشت یا از خونیکه از وی برود گاه
بهتر گاه کمتر گاه زیاده تر شود اما دیر تر صحت یابد یا از نظر جلا خانچه شیخ نکند یا از
دیوانگی یا از علامت سودا و مالیخولیا و جن بود یا ریحی از باد بود درد سر و درد نیم سر

و روز پنجم

و روز پنجم روز جمعه یا شب شنبه بگذرد و صحت یابد درد و سستی اندام یا از اماس شکم یا
از جادوی بود بر خاره گفته اند گاه بهتر گاه بدتر شود نظر ساحران بود یا ریحی که از پای بود و شکوفه
شکنج اسهر یا اماس بر قوت روز چهارشنبه و شب یکشنبه بگذرد و صحت یابد قمر ز جای
گوناگون مخالف هر روز بگونه باشد و نالش کند یا از خون و اسهال و صرع و جنون و بلغم
و قی کردن یا از درد پای یا از بول سلس عقی بسیار ساعتی و دیوانگی خلاف عادت سخن گوید
از آب یافته که بر سر خود ریخته حرکت از آسیب بود یا از جادوی بند وی کرده باشند روز دوشنبه
یا شب جمعه بگذرد و صحت بود غرهٔ ماه بیمار شود بزودی شفا یابد اما تا نه روز بود اما در سال
دیگر هم بیمار شود دوم ماه بیمار شود بیماری او دراز گردد اما بیماری او سخت بود و دراز گردد
اما بیم مرگ نباشد و دیر نیکو شود سیم ماه بیمار شود تا هفت روز خوف بود و خطر باشد
اگر از هفت بگذرد دیر تر به شود چهارم ماه بیمار شود بزودی شفا یابد اما تصدق بدهد اگر
چهارم ماه محرم باشد بمیرد و بقولی تا سه سال دیگر بیمار شود و در پنجم ماه بیمار شود ضعیف بود
اما خیر و تصدق بدهد روز ششم ماه بیمار شود و بعد از یازده روز صحت یابد اما بیماری
سبک بود روز هفتم بیمار شود سبک بود زود بگذرد اما اندک بیم و ترس بود تصدق باید
داد روز هشتم بیمار شود تا شش روز سخت بود و دراز بود و بیم مرگ بود تصدق بدهد
روز نهم بیمار شود اندکی خوف و خطر بود اما عاقبت صحت یابد بتصدق دادن روز دهم
بیمار شود و نیک شود روز یازدهم بیمار شود معالجه بد شود از دست طبیب سدادی صحت
یابد روز دوازدهم بیمار شود دور و دراز بود و صحت نباشد معالجه نیک شود روز سیزدهم
بیمار شود خوف خواهد بود تا بیست و یکروز بگذرد و نیک شود و تصدق بدهد

روز چهاردهم بیمار شود بزودی علاج پذیرد اما تواند بود که در سال آینده هم بیمار تواند بود
روز پانزدهم بیمار شود و خوف خواهد بود تا پانزدهم روز مخاطره باشد تصدق بدهد روز شانزدهم
بیمار شود تا پنج روز بگذرد و دراز کشد و بیماری که بود گران بود روز هفدهم بیمار شود زود به شود
اگر تصدق بدهد و گرنه بیم مرگ بود یا خطر عظیم دارد روز هژدهم بیمار شود زود صحت یابد
اگر دارو و درمان کند و علاج بکند صحت یابد تصدق بدهد روز نوزدهم بیمار شود و خوف
بود تا به شود اما عظیم در رنج بود و به شود و عاقبت روز بیستم بیمار شود و زود صحت یابد
اگر تصدق بدهد و گرنه دیرتر شود روز بیست و یکم بیمار شود از خوف و خطر ایمن نباید بود
اما مخاطره هم بود تصدق بدهد روز بیست و دوم بیمار شود و شانزده روز خوف بود و این
عدد بگذرد و صحت یابد روز بیست و سیوم بیمار شود خوف و خطر بود و او را روز بیست و چهارم
بیمار شود بزودی شفا یابد روز بیست و پنجم بیمار شود تا پنج روز خوف بود روز بیست و ششم بیمار
شود رنج او از درد شکم نتواند بود که چیزی خورده باشد چند روز صحت بود تصدق بدهد
روز بیست و هفتم بیمار شود بزودی صحت یابد روز بیست و هشتم بیمار شود تا سه روز خطر بود
اما بمعالجه صحت یابد تصدق بدهد روز بیست و نهم بیمار شود بیماری دور و دراز کشد
بمعالجه صحت یابد روز سیم بیمار شود تا هفت روز خوب بود اما سخت دور و دراز بود و اگر
نیک شود باز دوباره بیمار شود که قولی که حکما را بود و آنچنان است که چون حل زنند در خانهٔ
چهاردهم که خانهٔ مطلوب است و چه شکل تشبیه است و در آنجا چند عدد داده و بران حکم کند
عدد این است یا هفت یا نه یا چهار یا شصت
یا شش یا چهاردهم یا هژدهم یا ۶ یا ۲۰

یا ۱۰ اما ایشان گویند که خانهٔ یازدهم امید و حاجت و مراد است و ششم شکل که در خانهٔ یازدهم
آمدن موجب عدد میباشد اگر ماضی تکرار کند و اگر در مستقبل عدد خانه‌ها را بر عدد آن شکل
اضافه کند و بران حکم کند والله اعلم بالصواب
بقول شیخ طبسی روز یکشنبه و روز جمعه و
روز چهارشنبه در اول و در دوم و در ششم و یازدهم و سیزدهم
دوازدهم روز دوشنبه و روز سه‌شنبه و روز پنجشنبه و روز چهارم و نیز دهم
و پنجم و چهاردهم و ششم و پانزدهم و روز پنجشنبه و روز شنبه و روز دوشنبه
در هشتم در شانزدهم شب شنبه در نهم بقول ناقی زهره شمس و زهره
روز یکشنبه در اول شب پنجشنبه روز جمعه در دوم شب سه‌شنبه عطارد دوم
شب یکشنبه در سیم روز چهارشنبه در سیم شب جمعه روز شنبه زحل
در پنجم مشتری روز شنبه شب چهارشنبه روز پنجشنبه شب دوشنبه
مریخ راس و ذنب شب جمعه روز سه‌شنبه شب سه‌شنبه روز شنبه
روز سه‌شنبه بدانکه عناصر را به مزاج روزها و این ضابطه از مغز است نه از پوست
آتش اول
بر روز یکشنبه تعلق دارد و مبداء عالم درین روز بوده است آتش دوم تعلق
بر روز دوشنبه دارد و سیوم تعلق بر روز سه‌شنبه دارد و چهارم بر روز چهارشنبه
تعلق دارد پنجم بر روز پنجشنبه دارد و ششم بر روز جمعه تعلق دارد و هفتم بر روز شنبه
تعلق دارد باز آمدیم بر نقطهٔ بادی که مبداء او از خانهٔ دوم بود یعنی باد اول در خانهٔ

روز دوشنبه تعلق دارد اگر سوال از غایب بود که زود آید یا دیرتر آید رمل زن
اگر شکل اول سعد داخل آید در دوم و یازدهم تکرار کند غایب زود برسد
اگر شکل هفتم سعد داخل آمد در نهم و دوم تکرار کند و غایب زود برسد
اگر نحسان عقله آید دیرتر برسد و رنجوری هم نماید غایب را اگر شکل هفتم در نهم یا در ششم
تکرار کند غایب خود یا بنده یا خدمتگار او رنجور باشد اگر در اول و سه و چهار و شش و
و هفت و نه و ده و دوازده اگر ازین اشکالها آید غایب بزودی
برسد اگر بر خلاف این شکلها باشد نیاید نوع دیگر بروج بداند صاحب
دهم خانه است بجاه و پنجه دوارد ده ده یا صد و ده شد پنج پنج رفت باقی ده ماند
باقی را قیاس کند از دایره ابجد
از عدد او بیان کنیم که در هر خانه چند عدد دارد و این عدد
که داده اند بدین طریق داده اند چنانچه نقطها را می شمارند همچنان زوج را درین باب
چون احکام کند اگر طرح بر طریق رود و را انها انکار کند از دو اشکال در مراتب جمع و ابدا آید
اگر برود را زما پنهان کند مثل غایب و دزد برده مثلا این بود تسکین بروج
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ بدان ای عزیز بروج را که این عدد
داده اند بدین طریق داده اند مثلا در اول است یکعدد است و دوم است دو عدد دارد
جمله سه عدد شد در سیم عدد دار و شش عدد شد و چهارم است چهار عدد دارد
جمله ده عدد شد در پنجم است پنج عدد دارد جمله پانزده عدد شد در ششم است شش عدد
پس ششم و پنجم از جمله بیست و یکعدد شد در هفتم است هفت عدد شد محرم
یازدهم

صفر یکم و ششم	ربیع الاول دهم و بیستم	ربیع الآخر یازدهم	جمادی الاول دهم و یازدهم	جمادی الآخر دوم و چهاردهم
رجب سیزدهم	شعبان بیست و چهارم	رمضان بیست و ششم	شوال بیست و شش	ذی القعده بیستم
ذی الحجه بیست و شش				

اما روز را معین بداند که از عدد ایام نظر در تقویم نکند و عدد او غلط نکند
چهار بیست خادم و مخدوم و هشتم از خانه خوف است و ششم با هم ضرب کردیم حاصل که
از حاجت که حاصل شدن آن شکل را با خانه ضرب کردیم از آن شکل خانه حکم توان کردیم
حال بیمار احوال بیمار از ششم در رمل تکرار کند مرکب بود حال او
از پنجم گویند و حال از ششم گویند و از هفتم گویند در ششم و در اول در نهم و
هفت و راه گور بود اگر از سحر و جادوی کرده اند در ششم این رمل یا تا
تا بیمار به شود گوش کردن بشارت شد که از تابنده حق صبح فیروزی دمید از مطلع امن
امان از نسیم گلشن دولت معطر گشت ملک در فروغ کوکب نصرت منشور شد جهان
هر کس که با خلاص درین وزه در آید چیزی که خواهد ز خدا جمله برآید

طالع خانه اول خانه امید مال خانه سیوم یافتن میراث پدر و مادر در خانه چهارم
در تزویج و نکاح و شروط آن خانه پنجم یافتن عشق و غیره خانه ششم برای بیماری و غیره
خانه هفتم یافتن مسافران و امثال آن خانه هشتم گم شده و دزدیده و یافتن آن
خانه اول دلیل است بر نفس و بروج و ابتدای کارها و صحت و مرض که آنرا طالع گویند
و خانه دوم دلیل است بر معاش و مال و معاونان و رزق و فایده و نقصان و آسان
و دشواری مردو زنان و کیلان و اصحاب و بضاعت نزدیکان و قدم غایب و غریب

فروخت وشایع خانه سیوم دلیل است بر برادران و خواهران و مردان و زنان و دوستان
و داماد ان و خویشان و نقل و حرکت نزدیک خانه چهارم دلیل است بر مقام و املاک
و پدر و عاقبت سایل و دفین خانه پنجم دلیل است بر فرزند معشوق و خط و خبر و هدیه و تحفه
و خبر مسافر و سفر میانه خانه ششم دلیل است بر بیماری و غلام و کنیزک و شاگرد و نوکر و دزد و ستان
و نخچیر بند چهار پای کوچک خانه هفتم دلیل است بر تزویج و نکاح و شرکت و غیر کے
و دزد و چند خصم و موضعیکه شاید بدان سفر خواهد کرد خانه هشتم دلیل است بر خوف و خطر
و مرگ میراث و بیت المال و زنان و بیان و سبب برون خانه نهم دلیل است بر سفر دور
و علم و دین و اعتقاد و خواب خانه دهم دلیل است بر جاه و مرتبه و شغل و عمل سلاطین و
حاکمان و دوست خانه یازدهم دلیل است بر امید و سعادت و دوستان و بیرون آمدن
از غم و حصول مراد و نزدیکان و مقربان سلاطین خانه دوازدهم دلیل است بر بدبختی و زندان
و بند فرزندان و نخان و صبیان و چهار پای بزرگ خانه سیزدهم طالب خوانند و
این خانه بطنه خانه چهاردهم دلیل است گواه بران خانه پانزدهم دلیل است ارزان
و قاضی و حل خوانند و از و حکم میکنند و نقطه اندن خانه برانند و طبع حال هفتم است
خانه شانزدهم عاقبت العاقبه است و بطبع خانه چهارم است ملتوبات خانها
شانزده کانه است پس در هر خانه از خانها ذکر رفته است اگر سعد بیند حکم کند بر سعادت
منسوبات خانه کند اگر نحس است بر نحوست و زحمت کند و منسوبات آن خانه کند اگر شکل
متوسط بیند حکم بر وسط حال و شکل داخل دلیل دخول و خارج دلیل خروج و منقلب دلیل
نقل است و تروه و خانه و ثابت دلیل ثبوت و توقف و سعد شرح اشکال سعد و نحس

و داخل و خارج و ثابت و منقلب هر یک بجای حرف گفته خواهد آمد انشاء الله تعالی

تم تمت تمام شد تم
تم تم

نسخه فخر الله
جمالي

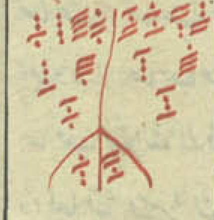
دوایری که منسوبست بحضرت دانیال علیه السلم است اول آنها ابدح است که بیر نقطه
آن مینمایند و تسکین عنصر کبری نیز گویند باین طرز نار را هوا و و نار ۴ زاب
۸ بترتیب ابدح تسکین این است
و تسکین کلی ایضا بآنحضرت منسوبست که معمول آنحضرت
بود و احکام اشکال مطابق تسکین مذکور میفرموده اند اینست واکثر احکام
آنحضرت برطبق این دایره تطبیق یافته
و دیگر تسکین دایره اصح گویند و نیز بآنحضرت منسوبست و برطبق
تسکین مسکن است که هر شکلی را خانه خود است مثل دایره مسکن که وضع حکیم
زنانیست
از این تسکین سه تسکین استنباط کرده اند که یکی دایره روز است و دایره ماه و دایره
سال البیت الاول فی قواعد الاصح صاحبه و صاحب عدده و صاحب حرفه
و صاحب مزاجه و صاحب احاده و صاحب عشراته و صاحب مائته
و صاحب احاد الوفه و صاحب عشرات و صاحب مات الوفه
منسوبة الحیوة و الصحة البیت الثانی صاحبه و صاحب عدده و صاحب
حرفه و صاحب مزاجه و صاحب احاده و صاحب عشراته صاحب
مائته صاحب احاد الوفه صاحب عشرات الوفه صاحب مات الوفه
منسوبة المال و المعاش المال فی بیوت الفرد و المعاش فی بیوت الزوج

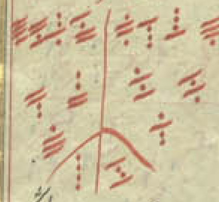
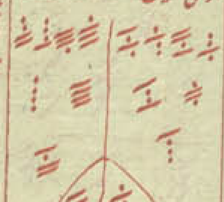
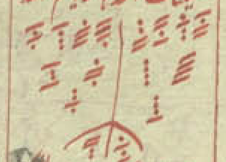
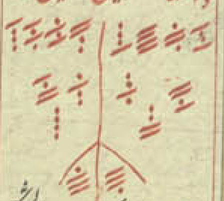
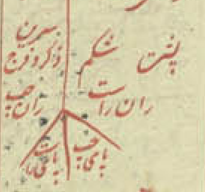
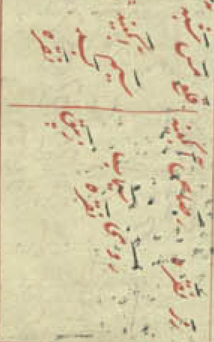
البیت الثالث صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه صاحب مزاجه
صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب احاد الوفه
صاحب عشرات الوفه صاحب مات الوفه منسوبة الحرکة الاخوة
الاقربا البیت الرابع صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه
صاحب مزاجه صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب
احاد الوفه صاحب عشرات الوفه صاحب مات الوفه منسوبة بالمقام
بالملک بالاب بالعاقبة بالطول العمر بالدفین الکان جنیة
الدفین البیت الخامس صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه صاحب
مزاجه صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب احاد الوفه
صاحب عشرات الوفه صاحب مات الوفه منسوبة بالولد بالمحبوب
بالهدیة بالمراد و الخلعة بلقا الاکابر بالاکل و الشرب و النشاط
بالنظر و الخبر البیت السادس صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه
صاحب مزاجه صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب
احاد الوفه صاحب عشرات الوفه صاحب مات الوفه منسوبة بالمرض
باللعب بالدیق بالکسر بصغار الحیوان بالطیور اذا
کان الرمل له البیت السابع صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه
صاحب مزاجه صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائته

صاحب احاد الوفق صاحب عشرات الوفق صاحب مائة الوفق منسوباته ٦
بالنكاح بالشريك بالغايب بدعوى المال بالسارق والقاتل
بالاضداد البيت الثامن صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه
صاحب مزاجه صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب احاد
الوفق صاحب عشرات الوفق صاحب مات الوفق منسوباته ٧ بالموت
بالخوف بمال الغايب بمال الدعوى بالميراث بالقرض
بالسرقة والتلف والاحتراق البيت التاسع صاحبه صاحب عدده
صاحب حرفه صاحب مزاجه صاحب احاده صاحب عشراته صاحب
مائته صاحب احاد الوفق صاحب عشرات الوفق صاحب مات الوفق
منسوباته ٥ بالسفر بتعليم العلم بالرويا بالوزارت بطهارت الدين
البيت العاشر صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه صاحب مزاجه
صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب احاد الوفق
صاحب عشرات الوفق صاحب مائة الوفق منسوباته ٣ بالشغل و
العمل بالام بالسلطان البيت الحادي عشر صاحبه صاحب عدده
صاحب حرفه صاحب مزاجه صاحب احاده صاحب عشراته
صاحب مائته صاحب احاد الوفق صاحب عشرات الوفق
صاحب مائة الوفق منسوباته ٥ بالرجا بالحبيب الغايب

بالولد الغايب بمال السلطان بالوزارت البيت الثاني عشر
صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه صاحب مزاجه صاحب
احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب
احاد الوفق صاحب عشرات الوفق صاحب مائة الوفق منسوباته
٣ بالعدو بالحيوان الكبير بالقيد والحبس
البيت الثالث عشر صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه صاحب مزاجه
صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب احاد الوفق
صاحب عشرات الوفق صاحب مات الوفق يتعلق بالطالب والسايل
وهو شاهد البيوت الجانب الايمن اعنى الامهات وما تولد عنها البيت
الرابع عشر صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه صاحب مزاجه
صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب احاد الوفق
صاحب عشرات الوفق صاحب مائة الوفق يتعلق بالمطلوب
والمسئول وهو شاهد البيوت الجانب الايسر البيت الخامس عشر
صاحبه صاحب عدده صاحب حرفه صاحب مزاجه صاحب
احاده صاحب عشراته صاحب مائته صاحب احاد الوفق
صاحب عشرات الوفق صاحب مات الوفق هو القاضي والحاكم
والعاقبة وميزان الرمل البيت السادس عشر صاحبه صاحب عدده

صاحب حرفه صاحب مزاجه صاحب احاده صاحب عشراته صاحب مائة
صاحب احاد الوفق صاحب عشرات الوفق صاحب مات الوفق المنسوبات
هو العاقبة العاقبة ولسان الامر الاول وعليه مدار الاحكام اقوى النواظر
للبيوت ما وقع في تثليث كل بيت اعنى خامسه وتاسعه فالخامس ناظره القريب و
التاسع ناظره البعيد ولان في نظر التثليث مشاركة للبيوت بحسب الطبيعة ونتيجة
كل بيت شاهده واللحيان ان حل في البيوت الاثني عشر فموضع حلوله هو الطالع وما يليه
هو ثاني الطالع وهكذا فان تكرر اللحيان فموضع التكرار هو الطالع فان فقد اللحيان
وتكرر الشكل الاول فموضع تكراره هو الطالع وان لم يتكرر فالشكل الاول هو
الطالع وان وجد اللحيان وتكرر الشكل الاول فايهما كان اقوى فهو الطالع ويعرف
الاقوى بكون الشكل في سكنه هكذا 
 اوفق سكن عدده هكذا
اوفق سكن حروفه هكذا والضابطة في سكن الحروف ان يحصل من ضرب الكل

صاحب سكنه الاصح هكذا 	اوفق سكن عدد احاده هكذا الضابطة ان يحصل من ضرب الكل 	اوفق سكن عدد عشراته هكذا الضابطة ان يحصل من ضرب الكل 

اوفق سكن عدد مائة هكذا  الضابطة ان يحصل من ضرب الكل على صاحب سكنه الاصح	اوفق تسكين احاد الوفق هكذا  الضابطة ان يحصل من ضرب الكل على صاحب سكنه الاصح	اوفق تسكين عشرات الوفق هكذا  الضابطة ان يحصل من ضرب الكل على صاحب سكنه الاصح
اوفق تسكين مآت الوفق هكذا  الضابطة ان يحصل الشكل من ضرب الكل على صاحب سكنه الاصح	ومن ضوابط اللطف في تعيين الوقت بالايام والشهور والسنين ثلاث تسكينات احدها للايام فهكذا  الضابطة ان يحصل من ضرب الكل على صاحب البيوت التي هي دليل الشمس	وثانيها تسكين الشهور هكذا  الضابطة ان يحصل من ضرب الكل على صاحب سكنه الاصح الذي هو الدليل القمر
وثالثها تسكين السنين هكذا  الضابطة ان يحصل من ضرب الكل على صاحب سكنه الذي دليل الشمس ايضا	تسكين اعضا 	تسكين معادن 

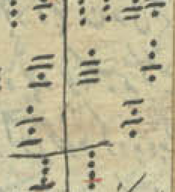
نباتات برگ انگور چوب هیمه برگ گل عود درخت بر نخل ترو شاخ خشک میوه غله پنبه برگ خشک تخم میوه	تشکیل حیوان شاخ خار زهر پشم غایط شاخ عنبر کاه درب حرام نعمت ابریشم موی ابریشم موی و شعر مشک استخوان پوست کیمخت	تشکیل احجار یعنی کانی لعل فیروزه سفال کلوخ کهربا یاقوت عقیق سفید ریگ فیروزه عقیق سنگ لعل سفال شبه سنگ
وحوش شیر گربه یوز خرس پلنگ گربه روباه آهو بوزینه گرگ سگ شغال گاومیش سگ فیل گاو	حیوانات شتر گوسفند خر استر اسپ وحشی استر گوسفند اسب خوک گورخر بزکوهی اسپ خر استر	مخلوقات آسمان زمین بیابان کوه پری آدمی حیوان خطاع اسم غزا مرغ حیوان درنده جن فرشته ابلیس حیوان پیاده روی
طعم شکر شیرینی ترش انجخته تیز و شیرین بی مزه شیرین نمک شیرین تلخ شور کرم بی فش تیز و ترش ترش ناخوش انجخته	فواکه خربزه انگور غوره جند ولنه سیب گلابی توت شفتالو خرما سنجد زردآلو آلو سغرجل خیار چغندر انار	طیور کلنگ فاخته کلاغ مرغ قمری دراج کبوتر تیهو بلبل زاغ پرستوک کبک گنجشک جغد بط ماکیان

البلاد حصار باره دروازه صحرا بازار تختگاه مدارس خانه کذرگاه باغ دار السلاح حمام مسجد خرابات حوض آب خانه خواب	الوان سرخ و زرد سفید و سبز زرد سفید سفید و سیاه تاریک سرخ و سیاه و رنگارنگ سبز سرخ کبود سیاه تاریک سبز و سفید سفید رنگها	طبقات انسان قضات مطرب بازرگان پادشاه زنان سپاه وزیر صباغ و نساج مسخره جراح لشکری علما سادات و قضات مفسد سیاحان و جرار قلاشی و جولاه
امراض درد سر درد پای تب ورم خفیه درد زار بادسخت درد کمرگاه درد سینه ورم درد دل درد زانو درد پای درد پا درد بخت	روز و شب پنجشنبه آدینه چهارشنبه شب شنبه یکشنبه دوشنبه سه شنبه سه شنبه پنجشنبه شنبه چهارشنبه آدینه شنبه یکشنبه	اجزای خانه بالا بام دهلیز دروازه صحن زیر بام صحن خانه ایوان کذرگاه باغچه اندرون جامه خانه چار فرش جوی باهر طاق رف
[illegible]	[illegible]	کارد زره سیخ منجنیق گرز شمشیر تیر و تیره خنجر تفنگ تبرزین شمشیر سپر کمان منگ کند

اما بعد چنین میگوید بندهٔ عاصی فخر الله جمالی که چون همت این ضعیف مصروف
بود بر دانستن اکثر علوم غریبه کمچندی بمطالعه علم رمل نیز اوقات صرف نمود
و کتب بسیار درین علم بدست آورده مطالعه میکرد تا آن که در کتاب مفاتیح
الکنوز مولانا حسن طبسی علیه الرحمة سه زایچهٔ رمل منسوب بحضرت دانیال علیه
السلام بنظر رسید مشتمل بر احکام غریبه مدتی در استکشاف دلایل آن سعی نمود
بنظر نرسید که احدی متعرض دلایل آنها شده باشد و صاحب قواعد
الهدایات در کتاب خود کلمهٔ چند از اوایل رمل اول شرح نمود لیکن از دوایر
مختلفه استدلال کرده و باید که احکام بر یک دایره که بآنحضرت منسوب باشد

تطبیق یابد و در تعیین مدت و استخراج اسم بدوایر دیگر احتیاج می افتد و دایره
که بحضرت دانیال منسوبست دو دایره ابجد و دایرهٔ کلی چنانچه در کتاب ثمره
و شجره مسطور است و اهل یمن را نیز اعتقاد آنست که دایرهٔ ابجد نیز بآنحضرت
منسوبست و قلیلی که صاحب الهدایه توضیح نموده بدایره مسکن استدلال
کرده و دایرهٔ مسکن وضع حکیم زناتی است و بحضرت دانیال علیه السلام منسوب
نشده و این قلیل البضاعت احکام هر سه رمل را بدایرهٔ کلی که بآنحضرت
منسوبست منطبق یافت و مدتی اوقات صرف نمود تا همگی دلایل معلوم
شد و در تعیین مدت بدایرهٔ روز و ماه و سال که حاجی حسن طبسی علیه الرحمه
بآنها استدلال می نماید احکام تعیین مدت منطبق گردید و دو دایر مذکوره
اگرچه از متعلقات دایرهٔ ابجد است لیکن چون بآنحضرت منسوبست بعد
از انکه احکام انطباق یابد استدلال صحیح خواهد بود و چون مدتی در
استکشاف دلایل احکام مذکوره زحمت کشیده شده بود خواستیم که بقید
تحریر در آوریم تا دانشمندان این علم از مطالعه آن محظوظ گردیده بدعای
خیر یاد نمایند و بعد از اتمام شرح رملهای مذکوره بعضی از رملها که خود
حکم نموده بودیم و احکام آنها صحیح بود شرح آن نمودیم بدان که دایره
کلی که مذکور شد این است
و درین دایره عناصر اربعه هر یک در مرکز خود واقع

شده اند از امهات طریق بر می آید و از بنات جماعت و همچنین از متوالدات
طریق و از زوایدات جماعت حاصل میشود و دو ایر ثلاثه جهت تعیین روز و ماه و
سال که با نها تعیین مدت نموده ایم اینست دایره روز
و دایره ماه این است
و دایره سال این است
و ضابطه در تسکینات مذکوره آنست که هر
شکلی را که با صاحب خانه بدایره اصح ضرب نمایند اگر نتیجه آن نصرة الخارج
باشد روز و بد و اگر بیاض باشد ماه و بد و اگر عتبه خارج باشد سال و بد اکنون
شروع نمائیم بر شرح رملهای حضرت دانیال بدایره کلی که مذکور شد رمل
اول که بجهة سرخاب شاه بان کشیده اند صورت رملش اینست



حکم نمودند که ترا برادریست در سفر بیاض در
دایره کلی صاحب خانه سیوم است که با خوه و اقربا
منسوبست و در زایچه رمل در خانه یازدهم آمده نسبت
بسکن خود نه خانه طی نموده و دلیل شد بر سفر اخوه و اقربا و چون منسوبات
خانه سیوم را که حرکت و اخوه و اقرباست از خانه اول تقسیم نمودیم یازدهم
با خوه رسید و بیاض اگرچه مونث است لیکن شریک و شاهد مثلثه و خانه
یازدهم که فرد است همگی مذکر گردند لهذا برادر گفته و آب بیاض در مرکز خود

واقع شده لهذا حکم بر زبان حال نموده م و در آن مقام عاشق است
بر دختر خطائی ش بیاض در سکن نصره داخل نشسته و نسبت به بیاض نصره
داخل که در هفتم واقع شده از طرف یمین نجم میشود و طرف یمین دلیل تثلیث
بر ماضی و نجم دلیل است بر عشق علی الخصوص که صاحب نجم عتبه داخل شاهد
مثلثه واقع شده و همچنین نصرة داخل نیست لیکن بیاض که بشماریم نجم میشود
و در سکن بیاض نیز عتبه داخل نشسته که صاحب نجم است ازین دلایل
حکم بر عشق نموده و چون نصره داخل مونث و منسوبست بمشتری که بملک
خطا تعلق دارد ازین جهت دختر خطائی گفته م و ترا فرزندی باشد یا و نه
در بحور شده عتبه داخل که صاحب نجم است در ششم تکرار نموده و نجم بفرزند
تعلق دارد و ششم بر بحوری و شکل و خانه هر دو مونث اند و ششم را ازین
الوند است و تثلیث بر ماضی و او را یازده سال و دو ماه از عمر گذشته طالع
درین رمل دو از دهم است که لحیان تکرار نموده از طالع شمردیم خانه فرزند
بچهارم اصل افتاده و عمر فرزند بهفتم پس از هفتم ابتدار دور گرفته شمردیم ششم
دوم شد و در باطن قبض داخل بود که در تسکین ماه صاحب دوم است چون در
باطن بود تکرارش محسوب نیست باز شمردیم تا سیزدهم هفت شده و در ۱۴ بود
که در تسکین سال صاحب هفتم است و چون در زایداتست تکرارش محسوب نمیشود
و باز از ۱۳ تا ۱۶ چهار خانه بود افزودیم ۱۱ سال شد با سابق جمع نمودیم یازده

سال و دو ماه شد و او را رببرو کردن زخم صاحب پنجم در ششم تکرار نمود
که سکن نقی الخد است و بزخم منسوب و خانه ششم نیز بجراحات تعلق دارد
و در ۸ شاه قریب است و عتبه داخل در ۳ بقوت نشسته که خانه عدد او
و سیوم بکردن منسوبست و شاهدش لحیان است بسر نسبت دارد و زخم
ناگهانی باشد و درزایل لوتد است که بماضی نسبت دارد و ماضی را ناگهانی
گویند زیراکه آنچه ولیل است بر ماضی ممکن است که ناگهان باز بهم رسد
از بهجت دلایل ماضی را ناگهانی می نامند چنانچه کسی را اختیار از دست
رفته باشد و در سکن نقی بود که بدست منسوبست و شکل نحس است
و دلیل است بر عدم اختیار و چون منقلب است او منقلب حکم خارج دارد
پس اختیار از دست رفته باشد و آن شخص که پسر خواهر پدر این دختر است
یعنی پسر عمه این دختر این زمان ۱۵ روز است که عزم سفر کرده پدر این
دختر صاحب رمل است و خانه هفتم به پسر خواهر او تعلق دارد و صاحب هفتم
است و در رمل در خانه نهم بود که بسفر منسوبست از نهم تمرد یم عتبه
داخل ۷ شد و در تسکین ایام صاحب ۷ است و تکرار در ۶ افزودیم ۱۳ شد
دو خانه مانده بود که دور تمام شود افزودیم ۱۵ روز شد و درین دور و
نیز در تسکین روز نشسته اند لیکن که در آخر در تسکین روز یافت شد آنها را نیز
اعتبار باید کرد و او را فرزندیست خوبروی زینه پسر خواهر صاحب هفتم

یعنی و فرزند او از طرف یمین که بماضی نسبت دارد است که در پنجم او
واقع شده در خانه مذکور و در سکن نشسته که بجوب رویان منسوبست و
با این دختر اتصال دارد اتصالش است زیراکه از ضرب هردو
بهم میرسد که شکل اتصالست دیگر را در خانه زنی است ترک چهارم بمقام
تعلق دارد و در آن بود شکل و خانه هردو موٴنث اند و از باطن طریق برآمد
و در سکن او نشسته که زکست و ایضا در خانه ۸ نشسته و ۸ را با ۴ مناکحت
است بجنب مزکر و ناظر است بخانه چهارم و پدر او را کشته اند در همین طریق
که ماضی است در چهارم طریق نشسته که پدر است و از باطن ۱۱ برآمد
که نسبت بسکن هشتم میشود و ایضا که در خانه اولست مرگ او هشتم اصل شد
و در آن بود که هم مزاج حمره است و بقتل منسوب است و ایضا چه
طریق بجنب دایره میشود و در رمل در سکن حمره نشسته است و او را
خواهریست عظیم خوبروی در سیوم طریق که ششم است بود شکل و خانه
هردو موٴنث اند و بزن جمله منسوبست و شاهدش است و توصیف
بعظیم با وجود بودن درزایل لوتد نظر بشکل است که دلالت بر زیادتی
جمال دارد و تو که سرخابی و برادر عاشقی در دایره معشوق است
زیراکه در پنجم اوست و در رمل از طرف یمین که در ۶ آمده نسبت به
که در ۱۰ واقعست پنجم میشود و استخراج اسم سرخاب چنین است

که در خانهٔ اول بود و او حرف ب دارد و الف نیز از خانهٔ اول برآمد
و از باطن ۱۱ برآمد و در ۱۱ بود که حرف ر دارد و صاحب هشتم آن
دارد و از باطن و هم برآمد خ دارد ترکیب نمودیم سرخاب شد
دیگر ترا از چهارپای اسپ دوپا شد که در پنجم است نسبت بطالع ششم میشود
و ششم بحیوان کوچک تعلق دارد و باسپ منسوبست و در ۱۲ که وتد
الوتد است تکرار نموده که شاهد خانهٔ اولست و شاهد کیان است که در
وهم است و گاو هفت خانهٔ یازده هم بحسب طالع دوازدهم
است که بحیوان بزرگ تعلق دارد و در باطن بود گاو منسوبست
و اگر خانهٔ ۱۱ پسر ۱۶ گانه که شمردیم در اول بود از ۱۱ هفت خانه طی نموده
و در از گوش ۱۵ و هر دو بدر از گوش منسوبند منسوبات خانهٔ دوازدهم
سه چیز است ۱ دشمن ۲ حیوان بزرگ ۳ بند و زندان منسوبات ثلاثه
را از خانهٔ اول تقسیم نمودیم بحیوان بزرگ رسید و چون از طالع تقسیم
نمودیم در باطن چهارم بحیوان بزرگ رسید و در ششم مسکن خود بود
و در ششم مسکن خود بود و جمله ۱۵ شد و بز کوهی چهار راس خانهٔ اول
بحسب سیر پوت ۱۶ گانه ششم طالع میشود که تعلق بحیوان کوچک دارد و در
باطن این خانه بود که بز کوهی منسوبست و در چهارم مسکن خود
آمده و گوسفند یکهزار و چهارصد و هفتاد و بگوسفند منسوبست

در ششم اصل بود که بحیوان کوچک تعلق دارد و از باطن دوازدهم
برآمد در هفتم خود آمده و هفتم مرتبه عشرات است ۷ را بعشرات بردیم هفتاد
شد و باز در ظاهر در خانهٔ ۳ بود و در ۱۴ خود آمد و ۱۴ مرتبه الوف است
اما چون در امهات بود که محل آحاد است از مرتبه الوف تنزل نموده به آحاد
آوردیم یکهزار و چهارصد شد دیگر پس از این ترا بمدت هشت روز
دویست و پنجاه دینار گم شده در راه بمال تعلق دارد و در ششم بود
که بدزد دیده و گم شده منسوبست و همچنین شکل مالست در ششم طالع
آمده و در خانهٔ دویم که بمال منسوبست شکل خارج نشسته و در چهارده هم
که شاهد خانهٔ دوم است و باعتبار مرکز شریک خانهٔ ششم که هر دو مرکز باد
نشسته که بگم شده و تلف شده منسوبست و در خانهٔ مال شکل خارج آمد
از این دلایل گم شدن مال مفهوم شد و از طالع بر خلاف توانی کم دلیل
ماضی است شمردیم پنجم اصل هشتم شد و در آن بود و در تسکین روز صاحب
هشتم است باین سبب هشت روز نموده و تکرار در زایدات واقع
شده لهذا محسوب نشد و در پنجم ۵ ۲ عدد دارد و در پنجم که آمده در
نهم خود واقع شده که مرتبه آحاد است پس ۲۵ را بآحاد بردیم ۲۵۰ شد و
چون حکم ماضی بشرکت شکل بین است و در بین شکل بود که برگذر
منسوبست پس مال در راه گم شدن و ایضا طریق شاهد قریب عتبه داخل

میشود از طرف یمین و روز دوشنبه آنرا باز یافته در سیوم تکرار نمود
از باطن او برآمد دلیل بر قبض مال و سیوم خانهٔ بیاض است بروز دوشنبه
تعلق دارد و ایضاً شریک قبض داخل بود و از باطن قبض داخل
در پنجم برآمد که شکل اتصالست و در رمل در خانهٔ امید شاهد است بر
و پس باین دلیل نیز یافتن مال گم شده مفهوم شد و در زیر خاک نهان
کرده در موضعی که انجا آب روان گذران باشد از باطن که در سیوم
است برآمد دلالت نمود بر یافتن مال گمشده و چون در باطن
بود دلیل است که مستور و پنهان باشد و خانهٔ سیوم بحسب طالع چهارم
است بزمین تعلق دارد لهذا گفته که در خاک نهان کرده و سیوم مسکن
است بآب روان منسوبست و طریق نیز شریک شده که بآب گذر نسبت
دارد و که بجوی آب نسبت دارد از طرف یمین شاهد قریب است
دیگر ترا مادر بود یکماه است که مرده است خانهٔ دهم بمادر تعلق دارد صاحب
دهم است بود و بجای او نشسته که در دایرهٔ کلی نسبت بهشتم است
و از باطن لحیان دهم برآمد که صاحب هشتم است و ایضاً از باطن
پنجم که خانهٔ مرگ مادر است برآمد و بیاض در دایرهٔ کلی از طرف یمین در
هشتم است و بیاض که در باطن است در سیوم مسکن حوض آمده که محل
احاد است و چون در بنات واقع شده که محل عشرات است سیوم را العشرات

بردیم

بردیم سی روز شد و بقاعدهٔ طبسی علیه الرحمه دور ایام از پنجم رفتیم
ششم شد در تسکین ایام صاحب ششم است و تکرار در دوازدهم کرده
افزودیم ۱۸ شد و تا چهارم که دور تمام میشود ۱۱ خانه بود افزودیم ۲۹ روز شد
و در حال مردن توشی و بودی پنجم که مرگ مادر است با طالع که دوازده
دهم است هم از طرف یمین طالع است و هم بحسب سیر ۱۷ کانه ششم
طالع است در هر دو صورت ساقط افتاده و از دهم که مادر است بحسب
سیر ۱۶ کانه مرگ مادر خانهٔ اول می شود و در ان بود که شکل انفصالست
در مسکن نشسته دیگر ترا پدر هست خانهٔ چهارم تعلق بپدر دارد و از
باطن آن برآمد که صاحب هشتم است و صاحب چهارم در اول
بود از باطن آن برآمد که بمرگ منسوبست و در خانهٔ چهارم طریق است آن
نیز دلالت دارد و ترا سه باغ هست خانهٔ چهارم و شکل فرح تعلق بباغ
دارد و فرح در پنجم شاهد شده که صاحب چهارم است یک باغ این
شد و در چهارم طالع نشسته که هم مزاج است و فرح ناظر است
بوی بنظر مقابله دلالت بر باغ دویم کرده و تکرار داشت جمله سه باغ شد
یک باغ در خانه باشد از شهادت فرح بچهارم گفته و در یک باغ
آب روان گذران باشد در مسکن بیاض بود که بآب روان منسوبست
و شریک او بود و بآب گذر منسوب است و شاهد قریب شد که بجوی آب

نسبت دارد و دران خربزه و انار و انگور شاهد لحیان شده بخربزه
منسوبست و هم مسکن است با انار منسوبست و جوز با انگور نسبت دارد
و یکخانه در جنب آن باشد و چهارم بمقام و خانه نسبت دارد
که چهارم اصل کار است در جنب واقع شده که دران جمعی مردمان
ساکن باشند در باطن چهارم بود و شاهد خانه چهارم خانه ۱۰ و ۱۶
است و در باطن وهم و ظاهر شاهد نزدهم واقع شده و شکل مذکر است
که کار ایشان بهم نزدیک باشد اشخاص ثلاثه مدلول یک شکلند که
آن است پس کار ایشان بهم نزدیک باشد و بجب دلایل ثبوت فی
الجمله تفاوت و امتیاز از یکدیگر دارند و یکی از ایشان سیاهی باشد
در باطن چهارم در مسکن واقع شده که سیاه است که از خواجه گریخته باشد
در چهارم و هم که شاهد چهارم است بود و دلالت بر گریختن دارد و دیگر
آنکه در خانه یکی است بساط تعلق دارد در هشتم بود و هشتم باعتبار مرکز
که با چهارم که مقام است شرکت دارد و ناظر است و شکل مقام که است
شاهد قریب هشتم است و در مسکن نشسته و هشتم شاهد طالع شده
خاکستری رنگ از الوان بکبود منسوبست که دست و پای او سفید
باشد سیوم بدست نسبت دارد و دو از دهم بپای و که سفید است
در یکجا در سیوم نشسته که شاهد است و در یکجا در دوازدهم او نشسته ۵

بجب

بجب سیر ۱۶ کامنه و او از پشت زخمی باشد از شمشیر پشت بهفتم نسبت دارد و
هفتم بجب سیر ۱۲ خانه زحل دویم میشود که مسکن حمره است و بزخم منسوبست
و دران بود که بشمشیر منسوبست و سیاهی زده باشد شریک خانه دوم
اول است و دران بود که سیاه است و ایضا شاهد دوم چهارم هم است
که مسکن عقله است و عقله بسیاه نسبت دارد و آن سیاه غلام پدر است در ۱۴
که شاهد خانه دوم است بود و او در دایره در هشتم چهارم واقع شده غلام
پدر میشود و ۱۴ مسکن است و بغلام منسوبست و آن سک مقابل حرم
توساکن باشد خانه هفتم حرم است که بازدواج تعلق دارد و از طالع هفتم دوم
خانه دویم هفتم شده و ناظر است بخانه دویم نظر مقابله و محقق است که مراد
از مقابل مقارن باشد و به هفتم اصل مقارنت و در چشم راست
نقصانی دارد در دوم فرح نشسته که بچشم منسوبست دوم بروی تعلق
دارد و در طرف افهات بود که یمین زحل است و نقصانی که گفته از
شهادت گفته و دیگر در خانه قوزلی خدمتکار باشد بمقام منسوبست
در چهارم طالع نشسته که مقام است و در ششم تکرار نموده و ۶ بخدمتکار
تعلق دارد و شکل و خانه هر دو مونث اند میانه قد و دراز است در زایل
الوتد بوده که کوتاه است و بسبب تعارض دلیلین میانه نموده که برادر
او ترک باشد در سیوم شکل نشسته سیوم برادر است و بترک منسوبست

و آن زن بیت و بحر و قبل آزین از بام خانه افتاده شاهد لحیان بود بام
خانه منسوبست و از باطن شکل بر آمد و تثلیث بر افتادن و از باطن چهارم
که شریک سیوم است نیز بر آمد و در ایام از وهم گرفتیم که دلیل بود بر افتادن
از بام و عجب سیر ۱۲ گانه شمرده‌ایم بخم اصل ششم شده و در آن بود که در شکمین
ایام صاحب ۸ است و در ۱۲ تکرار نموده که شاهد ۳ است لهذا تکرارش را در ابتدا
اعتبار کرده‌ایم ۲۱ شد و از پنجم تا نهم که دور تمام میشود چهار خانه باقی بود افزودم
۲۵ روز شد و دست چپ او از انجا که معصم گویند شکست در سیوم بود که بدست
منسوبست و در ۶ تکرار نموده که سکن است و بدست چپ منسوبست و که در باطن
چهارم و وهم بود دلیل است بر شکستن زیرا که تلف شده و همچنین در ۱۴ شاهد است
بر خانه چهارم و وهم و که شکل انفصالست شاهد قریب خانه سیوم شد و چون دلیل
شکسته شدن از بیت او نامفهوم شد لهذا معصم گفته چه معصم در دست بشابه وتد است
و او را شوهر حجامیست بره مرد نهم نسبت بسیوم هفتم میشود که بشوهر تعلق دارد و نهم
سکن است که بحجام و بره مرد نسبت دارد نام او اسمعیل حرف ل
دارد و در سکن نشسته و باطن خانه اول است که سکن است باین اعتبار الف
دارد و شاهد خانه چهارم است م دارد و تکرار شکل چهارم در میزان شده که سکن
است بدایره حروف و حرف س دارد و طریق حرف حوز عین دارد
و در دو از وهم شاهد است در وهم تکرار نموده بقوة و وهم بدایره حرف

بل

سکن است که حرف ی دارد و در ذات الف بود و ترکیب نمودیم اسمعیل شد و
این زمان تا پنج ساعت دیگر خواهد مرد مستقبل طریق است که در دایره هشتم او
میشود و از باطن بر آمد که صاحب هشتم است و عجب رمل هشتم و وهم میشود و از
باطن و هم نیز بر آمد و چون که صاحب دوازدهم است در میزان تکرار نموده
که شاهد خانه سیوم میشود و در ایام را از میزان گرفتیم و شمردیم خانه دویم چهارم شد
و در آن نشسته که در دایره روز صاحب چهارم است پس چهار ساعت تمام چون
منقضی شود در ساعت پنجم خواهد مرد و او را خواهریست از و بهتر در ششم تکرار
نموده در طرف یمین او که ماضی است در سیوم او واقع شده که خواهر است او
و شکل و خانه هر دو مونث اند لهذا خواهر گفته و در وتد است بهتر از ۲ است که
در زایل الوتد واقع شده و او را شوهریست قصاب چون خواهر آن طریق
شد و در دایره در هفتم حمره است که شوهر او می شود و حمره بقصاب منسوبست
از بیخته گفته و دیگر از خانه تو تا چهار خانه زنی در آن خانه باشد فاحشه در چهارم
طالع نشسته بمقام منسوبست و از انجا چهار خانه شمردیم بخانه ششم رسید که
تکرار نموده و ششم سکن است که بفاحشه منسوبست و بوجهی دیگر از چهارم
اصل شمردیم به رسید که مونث است و در سکن فرح است که بفاحشه
نسبت دارد و او را با پسر تو دوستی است از ضرب با که در پنجم است
بهم میرسد که شکل اتصالست و در خانه دوستی نشسته و بنا بر وجه

ودویم و لیس آن زن و با نظر تسدیس دارد والله اعلم بالصواب



رمل ثانی حضرت دانیال علیه السلام که جهت
پادشاه آن عصر کشیده و صورت رملش
این است حکم نموده اند که ترا غلامیست
سیاه طالع درین رمل خانه سیوم است که نشسته در ششم طالع بوده خانه
بغلام و کنیز تعلق دارد و عقله بغلام سیاه منسوبست و مذکر است اگرچه
در خانه مونث آمده اما شریک او مذکر است که در پای راست او زخمی باشد
طالع غلام خانه ششم شد و بسیر ۱۶ کانه از طالع اصل غلام که ششم است سیوم
خانه اول دوازدهم شد و دران بود که بزخم منسوبست و چون در اجهات
بود که یمین رمل است پای راست فرموده و آن سیاه با کنیزک ترک خاصه که تو
داری در آمیخته است صاحب ششم است و در باطن که مونث است
و شریک نیز مونث است لهذا کنیز گفته و نقی ترک منسوبست و در سکن لحیان
نشسته خاص از ینجهت گفته و را با ضرب نمودیم بیاض بهم رسید که شکل
اتصالست در آمیخته گفته و آن کنیزک و آن غلام درین زمان در اندرونی
که حوایج نهند جمع خواهند شد خاک آتش پیوسته در خانه هشتم که خانه
حوایج است زیراکه مقام ماکولاتست بجهت آنکه ماکولات بخانه پنجم منسوبست

و هشتم نسبت به پنجم چهارم می شود که مقام ماکولست و هشتم مایل الوتد است بر
مستقبل دلالت دارد لهذا فرموده که جمع خواهند شد و در وتد نشسته لهذا
درین زمان گفته و ایضا نقی را که با عقله ضرب نمودیم بهم رسید که شکل
اتصالست و ایضا در مستقبل نقی اجتماع نشسته و سیاه قصد خاتون خواهد
کرد بهفتم بمقصد تعلق دارد و را مقصد بهفتم اوست که است و نیز
شده و در مستقبل او نشسته دیگر شما را دوش در خواب شکلی چند عجب نمود
خانه سیوم و نهم بخواب دیدن تعلق دارد و شکل بخواب منسوبست و طالع
رمل سیوم بود و شاهد او فرح است و شاهد طالع اصل تیر شده و در ماضی
طالع بود و آن شکل شبی است و در خانه زوج آمده که بشب منسوبست لهذا
دوش فرموده چنانچه اول دیدی که در میان دریائی بکشتی نشسته بودی
نسبت بطالع دوازدهم است و دوازدهم بدریا منسوبست و شکل
کشتی است و از باطن او برآمد که آب مفروقست و از باطن میزان که شاهد
خانه سیوم است نیز برآمد و میزان خانه آبی است و ایضا در خانه آبی نشسته
و در باطن سکن بود که آنهم بکشتی منسوبست و در ظاهر بود و و
هر دو ثقیل اند و خانه اول بنشستن و برخاستن تعلق دارد لهذا فرموده که نشسته
بودی و در ان کشتی جمله ترکیان بودند شاهد خانه چهارم دهم است و در ان
بود که بترکی منسوبست دیگر اندر میزان نموده که شاهد خانه سیوم است که

آن بخواب دیدن تعلق دارد و از باطن سیوم اصل که طالع رمل است برآمده حصن
و ترا در دریا می انداختند در پنجم دلالت بر رمی دارد زیرا که پنجم به تیر انداختن
در رمی منسوبست و بکمان که آلت رمی است تعلق دارد و شاهد پنجم بود در طالع
نشسته در خانه آبی پس انداختن ترا کمان صاحب رمل را بدریا مفهوم گردید باشاره
خفیه و از اطراف دریا سواری در تاخت خانه یازدهم را در پای رمل گفته ام
که خانه آبست و طرف این دریا خانه دهم است که شاهد است بر خانه سیوم و خانه
دهم با تاختن اسپ تعلق دارد و در آن فرح بود که بسوار مکلل سلح منسوبست
و ترا از دست ایشان خلاصی داد فرح را که منسوبیت بر لجیان بجهت اینها سیوم ضرب
نمودیم شد دلالت نمود بر قبض و اخذ و تصرف و بالجمله ضد است
که دلالت بر رمی داشت و در مستقبل نشسته و شاهد فرح شده و در ۱۲ اصل
که آن نیز بدریا منسوبست تکرار نموده و شکل سعد داخلست دیگر هم در خواب
دیدی تکرار شکل فرح دلیلست بر خواب دیگر که از بیابان در از کوشش
در آمد در نهم طالع که بخواب تعلق دارد بود که به بیابان و راه منسوبست
و خانه نهم نیز به بیابان منسوبست و شاهد او شده به دراز گوش منسوبست و از
ضرب هردو صورت بست و دلالت بر آمدن دارد و شریک و شاهد طریق است
و چون در آمد بی درنگ پس رفت که دراز گوش است در ما بعد خود تکرار نموده
ازین گفته و در حال رفتن سرگین انداخت ۱۳ شریک ۱۳ است و در بود که

بسرگین منسوبست و آن سرگین در دامن تو انداخت انداختن از مفهوم میشود
و در چهار رو هم گواه است بر خانه دویم که نشسته و بدامن منسوبست و از
باطن پانزده هم بر آمد و خانه پانزده هم شاهد است بر خانه سیوم که طالع
این رملست و بخواب دیدن نیز تعلق دارد و در آن حال قاصدی از ملک مشرق پیش
تو آمد که در نهم طالع است بقاصد و ایلچی منسوبست و در باطن طریق بود که
بملوک منسوبست و شرقی است و طریق در مسکن نشسته و شریک شده و
اشکال سعد داخل دلیلست بر آمدن و طریق ناظر بود بطالع لهذا گفته که
پیش تو آمد و تو نامه گشودی که مطالعه نمائی کیسه بود و کاغذ باهم
ضرب نمودیم شد که آتش معقود است و گشوده است و بنظر منسوبست و صاحب
خانه اول است که بمطالعه و نظر منسوبست از خواب برآمدی فرح که بخواب
و چشم منسوبست شاهد است در نهم که مسکن است تکرار نموده لذین گفته
دیگر ترا کنیزکی است ترک ماه روئی در خانه ششم که تعلق بغلام و کنیز دارد
نشسته مونث است و در مسکن است که بترک منسوبست و شاهد که صاحب
ششم است بود که صاحب هفتم است و هفتم نسبت بششم دویم میشود که
دویم بروی تعلق دارد و شکل زهره است و از باطن فرح نهم که شاهد است
بر آمد که بروی منسوبست و بحسن و جمال تعلق دارد که برزنخدان
خال دارد و بحسب طالع خانه هفتم که بروی کنیز نسبت دارد و نهم اصل افتاده و نهم

زایل الوتد است با سفل تعلق دارد و اسفل روی زنخدان است و در هم
برج نشسته که صاحب هفتم است و شکل سعد است از سعد خال میگویند و از نحس
زخم عمر او بیست و دو سال و دو ماه و دور عمر از خانهٔ ششم گرفتیم و شمردیم در
دوازدهم هفتم شد و در آن بود و در تسکین سال صاحب هفتم است تکرار در ۴
و ۶ و هشت افزودیم سال شد و باز از دوازدهم ابتدا نموده شمردیم تا ۱۶ که
منتهای رمل است پنج خانه مانده افزودیم ۲۲ سال شد و از حیثی که از دو از دوم
ابتدا نمودیم خانهٔ ۱۲ دوم برد و در باطن بود که در تسکین ماه صاحب دوم است
و چون در باطن است تکرارش را نمی باید افزود و بلند بالا تکرار در دوازده
نموده که بلند است میان باریک شاهد در موضع تکرار خانهٔ دهم است
که وسط السماست و در آن بود و تکرارش در زایل الوتد بود که باریک است
و بعضی شکل میان گفتند قوی ساق خانهٔ یازدهم بساق منسوبست از ششم که
طالع کنیز است شمردیم چهارم شد و چهارم وتد است قوی گفته یک دندان
بالای بدست او شکسته هفتم روی کنیز میشود و در آن آمده که بدندان منسوبست
و بالای از وتد گفته و بسبب عدم تکرار یکدندان گفته و شاهد قریب در پنجم
بود شکستن دندان دلالت نمود و چون در طرف یمین اوست باضی نسبت
داده و ایضا از باطن ۱۲ که شاهد است برآمد ۱۱ نسبت بدهم که سلطانست
سیوم می شود که دست سلطانست و ایضا در میزان شاهد است بر که در هفتم

است

است و بر خانهٔ سیوم نیز شاهد است که بدست تعلق دارد و در سیوم بود که طالع
است از این فرموده که بدست تو بشکسته و از باطن سیوم نیز برآمد
نام او آرام در دایره حرف ک دارد و چون در وتد تکرار نمود کاف را
بمات بردیم زیرا که چهارم سکن است بدایره حرف و دارد در مرتبه
ثانی پس از حرف ک که بمات بردیم ر حاصل شد و صاحب ششم است
ی دارد چون در خانهٔ اول واقع شده که احاد است ی را باحاد بردیم
ا بهم رسید یکی دیگر باعتبار خانهٔ اول دارد که سکن است و در
چهارم که تکرار شود در سکن آمده و در رمل در سکن جماعت است و جماعت
حرف م دارد و در حروف بجا نهادم بخانهٔ چهارم تعلق دارد پس حروف را
جمع کردیم آرام حاصل شد و این زمان مدت هفت و نیم سال است که از بازرگان
بزور ستدی بازرگان منسوبست و در سکن نشسته که ببرج نسبت دارد و
که بها و شاه منسوبست در هفتم نشسته و در باطن میشود که نحس داخل است
لهذا ارشاد نمود که بزور ستدی و خانهٔ هفتم بمعامله کنیز یعنی خرید و فروخت کنیز
تعلق دارد پس ابتدا از هفتم گرفتیم سیزدهم ۶ شد و در باطن ۱۳ بود و در تسکین
سال صاحب هفتم است و چون در باطن است تکرار او محسوب نمیشود و از ۱۳
باز ابتدا نمودیم تا دوم شش شد و در دوم بود که در تسکین ماه صاحب ششم است
جمله هفت سال و نیم شد و این بازرگان برین کنیزک عاشق است بیا زرگان

منسوبست در باطن سکن خود نشسته که بیزدهم است و که صاحب ششم است
در پنجم او واقع شده که عشق است و تو که پادشاهی هم عاشقی بپا و شاه
منسوبست در هفتم بود و صاحب هفتم در دهم و برخلاف توالی که ماضی است
که در ششم است نسبت بدهم پنجم میشود و ایضاً از ضرب طالع که است
با که کنیز است بهم رسید که دلالت بر عشق دارد و شاهد است در موضع
تکرار و ایضاً فرح که در نهم تکرار نموده شاهد صاحب ششم شده و آن کنیزک
از شما فارغست در طالع اصل بود با که در سکن او نشسته ضرب نمودیم
بر آمد دلیل است بر عدم عشق کنیزک و ایضاً را با نظری مثلث و با
نظر بر تیغ دارد که نیم دشمنی است و سکن جوانی است سیاه چرده مراد
است که در دهم در سکن نشسته که بنفشه رنگ است بلند قامت
بلند قامت است و در دهم نیز واقع شده که بلند است عمر او بیست و سه سال
چون در نهم بقوت بود که در سکن احاد الوف خود آمده پس دور عمر از
نهم گرفتیم خانه دوازدهم چهارم اوست که عمر است و حکم اول دارد پس
از دوازدهم شمردیم ششم اصل باشد و در ان بود که در تسکین سال صاحب
هفتم است و تکرار در ۱۲ و ۴ نموده از دویم بیست و سه سال نام او مرد افکن
در دهم است و صاحب حرف و هم است از باطن دهم بر آمده
در سکن لحیان نشسته که الف نصیب اوست و بوجه دیگر حرفی که تعلق به

دارد چون در مرتبه احاد آمده یحرف هر یکی از مرتبه خود تنزل نمود الف
بهم رسید و در سکن شکل بود که از طرف یسار شاهد قریب اوست میشود
و ک دارد و در چهارم که تکرار نموده شاهد دهم است و چهارم بدایره
سکن بیاض که حرف د نصیب اوست و از طرف یمین شاهد قریب دهم
عقله است حرف ن دارد و شاهد مثلثه است م دارد ترکیب نمودیم افکن شد
و پسر خواهر پدر تو باشد و دهم خانه فرزند خواهر پدر است زیرا که پدر چهارم است
و خواهر پدر ششم و فرزند او ششم و این زمان در حدود دریا بار است
مقام دهم خانه ۱۲ میشود و در ان بود بدریا بار منسوبست و آن کنیزک با آن
پسر عاشق است در پنجم نشسته که کنیزک است و در فراق او میسوزد و از
باطن خانه ششم بر آمد بسوختن منسوبست و آن کنیزک در جوی که آب
شوی باشد نشسته شاهد شکل است و خانه یازدهم که مرکز آب است و
طریق بجوی آب منسوبست و بقاعده طیبی علیه الرحمه در چهارم که تکرار
نموده بقاعده او مرکز آبست و سکن است که بجوی آب منسوبست
و میگرید در ششم که خانه حزنست نشسته و شاهد او طریق شده با شک
منسوبست و ایضاً در چهارم که سکن است تکرار نموده و نقطه خاک
مفرد باکی صامت است و نقطه آب مفرد باکی متحرک و اورا گریه همراه است
همراهی بکجانه سیوم تعلق دارد و سیوم خانه ششم میشود و در باطن ششم

است بکره منسوبست سیاه و سفید در باطن بخ است که سفید است و ظاهر
بخ بود که سیاه است دیگر شمارا دوش با خاتون مناظره بود در ماضی طالع
بح بود شکل شبی است یعنی لیلی لهذا دوش گفته و شاهد او بخ است که در سکن
بح نشسته و بخ صاحب هفتم است با زواج تعلق دارد لهذا خاتون گفته
و بح بعطارد منسوبست که بمناظره تعلق دارد و از باطن زوج بخ بر آمد که بمریخ
منسوبست و خاتون از آن سخن رنجیده از ضرب بخ با بح شکل بخ بر آمد که بحزن نسبت
دارد و بخ شریک بح شده و شاهد فریب طالع است و ترا فرزندیست ماده
در پنجم که بفرزند تعلق دارد بخ بود و از باطن بخ بر آمد که بفرزند منسوبست
و چون شریک و شاهد بخ مونث واقع شده ماده گفته و درین زمان که مارا دل
کشیده ایم در باغی است خوش از باطن بخ شکل بخ بر آمد که بباغ منسوبست و در نهم
که سکن بخ است بخ نشسته و همراه دختر برادر تو با برادر خود بازی میکند عجب
خانه بازی و لعب پنجم است و نهم که نسبت به پنجم که فرزند است پنجم می شود پس
خانه لعب فرزند نهم شد و نهم نسبت بطالع هفتم شد که فرزند برادر است
و در آن بخ نشسته و در خانه مونث تکرار نموده و از تکرار بخ گفته که با دو کس
بازی میکند یکی مذکر باعتبار نهم و یکی مونث باعتبار دوم و بخ صاحب هفتم است
و هفتم برادر فرزند است و فرزند برادر نیز هست چنانچه دو کره را گرفته اند
در خانه لعب فرزند که نهم است بخ بود و بخ چون صاحب هفتم است برادر

فرزند می شود و از باطن فرح بخ بر آمد که بکره منسوبست و بخ و هم دختر برادر
می شود خانه لعب او دوم میشود و در باطن دویم بح است که آن نیز بکره منسوب
است و لیس بر گرفتن دو کره به آنست که از ضرب بخ و بح شکل بح بهم رسید
دلالت بر اخذ و قبض دارد یکی سرخ که گوش است ندارد بح در باطن دویم بود
که سکن حمره است و بح سرخست و شریک دویم بخ بود بگوش است منسوبست
و بخ از سکن خود ساقط است لهذا ندارد گفته و یکی سفید و آن بخ است که سفید
است و پاهای هر دو کره را بهم بسته اند و از دوم پای تعلق دارد و هشتم نسبت
به بخ که در باطن هشتم بود و از و هم میشود و در آن بخ بود و کره دیگر بح بود در باطن
دویم و پاهای او خانه اول می شود که بخ نشسته و از ضرب بخ و بخ شکل بح
بهم رسید که شکل اتصال است ازین گفته که پاهای هر دو را بهم بسته اند و گرد
آن میگردند و بازی میکنند بازی کنندگان بخ و بخ بودند و دو کره بح و بح
بود و نظر کردیم بخ در سکن بح نشسته و تکرار در ۱۲ نمود که شاهد است بر خانه دویم
که بح در باطن آن بود و باز تکرار در یازدهم نمود شاهد خانه سیوم میشود که
سکن بح است و بازی کننده دیگر بخ بود از باطن خانه ۳ بر آمد که سکن بح است
و در نهم شاهد خانه دویم شد و در دوم هم تکرار نمود شاهد سکن بح شد و ایضا
عجب دایره بخ در پنجم بح واقع شده و بخ در پنجم بح واقع شد و در حال
و دیدن جامه او بر درخت افتاد و پاره پاره بدرید خانه نهم ملعب فرزند و ملبوس

فرزند هردو منسوب است و در نهم بود و در دوم تکرار کرده و هم در بیرون تا ختن
منسوبست و شاهد دهم چهارم است که پدر رحمت منسوبست و در باطن چهارم
بود و حمره بجامه و مرزندگی هردو منسوب است و چون در باطن بود ازین گفته
که پاره بدرید والله اعلم روایت آورده اند که چون دانیال ع این احکام بیان
نمود پادشاه در ان حیران ماند و هرچه معلوم او تصدیق نمود و آنچه معلوم
او نبود رفته مشاهده نمود باز آمد و در قدم دانیال افتاد و او را پیش خود بر
تخت نشاند و پادشاه را پسری بود دانا و مستعد چنانچه از هر علم بهره داشت
خواست که این علم را بداند از پدر التماس نمود پادشاه اجازت داد و تا
دانیال علیه السلام او را این علم بیاموزد درین کار کوشش نمود تا مدت
سه ماه این علم را نیکو اخذ کرد چنانچه هیچ دقیقه بر او پوشیده نماند روزی
در خلوت هر سه نشسته بودند حکایت پیغمبران در میان آمد دانیال به پسر
پادشاه گفت توانی دانست که درین عهد پیغمبری هست یا نه پسر
پادشاه در حال رملی کشید صورت رملش این بود



گفت پیغمبری هست پرسید در کدام زمین است
گفت در ملک ما باشد پرسید در کدام شهر گفت در شهر ما باشد و در محله ما باشد
و در مجلس ما باشد و نام او دانیال باشد و این اگر هست تویی که استاد
شرح
منی القصه باین نحو و قوم او بر پیغمبری دانیال اطلاع یافته ایمان آوردند

در خانه نهم که بوحی و الهام و علم و طهارت منسوبست بود که به پیغامبران
نسبت دارد و از دو شکل سعد تولد یافته و را صاحب خانه بدایره کلی ضرب
نمودیم به هم رسید و بپاکی دین و طهارت منسوبست و تکرار در
وتد عاشر واقع شده که وتد السماست و بعد از خانه اول اسعد بیوت است
و درین خانه قوت تمام دارد که بقاعده جمیع خانه عدو اوست و این
که گفته در خانه ما باشد و در شهر ما باشد و در محله ما باشد از تکرار در دوم هم
گفته که بپادشاه نسبت دارد و شهادت بر نهم زیرا که با فتاب
منسوبست و بدایره انجا صاحب هم است و در دوم نشسته و دوم مجلس
ملوک منسوبست و از خانه اول نیز بر آمد و خانه اول بمقام ملوک منسوب
است و همچنین از باطن خانه ۱۲ تیز بر آمد که بسیر نشانده هم بیرون و هم مقام
ملوکست و شاهد است بر نهم و دهم و ایضا در دوازدهم که مقام پیغمبران نسبت
نشسته که از مواضع قصر ملوک تعلق دارد و اما استخراج اسم چنین
است که آن ذات است و خانه دهم حرف ق دارد چون که شکل
اجادات در ان بود ق را بعشرات بردیم می شد و ی را با حاد آوردیم او دیگر
بر آمد و در باطن پنجم بود که نصیب اوست و نهم مسکن است بدایره
کلی حرف دال اول جمله را ترکیب نمودیم دانیال شد والله اعلم رمل
سیوم حضرت دانیال علیه السلام آورده اند که تاجری نزد آنحضرت آمده

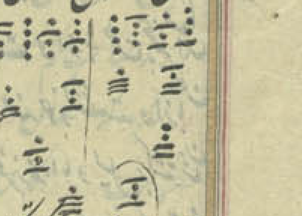
و از احوال فرزند گمشده خود پرسید آنحضرت رملی کشیده اند صورت رمل این است
حکم فرموده اند که پسرت با دختر احمد
نامی در مکانی خرابه با هم بوده اند



درین رمل طالع در خانه چهارم است فرزند بهشتم افتاد و دران
بود که صاحب هشتم است و شریک او شده که مونث است و شاهد شش
شده که اتصال میشود بجهة آنکه ضرب هردو حاصل میشود که باتصال
منسوبست و بمکان خرابه منسوبست و خانه هشتم بحسب اصل مقام فرزند میشود
و مراد از دختر است و از طرف یمین در چهارم شکل نشسته که پدر دختر
می شود و اوزوات است و خانه چهارم تعلق دارد و چهارم دایره حرف
سکن است که حرف دال بغیب است او و شریک شکل نقی شده چون
در امهات آمده حرف که بغیب اوست با حا دیرو دیم ح بهم رسید ترکیب
منو دیم احمد شد پدر دختر واقف شد در نجم اصل که بفرزند تعلق دارد
نشسته و در دایره کلی صاحب یازدهم است که نسبت به نجم هفتم می شود
و هفتم بضد منسوبست پس که ضد فرزندانست بحسب دایره و در خانه فرزند
نشسته و نظر که ضد است است زیرا که نقطه نظر را گشودیم
شد و در سکن نشسته که عبارت از دختر باشد پس دلالت میشود که
ضدی بر حال هردو اطلاع یافته زیرا که ضد فرزند بخانه فرزند آمده و رسیده

بجز به پدر او که بعینه کفکیز است و در پنجم سکن خود نشسته و پنجم به جز نسبت
دارد و نیز تقسیم منسوبات پنجم از اول منو دیم جزء بیاض رسید و بیاض
به جز تعلق دارد و هر دو را گمشده در فلان چاه انداخته اند چون فرزند
بهشتم افتاد که خانه مرگ و قتلست و دران بود که صاحب هشتم است
و شاهد و رقیب او هشتم است که بقتل منسوبست و از باطن پنجم اصل
نیز بر آمد و صاحب پنجم است و در خانه ضد خود نشسته و از باطن
او نیز بر آمد هیکل دلالت دارند برگشته شدن فرزند اما دلیل برگشته شدن
دختر آنست که مراد از دختر بود و شاهد بیاض حمره که در نهم است و
در سکن نقی نشسته که هم مزاج حمره است و در باطن شکل است که
بمرگ منسوبست و ایضا در هفتم است مرگ او بخانه دویم افتاد که سکن
است و حمره شاهد خانه دویم شده اما دلیل بر آنکه پدر و دختر هر دو را گشته
آنست که شاهد حمره هشتم که در چهار است پدر و دختر میشود و شاهد حمره بهم
است که صاحب چهارم است و دلیل بر آنکه در چاه انداخته است
که در باطن دویم است که بچاه نسبت دارد و فرزند که بهشتم افتاد
دران بود و آن نیز بچاههای عمیق منسوبست و خانه مرگ بسوم افتاد
و در باطن سیوم است که آن نیز بچاه منسوبست و ایضا نقاط و
جمله بخانه نزول نمایند و دوازدهم بچاه منسوب است زیرا که خانه زایل

و عمیق است والله اعلم احکام که شارح رملهای سابق بتجربه صحیح یافته
از استنباط فکر خود و شرح آن نموده بدایره اصح و بقواعد حاجی حسن
علیه الرحمه و در جائی که بحسب سیر نقطه حکم شده بدایره ابدح است
رمل مستقبل احوال که جهت بزرگی حکم شده و صحیح بود صورت رملش اینست

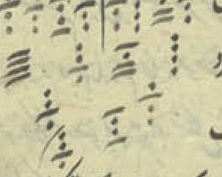


کیفیتم دل در شغل و عملی بتّه بسبب بودن
در خانهٔ عاشر و دو خدمت داری از طالع
این رمل که دوهم است شمردیم در هفتم اصل
رسم شده و دیگر تکرار نموده و هردو عمده است بسبب بودن در وتد
ساکن وتد سابع اقوی است از رابع و یک خدمت از غایبی است که
بسفر رفته زیرا که در هفتم بود که بغایت نسبت دارد و صاحب هفتم در ششم
بود که زایل الوتد است از ماضی خبر میدهد و صاحب ششم در نهم نشسته
که بسفر تعلق دارد و در ساکن صاحب هفتم است که شکل زاست و صاحب
نهم در ۱۲ شاهد او شده و این خدمت امیدواری در یازدهم طالع
که امید است نشسته که در منسوبات یازدهم امید منسوب است و هشتم
بیت المال غایب است و امید تو حاصل خواهد شد در یازدهم است
که با امید منسوب است و از ضرب با شکل حاصل شده و در سیوم شاهد
بر و ایضا در ساکن عتبه خارج بود با شکل دهم اصل ضرب نمودیم

شده و در ۱۱ اصل بود و با صاحب خانه که ضرب نمودیم شده و
در میزان تکرار داشت که شاهد وتد سابع است که بحسب طالع دهم میشود
بعد از یکماه و سه روز از باطن که دلیل امید است برآمد در تسکین
ماه صاحب اول است و چون در باطن است تکرارش محبوب نیست
یازدهم اصل سه خانه بود افزودیم روز چهارم بعد از یکماه بشد خدمت رسید
و خدمت دویم بباغ و زمین تعلق دارد در چهارم تکرار داشت و چهارم
بزمین و ملک منسوب است و در بسیار طریق بود که بباغ منسوب است و قبل از این
مال کمی بدست آمده که صاحب دویم است و بمال نسبت دارد و در زایل
الوتد بود که ماضی است و زایل الوتد دلالت بر قلب دارد و خرج می شود
و در ساکن شکل است و مایل الوتد است و دلالت بر مستقبل دارد و جهت
خدمت با کار در چهاردهم شاهد طریق است و در ساکن شکل بود
که با کار منسوب است و ترا فرزندی در حمل است مونث و در باطن پنجم طالع
بود و در ظاهر پنجم اصل نیز بود و فرح شکل فرزند و چون فرح در
هردو در مایل الوتد است و یکجا در باطن است و آنچه در ظاهر است از طالع
بحسب نظر ساقط است دلیل است که در آینده بوجود آید و چون از ضرب
شکل اول با پنجم صورت بست و در ۸ شاهد فرح شده و نظر تیغ دارد
با پنجم طالع نظر مقابله دارد که دلیل حالت و غایب نیز و دلالت برآمد

دارد لهذا گفتیم که در حل است و چون خانه دویم زوج بود که مونث است ۲ و شاهد
فرح بود و از ضرب شکل اول با پنجم حاصل شد ازین گفتیم که مونث است و ترا
برادریست از تو کوچکتر از طالع شمردیم برادر که ۳ سیوم است بدو از دوم
افتاد و در باطن ۲ بود که با خوة منسوبست و در ۱۲ بود که مذکر است و
شاهدش نیز مذکر لهذا برادر گفتیم و دو از دهم زایل است لهذا کوچکتر گفتیم
و زایل الوتد از ماضی حکایت میکند و مقام در قلعه دارد باختیار خود
بحسب طالع برادر خانه ۱۲ شده که بقلعه منسوبست ۷ و بحسب اصل دوازدهم
شغل و عمل برادر است و چون ۶ و سعدند و دلیل است که بودن در قلعه
باختیار است نه بجبر و امیدش بر آمدنست از انجا خانه امید برادر بحسب اصل
خانه اول است بحسب سیر دوازده گانه و خانه سیزدهم است بحسب سیر ۱۶
گانه و درین هر دو شکل خارج نشسته و بحسب طالع چون برادر خانه دوازدهم
شد امیدش بدهم اصل افتاد و دران نیز شکل خارج آمده و در ۱۲ که طالع
برادر است نشسته که صاحب نهم است و تکرار در ۱۳ نموده که شاهد خانه اول
است که بحسب امید اصل برادر بود و شاهد دهم نیز شده که بحسب طالع
امید برادر بود و بر آمدنرا و مدتی در توقف است خانه سفر برادر بحسب
اصل یازدهم است و دران شکل ثابت نشسته و در سیوم اصل که بحسب طالع
مقام برادر شده بود شکل داخل نشسته و بحسب طالع سفر برادر به ۸ افتاد و

دران نیز شکل داخلست سایل پرسید که بعد از چند گاه بخانه خود داخل میشود
گفتیم بعد از یکسال و سه ماه و بیست و چهار روز بخانه خود خواهد آمد در خانه سفر
برادر که خانه ۱۱ است است که در تسکین سال صاحب اول است و تکرار در زیادت
بود محسوب نشد و از یازدهم که شمردیم ۱۲ سیوم شد و دران نصرة الخارج بود که در تسکین ماه
صاحب سیوم است و تکرارش در خانه ضعیف بود محسوب نشد و این یکسال و سه ماه
و از خانه یازدهم که شمردیم دهم شد در تسکین ایام صاحب نهم است و تکرار در
هفتم نمود افزودیم ۱۷ شد و در ایام تمام شد باز از چهارم شمردیم تا دهم
که دور تمام می شود ۷ خانه افزودیم ۲۴ روز تمام شد روز ۲۵ ناقصه داخل خانه
خود می شود و این حکم مطابق بوقوع آمد رمل مستقیل کرده که احکام آن
واقع بود صورت رمل اینست دلالت دارد بر حرکت طالع در بیان



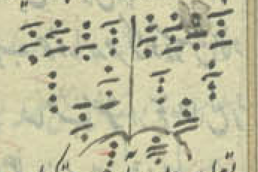
در هفتم است زیرا که در مسکن خود قوت زیاده دارد
و تکرار آخر او ضعیف بود اعتبار نکردیم و بحسب
طالع خانه سیوم طالع نهم اصل شد و دران طریق بود و در سیوم اصل تکرار دارد
و سیوم بحرکات نزدیک منسوبست بقصد دیدن مریضی خانه اول بحسب
طالع هفتم می شود و هفتم بمقصد نسبت دارد و دران بود که هم مزاج حمره
است که صاحب ششم است و بمرض منسوبست و حمره شریک او شده و طریق
شاهد او گردیده و تقسیم منسوبات خانه ششم نمودیم از خانه اول بمرض

رسید از طلبهٔ علم که در اول بمرض رسید در سکن نشسته که بعلما منسوبست و در
باطن او بود که بمشتری منسوبست و باهل علم نسبت دارد و مشاهده فصادی
که دست مریض را به تسمه بسته بود و می خواهد فصد کند نظر شکل است و در سکن
او حمره نشسته و حمره در خانهٔ دوم شریک شده منسوبات خانهٔ هفتم را از
طالع ششم دلیم بخوبی رسید زیرا که منسوبات هفتم بچهار جز است شریک و غایب
و دزد و خوتی و حمره بفصاد و خون ریختن منسوبست و بدست نسبت دارد
و طریق شاهد شده که بششم و بیماران منسوبست و فصد بوقوع نیاید چه سیوم شاهد قریب است و در آن بود که بتیر منسوبست از
باطن آن بر آنکه شکل منع الفصاد و دلیل است بتکلم زنی مریضه از ازواج حکام از ششم
اصل تقسیم منسوبات ششم نمودیم که در چهارم است ایضاً بمرض رسد و منسوبات
ششم این است مرض بنده که گریخته سر حیوان کوچک و در دهم شاهد
بود و چهارم خانهٔ مونث است لهذا مریضه گفتیم و چهارم بازواج اکابر
و حکام منسوبست و شکل نیز بهمین نسبت دارد و نطق طریق است و
شریک شده در خانه که بحسب طالع نهم می شود و نهم باطبا نسبت دارد
و از ضرب با حمره بهم رسید که نطق است و حمره در دهم شاهد شده
و سخن کند از سر و اندوهی که دارد از اقربای خود تقسیم منسوبات ششم
از خانهٔ اول نمودیم چهارم ببر رسید یعنی حرفهای مخفی که مستور باشد و
شاهد قریب چهارم خانهٔ ششم است که خانهٔ اسرار است و در آن بود

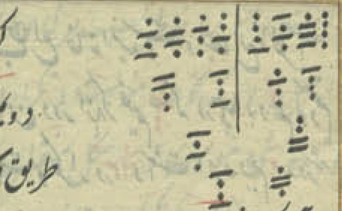
که در منسوبات این خانه ببر تعلق دارد و ششم خانهٔ حزن و اندوه است و با اقربای
از ازواج حکام منسوبست و که مریضه بود در سکن آمده که شکل اقرباست
درد و از دوسم بود که بدشمنی نسبت دارد که با ایشان وصلت نموده در خانهٔ
ششم که با اقربای ازواج حکام نسبت دارد بود و با صاحب خانهٔ ضرب
نمودیم شد که شکل اتصال است و بگرید باستگی در خانهٔ ۱۴ که شاهد
خانهٔ چهارست بود که بچشم منسوبست و در سیوم که شریک چهارم و خانهٔ
آبی است بود که باشک منسوبست و شاهد مثلثه حمره شده که صاحب
ششم است و بحزن و اندوه منسوبست و در خانهٔ خاکی بود و خاک را با
صامت گفته اند پس از دلایل شاهد و شریک و خانه این حکم نمودیم و
بسی دقیق است و دلیل است که انگور سیاه و سفید هدیه برسد از پنجم
اصل تقسیم منسوبات پنجم نمودیم و آن این است فرزند محبوب هدیه مراد
دیدن اکابر خرمی خط و خبر منسوبات سبعه را که از پنجم بر بیوت دوازده
خانه تقسیم نمودیم دوم بهدیه رسید و در باطن دویم بود که در منسوبات
پنجم بهدیه تعلق دارد و دلالت نمود بر آمدن هدیه و شاهد دویم که چهار
وهم است و در آن بود که بباغ منسوبست و چون دویم سکن
است و با انگور منسوبست و سفید رنگست و در آن بود که بسرخ نسبت دارد
و در آن وقت ابتدای تو بر انگور بود با تمام این قرائن حکم نمودیم و دلیل

است بر تشویش خاطر بسبب مرگ و ماتم و ازدحام خلق در گورستان در طالع
اصل بود که بخوف منسوبست و تکرار در ۸ داشت که بمرگ و ماتم و خوف
و ناخوشی منسوبست و شکل منقلب است نحس دلالت بر تردد و تشویش
خاطر دارد خاصه که تکرار بسیار نموده و در تکرار کرده و شاهد خانهٔ هشتم بود دلالت
بر ازدحام و غلبهٔ مردم دارد و و از وهم بقبرستان تعلق دارد و این حکم نیز
دقیق است و اتفاق چنین شد که بدیدن مریضه که رفته بودیم در ان حوالی
قبرستان بود و روز سیوم بود که بزرگی را در ان دفن نموده بودند و خلایق انبوه
در ان جا مجتمع بودند بغاتةً آن شخص بحسب اتفاق رفته شد و از مشاهدهٔ خلایق و ماتم
کدورتی در خاطر بهم رسید رمل جهت تعیین نمودن مدت که چند روز دیگر
فرزندی که در حمل است ولادت می باید طالع درین رمل دهم است
و دویم طالع یازدهم شد پس دویم که بعقد وم غایب
تعلق دارد و بخانهٔ امید رفته است و دوران بود که بفرزند منسوب
است دلیل شد بر قدوم فرزند در مستقیم خانهٔ یازدهم میل الوتد است و شاهدش
بود که سعد داخل است بنابرین وجوه دور ایام از ۱۱ گرفتیم و که هشتم بود
چهاردهم شد و در تسکین ایام صاحب چهاردهم و در یازدهم تکرار نمود افزودیم
۲۵ روز شد و این حکم تخلف نمود روز بیست و یکم فرزند تولد یافت ملاحظه
نمودیم که در ۸ تکرار داشت بقوت زیاده از خانهٔ یازدهم بود که در سکن

عشرات جوز است و خانهٔ هشتم بحسب طالع خانهٔ امید است و بطالع ناظر است
بخلاف که در یازدهم است و چون دور اندر گرفتیم که در چهاردهم بود هفتم
شد و در تسکین ایام صاحب هفتم است و تکرار در ۱۳ داشت افزودیم ۲۰ روز شد
تا مدت ۲۰ روز تا قصه فرزند تولد یافت ازین دقیقه غافل نباید شد که ابتدا دور
از موضعی که اقوی باشد باید گرفت تا تخلف واقع نشود رمل جهت تعیین
مدت بزرگی وعده نموده که بهدیه زری جهت شخصی بفرستد جهت آن که بعد از
چند روز زر خواهد رسید قرعه کشیدیم صورت رملش این است ٥٥٥

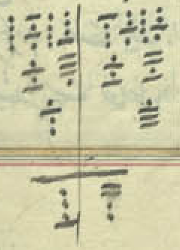


اما دلیل رسیدن زر از اکابر است که صاحب
دویم که است و بمال منسوبست در پنجم که بهدیه
تعلق دارد آمده و تکرار در ۱۰ نموده که با کابر منسوبست و صاحب ۱۱ که امید است
یعنی در هشتم آمده که خانهٔ مال غایب است و در ۱۴ تکرار نمود و شاهد خانهٔ دوم
و شاهد خانهٔ امید شده گفتیم آنچه وعده نمود بعضی را خواهد فرستاد زیرا که در
خانهٔ دویم که خانهٔ مال است شکل منقلب نشسته و شاهد خانهٔ دویم نیز منقلب است
در یازده روز زر خواهد رسید چون پنجم دلیل شد ابتدای دور از پنجم گرفتیم
یازدهم شد که در تسکین ایام صاحب یازدهم است و در جائی تکرار نکرده چنین
شد رمل جهت غایب شخصی غایب بود و مفقود الخبر و اهل و عیال
او مضطرب بودند قرعه کشیدیم صورت این است ٥٥٥



گفتیم غایب زنده است طالع درین رمل دویم است و از باطن دوم طریق برآمد و طریق در سکن بود و از باطن خانهٔ اول برآمد که در نهم شاهد است بر هر دو و بمقام منسوبت دلیل شد که در سفر مقام نموده و در ۱۲ شکل سعد خارج نشسته و صاحب هفتم که بغایت تعلق دارد در وهم نشسته و از باطن او برمی آید و در ششم طالع که نهم افتاد شکل سعد داخل افتاده و در چهارم طالع نشسته ازین دلایل حیات غایب معلوم شد و بحسب سیر نقطه تیر طالع خاک فرحت مطلوب خودرا در مرکز و در سکن خود دید و در شغل و عمل دلبستگی دارد و خوشحالست صاحب هفتم در پنجم طالع و در پنجم خود تکرار نمود یعنی در دسیم که شغل و عمل منسوبت و از باطن ۱۰ برآمد و در پنجم اصل نشسته و درین زودی خط و خبر خوش خواهد رسید خط و خبر بخانه پنجم تعلق دارد و شکل اول را با پنجم ضرب نمودیم شد که بقاعدهٔ طلب شکل شانزدهم میشود و شاهد شده که در وهم است و که ایضاً بخط و خبر منسوبت در یازدهم شاهد شده و زر غایب در راه است که شکل مال است در نهم که سفر است و نهم بحسب طالع ششم می شود که مال غایب است و بیت المال ازواج است و در ۸ اصل شکل خارج نشسته و شاهدش شده که بامید منسوبت و که صاحب خانهٔ امید است در ۳ شاهد شده و

بحسب طالع دویم می شود و بحسب اصل سیوم پس امید بمالست که در راه است و ازواج خودرا خواهد طلبید چون در ۳ و ۹ اصل شکل سعد داخل بود دلیل شد بر عدم حرکت صاحب رمل و در ۷ که خانهٔ ازواج اوست بحسب طالع بود و بحسب اصل عقله بهفتم در نهم خود تکرار داشت و خانهٔ سفر ازواج بحسب طالع بچهارم اصل افتاد و دران بود و در هفتم خانهٔ هفتم که مقصد ازواج باشد بحسب سیزدوازدهم کانه طریق نشسته و بحسب سیر ۱۶ کانه نشسته که هر دو شکل سفر است دیگر از ضرب با هفتم طالع که است برآمد که شکل اتصال است و در ۱۶ شاهد شده که صاحب هفتم است و ایضاً اتصال که در ۷ است و اتصال نقی عقله پس دلالت نمود بر اتصال ازواج و غایب بیکدیگر و بجهة مخاطرهٔ راه از دشمنان اندیشه و تفکر دارد صاحب هفتم که دلیل غایبست در خانهٔ ششم بود که باندیشه و فکر تعلق دارد و در سکن شکل آمده که نقاط او ده مرتبه دارد و ششم بمخاطره منسوبت و براه نسبت دارد و خانهٔ اول بحسب طالع ۱۲ شده که بدشمنان تعلق دارد و صاحب دوازدهم در ۱ نشسته که بحسب طالع هفتم میشود و صاحب ۸ در خانهٔ هفتم آمده رمل نوروزی ابوالحسن قطب شاه در سالی که زوال سلطنت او شده زایچه رملش نوروزی از منجمین بود و دلایل آنرا خواستیم ظاهر سازیم اینست



طالع درین رمل خانهٔ سیوم است که تکرار نموده و خانهٔ دهم که بسلطنت و شغل و عمل تعلق دارد و بدوازدهم

افتاد که بدشمن منسوبست و در آن بود در سکن خود نشسته بقوت و دلیل بر قوت
دشمن و زوال سلطنت بتخصیص که در دهم اصل تر تکرار نمود و شاهد طالع شده و
شاهد دوازدهم که بحجب طالع دهم می شود بود و منسوبات ششم را از خانه اول
تقسیم نمودیم بخوف رسید و بخوف منسوبست و ایضا شاهد است بر خانه
چهارم و در چهاردهم بود که در منسوبات چهارم بمقام منسوبست دلالت نمود
بر خوف از مقام و شاهد چهارم شش دلالت دارد بر خروج از مقام بنا
خوشی بسبب دشمن بزرگ و چهارم بحجب طالع دویم می شود شاهد بر آن
دلالت نمود بر رفتن مال بتخصیص در اصل دویم طریق آمده و در ٦ و ٨ تکرار
نموده که خانهای نحس اند و در شانزده بقاعده مشهور آمده که شاهد است بر
خانه دهم و بحجب سیر نقطه بدایره ابجد نقطه حکم که خاک است بششم رفت
و بهشتم منتهی شد بخاک طریق که مرتبه ٨ دارد با صاحب خانه ضرب نمودیم شد
و چون نقطه بطریق رسید معتبر نیست از سکن حکم باید کرد و در سکن طریق
است مطلوب او خاک است در مرکز زایل نشسته و نظری ندارد
و چون خاک طالع مقرر شد نقطه موهوم که بسلطنت تعلق دارد آتش
می شود و در مرکز مخالف بود و مطلوبش آتش است در دوازدهم
او نشسته و دیگر از دلایل آنست که از خانه دهم که مرکز باد است نقطه باد
گرفتیم و همچنین از مراکز باد که چهارم و دوم و ششم است نقاط باد را

خواه فرد خواه زوج جمع نمودیم شد و از خانهای آتشی نقاط آتش را جمع نمودیم
خواه فرد خواه زوج شد هر دو را باهم ضرب کردیم شد و عتبة الخارج در
آن که شاهد است بر خانه دهم دلیل شد بر زوال سلطنت و چون این را اصل
انقلاب سالیانه نمودیم بدستوری که معمول است در انقلاب ٣ ثابت شد و در انقلاب
اول که بفصل صیف تعلق دارد امهاتش امینت و درین فصل
زوال سلطنت او شد و دلیلش این است که که صاحب دوازدهم است
در ده نشسته دلیل است بر بیرون شدن مال و سلطنت بی اختیار و در چهارم
و چهاردهم نشسته دلیل است بر خوف و تشویش و ناخوشی در شهر و مقام و
صاحب دهم در ٨ آمده و در باطن می شود و دلیل است بر شغل سلطنت و در
خانه ٧ که با ضداد و خصمان تعلق دارد صاحب ١١ آمده دلیل است بر حصول
امید خصمان و سعادت حال ایشان و در انقلابات دیگر نیز همه جا که صاحب
دهم است در ٨ آمده و در ٧ و در ٣ و ١٣ نشسته و از باطن هفتم بر می آمد
که در منسوبات هفتم با ضداد منسوبست و در هفتم بقوت است دلیل است بر قوت
خصم و در رمل شش ماه اول و شش ماه آخر و در رمل تمام سال در هیچکدام نقطه
مطلوب طالع موجود نیست و در رمل شش ماه اول و تمام سال که شکل
نفس است در خانه هشتم آمده و در دوازدهم تکرار نموده دلیل است بر خوف
و خطر و نکبت بسبب دشمن الکنون اینقدر دلایل کافی است در شهر ذی قعده

بیست و چهارم ماه شنبه ۱۰۹۸ هجری قلعه گلکنده مفتوح شد و روز شنبه شاه ابوالحسن
را از قلعه بیرون آوردند رمل غالب و مغلوب حاکم شهر حیدرآباد بمحاصره قلعه رجوع
و اسفندی رفته بود جهت صورت حال قرعه کشیده است
در هفتم طالع شده که نحوست و جلال
تعلق دارد و هفتم که دلیل خصم است بخانه اول
افتاده و دران بود که صاحب هفتم است چون صاحب هفتم و صاحب اول هردو
در وتد نشسته دلیل است بر قوت خصمین لیکن قوت خصم اقویست زیرا که در خانه وبال
خود آمده و شریک و شاهد او همه نحس اند بخلاف که در مسکن نشسته و خانه اول که
از سابع است و شریک و شاهد او هردو سعد اند و ایضا در مستقبل شکل نشسته که
انتقال است چه از ضرب هردو حاصل می شود که شکل انفصال است دلیل است
بر انفصال حرب و خصومت در آینده و بقاعده طلبی که از ضرب شکل اول با پنجم
حاصل می شود و شانزدهم عاقبة العاقبة است و شاهد است بر خانه دهم و دهم
بحسب طالع چهارم شده که مقام حرب است ۱ و دران آمده که بقلعه منسوبست
و که شاهد شده شکل صلح است و بقاعده مشهور در ۱۶ است و دلیل است که
قلعه بدست نخواهد آمد زیرا که شکل نحس خارجست و ایضا از ضرب شکل اول با شکل
دوازدهم که بقلعه منسوبست برآمد و دیگر از دلایل آنکه امهات و ما یتولد عنها
دلیل صاحب رمل است و بنات و ما یتولد عنها دلیل صاحب رمل است و بنات و ما

یتولد عنها دلیل خصم است هر دو را ملاحظه نمودیم در هر طرف سه شکل سعد و چهار
شکل نحس بود دلیل است بر تساوی خصمین بدون غلبه احد هما بر دیگری و این نیز دلیل
است بر صلح و بحسب سیر نقطه خاک میزان منتهی شد در ۸ نجاک پس خاک عقله نقطه خاک ضعیف
شد درین موضع اگرچه نقطه خاک در مرکز خود است لیکن تکرار در مرکز باد نموده که
است و مطلوبش دایره ابدح خاک میشود و در میزان بود غیر ناظر و نقطه هفتم که
بخصم تعلق دارد خاک است و طریق از باطن خانه چهارم پیدا شد و مطلوبش
خاک است در دوازدهم که مرکز موافق خاکست ناظر است بنظر تثلیث و بجای
خاک طریق خاک نشسته مطلوبش خاک است و در ۳ بود در مرکز موافق
و از باطن او خاک طریق برآمد و خاک در دو تکرار نمود که وتد الوتد خاک
است پس طالع خصم اقویست و ایضا که صاحب ۱۲ است که بدشمن تعلق دارد
در خانه ۱۱ نشسته که خانه امید است دلیل است بر حصول امید دشمن با شهادت
بران آخر الامر بعد از کیما و بسبی از اسباب صلح شد و حاکم مراجعت نمود والله اعلم

[illegible]

شجرهٔ شمس

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله واصحابه
اجمعین امابعد محرره روایت میکنند از حکمای ماتقدم که این علم نقطه آن علم نقطه است
که بدانیان پیغمبر علی نبینا وآله وعلیه السلام فرود آمده واین علم را پوشیده
داشته تا بدست هر جاهلی چراکه اسرار حق است وهر کس شایسته این اسرار
نباشد وکیفیت این علم مشکل است زیراکه علم طبایع است وهر کس که علم طبایع نداند
درین علم تصرف نتواند نمود وهر که از استادان نیاموزد واز خود گوید خدای تعالی
بر او خشم گیرد مقرره چنین گوید که علم پیغمبر است ونقطه باز میخواهند بباید دانست
که این علم کدام نقطه است چراکه پیش اهل اقلیدس نقطه آنرا گویند که قابل اشارت
حسی نباشد وقسمت پذیر نبود واهل هیأت مرکز را نقطه خوانند وستاره نیز
گویند ودرین کتاب غرض از نقطه فرد است یعنی آتش وباد وآب وخاک و

فردیکی باشد

فردیکی باشد ودر همه اصطلاح وزوج دو بود ودر رمل همین فرد بود ویا زوج یا
نقطه فرمود معلوم میشود که غرض او نقطه است ودیگر آنکه نقطه فرد واحد را گویند
بی کیفیت وبی جبر وبی مخرج وهرگاه که نقطه فرد بود وبلا جهت چون نقطه نقطه کنی
حرف شود وآن ن ق ط ه باشد همچنانکه الف را که حرف میخوانند اسم است
چراکه سه حرف است الف ولام وفا پس معلوم شد که این نقطه بعبارت اسم
فرموده اند نه بعبارت حرف ونیز واهل لغت یعنی برزون باشد اکنون بدانکه
نقطه چهار حرف است چون بحساب ابجد آوری ۱۶۴ باشد وچون شانزده شانزده
طرح کنی چهار ماند پس عنصر آتش وباد وآب وخاک ازین جهت گفته شد باید که از نااهل
دریغ دارد که اگر معتقد آن باشد ونقطه وشکل را موثر داند خللی در دین او پیدا شود
اما کامل مکمل داند که این علم است که چون خدای تعالی خواسته باشد حکم این را
آید یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید اگر این نقطه وشکل را موثر داند کافر گردد نعوذ
بالله منها وچون از استاد حاذق نیاموزد اعتقادش خلل کند محرره بدانکه
چنانکه طبیعت عناصر بدانند که هر خانه چه طبیعت دارد وآن شکل در آن مقام چه عمل
کند وچه دهد وچه ستاند مقرره بدانکه طبیعت آتش گرم وخشک است وباد گرم وتر وآب
سرد وتر وخاک سرد وخشک پس طبیعت خانه اول وپنجم ونهم وسیزدهم گرم وخشک است
وآتشی وطبع خانه دوم وششم ودهم وچهاردهم گرم وتر است وبادی وطبیعت
خانه سیم وهفتم ویازدهم وپانزدهم سرد وتر است وآبی وطبیعت خانه چهارم
وهشتم ودوازدهم وشانزدهم سرد وخشک است وخاکی ومزاج آتش صفرست

و مزاج باد خون و مزاج آب بلغم و مزاج خاک سودا و از فصول اربعه آتش بر مزاج
تابستان و باد بر مزاج بهار و آب بر مزاج زمستان و خاک بر مزاج خزان
اکنون بباید دانست که شکلی که در خانه آید مزاج آن شکل در آنخانه چیست تا داده و ستده
شکل و خانه معلوم شود و چون شکل در خانه ششم آید معلوم است که مزاج سرد
و تر است و از خانه ششم گرم و تر گیریم پس در ششم سردی داد و گرمی بستد و
چون از نقطه گوئیم مر آن بازدانیم که هر نقطه که در خانه بگذرد مزاج او چه باشد
بنگر تا آن نقطه چه طبیعت دارد که داد و ستد نقطه آنجا معلوم شود و مثلا نقطه
آتش از میزان سیر کند اگر بخانه سیزدهم آید گرمی و خشکی او زیاده گردد و چون بخانه
دهم رسد مرکز باد است خشکی داد و تری گرفت و چون بچهارم رسد گرمی داد و سردی
ستد پس حرکت نقطه باید دانستن و مزاج معلوم کردن و دیگر نقطه آب از چهارم در
ششم منتهی شود و در چهارم باشد و در ششم پس سردی داد و گرمی
ستاند یعنی برای آنکه در پنجم گذشت مزاج سردی داد و گرمی ستاند چرا که مر او در خانه
ناری بود و دیگر آنکه از خاک در خانه باد منتهی شد مثال دیگر چون در میزان باشد
آتش به سیزدهم آید گوئیم حرارت و یبوست زیاده شد و چون بدهم آید پس
حرارت یکمرتبه دیگر زیاده شد زیرا که سیزدهم خانه نار است پس و آتش
باشد و چون دهم خانه باد است پس گرمی غلبه کند و خشکی کم و اگر بسیم آید حرارت
و یبوست هر دو کم کند و چون بچهارم آید حرارت کم کند و یبوست بیفزاید و اگر
از نهم باول آید گوئیم مزاج این آتش زیاده شد و میل کند بر فکر و تیق و اندیشه

در بیان حرکات شش گانه

فاسده و اگر این نقطه از سیزدهم به نهم گذرد و در هر دو خانه باشد سایل را پرهیز
باید کرد از غذاهای گرم و عجب بود اگر از مزاج سایل حرارت زیاده نباشد
هر چند که این نقطه در مرکز خود نیکوست الا در بین معنی اگر در دوم آید نیکوتر بود علی
الخصوص که در دوم باشد چرا که هر چند گرمی دهد الا خشکی زایل شود و غرض
که در خانه چه دهد و چه ستاند در اینجا نقطه و خانه غرض است چون معلوم شود
که نقطهٔ رمل که در میزان حاضر می آید هر یک را تسکین از آنخانه خود حرکت میکند و این
حرکت شش نوع است اول را حرکت طبیعت گویند چنانکه نقطها را هر یکی بخانه
میل باشد بسوی مرکز خود یعنی از میزان نوع دوم را قسری گویند یعنی جنبش
ایشان ضروری بود و بسوی مرکز غیری چون فرود آمدن آتش بخانهٔ آب و باد یا عکس باد
در خانه خاک یا عکس و این حرکت بغیر طبع باشد نه بارادت و این دو حرکت که
ذکر کرده شد هر یکی را خدا اکانه حکمی است چنانکه گفته اند الحرکة اما بالارادة و اما
بالخوف پس ما بین سیل حرکت بارادت نقطه را سعادت و نیکوئی حال بود
و آنچه بر عکس بر عکس حکم باید کرد و مثره مثیر باید که نقطهٔ رمل که در میزان می آید هر یک
سکنی دارد و سر این معنی آنست که مسکن نار اول و پنجم و باد دوم و ششم و آب
سیم و نهم و خاک چهارم و هشتم است و از خانه بخانه حرکت کردنست که
نقطهٔ باد بدوم رود و باز در چهارم منتهی شود و چون وش فرموده است که حرکت
شش نوع است و این شرح دو حرکت است یعنی آتش باول و پنجم طبیعی بود باد و آب و
خاک نیز بدین قیاس هر یکی بخانهٔ خود و باد در چهارم در غیر مرکز بود یعنی هر گاه که نقطه

باد در دوم آید که مرکز اوست بضرورت در چهارم رود که ضد اوست و آن سیری
باشد ضروری یعنی دیگر در حرکت آنست که آتش بسیزدهم آید که سکن و از و بیست واگر
واگر بهم باشد انجا نیز خانهٔ اوست چون بحکم ضرورت بدوم رود که غیر مرکز او باشد
ازان معنی بسیزدهم نقل فرموده است امکانست که بسیم باشد و بخانهٔ پنجم رود
یعنی حرکت قسری باشد وازو هم که مرکز غیر است سیر کرده پس بضرورت بسیم آید
وآنکه فرموده که نقطه بمرکز خود رود و در غیر مرکز عکس آن باشد و در پیش گفته که چون
آتش در اول سد فراج سایل حرارت دهد و باد وجود در پنجم در ششم
و در دوم و سیم آتش و باد نباشد و نقطهٔ آتش باول رود که اگر بسیم رود که خانهٔ
زایل است واز حکم آتش در انجا نباشد چنانچه در دوم و اول آتش و باد نباشد حکم
بر سعادت و سلامتی آنست که در پنجم بود یعنی در دوم آتش و باد نباشد یعنی
و عرض آنست که در دوم باد و آب نباشد و در ششم یا
ازان عکس باشد که آتش بدوم منتهی شود و خانهٔ هفتم یا باشد
یعنی مرکز غیر و اول اگر یا بود حکم آن نیز بسلامتی و سعادت باشد واین
دو حرف که ذکر کرده شد حرکت بارادت باشد نجره اما چهار نوع دیگر آنست
که گفتم که نقطه در میزان از خانه بود که در و تسکین دارد و از میزان انجا نه دیگر
رود و باز از انجا نه در طول و عرض حرکت کرد یا نه اگر حرکت او را دو انتها باشد
یکی در طول و یکی در عرض و یکی در مسکن غیر خود یعنی چنانکه اگر خاک در اول باشد
سعادت بود بر چهارم بحکم طبع بر انست چه که نقطه در چهارم بود اما شهادت بر

خاکی که در خانهٔ خود کلی بود چنانکه شهادت در ششم دلیل کلی بود و در چهارم جزوی
اما چون در میزان نباید چون تعیّن انستن که این نقطه است گوییم که چون
منتهی به شود باشد و دیگر طبایع را هم بدین قیاس نجره بدانکه هر نقطه که
در میزان حاضر شود واز خانه که در و تسکین دارد و یا ازان خانه بعرض حرکت
آنست که نقطهٔ باد در میزان آید از طرف یمین آمده باشد یعنی بسیزدهم و از وی
بنهم و از انجا بدوم آید و در دوم باشد و چون بضرورة این نقطه از دوم
بچهارم منتهی شود و در دوم یا باشد این نقطه مستقبل شده بعرض حرکت
کرده بود این هر دو نقطه بی مراد باشند واز ان ششم یعنی انتها بششم بدتر بود
واگر این نقطه از دوم بششم آید و در دوم باشد بر تسکین خ و باشد و بعرض
حرکت کرده باشد اما چنین باشد که در دوم و فرموده اند که اگر بعرض حرکت کند
او را دو انتها باشد ازین معنی که آن معلوم میشود که غرض از عرض نباتست و از
طول امهات و انتهای م و کانهٔ آنست که این نقطه باد از دوم بششم چون حرکت کند
باد همان بود انتهای یکی در دوم باشد و یکی در ششم و هر نقطه که در نبات منتهی شود
چنین باشد اما نقطه باشد که باصل باضعف چون باد در دوم ضعیف باشد
چون باد در هشتم که نقطهٔ باد در هشتم خاک دوم بود و اکنون نقطهٔ باد در اصل حکم بر
سعادت و نیکحالی باشد و عکس او بر نحوست و بدحالی و همه را چنین قیاس باید کرد
و طول امهات بود و عرض نبات و سکن و نقطهٔ باد در دوم و ششم باشد و غیر سکن
چهارم و هشتم باشد واگر نقطهٔ خاک در اول باشد شهادت بر چهارم کند این معنی

آنست که چون نقطه در مرکز غیر منتهی شود میل این نقطه سوی مرکز خود باشد و بدانکه شهادت
نقطه آنست که از میزان سیر کند و بخانهٔ خود رسد و در بحث ضمیر این جمع آید آید غرض آن
باشد که بخانهٔ خود بود شهادت هر خاکی بخانهٔ خود و غرض ازین معنی آنست که
را خانهٔ هشتم کلی است و چهارم مرکز جزوی بدلیل آنکه این کتاب را بدو تسکین نهاده اند
یکی ابجد در هشتم کلی باشد و در چهارم جزوی اگرچه تسکین کلی اصل دارد
اما برهان ابجد دیگر است ازین معنی در هشتم کلی فرموده اند و آنکه چون نقطه منتهی به
شود باشد و چون منتهی به نشود باشد آنست که اگر خاک
در اول منتهی شود منقطه ظاهر باشد اما چون امتزاج کنی با شود
نجره اما این خاک باشد که در طول بود و در عرض غیر کو سیم نحوست بر انواع است
باشد که در اول بد بود و آخر نیکو شود و باشد که اول نیکو بود و آخر بد شود و این
انقلاب خوانند که از جائی بجائی دیگر رود و بدی و نیکی بسبب گردیدن نقطه باشد
که چون آمد و چون رفت و منتهی در کدام خانه شود و کدام شکل از اشکال نامه
که در میزان آید و طالع شود نقره بدانکه در طول منکوس و در عرض غیر منکوس فرموده اند
آنست که در رملی زده باشی و در میزان باشد نقطه خاکش در اول منتهی شود
به و نقطه آتش در هشتم منتهی شود به هشتم و این هر دو نقطه یکی باشد
چنانکه آتش هشتم همان خاک اول بود اول و ظاهر هشتم ظاهر هم
بود و بیان سیر و نیکوئی اشکال خواهد کردن و معلوم میشود که در هشتم
است و در اول و نحوست باز میخوانند ازان معنی که خاک در اول بد حال بود

و آتش در هشتم عدم کلی بود و چون وی را یعنی را با ضرب کنی شود
در این معنی در میزان ابجد و انقلاب آنست که چون رملی زده باشی با امهات
اصلی ضرب کنی که آن از دایرهٔ کلی است و امهات اصلی این است
و ازان سبب که شکل میزان همان شکل باشد که چون این عمل انقلاب کنی آتش از
هشتم باز باول آمد و خاک از اول باز بهشتم رود و حال بدی و نیکوئی معلوم
شود و باشد که رملی زده باشی و در میزان باشد و نقطه باد به هفتم رود و
و نقطه آب به دوم و هر دو نقطه یکی باشد چون انقلاب کنی باد به دوم آید و آب
به هفتم منتهی شود و این حال هم باول و هم باخر نیکو بود و بدانکه امهات و بنات
همان بود چون انقلاب کنی میزان همان باشد الا درین امهات مخصوص است
که آتش و باد و آب خاک مفرد و در مرکز خود است و تسکین دایره کلی این است
و این تسکین را قانونی است چنانکه در امهات
آتش و باد و خاک فرد و در مرکز خود شود و در بنات آتش و باد و آب و
خاک زوج و در مرکز خود شود و متولدات نیز چنین است که حاصل شود از دوایر
باز چنانکه دو و دو حاصل آید و از اربابع دایره دو و دو
باشد و دیگر آنکه چون امهات و بنات ضرب کنی چهار دیگر شود
از اول و پنجم و نهم و سیزدهم دو و دو شکل حاصل آید از دوم و ششم و دهم
و چهاردهم همچنین بود و از سیم و هفتم و یازدهم و پانزدهم نیز همچنین باشد
و دیگر آنکه چون رملی سازی در میزان دو متولدات را بازو اید هر کدام

کر امهات سازی [شکل] در میزان بود و درین دایره [شکل] در میزانست و در بیان تسکین کلی
بدین قدر اکتفا شد اکنون از اشکال تامه میفرماید که بیشتر از هشت شکل در میزان نمی آید
چون نقطه شکل میزانی منتهی شود و در مرکز خود بود و حکم آن ثابت باشد و محتاج بانقلاب
نباشد و اگر نقطه در مرکز غیر از مرکز خود باشکال غیر میزانی منتهی شود انقلاب باید کرد و
باشد که در انقلاب باز بمرکز خود رود چنانکه از پیش گذشت و بدانکه اشکال میزانی
هشت است الا اصغر که در شش شکل بیش نیست که اشکال سداسی اند و [شکل] و [شکل] [illegible]
چون نقطه به [شکل] منتهی شود و دران نقطه زیاده اعتبار نمیکند و چون [شکل] یا [شکل] در
میزان باشد اول را با پنجم بزن و دوم را با ششم و سیم را با هفتم و چهارم را با هشتم
و چهار شکل بیرون آید رو از ان چهار دو رو و از ان دو یکی همان شکل که در میزانست [شکل]
یا [شکل] و چون اشکال شکنهای ابیج بیرون می آید چرا که میزان شکل سداسی بود
و از میزان اول و نهم سباعی بود و چون این دو سباعی با هم زنی شکل سداسی شد لاجرم
از نتیجه [شکل] باشد و در نهم و هشتم [شکل] یا [شکل] چون اشکال را هم ضرب کنی پنج شکل سداسی
حاصل شود [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] و ازین دلیل روشن کرده که اصل احکام ازین اشکال است
و بدانکه نقطه آتش از مرکز خود برین چهار شکل منتهی شود [شکل] [شکل] [شکل] [شکل] و چون [شکل] را امهات
میخوانند حکم باین شکل است و اگر [شکل] در همه مرکزها آید اعتبار بر کدام توان کردن
بدانکه چون نقطه بدوم رسد و به [شکل] منتهی شود و نقطه آتش یا در ششم به [شکل] رسید
و در اول منتهی شود و ازین دلیل [شکل] را زیاده اعتبار نمیتوان کرد و بدانکه آتش
از مرکز به [شکل] [شکل] منتهی شود و یا در مرکز خود [شکل] و [شکل] و [شکل] و آب در مرکز خود

به [شکل] و [شکل] و [شکل] و خاک در مرکز خود به [شکل] و [شکل] و [شکل] منتهی شود حکم بر سعادت
و نیکویی بود و آنچه برعکس این باشند نیز برعکس باشند و اگر در مرکز شکل غیر میزانی منتهی شود
و یا از عرض بطول آمده یا از طول بعرض غیر مراد باشد تجربه بدانکه بازگشت نقطه
چه طبع دارد و سیر نقطه از میزان نهم و دهم است یا به یازدهم و دوازدهم و دو خانه
علوی با یکی سفلی شرکت دارد چنانکه اول و دوم با نهم و سیم و چهارم با دهم و پنجم و
ششم با یازدهم و هفتم و هشتم با دوازدهم و نهم و دهم با سیزدهم و یازدهم و
دوازدهم با چهاردهم و سیزدهم و چهاردهم با پانزدهم و پانزدهم و اول با شانزدهم
اما قاضی و حاکم مطلق آن نقطه است که از میزان در بیخ نها میکند رد چون کواکب
در برج سیکذرند یا چون هیولی که در طبایع گذرد و گاه پوستین آب پوشد و گاه
بوقلمون خاک رو گاه پرنیان هوا و گاه اطلس آتش اینجا نیز حالت نقطه شانزده گانه
[شکل] هشت شکل اینکه در میزان می آید هر یک ناطق بر ضمیر است جداگانه چنانکه اگر
در میزانها شد و نقطه نارزا و در سیر آید بیشک ضمیر از نفس بزرگی بود اما این نقطه
اگر با اول رود و از حال ماضی بپرسد و اگر در دوم رود از حال می پرسد که در وی است
و اگر بسیم رود و از حال مستقبل پرسد که روزگار آینده بر چه سان گذرد و اگر بچهارم رود
از عاقبت حال بپرسد و از مقام و اگر به پنجم رود و از حال غایب بپرسد یا آنچه بدست
دیگر است و اگر بششم رود و از حال گم شده یا از اجناس غایب یا از خبری می پرسد
که در دست دیگریست و اگر بهفتم رود و از عاقبت سال آینده پرسد و از گرانی و ارزانی
و اگر بهشتم رود و از قرض و خوف و میراث و مال غایب بپرسد و بهره و نقطه در [illegible]

باشد یکی از گذشته و یکی از آینده میپرسد و هر دو نقطه که در صورتی باشند چون نار
شرح که از حال نفس از گذشته خبر میدهد و هوا از آینده ثمره بدانکه طبع نقطه از
پیش ذکر شده و از آنخانه روشن است غرض آنست که بدانی که بنای این کتاب بر
نقطه نهاده اند که از میزان بجانبها باز میگردد و شکل کواکب که در بروج گردنده است و نقطهٔ
آتش در گرمی پوشیده و گاه به پرنیان هوا ملبس میگردد و این معنی این است که چون
از میزان نقطهٔ آتش بچهارده هم رود پرنیان هوا ملبس گشته بود و چون بیازدهم
رسد بهو قلمون آب مشکل گشته بود و چون بدوازدهم رسد بپوستین خاک در برگرفته
بود و چون بسیزدهم رسد اطلس آتش در پوشد و خانهای علوی را نیز چنین قیاس
باید کرد بدانکه فرموده است که هر نقطه ناطق بر ضمیر است یعنی هر نقطه که از میزان سیر کند
در خانه که منتهی شود در صحت ضمیر کار باشد و ماضی آن باشد که نقطهٔ آتش در مرکز آب رسید
و باز در خانه آتش منتهی شود و آن باشد که اول بدحال بود و آخر نیکو شود و ماضی
ازین معنی طرح کرده است و بعد ازین خواهد گفت که الماضی لا یذکر یعنی چون نقطهٔ ما
بسیم رسد و باز سیر کند باول پس ماضی آن باشد که نقطهٔ آتش بمرکز آب رسد از آن اعتبار
نباید کرد زیرا که الماضی لا یذکر پس باین دلیل ذکر ماضی نباید کرد و ضمیر باید که شرح
ضمیر از بزرگی بود چون در میزان و سیزدهم و نهم و اول شرح باشد و نقطه و خانه
هر دو علوی باشند لازم که ضمیر از بزرگی بود و نار شرح در اول از گذشته میپرسد
و هوا از آینده بدانکه آتش قایم بر سایل است و باد بر مسئول و ضمیر از خانه و شکل باشد
نتیجه بر حال آنچه خواهد بود بر عاقبت سال آینده و این احوال نمایند نقطهای !!!

روشن شود که همه نقطهای در حرکت اند و هر یک مر دیگر را اضافت و نفی میکنند یعنی
گذشته میکردانند از آنکه هر یکی مر دیگر را پیش و پس اند و بحکم شهادت هر یک دیگر را نفی میکنند
و هر یکی به یکدیگری باز میشود و از حال زمان که میپرسد درین حال این نقطه شاید بگذشته است
و این زمان نقطه بود که گفته شد درین خانها اما در میزان و خانها که رجوع نقطه دران خانه
بود تا این از کدام خانه است ثمره چون از پیش بحث ضمیر کرده شد و مبقر باید که از
! روشن شود که نقطها او در حرکت اند و این حرکت نه از میزان فرموده است
بدانکه حرکت آنست که !!! در پنجم باشد و نقطهٔ آتش از ششم به پنجم رسد و از پنجم باول
منتهی شود و پس البته در امهات هر چهار شکل را آتش موجود بود و این هر چهار نفی یکدیگر
میکنند و شکل بگذری باشد و حکم ازین کردن مشکل است و هر یکی را یکی در پیش و پس
آنست که اصل قبل آتش خاک و بعد از آتش باد است و قبل باد آتش و بعد باد آب
و قبل آب باد و بعد آب خاک چنین را حکم ثابت شود و حکم این نقطه چون بگذری بود
نتیجه اما چون دانستی اینکه از دو نقطه یکی ماضی است و حکما نقطها ماضی را الحکم مزاج
از میزان طرح کرده اند و حکم بر نقطهٔ مستقبل و حال میکنند و گفته اند الماضی لا یذکر
یعنی عاقل یاد گذشته نمیکند اکنون از نشانزده چون هشت طرح کنی هشت دیگر باقی
این را میزانی نهاده اند و هشت خانه را حکم از هشت نقطه میکنند چنانکه شرح را از نقطه
هوا حکم باشد از دوم و ششم و دهم و هر نقطه هوا اینکه آید همین سؤال حکم کنند
و نار بر نار و آب بر آب و خاک بر خاک اما هر نقطه ضمیر منتهی دارد چنانکه نقطهٔ ناری
چون در میزان آید و از میزان است بخانهٔ خود رود و بی آنکه بر شرح گذرد دلیل کند

برا که سوال از نقش کسی کرده است مثلاً چون ضمیر باید که الماضی لا یذکر و حکم از آینده کنند و روشن کو از شانزده چون هشت طرح کنی هشت دیگر باقی میماند و هر نقطه در خانه حکم میکند و روشن نموده است که اول و پنجم و نهم خانه آتش است و دوم و ششم و دهم از باد و سیم و هفتم و یازدهم از آب و چهارم و هشتم و دوازدهم از خاک چون نقطه آتش در میزان آید ضمیر از این سه خانه بیرون نبود و باد و آب و خاک نیز همچنین و امر بر که میفرماید آنست که نقطه آتش از یسار رود و بهفتم رسد و هفتم باشد و پنجم و اول ضمیر معین از آن استخراج نتوان کرد زیرا که نقطه آتش شکل هفتم که است بالضرور نقطه آب شکل اول خواهد بود و درین حال البته در اول باشد و آنست که آتش شده است در رجعت با آتش شکل ششم گذرد که باد است و در پنجم با آتش رسد درین حال ضمیر معین از این اخراج نتوان و از این دلیل گردد که بلی اگر گذرد و از الخانه و آن شکل باشد یعنی هرگاه که نقطه در خانه منتهی شود و به هیچ خانه دیگر سیر نکند ضمیر در او باشد اما چون سیر کرد معین نشاید گفت مثلاً نقطه را بنگر که از این چهار نار که در میزان می آیند از کدام بخیزد و بکدام باز میگردد و آن را از کدام صورت مزوجه بکدام صورت مفرده رسیده و آن صورت در کدام خانه است و آن و خانه چو ضمیر باشد که هرگز خطا نکند این طریق استخراج بکلی مثلاً چون معلوم شد که نقطه در مرکز خود و شکل غیر میزانی منتهی شود و میزان مزوجه باشد و غیر میزان مفرده و ضمیر از پیش گفته شد و بعد از این نیز خواهد آمدن کیج نار که در میزان می آیند نار است و و و هر یک نوعی باشد

شکلا که آتش اول است آتش او سیر کرده و بهفتم رسیده و در آنجا باشد و نار مفرده است و خانه آبست پس ضمیر از نفس باشد یا هفتم اما باید که از این چهار نار هر یک شکلا آتش اول است یعنی حاکم باشد بخانه اول و آتش دوم است که حاکم خانه پنجم است و آتش سیم است که حاکم خانه نهم است و باد و باد اولست که حاکم خانه دوم است و باد باد دوست که حاکم خانه ششم است و باد باد سیمست که حاکم خانه دهم است و آب آب اول است که حاکم خانه سیم باشد و آب آب دوم است که حاکم خانه هفتم است و آب آب سیم است که حاکم خانه یازدهم است و خاک خاک اولست که حاکم خانه چهارم است و خاک خاک دوم است که حاکم خانه هشتم است و خاک خاک سیم است که حاکم خانه دوازدهم است و در باب نقطه آبی در خانه هفتم روشن میفرماید مثلاً و مثال این اینجا عود شود و مثلاً گوییم که نقطه باد برخواست از میزان و منتهی شد در خانه خود و در الخانه بود و معلوم شد که سوال از کسی میکند بدان دلیل که نقطه هوا در خانه آب اجتماع دهد نتواند بود الا میان دو کسی که مسافت در میان ایشان بود زیرا که خانه حرکت است و در وی است الا بدراهی باید رفت و نوعدیگر اینجا در پنجم خود است سوال از خبر یا محبوب است نوعدیگر از شکل چهارم خود است سوال از عاقبت و پدر و اسباب و املاک باشد و از تسکین عدد هفتم میشود یعنی هفتم خود است سوال از غایب یا رفتن پیش محبوب است و این چهار شکل حکمت دیگر آنکه و نقطه بهم رسانیده اند چون استخراج کنی تولد کند که شهادت دهد از آمدن کسی از جایی پس گوییم که ضمیر تو از حال مذکور است

تمره بدانکه این مثال از پیش گفته شده الامثال [illegible] و [illegible] بازنموده است
آنست که هر نقطه بهر خانه که منتهی شود آن شکل با شکل آنخانه که منتهی شود ضرب کند
در تسکین ابجح و احکام و ضمیر از ان شکل باشد و آن امثله و تسکین ابجح اینست
[illegible] و استماع از استادان چنین دارم که این
تسکین آن تسکین است که بدانیال علیه السلام منسوب است و در نقطه هوا در خانه ششم و
بحث [illegible] میفرماید و جمعی از دوستان فرموده اند که بدینقدر معلوم نشود که این
تسکین از دانیال است و این را برهانی باید پس این جدول چهار در شانزده
برهان ابجح که بدین بنده رسیده است بازنمودیم اگرچه دلایل واضح در باب
آنکه دایره دانیال است بسیار است اما بدین برهان خاطر اکتفا کرده شد جدول این اینست ١

وازین جدول سیصد و هشتاد و چهار دایره جدول میرسد همه بقانون و ضابطه
که از هر تسکین و میزان پیدا کرده و اول میزان شکل شریک دوم میزان اول با نهم
چنانکه در مصباح ذکر کرده شده است و دیگر آنکه درین تسکین چون اول را با چهاردهم
زنی [illegible] حاصل شود و دوم را با سیزدهم و سیم را با دوازدهم و چهارم با یازدهم و پنجم را

بادهم و ششم را با نهم و هفتم را با هشتم و پانزدهم را با شانزدهم چنانچه از تمام دایره
هشت [illegible] حاصل شود که [illegible] اصل رمل است و پنج دایره دیگر ازین جدول حاصل شود
اول دایره بزوج که میزان او [illegible] است و آن این است [illegible]
[illegible] در دوم دایره الجد که میزان او [illegible] است
سیم مثلثه ابجح که میزان او [illegible] است چهارم العع که میزان او [illegible] است پنجم
طریق که میزان او [illegible] است و آتش و باد و آب و خاک که صاحب مفاتیح گفته است
نه این تسکین است بلکه همه بیان اصول این تسکین است که در ان کتاب آورده است
در کتاب مصباح روشن بیان کرده است شجره آغاز نقطه رمل و ثبوت که آنرا
شجره خوانند که هر شاخی از ان منسوبست بچیزی چنانچه یکی بنور و یکی برحمت و
یکی بظلمت و این جمله در طول و عرض و عمق پیدا شود و میزان شکل او با هم برابر
بر خط طریق رود چنانکه چون او حا و عشرات و مات و الوف که میزان او [illegible]
است و آن دایره ابجح باشد که در خانه پانزدهم پانزده عدد دارد و کتاب شجره
بدین تسکین عمل میکند و این شکل را پنج نام است شکل دانیال و شکل ادران
و شکل طم طم هندی و شکل عناصر و تسکین ابجح تمره چون میفرماید که این
شجره ایست و شجره درخت روئیده باشد با نشو و نما و اشجار را دار و یا انهار
با نقطه رحمت هواست و مغفرت آب و نور آتش و خاک ظلمت و از طول و
عرض از پیش گفته شد که طول امهات است و عرض نبات و عمق متولدات
اکنون بدانکه چون نقطه نار از میزان بچهارم رسد و از چهارم به پنجم منتهی شود

مثال نور باشد و نقطهٔ باد چون از چهارم به ششم منتهی شود مثال رحمت باشد
و نقطهٔ آب چون از هفتم به سیم منتهی شود مثال مغفرت باشد و نقطهٔ خاک چون از
چهارم به هشتم منتهی شود مثال ظلمت باشد چنانچه نور و رحمت و ظلمت از طول
بعرض رفته باشد و مغفرت از عرض بطول و از آن احاد و عشرات و مات و الوف
بدانند این بیان دایره کلی است در امهات اصلی نقطهٔ آتش احاد و نقطه عشرات
و نقطهٔ باد عشرات و نقطهٔ آب مات و نقطهٔ خاک الوف چون حروف بیست و
هشت گانه را بر امهات بخش کنی الف که حرف احاد است به آتش رسید
و حرف ع که عشرات است بباد رسد و حرف ق که مات است بآب و حرف غ
که الوف است بخاک بدین مثال ا ع ق غ و چون از اول آتش و از دوم باد و از سیم آب و از
چهارم خاک برگیری سه و نقطها در مرکز خود باشند و در مرکز خود که میزان طبیعت
سکن دارد در دایره ابجد در طبهای نور و رحمت و مغفرت و ظلمت و تقسیم حروف بیست و هشت
گانه بر امهات اصلی چنین است که در ذیل مرقوم گردید تا مثالی روشن باشد

تجزیه بدانکه طبایع نقطه بباید دانستن که جملهٔ موجودات ازین چهار طبع بیرون نیست
چنانکه اگر کسی این طبایع نداند از جملهٔ علوم بی بهره و دانستن این بر اهل این علم [illegible] است
و اما این علم را مبین کردیم تا دریابند بباید دانستن که چون رنج و راحت خلق ازین
بیرون نیست تصور کنند که رنج در خانهٔ راحت و راحت در خانهٔ رنج چون شود و
اما خاص چند نیز بباید دانستن که چون با هم بیامیزند بدانند که برودت بجای یبوست
و یبوست بجای برودت چون می آید که جملهٔ اشیا بدین بازبسته است که چون
داخل خارج شود و چگونه خارج را داخل گرداند و سیاه سفید چون شود و سفید سیاه
چگونه گردد پس بباید دانستن که هر عنصری که از میزان برخیزد و بمرکز خود چون رود
و شرق و غرب و جنوب و شمال چون شود که اگر نقطه از مقام خود منتقل شود و آن کار
میسر نگردد از انکه دو روح در یک بدن نگنجد و ممکن نبود چنانکه او را چهار نقطه است
که هر یک دیگری را نفی میکند که آتش خاک میشود و خاک باد و نار آب و آب نار و این جمله
از حکم این شکل است که از طبایع بیرون آیند و بدانند که از کدام موضع است تجزیه
بدانکه چون میفرماید که رنج و راحت خلق ازین بیرون نیست و این معلوم است که انسان

ازین چهار طبع بیرون نیست که آن قایم مقام آتش در بدن آدمی صفراست و از ان
باد خون و ازان آب بلغم و ازان خاک سودا و اگر یکی ازین چهار زیاده شود یا کم گردد
در جسم از مزاج آنچه نقصان باشد اینجا نیز چنین بود که از عناصر آنچه کم و زیاده شود
آن خلط که مخصوص آن باشد زیان پذیرد پس اولی آن باشد که اگر آتش کم شود چیزی
چیزی خورند که صفرا زیاده شود و اگر آتش زیاده شود چیزی خورند که صفرا کم شود و اگر باد
زیاده باشد چیزی خورند که خون کم شود و اگر نقطهٔ آب زیاده باشد چیزی خورند
که بلغم کم شود و اگر نقطهٔ خاک زیاده باشد چیزی خورند که سودا کم شود و علی هذا
القیاس فهمی نماید که اعتدال در مزاج پیدا آید و ازین سخن در مزاج مردم بود چون
نیست از کاری دیگر باشد سود و زیان و از منسوبات آنچه گویند درین معنی سخن بسیارست
الکتن اگر در حکمت وقوه باشد اینقدر کفایت الکنون باز آمدیم بر سر سخن حکم زمیر
سایل باید کرد و بر سعادت و نحوست الکنون بدانکه ربح در خانهٔ راحت نقطهٔ خاک
باشد و در اول بشرکت آب و راحت در خانهٔ ربح نقطهٔ آتش باشد و در خانهٔ خاک بشرکت
باد و یبوست بجای برودت آتش در سیم بود و برودت بجای یبوست آب در اول
بود فایده الکنون چنین فرمود که ربح و راحت از خاک و آتش است یعنی این آن باشد
که چون آتش بمرکز خاک فرود آید گرمی یا سردی برابر شود اما خشکی دو چند آن گردد
ازانجهة ربح زیاده شود که از اعتدال بیرون رفت و حکم خاک در نار همچنین بود اما آنکه فرموده
یبوست بجای برودت و برودت بجای یبوست آنکه در خاک ربح فرموده و در آب موده
مطلق باشد بچار را اما اگر اتصال را باشد یا محبوب را چنان باشد که مقصود کلی

حاصل شود

حاصل شود زیرا که طبیعت از میان برود و جوهر هر دو یکی شود و اگر از جهة ترقی و
تنزول باشد چون آتش در خانهٔ آب فرود آید بزرگی او کم شود و بعضی بزرگی بخانهٔ بنده
فرود آید اگر شهادت موده و دوستی بود یا بنده یا پادشاه شود ترقی کند و احوالش
نیکو شود پس نسبت بپادشاه تنزل باشد و یا بنده بزرگی و اگر شهادت عداوت
باشد بزرگی در خانهٔ بنده در افتد و آنکه آب در خانهٔ آتش رود جهة بیمار را امکان مرگ باشد
اما خلاص باید و اگر بجهت محبت باشد بنده با کنیزکی را یا بزرگی اتصال افتد و اگر از جهة
ترقی و تنزول باشد کوچک بزرگ شود چرا که سفلی علوی شده است درین باب هر که
فهم دارد اینقدر از کفایت که العاقل یکفیه الاشاره نظم نور را طلبی طلب کن از واو
وار واو الف بجوی فافهم و آنکه فرموده شعله سیاه شود و سفید سیاه گردد و سفید سیاه
آتش بود در خانهٔ خاک و سیاه سفید خاک در خانهٔ آتش اما خارج داخل و داخل خارج
آن باشد که خارج داخل آتش در سیم باشد و داخل خارج باد در خانهٔ چهارم باشد
و چون شکل خارج بخانهٔ خارج رسد آنرا بخانهٔ ضرب کنی آتش معدوم شود و چون بخانهٔ داخل
رسد و ضرب کنی آتش موجود شود و دیگر شرق اول و پنجم و شمال دوم و ششم مغرب سیم و
هفتم و جنوب چهارم و هشتم است و چون نقطه از خانه خود منتقل شود آن کار میسر گردد
و این معنی خاص با نقطهٔ آتش است که از پنجم نقل بچهارم کند یا باد از ششم بهفتم یا هشتم
یا خاک از چهارم بسیم درین حال همراه باشد و معنی دو روح در یک جسد آن باشد
که فرموده که ممکن نشود یعنی ناممکن است که آن کار راست شود و آنکه به ⁝ شال نموده
آنست که نقطهٔ بادی او بخانهٔ آبی رود و مثل آنکه ⁝ در سیم باشد و همه نقطهای او آب شود

در نبات و نفعی کند باد و آب یا آتش خاک را یا خاک آتش را و آب و خاک باشد و
در چهارم باشد نقطه آب وی خاک شکل او نهم شود و دیگر آنکه آب دوم باد شود و در هفتم و خاک
آتش شود و در هشتم و خاک سیم آب شود و در هشتم و این در امهات و نبات پیدا شود که
طول و عرض متغیر باید و از طبایع پیروزی مدن آن باشد که از میان نقطه بر آید **باب اول**
در نقطه ناری که در خانه اول فرود آید **مجره** چون نقطه ناری منتهی شود در خانه خود یعنی
در اول و حکم نقطه درین خانه چنانست که جان و تن اما یعنی چون طالع بود و خانه نیز یار است
دلیل کند بر گرمی مزاج و اندیشهای فاسد و فکرهای دقیق و نیز در کارهای بزرگ و
شتابزدگی و خوف و امید از بزرگی و سرکشی کردن و بزرگی جستن و این نقطه درین خانه
برین جمله دلیل است اما نقطه طالب است که مطلوب نرسیده و این نقطه ناریرا مطلوب
دو نقطه است یکی متصل چون آب اما و ایما مطلوب کلی او آب و جزوی هوا باشد
بدین جهه حکم اول در خانه سیم است و این حکم مطلوب کلی او باشد بود اما اگر خواهی
بدانی که مطلوب میرسد یا نه بنگر در آن شکل که در خانه سیم است اگر داخل است و
نقطه هوا دارد بمطلوب رسد و اگر خارج بود دیر رسد و اگر نقطه هوا از سیم بدوم
برسد بمزاج و غیر مزاج حکم بود و رسیدن بمطلوب بی واسطه کسی دیگر و سعی بسیار
و راحت یافتن از غم و اگر این نقطه بچهارم رود عاقبت آن کار بد بود و او را
منع کند که از آنکار دور ماند چرا که دشمن بزرگ بود مبادا غالب شود و در همه
کارها حذر اولیتر که نقطه هوا در چهارم خاک میشود و دلالت بر هلاکت کند و خرابی
و بی منفعتی و معزولی از کارهای بزرگ **عزه** بدانکه نقطه ناری در خانه اول منتهی

نقطه ناری در اول

شود و در خانه پنجم و و باشد صاحب مرکز بود بدلیل آنکه نقطه آتش بود
و خانه اول خانه ناری بود و لابد صاحب مرکز بود و جان با تن یعنی فرموده چنانکه خانه
لی آنکه نقطه یا شکل در آنخانه نباشد هیچ حکم از آنخانه نشاید کردن از آن معنی تن خانه
و جان نقطه باشد و چون از پیش گفته شد که چون نقطه ناری باول آید گرمی و خشکی پیدا
کند البته فکرهای تیز کردن و بزرگی جستن باشد که نقطه و خانه هر دو علوی اند و
بزرگی و سرکشی ازین معنی است و بدانکه مطلوب کلی و جزوی آنست که آتش گرم و خشک
و باد گرم و تر و خشکی و تری برابر شوند و اعتدال و مزاج آتش پیدا شود و آنکه
گفتیم که باد گرم و تر است چون باد و گرم و تر باشد خشکی بتری برود و گرمی باقی بماند
از اینجهه اعتدال کلی لازم آید پس مطلوب جزوی باد باشد و مطلوب کلی آب از آن
دلیل آتش و آب را منفصل گفته اند از جهه آنست که آب جدا از آتش است و باد
در میانست و حکم اول در سیم پس اعتدال کلی لازم آید و آتش که در سیم داخل گفته
آنست که این نقطه از مرحوم آمده بود یعنی از نهم نقطه باول رسد گرمی و خشکی پیدا
شده باشد چنانکه از پیش گفته شد که گرمی در مزاج غالب باشد یعنی بخانه سیم
حوالت میکنند تا اعتدال و مزاج پدید آید و داخل که فرموده آن باشد
اگر خارج باشد که نقطه نار در آن باشد اعتدال پدید نیاید در حال دوم و داخل باید
و سیم نیز مخصوص که در پنجم باشد و چون در سیم نقطه باد یا آب باشد که مطلوب
جزوی و کلی است نظر در وی کند پس سایل بدرجه کمال رسد و هرچه مقصود او و حاصل
کند بزودی درین حال در ششم باشد یا و اگر نیز باشد مراد بر آید

واگر در پنجم بود و در نهم یا سیزدهم و یا در اول همان که پیش گفته شد
از حرارت و خشکی پرهیز باید کرد که سایل هر مراد که دارد از آن بمراد است و
اگر مسافر باید که چون سیم و اخل باشد و نقطه هوا باشد بواسطه کسی و سعی بسیار
بمراد برسد و از غم فرج یابد و اگر کسی دیگر سعی کند از قوة باد است که مطلوب جزوی تحت
و چون مطلوب حسب روی در خانه مطلوب کلی باشد کسی سعی کند که سایل بمراد برسد
و چون نقطه هوا که مطلوب حسب روی است بچهارم رود که خانه مطلوب کلی اوست
بمطلوب خود مشغول گردد کجا او را مدد کند البته از مراد باز ماند که او را منع کند از
خصم درشت خذرا او نیز باشد که دوست طرف دارد و درین معنی تغیر احوال است
اکنون اگر این نقطه به منتهی شود و در خانه دوم ازین شکلها یکی باشد چون
و و و در پنجم یا ششم بود و اگر در هر دو خانه بود گوییم که مراد سایل
از مال باشد یا حرکت بهر نیت که باشد سایل با مراد و سعادت و نیکحال بود و اگر
در سیم نقطه آب باشد گوییم مراد با سایل باشد اما زیاده از آن میجوید و عاقبت
اگر نقطه آب نباشد از مراد باز ماند و اگر در پنجم یا ششم بود مراد باز ماند الا
خصمی و دشمنی نباشد و اگر در خانه پنجم و نهم بود گوییم طالب در طلب مراد خود
تقصیر میکند و بمراد خواهد بود و از حرارت پرهیز باید کرد و اگر در پنجم و در ششم
بود سایل در طلب مراد خود جدی دارد و چون آب در سیم باشد زود بمراد برسد
و اگر نقطه آب در سیم نباشد عاقبت بمراد رسد الا بتوقف و اگر این نقطه در سیم
به منتهی شود و اول بود حکم بر نیکویی حال و سعادت بود از خویشان

بمراد رسد الا از حرکت باز ماند و اگر نقطه باد باز با اول آید از سیم و خانه اول
باشد حکم بر کلی مراد باشد و دوستان او را مدد کنند و هرچه طلبد بمراد رسد و اگر
از نهم نقطه با اول منتهی شود و بار سیم رسد و در پنجم باشد بینک ولی توقف
بمراد برسد و کسی او را مدد کند و از غایب خرم شود و اگر در پنجم باشد که بمراد
برسد بتوقف و ملول شود و اگر این از سیم آید و باز با اول رسد سایل اگر کسی زرستان
بود و دیگری او را مدد کند و مراد یابد و اگر در اول بود و نقطه آب از نهم با و
منتهی شود و در خانه پنجم و هفتم و بود و در پنجم و هفتم بود و در ششم یا
بود گوییم که سایل از حال خود هیچ خبر ندارد الا دلیل کلی مراد باشد و اگر در دهم
بود سلطنت یابد و عظیم نیکو بود بهر حال و اگر در پنجم و هفتم بود حکم این همانست
که مذکور شد الا اینجا فایده نباشد و از دشمن ایمن شود و اگر در خانه پنجم و در
هفتم باشد خبری رسید بد از زیان مال از کسی که زیر دست سایل باشد اما خیانتی
بر او کیرند اما مراد حاصل شود و اگر در خانه پنجم و در هفتم باشد حکم بر
نیکو نیت و مراد الا از دوستی نرحمت باشد و دیر بوصال بجا شد و اگر نقطه د
خاک در ششم باشد بی خصم و بعید و نیت حذر او نیز است و اگر این نقطه از سیم
به منتهی شود حکم او همان حکم است که ذکر کرده شد و اگر نقطه آب با اول
منتهی شود و در پنجم و هفتم باشد حکم این بر نیکویی و سلامتی و سعادت است
اما باید که نقطه خاک در ششم نباشد بلکه نقطه آب و باد باشد که عظیم نیکو بود و اگر
نقطه آب در سیم نیکو حال باشد سایل ازین نیت بمراد رسد الا باید که در پنجم

باشد و اگر در پنجم باشد از مراد باز ماند و اگر نقطه نار از سیم و نقطه آب از نهم
با اول به منتهی شود حکم این چنان بود که کسی از پی مراد برود و مراد باستقبال او
بیرون می آید و اگر در هفتم باشد بهتر از بود و اگر این نقطه را از نهم آید
و آب از هفتم با اول منتهی شود از غایب و از معامله خرم شود و اگر این نقطه در اول به
منتهی شود پس باید که در چهارم نقطه خاک باشد و نقطه باد نباشد آنگاه اندک
مرادی باشد و اگر در چهارم نقطه باد باشد و خاک نباشد عظیم بد بود و حذر
باید کردن که خصم قویست و اگر این نقطه خاک در نهم منتهی شود حامله را نیکو بود
که پسر زاید و سر سایل پوشیده ماند اما برای هر نیت دیگر باشد بد بود
و اگر در خانه پنجم و هفتم بود بدترین و اگر این نقطه از نهم به منتهی شود و
نقطه تراب از سیم با اول منتهی شود و در خانه پنجم یا باشد و در هشتم
بود و نقطه باد در چهارم نباشد به بود و مراد نخواهد بودن و دشمن نزدیک
آمده پس حذر او لیز باشد و اگر این نقطه با نقطه تراب از سیم با اول منتهی شود
از همه حال بدتر باشد و اگر این نقطه از سیم با اول آید و نقطه خاک از نهم
بدو منتهی شود و در خانه پنجم و در هفتم یا بود اگرچه دشمن قوت
گیرد اما عاقبت ظفر نیابد و سایل بمراد باشد و درین حال اگر در خانه نهم
بود نیکوتر باشد و اگر این نقطه به منتهی شود سایل بی ملامتی نباشد
الا عاقبت نیکو باشد و مراد بر آید و اگر هر چهار نقطه از نهم با اول منتهی شود یا
در سیم بدترین حال سایل باشد و نقطه که به منتهی شود اعتباری نفرموده اند اکنون

بدانکه این نقطه اگر شکل غیر میزانی منتهی شود و در خانه پنجم به یا و در خانه نهم
به چنین باشد و اگر این نقطه از پنجم با اول منتهی شود حکم بر نیکویی بود و بهر حال
و از فرزندان و دوستان خبر خوش برسد و درین حال اگر در پنجم باشد و این
نقطه با نقطه آب بدو رسد عظیم بود کوییم دشمنی قصدی کرده بود اما ظفر نیافته
و از برادران سایل باشد و اگر این نقطه از هفتم آید آنست که از پیش گفته شد
بی آنکه به کند و چرا که درین حال در اول باشد بدانکه صد و بیست و چهار
هزار و هشتصد امهات اتفاق افتد که نقطها از مر خود بخانه هشتگانه منتهی شود و
صد و بیست و چهار هزار و هشتصد امهات اتفاق افتد که نقطها از مر غیر چنانکه
جمله دویست و چهل و نه هزار و ششصد امهات باشد که میزان آن کنا ده باشد
و یکصد و ده هزار و چهارصد امهات باشد که میزان آن بود چنانکه مجموع
سیصد شصت هزار بود و بعده هر درجه از بروج یکهزار رمل اتفاق افتد چرا که
دوازده برجست پس هر برجی سی درجه باشد و دوازده سی سیصد و شصت درجه باشد
پس بااین دلیل گفته که بعده هر درجه یک هزار رمل اتفاق افتد باب دوم در نقطه ناری در خانه
دوم اگر نقطه ناری در خانه دوم منتهی شود طالب مطلوب خبر دی رسیده بود
یعنی او از آن کار خبر دارد و اگر نقطه بسیم رود و آن کار تمام شود کسی او را اسعای
شود و کارها برحسب مراد کرده و اگر در سیم نقطه خاک باشد آن کار بسا کنی و
دشواری بر آید بدانکه چون نقطه آتش در دوم منتهی شود و در خانه پنجم
یا بود و شکل میزانی داخل بود شکل یا نیکویی حال بود و

نقط ناری در دوم

واگر یا بود از مراد باز ماند وسیفر باید که طالب مطلوب جزوی رسیده
باشد از پیش گفته که مطلوب جزوی نار باد است چون بخانه مطلوب جزوی
خود رسد از مراد خود خبردار شود و آنکه سیفر باید که نقطه بسیم رسد آن کار تمام شود
بدانکه این نقطه که بسیم سیفر باید نقطه باد است که در دوم وسیم باد باشد و خاک نیز
باشد که ضد باد است آن کار بسختی برآید چون منتهی در ان مقام دارد و چون
این نقطه بشکلی میزانی منتهی شود و کار بمراد بود و هیچ حاجت بانقلاب نباشد واگر
این نقطه به منتهی شود و نقط باد نیز باو منتهی شود و در ششم باشد
دلیل بر حصول کل مراد بود و رسیدن بمال و غایب واگر نقطه آب در سیم بود نیکوتر
باشد واگر این نقط در دوم به منتهی شود همین حکم بود و اگر نقطه آب نیز باو
منتهی شود و در هفتم باشد عظیم نیکو بود و از نقل و حرکت و خویشان و مال و
معامله مراد کلی برآید واگر باشد همین حکم دارد و اگر این نقطه به منتهی
شود و باد و آب با او بدوم منتهی شود دلیل نیکوئی حال و سعادت باشد واگر
به همچنین بود اما اگر نقطه خاک با او منتهی شود عظیم بد باشد واگر این نقطه
به منتهی شود و نقطه خاک نیز با او منتهی شود و در هشتم بود عظیم بد بود
حذر باید کردن واگر به منتهی شود همچنین باشد واگر این نقطه به منتهی شود
که سکن عدد دارد و نیکوست و همان حکم دارد اما محتاج بانقلاب باشد
و بدانکه شواهد را نیکو بکار باید داشت نشانه نقطه آتش اول و باد اول
نقطه آتش شکل یازدهم است وازان آتش و باد دوم نقطه باد یازدهم و

وازان آتش

نقطه ناری در سیم

وازان آتش و باد سیم نقطه آب شکل یازدهم وازان آتش و باد چهارم نقطه خاک
شکل یازدهم است که گشودن و بستن اینها باید دانست باب سیم در نقطه ناری در خانه
سیم تجربه اگر نقطه ناری در خانه سیم منتهی شود اینجا ضعیف باشد در قوة اما
قوی باشد در حکم زیرا که مطلوب خود رسیده بود و هرچه خواهد تواند کردن و
کرده است و نیکند همچو عاشقی که بمعشوق خود رسیده بود و کارها از قوة بفعل آورد
و اما اورا اینجا مخالفت مزاج باشد در طبع و دلیل کند بر ضعف تن و رنجور انرا
خطر عظیم بود و اگر این نقطه بچهارم رود بیمار بمیرد و اگر باز یا مدحت یابد تمره
بدانکه چون نقط آتش در سیم منتهی شود از مرخود یعنی از دهم در خانه نهم باشد
و این نقطه بشکلی میزانی یا غیر میزانی قرار گیرد و سیفر باید که ضعیف باشد در قوة
اینمعنی ظاهر است که آتش در باب ضعف باشد در قوة و در حکم بقوة بود بسبب آنکه
در خانه مطلوب کلی خود است چون نقطه مطلوب کلی خود برسد هرچه خواهد تواند
کرد و هرچه خواهد کند و هرچه کند نیکو باشد چون عاشقی که بمعشوق خود رسیده باشد
اینمعنی خاص بود و در رنجور رایج گرانست بواسطه آنکه شکل نقیس است
چون اعتدال گیرد و رنجور از گران باشد و نقطه که بچهارم رود بمیرد ازانست
که نقطه باد در چهارم باشد در میزان باشد آتش بسیم آید و باد یا
در سیم باشد و آتش بدو رسیده بود و باز ازو باول رسد و در ششم
باشد و باد بچهارم رود و در سیم باشد و چهارم و دیگر آنکه باد در سیم
و چهارم باشد رنجور صحت یابد یا در میزان باشد و آتش بدوم رسد

و بازاز و با دل رسد ؟ در ششم باشد رنجور صحت یابد و باقی بحسب حدس و این صاحب حکم باید کردن و اگر این نقطه به ؟ منتهی شود که صاحب خانه است هر نیت که دارد بمراد رسد و اگر نقطه باد و باد منتهی شود نیت سایل از هر چه باشد زود بر آید بی توقف و نقل و حرکت نیکو باشد و آتش و باد از سیم از مر غیر خود ممکن نیست که آید و اگر این نقطه به ؟ منتهی شود اجتماع و هدیه میان خویشان و دوستان و اگر نقطه آب نیز با و منتهی شود مطلوب کلی با همدیگر رسیده باشد و نیکو بود بهر حال و اگر نقل و حرکت کند حاجت بر آید دیگر آنکه آب مطلوب کلی آتش است و آتش مطلوب کلی آب پس طالب بمطلوب کلی رسیده بود و اگر هوا در انجا نباشد همچنان باشد که کسی بجانه مراد در رسیده و مراد در انجا نبود و بجای مراد ضدی بود زیادت مراد نباشد و اگر نقطه خاک با و نیز منتهی شود عظیم بد بود حذر باید کرد که شکل نیرانی است بدانکه هیچ نقطه از غیر مرکز با وجود نقطه آتش در سیم شکل نیرانی منتهی نشود و اگر این نقطه به ؟ منتهی شود مراد در توقف افتد و اگر باد نیز با و منتهی شود اندک مراد حاصل شود و اگر نقطه آب نیز برسد کل مراد باشد و اگر هر چهار نقطه با و منتهی شود هیچ مراد نخواهد بود و اگر این نقطه به ؟ منتهی شود بسبب قضا و معامله و شرکت گفتگوی باشد اما عاقبت ظفر از آن سایل باشد و اگر نقطه باد نیز با و منتهی شود گفتگویی نباشد اما مراد نیست و اگر این نقطه به بز منتهی شود سایل بمراد برسد و کسی او را مدد کند و اگر نقطه خاک نیز با و منتهی شود بد باشد و از مراد باز ماند و اگر این نقطه به ؟ منتهی شود نقل و حرکت نیکو باشد و اگر نقطه باد با و بود مراد بر آید زود و بی توقف و درین

حال باید که نقطه خاک در چهارم باشد و گرنه نیکویی نباشد اکنون اگر این نقطه به ؟ منتهی شود حکم این بمراد باشد در همه حال خصوص از اقوام و اقربا و نقل و سفر و اگر آتش باد و با هم از و هم و آب از هفتم با و منتهی شود چنانکه ؟ در نیران باشد از هر نیت که سایل دارد بمراد برسد و چون نقطه خاک در چهارم به ب منتهی شود و مراد باشد و اگر این نقطه به بز منتهی شود و نقطه آب از پنجم بدو رسد حرکت و نقل باطل شود و خبر خوش بشنود و مراد بر آید و اگر نقطه خاک با ایشان بود منع در همه مراد افتد اکنون بدانکه هیچ نقطه دیگر و هیچ شکل دیگر بدین خانه نرسد باب

چهارم در نقطه نار در چهارم پنجره اگر نقطه نار در خانه چهارم منتهی شود همچنان بود که آتش در میان آهن و سنگ پوشیده بود و او را در فعل هیچ قوه نباشد الا ؟ و بز و ؟ و ؟ که ایشان هر دو درجه کرسند اگر یکدرجه بجانه و هند درجه دیگر بفعل آید و آن درجه نقطه هوا بود که با و گرم و تر است سردی و خشکی خاک را باعتدال آرد و سردی خانه را کم کند پس نار در قوه باشد دلالت کند بر ثبات نفس و سکون نمودن در کارها و عاقبت بخیر بود و این صورت معدنیات و حیوان چرنده و نباتات غالبه و ملک و ملکان و اینجا حکم بر اشکال شده است یعنی ؟ و بز و ؟ و ؟ که ایشان اگر در مقام باشند سبب قوه گردند و چون نار در قوه و باد در فعل اینجا که دارند لاجرم هر یک قوت و فعل خود را اینجا که محل وجود و مرکز موجودات است ظاهر کنند و اگر اشکال برعکس این باشند حکم نیز برعکس بود ثمره بدانکه چون نقطه آتش در چهارم منتهی شود و در خانه پنجم ؟ باشد تمثیل که در میان

نقطه نار در چهارم

آهن و سنگ فرموده است آنست که نقطهٔ آتش خاص باشد که چون نار در خاک
افتد باز پوشد و و و چنین باشد که چون این چهار شکل را با صاحب
خانه ضرب کنی نقطهٔ باد موجود نشود و ازین چهار شکل هیچ فعل در وجود نیاید الا آن چهار
شکل که بدو وجه کرمند آنست که چون آن چهار شکل را با شکل خانه ضرب کنی آتش و باد
معدوم نشود و درجه بقوة و درجه بفعل که گفته و روشن فرموده آنست که درجه نقطهٔ
باد است که قوة خانه کم کند یعنی خانهٔ خاک سرد و خشک است و باد گرم و تر اعتدال گیرد
و آنکه نقطهٔ نار قوت گیرد و آثار معدن و حیوان نسبت کرده است سبب آنکه حیوان فقط
باد فرموده است چون خانهٔ چهارم خانهٔ ملکست و نقطهٔ علوی پادشاهی شده است او یعنی
ملک و ملکان باشد و مرکز موجودات است که خاک منزلدان عنصر دیگر است و
و عکس این اشکال که فرموده این است اکنون اگر این نقطهٔ نار از دوم
بدین خانهٔ چهارم آید و در خانهٔ پنجم بود بهر حال سایل هیچ مراد ندارد و عجب اگر غیبت
و سفر نیارد و اگر شکلهای نقطهٔ بادی منتهی شود زحمتی رسد و راحت نیز نباشد
و اگر شکلهای مذکور منتهی شود و عظیم بد بود حذر باید کردن و اگر این نقطه از پنجم بچهارم
منتهی شود با این شکلهای مذکوره بسیار بد باشد احتراز باید کردن تا در دست
دشمن گرفتار نشود و در هزیمت نیکو باشد و اگر آن چهار شکل بود که نقطهٔ باد دوازدهم
همچنان بود الا حاجت هزیمت نیست و اگر این نقطه از هفتم بچهارم منتهی شود و در
اول بود از مراد باز ماند و کسی گوید که مدد خواهم کرد اما نکند و نیکو نباشد
و اگر این نقطه بدین چهار شکل در حالتی که نقطهٔ باد از دهم بآنها منتهی شود نیکو بود و

مراد برآید و از مین فرموده که اندک قوة و بد و درین حال عظیم نیکو بود و اگر نقطهٔ
آتش از ممر خود آید و نقطهٔ باد از دوم آید نیکو نبود چراکه دوستی درین حال دشمنی
خواهد کرد و اگر نقطهٔ خاک از هم آید و نار از دوم همچنان نیکو نبود اما دشمنی
نباشد که قصد کند و اگر این نقطه از پنجم چهارم منتهی شود و باد از دهم دشمنی قصد سایل
میکند و او را از آن خبر دار کنند و منع کند و بهر حال مرادی نیست و اگر این نقطهٔ
نار از هفتم و باد از دهم آید دلیل بر خبر غایب بود و آمدن غایب بوطن و بمراد بود
و اگر این نقطه به و و و منتهی شود و از پنجم یا هفتم آید حذر باید کردن
ازین نیت تا در زحمتی گرفتار نشود و درین حال اگر نقطه از خاک یا د منتهی شود و آب
از دهم آید و آتش از هفتم آید از همه بدتر باشد و اگر آتش بچهارم آید و باد از
دوم و در ششم باشد دوستی دشمنی کند بیم خطر است بدانکه چون آتش از هفتم
بچهارم آید و نقطهٔ باد از دوم و در ششم و آب از پنجم بچهارم و در چهارم
باشد ضرورست نقطهٔ خاک در پنجم منتهی شود و دلیل بر خبری بد بود که برسد یا دوستی
دشمنی کند بهر حال حکم این محل نیکو نبود باب پنجم در نقطهٔ ناری در خانهٔ پنجم اگر نقطهٔ ناری
در پنجم منتهی شود و دلالت کند بر شادیها و حرمتها و خوشدلیها و خبرها و دیدن
دوستان و فرزندان و رسولان و هدیها و اینجا فرح آتش است که صاحب
خانه اوست و چون مسافر نیست که بخانهٔ خود رسیده باشد و از آن نجات و امان شود یا
کسیکه از حبس و زندان برآید یا از بیمی خلاص یابد و برکوه هم دلیل است بسبب آنکه
نقطهٔ نار علوی بود و چون نقطه عالی بود بر چیزهای عالی دلیل باشد و این نقطه

از اینجا که خانه خود مثلث است دلیل بود بر روزهای عید و ایام‌های شریف و دلیل
بود بر ملوک و سلاطین که جمع شوند بر رعد و برق و باران و علاماتی که در هوا و آسمان
ظاهر شود و چون طلوع کواکب و خروج پیغمبران و مردمان کاهن و نمودن عجایب و
غرایب که بحکما و علما تعلق دارد و این نقطه را اینجا مایل المرکز خوانند و او بر علوم
عالی و روحانی و روحانیان و منطق و فلسفه و بانک نوزن و محکمه قاضی دلالت
کند و اگر [شکل] درینخانه باشد کل امور بکمال رسد و از کارها شادمان شود ثمره
بدانکه چون نقطه ناری در خانه پنجم منتهی شود و در خانه اول [شکل] یا [شکل] بود و خانه
پنجم خانه شادیست و خرمی و عیش و عشرت دلیل بود و خبر و هدیه برسد و فرح آتش
درینخانه از سبب آنست که چون از چهارم به پنجم منتهی شود صاحب حد خانه خود است
و چون از پیش گفته شد که خانه اول و پنجم و نهم و سیزدهم خانه آتش است و صاحب
خانه آتش باشد و حد و تد درین معنی روشن است که در تسکین اصل که آنرا ام و وار خوانند
یعنی ابیح که شکل اول و پنجم و نهم و سیزدهم و تد یکدیگرند و دوم و ششم و دهم
و چهاردهم و تد یکدیگرند و سیم و هفتم و یازدهم و پانزدهم و تد یکدیگرند و چهارم
و هشتم و دوازدهم و شانزدهم و تد یکدیگرند و در دایره عدد نیز همچنین باشد
چنانکه [شکل] پنجم [شکل] باشد و نهم [شکل] و سیزدهم [شکل] چنانکه هر یک پنجم دیگری باشد
و [شکل] پنجم [شکل] و نهم [شکل] و سیزدهم [شکل] و [شکل] پنجم [شکل] و نهم [شکل] و سیزدهم [شکل] و
[شکل] پنجم [شکل] و نهم [شکل] و سیزدهم [شکل] تا بدانی که چند دایره تسکین چنین باشد
و ازین معنی روشن شد که [شکل] در پنجم و [شکل] در ششم و [شکل] در سیزدهم و [شکل] در چهارم

و [شکل] در نهم و [شکل] در شانزدهم خطاست هر چند در اصول از بابع رسیده اند اما
درین تغیران انست علی الخصوص [شکل] در نهم و [شکل] در شانزدهم و بدانکه اول و
پنجم و نهم و سیزدهم حد و تد یکدیگرند و انقلاب تد ازینمعنی باشد و ازینمعنی و تد فرموده است
و چون نقطه بمرکز خود رسید همچون مسافری باشد که بخانه خود برسد و درین حال مسافر به نگاه
خود ان باشد که نقطه نار از خانه هفتم بدینخانه آید و از زندان بیرون و از بیم خلاص شدن
آن باشد که این نقطه از چهارم به پنجم منتهی شود و درین حال در خانه اول [شکل] یا [شکل] باشد
و ضرورت [شکل] پنجم باشد و چون آتش به پنجم منتهی شود و از مراست یعنی یازدهم همان
طریق باید که نار در اول باشد و می باید که خانه دوم [شکل] یا [شکل] باشد حکم بر سعادت
و سلامتی بود و اگر [شکل] یا [شکل] بود حکم برعکس بود و گوه که فرموده است اینمعنی همانست
که آتش از چهارم آید که خانه خاک است و این نقطه علوی است بر بالا رخاک گوه ازین
دلیل باشد و چون غایبی طلبید یا راه کم کند این حوالت بگوه کند و معنی تثلیث همان باشد
که از پیش گفته شد که این نقطها همان نقطه است و باد در خانه ششم و آب در هفتم و
خاک در هشتم چنین باشد و روز عید و ایام شریف همچنان با نار چهارم است که به پنجم آمد
و باد که مطلوب جزوی اوست با او باشد و نقطه از خانه ضدی خلاصی یابد
د بخانه خود رسد و روز عید و ملوک و سلاطین و هر چه بشادی و خرمی و هدیه و تحفه
تعلق دارد و درین حال باشد و رعد و برق و علامت هوا و حکما و علما و عجایب
و غرایب ازان باشد که در چهارم و پنجم [شکل] بود و ششم [شکل] و دوم [شکل] چنانکه
مخصوص کیب رمل باشد و آن از هر حال سایل زده باشد که بیرون آید پیغمبران ازین

ودلیل بود که این کتاب دانیال علیه السلام است که بیرون آمدن پیغمبران ذکر کرده چراکه
لا نبی بعدی محمد علیه الصلوة والسلام فرموده وپس معلوم شد که این کتاب مقدم بر دیگر
کتب است و ابن عاکورا استادی اسناد و استماع دارد که این کتاب بزبان یونانی بوده است
و امام ماشاء الله مصری بزبان عربی کرده و دیگر استادی بپارسی کرده اما
مایل المرکز فرموده آنست که خانه اول وتد آتش است وخانه پنجم مایل ونهم زایل
و سیزدهم وتد الوتد و دوم باد و ششم مایل و دهم زایل و چهاردهم وتد الوتد
و سیم وتد آبست و هفتم مایل و یازدهم زایل و پانزدهم وتد الوتد و چهارم و
خاکست و هشتم مایل و دوازدهم زایل و شانزدهم وتد الوتد و علوم عالی منطق
و فلسفه و بانک زدن و محکمه قاضی [شکل] است در پنجم که نقطه از چهارم بدو رسید و
حکم پنجم که نقطه از یازدهم آید با این دو شکل [شکل] و [شکل] نموده شده است همان باشد
بلکه درین مقام به [شکل] منتهی شود و چنانکه حکم از سیم باول از هفتم به پنجم باشد و اگر این
نقطه یا نقطه باد از چهارم آید عیش و طرب جمع آمدن عالمان و عروسی باشد و سایل
هر نیت که باشد مراد رسد و اگر این نقطه آتش از چهارم آید و باد از هفتم بدوم منتهی
شود و چنان باشد که غایب بوطن خود باز رسد و خبر خوش برسد و این دلیل مراد باشد
که کسی از وهمی و بندی خلاص یابد و باهم اتفاق نموده و دشمن را مقهور کرده باشد
بهر حال مراد رسد و اگر این نقطه نار به [شکل] منتهی شود و باد از چهارم بدو رسد و از معشوق
دوم و ششم [شکل] باشد محبوس بصبر خلاص یابد و مراد برسد و اگر این نقطه از یازدهم
و باد از هفتم آید اجتماع در میان دوستان و بهر حال مراد یابد و اگر این نقطه در پنجم به

و اگر این نقطه در پنجم [شکل] منتهی شود و باد از چهارم بدو رسد [illegible]

[شکل] منتهی شود و نقطه آب از چهارم آید و [شکل] و [شکل] در چهارم بود یا در سیم یا دوم باشد
مخصوص یکی از امهات باشد سایل بکل مراد رسد امهات این است [شکل] [شکل] [شکل] [شکل]
و هیچ امهات دیگر نخواهد بود **باب ششم در نقطه ناری در ششم [شکل]** اگر نقطه نار در خانه
ششم منتهی شود دلیل بود که خبری بدست آید از انواع کسب و خریدن غلامان و کنیزان
و یا چیزی گم شده و صحت بیماران و اطلاق محبوسان و بیرون آمدن از غم و این
نقطه را از این خانه مطلوب چیزی است و خانه زیر دستی و مطلوب متصل است اگر سوال
از چیزی فرو دیده و گم شده بود آن چیز را زیر دستان یا زنی برده اند و اگر اینجا نقطه
باد باشد آن چیز حاصل شود و اگر نقطه نار منفرد باشد آن چیز حاصل نشود و اگر نقطه آبی بود
آن چیز بدست زنی یا کنیزی یا خادمی باشد و بعد از مدت یکماه بیاید و اگر نقطه خاک
بود آن چیز در زیر زمین مدفون باشد و اگر محبوس را این افتد خلاص نشود تا بمیرد و اگر
گریخته را این حال افتد در بندی افتاده باشد و او را خطری عظیم بود نخست بر
نقطه خانه را طلب کند چنانکه اگر نقطه ناری فرد بود جانب شرق بود و اگر بادی
بود جانب شمال و اگر آبی بود جانب مغرب اگر خاکی بود در جانب جنوب و جهات
مابین نیز همچنین بیرون آرند تا هیچ شک نماند و جهات مابین البین نیز همین
مثال و قیاس بیرون آرد تا آن حد که بجد و دو جهت رسد که بیش از جهت نیز برد
و این عمل در دو فین و غایب بکار آید و این عمل را التجدید خوانند [شکل] چون نقطه آتش در سیم
منتهی شود از خانه یازدهم و در خانه اول [شکل] بود چیزی بدست آرد و از انواع کسب
بدانکه خانه ششم خانه مال است چرا که نقطه باد را حکم بر دوم و ششم است چون بعد از دوم

ششم هست خانه مال هال است و نیز خانه غلام و کنیزک است چون غلامی که او را مالی باشد
و آن مال از آن صاحب غلام باشد پس معلوم شد که مال مال باشد و حکم غلام و کنیزک
و بیمار و محبوس در ین خانه آن ها باشد که چون نقطه از ممر راست بخانه خود آید ضمیر از آن خانه
بیرون نیاید و اطلاق محبوس و بیرون آمدن از غم بدان معنی باشد که این نقطه از چهارم
به ششم منتهی شود و درین حال در خانه اول باشد و در دوم و در ششم نیز باشد
و پنجم بود و از پیش گفته شد که مطلوب جزوی آتش باد است و حکم خدمتکاران و زیردستان
ازینخانه باشد و اگر سوال سایل از دزدیده بود و سایل خود برده باشد بدلیل آنکه سایل
سایل سوال دزدیده دارد و سیر نقطه بهر خانه که برسد بحسب منسوبات خانه دزد در آنجا
باشد و فرموده که اگر سوال از چیز دزدیده دارد و باد و با او باشد باز یابد بدان معنی که
نقطه آتش بدینخانه آید و نقطه باد نیز در آنخانه باشد که مطلوب وی است باز یابد و چون
باشد باز نیاید و چون را با ضرب کنی شود باز نیاید و آنکه نقطه آبی فرموده
انیعنی خاص ما است از آن سبب که نقطه آب موءنث است و زن و کنیزک و خادمه
از جهة موءنثی نقطه آب است و باز یافتن را مدت یکماه فرموده این عدد آنست که چون
را یا ضرب کنی شود و شکل سیم است که از ابجد بیست و هفت عدد
دارد و از خانه که سیم است سه مرتبه باشد و مجموع سی بود بدانکه عدد اشکال با بجد
چنان باشد که فرد تا یکی و زوج دو و فرد باد دو و زوج چهار و فرد آب چهار و زوج
هشت و فرد خاک هشت و زوج شانزده تمام عدد این دایره سیصد و شصت باشد
چنانکه هر ربع دایره نود عدد باشد الکنون میفرماید که اگر نقطه خاک باشد آنچیز در زیر

زمین مدفون بود انیعنی خاص یا باشد و گر نخسته البته در بند افتد و مدفون ازین
دلیل است که چون را یا ضرب کنی و نقطه خاک معدوم نشود دگر نخسته چون تعالی نباشد
برو که ضد او در انتقام باشد البته او را بگیرند و انجاست جهات اربعه کرده است و میفرماید که
نقطه آتش مفرد بود و در طرف مشرق باشد و باد مفرد در شمال و آب مفرد در غرب و خاک مفرد
در جنوب و اگر سایل از غایب باشد و این نقطه مفرد در خانه خود باشد چنین حکم کنند
الکنون اشکال شرقی این است و اشکال شمالی اینست و اشکال
غربی اینست و اشکال جنوبی اینست و جهات
ازین دایره باشد که در فردات راست است و اشکال مفرد اینها اند
چنانکه در پیش گفته شد بدانکه شرق مطلق است و شمال مطلق و غرب
مطلق و جنوب مطلق و شرق و شمال و شرق و غرب و شرق و
شمال و غرب و غرب و شمال و شرق و شمال و جنوب و جنوب و غرب و شمال و
جنوب و غرب و شرق و جنوب و غرب و شمال و غرب و شرق و جنوب و
شمال و جنوب و غرب و جنوب و جهات مابین این باشد که تعالی را بچهار
قسم کنند بدین دستور و چون رمل را از
برای غایب یا و غین باشد جانیکه معین
باشد رمل بزنند چون نقطه از یران بخانه
منتهی شود از ممر راست بشکل نیز الی احتیاج
بانقلاب نباشد این عمل کند بر مثال مذکور مثلا رملی از بهر و غین زده باشی و

و نقطهٔ شرق در چهارم منتهی شود و ازین شکل شرقی است و غربی در چهارم خانه جنوب
مربعی دیگر باید کشید که دران مربع جهات مابین البین حاصل شود بدین شکل
چون مارا شکل غرب و شرق در خانهٔ جنوب
آمده بود خانهٔ جنوب را باز بچهار قسمت
کردیم تا جهت شرق و جنوب بار بدست
بدست آوردیم و ما جهت جنوب چون شکل
شرق و غرب دادیم درین ربع آخرین که بین البین است پس در طرف غرب باشد این
مابین البین و اگر این نقطه از چهارم به ششم منتهی شود نقطهٔ باد از یازدهم دلیل
کند بر نیکوئی حال و بندی زحبس خلاص یابد و خلعت و منصب و جاه ش بازدهد
اگر نقطهٔ آتش و باد از چهارم بدین خانه آید و در خانهٔ پنجم و ششم باشد دلیل
کل مراد بود و گریخته باز آید و گم شده باز بیند و مال بدست آید و زندانی خلاص
شود و رنجور شفا یابد و آن نیک حال باشد و امهات آن حال این است
و اگر این نقطهٔ نار با نقطهٔ باد به منتهی شود از هر خود دلیل
کل مراد باشد و اگر این نقطه با نقطهٔ آب منتهی شود دلیل بر زیادتی مال آن
و کسی سعی کند که فایده بدو رسد و درین حال خانهٔ اول و سیم باشد و اگر
این نقطه به منتهی شود و نقطهٔ آب از چهارم آید و در سیم بود و اگر درین
حال نقطهٔ آب در دوم باشد دلیل کل مراد باشد و اگر در دوم آب نباشد از
مراد باز ماند و اگر این نقطه از چهارم به ششم منتهی شود به و نقطهٔ آب از یازدهم

آید و در اول باشد و در سیم گوییم کسی از سفر خواهد آمد از سوی دریا یا از
جائیکه آب بسیار بود یا رود خانهٔ بزرگ و در راه غایب بیند و کسب کند و کل ضمیر مراد
او باشد بهر نیتی که هست و از پیش گفته شد که چون نقطهٔ خاک نیکو باشد
و بحث کرده باشد اکنون اگر باشد و نقطهٔ آتش بدو منتهی شود دلیل بر
نیکوئی بود و اگر نقطهٔ آتش و آب بدو منتهی شود و از مال و کسب غلام و کنیزک
ملول شود و هیچ مرادی نیست و اگر این نقطه از چهارم آید و آب از یازدهم
همان حکم بود و نیکو باشد و مال بسفر فرستادن نیکو بود و اگر این نقطه
از سیم آید و آب از یازدهم همان حکم باشد که در گفتیم و این نیکوتر بود و
و اگر این نقطه به منتهی شود غایب بده و نیاید و مال کسب نکند و مراد نخواهد بود
از سبب نقطهٔ خاک که با او بود و چون با ضرب کنی نقطهٔ خاک معدوم شود و
باب نهم در نقطهٔ ناری در هفتم بخبره اگر نقطهٔ ناری در هفتم منتهی شود دلیل است
بر وصول مطلوب کلی و این نقطه درین خانه چنانست که کوکبی در شرف باشد یا
نفوس را اگر غیر این نقش بوده باشد که در زیر دست خود بیند همچون ملوک و
سلاطین و لشکرهای بیگانه و غایبان و ضد آن و زنان سلیطه اگر نقطهٔ نار فرو دو
و اگر نقطهٔ هوا آنجا بود و غایب زود برسد و اگر نقطهٔ آبی غایب باشد غایب دیر
برسد و اگر نقطهٔ خاک باشد غایب آنجا وصلت کرده باشد و خان و مان
بنیاد کرده است اما در نهم نقطهٔ ناری ضعیف باشد در طبیعت مگر نقطهٔ هوا با او باشد
که مقوی حال او گردد و در گرمی آنگاه اندک مائه قوتی یابد و این خانه را بات السما

نقطه ناری در هفتم

خوانند و هر چه در عالم واقع شود ازین خانه گویند و هر چیز که متصل شود سایل او را
ازین خانه گویند و ماهها و سالها و روزهای نو و خسوف و کسوف و برق و باران
و قحط و وبا و زلزله و ملخ و گرگ و بلاها که پدید آید فی الجمله خیر و شر عالم بدین
خانه تعلق دارد و قایم مقام سوال باشد و حکم ضمیر بردارد بدانکه چون نقطه
ناری در هفتم منتهی شود و در خانه اول بود و در پنجم شکل داخل بیرانی باشد
چون نقطه آتش بخانه مطلوب کلی خود رسد وصول مطلوب کلی باشد همچنانکه در خانه
سیم و چون در اول باشد چون ضرب کنی شود که این نیز مطلوب کلی
باشد که درین مقام شود یعنی در هفتم و اگر درین مقام باشد چون با
ضرب کنی نسبت بکوکب شرف باشد از آن معنی که باد منفردست و در خانه
آبست و نفوس غیر این نفس آنست که نقطه آب منفرد یعنی که در اول بود همان
نقطه آبست که اینجا آتش شده است چون نقطه اینجا با خانه ضرب کنی شود
و چون این دو شکل را مثلث کنی و نفوس غیر این نفس آن باشد که از مثلث نقطه
معدوم شود و آنکه زیردست خود بیند چون ملوک و سلاطین این خاص
است اما لشکر بیگانه و غایبان و زنان سلیطه بدانکه این خاص بیک بود
که امهات آن این است و در بیرانی باشد و نقطه آتش
در هفتم رود و باد از دوم منتقل شود بهشتم و آب چهارم رود و خاک در ششم
رود از دوم بهر حال سایل را نیکو نباشد و چون نقطه باد باشد غایب زود
برسد یعنی باشد و این نقطه نار و هوا با هم از مر راست منتهی شود و رمل ضلعی باشد

غایب زود برسد یعنی بدانکه رمل ضلعی و قطری چنان باشد که نقاط فرد همه رمل را
تا پانزدهم شمار و اگر از سی و دو عدد زیاده باشد آن رمل قطری بود و اگر کمتر بود
ضلعی باشد و در احکام رمل ضلعی اتصال باشد و چون نار در خانه مطلوب کلی معدوم و قطری اتصال
شود ضد او بجای او موجود بود یعنی خاک غایب وطن گرفته بود و روی آمدن ندارد
و این معنی خاص یا باشد اگر نقطه خاک نیز با او منتهی شود حکم آن زیادت باشد
و میفرماید که ضعیف باشد بدانکه آتش بالحقیقه نقطه آبست و در خانه آب
منتهی شده است البته ضعیف باشد و در سیوم نیز گفته شده که ضعیف باشد
اما درین مقام ضعیف بیشتر باشد و چون نقطه آتش گرم و خشک است و بخانه آب
که سرد و ترست آمده اعتدال گیرد و گوییم که در درشتی نباشد و چون نقطه
باد با او باشد که گرم و ترست قوتی بازدهد هر چند که باد نیز نقطه آب شکل دوم است
اما چنان باشد که نقطه آتش است پس درین خانه آتش از سیم ضعیفترست و فرموده
که این خانه را باب السما خوانند بدانکه خانه هفتم خانه مقصد الاشیاست چون
از بیمقام بگذرد نقطه و شکل سرنگون شود و این خانه ضمیرست یعنی هیچ حال ازین مقام
بیرون نیست چون رمل از بهر سال عالم باشد خسوف و کسوف و زلزله و قحط
و باد و برق و باران و آنچه بدین ماند از خیر و شر عالم ازین خانه بیند و این خانه را
قایم مقام سوال خوانند و این دعاگو را استاد استماع داد که هرگاه با سایل
از بهر ضمیر در گفت و گوی آید بگو که این ضمیر را از هفتم بیرون نیست و بدانکه هیچ نقطه
آتش و باد از مر غیر با بیمقام امکان ندارد الا از دوم و از دهم چنانکه خانه دوم را

نقطهٔ ناری در هشتم

باب هشتم در نقطهٔ ناری در هشتم اگر نقطهٔ نار در خانهٔ هشتم منتهی شود این خانه
موت و فناست و تحت الارض و خبایا و دفاین و مقابر و میراث و نقطهٔ آتش در این
خانه هیچ وجود ندارد و در فعل بگردد قوه که بدانی ناری هست و این خانه عدم است
و این خانه بسرما تعلق دارد و اگر آبی در اینجا بود فسرده شود و یخ بندد و چون فسرده
شدن سیماب در کان و بستن زر و نقره و نحاس در معدن و کارهای پوشیده
و فرزند که در رحم باشد برین جمله دلیل بود و نقطهٔ ناری را موافق خانه سکون بود
نه حرکت که چون اینجا رسد سیاه شود و رنگ زمین گیرد و چون در اول باشد و سفید
بود و نیز دلیل کند بر جایها و کاریزها و تنورها و تونهای گرمابه که در زیر زمین است
و بر جایهای تاریک و شب تاریک و اگر نقطهٔ نار با هوا بود بر آفتاب و ماهتاب
دلیل کند بر نباتها و درخت و اگر سوال از رنجور باشد در خطر بود و لیکن بجهت سبب
نقطهٔ ناری که آنرا هوا کرده اند و اگر ـــ در انجا باشد مرگ رنجور بود و اگر نقطهٔ
در انجا باشد خلاص یابد و اگر نقطهٔ علوی انجا باشد بر خروج پادشاه دلیل کند
و نیز بر کمین لشکر و بر مکر و حیله و خیانت و غربت و چون نقطهٔ سفلی بود بر زنان
روی پوش و بر اهل پرده دلیل بود و اگر نقطهٔ نار با خاک بود چون ـــ
بر زن حامله دلیل کند و اگر نقطهٔ ناری با بادی هر دو از دهم موجود بود فرزند
نرینه شود و اگر نقطهٔ آب و خاک باشد فرزند مادینه باشد و حیوان دیگر را برین قیاس
کند و عمق اشکال از اینجا نه باید دیدن و عرض در ششم و طول در اول و رنگ
و سبکی و گرانی و بوی در دوم و شکل و هیئات در چهارم و قدر و قیمت در دهم

و جوهر در اول و طعم و مزه در سیم اما جوهر نقطهٔ زمینی را خدا تعالی بسته آفریده است
و باطن طالب زمین باشد دایما تا فعل خود بدو رساند و او را بحرکت حرارت از
بنده سکون بر روت باز رهاند تا او نیز بیکجا بسته بود و بیکجانب کشاده
چون آب پس نقطهٔ هوا درین خانه چنانست که آتش را خانهٔ آب بدین سبب
مقوی بقوه بود نقطهٔ نار را در قوه نه اندر فعل زیرا که زمین با هوا در فعل برابر است
و لیکن هوا در فعل ضربی زاید است بر خاک و خاک را لطیف کرده اند و بجود میکنند
تا خاک نیز از صفت هوا ملاصق کره هوا میشود و این علامت در ذات آنها
پدید است و آتش نیز آب را همچنین طالب است که اگر نه حجاب دایرهٔ زمین بودی که
واسطه شده است میان آتش و آب و الا آبها مستحیل گشتی و هوا شدی و تولد
نبات و حیوان نبودی و مردم باید که همچنان دانند که زمین و آب هر دو
باهم آمیخته شده است چنانچه گوشت و خون در بدن هر دو را نبات با یکدیگر است و هوا
آب را در زمین جوینده زمین را در آب چون روغن را در مغز جوز جوینده مغز را در روغن و
لیکن آنست که بدرجه وضع آب فروتر است از زمین و هر دو باهم آمیخته اند بدین سبب
حیوان و نبات تولدی یابند و عالم را آبادی میشود و اینست حکم نقاط و خاصیت
ایشان نموده شد برین قیاس حکم کند تا خطا نیفتد **تمره** بدانکه چون نقطهٔ ناری در
خانه هشتم منتهی شود و در انخانه ـــ یا ـــ باشد معلوم است که خانه هشتم خانه موت
موت و فناست و تحت الارض چون نقطهٔ نار بدین خانه آید او را قوتی نباشد و از و
حکمی نیاید و این قوه که فرموده است آنست که چون نقطه را در شمار آری این نیز یکی باشد

و این معنی خاص ما است و و و نیز چنین باشد و عدم لازم آید
چرا که این چهار شکل را با شکل خانه که ضرب کنی باد موجود نماند و خانه خاکست یعنی سرد و خشک بود
چون نقطهٔ آب موجود باشد سرد و تر شود البته فسرده گردد و یخ شود و خانهٔ هشتم خاکی است
کالی ازین دلیل فرموده و خانه عدم است پس فرزند نیز که در رحم است در عدم باشد
و هرگاه کار یکه پوشیده بود نیز ازین خانه بود و سکون این نقطه درین خانه آن باشد
که چون آتش درین خانه بود منفعل نشود پس سکون از نیمعنی گفته است و معلوم است که
چون آتش در اول بود سفید بود و چون بخاک آید سیاه شود و گفته که هشتم تحت
الارض است و چاه و کاریز و آنچه در زیر زمین باشد ما ریک بود ازین دلیل است که
شب گفته است و چون نقطهٔ باد با او نباشد و چنین باشد و چون نقطهٔ باد با او بود
پس گرمی و تری باد با سردی و خشکی خاک برابر شود بلکه زیاده باشد از آنکه روشن
گردد و آفتاب و ماه ازین دلیل فرموده است و آنکه فرموده که رنجور بمیرد ازینمعنی است
که چون باد با او نباشد بمیرد و اگر نقطهٔ باد با او باشد خلاص یابد اما آنچه که در
فرموده اینمعنی در باب نقطهٔ باد فرموده است که چون باد در هشتم به منتهی شود
و در رمل از بهر رنجور باشد و با ضرب کنی شود و دیگر آنکه در خانهٔ اول
باشد چون یا ضرب کنی شود رنجور بمیرد و اینجا بحث آتش میکند
و در تحت نقطهٔ نار در هشتم جهة بها رشال بر کرده همین معنی است و چون این
با نقطهٔ باد به هشتم منتهی شود دلیل بر خروج پادشاه بود و اگر ازین چهار شکل یکی
باشد و باد با و منتهی شود دلیل بر کمین لشکر و مکر و حیله باشد

و چون نقطهٔ نار به یا منتهی شود بر زنان وی پوشیده دلیل کند و بر
زنان حامله بدانکه شکل بطن را گفته اند و مذکر و مونث که فرموده است بدلیل آنکه آتش
و باد مذکر ند و آب و خاک مونث و در دوازدهم اعتبار کرده است که چون پیش
گفتیم که هشتم خانهٔ رحم است و خانهٔ بطن و تولد هشتم در دوازدهم باشد که از بطن بیرون
آید اگر نقطهٔ علوی در دوازدهم باشد فرزند نرینه بود و اگر نقطهٔ سفلی بود و در کتاب تجربه
و غیر تجربه چنین باشد و بحث طول و عرض و عمق آنست که در رمل طول اولست و عرض
هفتم و عمق هشتم و این بحث از برای چیزی است که کسی چیزی در دست گیرد و بگوید که از
رمل بگوی اصل آنچیز در شکل اولست و سبکی و سنگینی و بوی و رنگ آن در شکل دوم
و شکل آن در چهارم و قیمت او در دهم و طعم و مزهٔ او در خانهٔ سیم بدانکه نقطهٔ زمین
از خدا تعالی بسته آفریده است و باد طالب زمین باشد و آتش طالب آب بطبیعت
و چون این چهار شکل باشند که نقطهٔ باد دوازدهم و خاک را از بند سکون برده
باز رها ند و یکجانب بسته و یکجانب گشاده معنی آنست که اعتدال گیرد و نقطهٔ باد در خانه
خاک و در چهارم روشن گفته و آتش و باد در خانهٔ هفتم چنین باشد مر آب را و اینجا
خانهٔ سیم سوده است و چون چنین باشد مقوی بقوة باشد بدانکه مقوی آتش باد است
در حرارت و از آن باد آتست در تری و باد مقوی آبست در رطوبة و آتش مقوی
خاکست در یبوست روشن فرموده است که این نقطه هوا با خاک در فعل برابر است
یعنی در اعتدال و زاید بودن باد بر خاک آنست که باد علوی و لطیف و خاک
سفلی و کثیف است و آتش و آب نیز چنین باشد و این معنی روشن است که باد با

عالم از آب و خاکست و مثال خون و گوشت است و تمثیل این باب خاک کرده اند و در عین
و چون نیز چنین باشد و اگر نقطه نار از ششم به هفتم منتهی شود و در اول باشد این
از آن بهتر باشد و اگر این نقطه از چهارم به پنجخانه آید درین حال رنجور را بد باشد و
در حال بد باشد و در حال سیر و بهر حال بدین و اگر نقطه از مهر راست خود آید و به
منتهی شود و باد از چهارم آید رنجور را بد باشد و در فتن ظاهر شود و هر چه پنهان
بود آشکارا کرده و اگر نقطه نار از ششم به هشتم منتهی شود و باد از چهارم آید رنجور
مرده بود و به همه نیت سایل را نیکو بود و اگر این نقطه از مهر راست آید باد از دوم
آید طلب میراث با دفین باشد و هر دو حاصل شود و اگر این نقطه از چهارم آمد
و باد از دو و از دهم در خانه هشتم بود و در دوم و پنجم سایل را هیچ مرادی نیست
و اگر این نقطه از ششم و باد از دو و از دهم آید مراد سایل بر آید بعد و کسی دیگر به
منتهی شود همچنین باشد و اگر این نقطه از مهر راست به منتهی شود و باد و آب
از ششم آید اگر کسی در حبس باشد بعد دیگری خلاص شود و بر دشمن ظفر یابد و اگر
آتش و باد از ششم آید و آب از دو و از دهم نیز چنین باشد و اگر نقطه از دو و از دهم
آید اجتماعات سه و یک یا باشد عظیم بد بود و بهر حال و اگر باشد در دو
منتهی شدن [illegible] رو باد نیکو بود و اگر خاک نقطه نیز با او منتهی شود بدتر بود و اگر این نقطه
با نقطه آب از ششم به منتهی شود و نقطه باد از دو و از دهم سایل طلب دفین گنج
و بازرگانان و سفر نا ایمن باشند حذر باید کرد که بهر حال نیکو بود و از
و و حکم کرده شده است تمام شد حکم نقاط ناری در خانهای هشت

کاکنون

نقطه باد در اول

کانه اکنون حکم منتهی شدن نقطه باد در خانهای هشتگانه بیان میکنیم باب اول در نقطه
باد در اول شجره اگر نقطه باد در خانه اول منتهی شود که خانه نار است چنان بود که گویی
باد سموم است یا چنان بود که در جای آتش کرده اند یا هوای او چون آتش باشد
پس نفس را نیز چنین حالت مینماید که دمهای گرم و سرد زند و در نفس خود همراه وی ارد
و گوییم که صاحب ضمیر عاشق است یا غمی دارد و مبهم یا طالبی است که بمطلوب رسیده
بدشواری اگر نقطه آتش در خانه اول بسته بود یعنی زوج بود و آن طالب اندوه دارد
و غمناک بود و او مرد سرخ چهره باشد که بزرگان نسبت دارد و با خود بزرگ زاده
بود و حالا بحال دیگر افتاده باشد و در رنج و غم مانده از دوستی که بصورت دوست بود
اما بفعل دشمن و دشمنی بود که از پهلوی او خورد یا باو هم کاسه بود سایل را ازین کس هیچ
راحت نبود و باهم تیزی کنند و باشد که ایشان را باهم بسبب بی گفتگوی بود
زیرا که نقطه هوا متعلق دو خانه است دوم و ششم نیز از برای سلطان و اشتغال او
و کارهای بزرگ طلبد یا منصبی جهت خود باز جوید و نیز از بهر دوستی که میان ایشان
عشق بوده باشد و متفرق شده باشند و غم میخورد و باز میطلبد ولیکن حال این نقطه
چنانست که یک روی طالب است و یک روی مطلوب چنانکه و است
و در خانه اوست و بروی دیگر طالب است جزوی طبیعی زیرا که غذای باد از آب بود
و آبست که باد میشود و باد است که آتش میشود و بدین دلیل طالب و مطلوب یکدیگرند
و یکدیگر را همی دهند و همی ستانند یعنی باد از آب میستاند و با آتش میدهد تا آن
ضد که آب بد بجه آتش میرسد در مقام طلب پس هر گاه چنین بود طالب مطلوب رسید

بود و طالب جزوی و این کلی احوال ضمیر باشد بحسب شهادت نقطه فرح بدانکه نقطهٔ
بادی چون در اول منتهی شود و در خانهٔ ششم یا باشد و در دوم شکل بادی درانی
باشد چون نقطهٔ باد در خانهٔ آتش بود و از ممر آتش بوده باشد باد سموم از این معنی است
و در چاهی آتش کردن از آن باشد که چون نقطهٔ باد گرم و تر است و در خانهٔ آتش آید
که گرم و خشک است اعتدال پیوسته رطوبه پدید آید و حرارت فزون شود پس صاحب
ضمیر از حال خود واند و غمگین بود و دم سرد زند چنانکه از چاهی بخار بیرون آید و از این معنی
خاص یا بود که چون با ضرب کنی شود که آتش و باد با هم باشند و در
فصل تابستان شکل باد سموم باشد و در فصل زمستان شمال آتش در چاه و آنکه
عاشق فرموده آنست که باد مطلوب خبر وی آتش است چون نگاه نه آتش آید علوی
شده باشد عشق از این معنی است و این نیز خاص یا بود عشق بغم و بلی انده
می باشد الاعمی باشد نزدیک بشادی و اگر در دوم یا بود شود از این
که نقطهٔ آب ندارد و اگر این دو شکل باشند هیچ دشوار نباشد و سرخ چهره که
بزرگان نسبت داده آنست که باد را در مزاج بدم تشبیه کرده اند و این شکل
باشد که در میزان باشد و باد در اول به منتهی شود و آتش در ششم به
منتهی شود و سواه باد در اول آتش شکل یازدهم بود و آن است و درین شکل و
شواهد آتش ششم آتش شکل نهم باشد و آن نیز است و امهات آن شکل
این است و چون حاصل سیروی هر دو نقطه یکی باشد و از ممر راست
باشد و شواهد نیز یکی باشد و در دوازدهم تکرار کرده اند از خالی بخالی فتاد

و نزدیک زاوه و سرخ چهره که گفته این شکل باشد و دیگر آنکه این هر دو نقطه که در میراث
یعنی آتش و باد هر دو نقطه طول است و میشود که درین شکل موجود نیست اما
اگر در یکی بود از دوستی معنی آنست که این نقطه در اول به منتهی شود و
در میزان و آتش در ششم به منتهی شود و در دوم و پنجم بود و یازدهم
و در نهم باشد و در دوم بیخ است و اول اوتاد است یعنی دوازدهم
که ساکن است و شواهد یکی مطلوب را مطلوب دوست و یکی اوتاد دوست
دشمن از این دلیل است و دیگر آنکه اگر زوج در دوم نباشد باد با اول نرود پس
بوجود این دو یعنی که بیخ است و با که خوف است باز
دیده آمده لاجرم دشمن بود و از سبب آن گفتگوی بود و امهات این است
۴ و تد آن باشد که زیاد از این نباشد که امهات دیگر باشد و سال
خشکی و تنگی و از آن بود که امهاتی باشد که هیچ نقطهٔ آتش و آب فرد نباشد
که تا در میزان نقطهٔ آتش یابد و بمرکز خود منتهی شود چون نقطهٔ آتش در مرکز یا شکال
خانه ضرب کنی باد معدوم شود و درین وقت در ششم باشد که اگر نباشد حکم
نه این باشد و پیدا شدن زلزله خاص به باشد در چهارم و نقطهٔ باد
رسد و آب از دوم نقل کند و بدو منتهی شود و در خانهٔ ششم باشد که بعد از آن باد
قوهٔ کیر دو زوج بشکافد و زلزله شود و چیزهای عجیب و غریب پیدا شود و بعد
از آن مرد ساحری پیدا شود و این معنی را امهات این است
و دوستی ظاهری بسبب مال باشد که از و خورده و تیزی کند و با هم نسازند

انیهمه بایک رمل است و فرموده که طالب بمطلوب رسد بدشواری ازین دشوارتر
چه باشد که این رمل از یکطرف نقطه باد و باول میرود و از طرف نقطه آتش بدیشتم
و این نقطه دو کانه که در میزانست که در میزانست آتش عرض است و باد طول و ازین
عرض و طول یعنی از اول و ششم شکل حاصل شود و در سیم بازوید آید به پنجم
و سیزدهم خود باشد یعنی ساکن او در پانزدهم است و دیگر طالب کلی و جزوی خود
فرموده و تمثیل بر و کرده آنست که باد مطلوب آتش است و چون
نقطه باد در خانه نار بروایتی طالب باشد و بروایتی مطلوب جزوی طبیعی که نقطه
باد میان آتش و آب که هوا از آب بماند و با آتش و این یعنی خود روشن فرموده
و دیگر انکه مطلوب است در دایره ابدح مطلوب است و
این یعنی چنانست که شکل بعد مطلوب قبل باشد چنانکه شکل سیزدهم است
و شکل چهاردهم در تسکین ابدح و درین تسکین طالب و مطلوب باشد
و مسفر باید که در خانه اوست یعنی در چهاردهم که خانه است و ازین نیز معلوم
میشود که شکل چهاردهم است و در عدد نه از پنجم و چون خا ثه او فرموده دلیل
بر آنست و بدانکه خانه بی شکل و شکل بیخانه در احکام نمی آید چون شکلی در خانه آید
حکم توان کرد و چند شکل خدمت بیخانه میکنند این چنانست که شکلی در مسکن
ابدح باشد او صاحب خانه است و پنج دیگر خدمتکاران و در جدول ابدح و از
پیش گفتیم که هر شکلی از کدام جدولست و دیگر انکه مشهور است که شش تسکین
در رمل باشد که در کتب مسطور است اما در هیچ کتاب باز نموده و تا اینجا
ششم تسکین باز تمام

اول تسکین ابدح که انرا ام الدوایر خوانند و از پیش باز نمودیم تسکین بزوح که انرا دایره عدد خوانند
و در پنج تسکین هیچکدام با اصل او نیست و در شکل و شریک و موازین ارباع و اصول او تا دو
سیم تسکین شله ابدح است که آن با ام آدم راست می آید و موازین ارباع دارد و میزان
اول و نهم دارد و اما میزان شکل شریک ندارد و این دایره در مصباح الحکامی دارد و در روشن
چهارم تسکین عددست هر چند که میزان اول و نهم دارد اما موازین ارباع ندارد و شکل و
شریک دارد و پنجم تسکین ایقغ است و این دایره میزان اول و نهم دارد الا ارباع ندارد
و او تا دو دارد و شکل هفتم آن زوج و پانزدهم طاق باشد و در تسکین جدول چنین
باشد پس شرط آنست که هفتم با پانزدهم که اینجا میزان بود ششم تسکین طریق است
و آنرا میزان اول و نهم باشد و هیچ قانون دیگر ندارد و تسکینات شش گانه که مذکور
شد بدین طریق است



و این شش تسکین است و دیگر هفتم نیست و امکان نخواهد
که بیرون ازین تسکین دیگر تواند بود و تسکین ابدح صاحب خانه است و باقی خدمتکاران
اویند و دایره کلی در اول باز نموده است ازین دوایر نیست و دایره حرف نیز ازین نیست

خصوص شود بدانکه اکنون چون نقطه باد به منتهی شود نیکو حال باشد و مراد بر آید
هر چه طلبد و اگر این نقطه به منتهی شود و سایل همه مراد برسید و اگر این نقطه از سیم
با اول آید و انجا باشد دلیل نیکویی حال بود و از اقربا و ملوک و ارباب منصب
مراد حاصل شود و اگر به منتهی شود نیکو بود از هر نیت که دارد و اگر نقطه باد و آب
با هم از سیم با اول آید و انجا باشد دلیل بود که مرادی که دارد زیاده طلبد و
بیاید و اگر نقطه از هفتم با اول منتهی شود رسیدن ببیع و اگر به منتهی شود همچنین بود
در رسیدن مال غایب بود و درین حال شکل دوم باشد و اگر این نقطه به
منتهی شود درین حال باید که نقطه خاک در چهارم باشد مراد کلی بر آید و اگر نقطه خاک
در چهارم نباشد مراد در توقف افتد و اگر این نقطه با نقطه خاک از نهم با اول آید
و در چهارم نقطه خاک باشد حذر باید کردن تا از دوستی در زحمتی نیفتد و اگر
نقطه خاک در چهارم باشد زحمتی نباشد اما مرادی نیز نباشد و اگر این نقطه از سیم با اول
آید و نقطه خاک با او آید از سیم بغم و اندوه نباشد و دوست در صورت دشمن
در معنی این باشد و اگر نقطه از مرخود آید و خاک از سیم آید بد بود و از سبب یا گفتگو بود
حذر باید کردن تا دشمن مظفر نشود و اگر این نقطه از چهارم با اول آید و خاک از نهم
دلیل بر ملال خاطر سایل باشد الا از دوستی خرم شود و مراد بر آید و چون این
نقطه از دوم با اول منتهی شود و در ششم بود مراد حاصل شود و اگر این نقطه از
هفتم آید و خاک از سیم مراد یکه دارد و روی نماید اما وفا و بقا نکند و اگر این نقطه
از هفتم آید و خاک از نهم از میان غم شادی پیدا شود و مراد بر آید گاهی که

نقطه خاک

نقطه خاک در چهارم نباشد زیادت مراد نیست و اگر این نقطه از عمر راست با اول
منتهی شود و نقطه خاک از پنجم آید گوییم که عاشق دوست با او بدست و بهر نیت که
هست حذر باید کردن و اگر این نقطه با اول آید باید که نقطه خاک در چهارم باشد
تا نیکو بود و اگر نه بد باشد اکنون چون نقطه باد به و منتهی شود و در خانه اول
بود نیکوتر بود و سعادت زیاده کند و اگر این نقطه به یا منتهی شود و در
ششم باشد نیکو بود و اگر این نقطه شکل غیر نورانی منتهی شود و احتیاج بانقلاب باشد
و اگر به و منتهی شود و در خانه ششم بود نیکو بود و اگر این نقطه به و
منتهی شود باید که در یتوقف در ششم باشد که نیکوتر بود و اگر عکس این باشد
حکم نیز برعکس باشد و دیگر چون این نقطه با اول آید با نقطه آتش و در دوم
یا باشد نیکو بود و چون با نقطه آب و در دوم یا باشد حکم آن
عکس باید و اگر نقطه از هفتم یا سیم یا نهم از عمر یا مخالف در شکلها گفته شد و هر
شکلی که باشد با شکل خانه ضرب کنی خاک معدوم نشود و بی تفکر و توقف نباشد
باب دوم در نقطه باد در دوم خبره اگر باد در خانه دوم منتهی شود دلیل حصول مراد
باشد و مال بدست آمد و آنچه میطلبد بیاید و قرض بکسی نشاید داد و چیزی بتجارت
نباید داد که باز پس نستاند و اگر نقطه نار با او دلیل است بر تلف چیزی که در
دست دارد و اگر نقطه خاک بود دلیل است بر طلب کردن مال از غایبان
و میراث یا فتح خصومت ثمره چون نقطه باد در دوم منتهی شود و در خانه ششم
باشد دلیل مراد باشد که این نقطه در راه خانه شکل نورانی منتهی شود و از

نقطه باد در دوم

مرادست آید از انیمعنی حصول مراد فرموده و آنکه بکسی قرض نشاید دادن همان
باشد آنکس مال بستاند پندارد که از ان دست وی باز دادن مشکل بود و چون بود
که اگر نقطه نار با او شده تلف شدن مال بود و آنست که این نقطه درینخانه آتش و
و باد میشود و چون نقطه از مرکز خود از حال بگردد دلیل بر تلف شدن مال میکند
و چون نقطه آب باشد دلیل بر رسیدن مال بود از خویشان از سبب آنکه
در دوم باشد و نقطه آب صاحب سیم است چون با شکل دوم ضرب کنی شود و چون
را در ششم یا ضرب کنی هم شود و صاحب سیم است در دایره
کلی است یعنی مال از خویشان رسیدن فرموده و نقطه خاک فرموده که مال از میراث
رسد از سبب آنکه نقطه خاک صاحب چهارم و هشتم است و چون با صاحب دوم ضرب کنی
شود و و نقطه خاک حاکم باشد بر خانه چهارم و هشتم از نیمعنی میراث فرموده
و خصومت از بهر سوست خاکست و درین نقطه هیچ اتصال نفرموده که در خانه دوم
احکام کلی است و خانه اول سایل است و هر چه طلب کند در دوم بود و اگر این نقطه
با نقطه آب به دوم منتهی شود دلیل کل مراد باشد از خویشان و از مال و درین
حال در خانه هفتم باشد و اگر این نقطه با نقطه خاک در دوم منتهی شود دلیل
بر طلب مال از پدر و میراث کند و هیچ مرادی نخواهد بود با سیم و نقطه باد در سیم تجربه
چون نقطه باد در خانه سیم منتهی شود یعنی در خانه مطلوب خود پس اتصال خانه
سیم کرده است یعنی در تصرف آورده بود مالی باز نی و از کیفیت الحال می رسد
تا این کار بسبب حرکت من بکجا رسد اکنون بنگریم اگر نقطه بچهارم میرود و در عرض

نقطه آب در سیم

او را منع کند از ان حرکت کردن پس بسبب اینکار از مراد خود باز می ماند و بود که
مضرت نفس او رسد خدا و لیتر بود و اگر نقطه بدوم یا با اول باز گردد کار با برمراد بود
و لیکن دیر میشود یعنی زود باز گردد و این خانه و این نقطه هر دو مقوی نباتات
بود و خانه اتصال خیر باست و او رابیت الاجتماع کلی خوانند چون نقطه اینجا رسد
لابد از حرکت خود بمراد رسد و لیکن در کارهای خود سستی میکند تا خیر و کاهلی می نماید
بسبب خانه مائی و لیکن نقطه باد او را ارشاد میکند بدین کار تا نفسی وافر گیرد و دلیل
حاجت او بر اید اما باید که هیچ سستی نکند که اگر تغافل کند از کارها باز میماند اکنون
بنگر نقطه هوا را که این خانه خواهران و برادرانست بسبب آنکه هوا از آب میزاید
پس میگویند ام اللیل اینخانه و این نقطه را ماده میخوانند و ام الهوا میگویند و خانه
اتصال نیز گویند یعنی هر چه شود از ان سبب میشود لاجرم خواهران و برادران
و اقاربند که نسبت بوجود تو دارند که حالات ایشان از اینخانه بگویند و
نقطه هوا درینخانه نسبت ماده است و آب در خانه هوا النسبت تری گیرد و برمزاج
نقطه و خانه پس درین خانه حکم دادن بیشتر میشود و این خانه تعلق دارد و بزنا و لواط
و کارهای فاحشه و نیز دلیل کند بر بوستانها و آبهای روان و سبزه زارها
و نباتات عالی و هر چند که از آب بر آید این نقطه در اینجا بجو ابروم وارید و درد
تعلق دارد و از اجناس بز معمول و نقره نیز متعلق است و لیکن این اجناس نخرج
و معمول بود تا بدانند که بسبب حرکت مضروب شده و معمول میباشد و اگر سوال
از نقل و حرکت بود نشانش آن بود که نقطه هوا بالا گیرد و خارج شود یعنی تا ترش

بپوندد و اگر نقطهٔ آب بپوندد غایب ود برسد و اگر این نقطه بهر دو جانب برود
بر پریشانی دلیل و سکون از حرکت اولیتر بود اما هر کاریکه بدین خانه تعلق دارد
دیرتر برآید ولیکن چون برآید نیکو بود بسبب آنکه نقطهٔ نار و هوا علوی است کار
ایشان از بزرگی برآید و شادمان شوند بسبب نقطهٔ هوا و آب زیراکه درین کارها
این نقطه را دو حدست یکی مطلوب منفصل است چون هوا و دوم متصل است چون آب
و دیگر خانهٔ شرف الحرکة مع العمل است و این نقطه هوا صاحب مهم است و او همچو سلطان
در خانه خود و کار خود و امر و نهی و حرکت و اگر درین خانه بود کارها بنهایت
نیکو بود و اندیشها بصواب رسد اما باید آنکه در وقت گرما آتش راند و بود و در وقت
سرما آب را مدد کند و همچنین در خانها سرد آب را مدد کند و در خانهای گرم آتش را
اما چون در سیم نقطهٔ باد بود میلش بسوی آب باشد و اگر نقطهٔ خود بود چون
و اگر مرکب بود چون میلش بسوی آتش بود و دلیل بود که کارهای بزرگان کند
و صاحب ضمیر را از نقل و حرکت و سفر نزدیک و دیدن دوستان و پیک و رسول
و نامه و هدیه و بیرون آوردن جوهها و کاریزها و نشاندن درخت و کارهای
دقیق و صنایع و بدایع و طبایع لطیف نیک است و ازین همه برخوردار شود و
بآرزوی خود برسد و در پیش بزرگان عظیم نیکو بود خاصه که بدبیچ باشد و از جای
غرب بتعین حاجت روا شود و مراد حاصل شود بی توقف و مبالغه نماید در
کارهای دیوانی و غیره با سبب سعی ایشان کار صاحب ضمیر بنظام رسد
چون نقطهٔ باد بسیم منتهی شود و در خانهٔ ششم تا بود و در دوم شکل دیرآنجی

باشد بسته بود و در خانهٔ اول نقطهٔ باد نباشد و این نقطه درین مقام در مطلب خود باشد
چنانکه باد مطلوب متصل آتش است آب نیز مطلوب منفصل باد است پس اتصال کردن
از منفعتی باشد و بدست آوردن مالی یا زنی از آن سبب است که آب مال باد است
و زن از دلیل بودنی آب فرموده و حرکت کردن ازین خانه نیست در نیوقت اگر
در سیم باشد چون زنی شود و را مثلثه و است
و این نقطه که گفته بچهارم رود او را منع کند از نقل و حرکت این نقطه از نقطه‌ایست
که در سیم نقطهٔ آب باشد و در چهارم نیز آب بود و غرض که فرموده یعنی در سیم
و در هفتم باشد و در چهارم و پنجم و هفتم و ششم نقطهٔ آب بود و شاید که او را
از آن کار و از آن حرکت منع کند و چون این نقطه بدوم و اول باز گردد بغایت
نیکو باشد و درین حال در هفتم بود و این نقطه بطول رفته بود و پس مقوی خانه
خود یعنی بخانه باد و آتش باشد از آنچه حصول مراد بود و در کلی احوال و خانه
اتصال گفته آنچنین است که خانهٔ اول نظر است و دوم نطق و سیم اتصال و چهارم
انفصال و چون سایل سوال کند اول بداند که از کدام خانه است پس از هر خانه که
باشد جواب از آنخانه بگوید مثلا سوال سایل از نظر است یعنی از اول و پنجم و نهم
و سیزدهم و اگر از نطق است یعنی از دوم و ششم و دهم و چهاردهم گوید و باقی
برین قیاس چون نقطه از خانه دهم رجوع کند انفصال است چون بسیم رسد
اتصال کلی بود و بباید که در حکم سیم را فرو نگذارد و قرب و بعد هر حکم از آنخانه
از منفعتی نه بیت الاجتماع کلی باز خوانند و چون نقطه باین خانه رسد بمراد باشد

از همه احوال درستی نمودن و تاخیر کردن از سبب آنست که باد باب
سید بدو اگر باز روشن است که از سیم خانه بود بدانکه باد از آب میزاید و آتش از
باد و آب از خاک ام الهوا از این معنی فرموده چون مزاج باد باب اعتدال کنی
نری بماند ماده ازین دلیل میگویند و لواطه و کارهای فحش هم ازین معنی است و آب
و جوی و کاریز از آن بود که نقطه خاک در شکل باشد یعنی در آن شکل که نقطه باد
منتهی شود و چون نقطه باد در خانه آب آید مطلوب خبر وی رسیده است و مطلوب گنج
نیز باشد یعنی خاک که نقطه بادی بخانه خاک رسد مطلوب کلی رسیدن باشد
ازینجهت به نباتات عالی دلیل بود و جواهر گفته آنست که چون حل از بهر خبی باشد
مروارید از سبب نقطه باد با آب گفته است و زر و نقره هم ازین معنی است
و معمول که گفته محمل بر دو معنی است یکی آنکه زر و نقره عملی بود یعنی از اکسیر کرده باشد
دیگر آنکه غیر سکه بود و مضروب از سبب حرکت نقطه باد است زیرا که باد
متحرکست و نقل و حرکت و بالا رفتن از نقطه هواست بدانکه در هیچ وقت در اول
و دوم و سیم و چهارم نقطه آب باشد چنانچه در هفتم بود و دو سیم داخل جنس آب
که ام الهواست غلبه کند باد قوه گیرد و با آتش پیوندد و زوج بشکافد و داخل
خارج شود و اگر با آب پیوندد و غایب نرود و برسد و درینحال در سیم بود و
در هفتم اگر این حل خاص از برا غایب بود چنین باشد و گرنه پریشانی دهد
که نقطه از هر دو جانب رفته باشد و آب در میزان نباشد و این نقطه را دو چند
فرموده است و ازین معنی روشن فرموده است و نقطه عاشر باد است و باد حاکم دوم

وششم

و ششم و دهم باشد و سلطان که گفته خاص است که در دایره ابوج شکل دوم را
و در رابع و دهم و که نموده است و کل مراد که گفته از سبب آنکه شکل سیم است
و باد در وقت گرما آتش راند و کند آنست که در تموز بادی آید که گرم باشد و اثر کند
بر آدمی و در زمستان دلیل بسیاری سرماست اما بودن در اول مدد گرمی کند
و در سیم مدد سردی و مرکب بود همچون که مدد گرمی کند در دوم بدلیل آنکه چون
با شکل خانه ضرب کنی شود و دیگر آنکه حرکت و سفر و دستان فرموده خاص
با است در سیم و جویها و کاریزها و نشاندن درخت و مکرهای دقیق این
خاص با یک جهاتست و میزان این حل باشد که بی نقطه
آتش در پنجم آید و باد در سیم از مهر راست منتهی شود و اعتدال نقطه از آتش شکل
سیم است و باد سیم در خانه ششم و چهارم و پنجم را روشن دارد و فکر دقیق آن باشد
در روا شدن حاجات و کل مراد از دوست از جیب و از طرف غرب بدانکه غرب
از سبب نقطه آب فرموده که در میان مع بسیار این نقطه است یعنی نقطه باد که بخانه سیم منتهی
شود و آب ششم باشد و طرف جیب آنست چون نقطه در مرکزی منتهی شود و انتها
آن نقطه در مرکز دیگر باشد شکل این نقطه چون در مرکز سیم منتهی شود و انتهای آن نقطه
با آب شکل ششم باشد پس جهات است راست و نه با جیب پس معلوم شد
که جیب ازین دلیل گفته و اگر این نقطه از پنجم بسیم منتهی شود و در ششم باشد که در سیم
نقطه آب باشد دلیل بر کلی مراد باشد و اگر نقطه آب نباشد زیاده و اگر نقطه آتش
باشد از مراد باز ماند و اگر به منتهی شود و کل مراد باشد و اگر این نقطه با نقطه

آب به منتهی شود نه از ثمر خود حرکت و سفر باشد از مقام بهر حال حصول مراد باشد
و اگر این نقطه از پنجم آید و آب از دهم و در میزان بود دلیل کل مراد باشد
از خویشان و حرکت و معامله و کسب و این باب اجتماع کلی باشد و هیچ از مراد باز نماند
و بد آنکه باد از دهم و آب از پنجم امکان نیست و اگر در سیم باشد و این نقطه
بدو منتهی شود مراد وی نیست و زحمتی نیز نیست و اگر این نقطه از دهم بدو رسد و نقطه
خاک را باد منتهی شود حرکت و نقل نیکو بود و مراد او بر آید و اگر این نقطه از پنجم آید و خاک
از دهم از حرکت و سفر باز ماند و زیادت مراد وی نخواهد بود و اگر باد از دهم و خاک
از پنجم آید دلیل کند بر اخبار بد و معزول شدن سائل بهتر آنکه ازین نیت درگذرد
و اگر این نقطه به منتهی شود از پیش گفتیم که آتش بالا گیرد و نقل و حرکت باشد اما
از مرکز غیر چنان بود که و نیکوتر بود و سبب نقطه آب و درین حال باد
با آب در سیم منتهی شود **باب چهارم در نقطه باد در چهارم ثمره** اگر نقطه باد
در چهارم منتهی شود نقل و سفر و غیبت آورد و از مقام و از وطن دور افتد و از اهل بیت
دور مانده و پریشانی در املاک و اسباب افتد و بسبب بیگانه دشمن صاحب ضمیر بود
و نتواند دیدن او را از بهر زنان و ضایع خریدن خانه و بنیاد افکندن نیکو بود
اما عاقبت از دست برود و اگر فرزند را با پدر خود کاری و حاجتی بود روا
نکند و او را از پیش خود براند و تهمت دروغ و بهتان بر او بندد و شهر ها و قلعه ها
لشکر بیگانه بگیرد و لیکن مردم را نقصان کمتر شود اما قحط و گرانی و خشک سالی آورد
و سال تنگ بود و از زمین گیاه کم روید و دلالت کند بر زلزله و چیز های عجایب

نقطه باد در چهارم

که در زمین پیدا شود که مردم از آن تعجب کنند و بر صورتهای گوناگون نیز دلیل کند که
مردی ساحر بیرون آید که خلق را گمراه کند و فتنه در عالم اندازد و بسبب او خونها
ناحق کرده شود و نیز دلیل کند بر امرا و پادشاهان ظالم قهار و شورش در هند
و زنگبار و حبشه و خراسان و سیستان و کشمیر و کابل که بهم بر آیند و از آن شورش خبرهای
عجیب روی نماید که مردم بهم بر آیند و اگر نقطه آتش با او باشد از انواع هیچ نباشد
الا اراجیف بسیار بود و بادهای سخت بجهد و گرفتگی هوا و ابرهای بی باران
بسیار بود و روزگار معیشت بر مردم تنگ گرداند اما عاقبت خیر و سلامت بود
و ایمنی حاصل شود و ثمره چون نقطه باد بچهارم منتهی شود و در ششم یا بود و
در دوم شکل میزانی باشد و داخل چون نقطه باد بخانه خاک رود هر چند که مطلوب جلیل
او است اما او را از آن مقام دور اندازد و درین حال در چهارم باشد
بد آنکه کسی دشمن صاحب ضمیر بود و او را نتواند دیدن و اینحال در یک رمل بود و امهات
آن این است و نقطه باد بچهارم و خاک بششم منتهی شود و این
هر دو نقطه یکی باشد و زنان و ضایع و بنا انداختن و خریدن ملک نیکو بود که این
رمل ضلعی ست اما عاقبت از دست برود و همین امهات است و چون باد در خانه
مطلوب کلی آید طالع شود و بسبب طمع پدر او را از پیش خود براند و دروغ و بهتان
بر او بندد و همچنین همچنان با بود در خانه چهارم و دلیل دیگر در خریدن ملک
و بنیاد افکندن این است که در ششم باشد نیکو بود و اگر بود عاقبت
از دست برود و شهر و قلعه لشکر بیگانه بگیرد و آنست که در چهارم باشد و

میزان نیز و نقطهٔ نار در اول منتهی شود و باد در چهارم به رود و نقطهٔ آتش فرود
که آتش بچهارم رود و خصم درست خذر اولیتر یعنی همان باشد اکنون اگر
این رمل از بهر این حال حکمش این بود این نیز یک رمل بود و امهات این است
و این خ آن بود که زیاده ازین نباشد شاید که امهات دیگر باشد
و سال خشکی و تنگی از آن بود که امهات اول باشد که هیچ نقطهٔ آتش و آب در دو باشد
ما و میزان نقطهٔ آتش یابند و بمرکز خود منتهی شود و چون نقطهٔ آتش یابند و بمرکز خود
منتهی شود و نقطهٔ آتش در مرکز با شکل خانه مرب کنی آتش معدوم شود و این باد
در مقام آب کنی باد معدوم شود و در یوفت که در ششم باشد که اگرچه باشد
حکم نه این بود و پیدا شدن زلزله خاص یا باشد در چهارم و باد بدو رسد
و آب از و نقل کند و بدو منتهی شود و در خانهٔ ششم باشد چون آب غلبه کند باد
قوة گیرد و زوج شکل دوم بشکافد و زلزله شود و چیزهای عجیب و غریب پیدا شود و
دمر و ساحری پیدا شود یعنی از غلبهٔ باد است و در رملی که خاک و باد نباشد
اگر از بهر حال سال عالم بود پس غریب سحر از غلبهٔ خاک باشد و خون ناحق کرده
شود و از سبب غلبهٔ باد و پادشاهان ظالم نیز از سبب غلبهٔ نقطهٔ باد است و شورش
و تشویش شهرها که فرموده از انست که در چهارم بود و چون رمل از بهر حال سال
باشد هر شهر که بود چنین باشد بدلیل آنکه چهارم مقام و شهر است و شاید که هر دو
نقطهٔ علوی از میزانها هم بچهارم منتهی شوند آتش از پنجم و باد از دوم و
از احیث خاص با بود و باد و ابر سیاه و باران که از پیش گفته شد

دران امهات سال شاید که سه و در امهات باشد و اگر این نقطه از
دوم آید بچهارم و چهارم بود و دلیل بر نیکوئی حال سائل باشد اگرچه نقطه
از خانهٔ خود منتقل شده باشد اما چون مطلوب خسروی در آنخانه باد است
نیکو بود و اگر این نقطه از دوم آید بچهارم و آب از دهم و در ششم باشد نیکو
بود و مراد او بر آید از ملک و میراث و پدر و هر نیت که دارد و اگر این نقطه با نقطه
آب از دوم بچهارم آید غیبت آورد و از مقام همراه او باشد خصوص که در آن
رمل نقطهٔ آتش نباشد و اگر این نقطه با نقطهٔ آب از پنجم بچهارم آید از هر نیت نیکو باشد
و لیکن دور افتد از مقام و اگر باد از مرکز خود آید و آب از پنجم و از ششم باشد
و در هفتم سائل از مقام و ملک و پدر ملول باشد اما عاقبت نیکو باشد
و مراد او بر آید و اگر باد از پنجم آید و باد از دوم سائل در غم باشد و بیگمان خرم
شود و از غم بیرون آید و در یوفت باد از دوم و آب از پنجم امکان نیست
و اگر این نقطه از هفتم آید و آب از دوم دلیل بود که بهر حال نیکو شود و بد باشد
و باد از دوم و باد از هفتم امکان نیست و حکم از لشکری بود که شهر و مقام
بگیرد و اما یگانه نباشد و چون نقطهٔ باد از هفتم و آب از دوم آید و در نهم
باشد حکم این نیکو نباشد و شهر و مقام لشکر بیگانه بگیرد و کسی از مقام با
او یار شود و بهر حال بد بود و باد از دوم و آب از هفتم امکان نیست و اگر
باد از هفتم و آب از پنجم آید از همه نوع بدتر باشد حذر اولیتر و اگر این نقطه
در چهارم به رسد و باد و خاک از دوم گویم دشمنی باشد و در لباس دوستی

دوستی دشمنی کند و فریب از غیبی روشن نمیشود و خدر او لیتر است و اگر این
نقطه از دوم آید و خاک از دهم و در ششم و در هشتم بود و گفتگوی فرزند
با پدر بود و عاقبت پدر مظفر بود و فوت مطلوب باشد اما عاقبت خیر بود
و اگر این نقطه از دهم و خاک از دوم آید گفتگو و غم بود و پدر و فرزند را نیکو
نباشد خدر او لیتر است و اگر این نقطه از هفتم و خاک از دهم آید از مقام دور افتند
و گفتگوی باشد و نیکو شود و اگر این نقطه با خاک از دوم بچهارم آید پدر جدا از
پسر ملول باشد و باهم گفتگوی کنند و عزم نقل و حرکت باشد الا نتوانند
بهر حال نیکو نباشد و اگر این نقطه از پنجم و خاک از دهم آید بهر حال زحمتی بباشد
و راحتی نیز شود و طلب هر مراد که دارد بر نمی آید و اگر این نقطه از دوم آید و در
ششم و در چهارم باشد ذلیل بود برانکه از مقام و اهل بیت دور افتد
و زحمت کشد از اهل مقام و اگر در چهارم نقطه خاک بود عاقبت خیر بود و در
هر شکل چنین مراد باشد و اگر این نقطه از پنجم بچهارم آید از خبر و فرزند و دوست
ملول شود و اگر نقطه خاک باشد و اگر نقطه آتش باشد زحمتی نرسد و اگر نقطه از هفتم
بچهارم آید و خاک از دهم لشکر بیگانه ظفر یابد بر سایل و مقام از دست برود
و شهر و قلعه را بیگانه گیرد و اگر نقطه خاک نباشد و اگر خاک باشد از شهر و مقام
کسی برود و دشمن کند بهر حال سایل را بد بود و اگر این نقطه به منتهی شود و از
هر دو طرف با نقطه آب همچنان بود که حکم و اگر نقطه خاک باشد
چنان بود که حکم و از آن گفته شده است و شکلها با نقطه آتش در باب

نقطه آتش

نقطه باد در پنجم

نقطه آتش گفته شده است **باب پنجم در نقطه باد در پنجم پنجره** اگر نقطه باد در خانه
پنجم منتهی شود و مقابله کند با خانه چهارم حکم کند بر شادیها و خرمیها از هر جانب
که نقطه و خانه تعلق دارد و چنانکه جای دیگر ذکر کرده شده است که بر احباب دلیل
کند و نار را در این خانه وحشت و باد را نیز بسبب گرمی و در این خانه ذوقی است
و خرمی دارد و اگر از طول و عرض منتهی شود در آنجا حکم کند بر خیر و سلامتی و سعادت
و رسیدن خبرهای خوش از فرزندان صاحب ضمیر و بر عروسی و مهمانی و هر چه
باسباب عیش و طرب تعلق دارد و غایب بوطن باز رسد و اگر نقطه باد در این خانه برسد
و اینجا نقطه مائی بود در شکل ذلیل بود بر زن بکر خواستن و خوشیها کردن و
راحت مینماید که آب در خانه مطلوب خوب است چون طالب بمطلوب برسد و مطلوب
طالب را عزیز دارد و همچنین این نقطه مطلوب کلی و جزوی در خانه نار و نار در خانه
هوا و آب عزیز الوجود باشد چرا که نقطه هوا نقطه الیست ارزنده و غذا دهنده
و روزی رساننده و حیات بخشنده و دو چیز بهم آمیزنده و بوصل رساننده چون
نار بآب و آب بنار و این نقطه هوا و آب هرگز خارج نشوند از صورت اهل
بسبب لطافت یعنی ایشان بسیط الاشکال اند و خارج نشوند و با یکدیگر داخلند
و ثابت میشوند چون و باهم رفیق شود و هرگز خارج نشوند
الا داخل و ثابت باشند بر خلاف این دو نقطه دیگر که ایشان در صورت خارجند
و اگر خواهند که داخل شوند نتوانند شد و تا صورت اهل را از وجود بعدم نرسانند
کسی ایشان را داخل نخوانند بلکه خارج خوانند و این نیز بطریق عرض باشند بطریق

جوهر و این حال و اخل عارضی بود نه جوهری و این بسیار تفاوت کند چون
در هشتم که بد حال بود و اینجا شود از غروب یعنی سرنگون شود و بدین
سبب ورا انکیس خوانند و بلفظ عربی انکیس سرنکونسار بود و این خانها را
نیکو باید دانست که اکر رملی بزنی و داخل شهادت کاذب کند و تو حکم رمل
بیان کنی ان خطا باشد و چون کاذب را از صادق نشناسی هیچ حکم تو راست
نیفتد بدین سبب از صدق و کذب ایشان سخن کفته شد تا حکم راست آید حمره
بدانکه چون نقطه باد در پنجم منتهی شود و در دوم یا باشد و در ششم شکل
میزانی باشد و باد دستبر بود و مماثله با چهارم به پنجم آید و در خانه ششم
بود و و در دوم ذخر بود که از هر جانب که بخانه و نقطه تعلق دارد
و شادی بها و خرمیها بود بدانکه خانه باد خانه دوم و ششم است و نقطه نیز چنین
باشد دیگر انکه کدام شکل باشد و خانه او را باید دید مثلا اکر در سیم بود ما
در یازدهم از ان باد و بیست که از چهارم آمده بود و احباب که کفته از
خانه پنجم است که خانه دوستانست چنانکه آتش درینجا نیکو بود باد نیز نیکو
بود که مزاج این هر دو کرم است طول عرض را عرض بر امهات و نباتست
که چون در اول یا پنجم باشد یعنی آنست که درینحال بحکم ضرورت ششم
باشد و دوم این نقطه عرض باشد و اکر دوم بود پس این نقطه طول
بود بدانکه امهات طول و نبات عرض است و هر نقطه که بمیزان آید یا طول بود
یا عرض و طریق دانستن آنست که هر شکل که باشد امهات اصلی طول بود و

نبات اصلی عرض است بیان طول و عرض و سلامت و سعادت و خبر خوش و عروسی
و مهمانی و رسیدن غایب بوطن اینهمه از انست که این نقطه از چهارم آمده باشد و زن
بکر خواستن از انست که این نقطه با نقطه آب جمع باشد در پنجم و بکارت از ان باشد
که چون با شکل پنجم ضرب کنی نقطه آب معدوم نشود و این نقطه با نقطه آب درینخانه
اجتماع مطلوب کلی و جزوی جمع شده باشد چون این سه نقطه با هم جمع شوند
در خانه آتش عزیز الوجود باشند و همدیگر را عزیز دارند و قدر یکدیگر دانند و آمیزندگی
نقطه باد از زمان باشد که با آب جمع شود و روزی رسانند یعنی از آتش اند
و با آتش و هر چون باد و آب خارج نشوند و چون ایشانرا بازگردانی آب باد شود
و باد و آب و پاک نیفتند و جمیع استادان ایشانرا از انمعنی ثابت میخوانند که چون
و با هم زنی شود انکه ثابت باشند و نقطه آتش و خاک بر خلاف
این بود چون باز کردانی خارج باشند و داخل نشوند بلکه در انقلاب که خارجی
در خانه خارجی باشد چون با هم ضرب کنی داخل شوند آنکه از وجود بعدم رسیده باشد
و از عدم بوجود و عرض و جوهر درین معنی آنست که شکلی با شکلی ضرب کنی جوهر شکل
دیکر حاصل آید آن جوهر را عرضی خوانند و شکل اول را جوهری اصلی مکر آنکه نقطه
باد و آب خارج نشود و انست و را در مرکز نقطه با ایشان منتهی
نشود که در انقلاب از حال خود بکردد و و در هشتم نقطه با ایشان منتهی
شود که چون با شکل خانه ضرب کنی یا انقلاب کنی داخل شوند و این غیر ازادت
بود و نقطه باد و آب چنین نباشد و حل و عقد درین معنی کفته شده بدانکه چون دو شکل

واخل باهم ضرب کنی داخل نتیجه دهد آن عقدی باشد حقیقی و چون خارج و خارج با
هم ضرب کنی از نتیجه ایشان شکل داخل حاصل شود و عقدی باشد مجازی و چون
داخل با خارج ضرب کنی خارجی نتیجه دهد آن حلی مجازی باشد باقی تمام حل و
عقد در مصباح روشن نموده ایم دلیل دیگر در عقد حقیقی و مجازی بدانکه هر نقطه
که در میزان حاضر آید عقدی باشد حقیقی یا مجازی اگر این نقطه از دو شکل خارج ابتدا
آید آن عقدی مجازی باشد مثلا نقطه آتش در میزان حاضر باشد و در اول
و در پنجم باشد آن عقدی مجازی و آن نقطه طول باشد چراکه از میان
ایشان بهم رسد و شکل خارجی است و دیگر اگه میزان و پنجم باشد
عقدی حقیقی باشد و نقطه عرض حاضر باشد چراکه آید و شکل ثابت است و همچنین را
در باب ضمیر روشن نمائیم اکنون که تمثیل فرموده است در هشتم که چون در هشتم
آید سرنگون شود که اینجا خانه است و ضد و عکس اوست و با وجود آنکه
سرنگون شود داخل کرده و این یادت بجا نکند و معنی صادق و کاذب که بحث
کرده است که چون سایل سوال کند از خانه و دوازده خانه شکلی که باشد با شکل خانه ضرب کنی
شکلی که حاصل آید شهادت از او باشد یا راست گوی بود یا نه و دانستن راست و
دروغ آنست که بدانی که آن شکل از او تا دست یا در طبیعت موافق یا مطلوبست
صادق باشد والا کاذب بود مثلا چون در هشتم بود و سوال از بیخانه بود و چون
را با ضرب کنی شود و او تا و اوست این شهادت صادق باشد
و مزاج ها و گرم و تر است و از آن آب سرد و تر گرمی و سردی اعتدال کنی تری

درجا

درجا بماند والباقی بهذا القیاس و بدانکه این احکام از آن نقطه است بدانخانه که
رسد عمل از آن خانه باید کردن تا صدق و کذب را بدانی و احکام ثابت کرده و اگر از
چهارم به پنجم آید و در خانه ششم باشد عروسی و مهمانی و شادی باشد و دختر بکر از جهة
است که باب پنجم رسیده و بر عقده بکر واقع است و دیگر آنکه چون داخل
کنی پدید آید شکل دختران و از رو فا فهم و از همه مراد بکام رسی چراکه آتش
به منتهی شود و اینجا چنان باشد که خارج داخل شده باشد و در مرکز نار که
این امر ظاهر و مشهور است چون عروسی و مهمانی و هرچه بدان ماند بدان انگیز که اگر در معنی
شجره نیک سیر کنی بسی اسرار و معانی دریابی و اگر این نقطه از مرخود آید و نقطه آب از چهارم
هر نیت که دارد حاصل شود و از هدیه و خیر و دوستان شاد گردد و مراد او برآید و اگر این
نقطه از مرخود منتهی شود و در پنجم سایل بهمه مرادها برسد و رسول فرستادن بدوستان
بوستان نیکو بود و اگر این نقطه از چهارم آید و آب از یازدهم هر مراد که دارد بدو
کسی دیگر بیابد و اگر این نقطه از مرخود آید و آب از دوم دلیل بر مراد میکند و کسی او را
منع میکند تا سایل از مراد باز میماند و اگر این نقطه باد از هفتم آید و آب از
یازدهم دلیل بر نیکوئی بود و از خبر و غایب خرم شود و هدیه برسد و بهر نیت نیکو
باشد اگر این نقطه از یازدهم و آب از هفتم آید دلیل بر کل مراد باشد و کسی او را
مدد کند و بهر نیت نیکوست و اگر این نقطه از هفتم آید و آب از چهارم از غایب
فرزند و هدیه بمراد برسد و در ضمیر سایل هیچ بمرادی نیست و اگر این نقطه باد
از هفتم و آب از دوم آید غایب باز آید و از دوستان خرم شود و کل مراد او باشد

اکنون اگر این نقطه به منتهی شود با نقطهٔ آب نیکو نباشد و اگر این نقطه به
منتهی شود خبر بد با خویش برسد و ملول شود و اگر این نقطه از یازدهم آید و خاک از جهام
دوستی و دشمنی کند و از مراد باز ماند و نیکو نباشد و اگر این نقطه به منتهی شود اگر
این نقطه با نقطهٔ آبست حکم آن مثل است و اگر با نقطهٔ خاکست در حکم جز است
و اگر این نقطه از هفتم آید نیکو بود به هر نیت که دارد مراد او بر آید و اگر به منتهی شود
زیاده مرادی نیست و اگر این نقطه با نقطهٔ خاک آید از هفتم آن مراد بر آید
از هر نیت که باشد نیکو بود و اگر به منتهی شود زیاده مرادی نیست و اگر این
نقطه با نقطهٔ آب از هفتم آید همراه او بود در همه حال هیچ وفا نکند و اگر به منتهی شود
بسبب نقطهٔ آب و از آن شکلهای خارج در باب آتش فرموده است **باب ششم**
در نقطهٔ باد در ششم خانه اگر نقطهٔ باد در خانهٔ ششم منتهی شود که خانهٔ مال است
چون نقطهٔ باد اینجا رسد دلیل بود بر خریدن اجناس مالی چون غلام و کنیزک
و حیوان خورد و بزرگ را نیک بود و شفا دهد از رنجهای درون اما اگر نقطهٔ
نار اینجا بود آنچه میطلبد خود دارد و زیادت از آن میطلبد و آنچه بزرگ قدر بود
و عزیز الوجود کم یافت با نفع و اگر نقطهٔ آبی بود آن و جنس بود و اگر نقطهٔ
باد و آب و خاک بود حیوانی بود که انسان نزدیک باشد و ششم خانهٔ خدمت است
و این نقطه اینجا صاحب ضمیر را بمراد رساند از این انواع مذکوره و از بزرگان
فایده بیند و این نقطه باد در ششم همان حکم دارد که نقطهٔ نار در پنجم یعنی در فرح
خود باشد و شادی دهد و عشقبازی کند با غلامان و کنیزکان و زیردستان

نقطهٔ باد در ششم

و خدمتکاران

و خدمتکاران اما محبوسان را بد بود و زود خلاصی نیابند و عاشقان را از عشق علاج
نکند و زیاده کند انکار را و چون نقطهٔ خاک اینجا بود یعنی نقطهٔ مطلوب کلی هوا بود
بود چیزی فراوان دهد از هر گونه که باشد و چیزها دوست دهد که بدان نفع و مال شود
الا محبوسان را بد بود و دیگر در همه کارها نیکو بود و قبض کردن چیزها نیکو بود و قرض
نشاید کردن که گذارده نشود و دیرتر شود بیخ و دزدیده باز آید بدست و گریخته
و گم شده باز آید زیرا که نقطهٔ داخل کلی و جزوی هر دو شهادت میدهند بر
حصول این اشیا چون چیزی بر کلی و جزوی او را شهادت حاصل شود آن جمله
احکام را ثابت کند در حکم نه در صورت و زمانی چون نقطهٔ داخل در صورت
 باز دید او را منصرف یافت در داخلات کلی و جزوی خانهٔ مال بدست
او سپرد و او را بیت المال خوانند یعنی صاحب مالست و دانیال علیه السلام این
 را خداوند و هم گفته است بدین سبب که سلطان بیت المال در تصرف بود
و این شکل هم بر نقطهٔ دوم و هم غالبست اما چون در صورت نقطهٔ ارضی دارد و حاکم
باشد بر مال و ملک و طبع پادشاهان اما دارنده و ستاننده و نگاه دارنده
ممسک بر بخیل بود و طبع او بر خلاف است که او تلف کننده و بخشنده
و ارنده است و باز بر خلاف اوست و لیکن او بر بزرگانی که از حال خود
افتاده باشند دلیل کند زیرا که از وجود بعدم رسیده است اما اگر نقطهٔ نار
با او باشد دلیل کند از مواضع بر تنورهای خبازی و خراج کوزه گران و
شیشه گران و بر پادشاهان ظالم خونریز که در کمین نگاه داشتن بود و بر راهداران

از پس کوه و جایگاه نزول کاروانها و شمشیرها و سلاح و مانند آن و نیز دلالت کند بر
دزدان که در صحرا باشند اما اینجا این دو نقطه ضعیف باشند اگر چه فاعلند زیرا که این
مقام را عدم آتش خوانند و چون ایشان به بخار رسند سرد شوند و ایشان را در ظاهر
قوتی نماند الا در باطن چون آتش که در سنگ و آهن پوشیده و موجود بوده در فعل چون
چنین بود حامل جزوی را چه قوت بود خاصه که خانه ضد طبع اوست لازم علم
نحس لازم آید و در برهان طبیعی که به غیبت نقش گرفته باشند تا تخفیف لازم آید
هوا را با خاک و از اثر و انواع اجساد در کوزه موجود شوند یعنی در معادن چون زر
و نقره و مس و آهن و رصاص و سرب و زیبق این جمله چیزها از اثر این دو نقطه در زمین
پیدا شود و اگر برودة نقطه خاک در این مقام نباشد زلزله بود زیرا که چون حرارت غالب
شود رطوبات در میان زمین باشد بخار شوند و در راه مرکز هوا طلبند و مسام بسته باشد
و آن بخار برابر بود لابد زمین را بجنبانند و بشکافد و بیرون آید و چون نقطه خاک
در صورت رمل حاضر باشد چون و مانند وی رفع کند هوا را یعنی بخار زمین
شود و زلزله نشود اما ارکور راید بود و اگر نقطه آبی آنجا بود همچون و مانند وی
دلیل کند بر درختان و چشمه آب در کوه و بر ماهتاب و طلوع کواکب و دمیدن
صبح و زن بکر و وضع حمل و اگر آنجا بود چون نقطه مقصود آنجا بود حکم بر شواهد
کند چنانکه بازنموده شد تا صواب افتد اما اگر خواهی بدانی که آن نقطه آنجا چه
حکم دارد و طریق دانستن حکم کلی آن بود که آن نقطه را با نقطه خانه جمع کند
و بنگرد تا چه صورت و چه آن صورت مقصود بود یعنی اگر بوده است در غرف

چون خارج شد بصورت داخل شد پس این برهان او از ملک اکبر بملک اصغر
آید و حال او دیگرگون شده هم در طبع و هم در صورت و این همه نمودارها و اشارات نهادات
که این اشکال را حق بخشیده است تا بدین شهادت چیزی از ضمیرات دانسته شود
اما باید که رمال این امور و شرایط نیکو نگاه دارد تا از خطا و خلل محفوظ باشد و آمدین
روزگار کسانیکه دعوی این علم میکنند حکم نشان از صورت اشکال بی تمیز میدهند و نمیتوانند
که از نقطه حکم کنند و حکم سریست از اسرار الهی که ندانند الا انبیا و عباد الله الصالحین
و هر کس را که از این علم واقف گردانند او را معرفت کلی اشیا بخشیده باشند
و باید که این علم عزیز دارند و به هر نا اهل ننمایند که از جمله اسرار الهی است اما نقطه
هوا را نقطه رحمت خوانند و نقطه آب را نقطه مغفرت جمع شود و یابند و در یک صورت
آن صورت را باب الجنة خوانند اگر کسی از کیفیت حال خود پرسد و این صورت در
ضمیر آید حقتعالی او را همه لذات دنیا برساند و از مال و حال خود برخوردار شود و
بهیچ شکل راحت رساننده تر از این شکل نیست بدانکه نقطه باد بمرتبه روح حیوانی است
و نقطه آب بمرتبه روح نباتی و نقطه خاک بمرتبه روح طبیعی است و نقطه نار بمرتبه
روح ناطقه و نقطه نار را از برای آن بازپس یاد کردیم که اول نقطه آتش در
ترکیب بطریق فیض بروح طبیعی که نقطه خاک است پیوسته و از وی درستی حاصل
نموده یعنی صورة معدنیات و اکتساب جواهر کرده و از هر گونه ترقی کرده و به نباتات
رسید و آنجا قوة تولد و بزرگ شدن حاصل کرده و چون از آن مرتبه ترقی کرده و
به حیوان رسید و اکتساب حواس حاصل کرده و چون بنقطه آتش رسید که انجم است

نطق و علم حاصل کرده و قابل امر و نهی شد و از اینجا نیز ترقی کرده صفت مفرد است کرفت
چنانکه در اول فرد بود و در آخر نیز فرد شد و از عالم طبیعت بیرون آمد یعنی بصورت نباتی
پیوست بدل کرد چون جوهر بدل کند روحانی شود و بکمال ترقی ادراک عالم ملکوت
کند و از نیم دایره ملکوت ترقی بعالم جبروت بر آید و این نقطه را خاصه خوانند
و این نقطه در میان نقاط چون نور قدسی است که نازل است از مین و قاف و لام
نبی علیه السلام که مراجعت او بدین عالم فاتبعونی یحببکم الله است و بدین صفت از
اسفل فی سجیه سفلیه بقوة جاذبه فاتبعونی ترقی یافت و از عالم جهل و ظلمات و بعد
بعالم نور و قرب رسید که یخرجهم من الظلمات الی النور پس سر سیر نقطه این است
که ذکر کرده شد تمره چون نقطه هوا در خانه ششم منتهی شود و در خانه دوم باشد
و در نقطه ناری بیان حال کرده شده است که نقطه باد است و خانه دوم و ششم
خانه باد است و او ماده یا دوم است و ششم مایل بدین وصل حال حال کفته دیگر
آنکه این نقطه باد همان نقطه باد شکل دوم است و غلام و کنیز همه مال است و مال ایشان
مال حال باشد چنانکه چیزی بخرد که مکتسب شد و رنجور نیز شفا یابد یعنی چنانست
که در خانه نو در پنجم و در میزان بود و نقطه آتش از پنجم با اول رود و نقطه
باد از دوم بدین خانه منتهی شود رنجور را از رنج اندرون خلاص دهد بلکه مال
مال زوال باد است که از دوم آید و چون نقطه آتش بود و هر چند میطلبد خود
دارد یعنی آنست که آتش و باد در میزان بود و با هم باین خانه آیند که دو
نقطه در میزان آید یکی سایل است دیگری مسول و چون این هر نقطه علوی است

انگیز عزیز و بزرگ باشد و اگر نقطه مایی آنجا باشد و فرموده که اگر نقطه ناری نبات باشد
روشن شد که صورت باشد و باد و آب بدین خانه منتهی شود و این حکم باشد چرا که
دوم بود و چهارم و میباید که میزان باشد و نقطه باد از دوم راست
آید و آب از چهارم چنانکه امهات این است و سبل بر مراد است
از هر نیت که باشد دیگران چنین است که نقطه آب از خانه خود باز کرده و باز نزد
هر کز خیز آید و از پیش کفته شد که چون نقطه آتش از میزان ششم دهم آید سبیل او هم
باشد و چون بدهم آید نقل غیر ارادت بود و اینجا نیز چون نقطه آب بدهم رسد
سبیل او سیم باشد چون بچهارم رسد غیر مراد باشد که باد در ششم منتهی شود و از
جنبش این وصل است و این نقطه در ششم حکم ناروا رود و در پنجم همین معنی است که نقطه همان
نقطه باد است و آب بچهارم در هفتم خاکست که در ششم همچنین باشد و نقطه باد کرم
و تر است مزاج عشق دارد و اگر هوس عشق باشد با غلام و کنیز کی باشد و با زیرکان
ارضی مالست چون نقطه خاک نیز در صورت باشد که مطلوب کلی باد است و
آب نیز بود و خیر فراوان دهد و زندانی را روی خلاصی نماند از سبب ثقالت نقطه
خاک و از عشق نیز خلاص نشود و درین وقت در ششم باشد یا و رنجور را
نیز بد بود و هر مراد یکه دارد بر آید اما قرض کذارده نشود و یعنی همه بسبب نقطه
خاک است که رنجیده و کم شده و دزد بدست آید یعنی چنانست که نقطه باد از
دوم آید و خاک از یازدهم و در ششم باشد و شهادت کلی و جزوی که
کفته است در پنجم باشد و چنین بود و زمانی چون نقطه ارضی در صورت

بازوید اورا متصرف یافت و در معاملات کلی و جزوی خانه مال است
او پسر دو دانیال ع او را خداوند و هم گفته است اینمعنی روشن شده است دلیل
علمی و برهان قاطع که شکل در دوم است از دایره اصل که از پیش ذکر کرده شد
و دیگر باز بطن او است و نیز معلوم شد که ازین دلیل که تسکین سوت زنانی کرده است
و در اخلاقت کلی و جزوی در است که شکل داخل است در داخلی او از سبب زوجیت
و مراتب و زوجیت و اگر کسی خواهد که غیر این دلیل گوید شکل است چون حاکم دوم
و ششم و دهم نقطه باد است و ممسکی و بخیلی از سبب نقطه خاک بی آتش است و
تلف کننده و بخشنده فرموده است از سبب آتش بی خاک است و حاکم
مطلق شکل است و در اول کتاب وتن فرموده اینجا نقل از زمانی میکند و
بازنموده که بزرگان از حالی بحالی فتاده نسبت کرده آنست که احکام است که
اینجا باشد و این نقطه باو رسد چون با شکل خانه ضرب کنی شود شکل او در وقت
از وجود بعدم رسیده باشد و چون نقطه ناری درین شکل بود سایل طلب دفین کند
و بر شور و خراج کوره کران و غیره نسبت باشد و آتش و باد با هم از یا زدهم آمده
باشند اینمعنی لازم آید و چون رمل از بهر سال زده باشی و این امهات بر آید
پادشاه ظالم در کین باشد و کار زو سلاح و رداران
و علامت بد که باشد و ضعف که فرموده آنست که درین رمل نقطه خاک نیست
بد انکه نقطه باد فاعل است و عدم آتش است که جمیع استادان بر انند که این
خانه عدم است و سر و شدن آنست که چون نقطه باد با خاک اینجا باشد اعتدال گیرد

و سر و شود بدانکه اینمعنی در خانه ششم باشد و فاعل جزوی آنست که هر شکلی که باین خانه
رسد چون با شکل خانه ضرب کنی باد معدوم شود عدم از اینمعنی گفته روشنتر است و هر چند
که فاعل بود الا فعلی از و نیاید و در برهان طبیعی است که باد معدوم شود و چون نقطه
آتش با او باشد اجساد در کوه موجود شود و خواص اینمعنی با است که چون
با ضرب کنی شود و معدن دلیل آتش و خاک باشد که با هم بود و نداد کرنه
نقطه آتش در مرکز دو کانه بود و لازم نیز که باد باشد و آب نیز بود باد قوت گیرد
و زوج شکل ششم شکافد و زلزله باشد و اینمعنی نیز در رمل سال باشد و درینوقت
در میزان باشد و نقطه آب در سیم منتهی شود به و چون نقطه خاک باشد زلزله
نبود و این خیال نیست که باد با خاک اعتدال گیرد و بخانه منقطع شود و آنکه شکل
بازنموده است درینمعنی عرض نقطه خاکست که باشد و چون اینها شنودی گفته است انکه
نقطه باد از چهارم آید و از هیچ مرکز دیگر نیاید و معلوم شد که چون نقطه بادی
درینخانه آید طرفی کشود و باشد بگذرد و از انعام چون درین باب در خانه ششم
باشد نموده است روشن شد که نقطه باد از هیچ مرکز بخانه ششم نیاید الا از
چهارم به و از دوم به و از مر راست شکل میزانی و گفته که رنجور را بد
بود و درینحال در میزانی بود و اگر درینوقت نقطه به یا به منتهی شود
نیکو بود رنجور را که نقطه آب داده و آنکه شکل باز نموده است و این بحث
بر نقطه آب کرده که نقطه آب بششم آید و نموده چرا که آب مفرد است
و باد ندارد و دیگر انکه شکل خانه ششم بود یا ضرب باید کرد که

شود پس معلوم شد که ازین بحث عرض نقطهٔ آبست و چشمه و ماهتاب و طلوع کواکب
و میدن صبح و زن بگیرد و وضع حمل اینهمه از سبب نقطهٔ آبست و اگر درین وقت
نقطه مقصود و مطلب این دلیل از پیش گفته شد که انتهای نقطه باید دیدن یعنی این
یعنی این نقطه از کجا آمده است و طریق حکم کلی آنست که هر شکلی که در خانه که نقطه بدو
رسد آن شکل را با شکل خانه زند و حکم از آن شکل کند و او را عرض منحوس اند
و از پیش فرموده که نتیجه عارضی باشد و هر سوال که باشد چنین باید کرد که در [..] باز
نموده و شرق و غرب فرموده یعنی [..] را چون باز گردانی [..] شود و شرق غرب
شده باشد و از ملک اکبر بملک اصغر افتاده و حال دیگرگون شده باشد
و شرایط رمال آنست که اول این علم را نیکو داند و از استاد ماهر استماع کند
و آنکه اکتساب کند و رمل بنیت راست زند و نیت او آن باشد که از اوضاع
اشکال و نقاط سخن گوید و اعتقاد چنان دارد که چون حقتعالی خواسته بود این
حکم راست افتد و خطا نکند و چون بدین شرایط رمل زند خطا کمتر کند و چون این
پیش گفته شده بود که اشکال را اخراج کند و هرچه بر زبان او بر آید بگوید اگرچه
وقتی باشد که راست آید الا در خلل فی زایل باشد و نگوید که تجربه دارم که
تجربه علمی باشد از قبیل کاهنان و درین جا نه فرموده که بنابر آنکه دعوی این علم کنند
حکم بر رمل شان از صورت اشکال پیش نمیرود و نمیتوانند که حکم از نقطه کنند و
انمعنی از آن ما ممنوع است که آن مردمان از شکل نمیتوانند چه جای آنکه از نقطه
گویند و هرچند که سوال کرد این عاجز ازین کسان هیچکدام از عهده یک مسئله

بیرون نتوانست و جواب داوند که ما تجربه داریم و از صفای خاطر میگوییم و اینجا فرموده
که حکم نقطه سریست از اسرار حق تعالی و نداده الا بانبیا و اولیا و عباد صالح و فرموده که
علم نقطه نه هرچند در خاطر آید بگوید که تجربه دارم و هر که ازین علم واقف گردد است
او را معرفت کل اشیا حاصل آید اگر واقف شود و فرموده که این علم عزیزیست عزیز آید
و بهر نااهل نباید نمود شاید که حق تعالی نخواهد که هر کس این علم بداند که ایشان میل
بدانش این علم نکرده اند اکنون [..] المه نقطه رحمت و مغفرت که فرموده است از آن
رمل است که از پیش باز نموده شد که [..] در میزان و ششم بود و اکنون اگر این نقطه
از بار زوهم درین در خانه منتهی شود و اگر رمل از بهر رنجوری بود خطر مرگ بود و اگر [..]
باشد روی صحت دارد و سبب نقطهٔ آب **باب هفتم در نقطهٔ باد در هفتم شجره** اگر نقطه
باد در خانه هفتم منتهی شود دلیل بود بر شریکان و زنان و غایبان که روی بسوی خانه
خود کرده باشند و می آیند و زود برسند و در راه توقف نکنند اما اگر این نقطه
آبی هم بود غایب دیرتر باز گردد و اگر نقطه خاک با هوا هوا بود غایب دیرتر
باز گردد و اگر نقطه خاک با هوا بود و چون [..] در انجا وطن ساخته بود و عزم آمدن
ندارد و لیکن عقد نکاح شرکت او نقض آورد و دن بال غایب رسیدن روزی
و سال و ماه و ایام جدید و روزگار آینده این جمله را شهادت این نقطه بر
نیکویی بود کلی و جزوی و راز ها پوشیده ماند اما اگر بر خلاف این بود نیکو
نبود یعنی [..] زیرا که این خانه اتصالست نه خانه انفصال و اگر در سیم و نهم
بود نیکو بود یعنی روندگان را از رفتن مانع نباشد و در میان شریکان و زنان و

نقطه باد در هفتم

وشوهران جدایی اندازد و اگر نقاط علوی انجا بود اول نشان نیکو بود و آخر
نشان بد بود و اگر نقاط سفلی بود اول و آخر نشان بد بود و اگر در چهارم نقطه خاک
بود این حکم بدتر از همه بود و ترک اولیتر و این حکم کلی بود و میزان این خانه را اشتغال
نقطه هوا بود در چهارم یا در هشتم با نقطه زمین جمع شود و صورت بود حکم در
طلب دفاین و میراث و املاک و اسباب زمین بود و اگر نقطه ناری بود چون
حکم بر صورت حامله و کسیکه محبوس باشد و دفن مال و گنج زر و چیزهای نهانی و اگر
نقطه مایی بود در انخانه بود دلیل کند بر اهل زرد و خاتونان و زنان و فرزندان
و حرم پادشاهان و انچه رنموداری و حکم مطلق کلی و علم الیقین باز نموده شده
عقلا نیکو بود که دانند و زیاده نشاید گفتن که سریست از اسرار الهی و حکم مطلق را
از اینجا توان کرد و در این خانه ها که یاد کرده شد و کسی را باید اموخت که مصلح و عابد
و سالک حق بود تا این اسرار تواند نگاه داشت بد اگر چون نقطه
هوا در خانه هفتم منتهی شود و در خانه دوم باشد شریکان و زنان و غایبان
این نوع از طریق متغیرست و آمدن غایبان خاص با است در هفتم و در
میزان بد بود و نقطه آب نیز در دوم منتهی شود و اگر در نیوفت نقطه علوی بسیار باشد
غایب بی توقف آید و اگر سفلی بسیار بود دیرتر آید و بهر حال بی کشکو باشد
و از پیش گفته شده است که چون انقلاب کنی نشاید که آب و باد بمرکز خود آید و این
و این دو نقطه یکی باشد و چون نقطه اب بود غایب دیرتر بود بسبب آنکه باد
با آب اجتماع دارد در نیوفت در خانه دوم باشد و اول نیز چنین باشد

واگر این نقطه به منتهی شود غایب باز آید بتوقف بسبب نقطه خاک و چون به
رسد غایب بجایی دیگر برود و سر آمدن ندارد و اگر به رسد غایب دیر آید
و انجا وطن گرفته دیر آمدن از سبب مطلوب کلی باو دست چون نقطه در خانه مطلوب
جزوی بود و مطلوب کلی با او بود غایب وطن گرفته و شریک زن و عقد و نکاح و انچه
باتصال تعلق دارد و نیکو بود و نشاید که در میزان باشد و هر دو نقطه در هفتم منتهی شود
این حکم کند در ماه و سال و ایام بد بد همه باین معنی است که در میزان بود و در هفتم
نقطه باد و خاک باو رسد و انکه عکس و ضد است و غرض ازین نقطه هفتم که
است منتهی شود که چون به مزب کنی شود و خلاف باشد و این
حکم بر عکس آنها شد و از پیش گفته شده که خانه سیم و هفتم و یازدهم و پانزدهم خانه
اتصال اند و اینجا سیم و نهم خلاف این میفرمایند غرض آنست که چون حل از هر سفر باشد
و این شکل در اینجا نیا آید نیکو بود و شوهر و شریکان از هم جدا شدن از حکم
هفتم است و نقطه علوی که اول نشان نیکو بود و آخر نشان بد بود این به است
خاصه که شکل غیر میزانی است و احتیاج با انقلاب باشد و در انقلاب از انجا حال
بگردد و نقطه سفلی که اول نشان بد بود و آخر نشان نیکو باشد او نیز در انقلاب
حال نشان بگردد و از آن که فرموده است نقطه آتش و خاک است و از ان
از سبب آتش و باد است که خاک ضد آتش است و درین حال از اول تا آخر
بد باشد چرا که در ضرب میشود و در انقلاب ازین حال میگردد و هر چهار
نقطه بدتر از همه فرموده این خاص در اجهاتیست که در چهارم باشد و اگر باد

باآب در هشتم منتهی شود دلیل بر نیکوئی بود از هر جهت که باشد و اینجا هیچ نقطه از مرکز خیر نخواهد آمد و هو اعلم **باب هشتم در نقطه باد در هشتم خانه** اگر نقطه باد در خانه هشتم منتهی شود و نهایت ضعیف باشد و اگر صورة بود دلیلست بر حصول مال غایب رسیدن میراث بود و طلب دفاین بسبب آنکه باد تیجر است قوة ندارد و خاک در خاک قوة تمام میدهد و محصول حاصل شود و اگر آب اینجا باشد چون بیمار را بد بود و دعوی و میراث هر دو حاصل شود و نهایت نیک بود و دیگر حکم کن در طلب دفاین و میراث و املاک و اسباب زمین و اگر نقطه ناری بود صورت و بد حکم بود بر زن حامله و کسیکه محبوس باشد و دفن مال و زر و گنج و چیزهای پنهانی و اگر نقطه آب بود با خانه ضرب کنی شود دلیل کند بر اهل پرده و خاتونان و خادمان و زنان و فرزندان و حرم پادشاه و آنچه رعو داری از حکم کلی است که باز نموده شد و نقد تمامست مر عاقلان را و از کیار را تمره بدانکه چون نقطه بود در خانه هشتم منتهی شود و در خانه دوم یا بود و اگر در خانه دوم بود و در خانه هشتم شکل زوج باد بسته بود و اگر در دوم باشد و در هشتم شکل زوج باد گشوده بود و چون نقطه با شکل خانه زنی شود و این آن باشد که در هشتم باشد چون با ضرب کنی شود دلیل طلب دفاین و میراث کند که خانه میراث است و شکل دوم لازم آید که طلب دفاین یا میراث کند دیگر آنکه چون درین حال در دوم باشد و در هشتم بود چون با هم ضرب کنی چون از هر دو طرف نقطه خاک حاصل میشود و ملک نیز از دلیل خاکست و در شکلین کلی شکل چهارم است و چون در دوم

نقطه باد در هشتم

بود طلب مال میکند که از دست رفته باشد یا در پیش کسی بود که گاه با کسی دعوی کند بهر حال نیکوتر باشد در طلب مال و میراث الا رنجور را بد بود و فرموده که اگر نقطه ناری بود و صورت حکم کن بر اما و گنج و نباتی و رنجور را بدست و چون نموده است باید که با ضرب کنی بر شود و چون با دست چون بدانیم که این از جهت گوئیم از جهت گوئیم که این بحث در نقطه نار است و دلیل دیگر آنست که در خانه دوم باشد چون را با ضرب کنی که صاحب دوم است شود و این که نموده است بامعنی است و بدانکه نفاق اسم یونانی است یعنی و اسم یونانی ذکر کنم تا همه کس بدانند ضاحک مطروس نشرین انیغان

۲ سلا کبطان رکزه منکوس نفاق الکنوس کوسج اجلیل اوزاع قایه ازازه سساسه بدانکه این اشکال بزبان یونانیست و چون نموده است که شکل بطن باشد و صنع حمل و بطن خانه هشتم است و منکوس نیز چنین است غرض آنست که تحت الارض این خانه است و چون باز نموده و گفته که چون آب بهفتم آید باشد غرض نقطه آنست که درین خانه چون به منتهی شود و سود زنان و خادمان و فرزندان و حرم پادشاه است یعنی شدن آب به خاک است و حکم کلی آنست که هر نقطه بهر خانه که برسد با شکل خانه ضرب کنی و حکم از آن گوئی و از و ذکر کرده شده است و بعد از آن نیز خواهد گفتن اکنون اگر نقطه هوا از خانه دوم بهشتم منتهی شود

طالب میراث و مال کند و هرچه مقصود بود برآید اما زود از دست برود و زیاد و بقا
نکند و درین حال در دوم بود و هشتم باشد و اگر این نقطه به رسد دلیل بر
میراث باشد و دفین اما خوفی دهد اگر این نقطه از چهارم آید و به هشتم منتهی شود و در
هشتم باشد طلب دفین و میراث پدر کند و اگر در رمل باشد بر حسب جای او
حکم کند و اگر این نقطه از ششم آید و در هشتم باشد اگر رنجور بود بمیرد و اگر
حامله بود در زحمت باشد بهر نیت بد بود و در نیوقت در دوم باشد و اگر این
نقطه بدین خانه مال دزدیده کند بهر حال بی گفتگوی و شغب باشد
و اگر این نقطه از چهارم به منتهی شود و از شود و هیچ مراد وی نیست و
از میراث و مقام خوف عظیم دارد و اگر این نقطه از ششم آید و باشد دلیل بر
دارد و سر سایل ظاهر گردد و بد است و اگر این نقطه باد و نقطه
آب به منتهی شود و در دوم و سیم یا باشد یا در هر دو مقام باشد
یا در هر دو مقام باشد دلیل است بر پریشانی احوال سایل و مرادی نیست
و اگر در هر دو مقام بود هر نیت که دارد بمراد برسد اما رنجور را بد است و اگر
در دو مقام و یکی بود دلیل بر طلب مال و میراث کند و از خویشان و دختران
و زنان مراد برآید و اگر در دوم و سیم باشد دلیل بر طلب مال و میراث
کند و در نیوقت از رنجور و غایب هیچ نیکو نباشد و حامله در سختی باشد و سر و در و سبلا
شود و اگر این نقطه باد از دوم آید و نقطه آب را از دلیل بر مال از دست
رفته کند و باز بدست آید و کسی بد و کند درین حال در دوم و در سیم آید

و اگر این نقطه با نقطه آب از دوم به هشتم منتهی شود از همه حال بدتر باشد حذر باید کردن
تا زمانیکه حال در سیم و دوم بود و در ششم
و هفتم و اگر نقطه باد از دوم و آب از
رنجور را بد بود و سر پنهانی آشکارا شود و خوف بود در نیوقت در دوم و در سیم
بود و ششم و آب از دوم و در ششم آید حکم اما رنجور بمیرد و در نیوقت
در دوم و در سیم باشد از ششم آید و نقطه آب از مرخود
دلیل بود بر حصول مراد هرچند که توقفی باشد اما کسی سایل را مدد کند در
در نیوقت در دوم در سیم باشد و اگر این نقطه از مرخود آید و نقطه آب از
ششم همراه و از رنجور امین متمتع ان بود و اگر این نقطه از سیم آید
و نقطه آب از مرخود آید از ان حکم بدتر و خوف است حذر باید کردن
اگر این نقطه از دوم به منتهی شود همان حکم دارد اما از سبب نقطه خاک
توقف افتد و از هر مقام دیگر همچنین بود که و اگر این نقطه با نقطه خاک
از مرخود در سیم بد و منتهی شود در همه نیت بد باشد و خطر دارد و اگر این نقطه باد
با خاک از ششم بد و منتهی شود در رنجور بمیرد و فرزند در خطر افتد و نیکو نبود
در همه احوال در نیوقت در دوم و چهارم از مرخود آید
مال غایب و میراث بدست آید اما باز از دست برود
از چهارم آید و خاک از مرخود آید از مقام جدا افتد و از پدر ملول شود و هیچ مرادی
نیست و رنجور نیز بر مرگ قریب است اما زیاده زحمتی نباشد و مرادی نیز نیست و اگر

این نقطه از دوم آید و خاک از ششم دلیل بر پریشانی باشد اما زیادت زحمتی نباشد و مراد وی نیز نیست و اگر این نقطه از چهارم و خاک از ششم آید طلب و فعلی میکند اما بر او آید و بهر حیث مراد وی نیست و اگر این نقطه از ششم و خاک از مرخود آید کم شده باز نیاید و در وهم مال باز میدید و رنجور را بد بود و اگر این نقطه به منتهی شود و اگر نقطه آب در گفته شد و اگر با نقطه خاک است در مذکور شد تمام شد نقطه هوائی اکنون شروع در نقطه آبی میشود و در آن نیز هشت باب است بدین تفصیل که مذکور میشود باب

اول در نقطه آبی و احوال آن اگر نقطه آب در خانه اول منتهی شود دلیل کند بر کسیکه حال سفر و غایب و بیرون رفتن از مقامی میسر شد از حال خود که چون شود و در این صورت اگر نقطه ناری باشد حکم کن بر کم شده و گریخته و بر تشویش خداوند ضمیر و اگر نقطه هوائی باشد دلیل کند که از کسی برسد که او را دلخواه باشد و مراد او برسد و با مردمان جمع شود و فایده گیرد و اگر نقطه خاکی باشد دلیل کند بر زن حامله و بر کسیکه در پی دیگری باشد و بر طلب سیم و زر و جواهر که در آتش عمل کرده باشند و اگر نقطه آبی تنها بود حکمش از خانه سیم باشد و صورت سیم بد او است و اگر نقطه هوائی بود صورت دوم او را شاهد بود و اگر نقطه خاکی بود حکم او را در خانه چهارم بود و اگر نقطه مایل شود یعنی برود از خانه بخانه حکم نیز برابرش برود تا انتهای نقطه و خاک که چون باشد و نقطه مقصود و طلب شد که حکم کلی کرده شود مثره بدانکه چون نقطه آب در اول منتهی شود و در خانه هفتم یا باشد و در سیم شکل نیز آبی بود سفر و غایب و بیرون رفتن از مقام بسبب نقطه آب است که او نقطه خانه حرکت است و دیگر آنکه

در نقطه آبی

علوی شده است و اگر آب از سیم با اول منتهی شود و نقل و حرکت روشنتر باشد و چون از سیم با اول و دوم و در هفتم باشد و چون این نقطه به منتهی شود از کم شده و گریخته و تشویش خاطر خبر دهد و اگر از مرخود آمده است و در هفتم و نهم بود در وقت کم شده و گریخته و رفته یا حاضر شکل باشد و چون نقطه باد و باد او بود که مطلوب خبر دوست و کلی آتش است لازم که دلخواه طلبد بهر حال مراد او بر آید و جمع شود با مردمان و در وقت شکل اول یا باشد و چون منتهی شود بر عکس این باشد و زنان و از سبب نقطه خاکست و این حال خاص یا است و چون با شکل خانه ضرب کنی نقطه با دوم شود طلب زر و سیم و جواهر از بن دلیل باشد و نیز چنین باشد و در وقت اگر نقطه آب بود و شکل سیم هم بدین وجه با در او دوم و خاک چهارم این بحث است که از پیش فرموده اگر نقطه با اول رود شهادت کند بر چهارم و باد بر دوم و آب بر سیم و مایل شدن همان معنی است که در نقطه آتش فرموده که نقطه باد اگر بچهارم میرود یا باز میگردد و در این حال اگر نقطه خاک باشد که مقوی او است که بداند در کدام خانه است اکنون اگر این نقطه به منتهی شود و در هفتم بود تشویش خاطر سایل باشد اما این شاهد بجای خود بود یعنی آب و اگر این نقطه از سیم آید و در هفتم بود شاهد با خود دارد و لی پریشانی نباشد و اگر از مرخود آید و در هفتم باشد طلب نفقه آب از سیم باید کرد و در این حال همراه او ترین اگر این نقطه از هفتم آید و به منتهی شود و در سیم باشد و در هفتم این نقطه بجای سیم احکام او تمام است و چون از سیم گذشت در اول از قبل گذشت حکم این زیاده فوقی ندارد

واکر این نقطه به حج منتهی شود همین احکام دارد و اکر این نقطه به ج منتهی شود اجتماع
و به میان سایل محبوب جمع شدن با مردمان انمعنی باشد و اکر ج در هفتم باشد از
سبب غلبه نقطه آب مراد مراد او زیاده تر باشد و اینمعنی روشنتر است که فرموده است
که شاید باشد نقطه آب از سیم و اکر این نقطه از سیم آید و هفتم ج باشد سفر بخیر مراد شود و اکر
این نقطه از هفتم آید این نقطه غلبه کرده باشد و هیچ اعتباری ندارد و ج نیز چنین
باشد و اکر این نقطه به ج منتهی شود غم و تشویش خاطر و بی مرادی باشد و اکر در
هفتم ج بود بد تر باشد و اکر در هشتم ج بود آن غم واندوه کم شود و اکر این نقطه
از سیم آید حکم زن حامله و زر و جواهر باشد و درین مرادی نیست و اکر از هفتم آید از
ضد و حسود پرهیز باید کرد و ج نیز چنین است و اکر این نقطه با نقطه خاک از مرجوع آید
و به ج منتهی شود و در هفتم و هشتم ج یا ج باشد بدانکه حکم از سیم و نهم است و اکر
در هفتم و هشتم باشد از غم و ملالت خالی نیست و اکر ج نیز باشد همین حکم است

باب دوم نقطه آب در دوم بحره اکر نقطه مابین در دوم منتهی شود دلیل کند بر رسیدن
مال و خریدن کنیزان اما مال دیکر در نزد زنی دارد که نرسد از حرکت و کسان جون
چون خواهران و برادران آن مال تمام نقره بود که مضروب باشد چون جامهای مجلس
و پوستینه و المکنزین که به ج دلیل بود و اکر نقطه ناری بود دلیل بر تلف مال و
کریخته و کم شده بود و اکر نقطه خاک بود دلیل بود بر کرفتن مال خویشان و پدر و برادر
و خواهر و نقطه در هر جانب که رود و انتها کند مقصود طلب باید کردن و مقصود
و ران جانب طلب کند تا عرض حاصل شود و در طول و عرض عمل بر مثال مذکور

کند تا مقصود کلی حاصل شود و اکر نقطه منتهی شود و انجا ج بود که نقطه ندارد نقطه خانه
بنکرد که کدام است مثلا در خانه ناری منتهی شود ج حاصل آید و حکم کند که سوال از دین
و عافیت نفس خود میکند و اکر در هوائی منتهی شود حکمش از ج کند و اکر در مائی منتهی شود
حکم از ج کند و اکر در خاکی منتهی شود حکم از ج کند برین مثال کلی اخر ازین ماند و با خبر
کردد از سیر نقطه در خانهای شکانه بحره بدانکه جون نقطه آبی در خانه دوم منتهی شود
و در هفتم ج باشد و در خانه سیم شکل نیرانی بود و نقطه آب که فرموده یعنی منتهی شود ج
دلالت کند که مال برسد و خریدن کنیزک از سبب نقطه آبست که مونث است و آن
مال با دوست و مال دیکر در بی دارد یعنی حرکت کند و فایده بیابد که نقطه آب صاحب
سیم است و خویشان نیز از سبب نقطه آب فرموده و مال نقد سبب نقطه آبست که اکر
آب در خانه باد بود ج حاصل آید و پوستینه و حلقه و المکنزین مشهور است بود ج
و ج و ج و درین حال این سه شکل مثلث باشد و نقطه ناری فرموده ج باشد
و چیزی تلف شده و کم شده و غایب اینمعنی خاص از سبب نقطه آتشی است که معدوم
میشود و مثلث این ج و ج و ج باشد از ینجا امکانست که آن کم شده و کریخته
باز آید و نقطه خاک از مال برادران و خواهران و خویشان باشد که چهارم مال
ایشان بود اما بدست آمدن مشکل بود و انتها کردیدن آنست که چون نقطه آب
در دوم منتهی شود و آن نقطه نقطه باد و شکل هفتم باشد ازین بیش روشن کردیم و در
مقوی نقطه بخش کردیم در آتش و باد و در باد و آب و در آب و خاک اینمعنی ها همه را
نکاه باید داشت تا حکم راست آید و بدانکه هر نقطه و انتها دو کانه و خانه

شکل را نگاه باید داشت که سایل اضمیر و سوال از چه است و نقطه که منتهی شود انجا
بود و آنست که در میزان بود و سایل سوال کند و بدانی که از کدام خانه است اگر از خانهاء
ناریست را طلب کند و بگوید که و اگر از خانهای بادی بود طلب کند و اگر
از خانهای آبی است طلب کند و اگر از خانها خاکی است را طلبد و حکم هر شکلی
را از خانه خود طلب کند یعنی امهات اصل از بنات اصلح بدانکه وجود امهات بنات
اصلست از نقطها چنانکه اگر نقطه آتش در میزان حاضر میشود و چون اول با پنجم ضرب کنی
ازین شکلها امهات و بنات بیرون نیست و دیگر آنکه چون آتش در اول منتهی شود
در پنجم بود و اگر در دوم منتهی شود در ششم بود و چون در سیم منتهی شود در هفتم
بود و اگر در چهارم منتهی شود در هشتم باشد یا و در بنات نیز چنین است و از آن
و چهارم که یا یا یا از سبب آنست که چون رمل منکوس کنند نقطه بغیر مرکز
منتهی شود چنانکه آتش از پنجم بدوم آید و خاک از چهارم به هشتم رود و چون نقطه علوی
باشد سفلی شود و اگر علوی شود و اگر سفلی شود پس روشن شد که ازین امهات
و بنات بیرون نیست و دلیل دیگر آنکه چون آتش در سیم منتهی شود در اول باز
باید دید و چون آب در اول منتهی شود در سیم باید دید و در اول کتاب گفته است
که چون و در میزان آید ضمیر از شکل شانزدهم است و تکرار و پس ازین معلوم شد
که چون در میزان بود تکرار او شکل اولست و از آن هم شکل نمی آید و ازین
فرموده که حکم مطلق شکل پانزدهم است و از آن سبب هم شکل نمی آید و نیز بدانکه امهات
رملست و شکل پنجم با صول آتش امهاتست و ششم باد و هفتم آب و هشتم

فال

خاک نتیجه راست اول و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم راست از نتیجه امهات و بنات
و سیزدهم نتیجه نهم و دهم و چهاردهم نتیجه یازدهم و دوازدهم و پانزدهم و نتیجه سیزدهم
و چهاردهمست و شکل پانزدهم طاق نمی باشد از سبب آنکه میزان امهات و بنات
که اگر امهات در مراتب عنصر فرد است بنات نیز فرد است و از دو فرد زوجی حاصل آید
و اگر زوجست امهات نیز زوج است و از دو زوج زوجی آید دلیل دیگر آنکه پانزده
شکل را عنصر باشد و همچو شکل پانزدهم و شانزدهم است و عدد از صد و بیست برون نیست
و صد و بیست عدد پانزدهم است دلیل دیگر آنکه چون رمل زده باشی آن امهات
چون با امهات اصلی زنی شکل میزان همان باشد و چون بنات آن رمل نیز انقلاب کنی
چنین باشد و زایدات چنانست و همان میزان باشد چراکه سه شکل هیچ نیست و
شانزدهم از رمل نیست دلیل دیگر چون رمل زده باشی که شکلها همه در این مبنی چون
به مبنی پانزده شکل باشد و شکل شانزدهم مکرر بود باشد که در آن رمل نباشد
معلوم میشود و ازین دلیل که شکل شانزدهمست و رمل بیش از پانزده نیست و این امهات
دو کانه باز نموده تا آسان شود و دیگر و در رمل
اول در شانزدهم مکرر است و از آن دوم مکرر است و سعد و نحس
دیگر اتفاق افتد چنین باشد اکنون ثابت شد که رملی زده آید بیش از پانزده
نباشد و شانزدهم را اعتبار و حکم نیست اکنون چون در میزان آید سوال سایل
معلوم کند شغلی از آن حاصل آید حکم کلی از آن مثلث گفته شود مثلا سوال از خانه
پنجم باشد و در پنجم بود و ما ضرب کنی شود و باز یا ضرب کنی

شود چون این دو شکل با هم ضرب کنی شود حکم کلی از آن شکل باشد یعنی
اکنون اگر این به منتهی شود دلیل بر بی مرادی و نقصان مال بود بهر حال نیکو نیست
و اگر نقطه خاکی باد و منتهی شود خلل مال و زنان و رحمت باشد و نیکو نبود و اگر به
منتهی شود همین حکم دارد و اعتماد نکند و فایی نخواهد کرد و اگر این نقطه به منتهی شود
همین حکم باشد را اعتماد نباید کردن از همه حال بدترین و از آن مرکبات در آتش
و باد و گفته شد **باب سیم در نقطه مائی و هم نحر** اگر نقطه مائی در خانه سیم منتهی شود دلالت
کند بر ثبات کارها و باز آمدن غایب و سکونت گرفتن از پریشانی و بر آمدن کارها
و روا شدن حاجات و از بزرگان نیکوئیها دیدن و با شراب پیوستن و در اعمال
شروع نمودن و طلب زنان کردن و جمع شدن با خویشان خود و باز گشتن از سفر و نقل و
تحویل و حرکت و این نقطه در خانه سکون دارد و صاحب حرکت باشد و بهم الاقارب
قوة دهد خویشان را و پدید آمدن کارها که در ضمیر دارد و قوت گیرد و اگر صورت ناری
اینجا بود دلیل کند بر فرقت خویشان و بر انداختن وطن از سفر و نقل و حرکت و اگر نقطه
هوائی بود دلیل کند بر آسوده بودن از همه رنجها و غمها و جمع شدن با مردمان و
خویشان و کاری کردن که باریک بود و از آن شاد شود و نیز دلیل کند بر کشتی که
بر سر آب میرود و سفر دریا کردن زیرا که هر دو نقطه در ذات خود فرو بود و چنان
آید که کسی بر سر آب بود و ثبات ندارد و شکل منقلب در نفس خود و هر نقطه را که
رانی حکمی دارد و سعدی و نحسی و نیکوئی و بدی با وی مختلط بود نده حکم
و اگر نقطه خاکی اینجا بود چون حکمش بر نیکوئی بود الا المحبوس و رنجور را بد بود

این حکم بحکم قاضی مجنون ماند با کسیکه در دماغ خلل داشته باشد و آن آدمی رجال
خود نبود و سخن نیکو نگوید و خون غالب شدی در دماغ او بود و خلل در عقل او بسبب تخیلات
خود سخن جنون نامعقول بر زبان راند که هیچ سخن را با هم نسبتی نبود و اگر اینجا باشد
حکمش بر نیکوئی بود در هر جا که باشد اما محبوس را و طلاق بد بود که بجمادات ارضی
نسبت دارد و بسبب غلظت و گرانی نقطه خاک و دلیلی است اینجا بر گرفتن آفتاب
و ماه و ابر و تاریکی هوا و بر لشکر و علف زار و پشته و بر جماعت از هر گروه که
باشند و اگر با او شاهد بود در دو از هم دلیل کند بر صلح بسیار و اگر
شاهد لشکر بوده باشد حذر او لیز و اگر شکلی مرکب باشد از چند جوهر چون حکم
آن از نقطه آب گیرند که بالا میرود و دیگر صورتها را نیز برین قیاس کند تا حکم
خطا نکند و اگر نقطه منتهی شود در خانه هشتم عظیم بد بود اما اگر نقطه ناری با هوا بود
خلاص شود و از خوف بیرون آید اما میراث را نیکو بود که برسد و وفا این ظاهر
شود و حامله پسر آرد و اگر بر عکس این بود دختر آرد و کار نهانی کرده شود اما بر
مرگ بزرگی دلیل بود بعد از چهل روز و دلیل کند بر فرو شدن آفتاب و خبرهای
نهانی و در جایهای محکم در زیر زمین چون نهان خانها و کاریزها و مغاکها
و گورستانها و خرابها و گرمابهای منقش و جای تاریک و بر بوستانها و
آسیاها و حوضها و جایهای خوش که با آب و هوا بود و بر کشتی دلیل کند که
میرود و سفر دریا کردن اما این دو نقطه با هم نجابت ذوقی بود چون عاشق
و معشوق که بهم رسند و این در خانه مطلوب خبر وی و چنان بود که گویی

چیزی خود بدیگری میدهد تا صورت احتیاج لازم آید و اجتماع از دو جوهر بود
که باهم گرد آیند و یک صورت شوند و این صورت حمره است که در روی آب و هوا بود
و بر آب حرکت کند پس کشتی لازم آید و چیزهای مجوف که بر آب روان شود و نیز
و نیز بر حیوان آبی دلالت کند اما نقطه مایی را درین خانه حرکت نیست و هر نقطه
که آنجا رسد با این نقطه مشارکت کند در ضمیر بحسب شهادت نقطه و خانه چون
صاحب مرکز بود پس حکم او را بود لاجرم حکم کلی از مزاج او کنند و اما هر نقطه
که او در خانه ایست اگر نر باشد یا ماده این نقطه را آنجا فاعل خوانند و فاعل باشد
بر نقطه و خانه چون زن و مرد باهم گرد شوند و صورتی تولد کند آنرا حکم عرض
خوانند یعنی نقطه مقصود و عاقبت است و فوق اول است و چون این صورت بود
دلیل بود بر مقصود و ضمیر بنگرد و نقطه از آنجا که میرود و در عرض آنجا منتهی شود
آنجا نیز حکم کند تا ضمیر تمام گفته شود و مزاج کند نقطه را با ضمیر خانه تا صورتی
حاصل شود که او را غرض بود از آنجا نه اما صورت اول با دوم ضرب کنی تا مثلثی
حاصل کنی و حکم کلی از آن مثلث حاصل آید ثمره بدانکه اگر نقطه آب در
بسیم منتهی شود و در هفتم باشد چون نقطه بخانه خود آید ثبات در کار و باز ماندن
غایبان و سکونت گرفتن باشد و در منوفت این نقطه از مر خود آمده بر شکل
نیرانی منتهی شود و اینچنین باشد چون نقطه بخانه خود رسد روا شدن حاجات باشد
از بزرگان و اعمال و سلاطین و اشراف هم ازین سبب فرموده اما طلب زنان و
جمع شدن با خویشان ازین دلیل است که این نقطه با نقطه آتش بود اما بازگشتن

از سفر از دلیل آنکه این نقطه از پنجم آمده باشد و درین مقام باشد در هفتم یا در سیم
بود این نقطه از هفتم آید و آب از سیم لیکن خوج باشد و حرکت از خانه سیم است و قرب از دن
خویشان با وجود باشد در سیم که چون ضرب کنی شود و پدید آمدن مراد
سایل و صورت ناری باشد که فرقت باشد و نقل و حرکت در منوفت نقطه
از دهم آمده بود و اینمعنی خاص یا باشد چرا که ازان نقطه باد خواهد فرمود یعنی
چون با شکل خانه ضرب کنی شود و نیز غیر نیرانی را نقطه از مر خود منتهی شود و اجتماع
ده و مقصود بر آید و آسوده شود و از غم و رنج و جمع شدن با خویشان و زنان باشد
و زنان نیز از سبب نقطه آب که آب مونث است و حاصل شود و نقطه را مشارکت نیست
یعنی با شکل خانه ضرب کنی و این هر دو نقطه فرد و جنبان باشد یعنی و بی ثباتی
درین حال آنست که بحث بر نقطه آب میکند و آن خاص با است و باد ندارد و دیگر
شکل خانه یعنی که آب ندارد و تا ضرب کنی آب و باد باهم جمع شود و شاید که
در منوفت در سیم و پانزدهم باشد و آب و باد باهم باد منتهی شوند و سعد شدن
آنست که درین نقطه نقطه خاک باشد نحس شود یا خود نقطه اول و دوم را نقطه خاک
باشد نحس میشود و این نیز ازین قبیل است که نار با اول و باد چهارم یا دوم و اول
باشد اکنون بدانکه مختلط بودن آنست که این از هفتم که مرکز اوست باز گردد و در مراجعت
بسیم آید که هم مرکز اوست در حکم سرگردان شود چرا که از شکل نیرانی باز گردیده و
بشکل غیر نیرانی منتهی شده سخن او را اعتبار نتوان کرد ازین سبب مجنون باز خواهد آمد
و هر نقطه که از خانه خود باز گردد و از شکل نیرانی و در مراجعت هم بخانه خود باز گردد

از شکل میزانی و در مراجعت هم بخانه خود باز آید و بشکل غیر میزانی منتهی شود چنین باشد
و آنکه فرموده که اگر باشد حکمش بر نیکویی بود و این معنی آنست که این نقطه از هفتم
باز گردد و در پنجم به منتهی شود و در زوج آب شکل چهارم در حجاب شود که این
نقطه بسیم رود و از قبیل حکم قاضی مجنون بود شده باشد یعنی زوج آب چهارم
ظاهرش آنست که به پنجم بود چون ضرب کنی شود حکم این بر نیکویی و الالتی
و اطلاق و رنجور را بد بود و این معنی آنست که چون نقطه از خانه خود منتقل شود و بغیر مرکز
منتهی شود و فرزندانی و رنجور را بدست و رهایی نباشد و غلط و گرانی از سبب آنست
که درین وقت هیچ نقطه موجود نیست و لشکر و علف زار و پیشه و جماعت از هر گروه
این معنی با غلبه آنست که درین رمل تمام نقطه آب بود اما لشکر و جماعت از هر گروه است
که اول و دوم و سیوم باشد دلیل روشنتر است و شاهد دوازدهم که فرموده
بدانکه آب و خاک شکل سیم نقطه آب شکل دوازدهم است درینحال نقطه آب و خاک در شکل
سیم باشد یعنی بود درین حال آب شکل دوازدهم زوج باشد و بضرورت در
ششم و در هشتم و در دوازدهم آید چون رمل از برای سال باشد این حکم
کند بهر حال سایل همراه باشد و دران خشکی در طبیعت غالب آید و تلخ فرموده و این
خاص اهمانی باشد   و دیگر فرموده که اگر در دوازدهم باشد
شاهد باشد بجنگ لشکر باشد و این نیز بکر رمل باشد و در ششم بود و بدانکه
دشمن است چون جای او بگیرد لشکر باشد و این معنی همچنان است در سیم و اگر
شکل باشد از سیم جوهر و این است ابتدا از نقطه آب کند و بالا آید و مزاج

یعنی دو نقطه آب سیوم
و اینجا رمل از برای سال بوده

اعتدال کند

اعتدال کند اما آنکه نقطه خاک از سیم گشوده رود یعنی چهارم باشد و این نقطه
گشوده بود تا هشتم چنانکه در نقطه آتش فرموده که اگر باد بچهارم رود بد باشد اینجا نیز
میفرماید که عظیم بد باشد و اگر نقطه نار بهوا اینجا بود خلاص شود و میراث بدست آید
و دفین ظاهر شود و حامله بسر آرد و این معنی را بدانکه نقطه آب پنجم بسیم آید و در سیم باشد
و خاک گشوده تا هشتم نقطه نار و هوا باشد این حکم کند و اگر خلاف این بود حکم بر
خلاف این کند یعنی در شکل هشتم نقطه آتش و باد نبود و مرگ بزرگی بعد از چهل روز
این با است در هشتم و در سیم و این خاص یک امهات است از پیش گفته
شد که عظیم بد باشد امهات این است   و عدد چهل روز ما است
در هشتم بدانکه شکل دوازدهم است و در هشتم آمده چهار مرتبه آمده بود این عدد
چهار بر سری و شش بر سری چهل باشد و این شانزده شکل در شانزده خانه عدد ده
و در جد و ولی نهاده افضل رومی از قول ثانی میگوید و در مصباح روشن کرده است
و فرو شدن آفتاب از نقطه خاک است که بخانه خاک دود و چیزی پنهان و مغاک و گور آسمان
و مقبل جای و تاریکی این همه از سبب نقطه خاک است اما بوستان و آب و ان و آسیا
و کشتی و سفر دریا و چیزهای مجوف و بدانکه این نقطه باد غایت دوستی دارد و این
همه با یک امهات بود چون عاشق و معشوق آنست که نقطه آب و هوا درین مقام
جمع شوند در ششم نقطه باد فرموده است امهات این است   و درین
رمل هیچ نقطه آتش نباشد و خاک نباشد و بر کشتی و چیزهای مجوف و حیوان آبی دلالت
کند و نقطه آب درین مقام در خانه خود است بسیم و مشارکت کردن همانست که آن

شکل با شکل خانه ضرب کنی بحسب شهادت آن معنیست که شکلی حاصل شود بنگر که از کدام خانه
که تمام احکام در انجا خواهد بود و قاعل نقطه همین معنی است که ضرب کنی آن شکل را با شکل خانه
و چون این دو مرد و تمثیلی است بر آن نقطه و شکلی که آمده در آن خانه و چون دو شکل با هم ضرب
کنی شکلی نتیجه باشد تولد آنست و آن شکل را عرض سایل فرموده است و عاقبت البیت نیز
عاقبت الحال و سوال سایل و مقصود از این شکل انکه احکام از این شکل است و از این خانه
که میرود و در عرض انجا که منتهی شود حکم کند از منفی عرض تکرار آن شکل است تا کجا تکرار
کند آن شکل انجا نیز با شکل خانه زند و شکلی حاصل آید شکل اول و آخر مثلثی باشد حکم کلی
باشد و همه نقطه چنین باید کرد اکنون اگر این نقطه ما را با خاک در این خانه منتهی شود از مرجود
سایل را اکنون نیکوتر بود و مراد بر آید اما بتوقف و این نقطه به [illegible] و [illegible] منتهی شود
به [illegible] از پنجم و به [illegible] از هفتم حکم کند و این نقطه به [illegible] در این خانه منتهی شود باب چهارم
در نقطه آبی در خانه چهارم اگر نقطه آب در خانه چهارم منتهی شود دلالت کند بر سنگهای
شفاف سفید چون یاقوت و بلور و بر جوهرها و کاریزها و چشمه ها و مرواریدها و طلق و
زیبق و کف دریا و نمک و هر چه سفید باشد و دلیل بود بر زنان و پسران و پدران و مادران
و بر دریا و بادبان و باد و اگر نقطه با خانه امتزاج کنی [illegible] شود و دلیل کند بر عاقبت
کارها که امید دارد از جواهر هر چه سبز و کبود بود و چون زمرد و فیروزه و پنج و بنار
سبز و بر حیوانات که در میان سبزه ها چرا کنند و از صورت دراز گوش و از بالا چون منبر
و تختها دلیل کند و نیز بر مرغ خانگی و بط و قاز اما اگر نقطه هوایی انجا بود دلیل کند بر
تلف شدن چیزی و بیرون رفتن از خانه و از جایی بجایی نقل کردن و سفر از شهری بشهری

و فروختن

و فروختن ملک و دلیل کند بر چیزی که از زمین بیرون آمدن چون خاین و غیر این و آنچه پوشیده
بود ظاهر شود و بر سوراخهای زمین و بر غارها و خانهای پنهانی و اگر نقطه ناری انجا بود
دلیل بر جمعیتها کردن در خانه پدر و مادران و خویشان و دعوت کردن و مهمانیها
و عروسیها و نباتات افتادن و کارهای بزرگ و بر دوستیها و دو مهها و اجناس خانه
که گرفته در دیده بود از هر گونه که بود نیز دلیل کند بر برادر و پدر و هر خویش که از قبیله پدر
بود و تمره بدانکه چون نقطه آب منتهی شود در خانه چهارم و در خانه هفتم [illegible] یا [illegible] یا [illegible]
باشد سنگ شفاف و یاقوت و بلور است که چهارم خانه جماد است چون آتش بدو
منتهی شود معدن لعل از وی آید و چون آب منتهی شود جوهر سپید شود و سفید می از سبب آنست
که آب لطیف است در خاک سبز و کبود نماید و بمعنی خاص [illegible] است و چون [illegible] در هفتم
٦ باشد طلق و زیبق و کف دریا و نمک بود و زنان و پسران و پدران و مادران دلیل آنست
که [illegible] در هفتم باشد و باد و بادبان و دریا از آنست که نقطه آب با نقطه باد در چهارم با
و هفتم [illegible] بود و نقطه خاک فرموده و [illegible] نموده این مرادها که فرموده برآید اما بتوقف
و هفتم [illegible] بود و چه اگر [illegible] باشد در توقف افتد و در بتوقف که نموده هفتم [illegible] می باید
که باشد که آن نیز [illegible] شود چراکه با [illegible] ضرب شود و جواهر سبز و کبود و زمرد و فیروزه
در [illegible] هفتم باشد و حیوان نیز از این دلیل است و دراز گوش که صفت کرده این بودن
[illegible] که صاحب او از دهم است در چهارم و [illegible] در هفتم که [illegible] در چهارم چون با خانه
زنی [illegible] شود و منبر و تختها نیز از این دلیل است اما مرغ خانگی و بط و قاز آنست که
[illegible] در چهارم بود و [illegible] در هفتم و نقطه هوا که بر تلف چیزها فرموده است از سبب آنست

که آب در خاک چون باد باشد تلف شود که باد آب بخورد و در خاک ونقل وسفر از خانه
بخانه واز شهر بشهری این خاص با در چهارم وهفتم باشد و چون باد و آتش قوه
گیرد و خاک در مرکز نباشد چیزی تلف شود یا از مقام نقل کند سایل نشاید که کسب
بفروشد اما باید که نقطه باد نیز از پنجم بچهارم آید و در پنجم و چهارم باشد و در دوم
بود ظاهر شدن خبرها و چیزیکه از زمین بیرون کنند درین حال در چهارم باشد
و در میان آتش و آب باهم از مهر راست باد منتهی شود و باد از دوم آید
دفین ظاهر شود و هرچه نهان بود پیدا شود و در آب و نار رفتن گفته شده است
و چون در چهار باشد جمعیتها و عروسی و اخباش خانه بود میباید که در ششم باشد
اگر این نقطه از دوم بچهارم آید و در خانه هفتم باشد دلیل بر طلب مال بود
که از پدر یا از زنان که چون نقطه از دوم بچهارم و هفتم بود واز پدر بود که چهارم
یا از زن که نقطه بهفتم میرود به یا دفین طلب کند واز مقام بیرون رود و مراد
بر آید اندکی و اگر در آن شکل نقطه ترابی بود از مراد باز ماند یعنی نقطه آب از دوم بچهارم
رود و خاک انجا بود یعنی باشد و اگر هوا بود چیزی از دست رفته و تلف شده
میطلبد و اگر درین حال باشد الخبری بدست آید و اگر بود بدست نیاید و
از مراد باز ماند و اگر باشد از مقام غیبت آرد و و نیز همچنین باشد
بلکه بدتر اکنون اگر این نقطه از پنجم بچهارم آید و در سیم باشد دلیل مراد باشد
و باز یافتن آنچه تلف شده بود و اگر نقطه خاکی باشد یعنی کسی مانع شود و هیچ مرادی
نیست و اگر باشد مراد و عاقبت بر آید اما بتوقف و اگر باشد در مقام گفتگوی شود و مرادی
نیست اکنون اگر این نقطه با نقطه خاک اید در آن هیچ نیکوئی نباشد باب پنجم در نقطه‌هایی در پنجم

نقطهٔ آب در پنجم

نتیجه اگر نقطه آب در خانه پنجم منتهی شود دلیل کند بر چیزهای خوش دنیاوی
از قبیل فرزند و هدیها و تحفها و رسول و نامه و مهمانی و عروسی و سخنان خوش شنیدن و دیدن
دوستان و عشقبازی کردن و نزهت و جامهای نو پوشیدن این همه نیکو بود
خاصه که نقطه نار یا هوا انجا باشد حضور ملوک و مجلس سلاطین و واز تمام انواع مذکوره
که بدین خانه و نقطه تعلق دارد برخوردار شود ولیکن اگر نقطه خاکی انجا باشد بر ثبات کارها
و قبض خاطر تعلق دارد و گرانی کارها و بر زن حامله که دختر در شکم دارد و گران بار
بود و بر خفتن دلیل بود و بر کوری فرزندان ولیکن زود به شود و عاقبت خیر بود
در همه کارها ثمره بدانکه چون نقطه آب به خانه پنجم منتهی شود و در خانه سیم یا
بود و چون مطلوب کلی بخانه خود آید آنخانه خیر باشد اخبار خوش برسد دلیل خوشحالی
از فرزندان و دختران و معشوقان بود و این سخن خاص با است و نقطه
نیز مونث دارد و از فرزندان و دوستان و هدیه و رسول نیکوئی بود از سبب مطلوب
کلی اما باید که در سیم باشد و این نقطه پنجم همان نقطه آتش باشد در سیم
در بیوقت در میان دو عروسی و سخنان خوش شنیدن و دیدن دوستان و
عشقبازی کردن و هرچه بخرمی تعلق دارد و این همه از سبب نقطه مطلوب کلی آتش است
یعنی آب و چون نقطه هوا بود جامه نو پوشیدن نیکو بود و نشاید که نقطه نار
و باد و آب باهم جمع شوند و پنجم باشد و سیم و چون آتش در سیم به منتهی شود
و آب در پنجم حضور ملوک و سلاطین در آن مجلس و بهر نیت که دارد
بمراد برسد و اگر نقطه خاکی بود در کارها ثبات باشد و چون ضد درین خانه

باشد قبض خاطر بود بر خلاف آتش و باد و زن حامله دختر زاید و گران بار بود یعنی
خاص با سخت که هر دو نقطه او مونث است و شکل گران و ثقیل است و در وقت
در سیم و در چهارم نیز باشد چنانکه دو نقطه آتش در ان محل بیش نباشد
و نقطه باد در ان محل نبود و این و آتش در خانه آب خاک بود لازم آید گرانی
و قبض خاطر و رنجوری فرزندان و نصیحت انجامیدن ایشان و اگر این نقطه از چهارم به پنجم
منتهی شود و در سیم باشد دلیل بود بر نیکوئی و خرمی و شادی و از همه نیت که
باشد و اگر باد او نقطه خاک بود غمی نباشد و شادی نیز کمتر بود و اگر نقطه ناری بود
رسول و هدیه را نیکو بود و از معشوق مراد بر آید و اگر نقطه هوا باشد چون جامه
نو پوشیدن و هر نیت که دیده مراد بر آید و اگر این نقطه از دوم به پنجم آید و در پنجم
بود هدیه برسد و همه مراد بر آید و در سوقت در سیم بود و اگر نقطه خاک با او
بود رسول خبر دیر آرد و هدیه برسد و بهر حال نیکو بود و اگر نقطه ناری بود همه
کارها نیکو باشد و از فرزندان و دوستان شاد بود و اگر نقطه هوا با نار بود این
حکم از همه نیکوتر باشد و اگر این نقطه با نقطه خاک و درین خانه منتهی شود نیکو نباشد
در هیچ حال **باب ششم در نقطه‌های در ششم نخجره** اگر نقطه آب در خانه ششم منتهی شود نیکو
نباشد و دلیل بود بر خریدن اجناس مالی و غلام و کنیزان و خادمان سفید پوست و
حیوانات خرد و لطیف و هر چیز که سفید باشد یا کبود که آنرا الکون خوانند و لیکن شفاف
و نورانی بود و بر اشکال چهار سو دلیل بود و چون با نقطه خانه جمع شود و اگر چه رنجور را
گرانی بود اما عاقبت بخیر انجامد و عارضه وی از تری و سردی بود و رنج از پای یا

نقطه‌ها در خانه ششم

از نیمه سر بود و نیز دلیل کند بر کسیکه از رنج راه مانده بود و از جانب مغرب که روی بمشرق
دارد و آب آنجا هوا میشود و بسبب حرارت خانه در تری افزونی کند زیرا که هر دو
نقطه ترند بدین سبب در مزاج تری کلی لازم آید و طبیعت چون غرض مزاج حاصل
آید صفتی صورت بندد که ماده تر در خانه لازم آید نیز دلالت کند بر کسیکه زیر دست
باشد چون کنیزک و خادمان که بر جمال و شادمان شود و از و نشکند و لیکن این حال
در غربت بود نه در وطن و هر غریب باشند و دیگر دلالت کند بر غایبی که حاضر شود
و سایل را از و نیکوئی بود و راحت رسد و از حیوانات ماده بهتر بود و از جواهر مروارید
و نقره و آنچه از دریا خیزد و خدمت بزرگان نیکو بود و آنکه زیر دستان گفته اند
بسبب نقطه آب در هوا منتهی شود و بدانکه چون نقطه آب منتهی شود و در خانه ششم
و در خانه سیم باشد و اجناس مالی که گفته شد معنی دارد و این نقطه از باد است
و عرض که نیت سایل است ازین خانه و آنجا سفید پوست فرموده از لطافت
آتش و معلوم است که این خانه حیوانست و لطیفی از سبب آب و هوا فرموده که
آب در باد و باد در آب لطیف شود و چون این نقطه به منتهی شود و سفید و کبود
و الکون و شفاف و نورانی بود و چون با زنی شود و این هر سه شکل
چهار سو است از آتش فرموده که چون با نقطه خانه ضرب کنی رنجور را عاقبت بهتر
بود و این با است در ششم و در میزان چون نقطه آتش و باد از سیم
باد ول رود و آب از مرخود در ششم آید و خاک در پنجم بماند و رنجور گران شود و عاقبت
بخیر کند و اگر در سیم بود این عارضه از بلغم بود و رنج از پای یا نیمه سر بود و

٦

و انکه برخ راه مانده میگوید آنست که نقطه آب بچهارم آمده بود و چون حرکت از خانه
آتست غرب از غیبی فرموده و روی بمشرق آنست که این نقطه از چهارم منتقل شود
به پنجم و عمر او پنجم باشد و پنجم خانه شرق است فایده این نیک فرموده اند اما چون مخصوص
غرب خانه آتست و آب بخانه باد آمده و باد میان غرب و شرق واسطه است که از
بیابان گذشت که بآتش رسد چون نقطه در خانه ششم ماند پس هنوز در راه باشد
اما روی بمشرق دارد و می **سوال** اگر پرسند که چون مسافری بزمین بگردد چون
تواند براه رفت و در هوا مثل مرغ که در هوا پرد پس از این جهة از چهارم به پنجم لایق
تر است **جواب** چون معین است مشرق محل طالع است و مغرب غروب است پس خانه اول
شرق است و هفتم مغرب و آب بی باد حرکت ندارد و چون بششم آید بحرکت آید و
خاک چهارم و تره است بحکم ضرورت بر چهارم گذر باید کرد که باول رسد و آب
که طالب کلی نار است اگر از چهارم به پنجم منتقل شود پس این کس رو بمشرق بود نه در راه
پس این راه را بی حرکت و بی حیوان رفته باشد و هر دو مخصوص باد است چون باد هم
نباشد بر هوا گذر نکند چگونه براه رود پس چنین چیزی در خواب توان گفت نه
در بیداری **جواب** چون نقطه از چهارم به پنجم منتقل شود آنرا حرکت و حیوان شود
و هم راه راست از جهة آنکه چون باد دوم مقدم است بر چهارم که مطلوب کلی او است
پس این حرکت حیوان لکن شتاب از آنجا میکند و میفرماید که اول مشرق و مغرب اصلی
اول و هفتم است پس سیم و پنجم مشرق و مغرب عارضی باشد پس پیش از پیش جوهر و
عرض را اعتبار شود و دیگر چیزی که تصور دیگر اعتبار را آنکه از عناصر این سخن

بگوی

بگوی این است جهة آنکه چون مغرب را سیم تصور کنیم و مشرق پنجم حرکت و مرکب
از دوم و راه چهارم سلم چون چنین باشند و چنانچه گوئی که شخصی از مغرب عزم راه کند که
او را پیشمان باید رفت پس آنکس از جنوب بمشرق روی بشمال غرب دارد و بر عکس آنکه
فرموده و انکس روی از مغرب بمشرق آورده و چون انتهای نقطه در خانه ششم است پس
از ششم میرود پس این کس از شرق بشمال مغرب میرود پس آن سخن اول اصلی ندارد
اما عرض توان گفت چون بحقیقه معلوم است که خانه اول شرق است و خانه سیم مغرب
از این برهان دوم شمال شرق باشند و ششم شمال غرب و سیم و پنجم شرق و غرب وسط
باشند و چهارم جنوب مشرق باشد و هشتم جنوب غرب و این جهات نه جواب
این سخن تا معلوم باشد و بدانی که عمل در جهات چون میباید کرد آمدیم بر بیان نکره
و روشن فرموده است که آب هوا میشود و دیگر آنکه درین خانه بود چون نقطه آتش ۶۰
با آب اعتدال کنی باد بماند یعنی گرمی و تری والبته تری افزون شود چون خانه باد است
و در اعتدال بادی دیگر زیاده شود و هر دو نقطه تر باشد و باد زیاده آمده باشد
و مزاج کلی اندر طبیعت انمعنی باشد غرض مزاج که صورت بندد و ماده در خانه لازم
آید غرض است که آنجا شود و دیگر آنکه این نقطه که باینجا رسد می بندد و زیر
دست شده باشد و چون نقطه در این خانه آید باید غرض معدوم شود و زیر دست
و غلام و کنیز و خادمان که بجمال او عاشق بود انمعنی آنست که نقطه باد در مقام باشد
تا عشق لازم آید و غریب و غریبی آنست که این نقطه به یا منتهی شود که ایشان در
خانه غریب باشند و غایب حاضر باشد و حیوان ماده از سبب آنست که مونث است

و مروارید و نقره و آنچه از آب و دریا خیزد اینهمه از سبب آبست و این خانه خدمتکاران
و زیردستانست اکنون اگر این نقطه به منتهی شود خریدن غلامان و کنیزان نیکو بود
و برای هر نیت که باشد نیکو بود و چون نقطه خاک باو منتهی شود همه کارها در توقف افتند
چرا که هر شکل که او را نقطه خاک بود چون با خانه زنی خاک معدوم نشود و در بیوقت در هفتم
باشد و اگر در میزان بود نقطه خاک نیز بهفتم منتهی شود مراد کلی باشد و اگر از چهارم
باو منتهی شود در بحور صحت یابد و گم شده باز بدست آید بدانکه نقطه آب ششم از عمر خود
از چهارم آید و از هیچ مرد دیگر نخواهد بود و نقطه چون شکل عنیز میزانی رسد احتیاج بالعلاج
باشد **باب هفتم نقطه مائی در هفتم بحجره** اگر نقطه آب در خانه هفتم منتهی شود
دلیل کند بر خاتونان و زنان نیک رای و عابدان و غایبان و رسیدن روزی
نیکو از جایی که باو تعلق دارد و پوشیدن جامهای حریر و رفیع قدر و نقطه آب آنجا
سکون دارد و میشود و دلیل بود بر آمدن مردی نیک سوار که روی بشرق دارد
و می آید و در کارها گرانی کند اما چنانچه این نقطه بدوم آید و آنجا بود و در نفس
و در سیم بود و پس نقطه در خانه نفس سائل که عدم الوجود بهوت رفت پس باد و آتش شد
و آتش خارجست بدین قیاس روشن شد که مال از دست رفته میطلبد اما اگر این
نقطه از هفتم بسوی چهارم رسد آن مال اندر خانه خود از کسان او برده باشند نیا بند
و اگر این نقطه از هفتم بدوم آید آن مال را بیابد و هر غایب دیگر که باشد همچنان باشد
و اگر نقطه از بیت المال بخانه سیم آید ان هوا آب شود بسبب تری یکی از هوا
و دیگر تری آب معلوم شد که آن مال بدست کیست از خویشان و دوستان و نزدیکان

که او بدان مال کسی حرکتی میکند که بهتر میکرد و بسبب آنکه نقطه هوا داخل است و نقطه
آب نیز داخل و هوا در آب فرو می آید همچنانست که مال عالی در مال سفلی فرو آید
چون مال بروان بر مال زنان باز میگردد و دیگر نقطها هم بدین قیاس میکن اکنون
گوئیم از این شصت صورت که در میزان می آید و شانزده نقطه دارد و بر حسب خانها شانزده خانه
رمل چون قسمت کنی هر شکلی را نقطه رسد و حکمی ظاهر میشود و هر یک ضمیری دارد و از آن
نیز سخن گوید چنانکه گوئیم اگر در میزان آید ضمیر مشترک باشد یعنی از سیم سخن پرسید
اول بحکم نقطه ناری از نفس خود می پرسد و دوم بحکم نقطه هوایی از مال میپرسد
و سیم بحکم خانه که حرکتی خواهد کردن و بسبب حرکت مالی میجوید اگر نقطه را برانی مزاج
هر خانه که رسد و هر صورت که برسد چنانکه در اول گفته شد در باب اول خاصه حکم
میکن از سعد و نحس و خارج و داخل و اگر در میزان آید ضمیر نیز مرکب بود و بسبب نقطه
آب از حرکتی پوشیده که در حق دشمن میکند و از آمدن دشمنان و مکر و حیلت ٦
کردن و خرید کردن حیوان و گرفتن مال زنان و بسبب نقطه خاک تفکر و غمگین بود
بسبب دعوی املاک و اسباب میراث و قرض اکنون اینها از سبب نقطها و
خانه دوازده هم گفته میشود و اما چون نقطه از میزان دیدی که بکدام خانه باز میگردد حکم
اینجا بدان گردش معین شود که از آن سوالات کدام است مطلوب کدام و حکم
سعد و نحس از آنجا میکن چنانکه اگر نقطه یکی باول آید و دیگری بهفتم همین گفتگو و
حجت و جود و دعوی و خصومت بود و اگر بدوم و ششم رسد از سبب مال و زر دیده
یا بنده گریخته و تهمت بود بر کسی و اگر نقطه بدوم و هشتم رسد گفتگو بسبب میراث

و قرض بود بدین قیاس بکن تا باقیات را خطا نکنی و اگر در میزان آید بحسب
نقطه ناری از کسی می پرسد که فرزند یا معشوق بود و بحسب نقطه مائی از سفری و غایی
برسد و چون نقطها از میزان طرح کنی انجا که برسد حکم از ان خانها و صورتها و نقطها کند
و اگر در میزان نیاید بسبب نقطه هوا از بزرگی بپرسد و از جنس مال چون غلام و
کنیزک و ستور و غیره بحسب نقطه خاکی تنگدل و اندیشه مند بود و از عاقبت آن
مال که بدست آید یا نه و چه حیلت کند بپرسد اکنون چون نقطه بجانها باز گردد
حکم هم از انجا کرده شود و اگر در میزان آید سوال از کسی بود که میزند و سفر دور
و اورا عزم آن بود که زود تر برود و بحسب نقطه نار و خاک سکن دارد و از جهت وصلت
و عقد نکاح و شرکت و گرفتن دزد و گریخته و چون نقطه بجانها باز گردد صورت
حکم شان معین شود و چون در میزان آید بحسب نقطه هوا دلیل کند بر کسیکه او را
اصلی و نسبی بود یا حاکم یا وزیر یا مردی دانا بود در کل علوم یا مال و بحسب
نقطه آب دلیل کند بر زنی نیکو سیرت پاکیزه صاحب جمال بجز و او را بدست آورد
و بدارد یا با حاسن مال مضروب نیز دلیل کند و چون نقطها باز گردد و حکم شان
روشن گردد و اگر در میزان آید بجهة نقطه ناری از سفر برسد و بجهة نقطه بادی
از مال غایب یا خبری از سا فر حاصل شود و بحسب نقطه آب از زنان و انبار ان و
بحسب نقطه خاک از میراث و دعوی و خصومت و چیزی تلف شده و چون نقطها باز
گردد بجانها حکم شان روشن کرده و اگر در میزان آید محتاج با نقلاب باشد
و ان هم دلیل روشن شود نمره بدانکه نقطه آب در خانه هفتم منتهی شود . در سیم

باشد و لیس ست بر زنان و خاتونان و غایبان اینهمه از سبب این خانه ست که بدین
خانه منسوبست و روزی رسیدن از کسیکه با و تعلق دارد و همعنی آنست که این نقطه از
خانه خود انتها کرده ست یعنی همان نقطه اب شکل سیم بود که در هفتم منتهی شده و هر کسیکه
از مقام خود جائی رود و تعین ست که میلش بخانه خود باشد و کسی اگر سوال از
بزرگی باشد و این نقطه چنین حکم او همان باشد از جهة انکه بزرگ آن باشد
که او را اصلی و نسبی باشد و اصل و نسب تعلق با و تا و دارد و چون در سیم باشد
خانه و شکل و هر دو او تا د ست پس تعین شد که این بزرگیست انکه فرموده جامه
حریر رفیع القدر از انست که نقطه در خانه خود ست چون صورت با صورت جمع کنی
شکلی باشد و آن شکل پنجم سایل باشد یا خود در پنجم باشد و باز چون نقطه بخانه خود آید
و با شکل خانه سیم ضرب کنی نقطه آب معدوم شود و آمدن مردی بزرگ یکسواره روی
بمشرق آید آنست که در هفتم باشد و نقطه آب باد با هم بهفتم روند و آب
منتهی شود و از هفتم و در بیوقت در دوم باشد و هیچ شکل دیگر امکان نیست و
روی انیمره بمشرق باشد و گرانی کند چرا که چون با خانه ضرب کنی شود اما
آنکه فرموده که اگر این نقطه در دوم منتهی شود و در انجا باشد و در نفس بود
و در سیم شکل بسته بود همعنی دارد که این نقطه شکل سیم ست و در دوم نقطه آب باشد
و در هفتم باشد که شکل ششم ست و شکل هفتم در دوم و دزد از خانه ششم
و هفتم ست و در بیوقت در میزان باشد و نقطه باد از میزان بچهارم آید و
در سیم باشد و در چهارم دزد و تلف شده لازم آید اما همعنی آنست که

این نقطه از هفتم بچهارم آید ان مال را بیاید امنعنی با نقطه خاک باشد که در
چهارم باشد و نقطه خاک گشوده بود تا چهارم آن مال در مقام خود کسان خود
دزد و نیز از کسان خود باشد زیرا که مال آب و خاک باشد اگر این نقطه از هفتم بدوم
رسد ان مال بازیابد این همان حال او ست یعنی در دوم باشد و اینکه فرموده
که غرض شکل هفتم ست که با صاحب خانه ضرب کنی حاصل شکل عرض باشد و اگر این نقطه
از بیت المال بخانه سیم آید بادی بود که آب شود و سبب تری درین وقت در
دوم و در سیم باشد چون اعتدال کنی در دوم و تری شده و در سیم نیز
چنین باشد که آن هوا آب شود چون رطوبت غالب آید هوا آب شده باشد و این
معنی از پیش گفته شد و در دوم نموده و نقطه باز خوانده غرض ازین نقطه شکل است
و مال کم بدست خویش و اقربا باشد امعنی از صاحب سیم ست یعنی که چون با
ضرب کنی شود که صاحب هفتم ست مال عالی در مال سفلی بود و مال مرد در مال
زن ازین ست و باید که بدین مثال همه اشکال و همه نقاط باز دانند که اصل اینهاست
تا خطا کمتر باشد اکنون اگر در هفتم باشد و نقطه خاکی باو منتهی شود و عظیم بد باشد
بهر نیت که دارد خصوصا غایب و این هست شکل که در میزان حاضر میشود و شانزده نقطه ا
هر نقطه بخانه و ضمیری می آید هست از نقطه آتش بخانه اول و باد بخانه دوم دیگر
هست از نقطه آتش بخانه پنجم و از آب بخانه سیم دیگر هست از باد بخانه ششم
و از آب بخانه هفتم و دیگر هست از آتش بخانه نهم و از خاک چهارم و دیگر هست
از باد بخانه دهم و از خاک بخانه هشتم دیگر هست از آب بخانه یازدهم و از خاک

بخانه دوازدهم

بخانه سیزدهم و دیگر هست از نقطه آتش بخانه سیزدهم و باد بخانه چهاردهم و آب بخانه
پانزدهم و از خاک بخانه شانزدهم و درین باب شانزده نقطه فرموده و باز نموده است
از سبب آنکه زایدات را در ضمیر استادان معتبر نداشته اند و تو گویی که این طریقه
جدا است که در تجربه است بدانکه در رموزی فرموده است و باقی موقوف داشته
و طریق دیگر آنکه و در جای دیگر فرموده که اینها دو شکل گرانند و ضمیر از ایشان
معین شود بدانکه دلیل آنست که تا در امهات یا در بنات شکل فرود نیاید در نظر او
شکل زوج نبود و نقطه در میزان حاضر نشود چنانکه در پیش باز نموده ایم که چون نقطه نار
با اول منتهی شود در پنجم یا باشد و چون در دوم منتهی شود در پنجم باشد و گفتیم
که نقطه بمرکز خود و شکلی میزانی منتهی شود غرض آنکه چون در میزان آید شکل اول و
پنجم ضرب کنی و شکل دوم با ششم و آن دو شکل بهم شکلی کنی آن شکل ضمیر باشد و اگر در
میزان باشد اول و پنجم با نهم زنند و شکل با شد و باز این دو شکل با هم ضرب کنی شکلی
شود ان ضمیر باشد و باقی برین قیاس که نقطه ها نگرد که اگر آتشی باشد اول و پنجم
و بادی دوم و ششم و آبی سیم و هفتم و خاکی چهارم و هشتم و با هم زند و چون
در میزان آید چهار شکل شود و از ان دو شکل شود و آن یکی باشد که در میزان بود و
نیز چنین است ازین دلیل ضمیر درین دو شکل نگفته است و دیگر آنکه از ان شش شکل
نباشد شکل ضمیر جای دیگر باشد ضمیر از الخانه است مثلا یا در میزان آید
در خانه ایشان بود و اگر در میزان ان شش شکل یکی باشد ضمیر خانه او ست
و ضرورت در میزان باشد اینست طریقه کلی در ضمیر باب هشتم در نقطه مایی

نقطه آب در هشتم

در هشتم شجره اگر نقطه آب در خانه هشتم منتهی شود آب بند و یخ شود و اگر رمل از بهر
بیمار بود در شب بمیرد یا کسی که در کوه بود و از برف و دمه و سرما هلاک شود و چشمهای
خوش آب که در کوه پنهان بود و در شب ماهتاب بر معدن نقره و گرفتن چیزهای سفید
و دفن مرده و گورستانها بر باغی که از میراث بود و بر آسیا و حمام و بر سر چاهها
در کوه و دفینها که در زیر زمین بود و محبوس را بد بود مگر آنجا از نقطه ناری و هوائی چیزی
باشد که آن کار نیکو بود و این نقطه بر اهل پرده و زن حامله دلیل کند بر نیکوئی احوال
ایشان و نیز دلیل کند که کسی بیاید از جانب غرب و چون صورت آنجا بود دلیل
کند بر بزرگی از حکم سفید و بر غنیمت پادشاه و حرکتهای پوشیده ایشان حذر کردن
بود مگر بدانکه چون نقطه آب منتهی شود در خانه هشتم و در خانه سیم یا باشد
آب بستن و یخ شدن از دلیل آب و خاک بود و در بیوقت اگر در سیم بود در کوز
در شب بمیرد این ملی باشد که هیچ نقطه آتش در آن نباشد و چهارم بود و بدانکه
شکل برکت و در چهارم که خانه عمر است آمده لازم حکم بر مرگ بود و در بیوقت
در دوازدهم تکرار کرده باشد و کسی که در کوه بود و در سرما و دمه و برف بمیرد
در همین رمل باشد اما چشمه و آب خوش در کوه دلیل بر بود و در سیم که نقطه آب غلبه
کرده بود و شب ماهتاب نیز از دلیل است در سیم و کوه و معدن از خانه هشتم
فرموده است و نقره از دلیل نقطه آب بود و هر چه سفید بود و دفن مرده در گورستان
آنست که در چهارم بود و در سیم و این نقطه از هشتم منتهی شود و معنی باغ
که از میراث بود آنست که آب و خاک با هم منتهی شود و آسیا و حمام نیز از این

دلیل باشد و معدن و جای کوه از دلیل است و در سیم و چهارم و هشتم
بود و در زیر زمین و محبوس را که بد بود و چون نقطه نار با هوا باشد معدوم نشود و نیکو
بود همچنانکه آب معدوم نشود و اهل پرده و زن حامله مخصوص با است و آمدن کسی
از جایی آنست که درین خانه نقطه خاک بود و در سیم باشد و در نبات سه
نقطه آب باشد تا ثابت شود که کسی از غربت بیاید و غربت از سبب آب است همچنانکه از
از پیش گفته شد و چون یا ضرب کنی شود و شکل چهارم است
چون در هشتم پیدا شود و بزرگی باشد که از حال خود افتاده بود چون رمل از بهر سال
بود این حکم کند و حذر و فراغت آنست که هیچ نقطه در هشتم نیکوتر نیست خصوص
آب و خاک به همه حال این نقطه با نقطه خاک از هر مرکز که بود نیکو بود و چون از
سر نقطه آبی فراغت حاصل شد شروع در سیر نقطه خاکی میشود و در آن نیز هشت
باب بدین تفصیل باب اول در نقطه خاک در اول شجره اگر نقطه خاک در خانه
اول منتهی شود دلیل کند بر معدن نبات و چیزها که در روی سیاهی بود و تابانی و نیز گفته اند
که به دو جوهر از معدن دلیل کند اول جوهر ناری بود چون زر دوم جوهر خاک چون
سرب و آهن اما این نقطه جنوبی است و گران و بسته است سبب آنکه جوهر خاک را حق
تعالی بسته آفریده است بهر دو جانب با نسبت بستگی او آب را نگاه دارد و تا از وی
بیرون نرود و قرار گیرد تا عناصر را امتزاج پدید آید و از آن صورت مولدات کانی
در وجود آید و این نور مجرد که فیض الهی است طبایع را چون جان است و تن را و جوهر
آن نور از کره هوا و آب بگذرد و بخاک رسد نتواند گذشتن باز گردد و بهر عنصری

نقطه خاک در اول

بار رسد مرکب میشود و بسبب اجتماع عناصر بسیط مرکبات میشود تا باجتماع آن نور
طبایع در هوا ظاهر کردد و بعضی چون نور شمس از اثیر بگذرد و بارض رسد و باز کردد
تا بنار رسد پس آن که در کره اثیر بود اگرچه لطیف است کرم کردد و چون هوا که لطیف است
آتش میکردد و نور بحکم لطافت از فلک اثیر مزاج میکردد و بهوا و آب و زمین میرسد
تا بسبب حرارت انواع موالید میکردد و آن نور که آنرا عین الحیات میخوانند بسیط
مرکبات میکردد و همچنین سیر جواهر از مل هر یکی عنصری اند و نور نقطه ضمیر جان نباتات
که اکر کل جواهر را معلوم کرده باشی و معرفت طبایع حاصل آید نور ضمیر اکر حاصل نشود
چون مرده باشد چون حیوانی غیر ناطق یا لال بود که هیچ نتواند کفت اما بدانکه ضمیر را
خواسته میخوانند که ازین چهار حاصل میشود یعنی چون مرکب شود همچنین پدید آید که عرش
ازین چهار باشد و آن نور فیض الهیست که متصل نقطه است که همچنین است که آنرا روح
و عقل نیز کویند و این جمله از اسرار حق سبحانه و تعالیست بدانکه سیر نقطه ضمیر چنانست
که کفتیم که نقطه خاک در خانه اول با نار در طبایع متصل شوند در میان ایشان بامر
ضروری صورتی ظاهر شود و چون [red symbol] و آن ضمیری بود میان این عنصر بسبب آنکه تمام
ولانشک که سیم از طبایع چون پنجم بود آنست که چهارم طبع [red symbol] علامت کوه و معدن
باشد از نار زیراکه جوهر عالی وارد متصل خاک و صفت خاک جبال بود و زیراکه باطنش
بسته است و دلیل کند بر اتصال مردم بزرگ چون ملوک و سلاطین و اکابر و نیز بزرکان
حامله و غایب دلیلی است و حرکتی که بتوقف بمطلوب رسد [red symbol] بدانکه چون نقطه خاک
باول منتهی شود و در خانه هشتم [red symbol] یا [red symbol] باشد بدانکه معدن از دلیل خاکست با آتش

که سیاهی از سبب خاک و تابانی از جهت آتش در وجود هر کفته یکی آتش بود و یکی خاک این
خاصه با[red symbol] است و معین است که خاک جنوبی باشد و کران و بسته که خدا تعالی خاک را
بسته آفریده است تا نور در قالب نکاه دارد و این معنی آنست که خاک امانت دار است
هرچه بدو سپارند نکاه دارد و موالید از خاک است و آن نور مجرد که فیض الهی است
جانست و مرکبات عنصر اربعه است و غرض از این معنی ضمیر است و بالحقیقه هرچند که اصول
و ضوابط این علم نیکو داند چون ضمیر معین نکرده بود چون لال بود در حکم کردن
و ضمیر را خواسته میخوانند و چون ضمیر سایل معلوم کرده باشد در حکم کردن ناطق باشد
و نار را تشبیه بروج کرده و سیر نقطه ضمیر چنانست که کفتیم و ضمیر ننه اند مطلقا مکر انکه تعالی
و روشن است که چون نقطه منتهی شود چون به [red symbol] منتهی شود و به [red symbol] که صاحب خانه است مرکب
[red symbol] شود تا از دلیل آنست که از [red symbol] و [red symbol] [red symbol] متولد شود و چون [red symbol] را
خواسته میخوانند و بعضی کوه از دلیل [red symbol] بود که نار و خاک باهم اند که یک نقطه علویست
و یکی سفلی با علوی پیوسته بود اتصال با بزرکان ازین دلیل بود بهر حال خاک
درین مقام بد باشد و اگر این نقطه از سیم آید و در هشتم [red symbol] باشد بدتر بود و زن حامله
که کفته خاص با [red symbol] است و [red symbol] نیز چنین باشد و اگر در اول [red symbol] بود همچنین است
اگر نقطه آب باول منتهی شود از رنج و غم و اندوه بیرون نباشد اما چون نقطه باد
و آتش باشد اندک مایه توقی دهد و در خانه چنین باشد اما بیان هریک بجای
خود است **باب دوم در نقطه خاک در دوم پنجم** چون نقطه خاک در خانه دوم
منتهی شود دلیل کند بر رسیدن مال اکر [red symbol] در دوم بود که ضمیر از مال بود

باب دوم در نقطه

ولیکن مال غایبی برسد یا از زنی مال یابد ولیکن بسبب کار خرد کی یا بزرگی در میان
باشد و نیز دلیل کند بر کسیکه در مال خیانت کند چون شریکی یا فرزندی یا بنده و زود
رسوا شود و نیز دلیل کند مال مدفون که از پدر مانده بود و بر چیزی غایب که در
چاهی یا مغاکی افتاده بود و درمیان کل نقره بدانکه چون نقطه خاک در دوم منتهی شود
و در خانه هشتم باشد دلیل کند بر رسیدن چیزی ضرب کنی تولد کند این
خاص مال بود که چون با که صاحب خانه است ضرب کنی تولد کند از آن
سبب مال غایب بود که درین حال در هشتم باشد که هیچ شکل دیگر امکان نیست
و شکل دوم است و در دوم که شکل هشتم است و چون هر دو را با هم ضرب کنی
آید که مال باشد و از جانب غایب رسد و اگر در دوم باشد تولد کند چنانچه در
نقطه نار و هوا در هشتم بحث کرده ایم اینجا نیز چنین است و فرموده که از زنی یا مال
زنی از سبب آنکه هشتم مال زن است نقطه خاک موءنث است و بزرگان مربی
در میان باشد خاص به است و چون در هشتم باشد معادن دوازدهم
بود که خیانت باشد در رسوا شود و مال مدفون پدر که فرموده این حال از
است که شکل هشتم است که از و تولد کند و در دوازدهم بود و مغاک و چاه از دلیل
خاک است و اگر این نقطه به منتهی شود و هشتم و سیم باشد طلب مال از
بزرگی باشد و اگر این نقطه به منتهی شود تولد کند و نقطه نار و باد در هشتم باشد
بقدر مرادی دهد و اگر این نقطه به منتهی شود و همان حکم است الا بسبب نقطه
الا بسبب نقطه اندک قوه دارد و اگر نقطه آتش بود نیکوتر باشد باب سیم

در نقطه خاک در سیم

در نقطه خاک در سیم بخانه سیم اگر نقطه خاک بخانه سیم منتهی شود دلیل کند بر کارها و پیش
نهاد ها که بد بود و نیفتاد آنجا مد و درمیان خواهران و برادران مکر و حیله کند و میان
خویشان بسبب میراث پدر یا مال زن بلکه بنیاد افکندن آنیک بود و از کاریزه
خانه اما بیمار و محبوس را بد بود و سلطان را نشاید سفر کردن و سکون شود در کارها و
از خویشان غایب کسی برسد اما ضعف حال بود یا سنگی از پس کوه فرو آید و دلیل
بر حشرات الارض و آبها و سنگها و از جواهر آنچه سبز و سفید درهم آمیخته بود و بر مغاکی
کنده بود و بر چشمه نقطه و بر بیدار آن نقره بدانکه چون نقطه خاک در خانه سیم
منتهی شود و در خانه هشتم باشد و خاک سیم بسبب مزاج غالب بود و چون از
نقطه پنجم آید و در سیم بود و در چهارم نیز شاید بود و در هشتم بود و دلیل کند
بر کارهای بد و مکر و حیله با خویشان بسبب میراث و زنان و مال زنان که از پیش گفته
شد که هشتم مال زنانست درین حال در خانه هشتم بود و زن بدکاره و بنیاد افکنده
که نیکو فرموده بسبب آب در خاک است و بدی حال بیمار و محبوس هم از آنست و این نقطه
از مرخود آمده بود و سفر درین حال بر همه کس بد بود و بدحالی و آمدن غایب همان نقطه را
که از پنجم نقطه آتش بود ضعیف و زلزله بود و سنگ از کوه فرو آمدن از معنی
در سیم بود و در امهات چهارم نقطه باد بود و نیز سیم بود چهار نقطه در نبات
بود و دلیل حشرات آبی بود و سنگهای سفید و سبز که درهم آمیخته بود خاص به
است در سیم اکنون این نقطه اگر از پنجم آید و به منتهی شود خیر بد برسد و در
همه حال بد بود نیز چنین باشد و هر شکلی که در و آتش و باد بود و از آن خاک نیکو

نقطه خاک در چهارم

باب چهارم در نقطه خاک در چهارم شجره اگر نقطه بدانکه چون نقطه خاک در خانه
چهارم منتهی شود دلیل است بر زمین بند و چشمه و زنگبار و حضیض آفتاب و بر چیزهای
و بر چیزهای ناخوش در شهرها و اراجیف و اندیشههای بد کردن و خراب شدن قلعهها قدیم
و انقلاب روزگار و مخالفت میان مردم و سرماهای بیوقت و فصل شتا و بر اشتر
ها و فیل و نیل و نبک و افیون و گیاه زهرناک و بویهای ناخوش و خلق بد و ضایع
شدن خبرها و بناها و مکر و حیله و گورکن و مرده شوی و دزدی و گدائی و درویشی و افسون
و فریب و تباهکاری و دود و تون حمام و خاکستر و بر دیوانگاه و بیمارستان
و چراغها و بدین جمله که یاد کرده شد دلیل است در منقام خدای عز و جل بر مردم
روشن گردانده که از این جمله کدام ضمیر است و مراد چیست و بعنایت حق تعالی این
اسرار این ضعیف در شرح آنچه رسیده بود از استاد این علم تقصیر نکرده
و چیزهای عجوبه نیز روشن ساخته و هر معنی که درین باب بود از علم و جوهر و ضمیر و
احکام بجای خود ذکر کرده و از حقتعالی میخواهم که هدایت و کشف رموز هم
قرین صاحب نظران و نظر کامل و فکر شامل بگمارد و بر دلیل این ضمایر از دانستن
نقطها در هیوت شکانه که آنرا امهات و بنات خوانند برسانند و طول و عرض
و مقابلات و تثلیثات و تسدیسات و تربیعات و اقترانات ما لجد یک منها
شرطست و طریق استخراج ضمایر بعمل آرد تا بر عامل آنها هر روشن شود اما باشد
که در میزان صورتی آید که اصم باشد یا کنگ چون و حکم آن چنان
بود که بنگرد و در خانه شانزدهم که تشکیل او است چه عنصر آمده است و از چه صورت

وکدام

و کدام خانه آمده و در دیگر جای دیگر آمده یا نه اگر چنانچه مکرر شود و در نقش پنجم و یازدهم
بود از فساد خالی نباشد از سبب معشوق و زن بد کردار و اگر جوهر خالی باشد
چون فساد آورد و آن فساد دیر باند و اگر در یکی بود حکم او از خانه او کند
شجره بدانکه چون نقطه خاک در خانه چهار منتهی شود و در خانه هشتم یا بود
چهارم خانه پدر است چون خاک در این خانه آید حکم بر میراث بود و خانه چهارم
شهرها باشد و چیزهای ناخوش و اراجیف خراب شدن قلعهها و خاندانهای
قدیم و انقلاب روزگار تا آخر مخصوص به است در منقام و اگر نقطه از پنجم آمده
۳ انجمنی فرموده است که حق تعالی روشن کرده اند بر اهل این فن تا از کدام ضمیر است
از سبب آنکه نقطه در منقام چون شکلی منتهی شود و این اختیار که فرموده است
هم بر است الکنون این نقطه به اگر منتهی شود و طلب مال کند از پدر یا از
بزرگی و مراد برآید و نیز چنین بود و نقطه خاک در منقام از هر عمر که آید نیک است

نقطه خاک در پنجم

باب پنجم در نقطه خاک در پنجم شجره اگر نقطه خاک در پنجم منتهی شود دلیل بر چیز
های ناخوش شنیدن و افتادن بچه از رحم مادر و ناخوشی فرزندان و دوستان
و صید کردن و خمر خوردن و کارهای بد کردن و دلیل کند بر آتش پرستان
و کشیشان و بر خطیب که بر منبر باشد و بر جانوران که سیاه باشند و بسبب برند
و بر سنگ سیاه و زرد و بر کارها که تعجیل کنند و بر سرما که بگرما مبدل شود و میان
شادی و غم ظاهر شود بسبب بدی که درین نقطه است و ساکنست در کارها و لکن
خانه آتش است تعجیل بنماید بسبب نقطه دیگر و درین خانه این نقطه ساکنتر بود

ولی بد بود و الا خاک را این فعل نیکو بود که خلق را رسوا کند چون آتش و هوا ولیکن پنهان
و امانت را نگاه دارد و محرم کلی جواهر خلایق بود و کس حال او نداند که چند فعل نیکو دارد
در خود **نکته** بدانکه چون نقطه خاک در پنجم منتهی شود و در خانه چهارم بود و چون
خاک ضد آتش است و در خانه آتش بود خبر و فرزندان و دوستان بدین خانه
تعلق دارد بد بود و چون در این خانه بود خطیب بر منبر بود و جانوران سیاه
و هر که نسب برد و اگر باشد بسبب نقطه باد و لشکریه ازین دلیل بود
و چون بود از دلیل دست و اگر بود فعل بد بود نقطه خاک خاص
برین محرم کلی جواهر باشد بهمان دلیل خاک امانت دار بود و اگر این نقطه در
منتهی شود حکم برخلاف این باشد و مراد بر نیاید و اگر این نقطه از چهارم به
آید خبر بد برسد و از مقام او را غم رسد و نیکو نبود و نیز چنین بود و آن
جای دیگر بسبب نقطه آتش و باد است و اگر این نقطه از دوم آید بد بود و
باب ششم در نقطه خاک در ششم **نکته** اگر نقطه خاک در ششم منتهی شود دلیل
کند بر غلامان و کنیزکان سیاه و حیوان خرد و وزیر و دستان و دزدان و بیمار و
گم شده و بحر و بند و زندان و بدبختی نیز دلیل کند اکنون اگر جوهری بدین خانه
رسد حکمش بر نیکوئی کند اگر جوهر دیگر رسد حکمش بر قدر آن و دلالت کند و
این خاک درین مقام هیچ سعادت ندهد اما در طبع طالب را بمطلوب رساند
اگر چه دیرتر بود و اما بمراد باشد اگر کاری بود که به بندی تعلق دارد اما
اگر جوهر بعرض رسد بحسب آن شاهدی دهد از آینده و گذشته از جنس اطلاق

و آنچه بدین خانه تعلق دارد همچنین بود اگر جوهر دیگر پیوسته بود حکمش بر حسب
آن کنند **نکته** بدانکه چون نقطه خاک بخانه ششم منتهی شود و درین خانه بود و
کنیزکان و غلامان و حیوان چهارپای خرد و ازین خانه است اما معنی جوهر
که بدین خانه رسد غرض شکلیست که از پیش گفته شده است مثلا درین خانه
بود و چون با صاحب خانه نسبت کنی شود و او درهم باشد چون با شکل خانه نسبت
کنی شود و شکل این خانه است چون جوهر خاک بدین خانه آمده بود و نقطها
در همه خانها این عمل باید کرد و این یک عمل را در چند مقام هر خانه عبارتی فرموده
و در هر مرتبه معنی بیان کرده است و معنی آنکه اگر جوهری بخانه رسد بحسب آن کنی
و بدانی که بدین خانه آمد نیکو بود و یا نه و بنگر که از نقطه آتش یا باد چیزی
با او بود یا نه زندانی را خلاصی بود و بدانکه اینجا نه بهر خانه که آید نیکو بود و
دلیل کند در هر چه سبب زایل باشد و بدانکه این نقطه را از هیچ راه و دیگر بدن
ممکن نیست **باب هفتم در نقطه خاک در هفتم نکته** بدانکه نقطه خاک در خانه هفتم منتهی شود و
دلیل کند بر زنان بدکردار و شریکان ناهموار و غایبان که در غربت سالک
شده باشند و این نقطه درین خانه ساقط و مخل شود و ضعیف کرده چون دوست بود
در شکل و خانه دشمن بود و در طبع دلیل کند بر چیزها چون جو و گندم و روزی
تنگ گرداند بر خلق و قحط بود خاصه که زحل در میزان اول انزل اینجا چنین باشد و برزگری
هوا دلیل بود و زمستان دراز و سخت بود و دلیلیست بر زلزله و غبار و هوا و غرق
شدن کشتیها در دریا و آب سیاه و شور و تلخ و گندیده و بر کسوف و خسوف

وانقلاب روزگار و تشویشها و آوازهای دروغ که بد بود و علامتی که در هوا ظاهر
شود که مردم را از آن خشا بود و حذر باید کردن که این صورت منهم دارد تا در
بلا نیفتد و دلیل کند بر گردیدن زمین و انقلاب احتراز و فرار ضرورت و اگر نتوانند
گریختن در ربع هفت و هفت در ساعت مناسب نوشته با خود نگاه دارد و در امان باشد
و بلاها از وی رفع شود تجربه بدانکه چون نقطه خاک در خانه هفتم منتهی شود و در چهارم
بود زنان بدکردار ناهموار و زن و از سبب نقطه خاک است که از پیش گفته شده که
نقطه خاک درین مقام و غدغه و بد خاصه که درین مقام باشد و معنی خاک در آب
مخل و ساقط و ضعیف شود و چون نقطه خاک بدین خانه آید و چون آن نقطه
نماند در صورت از آنکه خانه دشمن است و الا در طبع آنست که نقطه خاک سرد و خشک است
و نقطه آب سرد و تر پیوسته اعتدال گیرد و سردی بماند و دوست شود و چون
سردی بماند تنگی و گرانی لازم آید و قحط آورد و این معنی خاص با این امهاتست
و نقطه دیگر درین محل نباشد الا آب و خاک در ستان مدار
گشد و یک امهات دیگر بود و این است زلزله و فساد هوا
و غرق شدن کشتی و آب شور و تلخ و گندیده ازین چهار رکانه است و گردیدن
زمین و انقلاب جمله برین امهات است که چهل شکل است و این احکام در
نهانی باشد که رمل از برای سال بود و عمل کردن این همان تمثیل است که تثلیث
از پیش نموده شد غرض آنست که بدانی که مصنف تجربه ازین علم خبر داشته است
و الا اعتقاد چنان باید کرد که همه کس را در پناه خدا تعالی باید رفت که اونخانه

نقطه خاک در هشتم

بلا نگرداند **باب هشتم در نقطه خاک در هشتم تجربه** بدانکه چون نقطه خاک در خانه
هشتم منتهی شود که مسکن اوست دلیل کند بر زاهدان و مردم پرهیزکار از هر دین
و ملت و لیکن کشیشان و رهبانان بیشتر دلیل است و گفته اند که نقطه خاک را درین
مقام صاحب ملک خوانند و لیکن بر تحت الارض دلیل بیشتر است و دلیل است بر
گورستانها و کوه و بر مواضع تنگ و تاریک و از اعضای ایشان بر مقعد و
عدم را حکم بدین خانه و نقطه بود و در سهمای عزیب پیدا کند در عالم و دلیل بود بر
ظاهر گشتن دینی و ملتی که آن نیکو نبود و دلیل کند بر ساحران و زاهدان و بر مردم
دانا چون علما و حکما و فضلا و قدما و بر حشرات زمین و معدن نبات و سنگهای
بقیمت و سیاه و خسیس و دلیل کند بر زمین هند و بابل و حبشه و زنگبار و نیمروز و ظلمات
و بر چیزها ئیکه در شب واقع شود و نقطه خاک درین خاک بسیار بد بود و با وجود آنکه
در ربع خود است بد است و در دیگر بیوت کذلک دلالت کند بر کم سعادتی زیراکه
این خانه فساد است و جای عدم و غربت ازین سبب اینخانه را میراث داده اند
که آنهم خالی از فساد نیست که مال مرده و خوف و خطر باشد و نکو فسادی اشکال
درینخانه است یعنی هر شکلی از مشرق بر آید و از سمت الراس در گذرد و سرنگون شود و
پس ازین اسباب بر هیچ صلاح دلیل نکند الا بمیراث و دیگر نقطها برین قیاس است و
نیکو احتیاط کند تا در خطا نیفتد تجربه بدانکه چون نقطه خاک بخانه هشتم آید و در خانه
چهارم یا بود که خانه تسکین او است و ابتدا نقطه خاک از هشتم است
و در دایره کلی روشن است که خاک اول است و آتش اول و باد اول

و آب اول این عناصر مفرد است و اگر این نقطه به منتهی شود دلیل علما
و فضلا و آنچه بدین ماند و اگر به برسد دلیل است بر دین و ملتی که نیکو بود و اگر به
رسد دلیل است بر لشکریان و خماران و اگر در این خانه بود دلیل است بر زاهدان و علم
و تمامیت دل از خلق و اگر بود دلیل است بر وزیران و مکاران و بیابانان و کسانیکه
ایشان را امکان معین نبود و اگر بود دلیل است بر ساحران و جادوان و مکاران و
فیلسوفان و اگر در این خانه بود دلیل است بر ناپاکان و بانان و اوباشان و اگر
در این خانه بود دلیل است بر کشیشان و رهبانان و دین و ملت بد و ملک داران و
خسیسان و کسانیکه ایشان را دیو مردم خوانند و اهل دفینه و زراعان و ملکان و کسانیکه
ایشان را ذخیره باشد اکنون در امان خدا تعالی باد آنکس که این نسخه را عزیز دارد
از نا اهل مخفی و پوشیده نگاه دارد تمام شد احکام بیوت رمل اکنون شروع میرود
در استخراج رمل نوروزی و احوال احکام منقول است **فصل** در رمل سال عالم از
قول مولانا اعظم مولانا محمد غنی که کسی چون خواهد که احوال سال عالم از خود یا از کسی
دریابد باید که در وقت تحویل مرکز نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی نقطه امهات
بریزد و آن رمل تمام کند و از اینجا بحسب تکرار اشکال و سیر نقطه احکام تمام سال گوید
و اگر خواهد که احوال هر فصلی علیحده بداند اول آنست که در هر فصلی دایره بیرون آورد
و هر دایره را رملی سازد و حکم آن فصل را از آنجا گوید و در وقت نیت و ضرب با طهارت
و روی بقبله باشد و مربع نشیند و توجه تمام بملک علام نماید و سخن از سیر نقطه
و اتفاق عناصر گوید نه آنچه سوای علم بخاطرش آید **مثلا** رملی کشیدیم از برای

سال عالم

سال عالم و امهات این حاصل شد اکنون سخن از اوتاد و مایل و تاد
و زایل اوتاد و مراتب اشکال و تکرار ایشان و اتفاق عناصر و سیر نقطه بگوید و اگر
خواهد که چهار فصل حکم کند امهات کلی از این رمل حاصل سازد و هر یکی از رمل تمام کند
و فصل بهار بآن منسوب سازد و امهات بماه اول و هر دو بنات بماه دوم و متولدات
بماه سیم و زایدات شاهدین و تاد را چون ماهی قریب چهار هفته است پس هر هفته را
شکلی رسد کم و بیش و دیگر از شاخ باد امهات دیگر حاصل کند و رملی تمام کند و حکم
فصل تابستان را از آن گوید و از شاخ آب امهات دیگر حاصل کند و رمل تمام
کند و حکم فصل پاییز از آن گوید و از شاخ خاک رملی دیگر تمام کند و احکام فصل
زمستان گوید اما در بیان شجره بدانکه شجره در تحقیق و آن درخت را حضرت
باری تعالی بصفت ایشان آفریده است صغیر و کبیر و آن درخت چهار شاخ دارد و یک
شاخ از رحمت و یک شاخ از مغفرت و یک شاخ از ظلمت و بعبارت دیگر یک شاخ
گرم و خشک است و یک شاخ گرم و تر و یک شاخ سرد و تر و یک شاخ سرد و خشک و قوة و ضعف
شاخ نور بروح تعلق دارد و قوة و ضعف شاخ رحمت بعقل تعلق دارد و قوت
و ضعف شاخ مغفرت به تعلق دارد و قوة و ضعف شاخ ظلمت بجسم تعلق
دارد و بقول دیگر شاخ نور منسوب است بجبرئیل و شاخ رحمت بمیکائیل و شاخ مغفرت
باسرافیل و شاخ ظلمت بعزرائیل **نوع دیگر** نور نظر است و رحمت نطق و مغفرت
اتصال و در عالم ترکیب قایم مقام نور آتش است و از رحمت باد و از
مغفرت آب و از ظلمت خاک و در ترکیب صفرا قایم مقام آتش صفرا است و

از باد خون و از آب بلغم و از خاک سودا صفرا گرم و خشک و خون گرم و تر و بلغم
سرد و تر و سودا سرد و خشک الکنون چون هر شاخ که از درخت جدا کند حکم هر فصلی
از فصل اربعه از و بگوید بدانکه شاخ نار اول و دوم و نهم و نیمه بالای سیزدهم و آتش
پانزدهم و شانزدهم است و شاخ باد سیم و چهارم و در نیمه زیرین سیزدهم
و نقطه باد پانزدهم و شانزدهم است و شاخ آب پنجم و ششم و یازدهم و نیمه بالا
چهاردهم است و نقطه آب پانزدهم و شانزدهم است و شاخ خاک هفتم و هشتم و دوازدهم
و نیمه زیرین چهاردهم و نقطه خاک پانزدهم و شانزدهم است و شاخهای نجره و
امهات رمل این است که نموده میشود فصل بهار فصل تابستان
فصل خزان فصل زمستان در وقت
تحویل آفتاب بحمل رملی زنند و طریق استخراج آنست که چون رمل زند سیزدهم و
دهم و یازدهم و چهاردهم علی الترتیب برگرفته رملی سازند و باز آن رمل را بدین
طریق عمل نمایند تا ثابت شود و علامت ثبوت آنست که متولدات و زایدات
رمل آخر با رمل ما قبل متساوی شود و بحسب اشکال با سیزدهم و دهم و یازدهم و چهاردهم
رمل آخرین و امهاتش تکرار کنند و عود نماید و چون ثابت شود پس اوتاد رمل را
علی ترتیب برگیرند و باز امتزاج دهند و از نتیجه هشت شکل احداث نمایند چنانکه
اوتاد در رمل اول را با اوتاد رمل ثالث ضرب نمایند و ثانی را با رابع و آن
اشکال ثمنه را تمام نمایند گاه باشد در میزان امتزاج شکل غیر میزانی واقع شود
و بعضی رمل امتزاج را ضرب و تدالو ند نمایند اما این عمل را چندان اعتباری

نوع دیگر در رمل سالیانه

نیست اما خلاصه اعمال آنست که از رمل امتزاج غایت الامانی استنباط نمایند
و آن اوتاد امتزاج است و باز امهات امتزاج فصل بهار و نبات تابستان
و متولدات پاییز و زایدات زمستان و باز اوتاد فصل ربیع ماه اولست
و مایل ماه دوم و زایل ماه سیم و از فصول همین پنج شهور استنباط نمایند
و خمسه مشترقه از زوایدات فصل استخراج نمایند و جمعی گویند امهات
هر فصلی ماه اول است و نبات ماه ثانی و متولدات ماه
ثالث اما قول اول را صحت بیشتر است

و معتمد و هو اعلم
تمت الکتاب
بعون الملک
الوهاب
تم تم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خدای را عز اسمه و تعالی جلّه که واهب عقل و مفیض خیر و
عدل است آفریدگاری که روحانی از کتم عدم بمظهر وجود آورد که فتبارک الله
احسن الخالقین و عالم سفلی را در تدبیر عالم علوی کردانید تا بواسطه تدبیر و تکوین
او که والمدبّرات امراً و از اثر و اجساد و اجرام سماویات موالید ثلثه از معدن
جزئیات و حیوان امتزاج یافت بحسب درجات کمال و اعتدال مزاج دعوای
ایشان در صفا بین کشت که سبحان الذی اسری بعبده و از جنس حیوان نوع
انسان را که اشرف موجوداتست بتفضیل نطق و تمیز تخصیص داد و آدم را ردای
ولقد کرمنا بنی آدم در دوش انداخت و اورا برحقایق اشیا و خواص موجودات

وزبده و نقاوه عالم علوی و سفلی اطلاع داد و درود بی پایان و آفرین فراوان بر روضه
مقدس معطر و مرقد منور مطهر سید انبیا و سند اصفیا صاحب صدر صفیه صفا
خلاصه آفرینش ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بر اولاد و اتباع او باد
اما بعد مقرّر این رساله و محرّر این مقاله العبد الضعیف حسین الحسنی المشهور
با خلاطی رحمة الله علیه که بتوفیق الهی علم و عمل صنعت اکسیر که کثر سعادت دو جهانی
بآن مخصوص شد و از استادان این عمل دیده و خود در عمل آورده و فواید حاصل شده
منافع آن و اصل کرده قانونی مختصر و کتابی موجز در هر قسم علمی و عملی که آسان
بدان توان رسید ترتیب دهد و همکنان را فایده از آن حاصل شود و پیوسته برادران
و یاران و عاملان این صنعت اورا با تحریر کنند و شک و شبه از پیش خاطر
ایشان برخاسته و اسباب آن تمام ساخته و پرداخته اما چون در اثنای تتبع
علوم نظری بر قواعد اصول آن احیانا مسئله افتاد و آن را علمی شریف و
عملی لطیف یافت با آنکه بر قصه اشتغال و مهمات ضروری و محاورات اقسام و
آداب دنیی فراغت جمع و تألیف و فرصت تصنیف نداشت اما چون اشارات
از اخوان وفا و ناقدان صفا بر آن وجه بود که جهت او معلومات خویش درین
نوع مختصر بکار دو بر دارد و رساله سازد و خواهش آن دوست حقیقی برادر دینی
که مخالف او در مذهب مروت محظور است باستخراج اصلی مرخص و ایراد
دلیلی مجوز از کتاب و سنت و آثار بر تعلیم و استفاده این فن مکرر شده احتیاج

ملتمس و اسعاف مطلوب او را و المامور معذور و قول ضعیف این گواهی و چه کیفیت هر فن صحاح
آن فن از آن توان معلوم کرد خصوصا که مدعیان این قسم بی حاصل علم و عمل لاف زده
از غایت حرص و آز که بر ایشان مستولی گشته از سر بی باکی و تهور با هر کس در آمیخته و در بدنامات
شعبه ها نمودن و در عاقبت خسارت گمراهی ایشان ظاهر شده لابد که چون ازین بسیار دیده
باشند اعتقاد در حق این ضعیف کما ثابت و چون بهره از تصعید زرنیخ و تبییض حدید نشنیده
باشند اسرار آویزش و صنعت الهی چگونه صادق دارند لیکن چنان باید که در احوال متقدمان
فکر کنند که چندین هزار کتب که حکما در جهان وضع کرده اند و چندین هزار اشیاء الاحجار
از معادن و نبات و حیوان که حق تعالی آفریده اکثر آن در کتب آورده اند و تدبیر هر یکی از آن
بطریق جداگانه نهاده غرض ازین مقصود چه بود اگر تصور کنیم که این چیزها که خود وجود
نبود پس حکما را بکذب و تزویر منسوب کرده باشیم و خبث ظن در حق حکما خطا جهت آنکه حکما
برگزیدگان حق اند چنانکه فرموده و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا اگر تصور کنیم که
اینچنین است اما اصلی ندارد و بندی پیش نیست چنین تصور نیز خطا باشد جهت آنکه میگویم
که صنعت الهی است و میراث انبیا و اولیا الیه هدی و آنکه صنعت الهی است از آنجا که
در کلام مجید فرموده که صبغة الله و من احسن من الله صبغة و نحن له عابدون و این آیه را بدو قرائت
می خوانند یک قرائت صنعه و دیگر قراءات صبغة الله و اگر صنعة الله خوانیم اشارتست بدین
صنعت و اگر صبغة خوانیم مراد از صبغه مطلوب است که ازین صنعت بحاصل می آید که از آن
خدایی است و اگر این دلیل معانی مشکل نماید در آیات بینات فکر باید کرد که حق تعالی فرمون

و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء و از
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت است که قرآن را هفت شکم است و مراد از شکم
معانی قرآنست و دریافت این معانی بر مثال فیل است در شهر کوران که بقدر استعدادی
که داشتند آنقدر احساس توانستند و در صفت فیل نشانی دادند هر کس چنانچه سعی نموده
و می نماید بقدر مثال و مراتب که بدان رسیده و میرسد چنانکه فرموده و ان لیس للانسان الا
ما سعی اگر تصور کنیم این امور تجربه ایست که بعمرهای دراز تجربه کرده اند این تصور نیز
خطا باشد جهت آنکه چگونه عمری و مالی باید که هر یک چیز را علیحده بتدبیر در آورده اند و
خواص این را معلوم کنند علی الخصوص که هر یک چیز در اقلیمی و در زمینی بهم می رسد و
چنین تصور نیز محال بود الا آن را اصلی است که از عنایت صمدی حواله ازلی رفته باشد
در خانه اگر کس است یک حرف بس است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و بدلایل عقل محقق شود
و معلوم گردد چون بدان اصل رسد و دریابد از راه که دران بر کلی اشیا تصرفی تواند نمود
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و چندین حکایت که بدین درازی که در کتب آورده اند
غایت شرف حد این صنعت بزرگوار است که بتمثیل و تشبیه یاد کرده اند تا جاهلان دران این
متحیر مانند و نا سزا در نیابد که حق تعالی فرموده و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم
یتفکرون و اگر تصور کنیم که از راه استفادن با ایشان رسد این نیز محال است جهت
آن که حصول این مطلوب با وجود کمال علمش حاصل بچهار چیز وابسته است امکان و مکان
و اخوان و زمان و اما آنچه امکان است چنان باید که عامل در مدت تدابیر بچهار وجه

مستغنی باشد فراغ دل از هموم دنیا و فکر معاش و آسودگی از صحبت احبا و اصحاب و
کثرت الات و ادوات و آلتی که بشکند یا ادویه ریخته شود عوض آن حاضر باشد تا
عمر عزیز در انتظار و صبر و سکون تا مبدا اسر آن پیدا شود و آنچه مکانست باید که
بهر وجه مرتب بود و هوای معتدل و مقامی دلکشا که خانهای بسیار در انجا بود چه تدبیر
هر یکی از ادویه را موضعی جدا باید و دیگر آن که موضع را حصنی نیکو بود تا گاه و بیگاه
از شر مردم شریر و خوف اعدا ایمن باشد و آنچه اخوان خوانند باید که بدو صفت موصوف
باشند یکی آنکه ایشان را موافقتی باشد در ملازمت نمودن و فرمان برداری بر مثال زر
خرید و دیگر آنکه در شفقت همچون برادر مهربان باشند تا معاونت چنین کار را بسازد و آنچه
و ممانت آن را طول همی باید جهت آنکه عمل آن از ده تدبیر نا گزیر تکلیس تطهیر تغسیل
تجمیع ترصیع تمزیج تشمیع تحلیل تعقید تصعید و در تدبیر هر یک صفت از ان علامات
و اشکال بسیار است و الآت و عمل آن نوعی دیگر پس چگونه تمیزی باشد تا بر چندین احوال
مختلف بطول ایام شب و روز حاضر باشند تا بران جمله وقوف یابد خصوص که در
اوران و ترکیب آن لحظه بلحظه چندان غلوطه و مغلطه بتوان داد که اگر خود دو تن در یک
پیراهن باشند و بینا در یک دیده باشند که محال بود و هر یک شکل و هر یک علامت از ان با کثر
اشکال اجناس معادن نبات و حیوان تشابه کرده اند و بعضی بصورت و بعضی بطبیعت و
بعضی بلون و بعضی بطعوم و بعضی بسموم و بعضی بتریاق و بعضی بذکور و بعضی باناث
و بعضی بشیوخ و بعضی باطفال و چندین صفتهای مختلف و تدابیر صفت را نیز مثال و اثر

بسیار است

بسیار است و هر فعلی و طبیعتی از و با فعال دیگر صورتها و طبیعت دیگر چیزها که مشابهت و
مناسبت دارند تشبیه کرده اند و نسبت نموده و سبب مرموز گفتن و پوشیده داشتن این
علم شریف لطیف تا این غایت پوشیده داشته اند و برموز گفته اند بسبب آنکه برگزیده
ترین زینت پری و آدمی در دنیا و عقبی زر است و نقره و چنانچه حق تعالی در صفت بهشت
فرموده یحلون فیها من اساور من ذهب و جای دیگر فرموده و حلوا اساور من فضة و خواص
و عوام بجز فنی و حیلتی و صنعتی که شب و روز مشغولند سبب آنست که این مطلوب کلی است
و نیز فعل قوی این خزینه از ان است مخفی که در حوصله هر دون همتی گنجد و در خاطر هر
سنگ دلی نشیند جهت غایت و نهایت این ادویه چون کمال کلی باید آنست که
فعل بر قنطار میکنند که حد وزن هر قنطار هزار هزار و دویست هزار مثقال است که
از بیاض یا حمره می برد بصنع باری و اول کسی که این عمل در دنیا کرد آدم بود علیه السلام
و علمنا من لدنا علما و جای دیگر فرمود و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال
انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین و معتقدان در کتب چنین آورده اند که چون آدم
این عمل کرد نیز صنعت بر مز بر لوحی از حدید نقش کرد در شگفت کوهی که در نزدیک مقام
بود که ارا در مغارت الکنز گویند پنهان کرد چون از میان در گذشت و اولاد آدم بسیار
شده بودند و زینت زرین هر کس رسیده بود و شیث علیه السلام نزدیکترین فرزندان آن بود
واقع زده شده بود بطریق شکایت با حق تعالی در مناجات آمد باری تعالی فرمان داد
بشیث علی نبینا و علیه السلام که طهارت کن و روزه دار و نماز گذار و قربان کن تا

عطا کنم پس چون امر باری بجای آورد جبرئیل علیه السلام وحی داد بشیث که لوح حدید از
پدرت آدم است در مغارهٔ کوه بستان و آنجا عمل کن بستد و در عمل آورد و بعد از شیث
خنوخ را علیه السلام کرامت کرد و بعد از آن نوح را علیه السلام و بعد از آن ابراهیم را
علیه السلام در خبر است که هر روز چهل خروار نمک در مطبخ ابراهیم علیه السلام
در طعام می کردند از سبب این چیز بود القصه چون نوبت این چیز بموسی علیه السلام رسید
در کتب چنین آورده اند که بغایت درویش بود و او خواهری داشت روزی بکار جهتی از خانه
بیرون رفت و غلامی داشتند که بمزدوری میرفت و کفافی حاصل میکرد بهر ایشان
خواهر موسی دید که غلام می آید گریان و زاری کنان گفت ترا چه حالت است قصه باز گو گفت
که مرا امروز به تجانهٔ مصر مزدوری بردند و نظر بر آنجا افتاد چندین تابان را دیدم از زر سرخ
و جواهر مرصع کرده و بر تختهای زرین نشانده و فرشهای ابریشمی در زیر ایشان افکنده مرا در خاطر
آمد موسی که پیغمبر خداست و ما که متعلقان اویم بچنین درویشی گرفتار شده این گریستن من از آن است
پس سوی موسی باز گشتند و کیفیت حال گفتند موسی علیه السلام در این حالت بخدای تعالی
بنالید حق تعالی وحی فرستاد بسوی موسی علیه السلام و موسی را تعلیم نمود او بصلال با او این هنر
گرفتند و قارون ابن عم موسی بود با این حلال خبر یافت و از پس تحصیل این علم مشغول
بود پس از موسی سوال کرد موسی از وی مخفی داشت باز از بصلال سوال کرد وی زنی بود از خویشان
قارون و خواهری داشت بصلایل پس قارون بسوی این زن آمد و سوال کرد ایشان
صورتی که دیدی بودند باز گفتند چون حق تعالی نصیب قارون کردن بود بواسطهٔ او داد

او کرد

او کرد و مفسران در تفسیر کلام آورده اند که حق تعالی توریت را در هفت لوح زمرد نقش کرد
بموسی علیه السلام که انزل التوریت اولاً علی موسی فی الالواح زمرداً فلما جعل الله
سریعاً من الذهب مخجل الصاغة میراث الراس صبغة الله ومن احسن من الله صبغة
یک لوح از آن از دست موسی بشکست خدای تعالی خطاب فرمود که عوض آن را از زر
بسازند و توریت بر آن نقش کنند و چون موسی درویش بود بنالید حق تعالی از این سبب
این علم بموسی داد القصه چون سبب طغیان و گمراهی قارون این چیز بود اما موسی
آنقدر میش ساختی که قوت روزگار او بحاصل آمدی و قارون آنقدر بساخت که
چهل هزار خروار کلید گنج او بحاصل آمد هر کلیدی از آن یکمثقال زر و در خبر است که
فرعون با دول و روان باقی میکرد چون حق تعالی این چیز باو داد مغرور شد و پادشاهی
بدست گرفت و دعوی خدای آغاز کرد و همچنین دیگر پادشاهان که در ما تقدم بودند و
بهشت و دوزخ ساخته اند و دعوی خدای کردن چون شداد و عاد و ثمود و نمرود و
غیرهم جمله از قوت این چیز بوده است و داود و سلیمان علیهما السلام که قصهٔ زینت و
پادشاهی ایشان مذکور است حق تعالی این چیز بایشان داد و محمد جریر طبری رحمة
الله علیه در کتاب خود چنین آورده است که در بصره از امیر المومنین علی رضی الله عنه
این علم سوال کردند جواب فرمودند که اخبرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم انه
لا یطلع الا شیخاً تا یا بو ستا با متوا ابکا یعنی بدین چیز نرسد الا پیری که از همه چیز و
از همه کار باز مانده یا جوانی که پشت بر همه چیز کرده پس گفتند که یا امیر المومنین را

ونای در جواب فرمودند که این چیز در آب بسته و در هوا ایستاده و در زمین است
روان گشته و در آتشی است سوزنده پس گفتند یا امیرالمؤمنین آنچه فرمودی ما آنرا فهم
نمی کنیم پس جواب فرمودند که اگر حکمای متقدم جایز داشته بودندی که ازین روشنتر
توانستی گفت من به بچگان مکتب تعلیم کردمی وگرنه نفس اماره را اندیشه داشتمی در عمل آوردمی
واز مشایخی که بودند در خبر است که شیخ ذوالنون مصری رحمة الله پادشاهی مصر بود حق تعالی
این چیز روزی او کرد پس دنیا در نظرش حقیر نمود و مقداری ازین چیز بساخت و پادشاهی رها کرد
وخرقه پوشید و آن مقدار ادویه در انبانچه کرد و بزیر خرقه در میان بست و از جانب بحر در
کشتی نشست سفر کرد و جماعت صوفیان نیز در کشتی بودند یکروز حکایت از ترک و تجرید در میان
صوفیان پیدا شد و نزدیک بندری رسیده بودند و چون ماجرا آخر رسید شیخ ذوالنون رحمت
وانبانچه از میان بگشود و سر انبانچه باز کرد و گفت ای جماعت دنیا این است و در دریا ریخت
وانچه که بگرد آن آلوده بود در پیش صوفیان انداخت و گفت قدری مس بگدازید و این انبانچه
در میان آن مس گداخته اندازید که شما را سفره های حاصل شود و این گفت از کشتی
بیرون شد و بشهر رفت و چون اهل کشتی نظر کردند آب دریا را دیدند سرخ برآمده تعجب کردند
خبر بحاکم شهر رسید حاکم فرمود که انبانچه و اهل کشتی را بیاوردند چون حاضر شدند کیفیت
حال عرضه کردند حاکم فرمود تا مس بیاوردند و بگداختند و انبانچه را در میان مس افگندند
چنانچه دیدند که از آنچه بود سیاه تر شد پس بار دیگر مس اضافه کردند و همچنان مس می افزودند
تا چندان که پانصد من مس بگداختند تا بعیار طلا برسید و شیخ ابوسعید رحمة الله علیه

کاوزی بروزی می سوخت و میخ طویله از زر بساخت از وقت این چیز بود و مقصود ازین
حکایات این است که معلوم شود که این سر خدایی است و سر آن پیش از آنست که ظاهر گشت
و بطریق خدخدایت نشاید شناخت و نشاید جست الا از خدمت استاد پس محقق شناسی
مقصد و مقصود خویش تا کجا خواهی رسید عاقبت زین ماجرا می ندانم تا چه خواهی یافتن زین
ماجرا و توفیق بر کشف چنین علمی نباشد الا از آنجا که فرموده که فوجدا عبدا من عبادنا
آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما که تعلق بعلم لدنی دارد و از یکدیگر علوم
مشکل آن توان رسید و توفیق بر تحصیل چنین عطیه نباشد الا از آنجا که فرموده یبسط الرزق
لمن یشاء و یقدر و نشانه حصول مطلوب هر کس بکیفیتی و کمیتی آن شخص است چنانچه حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلام فرمود الحدیث من طلب شیئا وجد وجد و من قرع بابا و
لج ولج چون طالب بجهت شد و بکلی پشت بر دیگر احوال کرد و روی بمطلوب خویش نهاد
نشانه حصول مطلوب او این است چرا که اگر نخواستی مراد او را ندادی لیکن بوعده باز
بسته است و چون ایام حصول بوعده بانجا رسید لاجرم روزی فلک اقتضا احوال کرده
بگاه ناتمامی این باب گاه مامور گاه در شکایت از ناشناختگی اسباب فی الجمله از هر طرفی حشو
پدید آید تا خواست که صدق قول خود اظهار کند لیکن چون بعجز روزگار غدار مبتلا گشته
و قلاب طلب از دامن مطلوب رها شده و نیز راه نومیدی در پیش آمد چاره همین بود
که این کتاب را مرتب کرده اند تا بر دو وجه از فایده خالی نماند آنکه مدار ارشاد باشد
کسی را که این مقصد بنیاد باشد چه بر ما نصیحت است طالب صنعت را که می بینیم و می

را که در بحر حیرت غرق شده و اسمی بی مسمی در زبان گرفته و بی جاده روشن روی به بیابان ظلمت
نهاده و غرض و مقصود خود را نشناخته پس چون شخصی مطلوب خود را نداند چگونه طلب آن کند و
چون مطلوب نشناخته سبب رسیدن بآن ندانسته باشد بتحصیل آن چگونه مشغول شود و اگر به جد و
جهد نماید بجز دهشت و حیرت هیچ حاصل ننماید پس اول چیزی که بر طالب این قسم واجب است
آنست که طبایع بشناسد دویم آنکه معلوم کند که چه چیز باید که از آن حاصل شود سیوم آن که
رنج بردن در این صنعت و امید رسیدن بدین مقصد که بمعرفت این قسم باز بسته است
و چون شخصی بر این سه قسم وقوف یابد من بعد کشف رموز و مغلطه حکما بروی آسان شود اگر چه
این جمله را کشف کرده اند و کلی مقصود را حاصل کند که آن به بخت و روزی و تقدیر الهی باز بسته است
بعونه تعالی از موانع افزا و بزمانهٔ روزگار اکنون این کتاب را چهار نام نهادیم که مرتبه چهارم
است نام اول برهنه دویم کفایت الصنعه سیوم نور العین چهارم خلاصة الصنعه و سوم کردیم
و در بیان این سه قسم که بر نهادیم و بعضی از رموز و مغلطه حکما در ضمن آن آوردیم تا تأمل کننده را
مستوفی باشد قسم اول در ترغیب آموختن این علم و شرف و منقبت آن در دو قسم است
قسم اول در حکایات و دلایل شرعیه و روایات و دلایل نقلیه قسم دوم بر طریق حجج و براهین
عقلیه بر صحت علوم و مرتبه آن بدان اسعدک الله و ایدک بروح منه که همچنانکه صریح عقل
سلیم فطرت بر صحت این فن از فنون حکمت حاکم عدل است و افاضل حکما از متقدم و متأخر
بر مرتبت و صحت و شرف و دقت و لطف آن متفق الکلمه بوده اند بر کتب شرعی و نوامیس
الهی و ذکر عالیشان آن بهوای کان منطوقا و مفهوما مدلل توانند و تایید نقلیات شرعی بعقلیات

عقلی

عقلی بر صحت این دعوی و حقیقت این معنی دلیلی واضح و باهر و برهانی لایح و قاهر است به
هر آنچه حاکم عقل بر صحت آن حکم کند لامحاله که شرع منافی آن نباشد و مقرر و مبرهن است که هر
چیز که صنعت آن وجود و هست ثبوت آن دارد از فحاوی کلام ازلی مستفاد و در مضامین کلمات
تامات زبان مندرجست و علیه قوله تعالی ما فرطنا من شیء فی الکتاب و قوله تعالی و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین و چون ازین تقریر بروجهی کلی معلوم شد که هر چه مختار و مستحسن عقل
است مختار و مستحسن شرعست و کذا بالعکس و حقیقت آن هیچ منافات و تناقض میان
شرع و عقل بلاشبهه پوشیده نماند که هر چه مقبول شرع نیست آن خود معقول عقل نیست و
هر چه معقول نباشد بقبول نباشد بقول حکما مشروع نباشد و حال آنکه این فن شریف و علیه
قوله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب ای عقل و کذلک قوله عز اسمه انا انزلناه
قرآنا عربیا لعلکم تعقلون پس با اثبات رخصت آموختن این را دلیلی چند ایراد کردیم از
آنچه اصحاب صنعت بر آن تمسک کرده اند و توسل نموده غیر زعم بصحة التأویل و الروایت
و الله ولی العظمة و الهواخیرا و قال الله تعالی مما توقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع
زبد مثله الآیه طایفه از علمای تفسیر و امرا اند که این آیه را بعموم خود تأویل کنند و بر این تقدیر
در ضمن آمده که عالمان اکسیر در معرض مدح مذکور باشند و همچنین گویند که قارون با وجود کثرت مال و
عدد و مباهات و افتخار نمود با ایشان خطاب آمده که حصول خزاین و ذخایر و دفاین و شمول خیرات
دنیوی و مقصد ایشان آنکه بفضل مزیدی از میان شما بدان مخصوص گشته و سبب تجیید و تناقص
شما باشد ازین جمله نیست که وجه الکتاب و طریق ضبط و تحصیل آن هم وجوه مکانست

وطریق مطالب و امثال شما تواند بود و علیه وقوله تعالی انما اوتیته علی علم عندی بدین تقدیر
معنی آن باشد که حصول کنوز و اموال بعلمی خاص وصفتی بدیع و غریب که آن بخصیص من داد
وشما را بدان وقوفی نیست و روایت کنند از حضرت رسول صلی الله تعالی علیه وسلم که یک
روز قلعی بدید فرمود که من عان هذه الشجرة اکلا حلالا معنی آنست که نیکوترین عبارتی و خوبترین
استغفار و بشارتی می فرماید که هرچه رنج تربیت این درخت بکشد رزق حلال خورد و روایت کنند
که شخصی بحضرت رسالت شرف حضور یافت و گفت یا رسول الله خبر ده مرا از آنکه موسی بن عمران ع
عمل زر چگونه کردی خواجه عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که برادر من موسی علیه السلام زر ساختی از زر
سرخ و رصاص و آهن پاره محلول و نمک تلخ و آن نوشادر است و هم مرویست از امیر المومنین
علی رضی الله عنه بجواب سوال که از علم صنعت از وی کردند اگرچه فرمایی در آنچه طایفه در
علم کیمیا خوض کنند و در زمان تقدم این علم بوده است در ضمن آن حکمتی بوده است و آن را اعتبار
توان کرد امیر المومنین فرمود زمانی پس سر مبارک برداشت و روی بسایل کرد و گفت والله لقد کان
وانه لکاین وما فی الارض من شجرة ولا مدرة الا وفیه منه من اصل او فصل پس گفتند امیر المومنین
را علم آن هست الظاهر دون الباطن واما العلم ظاهره وباطنه باز گفتند که هیچ روی آن هست
که بما بیاموزی امیر المومنین فرمود که والله لولا ان النفس لامارة بالسوء لفعلت سوال کردند که از
فضل و منت خود ما را در این باب چیزی کرامت فرمایی که هرچه لحه مبارک بدان رود خیر محض است
انی اعلم ان فی الزیبق الرجراج والذهب والزاج والحدید المزعفر والزنجار والنحاس الاخضر
لکنوز لا یاتی تغایرها یفلح بعضه ببعض بعد ده بالتغییر عن ذهب مکلس وصبغ غیر میان پس گفتند یا امیر

المومنین

المومنین صورت ترکیب وحکمت آمیختن آن چگونه است فرمود که ارض سایره و نافخه
وهم جامد و هوا را لکن پس گفتند ما این فهم نمی کنیم یا امیر المومنین فرمود که افشای اسرار
معانی علوم مطلقا روا نیست لو حل المانعین من اهل الحکمة ان یخبرون به الناس کما یدرون ان
او یعلمه الصبیان فی الکتاب سایل را چون برمجاری این کلمات و فحاوی این عبارات که اصداف
جواهر حکمت اند کماینبغی اطلاع افتاد لاشبهه دانند که امیر المومنین علی رضی الله ایراد کلام
بر دو وجه کرد ظاهری معنا باطنی مختلف زیرا که باعتبار فهم و علم مردم بود و دو صنف اند عالم و جاهل
هر دو طایفه را ازین فایده تواند بود بلکه این اصطلاح برحسب ادراک مستعد نیست و تفسیر آن الفاظ
بر ارباب صنعت دشوار نیست لاجرم بشرح آن تعرض نرفت و ماثور آثار امام جعفر صادق ع
فرمود که الصبغ من ثلث من الذهب والزیبق والرصاص الاسود و هم از و روایت کنند که فرمود
الزیبق فضة مفلوجة والرصاص الاسود فضة مجذومة والرصاص الابیض فضة برصاء ردوها
الی حالها ترجمه این آثار از غایت ظهور خوض نمی نمایم و بنقل دو دلایل این قدر اکتفا می افتد
تا آن را از شیوه اختصار فروتر نشویم چه اکثر احادیث و اخبار و روایات و آثار در این باب
ماثور و مشهور است در حیز کتابت آوردیم سخن بجد اطناب رسید و از مقصود باز ماندیم
در تقریر طرق آنچه و براهین عقلیه بر صحت این علم حکمت مبرهن است که عوالم بعضی
بر بعضی موثر اند بامر آفریدگار تعالی و تقدس چنانچه عالم علوی بر عالم سفلی موثر اند و تاثیر
بصحت قوی و استعداد و بصفتی از اوصاف او متصف میکرد و بتوسط اسباب موثر چنانچه
فرمان و علم و ارادت و تقدیر سبب تبارک و تعالی کاینات متنوعه از حیوان و نبات

ومعدن متولدی گردد و هم برین نهج استحاله تغیر در پذیرد و در ایشان حاصل می شود چنانچه هریک
از حال طبیعت و مزاج و فعل و خاصیت دیگر می پذیرد و ذات حقیقت او منقلب می شود و باقات
انواع کلیات صورتی چند یاد خواهیم کرد و انموزج آن آنست که ترکیب آبگینه از سنگ
است و قلیه که اجتماع ایشان اسباب فاعله است این جوهر پدید می آید و چنانکه مینا و اصل مینا
سه قسم است یکی حجری و یکی ملحی و یکی زجاجی و آنچه حجری باشد یک نیمه سرنج و یک نیمه شکر سنگ
باشد و آنچه ملحی باشد جزوی ملح قلیا باشد و یکی سرنج و یکی شکر سنگ و آنچه زجاجی باشد یکی سرنج
و دو آبگینه سفید پاک و هریک ازین بهفت وجه باشد اگر خواهد زرد باشد توتیا باید داد تا میزان راست
شود و اگر خواهند که زردی سوخته را تصفیه کنند و بران نهند و اگر خواهد که سبز زنگاری باشد
اندک تصفیه مس و اندک توتیا بران باید نهاد و اگر خواهی که سماوی باشد اندک مس و اندکی سنگ
سلیمانی یعنی لاجورد باید نهاد و اگر خواهند لاجورد باید نهاد و اگر خواهد لاجوردی تنها باشد سنگ سلیمانی
تنها باید نهاد و اگر خواهد که فیروزه مو کنند چون مس بروی انداخته باشد بعد از ان اندکی کلس
ابیض با سفیداب قلعی بران کنند و بسوزانند و اگر خواهند که حمری باشد اندکی مغنیسا نحل سوده بران
افکنند و چون سفیداب تنها بر افکند و سفید کنند و در لاجوردی سماوی میزان چنان باشد
که یک رطل شکر سنگ و یکی ملح قلیا و یکی سرنج باشد هر یکی نیم من باشد و یک مثقال روی سوخته دو
تصفیه داده و سه تو سنگ سلیمانی نهند و آنچه لاجوردی باشد و سه مثقال سنگ سلیمانی آن باید کند و سبز را
شکر سنگ و ملح قلیا و سرنج هر یکی رطلی باشد و چهار مثقال روی سوخته مذکور باید نهادن
و آن اقسام باقی را میزان معین نباشد بلکه اندکی رنگ باید دادن و بر نهج برداشتن و تجربه

کردن

کردن تا قرار و برنگ مطلوب باشد والله اعلم
متبدل می شود چنانکه موی سر آدمی بمرور عفن شود مار گردد و گوشت گاو چون منحل شود زنبور
عسل ازان تولد کند و حیوانی که از نبات متکون می شود چنانچه از شاخ مادر وج کژدم قاتل تولید
کند پس چون انقلاب نبات بحیوان و معدن به نبات و معدن تولد کند و بعضی از بعضی
ازین انواع امری معلوم است و در ازل مقدور و در مشیت الهی مشروع چنانکه می بینیم که صورتی
ضایع می افتد و صورتی حادث می گردد و تغیر از حال صورت اول و لونی زایل می شود و
لونی دیگر حادث میگردد و مزاجی از حال خود باز می گردد و بمزاج کلی فرو می آید و علی هذه القیاس و
طبع و صفت و خاصیت و فعلی طبیعت تغیر پذیرد و تکوین خواهد بواسطه اسعای اسباب بروجهی که
بخواص افعالی از جنس جواهر مطبوع می افتد عقلا ممتنع نباشد اگرچه تحصیل این اسباب بر بعضی
مستبعد نماید و ازین تقریر ظاهر است که صنعت کیمیا مستحیل نیست بلکه از مرمن تا کید این نکته را شیخ
میدهیم شیخ ابو علی سینا رحمة الله علیه در کتب خود می گوید که روا بود که مس در رنگ و ثقل
چون زر گردد چنان که بگو کرد نسوزد اما آنکه ماهیت زر گردد ندانستم جز این معلوم نیست زیرا که هر
نوعی را فصل است و این فصل غیر لون و ثقل است و حقیقت آن فصل معلوم نیست چون حقیقت
معلوم نبود قصد کرد و با عداد و تحصیل او ممکن نبود و دیگر بعضی اصحاب صنعت گویند چیزی بصبغ کردن
محسوس است اما چیزی سبک ثقیل کردن محسوس نیست و این سخن از حق دور است زیرا چه
سفید روی امتزاج او از مس و قلعی حاصل می شود یا آنکه او از هر دو ثقیل تر است زیرا که چون دو
دو قلعی برسه در حجم برابر نباشد سفیدرو چهل و شش دینار و آنک بود مس چهل و پنج دینار

دیهم باشد قلعی سی و هشت و زینار باشد   بدانکه حق سبحانه و تعالی این صنعت بزرگوار را بقومی
آموخت که از جمله خلق خویش شریف تر و بهتر از ایشان نبود و آنها انبیا اند علیهم السلام و حکما
که مخصوص اند بحلیت حکمت و مشکور بعلم و معرفت تا چون ایشان این صنعت را کار بندند و این حجر را
تدبیر کنند این صنعت و تدبیر ایشان دلالت و ربوبیت باری تعالی زیرا که این تدبیر که ایشان کرده اند
و ایشان دیگر بسیار الطبیعی توانند بر و حقیقتی توانند کرد و بسبب آنکه تدبیر ایشان بر طبایع چهار گانه
است که آن خاکست و آب و باد و آتش و ازین چهار طبیعت کیمیا را لطبیعت گویند که ازین وجه مشابه
عالم کبیر است و ترکیب او مشابه ترکیب انسانست که عالم صغیر است از دو وجه   اول آنکه
وجود ایشان بچهار قوت فاعلیت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه   دوم آنکه حق تعالی فرمود
بدا خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء معین ثم سواه و نفخ فیه من روحی اصل
حکمت در چنین ترتیب که کل را مقدم داشت آنست که کل جسدی است غلاظ نبات بخشنده
و نگهدارنده تا چون خواهند که با روحی که در غایت لطافت است آمیزش نپذیرد چون نفس را
واسطه سازند که او ماء معین است به اندک لطافتی در واست با جسد آمیخته کرد اند و هر سه یک چیز شوند و
هیچ مفارقت نکنند اکنون چه میگویم که این تدبیر و صفت هر طبایع چهار گانه است و باری تعالی
همه مخلوقات را از طبایع چهار گانه آفریده است پس هرچه طلب کنیم ازین چهار طبع را که مقصود ما ازین
حاصل آید بدانکه اگر مقصود ما اگر زر بود یا نقره که بسازیم پس ضرور بود که نظر در معدنیات کنیم و معلوم
خویش کنیم   در شرح احوال معدنیات که کتاب این مقام مقدمه این می تواند بود بدان اقسام
چیزهای معدنی چهار چیز است زیرا که بساط معدنیات را ترکیب محکم باشد نباشد و آنچه باشد چنان

باشد

باشد که مطرقه بروی زنند بشکنند یا نشکنند آنچه بشکنند چون یاقوت و زبرجد و سایر جواهر
باشد و آنچه نشکنند هفت است زر و نقره و مس و قلعی و حدید و سرب و خارصینی و آنچه
ترکیب او محکم نیست چون نمک و زاج و نوشادر که به آب حل شوند تا چنانکه اهل التحلیل توانند کرد
چون کبریت و زرنیخ و سیماب بدان که هفت خاک است نپذیرند و ایشان را اجساد سبعه گویند
و فلزات مذکوره و اصل ایشان همه سیماب و گوگرد است و تکون گوگرد از آبی باشد که از آب و هوا
گرد و بسبب حرارت قوی بنضجی تمام یافته تا در روی دهنت حاصل شده و بعد از آن بسبب برودت
منعقد گشته و تکون سیماب از امتزاج آبی و خاکی رخیف است که آن خاک طبع گوگرد داشته باشد
و باید که آن آب هیچ جانب از وی ظاهر نگردد و ظاهر نشود الا که این در آن باشد که بر روی خاک
زمی افتد و اجزای خاک گرد او در آید و همچنان بماند و از دو قطره چنین بهم رسد که آن غلاف
خاکی بشکافد و آن بر دو آب بهم پیوندند و این خاک همچنان گرد ایشان در آید پس برین نوع سیماب
متکون گردد   در کیفیت تکون اجساد سبعه بدانکه ترکیب این گوهر سیماب و گوگرد است از برای نضج
و زیادت در کیت و کیفیت فاما سیم از سیماب بود صافی که بنجار کبریتی صافی بوی رسد و نضج تمام
آنگاه برودت منعقد شود و اگر چنانچه این سیماب و کبریت صافی تر بود و آن نضج کاملتر زر
حاصل شود و اگر سیماب و گوگرد خالص باشد و قوت صبغ کاملتر چنانکه گفتیم زر خالص شود
لیکن چون پیش از نضج تمام برودت منعقد خارصینی آید و اگر سیماب خالص بود و لیکن گوگرد او سوخته
باشد از آن مس خیزد و اگر سیماب تباه بود و گوگرد نیز تباه بود و نضج سوختگی نزدیک شود آهن آید و اگر
سیماب پلید باشد و نضج تمام نباشد ترکیب محکم نشود سرب آید و اگر سیماب نیکوتر بود و لیکن گوگرد

ب باشد ترکیب محکم نباشد قلعی آید پس دانسته شد که ما درو بیه ترکیب این صنعت سیماب و کوگرد است
و کمیت و کیفیت در نضج و مزاج می باید و بصنع حکیم ذو الجلال و قادر بی مثال جل جلاله و عم
نواله جوهری می گردد و در معادن متکون می شود و آنچه خواجه عالم صلوات الله و سلامه علیه
و علی آله فرموده که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة اشارتی لطیف است و مصداق
دلیل برا یقینی باشد در پیدا کردن معدن و چگونگی آن در معرفت کان و شناختن و
گداختن و هر جا که خاکی باشد خاکستر رنگ معدن سرب باشد یا نقره و چون جوهر سرمه
غالب باشد در ان معدن سرب پیش آید و چون خواهد که سرمه بگدازد ده مثقال از جوهر سرمه
و دو مثقال و نیم براده آهن بگدازد و قدری بورق کرمانی در بوته نهند و بگدازد سرمه از آتش جدا شود
و سرب بوی آهن جدا و در زیر بوته بایستد و در میان جای سرمه باشد و با لاجورد باشد با آهن
و هر جا که سرمه کم باشد سرب باشد و نقره چون بوی آهن و سرب جدا شود آن دم سرب را در
روباس نهند و بپالاید سرب بسوزد و نقره پاک بماند و سرب اگر خواهد مرده سنگ گردد و اگر نه
بطریق جوهر بگدازد و سرب از و بگیرد و اگر جوهر زر باشد بوی سرب مس بگدازد و اگر جوهر مس
باشد بوی قلعی بگدازد و اگر شادنج باشد اول سنگ را خرقه دهد و شوره باز زند و یک توی جواهر شادنج
می نهند و یک توی هیزم تا تنور پر شود و بعد از ان آتش در تنور از زیر در زنند چون تمام سوخته
باشد رها کنند تا سرد شود و چون جوهر بیرون آورد و بکوبد و به بیزد ده درم مثقال جوهر کوفته و
بیخته درش کنند و دو مثقال و نیم مس و ده بوق همه با یکدیگر بگدازد زر صافی جدا شود و آنکه
تمک کنند و بخلاص برود و اگر زر ساده باشد حاجت بگداختن نباشد بباید شستن همچون خاک

بشوید

بشوید زر جدا شود همچون کاورس دانه بزرگتر و کوچکتر و آن را در بوته نهند و بگدازد و
سبیکه ریزد اما زر ساده قدری سفید باشد آن را جلا دهد بکبریت و اگر خاکی زرد باشد با
زیبق بیامیزد و در انبانی کنند و سر انبان با شد بدست گیرد و بجنباند یا بصلایه سحق کنند چون
سحق کرده باشد زیبق در ان محو شود بسوزد و زیبق را به کنند هر چه در وزن زیبق افزون باشد
آن زر باشد بر آتش نهند تا زیبق برود و زر بماند و اگر خواهد که زیبق بگیرد ظرفی بر سر آن نهند و زیبق
بگیرد و اگر زنگ و شیح بود چو سر مس باشد و آن نمک گداخته جوهر جدا کنند و اگر شادنج باشد
تمام شود یعنی چون بگدازد و عمل خود تمام باشد حاجت بگداختن دیگر نباشد و آهن همچنین
و اگر قلعی بود حاجت بهیچ آمیختن نیست که خود باندک آتشی بگدازد و چون آهن است زود حل شود
حاجت بود چیزی با آن آمیختن صفت گداختن نمک ده مثقال نمک طعام و ده مثقال زبد البحر
یکدیگر بسایند و در بوته نهند و بگدازد همچون قلعی فرو ریزد هر کس که این نمک تواند کان گداختن برآرد
قسم دیگر در آنچه اسباب صنعت کیمیا چگونه طلبند چون کسی خواهد که نقره را زر کند و مس را
نقره کند لابد آن را رنگی باید سرخ از برای زر و رنگی سفید از برای نقره و تا آن رنگها
بگوهر نقره یا گوهر مس آمیخته نشود مقصود حاصل نشود باید که آن صبغ بر آتش نسوزد و صافی
بود و باقی باشد در آتش و باید که در خارج و داخل غوص کند و باید که خاصیتهای زر و نقره پیدا کند
پس دارویی باید که در وی این پنج خاصیت باشد و هیچ دارویی مفرد یافت نشده که این
پنج خاصیت در وی باشد شیخ الرئیس در بعضی از رسایل خود درین فن گوید که آنچه گویند
که در معدنها نباتی هست و کبریت احمر و زرنیخ ابیض غیر ازین موجود که آن را این خواص و افعال است

غالب ظن ما آنست که اراجیف است و هیچ یک از اهل معرفت را روایت ادویه معزن
بدین صفت حاصل نشده است لاجرم حکما جهد کردند تا صبغی ساختند که آتش او را نسوزد و جوهری
دیگر که با جسد آمیخته شود و جوهر دیگر که تمام کننده بود میان این صبغ و میان جسد و جوهر دیگر
که بر آتش باقی باشد پس این داروها با یکدیگر بیامیختند چنانکه ترکی حاصل شد و آن اکسیر است
و حکما صبغ احمر را طبع آتش نهاده اند و آن جوهری که تمام کننده بود آن را طبع آب نهاده اند و
آن جوهری که بر آب باقی است طبع زمین دارد و هر اکسیر که در ان چهار طبع است آن اکسیر
اعظم است و آنچه سه طبع دارد اکسیر اما مقصود ما آنست که چیزی را بدست بیرون آوریم که چون بحد
کمال برسد اندکی از و بسیاری از جسدهای معلول را علت و بیماری از و ببرد و بحال صحت باز
آورد با اعتدال زر و نقره و این چنین چیز باید که از همه چیزها که در این عالم است بقوت تر و کاملتر
باشد و طبیعتهای او معتدل تر بود و قوتهای روحانی و نفسانی در و موجود بود و چنین چیز حاصل
نیاید جهة آنکه عقاقیر معادن بر مثال مرده است که در وقوف و حرکت حیات نیست و یک
قوت جسمانی بیش ندارد و نباتات را دو قوت هست قوت جسمانی و قوت نفسانی و دلیل بر آنست
که حق تعالی می فرماید و انزل الله من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها یعنی که آن آبی که
حق تعالی از آسمان فرو می فرستد با و زنده می کرد زمین بعد از ان که مرده باشد و مراد از زنده
گشتن زمین آنست که فرمود فنخرج به زرعا تاکل منه انعامهم و انفسهم یعنی بیرون می آریم با آن آب
زرع را یعنی نباتات را تا نفسهای شما و چهارپایان از ان می خورند و در آن آیت آب را
بحیات نسبت کرده است و زمین را بموت پس مراد ازین معانی آنست که از امتزاج یافتن

آب

آب و خاک نبات متولد شود که خواست و تقدیر او و چون نباتات را معدنیات نسبت
می کنم میتوان گفت که زندگی دارد چه معدنیات را حرکت نیست و حرکت موجب حیات بود و چون نباتات
را با حیوانات نسبت میکنم حرکتی بیش ندارد و ازینجاست که حکما آب را قوت محرکه گویند و
دلیل بر آنست که حق تعالی فرمود فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین معنی آنست
که چون صورت او ترکیب کردیم و بدمیدیم در و روح خویش در افتید در روی مر خدای را سجده کنان
پس باید که روح مشابه و مناسب هوا باشد تا بدین نوع فرمود که دمیدیم روح را در صورت
پس هر چه بدمیدن تعلق دارد و هوایی باشد و دمیدن خود هواست و معاینه می بینیم که کل حیوانات
مادام که در قید حیات اند نفس می زنند و چون نفس از تن جدا گشت از دمیدن باز ماند
بممات پیوست و باین دلایل معلوم می شود که سبب حیات نباتات آبست و آن نفس است
و سبب حیات حیوانات روح است و آن هوای متنفس است و دلیل دیگر آنکه آب
نفس است و هوا روح است دلیل آنست که طبیعت آب بارد و رطب است و طبیعت خاک بارد و
یابس پس برودت طبع هر دو مناسب یکدیگر اند و یک نسبت دیگر آنکه آب و جرم خاک هر دو
با یکدیگر امتزاج دارند اگر جمع گشتن دو چیز بواسطه جنسیت و مناسبت نباشد ایشان را
موانست پدید نیاید و امتزاج نپذیرد و زود مفارقت کند اکنون معلوم شد که عنصر خاکی که
کثیف است جسد است و عنصر آبی که با خاک جنسیت دارد نفس است و از جمع گشتن این
هر دو موالید نباتات را بیافرید که رزق حیوانات از انست پس نفس با جسدها قرار
گرفت و روح را بر ایشان جمع کرد این سه موالید حیوان پدید آید و آنچه می گوییم که هوا

روحست آنست که طبیعت هوا لطیف باشد جهت آنکه رطوبت هوا آن مقدار نیست که خاک
با و سرشته شود اما من انجیر قوت یابد و چون برسد طبیعت آن چیز آب اگر بیشتر از آن
دهند که قابلیت داشته باشد و قوت خاکی که مغلوب گردد و این چیز ضعیف و بیمار بماند و اگر آب کمتر
دهند تشنه بماند الا آنکه اندازه نگاه باید داشت تا از حد اعتدال بیرون نشود که حق تعالی فرموده است
و ما نزل الا بقدر معلوم معنی این است که فرو نمی فرستیم آب را الا بقدر اندازه دانسته درین
معنیست که حکیم فرموده الزروع بالماء نموده و هو یعرفه ان زوده فاقتصد فی الماء و اقتصر
یعنی زرع از آب می بالد و هم از آب غرق می شود پس قصد معرفت او از آن باید کرد و کیفیت
زرع نیکو معلوم خویش گردانید که آنچه اشارت کردیم مقصود همه در آنست و اگر چنانچه چیزی را
در ابتدا ترکیب از رکن آتشی بیشتر از آن سه رکن دیگر مرکب کرده باشد پیوسته آتشی اقتضا
رطوبت هوایی کند و بحرارت هر دو مناسب اند و اقتضا رطوبت آبی نکند جهت آنکه رطوبت
آبی را برودت همراه است و چون برودت بحرارت رسد ناچیز شوند و صورت نبندد و آب و
آتش ضدان لایجتمعان اند پس این چیز که قوت آتشی او غالب تر باشد از رکن هوای
بهتر بیشتر گردد و چون پرورش بیابد و بکمال برسد طبیعت انجیر حار رطب باشد و هر چیز که از
نباتات چون شاخ و برگ و شکوفه و میوه و غیره هر یک بهر یک چیز از آن تولد هست یعنی
ترکیب آن چیز از طبایع صنایع چهارگانه هست یک طبع را بر سه طبع دیگر زیادت کرده اند
و هر آنکه موافق آن یک طبع باشد آن طبع دیگر نکو کشد و قوت یابد و چندین طبیعتهای
مختلف که هست همه ازین جهت است که در اصل خلقت یک طبع را بر سه طبع دیگر زیادت

کرده اند

کرده اند و هر آن چیز که بحرارت محتاج باشد از حرارت قبول نکند الا هر چیز از آن چیز قبول کند
که بدان چیز محتاج باشد و هر چیزی میل بهم طبع و هم شکل خویش کند و بر خلاف و ضد
میل نکند و این صفت کیفیت امتزاج است که حجاب از پیش برداشتیم و در بیان آوردیم تا
معلوم شود   در کیفیت الوان بدانکه الوان از لون سفیدی و سیاهی پدید می آید و اصل
همه الوان سفیدی و سیاهی است و سفیدی فعل برودت است و سیاهی و دیگر لونها فعل
حرارت برحسب قوت حرارت در مزاج هر چیزی چنانکه دانه انگور و خرما که در فصل بهار سبز می
باشد و چون قوت حرارت در باطن خرما و انگور یعنی در اصل مزاج ایشان غالب است و
چون قوت حرارت آفتاب در ظاهر ایشان اثر می کند و هر روز حرارت روی بکمال می نهد
و از آن حرارت باطن خرما نیز قوت می گیرد و برودت از طبیعت ایشان کم می شود و لون روی
بزردی نهد و بحسب قوت حرارت گرمی می یابد لون ایشان در سرخی می افزاید و از باطن
بظاهر می آید تا آن زمان که حد بلوغ آنست سرخی لون نیز بکمال می رسد همچنان که آب انگور و
آب شکر معلوم است که حارند و دلیل بر حرارت ایشان حلاوت طعم ایشانست
اما آن لون ایشان که در اول سفید است از غلبه رطوبت مائی است که بر ایشان مستولی
گشته است چون در طبخ می آید رطوبت از ایشان کم می شود و حرارت بر ایشان غالب می
گردد و سرخ می شوند و چون طبخ بافراط بود و زردی که گفتیم نیکو فکر باید کرد که تعلق
بتدابیر ارکان صفت دارد و علامات آن تا معلوم باشد و هر آنچه در اصل او حرارت
غالب تر است و در امتزاج او کدورت کمتر است آن چیز در غایت صفا باشد و

صبغ و نفوذ او در چیزها خاکی کاملتر همچون زعفران و خلوق و غیر آن باید که ازان بسیاری
از جامه سفید را زرد کند و لون زرد از سرخی و سفیدی متولد است و غایت کمال لون زردی
سرخی است و غایت کمال سرخی لون بنفش است که میل بسیاهی کند و این نشانه بلوغ مطلب است
که حکما آن را مرتبه فرفیر گویند مثال دیگر بدان که زاجات را قوت حرارت بغایت است چنانکه
جامه که بدان رنگ کنند و چون قدری زیاده ازاندازه می باشد جامه را می سوزاند و چون پاره
آهن یا پاره مس در آب زاج می نهند می سوزاند و منجر میکرداند و این سوزندگی او از
غایت حرارتست جهة آنست که در تکوین طبخ بافراط یافته است و حرارت بر طبیعت او مستولی
گشته است لیکن در اصل زاج خاک بسیار است که در معدن با کبریت ممازج گشته است و متولد
شده است ازین سبب در قعر چیزها نفوذ نمی تواند کرد چه علت نفوذ روحانی است و رقت و
لطافت چیز است تا در قعر چیزها بهتر نفوذ تواند کرد که صبغ بدهد و چون کثیف و غلیظ بود همچون خاک
لابد نفوذ نکند و صبغ ندهد و آنچه گفتم اشارتست که تعلق بمیزان دارد تا معلوم شود از جسد
بجز آنکه ارواح بجسد حیات بخشد هیچ فعل دیگر نیاید و چون روح بر جسد را مروح گرداند
و نافذ و خالص کند و چون جسد بر روح غالب آید جسد منع غوص کند و این حاصل نیاید
و آنچه زاج را با مازو می آمیزند سیاه میکرداند سبب آنست که مازو نباتیست و طبیعت او
سرد و خشک است و دلیل بر خشکی او آنست که چون پوست گوسفند که در وی هنوز دسومت است
که تا چنان خشک مانده است و چون در آب مازو می نهند خشونت و یبوست و دسومت را از آن
قعر پوست بر می کشد تا پوست مدبوغ و نرم می ماند و چون حرارت زاج که از قوت

کبریت است

کبریت است و در معدن طبخ بافراط یافته است و حرارت بر او مستولی گشته و مازو نباتیست ضعیف
ازان سبب چون در یکدیگر در آمیزند مازو را طاقت احتمال زاج نمی باشد لاجرم سیاه می گردد
و ازین جهت سوخته می شود و سیاهی پدید می آید و چون زاج کمتر کنند سرخ فام نماید همچنین هر
چیزی را که بتدریج بر آتش بدارند سرخ گردد و در سرخی بیفزاید و چون وقت آتش بر آن غالب
شود سیاه گردد و بسوزد و این اشارتی است تا معلوم گردد که امتزاج دو ناجنس و حرارت
بافراط عوض و غرض حاصل نیاید در کیفیت معادن بدانکه اصل جسدهای هفت گانه که از
معادن متولد می شود زیبق است و گوگرد آنچه زیبق است از بخار رطب های متولد شده است
و آنچه گوگرد است از دخان حار یابس آتشی که در فصل زمستان چون آفتاب میل بر زمین غالب
می گردد و بخارها بر انگیخته می شود و صفت جسدهای هفتگانه و غیره آنچنانست که در تابستان قوت
حرارت آفتاب بر روی زمین غالب می شود زیبق و گوگرد حل می گردند و ازان معادن
که در اند و ترشح می کنند و یکدیگر ازند و چون هر دو بیکدیگر می رسند امتزاج می یابند
و در شب که آفتاب فرو می شود و فرو می نشیند اثر برودت بر ایشان غالب می شود منعقد می گردند
باز از حرارت آفتاب در روز از بالا بر ایشان اثر می کند و لون می یابند و چون زمستان می شود
و حرارت در زمین غالب می گردد این جسدهای هفتگانه و دیگر چیزهای معدنی از یاقوت
و غیره طبخ می یابند و چون از بالا برودت بر ایشان غلبه منعقد میکردند و هم بر این مثال
سبب عقد ایشان برودتست و سبب طبخ ایشان حرارت که اگر همیشه حرارت بودی چیزی
عقد و ثبات نیافتی و اگر همیشه برودت بودی هیچ چیزی لون و طبخ نیافتی و هر چیز که در آن

عالم است از معادن و نبات و حیوان همگی هستند بتاثیر حرارت آفتاب در روز و تاثیر برودت
هوا در شب و تاثیر فصول اربعه که حرارت و برودت بتدریج در می آیند و صورت و لون و
طبع هر چیز را کمال می بخشد بصنعت باری تعالی و سبب لون اجساد هفت کانه آنچه سفید اند
از غلبهٔ برودتست و آنچه زرد و سرخ اند از تاثیر و اندازهٔ حرارت بر حسب امتزاج با فتن زیبق
با گوگرد و اعتدال هوای هر معدن و لطافت و کدورت هر معدن و افراط حرارت و برودت تاثیر
هوا و تبدیل زمان هر یک لونی و فعلی پدید می آیند و در ایشان حرکتی و حیاتی نیست از جهت سالها
بسیار و مدتهای بی شمار باید تا معدنی ازین چیزها پیدا می شود و مثال این جسدهای هفتگانه چون
آدمی زاد است که مادر و پدر ایشان آدم و حوا بوده اند لیکن بحسب کمال و نقصان نفس هر کس و
اصل و نسب و تندرست و بیمار و ضعیف و قوی در رد و قبول و مثل آن هر کس بعلتی و عارضه
گرفتار را با بصورت یک صفت اند و همچنان که دفع زهر بتریاق می توان کرد و دیگر علت و الم را چنانکه
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لکل داء دواء و لکل شیٔ سبب و این اجساد
هفتگانه را نیز مادر و پدرشان گوگرد و زیبق است و هر چه کاملترین و معتدل ترین زر است و آنچه
باعتدال نزدیکتر است نقره است و مس بعلت جرب گرفتار است و قلعی بعلت برص و سرب
بعلت جذام و حدید خام و شوره شده است یعنی در ناپختگی سوخته است پس هر گاه که تریاق بود
علتها را دفع کند و صحت کلی بیابند و امتزاج ایشان معتدل گردد و باصل خود باز شوند لیکن مشکل
است و جست باید و آن چنانست که از هر چیزی که بتدبیر در آورند اولا باید که بر آتش صابر
گردانند بتدریج و آهستگی تا مضر نباشد و چون صابر شد ثبات یافت متحجر گردد و بعد ازان باید که

مشمع کند بلطف تدبیر در آورند تا چون یکبار دیگر مثال شمع بگدازد همچون اجساد در زرات
توان ریخت که سبیکه گردد که جنسیت ادویه مدبر با جساد و ذایبه همین صفت دارد همچنانکه
که در آب حل می کنند و جامه را در ان آب فرو میزنند تا بواسطه رطوبت ایشان جامه آن رنگ
را بگیرد و همچنین بکار این مشمع کردن را که وصف کردیم حل لابی گویند که چون ادویه و جسد
هر دو که ازان شده لابد که چون هر دو را یکبار دیگر باید یکدیگر آمیخته گردد و بر حسب قوتی که باده
داشته باشد فعل اجساد کند مفصل در کیفیت عالم اصغر بدانکه در صفت عالم اکبر یاد کردیم
که آتش و هوا اندبر گشتن عالمند و ترکیب ایشان و دیگر حیوان زهره که بطبع آتش است
و خون که مطبع هواست تدبیر کننده اعضای آدمند اصل که قوام جسم بر آنست و قوة
حواس ازانست که حکما آن را حرارت غریزی می گویند متصل است بزهره جهت آنکه حرارتی
است در غایت صفا و لطافت رقت و هر چه خالصه ترین بود آن را اغز گویند پس جهت
جنسیت واجب کند که با زهره متصل باشد و جگر بطبع هوا است و هوا با آتش طبع سبب دارد
و ازین سبب جگر را مسکن زهره گردانیده اند و همچنانکه در عالم اکبر هوا را در میانه بداشته
و متحرک گردانیده است و واسطه ساخته است که تا غذا در معده مدام بواسطه رطوبت
حل میکنند و قوت زهره آن را صبح میدهد و لطیف را از کثیف جدا میکند و مصعد می
گرداند چون بقوت حرارتی که از زهره در خون اثر دارد و لطیف طعام و شراب را بجود می کشد
و هر عضوی را از اندام هر دم هر آنچه موافق است بدان همی رساند چون مغز استخوان و بنیاد
ناخن و گوشت و پوست و غیر آن و هر آنچه با قوت ترین و معتدل ترین طبایع است که از

غذا در معده مردم حل می شود آنست که قصد علو می کند بدماغ می پیوندد و از غایت قوة و حرارت
و لطافت آن سه طبع دیگر و خون که در وحیاتی است و حرارتی بغایت است آن است مصعد می
شود و بر مثال سرو بید و آن حیات او که می باید از قوة حرارت غریزی است و دلیل بر آن آنست که چون
حرارت غریزی بر مزاج مردم غالب باشد و موی مردم سیاه تر باشد و چون حرارت کمتر
باشد موی اشقر باشد و چون حرارت غریزی از مزاج مردم روی به نقصان نهد برودت
غالب شود و موی سیاه روی بسپیدی نهد اکنون چون باری تعالی انسان را از خلاصه ترین نفس
وجد آفریده و نور از انوار الهی که آن روح است در نفس او تعبیه کرده است و لطیف ترین طعام
و شراب و غذا او را کردانیده و از خلاصه ترین و با قوت ترین طبایع که از آن غذا حاصل
می آید ترکیب آن کرده و توفیق و شرفی و کرامتی حق سبحانه تعالی بکمال قدرت خویش مجدد در چیزی
کردانیده است آن قوتی است از تو تنها از بالاترین افلاکست و بحضرت عزت جلت هیچ چیز از آن
نزدیکتر نیست و آن وجود ملایکه مقربست که آنرا عالم عقل گویند و در یک چیز پوشیده کردانیده
است و معدن آن چیز مکان عقل است و از آن جهت است حق سبحانه تعالی او را ستایش کرد
و بدین صفت نمودش که یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة و این آیة و دیگر اشارت است
بر او که شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للآکلین در این آیت تدابیر و علامات و
اشکال آن آیات بینات بسیاری باستشهاد آورده اند و استدلال ساخته لیکن مشغول
شدن در شرح آن مرد تامل کننده را ملال خیزد اما کسی که این چهار طبایع را از یکدیگر جدا
کند بر مثال معده آدمی و همچنانکه دیگ معده بحرارت زهره طبخ می یابد و غذا را می پروراند

ولطیف

لطیف و کثیف از یکدیگر جدا می کند و هر طبعی را بمرکز خویش میرساند تا روز نشود که حق تعالی
این طبع را با یکدیگر جمع میکند و زنده میکرداند و هر آن نفس که در و غشی باشد در بوته دوزخ می پالاید
صاف و مطهر میکردد و شایسته حضرت عزت می شود زنده می کردد و ما نیز اصل مطلوب را
در چنین حکمی بنهیم و آتش در زیر آن کنیم تا ارکان از یکدیگر جدا کردند تا هر رکنی در تدبیر در آوریم هر
رکنی را که از اعتدال است بلطف و تدبیر از ایشان جدا کردد بتدریج و تانی و مرور ایام تا
انگاه که قیامت آشکارا کردد آن روز جمع ارواح و اجساد است باز بصراط مستقیم شان
حاضر کنیم و حساب هر یک از ایشان بخواهیم یعنی بمیزان معلوم شان ترکیب کنیم و حل و عقد
کنیم تا هر چهار طبع که بر خلاف یکدیگر اند امتزاج کلی یابند و آنچه مقصود آنست حاصل
کردد اما صفت او چنانست که از ابتدا تدبیر حکما که آنرا تفریق گویند تا غایت نهایت
که آنرا شمع بازی گویند حضرت باری چهار هزار خاصیت در این حجر صنعت حکما تعبیه
کرده است که از آن جمله یکی خاصیت آنست که اجساد معلول را زر و نقره خالص می کرداند
و بر حسب مراتب تدبیر و از آن ترکیب خواص و افعال حجر ظاهر می شود و چنین حالت را
عجب نشاید داشت جهة آنکه چون کل مخلوقات از چهار طبایع آفرین است و هرگاه که چیزی
از چیزهای معدنی یا نباتی یا حیوانی چون امتزاج طبایع آن چیز معتدل باشد آن چیز در غایت
صحت و خوبی باشد و چون که طبع چهار کرد هر علتی و مرضی که در عالم است از ماده صفرا است
که آتش است و او را قوت جاذبه گویند یا از ماده سودا است که آن خاکست و او را قوت
ماسکه گویند یا از ماده بلغم است که آن آبست و آنرا قوت دافعه گویند پس هرگاه که این چهار

طبع بهتران معتدل که حکما وضع کرده اند با یکدیگر امتزاج کلی یابند و یک چیز شوند حار نه بارد
نه رطب و نه یابس و نه لطیف و نه غلیظ و نه خفیف و نه ثقیل و نه ذکر و نه انثی بضرورت از حد
مکانی و زمانی خارج بود و حکما چنین چیز را طبیعت خامسه گویند که او جسدی بود مروح و روح بود
مجسد و معتدل حقیقی و مثبت ابدی که او را ضد نباشد پس هرگاه که این طبایع چهارگانه که مقصود
ما در آنست چون از چیزی حاصل می آید که با قوت ترین و کاملترین این مخلوقاتست چون بدین صفت
موصوف گردد که طبیعت خامسه شود لابد که چون اجساد ذایبه در گدازند و بقوت روحانی
نفاذی که در وست با اجساد ذایبه نفوذ می کنند و بقوت اعتدالی که در وست طبیعت اجساد را
معتدل گرداند و بکثرت و غلبه وضع او غایت تنفس است باید که بسیاری سفیدی را از وی دور
کند و بقوت حرارتی که در وست چون جرم اجساد که در معدن طبخ نیافته اند و خام مانده اند
تا ازین جسم سنگ ایمو و در آتش خلاص ورد و بس سوخته می کردند بقوت حرارت این دوا جرم
ان اجساد مطبوخ کرده و تجویفی که در جرم اجساد بود از خامی آن تجویف برخیزد و آن جرم در هم
کشیده شود و ثقیل وزین گردد پس چون اجساد بچنین صفتها موصوف گشت آنست که علت و
بیماری از ایشان برخاست و صحت کلی یافت و با اصل خویش باز رسیدند که زر است و نقره و
همچنین طبیعت انسان را در وقت کهولت چون حرارت غریزی روی بنقصان می نهد و برودت
غالب می شود تا ازین جهت موی سیاه روی بسفیدی می نهد چون که از طبیعت خامسه که
باندازه که حکما وضع کرده اند از ان مقداری در شربتی کنند و باز خورند بقوت غوص و نفاذی
که در وست در عرق ایشان نفوذ کند و چون انسان از غلبه برودت ضعیف گشته است و از

نقصان

نقصان حرارت موی سفید شده چون این قوت حرارت در وجود او داخل شود برودت برخیزد و مزاج
معتدل گردد و موی سفید بسیاهی نهد و در عمرش بیفزاید از ینجاست که حکما گفته اند که بعد
از نبوت هیچ مرتبه بزرگتر و شریف تر ازین صنعت و سبب غرور پادشاهان که در
ما تقدم دعوی خدا کرده اند این بود که چنین خاصیتها دافع لها دیدند و فریفته دنیا
شدند و سبب سعادت دوجهانی آن کسانی را که خیرات بی اندازه کردند و دنیا را فانی
دانستند و حقیر داشتند و ما نیز در پناه خدای تعالی میگریزیم که باشد که از ان نیکبختان
شویم فصل در بیان تفریق جزء جدا گردانیدن آن جزء به آتش نتوان و دلیل بر و نشد
آنست که ازین چهار طبع بجز از آتش که سوزانیدن در طبیعت اوست و در ان سه
طبع دیگر نیست و هر چیز که در آتش می نهند و می سوزانند معاینه می بینم که دودی بخاری
از ان برمیخیزد و تا آن زمان که تمام سوخته میگردد و دود و بخار منقطع می شود خاکی ازو می ماند
و معلوم است که خاک جسدیست غلیظ ثابت که اگر نه چنین بودی او نیز بخاری گردیدی
و برفتی پس آن بخار که از ان سوخته برخیزد آن آتش است و باد و آب که این هر سه طیاراند
و آب بقوت حرارت طیار میگردد و چون از رکن خاکی که مثبت و نگاه دارنده ایشانست
جدا گشتند آنست که هر یک قصد مرکز و قرارگاه خود می کنند و چون رکن سفلی را قرار
گاه او خاکست لاجرم بر قرار ماند پس چون خواهیم که این سه رکن نیز نگیریم و بگدازیم که هیچ
نرود پس ضرورت بود که دیگی بسازیم و از دو آن چیز را بر دیگ بنهیم و سر از هر دیگ بسازیم
و بر مثال قبه که لوله داشته باشد و این سر را بر دیگ بنهیم و وصل محکم کنیم و آتش در ان

هیزم چنانچه یک نیمه دیگ در میان آتش بود و یک نیمه بیرون آتش و آتش در زیر آن بسوزانیم
چون اثر آتش بدان چیز رسد و آن سه رکن گریزنده طیار از قوت آتش بر مثال بخار گردند و برآیند
شوند و چون منفذی نباشد راه نیابند بقبه سر دیگ رسند که بیرون از آتش است افسرده شوند
و مجتمع گردند و از آن لوله در شیشه فرو چکد بر مثال بخارها که در تابستان از قوت حرارت آفتاب
از زمین بر میخیزد و بر هوا بر می شود و چون روی بزمستان می نهد حرارت آفتاب کم شود و برودت
با آن رطوبت بخار می پیوندد و ثقل در جرم ایشان پدید می آید و باران میگردد و فرو می آید
و آن سه رکن که در شیشه چکیده باشد هر آنچه اول فرو چکد طبیعت سرد و تر
بود که آن رکن آبست از جهة آنکه آب ضد آتش است و هر چیزی با شکل و جنس خویش
قرار گیرد و لون او سفید و صافی بود جهة آنکه سفیدی فعل رطوبتست و ازین جهت آب را ابیضا
می گویند چنانچه آتش را صفرا میگویند و ثقیل بود از جهة آنکه سفلی است و آنچه فرو چکد
طبیعت گرم و خشک و آتشی است و آن آبست و بر روی آب باشد جهة آنکه خفیف تر است
و علوی و لون در غایت سرخی جهة آنکه رکن هوای بود که آن را احمر گویند و صبغ احمر است که
در رکن آتشی پوشیده است و هر دو یکچیز گشته اند بسبب مناسبت طبع که ظرف آتش و ظرف
هوا هر دو لطیف و علوی از این سبب امتزاج دارند با یکدیگر ضرور بود که این هر دو را از یکدیگر
جدا کنیم اگر نه از جهة … و بودی که در ایشانست حاجت نبودی ایشان را جدا کردن
اوزان آن خلاف است باید که ارکان صفت علیحده گردند و هر یک جدا گانه بمیزانی که اعتدال
طبایع در آن ترکیب کنیم تا مقصود حاصل گردد **فصل** در کیفیت تمثیل بدان که حکما اهل هر زمان   فصد

که بوده اند

که بوده اند امور ایشان همه یکی بوده است لیکن خلاف در عبارت سخن هر کس است و رموز را مقدم
و موخر نهاده اند و ترکیب سخن کرده و یک چیز که مراد ایشانست بهمه نامها خوانده اند و مثال
آن چنانست که می گویند بگیر از نحاس یک جزو و طلق یک جزو و جسد یکجزو و رماد یک
جزو و این یک جزو که میگویند اشارت بوزن جسد است که وزن ارواح زیاده باید که
باشد و نیز طلق و نحاس و جسد این جمله یا بسا نند و اجساد اند پس ازین پس طبیعت ایشان
و صلابت جرم ایشان و قلت وزن که می گویند یک جزو ازین بستاند ازین چند وجه معلوم
می شود که همان یک جسد اشارتست و دیگر آنکه ازین ادوات که ایشان دارند آنچه جسد است
بر مثال خاکست و آنچه ارواحند بر مثال آب روان تنک چون وزن ارواح زیاده از جسد است
پس چون ترکیب تنک در دان باشد بر مثال اجزا او از آن روز که بر سر آتش نهد تا آن زمان
که تمام منعقد شود حساب آن که تنکی او تمام بتدریج کم می شود و بتدریج منعقد می گردد و چون تغیر
میکند و هر روز بلونی او سر دم بشکلی مبدل می شود و بحسب تغیر لون تغیر اسم کرده اند هم
چنانکه لون جسد سیاهست آن زمان که لون ادویه مرکب سیاه بود آن را بجسد و زحل و
نحاس و مثل آن نسبت کنند و آن زمان که سفید و براق بود آن بطلق و شب و بلور و فضه
و مثل آن نسبت کنند و چون سرخ بود بنحاس و زر و عقیق و مثل آن نسبت کنند و مراد
همان یک جسد است که بچندین اسم خوانده ام و چندین چیز است که بهمان یکجسد می
خوانیم نیکو بفهم کن البته و آنچه بازده ها و زهر نسبت کرده اند   بدان که ازین چهار
طبایع که هست رکن آبی و رکن هوای اند که شفا اند و حیات اند در طبیعت و آنچه رکن

آتشی است سوزنده و ریزنده است و او زهر است و آنچه رکن خاکی است بارد و یابس است که
مزاج مرکب است لیکن سهل‌تر از رکن آتش است و هرگاه که در اقاویل حکما بیابیم که صفت زهر با صفت
کرده اند بدانیم که در آن مرتبه است که وزن رکن آتشی زیاده اند از رکن آبی و هوائی و این ادویه
در چنین مرتبه قتال بود چون صفت حیات شفا و تریاک با هم بدانیم که در این مرتبه که رکن
مائی یا رکن هوائی زیاده از رکن آتشی است و این ادویه در چنین مرتبه شفا دهنده بود در ترکیب
ادویه چندین نوع وزن هست و مراتب بسیار است و بقدر آن وزن و اندر خور آن مرتبه که حکما
محقق شده است خواص و افعال آن را در کتب‌ها بسیار یاد کرده اند و نفع و ضرر آن را باز نموده
و آنچه بشیوخ و اطفال تشبیه کنند آنچنانست که رکن خالی و مکانی است و صاحب مقام است
و آن سه رکن دیگر مترددند و یاران اویند و رکن خاکی را زودتر از سه رکن دیگر تدبیر کرده اند و
نهاده اند تا آن زمان که این سه رکن دیگر ترکیب کرده شوند ازین سبب او را شیخ العتیق خوانند یعنی
پیر کهنه شیخ را چون خواهند که حل کنند او را آبی حار حریق در می آمیزند و با آتش آفتابی صفت عقدش
میکنند تا که چون در تعفین نهند حل شود آن شیخ را که آن زمان آب در خواهند انگیخت آنست
که آخر عمر اوست و چون با آب حار آمیختند در عقدش نهادند در آن زمان عقد آب را نشف
می کند و بخود می کشد تا عقد می شود و این صفت طفلی است که شیر از پستان مادر جذب میکند
و می مکد و بدین صفت طفلش خوانند در اول شیخ بود چون عمرش بآخر رسید بطفلی افتاد
و کوچک شد و دیگر باره بزرگ گردد و کامل شود و همین شیخ در آن طرف که هست چون آب
حار را بر سرش میریزند و آب او را میگیرد و این صفت ذکور است که اناث را می گیرد و چون

شیخ

شیخ در مقام کشته است آتش فرو می گیرد و این صفت آب است و دیگر همین شیخ که با آب حریق
در عقد نهادند چون آن را بتدریج می خورد تا منعقد میگردد و این صفت آن کرم
است که بیضه مرغ را در شیشه می نهند و کرم از آن پدید می آید و یکدیگر را می خورد و چون
یکی از آن کرم می ماند و چیزی نمی یابد که بخورد دنب خویش را می خورد و آن زمان که تقطیر
میکنند آب و دهن مقطر می شود و ثقل می ماند و آب و دهن را بدنب کرم نسبت کنند و ثقل را
بسر کرم یعنی که چون ترکیب میکنند ثقل که در طرف است آب و دهن بروی میریزند و بتدریج
عقد می شود و آنست که سر کرم دنب خویش را می خورد و آنچه به بیضه نسبت کرد از جهت آنست
که بیضه را چهار طبع در و موجود است و مطلوب حکما همین از چهار طبع در او موجود همچنان که مرغ
بر سر بیضه نشیند تا بحرارت مرغ آن بیاض بیضه خون شود باز بتدریج گوشت میگیرد چون
گوشت غلیظ شد حرارت در و پدید آید چنانچه در اول که بیاض بود سرد مزاج بود و بقوت حرارت
مرغ و لطافت پیض طبیعت آن بیاض باز بخون مبدل شد و بگوشت رسید و چون حرارت
گوشت بر کمال است و حرارت مرغ علی الدوام از دو حرارت پوست تولد می کند و از قوت
آن پوست و حرارت مرغ که بر سر بیضه نشسته است جرمی از آن گوشتی که نسبتی با خاک
دارد پوست برد غالب می شود مردم را بهم می کشد و منعقد گردانند تا استخوان پدید می آید
و پوست پیدا می شود آنگه روح در و می پیوندد و وزن می گردد و آن زرده که در میان بیاض است
غذا میگیرد تا آن زمان که صورت متشکل می شود و از بیضه بیرون می آید و نطفه همه حیوانات در
رحم مادر همین مثال دارد و هو الصمد سبحانه و تعالی و تدبیر ما نیز همین مثال است که در اول آن

خاکی که از سر گرم است چون آب حریف منعقد میکند آنست که نطفه خویش را می خورد و چون
هنوز ارکان ممازج نکرده اند آنست که صورت مکمل نشده است مثال چاص بیضه است که تا خون
و گوشت شد و چون آن نفس را ارکان ممازج کنند تا بتدریج منعقد گردد و آن صفت آن گوشت
که استخوان و پوست آورد و زنده گشت اکنون از زرده غذا خواهد گرفت تا پرورش یابد آن ثفل
ادویه نیز چون آن رکن آخرین ممازج کردند آنست که از زرده غذا می گیرد و پرورش می یابد که
چون تمام منعقد شد و صورت بکمال رسید از آلت بیرون می آرند همان مثال کرم است که از
بیضه پیدا شدند و یکدیگر را خوردند و مراد از بیضه چهار طبعیت که در وست که چون چهار طبع
بمیزان معتدل بود و از حرارت آفتاب صفت آن حرارت رحم است و با آن مرغ
پرورش یابد آنست که روح در ایشان پیوندد و زنده گردند و چون حرارت زیاده تر از رحم و پر
مرغ بود آن طبایع را بزودی یابس گرداند و چون یابس شد قابل روح نباشد و زندگی نپذیرد
چنانکه حکیم میفرماید الکبادیت بالکبادیت تمسک و رطوبات تمسک و ازین صفت است که
بکمال رسید آنرا انسان فلاسفه خوانند و ازین صفت است که او را عالم اوسط خوانند
که عالم اکبر همین چهار طبع است و بهمین صفت مرکب و عالم اصغر همین صفت است و ازین
تماثیل و صفات مقصود آنست که معلوم شود که اشارت حکما نه از هذیانات و کذب است
بلکه از سر حکمت است و شناخت و چون بجایی رساند پنج قسم دیگر آنست که بدانند که میزان
ادویه و ترکیب آن چگونه است چنانکه یوسف صلوات الله علیه فرموده از قول باری سبحانه
و تعالی انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین و بعضی از مفسران

این علم گفته که غرض ازین یازده خاصیت است از عقاقیر معدن اما قول این ضعیف است
غرض ازین میزانست روح هفت و جسد یک و نفس سه یازده شد آن سر حقیقت اند
و در فرمان اوست چنانچه امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه فرمود که هر که دانگی از علم
میزان داند یک دانگ عالم برای اوست و هر که دو دانگ از علم میزان داند دو دانگ
عالم از بهر اوست هر که چهار دانگ داند تا پنج دانگ و هر که دیناری همه عالم از بهر اوست
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که ترکیب انسان بداند ترکیب صنعت سه جمله خلق
اولین و آخرین باشد انکه در حیوانات چند چیز صفت را شاید موی و زهره و منی و مغز
بول و زبل و دماغ و بیضه و خراطین و افعی و گاو و گوسفند اینها همه صنعت را شاید

در بیان بنفشه بنفشه چهار چهار است و چهار در چهار ضرب کنی شانزده باشد

اما موالید سه است معدن و نبات و حیوان سه در چهار ضرب کنی دوازده باشد بنفشه معدنی
چهار است که محترق می شود و همرنگ بنفشه بر میغزند کبریت و زاج و زرنیخ و توتیا و بنفشه
نباتی چهار است گلی و رومی و عراقی و پارسی و بهتر پارسی و رومی گویند و بنفشه شجری
چهار است زیتون و زیتون الکلب و ازروت و صبر و بهترین این چهار زیتون الکلب شد
و اگر یافت نشود و همین زیت نه باشد و بنفشه حیوانی چهار است موی و زهره و خون
و منی هر چهار بر یکدیگر فضیلتی دارند و در این چهار زجر که شخص دریابد و گوید با ادویه گو
احتیاج دارم خلاف واقع می گوید و صفت میداند و اگر نه ادویه در همه جا یافت می
شود مگر نباتی که او شناخته باشد و عمل از آن دیده و آن در آن زمین نبود و او قسم

معدنی و حیوانی نداند هر عمل که در معدنی و حیوانی کند خطا باشد و جلینا س در شرح این صد و دوازده کتاب ساخته و محمد زکریا ششصد و شصت همه برموز گفته اند و اسم حجر پیدا نکرده اند و در اندیشه اند که این صورت را صریح گویند و حسین منصور کشف کرد این حجر و سر آلهی است بسوز انیدند و طغرائی خود را بر این شهید کرد رحمة الله علیه و ما در این وقت که غاران بودند که نشسته هجوم چهار بزرگ را دیدم که این معرفت داشتند مولای معظم امام الدین هروی رحمة الله علیه مدت پانزده سال در خدمتش بودم و این معرفت بعضی از حق و باطل در خدمتش حاصل کردم و دیگر بخدمت محمد بن محمود سمرقندی رسیدم که تلمیذ مولانا امام الدین هروی بود مدتی با و بسر بردم و دیگر مدتی بخدمت زاهد شاه کرمانی رسیدم و مدت سه سال در خدمتش بسر بردم و از این سه سال یکسال آن بود که در پیش اتابک بسر بردم و زاهد شاه پیش اتابک کرعمل به نیمه رها کرد و برفت اما علم و عملش در غایت بود و دیگر هشت سال متواتر با خواجه ابو شمس مغربی بسر بردم و هرچه یافتم از علمی و عملی از قدم مبارک آنحضرت یافتم و معرفت اشیا و اجزا در هر فنی حکمت و اصول و آداب از و یافتم رحمة الله

در تدبیر آلات و صفت قرع و انبیق قرعی که تقطیر کنند طولانی باید که باشد هر یک گز غازانی و سر یک در اندرون انبیق رود و قرعی که از برای تصعید باشد باید که یک گز بود و زیر پهن باشد به بلندی سه گز و سر انبیق در اندرون این قرع رود و قرعی که از برای قسم چکانیدن باشد و بر پهلو خوابانند و قرعی که قسم تصعید باشد در است نهد و قرع باید از آبگینه باشد و صلایه چینی بود یا سنگ و صفت دو بود و کوره نافخ نفسه بر چهار طریقه باشد طریقه اول دوازده سوراخ در و باشد و آن را سه پایه باشد طریقه دوم سی سوراخ در آن باشد و چهار پایه باشد ۴۴ سوراخ داشته باشد و شش پایه باشد

آن را دوازده پایه باشد و ششصد و شصت سوراخ و این تعلق بان دارد تا شخص بکدام کوره محتاج باشد و صورت اینها نموده می شود تا محتاج بجای دیگر نیفتند و صورت شکل آنست

بنیاد خلاص و روباس و کوره مقلوب نافخ نفسه که خواهر موسی علی نبینا و علیه السلام نهاده است که زن قارون بود چنان که خداوند سبحانه و تعالی در کلام خود یاد کرده است قصه گمراهی قارون چون وقتی که خدای تعالی فرمان داد که بزمین فرو رود و روی بموسی کرد و گفت تو میخواهی که مرا از و بزمین بری و مال و خزانه من برگیری موسی روی بسوی خواهر کرد و گفت در این سخن چه می گویی بایست گفت که این خلاص و این روباس هر دو بنه و با قارون گفت مال بجی نیست بیار هرچه نقره است تا در روباس رود و هرچه زر است در خلاص رود حق از باطل پیدا شود و مالها را همه بیاورد و هرچه نقره بود برد باس برد و هرچه زر بود بخلاص برد همه خاک می شد و برون می ریخت تا چهل هزار خروار خزینه کلید نیز که داشت همه را او دو برش و بسوخت و چون مال یکمرتبه خاک شد این قصه گویند که مال قارون بخاک فرو رفت و قارون از عقبش برفت قصه گنج قارون چنین بود چون مدتی بر این بگذشت روزی موسی علیه السلام در خانه نشسته بود سایلی آواز داد موسی دلتنگ شد ماریه دید که موسی متغیر شد سوال کرد که ترا چه شد که متغیر شدی گفت دست تنگم و چیزی ندارم که بسایل بدهم گفت بر و مشتی خاک از مال قارون بده تا احیا کند بقدر بوره روغن تا زنده شود که همان زر است موسی آن خاک پاره بسایل داد و سایل را ترتیب کرد که هر وقت فقیر شوی

اوینجا مشتی خاک برگیرد و بکار برتا از نفقه باشد موسی چون پیش خواهر آمد سوال کرد که ناچیز شدن
این مال سبب چه بود جواب داد که اگرچه قارون ابن عم و شوهر بود فرمان تو که برادری بنی بر و دبر من
تو مینگرید من جانب ترا نگه داشتم و در داروی زر تیخ چکانیدم و در داروی با مس سرب مصعد
که هرچه نقره بوی آن شنود خاک شود و سبب احیا کردن آن بود که هر جسدی که بوی آن شنود ناچیز
شود باید که جزئی که بیاید احیا شود و چون مال جهات جز متاع دنیا نبود و او را گمراهی اندیشی کرد
که مبادا بمیراث افتد و خیر ما در آن نباشد چون حق سبحانه و تعالی خواسته بود که این خبر ازما باشد
و ما پس مرگ او حوالت بخلق کنیم و از آن جا راحت باشد از آن وقت که قارون وفات یافت تا
این وقت که ما هم مسافران هر وقت که برسند انبانچه خاک از آنجا ببرند و جاهی هست که صد گز
زمین فرو رفته اند و ماریه این خلاص ورو با مس و کوره مقلوب بواسطه آن پیدا گردد تا حق و
باطل از یکدیگر جدا شوند و دست قلابان و دزدان کوتاه شود و هر کاری که درین صنعت کند
بحق کو شده و از تدبیر همیزند اما بسیار حق باشد در آتش نسوزد و نگریزد و در ضرب خشک نباشد و کسانی
باشند که چاره نرم کردن آن نمانند آن را نریزند و صفت چند آلات که ریخته گری را شاید
یاد کنم و حمامی از برای حل و دیگ از برای تشویه و راهی که سبیکه در آن ریزی صورت
نشان این است

بسم الله الرحمن الرحیم

اکنون آمدیم بر سر عمل علمی و عملی و آورد این فقیر حقیر حسین الحسنی الاخلاطی غفر الله له
بفعل آورده این است   شمس مجربست در تکلیس موی باید موی را با نواع تکلیس
کنند بستان موی جوان که هیچ در آن سفید نباشد بشوید اول بصابون و دوم بگل و خشک
و خشک کند سیوم به تخم مرغ چهارم سبزه که تخم بقل ششم آب صافی کرداند بعد هفتم با حجن
چون خون ریزد یکی با یکی کبریت صلایه کند مکلس شود و تبغیر بپزد و در قرع کند و بچکانند
و چون خورده کرده باشد بی کبریت بچکانند   و صبغی از آن بستانند چنانکه در کلام مجید
آمده است و تخرج من شجرة طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للآکلین پس اول چون بچکانند
آبی سفید از آن فرود آید در ظرفی جداگانه بنهند و کلس جداگانه جمع کنند و بچکانند و در هر مرتبه
جداگانه می نهند تا وقتی که بسیار از آن جمع شود و در وقت تدبیر آن کلس جداگانه برداشته
و اول آب سفید که گرفته است بخورد آن دهد و خشک کند چون خشک شده باشد دیگر در قرع
کند و بچکانند چون چکیده باشد باز تکرار کند سه نوبت و هیئت از آن برخیزد و آب شمس و
قمر خالص از آن بچکد چون آهن را از آن شمس و قمر بدهی و مقابل آفتاب داری شعاع

دریک فرسنک هرچه آهنت بسوزد و این آبگینه با اسکندر ذوالقرنین بودی اگر آهنه خود که
زیبق شرقی گویند مراد شان این آب قمر است و آب شمس را نفس گویند و کبریت گویند
و کوکب الارض گویند و آن کلس را در جامی کنند و بر آتش زجاجی بر دو سه شبانه روز
کند و بیرون آورد و صلایه کند و باز بچکانند که ریزد سر کوزه محکم کنند و دیگر بآتش برد همچنین سه
نوبت که همچون کافور سفید بیرون آید در وقت عمل در قرعی راست کند اول آب قمر در سر آن
ریزد و ده مثقال از کلس و سه مثقال آب سرخ آن را آتشی طبعی کند تا آن آب را همه خورد این آب
صفت آتش فحم آتش طبعی بلوط سرین و کمین نخاله برنج با یکدیگر کوبد و در زیر دیگ کند و آتش
دمان زند و آتش در نهایت لطافت بود و هرچند که عقد می شود بجار آتش و دیگر آب بر می
افزاید و کلس هم بطریقه میزان و بر آب می افزاید تا وقتی که بر آب بخواهد بحرارت آتش نگاه
مینی که بشکافد و اندرون قرع همچون بیضه مرغ سفید جدا شود و چون جدا شده باشد قرع را
بآب قمر بپالاید و مبالغه آن قرعی بود سر بزیر بدارد و همچون سنگ آهن رهای آن بیضه سفید
را از آن میان بر باید و آن قرع را جدا کانه بنهد و راه دوست بیاض و حمرت بیاض بآب سفید
کن و حمرت را بآب سرخ بپرورد تا وقتی که بخاکی همچون نوشادر مصعد شود و بر اینق آن را بدارد و جمع
کند تا همه بیکبار مصعد شود و آن را در شیشه بور چینی نگاهدارد و عمل حمرت همچنین و چون از دیگ مصعد
شود هیچ نماند عمل تمام شود آن را نوشادر می گویند و شمس گویند و خاصیتی دارد هر که ازین نوشادر حبه
در زیر نگین نهد پیش همه بزرگان عزیز و مکرم باشد و اگر دو دانگ در پس گوش نهد هر جا که رود کسی
آن را نه بیند سم مربع گویند سم سم سم معنی هم آنست که اگر چنانچه افعی

برشتر

برشتر زند اشتر حلال شود و چوبانی زهر بنادانی چوبی بر پهلوی شتر زند در حال بطرفد و
آب در آن چوب ترشح کند و آن چوب را اگر بر گوسفندی زند در حال بیفتند و اگر سکی از آن گوشت
بوی کند یا دم زند که بخورد در حال بیفتد و بمیرد این را بدین معنی سم مربع گویند و اکسیر گویند
معنی اکسیر آنست از اندکی چیزی ازین اکسیر بسیاری جسد رنگ کند چنانچه مثقالی بر قنطار
در هیچ کاهی نگنجد و در هیچ نوبت نگردد پس معنی طرح آنست که مثقالی بر ششصد مثقال طرح
کند خاک شود و از آن خاک بر ششصد دیگر کند اما عقد خشک باشد پس ازین عقد بر ششصد نحاس
طرح کند شمس گردد چنانکه از خلاص بیرون آید و برنگ اندرانی بود و باین مرتبه طرح را انقطار
می توان گفت و بیاض همچنین و خاصیت این اکسیر آنست که اگر بر جسدی نرم مثل قلعی و سرب و
زیبق اندازی عقد کرداند و سخت کند همچو زر و نقره و اگر بر جسدی سخت اندازی چون آهن
و فولاد و خارصینی و غیر آن همچو زر و نقره نرم گردد و خاصیت این از نااهلان پوشیده داشته اند
و دیگر جاها نمون اند در تدبیر زهره چکانیدن زهره را جمع کند و صلایه کند و در قرع
اندازد و آنرا بآتش طبعی بچکاند که ذکر کرده شد و آتش تیز نکند که جوهر زهره حرارتی دارد و غالب
زیبق را بکند و آب سفید که از اول بپاید آنرا جدا نگاهدارد و آب دوم بیاید جدا کانه نگاهدارد
کلس زهره اندک بود جدا نگاهدارد و در زهره و میت نبود حاجت تکرار چکانیدن ندارد و کلس
سفید کند چون کلس سفید کرده باشد هر مثقال کلس سفید با مثقالی خمیره صلایه کند و آب آن
بخورد آن بپیدا تا حل شود و عقد می کند و وقتی که عمل تمام شود هرچند حل زیاده تر باشد
تکرار عمل عالیتر باشد طرحش بیشتر رود و بتاند زر سرخ و بر آن کند

و با آب زاج سرخ می ساید و خشک کند و هر بار از آب زاج می شوید تا زاج ازان برود و خشک
کند همچنین می ساید تا چون عبیر شود چون بغایت رسد آنرا در شیشه کند از غایت نرمی که باشد
با مصطکی توان حل کرد هر جا که خمیره طلبند این دو مشکل کل روا رند که احتیاج بخمیره دیگر و عمل حل
را خمیره نقره باید و عمل حرث را از سرخ   در تقطیر منی آب منی را جمع کند و در قرع بچکاند تا
آب سفید بچکد دوم آب سرخ آبها را جدا نگاه دارد و کلس این اندک تر از کلس زهره باشد
و لطیف تر احتیاج بسفید کردن ندارد الا آب باز بخوردش دهد تا وقتی که هیچ نچکد عمل تمام است
یکمثقال از کلس او با یک مثقال از خمیره همراه کند و در قرع راست کند و آتش میدهد حل می شود
و عقد می شود تا وقتی که آب را تمام بخورد و طرح همه بطریقه اول بود الا جوهر اصلی منی بهتر بود که
ترکیب ازان حاصل می شود   بستانند خون از دکان حجام در قرع کند و بچکاند آب سفید ازان
بگیرد و آب سرخ ازان بگیرد جدا نگاه دارد و جمع کند تا بسیار شود و کلس چون زیاده تر از
کلسهای دیگر بود آنچه در عمل بکار آید سفید کند همچنان که در آب موی یاد کرده شد زیادتی را ها
کند چون سفید شده باشد یکمثقال از کلس سفید با یکمثقال از خمیره همراه کند و صلایه کند و آتش
بخورد او دهد و در شیشه کند و آب سرخ در سرش کند و شیشه در حل نهد تا وقتی که حل شود بیرون
آورد و بر آتش نهد تا عقد شود و دیگر باره صلایه کند و آب در وی ریزد باز در حل نهد و همچنین حل و عقد می کند
و هر بار که بیرون آورد بر صفحه مس تجربه کند صفحه را گرم بتابد و قدری ازان دارو که صلایه کرده است
بر سرش میریزد چنانچه جاری شود و غوص کند تمام است و اگر غوص نکند باز حل و عقد
مکرر کند تا او نوبت تمام شود   حل این است دیگ سنگین پر از کاه کند و آب در میان

ریزد و آتش در زیر آن نهد و شیشه در میان آن نهد تا به بخار آب و کاه در شیشه حل می شود
و حل های دیگر باطل بود   در شرح مغز چکانیدن بستانند مغز سر تازه و بآب گرم بشوید
رگها ازان پاک کند چون پاک شسته باشد در قرع کند و بچکاند آب سفید ازان فرود آید و هر چند
که مغز را بچکانند خواه خام و خواه پخته آب سفید ازان بیرون آید و رنگ نگرداند تا وقتی که تمام بچکد
و کلس او مانند کلس منی باشد با خمیره یار کند و آب بخورد آن میدهد تا وقتی که آب در ذات او
منعقد شود و رنگین گردد و هیچ آب ازان نچکد چون مسکه شود و برنگ همچون ها قوت سرخ شود
و قدری ازان اگر بوته بیالاید و آنچنان باشد که قدری زیبق که در ان بود بگذرد در پیش ریزد و
بر سر آتش نهد در حال عقد شود و بعضی این را زیبق شرقی گفته اند یکمثقال ازان زیبق بر ششصد
مثقال زهره دهند برنگ شمس گرداند چنان که از خلاص بیرون آید و این عمل از عملهای دیگر
که در پیش گفته شد کم زحمت تر است   تخم مرغ بستانند چندانکه خواهد و در دیگی کند
و بر آب بجوشانند و پوست باز کند و بعد ازان زرده آن را جدا کند و در قرع نهد و بچکاند
اول آب سفید ازان فرود آید دویم آب سرخ سیوم روغن سیاه و چهارم کلس باشد که بماند
کلس را سفید کند و با خمیره بیامیزد و بروغن تسقیه کند و تشویه دهد تا خشک شود و آب سرخ بخورد او دهد
بعد ازان آب زرد و باز آب سفید همچنین تدبیر کند تا هر چهار آب و باز یکی شود و با خمیره دیگر بچکاند چون
چکیده باشد بار دویم آب سفید اول بخوردش دهد به تسقیه و تشویه خشک کند و آب دویم بخوردش
دهد به تسقیه و تشویه خشک کند و آب دویم بخوردش دهد و آب سیوم تا چهار یکی شود و همچنین این
عمل میکنند تا نوبت سه قسم شود قسمی سفید و قسمی سرخ و قسمی دیگر کلس باشد که بماند این هر سه را

نفس و روح و جسد گویند از جسد یکی و از نفس سه و از روح هفت امتزاج دهد و خمیره یکی و آن را حل
کند و عقد نماید تا هفت مرتبه و این عمل کمتر از مرتبهای دیگر باشد و این حجر را به هفت فلک نسبت کرده اند
دلیل آن راستی است چنانکه هفت فلک آسمانست این هفت پرده وار و بعضی بروح نسبت کرده اند
و راست است که چهار مرتبه است و هر چهار مرتبه بجای خود جدا می شود و این حجر کلس دارد کلسی در قشر
و کلسی در سفیده و کلسی در زرده و هر یکی در جای خود درکار است و بعضی حکما امتحان کنند بر یکدیگر تا ببینند
که کسی کاری کرده است یا دیده است از وی سوال کنند که کلس و حجر چند است کلس یک و حجر سه
و باقی حجر یازده کلس چهارده باشد و اگر خواهد که قشر را مکلس کند قشر را بر دارد و به آب نمک بشوید
و در کوزه کند و بگل بیند از دو رها کند تا خشک شود و در کار کوزه گران یا کاسه گران نهد و یا شیشه
گران و اگر اینها هیچ نیابد کوره خلاص در خانه خود بسازد و آنرا سه شبانروز در آتش کند و بعد از سه شبانروز
کند تا سرد شود و آن را بیرون آورد و صلایه کند و باز بکوزه ریزد و سر آن محکم کند و سه شبانروز دیگر
آتش دهد و همچنین سه نوبت تا مکلس شود و سفید همچون برف گردد و هر کس که خواهد سفید کند هم
بدین طریق سفید کند اگر خاکستر لوط باشد و دیگر چیزها هم بدین وجه سفید توان کرد و کلس این
را اگر بگیر بسیار زد یک مثقال تا ... مثقال نوشادر در حل نهد تا حل شود و عقد کند باز حل کند و
عقد نماید تا هفت نوبت مثقالی ششصد مثقال مشتری را قمر گرداند چنان که در رو باس نگاه دارد
و اگر خواهد که نوشادر بدین مکلس ثابت کند یکی با یکی در آتش برد و بیرون آرد و صلایه کند همچنین
در روزن می نگاهدارد تا وقتی که سه وزن شود هیچ در روزن نگاه دارد او را نوشادر ثابت گویند که بر آتش
نگریزد و زیبق را عقد کند و چون شمعی بر روی آتش بگیرد

در تقطیر عسل بستاند عسل

چند انکه

چند انکه خواهد و بچکاند و در ابتدا عسل را حل کند چنان که یاد کرده می شود و بعد از آن بچکاند
و چون حل نکرده باشد کلس زیاده تر باشد و رحمت بیشتر باشد و چون حل کرده باشد کمتر باشد
و رحمت کمتر آن را بچکاند و آب از آن بیرون آید و شیرینی در و نباشد آب اول بغایت تیز آب
دویم بشوری میل دارد ابهار را جدا گانه نگاهدارد و کلس را جدا و کلس را سفید کند و هر ده مثقال
کلس سفید کرده یک مثقال خمیره بیامیزد و صلایه کند و آب تخم در آن میدهد و می چکاند تا هیچ از آن
بچکد رنگ او همچون بنفشه شود اندک بکبودی زند و طرحش هر مرتبه آب موی باشد در طرح ورنگ
ترب بستاند و پاک کند و بامداد آن ترب را بیفشارد و ببیند از و — این عسل حل شده
آنست که بالا ذکر شد و هر کس که باد استسقا داشته باشد ناشتا باز خورد و هر گز دیگر آن رنج گرفتار
نشود و خیار که بیرد و خفقان و ضیق النفس را مفید بود و حکما این معنی را مخفی داشته اند

در تقطیر ابریشم بستاند ابریشم چند انکه خواهد و بشوید و بر اندازد تا خشک شود و نیک بیجد
و بر تمشیه خورد ببرد و اندر دیگی کند و آب بر سر آن ریزد آب جاری شود و یکشب در تنور سوا بر دو بامداد
بیرون آرد ابریشم را چند حل کرده و آنرا بچکاند اول آب سفید شده از آن باید جدا گانه نهد و دوم
آب زرد باید جدا گانه نهد و سیوم کلس بماند آتش را بقوت تر کند تا روغن سرخ تمام بچکد آن
کلس را بیرون آرد و این را حاجت بگرار چکانیدن نباشد و عمل همچنان کند که با آب موی
یاد کرده شد کسی را که دستش میدهند این عمل زود تر از موی باشد و هر قسمی در حیوانات چواله بچکانیدن
گفته اند این دوازده حجر تدبیر ایشان انکه یاد کردیم بیرون شیب و نام هر دوازده حجر این است موی
و مغز سر که موی آب از آن می خورد خون و زهره و منی زبل آب دماغ این هفت حجر از یک ترکیب موجود

می شود ابریشم بضیه مرغ و عسل و خز الطین این چهار حجر خارجند از ترکیب که از آن صنعت حاصل می شود
تا نیک دانسته باشی و محتاج بجای دیگر نباشی و اینها همه احتیاج به تقطیر دارند چنانکه یاد کرده شد نقل
شیخ ناصر الدین کیلی نقل هذه النسخة من خط شیخ الامام قطب الاقطاب الشیخ ابو سعید ابن ابی
الخیر قدس سره و هو نقل من خط امام جعفر الصادق قال لا ینبغی لاحد ان یاخذ الحجر الحیوان
الا ان یکون الانسان و اعدل صوان عمره فی ریحان البلوغ و ذلک ان یحمی سبعة ایام من الاطعمة
المختلفة و یکون له طعام مخصوصا لتربیت الحجر و ذلک ان یاکل فی هذه السبعة خبز فطیر و مخمور بدهن
سمن البقر و صفرة البیض و من حلاوت التین و العسل ثم یجمع ما حصله من العذرة و البول مخصوص له و هذه
صفة الاثار و ذلک یعمل له قارورة طولها شبر ثم یحطبهما فی البارد و یصبغ بما حصل من الحجر فیها
فیه الی مثلثه ثم یدفنه فی زبل الخیل الرطب حسنین یوما ثم تسقیه فی کل سبعة ایام من البول و یبدل له
الزبل کل اسبوع فانه یود فی اول المرة الی ان تمضی یوما فانه یبیض و تخرج ارکانه فاذا ابیض
قدیم فاعقده فانه سیعقد مثل نوشادر فهو اکسیر المکنون فاعرفه و اطرح منه ثمان مثاقیل اعلی
او فیه زیبق منطف فانه یکلس برسته ثم اطرح من هذه البرر ثمان مثاقیل علی رطل من ای جسد
نشت فانه قایم علی الخلاص لین من الشمع فهذا هو الحجر الحیوانی الذی کتموه و عارده و هو من
الاسرار   فی نباتات چند نباتست که صنعت را شاید چون اشنان و قلیه و شهم
حنظل و حز زهره و ماهی زهره و هزار اسپند و سپند و کوشوار و کرات و رتب و کرفش و بنفشه و
و صمغ و ازدوت و کهربا و سندروس و انگور که بار سیاه دارد و کراب و عنصل و پیاز موش
و موصیل و اشق و مصطکی و زیتون و زیتون الکلب و حشایش از انواعست و اغلب آن

باشد

باشد که صنعت را شاید اما بهترین نباتات دو چیز است قلیه و عدس و هر دو سلطانند اما اشنان
اصفهانی باشد و اگر صفهانی نباشد مصری   نباتات عمل آن بر سه قسم است انجا یاد کنیم
قلیه نباتی است که چون بکوبند و در کوزه کنند و در آتش کوزه گران یا کاسه گران برند و روز سیوم بیرون
آورند و رها کنند تا سرد شود و قلیه سفید باشد و استخوان را هم بدین طریق سفید کنند و یکی از استخوان
سفید کرده و یک جزو قلیه سفید کرده با یکدیگر بیامیزد و صلایه کنند تا نیک نرم شود و در کوزه مطین کنند و بکارگاه
کوزه گران برد و بعد سه شبانروز رها کنند و روز چهارم بیرون آورده و بگذارد تا سرد شود سرخ باشد و اگر
نیک سرخ نشده باشد قلیه را افزاید و همچنین سه نوبت تا سرخ شود و طرح بر نقره باشد نقره را
سرخ کند اگر یک جزو مس و یک جزو زیبق با یکدیگر بگدازد سه نوبت استنزال کند در تاب سیاه شود
و یکمثقال ازین استخوان و قلیه بر صد مثقال ازین مستنزل شده طرح کند سرخ شود و از خلاص
بیرون آید و اگر قلیه در وزن بیفزاید و تکرار آتش سرخ کند بهتر باشد   چون
خاکستر هیزم رز به آتش برد و بطریقه قلیه سه نوبت سرخ شود در طرح عالیتر از آن باشد
و طرح آن یکی بر صد باشد خاکستر بلوط همچنین خاکستر سفید چون آتش برد بیرون آید حکما
آن را الطلق نباتی گویند و زیبق منعقد گرداند خاکستر انگور بطرح طبع بلوط باشد اما در سفید کردن
بار دوییم که با آتش برد و بگدازد و قرصی باشد که بیرون آید سفید بود و بباید نیک بار دیگر با آتش برود
همه جوهری بسه نوبت مکلس شود بغایت سفیدی باشد و هر چیزی که آن سه نوبت بگدازد
و در آتش بسرخی رود تا هر چه خواهد که سفید شود از سه نوبت آتش در بگذارند و هر چه
خواهد که سرخ شود هفت نوبت غایت سرخی باشد و مکلس نباتات همه بر یک طریقه است

چنین که یاد کرده شد و هیچ کدام بطرح لو طامیر نرسد و متفق اند که نباتی است که هر حیوانی
که دندان بر آن زند رنگ زرد گیرد و همچون چیزی که زر اندوده باشد و تحقیق است که آن عنصل است و
بعضی به پیاز نسبت کنند و گویند پیاز عنصل است و این پیاز چهار برگ دارد و در ابتدای کار
تره بیرون می آید و مردم بعنصل نسبت کنند اما قول این آنست که چون آفتاب باول نقطه جدی
رسد این گیاه سر زند و شاخی و بالی پیدا کند و برگها همه بصفت درم کرده باشد و طول درخت
یک گز و نیم بلند باشد و آنرا بدو چیز توان شناخت و در کوهستان زمستان در کندهای آن درخت را
بینی که در حوالی آن برف نباشد باقی همه روی زمین برف باشد و آن را برکنند و بیخ او بزرگ باشد
و گرد و تو بر تو همچون پیاز و ریشه زیرکی باشد و ساق بالایی و میانه جای کرد و بالاترین ساق
شاخ و برگ و بال باشد و مغربیان آنرا زرشته گویند و در دیار مغرب بسیار باشد و بخیه است که
همه از این درخت است و اهل مغرب آنرا شب بدست آورند که در آن بیشه موران بسیار اند مستولی
گشته چنانچه گوسفندی چند با خود برند و بسکروند این برگ را چنند چنانکه موران از سوراخها بیرون
آیند در وقت روز هر کس که آن گوسفند را در دورها کند و بگریزد تا موران آن گوسفند مشغول شوند
ایشان جان ببرند و در این دیار رجاصتی دیگر این علف را توان شناخت سوزنی یا جوال دوزی برد
و در کوهستانها در بیشه هر جا که درخت بدین صفت بیند که یاد کرده شد سوزن او در برگ او فرو
زند چون سوزن از آن طرف بگذشت نگاه کند اگر زرد شده است آن علف را برکند و شاخ و برگ
آن بشکنند و خشک کنند و با نقره بگدازند زر باشد و اگر پنج دینار از او با دو دینار کبریت در بوته نهند
احتراق از کبریت برود و ثابت گردد و یک مثقال از آن کبریت ثابت بر ششصد مثقال زیبق طرح

کند

کند عقد شود و یکی از آن زیبق بر ششصد مس طرح کند نقره گردد که هر صد دینار سیزده دینار زر بها
بیفزاید و هیچ نباتی بقوت تر از این نباشد و این را در ولایت کاشان از بسیاری که باشد شادان
کاسه گران رنگ چینی از این کنند اما بعمل دیگر راه نبرند   چون از این عنصل فرود آمد
گندم بقوت آن باشد اما گندم تیزی کشیره آن را برگیرند چون هنوز سبز باشد در قرابها کنند و
آن را بچکانند بقرع و انبیق اول آبی سفید بیرون آید چون آن چکیده شود آتش زیاده تر
کنند آب زرد شود آب اول که سفید است زیبق گویند و دویم که زرد است آنرا شمس گویند و سیوم
کلس باشد که بماند آن را ارض گویند کلس را سفید گردانند و یک مثقال کلس و سه مثقال آب زرد
و هفت مثقال آب سفید در شیشه کنند و در حل نهند چون حل شود بآتش نرم عقد کنند و باز حل کنند
و عقد کنند تا هفت نوبت و چون تمام شود طرحش بطریقه پنج عنصل است که یاد کرده شد و عنصل
نباتی است که حاجت بتدبیر نیست   تقطیر زیتون بستانند زیتون چندانکه خواهد و از
علف پاک کنند و آنرا بکوبد و در قرع کنند و بچکانند آب سفید از آن بیرون آید آن آب جدا کانه نهند
تا وقت حاجت بکار آید و بعد از آن آتش زیاده کنند تا رنگ بگرداند بسبزی و از آن آب سبز
جدا بنهند و آب سیوم زیتونی شود و برنگ آن روغنی باشد توقد من شجرة مبارکة زیتونة
لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء چون هر چهار قسم جدا شد کلس را بردارد و
آب اول بخوردش دهد و بآفتاب خشک کند چون خشک شده باشد دیگر باره آب بدهد و خشک
کند و باز بچکانند و همچنین هفت بار عمل مکرر کند تا آنها در کلس بایستد و هیچ نچکد یکی از این
کلس با یکی خمیره در حل نهند با آب اول و باز عقد کنند و حل کنند و عقدش کنند تا چون

شمع شود چون زیتون و آن را نقشنجی گویند و طرح آن مقابله زهره بود که در پیش یاد
کرده شد تقطیر بلا در بستاند بلا در چندان که خواهد در قرع کنند و بچکانند آبی از آن حاصل
آید در طعم ترش باشد و در رنگ بغایت سفید چون تمام چکیده باشد کلس را سفید کند و باز آب
بخورد ش و بچکانند دیگرا عمل تا آب از آن بچکد همچون سکه باشد و تریاق باشد که دفع همه زهری کند
و رنجی که در بدنها پیدا شود از عصبها و عضوها بیرون کشد و بصحت باز آید بستانند انگور
چندانکه خواهد و شیره آن بگیرد و آن را در قرع کنند و بچکانند با آتشی نرم تا بیشتی نگیرد و طبیعت
شیره نگردد و بچکد باهستگی همه را بچکانند و اگر آتش پاره سخت تر گردد دوشاب گردد و نشاید و
چون آتش نرم کند نیکو باشد اندک حرارتی چندانکه طبیعتها از هم جدا گردد و چون چکانیده
باشد بی خمیره بکار نتوان کرد کلس را جدا گانه سفید کنند و چون سفید شده باشد آبهاش برای
تنقیه دادن نیک بود اگر باز بخوراند و بچکانند تا وقتی که جوهر آب در کلس ثابت شود یعنی محو
شود و هیچ از آن نچکد عمل تمام شود آن را اکسیر آسمان گویند و هزار و یک دارو خوانند
و هر جا که نامها باشد اشارت بدین عمل است و طرح این یکی بر صد است و اگر خمر بچکانند
بهتر باشد نباتی هست که نیل از وی گیرند همچو گندم که نشاسته از وی گیرند
چون نیل گرفته باشند ثفلی که از آن بماند خشک کنند و بروغن کنجد چرب کنند و با قدری بورق
بیامیزد و در بوته بهند و بگدازند خسی از آن حاصل شود شناختن این نبات آنست که پاره
کرپاس برگیرد و بصحرا رود و آن را تخمی باشد اگر بیش از تخم برگ آن را در کرپاس مالد یا
تخم آن در کرپاس مالد اول سبز شود چون زمانی بر آید نیلگون شود و آن نبات را بدین علامات

تقل

توان شناخت و آن در همه جا یافت شود در سرد سیر و گرم سیر باقی هر چه در این قسم آورند
و گویند که این اکسیر است راست گفته اند و خلاف در سخن ایشان نیست اما بتدبیر مشکل می شود
و اگر شخصی دروگر نماید که کاه بچوب حصیر ثانی بود علی هذا بر این قیاس هر نباتی که خدا
آفریده است خواهند که بتدبیر در آورد و زهری از و حاصل کند با زباقی تواند و معنی زهر
آنست که بخورد هر کس که وی بمیرد و معنی تریاق آنست که بخورد هر کس که وی زهر از و دفع
کند و زنده بماند و این صنعت جسدی را چیزی بر و طرح نکند که آن مکلس شود همچون
خاک و چیزی دیگر بر آن که زنده شود و بصلاح باز آید و این صنعت بر احسان مماتی
نهاده است همچنانکه حسین منصور فرموده است که اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی مماتی و حیاتی
فی مماتی حیاتی و این معنی را نیک در یاب و در مقامهای دیگر در سهو نفتی در بیان آنکه چند
اقاقیر معدنیست که صنعت را شاید زاج کرمانی و زاج سفید و زاج مرتیش و زرنیخ زرد و زرنیخ
سرخ و زاج سبز چهار صنعت را شاید زاج کرمانی و زاج سفید و زاج مرتیش و هر جا که زاج مرتیش
نباشد زاج سبز بعوض کنند و زرنیخ دوست هر دو صنعت را شاید و املاح هفت است دو صنعت را
شاید طبرزد و اندرانی و اگر این هر دو یافت نشود عبارا قی یا هندی و اگر اینها فرود آید
نمک کانی به از آبی باشد و اگر در جلا دادن بود نمک طبخ بهتر بود و طلق دوست فضی و ذهبی
و بعضی خود این هر دو زردی کنند و راه بصنعتش بزنند و مراد از سنگ هفت است
دو صنعت را شاید ذهبی و فضی و مغنیسا آبگینه گران گی است و آن خاص صنعت را شاید
و در رنگ دادن هر چیزی و مرقشیشا هفت است دو صنعت را شاید ذهبی و فضی و احجار

هفت اند لعل و یاقوت و زمرد و بلور و الماس و مرجان و عقیق و در و هیچ همه و پنج را شاید و همه
جمع دارند مروارید کی است و خورد صنعت را شاید معدنیات هفت اند زر و نقره و مس و زر
و قلعی و سرب و آهن و خارصینی این همه صنعت را شاید   در تدبیر معدنیات و ترکیب آن
اگرچه این صنعت در کتب بسیار اتفاق افتاد و سخن بهر دست بر طریق هذیانات طالبان
این فن واجب دیدم در معدنیات بابی چند ذکر کنم بدانکه مادر و پدر   زیبق و کبریت است
مانند پس این هر دو بجای خود نگنند عمل حق نباشد و کبریت دو قسم است قسمی ابیض و قسمی اصفر
لطاهر و باطن احمر و آن قسمی که سفید است کبریت باشد که عامه خلق چراغ با آن گیرند و دارو
اشتر که ایشان را گرگ باشد مداوا کنند و ابریشم را سفید کنند و دوم زرد است زرگران را شاید
و اهل صنعت   سیماب را عقد کنند و زر شود یا نقره شود یا با کبریت حبه کرده باشند و تدبیر
هر یک در جای خود یاد کرده شود و زیبق بچند طریقه منعقد شود چند حق است و چند باطل اول بوی
سرب عقد می شود دویم بوی قلعی سیوم بوی نقره چهارم بوی مس پنجم بوی آهن ششم
بوی زر هفتم بوی کبریت هشتم بوی استخوان سوخته نهم نمک گداخته دهم با زروت
یازدهم بصبغ دوازدهم شحم حنظل سبز دهم زنگار چهاردهم اسفیداج روی پانزدهم بصدف
شانزدهم بهزار اسپند هفدهم با سفند گوشوار هجدهم نوزدهم بشیشه بیستم با شیر بیت و
بکم بر یا صین تدبیر هر یکی که کدام حق است و کدام باطل چهار طریقه حق و هفده طریقه دیگر
باطل و قلابیت باید از ان احتراز کنند و ما تدبیر هر یک در جای خود یاد کنیم و الله اعلم
ادریس ع فرموده است که بگیرد قشر البیض بکجز و دمشق و دیسو تن زحل پاک کرده بنمک آب

خشک

خشک کند تا چون هبا شود و آنکه در قدحی زجاجی کند و به آتش دم یا کوزه گران یا کاسه گران
برد تا این کلس مصعد شود همچون برف بالای قدح آنکه بگیرد و ازین تریاد در شکم اسپ یکبار روز
که آبی شود آنکه عقد کند در خاکستر گرم که عقد شود چون سنگ آنکه سحق کند نیک باز سیماب
محلول کند یا در شکم اسپ یا در سرگین دفن کند یکبار روز تا حل شود و باز عقد کند بُه کرات
کند آنکه حبه بر نیم من سیماب افکند بند و چون قلعی و این زیادت شود در روباس هر حبه
دینار سیزده دینار بقراید و هیچ عذر نیاورد که عمل ازین نیکوتر نباشد و راست تر
تیزاب گرفتن بستانند یک من نوشادر آب زنیخ و در تغاری و بر سر یکمن توره چهار من آب
بر آن ریزد و یکدو شب بجنبانند و رها کنند تا صاف شود و آنرا به پشم بچکانند و آب جدا گانه
نگهدارد و آب قلیا را چهار روز در آب رها باید کرد هر چربی که باشد باید دهد و شبانه
روزی پنج شش کرات بباید جنبانیدن و چون صاف شود به پشم بچکانند و یکمن آب قلیا
و یک من آب نوشادر در یکدیگر ریزد تیزاب باشد اگر خواهد احتراق کبریت بر دستانند
کبریت و با این آب صلایه کند و خشک نماید و باز تیزاب بر آن ریزد و می ساید و همچنین
تا هفت نوبت خشک می کند و باز تیزاب بر ان می ریزد تا وقتیکه قوام گیرد و
صابون شود و این عمل در گرم سیرها چون آفتاب باول درجه جوزا رسد تا باخر سرطان
این عمل می توان کرد و در سردسیرها چون آفتاب باول درجه سرطان رسد تا باخر
سنبله بیش این کار نتوان کرد و اگر خواهد که پیوسته در کار باشد و صابون سازد کوره باید
بستن که چون حرارت آفتاب زایل شود آتش میکند تا همیشه از کار باز نماند چون با

کبریت نوشادر باشد به تیزاب بباید زود تر پاک شود و شستن و خشک گردانیدن باز
تیزاب دادن حل آن دوازده نوبت است چنان سفید شود که بر صفحه ریزی بگدازد و نقره را
سیاه نکند و دود از آن کبریت برخیزد و مس را سفید گرداند و به آتش بسوزد و اگر بر مقابل یکدیگر
باشند یعنی نوشادر و کبریت زود تر پاک شود و اگر زرنیخ را همچنان که یک من
زرنیخ زرد و نیم من زرنیخ سرخ بادی بودم بر این طریقه که کبریت را سفید گرداند
زرنیخ را هم بدین صفت سفید گرداند و چون سفید شده باشد نقره را بتابد بر آتشش
ریزد ور دی نقره را سیاه نکند و این زرنیخ را سه کار شاید مس را سفید کند و
آهن را بگدازد و قلعی را سخت کند نقره را دو چند ساختن با زرنیخ و قلعی بستانند
دو مثقال قلعی نقره را با هم بگدازد و در بوته و زرنیخ مبیض بخوردش میدهد هر چند
نوبت یکبار از بوته بریزد وزن کند اگر چنانچه در وزن هشت مثقال شده است
تمام است چرا که اول در وزن چهار مثقال بود قلعی و دو نقره و دو پس چهار وزن افزون
باشد و اگر در وزن کم از هشت باز در بوته نهد و زرنیخ سفید کرده بخوردش میدهد تا
وزن راست شود پس یک مثقال با پنج مثقال مس بگدازد سفید شود و هر ده مثقال
از آن مس سفید کرده دو مثقال و نیم نقره بیامیزد هر آلتی که خواهد بسازد و بریزد
والسد   ریختن حشوه و آن این است که یاد کرده می شود استخوان سفید کرده و
شکر سنگ سوده و کاسه چینی و کلس البیض و توبال و آجر کوفته در یک روده خانه و زحل
البحر اینها همه حشوه را شاید و خاکستر بلوط و خاکستر رز و خاکستر طلق و صنوبر

وکاج

وکاج و سرو نیز بدستور اما بهترین آن بود که توبال فولاد بستانند و در آب کنند سه
روز و رها کنند و روز سیوم بشویند و خشک کنند و خورد بسایند و با سیاه جورد نرم کنند
و باز بشویند حلی از آن بگیرد و شستن همه بدین طریق است و نقش از آن باز گیرد و هر چه
خواهد بریزد اما سری در کلس البیض است که اگر بسرکه حل کنی حاجتش بقالب نباشد
و نقش بر آن گیری و رها کنی تا خشک شود و این از جمله اسرار حشوهاست که یاد کرده
شد   اگر زرنیخ و قلعی و نقره که گفتیم که دو وزن شود اگر وزن آن در خلاص
بیفزاید تکرار عمل در خلاص باشد یک مثقال بر شصت و چهار طرح توان کرد بزهره
بسی و دو بمریخ و نصب بمشتری و هر چند کمال ادویه و ترتیب آن بخلاص باشد طرح آن
زیاده شود و عملش عالی تر بود بی شبه چون خواهد که بهتر از آن بشود بستانند یک مثقال نقره
ورق و هفت مثقال زیبق با یکدیگر ملغمه کنند و بوته را بتابد و در وی اندازد و همچنین که
گرم شود در آب ریزد و بشوید هفت بار چنین کند نقره حل شود و اندرون را شاید و جلا
دادن چیز اید و با زرنیخ سفید کرده بستانند آن را در کوزه کنند مطین و رها کنند تا
خشک شود و به آتش اتون برد بامداد بیرون آورد یکی زرنیخ برافزاید و همچنین بر آتش
می برد تا سه وزن شود و چون سه وزن زرنیخ بر آن بیفزاید بستانند و آب زاج سفید بخوردش
میدهد و خشک کند چون خشک شده باشد تیزآب بخوردش دهد و باز خشک کند و باز
آب زاج بدهد و همچنین عمل مکرر کند تا سه بار آب زاج و سه بار آب قلیا بخورد و یک نوبت
نوشادر حکاسیخ در آخر بخورد آن دهد و خشک کنند و چون خشک شود در کوزه مطین

ودرها کند خشک شود و در نافخ النفس نهد تا بگدازد و چون سرد شود بیرون آورد و
طرح این یکی بر ده مس باشد و اگر خواهد که طرحش زیاد شود در خلاص پاک کند چنانکه
یاد کرده شد   بهتر ازین چون زیبق و نقره ملغمه باشد و بروغن زیت بجوشاند و
چون بروغن خشک شده باشد در کوزه کند و عسل بسر آن کوزه ریزد و در گل گیرد و با آتش برد
و بامداد بیرون آورد و از عسل بشوید باز گیرد و بروغن زیت بجوشاند و دیگر با عسل بآتش
برد تا چنان شود که اگر بخلاص برد ا

پیچ در وزن نگاه دو سفید شود چون سفید شده باشد حل و عقد کند طرح آن نهایت ندارد و
حل و عقد تا هفت نوبت بود   آب زاج گرفتن بستاند پنج مثقال نوشادر و پنج مثقال
زاج سفید و سی مثقال نمک قلیا و در آب صاف حل کند و در شیشه نگاه دارد تا بوقت حاجت
بکار آید   بستاند ده مثقال نقره پالوده براده کند و باب نمک بشوید
و ده مثقال زیبق انداز و بستاند چندانکه زیبق در ان محو شود همچون رماد سیاه شود
و باب زاج تشفیه کند و تشویه دهد تا آب در ان خشک شود بشوید و همچنین آب میدهد
و میساید تا هفت نوبت تا انکه تنک تکلس شود مانند غباری و سه نوبه تکلس کند هر
باری میشوید و آب زاج بجز و دش میدهد و در آخر چون خشک شده باشد در کوزه نهد و در
گل گیرد و یکی بر ان نوره نهد در میان نوره بگذارد و یک دیگر بر سر آن یک وصل کند
در تنور نهد و رها کند تا سرد شود پس بیرون آرد ده مثقال سیماب دیگر با آن یار کند و دیگر
تشفیه کند هم بطریق اول و تشویه ده مثقال زیبق دیگر افزاید و دیگر تشفیه کند و تشویه دهد تا حمل
تمام شود یکی بر شصت و چهار مس طرح کند روپا سی شود   پاک کردن زیبق بستانم
قدحی دیگر که از ان کوچکتر باشد و بر سر آن فرو گرداند و آب از کنارهای قدح در ان ریزد
که نوره بیش گیرد و زیبق در جوش آید و بیوی نوره پاک شود و رها کند تا سرد شود پس نوره
از روی آن پاک کند و باز نوره نو نهد و همچنین نوره کهن را بر میگیرد و نوره نوی نهد
تا هفت بار که زیبق پاک شود و هفت مثقال زیبق یک مثقال ورق نقره بجز و دهد
و حل کند چنانکه در یاد کرده و سه مثقال کبریت سفید با او یار کند و حل کند و عقد نماید هر چند
حل و عقد زیاده مرتبه او از نهایت بگذرد و یکی مربع باشد و صبح این قسم خاصیت آن در بیش

یاد کرده شد — **در تصعید زیبق** — بستاند ده مثقال ورق نقره و سی مثقال زیبق ملغمه
صلایه کند و آنرا تصعید نماید هرچند که زیبق ببالا رود باز بآن صفت صلایه کند همچنین هفت بار
زیر و بالا بزیر می آید تا ازان روح نقره جذب کند و با خود برد و تکرار تصعید دوازده بار بیش
بنود چون تصعید تمام شده باشد زیبق مصعد جدا شده بنهد و کلس نقره جدا پس بستاند هفت
جزو زیبق مصعد و یکجزو نقره مکلس که بیومی زیبق مکلس شده باشد تکرار تصعید و با یکدیگر صلایه کند
و سه مثقال کبریت سفید کرده بآن یار کند و زرم حل و عقد نماید و آن صفت باشد که طرح
آن بر قنطار رپد چنانکه در حل کردن نقره یاد کرده شده می نماید و می شوید هفت بار و
اندودن شاید و چون خواهد که اکسیر شود سه مثقال کبریت سفید با وضم کند و با عسل بجوشاند
و بار بشوید و حل و عقد میکند تا تمام شود و طرح آن یکی بر صد بود — **در تکلیس و حل**
طلق بدانکه طلق را بانواع تکلیس کنند طایفه هر یکی یاد کرده شود از کرپاس پس کیسه نو بدوزند
و طلق را بدو ریزند و یخ پاره ها بر سر آن اندازند و می مالند همچون شیر فرو میدود و شد و در قدحی
دیگر میکنند و چون تمام فرو دوشیده باشد رها کنند تا طلق بازنشیند و آب صاف بر سر آن فرو
ریزد و طلق را خشک کند و از غبار نگاه دارد پس در کوزه سطین کند و در آتش زجاجی
یا کاسه گران برد و رها تا سرد شود و بیرون آورد و صلایه کند و باز بجای می ریزد و با آتش برد
و همچنین چند نوبت کند که آن طلق را الکلس گویند (و مخلول گویند) و در جایی که یخ نباشد استخوان خرما
در کیسه کنند یا سنگ ریزه و با قلا و آنرا با آب فرو دوشند و بعضی در میان کوزه کنند
تو بر تو تا کوزه پر شود و در گل گیرند و با آتش برند چون آرند مکلس شده از کوزه جدا کنند و صلایه
نمایند و طریقه بهتر آن بود که چون از کیسه فرو دوشند خشک کنند و بوزن آن نوشادر با وی

همراه کنند و در دیگ اندازند و تصعید کنند و نوشادری که در زیر هفت بار جدا کرده باشند
باز بر سر آن ریزد و بر تصعید برد پنج بار دیگر هر بار که تصعید میکند تا پنج بار دیگر هر بار که تصعید میکند
آنچه بر بالا آمده باشد با ارض زیرین صلایه میکند و باز تصعید میکند تا هیچ ازان مصعد نشود و تمام
شده باشد این را الکلس گویند و بهترین تکلیس آن باشد هر باری که نوشادر برفزاید سرکه مقطر بجوشد
سید بدهد و بساید و خشک میکند و آنگه تصفیه کند و این دوازده نوبت که تصعید میکند بوزن آن اگر باشد
آب بجوز رومی دهد و خشک میکند تا تمام آب بجوزد و تمام شود و اگر یکمن نوشادر دو من سرکه
بجوز رومی دهد و خشک کند بار هفتم چون نوشادر جمع باشد برکند چند بیت و با طلق بیامیزد
و بوزن هر دو شان سرکه مقطر بدهد و خشک کند و تصعید نماید تا وقتیکه قرار گیرد و در تصعید
هیچ ازان بر بالا نیاید عمل تمام باشد و این بهتر باشد تکلیسها باشد که یاد کرده شد و چون
خواهد که حل کند بستاند نوشادر چندانکه خواهد بساید و در روده گوسفند کند یا در روده گاو
یا گوسفند و سرش ببندد و در جای نمناک نهد یا قدحی پر آب کند و در میانش نهد و رها
کند یک شبانروز تا حل شود و آن نوشادر در شیشه کند که حل شده باشد و سرش بموم بگیرد
تا هوا دران نرود و منعقد نشود و چون خواهد که طلق را حل کند آن نوشادر را در کاسه چینی ریزد
یا در قدحی آبگینه و طلق دران میریزد و توقف میکند تا وقتی که آن بگدازد و منحل شود و در بوم
گرم نباشد و طلق میریزد چون آب نوشادر غلیظ شد یوم قدح تا ریکی بهیوان دید
بیشتر ازان بریزد و آنرا در شیشه کند و سر شیشه محکم کند و در زبل اسپ دفن نماید و هر روز
یکمرتبه بجنباند تا در دیگی حل که یاد کرده شد یا حمام مشمع و هر جا که باشد هر روز یکنوبت
بجنباند خواه بر آتش بجنباند یعنی آتش دایم دارد و حل شود و چون چهل روز برآید آنرا بر روی

خاکستر گرم نهد و حل و عقد میکند همچنین تا هفت نوبت شود یکمثقال ازین بر شصت مثقال زیبق طرح
کند منعقد شود و یکی ازان بر شصت مثقال مس بگذارد سفید شود و درد او ماس بر صد مثقال
سیزده مثقال بیفزاید و این عمل را حاجت بتجمیره نباشد و اگر خواهد که زود حل شود یکی با پنج نوشادر
بیامیزد و یکی جیبی کند بطین و انرا آتش نرم میکند دمبدم آب می افزاید تا نوشادر بخار
آب همه برود و اگر بجای آب سرکه بود بهتر باشد و زودتر حل شود و چون نوشادر ازان وقت
طلق محلول بماند و آنرا در شیشه کند و شیشه را بجموع در موم گیرد تا قطعا هوا بر او اثر نکند تا در
حمام که منعقد شود باید که بگذارد منعقد شود تا وقت حاجت که طرح کند و بعضی طلق را در کوزه
فقاع حل کنند و بر زبل اسپ حل و بعضی در میان ترب حل کنند بعضی بکمند رجه بگذارند حل فرود
آید و حلی که در کوزهٔ فقاع کنند یکی باشد و هفت نوشادر و حلی که در میان ترب باشد
یکی طلق باشد و پنج نوشادر و حلی که در کند رکنند سه باشد یا پنج با آتش عاشقان یک
مثقال طلق با ده مثقال ازین میخها بکوبند بهم و باهم بگذارند طلق بچکیده فرود آید و این
صفت انشاید الانفس ها زی و طریق سالوسی را نهایت کمال بود اگر جامه یا دستار باین
آب تر کنند و رها کنند تا خشک شود و در آتش اندازند آن جامه اصلا نسوزد و سیاه
نشود و مردمان آنرا کرامات دانند و ازین شعبدها بسیا کنند

در تحمیر و تکلیس مریخ بستانند براده آهن چندانکه خواهد و بر صلایه کند و آب زاج بخورد وی میدهد
و خشک میکند و تشویه میدهد تا وقتیکه نیک برنگ سرخ شود و در غایت سرخی و نرمی باشد
همچون غباری و این را برای حشوه شاید که آنرا امی دهد رکش عالی تر شود چون
خواهی که سرب را باین زعفران رنگ دهی یکمثقال با سه مثقال نوشادر صلایه کند و در کفچهٔ آهن

بگذارد و چون بگذارد فرو ریزد و تا سرد شود و ببندد و چون خواهد سرب را باین رنگ کند
انرا بکوبد و نرم بساید و دو دانگ سرب در بوته نهد و سه یک از او بر سر آن ریزد و بگدازد و
همچنین عمل تا دوازده بار سرب رنگین شود و اندکی ازان سرب نقره را رنگ کند و همه جای
این کتب را مخفی داشته اند و باشارت سخن گفته اند اما باید که هر که باین باب رسد پیوسته بشکر حق
مشغول شود

در تکلیس مس بستانند براده مس چندانکه خواهد و شیرهٔ انگور بران ریزد
و اگر خمر باشد بهتر است و زنگاریکه ازینجا حاصل شود که بوی نوشادر شنیده باشد بوی نمک
بهتر باشد و ازین زنگار خمر گویند و فرعونی و بوی ای آن تیق منعقد شود و هر ده مثقال یکمثقال عروق با آن
یار کنند و بعسل بسایند شبانروز و بعد ازان از عسل بشویند و خشک کنند و بروغن زیت یا روغن کنجد
بسایند و در بوته کنند و استنزال نمایند سه نوبت یکی ازان و یکی زر و یکی نقره با هم بگدازند و در روغن
و در روغن تخم سیر ریزد نرم شود چنانکه در ضرب تنگ نتوان کردن بخلاص و سه مثقال ازین و دو
مثقال از خلاص بیرون آید برنگ زر رومی بود و این ابتدا علمها است

در تکلیس نقره که چگونه تکلیس کنند بستانند ده مثقال نقره براده کنند و در صلایه اندازند و سه نوبت بشویند با
نمک و خشک کنند چون سه نوبت بشسته خشک کرده باشد با چندان نوشادر بساید و سرکه بران
ریزد و در سودن رها کنند تا خشک شود و باز سرکه و نوشادر میدهد و رها میکند تا خشک میشود
و دیگر باره با آب میشویند هفتمین بار مانند زنگار سبز شود که شاعران آنرا سبزه دمن گویند هم بدان
رنگ باشد نوشادر برمی افزاید و سرکه میدهد و خشک میکند و میشوید تا بیست و یکنوبت سفید شود
و تکلیس کرده همچون برف سفید باشد بغایت نرم و لطافت چنانکه اگر بجا ربان رسد حل شود
وانرا در شیشه کند و سر آن بشمع بگیرد تا گرد بران ننشیند تا وقت بکار برد

در تکلیس زیبق زیبق را با نوشادر صلایه کنند و صعد نماید بار صلایه کنند و باز صعد کنند همچنین مکرر میکنند تا دوازده
بار که زیبق را تکلیس شود و آنرا جدا نگاه دارد چنانکه در عمل نقره یاد کرده شد بوقت حاجت بکار برد
دیگر در تکلیس زر سرخ بستانند زر چندانکه خواهد و بگذارد و آنرا اسپیکه ریزد و براده
کنند و بشویند سه نوبت و رها کنند تا خشک شود و از آب زاج بر سرش می ریزد و میساید و
رها میکنند تا خشک میشود و هر باری در آب زاج خشک میشود آنرا نیک میساید و میشوید تا بیست و یک نوبت
که زر تکلیس شود و از رنگ خود نیفتد و نگاه دارد در شیشه تا وقت حاجت بکار آید
در تکلیس سرب آن بهتر بود سرب را در دیگ سفالین کنند و آتش در زیران کنند و چون بگذرد کفچه
آهنی می جنبانند تا چون خاک شود و رها کنند تا سرد شود و به برد و با آب نمک بشویند سه نوبت رها
کنند تا خشک شود باز با نوشادر و سرکه می ساید و خشک میکنند و نوشادر و سرکه با آب پاک از آن مشبع
و همچون میکنند تا بیست و یک نوبت که همچون غبار شود چنانچه در تکلیس نقره یاد کرده شد و اگر خواهد که
اسفیداج کند در خلاص برد سرخ گردد و این بهترین سرنجها باشد در تکلیس قلعی
قلعی را بسوزانند و رها کنند تا سرد شود و به نبد و با آب نمک بشویند و رها کنند تا خشک شود و نمک از او شود هم
همچنان سه نوبت پس نمکین از آن با کمین نوشادر بیامیزد و چندان بساید که دو من سرکه تقطیر
بخورد و خشک شود باز از سرکه و نوشادر بشویند همچنین عمل مکرر میکنند چنانکه در پیش یاد کرده شد بیست و
یکبار که قلعی بغایت نرم شود و اگر خواهد که سفید آب کند بخلاص برد به از اسفید آب نقره باشد
اگر برمس زنند مس را سفید گرداند بستانند بلور چندانکه خواهد در هاون کنند و پاره پاره
بر سر آن اندازد تا تفرقه نشود و نیکو بدو به بزد و چون پخته باشد صلایه کنند و بوزن آن نمک
بر اندازد و بساید و خشک میکنند و از نمک میشویند و خشک میکنند و دیگر باره بساید تا نرم شود

و دیگر نمک بر وی افزایند و بساید با آب و رها میکنند تا هفت بار تکلیس شود و نرم اما اعتماد بر آن
نکنند و باز بصلایه اندازد و آب بر آن ریزد و بساید و در تدبیر آب همچنان قوی میشود که مانند سنگ
مالیده باشند و چون آب همچنان قوی می شود و رها کنند و خمیرش بیرون آرند و از او در قدحی دیگر
بپالایند و دیگر آب تازه کنند و بمالند و دیگر آب تازه کنند و بمالند و دیگر آب بر سر آن
قدح ریزد و همچنین میشویند تا بلور همه با آب بگذارند و از این قدح با قدح دیگر رود و هیچ
نماند و آن قدح را رها کنند و سرش بپوشانند تا گرد بر آن ننشیند و بلور در کشد و آب صاف
ریزد و با آب صاف شود و آن آب صاف بر سر آن ریزد و بلور را بساید و خشک کند و بساید
و در شیشه کنند و سر شیشه محکم کنند تا گردی بر آن ننشیند تا وقت حاجت که بلور بگذارد و سه
مثقال بلور و یکمثقال زر سرخ و شش آنرا در یکدیگر صلایه کنند و در بوته کنند و با آتش معلوم
بگذارد و رها کنند تا سرد شود که یاقوت سرخ باشد و خاصیت بلور بر جا باشد و در آتش پا
دار بود و اگر بعوض زر سرخ آهن بو یا تکلیس لعل آید و اگر آبگینه رنگ و هی
مینا بود و قوی لعل یا یاقوتش نباشد رنگ او فاسد کرده باشد اگر مس با بلور بیا زنگی یا زنگار
زمردی باشد بقیمت به بود و بر آنکه عمل نشاید الا اینکه عمل زمرد که چگونه کنند زر سرخ مثقالی نقره
پنجمثقال نمک قلیه هشت مثقال و سیماب مصعد پنجمثقال و سرنج پنجمثقال و مس سوخته سه مثقال
و نیم مثقال مروارید خورد پنجمثقال این دویه ها را همه تدبیر کرده باید تکلیس کند چنانچه در پیش یاد
کرده شد و در تکلیسات با آبهای دیگر همه با یکدیگر جمع کنند الا مروارید و همه با یکدیگر بساید و در
بوته کنند و کوره آبگینه گران یا کاسه گران نهد و اگر در کوره مقلوب خود بود بهتر بود تا به بیند
که چه میکند و چون آتش بکند سرد شود بیرون آرد و بار دیگر بکوبد اگر سیاه شده باشد آب گرم

بشوید و خشک کند و مروارید آن بساید و نگینها بردو بار بر آتش برد یکشبانه روز تا در نگین
بگذارد و بیرون آرد که تمام شده باشد و رنگ گل بوته دران نمانده باشد آنرا طرح بر گیرد تا
زمردی تمام باشد و صنعت نگینها ازین آسانتر چنان نگینها ان بیرون آورد و اگر دود زده باشد
بهاون خورد کند و به آب گرم بشوید و باز خشک کند و نگینها ریزه بهر قدر که خواهد و باز
با آتش برد آتش مقلوب تا دود بر روی آن بنشیند و چون در گداز آید تمام گداخته باشد
دست از آتش باز دارد و رها کند تا سرد شود بیرون آورد و بهتر از اول باشد که هر چند بیشتر گدازد
و صاف تر بود و نگینها مربع و گرد و غیر آن هر چنانکه خواهد از پیش نموده شد یکمثقال اسپیده
بگذرد و هر چند در وزن کمتر باشد در بها نقصان آورد و اگر خواهد که چون بهرمز رود سبک باشد
سنج دران کمتر اندازد و هر چه از سنج کم کند مروارید بیفزاید و جوهر سبکتر و لطیف تر باشد
اگر بجای مروارید صدف بود جوهرش بوزن معدنی بود

در رنگ کردن بلور

بستانند زر سرخ یکمثقال ملکس و با زیبق ملغمه کنند زیبق ملکس هفت مثقال و سه مثقال کبریت با آن
بیامیزد و صلایه کند تا چون هاون ... شود سیاه و آب زاج ... خشک میکند بتصفیه
و تشویه هفت نوبت بدهد و تشویه با آب بدهد و چون در آفتاب خشک شده باشد در رنگ تمام
و نرم شد میان کشنیجه بر شود از گل بوته بسازد و سری هم از گل بسازد و خشک کند و بستاند
نگینها از بلور تراشیده کوچک و بزرگ و گرد و طولانی بهر طریقه که خواهد و کشنیجه دارو پیش گیرد
یکقرص دارو در زیر آن ریزد و نگینها بر روی آن چیند و یکقرص دارو بر سر آن ریزد و همچنین
تو بر توی ریزد تا کشنیجه پر شود و سرش بگیرد و خشک کند و در کوزه مقلوب نهد از پیشین
تا نماز شام آتش کند چنانکه چوب یکی پیش بر آتش دان نهد و چون شب آید رها کند تا بامداد

چون سرد شود بیرون آرد نگینها سرخ شده باشد و نگینها از دارو جدا کنند که زیبق بوی زرد و
کبریت عقد شده باشد و زنجفر راست بکمرتبه تصفیه و تشویه بدهد اکسیری شود یکی برده قمر رنگ کند
نخ سرخ و نخ آبگینه حلبی با شکر سپنک با هم بساید و نخ قلیا ما او یا زکند و دو مثقال
و نیم روی سوخته شسته و اگر ملکس باشد شاید و چون با یکدگر بیامیزد و در بوته نهد و کوره گذارد
مینای زمردی باشد

الماس

الماس که یاسک فرد شود و نتوان شکست الا در میان
سرب گرد سرب بجده و بکوبند چون میان سرب شکنند و خورد کند آنرا نمک برابر کند پس بساید
و خشک کند و باز نمک از آن بشوید و رها کند تا خشک شود یکی پاره نوشادر بساید و تصفیه دهد
و خشک کند تا هفت بار بعد از آن در دیگی چینی کند از آب و آتش نرم میکند و آب بر سر آن بریزد
و چون آب کم شود آب تازه بر سر آن میریزد که نوشادر بیک بار با آب برخیزد و الماس حل
کرده در شیشه کند تا بوقت حاجت از بهر خزینه ملوک را شاید و وقتی که تیغ را آب دهند و اهل صنعت
که مروارید را سوراخ کنند یا لعل یا یاقوت دیگر چیزها چون دم مته ایشان ازین آب خورده باشد
از تیزی ماستند و همه عمر حاجت بمته دیگر نباشد و حکما این را از برای آب دادن تیغ و مته
ندارند بلکه از برای اکسیر بیاض دارد و طرح آن بر سرب باشد یکی بر شش هزار مثقال سرب طرح
کند قمر گردد و در ان ... و در ذات را احتیاج برو باس نباشد و اگر رو باس رود ...
شود و نقره در تاب رنگ کرد اند احتیاجش برو باس نباشد اینست حل الماس که یاد
کرده شد از اسرار حکما

در حل لاجورد و تکلیس آن

بستانند لاجورد چند انکه خواهد
و بکوبد و نرم کند و به پرده و در وقت شستن بکمین از ان لاجورد و همین نمک با وی همراه کند و در
سودن نیک با هم نرم کند و چون سوده باشد تصفیه با آب بدهد و بعد تصفیه یکبار بشوید از نمک

ودیگر نمک نداز نو ودیگر بسته تصفیه بشویید و همچنین سه نوبت چهارم از نمک شسته باشد همچون
بلور که یاد کرده شد و به آب بگذارند چون تمام گذشته رها کنند لاجورد کند و آب صاف از ان
فرود آید چون برنگ لاجورد رسید باز گیرد قدح و قدحی دیگر بیارد و آن لاجوردی که
بروی باشد در ان قدح ریزد چون قومی تر باشد باز گیرد همچون درد و از قدح دیگر بیارد
و آن را در وی ریزد انچه درین قدح باند رها کنند تا هر سه خشک شود هر یک جداگانه
در شیشه کند و نام هر یکی بر ان نویسد اول اتیز آب نویسد دویم میان آب و سیوم
بن آب هر یک بجای خود بکار آید سر آب برای اهل صنعت شاید اگر حل کند بطریقه که
حل کرد و آب دویم از برای نقاش نیکو باشد و نقاشان پیوسته بکار دارند

حل یاقوت و زمرد و شادنج و مرجان و عقیق و دیگر چیزها و هر چه خواهد حل سنباده
و خارصینی و سنگ آهن ربا و دیگر احجار را تکلیس باین طریقه است که در باب بلور و لاجورد
کرده شد و شستن بعضی مسطکی بود و باشنان و یا بعضی به اشق الا اینهمه او یافت
مگر آنکه نمک بشویند و نمک مکلس کردانند و حل بنوشادر کنند و آنها که یاد کرده شد و قیمت لعل
و مروارید و یاقوت و زمرد و زبرجد و دیگر جواهر از برای آن زیاده تر از زر و نقره است اینها
در رنگ اکسیر اند و در حیات جاودانی باشد که در ان نقصان نه پذیرد والسلم

از زر اکسیر ساختن بستانند زر سرخ چند انکه خواهد بار اول که خلاص برد چیزی بکاهد و بعیار
خود باز آید دوم و سیوم و چهارم آن باشد که رنگش عالی تر شود و هفتم بطرح رسید
چنانکه پرده نقره طرح کنی زرکین شود و از خلاص ها از اگر تدبیر خلاص به پنجاه بار رسید
طرحش یکی بر صد باشد و وقتی که طرح و بکار راستی کند و پنجاه بار دیگر بخلاص برد که طرح

آن مضاعف کردد چنانکه یکی بر ششصد طرح توان کرد و اگر چنانچه در خلاص تکرار کند و در
عمل زر بر نمی و جایی رسد که هر چند و انکی
از دیناری بر دارد و طرح کند همان وانکی
زر آن بکند زرد و همان دیناری باشد
و آن زر اکسیر نیز کردد اگر روزی ده نوبت
هر بار دانکی برداری و هر دانکچه زر باو
بگذاری آن نیز زر اکسیر کردد و این سر
پوشیده میان عالم و جاهل است

خلاص دوا آن اینست
اجر کوفته یکمن و شش من نمک با آن بسایید و دو من زاج قبرسی و چهار من گل همه را با یکدیگر
نیک نرم کنند و در وقت خلاص تو بر تو می نهد تا دیگ پر شود و یک شبانروز آتش کند از ان
وقت که آتش کرده باشد تا روز دیگر همان وقت رسد

ما خالد بستانم
نمک یکجزو و نوشادر نیم جزو و کبریت یکجزو و نمک قلی یکجزو و با یکدیگر صلایه کنند و انرا در طرفی کنند
و بآفتاب نهد و سفیدی تخم مرغ در ان ریزد و هر روز دو نوبت بچوبی بزنند و سفیدی تخم مرغ
تازه بکنند تا چهل روز بر آید و بعد از ان بگذارند آبی نیز از ان فرو چکد آنرا ماء خالد گویند هم
چیزها را حل کند و جسدها را در ان آب اندازد مکلس شود و چنانچه اگر آهن اسرخ کند و در این
زند در حال فرو ریزد و چون نقره سفید شود و مکلس اگر احیا کنی همچون نقره نرم باشد و کلس که
در قعر مانده باشد سفید کنی و حل کنی و چون شمع شود عقد را شاید و جسدها را تنقیه کند و
چون مس و شبه و آهن و دیگر چیزها از تنقیه کردن بهتر ازین نبود

بستانند مثقال

زاج وسی مثقال نمک قلیا در آب صاف حل کند همه را در شیشه اندازد تا وقت حاجت
بستاند صد مثقال زاج قبرسی بساید و در آب پاک حل کند و رها کند بحسب تا صاف شود و در شیشه
کند و از آن صد مثقال نمک قلیا در آن اندازد و در حال انقلاب پذیرد و سرخ گردد همچون عقیق
و روشن تر از لعل باشد و هر جا عملی یا تکلیسی که بسرخی تعلق دارد و با آب تصفیه دهد و چون عمل
سفیدی کند از آن آب که در پیش یاد کرده شد بگیرد و عمل سفید دهد تا عمل خطا نباشد
چون کبریت را با روغن زیت بگدازد و در قدحی بریزد و رها کند تا کبریت بنشیند و
روغن از سر آن فرو ریزد همچنین دوازده بار هر ده مثقال کبریت سی مثقال روغن در سر آن
ریزد دوازده نوبت همچنین روغن تازه میکند پس کبریت بر صلایه اندازد و سرکه مقطر بر وی ریزد
و می مالد تا چربی از آن باز ستاند و اندک تشویه دهد و خشک سازد و بر صفحه امتحان کند اگر
چنانکه دود از آن برنیاید عمل تمام است اگر نه عمل باز از سر گیرد و بر روغن بجوشاند و همچنین کرر
بکنند تا وقتی که کبریت سفید شود و دود از او بر نیاید یک مثقال ازو ده مثقال زیبق طرح کند منعقد شود
همچنین زری که از خلاص بیرون آید اگر چنانچه باز سرخ بگدازد و زر را چون مس گردانده و
بطرح رسانده و از زمان بر نقره طرح باید کرد تا بحال صلاح باز آید و هفت مثقال روغن گنجد
در سر این دو حل گرداند چون گداخت و حل شد آن را در شیشه کند بوقت حاجت بکار برد
و بعضی این را بخورد نقره دهند نقره را بخلاص برند در بار اول سیاه شود و در بار دوم زرد و در
در بار سیوم که بخلاص برد سرخ شود و بیرون آورد احیا کند و آن زری باشد که هر ده مثقال
یک مثقال و نیم حمره با آن بگدازد و هر چیز که خواهد حل کند و مانند زرنیخ و مصطکی و سندروس که هم با آن
میزان بروغن بجوشاند حل کرده الا سندروس که هم با این میزان روغن چراغ بر وی ریزد

حل شود

حل شود آن از بهر جلا و کمان باشد و گونه چیزها مثل قلعی و سرب و غیره اما کبریت در روغن پوست
شستن چون بجوشاند و تکرار کند ثابت شود که حاجت هیچ چیز دیگر نباشد

در سرخ کردن کبریت و نوشادر بگداز زیبق را سرخ گردانده و آن طرح را نشاید اینست سرخ کردن
کبریت ده مثقال کبریت و دو مثقال و نیم نمک طعام و دو مثقال نوشادر با یکدیگر بساید و در دیگی
کند و سر دیگ استوار نماید و یک شبانه روز آتش کند تا بگدازد و رها کند تا سرد شود و چون
بیرون آرند سرخ باشد و یکی بر ده نقره طرح کند سرخ گردد

در ترتیب کبریت تا نمک
تدبیر نمایند با نوشادر آن یا مس را نشاید یک جزو کبریت و یک جزو نوشادر با یکدیگر صلایه کنند و آب
بخورد آن می دهد و رها میکنند و خشک میشود هفت نوبت چون خشک شده باشد در کوزه مطین کنند
و در آتش تنور نهند شش ساعت رها کنند پس بیرون آرد و نوشادر از آن بشوید و دیگر نوشادر
تازه کند تا وقتی که بر صفحه دود نکند یک مثقال با دو زیبق طرح کند عقد شود و آن زیبق یکی بر شصت
و چهار مس طرح کند نقره خالص گردد که هر صد مثقال سیزده مثقال رود و با زیبق نقره ای
و تدبیر نمک هم بطریقه نوشادر است و اصل عمل آنست که تدبیر کبریت

طریقه کبریت
سرخ کردن بستاند کبریت یک جزو و دو جزو زرنیخ زرد با یکدیگر بساید با آب باران نیسان و اگر نیابد
آب گل بیارد و پس روزی صلایه کند و شیشه را مطین کند و رها کند تا خشک شود و در کوره تا
نفسه نهد و رها کند تا سرد شود و بیرون آرد که کبریت سرخ شده باشد شش جزو این کبریت و دو
دیگر جزو مرقشیشای ذهبی و ربع مغنیسیا آبگینه گران با یکدیگر صلایه کند و قدری آب زاج بخورد آن دهد
و رها میکنند تا خشک شود و یکی از آن بر بیست و دو قمر طرح کند بعیار زر زری بود اگر بخلاص برد رنگ او
کامل تر شود

سفید کردن مغنیسیا بستاند چندانکه خواهد صلایه کند و سرکه بر آن ریزد

سرکهٔ انگوری وبشوید ودر هاکند تا خشک شود وهفت نوبت چنین کند تا تمام شود این است سفید
کردن قلعیا که گفته شد اگر مرقشیثا بساید ودر سرکه ریزد هم بدین صفت که یاد کرده شد پاک گردد
ودر وقت حاجت بکار دارد واگر آب لیمو ریزد یا نارنج یا حمر روا بود ودر وقت که اختن ده مثقال
نمک که اخته بیامیزد وصلایه کند وآنرا در بوته کند وبگدازد وفرو ریزد که سفید رود بروی علافی
شود وسکه ریزد چون سرد شود مطرقه بران زند آن بشکافد ومرقشیثا سفید تر باشد واین تجربن
دیگر تدبیرهاست در سفید کردن مرقشیثا وقلعیا آبگینه گران که یاد کرده شد   درعقد
کردن زیبق بستانند ده مثقال نقره قرص وآنرا در سکه ریزد وبراده کند وبآب نمک بشوید
وخشک کند ودر پارهٔ کتان بندد وآنرا در روغن بنفشه بجوشاند ودیگر روز بامداد تا شب پس
بیرون آرد وبر صلایه اندازد وپنج دانگ زیبق بر آن ریزد ودیگر صلایه کند تا زیبق در ذات نقره
محو شود ودر شاخ گاو کند وطین کرده اند وسر شاخ محکم کند ودر گل گیرد ورها کند تا خشک شود
ودر آتش سرگین دفن کند یکشب ورها کند تا سرد شود وبیرون آورد ودیگر بار صلایه کند وپنج دانگ
سیماب بر او افزاید تا چهل وزن تمام شود که همچون رماد سیاه باشد یکی از آن بر شصت وچهار
طرح کند روباسی شود واگر بر سرب طرح کند همچنین اگر بر قلعی طرح کند بعیار آورد وبرو باس بود
در طریقه که هم دو در منعقد شود واین را زاد المسافرین گویند بستانند ده مثقال نکال زوفو
کاو دو مثقال بوره ارمنی وده مثقال دارلیلیت وده مثقال سوس وداد مثقال داوستون
بایکدیگر صلایه کند وصد مثقال براده سیم وآن پنجاه ادویه که یاد کرده شد بایکدیگر صلایه کند
ودر بوته اندازد که زیر آن سوراخ باشد وبوته دیگر در زیر آن نهد که زیر آن سوراخ باشد
وبوته دیگر در زیر آن نهد واستنزال کند سه بار وآن مشتری را دیگر بار براده کند وبستانند پنج

مثقال قلعی وپنج مثقال نقره صاف بایکدیگر بگدازد وهفت بار وهر بار قدری انبه بر سر آن اندازد
وبار هفتم ده مثقال زیبق بآن یار کند ودر بوته نهد وبگدازد وبریزد تا سرد شود وصد وبیست مثقال
از آن براده با این صلایه کند ودر کوزه کند مطین ویک ساعت در آتش آتون رها کند وبیرون
آرد ودر رها کند تا سرد شود وآنرا سه نوبت دیگر استنزال کند قمر خالص بود وبعضی از حکما این را
بنظم گفته اند مشتری با قمر مساوی کن ٭ باسکون بارش وهر دو آوی کن ٭ چون یکی شد سه یک
یکی باشد ٭ خواجه بنشین وهرچه خواهی کن ٭ نوشادر زاج وزیبق از هر یک پنج ٭ باسه یک طعام
برسای وبسنج ٭ انگاه قلعی ونقره هر یک دو نیم ٭ بر یکدگر افکن که بیابی صد گنج ٭ این را زاد المسافرین
خوانند ومن دو طریقه تجربه کردم تا این عقد واین پاک کردن مس خدای تعالی بر ما کشف کرد امید
وارزانی داشت باید که هر کس چون بدین سد غنیمت داند وبشکر خدای تعالی مشغول شود واندیشها
خیر کند وچون غرض از اینجا باشد کارهای بزرگ پیش گیرد   عقد زیبق بقلعی قلعی را
بگدازد ودر کودالی ریزد وکتانرا بروغن زیت تر کند وزیبق را در آن کتان بندد ودر میان
آن قلعی نهد که ببوی آن منعقد شود واین عقد صلایه را شاید واگر نوشادر را جواب نارسیده
باوی بساید ودر هرچه مالد سفید شود اما بقایش نباشد وعقد سرب هم بطریق قلعی است که
خشک کند وتصعید را شاید واگر خواهد که نرم شود براده شاخ بران اندازد ویک دو تو
ده که اختن تکرار کند نرم شود چنانکه یکی بار سه مس میتوان گداخت وهر ده مثقال از آن
پنج مثقال نقره بآن بگدازد وبهر آلتی که خواهد وتواند ساخت اما در روماس نباتی
نباشد زیرا که مس وزیبق هر دو بر دود ونقره تنها ماند   درعقدی که مس کنند
بستانند ده مثقال زیبق وباده مثقال مس براده صلایه کند دیگر روز تا شب تا یکدیگر محو شود

وشبانگاه در کوره مطین کند و باتش تون برد و بامداد بیرون آورد و رها کند تا
سرد شود و آن را وزن کند هیچ کم نشده باشد پس بقدر زیبق براده نقره با آن بار کند
و یکنوبت دیگر تشویه دهد پس هفت بار آنرا سوده و نمک قلعی استنزال کند که جسدی
پاک بیرون آید که بعیار چهار دانگ باشد یکی با یکی زر همراه کند و بخلاص برد
که یک مثقال چهار دانگ طسوئی بیرون آید   در عقدی که بوی
ریاحین بود بهار را بگیرد و زیبق با آب آن ببرد تا منعقد شود و اگر چهار ماهی زهره
بود بهتر باشد و عقد هزار اسپند هم بدین طریقه باشد و اسپند کوشوار هم بدین
طریقه باشد و عقد یکه بصدف کنند زیبق را بر روی صدف که گرم شود کبریت را بر آن
ریزد می سوزد تا وقتی که منعقد شود با صدف بسایند یکی با یکی براده مس همراه کنند
و بگدازد و آن مس گداخته یکی با دو نقره همراه کنند که در تاب سیاه نشود
و عقد یکه بشحم حنظل کنند یا ماخیار کنند آنرا بکار سوراخ کنند و زیبق در میان ریزد
و آنرا باز جای خود بنهد و در گل گیرد و رها کند تا خشک شود و یکشب باتش تون برد
و چون بیرون آورد عقدی شده باشد و رها کند تا سرد شود و چون از
گل باز کنند و بیرون آورد عقدی شده باشد چنانکه با نقره در گدازاید و عقد که
با انزروت کنند و انزروت در بوته کنند و زیبق در سر آن اندازد و بالا
آن دیگر انزروت بیندازد و آتش نرم دهد تا انزروت بگدازد و بسوزد و
همچنین تکرار کنند که بسه نوبت عقد شود و هر چند تکرار زیاده تر کنند
عقدش محکم تر باشد   عقدی که براده آهن کنند براده

آهن را در کهربا نداخته صلایه کند و بهر ده مثقال آهن پنج مثقال زیبق بر آن ندازد
و صلایه کند و شب در کوزه کند و به تشویه برد و بیرون آورد و پنج مثقال زیبق
دیگر افزاید و صلایه کند و تشویه دهد همچنین تا سه وزن شود و آن ساعت بگذارد
در وقت گداختن مقابل آن زرنیخ گداخته   صلایه کند و در بوته
بنهد و استنزال کند و اگر سه نوبت هر بار بوزن کن دار و ها زرنیخ برافزاید
و تشویه دهد عملش بهتر بود و طرحش زیاده تر بود یکی با سه من مس بگذارد
و چهار شود و آن چهار با شش نقره بگذارد و رو با سی باشد و تهران باشد
که یکمثقال براده آهن با سه مثقال قلعی بگذارد و چون قلعی و آهن در بوته
بنهد یا ده آبگینه کوفته در سر آن ریزد و نمک بگذارد و رها کند تا سرد شود
و بوته را بشکند و آن را بیرون آورد و برکشد چهار مثقال باشد و سه
مثقال دیگر قلعی برافزاید و هم بطریقه اول بگذارد و بوته بشکند و بیرون آورد
سه مثقال دیگر قلعی برافزاید و در بوته دیگر بنهد و بگدازد و دیگر بوته بشکند و بر
کشد که ده مثقال باشد این را بگدازد و دیگر بوته بشکند و در سرکه ریزد
و دیگر از سرکه بیرون آورد ده و سرکه نو تازه کند همچنین بیست و یکنوبت
سرکه تکرار کند و اگر خواهد که بکار برد نرم باشد و تاب گیرد چنانکه در زیر تاب سرخ
شود و چون سرد شود سفید باشد و بهترش آن باشد که براده کند و بهر ده
مثقال زیبق با آن ملغمه کند و به تشویه برد سه نوبت و بگدازد و طرح کند یکی
بر سه مس نیکو آید و بهر ده از این ده مثقال نیم نقره برافزاید

عقدی که بطلا کنند بستانند ورق طلا کوفته باراده طلا سه مثقال
و نه مثقال زیبق ملغم کنند بدان طریق که در باب نقره یاد کرده شد هفت بار
تابد و چون از ما   بیرون آرد هرچه خواهد طلا کند سرخ شود اگر رها کند
بمرور ایام منعقد شود و چون عقد شده باشد صلایه کند و آب زاج بخورد
ان دهد و تشویه کند و همچنین تکرار کند بیست و یکنوبت در تشویه تا همچون زنجفر
سرخ شود یکی بر ده نقره طرح کند سرخ شود بهتر از زر بصری باشد
در صفت زنگار ساختن بستانند براده مس صد مثقال و ده مثقال نوشادر
و بدان صلایه کنند و سرکه بر سرش می ریزد و می مالد و رها کند و رها کند
تا خشک شود و دیگر بخشکی بمالد تا نرم شود هرچند سحقش زیاده تر بود
نرم باشد و لطیف تر و چون خشک از نوشادر و سرکه بشوید و یکنوبت دیگر
رها کند تا خشک شود و دیگر بساید و نوشادر برافزاید دیگر بسرکه تسقیه آب
پاک بدهد و چون خشک شود آخر بوزن زنگار عسل بر سر آن ریزد و یکشبانروز
می مالد و سحق می کند و از عسل می شوید و بقدر پنج مثقال بوره سفید بران
اندازد و بروغن کنجد معجون کند و در بوته نهد و سه نوبت استنزال کند
تا مس پاک بیرون آید و بوقت حاجت بکار دارد   دیگر بستانند
پنج مثقال از این مس سرخ و پنج مثقال آهن سرخ کرده با یکدیگر بگدازد سه
نوبت و هر بار قدری الکبیه جلیبی کوفته بر سر آن ریزد و بستانند پنج مثقال
زری که از خلاص بیرون آمده باشد با این ده مثقال بگدازد سه نوبت

تا نیک امتزاج گیرد و آنکه او را براده کند و بر صلایه ریزد و پانزده مثقال زیبق
مصعد بر آن ریزد و صلایه کند و با آب زاج تسقیه دهد و هر پنج تسقیه یکبار در کوره
کند و سرش بگیرد و یکشب در آتش اتوان برد و بیرون آورد و رها کند تا سرد
شود و دیگر پانزده مثقال زیبق بر آن افزاید و چندان صلایه کند که زیبق در آن
محو شود و هفت بار تسقیه کند و یکشب دیگر با آتش برد و بیرون آورد و هر بار که از
آتش بیرون می آرد پانزده مثقال زیبق می افزاید و همچنین تا هفت نوبت تمام شود
و چون تمام شده باشد و هفت نوبت تشویه یافته باشد ۲۹۲ مثقال ادویه باشد
یکنوبت دیگر با عسل بیامیزد و با آتش برد و بامداد بیرون آورد و باز تسقیه کند و هر
تسقیه یک تشویه دهد و چون دوازده نوبت تمام شود و تسقیه با آب زاج باشد
پس طرح کند بقمر یا بزهره یا بزحل و اگر بر عطارد طرح کند بهتر بود زیبق با ذات خود
دیگر اکسیری شود چونکه از تسقیه آب سرخ و تشویه دوازده نوبت بیرون آمده باشد
و بخلاص بر دیگ یک شبانروز بیرون آورد و طبو   هزار مثقال قمر زنگ کند که
بهتر از اندرانی بود   صفت دیگر چون مس و زر و آهن با یکدیگر گداخته باشد
کبرت ما او همراه کند پی زیبق با عسل به تشویه برد و بیرون آورد و تسقیه با آب زاج
بدهد همان دوازده تسقیه بدهد یکی بر ده نقره طرح کند بیش نباشد اما همان خلاص بود
و این از بهر ضرورت بود جایگاهی که عمل زود باز نماید و سحق و صلایه مشغول نتوان
شد و این زاد المسافرین در مقامی که روند سه روز بیش نباشد اما همان خلاص
بود و این از بهر ضرورت گفته   صفت نبات باقلی چون خواهد که او را نبات

کند بچند طریقه او را ثابت کنند اول بهرون دیگر بکلس رشق السحق چنانکه
با یکی صلایه کنند و در کوزه کنند و یکشب بآتش تون تشویه دهد و چون بیرون آید
مانع ثابت باشد و یکمثقال ازان باده مثقال مس بگذارد و مس پاک کرده و سفید
چنانکه یکی از و با یکی نقره در تاب سیاه نشود بهتران بود با بوره صدف تشویه کند
و یکی باده مس بگداز د سفید و ده مثقال ازان مس سفید کرده باد و مثقال و نیم نقره
بگدازد و در تاب سیاه نشود و چون خواهد که با قلع ثابت کرده و در ذات خود چون
کلس البیض از آتش بیرون آورده باشد و هنوز گرم باشد در قدحی ریزد و آب بر سران
که در جوش آید و رها کند تا صاف شود و آن آب را به پشم تقطیر کند و آن آب صاف
بیا قلع می ریزد و صلایه می کند و خشک میکند و ابش میدهد چنانکه با قلع ثابت شود
اگر صفحه از مس یا از نقره یا غیره تابد و نوشادر بروی آن می ریزد تا سیال و جاری
شود و از بوره صدف چون آب بگیری همین عمل کند و بکلس صدف چنانست که بکلس
بیضه که در پیش یاد کرده شد و هر جا که در کتابهای دیگر بگویند که نوشادر در تاب نون
ثابت شود اشاره بدینست دیگر بگیرد ار کلس البیض و بگیرد با قلع
و بگیرد ریق و بگیرد کبریت سپید و بگیرد قر مکلس همه را با یکدیگر صلایه کند و کوزه مطین اندازد
و خشک سازد و با آتش اتون تشویه دهد چون کمتر ز تشویه بدوارده رسید یکی رسی و دو
زهره طرح کند بر شصت و چهار قلعی صفت دیگر نقره مکلس و کبریت مکلس
ریق مکلس و قشر البیض مکلس و نوشادر مکلس از هر یک جزوی با یکدیگر صلایه کند
و بآب زاج تشفیه کند و تشویه دهد و بیرون آورد و طرح کند این بهتر از اول بود

در سفید کردن زرنیخ و تکلیس او در تصعید بعضی او را باستخوان زرد آلوی تلخ تصعید
کنند و بعضی ببادام و بعضی بروغن گاو و بعضی بدنبه و بعضی بنمک اما بهتران بود که
یکی با یکی نوشادر یار کنند و بساید در کوزه کنند و یکشب تشویه دهد به آتش اتون و بامداد
بیرون آورد و در دیگ کنند و یکبه بر سرش نهند چنان کنند که یکبه را سوراخی نباشد چنانکه در
صفت انها یاد کردیم و مقصود ازان سوراخ میزان آتش است چو یکی بتر باشد چنانکه بان
سوراخ فرو رود با آتش قوی تر باشد باز جائی می نهند و بر میگیرد و احتیاط میکنند تا وقتی که
بخار از چوب منقطع شود و روح سفید بروی نشسته باز چوب بجای نهند و بالای چوب
و سوراخ بگل گیرد تا بخار از وی بیرون نیاید و یک شبانروز آتش کند و رها کند تا سرد
شود چون سر دیگ باز کند روحی رصاص بر بالا نشسته باشد سه نوبت که تصعید
کند پاک شود و همچون نقره باشد سفید نگاهدارد تا وقت حاجت و بعضی ان بود که چون
نوشادر و زرنیخ از تشویه بیرون آورده باشد در دیگی آهنی کند و بروغن گاو می جوشاند
و بکفچه می جنباند هر که روغن کم می شود دیگر روغن می افزاید سه شبانروز که بگذارد زرنیخ
همچون قرص بند دان ساعت بسر که و آب نمک بشوید و این در طرح بهتر ازان بود که اول
یاد کردیم و طریقه بهتر ازان بود که زرنیخ را بروغن بگجد حل کند چنانکه در حل کردن کبریت
یاد کردیم و بجوزد نمک دهد و ان را تصفیه کند و در وقت حاجت بکار برد
مي تبيض العروس بچند طریقه سفید کنند ده مثقال ازان باده مثقال نمک بسایند
و در کوزه کنند و کوزه را در گل گیرند و رها کنند تا خشک شود و یکشب در تنور یا در آتش
سرگین نهند و بامداد بیرون آورد و نمک از و بشوید عروس سفید نماید اگر یکی ماند

نمک بود سفیدتر شود اما انکه بنمک سفید شود و بگدازد و رنگ بدهد اما غواص نباشد
طریقه که بنوشادر سفید کنند انست که یکی از وبانه نوشادر بباید و همچنین
تشویه کنند وان ساعت که بیرون آورد و بشوید و نوشادر از ان باز ستاند
که عروش غواص و جاری بود و بهتر آن بود که در دیگی صنی کنند و بجوشانند تا نوشادر
بیخار برود و سفید بماند و بوقت حاجت بکار براید   طریقه دیگر بهتر انست
که یکمثقال از عقرب بباید و هفت مثقال روغن کنجد در قدحی چینی کند یا ابگینه
که بگل گرفته باشد و آتش کند تا عقرب بگدازد و حل شود و آتش نرم میکند تا آن روغن
بغایت سرخ گردد و چون سرد شود نه مثقال عقاب بر صلایه اندازد و هشت
مثقال ازین روغن بخورد آن دهد و بنگ صلایه کند وان را در دیگ کند و تصعید
نماید که در باب   ع یاد کرده شده سه نوبت که سفید شود و این طریقه در تصعید
او بهترین طریقهای دیگر باشد و همه سر در این پوشیده است و چون بر تو اشکارا
شد باید که بدانی که هر یکی در کجا بکار می آید تا عمل تراسهوی نیفتد و بدیگر جای
محتاج نگردی در سفید کردن عقرب   در اکسیر بیاض بستاند یکجزو نقره
مکلس و سه جزو کبریت مکلس و هفت جزو زرنیخ مکلس با یکدیگر صلایه کند تا نیک
نرم شود و سی و سه مثقال عقاب بر بران ریزد و با یکدیگر نرم بساید و در شیشه
کند و بگل برد و رها کند تا حل شود پس بیرون آورد و به آتش نرم آن عقد کند پس
سحق کند و بار در شیشه کند و بگل برد و رها کند تا حل شود پس بیرون آورد
و به اتش نرم آن را عقد کند پس سحق کند و بار در شیشه کند و گل برد و رها کند تا حل شود پس بیرون

آورد و با آتش نرم عقد کند پس سحق کند و بگل برد تا هفت نوبت حل و عقد کند چنان
لطیف شود که بحرارت آفتاب حل شود و بهوای خشک عقد گردد و چون باین مقام
رسیده بود در غایت کمال بود یکی از و بر ششصد مثقال زیبق بر ششصد مس طرح
کند و از ان مس یکی بر پانصد و پنجاه قلعی طرح کند رو باسی شود و اگر یک مثقال و نیم
از ان مس بر شصت و چهار قلعی طرح کند رو باسی شود و اگر یک مثقال و نیم از ان
مس بر چهارصد مثقال آهن بگدازد و اکسیر قلعی گردد یکی ازین آهن بر شصت و
چهار قلعی طرح کند رو باسی شود و در معدنیات اکسیر بیاض بزرگتر ازین نیفتد
و سعی بیش ازین نبرد و هر چه که ازین زیادتر خواهد سعی بر نباتات و حیوان برد تا مراد
حاصل شود   در سفید کردن آهن بستاند یکمن زرنیخ سرخ با یکدیگر صلایه کند
و سه نوبت باز باب بشوید و رها کند تا خشک شود و یکمن ازین با یکمن براده مریخ
صلایه کند و در کوزه مطین اندازد و یکشبانروز در خلاص برد و چون سرد شود بیرون
آرد و صلایه کند و بشوید باز با یکمن زرنیخ صلایه کند و بشوید و بار یکمن زرنیخ صلایه کند
با آتش برد چون سرد شود بیرون آورده بشوید و بار دیگر با آتش برد چون بیرون آورد
سفیدتر از برف باشد یک مثقال ازین با سه مثقال براده آهن بگدازد و چه بار
سنزل کند آهن نرم گردد و سفید شود چنانکه با نقره بگدازد و اگر یکمثقال ازین داروی
باده مثقال مس بگدازد و سفید شود چنانکه در تاب سیاه نشود و هر ده مثقال ازین چیض با
دو مثقال و نیم نقره بیامیزد و هر چه خواهد بسازد و اگر یک مثقال ازین آهن ده بر ده
مثقال قلعی اندازد عقد شود و در تاب بیاید و طلایه مرد و هر چه سازد

باشد

فی تبییض المشتری بستاند ارزیز چندانکه خواهد و در دیگی سفالین کند و بگدازد و کفچه آهنین بجنباند
تا وقتیکه همه بسوزد و خشک گردد و در هاون کند تا نرم شود و با آب نمک بشوید و خشک کند
و باز بشوید تا هفت بار پس یکمن زاج با یکمن ازین قلعی مکلس بیامیزد و با آتش برد
همچنانکه در صفت آهن یاد کرده شد چون تمام شده باشد یکی ازین بر بیست و چهار مثقال
مس طرح کند سفید شود و با هر ده مثقال ازین مس دو مثقال و نیم نقره بیامیزد و در تاب
سیاه نشود و اگر یک مثقال ازین قلعی مدبر با سی مثقال براده آهن بیامیزد و تشویه
دهد پس بیرون آورد و در بوته کند و استنزال نماید سه نوبت آهن سفید شود و هر ده
مثقال ازین آهن دو و نیم مثقال نقره بیامیزد بدانکه معدنیات خمیره نیک نباشد

فی تبییض القمر بستاند براده نقره چندانکه خواهد و هم چندان زرنیخ با آن
بیامیزد و هم بدان تدبیر که یاد کرده شد چون تمام شود یکمثقال ازو بر بیست و چهار قلعی
مثقال مس طرح کند روباسی شود یکی بر سی مثقال آهن طرح کند و یکی بر بیست و
چهار قلعی طرح کند روباسی شود و این بهتر عملهاست و زرنیخ سه خاصیت دارد آهن
بگدازد و مس سفید کند و قلعی را سخت گرداند چنانکه یاد کرده شد و زر و نقره و هیچ چیزی
بی آنکه تدبیر کنند زنگ نکند چنانکه اگر ده مثقال زر و یک مثقال مس با وی بگدازند و
در تاب سیاه شود و نوشادر بروی نریزند آن زنگ سیاه ازوی زایل نشود و نقره
همچنین

فی تحمیر زحل بستاند یکمثقال سرب و پانزده مثقال روسخت و اول
آنرا طلایه کند و بشوید و در هاون کند تا خشک شود و همچنین میکند تا سه نوبت پس هر ده مثقال
نوشادر بیکانی با آتش بیامیزد و بساید و چون خشک شود روسخت ازان پاک

کند و سرب را بگشند و بران ادویه در بوته نهد و بگدازد و در هاون کند تا پیر شود و بوته
و همچنین عمل میکند تا سه نوبت که زحل محمر گردد همچون مس و دو دانگ ازان با
چهار دانگ نقره بگدازد و بعیار نیم دینار باشد و اگر بتوتیا زرد گردانند و یکی با یکی زر سرخ
بگدازد و هر ده مثقال هشت مثقال از خلاص بیرون آید و اگر نقره باین طریقه سرخ کنند بهتر
بود و اگر زر باین طریقه مس گردانند هر ده دینار و نیم نقره با او بیامیزد بصلاح باز آید و
ازان زر زیاده در وزن و اگر خواهد این را باین طریقه رنگ کند اگر کبریت مدبر بروغن
زیت چندانکه در پیش یاد کرده شد باز گردانند و یکمثقال ازین آهن با سه مثقال نقره
بگدازد و زر گردد و مس شود و اگر چنانچه آهن سه نوبت باین کبریت بگدازد و یکمثقال
ازین آهن با نه مثقال نقره بگدازد و زر گردد و نوشادر بریزد و اگر یکی با یکی زر سرخ بگدازد و
از خلاص بیرون بهتر از اندرانی باشد و اگر سرب را باین آهن شریک کند چنانکه
یاد کرده شد و دو از ده نوبت طرح آن طسو بر هزار دینار نقره اندازد زر شود
ابریز اخالصا و اگر نقره بسوزاند یکنوبت تا سیاه شود همچون سرب در نمک کند باین
باین زعفران آهن زر گردد و به از زعفرانی آهن بچند طریقه سرخ توان کرد یکی
طریقه سرب سرخ توان کرد بر و سنج و طریقه دیگر آن باشد که یک مثقال با سه مثقال
مس بگدازد و نه مثقال سرب بران نهد و در روباس بپالاید آهن سرخ بماند و دیگر
آنکه نقره که بکبریت سوزانیده باشد یکمثقال مثقال با سه مثقال آهن بیامیزد و بگدازد و
و یکنوبت دیگر نقره سوخته بر اندازد و بگدازد سفید و پاک بیرون آید و حاجت هیچ
آمیزش دیگر نباشد و بهترین آهن گداختن این باشد

در سفید کردن مس

بستانند گچ و زاج سفید و گچ و نمک بول کودکان با یکدیگر صلایه کنند و با براده مس بیامیزد
و کوزه مطین کنند و بگذارد گاه گاه کاسه گران بر در نهد تا سرد شود و بیرون آورده بگدازد
که مس سفید باشد و بهترین آن بود که همین براده مس با همین کبریت زرد با یکدیگر صلایه کنند
و با آتش برد همچنین سه نوبت که سفید بیرون آید و یکی از آن بر ده من مس طرح کنند که همه سفید
بیرون آید طریق دیگر در شناختن طالیقون بستانند نه مثقال براده مس
و یک مثقال براده آهن یا فولاد و با آن بگدازد و هر بار آبگینه سائی بر سر آن بیندازد
و سه نوبت بگدازد و در سبیکه ریزد اگر منقاشی از آن بسازد و چشمی که موی زرد در آن باشد
برکند با آن منقاش دیگر نروید و اگر استره بسازد هر جایی که موی بدان تراشد
دیگر نروید و قدری خاکستر عقرب بر آن مالد و اگر ریش شود دیگر نیک نشود که پیشینیان
این ها بکار نبردند و این ساخته اند تا جراحت ایشان خطا نبوده است و حضرت امیر المومنین
علی را با تیغ شهید کردند که هیچ دیگر بروی کارگر نبود و حکیمه ماریه قبطیه سوگند یاد کرد بروی
یاد کرد که من این را نه از برای جراحت ساختم بلکه از برای فواید خلق تا از دست تنگی
بیرون آیند خاصیت خمیری که اگر یکی از او با یکی نقره بگدازد در آب سیاه نشود
و از خلاص بیرون آید و اگر هزار سال نهد در جای نمناک زنگ بر نیارد و الا سرخی که
رنگ آهن ها شد تا دانسته باشی که آهن نرم سوخته است و اکسیر معدنیات است و هر چند که
طالیقون در آبگینه بگدازد نرم تر و لطیف تر باشد و غایت گداز آن دوازده مرتبه است
چون دوازده بار گداخته باشد برنگ زر فرعونی باشد و زر فرعونی زر اکسیر حکیمان است
و حکما هر چه معمول شود طالیقون ها شد چون برنج و مثل آن فی اعمال

لولو بستانند مروارید خورد چندانکه خواهد نیکو نرم کنند و آنرا در صلایه نرم بسایند و در آب مریخ
کنند و با سرکه مقطر یا آب غوره تا چون خمیری شود و چون که بوزن زیاد تر شود هر ده مثقال
یکمثقال براده نقره یا زر یا زیبق مکلس آن بیامیزد و در وزن و ثقل زیاده شود و در کاسه
چینی اندازد و در قدح آبگینه و انها سازد بزرگ و کوچک چنانکه خواهد از انغلطاند تا نیک
غلطان شود و مدور و آنرا بموی سبیل خوک سوراخ کنند یا بموی دنبال اسپ یا بمفتول زر
یا نقره سوراخ کند پس رها کنند تا خشک شود و بابریشم نیز بیالاید و آنرا بمصطکی جلا دهد
و رها کند تا خشک شود و قدری ورق نقره در روی آن گیرد و با طلق محلول بیالاید و رها کند
تا خشک شود پس دیگر بابریشم نیز بیالاید و جلا دهد بمصطکی و رها کند تا نیم روز و بخورد ماکیان
دهد و بعد دو ساعت ماکیان را بکشد و آنها از شکم او بیرون کند شفاف تر از بحری باشد
نوع دیگر از جوهر بی قیمت لولو سازد چنانکه نوره یا کلس البیض یا از صدف
مکلس و در دوغ ترش ریزد تا خمیر شود و انها سازد و رها کند تا خشک شود و در مفتول
نقره کند یا زر و در شکم ماهی بریان کند و بیرون آورد چنین نهایت شفاف باشد
و این عمل کم زحمت تر و کم خرج تر است صفت حل کردن مصطکی باید که مصطکی
با هفت مثقال نفط سفید در شیشه کنند و بر سر آتش نرم نهد حل شود و بهر روغن دیگر
که یار کنند همچنین حل شود اما بهتر آن بود که بروغن نفط حل کنند و چند روس و زرنیخ یکی با
سه مثقال روغن حل شود و آنرا در میان مطبخ نه حل نتوان کرد الا بصحرا که بوی آن بهر زنی
حامله برسد بچه بیندازد و بزه باشد از شهر بیرون باید رفت عمل عرق صینی
بستانند نیر مایه و آنرا نیک بپزند و در میان نوره کنند و سنگی گران بر سر آن نهند

تا چربی در نمک بماند و پنیر خشک شود و سفید باشد و در نمک شستن بهتر از آن بود که در میان
بوزه نهند و بهتر از آن که یک وقیه پنیر تازه بستانند و در قدحی اندازد و با آب سرد بمالد بدست
تا چربی از آن بگیرد و رها کند تا صاف شود و آب از آن بریزد و آب گرم بر سر آن ریزد
و سریشم ماهی در آن آب اندازد و بجوشاند و گرمی بکار دارد و بگدازد که سرد شود که این بهترین
سریشهاست که یاد کرده شد و از اسرار است که آن را مخفی داشته اند   و ریختن
ارواح چهارگانه بستانند ده مثقال زرنیخ زرد و ده مثقال زرنیخ سرخ با یکدیگر صلایه کنند
و بوزن آن جیوه بیامیزد و بوزن جیوه کلس البیض و بوزن کلس البیض طلق مکلس و بوزن طلق
کبریت مکلس و همه با یکدیگر جمع کند و بساید و شراب بر آن بریزد و هر هفت تشقیه یک تشویه
میدهد سه نوبت چنین کند تا بیست و یک تشقیه باشد و بخشب بسرکه بپزد و اگر جای
و اگر جائی گرب باشد بشیر گرب بخشب این دوا اگر نباشد بشیر گندم یا بشیر معشق و انبر
و یک شکین کند و آن را بروغن پیه گاو بپزد و یکنوبت دیگر بمغز سر گوسفند بپزد چون
بمغز پخته باشد بیرون آرد و در قرع کند و بگذارد و آتش میدهد بخوزد تا آنکه آب در آن
بایستد و هیچ از آن بچکد پس دیگ کند و تصعید نماید سه نوبت و آنچه بر بالا آ
سفید باشد و آنچه در زیر مانده باشد بخلاص برد چون از خلاص بیرون آید سفید
باشد طرح فوقانی یکی بر ششصد و تحتانی یکی بر چهارصد چنین بود و این عمل تمام است
در بیاض دیگر آب احتیاج نیفتد و در رو باس نگاهد   زیبق و قلعی
و نوشادر و اجزا از هر یکی یکجزو با هم بسایند همین فعل کند که یاد کرده شد این است که
بستانند قلعی و یکمثقال زیبق بگدازد و شش مثقال زرنیخ بمان بر آمیزد و صلایه کند و

هشت مثقال نمک تابان بسایند و در بوته کنند و بگدازد و بریزد و چون یکی ازین با یکی مس
بگدازد و سفید شود و بر نقره بکار توان برد و درین ادوهای خام از گداختن و ریختن باز
سود و طرح کردن مقصود آنست که وقتی   حتی بدین قادر شود آن صنعت از استغنا
از خلق تواند که بی مال و یکری کار بزرگ کند و منتی از کس نکشد پس دانستن اینها
ازین است   ده مثقال براده مس با دو مثقال کبریت بساید و در بوته کند
و بگدازد و بریزد چون سرد شود باز بساید و کبریت بر افزاید و باز بگدازد و همچنین تکرار کند
تا دو وزن شود طرح کند مس سفید شود که هر ده مثقال ازین مس با پنج مثقال نقره بکار توان
برد و نرم باشد و آهن را اگر با زرنیخ همچنین دو وزن بکنند و بگدازد و طرح کند همین عمل کند
قلعی و زرنیخ با یکدیگر بگدازد تا دو وزن شود یکی بر پنج مس طرح کند سفید و
میزان طرح هر سه یکسانست و از طریقها بر هر ترکیبی هر یکی ازین عمل و ترکیبی جداگانه
باشد و هر چه اینها و مثل اینها باشد حاجت بشد بر نیست و پیش ازین نیز یاد کرده شد
در رنگ کردن مس می بستانند یک جوز هندی و از سر آن پاره بر گیرد و مغز
آن را بیرون آورد و هژده درم از آن بر کشد و بکوبد و در هاون بغایت نرم کند و دو درم
بلیله و دو درم براده آهن و دو درم بوره ارمنی با این مجموع در هاون خورد بکوبد بغایت
نرم و در میان آن جوز کنند و پاره آن جوز بر سرش نهد و آن را در گل حکمت بگیرد و بدین موجب
که گل کوزه گران و قدری نمک و قدری موی بز سیاه و قدری نان خشک اینهمه سرشته
کند و آن جوز هندی را در میان نهد و در تون گرمابه در میان آتش نهد تا یکساعت
بخوبی بگدازد تا که بسوزد آنکه بیرون آورد که روغن در روی ایستاده باشد و آن

روغن را در موی مالد که مدت شش ماه سیاه باشد و این آزموده اند استادان چند تا جا
رسیده است بستانند صد مثقال آب انار ترش و ده مثقال براده آهن و در آن
آب ریزد و پنجدرم بنفشه تر یا خشک کرده در آن ریزد تا بیکدیگر آمیخته شود و چهل روز
در آفتاب نهد تا بهم بیامیزد و آن نیز همان رنگ کند که یاد کرده شد

اگر اشنان بسوزانند و به گمین انگور بدهد و بشویند تا از نمک پاک شود و آن اشنان
سفید کرده با آن بیامیزد تا همچون مرهمی شود و هر جا که موی تراشیده یا بر کنند این مرهم در آن
مالند سه نوبت موی دیگر نروید

در ساختن شنجرف بچند طریقه سازند بهتر
آن بود که زیبق را در قدح چینی کند و در دیگ سفالین نهد و گرد بر گرد آن سرب نهد و
قدحی دیگر بر سر دیگ وصل و پاره سرب بر سر قدح بالا نهد و آتش کند تا وقتی که
سرب بالای قدح بگدازد آتش قطع کند و رها کند تا سرد شود چون بیرون آرد زیبق در
قدح عقد شده باشد پس سرب از دیگ بیرون آرد و کبریت سوده باز جای زیرد
و قدح در میان آن نهد و سر دیگ بگیرد همچنانکه در اول یاد کرده شد و آتش نرم میکند
دو ساعت چنانکه قدح بالا پیش گیرد پس آتش قطع کند و رها کند تا سرد شود سر دیگ باز
کند و بیرون آرد و قرصی باشد شنجرف گشته در غایت سرخی و این را شنجرف مغربی
گویند این صنعت را شاید و شنجرف در شهری سازند که زیبق و کبریت ارزان بود
و شنجرف بقیمت باشد این عمل کنند و اگر نه اهل صنعت بشهری رسند که زیبق در آن
یافت نشود شنجرف بخرند و بسایند و بجوشانند تا رنده شود و زیبق از آن بگیرند
در سرخ کردن نوشادر او را یکنوبت بزعفران آهن تصعید کند و دو بار برو سنج و سیوم

بار بکبریت و چهارم بار بزهره پنجم نوبت بخون و چون از خون تصعید شده باشد بغایت
سرخ شود و این عقاب در اعمال بهتر از آن شنجرف بود و در تدبیر این را اکلش ثابت کند
همچنانکه در ثبات را دتنور یاد تنور یاد کرده شد و این را مرتبه کبریت احمر است و
کبریت بعمل سرخ بود و در معدن کبریت سرخ نباشد

سفید کردن بستانند یکمن زیبق و یکمن قلعی بگدازد و صلایه کند و دو من
زرنیخ با او بیامیزد و نمک بسایند تا بیکدیگر نرم شوند و یکشب در آتش تون تشویه دهد
و بیرون آورد و باز دو من زرنیخ دیگر صلایه و باز به تشویه برد و چون بعد یکشب دیگر بیرون
آرد و دو من زرنیخ دیگر بر افزاید و باز بتشویه برد چون سه تشویه داده باشد در آخر
که بیرون آورد و نمک بشوید و خشک کند و همچنین کند هفت نوبت پس خشک کند و با آتش
خلاص تا سفید کرد و یکی بر شصت و چهار قلعی قایم کند و شصت و چهار سرب سفید کند و
سی و دو آهن بگدازد و هرچه خواهد سفید کند بدین صفت که یاد کرده شد مرکبهار ا
بسیار رموز گویند نه از برای خلق نه از برای فضلت علم اما این ضعیف خدمتی که از
استادان دیده است و جهد و جد نموده است در علم معدنیات سخنی چند گفته شد
که همگنان بر دیگر کتب گفته اند از پی رموز ایشان نروند که در معدنیات حاصل
و هرچه غیر ازین گویند سرگردانی است من ازا باطل آزا
بشناسد و ما اندکی رمز ایشان در پیش صوانات گفته ایم رموز ایشان
بدین صفت

٩ ٩٢

١١